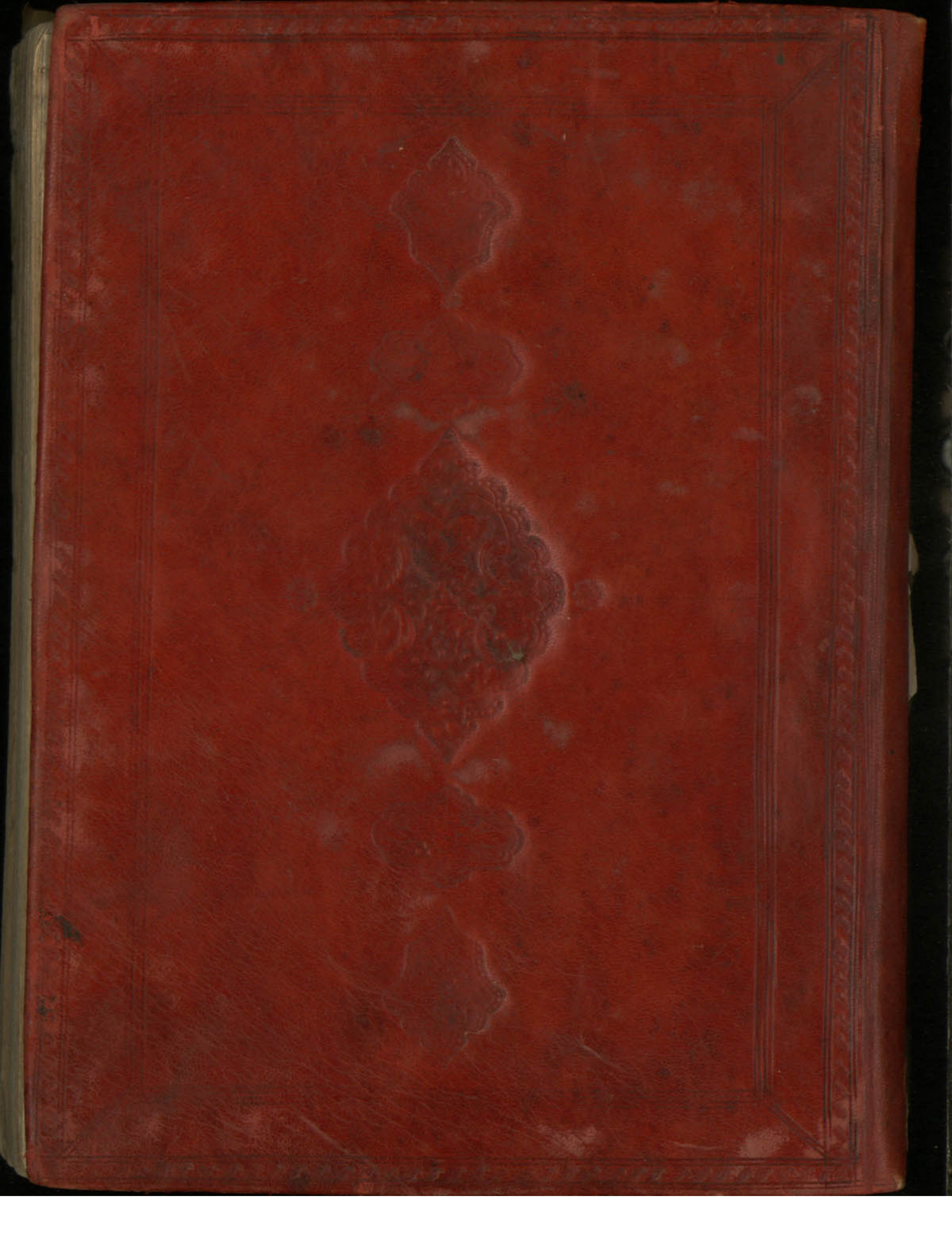
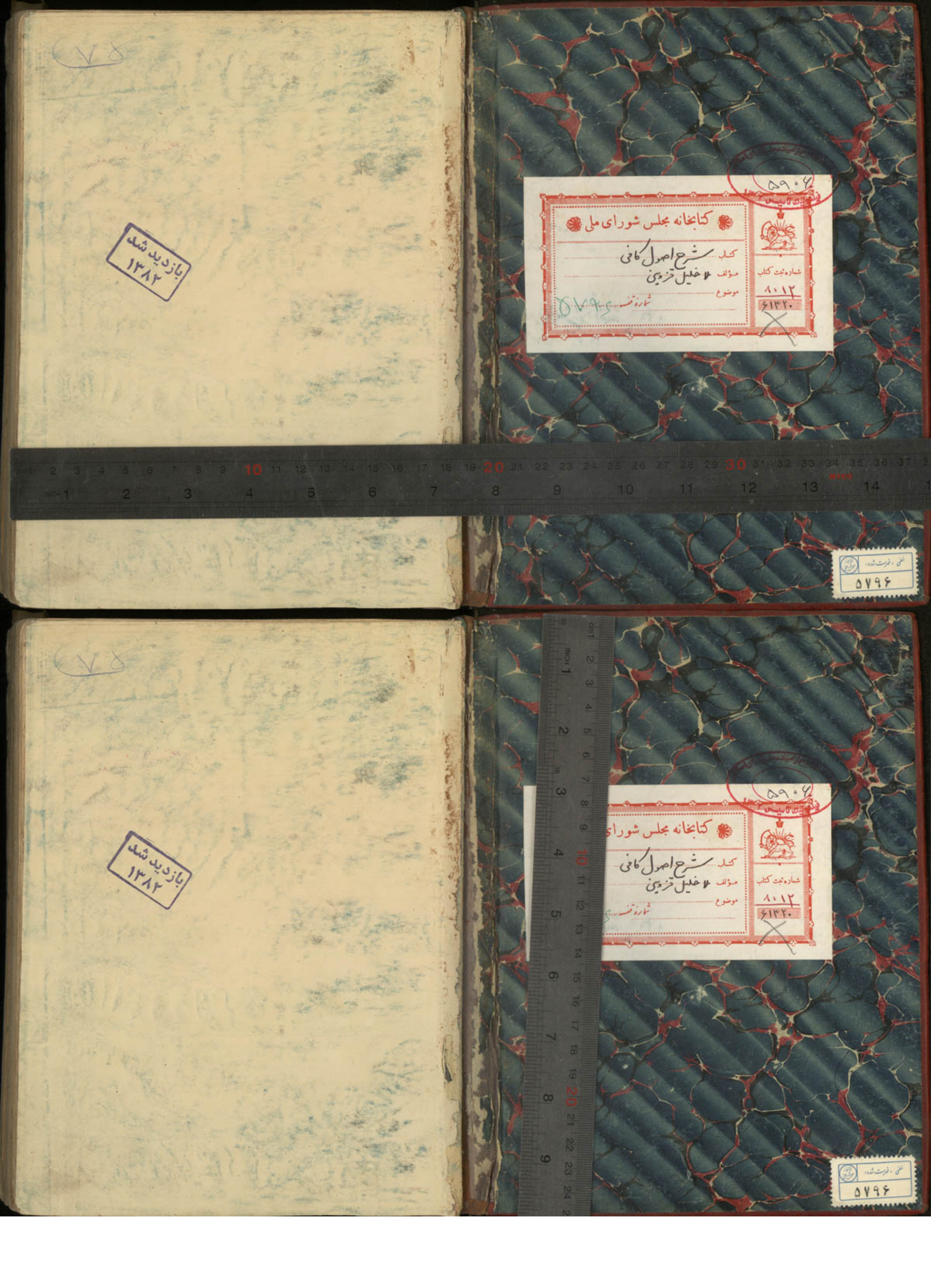
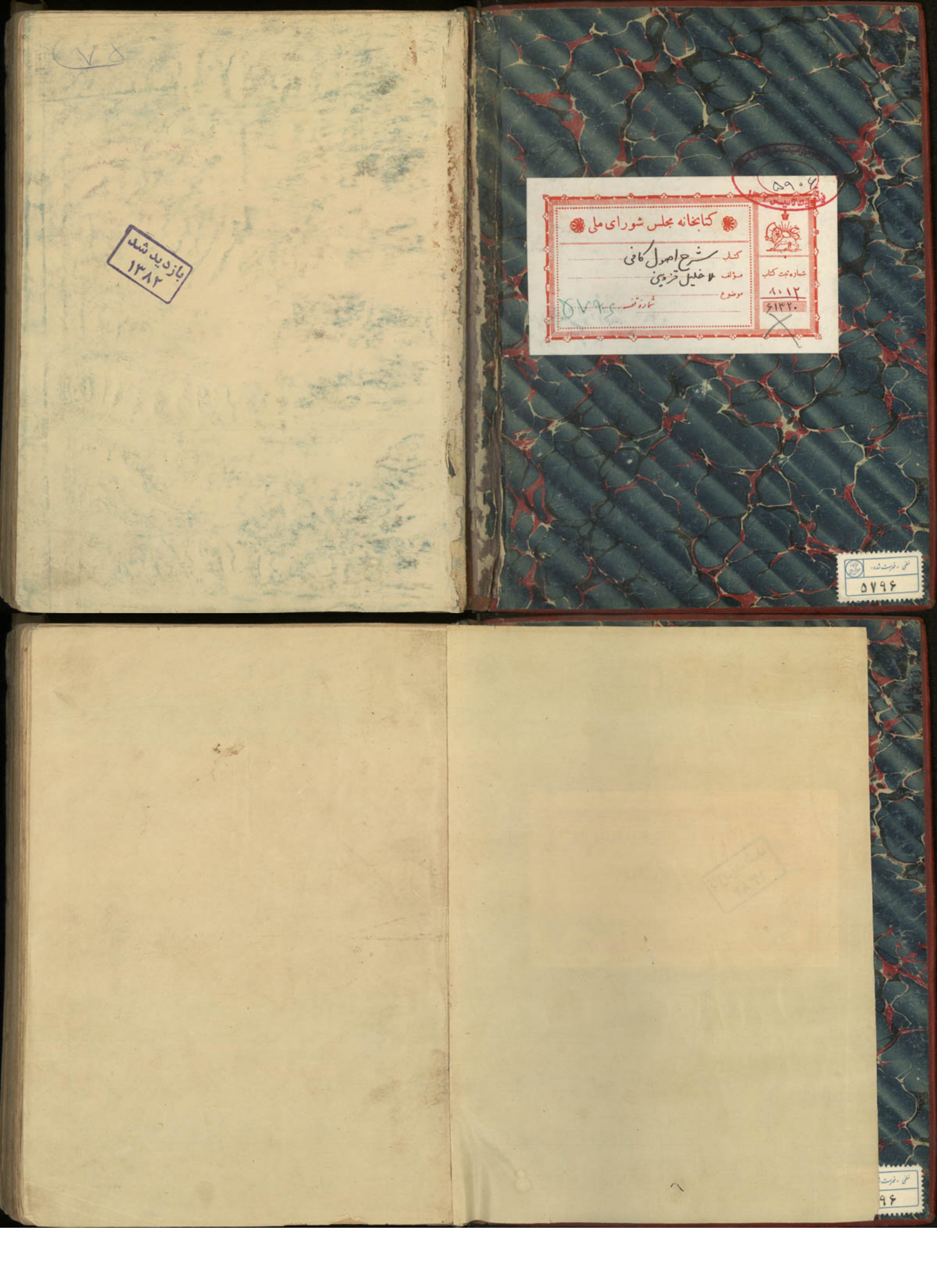
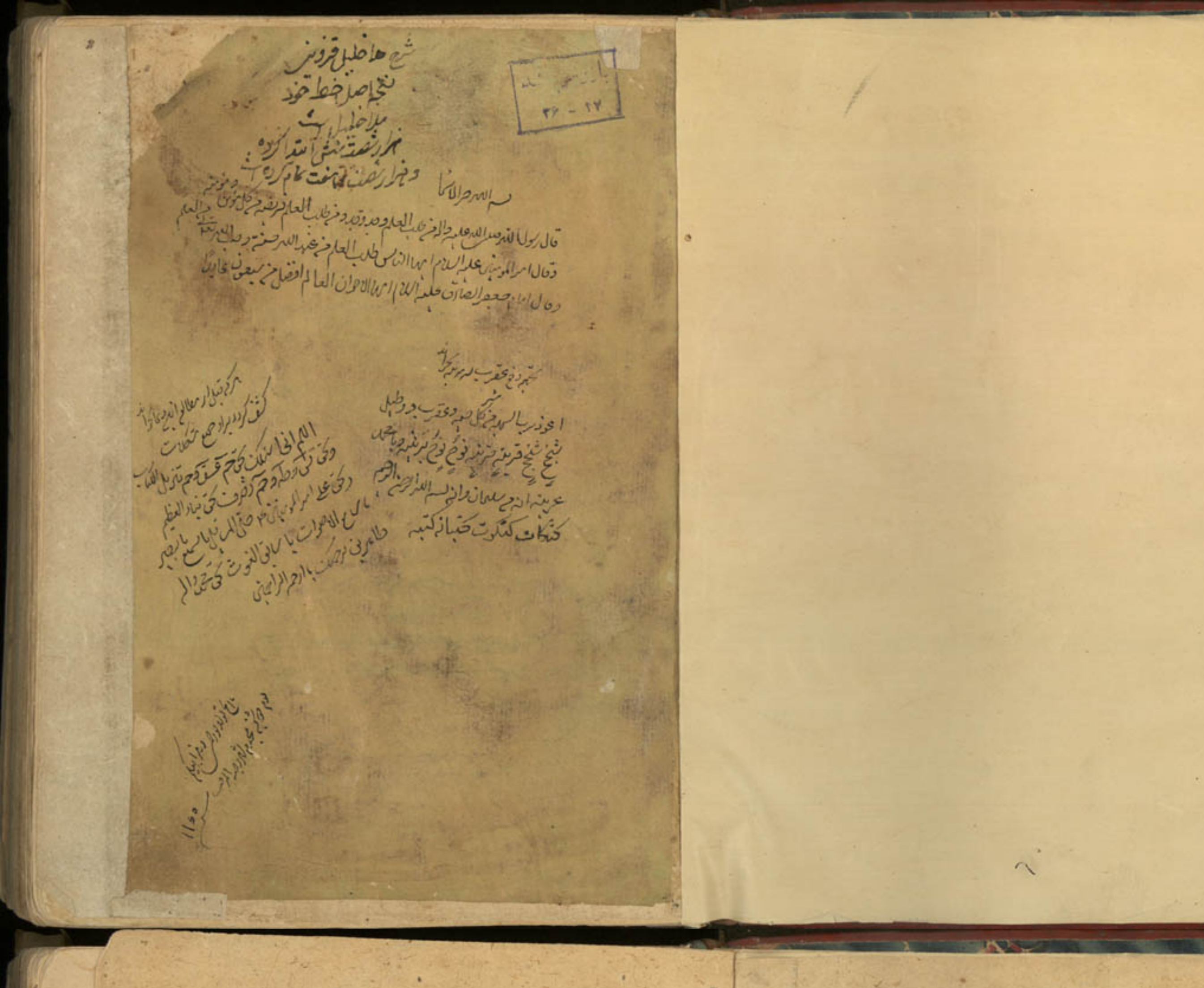



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اصول کافی
مؤلف ملا خلیل قزوینی
موضوع
شماره قفسه ۵۷۹۶
شماره ثبت کتاب
۸۰۱۲
۶۱۳۲۰
۵۹۰۶
۵۷۹۶



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اصول کافی
مؤلف ملا خلیل قزوینی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۰۱۲
۶۱۳۲۰
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۷۹۶



هذا الکتاب — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطیبین المعصومین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله
عنهما ذنوبهما بالنبی والوصی مأمور شد ببیان شرح کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق الرازی الکلینی بزبان
فارسی وبانجام رسانید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید را آغاز نمود شرح کتاب الحجة را که کتاب سوم است
از سی وسه یا سی وچهار کتاب که جزء کافیست ثبت تاریخ تمام سال هزار وهشتاد وشش هجری انجون الله
تبارک وتعالی اصل کتاب الحجة شرح الحجة بضم حاء بی‌نقطه وتشدید جیم برهانی که باعث غالب شدن
کسی بر خصم خود شود ومراد اینجا امام مفترض الطاعه عالم بجمیع شرایع الهی است خواه نبی وخواه وصی نبی واطلاق
مجاز مرسل وتسمیه چیزی باسم سبب آن مثل امطرت السماء نباتا یعنی غیثا یکون النبات سببا منه بنا بر
اینکه وجود آن امام در هر زمانی سبب برهان وغلبه الله تعالی بر اهل اختلاف از روی الحق میشود در
روز قیامت ودور نیست بنا بر اینکه دلیل بر وجود او در هر زمان وقع اختلاف از روی حق با وجود او نفع
وائم است نزد غیر مستضعفان چنانکه بیان میشود در احادیث باب اول ومجملا مذکور میشود در شرح
عنوان آن باب یا بعنوان استعاره باعتبار اینکه بر دی آن امام در هر کسی که گوید احجت بر خلایق
چنانکه برد بر اهان در بر شیء کرده اند حجت بر خلایق پس گویا که خودش برهانست وگذشت در
کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول که یا هشام ان لله تعالی علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة
باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبیاء والائمة واما الباطنة فالعقول وبیان شد یعنی این کتاب احادیث
متعلقه بامام مفترض الطاعه است در این کتاب احادیث مشتمله بر تفسیر آیات قرآن بر وجهی که کمال
تفسیر بجمیع مفسران بطن خود از عام وخاصه بعبارات دارد هر جا متوجه وجوه ترجیح شوم تطویل میشود
پس لا علاج اکتفا بتقریری برای آن احادیث میکنیم که از آن ظاهر شود نزد صاحب تتبع که خالی نیست
از مطولات اهل عصمت ومطالب جلیله ومطلع باشد بر قواعد اهل عربیت ولطایف بلاغه که تفاوت میان
تفاسیر مشهوره وتفسیر ائمه هدی از کجا تا کجاست ودر قرآن مواضع انچه میگوییم در مقام تفسیر متشابهات
قرآن محصور احتمالات باطل از دیگر نیست اگرچه تصریح بآن مکرر نشود وهمچنین است تفسیر متشابهات احادیث

ودر این کتاب صد وبیست وهشت باب است یا صد وبیست ونه باب اگر ابواب التاریخ یکباب شمرده
شود اول باب الاضطرار الی الحجة دوم باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیهم السلام سوم
باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث چهارم باب ان الحجة لا تقوم لله تعالی علی خلقه الا بامام پنجم
باب ان الارض لا تخلو من حجة ششم باب انه لو لم یبق فی الارض الا رجلان لکان احدهما الحجة هفتم
باب معرفة الامام والرد الیه هشتم باب فرض طاعة الائمة علیهم السلام نهم باب فی ان الائمة علیهم السلام
شهداء الله عز وجل علی خلقه دهم باب ان الائمة علیهم السلام هم الهداة یازدهم باب ان الائمة علیهم السلام
ولاة امر الله وخزنة علمه دوازدهم باب ان الائمة علیهم السلام خلفاء الله عز وجل فی ارضه وابوابه التی
منها یؤتی سیزدهم باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز وجل چهاردهم باب ان الائمة هم ارکان الارض
صلوات الله علیهم پانزدهم باب نادر جامع فی فضل الامام علیه السلام وصفاته شانزدهم باب ان الائمة
علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل هفدهم باب ان الائمة علیهم السلام
هم العلامات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه هیجدهم باب ان الآیات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه هم الائمة
علیهم السلام نوزدهم باب ما فرض الله عز وجل ورسوله من الکون مع الائمة علیهم السلام بیستم باب ان
اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام بیست ویکم باب ان من وصفه الله تعالی فی کتابه بالعلم
هم الائمة صلوات الله علیهم بیست ودوم باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة علیهم السلام بیست وسوم باب ان الائمة
علیهم السلام قد اوتوا العلم واثبت فی صدورهم بیست وچهارم باب فی ان من اصطفاه الله من عباده واورثهم
کتابه هم الائمة علیهم السلام بیست وپنجم باب ان الائمة فی کتاب الله امامان امام یدعو الی الله وامام یدعو الی النار
بیست وششم باب ش بیست وهفتم باب ان النعمة التی ذکرها الله فی کتابه عز وجل الائمة علیهم السلام بیست وهشتم باب ان
المتوسمین الذین ذکرهم الله عز وجل فی کتابه هم الائمة والسبیل فیهم مقیم بیست ونهم باب عرض الاعمال علی النبی
صلی الله علیه وآله والائمة علیهم السلام سی ام باب ش سی ویکم باب ان الائمة علیهم السلام معدن العلم وشجرة النبوة
ومختلف الملائکة سی ودوم باب ان الائمة علیهم السلام ورثة العلم یورث بعضهم بعضا العلم سی وسوم باب ان الائمة
ورثوا علم النبی وجمیع الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام الذین من قبلهم سی وچهارم باب ان الائمة علیهم السلام
عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عز وجل وانهم یعرفونها علی اختلاف السنتها سی وپنجم باب انه
لم یجمع القرآن کله الا الائمة علیهم السلام وانهم یعلمون علمه کله سی وششم باب ما اعطی الائمة علیهم السلام من اسم الله الاعظم
سی وهفتم باب ما عند الائمة علیهم السلام من آیات الانبیاء علیهم السلام سی وهشتم باب ما عند الائمة علیهم السلام
من سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله ومتاعه سی ونهم باب ان مثل سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله مثل التابوت

یورث

ان الدعم

باب فی حال الغیبة هشتادم

نعم قد فی هم

باب اول الحس باب الاضطرار الی الحجة شرح الاضطرار بیچاره کردن کسی و بیچاره شدن و هر دو اینجا مناسب است و بنابر اول صفت رب العالمین است و بنابر دوم صفت مکلفان است و حاصل هر دو یکیست صاحب قاموس گفته که الاضطرار الاحتیاج الی الشیء واضطره الیه احوجه والجأه فاضطر بضم الطاء معنی جمع بیان هم در شرح عنوان این کتاب یعنی این باب بیچاره کردن رب العالمین است خلایق را در هر زمان بسوی امام مفترض الطاعة بانیکی که الله تعالی آن بیچارها بر روشنی آفریده که وجود و بقای ایشان در دنیا بی وجود امام مفترض الطاعة در هر زمان محالست بدانکه غیر مستضعفان باید دانست که تا میدانند بر هان ازینکه در هر زمان امامی عالم بجمیع احکام الهی هست خواه نبی و خواه وصی نبی پس اگر منکر شوند مکابره میکنند و از جمله برهان واضح عقلی این است که الله تعالی فاطر سموات و ارض است پس کسی را نمیرسد که بیاد زیکم مشغول شده بخود رائی در یعنی ظن شریک او شود در حکم از پیش خود و آنرا اجتهاد نام کرده امروز حکمی کند و فردا حکم بنقیض آن کند بدانکه علم باین برهان دو قسم است یکی جملی و آن در ذهن هر مکلفی هست بی حاجت بتوسط وحی دیگری مفصل بیان دانستن که الله تعالی هدایت کند نبی خود را بتوسط وحی بسوی اینکه آن امام در هر زمان کیست چنانچه در سورة انعام گفته که اکنا جز ثانی الآیة وقد بهوان و مراتب تفصیل مختلف میشود باختلاف علم بخصوصیات احوال امام هر زمان چنانچه در آن سوره گفته که تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء بنابراینکه آتیناها یعنی آتیناها مفعولا باشد و من نشاء عبارت از محمد و آل او باشد و توضیح این بنقل چند آیت و بیان آنها بر سبیل ذکر احتمال میشود و در سورة الانعام بعد از چند آیت که در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب سیم که باب العرش والکرسی است مذکور است دیگر چنین است اول وحاجه قومه قال اتحاجونی فی الله وقد هدان ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیء علما افلا تتذکرون دوم وکیف اخاف ما اشرکتم ولا تخافون انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون سوم الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون چهارم وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم از جملهٔ احتمالات در این آیات اینست که مراد بقوم اهل تقلید بجهت ابراهیم است که داخل الذین آمنوا هستند و داخل لم یلبسوا ایمانهم بظلم نیستند و مباحثهٔ ایشان با ابراهیم برای طلب تجویز اختلافات ازروی ظن و اجتهادات بوده است لا ایشان این بوده که میترسیم که الله تعالی ذم ما حالی کند اراده از صاحب علمی که حل جمیع مشکلات از روی علم کند و ایشان بسبب این منزلک شده در باطل بنقیض اینکه الله تعالی فاطر السموات والارض است عمل نکرده پس با در ترس کون ببرای سببیات و استثنای در الان الیشاء ربی مقتصست داشت رست بعیبت امام و مقهوریت او از دست ظالمان در زمانی زیراکه علم او در آن زمان

بحق هم

و این عبیرنیست بوجود امام عالم بجمیع احکام الهی در هر زمان هم

که بیان شده

ما ترس کون به الا ان یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیء علما افلا تتذکرون دوم وکیف اخاف

نیز سد و مبانی که گذشت او نیز سند ولا علاج در آن زمان ساکت خواهند بود در بعضی مشکلات ایشان را پر احتیاجی بحکم در آنها نخواهد بود و ایشان بعبادت کمند و نسق دنیا را ظالمان بی رجوع با ایشان میکنند اکر چه او آن خود را میبازند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم باب فی الغیبة ما اشرکتم بتقدیر ما اشرکتم به و اینجا نیز برای سببیت است و سلطان یعنی برهان است و اشارت است باینکه فتوای ائمهٔ عدل باعث کم است فتوای ائمهٔ ضلالت باعث علم جنت فریقین عبارتست از دو جماعت که اول ایشان در آیت سیوم مذکور و دوم ایشان داخل الذین آمنوا هستند و داخل لم یلبسوا ایمانهم بظلم نیستند برای اینکه پیروان اهل ظن و ائمهٔ ضلالتند و بیان آیت سیوم می آید در حدیث سیوم باب صد و هفتم والله اعلم و در این باب پنج حدیث است اول الحدیث عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال للزندیق الذی سأله من این اثبتّ الانبیاء والرسل قال انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعالیا عنا وعن جمیع ما خلق وکان ذلک الصانع حکیما متعالیا لم یجز ان یشاهده خلقه ولا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه ویحاجهم ویحاجوه ثبت ان له سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه وعباده ویدلونهم علی مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفی ترکه فناؤهم شرح اثبتّ بتاء مضمومه ونقطه و با بر یک نقطه و تا با دو نقطه در بالای مفتوحه بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب یا مجهول غایب باب افعال است الاثبات شناختن چیزی چنانچه باید یعنی قرار دادن چیزی که معلوم باشد در دل خود نزد کرامت و از آن جز قال در قال انا لما اثبتنا است بواسطه فاصله حالی یعنی تدبیر کننده چیزیست و صانع یعنی ایجاد کننده چیزیست از روی تدبیر پس خالق چیزی اعم مطلقست از صانع و لهذا الله تعالی خالق کل شیء است و صانع افعال عباد نیست چون فاعل آنها جبت متعالیا یعنی بیفقط و کر لام و با بر دو نقطه در پایین است یعنی بنابت بلند مرتبه و تقدیرش آن تعین برای تضمین معنی مرتبت ذکر منا و من جمیع ما خلق برای افاده اینست که مرتبت بیچیک از مخلوقات در اسم جامد محض منتقل شده باین مرکب حیث لیس حلق بصیغهٔ ماضی مجهول است باب تفعلات و افاده این میکند که اسم خالی محذوف دیگری است و بر این دلیل ثابت نزد جمیع عقلا برابینا گذشت در کتاب التوحید در باب اول و غیر آن و در اینجا میگوییم که اکثر نکیه مسود در اسم جامد محض محذوف میشود زیراکه اسم جامد محض البته ذاتی افراد خود میباشد چنانچه مشتق و آنچه مانع مشتق است مثل اسماء اشاره و موصولات البته خارج میباشد و آنچه اهل منطق در مثال بعضی ذاتیات ذکر کرده اند از مشتقات از قبیل مسامحه در مثالست پس تمیز آن افراد بسبب تمیزی خواهد بود که هر یک از آنها باشد و هر کدام تخصیص کند که الخالق و حاکم حکیما برای افادهٔ وجوب تکلیف بمعرفت الله تعالی و معرفت احکام او و معرفت وقوع جزای عمل در روز قیامت است و اشارت است بمضمون آنچه مصنف رحمه الله تعالی در خطبه گفته که فتنه بهم الی الموقف

مالم ینزل عبارت از ائمهٔ ضلالت است و در سر اینجا نیز برای سببیت است

این حدیث شرح شده است که گذشت در کتاب التوحید بعض آن در حدیث پنجم باب اول و بعض آن در حدیث ششم باب دوم

آن هم

مجرد از غیر او نیست هم

ازینکه بگرم

لستاتیح لیم ان یحیو و یحیو ادینه و احکام ان الحکم لا یبیح الجلیه و الا لکار لدینه و حاصل اینست که اگر اکثر بدن
این جهان و خصوصا آدمیان برای همین زادن و زیستن و مردن باشد که مقارن الآم و اسقام و تسلط
ظالمان و مانند آنهاست یا برای آخرتی باشد که دنیا دخلی در احوال آن نباشد خلق زندگی دنیا عبث و بیکار
خواهد بود پس برای تکلیف و جزای عمل در یوم الدین است مقابلها در دوم نیز یعنی بفتح و کسر لام و بیا و دو
نقطه در پایین است و حسن تکرار معنی بر این است که جملهٔ [illegible] بانقطه بصیغهٔ معلوم غایب معلوم تحقیق
الحین باب لنقر استیناف برای بیان مقابلات پس مراد اینست که مقابلیت از ذات بوده و ملامسهٔ خلق ادرا
مراد بشر بوده خلق الله تعالی را اطلاع ایشان بر معلومات اوست بی حجت بوحی او یعنی بی حجت باستنباط
انکه معلوم او حجت و نفی جواز مشاهدهٔ خلق الله تعالی را برای ابطال مذهب صوفیه فی قبه و غلاسه
زنادقه است که میگویند که آدمی بسبب ریاضت و صفای باطن بمرتبهٔ میرسد که [illegible] مبادی عالیه میکند
و جمیع علوم مبادی عالیه حاصل میشود و از اینجاست نبوت و رسالت که علم بسبب آن در مخصوص بعضی دون
بعضی است و امثال این خیالهای بیگانه در میان ایشان بسیار است لا در ولا یلامسوه زائده برای تاکید نفی است
بتقدیر ولا ان یلامسوه و مقصود نفی جواز هر یک از [illegible] بوده و ملامسه علیحده است و مراد بملامسه خلق الله
تعالی را اطلاع ایشان بر معلومات الله تعالی بوسیلهٔ تفکر و استنباط [illegible] از پیش خود فا در فیباشرهم برای سببیت
نفی در ولا یلامسوه و سببیت [illegible] و تعلق بنفی در لم یکن المباشره بیا [illegible] بنقطه و شین با نقطه و را
بنقطه معالجهٔ دو کس با یکدیگر [illegible] جواز [illegible] الی حد طلب [illegible]
بوسیلهٔ برهان و این اشارت است بانکه اگر خلق [illegible] مباشره الله تعالی کنند پس اوست [illegible]
خواهد بود و وثوق بعدل او نخواهد بود پس چنانچه با یکدیگر محاجه میکنند با او نیز خواهند کرد و این ظاهر البطلان
یعنی روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت زندیقی را که پرسید امام را که از کجا دانستی و قرار
دادی پیغمبران و رسولان را گفت نسبت بهر زمان رسولی میباید که وحی با او آید و مبعوث باشد بهر که وحی بنا بر بیان
وهر یک از خلایق معلوم است بانکه یا در جهت رسالت او باشد یا علیحده پیغمبر باشد امام گفت [illegible] وقتی که
دانستیم برهان و قرار دادیم که ما را صانعی است [illegible] علیم مرتبه [illegible]
[illegible] تدبیر کرده است و بوده آن حالق حکیم [illegible]
[illegible] ملامسه کنند او را پس معامله [illegible] کنند با ایشان و معامله بیواسطه کنند با او و حجت کرد بر ایشان
و حجت کرده بر او معلوم ما شد [illegible] آنکه آن حالق را خبر دارنده کان هستند در میان مخلوقین او که رسالت
احوال نیک و بد از سوی مخلوقین او دهنده کان او و راهنمایی میکنند مخلوقین را بر مصلحتهای ایشان و منفعتهای ایشان

مفتی [illegible] اینجا غیر مفتی است زیرا کهم
صفت مرجع یا هو
سلبت جواب ملامسه
[illegible] مشاهده کنند او را خلق او و دیگر
جانب او

ودر روز جزا و برای آنکه دشواری الهی که باک است و پس بقای مخلوقین و در ترک آنست فنای مخلوقین یا بنفیع که اگر تکلیف
بر طرف شود و آدمیان بر این رضع دنیا باقی نمانند زیرا که عبث دنیا زجه خواهد شد چنانچه مذکور شد الحاصل
حاصل اینکه کمال حکمت خالق و جهل خلایق بغیب بی وحی دلیل ظاهر بر وجود رسل است چه عموم نبوت هر یک
از مردمان حتی عامیان اظهر من الشمس است مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که علم عقلا مختلف میشود
بودن نزد بعضی و ضروری بودن نزد بعضی دیگر **اصل** فَثَبَتَ الآمِرُونَ وَالنّاهُونَ عَنِ الحَکِیمِ العَلِیمِ فِی خَلْقِهِ وَالمُعَبِّرُونَ
عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ وَهُمُ الأَنْبِیاءُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُکَماءُ مُؤَدَّبِینَ بِالحِکْمَةِ مَبْعُوثِینَ بِها غَیْرَ مُشارِکِینَ لِلنّاسِ
عَلَی مُشارَکَتِهِمْ لَهُمْ فِی الخَلْقِ وَالتَّرْکِیبِ فِی شَیْءٍ مِنْ أَحْوالِهِمْ مُؤَیَّدِینَ مِنْ عِنْدِ الحَکِیمِ العَلِیمِ بِالحِکْمَةِ **شرح**
من الحکیم متعلق بامرون و ناهون است بتضمین معنی تبلیغ الحکیم است کفتار درست کردار العلیم بغایت دانا فی
خلقه نیز متعلق بامرون و ناهون است و میتواند بود که متعلق بثبت باشد والمعبرون عطف تفسیر الآمرون والناهون است
الصفوة بفتح و ضم و کسر صاد بنقطه خالص گزیده و عطف صفوته بر الانبیاء از قبیل عطف صفتی است بر صفتی
دیگر تا اشارت شود بانکه هر دو صفت میباید تا رسالت محقق شود حکماء حال از الناهون والمعبرون است یعنی ذوی
الانبیاء و تا آخر جمله معترضه است مؤدبین بتشدید دال مفتوحه لغت حکماء است تا اشارت شود بانکه حکمت
ایشان بی وحی الهی ممکن نیست مبعوثین لغت دیگر است تا اشارت شود بانکه این هر دو میباید تا رسالت
محقق شود و همچنین است غیر مشارکین بکسر را بنقطه علی معنی مع است و علی مشارکتهم متعلق است بغیر هر یک از الهم
و فی الخلق متعلق بمشارکتهم فی متعلق است بمشارکین شیء بفتح سین بنقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین
مکسوره و منصوبه مؤیدین لغت دیگر است و برای بیان غیر مشارکین است التایید توانا کردن برای اداء کمال **شرح**
یعنی پس معلوم شده و قرار یافته وجود امر کنندگان و نهی کنندگان از جانب حکیم علیم در میان مخلوقان و وجود
بیان کنندگان از جانب حکیم علیم جل و عز و ایشان پیغمبران و گزیدگان از مخلوقان او یعنی بر حالی که راست گفتار
درست کردارند تعلیم کرده شده اند بوحی الهی بآن راستی و درستی فرستاده شده اند بآن راستی و درستی
بسوی خلایق شریک نیستند با مردمان با وجود شرکت ایشان با مردمان در مخلوقیت و صورت اعضا در بعضی از
جملهٔ احوال ایشان موافقند نزد حکیم علیم بآن راستی و درستی حاصل اینست که اگر این رسولان فرستاده شده باشند
بسوی مردمانی که بی عیب در خود نه و داخل انبیا نیستند الله تعالی حکیم خواهد بود چه اکتفا بهمین دنیای بی شر نمود
بار کوه است و جزای نیک و بد در آخرت بی فرستادن رسول ظلم است **اصل** ثُمَّ ثَبَتَ ذلِکَ فِی کُلِّ دَهْرٍ وَ
زَمانٍ مِمّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَالأَنْبِیاءُ مِنَ الدَّلائِلِ وَالبَراهِینِ لِکَیْلا تَخْلُوَ أَرْضُ اللّهِ مِنْ حُجَّةٍ یَکُونُ مَعَهُ
عِلْمٌ یَدُلُّ عَلَی صِدْقِ مَقالَتِهِ وَجَوازِ عَدالَتِهِ **شرح** ~~[illegible]~~

الامرون و

[illegible] یعنی بعد از آنکه ثابت شد رسالت مطلقه بسبب آنچه مذکور شد ~~[illegible]~~ الف و لام بفتح لام بجوز **یعنی** بعد از آنکه ثابت شد رسالت
آن رسالت ~~مطلقه~~ در هر زمانه و در هر جزو از اجزای زمانه بسبب آنچه آورده اند آنرا رسولان و پیغمبران از معجزات
که دلایل و براهین است ~~و مخصوص رسالت~~ ~~[illegible]~~ تا خالی نمانند زمین خدای تعالی از حجتی که بوده باشد با او نیز جوی
که دلالت کند بر راستی دعوی رسالت او و کوز ای حکم بعدل او در میان خلایق آنچه اختلاف کنند خواه آن رسول
زنده مانند در همه زمان رسالت خود و خواه اشتغال کند بعد از تعیین او مسائلی که حاصل اینست که خالی بودن
~~زمین از رسولی مخصوص [illegible] مردمان [illegible] پس [illegible]~~
~~سوی معین که او حجت الله تعالی تمام [illegible]~~ و عامیان مخفی نماند که بهمین برهان ثابت میشود که مردمان مضطرند
در هر زمانی بعد از رسولی تا آمدن رسولی دیگر یا الی انقراض دنیا بسوی امامی که عالم بجمیع شرع و کاشف مبهمات و مفترض
الطاعه چنانچه می آید در حدیث آینده و موافقت با قول الله تعالی در سورهٔ نساء لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل و کان الله عزیزا حکیما **دوم اصل** عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حازِمٍ قالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ إِنَّ اللّهَ أَجَلُّ وَأَکْرَمُ مِنْ
أَنْ یُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الخَلْقُ یُعْرَفُونَ بِاللّهِ قالَ صَدَقْتَ **شرح** مضمون این گذشت در کتاب التوحید در حدیث
سوم باب سیوم که باب انه تعالی لا یعرف الا به است و در آنجا چنین بود قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الله جل
~~واکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت~~ **شرح** مضمون این گذشت در کتاب التوحید
در حدیث ناظرت قوما فقلت لهم ان الله [illegible] و بجای الخلق العباد بود و آنجا بیان یعرفون بصیغهٔ مجهول باب
ضرب است **یعنی** روایت است از منصور بن حازم که حا بنقطه و کسر زای بانقطه گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که هر آینه که الله تعالی ظاهرتر و عزیزتر از اینست که شناخته شود در ربوبیت او بمیان مخلوقان او مثل انبیا و
رسل بلکه انبیا و رسل شناخته میشوند بوسیلهٔ شناخت ربوبیت الله تعالی گفت که راست گفتی **اصل** قُلْتُ
إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَیَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَعْرِفَ أَنَّ لِذلِکَ الرَّبِّ رِضاً وَسَخَطاً وَأَنَّهُ لا یُعْرَفُ رِضاهُ وَسَخَطُهُ
إِلّا بِوَحْیٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ یَأْتِهِ الوَحْیُ فَقَدْ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَطْلُبَ الرُّسُلَ فَإِذا لَقِیَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الحُجَّةُ وَأَنَّ لَهُمُ
الطّاعَةَ **شرح** فقد در جا برای تحقیق است یعنی در جایی لازم میشود است الرضا بکسر را بنقطه و الف مقصوره ضد غضب
السخط بفتح سین و فتح خا و بضم سین و سکون و ضم خا ضد الخوشنودی بفتح نون بغایت واجب **یعنی** گفتم که
هر کسی که کسی که شناخت که او را صاحب کل اختیاری هست پس البته لازم است که شناسد نیز که آن صاحب
کل اختیار را رسولی هست که بیان رضا و غضب او در وجوهات بر نیک و بد افعال خلایق کند والا حکیم نخواهد
بود و اینکه شناختن بشود رضا و غضب او در خصوصیات افعال مقصلا مگر بوحی که با پیغمبر آید یا رسولی که
با وحی آید و او با پیغمبر تبلیغ کند چنانچه بیان شد در حدیث سابق در شرح لم یکن ان یشافهه خلقه ولا یلامسوه پس هر کس

خلایق و
باشد و
المفروضة و

با مره بخود بشی وحی پس البته لازم است که طلب کند رسولی را و رسولان را پس چون بر خورد ایشان را میشناسد که ایشان
اینست که ایشان حجت الله تعالی اند بر مخلوقین و اینست که برای ایشانست طاعت خلایق که بغایت واجب
بر ان خلایق **اصل** وَقُلْتُ لِلنّاسِ أَلَیْسَ تَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کانَ هُوَ الحُجَّةَ مِنَ اللّهِ
عَلَی خَلْقِهِ قالُوا بَلَی قُلْتُ فَحِینَ مَضَی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ کانَ الحُجَّةَ عَلَی خَلْقِهِ فَقالُوا القُرْآنُ **شرح** کفتم که ما لها زالایا
حیث اینکه دعوی میکنید که رسول الله صلی الله علیه و آله بود او در زمان خود حجت بر خلایق از جانب الله تعالی
گفتند که بلی گفتم که پس وقتی که رفت از دنیا صلی الله علیه و آله که بود حجت بر مخلوقین پس گفتند که قرآن چنانچه مشهور
و در کتاب بخاری مذکور است که در وقت طلبیدن رسول دوات و قلم را در مرض الموت عمر منع کرد و گفت که حسبنا کتاب الله
اصل فَنَظَرْتُ فِی القُرْآنِ فَإِذا هُوَ یُخاصِمُ بِهِ المُرْجِئُ وَالقَدَرِیُّ وَالزِّنْدِیقُ الَّذِی لا یُؤْمِنُ بِهِ حَتّی یَغْلِبَ الرِّجالَ
بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ القُرْآنَ لا یَکُونُ حُجَّةً إِلّا بِقَیِّمٍ فَما قالَ فِیهِ مِنْ شَیْءٍ کانَ حَقّاً **شرح** الارجاء تاخیر و این بر تقدیریست
که مهموز اللام باشد و با مد از اخفش و این بر تقدیریست که معتل اللام باشد المرجی بصیغهٔ اسم فاعل باب افعال اهمزه
و بیا کسی که قائل است بانکه ایمان باعث نجات محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول است پس احق فساق نزدیک
جبرئیل و میکائیل است در مرتبهٔ ایمان هر علم مختلف بشدت و ضعف نمیشود چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب
صدو دوم و وجه تسمیه او بمرجی آنست که او تاخیر عمل از ایمانست هر چند که عمل قبلی باشد و وجه تسمیه او بمرجی بیا
با میه از اخفش او عاسقانست باظهار اینکه افسق فساق ایمان دارد القدری کسی که افعال عباد را در تحت
مشیت و ارادت و قدر و قضای الهی نشمرد چنانچه مذهب اکثر معتزله است و بیان شده در باب کی ام کتاب
التوحید و مراد اینجا معتزلی است باعتبار اینکه اجتناب هر کبیره داخل ایمان میشمارد پس مرجی و قدری هر دو از حق
بیرونند مرجی در طرف تفریط است و قدری در طرف افراط الزندیق کسی که عالم را قدیم میشمرد پس قائل بعالم
صانع نیشمرد بلکه واجب الوجود موجب میشمرد چنانچه مذهب فلاسفه است یغلب مرفوعست حتی ابتدائیه و جمله جواب شده
یعنی پس فکر کردم در قرآن که آیا حجت میتواند بود یا نه پس ناگاه بخاطرم رسید که قرآن سند میسازد از آن برای
مذهب خود مرجی و قدری در بحث با یکدیگر بلکه سند میسازد بطریق الزام از آن برای مذهب خود زندیقی که ایمان
بقرآن ندارد تا بحدی که گاه آن زندیق مغلوب میکند مردان علما را بمجادلهٔ خود که معارض تمام در آن دارد پس شناختم که قرآن
نمیباشد حجت مگر با قیمی که تاویل متشابهات آن کند از روی علم پس هر چه گوید در آن هر چه باشد بوده باشد
آن فی الحاصل اینست که قرآن بی قیم حجت نمیتواند بود والا ما ن شده که بود چه اختلاف در میان خلایق باز بر
قرار ماند فی تفسیر ایشان **اصل** فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قَیِّمُ القُرْآنِ فَقالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ کانَ یَعْلَمُ وَعُمَرُ یَعْلَمُ وَ
حُذَیْفَةُ یَعْلَمُ قُلْتُ کُلَّهُ قالُوا لا فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً یُقالُ إِنَّهُ یَعْرِفُ ذلِکَ کُلَّهُ إِلّا عَلِیّاً صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ **شرح** پس گفتم

باین لفظ که کیست حافظ قرآن گفته شد که عبد الله بن مسعود تحقیق بود که میدانست و هم میدانست و حذیفه میدانست
گفتم که آیا همه قرآن را گفته شد که پس نیافتم کسی را که گفته شود که بدرستی که او شناسنده قرآن را همه آن همگی صلوات
علیه مراد اینست که هر که را مذکور کردم از اصحاب اقرار کرده که جمیع متشابهات آن را نمیدانند مگر علی علیه السلام **اصل**
وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَقَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي فَأَشْهَدُ
أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ **شرح** این مستفادست از آیت سوره نساء و اذا
جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و توضیح این
می آید در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم **یعنی** و چون بوده باشد مسئله میان این جماعت پس مثل آنکه
ابن مسعود که نمیدانم پس بنابر قول الله تعالی در سوره زمر که قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولو الالباب گواهی میدهم که علی بوده حافظ قرآن و بوده اطاعت او لازم و واجب و بوده او ولی و حجت بر مردمان
بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه آنچه گفته در تاویل متشابهات قرآن پس آن بکار آمدنیست پس امام
گفت که رحمت کناد ترا الله تعالی تحسین مناظره اوست با مخالفان این حدیث تتمه دارد و می آید در حدیث پانزدهم
باب ششم **سیوم اصل** كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ وَهِشَامُ بْنُ
سَالِمٍ وَالطَّيَّارُ وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ شَابٌّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا هِشَامُ أَلَا تُخْبِرُنِي
كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ وَكَيْفَ سَأَلْتَهُ فَقَالَ هِشَامٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُجِلُّكَ وَأَسْتَحْيِيكَ
وَلَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا **شرح** بوده نزد امام جعفر صادق
علیه السلام جمعی از یاران او و از جمله ایشان بود حمران بن اعین و محمد بن نعمان مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار
و جمعی دیگر که در ایشان بود هشام بن حکم و او جوان بود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای هشام آیا خبر نمیدهی
مرا که چگونه کردی با عمرو بن عبید و چگونه پرسیدی او را گفت هشام که ای پسر رسول الله بدرستی که من تعظیم میکنم
ترا و شرم میکنم از تو و کار نمیکند زبان من نزد تو که پس خود نقل کنم پس گفت امام علیه السلام که چون امر کردم
شما را بکاری پس بکنید مراد اینست که الحال چون مامور شدی بگو و شرم مکن **اصل** قَالَ هِشَامٌ بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ
عُبَيْدٍ وَجُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ
فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَعَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَّزِرٌ بِهَا مِنْ صُوفٍ وَشَمْلَةٌ مُرْتَدٍ بِهَا وَالنَّاسُ
يَسْأَلُونَهُ فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتَيَّ ثُمَّ قُلْتُ أَيُّهَا الْعَالِمُ إِنِّي رَجُلٌ
غَرِيبٌ تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ فَقَالَ لِي نَعَمْ **شرح** الشمله بفتح شین بی نقطه و سکون میم لنگی و مانند آن

و گوید غیر که نمیدانم و گوید حذیفه که نمیدانم
و گوید علی که من میدانم هم

متزر بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوح و کسر زای با نقطه و راء مشدده اسم فاعل باب افتعال است یعنی لنگ بسته
و مرتد اول آن منقلب از همزه است و اعتقاد صاحب قاموس اینست که این قلب در بعضی احادیث واقعست و از
تحریف رواتست و آن خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو **یعنی** گفت هشام که رسید بمن مذهب باطلی که بود از آن
عمرو بن عبید مراد تجویز اجتهاد و اختلافات از روی ظن است و رسید بمن نشستن او در مسجد بصره تا مردمان او را
از مسائل دین خود پرسند و جواب از روی ظن گوید پس مشکل آمد آن بر من پس از کوفه بیرون رفتم بسوی او و داخل
بصره شدم در روز جمعه پس آمدم بمسجد بصره پس ناگاه بحلقه رسیدم بزرگ که در آن عمرو بن عبید بود و لباس او شمله
سیاه بود که او لنگ بسته بود بآن از پشم بود و شمله دیگر بود که او ردا کرده بود آنرا و مردمان می پرسیدند او را از
مسائل پس راه طلبیدم از مردمان پس راه دادند مرا و داخل حلقه بعد از آن نشستم در آخر مردمان بزانوی خود
بعد از آن گفتم که ای دانا بدرستی که من مردی غریبم آیا رخصت میدهی مرا در سؤالی پس گفت بلی آری **اصل** فَقُلْتُ
لَهُ أَلَكَ عَيْنٌ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَقُلْتُ هَكَذَا مَسْأَلَتِي
فَقَالَ يَا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقَاءَ قُلْتُ أَجِبْنِي فِيهَا قَالَ لِي سَلْ قُلْتُ أَلَكَ عَيْنٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ
فَمَا تَصْنَعُ بِهَا قَالَ أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ قُلْتُ فَلَكَ أَنْفٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أَشَمُّ
بِهِ الرَّائِحَةَ قُلْتُ أَلَكَ فَمٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ قُلْتُ فَلَكَ أُذُنٌ
قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهَا قَالَ أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ **شرح** من برای تبعیض است حمقاء بضم حاء و سکون میم
و قاف مصدرست بمعنی بی عقلی و میتواند بود که بفتح حاء و سکون میم و قاف و الف ممدوده باشد بمعنی
بی عقل بنسبت مجازی خواهد بود **یعنی** پس گفتم که آیا ترا چشم هست پس گفت که ای پسرک من چه چیز
این از جمله سؤال و چیزی که می بینی چگونه می پرسی از آن پس گفتم که همچنین است سؤال من جواب میباید گفت
پس گفت ای پسرک من بپرس اگر چه باشد سؤال تو بی عقلی گفتم که جواب ده مرا در آن سؤال گفت مرا که
بپرس گفتم که آیا ترا چشم هست گفت که آری گفتم که پس چه میکنی بآن گفت که می بینم بآن رنگها و جسمها
گفتم که پس ترا بینی هست گفت که آری گفتم که پس چه میکنی بآن گفت که ادراک میکنم بآن بوها گفتم که آیا ترا
دهن هست گفت که آری گفتم که پس چه میکنی بآن گفت که می چشم بآن مزه را گفتم که آیا پس ترا گوش هست گفت
که آری گفتم که پس چه میکنی بآن گفت که می شنوم بآن آوازها را مخفی نماند که از حواس حس لمس را ترک کرده (?)
چه آن محل مخصوص ندارد **اصل** قُلْتُ أَلَكَ قَلْبٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَا تَصْنَعُ بِهِ قَالَ أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ
عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَالْحَوَاسِّ قُلْتُ أَوَلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ فَقَالَ لَا قُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ
وَهِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ

رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيُبْطِلُ الشَّكَّ قَالَ هِشَامٌ فَقُلْتُ لَهُ فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ
لِشَكِّ الْجَوَارِحِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ قَالَ نَعَمْ **شرح** الاستیقان
حاصل کردن یقین الیقین مفعول مطلق یستیقن است والف لام برای عهد خارجیست و مراد یقینی است
که باعث انتظام احوال شود و اسناد شک و استیقان بجوارح از جنس اسناد بآلت است و اسناد
مجازیست **یعنی** گفتم آیا ترا دل است گفت که آری گفتم که پس چه میکنی بآن گفت که تمیز میکنم بآن هر چه را که
وارد شده بر این اعضا و حواس که در آن اعضاست یعنی که فکر میکنم بآن در ضروریاتی که علم بآنها بحواس
بهم رسیده و حاصل میکنم علم مجهولاتی که بمحض حواس تحصیل علم بآنها نمیتوان کرد مثل اینکه کسی بوئی شنود و فکر
کند که این بوی چه چیز باشد و آنرا استنباط کند گفتم که آیا با وجود تعدد حواس نیست در این اعضا که
حواس است بی نیازی از دل پس گفت که نه گفتم که و چگونه میباشد حاجت بدل و حال آنکه این جوارح بی عیب
و صحیح است گفت که ای پسرک من بدرستی که این اعضا چون دغدغه کنند در چیزی که بو کرده اند آنرا یا دیده اند
آنرا یا چشیده اند آنرا یا شنیده اند آنرا یعنی که ندانند بضرورت که بو دار چه چیز است مشک است یا گل سرخ (?)
یا ندانند بضرورت که آن جسم سفید گچ است یا آرد یا مانند آنها بر میگردانند آنرا بسوی دل پس دل یقین
حاصل میکند آن یقین و باطل میشود بآن دل دغدغه جوارح بقدری که معاش دنیا بآن منتظم شود گفت
هشام که پس گفتم او را که پس جز این نیست که وا داشته الله تعالی دل را برای دغدغه جوارح که دل اطراف
کند آنرا بقدر استطاعت گفت که آری گفتم که البته دل میباید و الا تحصیل یقین نمیکنند جوارح خود گفت
که آری **اصل** فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا مَرْوَانَ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَاماً يُصَحِّحُ لَهَا
الصَّحِيحَ وَيَتَيَقَّنُ بِهِ مَا شَكَّتْ فِيهِ وَيَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ وَشَكِّهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ لَا يُقِيمُ لَهُمْ
إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَحَيْرَتَهُمْ وَيُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِجَوَارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَشَكَّكَ **شرح**
ابو مروان کنیت عمرو بن عبید است و بیان این دلیل بتمهید مقدمه میشود و آن اینست که اهل اسلام متفقند
بر ربوبیت الله تعالی و بر اینکه دنیا در نظر الله تعالی بی اعتبارست و مزرعه آخرتست و خلق انتظام احوال
دنیا برای آخرتست و بقیه لکن آخر تکرار سابقست **یعنی** پس گفتم او را که ای ابو مروان پس آیا الله
تبارک و تعالی وانگذاشته جوارح ترا که مهمل خواسته تا آنکه کرده اینده برای آنها پیشوائی که بی عیب
آن پیشوا برای آنها تفکر بی عیب را و یقین خود کنند بسبب آن پیشوا هر چیزرا که شک دارند در آن چیزی
که محتاج الیه معاش است و وا میگذارد این مخلوقین را همگی اینها را در حیرت ایشان و شک ایشان و
اختلافات ایشان وا نمیگذارد برای ایشان پیشوای مفترض الطاعه که بر گردانند بسوی او شک و حیرت خود را

با آنکه منافع و مضرات آخرت عمده تر از منافع و مضرات دنیاست و دنیا منظور الٰهی نیست مگر برای آخرت
و وا میدارد برای تو پیشوائی را برای جوارح حواس تو که برگردانی بسوی آن حیرت خود و شک خود را
در دنیا **حاصل** اینست که اگر قیامت و جزای اعمال است این تفاوت و زیادتی فرع بر اصل بترجیح حیوة دنیا
بر حیوة آخرت محالست و اگر نیست راجع بقول زنادقه میشود که منکر ربوبیت و صنع عالمند و این باطلست
بر بنائی که تصدیق بآن متفق علیه میان ما و شما و جمیع اهل اسلامست **اصل** قَالَ فَسَكَتَ وَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً ثُمَّ
الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ أَمِنْ جُلَسَائِهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ
قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ فَإِذَنْ أَنْتَ هُوَ ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَأَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَزَالَ عَنْ مَجْلِسِهِ وَمَا نَطَقَ
حَتَّى قُمْتُ **شرح** هشام گفت که پس ساکت شد عمرو بن عبید و نگفت مرا چیزی بعد از آن رو کرد بسوی من
پس گفت مرا که آیا تو هشام بن حکمی پس گفتم که نه گفت که پس تو گفت که آیا از همنشینان اوئی گفتم که نه گفت
که پس از کجائی تو گفتم که از اهل کوفه گفت که پس تو در این هنگام هشام بن حکم خواهی بود بعد از آن مرا با
خود گرفت و نشانید مرا در جای خود و از جای خود بجای دیگر نشست و با مردمان سخن نگفت تا برخاستم **اصل**
قَالَ فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا قُلْتُ شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَأَلَّفْتُهُ
فَقَالَ هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى **شرح** صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام گذشت و بیان آن
در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل است می آید **یعنی** هشام گفت در وقت نقل
این حکایت در مجلسی دیگر که پس خنده کرد امام علیه السلام و گفت که ای هشام که یاد داد ترا این قسم بیان گفتم که
این مضمونی بود که یاد گرفته بودم از تو و باین صورت ترتیب کردم آنرا پس گفت که این صورت که ذکر کردی (?) که
مکتوبست در صحف ابراهیم و موسی اشارتست بقول الله تعالی در سوره اعلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا
والآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و مضمون این مکررست در قرآن
مثل قول الله تعالی در سوره نجم فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم
چهارم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ
الشَّامِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفِقْهٍ وَفَرَائِضَ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَةِ أَصْحَابِكَ **شرح** بیان شد
در خطبه در شرح وقت الکتب تا آخر که مسائل دین سه قسم است **اول** مسائل اصول دین **دوم** مسائل
اصول فقه **سیوم** مسائل فروع فقه و در اصطلاح قدما اول را کلام میگفته اند و دوم را فقه میگفته اند و سیوم را فرائض
میگفته اند و میتواند بود که مراد بفقه مسائل فروع فقه باشد و مراد بفرائض مسائل میراث که بعضی مسائل
فقه است باشد **یعنی** روایت از یونس بن یعقوب گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او

از اهل شام پس گفت که بدرستی که من مردیم ماهر در مسائل کلام و مسائل اصول فقه و مسائل فروع فقه و تحقیق آمده ام برای مباحثه با یاران تو در مسائلی که محل اختلاف میان من و شماست اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم کلامک من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله او من عندک فقال من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و من عندی شرح کلام اینجا بمعنی لغوی است و آن سخن است اضافه در کلامک برای اختصاص است یعنی سخنی که گویی و مسلم نزد اصحاب من نباشد و بر بانی تا در بری من در اول و سیوم تبعیضیه است و دوم و چهارم ابتدائیه است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم سخنی که گویی و مخصوص تو باشد خواه در فن کلام باشد و خواه در فن فقه باشد و خواه در فن قرآن باشد آیا از جمله سخن رسول الله است یا از نزد تست پس گفت که دو قسم است بعضی آن از جمله سخن رسول الله است و بعضی دیگر از جانب من است اصل فقال ابو عبد الله علیه السلم فانت اذا شریک رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا قال فسمعت الوحی من الله عز و جل قال لا قال تجب طاعتک کما تجب طاعة رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا شرح الوحی بفتح واو و سکون حاء بی نقطه سخنی که گفته شود و معنی آن شتابان باشد سوی شنونده یعنی که نص صریح باشد مثل محکم قرآن موافق آیت سوره شوری و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء و بیان میشود در شرح حدیث اول باب الروح التی یسدد الله بها الائمه علیهم السلم که باب بیست و ششم است یجب بکسر جیم کار با نقطه و با ضم یکنقطه و در اول بنقطه فعلیه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بموصول است یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم که پس تو در این هنگام آیا شریکی با رسول الله صلی الله علیه و آله در رسالت یعنی که غیب را یاد میگیری از الله تعالی بی تو سط بشر و بعد از آن میرسانی پس گفت که نه امام گفت که پس آیا شنیدی آیت محکم را بر حالی که از جانب الله تعالی خبردار کننده ترا باشد پس گفت که نه گفت که پس آیا واجبست فرمانبرداری تو چنانچه واجبست فرمانبرداری رسول الله یعنی که تو امام مفترض الطاعه و احق اولی الامر یعنی بر برهانی واضح مثل آوردن معجزی چنانچه می آید در کتاب الحدیث که اخبرک کیف کان سفرک تا آخر پس هر چه گویی از رای علم با دلیل مثل آیات محکم قرآن باشد واجبست با شد مردمان را در سخنان تو بطلب برهانی از تو بر آنچه گویی گفت که نه اصل فالتفت ابو عبد الله علیه السلم الی فقال یا یونس بن یعقوب هذا قد خصم نفسه قبل ان یتکلم شرح خصم بکسر خاء با نقطه و صاد بنقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است یعنی پس توجه کرد امام جعفر صادق علیه السلم سوی من پس گفت که ای یونس بن یعقوب این مرد ملزم کرد خویش را پیش از آنکه گفتگو کند با یاران من مراد این است که کلامی که اختلاف بیکار برود در آن و در دلیل آن رود و متکلم آن اگر بنا بر کتاب و وحی رب العالمین نکرده باشد و در رب العالمین نیز نباشد

نامعقول است و باین اشارت شده در سوره نمل الا من الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله پس اگر کسی در این مقام گوید که معلوم من شده بریاضت و مکاشفه یا بشنیدن از نجم و بر بانی نیست گوش بسخن او باید کرد که این وحی ابلیس و غیبیست سوی اولیای خود اصل ثم قال یا یونس لو کنت تحسن الکلام کلمته قال یونس فیا لها من حسرة فقلت جعلت فداک انی سمعتک تنهی عن الکلام و تقول ویل لاصحاب الکلام یقولون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق و هذا لا ینساق و هذا نعقله و هذا لا نعقله فقال ابو عبد الله علیه السلم انما قلت ویل لهم ان ترکوا ما اقول و ذهبوا الی ما یریدون شرح الاحسان نیکو کردن کار را یا در یا لها برای تعجب و ضمیر مبهم است مرجع ندارد و تمیز آن حسرة است الف لام در تنهی عن الکلام برای عهد خارجیست و اشارت بکلام مشهور میان اکثر متکلمین جمله اکثر برای جنس شیعه مناقشات دارد با آنچه می آید که تعلم الکلام من علی بن الحسین صلوات الله علیه پس حاصل عذر یونس اینست که چون اکثر منهی عنه بود احتراز از آن مشکل بود احتیاط کردم و حاصل جواب اینست که احتراز از کلی ضابطه باشد مشکلست و در اینجا ضابطه هست و آن وجوب سؤال اهل الذکرست در مشکلات الانقیاد کشیده شدن است و آن در ستوری میباشد که فرمانبردار باشد و مراد اینجا امکان استدلال بر حقیت است الانسیاق رانده شدن است و آن در ستوری میباشد که فرمانبردار نباشد و مراد اینجا امکان استدلال بر حقیت بدشواری العقل مصدر باب ضرب تصور چیزی که چون میتوانند بود که واقع شده مثل تصور اسند منه و ما نند آن یعنی بعد از آن گفت که ای یونس اگر خوب از زینه میبودی علم کلام را سخن میگفتی با او باز گفت که ای یونس پس بزرگ حسرتست این حسرت که خوب نورزیدی علم کلام را پس گفتم که قربانت شوم بدرستی که من شنیدم از تو که نهی میکردی از طلب کلام و میگفتی که هرگز نا کامی باد برای اهل کلام چه میگویند در مسئله که اختلاف بی مکابره در آن و در دلیل آن میرود و در محکمات نیست که بر این مسئله استدلال میتوان کرد باسانی و بر نقیض آن نمیتوان کرد و بر این مسئله استدلال میتوان کرد بدشواری و بر نقیض آن نمیتوان کرد و این مسئله را تصور میتوانیم کرد که چون واقع باشد و نقیض آن را تصور نمیتوانیم کرد و میتواند بود که مراد بانقیاد و خفای دلیل باشد چون منافقه و بیس قانه است و مراد بانسیاق ظهور دلیل باشد چون مناق در بیش سالفت و مراد بعقل دعوی بداهت باشد با وجود اختلاف بیکار برود و بر هر تقدیر مراد اینست که بمحض ظنی که حاصل شود بیکی از این سرشتی حکم در آن مسئله میکنند پس گفت امام علیه السلم که جز این نیست که گفتم که هرگز نا کامی باد برای ایشان اگر در مسئله که اختلاف بیکار برود در آن و در دلیل آن و در محکمات نباشد ترک کنند آنچه را که من میگویم و بظن خود روند بهر راهی که خواهند چنانچه از این سرشتی معلوم شود اصل

ثم قال لی اخرج الی الباب فانظر من تری من المتکلمین فادخله قال فادخلت حمران بن اعین و کان یحسن الکلام و ادخلت الاحول و کان یحسن الکلام و ادخلت هشام بن سالم و کان یحسن الکلام و ادخلت قیس الماصر و کان عندی احسنهم کلاما و کان قد تعلم الکلام من علی بن الحسین صلوات الله علیه شرح الماصر بکسر صاد بی نقطه کسی که آب را قسمت میکند و قیس الماصر از قبیل اضافه اسم بلقب است یعنی بعد از آن گفت که مرا که بیرون رو سوی در خیمه و ببین که کرا میبینی از متکلمان پس داخل کن او را یونس گفت که پس بیرون رفتم و داخل کردم حمران بن اعین را و بود که خوب میدانست کلام را و داخل کردم محمد بن نعمان احول را و بود که خوب میدانست کلام را و داخل کردم هشام بن سالم را و بود که خوب میدانست کلام را و داخل کردم قیس ماصر را و بود قیس باعتقاد من بهتر ایشان باعتبار کلام و بود که بتحقیق یاد گرفته بود کلام را از علی بن الحسین صلوات الله علیه اصل فلما استقر بنا المجلس و کان ابو عبد الله علیه السلم قبل الحج یستقر ایاما فی جبل فی طرف الحرم فی فازة له مضروبة قال فاخرج ابو عبد الله علیه السلم راسه من فازته فاذا هو ببعیر یخب فقال علیه السلم هشام و رب الکعبة شرح و کان تا مضروبة جمله معترضه است و از کلام یونس است الفازة بفاء و الف و زای با نقطه خیمه که دو ستون دارد قال جواب لما یعنی تنها و ضمیر مستتر راجع با مام جعفر صادق علیه السلم است یا از قبیل تنازع الفعلین است و میتواند بود که جمله معترضه دیگر باشد داخل کلام راوی از یونس باشد و ذکر آن برای اشعار بنقل یونس باشد در فاخرج جمله در جواب لما ممکن نیست نزد اکثر الخبب بفتح خاء با نقطه و فتح بای یکنقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم شتاب کردن و قسمی از دویدن یعنی پس وقتی که قرار گرفت مجلس بما یعنی که هر یک بجای خود نشستیم و بود امام علیه السلم که پیش از حج قرار میگرفت چند روز در کوهی در بیرون حرم در خیمه که او را بود زده میشد تا مردمان مسائل حج را تحقیق کنند مهیا شد پس بیرون کرد امام علیه السلم سر خود را از خیمه خود پس ناگاه امام علیه السلم نظر کرد شتری که میدوید با سوارش پس گفت که این هشام است برب کعبه قسم اصل قال فظننا انه هشام رجل من ولد عقیل کان شدید المحبة له قال فورد هشام بن الحکم و هو اول ما اختطت لحیته و لیس فینا الا من هو اکبر سنا منه قال فوسع له ابو عبد الله علیه السلم و قال ناصرنا بقلبه و لسانه و یده شرح اول منصوب بظرف زمانست و ظرف خبر مبتدا است ما مصدریه است و مراد زمان اختطاط چه مصدر گاهی بجای زمان مینشیند مثل اتیک قدوم الحاج الاختطاط روییدن موی روی پس مانند نوشته یعنی یونس گفت که پس گمان بردیم اینکه هشامی که نام برد مردیست از اولاد عقیل بن ابی طالب چه امام بسیار دوست میداشت او را یونس گفت که پس از راه رسید هشام بن حکم بر حالی که او در اول زمان روییدن سبزه ریش او بود و نبود در اهل مجلس مگر کسی که او بزرگتر بود باعتبار سال از هشام یونس گفت که پس جا داد او را در پهلوی خود امام علیه السلم گفت

که این یاری کننده ما است بدل خویش و زبان خویش و دست خویش اصل ثم قال یا حمران کلم الرجل فکلمه فظهر علیه حمران ثم قال یا طاقی کلمه فکلمه فظهر علیه الاحول ثم قال یا هشام بن سالم کلمه فتعارفا ثم قال ابو عبد الله علیه السلم لقیس الماصر کلمه فکلمه فاقبل ابو عبد الله علیه السلم یضحک من کلامهما مما قد اصاب الشامی شرح طاقی محمد بن نعمان احول است چون در طاق المحامل که موضعیست در کوفه صراف بوده التعارف بتاء و راء بی نقطه و قاف جدا شدن دو کس از یکدیگر و در بعض نسخ بعین بی نقطه و راء بی نقطه و قاف بمعنی عرق کردن دو کس در اثنای گفتگو با یکدیگر و در بعض نسخ بعین بی نقطه و دال بی نقطه و قاف است بمعنی گفتگو کردن دو کس با یکدیگر از روی طمع و در بعض نسخ بعین بی نقطه و راء بی نقطه و کاف است بمعنی میل دادن دو کس یکدیگر را در گفتگو یعنی بعد از آن امام علیه السلم گفت که ای حمران گفتگو کن با این مرد پس گفتگو کرد پس غالب شد بر او حمران بعد از آن امام علیه السلم گفت که ای طاقی گفتگو کن با او پس گفتگو کرد پس غالب شد بر او احول بعد از آن امام علیه السلم گفت که ای هشام بن سالم گفتگو کن با او پس در گفتگو نزد از یکدیگر جدا شدند و هیچکدام غالب نشدند بعد از آن گفت امام علیه السلم قیس ماصر را که گفتگو کن با او پس گفتگو کرد پس شروع کرد امام علیه السلم خنده میکرد از گفتگوی ایشان برای اضطرابی که بتحقیق بر خورد شامی را اصل فقال للشامی کلم هذا الغلام یعنی هشام بن الحکم فقال نعم فقال لهشام یا غلام سلنی فی امامة هذا فغضب هشام حتی ارتعد ثم قال للشامی یا هذا اربک انظر لخلقه ام خلقه لانفسهم فقال الشامی بل ربی انظر لخلقه شرح النظر بفتح نون و فتح ظاء بانقطه مصدر باب نصر نگاه و چون نگاه بزرگان کسی دلیل مهربانیست نظر اینجا کنایه از رحمت است یعنی کاری که کسی کند برای صلاح حال کسی و مراد بخلقه مؤمنانند چه این سخن مخرج است از اسم رحیم که مذکور است در بسم الله الرحمن الرحیم و آن بمعنی مهربان بمؤمنانست چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث اول باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقهاست و همچنین است اطلاق ارحم الراحمین بر الله تعالی یعنی پس امام علیه السلم گفت شامی را که گفتگو کن با این پسر یعنی با این هشام بن حکم پس شامی گفت که آری گفتگو میکنم پس شامی گفت هشام را که ای پسر سؤال کن مرا در امامت این پس بغضب آمد هشام از جرات او تا آنکه لرزید بعد از آن گفت شامی را که ای مرد حاضر آیا صاحب کل اختیار تو کارسازتر است برای مؤمنان یا مؤمنان برای خود شان پس گفت شامی که بلکه صاحب کل اختیار من کارسازتر است برای مؤمنان اصل قال ففعل بنظره لهم ماذا قال اقام لهم حجة و دلیلا کیلا یتشتتوا و یختلفوا یتالفهم و یقیم اودهم و یخبرهم بفرض ربهم قال فمن هو قال رسول الله صلی الله علیه و آله شرح و یختلفا عطف بر یتشتتوا التالف مهربانی کردن با کسی اشارتست بآیت سوره توبه بالمؤمنین رؤف رحیم

بقوت لفهم استیناف بیانی است و ضمیر مستتر در سه فعل راجع بحجت و دلیل است الاود بفتح همزه و فتح واو و دال منقطع کجی الفروع بریدن و مراد اینجا مسائل فروع فقه است یعنی هشام گفت که پس کرده کارساز
خود برای مؤمنان چه چیز را شامی گفت ابزار که واداشته برای مؤمنان حجتی و رهنمائی تا متفرق نشوند و
اختلاف بیکباره نکنند و تا دوست کند آن حجت و رهنما کجی ایشان را و خبر دهد ایشان را باحکام صاحب
کل اختیار ایشان در فروع فقه اگر کوشش با آن حجت و رهنما کنند هشام گفت که پس کیست آن حجت
و رهنما شامی گفت که آن رسول الله است صلی الله علیه و آله اصل قال هشام فبعد رسول الله صلی الله
علیه و آله من قال الکتاب والسنة قال هشام فهل نفعنا الیوم الکتاب والسنة فی رفع الاختلاف
عنا قال الشامی نعم قال فلم اختلفت انا وانت وصرت الینا من الشام فی مخالفتنا ایاک شرح
گفت هشام که پس بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله کیست آن حجت و رهنما شامی گفت آن محکمات
قرآن و محکمات طریقه ایست که منقول از رسولست که پس آیا فایده دارد ما را امروز محکمات قرآن و طریقه رسول
در بر طرف کردن اختلاف در مسائل از ما گفت شامی که آری هشام گفت که پس چرا اختلاف کردیم من
و تو در امامت و آمدی سوی ما از شام برای اختلاف ما با تو در مسائل بسیار که بعضی از آنها در این
مجلس میان تو و این یاران مذکور شد پیش از گفتگو با من اصل قال فسکت الشامی فقال ابو عبد الله
علیه السلام للشامی ما لک لا تتکلم قال الشامی ان قلت لم نختلف کذبت وان قلت ان الکتاب
والسنة یرفعان عنا الاختلاف ابطلت لانهما یحتملان الوجوه وان قلت قد اختلفنا وکل واحد
منا یدعی الحق فلم ینفعنا اذن الکتاب والسنة الا ان لی علیه هذه الحجة شرح راوی گفت که پس
ساکت شد شامی پس گفت امام علیه السلام شامی را که چیست ترا که سخن نمیگوئی گفت شامی که اگر گویم که
اختلاف بیکباره نکرده ایم در این مسائل دروغ گفته ام و اگر گویم که اختلاف بیکباره برای اینست که بعض
ما هنوز رجوع بمحکمات قرآن و طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله نکرده و قرآن و طریقه رسول بر طرف
میکنند اختلاف بیکباره را در جمیع این مسائل بی واسطه اگر رجوع بآنها کنیم سخن بیکار با معنی گفته ام چرا که آنها
احتمال راههای مختلف دارند و اگر گویم که بعد از رجوع بقرآن و طریقه رسول اختلاف بیکباره کرده ایم
در این مسائل و هر کدام از ما دعوی حق برای خود میکند پس فایده نکرده خواهد بود ما را در رفع اختلاف
رجوع بقرآن و طریقه رسول گفتگوئی ندارم مگر اینکه مرا نیز بر او همین دلیل است یعنی اینکه همین دلیل
بر او نیز میگذارم براه و ابطال مذهب او نیز بهمین دلیل میکنم اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام سله
تجده ملیا فقال الشامی یا هذا من انظر للخلق اربهم ام انفسهم فقال هشام ربهم انظر لهم

گفت هشام

ربهم لا انفسهم فقال الشامی فهل اقام لهم من یجمع لهم کلمتهم ویقیم اودهم ویخبرهم بحقهم من باطلهم
شرح الملی بفتح میم و کسر لام و تخفیف یاء و همزه که گاهی منقلب بیاء میشود فعیل بمعنی مفعول از باب منع پر کرده
شده از علم و فعیل بمعنی فاعل از باب علم و حسن پر از علم هر دو اینجا مناسب است یعنی پس گفت امام علیه السلام که سؤال
کن او را تا یابی او را پر کرده شده از علم بسبب امام خود پس گفت شامی که ای مرد حاضر کدام کارسازتر است
برای مؤمنان آیا صاحب کل اختیار ایشان یا خود شان پس گفت که صاحب کل اختیار ایشان کارساز
تر است برای ایشان از ایشان برای خودشان پس گفت شامی که پس آیا واداشته برای ایشان
کسی را که جمع کند برای ایشان سخن ایشان را و راست کند کجی ایشان را و خبر دهد ایشان را از آنچه بکار
آمدنی ایشانست بیرون که ممتاز باشد از بکار نیامدنی ایشان اصل قال هشام فی وقت رسول الله
صلی الله علیه و آله او الساعة قال الشامی فی وقت رسول الله صلی الله علیه و آله رسول الله
صلی الله علیه و آله والساعة من فقال هشام هذا القاعد الذی تشد الیه الرحال ویخبرنا باخبار
السماء وراثة عن اب عن جد شرح وراثة بکسر واو مفعول له یخبرنا است اشارت باینکه وحی باو نازل
نمیشود یعنی گفت هشام که سؤال تو از حجت و رهنما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است یا از
حجت و رهنما در این ساعت گفت شامی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله حجت و رهنما رسول
الله صلی الله علیه و آله است و در آن شکی ندارم در این ساعت کیست پس گفت هشام که در این ساعت این
نشسته در این مجلس است که بسته میشود از راههای دور بسوی او مرکبهای شتران برای تحقیق مشکلات مسائل
و خبر میدهد ما را بهر خبر یعنی که جبرئیل از آسمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل ساخته بسبب میراث بردن او
این علم را از پدر از جد تا رسول الله صلی الله علیه و آله اصل قال الشامی فکیف لی ان اعلم ذلک قال
هشام سله عما بدا لک قال الشامی قطعت عذری فعلی السؤال فقال ابو عبد الله علیه السلام یا شامی
اخبرک کیف کان سفرک وکیف کان طریقک کان کذا وکان کذا شرح گفت شامی که پس چگونه ظاهر
میشود مرا اینکه دانم اینرا که گفتی گفت هشام که سؤال کن او را از هر چه بخاطرت رسیده گفت شامی که
بریدی راه عذر مرا پس بر منست سؤال تا ظاهر شود پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که ای شامی من خبر دهم ترا
که چگونه بود شروع در سفر تو و چگونه بود احوال راه تو بود چنین و بود چنین مراد اینست که جمیع احوال سفر و راه او را
گفت اصل فاقبل الشامی یقول صدقت اسلمت لله الساعة فقال ابو عبد الله علیه السلام بل آمنت
بالله الساعة ان الاسلام قبل الایمان وعلیه یتوارثون ویتناکحون والایمان علیه یثابون فقال الشامی
صدقت فانا الساعة اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک وصی الاوصیاء شرح

هشام

اسلام تصدیق بیگانگی الله تعالی در صفات ربوبیت و برسالت رسولست بظاهر دل خواه موافق باطن دل باشد
و خواه نه و ایمان تصدیقست بظاهر و باطن دل چنانچه گفته در سورهٔ حجرات که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و بیان میشود در باب چهاردهم کتاب الایمان والکفر که باب
ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان است یعنی پس رو کرد شامی میگفت که راست گفتی اسلام
آوردم برای الله تعالی این ساعت پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بلکه ایمان آوردی بالله تعالی این ساعت
بدرستی که اسلام پیش از ایمانست و بنا بر اسلام مردمان از یکدیگر میراث میبرند و نکاح با یکدیگر میکنند و بر ایمان
پس ثواب آخرت داده میشود پس گفت شامی که راست گفتی پس من این ساعت گواهی میدهم که
مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است و اینکه تو وصی اوصیائی تا رسول الله صلی الله
علیه و آله اشارت باینست که ایمان بی تصدیق بحجت در هر زمانی با امام معصوم مفترض الطاعه ممکن نیست
اصل ثم التفت ابو عبد الله علیه السلام الی حمران فقال تجری الکلام علی الاثر فتصیب والتفت الی
ابن سالم فقال ترید الاثر ولا تعرفه شرح الاجراء روان ساختن الاثر بفتح همزه و فتح ثاء سه نقطه یعنی که
منقول باشد از خدا و رسولش مثل محکمات قرآن و محکمات طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی بعد از آن
التفات کرد امام علیه السلام بسوی حمران پس گفت که روان میکنی سخن خود را بنا بر اثر پس میابی آن اثر را
یعنی که اثری را سند خود میکنی که در واقع سند میشود و از محکمات است و التفات کرد بسوی هشام بن سالم
پس گفت که میخواهی که جاری کنی کلام خود را بنا بر اثر و نمیشناسی اثر را یعنی که اثری که سند خود میکنی سند
تو نمیشود و از محکمات نیست اصل ثم التفت الی الاحول فقال قیاس رواغ تکسر باطلا بباطل الا ان باطلک
اظهر شرح القیاس بفتح قاف و یاء دو نقطه در پایین مشدده و الف و سین بی نقطه بمعنی بغایت
ماخوذ است از قیس بفتح قاف و سکون یاء بمعنی شدت و مراد بقیاس اینجا جدل است و آن استدلال
بدلیل الزامی است و می آید در حدیث آینده مثال کلام احول که مشتمل بر دلیل الزامی است و بیان میشود در شرح
ثم قلت له جعلت فداک انتم افضل ام الانبیاء تا آخر الرواغ بفتح راء بی نقطه و واو مشدده و الف و غین
بی نقطه بغایت مضطرب کننده و در بعضی نسخ بغین با نقطه است یعنی کجروه از چیزی و اینجا عبارتست از کسی
که واگذاشته نزدیک ما که برهانست و تمسک کرده بدور که دلیل الزامی است موافق آنچه می آید در فقرهٔ آینده
کانت للاحول فقال ان باطل در اول عبارتست از مذهب مخالف و در دوم و سیوم عبارتست از
دلیل الزامی که حق نیست اما مسلم نزد خصم است الظاهر بالکسر غالب بر خصم در گفتگو یعنی بعد از آن التفات کرد
بسوی احول و گفت که تو بغایت تکلم بغایت مضطرب کننده میشکنی باطلی را بباطل دیگر تفاوتی نیست میان

باطل

باطل تو و باطل خصم تو مگر اینکه باطل تو ظاهرتر است از باطل خصم تو یعنی که باعث غلبه تست بر خصم اصل
ثم التفت الی قیس الماصر فقال تتکلم واقرب ما تکون من الخبر عن رسول الله صلی الله علیه و آله ابعد ما تکون منه
تمزج الحق مع الباطل وقلیل الحق یکفی من کثیر الباطل انت والاحول قفازان حاذقان شرح واو در واقرب
حالیه است اقرب مرفوع و مبتدا است و مضاف است ما موصوله یکون در دو جا تامه است و ضمیر مستتر راجع بما است
و من تبعیضیه است ابعد مرفوع و خبر مبتدا است ضمیر منه راجع بالخبر عن رسول الله است و مراد اینست که در کلام خود استدلال
میکنی بحدیثی از رسول الله که مسلم است نزد همه مخالفان و آنرا بصورت اقرب احادیث رسول الله میکنی و آن
چون باطلست ابعد چیزیست از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله مراد بحق در اول مدعای شیعه امامیه است
و مراد بباطل در دو جا دلیل الزامی است و مراد بحق در دوم برهانست القفاز بفتح قاف و تشدید فاء و الف و زای
با نقطه بغایت جهنده و مراد اینجا کسی است که واگذارد نزدیک ما که برهانست و استدلال کند بدور که دلیل
الزامی است الحاذق بحاء بی نقطه و کسر ذال با نقطه و قاف کناره رو و بغایت سرگردان کننده بیان این آنکه اثبات میکنی مدعای
حق را بدلیل باطل و حال آنکه دلیل حق بی نیاز میکند از بسیار دلیل باطل تو و احول بغایت جهنده اید کناره روید
اصل قال یونس فظننت والله انه یقول لهشام قریبا مما قال لهما ثم قال یا هشام لا تکاد تقع تلوی
رجلیک اذا هممت بالارض طرت مثلک فلیکلم الناس فاتق الزلة والشفاعة من ورائها ان شاء الله
شرح ثم برای تعجب است یا برای تراخی در زمان است لا تکاد بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب علم از افعال
مقاربه است تقع بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم معتل الفاء واوی باب منع ~~یعنی بعد از آن التفات کرد بسوی~~
~~قیس ماصر پس گفت که سخن میگوئی و حال آنکه در سخن تو نزدیکتر آنچه میباشد از جمله خبر از رسول الله صلی الله~~
~~علیه و آله دورتر چیزیست که میباشد از جمله خبر از رسول الله صلی الله علیه و آله~~ مفعول از باب ضرب است الوقوع
افتادن از خصم در کشتی و مانند آن تلوی بتاء دو نقطه بالا مفتوح و فتح لام و تخفیف واو و الف یا بضم لام و کسر واو و تشدید یاء
دو نقطه در پایین است و بنا بر اول مصدر باب علم است یعنی پیچیده شدن و مضاف بفاعلست و بنا بر دوم
مصدر باب ضرب است یعنی پیچانیدن و مضاف بمفعولست و بر هر تقدیر ظرف متعلق بتقع است هممت بصیغهٔ
مخاطب باب نصر است الهم بفتح ها ترسان کردن یا در بالارض بمعنی فی است و مراد اینست که رعایت حدود قیمه
میکنی در گفتگوها و مانند اینها مثل مرغ که چون ترسیده شود از چیزی در زمین میپرد مثلک مبتدا است و در اصل
فاعل بوده بقرینه فاء در فلیکلم و تقدیم آن برای حصر شده یعنی گفت یونس که پس گمان کردم بخدا قسم اینکه او خواهد
گفت هشام بن حکم را نزدیک بانچه گفت احول و قیس را عجب آنکه گفت که ای هشام نزدیک نمیشوی که افتی از خصم
بر پیچیده شدن دو پای تو چون ترسانیده شوی از چیزی در زمین میپری پس باید که مثل تو کسی با مخالفان گفتگو کند پس بپرهیز

یعنی بعد از آن التفات کرد بسوی قیس ماصر پس گفت که
سخن میگوئی و حال آنکه در سخن تو نزدیکتر آنچه میباشد
از جمله خبر از رسول الله صلی الله علیه و آله دورتر چیزیست
که میباشد از جمله خبر از رسول الله صلی الله علیه و آله

عجول

از لغزش واز رسوائی بعد از لغزش اگر خواسته باشد الله تعالی **خامس** أخبرني الأحول أنّ زيد بن علي بن الحسين
عليهما السلام بعث إليه وهو مستخف قال فأتيته فقال لي يا أبا جعفر ما تقول إن طرقك طارق منا أتخرج معه
قال فقلت له إن كان أباك أو أخاك خرجت معه **شرح** الطرق بفتح طاء مهمله وسکون راء مهمله
بمعنی طلب و ضم راء مصدر باب نصر آمدن ناگاه **یعنی** خبر داد مرا ابو جعفر محمد بن نعمان احول انکه زید بن علی بن الحسین
علیهما السلام کسی بطلب او فرستاد در حالی که زید پنهان بود احول گفت که پس آمدم نزد او پس گفت مرا که ای ابو
جعفر چه میگوئی اگر ناگاه آید کسی از ما که با من خروج کن آیا خروج میکنی با او گفت که پس گفتم او را که اگر باشد آن آینده
پدرت امام زین العابدین یا برادرت امام محمد باقر خروج میکنم با او و ذکر امام جعفر صادق علیه السلام نکرد و نفرمود پدر
و برادر اکتفا کرد برای تقیه و خوف افشاء چه بر امام رخنه گرفت و دیگری نیست و خروج زید در صد و بیست و دو
هجری بوده و انتقال امام محمد باقر علیه السلام از دار دنیا در صد و چهارده هجری بوده **اصل** قال فقال لي فأنا أريد
أن أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معي **شرح** چون احول تصریح نکرد که درین زمان حجت کیست زید بطمع
انکه او را بعد از پدر و برادر حجت داند اظهار کرده **یعنی** گفت که پس زید گفت مرا که پس چرا انکه با پدر و برادرم
خروج میکردی من اراده دارم امروز که خروج کنم در حالی که جهاد کنم این جماعت کافر را که هشام بن عبد الملک
و قوم او باشند پس خروج کن با من **اصل** قال قلت له لا أفعل جعلت فداك قال فقال لي أترغب
بنفسك عني قال فقلت له إنما هي نفس واحدة فإن كان لله في الأرض حجة فالمتخلف عنك ناج
والخارج معك هالك وإن لا تكن لله حجة في الأرض فالمتخلف عنك والخارج معك سواء **شرح**
مراد بحجه اینجا عالمی است که عالم بجمیع احکام و مفترض الطاعه باشد و مراد بشق اول اینست که وجود حجة لازم باشد
در هر زمانی و معلوم باشد پس ... زیرا که با وجود او اختلافات اجتهادیه در مسائل شرع حرام و فسق است
در هر زمان که باشد بدلالت محکمات کتاب و سنت و می آید در حدیث شانزدهم باب ... کرباب ... الفصل
بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه است در خطاب امام محمد باقر علیه السلام با زید در وقتی که در زمان او ادعای امامت [margin: بزعم]
کرده بود یا بر دعوی خروج کرده بوده ... و دعوی جواز اجتهادات ظنیه و اشتراط اجتهاد و خروج بسیف در امامت
فاطمیان که از زیدیه اند ان کنتم ... قوم قد کفروا بآیات الله وعصوا رسوله واتبعوا أهواءهم بغير هدى من الله وادّعوا
الامامة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله **یعنی** احول گفت که گفتم که نه خروج نمیکنم قربانت شوم احول گفت که پس
زید گفت مرا که آیا مضایقه میکنی بجانت از من گفت که پس گفتم او را که جز این نیست که جان من یک جان است
پس اگر ... در جهان ... که اگر ... هالک باشم در آخرت ... پس البته یا ما کم یا ناجی بجان ای
اگر الله تعالی را در زمین البته امام معصوم مفترض الطاعه هست در هر زمانی چنانکه اعتقاد شیعه اهل حق است پس

[margin: قاله] [margin: احول] [margin: هشتادوم]

کسی که با تو خروج نکند اهل نجات آخرت است و کسی که خروج کند با تو اهل هلاک آخرت است اشارت است بانکه بنابر
این شق ظاهر است فسق زید و تابعان او در ان خروج که هلاکت است بر مذهب ظاهر الفساد او که با قاطعی بودن
اجتهاد و خروج بسیف را شرط امامت شمرده چه ازین مذهب لازم می آید که قول امام حجت بر مجتهدان نباشد
و وجود امام مطلق لازم نباشد چه جای امام حجت چه در زمان صلح امام حسن علیه السلام و زمان علی بن الحسین مثلا هیچ
قاطعی خروج با تو نکند و کسی که خروج کند با تو برابر مذهب ظاهر در آخرت چه بر این تقدیر هر کسی را میرسد که باجتهاد
خود عمل کند و خصوصیت اتباع اهل البیت لغو خواهد بود مراد اینست که چون شیعه امامیه قائل بشق اول اند
با تو خروج نخواهم کرد و اگر بر فرض محال قائل بشق ثانی نیز باشند خروج نمیکنم زیرا که خروج اهل حق بر شق ثانی
معقول نیست بنابر انکه خروج عوام خواهد بود حقیقة چه بر تقدیر جواز اجتهاد منع کسی از آن بمقاتله و جهاد مانند منع
از عبادت خواهد بود **اصل** قال فقال لي يا أبا جعفر كنت أجلس مع أبي على الخوان فيلقمني البضعة السمينة
ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد شفقة علي ولم يشفق علي من حر النار إذ أخبرك بالدين ولم يخبرني
به **شرح** الخوان بکسر و ضم خاء معجمه ... چیزی که بر بالای آن طعام خورده میشود مثل سفره التلقیم لقمه در دهن
کسی گذاشتن البضعة بفتح و کسر باء یکلخت پاره گوشت ... و جابعضه ... معلوم است و اول از باب
تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بابی است و دوم از باب نصر و حسن است و ضمیر مستتر راجع بطعام است که ...
از حالت الشربه خنک کردن جز گرم البروده خنک شدن ولم یشفق بتقدیر استفهام انکاری است و مستوا ... بود که
استفهام در کثرت ... باشد در اینجا **یعنی** احول گفت که پس زید گفت مرا که ای ابو جعفر بودم که می نشستم با پدرم
بر سر سفره پس در دهن من میگذاشت پاره گوشت فربه را و خنک میکرد برای من لقمه گرم را تا وقتی که خنک
شود طعام از جهت مهربانی بمن تا آسان لقمه باشد برای خوردن و خوردم برای ترس از آزار من و آیا نترسید بر من
از گرمی آتش دوزخ وقتی که خبر داد ترا بدینی که رستگاری آخرت در آنست و خبر نداد مرا بان مراد نفی ... اینست
که اگر ... خبر نمیداد بمن میگفت **اصل** فقلت له جعلت فداك من شفقته عليك من حر النار لم يخبرك
خاف عليك أن لا تقبله فتدخل النار وأخبرني أنا فإن قبلت نجوت وإن لم أقبل لم يبال أن أدخل
النار **شرح** چون احول اینقدر التفات کرد در برابر زید گوید که شاید که این سخن که ترا جم نکرده دروغ باشد حق
صریح آن بود که گوید که شواهد ربوبیت در خلق آسمانها و زمین و محکمات قرآن که در آنها نهی از خود رأیی است
هر یک دالست بر انکه هر که خود عالم بجمیع احکام و حجت و مسلط ... نباشد ... مامور است
بترک ریاست و باتباع حجت خواه پدرش باو گفته باشد و خواه نه لیک احول عدول کرده از حق صریح بباطلی ...
چنانکه عادت ... است نظر بانچه بیان شد در شرح حدیث سابق فرد اینست که این در سنه منع است و آنچه گذشت ...

[margin: بسیف نکرد و کرنیست الحداقة ... امام مفترض الطاعه در زمین ... کسی که خروج ...] [margin: التراقی است]

یعنی پس گفتم او را که قربانت شوم از ترس او بر تو از آتش جهنم خبر نکرده خواهد بود ترا آنچه گفتی نترسیده
خواهد بود که قبول نکنی آنچه را که گوید پس داخل آتش جهنم شوی و خبر داد مرا که من پس اگر قبول کنم نجات یابم
و اگر قبول نکنم باکی نداشت که داخل آتش شوم **اصل** ثم قلت له جعلت فداك أنتم أفضل أم الأنبياء قال
بل الأنبياء قلت يقول يعقوب ليوسف يا بني لا تقصص رؤياك على إخوتك فيكيدوا لك كيدا لم يخبرهم حتى
كانوا لا يكيدونه ولكن كتمهم ذلك فكذا أبوك كتمك لأنه خاف عليك **شرح** این عبارت الزام زید است و مانند زبانی
که حجت نیستند از جمله اولاد ائمه و این سخن مبنی بر الزامست چون زید اعتقاد ... داشته که برادران یوسف
جمیعا انبیا بوده اند چنانکه شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر اسباط در قول الله تعالی در سوره بقره که وما انزل الی ابراهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط نقل شده از بسیاری از مفسران و می آید در حدیث چهارم باب ... که ان
اخوة یوسف کانوا اسباطا اولاد الانبیاء الکید مکر کیدا مفعول مطلق برای نوعیت یعنی کیدی عظیمی که باعث فنای
یوسف شود مخفی نماند که این منافات ندارد با علم یعقوب ببقای یوسف تا وقوع آنچه بتعبیر رؤیا است چه آن علم مانع
بر این سفارش است چنانکه الله تعالی علم داشته بوقوع قیامت و ... نشد و چنانکه ما علم داریم بعلم الله
تعالی بسیر واقع مثل سیری و گرسنگی ما در زمان بعد از این و چیزی نخوریم تا خوریم و سیر شویم و گرسنه نمانیم **یعنی**
بعد از آن گفتم زید را که قربانت شوم آیا شما ها افضل اید یا پیغمبران گفت که بلکه پیغمبران پس گفتم میگوید یعقوب
یوسف را که ای پسرک من نقل مکن خواب خود را که یازده ستاره و آفتاب و ماه ترا سجده کردند برای برادرانت که
باعث این میشود که مکر کنند برای تو مکری عظیم خبر نداد برادران یوسف را تا مکر نکنند او را ولیکن پوشید
از ایشان آن خواب را پس همچنان پدر تو پوشید از تو حال برادر و برادر زاده ترا پیش از وقوع امامت ایشان
برای انکه ترسید بر تو که مبادا مرتکب کید عظیم با ایشان شوی و مضمون منقول میشود در باب شصت و ... **اصل**
قال فقال أما والله لئن قلت ذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة أني أقتل وأصلب بالكناسة وإن
عنده لصحيفة فيها قتلي وصلبي **شرح** اما بفتح همزه وتخفیف میم حرف تنبیه است لئن بفتح لام و کسر همزه وتخفیف نون
و ان شرطیه است و استعاره شده اینجا برای تحقق ... وقوع چیزی که محقق الوقوع است باعتبار انکه ان
موضوع است برای اداء ... بعد وقوع شرط ولهذا ... ماضی را مستقبل نکرده ... کاطب است و نظیر این
می آید در کتاب الحجه در حدیث دوم باب ... ابراهیم ... که باب ... است و در حدیث اول باب ...
تا ... که باب دویست ... و مراد اینجا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام است و مؤید اول
انکه می آید در حدیث شانزدهم باب الفصل بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامه که باب هشتادم است موافق ...
صحیفه کاغذ است بالمدینه متعلق بحدثنی است یا متعلق بصاحب است یا حال از صاحب است ... کاف ...

[margin: [illegible]]

مخفی نماند که از انچه می آید در احادیث باب ... ظاهر میشود که اولی این بود که بجای صحیفه مصحف گوید چه صحیفه عبارت از جامعه
و امثال اینها ... در مصحف فاطمه مسطور است نه در اینجا **یعنی** احول گفت که پس زید گفت که ای احول آگاه باش بخدا قسم که آنچه
اگر چه گفتی در حق من از خروج آنچه را که گفتی من ممنوع نخواهم شد چه هر آینه حکایت کرد مرا کسی که ملازم او بود از مضمون
انکه من کشته خواهم شد و بخلق آویخته خواهم شد در کناسه و انکه نزد او نوشته هست از امیر المؤمنین
علیه السلام که در ان کشته شدن من و بخلق آویخته شدن من هست **اصل** فحججت فحدثت أبا عبد الله عليه السلام
بمقالة زيد وما قلت له فقال لي أخذته من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن فوق رأسه
ومن تحت قدميه ولم تترك له مسلكا يسلكه **شرح** یمین و یسار متعلق بامن میشود و ... مستعمل
میشود و نکته در این باب از علمای عربیت صادر شده و حاصل آنکه ابن هشام در مغنی اللبیب گفته اینست که
من در اینجا اسم است نه حرف و مراد بیمین و یسار دو عضو مخصوص است بخلاف بین یدیه و خلفه و فوق راسه و تحت قدمیه
پس بتقدیر من من یمینه و من من یساره است یعنی من جانب یمینه و من جانب یساره من حذف شده برای کراهت
اجتماع دو حرف ... صورت و گاهی حذف نمیشود چنانکه ... گفته که ولقد اراني للرماح دريئة من
عن يميني مرة وامامي الدريئة بفتح دال مهمله و کسر راء مهمله ... و یاء دو نقطه در پایین ساکنه و همزه ... حلقه
حلقه که تیر اندازان ... نشانه میگذارند تا تیر اندازی ... **یعنی** پس حج کردم
پس حکایت کردم امام جعفر صادق علیه السلام را سخن زید و آنچه گفتم او را پس گفت مرا که گرفتی او را از پیش او
و از پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او و از بالای سر او و از زیر قدمهای او و وا نگذاشتی
برای او راهی را که بان راه رود در ذکر شش جهت در اینجا لطفی هست چه فقراتی که احول با زید گفته و هم فقره مقصودات
نقلت شش است **باب دوم اصل باب طبقات الانبياء والرسل والائمة عليهم السلام شرح** النبی بفتح نون
و کسر باء بنقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و گاهی بتخفیف یاء و اصطلاحی همزه میباشد انسانی که تعلیم کند او را الله
بی واسطه انسانی دیگر و مراد ... جبرئیل است کلا خلاف ... و در ... آن ... و صدق آن ...
از حواس معلوم نشده باشد **بدانکه** عطف دو قسمست اول عطف انفراد و آن در صورتیست که حکم متعلق بهر یک از معطوف
و معطوف علیه علیحده باشد مثل اتی زید وعمرو و دوم عطف انسحاب و آن در صورتیست که حکم متعلق باشد بمجموع من حیث المجموع
و معطوف علیه مثل اجتماع زید و عمرو و عطف الرسل والائمه بر الانبیاء اینجا از قبیل قسم دوم است زیرا که مقصود بیان
مراتب جمعیت که هر کدام ایشان نبی و رسول و امام شده و الرسول انسانی که نبی باشد و مبعوث بغیر خود باشد
الائمه بفتح همزه و کسر یاء دو نقطه در پایین و در قراءت ابن عامر و کوفیین بدو همزه است ... امام انسانی
که ریاست نسبت بجمیع ما عدای خود از انسان داشته باشد در دین و دنیا یعنی که هر کس هر مشکلی از مسائل شرع ... بر او

[margin: [illegible]]

وهر کس هر چه فرماید اطاعت او واجب باشد بر آن کس **یعنی** این باب بیان مراتب جمعی است که انبیا و رسل و ائمه
شده‌اند علیهم السلام و این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الانبیاء والمرسلون
على اربع طبقات فنبي منبأ في نفسه لا يعدو غيرها **شرح** والمرسلون از قبیل عطف اخص است المنبأ بصیغه اسم
مفعول از باب تفعیل یا باب افعال [illegible]
[illegible]
… **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که انبیا و رسل
بر چهار مرتبه‌اند اول نبی است که خبر کرده شده است از جانب الله تعالی … نفس خود
[illegible]
… **اصل** ونبي يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه
في اليقظة ولم يبعث الى احد وعليه امام مثل ما كان ابراهيم على لوط عليهما السلام **شرح** واو در و يسمع …
و میتواند بود که برای جمع باشد باعتبار دو وقت تا اشارت شود باینکه این دو حالت ممتاز‌اند اگرچه …
دو وقت باشد ولا یعاینه عطف است بر یسمع … ضمیر منصوب در ولا یعاینه راجع است بملک که مدلول است
در یری و یسمع الصوت فی الیقظه متعلق است بکل واحد از یسمع و ولا یعاینه الیقظه بفتح یا و فتح قاف
مصدر باب حسب و علم بیداری و لم یبعث الی احد برای احتراز از دو مرتبه آینده است مثل منصوب و نائب
مفعول مطلق است و عامل آن متعلق علیه است یعنی حاکم علیه [illegible]
[illegible]
چنانچه در سوره صافات … وان لوطا لمن المرسلين **یعنی** و مرتبه دوم نبی است که فرشته را که باو
فرستاده شده میبیند بصورت فرشته در خواب یا میشنود آواز فرشته را در بیداری و نمیبیند
فرشته را که باو فرستاده شده بصورت فرشته در بیداری و مبعوث نشده سوی احدی و حاکم بر او
امامی است مانند … ابراهیم بر لوط علیهما السلام **اصل** ونبي يرى في منامه ويسمع الصوت و
يعاين الملك وقد ارسل الى طائفة قلوا او كثروا كيونس قال الله ليونس وارسلناه الى مائة
الف او يزيدون قال يزيدون ثلثين الفا وعليه امام **شرح** لام در لیونس بمعنی فی است او در او یزیدون
برای تقسیم است و اشارت است باینکه زمان رسالت یونس مدت مدید بوده پس قوم او بر دوران و زادن
زیاد و کم میشده‌اند و هیچ وقت از صد هزار کمتر نبوده‌اند و قول امام علیه السلام که یزیدون ثلثین الفا اشارت
باینست که هیچ وقت از صد و سی هزار زیاد نبوده‌اند **یعنی** و مرتبه سوم نبی است که میبیند فرشته را در خواب

ومیشنود

ومیشنود در بیداری آواز را و بصورت فرشته میبیند در بیداری فرشته را در خواب خود و میشنود
در بیداری آواز را و بصورت فرشته میبیند در بیداری فرشته را که سوی او فرستاده شده
و بتحقیق فرستاده شده سوی قومی خواه کم باشند و خواه بسیار مانند یونس علیه السلام چه گفته الله تعالی
در حق یونس در سوره صافات که و فرستادیم او را سوی صد هزار کس یا زیاد میشدند امام گفت که
زیاد میشدند سی هزار کس و بر او امامی هست **اصل** والذي يرى في نومه ويسمع الصوت ويعاين في اليقظة
وهو امام مثل اولي العزم **شرح** و مرتبه چهارم آن کس است که میبیند فرشته را در خواب خود و میشنود
آواز را در بیداری و میبیند فرشته را در بیداری و او امام بر همه خلایق است مانند صاحبان …
الهی و بیان میشود در حدیث سوم این باب **اصل** وقد كان ابراهيم عليه السلام نبيا وليس باما حتى
قال الله اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي فقال الله لا ينال عهدي الظالمين
من عبد صنما او وثنا لا يكون اماما **شرح** الصنم معرب شمن است … از سنگ و چوب و مانند آنها
الوثن معبود بغیر حق مثل ائمه ضلالت و پیشوایان ضلالت **یعنی** و بتحقیق بود ابراهیم علیه السلام پیغمبر
بی آنکه امام باشد تا که گفت الله تعالی او را بعد از اجتماع شروط امامت که هر آینه من کردانیده
توام برای مردمان امام ابراهیم گفت که آیا نیز از اولاد من بهمین شروط مطلوب خواهد بود تا امام شوند
پس گفت الله تعالی که در نمی‌یابد تعیین خلیفه من بجا کشنده کار را یعنی اینکه همین شروط در ایشان
نیز مطلوب خواهد بود امام علیه السلام گفت که هر که عبادت کرده بت ظاهر را یا پیشوای ضلالت را …
نیکند نمی‌باشد امام خلایق خواه تابع رای خود باشد و خواه تابع رای دیگری **فصل** توضیح این سخن است
و تحقیق آن میشود در سوره بقره چنین است واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني
جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين …
آنکه او ظرف قال است و میتواند بود که برای تعلیل باشد الابتلاء از مودن و مراد اینجا سوال از
مشکلات … الامام رسانیدن چیزی بکمال و مراد اینجا جواب سوال است چنانچه باید و شاید و این
کلام بر سبیل استعاره تمثیلیه است و مراد تعلیم الله تعالی است بطریق وحی ابراهیم را جمیع علوم … چون
شروط امامت است … جاعل اسم فاعل یعنی حال یا استقبال است
چه عمل کرده در اماما و من ذریتی بتقدیر استفهام … چنانچه می‌آید در حدیث آینده …
في عقب ابراهيم قال ومن ذريتي … و این حسن طلب عدم طلب امامت
از ذریت او … که از عهده آن بدر نیایند … امام نشوند و این مشتمل است بر حسن طلب امامت

برای ذریت خود نیز پس دعا او در طلب است که مستجاب نمیشود و دیگری میشود چنانکه می‌آید در حدیث
اول باب … در شرح ثم اکرمه الله … لا ینال جواب است بعنوان رد … که ابراهیم قرار
داده … العهد قرار دادن شروطی که بر آن نظام مملکت …
وقت تعیین پادشاه حاکمی را و مانند آن … اسلام نیز میسامند چنانکه می‌آید در کتاب العشره در حدیث …
باب التسلیم که … لا ینال عهدی الظالمین و گاهی مستعمل میشود … پادشاه برای تعیین حاکمی
و گاهی مستعمل میشود در قسم و مراد اینجا تعیین امامی است که الله تعالی بر خود لازم ساخته …
آن … مانند کسی که قسم خورده باشد … در سوره یونس که گفته … ولولا كلمة
سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون … صادر شده از
صاحب کل اختیار … که زمین ما خالی از خلیفه … در کتب الهی
تا اختلافی میان مردمان نشود … سوره بقره … اذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة و بیان میشود در شرح حدیث اول باب چهارم العلم …
… در میان جمیع خلایق … بعض احکام خواهد کرد …
دوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الله تبارك وتعالى اتخذ ابراهيم عليه السلام عبدا
قبل ان يتخذه نبيا وان الله اتخذه نبيا قبل ان يتخذه رسولا … **شرح** الخليل … دوست …
[illegible] **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که هر آینه الله تبارک
و تعالی گرفت برای خود ابراهیم علیه السلام را بنده صالح پیش از آنکه گیرد او را پیغمبر و هر آینه الله
تعالی گرفت برای خود ابراهیم را پیغمبر پیش از آنکه گیرد او را پیغمبر مرسل و هر آینه الله تعالی
گرفت برای خود ابراهیم را پیغمبر مرسل پیش از آنکه گیرد او را خلیل و هر آینه الله تعالی گرفت برای خود
ابراهیم را خلیل پیش از آنکه کند او را امام **اصل** فلما جمع له الاشياء قال اني جاعلك للناس اماما
قال فمن عظمها في عين ابراهيم قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين قال لا يكون
السفيه امام التقي **شرح** … برای بیان … و میتواند بود و اینجا
هر دو اینجا مناسبت … باب … برای مبالغه است … عبارت
[illegible]
شرح حدیث سابق … الاشیاء … بزرگی …
کمال … ابراهیم علیه السلام … مشکلات … اولاد او …

و از ایشان طلب امامت … امام نشوند السفيه نادان التقي پرهیزکار از شرک و معاصی **یعنی** بیان
این آنکه … جمع کرد الله تعالی برای ابراهیم همه چیزها را که شروط امامت است و شروط
عبودیت و نبوت و رسالت و خلت … الله تعالی گفت که هر آینه من کردانیده توام برای
مردمان امام جعفر صادق علیه السلام … بسبب کمال … آن چیزها در نظر ابراهیم گفت که آیا نیز
از اولاد من امام … مطلوب خواهد بود تا امام شوند الله تعالی گفت برای بیان اینکه در ایشان نیز
شرطیست که در نمی‌یابد تعیین خلیفه من … امام علیه السلام برای بیان آن گفت که نمی‌باشد
… **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم اولو العزم من الرسل وعليهم دارت
الرحى نوح وابراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلى الله عليه وعلى جميع الانبياء **شرح** السادة …
… بزرگان مراد … جمعی‌اند که … نبوت
داشته‌اند … رسالت … در حدیث اول باب … العزم
… دعوت خلایق … جهنم … نیز چنانچه
رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از هجرت سوی مدینه … تکلیف او در مکه …
… در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب …
… الرحی … تکلیف الهی است
یا مراد مواعظ و نصایح … قصص الانبیاء که در قرآن …
… بیان احوال این پنج کس است … نظام عالم … اگر خلق این
پنج کس نمیبود خلق آسمان و زمین و مانند آنها نمیبود **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که
بزرگان جمعی که پیغمبران و رسولانند پنج کسند و ایشان صاحبان … تکلیف الهیه از جمله رسولان
بر ایشان … تکلیف … پنج … تکلیف
… آن پنج کس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء **چهارم اصل**
عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول ان الله اتخذ ابراهيم عليه السلام عبدا قبل ان يتخذه
نبيا واتخذه نبيا قبل ان يتخذه رسولا واتخذه رسولا قبل ان يتخذه خليلا واتخذه خليلا قبل ان يتخذه اماما فلما
جمع له هذه الاشياء وقبض يده قال له يا ابراهيم اني جاعلك للناس اماما فمن عظمها في عين
ابراهيم قال يا رب ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين **شرح** … هذه الاشیاء …

که در سینهٔ امام علیه السلم حاضر بوده وتغیر اذان در آیت سورهٔ بقره بکلمات شده وتحقیق معطف تفسیر است
ومیتواند بود که عبارت از عصمت باشد یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که شنیدم او را
میگفت که بدرستی که الله تعالی گرفت برای خود ابراهیم را بنده پیش از آنکه گیرد او را پیغمبر وگرفت
او را پیغمبر پیش از آنکه گیرد او را رسول وگرفت او را رسول پیش از آنکه گیرد او را مصاحب ودوست وگرفت
او را مصاحب ودوست پیش از آنکه گیرد او را امام خلایق بیان این آنکه وقتی که جمع کرد برای ابراهیم این
چیزها را که شروط امامت ودستگیری کرد او را بتعلیم جمیع احکام خود تا در حکمی نلغزد گفت او را که ای ابراهیم
بدرستی که من کرداننده توام برای مردمان امام پس بسبب کمال اشکال آن چیزها در نظر ابراهیم گفت که
ای صاحب کل اختیار من آیا بعضی از اولاد من از اتمام این کلمات مطلوب خواهد بود تا امام شوند گفت که
از آن در نمی یابد بیقین خلیفه من یعنی کشته کار ظالم منع این شد در شرح حدیث اول این باب باب سیوم

اصل باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدّث شرح الرسول پیغمبری که مبعوث باشد بغیر خود النبی
پیغمبری که مبعوث نباشد بغیر المحدّث بضم میم وفتح حاء حطی وفتح دال منقوط شده کسی که ملائکه با او سخن گویند
در شب قدر ومانند آن نه برای تعلیم علوم بلکه برای تنبیه وتذکیر بر بدیهیات یا محکمات یا مانند آنها از معلومات
تا مدد شود در استنباط مجهول از معلوم بحکم یعنی این باب بیان فرق است میان رسول ونبی ومحدث از فرستادن
الله تعالی فرشته را با ایشان از حیثیت رسالت واز حیثیت نبوت واز حیثیت تحدیث در این باب چهار
حدیثست اول اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عزّ وجلّ وکان رسولاً نبیاً ما الرسول
وما النبی شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز وجل در سورهٔ مریم در حکایت موسی ودر
حکایت اسمعیل که وبود رسول نبی که چیست معنی رسول اینجا وچیست معنی نبی اینجا چون مرتبه رسالت اعلی
از مرتبه نبوتست وآن بحسب ظاهر تقاضا میکند که ذکر رسول بعد از ذکر نبی باشد پس سایل توهم کرده که اینجا
لفظ رسول یا لفظ نبی در معنی دیگر مستعمل باشد واین سؤال اراده کرده اصل قال النبی الذی یری فی
منامه ویسمع الصوت ولا یعاین الملک شرح حاصل جوابی که مفهوم میشود از این فقره تا حدیث است
~~کلفظ رسول [illegible]~~
دو قسم است اول آنکه رسالت او ابتدائی است مسبوق بنبوت او نیست دوم آنکه مسبوق بنبوت او است
مرتبه کامل رسالت بهم رساند وآخر رسول شده ومرتبه قسم دوم اعلی از مرتبه قسم اولست یعنی گفت که نبی
کسی است که می بیند در خواب خود فرشته را ومیشنود در بیداری آواز فرشته را وآشکارا نمی بیند فرشته را
در بیداری بصورت فرشته اصل والرسول الذی یسمع الصوت ویری فی المنام ویعاین الملک شرح

منشأ سؤال آنست که نبی اعم مطلق از رسول است بنابر مشهور ودر کلام بعد از اخص نفی مناسب نیست یعنی هو

مراد مبنی اینجا معنی مشهور نیست بلکه مراد کسی است که نبوت باو رسیده وانشا باشد در زمانی پس مو

ورسول

ورسول کسی است که میشنود در بیداری آواز فرشته را ووحی میبیند در خواب فرشته را وآشکارا میبیند در بیداری
فرشته را اصل قلت الامام ما منزلته قال یسمع الصوت ولا یری ولا یعاین الملک شرح گفتم که
امامی که رسول نباشد ونبی نباشد چیست مرتبه او گفت که میشنود در بیداری آواز فرشته را ونمیبیند
در خواب فرشته را ونمیبیند در بیداری فرشته را مراد اینست که فرشته را بصورت فرشته نمی بیند
یا مراد اینست که نمیبیند فرشته را که بسوی او فرستاده شده باشد نه آنکه بسوی غیر او فرستاده شده پس
منافات ندارد با آنچه می آید در آخر ابواب کتاب الدعاء که جبرئیل را بصورت دحیه کلبی دید اصل ثم تلا
هذه الآیة وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدّث شرح بعد از آن خواند این فقره را
از سورهٔ حج برای بیان آنکه رسول دو قسم است بلکه سه قسم است اول رسالت او ابتدائی است مسبوق
بنبوت او نیست دوم آنکه رسالت او مسبوق بنبوت اوست اما نبوت او مسبوق بتحدیث او نیست
سوم آنکه رسالت او مسبوق بنبوت اوست ونبوت او مسبوق بتحدیث اوست وچنانچه دوم اعلی از
اولست سوم اعلی از دوم است قرینه بر اراده این معنی در این آیت لفظ ارسلنا است که دلالت میکند بر آنکه
رسالت تعلق بنبی نیز گرفته مخفی نماند که ولا محدث با آنکه در قرآات مشهوره نیست یا مبنی بر قراءت
غیر مشهوره است یا برای افادهٔ تازه ایست که در مصحف قرآن مذکور نیست فصل توضیح این سخن
بعد از این وتحقیق آنها میشود در سورهٔ حج چنین است وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا
اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم
لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم وان الظالمین لفی
شقاق بعید ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وان الله
لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة
بغتة او یأتیهم عذاب یوم عقیم در این چند احتمالست از آنجمله آنکه میگویم التمنی مراد ماخوذ
از منیه بضم میم وکسر نون وتشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی مرگ فی برای تعلیلست مثل لمسکم فیما
افضتم الامنیه بضم همزه وسکون میم وکسر نون آرزو ومراد آنست یا راجع بشیطانست واگر راجع برسول باشد
فی برای ظرفیت وامنیه یعنی منیه خواهد بود یعنی وقت مرگ او فینسخ جزای شرطیست والقی الشیطان
شده وآن وما بعد آن بلفظ مضارع شده النسخ نوشتن واینجا عبارتست از اثبات در قرآن که کتاب
الله است چنانچه گفته در سورهٔ انبیاء ولقد کتبنا فی الزبور ثم برای تراخی در زمانست واشارتست
بزمان بعد از رسول تا انقراض دنیا الاحکام محکم کردن ومراد اینجا تعلیم همه متشابهات قرآن بوسیله

الکرم

حکیم

عمل با آنست آیاته عبارت از ائمه هدی است که علامات کمال قدرت در ربوبیت الهی اند لیجعل ولیعلم
متعلقست بینسخ وبحکم القاء گفتن از خود ومراد اینجا گمراهی یا عذابست چنانچه آیت سورهٔ والذاریات ذوقوا فتنتکم
ضمیر انه راجع با یلقی الشیطان است الحق بکار آید فی ومراد اینجا ثابت در قرآن وواقع شدنی البتة
الایمان امین کردن کسی دیگر را از عذاب الهی واز خطا اگر قبول کنند گفته او را چنانچه می آید در حدیث
دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم الاخبات فراخی زمین ومراد اینجا فراخی دل بعبیر براد آرمانهای
واضح ضلالتست او ودر او یا بهیم برای تقسیم کافرانست بدو قسم یوم عقیم عبارتست از زمان ظهور قائم
علیه السلم است که بعضی کافران دران زمان مرده وزنده میشوند تا در عذاب در یابند ووصف آن
بعقیم برای آنست که دران روز خویشی کافر ومؤمن منظور نخواهد بود چنانچه میگوید الملک یومئذ لله
ولقد ارسلنا در پیش از تو هیچ رسولی را که پیش از رسالت نبوت نداشته باشد ونه هیچ نبی را که پیش
از رسالت نبوت داشته باشد مگر باین صفت که وقتی که مرد انداخت درمیان مردمان شیطان تلبیسات را
بسبب آرزوی خود که مردمانرا بجهنم برد پس منسوخ میسازد وذکر میکند در قرآن الله تعالی هرچه را که می اندازد
شیطان در این امت بعد از آن محکم میکند الله تعالی علامات کمال قدرت خود را که اوصیای رسول اند
بتعلیم آنچه نوشته شده در قرآن بتوسط رسول وتوفیق عمل بآن والله تعالی بعلامات دانا بصلاح تقدیر
قدرت راست گفتار درست کردارست این نوشتن ومحکم کردن برای اینست که گرداند الله تعالی آنچه را
که شیطان می اندازد گمراهی برای جمعی که در دل ایشان مرضی است ودلالت بر ربوبیت رب العالمین
نداده خود رائی میکنند وجمعی که سخت است دل ایشان وبعناد صریح انکار ربوبیت میکنند وگنهکاران
میکنند وبدرستی که ظالمان هر آینه در طرف گری دور از حقند وبرای اینست که دانند جمعی که داده شده اند
علم با آنچه نوشته شده در قرآن که آنچه القا میکند شیطان واقع شدنی است البته از جانب صاحب کل اختیار
تو یعنی آنکه تعقبات وقدر اوست یا یعنی آنکه او خبر داده بآن پس ایمان کنند تا ایمان خود را از عذاب واز خطا
در قبول خبر بوقوع آن پس فراغ شود برای آن دلهای ایشان ودلگیر نشوند از آن وبدرستی که الله تعالی
هر آینه راهنمائی کننده است جمعی را که ایمان آوردند بسوی راه راست که صبر بر قضا وقدر الهی باشد ودائم
خواهند بود جمعی که کافر شده اند بر ربوبیت الله تعالی در علم الله تعالی در شک وانکار ربوبیت بسبب
آنچه شیطان القا میکند تا وقتی که آید ایشان را عذاب قیامت بی آنکه مردود شوند یا وعده
در زمان ظهور قائم علیه السلم شوند یا آید ایشان را عذاب زمان ظهور قائم علیه السلم نیز شق اول در
حق بعضی کافرانست که الذین فی قلوبهم مرض عبارت از ایشانست وشق دوم در حق بعضی دیگر

[illegible] ودوم است

ک

که القاسیة قلوبهم عبارت از ایشانست والله اعلم دوم اصل کتب الحسن بن العباس
المعروفی الی الرضا علیه السلم جعلت فداک اخبرنی ما الفرق بین الرسول والنبی والامام
قال فکتب او قال الفرق بین الرسول والنبی والامام ان الرسول الذی ینزل علیه
جبرئیل فیراه ویسمع کلامه وینزل علیه الوحی وربما رأی فی منامه نحو رؤیا ابراهیم علیه السلم
شرح ینزل در اول بصیغهٔ معلوم باب ضرب است ودر دوم از باب تفعیل است وفاعلش ضمیر راجع
بجبرئیل است یا از باب ضرب است وفاعلش الوحی است رؤیا ابراهیم اشارتست بآیت سورهٔ
صافات انی اری فی المنام انی اذبحک یعنی نوشت حسن بن عباس معروفی سوی امام رضا علیه السلم
که قربانت شوم خبر ده مرا که چیست فرق میان رسول ونبی وامام راوی گفت پس نوشت یا گفت شک
از راویست که فرق میان رسول ونبی وامام اینست که رسول کسی است که نازل میشود بر او جبرئیل پس
میبیند جبرئیل را بصورت خود ومیشنود سخنش را وفرو نازل میسازد جبرئیل بر او وحی را وگاه که ببیند چیزی
را در خواب خود نیز مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلم در زمان رسالتش اصل والنبی ربما سمع
الکلام وربما رأی الشخص ولم یسمع شرح الشخص بفتح شین بانقطه وسکون خاء بانقطه سیاهی آدمی
ومانند آن که دیده شود وصورت آن معلوم نباشد یعنی ونبی گاه که بشنود سخن فرشته را که تلقی سخن کند
وگاه که دید در بیداری سیاهی فرشته را ونشنید آواز را مراد اینست که نبی فرشته را که با او فرستاده شده
بصورت فرشته در بیداری نمی بیند مثل این دو قسم ومراد حصر در این جمله دو قسم نیست پس گاه که در خواب
ومی یابد رسول را در بیداری شخص را ببیند وآواز را شنود اصل والامام هو الذی یسمع الکلام ولا
یری الشخص شرح وامام کسی است که میشنود در بیداری سخن فرشته را که در شب قدر مثلا با او فرستاده شده
برای تنبیه وتذکیر نه برای تعلیم ونمیبیند سیاهی آن فرشته را سوم اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن الرسول
والنبی والمحدث قال الرسول الذی یأتیه جبرئیل قبلاً فیراه ویکلمه فهذا الرسول شرح القبل
بفتح قاف وفتح باء یکنقطه وبضم قاف وضم باء وبضم قاف وفتح باء وبکسر قاف وفتح باء معاینه صریح یعنی
پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از فرق میان رسول ونبی ومحدث بفتح دال منقوط شده گفت رسول
کسی است که می آید او را جبرئیل صریحا بصورت خود پس می بیند جبرئیل را در بیداری وسخن میگوید با او جبرئیل
یا او با جبرئیل پس اینست رسول وغیر این نیست اصل واما النبی فهو الذی یری فی منامه نحو رؤیا
ابراهیم ونحو ما کان رأی رسول الله صلی الله علیه وآله من اسباب النبوة قبل الوحی حتی اتاه
جبرئیل علیه السلم من عند الله بالرسالة شرح القبل بضم وسکون وضم باء یکنقطه اول زمان

قائم

الرسالة یعنی راه پیغامبری سوی کسی دیگر را پیغام و اول اینجا مناسب‌تر است یعنی و اما نبی پس او کسی است
که می‌بیند جبرئیل را در خواب چنانچه خواب ابراهیم واقع شد و چنانچه خواب دید رسول الله صلی الله
علیه و آله از جمله اسباب نبوت در اول زمان نزول وحی بر او تا آنکه داد او را جبرئیل علیه السلم از جانب
الله تعالی رسالت اشارت بآنست که رسول علیه السلم مرتی مدید نبی بود و رسول نبود چنانچه در موی
[illegible] بیان شد در شرح حدیث اول این باب مراد حصر طریق نبوت در خواب دیدن نیست بلکه مراد
اینست که نبی جبرئیل را در بیداری صریحا نمی‌بیند و ذکر خواب بر سبیل تمثیل است بقرینه لفظ من اسباب النبوة
چه دلالت میکند بر اینکه طریق نبوت منحصر در خواب نیست لیکن اول اینها در رسول علیه السلم خواب
دیدن او جبرئیل را بوده و مخالفان نیز ابتدای الخواب را نقل کرده‌اند بخاری روایت کرده که اول ما بدی به
رسول الله صلی الله علیه و سلم من الوحی الرؤیا الصالحة فی النوم فکان لا یری رؤیا الا جاءت مثل
فلق الصبح اصل وکان محمد صلی الله علیه و آله ممن جمع له النبوة و جائته الرسالة من عند الله
یجیئه بها جبرئیل و یکلمه بها قبلا و من الانبیاء من جمع له النبوة و یری فی منامه و یأتیه
الروح و یکلمه و یحدثه من غیر ان یکون یری فی الیقظة شرح الرسالة بکسر را پیغام و قبلا بفتح قاف
و فتح با راست و من الانبیاء من جمع له النبوة جمله معترضه است برای بیان اینکه جمع جمیع اسباب نبوت
مخصوص محمد علیه السلم نبود بقرینه اینکه [illegible]
معطوف بر جمله [illegible] بیان اختلاف انواع روح می‌آید در شرح حدیث چهارم باب [illegible] فی الیقظة
متعلقست بیانیه الروح تا آخر یعنی و بود محمد صلی الله علیه و آله در وقتی که جمع کرده شد برای او جمیع اسباب
نبوت که یکی از آنها خواب است و آنکه او را پیغام که سوی خلایق رساند از جانب الله تعالی [illegible]
اول آنکه می‌آورد نزد او آن پیغام را جبرئیل و سخن میگفت با او بآن پیغام بصورت خود [illegible]
و از انبیاء کسی بود که جمع کرده شده بود برای او اسباب نبوت اما این مرتبه نداشت که جبرئیل با او صریحا سخن
گوید دوم آنکه می‌دید در خواب جبرئیل را چنانچه پیشی از رسالت می‌دید سوم آنکه می‌آمد مرتبه مرتبه در بیداری
او را روح و سخن میگفت با او و همزبانی میکرد با او بی آنکه ببیند او را [illegible] که نسبت تکلیم و تحدیث بروح
منافات ندارد با آنکه روح نوعی از ملک باشد بنظر نسبت نهی بصلوة در آیت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر چنانچه بیان می‌شود در حدیث اول کتاب فضل القرآن اصل و اما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع
و لا یعاین و لا یری فی منامه شرح محدث بصیغه مفعول از باب تفعیل است یعنی و اما محدث پس او کسی است
که همزبانی کرده می‌شود از جانب ملائکه و می‌شنود آواز ملائکه را و نمی‌بیند ایشان را صریحا در بیداری

و در خواب نمی‌بیند ایشان را چهارم اصل عنه عن برید عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم فی قوله عز و جل
و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث قلت جعلت فداک لیست هذه قرائتنا
فما الرسول و النبی و المحدث شرح روایت از برید [illegible] از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم در قول الله تعالی در سوره حج و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسول
ابتدائی و نه رسول که رسالت او مسبوق به نبوت او باشد و نبوت او مسبوق بتحدیث او باشد
و نه هیچ رسولی که رسالت او مسبوق بنبوت او باشد و نبوت او مسبوق بتحدیث او باشد ذکر
تتمه آیت و بیان آن شد در شرح حدیث اول این باب مراد اینست که [illegible]
این آیت را با نبی و لا محدث خواند گفتم قربانت شوم نیست این بروش قرائت مشهور میان ما پس چیست معنی
رسول و معنی نبی و معنی محدث اصل قال الرسول الذی یظهر له الملک فیکلمه و النبی هو الذی
یری فی منامه و ربما اجتمعت النبوة و الرسالة لواحد و المحدث الذی یسمع الصوت و لا
یری الصورة شرح گفت رسول کسی است که ظاهر میشود برای او بصورت خود جبرئیل پس سخن با او
میگوید و نبی آن کسی است که می‌بیند جبرئیل را در خواب پس که جمع شده نبوت و رسالت برای یک کس
یا یعنی که مدتی نبی بوده و آخر رسول شده چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب اشارت
بآنست که مراد به نبی در این آیت رسول نیست که پیش از رسالت نبی بوده باشد مدتی و محدث کسی است
که می‌شنود آواز ملک را که بر او فرود آمده و صورت او را چنانچه هست نمی‌بیند اصل قال قلت
اصلحک الله کیف یعلم ان الذی رای فی النوم حق و انه من الملک قال یوفق لذلک حتی
یعرفه و لقد ختم الله بکتابکم الکتب و ختم بنبیکم الانبیاء شرح برید گفت گفتم نگاه دارد ترا الله
تعالی بچه چیز میشناسد که آنچه دیده در خواب [illegible] و آنکه آن از جبرئیل است گفت
توفیق برای آن علم می‌یابد تا میشناسد که حقست مراد اینست که [illegible] جزم میرسد و احتمال خطا در
ذهن او نمی‌ماند چنانچه [illegible]
و بی اماره و چون سؤال برید مبنی بر این بوده که معلوم سازد که آیا خوابهایی که مردمان در این زمانها
نقل میکنند و دعوی جزم بمضمون آنها میکنند میتواند بود یا نه امام علیه السلم در بیان رد این دعویها گفت
و بر آیه تحقیق ختم کرد الله تعالی بقرآن کتابها را که دیگر کتابی که مشتمل بر تعلیم [illegible] نخواهد آمد و ختم کرد
بپیغمبر شما انبیاء را که دیگری نبی بعد از او مبعوث نخواهد بود پس این دعویها باطل و افترا است باب چهارم اصل
باب ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام شرح حجت مستعمل میشود بمعنی برهان و بمعنی امامی که باعث [illegible]

الهی بر کرامان است و اول مراد است اینجا و در حدیث اول و دوم و سوم این باب و دوم مراد است در حدیث
چهارم این باب یعنی این باب بیان آنست که برهان رساست نمیشود ~~[illegible]~~ برای الله تعالی
بر کرامان آفریدگان او که اهل اختلاف از روی ظن اند مگر بامامی در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن العبد الصالح علیه السلم قال ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام حتی یعرف شرح در بعضی
نسخ حتی بجای حتی است و بنابر اول ظاهر اینست که یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل باشد
و ضمیر راجع بالله تعالی باشد و اشارت باشد بآنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب البیان والتعریف
و لزوم الحجة که باب سی و دوم است که عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل و ما کان الله لیضل قوما
بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون قال حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه و بیان شد در آیت سوره نساء رسلا
مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و بیان شد در خطبه در شرح فلو کان لیس اهل المحجة
تا آخر و بآیت سوره انعام قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین و امثال آنها و بنابر دوم ظاهر است
که یعرف بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب باشد و ضمیر راجع بامام باشد و مراد این باشد که امام عالم باشد
بجمیع احکام شرعیه و بمحض ظن حکم نکند یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که بدرستی که برهان
رساست نمیشود برای الله تعالی بر کرامان آفریدگان او مگر بامامی تا آنکه الله تعالی بیان حلال و حرام کرده
باشد دوم اصل قلت للرضا علیه السلم یقول ان ابا عبد الله علیه السلم قال ان الحجة لا تقوم لله
عز و جل علی خلقه الا بامام حتی یعرف شرح این مثل اول است سوم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلم
قال ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام حتی یعرف شرح این نیز مثل اول است چهارم اصل قال
ابو عبد الله علیه السلم الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق شرح مراد بحجت اینجا امامی است
که برهان الله تعالی بر کرامان رساست نمیشود مگر باو خواه نبی باشد و خواه وصی نبی باشد الف لام الخلق
برای عهد خارجیست و عبارتست از کرامان که اهل اختلاف از روی ظن اند قبل الخلق اشارتست
بآنکه آدم حجت الهی بود و مدتی موجود بود پیش از وجود کرامان اولادش مع الخلق اشارتست بآنکه هیچ
زمانی از ازمنه وجود کرامان خالی نیست از وجود امامی عالم بجمیع احکام بعد الخلق اشارتست بآنکه در
زمان ظهور مهدی علیه و علی آبائه التحیة و التسلیم کرامان برطرف خواهند شد و وصی بعد از امام حق خواهد
بود تا انقراض دنیا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم که امامی که حجت الله تعالی است بر کرامان پیش از
کرامان بوده و با کرامان است و بعد از کرامان خواهد بود باب پنجم اصل باب ان الارض لا
تخلو من حجة شرح این باب بیان آنست که زمین خالی نمیشود از امامی که در باب اول مذکور شد

یا بمعنی که لزوم وجود امام مخصوص بعض زمانها نیست و مخصوص بعض زمین نیز نیست در این باب سیزده حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم تکون الارض لیس فیها امام قال لا قلت یکون امامان
الا و احدهما صامت شرح الف لام الارض برای عهد ذهنی است لیس فیها امام نعت الارض است
یا الف لام برای عهد خارجی [illegible] لیس فیها امام حال الارض است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را
آیا میباشد زمینی که باشد در آن امامی که حجت الهی است گفت که نه اشارتست بامثال قول الله تعالی در سوره
بقره لا ینال عهدی [illegible] چه دلالت میکند بر اینکه الله تعالی لازم ساخته بر خود امامت را و بیان شد در شرح حدیث
اول باب دوم گفتم که آیا میباشد در زمین دو امام در یک زمان گفت که نه مگر بر حالی که یکی از آن دو ساکت باشد
و حکم او جاری نباشد تا مدتی که آن دیگر از دنیا انتقال کند چنانچه امیر المؤمنین در زمان رسول علیهما السلم بود
اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره انی جاعل فی الارض خلیفة چه چنانچه حکم الله تعالی مخصوص بعض اهل
زمین نیست حکم خلیفه او در زمین نیز مخصوص بعض اهل زمین نیست دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد
الله علیه السلم قال سمعته یقول ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم
و ان نقصوا شیئا اتمه لهم شرح لا تخلو بتقدیر لا تخلو من امام [illegible] الا برای استثنای مفرغ متصل است
و واو حالیه است امام بتقدیر امام لاحق است و این بشرط بقاء زمان تکلیف است کی بمعنی لام تعلیل است ما کافه است
المؤمنون بضم میم و سکون همزه و کسر میم و ضم نون [illegible] جمع مؤمن گروندگان بتمام دل بربوبیت رب العالمین و بلوازم
آن که وجوب بعث رسل و تعیین حجت یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
که شنیدم از او میگفت که بدرستی که زمین خالی نمیشود از امامی که میمیرد در زمان بقاء التکلیف مگر بر حالی که در
زمین است امامی دیگر تا اگر زیاد کنند مؤمنان تکلیفی را مثل رهبانیة مبتدعه بر گرداند ایشان را و اگر کم کنند
تکلیفی را تمام کند برای ایشان آن تکلیف را یعنی آنکه بیان کند آنرا و تتمه سایر تکلیفات [illegible] سازد
مخفی نماند که مراد این نیست که مؤمنان گاهی زیاد و کم میکنند و امام برطرف میکند بلکه مراد اینست که اگر اراده
نمیشود مؤمنان زیاد و کم میکردند و معذور میبودند [illegible] در مکلفین لازمست تا اگر چیزی
از بدیهیات را ندانند آن تمام کند و ذکر مؤمنان اشارتست بجواب از شبهه مخالفان که میگویند [illegible]
مفترض الطاعة محتاج الیه در این میبود میبایست که ظاهر باشد تا مردمان [illegible] زیاد و کم در شرع
ننمایند حاصل جواب اینست که مردمان در زمان غیبت امام دو قسمند اول جمعی که مؤمن نیستند بحقیقت
ربوبیت رب العالمین و احتیاج برسول و بعد از رسول بامام حجت [illegible]
دوم جمعی که مؤمنند [illegible] مثل ضروریات دین اسلام یا ضروریات مذهب امامیه [illegible]

نیز معیار ایشان ظن نیست چه متنفس حکم بغیر معلوم است فی الحقیقة بلکه در غیر معلوم عمل بظاهر قرآن و باحادیث محکمه میکنند
خواه حکم واقعی مظنون ایشان باشد و خواه نه و اگر بتمام دل اعتراف بر ربوبیت رب العالمین و لوازم آن نمیداشتند
ایشان نیز بر پیروی ظن زیاده و کم میکردند پس فایده امام با ایشان میرسد و بس و نیست امام را فی نفسه آنکه فایده از
ایشان میکند چه ایشان کم و ضعیفند و بسکوت ایشان خللی بنظام معاش هیچکس نمیرسد و رفع ضرر از امام میتوان
کرد اگر ظاهر شود و منقولست که اگر عدد ایشان بسیصد و سیزده کس برسد بهیئت اجتماعی رسد امام ظاهر میشود الظاهر از قضا
و موافق این مذکورست در کتاب الروضة در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ما زالت الارض الا ولله فیها الحجة یعرف الحلال والحرام ویدعو الناس الی سبیل الله شرح الزوال مصدر باب
نصر ... جزئی از حالتی که داشت و مراد اینجا جدا شدن از امامت امام سابق است الا برای استثناء مفرغ منفصل است
... و حالیه است الف لام الحجة برای عهد ذهنی است پس جمله بعد از آن صفت است یعرف بصیغه معلوم باب ضرب
یا باب تفعیل سبیل الله عبارت از حقیقت اسلام است که بعثت همه رسل برای دعوت با آنست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جدا نشد زمین از امامت حجتی که مراد باشد مگر بر حالی که برای الله تعالی در زمین
حجتی کرد ... همه حلال و حرام را و خواند مردمان را سوی حقیقت اسلام چهارم اصل عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت له تکون الارض بغیر امام قال لا شرح روایتست از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت که گفتم او را آیا باقی بر نظام خود میماند زمین بی خلیفه الهی که حکم او بر همه اهل زمین باشد گفت
نه زلزله ساعت قیامت میشود پنجم اصل عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال قال ان الله لم یدع الارض
بغیر عالم ولولا ذلک لم یعرف الحق من الباطل شرح لم یدع بصیغه معلوم غایب معلوم باب تفعیل است
و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است موافق آنچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سابق یا بصیغه مجهول باب
ضرب است والحق مرفوع و نایب فاعل است و حاصل هر دو یکیست من برای فصل و تمیز است یعنی روایتست از ابو بصیر
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت که گفت که بدرستی که الله تعالی وا نگذاشته زمین را بی عالم
بجمیع احکام او و اگر نه چنان باشد نشناسانیده بکار آمد را ممتاز از بکار نیامد ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الله اجل واعظم من ان یترک الارض بغیر امام عادل شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله تعالی منزه تر و کاملترست از اینکه واگذارد زمین را بی خلیفه عادل از جانب
خود در میان مکلفانی که ایشان را دو خونریزی آید هفتم اصل ان امیر المومنین علیه السلام قال اللهم انک لا تخلی
ارضک من حجة لک علی خلقک شرح بدرستی که امیر المومنین علیه السلام گفت که خداوندا بدرستی که تو خالی نمیگذاری
زمین خود را از خلیفه تو بر مخلوقان تو که از ایشان دو خونریزی آید خواه آن خلیفه ظاهر مشهور باشد و خواه پنهان

... ادم

در برده موافق آنچه گذشت در حدیث سوم باب نادر فی حال الغیبة که باب هفتاد و هشتم است و در حدیث سیزدهم
باب فی الغیبة که باب بعد از آنست هشتم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال والله ما ترک
الله ارضا منذ قبض الله آدم علیه السلام الا وفیها امام یهتدی به الی الله وهو حجته علی عباده ولا تبقی الارض بغیر
امام حجة لله علی عباده شرح روایتست از ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت که بخدا قسم که واگذاشته
الله تعالی هیچ جزوی از اجزای زمین را از وقتی قبض روح آدم علیه السلام کرده برحالی مگر بر این حال که در آن خلیفه از جانب الله تعالی
هست که راه یافته میشود با او سوی احکام الله تعالی چون اختلاف در آنها جاری نیست ... بر بندگانش یعنی
که خود ... نگاه نظام زمین بی خلیفه الهی که حجت است بر بندگانش ذکر زمان آدم نکرده ...
اگر ... چه نص بر آن شده در قرآن در سوره بقره انی جاعل فی الارض خلیفة نهم اصل قال ابو الحسن
علیه السلام ان الارض لا تخلو من حجة وانا والله ذلک الحجة شرح گفت امام علی نقی علیه السلام که بدرستی که زمین خالی
نمیشود از خلیفه الهی که حجت بر بندگانش باشد و من بخدا قسم که در این زمان آن حجتم دهم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام تبقی الارض بغیر امام قال لا ... شرح ساخت اگر بسین بی نقطه والف و خاء با نقطه است ماخوذ از
بفتح سین و سکون یاء یعنی روان شدنست و مراد اینجا زلزله ساعت قیامت و اگر بحاء بی نقطه است
ماخوذ از سیخ بفتح سین و سکون یاء یعنی فرو رفتن است و مراد اینجا ویران شدنست و حاصل هر دو یکیست
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا میماند زمین بی خلیفه الهی که حجت باشد بر خلایق گفت که اگر باشد زمین
بی خلیفه هر آینه مضطرب و ویران میشود مراد اینست که در زمان بقای تکلیف و نظام زمین خالی نمیباشد از
خلیفه یازدهم اصل عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال قلت له اتبقی الارض بغیر امام قال لا قلت
فانا نروی عن ابی عبد الله علیه السلام قال انها لا تبقی بغیر امام الا ان یسخط الله تعالی علی اهل الارض او علی
العباد فقال لا تبقی اذا لساخت شرح نروی بصیغه متکلم مع الغیر ... روایت لا تبقی ... بیانی آنکه تکذیب ...
استیناف بیانی ساخت یعنی روایتست از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم
او را که آیا میماند زمین بی خلیفه الهی گفت که نه گفتم که پس چیست حقیقت آنچه منقول میشود بر شیعیان از امام جعفر
صادق علیه السلام که زمین نمیماند بی خلیفه الهی مگر وقتی که غضب کند الله تعالی بر اهل زمین یا بر بندگان ... است
پس گفت که نمیماند زمین بی خلیفه بر این نظام خود بیان این آنکه در وقتی که بی خلیفه باشد هر آینه مضطرب زلزله
ساعت قیامت و ویران میشود دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت
باهلها کما یموج البحر باهله شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که اگر ... آنکه خلیفه الهی برداشته شود

از وقتی هم

قال لو بقیت الارض بغیر امام م

آنکهی هم

از زمین یک ساعت یعنی یکدم هر آینه بحرکت و اضطراب در می آید زمین با اهل زمین چنانچه حرکت و اضطراب میکند
دریا با اهل دریا که در کشتی اند سیزدهم اصل سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام هل تبقی الارض بغیر امام قال
لا قلت انا نروی انها لا تبقی الا ان یسخط الله عز وجل علی العباد قال لا تبقی اذا لساخت شرح این
موافق یازدهم است باب هیجدهم اصل باب انه لو لم یبق فی الارض الا رجلان لکان احدهما الحجة شرح این باب
بیان اینست که اگر نماند در زمین از مکلفان در زمان بقای تکلیف مگر دو مرد که یکی جاهل باحکام الهی باشد هر آینه یکی
از آن دو خلیفه الهی بر دیگری خواهد بود در این باب پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو لم یبق
فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجة شرح این ظاهرست از بیان عنوان باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لو بقی اثنان لکان احدهما الحجة علی صاحبه شرح این مثل سابقست سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لو کان
الناس رجلین لکان احدهما الامام شرح این نیز مثل سابقست چهارم اصل وقال ان آخر من یموت الامام لئلا
یحتج احد علی الله عز وجل انه ترکه بغیر حجة لله علیه شرح و گفت بدرستی که آخر کسی که میمیرد از مکلفان در زمان
بقای تکلیف امامست تا آنکه حجت نگیرد کسی بر الله عز وجل که واگذاشته او را بی امامی که حجت الله تعالی باشد
مراد اشارتست بآیت سوره نساء رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی
رسولان را بشارت دهندگان ... و ترسانندگان از مخالفت او ... تا نبوده باشد مردمان ...
... اعتراض واردی بر الله تعالی بعد از ارسال رسولان ... مخفی نماند که از این استدلال ظاهر میشود که مراد
با آخر من یموت کسی است که مرگ دیگری از مکلفان بعد از مرگ او نباشد چهارم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد
عن علی بن ... عن ابن سنان عن حمزة بن الطیار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لو لم یبق فی الارض
الا اثنان لکان احدهما الحجة شرح این ظاهرست از سابق ... الشک من احمد بن محمد
شرح ... احدهما الثانی گفت تا اشارت شود باینکه اکثر ... مردن امام بعد از مردن آن دیگرست
شک از احمد بن محمدست از جمله راویان این کلام ... میتواند بود که کلام ... باشد پنجم اصل عن یونس
بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لو لم یکن فی الارض الا اثنان لکان الامام احدهما شرح
این ظاهرست از سابق باب هفتم اصل باب معرفة الامام والرد الیه شرح والرد الیه عطف تفسیرست
... آنکه اگر کسی با اعتقاد خود تصدیق امام حق کند اما رد مختلف فیه نکند سوی او معرفت امام حق ندارد
و از این ظاهر میشود معنی آنچه گذشت در حدیث سوم این باب ... و مراد برد مختلف فیه
سوی او اینست که اگر میسر باشد سؤال کند والا ساکت باشد از حکم در آن ... خود را از عمل بظن ... یعنی
این باب بیان فضیلت شناخت امام زمان و برگردانیدن مختلف فیه سوی اوست یعنی عرض آن بر او تا حکم کند ...

در جایی که از محکمات قرآن یا محکمات سنت رسول صلی الله علیه وآله معلوم نشود و در این باب چهارده حدیث است
اول اصل قال لی ابو جعفر علیه السلام انما یعبد الله من یعرف الله فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا ضلالا شرح ... در وقت گفتن هکذا ... اشارت بکوری
باشد الضلال بفتح ضاد ... و تخفیف لام مصدر باب ضرب ... و بضم ضاد و تشدید لام جمع ضال ...
اینجا مناسبست و بنابر اول مصدر بمعنی حالیت و بنابر دوم ... لفظ ...
ضاد بی نقطه و تخفیف لام باشد بمعنی آب کنده ... یعنی گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام جز این نیست که
عبادت صحیح میکند الله تعالی را کسی که میشناسد الله تعالی را ... که رب العالمین یعنی صاحب کل اشیاء ...
چیزیست شریک در حکم ندارد ... یعنی آنکه رد مختلف فیه سوی او میکند چنانچه گفته در سوره شوری
وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله ذلکم الله ربی علیه توکلت والیه انیب اگر رد سوی او نکند نشناخته خواهد
بود پس اما کسی که نشناخته الله تعالی را پس جز این نیست که عبادت میکند الله تعالی را بر حال کوری و گمراهی
یعنی که عبادت او صحیح نیست اصل قلت جعلت فداک فما معرفة الله قال تصدیق الله عز وجل
وتصدیق رسوله صلی الله علیه وآله وموالاة علی والائتمام به وبائمة الهدی علیهم السلام والبراءة
الی الله عز وجل من عدوهم هکذا یعرف الله شرح چون لفظ معرفة الله گاهی مستعمل در علم میشود و گاهی
مستعمل در عمل مقتضای علم میشود و معنی اول مکلف به ... ثواب ... بود چه ... الله تعالی
امام علیه السلام در جواب بیان این کرد که مراد معنی دومست التصدیق راستگو شمردن خدا و رسول در وعیده چنانچه
راستگو شمرده میشوند در وعده ... میگویند وعید خدا و رسول محض تهدید ...
قبیل انشاءست خبر نیست تا تصدیق و تکذیب در آن رود ... بقول شاعر که گفته ...
... موعدی ... بقول الله تعالی در سوره زمر ...
... وموالاة مرفوع و معطوف
بر تصدیق است الموالاة مصاحبت و مراد اینجا خلیفه بی واسطه شمردن ... و ذکر آن ...
اینست که ... تصدیق الله تعالی و رسول ممکن نیست والائتمام مرفوع و معطوف بر تصدیق است الائتمام اقتدا
بامام و مراد اینجا سؤال از مشکلات اگر میسر باشد و سکوت و ترک حکم و عمل بظن است اگر میسر نباشد
و ذکر آن برای اینست که تصدیق و موالاة بی آن ممکن نیست ... والبراءة مرفوع و معطوف
بر تصدیق است و ذکر آن برای اینست که ائتمام بی آن ممکن نیست چنانچه گفته فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی عدوهم عبارت از کسیست که موالاة علی و ائتمام باو نکرده یعنی گفتم ...

بشناخت الله تعالی گفت راستگو داشتن الله عز وجل و رسول الله صلی الله علیه وآله در وعیدها که در قرآن گشت
بر اختلاف از روی ظن و خودرایی و سائر معاصی کبائر و یاری علی علیه السلم و اقتدا در احکام شرع باید و
بامامان راستی علیهم السلم که اقوال ایشان از روی علم و محکمات است و بیزار شدن سوی الله عز وجل از دشمنان
که ائمه ضلالت و تابعان ایشان باشند که اقوال و اعمال ایشان از روی ظن و سست است اینچنین شناخته
میشود الله تعالی بربوبیت نه مجرد علم بآنکه و دعوی آن دوم اصل عن احدهما علیهما السلم انه قال لا یکون
العبد مؤمنا حتی یعرف الله و رسوله و الائمة کلهم و امام زمانه و یرد الیه و یسلم له ثم قال کیف
یعرف الآخر و یجهل الاول شرح روایت از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم اینکه او گفت نمیباشد
بنده صاحب ایمان بالله تعالی که باعث نجات آخرت است مگر بچهار چیز اول شناخت الله تعالی بآنکه او رب
العالمین است شریک در حکم ندارد دوم شناخت رسول او بآنکه بعثت او لازم ربوبیت الله تعالی است
سوم شناخت امامان که اوصیای رسول‌اند که اوصیای [illegible] و گذشته اند بآنکه امامت هر یک لازم
ربوبیت الله تعالی و رسالت است چهارم شناخت امام زمان آن مؤمن بآنکه امامت او لازم ربوبیت و رسالت و
امامت امامان گذشته است و واگذاشتن حکم مشکلات سوی امام زمان بسؤال اگر میسر باشد و الا سکوت
و قبول کردن دلالت محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است بر امامت او بامر او قبول کردن
فتوای اوست در هر مشکل بعد از آن امام علیه السلم گفت برای رد بر کسی که دعوی معرفت امام زمان خود میکند
و مع هذا اختلاف از روی ظن میکند که چگونه میشناسد آخر را که امام زمان باشد و حال آنکه منکر میشود ربوبیت
الله تعالی را و شریک او در حکم میشود پس او رب العالمین یعنی صاحب [illegible] هر کس در هر چیز نمیشود سوم اصل
عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلم اخبرنی عن معرفة الامام منکم واجبة علی جمیع الخلق فقال ان الله
عز وجل بعث محمدا صلی الله علیه وآله الی الناس اجمعین رسولا و حجة لله علی جمیع خلقه فی ارضه شرح
روایت از زراره گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را خبر ده مرا از شناخت امام از جمله شما یعنی رد مختلف
فیه سوی او در جایی که از محکمات کتاب و سنت رسول معلوم نشود که آیا واجب بر جمیع خلایق یا بعضی
معذورند در عدم شناخت پس گفت بدرستی که الله عز وجل فرستاده محمد صلی الله علیه وآله را سوی مردمان
همگی بر حالی که رسول و خلیفه الهی است بر جمیع خلایق در زمین او حاصل آنست که عموم وجوب اعتراف بامامت
مثل عموم وجوب اعتراف برسالت محمد است و آن نسبت بجمیع خلایق است چنانچه گفته در سوره سبا و ما ارسلناک
الا کافة للناس و مع هذا بر مستضعفان واجب نیست معرفت او نه بعنوان رخصت برای عذر بنظر رخصت در
اکل میته در مخمصه پس وجوب معرفت ما در عموم و خصوص مثل آنست چهارم اصل قلت [illegible] رسول الله

فقلت م

غرمت بلکه بعنوان [illegible]

وانبه

واتبعه و صدقه فان معرفة الامام منا واجبة علیه و من لم یؤمن بالله و برسوله و لم یتبعه و لم یصدقه و
یعرف حقهما فکیف یجب علیه معرفة الامام و هو لا یؤمن بالله و رسوله و لم یعرف
حقهما شرح من آمن یعنی من وجب علیه الایمان است و بیانی قیاسی است و اتبعه و صدقه یعنی پس هر که او را
شده بر او شناخت ربوبیت الله تعالی و رسالت محمد که رسول الله است و آنکه تابع شد محمد را برد مختلف فیه
سوی او و راستگو شمرد او را شناخت حق الله تعالی را که رب العالمین است و حق رسول را که خلیفه الهی
و منه من الطاعة است بسبب آنکه مستضعف است مثل اطفال و مجانین پس چگونه واجب میشود بر او شناخت
آن امام و حال آنکه واجب نیست بر او ایمان بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول او و شناختن حق
ایشان را و معنی درست مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که مراد این نیست که بر مکلف مشرک اعتراف
بامامت واجب نیست دوم اصل قال قلت فما تقول فی من یؤمن بالله و رسوله و یصدق رسوله فی
جمیع ما انزل الله أتجب علی اولئک حق معرفتکم قال نعم شرح من یؤمن الی آخر یعنی من یجب
علیه الایمان است و بر اینها نیست تصدیق الحق بکار [illegible] و مراد بحق معرفتکم رد مختلف فیه سوی ایشان است
بسبب اعتراف بآنکه معصوم مفترض الطاعة اند و امامت ایشان لازم ربوبیت رب العالمین است اگر
یکی از ایشان بعد از رسول علیه السلم امام نباشد ربوبیت باطل میشود یعنی راوی گفت گفتم پس چگونه
در جمعی که واجب است بر ایشان ایمان بربوبیت رب العالمین و رسالت رسول او و او را راستگو شمردن
رسول او صلعم در جمیع آنچه نزد فرستاده الله تعالی آیا واجب است بر آن جماعت بکار آمدگی شناخت شما
گفت آری واجبست اصل الیس هؤلاء یعرفون فلانا و فلانا قلت بلی قال أتری ان الله هو الذی
اوقع فی قلوبهم معرفة هؤلاء والله ما اوقع ذلک فی قلوبهم الا الشیطان لا والله ما الهم المؤمنین
حقنا الا الله عز وجل شرح یعرفون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است و مراد بمعرفت فلان و فلان
اینجا رد مختلف فیه است سوی واحدی بعد از واحدی از مجتهدان اهل ضلالت یا ائمه اهل ضلالت که اعمال
ایشان بر تجویز اختلاف از روی ظن است با وجود آنکه منافی صریحست با محکمات کتاب الهی و سنت رسالت
پناهی یعنی آیا نمیشناسد آن جماعت مخالفان اینکه تقلید میکنند فلان و فلان را گفتم بلی گفت آیا گمان میبری
که الله تعالی اوست که انداخته در دل آن جماعت تقلید ایشان را بخدا قسم که نینداخته در دل آن جماعت مگر شیطان
نه چنین است حال مؤمنان بخدا قسم که در دل مؤمنان نینداخته حق شناخت ما را مگر الله عز وجل [illegible]
شواهد ربوبیت و محکمات قرآن و اظهار جهالت مجتهدان و مقلدان ایشان و توفیق و تسدید علمای [illegible]
چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول انما یعرف الله عز وجل و یعبده من عرف الله و عرف امامه

پس هر کسی که شناخت امام از جمله بر
مختلف فیه سوی او واجب است بر او و هر که
واجب نشده بر او شناخت ربوبیت [illegible]
و رسالت رسول و تابع نشده رسول را [illegible]
نشمرده او را

منا اهل البیت و من لا یعرف الله عز وجل و یعرف الامام منا اهل البیت فانما یعرف و یعبد
غیر الله هکذا والله ضلالا شرح اهل دو جا منصوب است باختصاص و یعرف الامام عطف است بر یعرف
الله پس حرف نفی بر سر مجموع من حیث المجموع در آمده که گذشت در باب نهم کتاب التوحید که باب
المعبود است اینکه چون کنه ذات الله تعالی و شخص او در ذهن کسی در نمی آید پس اگر کسی غلط کند در یکی
از صفات و اسمای او او را نشناخته و عبادت او نکرده بلکه غیر او را شناخته و عبادت کرده امام
علیه السلم در وقت گفتن هکذا دو چشم خود را پوشانیده تا اشارت بکوری باشد یعنی شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که جز این نیست که میشناسد الله عز وجل را و عبادت میکند او را کسی که شناخت
الله تعالی را با اسماء و صفات واقعی و شناخته الله عز وجل را امام خود را از جمله ما که اهل بیت رسالتیم
اشارتست بآنکه شناخت امامت ما لازم شناخت ربوبیت رب العالمین است و کسی که حاصل نکرده
شناخت الله تعالی و شناخت امام از جمله ما را که اهل بیت رسالتیم پس جز این نیست که شناخته و
عبادت کرده غیر الله تعالی را چنین بخدا قسم گمراه اشارتست بآنکه کسی را شناخته و عبادت کرده که در
ذهن خود در آورده که رب العالمین یعنی صاحب کل اختیار هر کس در هر چیز نیست و لهذا بر پیروی ظن
در احکام شرع شریک با او در حکم میشود پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الائمة بعد النبی صلی
الله علیه وآله فقال کان امیر المؤمنین علیه السلم اماما ثم کان الحسن اماما ثم کان الحسین اماما ثم کان
علی بن الحسین اماما ثم کان محمد بن علی اماما من انکر ذلک کان کمن انکر معرفة الله تبارک و تعالی
و معرفة رسول الله صلی الله علیه وآله شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از امامان بعد از پیغمبر
صلی الله علیه وآله پس گفت بود امیر المؤمنین علیه السلم امام بعد از آن بود حسن امام بعد از آن بود حسین امام
بعد از آن بود علی بن الحسین امام بعد از آن بود محمد بن علی امام هر که انکار کند آن امامان را امامت مانند کسی
که در آنکه منکر شود اقراری را که کرده پیش از آن بالله تبارک و تعالی و اقراری را که کرده برسول الله صلی الله علیه
وآله ششم اصل ثم قال قلت ثم انت جعلت فداک [illegible] فقال ان هذا الامر یکون
الی من یشاء الله تبارک و تعالی فی ارضه شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از روی ظن معقول شود چنانچه می آید در باب نهم و میتواند بود که مراد اقرار کننده گمان باشد بمحکمات
قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست فی ارضه متعلق است بیشاء یعنی بعد از آن
راوی گفت گفتم بعد از ایشان امام توئی قربانت شوم پس تکرار کردم آن کلمه را برای او سه بار پس گفت مرا
جز این نیست که گفتم [illegible] من انکر ذلک تا آخر تا باشیم از حجت حجج الله تبارک و تعالی در زمین بآن معنی که حجیت
معلوم شود یا مراد این است که [illegible] بر روان ظن که اهل جاهلیت [illegible] اشارت است بآیت
سوره مائده [illegible] ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انکم لا تکونون صالحین حتی
تعرفوا و لا تعرفوا حتی تصدقوا و لا تصدقوا حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا بآخرها
ضل اصحاب الثلاثة و تاهوا تیها بعیدا شرح الصالح اسم فاعل باب منع و حسن [illegible] و مراد
کسی است که مقبول درگاه الهی باشد بسبب عمل صالح که مذکور است در آیت سوره طه و عمل صالحا [illegible]
در [illegible] و در آیت سوره فاطر الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و آن ولایت اهل البیت
علیهم السلم است چنانچه می آید در حدیث [illegible] باب [illegible] و سلام بر صالحین در آخر نماز میباشد
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشارتست بقول الله تعالی در سوره اعراف ان ولیی الله الذی نزل
الکتاب و هو یتولی الصالحین حتی تعرفوا بصیغه معلوم جمع مذکر مخاطب باب ضرب است المعرفة شناختن و مراد
اینجا شناختن یکی از اهل زمان خود بامامت است و لا تعرفوا بصیغه نهی باب ضرب است و الحدیث می آید
در حدیث سوم باب بیست و سوم کتاب الایمان والکفر و در آنجا بجای و لا تعرفوا و لا تعرفون است و حاصل هر دو
یکی است تصدقوا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل التصدیق راستگو شمردن امام خود در جمیع احکامش بآن معنی که
هیچ حکم او از روی ظن نیست و این اشارتست بآیت سوره توبه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
الصادقین و گذشت در کتاب العقل در حدیث [illegible] باب اول که العقل [illegible] الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب
علی الله فیکذبه و بیان شد و لا تصدقوا بصیغه نهی باب تفعیل است و مقصود مبالغه در بیان وجوب تسلیم است و در
کتاب الایمان والکفر بجای این و لا تصدقون است و حاصل هر دو یکیست تسلموا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است التسلیم
عمل و فتوی بقول امام خود در هر متنازع فیه اگر علم بآن میسر شود و اگر میسر نباشد [illegible] و این اشارتست بآیت سوره
نساء و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما و بیان میشود
در حدیث دوم و هشتم باب التسلیم و فضل المسلمین که باب [illegible] است ابوابا منصوب باغرا است بتقدیر الزموا ابوابا
[illegible] عبارتست از صلاح و معرفت و تصدیق و تسلیم لا یصلح بصیغه معلوم باب [illegible] است [illegible]
و عبارتست از صلاح و مقصود این است که صلاح ظاهری باعث صلاح باطنی نمیشود نظر آیت سوره انفال [illegible]

الکلم

ساکت بوده ام

اذربیت ولکن بالله رمی آخر با عبارات ارالتسلیم است و میتوانند بود که مراد با ولادامام سابق و بایکم ظاهر لاحق ... شد
النفد عبارتست از صلاح و معروف والتصدیق فی التسلیم الیه بفتح ذکر یاء و نقطه در بالا و سکون یاء و دو نقطه در زیر
مصدر باب ضرب سرگردانی وصف شد بعید برای مبالغه طلعت بر کجی که خود را دارد شبیه امیر مشهورند ... در بعض
احکام و عبادات خود بروی ظن میکنند وان سستی است بر کج بر هر روی ظن وان کجی بر ترازو نا و برقی امرار
و مانند آنهاست چنانچه مذکور شد واشرکوا من حیث لایعلمون وتفصیل این می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنج
در باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که هر کسی که شما بینا شیند ...
کما لکه شناسید یکی از اهل زمان خود را بامامت و شناسید او را بامامت تمام اگر را شناسید بر او و ادر جمیع احکامش
و را شناسد که مرید او را در جمیع احکامش بکلاگه در همه شنا بغیر بلاخ قول او باشید اگر بیر شید ... گذشته
افتاد و مقتضی و عمل بغیر معلوم ... لازم باشید جهار دروا که صالح نمیکنند کسی را اول آن مکر با خم ... گمراه شده جمعی
که اهل سور ... و سرگردان شده سرگردانی دور از راه راست اصل إنّ اللهَ تبارک وتعالی لا یقبل إلّا العمل الصالح
و لا یقبل اللهُ إلّا الوفاء بالشروط والعهود فمن وفی لله عزّ وجلّ بشرطه واستعمل ما وصف فی عهده
نال ما عنده واستکمل وعده شرح این فقره استیناف برای بیان سابق است لایقبل دو جا بقاف و با بفتح
بصیغه معلوم ... باسم است الا برای استثنای مفرغ است العمل الصالح مفعول به است و مصدر بمعنی اسم
فاعل است برای مبالغه واین اشارتست بآیت سوره هود انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح ... و داو ...
والف ممدوده مصدر بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه یا تشدید ... بصیغه مبالغه است و در حدیث سوم باب
بیست و سوم کتاب الایمان والکفر بجای الوفاء بالوفاء است و حاصل هر یکی است الشروط جمع شرط ...
چیزی باشد و مراد اینجا شرط صحت ایمانست که مذکورست در امثال آیت سوره ...
حتی ... چنانچه بیان کرده شد در شرح فقره سابقه العهود جمع عهد بمعنی ... که پادشاه بجهت فرستد برای ...
حاکمی و مراد اینجا آیات محکمات قرآنست که مضمون جمع آنها موافق مضمون آیت سوره ... است که مذکور شد
مثل آیات محکمات ناهیه از پیروی ظن ذکر شرط و عهده ... با بعطف ... اشارتست بانکه مضمون جمع آن آیات
محکمات یکیست و تکرار آن بالفاظ مختلفه برای تاکید تو صحت یعنی بیان این انکه هر کسی که الله تبارک وتعالی
قبول نمیکند مگر کسی را که بر حقیقت عمل صالح باشد و محقق ظاهر نباشد و قبول نمیکند الله تعالی کسی را مگر بعقیدت ...
... که قرار داده برای صحت ایمان پس هر که وفا کرد برای الله عز وجل بشرط او و بجا آورد آنچه را که بیان کرد
در محکم کتاب خود در می یابد ثواب او را و تمام صاحب میشود وعده جنات عدن را که مذکورست در سوره ...
اصل إنّ اللهَ تبارک وتعالی أخبر العباد بطرق الهدی وشرع لهم فیها المنار وأخبرهم کیف یسلکون فقال

وأنّی لغفّار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی وقال إنّما یتقبّل الله من المتّقین فمن اتّقی الله
فیما أمره لقی الله مؤمناً بما جاء به محمد صلی الله علیه وآله شرح این فقره استیناف بیانیست برای زیادتی
توضیح طرق الهدی عبارتست از آیات محکمات ناهیه از اختلاف از روی ظنت و هدی ... دو ال ...
مصدر باب ضرب است یعنی راهنمودن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و عبارتست از قرآن موافق آیت
بقره ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب و آیت شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
هدی للناس وبیّنات من الهدی والفرقان بنا برانکه هدی در اول عبارت از قرآن باشد و در دوم عبارت
از امام عالم بجمیع قرآن باشد و من برای تعلیل باشد و فرقان عبارت از محکمات قرآن باشد که در آنها نهی از اختلاف
از روی ظن صریح شده چنانچه بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب ما یقال فی مستقبل شهر رمضان
که باب هفتم است الشرع بفتح شین و نقطه و سکون را بی نقطه مصدر باب منع بلغات جند ... واضح کردن
چیزی المنار بفتح میم و تخفیف نون والف و را بی نقطه محل نور که با آن خوب راه روشن در تاریکیها مانند مشعل و اینجا
عبارتست از ائمه اهل البیت علیهم السلام که از کمال ظهور علم و ایشان را نشانها ... الله تعالی اند در ظلمات
زمین واین اشارتست بآیت سوره نور فی بیوت اذن الله ان ترفع بنا برانکه ظرف خبر مبتدای
محذوف باشد بتقدیر نوره فی بیوت و بیوت عبارتست از ائمه اهل البیت علیهم السلام باشد چنانچه ...
در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب ... بر من المیته ... بر ... باب ... است و معلوم است که ...
چنانکه ... روشن شده ... ابتدا آن ... میشود می آید در حدیث دوم باب فی الغیبة که باب
هشتاد و ... است که والله لا ... من بذه القری السلوک مصدر باب نصر رفتن برای و کیفیت سلوک
طرق هدی اینست که اول ... کرده از طرق هوا و هوسی ... کرده بغیب و بقرآن خواه محکم آن و خواه
متشابه آن چنانچه در سوره بقره که الذین یؤمنون بالغیب و در سوره آل عمران والراسخون فی العلم
یقولون آمنّا به کلّ من عند ربّنا و ثانیاً تصدیق کنند بانکه حجتی برای قرآن در هر زمانی هست که وسیله اهتدا
بجمیع متشابهات قرآن و مسائل دین میتواند شد بعد از آن در بعضی امر اهتدا کنند بوسیله آن حجت بمعانی آیات
قرآن و جمیع احکام دین پس فا در فقال برای بیانست لام در لمن صله غفار است بانکه کسی که از ان ایشان ...
آمرزگارم هر چند که گناه بسیار باشد امان ... تقدیم توبه بر ایمان از قبیل تقدیم ... تحصیل مطلوبست
چنانچه گفته فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله تنوین صالحا برای تعظیم است و اشارتست بعمده صالحات ...
ولایت ائمه اهل البیت علیهم السلام است چنانچه می آید در حدیث هشتاد و پنج باب ... اهتدا عبارتست از ...
... مسائل عبادات بوسیله ... امام حق عالم بساتین حلال و حرام و معانی متشابهات ...

بانکه در عبادتی از عبادات هر چند که نافله باشد بر روی ظن نشود چنانچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است که خیر الیه ... ویکون جهل احاله ...
ذکر ثم برای اینست که سه چیز اول تدریجی نیست و اهتدا تدریجی است تا آخر عمر می آید در حدیث سوم
باب نود و پنجم که عمل صالح عبارت از حجت و اهتدا عبارت از اهتدای بر حجت ائمه و سؤال المسائل
دین است واین موافقست با آنچه گفتیم جه اصل فرض ... برای وفا بمیثاق امام عالم بجمیع احکامست
تا بوسیله اهتدا شود در حدیث جهاردهم باب اول کتاب العقل که ... میثاق ...
گفته که ... فی الناس ... ویبان میشود در کتاب ... در شرح حدیث جهارم باب ...
صلی الله علیه وآله که باب بیست و ... است و موافق الیقتون می آید در حدیث پنجم باب ... المتقی ترسناک
از عذاب الهی بودن بشروط ایمان و مراد اینجا کسیست که خود را در عبادت خود نگاه دارد از پیروی ظن چنانچه
طریقه ائمه ضلالت و پیروان ایشانست فیما امره اشارتست بانکه مراد بمتقی اینجا پرهیزکار از کبائر مطلقه
نیست و ایضا مراد پرهیزکار از پیروی ظن در همان عبادتی که کلام در قبول آنست نیست بلکه مراد پرهیزکار
از پیروی ظن در جمیع عبادات خود است زیرا که ایشان بکبیره ای اصرار نکرده اند ... چنانچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در باب الظلم ... که هر جند که نافله باشد شرک است چنانچه می آید که و
اشرکوا من حیث لایعلمون یعنی بیان این آنکه هر کسی که الله تبارک وتعالی خبر کرده بندگان را براههای معرفت
قرآن و ولایت بیان کرده برای ایشان در آن راهها محل نورها و خبر کرده ایشان را که چگونه روند در آن راهها
بیان این آنکه گفته در سوره طه که و بدرستی که من هر آینه بغایت آمرزنده ام برای کسی که رو گردان شد
از پیروی هوا و هوس و گروید بغیب و بقرآن و اعتراف کرد بامام عالم بجمیع متشابهات و جمیع مسائل بعد از ان
آخر عمر بوسیله هدایت امام راه یافت سوی معرفت متشابهات قرآن و مسائل عبادات خود و گفته در سوره
مائده که قبول نمیکند الله تعالی عبادت را مگر از ترسناکان از عذاب شرک پس هر که ترسید از عذاب الهی که برای
خود را بانست در آنچه امر کرده او را مثل نماز و روزه بر مجوزات الله تعالی را در وقت مرگ در حالی که ...
با آنچه آورده آنرا محمد صلی الله علیه وآله هر چند که ارتکاب گناه کرده باشد اصل ... بیّنات ...
... أن یتّبعوا ... أشرکوا من حیث لایعلمون ... من أتی البیوت
من أبوابها اهتدی ومن أخذ فی غیرها سلک طریق الردی شرح ... بیا والف ...
بصیغه ماضی غائب معلوم باب نصر ... شد بتقدیر ... و مراد اینست که رفته از ...
شیعه مانند معنی اهتدا بیان شد در شرح فقره سابقه مراد اینجا اعتقاد ... است ... از قرینه ...

آمنوا بتقدیر امنوا بما است واو در واشرکوا حالیه است بتقدیر قد اشرکوا با ملکیت بقرینه اینکه مقابل ایمان
بچیزی کفر با بچیزیست نه اشراک بآن چیز و کفر بما بعد بدتر از اشراک بما بعد است چنانچه می آید در کتاب الایمان
والکفر در حدیث دوم باب الکفر که باب صد و شصت و نهم است واین اشارتست بامثال قول الله تعالی در سوره
توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وبیان شد در کتاب العقل در حدیث اول و دوم باب
التقلید که باب نوزدهم است مراد بعلم اینجا ... حیل ... ملکه ... تغافل است ... بکسر همزه استیناف بیانیست
همزه مفعول یعقلون است من اتی البیوت من ابوابها اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره که واتوا البیوت
من ابوابها الردی بفتح را بی نقطه و دال بی نقطه والف مقصوره هلاک و نار است و هر دو اینجا مناسب است
یعنی و دورست از حق دورست از حق جمال تمام خود را بیان بیان این آنکه رفته از ما جمعی و هر دو ... پیش از آنکه راه
یابند بوسیله ما و گمان کردند ایمان که ایشان کرده اند ... و حال آنکه بتحقیق مشرک شده اند بالله تعالی از راهی که
تغافل میکنند از اینکه آن اشراکست بدرستی که شان اینست که هر که ترک کند خانهای نور الهی از درهای آنها راه
یافت چنانچه در سوره طه است و هر که رفت در غیر آن درها سلوک راه هلاکت کرد فصل در سوره بقره چنین است
یسألونک عن الأهلة قل هی مواقیت للناس والحج ولیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البرّ
من اتّقی وأتوا البیوت من أبوابها واتّقوا الله لعلّکم تفلحون در این آیت چند احتمالست از انجمله اینکه اهله
جمع هلال بکسر ها و تخفیف لام است بمعنی اول ماه قمر که ممکن الرؤیه است اگر مانعی نباشد و هر کلام در شبی است که ...
شعاع پیش از انست یا ... فاصله شبی دیگر غالبا یا در اول ان ... و ظاهر اینکه می آید در کتاب الصیام
در حدیث اول باب ششم که باب الاهلة والشهادة علیها است اینست که سؤال از اهله مبنی بر اینست که بعض فرائض
و واجبات و مستحبات متعلقست باوقاتی معینه از شهور مثل روزه ماه رمضان و حج و روزه سه روز از هر
ماه مانند آنها و اگر مبدا شهور معلوم نشود آن اوقات معلوم نمیشود و در مبدا شهور جهار احتمال ظاهر است اول
اینکه احتمال شب تحت قمر باشد دوم اینکه خروج الشعاع باشد سوم اینکه هلال باشد جهارم اینکه ماه اول سی
روز و دوم بیست و نه و بر این قیاس تا دوازده ماه باشد بتفصیلی که مذکور میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث
دوم باب ... که باب ... است و این منظور بوده در شرایع انبیای سابق و در دو احتمال اول اگر احتمال
یا خروج الشعاع در نصف شبی باشد مثلا فردای آن شب اول شهرست بخلاف احتمال سوم و حاصل جواب اینست
که احتمال سوم حق است در این شریعت المواقیت جمع میقات که اسم آلتست و ماخوذ است از وقت بفتح واو
وسکون قاف که مصدر باب ضرب است بمعنی تحدید و تعیین زمان چیزی باعتبار مبدا آن زمان و جمع اسم جمع ...
... است چنانچه در قاموس مذکورست مثل رکب و راکب و ... زیرا که بمعنی مصدر ... ناس ...

پس مراد اینست که اهله مواقیت است برای جمیع مکلفان باعتبار عبادات عامه و برای بعض ایشان
که قاصدان بیت اند باعتبار عبادت خاصه البر بکسر با روزا بعقضای [illegible] چنانچه باید واینجا اشارت
بقول الله تعالی در سورهٔ لن که والذین عقدت ایمانکم و بیان میشود در حدیث اول باب بیست و ششم
ذکر ولیس البر تا آخر بیان اینست که هیچ نوعی از وفا بعهود واصل فرض آن برای ملازمت امام و طلب مسلم
چنانچه گفته که ان فی الناس [illegible] گذشت در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل [illegible]
[illegible] در حدیث پنجم باب شصتم بیوت عبارتست از ائمه هدی است چنانچه بیان میشود
در این حدیث و مراد اینست که ایشان خانهای نور علم و رحمت الهی اند موافق آنکه گذشت در شرح بعض فقرات
سابقه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم که و بیت الرحمة و معدن العلم ایشان بیوت عبارت از تصدیق
امامت ائمه هدی است الظهور جمع ظهر یعنی جایی که مقابل جانب درخانهاست و ایشان بیوت از ظهور عبارت
از جمع میان تصدیق امامت ائمه هدی و میان پیروی ظن و ترک اقتدا بایشان در بعض عبادات خودست و
اشارتست باینکه در اینصورت انتفاعی از بیوت نخواهد بود و ایشان بیوت از ابواب عبارت از جمع میان
تصدیق امامت ائمه هدی و میان اقتدا بایشان و ترک پیروی ظن است در عبادتی از عبادات خود چنانچه
می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعائم الاسلام است که [illegible] و یکون [illegible]
الحاله [illegible] اشارتست باینکه در این صورت انتفاع از بیوت خواهد بود چنانچه مفصل میشود در حدیث
پنجم باب سیزدهم کتاب الایمان والکفر ولکن البر من اتقی بتقدیر ولکن البر حال من اتقی است و بیان [illegible]
در شرح [illegible] بقول الله من المتقین ترجمه میپرسند ترا از هلالها بگو که آنها دلیلهای مشهورست برای مردمان
و برای حج [illegible] بعد الهی که شرط قبول طاعت باینکه تصدیق امامت ائمه هدی کنند از شیعیان
ایشان باشند که داخل سید که تصدیق امامت ایشان برای چه ضرور و فرض شده ولیکن [illegible] بعد الهی حالی کسی است
که نگاه داشت خود را از پیروی ظن در عبادات چنانچه [illegible] تمام است و تصدیق امامت ائمه هدی کنید
از درهای ایشان یعنی که داخل سید که تصدیق امامت ایشان برای این ضرورست که محکمات قرآن که در آنها
نهی از پیروی ظن است [illegible] منسوخ شده نشود و پیروی ظن در عبادتی از عبادات نشود و تمسید [illegible]
که در انکار امامت محکمات کتاب الهی قرار داده نشاید که رستگار شوید اصل و من یطع الله طاعة و لیّ
امره یطع الله و رسوله و طاعة رسوله [illegible] لم یطع الله و لا رسوله
و هو الاقرار بما انزل من عند الله عز و جل شرح الوصل متصل کردن چیزی بچیزی دیگر و مراد اینجا ترک تکرار
اطیعوا میان الرسول و اولی الامر در سورهٔ لن که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و میان الله و رسوله

در

و در آیت سورهٔ انفال که اطیعوا الله و رسوله و ارجاع اطاعت رسول سوی اطاعت الله در آیت سورهٔ
لن من یطع الرسول فقد اطاع الله است زیرا که دلالت بر تلازم و توافق در کیفیت تکلیف باینها میکند
و اینها تعلیق طاعت الله و رسول بر طاعت ولی امر در سورهٔ لن در یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم واضح است بنابر اینکه امر الله تعالی مؤمنان را بطاعت خود متلو تعیین خصوصیت
فریضه نکردست و همچنین امر بطاعت رسول پس ذکر آن دو بتقریب بیان طریق آنها و تعیین خصوصیت
فریضه است بیان اینکه طریق آنها بعد از رسول علیه السلم منحصرست در طاعت ولی امر و این دلالت میکند
بر عصمت ولی امر از خطا در حکم چنانچه خطا در حکم الله و رسول کشی محالست و باین اشارتشده در آیت سورهٔ
لن و بعد از آیت سابقه که [illegible] القرآن الولی [illegible] و در حدیث [illegible] والوالی [illegible]
صاحب [illegible] اول اولیا است و جمع دوم ولاة است و جمع صاحب اولوست بغیر لفظش مثل و اولی الامر منکم امر
عبارتست از آنچه مذکورست در سورهٔ دخان که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا و در سورهٔ قدر که من کل امر
و بیان میشود در حدیث اول باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و در سورهٔ
انبیا که و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و در سورهٔ تنزیل که و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا و آن عبارتست از حکمی
که مذکورست در تشابه کتاب الهی و تفسیر آن نازل میشود از آسمان در شب قدر بنزول ملائکه در آن
سالها زمان و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز و جل
و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا بعد واحد است که امر الناس زیرا که آن امر از جانب الله تعالی است در آن
معلق فرمانست پس مضاف بهر کدام میتواند شد مگر هو راجع بطاعة ولاة امر است که مصدر است والف و لام
در الاقرار که خبر مبتدا است برای حصر است و این جمله برای بیان سر وصل است یعنی متصل کرده الله تعالی طاعت
صاحب امر را بطاعت رسول او و طاعت رسول او را بطاعت او پس هر که ترک کند طاعت
صاحبان امر او را طاعت نکرده الله تعالی را و نه رسول او را و طاعت صاحبان امر او و سبب اقرارست بهمه
از رسول با آنچه فرو فرستاده شده از جانب الله عز و جل که آیات بینات محکمات قرآنست یعنی اینکه
طاعت پیروان ظن منافی اقرار بمحکمات قرآنست چه در محکمات قرآن نهی از اختلاف از روی ظن صریح شده
اصل خذوا زینتکم عند کل مسجد شرح این فقره اقتباس است از سورهٔ اعراف الزینة آنچه آراستگی دهد و مراد اینجا
لباس تقوی و علم باحکام الهیست السجود خضوع برای رب العالمین بقبول ربوبیت او و مراد بکلام حضرت اینجا
ادعای قبول ربوبیت رب العالمین است پس او محل سجدهٔ خلایق برای رب العالمین است چنانچه گفته شده در سورهٔ
جن و ان المساجد لله و بیان میشود در حدیث شصت و یکم باب صد و هفتم می آید در کتاب الصلوة در حدیث [illegible]

باب هفتادم که باب نتیجة الامام للحجة و خطبته و الالتفات است که عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل
خذوا زینتکم عند کل مسجد قال فی العیدین والجمعة و بیان میشود و مناسب این می آید در کتاب الزی والتجمل
والمروة در حدیث ششم باب دوم و حدیث هفتم باب سی و هفتم که باب التمشط است و معانی قرآن متعدد
میباشد یعنی فرا گیرید علم بمسائل حلال و حرام را که آن آراستگی ساکنان بیوت نزد هر امامی که مصداق ربوبیت
رب العالمین است و اطاعت او مصداق سجده برای رب العالمین است اصل والتمسوا البیوت التی اذن
الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه فانه اخبرکم انهم رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار شرح در سورهٔ نور بعد از آیهٔ
نور که می آید تفسیر آن در حدیث پنجم باب سیزدهم چنین است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لا تلهیهم تا آخر فی بیوت خبر مبتدای محذوفست تقدیر [illegible] فی بیوت
و مراد بنور علم و اجرای احکام شرعیه است و مراد اینجا مبنی بر اینست که در کافی و جملات بزرگ ذکر و اقامت
صلوة و ایتاء زکوة و اینها مراد به بیوت ائمه هدی است که محزنها و مکانهای نور در رحمت الهیه موافق آنچه
می آید در کتاب الاطعمه در حدیث اول باب [illegible] که لا ینتفع من البیت و ما ینتفع به معنا است که اثبت بین یدی
بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة [illegible] و موافق آیت سورهٔ یونس که واجعلوا بیوتکم قبلة بنابر اینکه مراد
این باشد که کعبه را بهانه و وسیله توجه در رسیدن بملازمت ائمه سازید که بیوت نور علم اند برای آنکه نور
که علم دین است [illegible] و مراد اینجا [illegible] بمنع مانع عقلی بعد از رفع مانع علمی [illegible]
در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بیست و پنجم که باب فی انه لا یکون شی فی الارض و لا فی السماء
[illegible] است فی در فیها دو جا در آیت برای سببیت است ضمیر اسمه راجع بالله تعالی است و ضمیر فانه راجع بالله
تعالی یا بحضرت است انهم بفتح همزه و فتح نون مشدده و ضمیر هم راجع بملتمسان است که مفهوم میشود از التمسوا
و این اشارتست باینکه فاعل محذوفست در ترفع و در یذکر شان بیوتند و ایشان شیعهٔ ائمه اند و [illegible]
جمله یسبح تا آخر استیناف بیانی سابق است الغدو جمع غدوه بضم غین و سکون دال اوایل روز الآصال جمع
اصیل بضم همزه و ضم صاد جمع اصیل بفتح همزه و کسر صاد و سکون یا و آواخر روز و اختیار این دو وقت در ذکر
بانست که آنها دو وقت معروفست برای ادراک مقلان بمرجانهٔ علمای که علم باحکام غیریه و تفسیر آن
کند و باحکام شرعیه شده و در این آیت تسبیح [illegible] بر تنزیه الله تعالی از شرک در حکم در مختلف فیه است
اگر گویی که آن تسبیح در زمان غیبت امام واقع نمیشود گوییم که لا نسلم زیرا که اگر امام غائب از همه مردمان نیست

چنانچه می آید در حدیث سیزدهم و نوزدهم باب فی الغیبة که باب هفتاد و نهم است و بر تقدیر تسلیم میگوییم که آن بر [illegible]
احادیث صحیح ائمه هدی بجای آمدن در خانهٔ ائمه هدی است و بر تقدیر تسلیم میگوییم که فعل مضارع در تسبیح دلالت بر استمرار
میکند اما دلالت بر دوام تا آخر زمان تکلیف نمیکند و بر تقدیر تسلیم میگوییم که دوام بر تقدیریست که مانعی از جانب ظالمان
بهم نرسد معنی صلوة مذکور میشود در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم و ظاهر میشود در کتاب الجهاد در حدیث اول باب
پانزدهم که باب ما کان یوصی امیر المؤمنین علیه السلم عند القتال است یعنی و طلب کنید خانهای علم الله تعالی را که ترک کرده [illegible]
اینکه بلند کرده شوند یعنی پایهٔ بلند امامت و یاد آورده شود بسبب آنها نام او که مفهوم رب العالمین باشد یعنی که از آن بیوت
یا شنوند خواندن او باسم رب العالمین معقول نخواهد بود بنابر آنکه علاجی بغیر پیروی ظن و شرکت با او در حکم نخواهد بود
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم که باب النوادر است که کنی و الیم الاسماء الحسنی
می آید در کتاب فضل القرآن که کنی ذکر الله چه الله تعالی خبر دار کرده شما را اینکه آن طلبکاران مردانی اند که غافل نمیکند ایشان را
خریدی و نه فروختنی که اهم است در نظر سوداگران از یاد اسم الله تعالی که رب العالمین باشد و بپا داشتن صلوة و دادن
زکوة چه میترسند عذاب روزی را که از حال خود میگردد از شدت آن دلها و دیدها که مبادا اگر غافل شوند بعذاب آن روز
گرفتار شوند اصل ان الله قد استخلص الرسل لامره ثم استخلصهم مصدقین بذلک فی نذره فقال وان من
امة الا خلا فیها نذیر شرح این فقره برای بیان اینست که صلوت نشینی امام حق در کلی شیعه او و معلقات بامامت [illegible]
چنانچه مخالفان شبهه میکنند الاستخلاص چیزی را بعض شمردن نظر استحسان و استنقاء و جدا کردن کسی نیک را از
بخاوردیه برای خود مثل آیت سورهٔ یوسف و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی و مراد اینجا مناسبات اگر چه اول
در اول و دوم در دوم مناسبترست مراد از رسل اینجا صاحبان شریعت علیحده است و ایشان شش کسند آدم و نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و علی او صیاء لامره بفتح همزه و ضم یم و در ابی نقطه و ضمیر راجع بالله تعالی است
چنانچه مقتضای تناسب مجمع است الامر مجمع امیر والیان امر بفتح همزه و سکون یم که بیان شد در شرح بعض فقرات
سابقه پس لام در لامره برای تعلیل است و مراد اینست که برای رعایت مصلحت امر است باعتبار اینکه ایشان [illegible]
در مخالفت اکثر مردمان ودیع شبهه مخالفان از ایشان شود چون ظاهر شود که رسل نیز متفق ایشان بوده اند [illegible]
در استخلصهم راجع با مرا است مصدقین بصاد مهمله و دال منقوط و قاف بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل حال مفعول استخلصهم
برای تاکید بیان تسلی امیران در مخالفت اکثر مردمان با ایشان مشار الیه ذلک مصدر استخلصهم است فی نذره بضم نون و [illegible]
ذال با نقطه و را بی نقطه و ضمیر راجع بالله تعالی است و ظرف حال ذلک است النذر جمع نذیر صاحبان شریعت علیحده که ترسانند [illegible]
از عذاب الهی بر مخالفت اوصیا خود بعد از بشارت با آن اوصیا [illegible] کمال موافق آیت سورهٔ بقره کان الناس امة
واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و آیت سورهٔ [illegible]

ومنذرین وأنزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان
الله عزیزا حکیما وآیت سورهٔ انعام وسورهٔ کهف وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین تا در [illegible]
فقد استمسک تا آخر است ذکر این آیت درینجا مبنی بر اینست که مراد با حجت گروهی باشد که مکلفان به پیروی رسولی
صاحب شریعت ملزمه باشند وخلو عبارت از تنها ماندن یعنی علم پیروی الکتاب است باشد ومنذر یعنی صاحب شریعت
ملزمه باشد وتفسیری دیگر که منافی این نیست می آید در حدیث ششم باب فی شأن انا انزلناه فی لیلة القدر وتفسیرها که
باب [illegible] وحکایات در فقره یا معشر الشیعة تا آخر یعنی می پرسی که الله تعالی بتحقیق حکم کرده که خالص بودن رسولان صاحب
شریعت ملزمه از پیروی اشقیا [illegible] برای [illegible] الله تعالی بعد از آن خالص کرد امیران خود را از پیروی اشقیا
[illegible] بنا بر حالی که آن امیران القصد یق کنند [illegible] در صاحبان شریعت ملزمه او بیان این آنکه گفت در
سورهٔ [illegible] هیچ امتی از جملهٔ شش امت مگر آنکه خالص وخالی شده از ایشان رسولی که صاحب شریعت ملزمه است
یا یعنی که اکثر امت او تکذیب او کردند در حق او وصیای او چنانچه در سابق واقع این آیت مذکور است اصل
تا من جبل و انهدی من البحر ونقل ان الله عز وجل یقول فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
وکیف یهتدی من لم یبصر وکیف یبصر من لم یتدبر شرح در سورهٔ حج چنین است افلم یسیروا فی الارض فتکون
لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ودرین آیت چند استعمال است
از آنجمله که مناسب این حدیث است اینست که مذمت جمعی است که سیر زمین نمیکنند یعنی که نظر در احوال اهل زمین که در
زمان ایشان در شهر ایشان وحوالی ایشان نمیکنند تا دانند که کل اهل زمین در زیان کارند وترجیح دنیا بر آخرت
میدهند مگر اندکی قلیلی موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول در شرح فقرهٔ وذم کثرت وا بکثرة
ای آمد در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب قلة عدد المؤمنین که باب صدم است واداشت مثل مشهور وحدیث
الناس اخبر تقله چه میپرسی که ایشان کور باطنند اگرچه بینا ظاهرند واز این ظاهر میشود که حقوق گزینی امام حق منافی
محبت امامت او نیست ودفع شبهه گمراهان میشود چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم باب اول که
والعالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس حتی اینکه اکثر جمعی که ظاهر ایشان موافق ایمان بخدا ورسول وائمه هدی علیهم السلام است
در باطن ایشان کفر وشرک قرار گرفته چنانچه مصنف رحمه الله تعالی در خطبهٔ کافی گفته که ولهذه العلة انبثقت علی اهل دهرنا
بثوق هذه الادیان الفاسدة والمذاهب المستشنعة التی قد استوفت شرائط الکفر والشرک کلها [illegible] لفظ صدر [illegible]
موقعی عظیم دارد زیرا که در چند معنی مستعمل میشود ودرینجا موافق است اول [illegible] صدر یعنی رئیس ومقدم وبنا برین مراد
که ایشان رؤسای اهل دنیا اند ومعلوم است که هرگاه رؤسا کور دل باشند امام حق خالی از مدد گار خواهد ماند دوم
مصدر باب نصر وضرب یعنی رجوع وارتداد وبنا برین اشارت میشود بانچه مشهور است در روایات خاصه وعامه

که اکثر سرداران اصحاب مرتد شدند بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله مثل آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
ششم باب فی قلة عدد المؤمنین که باب صدم است که المهاجرون والانصار ذهبوا الا وأشار بیده ثلثة مراد سلمان
وابوذر ومقداد است ومثل آنچه در کتاب بخاری از مکالمات در باب سورهٔ مائده مذکور است که الا وانه یجاء برجال من امتی فیوخذ
بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم
شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم وگذشت
در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول در شرح یا هشام ان الله حکی عن قوم صالحین تا آخر سوم [illegible] صدر یعنی سینه
یعنی در بادیهٔ ضلالت سرگردان شده هر که نا خرسندی کرد از جملهٔ اصحاب رسول علیه السلام وغیر ایشان در راه یا مرد امامی باشد
هر که دیده وری کرد وخرسندی کرد بیان این آنکه الله عز وجل در سورهٔ حج میگوید که بیان این آنکه میپرسی که حال وقطرت
که کور نمیشود چشمهای اهل زمین ولیکن کور میشود دلهایی که در صدرهاست وچگونه راه یابد کسی که دیده وری نکرده
وچگونه دیده وری کند کسی که تامل نکرده در محکمات قرآن که مشتمل بر نهی از اختلاف الذین ظنی در ما یحتاج الیه ان الله
اصل واتبعوا رسول الله صلی الله علیه وآله واهل بیته واقروا بما نزل من عند الله واتبعوا آثار الهدی فانهم علامات
الامانة والتقی شرح مراد بما نزل محکمات قرآن است که در آنها امر بطلب علم ونهی از پیروی ظن هست ودلالت میکند
بر وجوب قصد ملازمت امام ونقل احکام از او اگر میسر باشد الاثار جمع اثر بفتحه چیزی ومراد آثار ائمه اهل البیت است
که وارثان علم الهی اند که برسول وحی شده واشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ هود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
وبیان میشود در حدیث پنجم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام الامانة ضد خیانت اشارت است باینکه اکرامنه ابا [illegible]
نکنند داخل الذین خانوا الله ورسوله میشوند التقی بفتح تاء وقاف والف مقصوره ترس عذاب الهی بود رسول
عمدا انبیا که بر کمان خلافت که ترک خود را پیروی ظن کنند والا لابد اب گرفتار شوند یعنی تابع باشید رسول
الله صلی الله علیه وآله را که محکمات قرآن آورده واهل بیت او را که گفته من از دنیا میروم ومیان شما در چیز ترک
میکنم یکی کتاب الهی ودیگر اهل بیت خود را واقرار کنید بقرآنی که نازل شده از جانب الله تعالی وتابع باشید امامان معصوم را
که بقایای علم الهی در میان خلایقند چه ایشان علامتهای امانت وترس عذاب الهی اند یعنی که اتباع ایشان علامت
ترک خیانت با الله تعالی ورسول وعلامت تقوی است اصل واعلموا انه لو انکر رجل عیسی بن مریم علیه السلام
واقر بمن سواه من الرسل لم یؤمن شرح وبدانید که اگر کسی انکار کند کسی را که زمانی خالی از خلیفهٔ الهی نمیباشد مثل اینکه
در زمان عیسی بن مریم علیه السلام دین موسی بر طرف شده باشد واوصیای او منقرض شده باشند وهیچکس خلیفهٔ الهی
نه عیسی ونه غیر عیسی هر چند که اقرار کرده باشد بجمیع رسل سوای عیسی ایمان بربوبیت رب العالمین نیاورده است
بقول الله تعالی در سورهٔ بقره لا نفرق بین احد من رسله اصل اقتصوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب

الاثار تستکملوا امر دینکم وتؤمنوا بالله ربکم شرح الاقتصاص ور رسیدن کسی بدنبال راهی که در پیش دارد
الطریق راه ومراد اینجا شریعت رسول آخر الزمان است المنار بفتح میم محل نور الهی چنانچه بیان شد در شرح بعض
فقرات سابقه الحجب بضم حاء بی نقطه وضم جیم جمع حجاب پرده وبفتح حاء وسکون جیم در پرده کردن چیزها ومراد
اینجا مناسبات واشارات کلمات تشنیعی امیران که بیان شد در شرح فقرهٔ ان الله قد استخلص تا آخر الف والف
لام الاثار برای عهد خارجیست واشارت بآثار الهدی السابقه که گذشت در فقرهٔ سابقه امر دینکم بفتح همزه
وسکون میم یعنی کار دین اسلام است یا عبارت است از متشابهات قرآن یعنی واو رسید راه دین را طلب
محل نور الهی وطلب شبیه در پس پردهٔ آن آثار هدی را تا تمام یافته باشید کار دین خود را وایمان آورده باشید
بربوبیت الله تعالی که صاحب کل اختیار است هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ابی
الله ان یجری الاشیاء الا باسباب فجعل لکل شیء سببا وجعل لکل سبب شرحا وجعل لکل شرح
علما وجعل لکل علم بابا ناطقا عرفه من عرفه وجهله من جهله ذاک رسول الله صلی الله علیه وآله
ونحن شرح یجری بضم یاء وسکون جیم وکسر راء بی نقطه ویاء بی نقطه مضارع غایب معلوم باب افعال است الف ولام در الاشیاء برای
عهد خارجیست یعنی احکام شرعیه است [illegible] در فعل برای بیان وتفصیل است الشرح بفتح شین با نقطه وسکون راء
بی نقطه توضیح چیزی ومراد اینجا تفسیر هر آیتی در قرآن است زیرا که تفسیر آیت محکم حکم بودن آنست وتفسیر آیت متشابه
در آیتی دیگر قرآنست العلم بکسر عین وسکون لام اعتقادی که احتمال نقیض آن ندارد ومطابق باشد ومراد اینجا
که تفسیر هر آیتی از قرآن در قرآن بروشنی است که موجب علم باشد آن آیت است برای کسی که آنرا یاد داشته باشد
چنانچه باید موافق آیت سورهٔ نحل ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وبیان شد در کتاب العقل در احادیث
باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر که باب بیست ودوم است الباب در ومراد اینجا خلیفهٔ الهی است که در حرم علم است هر که
خواهد بآن علم رسد از این در برسد عرفه وجهله بصیغهٔ معلوم باب ضرب است وضمیر منصوب راجع بباب است
جمله دوجا بصیغهٔ معلوم باب علم است وضمیر منصوب راجع بباب است واین اشارت است باینکه اگر کسی امام حق را در
روز میثاق شناخته امروز نیز میشناسد والا علی موافق آنچه می آید در حدیث دوم باب فیه نتف وجوامع
من الروایة فی الولایة که باب صد وهشتم است در تفسیر آیت سورهٔ اعراف فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ابا وامتناع کرد الله تعالی از اینکه جاری سازد بر خلایق احکام
خود را در مسائل حلال وحرام مگر بدلیل که وسیله آنها باشد بیان این آنکه گردانیده برای هر حکمی آیتی را از جملهٔ
قرآن وگردانیده برای هر یک از آن آیتها تفسیری را در قرآن وگردانیده برای هر تفسیری از قرآن علمی وگردانیده
برای هر علمی امامی بیان کننده شناخت آن امام را هر که شناخته بود او را ونشناخته آن امام را هر که منکر شده او را

مطلقا الاسباب جمع سبب بفتح سین وفتح باء ووسیله ومراد اینجا آیات قرآنست که وسیلهٔ احکام شرعیه

آن امام ناطق رسول الله صلی الله علیه وآله است ودر زمانهای ما بعد از آن هشتم اصل عن محمد بن مسلم
قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل من دان الله عز وجل بعبادة یجهد فیها نفسه ولا امام
له من الله فسعیه غیر مقبول وهو ضال متحیر والله شانئ لاعماله شرح یجهد بصیغهٔ مضارع غایب
معلوم باب منع وباب افعال الجهد والاجهاد تعب انداختن الشانی بشین با نقطه والف ونون وبعد از آن همزه
دشمن یعنی روایت است از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که دادوستد کرد
الله عز وجل را بعبادتی بر حالی که آزار کند در آن خود را وبتاشد برای او امامی که الله تعالی بزبان رسول خود
یقین او کرده در محکمات قرآن ومانند آن پس سعی او مقبول درگاه الهی نیست واو گمراه حیران است در اعمال
خود چه نمیداند که مسئلهٔ فقه را ومسئلهٔ اصول فقه را در آنها پیروی ظن میکند والله تعالی دشمن است اعمال
او را چند انکه بیشتر میکند استحقاق عذاب آخرت بیشتر میشود اصل ومثله کمثل شاة ضلت عن
راعیها وقطیعها فتاهت ذاهبة وجائیة یومها فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع راعیها فحنت الیها
واغترت بها فباتت معها فی مربضها فلما ان ساق الراعی قطیعه انکرت راعیها وقطیعها فتاهت
متحیرة تطلب راعیها وقطیعها شرح المثل بفتح میم وفتح ثاء سه نقطه حالتی که عجبی داشته باشد تاهت بصیغهٔ
ماضی غایبه مجهول باب نصر یا باب تفعیل برای مبالغه است الهیه والتحیر حیران گردیدن شتاب ودر کاهل
محذوف ضلال وخوف ومانند آنها است البصر بفتح باء وفتح صاد والبصارة بفتح دکر باء مصدر باب حسن
وعلم بینا شدن الحنین بفتح حاء وکسر نون وسکون یاء مصدر باب ضرب میل سوی چیزی الربض بفتح میم
وسکون راء منقوط وکسر باء یکنقطه وضاد با نقطه خوابگاه گوسفند وشتر ان بفتح همزه وتخفیف نون زایده است
برای تاکید اتصال انکار بسوق یعنی وحالت او مانند حالت گوسفندیست که راه گم کرد وگم شد از شبان
خود وگلهٔ خود پس مرتوع وسرگشته شد بر حالی که رونده وآینده است در روز خود که گم شده ودر آن پس
وقتی که پوشانید آن گوسفند را شب تاریکی بینا شد بگله گوسفندی با شبان آن پس میل کرد بجانب آن
گله وبازی خورد بآن گله پس شب ماند با آن گله در خوابگاه آن پس وقتی که راند شبان گلهٔ خود را ها [illegible]
بیگانه دانست گوسفند شبان وگله را که با ایشان است پس مرتوع وسرگشته شد بر حالی که حیران است میطلبد شبان
خود را وگلهٔ خود را اصل فبصرت بغنم مع راعیها فحنت الیها واغترت بها فصاح بها الراعی الحقی براعیک
وقطیعک فانت تائهة متحیرة عن راعیک وقطیعک فهجمت ذعرة متحیرة تائهة لا راعی لها یرشدها
الی مرعاها او یردها فبینا هی کذلک اذ اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها شرح الذعر بفتح ذال با نقطه وکسر عین
بی نقطه ودراء منقوط ترسناک اذ بکسر همزه وسکون ذال برای مفاجات است الضیعة بفتح ضاد با نقطه وسکون یاء

او با ضمیر فصل مضارعیست یعنی الا ان یرده منصوب یعنی برده الی مربضها است ...

و نقطه در یه جیم و عین منقطه و خطا بی نکتا بهمان بوده **یعنی** پس چنانچه باشد گله دیگر با شبان آن گله پس
میل کرد سوی آن گله و بازی خورد با آن پس آوازی زد بآن گوسفند آن شبان که لاحق شو بشبان
خود و گوسفند خود چه تو سرگردان حیران دور افتاده از شبان خود و گله خود یعنی که از جمله زجر
گوسفندان که جاری مجرای کلام با حیوانات است این قسم زجری ادا کرد که آن گوسفند سبب آن زجر از
گله او جدا رفت پس متوجه و شتابان شد ترسناک حیران سرگردان نیست آنرا شبانی که راهنمائی کند
آنرا بسوی چراگاهش یا برگرداند آنرا بسوی خوابگاهش و آرامگاهش پس میان اینکه این گوسفند
چنان است ناگاه غنیمت شمرد گرگ بی صاحب بودن آنرا پس خورد آنرا **حاصل آنکه** اکتفا در این تمثیل به دو شبان
و دو گله یعنی که مذکور شد اشارتست باینکه هر راهی از راههای رؤسای ضلالت و تابعان ایشان با یکدیگر
بر تفریط یا بر افراط مشتمل است مثل جبر و قدر که هر دو ظاهر البطلان و خلاف محکمات قرآنست و واسطه
میان اینها که حقست نمیدانند آنرا مگر عالم یا کسی که تعلیم کرده او را عالم چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دهم
باب الجبر والقدر والامر بین الامرین که باب سی ام است و این تمثیل منطبق است بر حال عبدالکریم بن ابی العوجاء
که از اسلام برگشت و زندیق شد بسبب بسیار تردد استادش حسن بصری گاهی بسوی جبر و گاهی بسوی قدر
چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب ابتداء البیت والطواف که باب سوم است **اصل** وَکَذٰلِکَ
وَاللّٰهِ یَا مُحَمَّدُ مَنْ اَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ لَا اِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ اَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَاِنْ
مَاتَ عَلٰی هٰذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مِیْتَةَ کُفْرٍ وَنِفَاقٍ **شرح** کذلک متعلق باصبح ضالا و من مبتدا است و ضمیر مستتر در
اصبح اسم اصبح است جمله لا امام خبر اصبح است لا برای نفی جنس است که خبر لا است من الله صفت امام است ظاهر
بالنقط مرفوع و صفت بعد از صفت امام است همچنین عادل جمله اصبح ضالا خبر مبتداست تائه بکسر همزه و سکون یاء
دو نقطه در پایین مفعول مطلق برای نوعست و مضافست بکفر **یعنی** همچنان بخدا قسم ای محمد هر کس که گردید از این امت
با هر کس که نیست امامی او را که از جانب الله عز و جل باشد ظاهر باشد بیرون باشد از ضلال یعنی خوانده از قرآن باشد و میانه
رو باشد نه افراط در احکام او باشد و نه تفریط گردیده گمراه سرگردان و اگر مرد در این حالت مرده مردن
انکار ربوبیت رب العالمین و نفاق اشارتست باینکه اهل ضلالت ایمان است مرتبه حقیقی ایشان ندارند [illegible]
صحیح چه در دعوی ایمان بسیار پیش دیگران میروند **اصل** وَاعْلَمْ یَا مُحَمَّدُ اِنَّ اَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَاَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُوْلُوْنَ عَنْ
دِیْنِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوْا وَاَضَلُّوْا فَاَعْمَالُهُمُ الَّتِیْ یَعْمَلُوْنَهَا کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیْحُ فِیْ یَوْمٍ عَاصِفٍ لَا یَقْدِرُوْنَ
مِمَّا کَسَبُوْا عَلٰی شَیْءٍ ذٰلِکَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیْدُ **شرح** العصف بفتح عین منقطه و سکون صاد منقطه مصدر باب
ضرب سخت وزیدن باد و وصف یوم بعاصف برای مبالغه در سختی باد است چنانچه گویا کرد باد شب نابان میوزد

وستمکار است از اول تا آخر یوم و وصف ضلال ببعید نیز برای مبالغه است در سوره ابراهیم چنین است
مَثَلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ اَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ تا آخر **یعنی** و بدان ای محمد که امامانی که در حکم ایشان
افراط و تفریط میشود چون بیرون بری حق است و تابعان ایشان که تا میان دشمنان و عمال ایشان
باشند یا مراد بتابعان امراء ایشانست و از عوام الناس که تقلید ایشان کرده اند هر آینه دور
کرده شده اند بجدا شدن الهی از دین الله تعالی که اسلام است یعنی تصدیق بربوبیت رب العالمین چه گمراه
شده اند و گمراه کرده اند پس اعمال ایشان که میکنند اینها مانند خاکستری است که سخت وزیده باشد باد
باد در روز سخت وزنده بیان این آنکه توانائی ندارند از جهة آنچه کسب کرده اند که اعمال ایشانست بر
چیزی از آنها یا مراد چیزیست که توانائی ندارند بسبب آنچه کرده اند که انکار ربوبیت باشد بر چیزی از اعمال
خود که انکار ربوبیت یا اعمالی که امید ثواب از آنها باشد و اشتغالی باینها اصلاح یابد که گمراهی دور از
حقست چه خسران دنیا و آخرت است رست باینکه کفار اهل نفی و ضلالت از عباد ایشان
یکی شمرده نمیشوند و چون در اول حدیث گفتند والله شانی لا محاله معلوم میشود که دور شمرده شوند **اصل** سَمِعْتُ اَبَا
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ جَاءَ ابْنُ الْکَوَّاءِ اِلٰی اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَعَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُوْنَ کُلًّا بِسِیْمَاهُمْ فَقَالَ نَحْنُ عَلَی الْاَعْرَافِ نَعْرِفُ اَنْصَارَنَا بِسِیْمَاهُمْ وَنَحْنُ
الْاَعْرَافُ الَّذِیْنَ لَا یُعْرَفُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا بِسَبِیْلِ مَعْرِفَتِنَا وَنَحْنُ الْاَعْرَافُ یُعَرِّفُنَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلَی الصِّرَاطِ فَلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَاهُ وَلَا یَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مَنْ اَنْکَرَنَا
وَاَنْکَرْنَاهُ **شرح** لذیذ مضمون الحدیث بذکر تفسیر و ما بعد این فقره قرآن و بیان آنها بذکر احتمالی که مناسب
الحدیث است میشود در سوره اعراف چنین است وبینهما حجاب وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار
قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم
وما کنتم تستکبرون اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون ضمیر
بینهما راجع باصحاب الجنة و اصحاب النار است و مراد باول سابقان بجنت پیش از دخول باقی اهل جنت است
مثل فقرای مؤمنین که برای حساب توقف نمیکنند چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در بعضی احادیث باب
فضل فقراء المسلمین که باب صد و هفتم است و مراد بدوم سابقان بنار پیش از دخول باقی اهل نار است مثل حجاب عبارت
از جسمی است که واسطه اند و هنوز حکم بجنت و نار ایشان نشده و از جمله ایشانست دو طائفه یکی اعراف و دیگری

اصحاب الاعراف و در این آیات بیان حال این دو طائفه شده الاعراف بفتح همزه جمع عرفست مثل
الغار و ما و مراد باعراف در وعلی الاعراف طائفه از شیعه امامیه است که خلاف اشتباه چنانکه بربوبیت
چنانچه باید بوسیله شناخت ائمه هدی اما بسبب کثرت اموال و اسباب از جمله طوائف حجاب شده اند
بسبب تقیه برای حساب مراد برجال اوصیای رسول علیه السلام است مراد بکلا اینجا جمع اعرافست و این
مناسبات تمام است باینکه سایر طوائف را نمیشناسند چنانچه می آید در احادیث باب فی معرفتهم اولیائهم
والتفویض الیهم که باب صد و هشتم است ضمیر و نادوا راجع باعرافست لم یدخلوها و هم یطمعون جمله حالیه است
مراد باصحاب الاعراف جمعیت که خود را از شیعه امامیه میشمرند و با اعراف میباشند لیکن اعمال قبیحه ایشان
بحدی است که مستوی شده حسنات و سیئات ایشان رجالا عبارت از ائمه ضلالت و امثال ایشانست
ضمیر مرفوع در یعرفونهم راجع باصحاب الاعرافست و ضمیر منصوب راجع برجالاست و در اول تا چنانست در
دوم مصدریه است مثل زائده هؤلاء اعرافست الاقسام قسم خوردن بجملة لا ینالهم الله جواب قسمست ادخلوا الجنة
تتمه کلام اصحاب الاعرافست و خطاب باعرافست و این اشارتست باینکه در وقت فراغ اصحاب اعراف
از این کلام اعراف متوجه جنت شده اند و اصحاب اعراف در خوف و حزن مانده اند تا چه شود چنانچه می آید
در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب صد و پنجاه و دوم که باب الضلال است و در حدیث اول باب
صد و پنجاه و چهارم که باب اصحاب الاعرافست که از آن جمله حیث ترکهم الله تا آخر عبدالله بن الکواء بفتح کاف و تشدید
واو و الف ممدوده رئیس جمعی از خوارج نهروان شده علی الاعراف بفتح همزه تفسیر رجالاست نعرف انصارنا
بسیماهم تفسیر یعرفون کلا بسیماهم است و اعراف در نحن الاعراف بکسر همزه مصدر باب افعالست و مستعمل شده
بمعنی اسم فاعل برای مبالغه و مراد اینست که ما وسیله خداشناسی خداشناسانیم در زمانیکه الذین جز لباز حرف
نفی است لا یعرف بصیغه مجهول باب ضرب است اضافه سبیل اضافه بیانیه است و اضافه در معرفتنا اضافه مصدر
بمفعول و فاعل محذوف است و تکرار نحن الاعراف بکسر همزه برای اینست که اول باعتبار حال دنیاست و دوم باعتبار
حال آخرتست و مراد اینست که ما معیار حکم بخداشناسی خداشناسانیم در آخرت یعرفنا بصیغه معلوم مضارع معلوم غایب
باب تفعیلست و اینجا تا آخر استینافیه بیانیست سابقست المتعرف کسی را شناسا ساختن بهر یکیان من عرفنا بصیغه
معلوم ماضی باب ضرب است عرفناه بصیغه معلوم متکلم باب ضرب است و انکرناه از قبیل قول الله تعالی است
در سوره اعراف فالیوم ننسٰاهم کما نسوا **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آمد پسر کواء بسوی
امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای امیر المؤمنین چه مراد است در قول الله تعالی در سوره اعراف که وعلی

الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم پس گفت که ماییم آن مردان که معرفت کنند بر خداشناسان حقیقی ما شناسانیم یاری دهندگان
و شیعیان و سیله خداشناسی ما نا نباشی که در روزهای حدود در ما آن جمعیم که شناخته نمیشود الله تعالی
بربوبیت مگر براه شناخت مردان ما و ما یم معیار خداشناسی بیان این آنکه میشناساند ما را الله عز و جل
بخلایق در روز قیامت بر سر راه بهشت پس داخل بهشت نمیشود مگر کسی که شناخته باشد ما را و ما شناخته
باشیم او را و داخل دوزخ نمیشود مگر کسی که انکار ما کرده باشد و ما انکار او کرده باشیم
اصل اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلٰکِنْ جَعَلَنَا اَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِیْلَهُ وَالْوَجْهَ
الَّذِیْ یُؤْتٰی مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلَایَتِنَا اَوْ فَضَّلَ عَلَیْنَا غَیْرَنَا فَاِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُوْنَ **شرح** العرف بفتح
لام و عین منقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه معلوم باب تفعیل العباد مفعول اول است نفسه مرفوع و ناکبه
ضمیر مستتر است یا منصوب و مفعول دوم است فرق میان صراط و سبیل اینست که صراط در دنیا حق است
و سبیل در دنیا ذکر او فضل مسامحه با مخالفانست که گمان کرده اند که ولایت ایشان با تفضیل حق ما
نقشه بر ایشان جمع میشود القرینه و در سوره مؤمنون چنین است وان الذین لا یؤمنون بالآخرة
عن الصراط لناکبون **یعنی** بدرستی که الله تبارک و تعالی اگر میخواست هر آینه شناسا میگردانید بخودش میکرد
بندگان را خودش و لیکن گردانید ما را در های معرفت او و راه او به بهشت در قیامت و راه او بحق در دنیا
و جهی که آمده میشود از آن جهت پس هر که گسست از دوستی ما یا زیاد شمرد بر ما جمعی را پس ایشان در
روز قیامت از صراط میکنند و بجهنم می افتند **اصل** فَلَا سَوَاءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءٌ حَیْثُ
ذَهَبَ النَّاسُ اِلٰی عُیُوْنٍ کَدِرَةٍ یَفْرُغُ بَعْضُهَا فِیْ بَعْضٍ وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ اِلَیْنَا اِلٰی عُیُوْنٍ صَافِیَةٍ تَجْرِیْ
بِاَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ **شرح** لا برای بیان نفی است و میتوانند بود که برای تفریع باشد لا مشابه
لیس است سواء مرفوع و خبر لاست چه در صورت تقدیم خبر عمل لا باطل میشود من اسم لاست و عبارتست
از ائمه است در ولا سواء انتقاریست چه تقدیر اینست ولا سواء من اعتصم به واشارتست بقول الله تعالی
در سوره فاطر ولا یستوی الظلمات ولا النور و تکرار لا در امثال این برای مبالغه است در نفی است و نفی
با نور مثلا اشارتست باینکه ظلمات از بسکه با خوشی است با هیچ چیز که نسبتی بآن داشته باشد برابر
نیست پس چگونه با نور برابر باشد و نور از بسکه خوبست با هیچ چیز که نسبتی بآن داشته باشد برابر نیست
پس چگونه با ظلمات برابر باشد الکدر بفتح کاف و کسر دال بی نقطه [illegible] و مراد اینجا [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] بفتح ها و سکون باء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم [illegible]
بعضی و مراد [illegible] بعضی ساعات میان آنهاست چنانچه در فتاوی بر روان طعن میباشد و این باعث بر عزم دی

دیگری که هر کدام از آنها است و باعث انقطاع و توقف هر یک از رؤسای ضلالت در مسائل بسیار است یا در دوم
برای الکت و برای تقدیه منتها نبود الامر کار و مراد اینجا قرآنست که در بیان کل مشکلات است یا مراد وقت به فرمان
النفاد بفتح نون و فا والف و دال منقطع آخر شدن یعنی بیان این آنکه نیست برابر آنکه دست زده از مخالفان
بان و نیست برابر آنکه شاد است زدیم با آن چه رفته اند مخالفان سوی چشمهای تیره که خالی میباشد بعض آنها
از بعضی دیگر و در رفته کسی که رفت سوی ما اهل بیت رسول علیه السلم سوی چشمهای صاف که جاریست بامر
صاحب کل اعتبار آن انتها آخر شدن نیست آنها را و بریده شدن نیست آنها را یا بمعنی که جواب هیچ سائلی
محتاج الیها حاضر است نزد اهل البیت [illegible] توقف **دهم اصل** عن ابی حمزة قال قال ابو جعفر علیه السلم یا ابا حمزة
یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا وانت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض
فاطلب لنفسک دلیلا **شرح** مراد بطرق السماء راههای دین است که بوحی از آسمان نازل شده
یا مراد راههای بهشت است چون بهشت در آسمانست **یعنی** روایت است از ابو حمزه گفت که گفت امام محمد باقر
علیه السلم ای ابو حمزه گاه هست که بیرون میرود یکی از شما چند فرسخ پس طلب میکند برای خود راهنمائی
سفری که در پیش دارد و تو براههای آسمان جاهلتری از تو براههای زمین پس طلب کن برای خود
امامی که راهنمائی [illegible] است و موافق حق کند **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل ومن
یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا فقال طاعة الله ومعرفة الامام **شرح** الحکمة [illegible]
~~فقال تا آخر برای تفسیر [illegible] ایشان شد در کتاب العقل در شرح حدیث دوازدهم باب اول~~
طاعة الله عبارتست از قبول محکمات قرآن که در آنها نیست اختلاف [illegible]
میشود امام [illegible] دومعرفة الامام [illegible] معطوف [illegible]
[illegible] در کتاب الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب حدود و [illegible] که باب الکبائر است
و در اینجا معلوم میشود که ~~[illegible]~~ اجتناب از [illegible] کبائر [illegible]
منافی این نیست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی عز وجل در سوره بقره [illegible]
داده شود حکمت پس بتحقیق داده شده ~~[illegible]~~ خیر بسیار پس گفت مراد بحکمت طاعت الله تعالی [illegible]
امام است که باعث حکمت است ~~[illegible] مشکلات [illegible]~~
دوازدهم اصل عن ابی بصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلم هل عرفت امامک قال قلت ای والله قبل
ان اخرج من الکوفة فقال حسبک اذا **شرح** روایت است از ابو بصیر که از اهل کوفه بوده گفت که گفت
مرا امام محمد باقر علیه السلم آیا شناختی حق امام خود را یعنی که مشکلات [illegible] عرض کنی اگر میسر باشد [illegible]

بی کی گفت گفتم آری بخدا قسم پیش از آنکه بیرون آیم از کوفه اشارت باینست که برای آن امام نزد تو
که شناخته بودم آن حق را پس گفت بس است ترا در این هنگام مراد اینست که آن شناخت اصل
دین است و باقی لازم است **سیزدهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلم فی قول الله تبارک وتعالی
او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس فقال میت لا یعرف شیئا ونورا
یمشی به فی الناس اماما یؤتم به کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها قال الذی لا یعرف
الامام **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت در قول الله تبارک وتعالی در سوره انعام آیا
و کسی که بود مرده پس زنده کردیم او را و گردانیدیم برای او روشنی که سلوک کند بآن در میان مردمان
پس امام گفت میتا یعنی اینست که نشناسد چیزی از مشکلات را و نورا یمشی به فی الناس یعنی امامی است
که اقتدا کند در مشکلات باو تا عالم بآنها شود و پیروی ظنّ نکند مانند کسی است که حالت او اینست که در
شبهات هست هیچ وقت بیرون از آنها گفت مراد کسی است که نمیشناسد حق امام را و در مشکلات
بقیاس و اجتهاد میکند و پیوسته در پرده پوشیهای شبهات **چهاردهم اصل** دخل ابو عبد الله الجدلی
علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال علیه السلم یا ابا عبد الله الا اخبرک بقول الله عز وجل
من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت
وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون قال بلی یا امیر المؤمنین جعلت فداک فقال
الحسنة معرفة الولایة وحبنا اهل البیت والسیئة انکار الولایة وبغضنا اهل البیت ثم
قرأ علیه الآیة **شرح** جدلی بفتح جیم و فتح دال بنقط منسوبست بجدیله که مادر حیی از قبیله [illegible] بود
الولایة بکسر و فتح واو است متولی امر بودن در شب قدر چنانچه بیان میشود در باب جعل و [illegible] و حب عطف
تفسیر است و اهل منصوب با ختصاص است و همچنین است و بغضنا اهل **یعنی** داخل شد ابو عبد الله جدلی
بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت علیه السلم ای ابو عبد الله آیا خبر نکنم ترا بقول الله تعالی در سوره
نمل هر که آورد روز قیامت خصلت خوبرا پس برای اوست ثوابی بسبب آن خصلت و اهل آن خصلت
از خوف در آن روز ایمنند و هر که آورد خصلت بد را پس سرنشیب انداخته شد روهای ایشان
در آتش جهنم بر حالی که گفته میشود ایشانرا که آیا جزا داده میشوید بغیر آنرا که میکردید ابو عبد الله گفت
بلی خبر کن مرا ای امیر المؤمنین قربانت شوم پس گفت مراد بحسنه شناخت ولایت اولی الامر و دوستی ما
اهل بیت است و مراد بسیئه انکار ولایت اولی الامر و دشمنی ما اهل بیت است بعد از آن خواند
برای عبد الله آن آیت را تا خوب تطبیق کند معنی را بر آن **باب هشتم اصل باب فرض طاعة الائمة علیهم السلام شرح**

الغرض مصدر باب تفعل لازم ساختن الله تعالی چیزی را بر کسی که اگر ترک کرده شود دانسته مستحق عقاب میشود
و آن سه قسم است و بیان آنها میشود در کتاب الحج در شرح حدیث هفتم باب الحرم یاتی اهله و عذ
قیمتی بعض مناسکه که باب صد و پنجم است و مراد اینجا فرض در محکمات قرآنست الطاعه مصدر باب تفعل
فرمانبرداری **یعنی** این باب بیان اینست که الله تعالی لازم ساخته بر خلایق در محکمات قرآن فرمانبرداری
ائمه علیهم السلم را در این باب هفده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ذروة الامر وسنامه
ومفتاحه وباب الاشیاء ورضا الرحمن تبارک وتعالی الطاعة للامام بعد معرفته ثم قال ان الله
تبارک وتعالی یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا
شرح الذروة بضم و کسر ذال بانقط و سکون را بی نقطه بلند ترین جزوی چیزی که باقی اجزا در آن پایان باشد
الامر کار و مراد اینجا کاری است که باعث ثواب آخرت شود السنام بفتح سین بلندی و ماخوذ است از سنام
یعنی کوهان شتر چون بلندترین اعضای اوست سنام مجرور و معطوفست بر الامر و مراد اینجا توحید الله
تعالی است که بلندترین کارهای باعث ثواب است و میتواند بود که مرفوع و معطوف بر ذروه باشد از قبیل
عطف تفسیر و مفتاحه عطف بر ذروه و باب معطوف بر الاشیاء ان الله تا آخر استدلالست بر وجوب
تا آخر و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب بیست و سوم است این
آیت مبنی بر خلط امام با الله تعالی است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بلندی کار دین که باعث
علم بسائل دین میشود و بلندی بلندتر کار دین که باعث علم بسائل توحید میشود و کلید کار دین و در کارهای
دین و در رضای رحمن تبارک وتعالی فرمان برداریست امام را خواه آن امام رسول باشد و خواه وصی رسول
بعد از آن برای بیان اینکه اطاعت الله تعالی مقدم بر اطاعت امام است ملازمین است گفت که الله
تبارک وتعالی میگوید در سوره نساء هر که اطاعت کند رسول را که امام است در زمان خود پس بتحقیق اطاعت
کرده الله تعالی را نه دیگران و هر که پشت گرداند از اطاعت رسول پس نفرستاده ایم ترا بر ایشان نگاه
دارنده که جبر کنی ایشانرا بر حق اشارتست باینست که واگذار ایشانرا که ما انتقام از ایشان خواهیم کشید
دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اشهد ان علیا امام فرض الله طاعته وان الحسن امام
فرض الله طاعته وان الحسین امام فرض الله طاعته وان علی بن الحسین امام فرض الله طاعته
وان محمد بن علی امام فرض الله طاعته **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت گواهی میدهم اینکه علی
امامی است که فرض کرده الله تعالی در محکمات قرآن اطاعت او را و اینکه حسن امامی است که فرض کرده الله تعالی
اطاعت او را و اینکه حسین امامی است که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را و اینکه علی بن الحسین امامی است

که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را مراد اینست که اگر گواهی با مر سابق شود هر امامی میشود و فرض اطاعت خود را
نگفته از باب اکتفا برای کمال ظهور **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول نحن قوم فرض الله طاعتنا وانتم
تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالته **شرح** الایتمام اقتدا الجهالة بفتح جیم بادانی و مراد اینجا عدم اعتراف بامامت امام حق
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت ما اهل بیت رسول گروهیم که لازم کرده الله تعالی در محکمات قرآن
ما را و شما اقتدا میکنید در مسائل خود بکسی که معذور نمیشوند مردمان بجهالت او یعنی عدم اعتراف بامامت او بمعنی که انکار امامت او
لازم دارد انکار ربوبیت رب العالمین را **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز وجل وآتیناهم ملکا عظیما قال
الطاعة المفروضة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره نساء فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب
والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما پس بتحقیق دادیم ذریت ابراهیم را تا روز قیامت علم جمیع کتاب الهی و راستی در گفتار و کردار
و دادیم ایشانرا پادشاهی بزرگ گفت مراد بپادشاهی بزرگ وجوب اطاعت جمیع خلایق ایشانراست که در محکمات
کتب الهی بیان شده **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اشرک بین الاوصیاء والرسل فی الطاعة **شرح**
اشرک بصیغه ماضی مجهول باب افعال است یا بصیغه امر است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت فرقی نیست میان
اوصیای رسل و رسل در فرض اطاعت ایشان بر خلایق **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم نحن قوم فرض الله عز وجل
طاعتنا لنا الانفال ولنا صفو المال ونحن الراسخون فی العلم ونحن المحسودون الذین قال الله ام یحسدون الناس علی ما آتاهم
الله من فضله **شرح** الانفال جمع نفل بفتح نون و سکون و فتح فا زیاده بر آنچه مقرر و معلوم است و اینجا عبارت از اموالست
که مالک مخصوص ندارد و تفصیل این می آید در شرح عنوان آخر ابواب الصفو بفتح صاد بی نقط و سکون فا برگزیده شده
بر سر آن شرع مانند **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم ما جمیع که لازم ساخته الله عز وجل در محکمات قرآن بر خلایق اطاعت ما را
از آن ماست اموال زاید و از آن ماست برگزیده از جمله غنیمت و مائیم راسخان در علم که الله تعالی در سوره آل عمران گفته و بیان شد در
حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و مائیم حسد برده شدگانی که گفته الله تعالی در سوره نساء پیش از آنچه گذشت
در شرح حدیث چهارم منقول بان بلکه آیا اهل کتاب حسد میبرند مردمانرا برآنچه داده ایشانرا الله تعالی از فضل خود که علم
جمیع کتاب و حکمت و امامت باشد و بیان میشود در باب شانزدهم **هفتم اصل** ذکرت لابی عبد الله علیه السلم قولنا فی
الاوصیاء ان طاعتهم مفترضة فقال نعم هم الذین قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وهم الذین
قال الله عز وجل انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا **شرح** قولنا مبتدا است [illegible] مقارنست ان طاعتهم [illegible]
همزه و تشدید نون خبر مبتداست من در منکم برای تبعیض است و ظرف حال اولی الامر است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
این قول ما شیعه امامیه در اوصیای رسول اینست که اطاعت خلایق ایشانرا لازم کرده شده است در محکمات قرآن
پس گفت آری ایشانند که گفته الله عز وجل در حق ایشان در سوره نساء اطاعت کنید الله را و اطاعت کنید رسول را

[illegible]

[illegible]

انکه معامله اهل آن دین عمل صالحات و باقی باطل و اطاعت آن و اتباع جای کسب بسیار حسنات است و جای محو
بسیار سیئات و ذخیره است برای مؤمنان یعنی انکه چنانکه اهل دنیا طلا و نقره ذخیره میکنند ایشان
اعمال را برای روز جزا ذخیره میکنند و شرف است و ایشان را در زندگی ایشان چون هیچ شرف بهتر از مسلمانی
دینی نیست و آنکه از این مصاحبت و اطاعت علم میرسد و باعث ذکر جمیل است بعد از مردن ایشان چه آثار مسلمانی
که مسلم از اهل البیت کرده باشند بهترین آثار مردمانست پانزدهم اصل عن منصور بن حازم قال قلت لابی
عبد الله علیه السلم ان الله اجل و اکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت قلت ان
من عرف ان له ربا فقد ینبغی له ان یعرف ان لذلک الرب رضا و سخطا و انه لا یعرف رضاه
و سخطه الا بوحی او رسول فمن لم یأته الوحی فینبغی له ان یطلب الرسل فاذا لقیهم عرف انهم الحجة
و ان لهم الطاعة المفترضة فقلت للناس الیس تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان هو
الحجة من الله علی خلقه قالوا بلی قلت فحین مضی صلی الله علیه و آله من کان الحجة قالوا القرآن فنظرت فی القرآن
فاذا هو یخاصم به المرجی و القدری و الزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته فعرفت
ان القرآن لا یکون حجة الا بقیم فما قال فیه من شیء کان حقا فقلت لهم من قیم القرآن فقالوا ابن مسعود
قد کان یعلم و عمر یعلم و حذیفة یعلم قلت کله قالوا لا فلم اجد احدا یقال انه یعلم القرآن کله الا
علیا صلوات الله علیه و اذا کان الشیء بین القوم فقال هذا لا ادری و قال هذا لا ادری و قال هذا انا ادری
فاشهد ان علیا علیه السلم کان قیم القرآن و کانت طاعته مفترضة و کان الحجة علی الناس بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله و ان ما قال فی القرآن فهو حق فقال رحمک الله شرح این گذشت در دوم باب اول حدیث
فقلت ان علیا علیه السلم لم یذهب حتی ترک حجة من بعده کما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و ان
الحجة بعد علی الحسن بن علی و اشهد علی الحسن علیه السلم انه لم یذهب حتی ترک حجة من بعده کما ترک
ابوه و جده و ان الحجة بعد الحسن الحسین و کانت طاعته مفترضة فقال رحمک الله فقبلت
رأسه فقلت و اشهد علی الحسین انه لم یذهب حتی ترک حجة من بعده علی بن الحسین و کانت
طاعته مفترضة فقال رحمک الله فقبلت رأسه و قلت و اشهد علی علی بن الحسین انه لم یذهب
حتی ترک حجة من بعده محمد بن علی ابا جعفر و کانت طاعته مفترضة فقال رحمک الله قلت اعطنی رأسک
حتی اقبله فضحک فقلت اصلحک الله قد علمت ان اباک لم یذهب حتی ترک حجة من بعده کما ترک ابوه
و اشهد بالله انک انت الحجة و ان طاعتک مفترضة شرح یعنی [illegible] درستی که علی علیه السلم نرفت از دنیا
مگر وقتی که واگذاشت حجتی را بعد از او چنانچه واگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله و درستی که حجت بعد از علی حسن [illegible]

[illegible]

و این مسئلن حقیقی آن طرف ... [illegible] ... بعد ازو تکفیر ... ایشان
بشود ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]
حال از ... [illegible] ... الرکوع ... [illegible] ... المهین ... [illegible]
... [illegible] ... چنانچه ... [illegible]
ایشان ... [illegible] ... استدلال ... [illegible] ... کاملان ... [illegible]
بوده ... [illegible] ... استدلال بعد است که گذشت از شرح حدیث هفتم این باب و آیه در حدیث سوم باب
شصت و چهارم ... [illegible] ... ازین آیت ... [illegible]
... [illegible] ... **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم را آیا اوصیای رسول اطاعت ایشان فرض کرده است
بر خلایق در محکمات قرآن مانند رسول گفت آری ایشان اند که گفته الله عز و جل در حق ایشان در سوره نساء
اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر شما را از جمله شما و ایشان اند که گفته الله عز و جل
در حق ایشان در سوره مائده جز این نیست که حاکم شما الله تعالی است و رسول او است و جمعی که گرویده اند ...
... [illegible] ... و زکوة را بار
حالی که ایشان ... [illegible] ... حدیث ... مولد
... [illegible] ... **متن** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الارض لا تخلو ... الحجة
المحتاج ... لا حجة علیه و الساعی الذی لا حجة له ... تحت حجته ... یوم یلقی
الله عز و جل ... یقول الله تبارک و تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم **شرح** السمع شنیدن و مراد اینجا شنیدن محکمات
قرآنست الطاعة مصدر باب نصر فرمانبرداری و مراد اینجا فرمانبرداری امام مفترض الطاعة است یا مراد فرمانبرداری
محکمات قرآنست که در اینجا یعنی از اختلاف آراء و ظن نیست و حاصل هر دو یکی است جمع ابواب بسیار
افراد ... اطاعت جز محکمات ... و اطاعت ... امام ... ام ... الحجة ... مراد اینجا ثواب
الهی در روز قیامت ذکر دو قسم ... کرد ... برای اشارت بانکه کار او با الله تعالی است
چنانچه بیان شد در حدیث یازدهم این باب و ... مبتدا است یوم یلقی خبر مبتدا است **یعنی** شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت که شنیدن محکمات قرآن و فرمانبرداری در ... ثواب ... شنوای فرمانبردار
حجتی نیست امام را بر او در روز قیامت و شنوای فرمانبردار حجتی نیست او را که ... عذر خواهی او شود
و امام مسلمانان ... امامت او ... میکند در روز که ملاقات میکند الله تعالی را یعنی
روز قیامت بعد از آن گفت برای بیان آنکه ... در قیامت ... الله تعالی در سوره بنی اسرائیل

ای محمد روزی را که میخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان تا هر که مخالفت کرده باشد ... مراد کفته **باب ثم اصل**
باب فی ان الائمة علیهم السلم شهداء الله عز و جل علی خلقه شرح این باب بیان است که ائمه
علیهم السلم گواهان الله عز و جل اند بر مخلوقات او یعنی که احتمال خطا در حکم ایشان نیست و هر چه گویند
در دنیا یا در قیامت از روی یقین است نه ظن پس قول ایشان حجت است و درین باب پنج حدیث است **اول اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء
شهیدا قال نزلت فی امة محمد صلی الله علیه و آله خاصة فی کل قرن منهم امام منا شاهد علیهم و
محمد صلی الله علیه و آله شاهد علینا **شرح** درین آیت چند احتمال است از آنجمله که مناسب
این حدیث است که چون اول از سیاق این آیت خطاب کرده با امت محمد صلی الله علیه و آله که و اعبدوا الله و لا
تشرکوا به شیئا و مراد آنست که غیر ... و ... را وسیله مجعول ... عبادت خود نکنند بنا بر اینکه این
عالمان بکتاب الهی و ... حکم الهی اند و دیگران ... و ... پس این آیت متضمن امر به پیروی علم و نهی
از پیروی ظن است موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول و سیم باب التقلید که باب نوزدهم
تا ... طریق گفتگوی گواهان این امت کرده بقول او که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها
و یؤت من لدنه اجرا عظیما فکیف اذا جئنا زیرا که ... کلام عجیب است که ... الله تعالی تکلیف
ما لا یطاق کرده باشد ... یعنی از پیروی ظن کرده قرنا بعد قرن تا انقراض دنیا تکلیف و راهی از راهها
برای علم بجمیع نفس احکام خود قرار نداده و اگر قرار داده راهی برای علم رعیت با آن راهها قرار نداده پس
ناچار پیروی ظن میتوان کرد و جواب اینست که تکلیف ما لا یطاق ظلم است و الله تعالی ظلم نمیکند اصلا و
قول او که ان الله لا یظلم برای بیان اینست و تشبیه آن که ... ممنوع است بانکه در هر قرنی گواه یقینی در هر
محتاج الیه از قرآن خواهد بود تا انقراض دنیا و قول او که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید برای بیان اینست
و محکمات قرآن و محکمات سنت رسول راه علم رعیت با آن گواه یقینی است و قول او که و جئنا بک علی هؤلاء
شهیدا برای بیان اینست پس اگر اکثر رعیت کفر بآیات الله و عصیان رسول کنند بانکه ... که ...
و پیروی ظن کنند ... از خودشان خواهد بود و از این ظاهر میشود که در تکلیف برای ...
سوء حال پیروان ظن در روز قیامت است بر نسبت ایشان ظلم تکلیف ما لا یطاق را بالله تعالی ...
... و سکون ... مصدر باب ... پیوسته کردن دو چیز با یکدیگر و اینجا عبارت است از زمان
پیوسته کردن الله تعالی رعیت و ... یکدیگر خواه ... باشد و خواه ... **یعنی** گفت امام جعفر
صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره نساء که پس چگونه خواهد بود حال پیروان ظن چون آوریم از هر

گردی گواهی یقینی را در جمیع نفس احکام شرع و آوریم ترا بر این گواهان گواهی یقینی امام گفت که این آیت
نازل شده در امت محمد صلی الله علیه و آله و بس بیان این آنکه در هر قرنی از امت محمد صلی الله علیه و آله
امامی هست از جمله ما که گواه یقینی است بر ایشان و محمد صلی الله علیه و آله گواه یقینی است بر ما مراد اینست
که مشار الیه هؤلاء شهداء است که فهمیده میشود از کل امة بشهید مراد امت رسول نیست چه حکم ایشان
داخل در سابق است ... تا ... بهتر است از تاکید آنچه مذکور باشد **دوم اصل** سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن قول الله عز و جل و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس فقال
نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از قول الله عز و جل در سوره بقره و همچنان گردانیدیم شما را امامان وسط میان افراط و تفریط تا باشید
گواهان یقینی و محافظت کنندگان بر مردمان که ... و ... است ... ما ایم آن امامان میانه و مائیم گواهان یقینی
از جانب الله تعالی بر مخلوقات او و حجتهای الله تعالی در زمین او **فصل** توضیح این بیان چند آیت
از سوره بقره میشود **اول** سیقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله
المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **دوم** و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن
ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله
بالناس لرؤف رحیم **سیم** قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول
وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و ان الذین اوتوا الکتاب
لیعلمون انه الحق من ربهم و ما الله بغافل عما یعملون درین آیات چند احتمالست از آنجمله که موافق
این حدیث است آنست که آیت اولی تمهید مقدمه ... صرف نبی صلی الله علیه و آله از بیت المقدس سوی
کعبه است که می آید در آیت سیم و سفهاء عبارت از خود رایانست که از مفضلین ... قول نبی ...
چون ... مانده ... خود را اهل عقل شمرند ... الکفار ... قبلتهم عبارت است
رو آوردن مسلمانان سوی بیت المقدس ... در اصل مصدر ... نوعی از رو آوردن
و گاهی مستعمل میشود در آنچه رو با آن آورند و مراد اینجا معنی اول است ... علیها ... که المشرق
و المغرب اشارت است بانکه سر رشته هر کاری بدست قضا و قدر الله تعالی است و بیان این شد در کتاب
التوحید در باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین که باب سی ام است ... قول ...
و خود رای ... است و آن ... و هر که ... سوی صراط مستقیم میشود پس گفتن

جواب تحقیقی با ایشان لغو است و لهذا در آیت دوم که مشتمل بر جواب تحقیقی است خطاب با غیر ایشانست
مشار الیه ذلک در کذلک مصدر ... است و مراد تشبیه قرار دادن قبله معنویست که امام زمان است
بقرار دادن قبله صوری که کعبه است در آنکه قرار دادن چیزیست که وسط است زیرا که کعبه وسط ربع مسکون است
چون دحو الارض از تحت آن شده و محاذی بیت المعمور است که در وسط آسمان چهارم است چنانچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صدم که باب النوادر است و محاذی ضراح است که در وسط
آسمان ششم است ... آسمانهای هفتگانه حرکت ندارد و حرکت با ثابات ... ارکان آسمانست چنانچه گفته در
سوره یس کل فی فلک یسبحون و بیان میشود در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب الدعاء فی العشر
الاواخر من شهر رمضان که باب هشتادم است و سبع سموات عبارتست از هفت جسم که در بالای افق حقیقی
کعبه است و نصف مدار کواکب ثابتات و سبع ارضین عبارتست از هفت ... که در پایین افق
حقیقی کعبه است و نصف دیگر مدار کواکب است چنانچه گفته در سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن و بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و مذکور میشود
که سموات سبع ماده بهشت و اهل بهشت است و ارضین سبع ماده جهنم و اهل جهنم است و از این ظاهر میشود
که کعبه سزاوارتر است از هر چیز غیر آنست برای قبله بودن اگر مصلی ... معارضه نکند زیرا که مستقبل کعبه
مستقبل ماده بهشت و مستدبر ماده جهنم است در هر طرفی که باشد بخلاف بیت المقدس و امثال آن
و همچنین هر که روی دل سوی محمد و دوازده وصی او آورد مستقبل دخول بهشت و مستدبر عذاب آتش جهنم است
خواه از جهت افراط و خواه از جهت تفریط پس ایشان امت وسط اند میشود با ایشان ...
سوی ایشان ... ایشان ... الله تعالی اند و قبله اهل دل اند چنانچه گفته در سوره نور فی بیوت
اذن الله ان ترفع و در سوره یونس و اجعلوا بیوتکم قبلة و هر دو بیان شد در شرح حدیث ششم باب ...
خطاب در جعلناکم متوجه محمد و اوصیای او علیهم السلم است و امة بمعنی امام است موافق آنچه صاحب قاموس در
معانی امة گفته فرق اینست که در لفظ امة افراد و تثنیه و جمع مساویست بخلاف لفظ امام لغیره شهادت ...
معنی محافظت از خطا ... الرسول ... عبارت از نبی صلی الله علیه و آله است یا
عبارت از فرشته است که در شبهای قدر ... برای تحدیث نزد امام زمان می آید مثل آیت سوره
شوری او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء و بیان میشود در شرح حدیث اول باب ...
بها الائمة علیهم السلم که باب ... و ششم است ... جعلنا ... برای دفع دخل است تا اگر کسی گوید که چون
کعبه وسط و سزاوارتر است پس چرا بیت المقدس در صدر اسلام قبله شده بود جواب او این باشد که ...

نبودن چیزی باعتباری از روی مناسبات بنداد با آنکه در روی دیگر معلومی که اقوی باشد معارضه کند
غیر آن سزاوارتر باشد و در اینجا معارض اقوی بود زیرا که قریش میل تمام به قبله بودن کعبه داشتند
پس برای امتحان ایشان و تمیز مؤمن از منافق بیت المقدس قبله شده بود و نماز مؤمنان سوی بیت
المقدس صحیح بوده مراد به ایمان اینجا صلوة است چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
هیجدهم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است که تسمی الصلوة ایمانا قد جوه واجب حال شود برای
تحقیق است نزد تعقیب و جهت معنی لغم حضور وقت الفضیلة تعقب و جهت است فی النهایة اشارت است باینکه حکیم
که مستقبل کعبه در هر طرف که باشد مستقبل سمات بخلاف مستقبل بیت المقدس و مانند آن اصل قلت
قول الله عز و جل ملة ابیکم ابراهیم قال ایانا عنی خاصة هو سماکم المسلمین من قبل فی الکتب التی
مضت و فی هذا القرآن لیکون الرسول شهیدا علیکم فرسول الله صلی الله علیه و آله الشهید علینا بما بلغنا
عن الله عز و جل و نحن الشهداء علی الناس فمن صدق صدقناه یوم القیامة و من کذب کذبناه یوم القیامة
شرح التسمیه نام نهادن و بلند مرتبه کردن کسی را بر جمعی و مراد اینجا معنی دوم است چه اگر معنی اول مراد می بود
مناسب تر این بود که المسلمین بی الف لام باشد یعنی گفتم قول الله عز و جل در سوره حج ملة ابیکم ابراهیم کرا
خواسته باین خطاب گفت ما را خواسته و بس یعنی هو سماکم المسلمین من قبل مراد این است که الله تعالی در کتب
انبیای سابق ما را امام مسلمانان کرده و فی هذا مراد این است که در قرآن نیز لیکون الرسول شهیدا علیکم و لیس ایضا
یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله گواه یقینی است بر ما بانچه رسانید به ما از جانب الله عز و جل و ما گواهان یقینی ایم
بر مردمان پس هر که راست گفته باشد در دعوی ایمان بربوبیت رب العالمین تصدیق او میکنیم در روز قیامت
و هر که دروغ گفته باشد یا بزرگی که مرتبه تقوی شده باشد تکذیب او میکنیم در روز قیامت توضیح این می آید
در شرح حدیث چهارم این باب سوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن قول الله عز و جل افمن کان علی بینة
من ربه و یتلوه شاهد منه فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الشاهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله
و رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینة من ربه شرح علی در علی رسول الله بنائیه است و اشارت است باینکه من
در منه برای سببیت است و مراد این است که علم آن شاهد باحکام شرعیه از پیش خود نیست بلکه بسبب تعلیم رسول است
و بنابر او است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره هود آیا کسی که هست بر برهانی
از جانب صاحب کل اختیار خود و بعد از وی آید گواهی یقینی که یقین او بسبب او باشد پس گفت که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه آن گواه یقینی است بنابر تعلیم رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله آنکس است که بر برهانی است از
جانب صاحب کل اختیار خود است در جمیع احکام شرعیه فصل توضیح این مبحث منقح پیش دلیل این فقره و فی [illegible]

بر سبیل احتمال میشود در سوره هود چنین است من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها
و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک یؤمنون
به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک و لکن اکثر الناس
لا یؤمنون و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین
کذبوا علی ربهم من کان یرید عبارت از خلفای ثلثه و امثال ایشان است که مراد ایشان از اظهار ایمان
نفع دنیوی دنیا بود و حکومتها یافتند افمن کان استفهام انکاری است ما برای تعریض است و من قبله
کتاب موسی جمله معترضه است برای تقویت مضمون سابق و لاحق و اشارت است بقول الله تعالی در سوره اعراف
الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و بیان شده در خطبه مصنف در شرح فقد هم الی
مفرقته تا آخر اماما حال فاعل یتلوه است اولئک یؤمنون به خبر مبتدا است مشار الیه اولئک من کان علی بینه
الحیوة الدنیا است و من یکفر به عبارت از من کان یرید است بلکه عبارت از تابعان ایشان است که بعد از
ایمان مرتد میشوند و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب ششم که مراد از اکثر الاحزاب است الحق و اشکالی
بقضا و قدر الهی البته ترجمه آنکه کسی اراده میداشت از اظهار ایمان زندگی دنیا و آراستگی دنیا را
بر میگذاریم سوی ایشان جزای اعمال ایشان را در دنیا و ایشان در دنیا کم داده نمیشوند اصلا ایشان جمعند
که نیست برای ایشان در آخرت مگر آتش جهنم و ضایع شد در آخرت آنچه در دنیا کرده بودند از اعمال و بیکار
و باطل است آنچه میکردند در دنیا آیا پس شما برابر آنکه الحاقت تا عاقبت بخیر باشند که هست بر برهانی
از جانب رب خود و بعد از او فی الفور می آید گواه یقینی که نسبت اوست و پیش از آن شاهد کتاب موسی بود
بر حالی که آن شاهد امام و رحمت الله تعالی است آن جماعت با نفس هرگز ایمان می آورند تا آن شاهد
قبول کنند و هر که مرتد و کافر شود با او از جمله جماعتهای احزاب که مرتد خواهند شد پس آتش جهنم وعده گاه او است
پس مباش در شک از وقوع کفر ایشان بدرستی که آن کفر ایشان واقع شدنی است از جانب قضا
و قدر صاحب کل اختیار تو و لیکن اکثر مردمان نخواهند گروید بوقوع کفر ایشان و کیست ظالم تر از کسی
که افترا کند بر الله تعالی دروغ را که عبارت از قول علی الله بغیر علم است آن جماعت احزاب عرض کرده شوند
در قیامت بر صاحب کل اختیار ایشان و خواهند گفت گواهان یقینی که اینها جماعتند که دروغ گفتند بر صاحب
کل اختیار خود یعنی آنکه با وجود انکار ربوبیت رب العالمین دعوی ایمان کردند یا یعنی آنکه در تحلیل
حلال و حرام قول علی الله بغیر علم کردند و آن آخر است جزئیه که موافق واقع افتد چنانچه گفته در سوره کهف و لا تقولن

لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب و بیان میشود در کتاب الایمان والکفر
در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم که باب مجالسة اهل المعاصی است و الحکم که القاسم کتاب
خود روایت کرده اند که امتحان شده رسول علیه السلم را از دوم شری گفت بر گرد مرا سوره هود و
مانندهای آن چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم قول الله تبارک و تعالی و کذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء علی الناس [illegible] فی ارضه شرح این ظاهر شد از شرح حدیث
دوم این باب پنجم اصل قلت قوله یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم
تفلحون و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم قال ایانا عنی و نحن المجتبون و لم یجعل الله تبارک و تعالی
فی الدین من حرج فالحرج اشد من الضیق ملة ابیکم ابراهیم ایانا عنی خاصة و سماکم المسلمین
الله عز و جل سمانا المسلمین من قبل فی الکتب التی مضت و فی هذا القرآن لیکون الرسول شهیدا علیکم
شهداء علی الناس فرسول الله صلی الله علیه و آله الشهید علینا بما بلغنا عن الله تبارک و تعالی و نحن
الشهداء علی الناس یوم القیمة فمن صدق یوم القیمة صدقناه و من کذب کذبناه شرح در سوره
حج بعد از اجتباکم چنین است و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل
و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس الایمان این کردن چنانچه می آید در حدیث
دوم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم گرویدن و بنا بر دوم مراد اینجا گرویدن بوقوع القاء شیطان است
که در سوره حج پیش از این آیت بلا فاصله مذکور است و بیان شد در شرح حدیث اول باب سوم الرکوع فروتنی
بصبر بر غصب ظالمان خلافت را السجود نهایت فروتنی بصبر بر آزارهای زیاد بر غصب خلافت الجهاد جنگ
دشمن دین بر امین و مانند آن هر چند که باعث کشته شدن شود مثل آنچه در کربلا واقع شد و مثل کشته
شدن امام موسی کاظم علیه السلم هو اجتباکم استیناف بیانی است برای نسبت کاظمین در ترغیب ایشان
در امور به مجتبون [illegible] الضیق تنگی در مسائل دین الحرج نهایت تنگی مثل اشکالی که در مسائل
دین [illegible] دفع سوال یافت قادر عالمی برای تقریب است و در اینجا وضع دلیل در موضع مدلول
مقدر است [illegible] تبارک و تعالی فی الدین من حرج لان الحرج اشد من الضیق تر منقولست مقدر اتی
و عبارت از نفی حرج است ملة ابیکم ابراهیم عبارت از نفی حرج از اوست در مسائل دین با ابتلای
الله تعالی ابراهیم را بکلمات و اتمام او آن کلمات را و در اشتراط اتمام آن کلمات در امامت ذریت ابراهیم چنانچه
بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم پس قول الله تعالی در سوره نحل ان ابراهیم کان امة [illegible]
کرا اتمام کلمات کند چنانچه با ابراهیم گفته که لا ینال عهدی الظالمین و مضمون این امر در سوره بقره و آل عمران

علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا
قال نحن الامة الوسطی و نحن شهداء
م

و انعام نیز هست التسمیه کسی را امام کردن یعنی گفتم قول الله تعالی در سوره حج ای آن جمعی که ایمان آورده اند بارکوع و
بقضای الهی فروتنی کنید و بنهایت فروتنی کنید و هر کدام شما آن سلوکی را در میان خلایق چنانچه باید
چه الله تعالی شما را گزیده از این خطاب کرا خواسته گفت ما ائمه اهل البیت را خواسته و ما گزیدگان
امام گفت برای بیان تتمه که و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و نگردانیده الله تبارک و تعالی در مسائل دین
ضیق بر ما پس حرج بر ما نخواهد بود در مسائل بطریق اولی چه حرج سخت تر از ضیق است ملة ابیکم ابراهیم ما را
خواسته الله تعالی باین خطاب امام گفت در بیان هو سماکم المسلمین الله عز و جل امام کرده ما را پیش از ما
و در بیان من قبل گفت در کتابهایی که گذشته و در بیان و فی هذا گفت مشار الیه هذا قرآن است و در بیان
لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس گفت بیان این آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
گواه یقینی است بر ما بانچه رسانید بما از جانب الله تبارک و تعالی یعنی که قول او حجت است بر ما چون
از روی علم است و ما یعنی ما و شیعه ما چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفتم باب [illegible] دیگر گواه یقینی ایم
بر مردمان غیر شیعه در روز قیامت پس هر که راست گفت در دعوی ایمان در قیامت تصدیق میکنیم
او را و هر که دروغ گفت تکذیب میکنیم او را ذکر روز قیامت با آنکه مراد از شهادت حجیت در دنیا است
برای اشارت باین است که غیر اهل اسلام عمل بان نکنند در دنیا و ضرر آن با ایشان خواهد رسید
در روز قیامت ششم اصل عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال ان الله تبارک و تعالی طهرنا
و عصمنا و جعلنا شهداء علی خلقه و حجته فی ارضه و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لا نفارقه
و لا یفارقنا شرح روایت است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی پاک
کرده از گناهان ما ائمه اهل البیت را و نگاه داشته ما را از خطا در احکام الهی و گردانیده ما را گواهان
یقینی بر مخلوقین خود و حجت خود در زمین خود و گردانیده ما را با قرآن و گردانیده قرآن را با ما مفارقت
نمیکنیم قرآن را و مفارقت نمیکند قرآن ما را یعنی که هرگز جاهل بچیزی از قرآن نمیشویم و علم ما بقرآن نیز
بیرون نیست چنانچه بیان میشود در باب سی و پنجم که باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة و انهم یعلمون علمه کله
باب دهم اصل باب ان الائمة علیهم السلم هم الهداة شرح این باب بیان این است که امامان
اهل البیت علیهم السلم ایشانند و بس هادیانی که الله تعالی در سوره رعد گفته و لکل قوم هاد در این باب
چهار حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل و لکل قوم هاد فقال کل
امام هاد للقرن الذی هو فیهم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره رعد
و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد و میگوید جمعی که کافر

که ما غیر شما را [illegible] میدان [illegible] تا شاید
بمطلب [illegible] برسید و جهاد کنید در راه
الله تعالی م

شده نه که چرا فرود نیامد بر محمد نشانی از صاحب کل اختیار او یعنی بلای آسمانی که مخصوص منکران
نبوت او شود تا مردمان لاعلاج باو گروند جز این نیست که تو ترساننده عذاب اخروی نه دنیا
و برای هر جمعی راهنمایی است که ایشان میگویند باو نیست یعنی که عذابهای امم سابقه مثل طوفان
و مسخ و غیر اینها از این امت برطرف شده پس فرق میان گمراه و اهل حق در این امت محض عذاب
و ثواب آخرتست پس امام گفت در بیان اینکه هاد معطوف بر منذر نیست بلکه جمله لکل قوم هاد معطوفست
بیانست منذر که هر امامی راهنماست اهل قرنی را که او در ایشانست خواه مردمان اطاعت کنند و خواه نه
دوم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل انما انت منذر و لکل قوم هاد فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله المنذر و لکل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله صلی الله علیه و آله
ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصیاء واحد بعد واحد شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
در قول الله عز و جل در سوره رعد جز این نیست که تو ترساننده عذاب آخرتی و هر جمعی را راهنمایی
هست پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن ترساننده است و برای هر اهل زمانی از جمله ما
راهنمایی است که راه مینماید ایشان را بسوی آنچه آورد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن راهنمایان
بعد از محمد علی است بعد از علی اوصیای علی یکی بعد از یکی سوم حدیث عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله
علیه السلم انما انت منذر و لکل قوم هاد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر و علی الهاد
یا ابا محمد هل من هاد الیوم قلت بلی جعلت فداک ما زال منکم هاد من بعد هاد حتی دفعت الیک
فقال رحمک الله یا ابا محمد لو کانت اذا نزلت آیة علی رجل ثم مات ذلک الرجل ماتت الآیة مات
الکتاب و لکنه حی یجری فیمن بقی کما جری فیمن مضی شرح ابو بصیر را ابو محمد نیز کنیت بوده نوکی
بلی میبایست لیک کما نقل کرده اند در کلام راویان و امثال ایشان در جواب استفهام محض [illegible]
و تعلیلست ثم ماتت عطفست بر نزلت ماتت الآیة جزای اذا نزلتست ماتت الکتاب جزای لو کانت است
یعنی ای ابو محمد آیا هیچ راهنمایی هست امروز گفتم بلی قربانت شوم همیشه بوده از شما اهل بیت رسول
راهنمایی بعد از راهنمایی تا آنکه سپرده شد هدایت بسوی تو پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای
ابو محمد اگر چنین میبود که هرگاه فرود آید آیتی از قرآن که متشابه باشد بر مردی بعد از آن وفات یابد
آن مرد میرد آن آیت نیز یعنی که کسی تاویل آن را نداند بعلم یقینی تا راه نماید خلایق را بآن اگر طلب
کنند مرده میبود کتاب الهی که قرآن باشد و لیکن قرآن زنده است چنانچه گفته در سوره حجر انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون بیان این آنکه احکام آن خواه احکام محکمات آن و خواه احکام متشابهات آن جاریست

ابن طاوس [illegible] از سابقی م

در مردمانی که گذشته چنانچه جاری شده در مردمانی که رفته اند چهارم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله
تبارک و تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر و
علی الهادی شرح این ظاهرست از سابق حدیث اما و الله ما ذهبت منا و ما زالت فینا الی الساعة
شرح آگاه باشید که قسم که نرفته هدایت از ما اهل البیت و پیوسته بوده در ما تا حال باب نهم
حدیث باب ان الائمة علیهم السلم ولاة امر الله و خزنة علمه شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلم
متولیان کار الله تعالی اند که قرآن باشد و خزینه داران علم الله تعالی اند و در این باب شش حدیث است اول حدیث
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول نحن ولاة امر الله و خزنة علم الله و عیبة وحی الله شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت ما متولیان قرآنیم و خازنان علم الله تعالی ایم و موضع سر
وحی الله تعالی به رسولانیم یعنی که علم متشابهات کتب الهی نزد ماست دوم حدیث قال لی ابو جعفر علیه السلم
و الله انا لخزان الله فی سمائه و ارضه لا علی ذهب و لا علی فضة الا علی علمه شرح فی سمائه متعلق بخزانست
ذکر ذهب و فضه بر سبیل مثالست پس جمیع اعیان موجوده در آسمان و زمین داخلست استثنا منقطعست
یعنی گفت مرا امام محمد باقر علیه السلم که والله قسم که ما هر آینه خازنان الله تعالی ایم در آسمان او و در زمین او
نه بر طلا و نه نقره بلکه بر علم او که نزد حاملان وحی از ملائکه است و نزد انبیا و رسل است سوم حدیث عن سدیر
عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له جعلت فداک ما انتم قال نحن خزان علم الله و نحن تراجمة
وحی الله نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و من فوق الارض شرح التراجم جمع ترجمان و در لفظ
در بالا و راء منقط [illegible]
کنند بزبانی دیگر نحن الحجة البالغة اشارتست بقول الله تعالی است در سوره انعام فلله الحجة البالغة پس الله
تعالی راست حجتی که علم آن حجت بهر مکلفی رسیده است یعنی روایتست از سدیر از امام محمد باقر علیه السلم
راوی گفت گفتم او را که قربانت شوم چه چیزید شما یعنی اینکه مرتبه شما چیست گفت ما خازنان علم الله تعالی ایم
و ما ترجمانان وحی الله تعالی ایم که رسل و انبیا کرده اند یعنی که بجمیع زبانها [illegible] پس ما بهر کس [illegible]
آن کس تعبیر میکنیم و ما حجت رسایم بر هر که در زیر این آسمانست و هر که در بالای زمین است مراد جن و
انس است چهارم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی استکمال حجتی علی الاشقیاء
من امتک من ترک ولایة علی و الاوصیاء من بعدک فان فیهم سنتک و سنة الانبیاء من قبلک
و هم خزانی علی علمی من بعدک ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقد انبانی جبرئیل علیه السلم باسمائهم
و اسماء آبائهم شرح من در من ترک تبعیضیه و موصوله است و بدل یا عطف بیان الاشقیاء است یا خبر مبتدای محذوفست

العیبه بفتح عین مهمله [illegible] م

بتقدیر هم من ترک و میتواند بود که بکسر میم و حرف جر باشد برای سببیت و اول موافق نسخت [illegible]
چهارم باب [illegible] الولایة بکسر و فتح واو متولی امر شدن فی در فیهم برای سببیت است السنة روش
اضافه در سنتک و سنة الانبیاء اضافه مصدر بفاعل نیست بلکه اضافه مصدر بمفعول بواسطه فی است
بتقدیر سنة الله فیک و سنة الله فی الانبیاء یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله تبارک
و تعالی در حدیث قدسی کامل ساختن حجت من بر جمعی است که ایشان تا عاقبت بدبختی دارند از جمله امت
تو کسی که ترک کرده امامت علی و سایر اوصیا را بعد از تو را چه بسبب علی و اوصیاست روش الله تعالی
در تو و در پیشوایان دیگر رسول که پیش از رسالت نبوت داشته پیش از تو اشارتست بروی که [illegible]
در آیت سوره حج در شرح حدیث اول باب سوم و علی و سایر اوصیا خازنان منند بر علم من بعد از تو
بعد از آن گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر آینه بتحقیق خبر داد مرا جبرئیل علیه السلم بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان
پنجم حدیث عن عبد الله بن ابی یعفور قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا ابن ابی
یعفور ان الله واحد متوحد بالوحدانیة متفرد بامره فخلق خلقا فقدرهم لذلک الامر فنحن
هم یا ابن ابی یعفور فنحن حجج الله فی عباده و خزانه علی علمه شرح متوحد بصیغه اسم فاعل باب تفعل است
برای مبالغه و وحدانیت بفتح واو و سکون حاء منقوط منسوب بوحد یا وحدتست بزیادة الف و نون
برای مبالغه و یا برای افاده معنی مصدریت متفرد بصیغه اسم فاعل باب تفعل است برای مبالغه الامر
فرمودن و مراد اینجا امارت و حکومت است یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم ای ابن ابی یعفور بدرستی که الله تعالی یگانه است در ربوبیت عالمین بی آنکه شریکی
شریک [illegible] بحکومت خود پس آفرید مخلوقی را پس سرکرد ایشان را برای آن حکومت خود یعنی که ایشان خلفای
الهی اند نه حاکمان از پیش خود یا جهاد نفس ایشانیم ای ابن ابی یعفور پس ما حجتهای الله تعالی ایم در بندگان
او و خازنان اویم بر علم او [illegible] و ایستادگی کننده کاریم بآن علم ششم حدیث قال ابو عبد الله علیه
السلم ان الله عز و جل خلقنا فاحسن خلقنا و صورنا فاحسن صورنا و جعلنا خزانه فی سمائه و
ارضه و لنا نطقت الشجرة و بعبادتنا عبد الله عز و جل و لولانا ما عبد الله شرح فا در فاحسن برای
بیانست لام در لنا برای سببیت است النطق مصدر باب ضرب سخن گوئی و اینجا استعاره شده برای
ابتدا کردن میوه که گذشت در حدیث پنجم باب بیست و سوم کتاب التوحید که باب النوادرست مانند ابتدای
[illegible] و بنا اثمرت الاشجار و اینعت الثمار [illegible] الشجر بفتح شین [illegible] درختان ما [illegible]
باب تفعیل یا مجهول باب نصرست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که الله عز و جل آفرید ما را و نیکو

و الخازنون [illegible] م

یکانه است یکتایی در ربوبیت عالمین [illegible] م

که خوب کرد آفریدن ما را و صورت داد ما را پس نیکو کرد صورتهای ما را و گردانید ما را خازنان
علم او در آسمان او و در زمین او و بسبب ما ابتدا میوه دادن میکنند درختان و بعبادت ما عبادت
کرده میشود الله عز و جل و اگر ما نمیبودیم تحقیق نمیکرد الله تعالی هیچکس را با عبادت کرده شد الله تعالی
اشارتست باینکه اگر امام نباشد هیچکس نماند یا باینکه عده خاصان امام و عبادت شیعه مبنی بر فتوای
ماست و عبادت غیر شیعه باطلست چنانچه بیان شد از شرح حدیث [illegible] باب دهم
حدیث دوم باب ان الائمة علیهم السلم خلفاء الله عز و جل فی ارضه و ابوابه التی منها یؤتی شرح
این باب بیان اینست که ائمه هدی علیهم السلم جانشینان الله عز و جل اند در زمین او یعنی که آنکه در سوره بقره
گفته انی جاعل فی الارض خلیفة مصداق آن ائمه اند خواه رسول باشند و خواه نه و ایشان درهای ثواب
الله تعالی اند که از آن درها پس آمده میشود بسوی ثواب الله تعالی و در این باب سه حدیث است اول حدیث گفت
ابا الحسن علیه السلم یقول الائمة خلفاء الله عز و جل فی ارضه شرح این ظاهرست از بیان عنوان باب دوم
حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم الاوصیاء هم ابواب الله عز و جل التی یؤتی منها شرح این نیز از بیان
عنوان باب ظاهرست حدیث و لولاهم ما عرف الله عز و جل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه
شرح و اگر ایشان نمیبودند شناخته نمیشد الله تعالی بربوبیت عالمین بی شریک در حکم یا بی روی ظن میگذشت
پس اعتقاد مردمان بربوبیت از جهل کسب میشد و بایشان پس حجت خود را تمام کرده بر مشرکان بر
ظن از جمله مخلوقات او سوم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل جلاله وعد الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم قال هم الائمة شرح سابق
این آیت چنین است قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا
و ما علی الرسول الا البلاغ [illegible]
و طرف متعلق [illegible] که ماخوذست از امان یعنی ایمن کردن و وجه دلالت این آیت بر این مراد تفصیل
میشود در شرح حدیث [illegible] یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله جل جلاله
در سوره نور وعده کرده الله تعالی جمعی را که ایمن کردند بر امان خود از شما و کردند عملهای صالح را که هر آینه
خلیفه رسول خواهد کرد البته ایشان را در زمین چنانچه خلیفه رسل سابق کرد جمعی را که پیش از ایشان بودند
امام گفت ایشان خلفای ائمه معصومین اند باب سیزدهم حدیث باب ان الائمة علیهم السلم نور الله عز و جل شرح
نور در اصل بمعنی روشنیست و آن مشتق از عرض است که وسیله دیدن و راه یافتن سوی محسوسات است و استعاره
شده برای وسیله راه یافتن سوی دین حق و مسمی امام عالم بجمیع احکام الهی که هادی خلایقست [illegible]

الیوم [illegible] دعوی م

سعی در جمع چنانچه گذشت از کتاب التوحید در شرح حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقها
یعنی این باب بیان آیت نور از قرآن که تفسیر آن از ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم وارد شده در این باب شش حدیث است اول الحسین عن ابی
خالد الکابلی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا
فقال یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد صلی الله علیه وآله الی یوم القیامة وهم والله نور الله الذی انزل وهم
نور الله فی السموات وفی الارض شرح روایت است از ابو خالد کابلی گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز
وجل در سورهٔ تغابن پس ایمان آورید به الله تعالی و رسول او و روشنی که فرود آوردیم پس گفت که ای ابو خالد بخدا
که مراد روشنی ائمه از آل محمد صلی الله علیه وآله تا روز قیامت ایشان بخدا قسم که روشنی الله تعالی اند که فرود آورده
و ایشان بخدا قسم که نور الله تعالی اند در آسمانها و در زمین اشارت است به قول الله تعالی در سورهٔ نور الله نور السموات
والارض مثل نوره تا آخر می آید در حدیث پنجم این باب الحسین والله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور
من الشمس المضیئة بالنهار وهم والله ینورون قلوب المؤمنین ویحجب الله عز وجل نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم
شرح [illegible] و [illegible] الامام [illegible] بیان [illegible] نور بر نور [illegible] که
چنانچه امام نور است [illegible] و آن را [illegible] چنانچه ظاهر شد در شرح عنوان این باب [illegible]
[illegible] تاریک گردانیدن و تاریک شدن [illegible]
شدن [illegible] یعنی و بخدا قسم ای ابو خالد که هر آینه روشنی امام در دلهای مؤمنان روشن تر است
از آفتاب تابان در روز [illegible] ایشان [illegible] و عبارت [illegible] ایشانست و روشنی
آفتاب حسی [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که روشن میکنند دلهای مؤمنان را [illegible]
[illegible] الله [illegible] روشنی ایشان را از هر کس که خواهد پس تاریک میگردد
دلهای ایشان را [illegible] در راه [illegible] الحسین والله یا ابا خالد لا یحبنا عبد و یتولانا حتی یطهر
الله قلبه ولا یطهر الله قلب عبد حتی یسلم لنا ویکون سلما لنا فاذا کان سلما لنا سلمه الله من شدید
الحساب وآمنه من فزع یوم القیامة الاکبر شرح [illegible] که [illegible] و [illegible] است تا اشارت
[illegible] بایشان [illegible] که ایشان را امام [illegible] ایشان را [illegible] برای [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] باب تفعیل [illegible]
[illegible] الاکبر [illegible] یعنی بخدا قسم ای ابو خالد که دوست [illegible] بدین عنوان
که ما را امام خود داند [illegible] پاکیزه کند الله تعالی [illegible] دل او را از شرک و پاکیزه نمیکند الله تعالی دل بنده را

والتقدم

از شرک [illegible] که تسلیم کند برای ما جمیع کلام ما را و باشد بغایت مطیع برای ما پس [illegible] بغایت مطیع برای ما سالم دارد
او را الله تعالی از حساب سخت روز قیامت و ایمن گرداند او را از اضطراب روز قیامت که بزرگتر اضطرابهاست
دوم الحسین عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا
عندهم فی التوراة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث
الی قوله واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون قال النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمة صلوات
الله علیهم شرح در سورهٔ اعراف چنین است قال عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها
للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون گفت الله تعالی در جواب دعای
موسی در طلب کتابت حسنه دین دنیا و آخرت برای جمعی که گمیده اند از دین فرعون که عذاب من که امام ضلالت
بر گذاشته ام بآن هر کرا که بخواهم و رحمت من که امام هدی است وسعت دارد علم او هر مخلوق و هر حادث در آسمان و زمین
از ابتدای دنیا تا آخر دنیا و علم تو و علم عیسی و علم اوصیای شما چنین نیست پس خواهم نوشت حسنهٔ این دنیا و آخرت را
در میان جمعی که عدول کرده اند از دین فرعون برای جمعی که پرهیزکاری میکنند عذاب مرا و میدهند خالص گشتگی را
که ارزندهٔ بهشت است از رزق و جمعی که ایشان بعلامات کمال قدرت ما که ائمه هدی اند و هر یک از ایشان علامت
بحج کتابها که بنیان کل شیء است میگروند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ
اعراف ایشان در میان بنی اسرائیل جمعیند که تابع میشوند رسولی را که پیش از رسالت نبوت داشته و امی است
جمع ابنیا [illegible] کسی است که می یابند صفت او را نوشته نزد خود شان در توریة و انجیل امر میکند ایشان را
بشناخته شده در هر شریعتی که پیروی امام عالم بجمیع احکام الهی است و نهی میکند ایشان را از انکار کرده شده در هر
شریعتی که پیروی امام ضلالت [illegible] و خود رایی است و حلال میشمرد برای ایشان کلمات پاکیزه را و حرام
میشمرد بر ایشان کلمات زشت را تا قول الله تعالی که و اهل طاعت تابع شدند نوری را که فرود آورده شده
با او یا یعنی که اول کسی است که ایمان با و آورد چنانچه اشارت بآن میشود در شرح حدیث اول باب بیست و ششم
یا یعنی که فرود آورده شده با او در هر مرتبه از مراتب علم چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب اختلاف
الحدیث که باب بیست و دوم است که او در همه جا دارد یا یعنی که فرود آورده شده با او از اصلاب پدران و ارحام
مادران مانند دو برادر آن جماعت در میان بنی اسرائیل ایشانند رستگاران بطلب امام گفت مراد بنور در اینجا
امیر المؤمنین است و باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم که او دارند چنانکه مراد قرآن میبود بجای معه میگفت علیه و توضیح
این می آید در حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم سوم الحسین عن ابی الجارود قال قلت لابی جعفر علیه السلام
لقد آتی الله اهل الکتاب خیرا کثیرا قال وما ذاک قلت قول الله عز وجل الذین آتیناهم الکتاب من قبله

وابعولهم

هم به یؤمنون الی قوله اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا قال فقال قد آتاکم الله کما آتاهم ثم
تلا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون
به یعنی اماما تأتمون به شرح در سورهٔ قصص بعد از یؤمنون و پیش از اولئک اینست واذا یتلی علیهم قالوا
آمنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین و چون خوانده شود قرآن بر ایشان گویند ایمان آوردیم
بآن بدرستی که آن کلام راست است از جانب صاحب کل اختیار ما بدرستی که ما بودیم پیش از آن اهل توحید یعنی
روایت است از ابو الجارود گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که هر آینه بتحقیق داده الله تعالی کتابیان را مراد مؤمنین کتابی اند
خوبی بسیار گفت چیست آن گفتم قول الله عز وجل جمعی که دادیم ایشان را علم محکمات کتاب که توریة و انجیل باشد
پیش از قرآن ایشان بقرآن ایمان می آورند تا قول او که ایشان داده میشوند مزد خود را دو بار بسبب صبر کردن
بر توحید در وقت [illegible] دیگر راوی گفت پس امام گفت بتحقیق داده شما شیعیان را چنانچه داد ایشان
کتابیان را بعد از آن خواند از سورهٔ حدید ای جماعتی که ایمان آورده اید برسالت رسول علیه السلام بترسید از عذاب
الهی که برای مشرکان قرار داده و ایمان آورید برسول او در وصیت برای تعیین وصی تا دهد الله تعالی شما را
دو نصیب ثواب بسبب رحمت خود که وصی است یکی برای ایمان برسالت و دیگری برای ایمان بوصایت و تا
گرداند برای شما روشنی که سلوک کنید در باقی مانده عمر خود در مشکلات بآن روشنی و از پرده پوشیدگی
در مشکلها فارغ باشید میخواهد الله تعالی بآن نور امامی عالم بجمیع مسائل که شما شیعیان اقتدا میکنید با او
باید که این آیت و آیت سورهٔ توبه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین بیک معنی است برای
کفلین من رحمته تفسیری دیگر می آید در حدیث هشتاد و ششم باب صد و هفتم چهارم الحسین عن ابی
خالد الکابلی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا
فقال یا ابا خالد النور والله الائمة علیهم السلام یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار
وهم الذین ینورون قلوب المؤمنین ویحجب الله نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم ویغشاهم بها شرح
الغشیان بکسر غین و فتح شین مصدر باب علم [illegible] ظلمت مثلا بجمع چیزی با در آنها برای تقدیر است
پس معنی یغشاهم بها اینست که الله تعالی فرو میگیرد جمع ایشان را بجمع بهر یک از ایشان ظلمت دل
و معنی باقی الحدیث ظاهر شد از شرح حدیث اول این باب پنجم الحسین قال ابو عبد الله علیه السلام فی قول
الله عز وجل الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة علیها السلام فیها مصباح الحسن
المصباح فی زجاجة الحسین الزجاجة کأنها کوکب دری فاطمة علیها السلام کوکب دری بین نساء
اهل الدنیا توقد من شجرة مبارکة ابرهیم علیه السلام زیتونة لا شرقیة ولا غربیة لا یهودیة ولا نصرانیة

اصل ده

یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجر بها ولو لم تمسسه نار نور علی نور امام منها بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء
یهدی الله للائمة علیهم السلام من یشاء ویضرب الله الامثال للناس شرح در سورهٔ نور چنین است الله
نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب
دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم شرح النور
مشترک میان دو مجاز لغوی اول مجاز لغوی و آن در لفظ نور است که استعاره شده برای وسیله رساننده بسوی دین حق
چنانچه بیان شد در شرح عنوان این باب دوم مجاز عقلی و آن مجاز در نسبت است زیرا که مراد اینست که یقین امامی
که نور است از جانب الله تعالی است و پس نظیر زید حیوة عمرو یا یعنی که اگر نگاهداری زید عمرو را نمیبود عمرو میمرد پس بجای
امام بجای یا بعینه با شناس باطلت و قرینه بر این مجاز اضافه نور بخود و منی است در مثل نوره زیرا که آن اینست
بیان سابقست و نظیر بوده که در حدیث اول این باب گذشت و مؤید اینست آنچه گذشت در حدیث اول
این باب که وهم والله نور الله فی السموات وفی الارض مثل خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو امثل چنانچه در عنوان
بابها متعارفست پس کمشکوة نیز خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو کمشکوة و ظاهر الحدیث اینست که نوره عبارت
از امیر المؤمنین است بتقدیر مثل نوره فی امة محمد و کاف تشبیه در کمشکوة باعتبار اینست که گفته فاطمه بغیر علیها السلام
کسی نیست یا باعتبار اینکه هر کدام اصل باقی ائمه اند و مشکوة اسم آلت است ماخوذ است از شکایت و اطلاق آن بر
فاطمه علیها السلام باعتبار اینست که از بسکه شکایت داشت از غاصبان حق او در فدک و حق زوج او در امامت که باکه
خواهش آلت شکایت خود بوده یا باعتبار اینست که آلت شکایت امیر المؤمنین شده نزد رسول الله صلی الله علیه وآله
از غاصبان حق او چنانچه می آید در حدیث سوم مولد الزهراء فاطمه علیها السلام الی الله اشکو [illegible]
[illegible] السؤال واستحزة الحال تا آخر بدانکه اینجا دقیقه ایست که بآن دفع اشکالی از بعضی احادیث
میشود بیان این آنکه در احادیث بسیار منقول است که اوصیای نبی صلی الله علیه وآله ذریت او بیند و پس ما بند
اوصیای ابرهیم صلی الله علیه وآله مثل آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صد که باب الصلوات
که والرحمة والبرکات است و ذریت ذکر مثل آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث یازدهم باب ادب الصائم که باب
یازدهم است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله کرمنی بست خصال [illegible] لاوصیائی من ولدی وائمتی من
بعدی و بر این اشکال متوجه است زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام داخل ذریت نبی صلی الله علیه وآله نیست و هو [illegible]
و لفظ مشکوة دفع آن اشکال میکند زیرا که چون فاطمه علیها السلام زنست قابلیت امامت نداشت پس امامت
امیر المؤمنین علیه السلام که شوهر اوست قائم مقام امامت اوست و از این لازم می آید که بعد از فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام

نظر آنکه کسی که فضل او بسیار است [illegible] بکوشد

ولا تمام

بیعا صلواة امام شود و نظیر این در مریم و عیسی علیهما السلم می آید در حدیث اول باب ... و کلام علاء الدوله سمنانی
در رساله مناظرة المحاضر مشعر بآنست که امامت بعد از نبی صلی الله علیه وآله حق امام حسن است بیعا صلواة و امامت امیر
المؤمنین بعنوان ولایت براوست مخفی نماند که تحکمست و نیز اشکال بوجهی دیگر و آن اینست که گاهی در مقام حصر ذکر
اکثر بنات طاهرات میکنند مثل حدیث ما اظلت الخضرا و لا اقلت الغبرا علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر زیرا که ترک ذکر اهل بیت
شده بنا بر اینکه ایشان طرف نسبت کسی نیستند چنانچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار روایت کرده ظرفیت در
بنا بانست سار اینست که فرزند در شکم مادر ... می باشد المصباح خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو المصباح و حمل مصباح
مصباح است برای مبالغه نظیر این آنست که میگویند رایت رجلا حق الرجل یعنی حق و اصنا ذات آن بالرجل پس مراد آنست
که مصباح مخمر در اوست و این مبنی بر متعارفست که میگویند در فرزندی که مادر و پدر بوجود او خوشحال باشند چراغ دل
مادر و پدر است و مبالغه برای اینست که رسول و امیر المؤمنین و فاطمه بوجود او خوشحال شدند فی زجاجة یعنی
... است تعبیر از حسین علیه السلم بزجاجه یعنی شیشه باعتبار اینست که در وقت ولادت او جبرئیل علیه السلم خبر داد
رسول را بکشته شدن او در کربلا و شکسته شدن او مانند شیشه و مادر و پدر او دانستند و بسبب این تغیر
... بودنه الزجاجة نیز خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو الزجاجة و حمل صفت زجاجه است برای مبالغه و مبالغه
برای اینست که در میان چندین نفر از امت جدش از اصحاب و غیر اصحاب شکسته میشود کانها کوکب صفت دیگر
مشکوة است یوقد نعت دیگر مصباح مجهول باب افعال ذکر روایت حفص است از امام و مؤنث روایت بکرست از
امام اول مبنی بر کوکب است و دوم مبنی بر مشکوة است و حاصل هر دو یکیست و بر هر تقدیر یوقد صفت دیگر مشکوة است و اشارتست
باینکه بار حمل او از امامست که از سلسله ائمه ذریت ابراهیم است که سلسله اذان مبارکه است پس زیتونة بدل
شجرة است بدل بعض از کل و عبارت از امیر المؤمنین است که ذریت او با ذریت فاطمه جمع شده و ائمه حاصل شده اند
و علی بن ابراهیم در تفسیر والتین والزیتون گفته التین رسول الله والزیتون امیر المؤمنین ضمیر زیتها راجع بمشکوة است
و اشارت باینست که ممکن و نزدیک بود که ائمه اولاد او از ذریت او پس متوکل شوند مانند عیسی از مریم لکن معلوم بود
که فرا وجبت میان علی و فاطمه بر سبیل ... عبارت از علی علیه السلم است باعتبار روشنی علم یا باعتبار اینکه اتش الهی است
بر کفار و منافقین و امها بر سبیل تشبیه ... شده برای حیات حقیقی مرادی است که ان الدار ... لهی الحیوان و خواندن امام
و یضرب الله الامثال للناس ... ایت خواند اشارت باینست که این دلیل اینست که
که تمثیل برای هر اذهان و درخت زیتون و روغن متعارف نیست بلکه برای جمعی از مردمانست یا اشارت باینست که
هر که چنانچه گفتیم تفهیم ... منظور در این خطاب نیست والله تعالی بهر چیز داناست میداند که او
باین مثل که میبرد و که کوراند از اینها ... تشبیه کرده نور خود را بسوراخ دیواری که سیاه میشود از دود

چراغی ترجمه بتبیین الله تعالی است تا ... اهل آسمانها و زمین است اینکه میگوییم صفت آن از جانب او
و این است است مانند مشکواتی است که دران چراغیست که آن چراغ در شیشه ای که آن شیشه و آن
مشکوة در کمال صفا گویا ستاره ایست درخشان آن مشکوة افروخته میشود از سلسلهٔ مبارکه از زیتونی
که متوسط است نه افراط دارد و نه تفریط نزدیکست که زیت آن مشکوة روشنی دهد هر چند که نرسد باو آتش
اینها که گفتیم نوریست بر نوری راه مینماید الله تعالی سوی نور خود هر که را که میخواهد و میزند الله تعالی این مثلها
برای مردمان نه برای بیان ذات مثل هم اذهان و شیشه و ... والله تعالی بهر چیز بغایت داناست یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره نور الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة که مراد
بمشکوة فاطمه علیها السلم است و گفت در فیها مصباح که مراد بمصباح حسن علیه السلم است و گفت در المصباح فی زجاجة
که مراد بزجاجه حسین علیه السلم است و گفت در الزجاجة کانها کوکب دری که مراد آنست که فاطمه علیها السلم ستاره
درخشان است میان زنان اهل دنیا و گفت در یوقد من شجرة مبارکة که مراد بشجره سلسله ذریت ابراهیم است
و گفت در زیتونة لا شرقیة ولا غربیة که مراد اینست که آن سلسله زیتون آن سلسله نه یهودی است که
تفریط کنند بسبب انکار بنا و نه نصرانی است که افراط کنند در ربانیت او گفت در یکاد زیتها یضی که مراد اینست که
نزدیکست که امام زاییده شود بسبب او و گفت در و لو لم تمسسه نار نور علی نور که مراد اینست که امامی از اولاد
فاطمه بعد از امامی است بی فاصله و گفت در یهدی الله لنوره من یشاء که مراد اینست که راه مینماید الله تعالی سوی
ائمه علیهم السلم هر که را میخواهد و گفت در و یضرب الله الامثال للناس یعنی اینکه دلالت بر اینها که گفتیم میکنند
مخفی نماند که امام علیه السلم فقرات قرآن را تحواند و در بعضی آنچه معنی آنرا میخواسته که اظهار کند چیزی میگفته بسبب
از این توهم نکند که سیاق حدیث دلالت بر این میکنند که المصباح مبتدا باشد و فی زجاجة خبرش باشد
و الزجاجة مبتدا باشد و کانها کوکب خبرش باشد تا منافات داشته باشد با ترکیبی که ذکر کردیم مخفی نماند
که چون قرآنرا ظاهر و باطن مقصود است تفسیری دیگر برای این آیت مذکورست در زاد راه کتاب الروضة
اصل قلت او کظلمات قال الاول و صاحبه یغشیه موج ... من فوقه موج ظلمات بعضها
فوق بعض ... لعنه الله ... بنی امیة اذا اخرج یده المؤمن فی ظلمة فتنتهم لم یکد یراها و من لم یجعل
الله له نورا اماما من ولد فاطمة علیها السلم فما له من نور امام یوم القیامة شرح در سوره نور بعد از آیتی که
بیان شد باندک فاصله چنین است والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه
لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشیه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل

حاشیه: آن ادنی هم / الثانی هم / فتنتهم / که نورا فما له من نور امام

او در او کظلمات برای تقسیم است نه تردید پس حاصل مجموع این دو کلام تشبیه قاعده عقلی محقق متکلمان جوز ادلهٔ
در اصول فقه بسراب است و تشبیه قواعد نقلیه ایشان که استنباط از متشابهات قرآن کرده اند مجهول
فقه بظلمات و گاهی تشبیه متکلم بنور الهی خود ... بسراب میشود و انکه جوز را آب ... حیوة و امتیاز
و هو شستند المقامات بآبی که امتداد ... زیرا که این منکر چون در روغ ... میگوید در تجویز هر دو طرف ...
عقلی و امتیاز شواهد ربوبیت و محکمات قرآن را که نزدیک بعقل و صریح داری ایشان هر روی ظن است و نزد ایشان ...
و امتیاز احادیث موضوعه در رجوع بر ... و مانند انها را که در ادراک عقلست چنانچه کلینی ... در کتاب الایمان
والکفر در حدیث هفتم باب مجالسة اهل المعاصی و در کتاب العشرة در حدیث هفتم باب من یکره مجالسته ... در
که ایاک و مصاحبة الکذاب فانه بمنزلة السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب ظاهر لفظ و وجد الله عنده
در این آیت و لفظ المؤمن در الحدیث اینست که حمله بحسبه الظمآن ماء ... دیگر سراب نیست ... و دیگر اعمالهم ...
یا استیناف برای بیان حمله اعمالهم کسراب و افراد ضمیر یحسبه ... باعتبار اینست که مراد
با عمال اصل انهاست که عبارتست از قاعدهٔ اهل ضلالت در اصول فقه یا مراد مجموع من حیث المجموع انهاست
یا باعتبار تشبیه مفرد است و نظیر آنست که گذشت در آیت سابق که در بعض قرات یوقد بصیغه مذکر است و ...
ضمیر راجع بمشکوة است با آنکه مشکوة مؤنث است پس لفظ ظمآن ... حقیقت خود مستعمل نشده بلکه استعاره
مراد بظمآن مؤمنی است که تشنه از علم دین کامل نشده باشد و مراد بماء کشکولی است که از روی علم شده حتی اذا
جاءه اشارت باینست که مؤمن هرچند که بی وقوف باشد چون فکر کند و مطلع بر اصل اجمالی ... تشنه
که بعقل عقلی خود قرار داده اند میداند که هیچ و منافی اعتراف بر بوبیت و محکمات کتاب الهی است و جد الله
یعنی وجد حساب الله است و حساب الله یعنی اظهار الله تعالی ربوبیت خود راست و توضیحه حساب عبارت از
اظهار علامه بسیار از شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی است که هر یک دالست بر بطلان پیروی ظن و ...
حساب عبارتست از اظهار الله تعالی ربوبیت خود را بر اطفال ذریه اهل ... چنانچه این ... و اشارتست
بآیت سوره اعراف و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم ... و بیان میشود
در شرح حدیث ... باب ... کتاب الایمان والکفر و عبارتست از سهولت اطلاع بر عدد بسیار از شواهد
ربوبیت و محکمات کتاب الهی و مراد بظلمات جهالاتست که مبنی بر تفسیر قرآن بظن خودست و بحر لجی عبارتست
از متشابهات قرآنست یا عبارتست از مجموع قرآنست ضمیر یغشیه راجع بحر لجی است موج عبارت از ... زدن
نشان قرآنرا است من فوقه موج عبارت از ... زدن علم قرآن است که بر هم زدن عثمان بغرض خود کرده است و من فوقه
سحاب ظلمات دو قرائت است قرائت مشهور اینست که سحاب با تنوین است و ظلمات مرفوعست و قرائت

ابن کثیر بروایت بزی اینست که سحاب بی تنوین است و ظلمات مجرورست و بر هر تقدیر سحاب عبارت از شیطنت
که فرع علم است و سلطنت بر علم و منع نشر آن در کردن این دولت و ظاهر قول امام علیه السلم که ظلمات الثانی اینست
که مبنی بر روایت بزی از ابن کثیر است و الله العالم بقول اکتفا کرد و علم و تفسیر من فوقه سحاب ظلمات نکرد
بعضها فوق بعض عبارت از تفسیرات و تعبیرات دیگر آنست که با مقوای شیطان در زمان بنی امیه شده از
مفسران ایشان مثل ضحاک و شعبی و مجاهد و امثال ایشان ضمیر اذا اخرج راجع بظمآن است که در تفسیرات مختلف
از روی ظن حیران مانده و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور بیان اینست که اینها همه جهالاتست ترجمه و جمعی که
منکر شده اند نور الله تعالی را یعنی اینکه الله تعالی دانسته که ایشان منکر خواهند شد اصل عملهای ایشان
در قرار حق عند ضلالت مانند سرابیست که در صحرای فراخ باشد چه میپندارد او را تشنه ... تا مؤمن تشنه طلب علم
دین که آن اندوه ... است تا وقتی که آید آنرا یعنی اینکه بحقیقت آن دارسد میداند که چیز بکار آمدنی
اشارتست باینکه منکران نور الهی میگویند در اصل استدلالات عقلیه خود که عمل باجتهاد دفع ضرر مظنونست
و هر دفع ضرر مظنون واجبست و جمعی که بی وقوفند میپندارند که این بر هانست و چون دانا رسند میدانند که این
برهان نیست چه ظن بحکم واقعی لازم ندارد ظن بضرر در ترک عمل بآنرا و جایز نیست از راه ظنی خود و جمعی از ایشان
میگویند که ظن مجتهد نیز چنین است و برهان عقلی قابل تخصیص نمیباشد پس معلوم شد که برهان نیست و میابد که
بپیشود حساب الله تعالی را در نزد آن پس الله تعالی تمام میدهد او را حساب خود والله تعالی زود حسابست
اشارت باینست که بعد از آن چون بیشتر دارسد میداند که این استدلال منافی شواهد ربوبیت و
محکمات قرآنست پس بالکلیه باطل است و عمل بآن در کتاب ضرر معلومست نه دفع ضرر مظنون یا مانند تاریکیهای
جهالتست در دریای ژرف داری که فرو گرفته جمع آنرا بر هم زدن موجی که در بالای آن موج دیگر است که در بالای آن
موج دیگر ابر تیره تاریکیهاست که بعض آنها بر روی بعض دیگرست چون ... طلب علم دین برد یا اولاد
خود را با آن تاریکیهای بر روی هم نشسته نزدیک نیست که دست خود را ببیند چه جای جاهای دیگر را و هر که الله
تعالی نکرد اینده و باشد برای او روشنی پس نیست او را روشنی اصلا یعنی گفت امام علیه السلم که مراد بظلمات
الله تعالی او کظلمات تا آخر حبیبست گفت تاریکیهای ابوبکر و عمر اوست مراد ... حسبش است و شامل
عمر و عثمان است بیان این آنکه یغشیه موج عبارت از سوم است بآنکه که موج در اینجا عبارت از بر هم زدن
نشانست قرآنرا من فوقه موج عبارت از تاریکیهای دو مست بآنکه که مراد بلج اینجا ظلمهای علمست که حالش
بر عثمان بوده در هم زدن قرآن و بر بالای علم شیطان بوده چنانچه در کتابهای ... مثل موافقت ... آن
نیز مذکورست که ... عمر جمع و ترتیب آیات قرآن میکرد هر کس که آیتی می آورد و قسم میخورد که از قرآنست داخل میکرد

حاشیه: والفقرا اهل اجتهاد خود مخالفت آن میکنند چه میگویند که ظن حاکم بحکم واقعی لازم ندارد ظن بضرر در ترک عمل بآنرا

واگر جسم نخورد و دخل نکرد و ما سند این اقرار در میان مخالفان بسیار است و اینها معلوم است که از فرموده‌های [illegible]
بعضها فوق بعض معلوم است لعنه الله و گمراه کردنهای بنی امیه است مردمان را بانیمی که در زمان ایشان مفسران [illegible]
متشابهات قرآن را بظن خود کرده‌اند بفرموده ایشان و سبب این است که تا حال مردمان راه بحق [illegible]
نبرده‌اند بکر [illegible] که تتبع احادیث اهل البیت علیهم السلام کنند چنانچه خوش [illegible] و باین اشارت کرد که گفتار
بیرون آورد دست خود را [illegible] نزدیک نیست که ببیند آن را یعنی که [illegible] بطلان [illegible] و مراد این است که
[illegible] که اطلاعی بر احادیث اهل البیت ندارد و پندارد که آن مفسران مردمان خوب بوده‌اند حیران [illegible]
میماند از آن تفسیرهای مختلف سرگردان که نه موافق نظم و نسق کلام الله است و نه موافق کلام عوام عرب است
چه جای بلیغ مثل آنچه گذشت در تشبیه نور الله تعالی بچراغ دیواری که سیاه میشود بچراغی که در آن باشد
و بهر که نکرده باشد الله تعالی توضیح خود برای او نور را یعنی امامی از اولاد فاطمه علیها السلام که بیان شد در آیت
سوره نور و در اول الحدیث پس نیست برای او نوری یعنی امامی که در روز قیامت بکار او آید و او را بهشت رساند
مراد این است که این تفاسیر که در زمان بنی امیه شده جهالات و باعث جهنم است **اصل** و قال فی قوله تعالی یسعی
نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ائمة المؤمنین یوم القیمة تسعی بین یدی المؤمنین و بایمانهم حتی ینزلوهم
منازل اهل الجنة **شرح** و گفت در قول الله تعالی در سوره حدید روان میشود نور مؤمنین و مؤمنات
پیش ایشان و بطرف دست راست ایشان که ائمه مؤمنین مثلا در روز قیامت روان میشوند پیش مؤمنان
و بدست راست ایشان تا فرود آورند ایشان را در منزلهای اهل بهشت یعنی اینکه هر کدام را در منزلی که مناسب
اوست فرود می‌آورند مراد این است که طرف دست راست راه بهشت است و طرف دست چپ راه دوزخ پس تعبیر
براست یعنی این است که در پس رفتن سر قسم مقصور است گاهی بطرف مقابل است و گاهی بطرف راست است و
گاهی بطرف چپ است و آنجا راست است **ششم اصل** عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته
عن قول الله تبارک و تعالی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم قال یریدون لیطفؤا ولایة امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بافواههم قلت قوله تعالی والله متم نوره قال یقول والله متم الامامة والامامة هی
النور و ذلک قوله آمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا قال النور هو الامام **شرح** در سوره
صف چنین است و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام و الله لا یهدی القوم
الظالمین یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون قرائت ابن کثیر و حمزه و کسائی
و روایت حفص از عاصم متم بی تنوین نوره بجر است و قرائت باقی متم بتنوین نوره منصوب است **ترجمه** و کیست بیشتر ستمکار

در بیان گمراه کردن ایشان مردم

از کسی که افترا کرد بر الله تعالی دروغ را یعنی تجویز قول علی الله بغیر علم را در حالی که او خوانده میشود سوی
نفی شریک در ربوبیت عالمین از الله تعالی و الله تعالی هدایت نمیکند یعنی بجا نمیکند کار را چه میخواهند
که خاموش کنند نور الله تعالی را بدهنهای خود و الله تعالی تمام کننده نور خود است یا تمام میکند نور خود را
هر چند که نخواهند منکران ربوبیت عالمین بیان این آنکه الله تعالی آن کسی است که فرستاده رسول خود را
براستی و احکامی که دین حق است تا مطلع کند نور خود را بر آن دین حق همه آن هر چند که نخواهند جمعی که شریک
در ربوبیت برای الله تعالی قرار میدهند یعنی که نا روا کنند تعبد خود که در هر زمانی امام عالم بحکم دین حق خواه
خواه رسول و خواه جانشین رسول هر چند که نخواهند جمعی که شریک در حکم برای الله تعالی قرار میدهند **یعنی**
روایت است از محمد بن فضیل از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله تعالی در سوره
صف یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم که چه مراد است از آن گفت مراد این است که ظالمان اراده
میکنند که خاموش کنند امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بدهنهای خود گفتم قول الله تعالی متم نوره
چه مراد است از آن گفت الله تعالی میگوید که والله تعالی تمام کننده است امامت امام را یعنی که در هر زمانی
امام آن زمان را جامع جمیع شروط امامت و علم جمیع دین حق خواهد کرد گفت امامت آنست نور و آن مدلول قول
الله تعالی است در سوره تغابن که ایمان آورید بالله تعالی و رسولش و نوری که فرو فرستادیم و نور را اینجا
امامت دلیل بیان آیت تغابن که گذشت در شرح حدیث اول این باب از اینجا ظاهر میشود که اطلاق نور
بر امام و بر امامت و بر قرآن و مانند اینها بیک معنی راجع میشود **باب چهاردهم اصل باب ان الائمة هم
ارکان الارض صلوات الله علیهم شرح** الارکان جمع رکن بضم راء و سکون کاف باعث نظام و نسق
چیزی **یعنی** این باب بیان این است که ائمه اهل البیت ایشانند باعثهای نظام و نسق زمین صلوات الله علیهم
یعنی که اگر یکی از ایشان نباشد زلزله قیامت میشود در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما جاء به علی علیه السلام آخذ به و ما نهی عنه انتهی عنه جری له من الفضل مثل ما جری لمحمد
صلی الله علیه و آله و لمحمد صلی الله علیه و آله الفضل علی جمیع من خلق الله عز و جل المتعقب علیه فی شیء من احکامه
کالمتعقب علی الله و علی رسوله و الراد علیه فی صغیرة او کبیرة علی حد الشرک بالله کان امیر المؤمنین
باب الله الذی لا یؤتی الا منه و سبیله الذی من سلک بغیره هلک **شرح** آخذ بصیغه ماضی مجهول
باب نصر است یعنی اینکه مأمور به خلایق بفرا گرفتن آن است و انتهی بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است یعنی اینکه
مأمور به خلایق بترک آن و منتهی اند بودن آنکه آخذ بصیغه مضارع متکلم وحده باشد و انتهی نیز بصیغه مضارع متکلم
وحده باشد و حاصل هر دو یکی است و لمحمد صلی الله علیه و آله الفضل علی جمیع من خلق الله اشاره است بقول الله تعالی در سوره

و العدم

[illegible]

[illegible]

ما أتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه دهد شما را رسول از احکام الهی پس فرا گیرید آن را و هر چه باز دارد شما را
از آن پس باز گیرید خود را از آن **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه آورده آن را علی علیه السلام من
خلایق باز داشتن خود از آن هم جاری شده برای علی علیه السلام در زمان امامتش از جمله فضیلت بر جمیع خلایق مثل
آنچه جاری شده برای محمد صلی الله علیه و آله در زمان نبوتش و برای محمد صلی الله علیه و آله فضیلت بر جمیع خلایق در زمان نبوتش یعنی
که بر جمیع خلایق واجبست عمل بر امر و نهی او و عیب جوینده بر علی علیه السلام در چیزی از احکام او در زمان امامتش مانند عیب جوینده الله
تعالی و رسول او است و هر که رد کننده سخن او باشد در مسئله کوچک یا بزرگ بر مرتبه شرک بالله تعالی است اشارت باین است
که هر که انکار ... بر مرتبه [illegible] است و آن شرک است بود امیر المؤمنین در الله تعالی که آمده نمیشود الله تعالی الا از آن
و راه الله تعالی هر که رود بغیر آن راه جهنمی میشود **اصل** و کذلک یجری لائمة الهدی واحدا بعد واحد جعلهم الله ارکان الارض
ان تمید باهلها و حجته البالغة علی من فوق الارض و من تحت الثری **شرح** و احدا منصوب است بتقدیر اعنی یا برای اینکه
حال از ائمه است که منصوب است محلا ان تمید بتقدیر من ان تمید است و حاصل آن متعلق است بارکان باعتبار اشتمال ارکان
بر معنی حفظ یا در با اهلها یعنی مع است و حجته البالغة اشارت است بقول الله تعالی در سوره انعام فلله الحجة البالغة **یعنی**
و همچنان جاریست فرض طاعت در امامان برای ائمه راستی میخواهیم یکیا بعد از دیگری بیان این آنکه گردانیده است ایشان را
الله تعالی باعثهای نظام و نسق زمین که حفظ میکند زمین را از اینکه مضطرب شود با اهل زمین و گردانیده ایشان را
حجت رسای خود بر هر که در بالای زمین است و هر که در زیر گل نمناک است معنی رسایی این است که هیچکس از اهل زمان امامت
ایشان از تحت حکم ایشان بیرون نیست و هیچ یک از احکام الهی مجهول ایشان نیست چنانکه گفته در سوره اعراف و رحمتی
وسعت کل شیء و بیان شد در شرح حدیث دوم باب سیزدهم **اصل** و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کثیرا ما یقول
انا قسیم الله بین الجنة و النار و انا الفاروق الاکبر و انا صاحب العصا و المیسم و لقد اقرت لی جمیع الملائکة و
الروح و الرسل بمثل ما اقروا به لمحمد صلی الله علیه و آله و لقد حملت علی مثل حمولته و هی حمولة الرب و ان رسول الله
صلی الله علیه و آله یدعی فیکسی و ادعی فاکسی و یستنطق و استنطق فانطق علی حد منطقه **شرح** [illegible]
برای اهتمام و تاکید کثرت قسیم اینجا بمعنی فاعل است و مراد بخش کننده است و گاهی قسیم بمعنی مقاسم میباشد و مراد کسیست
که با دیگری قسمت کند چیزی را و هر کدام نصیب خود را صاحب شود و سابق بردم امیر المؤمنین علیه السلام قسیم نار است در حقیقت موافق
آنچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب و تعالی حمد قبر امیر المؤمنین علیه السلام که باید دو دست و بیست دوم است که
السلام علیک یا قسیم النار ابن اثیر در کتاب النهایه گفته که در حدیث علی انا قسیم النار اراد ان الناس فریقان فریق
معی فهم علی هدی و فریق علی فهم علی ضلال فنصف معی فی الجنة و نصف علی فی النار و قسیم فعیل بمعنی مفاعل کالجلیس و السمیر الفاروق
بصیغه مبالغه بغایت فرق کننده میان حق و باطل العصا بفتح عین مهمله و صاد مهمله عصا چوبی که در دست آن راه میروند و مراد اینجا [illegible]

[illegible]

المتعقب بصیغه اسم فاعل باب تفعل عیب جوینده ... علیه السلام که ...

اصغر است م

و در سوره کهف یجعلها ... برای ...

... کنیت م

علی م

مسلمانانست در مسائل باعتبار اینکه اسلام عبارت از راه میرود و لهذا اختلافات در نسق عصا المسلمین بمنزله کج شدن
کردن آنچه اسلام با آن راه میرود مانند شکاف اند اختن در چوبی که بدست راه رفتن است المیسم بکسر میم و سکون یاء
و فتح سین مهمله آلت نشان کردن چیزی و مراد اینجا آلت نشان امامت است و آن علم بجمیع محکمات است
که در اختلافات ارباب دین تنها داعیست و دلالت میکند بر اینکه نشان امامت علم بجمیع قرآن از محکمات و متشابهات کلام
شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر اخرجنا لهم دابة من الارض از سوره نمل گفته که علی کرم الله وجهه عصای
موسی و خاتم سلیمان و بیان میشود در شرح حدیث سوم واقعه اخرت لی تا آخر اشارت است بتفسیر قول الله تعالی
اذ یغشی السدرة ما یغشی و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب نهم که باب فی ابطال الرؤیة است
حملت بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب ضرب است حمولة بفتح حاء مهمله و ضم میم و سکون واو شتر و مانند آن که برای
سواری باشد و مراد اینجا منصب امامت که امام مرکب آن میشود یا مراد علم بجمیع مسائل دین است و حاصل مراد است
اضافه در حمولة الرب باعتبار اختصاص تعیین امام و توضیح مسائل جمیع احکام بالله تعالی است **یعنی** و بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که بسیاری میگفت من قسمت کننده ام از جانب الله تعالی میان بهشت و دوزخ یعنی که هر کس مرا امام اول و منصوص
الطاعه دانسته بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله سوی بهشت میفرستم و الا سوی دوزخ و منم بغایت فرق کننده
بزرگتر میان حق و باطل در مشکلات و منم صاحب عصای مسلمانان یعنی که اگر موجود من بعد از رسول نباشد اختلافات
میان مردمان در مسائل جایز خواهد بود و آن ابطال اسلام است عصای مسلمین است و منم صاحب آیاتی که دلالت میکند ایشان
امامت است و هر آینه اقرار بوصایت کردند برای من جمیع ملائکه و روح و رسل بمثل روشی که با آن اقرار بر رسالت کردند
برای محمد صلی الله علیه و آله و هر آینه سوار کرده شدم بر منصب امامت مثل منصب امامت او و آن منصب مخصوص بصاحب کل
اختیار عالمیانست باعتبار اینکه خلافت الله تعالی بتعیین خلایق کسی را برای آن منصب نیست و هر آینه که رسول
الله صلی الله علیه و آله خوانده میشود روز قیامت پس پوشیده میشود تشریف امامت و خوانده میشوم پس پوشیده
میشوم تشریف امامت و بسخن در آورده میشود و من نیز بسخن در آورده میشوم پس سخن میگویم بر آن روشی که سخن اوست
مراد این است که ائمه اشهاد در روز قیامت و بیان روشی که رسول علیه السلام مفترض الطاعه بود و من نیز مفترض الطاعه
پس بآن روش که اهل زمان رسول بهشتی و دوزخی میشوند بشهادت رسول بهمان روش اهل زمان من بهشتی
و دوزخی میشوند بشهادت من **اصل** و لقد اعطیت خصالا ما سبقنی الیها احد قبلی علمت المنایا و البلایا و
الانساب و فصل الخطاب فلم یفتنی ما سبقنی و لم یعزب عنی ما غاب عنی ابشر باذن الله و اودی عنه کل
ذلک من الله مکننی فیه بعلمه **شرح** اعطیت بصیغه متکلم مجهول باب افعال است و ما ... رسول ...
بکسر حاء ... خصلت ... [illegible]

در سوره [illegible]

آن سرکشی ائمه ضلالت که در زمان کلینی نمانده بوده اند علت بصیغه متکلم مجهول باب تفعیل یا معلوم مجرد است المنایا
بفتح میم و نون والف و یا دو نقطه در زیر مبین والفت جمع منیه بفتح میم و کسر نون و تشدید یا مثل جنیه و بنای یعنی
راهنمایی که طالب نجات پیش مردمان آید و منافی فضیلتی مخصوص است یعنی کمقصود البلایا جمع بلیه زحمتهایی که بسبب
معصیت بر سر مردمان آید الانساب جمع نسبه بکسر نون و سکون سین خاصیتها که رسل با وصیای خود بمیراث [illegible]
ارو وقت وصیت تقریر انکه در حدیث سوم این باب بجای والانساب والوصایات است یا جمع نسب بفتح نون و فتح سین
بنقط خویشیها از جانب پدر یا مطلقا و مؤید این احتمالات آنچه می آید در حدیث اول باب یکی و سوم کرد الانساب
العرب و بر این تقدیر مراد بدانستن انساب فرق میان حلال زاده و حرام زاده است و میتواند بود که مراد فرق
باشد میان اهل سعادت که از آب خوشگوار آفریده شده اند و اهل شقاوت که از آب شور تلخ آفریده شده اند
فصل الخطاب عبارت از فرق میان حق و باطلست در فتوی و در دیوان میان خلایق یا عبارت از قرآنست
که تبیان کل شیء است فلم یفتنی شدید حلقای ضلالت و تاجان ایشانست ما سبقنی عبارت از سه خلیفه تا
من سبقنی نگفت تا اشارت بتعلق ایشان باشد ما غاب عنی عبارت از تبریات و اسنادات غایبانه آن خلفا
و مددکاران ایشانست در غصب خلافت مثل اجتماع در کعبه و همقسم شدن و کاغذ نوشتن و بیان شده در
شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل در شرح و قال ام من بموقانت تا آخر ابشر و اؤدی بصیغه معلوم
متکلم باب تفعیل است و جمله استیناف بیانی ام لیفتنی تا آخر است فصل الخطاب عبارت از قرآنست که تبیان کل شیء است
و عبارت از علم امیر المؤمنین است بقرآن که بر وفق امر الله تعالی کسب کرده یا عبارت از علم الله تعالی است بمعانی و حاصل
همه حکمت یعنی و هر آینه داده شده ام بتعلیم رسول چهار خصلت که پیش نگرفته بر من سوی آنها کسی که پیش از من
دعوی خلافت کرد اول آنکه تعلیم کرده شدم راهنمایی که مقصودست و بسبب طاعت آن پیش میرسند بمستان آمده و می آید
~~الحکم تعلیم کرده شدم راهنمایی که مقصودست و بسبب طاعت آن پیش میرسند آمده و می آید~~ دوم انکه تعلیم کرده شدم
زحمتهایی که بر سر عاصیان آمده و می آید سوم انکه تعلیم کرده شدم وصیتهای رسل یا نسبهای مردمان با اصل خواه
پدران و خواه امهات و خواه غیر آنها چهارم انکه تعلیم کرده شدم کلامی که در آن فرق میان حق و باطلست بسبب آن هر حکمی
در گذشته آنچه پیش از من واقع شد از احوال خلایق و از علم من غایب نشده آنچه غایب شده از من مثل احوال مستقبل
یا حالی که غایبانه باشد بیان این آنکه بشارت میدهم مردم را بجنت و میرسانم بر حضرت الله تعالی در سلام
بودن از جانب الله تعالی احوال ایشان را باذن الهی همه آنچه گفتم از جانب الله تعالی است ممکن است مراد از
سبب قرآن یا بسبب علم من بقرآن که از جانب الهی بمن رسیده است یا بسبب علم او با اسلام و اسلاد برای [illegible]
دوم اصل [illegible] سفینة الروح قال [illegible] علیه السلم [illegible]

عن امیرالمؤمنین

عن امیر المؤمنین یؤخذ به وما نهی عنه ینتهی عنه جری له من الفضل مثل ما جری لرسول الله صلی الله علیه وآله
ولرسول الله صلی الله علیه وآله الفضل علی جمیع من خلق الله المتعقب علی امیر المؤمنین علیه السلم فی شیء من
احکامه کالمتعقب علی الله عز وجل وعلی رسوله صلی الله علیه وآله والراد علیه فی صغیرة او کبیرة علی حد الشرک
بالله کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه باب الله الذی لا یؤتی الا منه وسبیله الذی من سلک بغیره هلک
وبذلک جرت الائمة علیهم السلم واحدا بعد واحد جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها والحجة البالغة علی من فوق
الارض ومن تحت الثری وقال قال امیر المؤمنین علیه السلم انا قسیم الله بین الجنة والنار وانا الفاروق الاکبر
وانا صاحب العصا والمیسم ولقد اقرت لی جمیع الملائکة والروح بمثل ما اقرت لمحمد صلی الله علیه وآله ولقد حملت
علی مثل حمولة محمد صلی الله علیه وآله وهی حمولة الرب وان محمدا صلی الله علیه وآله یدعی فیکسی ویستنطق و
ادعی فاکسی واستنطق فانطق علی حد منطقه ولقد اعطیت خصالا لم یعطهن احد قبلی علمت علم
المنایا والبلایا والانساب وفصل الخطاب فلم یفتنی ما سبقنی ولم یعزب عنی ما غاب عنی ابشر باذن الله
واؤدی عن الله عز وجل کل ذلک مکننی الله فیه باذنه شرح المعیب بصیغه اسم فاعل باب افعال
کسی که خبر عیب و امثال آن کند و در بعض نسخ بجای آن المتعقب است المتعقب بصیغه مجهول باب افعال
الحدیث مثل حدیث اولست سوم اصل عن ابی حمزة علیه السلم قال فضل امیر المؤمنین علیه السلم ما جاء به
اخذ به وما نهی عنه انتهی عنه جری له من الفضل ما جری لمحمد صلی الله علیه وآله ولرسول الله صلی
الله علیه وآله والفضل لمحمد صلی الله علیه وآله المتقدم بین یدیه کالمتقدم بین یدی الله ورسوله والمتفضل علیه
کالمتفضل علی رسول الله صلی الله علیه وآله والراد علیه فی صغیرة او کبیرة علی حد الشرک بالله فان رسول
الله صلی الله علیه وآله باب الله الذی لا یؤتی الا منه وسبیله الذی من سلکه وصل الی الله عز وجل
وکذلک کان امیر المؤمنین علیه السلم من بعده وجری للائمة واحدا بعد واحد جعلهم الله عز وجل ارکان
الارض ان تمید باهلها وعمد الاسلام شرح فضل خبر مبتدا ای محذوفست بتقدیر الفضل المتقدم بصیغه اسم
فاعل باب تفعل بمعنی پیش گرفته کالمتقدم اشارتست بقول الله تعالی در سوره حجرات یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا
بین یدی الله ورسوله بنا بر قراءت مشهور که لا تقدموا بضم تا و کسر دال است اشارتست بعدم ایمان ائمه ضلالت
اصلا و بنا بر قراءت بعضی که بفتح تا و فتح دال است بتقدیر لا تتقدموا و حالیت ازان اشارتست و ظاهر انچه
می آید در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و دوم که باب الشک فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر است که
این آیت برای وجوب موالات در عبادات است و توضیح می یابد در شرح ان ذلکم یکون اقتدا بامام مفترض الطاعة
عالم بجمیع احکام عبادتست و تقدیم بغیر او بیاد باعث عدم موالات و بطلان آن عبادتست المتفضل بصیغه اسم فاعل باب تفعل

طالب زیادتی برای خود بر کسی دیگر العمد بفتح عین و فتح میم و ضم میم رحم و جمع عمود ستون کنایه معنوی این فقره
از بیان حدیث اول ظاهر میشود اصل والرابطة علی سبیل الله بمراده لا یهتدی هاد الا بهداهم ولا یضل خارج
من الهدی الا بتقصیر عن حقهم امناء الله علی ما اهبط من علم او عذر او نذر والحجة البالغة علی من فی الارض
یجری لآخرهم من الله مثل الذی جری لاولهم ولا یصل احد الی ذلک الا بعون الله شرح المرابط بضم
نفر و ضرب بستن والرابطة جمع رابط یعنی که در سر حد اسب می بندند تا مهیای جهاد با دشمنان باشند و یعنی گر
میدارند مردمان را به کاری و هر دو اینجا مناسبست الهدایه راه یافتن و راه نمودن و مراد اینجا معنی اول
المتقصیر کوتاهی کردن امناء مرفوعست بتقدیر هم امناء یا منصوبست بتقدیر اعنی اهبط بصیغه مجهولست و ممکنست
که معلوم باشد العلم بکسر عین و سکون لام دانستن و مراد اینجا آیات محکماتست چون آنها جای علم رحمت است
العذر بضم و فتح عین و سکون ذال قبول خواهش کسی کردن و مراد اینجا آیات متشابهاتست که جای قبول عذر
رحمت است چون معنون آنها معلوم ایشان نیست اصلا النذر بضم نون و سکون و ضم ذال ترسانیدن و مراد
اینجا متشابهاتیست که در مخالفت آنها وعیدست پس جای ترسانیدن رحمت است چون معنون آنها معلوم
ایشانست بسنت رسول و ائمه علیهم السلم و در کتاب الزراعة در عشره دهم ربع چهارم مذکورست عذرا او
نذرا موافق آیت سوره مرسلات و شاید که آن بمعنی دیگر باشد والله اعلم یعنی و گردانیده ایشان را الله عز وجل
حافظان سرحد راه راستی الله تعالی راه حق یافته مگر براستی ایشان و گمراه میشود بیرون
راستی مگر بکوتاهی از معرفت حق ایشان ایشان امینان الله تعالی اند بر آنچه فرستاده شده برسول
که محل علم است یا محل قبول عذر است یا محل ترسانیدن از عذابست و ایشان حجت رسا اند بر هر که در زمین است
جاری میشود برای آخر ایشان از فرض اطاعت خلایق ایشان را از جانب الله تعالی مثل آنچه جاری شد
از فرض اطاعت برای اول ایشان که رسول یا امیر المؤمنین علیهما السلم است و نمیرسد کسی بآنکه بیان کردم
مگر بتوفیق الله تعالی اصل وقال امیر المؤمنین علیه السلم انا قسیم الله بین الجنة والنار لا یدخلها داخل الا
علی حد قسمی وانا الفاروق الاکبر وانا الامام لمن بعدی والمؤدی عمن کان قبلی لا یتقدمنی احد الا احمد
صلی الله علیه وآله وانی وایاه لعلی سبیل واحد الا انه هو المدعو باسمه شرح قسیم الدین الجنة والنار
بیان شد در شرح حدیث اول این باب لا یدخلها استیناف بیانی و ضمیر راجع بالنار است یا راجع بکل واحد
از جنة و نار است الحد منع کسی از چیزی و تمیز چیزی از چیزی دیگر القسم بفتح قاف و سکون سین بخشش کردن
یعنی و گفت امیر المؤمنین علیه السلم که من بخشش کننده ام حکم الهی میان بهشت و دوزخ یعنی که بهر کدام اهل آنرا میگویم
داخل میشود بدوزخ داخل شونده مگر بنا بر منع و تمیز که از بخشش کردن منست و من بنهایت فرق کننده میان

حق و باطل که بروز کردن فرق کننده کانست و من مفروض الطاعه برای امر که بعد از من است و در مرتبه و رسانند احکام
الهی از جانب کسی که پیش از من بود در مرتبه پیش از من نیست هیچکس بکراحمد صلی الله علیه وآله و بدرستی که من
و او هر آینه بر یک راهیم یا علمی که هردو امامیم فرقی نیست مگر اینکه اوست و بس خوانده شده باسم مشهور
خود که رسول نبی باشد من بان اسم خوانده نمیشوم اصل ولقد اعطیت الست علم المنایا والبلایا
والوصایا وفصل الخطاب وانی لصاحب الکرات ودولة الدول وانی لصاحب العصا والمیسم والدابة
التی تکلم الناس شرح اعطیت بصیغه مجهول متکلم است و فاعل محذوف در اینجا الله تعالی است الکرات بفتح
کاف و تشدید راء بنقط جمع کرة بفتح کاف و تشدید راء ظفر یافتن بر دشمنان و حمله بعد از حمله
بر دشمنان در سیر ان جهاد و هر دو اینجا مناسبست والف لام برای عهد خارجیست و در مطلعات
بالکرات الدول بفتح و ضم دال و سکون واو نوبت پادشاهی دول بضم و فتح و کسر دال و فتح واو جمع دوله
مراد بدولة الدول اعظم دولتهاست و آن غالب شدن اسلام و شرع محمدی صلوات الله علیه است که بشمشیر امیر المؤمنین
رایج شده و باقیست تا آخر الزمان یا عبارت از دولت مهدی علیه السلم است که رایج بدولت امیر المؤمنین میشود
ظاهر لفظ اعطیت الست است که الدابة مجرور و معطوفست بر العصا بنا بر روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم است
که حضرت رسول خطاب کرده با امیر المؤمنین که یا دابة و گفته در آخر الزمان بیرون می آورد ترا الله تعالی
بر بهترین صورتی و با تو میسمیست که نشان میکنی بآن دشمنان را میتواند بود که مرفوع و معطوف بر صاحب
باشد لیک ظاهر اینست که آن بر سبیل استعاره رحمتست چون داتة شهادت بعدم ایمان مخالفان او میدهد
و حال او نیز شهادت بعدم ایمان ایشانست و آخر الزمان نسبت بهر کسی روز مرگ اوست و حسن صورت نسبت
بمؤمنانست و بس والله العالم یعنی و هر آینه بتحقیق داده شدم شش خصلت اول دانستن تعیها که پیش
مطلبان آمده و می آید دوم دانستن زحمتها که بر سر عاصیان آمده و می آید سوم دانستن وصیتها که رسل
با وصیای خود گفته اند چهارم دانستن کلام فرق کننده میان حق و باطل در فتوی و قضا و امثال آن پنجم
پنجم اینکه بدرستی که من هر آینه صاحب ظفرهای مشهورم که اهل اسلام بر اهل شرک یافتند یعنی که هر فتحی
که رو داده بسبب من بود و صاحب پادشاهی پادشاهیهام یعنی که اشرف پادشاهیها که پادشاهی
اهل اسلام باشد و صاحب پادشاهی پادشاهیهام بسبب جهاد من شد ششم اینکه بدرستی که من هر آینه
صاحب عصای اسلام و صاحب آلت نشان امامت و صاحب جانوری که سخن میگوید با مردمانی که با امامت منند
تفسیر عصا و میسم گذشت در شرح حدیث اول این باب فصل در سورۀ ملک چنین است وما انت بهادی
العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم

دابّةً مِنَ الارضِ تُکلّمهم انّ النّاس کانوا بآیاتنا لا یوقنون قرائت عاصم و حمزه و کسائی بفتح همزه ان
النّاس است و قراءت باقی بکسر و ظاهر لفظ تکلّمهم النّاس در این حدیث آنست که مراد بجمیع تکلّمهم و النّاس
یک جماعت باشد و در کیفیت دابه و وقت خروج آن و موضع خروج آن اقوال و روایات بسیار واقع شده
ولیکن میگوییم محتملست که مراد مبعوث جنس فرشته باشد که قبر شکافته بیرون شود و او بیرون می آید و سوال بکند
از ولایت امیر المؤمنین علیه السلم و تعبیر از او بدابة الارض شده برای اینکه بصورت مهیب ظاهر میشود و
حرکت او در میان زمین بشکافتن زمین مانند حرکت دواب دیگر که بر روی زمین است در هوا
چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث اول باب ان المیت یمثّل له ماله تا آخر که یا بسا شاید که همه
کرکان اشعار بها و کذا ان الارض بابقاء اهما در حدیث هفتم باب بعد از آن که باب المسألة فی القبر است
که کذلکان الارض با بیابها و کذلکان فی شعورها و نظیر این گذشت در حدیث بیستم باب اول کتاب العقل که تعبیر از
فرشته بر جمل شد و چون بصورت رجل بوده و السلام یعنی و نیستی تو راه نما و برگرداننده کوران از
گمراهی ایشان که بعد از تو گمراه نشوند مثل پیشوائی حق مگر کسی را که میگرداند بعلامات ربوبیت ما که یعنی از ائمه
علیهم السلم است چنانچه می آید در باب نجوهم که باب ان الآیات التی ذکرها الله عزّ و جلّ فی کتابه هم الائمة علیهم السلم
جز تصدیق شواهد ربوبیت در زمین و آسمان و محکمات قرآن مستلزم التصدیق امامت ائمه هدی است بیان آنکه
گروهی کان بآیاتنا ... بر حقیقت اسلام یعنی نفی شریک در ربوبیت نزد دیگران و چون فرموده اند قول الهی
که کلّ نفس ذائقة الموت است بر منکران آیات ما بیرون می آوریم برای ایشان جانوری را از زمین قبر ایشان
که با ایشان سخن گوید که خود شان با ائمه ایشان بوده اند در تمام زمان حیوة نکرده اند از تدلیل بعلامات ربوبیت
اشارت بآنست که در این حال دعوی ایمان ایشان بوجود رب العالمین و رسول محض زبان و گفتار
دال است و الا بر دی طعن دائمه مقالات کسی را شریک با رب العالمین در حکم میکردند باب یازدهم اصول کافی
در جامع فی فضل الامام علیه السلم و صفاته شرح باب بانوین است تا در کریم و لفت باب است النادر لکتاب
و مراد اینجا بیان عبارت بر نادره است جامع نعت دیگر است یعنی این بابی است که بیان عبارت بر نادره است چه که گروه
بسیاری از مضامین خوب نادر علو شان امام و شروط امامت امام در این باب ذو حدیث اول اصل
عن عبد العزیز بن مسلم قال کنّا مع الرضا علیه السلم بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء
مقدمنا فاداروا امر الامامة و ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیّدی علیه السلم
فاعلمته خوض الناس فیه فتبسّم علیه السلم ثم قال یا عبد العزیز جهل القوم و خدعوا عن آرائهم
شرح السعد بفتح عین بی نقطه و سکون دال بی نقطه و همزه اول زمان چیزی المقدم بفتح میم و سکون قاف

و فتح دال مصدر میمی باب علم و در کافی جهل بصیغه معلوم باب علم است الجهل خود مندی و نادانی و مراد اینجا متابعت
چیزی کسی که عمل بعلم خود محکمات قرآن نکنند ما منه تا دانست خدعوا بصیغه مجهول باب منع است الخدع برگردانیدن
کسی را از راه راست بفریب یعنی روایت است از عبد العزیز بن مسلم گفت بودیم با امام رضا علیه السلم در مرو پس
جمع شدیم با عباسیان و امثال ایشان در مسجد جامع روز جمعه در ابتدای آمدن ما بمرو پس گردانیدند میکنند
کار امامت را یعنی اینکه شمردند یک یک ائمه با معتقد خود و بعد از رسول علیه السلم تا مأمون که در آن زمان
با معتقد ایشان امام بود و ذکر کردند در آن مجلس بسیاری اختلافات مردمان را در کار امامت یعنی که بیان کردند
که سلسله ائمه با معتقد هر ملّتی بر چه شکلست مثل امامیه و ناووسیه و زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و اثنا عشریه
که مسئله امامت با معتقد ایشان اختلافی در جای دیگر است هر مجرای بسیار که اختیار امام کنند یا تجویز امامت
دیگری و منعقد میشود امامت آن امام باختیار آن مجلس در عین آن جمعه امام مأمون بود پس داخل
شدم بر مجلس خود امام رضا علیه السلم پس اعلام کردم او را فرو رفتن مردمان در کار امامت پس تبسّم کرد امام علیه
السلم از آن گفت ای عبد العزیز فی مطلق کردند اینکه بفریب شیطان گردیده شده اند از اعتقادات که بایشان نسبت داده
و حقیقت اصل انّ الله عزّ و جلّ لم یقبض نبیّه صلّی الله علیه و آله حتّی اکمل له الدّین و انزل علیه القرآن
فیه تبیان کلّ شیء بیّن فیه الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و جمیع ما یحتاج الیه النّاس کملاً فقال عزّ
و جلّ ما فرّطنا فی الکتاب من شیء و انزل فی حجّة الوداع و هی آخر عمره صلّی الله علیه و آله الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً و امر الامامة من تمام الدّین و لم یمض صلّی الله
علیه و آله حتّی بیّن لامّته معالم دینهم و اوضح لهم سبیلهم و ترکهم علی قصد سبیل الحقّ و اقام لهم علیّاً علیه
السلم علماً و اماماً و ما ترک شیئاً یحتاج الیه الامّة الّا بیّنه فمن زعم انّ الله عزّ و جلّ لم یکمل دینه
فقد ردّ کتاب الله و من ردّ کتاب الله فهو کافر شرح لم یقبض از باب ضرب است حدّ برای استثنات الحدود و عدد الجنایات
که معین شده در دنیا برای هر گناه و مفصل میشود در کتاب الحدود الاحکام در بیان میان مردمان
نزاعهای ایشان و بیان میشود در کتاب القضایا و الاحکام کملاً بفتح کاف و فتح میم یعنی کاملاً حال جمیع است یا
صفت مفعول مطلق محذوف یعنی بیاناً کملاً ما در فرّطنا برای نیابت من در من شیء برای تبعیض است
و شیء عبارت از معتقد به و کتاب الیه است من زائده است برای تأکید عموم و شیئاً منصوب و بجای مفعول مطلق
فرّطنا است بتقدیر شیئاً من التفریط و حاصل هر دو یکیست حجّة بکسر حاء است و داع بفتح واو است المعالم بفتح میم و کسر لام
جمع معلم بفتح میم و فتح لام چیز حالی که بآنها معلوم شود چیزی مثل معلومات احکام دین و امام عالم بجمیع احکام و معلومات
امامت آن امام محکمات قرآن که در آنها یعنی از اختلافات ارزوی علم است و امر در زمان العصر بفتح قاف و سکون صاد

متوسط میان افراط و تفریط السبیل بفتح سین و فتح لام چیزی که بآن معلوم شود چیزی مثل معلومات جمیع احکام این
با امام یعنی بیان مسائل آنکه هر کسی که الله عزّ و جلّ قبض نکند روح پیغمبر خود را صلّی الله علیه و آله مگر آنکه کامل ساخت
برای او دین اسلام را یعنی آنکه جمیع مسائل که بعلم بآنها احتیاج هر بری علم بشریت برای او بیان کرد و فرو فرستاد
برای او قرآن در جائی که در آن بیان بعبارت واضح هر چیزست چه بیان کرد در آن حلال و حرام و حدود و احکام را
و هر چیزی را که احتیاج داشتند بآن مردمان بعد محتاج الیه را نه اکثر را بیان این است که گفت الله عزّ و جلّ در سوره انعام
تقصیر نکردیم در این کتاب که قرآن باشد از هیچ چیز و فرو فرستاده در سوره مائده در حجّة الوداع
رسول موضع ... روز غدیر خم و آن آخر عمر شریف بود صلّی الله علیه و آله امروز کامل کردم برای شما
احکام دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خود را که تعیین امام باشد و راضی شدم برای شما اسلام را که دین شما
بعد از رسول است یعنی که اگر رسول فرض محال تعیین امام عالم بجمیع مسائل دین نمیکردم راضی بر ترک شما نبودم بعد از رسول
با مراد آنست که راضی نبودم اگر ترک شما در زمان رسول نیز با سراینکه رسول اگر تعیین امام عالم بجمیع احکام نکند بتبلیغ او
احکام را مانند عدم تبلیغ و لغو خواهد بود چنانچه گفته در همین سوره یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک
و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته ای فرستاده شده بکلام برسان آنچه را که در تعیین وصی فرو فرستاده شده
بسوی تو از صاحب کل اختیار تو و اگر نکردی پس نرسانیدی پیغام او را اصلا و هر چه کردی لغو بود اشارت
بآنست که رسول کافی بودن یکوقت از امام عالم بجمیع احکام لازم دارد تجویز اختلاف از روی ظن را در آن وقت این
تجویز لازم دارد لغو بودن جمیع رسل و کتب و امر آنها را چنانچه مصنف رحمه الله تعالی بیان کرد در خطبه و کار امامت
از جمله تمام دین است و نرفت پیغمبر صلّی الله علیه و آله مگر وقتی که بیان کرد برای امت خود مواضع علم دین ایشان را
و واضح ساخت برای ایشان راه ایشان را که باید بآن راه روند و واگذاشت ایشان را بر میانه راه حق و برپا
کرد برای ایشان علی علیه السلم علامت احکام دین و امام و ترک نکرد چیزی را که محتاج میشوند بآن امت یعنی بیان کرد
پس هر که دعوی کند که الله عزّ و جلّ کامل نکرده دین اسلام را یعنی که تعیین احکام را بظن مردمان واگذاشته
پس بتحقیق رد کرده محکمات کتاب الله تعالی را و هر که رد کند محکمات کتاب الله تعالی را پس او کافر است اصل هل یعرفون
قدر الامامة و محلّها من الامّة فیجوز فیها اختیارهم انّ الامامة اجلّ قدراً و اعظم شأناً و اعلی مکاناً و امنع
جانباً و ابعد غوراً من ان یبلغها النّاس بعقولهم او ینالوها بآرائهم او یقیموا اماماً باختیارهم شرح الجواز کنایه
از الاختیار کند یعنی چیزی متوالی خود یعنی تعیین آن یا مباح بودن تعیین دیگری و مراد اینجا اینست که امامت در
کسی است به بیعت و مانند آن چنانچه مخالفان میگویند که امامت ابوبکر منعقد شده به بیعت چنانکه ... معدر باب
حسن بودن چیزی که خیلی گودست کسی بآن نرسید الی ... ما بیرون ... و نسبت من بجای نسبت

در منع است چه هر گاه دست کسی بجانب چیزی نرسد ما بآن چیز نخواهد رسید لیاقت اولی العقول بفتح عین با نقطه و سکون
واو معنی دریا و ما نند آن و دوری غور عبارت از بسیار عمیق بودن یعنی آیا آن جماعت شناختند اندازه امامت را
و مرتبه آنرا در میان امت تا که روا شود در امامت اختیار ایشان یعنی که باعث حدوث امامت شود اراده اهل
هر کسی که امامت عزیز یا عزیز و بزرگ مرتبه تر و بلند مکان تر و منیع جانب تر و دور تر است از اینکه رسند بآن
مردمان بعقلهای خود یعنی اینکه علم بحمل آن برسانند بی رجوع بوحی الهی در بیان شروط آن یا در یابند محل آنرا
بظنهای خود بی علم یا تعیین کنند امام را بی علم و ظن بلکه محض اختیار و اعتقاد منشا که از میل نفسانی ایشان اصل انّ الامامة
خصّ الله بها ابراهیم الخلیل صلّی الله علیه و آله بعد النبوّة و الخلّة مرتبة ثالثة و فضیلة شرّفه بها و اشاد بها ذکره
قال الله تبارک و تعالی ~~انّی جاعلک للناس اماماً فقال الخلیل علیه السلم سروراً بها و من ذرّیّتی قال الله تبارک~~
و تعالی لا ینال عهدی الظالمین فابطلت هذه الآیة امامة کلّ ظالم الی یوم القیمة و صارت فی الصّفوة شرح
الخلّة بضم خاء با نقطه مصدر باب نصر فضیلت دادن کسی را مراد هنوز اینجا رسالت بعد از نبوت لقرینه آنکه
گذشت در حدیث دوم باب دوم الخلّة بضم و کسر خاء با نقطه و راستی دوستی در دوستی الاشاده بشین با نقطه و دال بی نقطه
مصدر باب افعال شهره و بلند ساختن الذکر بکسر ذال نام و آوازه سرور مفعول له است الصفوة بفتح و ضم و کسر صاد
بی نقطه و سکون فاء خالص از عیب خواه مرد خواه فتوی و قضا یعنی هر کسی که امامت فضیلت داد الله تعالی ابراهیم
خلیل را صلّی الله علیه و آله بعد از نبوت و خلّت مرتبه‌ای که مرتبه سیوم آنها بود و فضیلتی بود که شرف داد ابراهیم را بآن
و بلند کرد آوازه او را بآن بر او شیء که گفت یعنی آنکه نقل کرد در قرآن این را که هر کسی که من گردانیده‌ام ترا برای مردمان
امام پس گفت ابراهیم علیه السلم از بسکه خوشحال شد بامامت آیا از ذریت من نیز امام کلمات طلبیده خواهد شد
نا امام شود گفت الله تبارک و تعالی در این باب تعیین خلیفه بجا کنند کلام تا یعنی پیروان ظن امر احکام را که حرکت کنند
پس باطل ساخت این آیت امامت هر بجا کننده را تا روز قیامت و گردید امامت در خالص از شایبه شرک
بیان این آیت شده در شرح حدیث اول و دوم باب دوم بدانکه در حدیث دوم آن باب بجای سرور ای فرح مطلقا فی
بین ابراهیم بود و منافات نیست میان این دو چه ابراهیم علیه السلم بسیار مشکل شمرده امام کلمات او را بسیار
خوشحال شده از امامت و هر دو باعث حسن طلب عدم اشتراط امام کلمات در امامت ذریت شده و این
تقریب حسن طلب امامت برای ذریت واقع شده و الله تعالی در رد طلب اول گفته که بی امام کلمات نمیشود خواه
در ذریت تو باشد و خواه نه و بیان طلب دوم آیت اصل ثمّ اکرمه الله تعالی بان جعلها فی ذرّیّته اهل الصّفوة
و الطّهارة فقال و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلّاً جعلنا صالحین و جعلناهم ائمّة یهدون بامرنا
و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصّلوة و ایتاء الزّکوة و کانوا لنا عابدین شرح ثمّ برای تعجب است چه ابراهیم

باقبول آن جمع شده از دو جهت و میتواند بود که مبنای تراخی زمان باشد اهل مجرور و مبدل بعض از ذریت
مارا در مقال برای بیان آنست النافلة بخشش و مراد اینجا بخشش چیزیست که طلبیده نشده است و کلام عبارت
از جمع نافلات یعنی جمع نافلة از ذریت ابراهیم مصداق جزو طلب ابراهیمست الزکوة حصه از مال
که واجبست رسانیدن آن بمستحقین و خالص تقوی و اتقا یعنی اول اینجا مناسبترست اگر مراد افعال رعایا
افعال رعایا باشد و دوم مناسبترست اگر مراد افعال ائمه باشد تقدیم جار و مجرور در لنا عابدین دلالت بر حصر
میکند پس احترازست از جمعی که پیروی اهل تقوی دهند و شرک کنند یعنی با وجود آن گرامی کرد ابراهیم را
الله تعالی بانکه کرد اینها امامت را در ذریت او و از اهل تقوی و اتقای خالص و اهل پاکیزگی از گناهان از جمله
ذریت او و بیان این آنکه گفت در سورهٔ انبیا و بخشیدیم برای ابراهیم اسحق و یعقوب را برحالی که
یعقوب مصداق استجابت دعای ابراهیم که حسن طلب امامت ذریت است نبودند بر جمیع مصداقات
استجابت دعای ابراهیم را قابل امامت کردیم بدادن استعداد اتمام کلمات و گردانیدیم ایشانرا امامانی که
راه نمایند خلایق را بحق بسبب کتاب ما و وحی کردیم بایشان کردن کارهای خوب را یعنی کیفیت سلوک با خلایق
در حال شدت و رخا و عافیت و بلا و بپای داشتن نماز را و دادن زکوة را و بودند پرستش کنندگان ما و بس
که می باشد در اینجا یعنی اینست که هر کدام که انبیا و رسل بودند بی واسطه وحی کردیم و هر کدام که قومی بودند بواسطه
رسل وحی کردیم و میتواند بود که جمیع اوصیا از زمان ابراهیم تا زمان خاتم الانبیا علیه السلم جامع میان
وصایت و نبوت باشند و موید احتمال اولست آنکه می آید در حدیث پنجم باب فی ان الائمة علیهم السلم بمن
یشبهون ممن مضی که باب ششم و سوم است که کانوا عالمین ولم یکونوا نبیین و میتواند بود که وحی اینجا عبارت از خلق
استعداد و توفیق باشد چنانکه در نظر این گفته و اوحی ربک الی النحل [متن] ثم نزل في ذريته بعضها
من بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز وجل النبي صلى الله عليه وآله فقال جل وتعالى ان اولى الناس
بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا والله ولي المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها
صلى الله عليه وآله عليا عليه السلم بامر الله عز وجل على رسم ما فرض الله [شرح] الرسم بفتح را بی نقطه و سکون سین
بی نقطه اثر و بفتح سین خوش رفتاری و هر دو اینجا مناسبست [یعنی] پس پیوسته بود امامت در ذریت ابراهیم
میراث میبرد امامت را بعضی ذریت از بعضی در زمانه پس زمانه تا آنکه بمیراث داد آنرا الله عز و جل بخاتم
الانبیا صلی الله علیه وآله بیان این آنکه گفت جل و تعالی در سورهٔ آل عمران بدرستی که سزاوارترین مردمان بانکه مصداق
استجابت دعای ابراهیم باشند هر آینه جمعیند که مانند ابراهیم اتمام کلمات کردند و این جا وجهی که گروه متر
بربوبیت رب العالمین والله تعالی یاد کرده که لفت مخفی نماند که والذین آمنوا تقریبی است برای مقامات که

نکرده اند چنانکه بیان شده در شرح حدیث هفتم باب شصتم و حدیث سوم باب دوازدهم پس بود امامت
بجای خاتم الانبیا و پس در زمان ایشان یعنی که امام در آن زمان هم کسی بود پس بگردان علی علیه السلم آنرا بامر الله
بفرمودهٔ الله تعالی بر آن رسم آنچه الله تعالی لازم ساخت بر خود که البته تعیین امامی کنند که عالم باشد یا لازم
ساخت بر رسول در کیفیت تعیین اوصیا یا بر شرط حسن سلوکی که الله تعالی لازم ساخت بر علی علیه السلم
و سایر اوصیا در حال عافیت و بلا [متن] فصارت في ذرية الاصفياء الذين آتاهم الله العلم والايمان
بقوله جل وعلا وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهي في ولد
علي عليه السلم خاصة الى يوم القيامة اذ لا نبي بعد محمد فمن اين يختار هؤلاء الجهال [شرح] الاصفيا جمع
صفی بفتح صاد و کسر فا و تشدید یا برگزیده شدگان ~~...~~ داشتن مسطور
کتاب الله است که بیان کل شیء است و مراد بایمان ایمن کردن پیروان خود از غلط در فتوی و قضا و مانند آنهاست
موافق آنچه می آید در حدیث دوم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم و کلا طیبان ... بجز مانند که گمان کرده اند
~~که درنگ نکردند با کتاب الله در قبر ساعتی که زمان رسول الله و زمان علی علیهما السلم ...~~
~~کتاب الله باقی ماند بنابر آنکه عالم بجمیع آن باقی ماند~~ پس حکم آیات بینات محکمات ناسخه ازین ... ظن
ساقط شد فی درنی کتاب الله ... [یعنی] پس کردیم امامت در ذریت
علی علیه السلم که گزیدهٔ ما مانند جمعی اند که داده است ایشانرا الله تعالی علم بکتاب الله تعالی و ایمن کردن ...
الله جل و علا در سورهٔ روم و گفتند جمعی که داده شده اند علم و ایمان که هر آینه بتحقیق ماندید ...
از علم ... تا روز برانگیختن پس این آیت در اولاد علی علیه السلم است و بس تا روز قیامت
چه نبی بعد از محمد نخواهد بود تا حکم آیات بینات محکمات ناسخه ازین ... ساقط و منسوخ شود پس از کجا
میتوانند کرد این جاهلان امام را [متن] ان الامامة هي منزلة الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة
الله وخلافة الرسول صلى الله عليه وآله ومقام امير المؤمنين عليه السلم وميراث الحسن والحسين صلوات الله عليهما
[شرح] بیان آنکه این جاهلان اجتهاد در تعیین امام نمیتوانند کرد بدرستی که امامت شرف انبیاست یعنی کاری
که بعد از نبوت و رسالت بآن رسیده اند و فخر خود دانسته و میراث اوصیای رسل از رسل است بدرستی که
امامت نیابت الله تعالی است و نیابت رسول است صلی الله علیه وآله اشارتست بآنکه تعیین کسی برای دیگری
در صورت طفولیت یا کمی صنعت آن دیگر میباشد و امامت مرتبه شرف امیر المؤمنین علیه السلم است و میراث حسن
و حسین است صلوات الله علیهما از رسول و امیر المؤمنین [متن] ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح
الدنيا وعز المؤمنين ان الامامة اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلوة والزكوة والصيام والحج والجهاد

لبثتم بتقدیر لبثتم معنا ...

محکمات ناسخه از بدو ظن ... دلالت میکند ... علمای ... صفت ... و پیروی ظن میکنند

والتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف [شرح] الزمام بکسر زای بی نقطه
مهار النظام بکسر نون رشتهٔ مروارید و مانند آن الاس بضم و فتح و کسر همزه و تشدید سین بی نقطه اصل
النامی لغت اسی است [یعنی] بدرستی که امامت مهار مسائل دینست و رشتهٔ پیوست اهل اسلام است و سبب
صلاح دنیاست که مزرعهٔ آخرتست و باعث عزت مؤمنانست بدرستی که امامت بیخ درخت اسلام است
که رونده است و شاخ درخت اسلام است که بلند است بسبب تقدیم با امامت مقبول بودن نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و بسیار بودن آنچه از مشرکان بدست آید فیء و صدقات و جاری ساختن حدود بر اهل ... و
حکمها میان اهل نزاع و حفظ سرحدها و طرفهای بلاد اسلام از مشرکان اشارتست بآنکه کسی که تقدیم
امامت امام حق نکرده اند عبادات ایشان مقبول نیست و آنچه بدست آورند از لشکر کشیها از قبیل غارت بعضی
اهل شرک بعضی دیگرست و اجرای حدود و احکام از ایشان باطلست مانند حدود و احکام اهل شرک [متن]
الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعو الى سبيل ربه
بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة [شرح] الذب بفتح ذال با نقطه و تشدید بای یک نقطه مصدر باب
نصر دفع و دور کردن است اشارتست بآیت سورهٔ نحل که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی
هی احسن مراد بحکمت احکام حلال و حرام کتاب الهیست و مراد بموعظه حسنه تخویفات الهیست از وعد و وعید و مانند
آنست و حجت ... و اشارتست بآنکه تانیث التی برای آنست که موصوف آن محبتست [یعنی] بیان
این آنکه امام حلال داند حلال الله تعالی را و حرام داند حرام الله تعالی را و برپای میدارد حدود الله تعالی را
و دفع میکند ضرر شیطان را از مسائل دین و میخواند مردمان را بسوی راه الله تعالی بحکمت که در قرآنست و موعظت
خوب که در قرآنست و بحجت رسا که براهین توحید ربوبیت است که در قرآنست [متن] الامام كالشمس الطالعة
المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار الامام البدر المنير والسراج الزاهر
والنور الساطع والنجم الهادي في غياهب الدجى واجواز البلدان والقفار ولجج البحار [شرح] المجللة
بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل احاطه کننده بهمه چیز الافق مرتبهٔ بلند الغیاهب بفتح غین با نقطه و کسر ها
جمع غیهب بفتح غین و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح ها و بای یک نقطه شب بنهایت تاریک الدجی بضم
دال بی نقطه و جیم و الف جمع دجیه بضم دال و سکون جیم تاریکیها اضافهٔ غیاهب بدجی برای مبالغه است الاجواز
بجیم و زای با نقطه جمع جوز بفتح جیم و سکون واو میانها القفار بکسر قاف ... جمع قفر بفتح قاف
و سکون فا زمین خالی از آبادانی اللجج بضم لام و فتح جیم جمع لجه بضم لام موضع عمیق دریا [یعنی] امام مانند آفتاب
طلوع کرده فرو گرفته بروشنی خود تمام عالم راست بر حالی که در مرتبهٔ بلند در مکانیست که دور ...

و دور امام ماه تمامست که روشنی دهنده است و چراغ درخشانست و روشنی بالا رفته است و ستاره است
راه نما در شبهای بنهایت تاریک و در میانهای شهرها و بیابانها و مواضع عمیق دریاها [متن] الامام الماء العذب
على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى الامام النار على اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل في المهالك
من فارقه فهالك [شرح] الظماء بفتح ظا با نقطه و تخفیف میم و الف ممدوده بنهایت تشنگی الهدی بضم ها و فتح دال
راستی الردی بفتح را بی نقطه و دال بی نقطه و الف افتادن بچاه و هلاک شدن و هر دو اینجا مناسبست
الیفاع بفتح یا دو نقطه در پایین و فا و الف و عین بی نقطه پشته الاصطلاء مصدر باب افتعال دفع ضرر سرما بحرارت آتش
المهالک بفتح میم و کسر لام جمع مهلکه بفتح میم و سکون ها و فتح لام اسم مکان کثرت هلاک شده [یعنی] امام آبیست
خوشگوار برای تشنگی و راهنمایست براستی و باعث خلاصست از افتادن بچاه امام آتشیست برپشته برای راه
یافتن راه گم کردگان گرمست برای کسی که دفع ضرر سرمای جهالت باو کند و راهنماست در جاهای کثرت هلاکت
هر که جدایی کند از او خود را پس از اهل هلاکت است [متن] الامام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس
المضيئة والسماء الظليلة والارض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة [شرح] امام ابریست باراننده
و باران بزرگ قطره است و آفتاب روشنی دهنده است و آسمان سایه دهنده است و میتواند بود که مراد به السماء الظلیله
ابر سایه انداز باشد یعنی که اگر احتیاج بروشنی باشد آفتابست و اگر احتیاج بسایه باشد ابرست
و زمین گسترده است و چشمهٔ پر آبست و تالاب و سبزه زار دور با برکت [متن] الامام الانيس الرفيق
والوالد الشفيق والاخ الشقيق والام البرة بالولد الصغير ومفزع العباد في الداهية النآد [شرح] النآد
بفتح نون و تخفیف همزه و الف و دال بی نقطه مخففه مصدر باب منع ... کردن بلا کسی را و اطلاق مصدر برای
مبالغه است [یعنی] امام مصاحب همواره است و پدر مهربانست و برادر از یک پدر و مادر است و مادر مهربان بفرزند
کوچکست و گریزگاه بندگانست در بلای عاجز کننده [متن] الامام امين الله في خلقه وحجته على عباده
وخليفته في بلاده والداعي الى الله والذاب عن حرم الله [شرح] الحرم بضم حا بی نقطه و فتح را بی نقطه ...
چیزهایی که حفظ آن ... لازمست [یعنی] امام امانتدار الله تعالی است در مخلوقان او و حجت
اوست بر بندگان او و جانشین اوست در شهرهای او و خواننده مردمان براه الله تعالی است و دفع کننده ضرر شیطان
از احکام الهی [متن] الامام المطهر من الذنوب والمبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين
وعز المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين [شرح] امام پاکیزه کرده شده است بتوفیق الله تعالی از گناهان
و جدا کرده شده است بتدبیر الله تعالی از عیبها مثل کودنی و جهل انتخاب کرده شده است ...
بآن ... نشان کرده شده است ... رشتهٔ مسائل دین است و باعث عزت اهل اسلام است و باعث خشم

منافقانست و باعث هلاک کافران ... رب العالمین است [متن] الامام واحد دهره لا یدانیه احد

احد ولا يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب **شرح** العالم بكسر لام جميع مخلوقات و مراد اینجا صاحب [illegible] مفضل بصیغه اسم فاعل باب افعال نسبت دهنده فضیلت **یعنی** امام یگانه زمانه خودست نزدیک او نمیشود کسی در همتائی او [illegible] و یافت نمیشود [illegible] و او موافق در صفات کمال و [illegible] کماه شده است از جانب الله تعالی بفضیلت ذاتی [illegible] بی طلب از او آن فضیلت را و [illegible] سببی که باعث آن فضیلت شود بی قصد امام بلکه آن اختصاصی است از جهت فضیلت که عطایت بخشنده است **متن** فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام او يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب وخسئت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه او فضيلة من فضائله واقرت بالعجز والتقصير **شرح** فا برای تفریع است من ذا الذي استفهام انکاری است و مطلوب امتناع علم تفاصیل استعدادات و شروط امامت چنانکه در بیان لمی مباشد و این منافات ندارد با جواز علم اجمالی بحصول استعدادات و شروط امامت در شخص [illegible] یا بسبب علم بعدم استعدادات و شروط در جمعی از جمله مدعیان امامت [illegible] انحصار امامت در ایشان [illegible] چنانکه در رساله الا میباشد الحلوم بضم حا [illegible] و جمع حلم بکسر حا و سکون لام استحکام عقل الالباب جمع لب [illegible] مناسب است خسئت [illegible] و سین [illegible] و همزه بصیغه معلوم [illegible] باب منع باشد و بصیغه معلوم باب منع [illegible] و سکون واو و همزه مصدر باب [illegible] دور گردانیدن [illegible] حصرت [illegible] و صاد [illegible] بصیغه معلوم باب علم است [illegible] خطیب [illegible] الالباء [illegible] همزه و کسر لام [illegible] لبیب [illegible] کلت [illegible] مشورت با ایشان کنند الادباء [illegible] همزه و فتح دال [illegible] ادیب [illegible] قواعد عربیه [illegible] آن ساخته [illegible] البلغاء [illegible] بلیغ [illegible] داشته باشند [illegible] آن باشد و خودش [illegible] و مراد اینجا [illegible] قابلیت امامت [illegible] امام کلمات که مذکور شده در شرح حدیث اول باب دوم الفضیلة کمال و مراد اینجا شرط امامت که در وقت

امامت

وامامت میباید حضیر اقرت را جمعیت بجمیع عاقلهای سابق از العقول تا البلغاء **یعنی** [illegible] کسی که [illegible] بشناخت امام برهان لمی بر خصوص شخصی [illegible] باشد [illegible] برای امامت [illegible] برهان بر خصوص شخصی دورست و درست آن [illegible] از [illegible] بیان این [illegible] شده [illegible] و سرگردان شده [illegible] دلها و دور [illegible] و عقلها [illegible] حیران [illegible] عاقلان [illegible] [illegible] تجربه کاران [illegible] استعدادی از جمله استعداد امام [illegible] کمالی که شرط امامت باشد [illegible] کمال امام [illegible] اقرار کرده [illegible] ایشان [illegible] کوتاهی از آن بیان [illegible] این منافات ندارد با اینکه [illegible] [illegible] کرشان امام [illegible] امام [illegible] است **متن** وكيف يوصف بكله او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد من يقوم مقامه ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار من هذا واين العقول عن هذا واين يوجد مثل هذا **شرح** کیف برای استفهام انکاری است یوصف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است الوصف بیان چیزی [illegible] بوصف [illegible] مراد [illegible] چیزهاست که متعلقست [illegible] امام [illegible] ینعت بصیغه مضارع مجهول باب منع [illegible] از باب منع بیان خصوصیت چیزی [illegible] مراد [illegible] بیان خصوصیت چیزی [illegible] بعد از حصول [illegible] بصیغه مضارع مجهول باب [illegible] مثل [illegible] بصیغه مضارع معلوم باب افعال [illegible] [illegible] نفی [illegible] منصوب [illegible] مطلق [illegible] مفهوم [illegible] الکاریت [illegible] [illegible] بکسر حا [illegible] و سکون یا [illegible] در [illegible] منزلت [illegible] و اضافه آن [illegible] النجم [illegible] [illegible] فتح نون [illegible] [illegible] النجم [illegible] و مراد اینجا [illegible] و امامت است [illegible] الوصف بیان چیزی و مراد اینجا [illegible] **یعنی** و چگونه بیان کرده میشود امام [illegible] اسباب آن [illegible] خصوصیت [illegible] کاری که [illegible] یافته میشود کسی که [illegible] امام [illegible] در دوری از دست فراگیرندگان امامت [illegible] بیان کنندگان امامت [illegible] اختیار خلایق [illegible]

[margin: برسیدم]
[margin: و بکسر لام [illegible]]

آمده

امامت مراد است که دورست از اختیار ایشان و عقلهای ایشان و کی یافته میشود مثل این امامت جزی **متن** اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلى الله عليه وآله كذبتهم والله انفسهم ومنتهم الاباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله انى يؤفكون **شرح** کذبتهم بصیغه معلوم باب ضرب است [illegible] باب تفعیل [illegible] کسی را بآرزوی چیزی [illegible] الاباطیل [illegible] [illegible] بصیغه معلوم باب افتعال المرتقی بضم میم و سکون را [illegible] و فتح تا [illegible] جای [illegible] اسم مکان باب افتعال [illegible] الصعب [illegible] صاد [illegible] و سکون عین [illegible] [illegible] دال [illegible] و سکون [illegible] لغزنده [illegible] [illegible] است الحضیض [illegible] [illegible] الحائرة [illegible] البائرة [illegible] هلاک شده [illegible] بصیغه اسم فاعل باب افعال است قاتلهم الله اقتباس از سوره توبه است و نفرین است بخصومت الهی با ایشان [illegible] از گمراهی ایشان یؤفکون بصیغه مضارع مجهول باب ضرب [illegible] و سکون فا برگردانیدن کسی را از حق [illegible] [illegible] از حال ایشان در بعضی نسخ بعد از فلم یزدادوا منه الا بعدا چنین است وقال الصفواني في حديثه قاتلهم الله انى يؤفكون ثم اجتمع في الرواية و این از الحاقات کاتبانست و مراد بصفوانی [illegible] و درم [illegible] مصنف است [illegible] راجع بصفوانی و مصنف است [illegible] این کلام [illegible] که مصنف رحمه الله تعالی قاتلهم الله انی یؤفکون را روایت نکرده [illegible] صفوانی آنرا روایت کرده [illegible] **یعنی** آیا گمان میبرند [illegible] امامت [illegible] بیت رسول که [illegible] صلی الله علیه و آله دروغ گفته [illegible] ایشان [illegible] [illegible] باطل [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] [illegible] از امام [illegible] [illegible] [illegible] **متن** ولقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيرة وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين **شرح** الافک بکسر همزه و سکون فا دروغ [illegible] **یعنی** [illegible] قصد کردند [illegible] و گفتند دروغ [illegible] و گمراه شدند گمراهی دور [illegible] در حیرت [illegible] [illegible] امام را [illegible] شیطان علمای [illegible] [illegible] [illegible]

[margin: و حکایت عقلهای [illegible] از امام]
[margin: شرح حدیث سوم]
[margin: در اینکه این اعتقاد [illegible] نزد ایشان [illegible]]
[margin: نسخه]

بولنه

ونبوده انداز محکمات کتاب الهی که دلالتهایی از اختلاف الله و بطون است **متن** رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله صلى الله عليه وآله الى اختيارهم والقرآن يناديهم وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون **شرح** واو در والقرآن حالیه است الخیرة بکسر خا [illegible] و فتح یا اختیار چیزی [illegible] [illegible] برای بدلیت است [illegible] بالحیوة الدنیا من الآخرة [illegible] و مراد اینجا امارت [illegible] [illegible] برای نظم و نسق کارهای خلافت [illegible] سوره قصص [illegible] [illegible] ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون [illegible] مضمون آن [illegible] مانند آیت سوره اعراف که الا له الخلق والامر [illegible] سبحان الله بیان شده در کتاب [illegible] در شرح حدیث [illegible] باب معانی الاسماء واشتقاقها که باب [illegible] **یعنی** بیان این آنکه [illegible] الله تعالی [illegible] رسول او صلی الله علیه و آله [illegible] سوی [illegible] و حال آنکه قرآن [illegible] سوی [illegible] که صاحب کل اختیار [illegible] امارت را [illegible] تعیین میکند کسی را برای امارت خلایق [illegible] خلیفه الهی باشد [illegible] حایز [illegible] خلایق را اختیار [illegible] امارت ایشان [illegible] برای صلاح خلایق ایشان [illegible] الله تعالی [illegible] [illegible] کافر [illegible] **متن** وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم الآية **شرح** الآیة منصوبست بتقدیر [illegible]
[illegible] **یعنی** و گفته خدای عز و جل در سوره احزاب [illegible] [illegible] چون قطع [illegible] الله تعالی [illegible] عقلیه که شواهد ربوبیت رب العالمین است [illegible] نقلیه که محکمات کتاب [illegible] [illegible] دیگر [illegible] امارت ایشان [illegible] مخالفت [illegible] [illegible] محکمات کتاب الهی [illegible] براهین عقلیه و نقلیه بر امارت اولی الامر معصومین [illegible] **متن** وقال ما لكم كيف تحكمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم ايمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين **شرح** خطاب در [illegible] [illegible] مقتضای اسلام [illegible] شریک در ربوبیت است [illegible] [illegible] منقطع است [illegible] استفهام انکاریست [illegible] همزه استفهام است [illegible] [illegible] بلکه متعلق [illegible] [illegible] ام لکم [illegible] [illegible]

[margin: نسخ [illegible]]

استیناف بیانی است و دران حکم لما منفی سابق جواب قسم است ما بر دو جا مصدریه است الی یوم متعلق به کلمات
نهم بالغة چه بلوغ متعدی با الی میباشد نه مراتکه متضمن معنی وصول کیرم مشار الیه ذلک ایمان است یعنی و گفت
در سوره ن چیست شما را چگونه حکم میکنید ازروی ظن بلکه آیا شما را کتابی هست منه کتاب الهی که دران درس
میخوانید مثل کتاب فلاسفه بیان این آنکه بدرستی که شما راست دران کتاب باطل هر آنچه گزین شما بظن خود دار
مسائل حلال و حرام مثل آنچه در کتب اخلاق و سیاست مدنیه و مانند آنها مسطور است بلکه آیا شما راست عهدها بر ما
که رسا باشد تا روز قیامت که بدرستی که شما راست هر آنچه حکم شما بظن خود در مسائل حلال و حرام سوال کن ایشان را
شریکان در ربوبیت عالمین که آن شریکان این عهدها کرده باشند پس باید که آورند شریکان ایشان را اگر راست میگویند
که شریکان هستند متن و قال عز و جل افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها شرح و گفت خدای عز و جل
در سوره محمد آیا پس تامل نمیکنند جمعی که خود را از اهل اسلام میشمرند و در دل ایشان مرضی هست معانی آیات
قرآن را که دران آنها بیان علم اولی الامر با امارت بی پیروی ظن و اختلاف با استنباط از قرآن هست مثل آیت سوره نساء
لعلمه الذین یستنبطونه منهم و غیر این از آیات یا مراد آنست که فرا نمیگیرند محکمات قرآن را که دران امر باقرار بربوبیت رب
العالمین و نهی از خودرائی و حکم بظن در مسائل حلال و حرام هست بلکه آیا بر دل چند قفل آنها هست متن ام طبع الله علی قلوبهم
فهم لا یفقهون شرح در سوره توبه چنین است و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون و در سوره منافقین چنین است فطبع علی قلوبهم فهم
لا یفقهون پس این کلام امام است و اقتباس از این دو سوره است یعنی بلکه آیا مهر نهاده الله تعالی بر دلهای اهل
پس ایشان نمیفهمند شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی را متن ام قالوا سمعنا و هم لا یسمعون ان شر الدواب
عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون شرح
در سوره انفال چنین است و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا تا آخر پس این کلام امام است و اقتباس از آن سوره است
اضافه در شر الدواب از قبیل اضافه اسم تفضیل است بر چیزی که مضاف داخل مضاف الیه است مثل یوسف احسن اخوته
و میتواند بود که لفظ دواب استعاره باشد برای منکران ربوبیت رب العالمین خواه از اول و خواه بر وجه
ارتداد و بر این تقدیر مضاف داخل مضاف الیه است یعنی بلکه آیا اهل اختیار بجای آنکه شنیدن ظاهری که شنیده است
گفتند شنیدیم آیات قرآن را و حال آنکه ایشان نمیشنوند در حقیقت بیان این آنکه بدرستی که بدترین ستوران یعنی
بدتر از ستوران نزد الله تعالی جمعی کرانند لالانند که نمیفهمند معانی آیات متعلق با ولی الامر از جمله قرآن را ایشان
جمعی که اگر میدانست الله تعالی در ایشان خوبی که دین بخشیده را هر آینه میشنوانید ایشان را آیات قرآن و اگر
میشنوانید ایشان را آیات قرآن هر آینه پشت میکردند بر حال انکار حمیده و اشنا توضیح این می آید
در شرح حدیث سوم باب بیستم متن ام قالوا سمعنا و عصینا شرح اقتباس از سوره بقره است که من الذین هادوا

بحرفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا یعنی بلکه آیا اهل اختیار گفتند شنیدیم محکمات کتاب الهی را
و مخالفت کردیم تحقیق و تادیب مثل جهودان اشارت است باکثر علمای اهل ضلالت از اصحاب که مرتد شدند
متن بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم شرح اقتباس از سوره جمعه است یعنی بلکه امامت
با تعیین از جانب الله تعالی است بیان آنکه اولیای رسول الله و الله تعالی ایشان را تعیین کرده برای امامت فضل الله تعالی است
میدهد آنرا بهر که میخواهد و الله تعالی صاحب فضل بزرگ است متن فکیف لهم باختیار الامام و الامام عالم لا یجهل
و راع لا ینکل معدن القدس و الطهارة و النسک و الزهادة و العلم و العبادة مخصوص بدعوة الرسول صلی
الله علیه و آله و نسل المطهرة البتول لا مغمز فیه فی نسب و لا یدانیه ذو حسب فی البیت من قریش و الذروة
من هاشم و العترة من الرسول صلی الله علیه و آله و الرضا من الله عز و جل شرف الاشراف و الفرع من عبد مناف
نامی العلم کامل الحلم مضطلع بالامامة عالم بالسیاسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز و جل ناصح لعباد الله
عز و جل حافظ لدین الله شرح باختیار با تنوین است و جار و مجرور متعلق بر لهم است الامام مرفوع و مبتداست
و خبرش کیف است تفریع ما بیشتر که مقصود نفی انعقاد امامت باختیار است نه نفی علم بامامت امامی بسبب علم بخیل مجتهدان و
انحصار امامت در رای مجتهدان با جماع امت و مانند آن و واو در و الامام حالیه است لا یجهل بفتح یا است الراعی بر او مهمله رعایت
کننده حقوق الهی در حلال و حرام و دال مهمله چنانچه در بعضی نسخ است خواننده خلایق در جواب مسائل بحقوق الهی
در حلال و حرام و حاصل هر دو یکیست النکول مصدر باب نصر و علم توقف در چیزی برای جهل و انتظار ذکر المعدن بفتح میم
و سکون عین مهمله و کسر دال اسم مکان باب نصر نیز مرتبه موضع جوهر نفیس القدس بضم قاف و سکون دال
دال مهمله پاک بودن النسک بفتح نون عبادت بر روش خوب الزهادة بفتح زای با نقطه مصدر باب علم
و منع ... در روایات ... و حدیث اول باب بیست و دوم ...
... و در حدیث ... سوم باب ...
نقطه ... مرفوع و معطوف بر مخصوص ... و اشارت است بقول الله تعالی در سوره
حشر و سوره انفال و لذی القربی و بیان میشود در شرح حدیث دهم باب شصت و چهارم در شرح حدیث پنجم از ابواب ...
بفتح یاء بی نقطه لقب فاطمه علیها السلام است برای امتیاز او از زنان دیگر المغمز بفتح میم و سکون غین با نقطه و فتح میم دوم
و زای با نقطه مصدر میمی باب ضرب طعن کردن در چیزی لا مغمز فیه تعریض است ببعضی ائمه ضلالت که مشهور است در میان ...

که از جهت زنا حاصل شده الحسب بفتح حا بی نقطه
و فتح سین بی نقطه کمال آدمی قطع نظر از پدر البیت جا نسبت داده شرف من در من قریش و در من هاشم
و در من الرسول و در من الله برای ابتدا است قریش لقب نضر بن کنانه است که پدر قبیله بوده الذروة بضم و کسر ذال
با نقطه و سکون راء بی نقطه بالاتر چیزی معطوف بر البیت العترة بکسر عین بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا فرزند
خویشان کسی که اکثر منقطع نسبت او است استعاره شده از علاوه که نجم کرده میشود بمشک و سایر بوهای خوش
معطوف بر البیت الرضا بکسر راء بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره مرتجی الاطلاق مصدر بر مفعول شده برای
مبالغه در مرضی بودن فی البیت من قریش و الذروة من هاشم بیان لا مغمز فیه فی نسب و العترة من الرسول و الرضا
من الله بیان لا یدانیه ذو حسب است الفرع بفتح فاء و سکون راء بی نقطه مال نفیس ... الفروع شاخ
هاشم و الاولاد و او منشا امیه و اولاد او عبد مناف اسم جد هاشم است که مناف نام او است و مشهور بعبد مناف
و میتواند بود که اسم ابو طالب باشد الحلم بکسر حاء بی نقطه و سکون لام بردباری و فوز منفی ... بکار ...
مناسب است المضطلع بضاد با نقطه و طاء بی نقطه و عین بی نقطه اسم فاعل باب افتعال جامع ... بکاری ...
تمام السیاسة بکسر سین بی نقطه ادب آموزی چنانچه گفته تعلیم الکتاب و الحکمة الامر ... فرا ... یا مراد
ربوبیت رب العالمین است الناصح کو بیندهٔ سخن خیر دین الله تعالی عبارت از اسلام است و آن نفی شریک از رب
العالمین است بترک اختلاف ازروی ظن یعنی پس چگونه باشد برای ایشان باختیار ایشان امام و حال آنکه امام
دانایی است که مجهول او نمیباشد هیچ مسئله از مسائل دین و رعایت کنندهٔ حقوق الهی است که توقف نمیکند در
حق اصلاحهای فاسد و بی کناهی و عداوت بر روش خوب و بی رغبتی در دنیا و دانش و عبادت که مخصوص شده است
از سایر اصحاب بدعای رسول صلی الله علیه و آله و ... مقصود ... در او و در نسب و
نزدیکی با او نیکه هیچ صاحب کمال در خانه داده شرف است از جانب قریش و در بالای مراتب شرافت از
جانب هاشم و تربیت یافته شده است بکمال از جانب رسول صلی الله علیه و آله و لیاقت مرضی است
از جانب الله عز و جل فخر بر اهل فخر است با منفی که مومن مبوقت حق او موامن است و عظیم القدر است از جانب ...
رویندهٔ دانشهاست بعنی آنکه هر شب قدر و مانند آن دانش او زیاد میشود چنانچه می آید در احادیث باب چهل و دوم
و احادیث باب چهل و سوم کامل مرتبه است باسباب و شروط امامت دانا است بکیفیت ادب آموزی اطاعت او
لازم ساخته شده است بر خلایق در محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف ازروی ظن هست ایستاده کننده امر الله
الله تعالی کو بیندهٔ سخن حق است برای بندگان الله عز و جل نگاهبان است برای اسلام متن ان الانبیاء و الائمة صلوات
الله علیهم یوفقهم الله و یؤتیهم من مخزون علمه و حکمه ما لا یؤتیه غیرهم فیکون علمهم فوق علم اهل زمانهم فی قوله

الله جل و تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون شرح یهدی
... چنانچه ... مرفوع است فیکون مرفوع است فی برای تعلیلست یعنی بدرستی که پیغمبران و امامان صلوات الله علیهم مطلع
میسازد ایشان را الله تعالی و میدهد ایشان را از محفوظ علم خود و حکم خود در مسائل شرع چیزی را که نمیدهد غیر ایشان را
مگر بسوال ایشان پس میباشد علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان از غیر انبیا و ائمه بدلیل قول الله عز و جل
در سوره یونس آیا پس کسی که راه مینماید سوی حق سزاوارتر است باینکه متبع شود یا کسی که راه نمی یابد مگر باینکه راه نما
و راه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید بتفضیل جاهل بر عالم مخفی نماند که تمام بودن این استدلال نیز مقدمات
که از جملهٔ معلومات که مبنی که دعوی امامت ایشان میشود مجتهدان او نیز عالم بجمیع احکام نیستند پس دیگران بطریق
اولی عالم بهمه نیستند و علم امام بالای علم همه اهل زمان خویش است متن و قوله تبارک و تعالی و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا شرح و بدلیل قول الله تبارک و تعالی که هر که داده شود توفیق حکمت یعنی تحقیق داده شده فی الجمله
بسیار بیان این شد در شرح حدیث یازدهم باب بیست و دوم در کتاب الدعاء در شرح حدیث اول باب نود و سوم
که باب من ابطات علیه الاجابة است متن و قوله فی طالوت ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم
و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم شرح و بدلیل قول او در سوره بقره در حکایت طالوت که از
اوصیای موسی و امام زمان خود بوده و بزرگان آن زمان چون امامت او را قبول نداشتند از پیغمبری از پیغمبران
آن زمان که در تحت حکم طالوت بوده و ایشان پیغمبری او را قبول داشته اند گفته اند بقصد آنکه شاید امامی دیگر تعیین
شود که او امر جهاد شود که امامی بزرگ است که با او جهاد کنیم و الله تعالی امر جهاد فرستاده او امامی دیگر فرستاد و ایشان ...
منکر امامت او شده ... انکه و سعت در مال ندارد ... بدرستی که الله تعالی
برگزیده طالوت را بر شما ... و سعت بدانش علم ... والله تعالی میدهد خلافت
خود را بهر که میخواهد و الله تعالی لیاقت توانا و دانا است مراد بوسعت در علم داشتن همه معانی کتاب الهی است ...
... حقوق الهی ... پس عبارت ... است متن و قال لنبیه صلی الله
علیه و آله انزل علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما شرح ...
پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرو فرستاد ... حکمت ... تعلیم کرد ...
که از خود ... از نبوت ... بزرگ ... این نقل بالمعنی است و در سوره نساء
چنین است و لولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله
علیک الکتاب تا آخر فضل الله عبارت از توفیق ... ربوبیت رب العالمین است و رحمت عبارت از امام زمان ...

نبی صلی الله علیه وآله است که از اوصیای عیسی بوده و بیان میشود در شرح حدیث بیست و هم مولد النبی صلی الله علیه وآله که عبد المطلب
از جمله اوصیای عیسی بوده [illegible] مصدر باب نصر که شدن در قصد کاری و مایوس از ترقی
آن شدن اضلال الاضلال بیرون کردن کسی را از راه حق که در آنست یعنی داکر میشود فضل الهی بر تو و رحمت پیش از
زمان نبوت تو هر آینه قصد میکرد یک طائفه از اهل خطا و گناه اینکه بیرون برند ترا از تصدیق بربوبیت بسبب
خفای امام یا عدم التفات مردمان باو که باعث جهل تو در بعضی احکام الهی و سکوت تو در آنها شده بود و بعد بیرون
از راه تصدیق بربوبیت مگر خود را اشارت باینست که هم بوجود امام بسبب علم بربوبیت داری و خود را از مقتضای آن
بیرون نبرده و ضرر نمیرسانند در این اضلال خود ترا اصلا و فرو فرستاد الله تعالی بر تو قرآن را و حکمت را یا امام تو یعنی و باعث
قطع طمع ایشان در اضلال تو شود متن وَقالَ فِي الآخِرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ [illegible]
أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ
مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً شرح و دلیل اینکه گفت در حق امامان از اهل بیت پیغمبر
و تربیت یافتهٔ او [illegible] و صلوات الله علیهم در سورهٔ نساء [illegible] اهل بیت محمد را بر اینکه داده ایشان را
الله تعالی از فضل خود که امامت باشد پس بتحقیق دادیم آل ابراهیم را کتاب [illegible]
پیروی ایشان در احکام الهی و دادیم ایشان را امامت پس از جملهٔ مردمان کسی بود که گروید باین و از جملهٔ ایشان کسی بود که
[illegible] بسبب جهنم باعتبار آنکه افروخته شده برای عذاب ایشان بیان این آیه [illegible]
[illegible] در احادیث باب [illegible] متن وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذا اخْتارَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمُورِ عِبادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ
لِذلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنابِيعَ الْحِكْمَةِ وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهاماً فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوابٍ وَلا يُحَيَّرُ فِيهِ عَنِ الصَّوابِ فَهُوَ
مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطايا وَالزَّلَلِ وَالْعِثارِ يَخُصُّهُ اللّهُ بِذلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلى عِبادِهِ وَ
شاهِدَهُ عَلى خَلْقِهِ وَذلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ شرح الامور [illegible]
[illegible] از مشکلات ینابیع عبارت از [illegible] و حکمت عبارت از [illegible]
[illegible] میشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بتقدیر الزم الله و حاصل هر دو یکیست واو در اصل حالیست بتقدیر قد یا عاطفه است بنا بر دوم احق نفرین است
نظر آیت سورهٔ مدثر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر [illegible] واقع میشود [illegible]
رضی در شرح کافیه در بحث مفعول مطلق امثال [illegible] مفعول مطلق فعل واجب الحذف شده الذین آمنوا عبارت
از ائمه است بنا بر آنچه می آید در حدیث دهم مولانا محمد الحسن بن علی علیه السلم یا عبارت از ذکر شدگان بربوبیت است
و صلی الله [illegible] است یا خبر [illegible] پس بنا بر اینکه اخذ [illegible]
الله تعالی [illegible] هلاک کرد ایشان را پس گفت جل و تعالی در سورهٔ [illegible]
ترا از کسی که برای [illegible] الله تعالی [illegible]
و گفت در سورهٔ محمد علیه السلم یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم والذین کفروا فتعسا [illegible]
بربوبیت رب العالمین [illegible] الله تعالی است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و نجنبهم ونرجی بهم بالحکمة وترنقیهم کما مکنی منهم امام انتجب الحکمة من معرفته [illegible]
[illegible] علماً ائمة من الله یهدون بالحق وبه یعدلون شرح بیان این فقرات و فقرات سابقه
بعض اجزای خطبه محذوف شده و شاید که دران محذوف ذکر ائمه تا امام حسین علیه السلم و ذکر واقعه کربلا باشد
ام بکسر همزه است اما بفتح همزه است واما بکسر همزه است ائمه مرفوعست بتقدیر ایم ائمه یعنی پس از ان واقعه بوده
الله تبارک و تعالی میگزیده ائمه هدی را برای مخلوقین خود از اولاد امام حسین علیه السلم از فرزندان هر امامی یعنی
که دیگر برادر منتقل نشد چه جای خویشان دیگر واین برای ابطال مذهب زیدیه است میگزیده ایشان را برای
انچه مذکور شد که علم بمشکلات باشد وانتخاب ایشان میکرد و راضی میشد بایشان برای هدایت مخلوقین
خود و راضی بخلافت ایشان میشد هر وقت که از دنیا رفت از ایشان امامی والا داشت برای مخلوقین خود از فرزندان
او کسی را که پیش از رفتن او بمرتبه بلند ظاهر باشد و راهنمای نمایان باشد و پادشاه ایستادگی کننده باشد
و حجت دانا باشد ایشان امامانند از جانب الله تعالی راهنمایی میکنند خلایق را بقرآن و بقرآن عدالت در
میان خلایق میکنند اصل حجج الله ودعاته علی خلقه یدین بهدیهم العباد وتستهل بنورهم البلاد وینمو
ببرکتهم التلاد جعلهم الله حیوة للانام ومصابیح للظلام ومفاتیح للکلام ودعائم للاسلام جرت
بذلک فیهم مقادیر الله علی محتومها شرح التلاد بکسر تاء و دو نقطه در بالا و تخفیف لام و دال بینقطه [illegible]
~~وفتح لام اصل مال [illegible] کسی که در بلاد شرک متولد شود و در کودکی ببلاد اسلام آورده شود [illegible]~~
الالفت باء در بذلک برای سببیت است وظرف متعلق است بجرت [illegible] منصوب وحال [illegible]
وظرف در علی محتومها [illegible] بجرت المقادیر بفتح میم جمع مقدار بکسر میم [illegible] در اینجا
اراده است باعتبار انکه [illegible] چنانچه گفته در سوره [illegible] کل شیء
خلقناه بقدر المحتوم [illegible] دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول قسمی از [illegible] که فرع آن باختیار مخلوقین نباشد
مثل آسمان و زمین و قسمی که باختیار مخلوقین است [illegible] مثل ایمان و کفر با وجود انکه متعلق میشود
باراده الهی بهر دو قسم چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و ششم که باب المشیة و
الارادة است که ان الله تعالی ارادتین ومشیتین اراده حتم واراده عزم و در حدیث سوم باب سی و یکم که باب
الاستطاعة است که [illegible] اراده حتم [illegible] اراده اختیار ضمیر محتومها راجع بمقادیر است واضافه در محتومها از
قبیل اضافه مراد باراده است یعنی ایشان حجتهای الله تعالی و خوانندگان او و شبانان او بر مخلوقین او [illegible]
عمل میکنند براستی ایشان بندگان [illegible] و روشن میشود بروشنی ایشان شهرها و میرویند برکت ایشان اولاد
گردانیده الله تعالی ایشان را زندگی برای مردمان و چراغها برای تاریکی و کلیدها برای سخن و ستونها برای اسلام

جاری شده بسبب انکه گفتیم در صفات ائمه [illegible] در ارادههای الله تعالی هر مرادی [illegible] آن ارادهها با معنی که
اگر خلق آن صفات در ائمه نمیشد فعل از الله تعالی سر نمیزد اصل فالامام هو المنتجب المرتضی والهادی المنتجی
والقائم المرتجی اصطفاه الله بذلک واصطنعه علی عینه فی الذر حین ذرأه وفی البریة حین برأه
ظلاً قبل خلق نسمة عن یمین عرشه محبواً بالحکمة فی علم الغیب عنده شرح المنتجب بصیغه اسم مفعول
باب افتعال بنون وجیم [illegible] گزیده شده المرتضی بصیغه اسم مفعول باب افتعال
مقبول کسی برای خدمت خود المنتجی بصیغه اسم مفعول باب افتعال بنون وجیم و الف گزیده شده کسی [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible] امیر المؤمنین علیه السلم [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]~~
~~[illegible] فقال الناس لقد طال نجواه [illegible] ولکن الله انتجاه القائم [illegible]~~
~~[illegible]~~
المرتجی بصیغه اسم مفعول باب افتعال امیدگاه در مشکلات [illegible]
[illegible] باب افتعال [illegible]
کسی چیزی را برای خود ضمیر علی عینه راجع بالله تعالی است کنایه از کمال حفظ و رعایت الذر بفتح ذال بانقطه [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
یکنقطه و کسر راء بینقطه مخففه و تشدید یاء [illegible] برئ بتشدید یاء واصل یاء دوم همزه بوده
ساخته شده با حداث صورتی [illegible]
~~[illegible]~~
شد در کتاب التوحید [illegible] الظل [illegible]
[illegible] حال مفعول [illegible] منصوب و مفعول خلقه است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اسم مفعول [illegible]

که گزیده شده مقبول خدا و رسول است و راهنمای محل اسرار است و ایستاده [illegible] کرده الله تعالی او را با آن
صفات و ساخته او را برای خود با کمال [illegible] ~~[illegible]~~ و در صورتی دیگر
داده شده وقتی که صورت طینت علیین [illegible] بر حالی که [illegible] پیش از انکه گزیده الله تعالی است [illegible]
الله تعالی او را انسان در جانب راست عرش الله تعالی بر حالی که [illegible] داده شده بود [illegible] در علم غیب نزد الله تعالی
یعنی که الله تعالی [illegible] آفریدن او [illegible] صاحب [illegible] حکمت خواهد بود [illegible]
حکمت [illegible] اصل اختاره بعلمه وانتجبه لطهره بقیة من آدم علیه السلم وخیرة من ذریة نوح ومصطفی من آل ابراهیم
وسلالة من اسمعیل وصفوة من عترة محمد صلی الله علیه وآله شرح بقیة منصوب و حال مفعول اختاره وانتجبه است
یا بتقدیر [illegible] مرفوع و خبر مبتدای محذوفست [illegible] و اعراب خیرة و مصطفی و سلالة و صفوة مثل اعراب بقیة است
فرق میان آل و عترة [illegible] آل [illegible] مطلق [illegible] است [illegible]
[illegible] وسایر بوهای خوشی باشد [illegible] اهل بیت [illegible] در حدیث [illegible] چهارم باب [illegible] یعنی
گزیده الله تعالی امام را بعلم [illegible] و انتخاب کرده او را [illegible] بر حالی که باقیمانده است از آدم که علم آدم نزد او است
[illegible] از جمله اولاد نوح و صاف [illegible] شده است از جمله اهل بیت ابراهیم [illegible] از اسمعیل [illegible]
از جملهٔ اهل بیت [illegible] محمد صلی الله علیه وآله اصل لم یزل مرعیاً بعین الله یحفظه ویکلأه بستره مطروداً عنه حبائل
ابلیس وجنوده مدفوعاً عنه وقوب الغواسق ونفوث کل فاسق مصروفاً عنه قوارف السوء مبرأً من العاهات
محجوباً عن الآفات معصوماً من الزلات مصوناً عن الفواحش کلها معروفاً بالحلم والبر فی یفاعه منسوباً الی العفاف والعلم والفضل
عند انتهائه مسنداً الیه امر والده صامتاً عن المنطق فی حیوته شرح [illegible] از باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مراد [illegible]
تربیت کننده است [illegible] یعنی [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مثل مصاحب [illegible] داشته شده بوده [illegible] مراد [illegible] حکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
اصل فاذا انقضت مدة والده الی ان انتهت به مقادیر الله الی مشیته وجاءت الارادة من الله فیه الی محبته وبلغ منتهی
مدة والده صلی الله علیه وآله فمضی وصار امر الله الیه من بعده وقلده دینه وجعله الحجة علی عباده وقیمه فی بلاده
وایده بروحه وآتاه علمه وانبأه فصل بیانه واستودعه سره وانتدبه لعظیم امره وانبأه فضل بیان علمه ونصبه علماً
لخلقه وجعله حجة علی اهل عالمه وضیاء لاهل دینه شرح الانقضا [illegible] مصدر باب افعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کتاب التوحید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الله تعالی مفوض سوی امام بعد از [illegible]

خود و ایستادگی کننده بکار بندگان در شهرهای خود و تقویت کرد اورا بروح خود و داد اورا علم خود و بتوبینی خبردار کرد
اورا الکم بیان خود که در قرآنست و سپرد اورا سر خود و طلب نمود اورا بجای بزرگی کار خود و بتعلیم ممیز دار کرد اورا فضیلت
بیان علم الهی که در زیر تبیان قرآنست و ولایت اورا امامان برای مخلوقین خود و گردانید اورا حجت بر اهل کمالات دین
خود و روشنی برای اهل اسلام خود **اصل** والحجة علی عباده والقیّم فی امره ... استودعه سرّه واستحفظه علمه
وحکمته واسترعاه لدینه وانتدبه لعظیم امره واحیی به مناهج سبیله وفرائضه وحدوده فقام بالعدل عند تحیّر
اهل الجهل وتحیّر اهل الجدال بالنور الساطع والشفاء النافع بالحق الابلج والبیان من کل مخرج علی طریق المنهج
الذی مضی علیه الصادقون من آبائه علیهم السلام فلیس یجهل حق هذا العالم الا شقی ولا یجحده الا غوی ولا یصدّ عنه الا
جری علی الله جل وعلا **شرح** القیم مرفوع و مبتداست والف لام برای عهد خارجیست اشارت بامام حاضرست علی عباده
متعلق بقیم است جلّ رضی الله خبر مبتداست و میتواند بود که القیم منصوب معطوف بر حجة باشد و جلّ رضی الله استیناف بیانی
باشد ... بعبادت ... استیناف بیانی است الاسترعاء طلب امانت داری از کسی الاستحفاظ
طلب نگاهداری از کسی الاسترعاء ... طلب حمایت چیزی از کسی ... خودست از جهت صور باب نصر نگاهداشت
چیزی از کسی ... میتواند بود که بمعنی طلب بخشش باشد چه تعلیم حکمت بر مردمان بخشش است الانتداب
طلب شتابی از کسی ... در تعظیم امره بیانیه است و ... عبارت از متشابه قرآنست چنانچه بیان میشود در احادیث
باب چهل دوم ... المنهاج راهنمای کشاده ... و مراد اینجا محکمات است السبیل راه و مراد اینجا قرآنست مجمل
فرائضه و حدوده بسبیل راجعست و میتواند بود که بالله تعالی راجع باشد الفرائض ... و مراد اینجا مسائل فروع
فقه است الحدود اطراف و مراد اینجا مسائل اصول فقه است چه احتیاج بانها در صورتی میشود که مکلف جاهل بفرائض
باشد و بر کناره باشد از انها و بنابراین تقریر موافق میشود با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب سیوم
که انما العلم ثلثه آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و میتواند بود که مراد بحدود حدود زنا و سرقه و مانند انها باشد که امام قیام
بانها مینماید ضمیر فقام راجع بامامست و باء در بالعدل برای تعدیست تحیّر مصدر باب تفعل است و مراد اول بکار بفتح و بعد
دریابی و در ابهنقط ... مراد دوم بکار بفتح و مار و ... در اصل ... و ... بفتح ... دور شدن از
... چیزی ... بمعنی تکبیر ... بفتح جیم و سکون دال ... بودن ... بفتح دال ... با ...
برای الت است ... متعلق بعام ... بدل بالنور الساطع ... والبیان من کل ... باسبیان ... یعنی
کشف المخرج بفتح میم و سکون خاء ... اسم مکان خروج یعنی راه بیرون رو و مراد اینجا جواب از شبهه‌های اهل جهل و اهل
جدلست الطریق راه مثل راه بعنی ... که در اینجا نهی ازین ... طریق ... است ضمیر علیه راجع
بطریقست و میتواند بود که راجع بمنهج باشد الجری بفتح جیم ... و بی‌باک ... اصل ... همزه است و ...

القیح تکلم قرآن کردن نهی از بیرون طلق استم

که دراینجا بمنزله کمال خود باشد **یعنی** و ایستادگی کننده در امر بندگان الله تعالی تا منکر ربوبیت رب العالمین نشوند
راضی است الله تعالی باو بجهت انکه امام باشد برای آن بندگان تعرض است جلّی که ترغیب اورا اختلاف ازروی ظن
میکنند و آن انکار ربوبیت است سپرده اورا راز خود و نگاهدار کرده اورا برای علم خود و حامی کرده اورا برای حکمت خود
و شبان کرده اورا برای اسلام که دین اوست و خوانده اورا برای بزرگ کار خود که تفسیر متشابه قرآن باشد
یا خلافت باشد بر کل اهل زمین و زنده کرده باو محکمات قرآن خود را اشاره باینست که اگر علم او نمیشود محکمات که
در انها نهی از اختلاف ازروی ظن است مرده و ناطایل میبود و زنده کرده باو فرائض قرآن را و حدود قرآن را یعنی ... ولایت
امام میزان عدل در میان خلایق که محکمات قرآن باشد نزد حیرت اهل جهالت که آیا عمل باین محکمات چون میشود
و نزد مکابره تحت رویان که تخصیص و تاویل محکمات میکنند این و داشتن بسبب روشنی بالا گرفته است و شعاع او
درو باکرامت یعنی که درد ها را بالکلیه برطرف میکنند بسبب بکار داشتن ... ~~و مراد برداشتن~~ اند همراه ...
از شبهات مخالفان که اهل جهل و اهل جدلند محکمات قرآن که رخنه انهمیان ... از سیراب او علیهم السلم
مراد آنست که آن بدر رود از روی علم ... نه ازروی حکم بظن و الا همان باشد که بود جهت منافی محکمات و نه ازروی
استعمال اگرچه انها نیز جاهل باشند و استعمال اتفاق کنند ملایی بغیر برای ظن و ابطال محکمات مقصود نخواهد بود پس
اظهار شک میکنند در جمع این راه ... با ... که ... تا عاقبت بکجروی دارد و منکر میشود حق او را ... گمراه ... نمیشود
مرده مرا از حق او مگر صاحب جرات بر دشمنی الله جل وعلا **باب شانزدهم اصل باب ان الائمة علیهم السلم
ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل شرح** الذین نعت ولاة الامر نیز هست و از قبیل
تنازع موصوفین که نظیر تنازع فعلین است **یعنی** این باب بیان آنست که امامان حق علیهم السلم اولی الامرند که در سوره
امر باطاعت ایشان شده و ایشان مردمان حسد برده شده‌اند که ذکر کرده ایشان را الله عز وجل در سوره نسا
اما این باب پنج حدیثست **اول اصل** سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله جل وعز اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم فکان جوابه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون
للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا یقولون لائمة الضلالة والدعاة الی النار هؤلاء اهدی من
آل محمد سبیلا اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا **شرح** حاصل سؤال اینست که
مراد باولی الامر منکم کیانند و حاصل جواب اینست که حجة آنست که نهیه این آیست در سوره نسا دلالت میکند
بر انکه ایشان جمعیند که مذهبی که ایشان ... راهنمائی میکنند حفظ ندارند و براه حکم ایشان ازروی علمست
نه ظن و ایشان آل رسول‌اند و امامت ایشان ازجانب الله تعالی است نه باختیار امت ... الامر کامن در منکم برای
~~بتبعیض اختلافات و طرف حال ... اولی الامرست ... ... که ... در ... شود ... تا ... ایشان ...~~

بیان شده در شرح حدیث ششم باب نهم و شرح ... الله ...

و سبیان برای او
برراه محکم

چنانچه گذشته در سوره ~~احزاب یعنی اهل بیت ... من انفسهم ... الایمان~~ این کردن چنانچه آمده در حدیث دهم مولد ابا محمد الحسن
علی علیهما السلم و میتواند بود که ایمان بمعنی گردیدن بربوبیت باشد و مبنی بر این باشد که الله تعالی دانسته که مکارخان مادها
حق در امامت مجمعند که اصلا ایمان بکلی خاطرشان نگردیده و حیث منافی بوده‌اند پس ایمان را معیار کرد برای بیان
آنکه بهر کلام که مذهبیست باتفاق حجیت امامت و باقی چون مختلف فیه است البته مؤمن نشده اصلا و امام نیست و نظیر
این آنست که گوید آنکه پیروی ظن نکنند امامت ... معلوم باشد که سوای یکی ازایشان همه پیروی ظن میکنند معلوم
میشود که آن یکی برای ظن نکنند در امامت **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله تعالی در سوره نسا یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله ... که گرد میاید بر ربوبیت رب العالمین فرمان برید الله را و فرمان برید رسول را و صاحبان
کار ... را پس بود جواب امام نقل و بیان قول الله تعالی در سوره نسا سابق برین آیت که آیا نگاه
نکردی سوی جمعی که داده شده‌اند علم بعض کتاب الهی که محکماتی باشد که در انها نهی از اختلاف ازروی ظن است
میگیرند بت و شیطان و میگویند برای جمعی که کافر شده‌اند بمحکمات کتاب الهی این جماعت راست‌ترند از جمعی
که مؤمن شده‌اند باعتبار راه و مذهب امام گفت مراد اینست که میگویند برای ائمه ضلالت و خوانندگان مردمان
سوی آتش دوزخ که این جماعت راست‌ترند از اهل بیت محمد باعتبار مذهب از جماعت که این ترجیح داده‌اند جمعیند
که دور کرده از رحمت خود ایشان را الله تعالی و هرکه دور کند او را از رحمت خود الله تعالی پس هرچند که سعی کنی نخواهی
یافت برای او مدد کاری در این مراد بدور کردن از رحمت دور کردن از تصدیق امامت امام حق است بجهت ... دلالت
استعمالست ... رسول الله در تاکید وصیت برای علی علیه السلم تا شاید که جمیع اصحاب ... شوند و تبلیغ کردن الله تعالی
رسول را با تاکید بسیار ... برای تابعیت ... میکنند **اصل** ام لهم نصیب من الملک یعنی الامامة والخلافة
فاذا لا یؤتون الناس نقیرا نحن الناس الذین عنی الله والنقیر النقطة التی فی وسط النواة **شرح** تتمه بیان
تتمه آیت از سوره نسا ام منقطعه است ضمیر لهم راجع بمرجع ضمیر یقولون است ... فاذا ... عاطفه است اذن بنون است
و بنا و بل ... اختصار او کلان است و چون در وقف نون آن منقلب بالف میشود کتابت آن بالف میشود نزد بعضی
کوفیین لا یؤتوا ... مضارع یعنی حالست چه ... سابق بران ... دلیل بودن الیست ... اذا علی النصب ان
نکرده‌اند چه در عمل نصب اذن شرطست که مضارع بمعنی مستقبل باشد و میتواند بود که لا یؤتون بمعنی مستقبل باشد چه عمل نصب اذن
بعد از حرف عطف مثل فا و واو و ... بسبیل جواز است نه وجوب و بنا بر احتمال اول ... امامت عبارتست از ... ایشان
منافقان ... ایشان که امامت را باهل البیت واگذارند چنانچه بیان شده در حدیث دوازدهم باب
اول کتاب العقل در شرح ... ام من ... نا ... **یعنی** ... برای جمعی که ترجیح میدهند کافران بر مؤمنان در امامت
حصه از امامت است پس بنابر انکه آن حصه مال ایشان ... باشد نمیدهند مردمان مؤمن را

ام شب ... چهارم

نظری از ان حصه امام گفت ... ما آل مومنانی که خواسته الله تعالی در این آیت بالفظ اسم الناس که حکایت کرده میان
بیشت استخوان خرمات **اصل** ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله نحن الناس المحسودون علی ما
آتانا الله من الامامة دون خلق الله اجمعین فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
یقول جعلنا منهم الرسل والانبیاء والائمة فکیف یقرون به فی آل ابراهیم وینکرونه فی آل محمد صلی الله
علیه وآله فمنهم من آمن به ومنهم من صدّ عنه وکفی بجهنم سعیرا ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما **شرح** تتمه بیان تتمه آیت از سوره
نساء ام منقطعه است ضمیر یحسدون راجع بمرجع ضمیر یقولون است علی بنابر نحو است و اشارتست بقول منافقان
در وقت عهد بستن برانکه امامت باهل بیت محمد واگذارند که چگونه میشود که اینه فضیلت مخصوص بیک اهل بیت
شود و اهل بیوتات دیگر محروم باشند پس رسالت و امامت در یک اهل بیت جمع میشود فا در فقد برای بیان
رسوائی حسد ایشان و بطلان استدلال ایشانست و میتواند بود که فا در فقد فصیحه باشد یعنی که مشعر بشرط
و جزای محذوف باشد بتقدیر ان یحسدوهم فلا تحزن علیه لانا فقد آتینا ... و مراد تسلی رسول باشد بانکه این قصه
آل تو نیست بلکه رسمیست که در آل ابراهیم نیز بعد از ابراهیم شده و بنابر احتمال دوم جمله کیف یقرون دخل در
بیان معنی آیت ندارد بلکه افاده اینست از ... که بجهت ... بسته که امامت را با آل محمد واگذارند کفتند ... رسالت
و امامت در یک اهل بیت جمع میشود و با وجود آن اقرار بامامت آل ابراهیم بلکه باختصاص امامت با آل ابراهیم
دارند و میگویند که منع کنندگان علم و حسد کردند آل ابراهیم را **یعنی** بلکه آیا حسد میبرند مردمان مؤمن را
برآنچه داده ایشان را الله تعالی از رحمت خود امام گفت ... ما مردمان حسد برده شده‌ایم برآنچه داده ما را الله تعالی
از امامت که فضل و رحمت الهی است بخلاف مخلوقین دیگر ... پس بتحقیق دادیم آل ابراهیم را کتاب و رسالت گفتاری
و رسالت کرداری که عصمت عبارت از انست و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ امام گفت میگوید که گردانیدیم
رسولان ذی سبق نبوت را و رسولان با سبق نبوت را و امامان را امام گفت پس چون اقرار میکنند این
اهل ترجیح یا جمیع رسالت و امامت در آل ابراهیم و منکر میشوند آن را در آل محمد صلی الله علیه وآله پس از آل
ابراهیم یعنی مؤمن شده‌اند بدادن ما امامت را با آل او و جمیع رسالت و امامت در یک اهل بیت را یعنی
آن آن ... و بعضی از ایشان ازروی حسد منع کردند مردمان را از تصدیق بدادن ما ... و بس است جهنم باعتبار انکه
افروخته شده برای عذاب الجماعت حاسدان و الجماعت حاسدان بیان این انکه بدرستیکه جمعی که منکر شدند
آیات محکمات ما را یعنی که تخصیص و تاویل بمکابره کردند محکماتی را که در انها نهی از اختلاف ازروی ظن ... بهشتم

بیشت استخوان خرمات

و همین معنی راجع میشود آنچه می آید در باب هجدهم که مراد با آیات الرأیات جوانیم علامات فرموده اند مراد آنست [illegible]
بیان این آنکه هر باره که پخته شود پوستهای ایشان بعوض میدهیم ایشان را پوستهای غیر آنها تا بچشند عذاب را
مخفی نماند که عذاب باعتبار ربوبیت مناسب منافقانست که ظاهر ایشان در دو ملکوت [illegible] که الله تعالی همیشه فی
تنگ شدگی بوده اشارت باینست که کفر را بعنوان اشراک و نفاق ایشان در دنیا منافات با عزت الهی [illegible]
بنابر حکمت دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلم فی قول الله تبارک وتعالی أم یحسدون الناس علی ما آتاهم
الله من فضله قال نحن المحسودون شرح این از شرح حدیث [illegible] تحقیق دادیم آل ابراهیم را کتاب چه معنی دارد
پیغمبریست کفتم الحکمة چه معنی دارد کفت فهمیدن [illegible]
[illegible] و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ چه معنی دارد کفت وجوب
طاعت همه خلایق ایشان را نسبت چهارم اصل عن ابی الصباح قال سالت ابا عبدالله علیه السلم عن قول الله
عز وجل أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقال یا ابا الصباح نحن والله الناس المحسودون
شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز وجل
فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فجعل منهم الرسل والانبیاء والائمة فکیف
یقرون فی آل ابراهیم علیه السلم وینکرونه فی آل محمد صلی الله علیه وآله شرح این نیز ظاهرست از شرح حدیث
اول اصل قال قلت وآتیناهم ملکا عظیما قال الملک العظیم ان جعل فیهم ائمة من اطاعهم اطاع الله ومن
عصاهم عصی الله فهو الملک العظیم شرح راوی کفت کفتم و دادیم آل ابراهیم را پادشاهی بزرگ چه معنی دارد
کفت پادشاهی بزرگ اینست که کردانیده در آل ابراهیم امامانرا که هر که اطاعت ایشان کند اطاعت الله تعالی
کرده و هر که نافرمانی ایشان کند نافرمانی الله تعالی کرده پس اینست پادشاهی بزرگ [illegible]
زمین در ظاهر دنیا باب بیست و ششم اصل باب ان الائمة هم العلامات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه شرح
این باب بیان اینست که ائمه معصومین از اهل البیت ایشانند مراد از علامات که ذکر کرده آنها را الله عز وجل
در قرآن در سوره نحل و در این باب سه حدیث است اول اصل [illegible] ابا عبدالله علیه السلم یقول وعلامات وبالنجم
هم یهتدون قال النجم رسول الله صلی الله علیه وآله والعلامات الائمة علیهم السلم شرح در سوره نحل
والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم وانهارا وسبلا لعلکم تهتدون وعلامات و میتواند بود که مراد با رواسی انبیا
و اوصیا باشد چنانچه می آید در حدیث [illegible] باب [illegible] که انی واثنی عشر من ولدی
[illegible] زر الارض یعنی اوتادها و جبالها و مراد با انهار کتب الهی باشد و مراد با سبل [illegible]

باشد و [illegible] علامات بآن نهرها و مراد با سبل راه یافتن بآن نهرها باشد و مراد بعلامات نشانهای باشد که [illegible]
در آن راهها نتوان رسید بهر جای آن نهرها [illegible] و میتواند بود که مراد کوهها و [illegible]
و راه یافتن بآن شهرها در ربوبیت رب العالمین باشد و بر هر تقدیر ان تمید [illegible]
متعلق برواسی است برای اشتمال آن بر معنی حفظ و بیان شد در شرح خطبه مصنف که حفظ کوهها زمین را از حرکت
باعتبار سنگینی کوهها نیست چنانچه عوام خیال کرده اند بلکه باعتبار [illegible] زمین را [illegible]
و [illegible] دوم ترجمه اینست که الله تعالی انداخت در زمین لنگرهای [illegible]
بجنبد با شما وانداخت در زمین نهرها را [illegible]
[illegible]
راه یابید [illegible] ربوبیت رب العالمین [illegible]
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت وانداخت در زمین علامتی چندرا [illegible] راه می یابند
آن علامتها [illegible] امام کفت که مراد با نجم رسول الله صلی الله علیه وآله است و مراد با لعلامات ائمه هدی علیهم السلم
اشارتست بدو چیز اول اینکه نجم در اینجا بمعنی ستاره نیست بلکه بمعنی اصل است یا استعاره از معنی ستاره شده
دوم اینکه ضمیر هم راجع بعلامات است دوم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن قول الله عز وجل وعلامات
وبالنجم هم یهتدون فقال رسول الله صلی الله علیه وآله النجم والعلامات الائمة علیهم السلم شرح این ظاهرست
از شرح حدیث اول سوم اصل سالت الرضا علیه السلم عن قول الله عز وجل وعلامات وبالنجم هم یهتدون
قال نحن العلامات والنجم رسول الله صلی الله علیه وآله شرح این نیز ظاهرست از شرح حدیث اول
باب بیست و هفتم اصل باب ان الآیات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه هم الائمة علیهم السلم شرح این باب
بیان اینست که آیاتی که ذکر کرده آنها را الله عز وجل در قرآن ایشان ائمه هدی اند علیهم السلم و در این باب دو حدیث است
اول اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن قول الله تبارک وتعالی وما تغنی الآیات والنذر عن قوم
لا یؤمنون قال الآیات هم الائمة والنذر هم الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از قول الله تبارک وتعالی در سوره یونس [illegible] آیات و نذر از قومی که معلوم
الله تعالی شده که ایمان نمی آورند امام کفت مراد با آیات ائمه هدی است و مراد با نذر پیغمبرانست صلوات الله علیهم
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز وجل کذبوا بآیاتنا کلها یعنی الاوصیاء کلهم شرح روایتست از امام محمد
باقر علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره قمر [illegible] امام کفت مراد اوصیا همگی اند [illegible]
که تکذیب امامت ایشان دال بر تکذیب شواهد ربوبیت رب العالمین و محکمات قرآنست سوم اصل عن ابی جعفر

عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له جعلت فداک ان الشیعة یسألونک عن تفسیر هذه الآیة عم یتساءلون عن النبأ العظیم قال ذلک الی ان شئت اخبرتهم وان
شئت لم اخبرهم ثم قال لکنی اخبرک بتفسیرها قلت عم یتساءلون قال فقال هی فی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه کان امیر المؤمنین علیه السلم یقول ما لله عز وجل آیة هی اکبر منی ولا لله من نبأ اعظم
منی شرح عم اگر متعلق [illegible] باشد یتساءلون بتقدیر [illegible] خواهد بود و عن النبا متعلق بیتساءلون
مذکور خواهد بود [illegible] خواهد بود و اگر اصل عم عن ما باشد و نون
در میم مدغم شده باشد و الف محذوف شده باشد بسبب [illegible] متعلق بیتساءلون مذکور خواهد بود و عن النبا
بدل ام نخواهد بود بلکه متعلق بعامل محذوف خواهد بود بنابر اینکه بعضی کفته اند که در بدل استفهام تکرار استفهام
شرطست پس اگر بدل میبود همزه ذکر میکرد [illegible]
بود مثل [illegible] ابن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از امام رضا علیه السلم [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر
علیه السلم راوی کفت کفتم [illegible] که شیعیان مرا فرستاده اند [illegible] از تفسیر این آیه
[illegible] امام کفت برای بیان اینکه تفسیر این
از اسرار است [illegible] مصلحت [illegible] اگر خواهم خبر میدهم ایشانرا
و اگر خواهم خبر نمیدهم ایشانرا [illegible] هر کدام که مصلحت باشد خبر میدهم و هر کدام که مصلحت نباشد خبر نمیدهم
کفت لیکن من خبر میدهم ترا بتفسیر این آیت کفتم عم یتساءلون [illegible] کردم راوی کفت پس
امام کفت این آیت نازل شده در امیر المؤمنین علیه السلم بیان این آنکه بسیار امیر المؤمنین علیه السلم میکفت
نیست الله عز وجل را آیتی که بزرگتر از من باشد [illegible] قول الله تعالی در سوره [illegible]
در حق جمعی [illegible] شده اند [illegible]
آیت [illegible] ربوبیت رب العالمین است [illegible] امیر المؤمنین
بزرگتر [illegible] انبیا [illegible]
یعنی اختلاف [illegible] در کتاب [illegible] محمد بن الحسن الصفار در باب [illegible]
وان اهل [illegible] مذکورست که اسم امیر المؤمنین در تورات [illegible] و در انجیل [illegible] مذکور میشود
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلم [illegible]
امامت او بواسطه لازم دارد تکذیب [illegible] باب [illegible] اصل باب

ما فرض الله عز وجل ورسوله صلی الله علیه وآله من الکون مع الائمة علیهم السلم شرح این باب بیان چیزیست
که واجب لازم ساخته آنرا الله عز وجل و رسول او صلی الله علیه وآله که بودن با ائمه هدی علیهم السلم است و در این
باب پنج حدیث است اول اصل سالت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز وجل اتقوا الله وکونوا مع
الصادقین قال ایانا عنی شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره توبه
از عذاب الله تعالی و باشید با راستگویان در فتوی [illegible] ما را خواسته از راستگویان اشارتست
باینکه حکم [illegible] نزد الله تعالی چون منهی عنه است هر چند که موافق [illegible] چنانچه می آید
در کتاب الایمان والکفر در حدیث [illegible] باب [illegible] و نظیر این آنکه الله تعالی [illegible]
دیگر [illegible] کاذب کفته در سوره نور که لولا جاءوا علیه بأربعة شهداء فاذ لم یأتوا بالشهداء
فأولئک عند الله هم الکاذبون دوم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال سألته عن قول الله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین قال الصادقون هم الائمة والصدیقون بطاعتهم شرح
والصدیقون [illegible] دال [illegible] بالطاعة متعلق بالصدیقون است و ضمیر راجع بالصادقون است
[illegible] که ائمه هدی راستگویانند باعتبار فتوی [illegible]
[illegible] فرمانبرداری ایشان الله تعالی را [illegible] یعنی روایتست از احمد بن
محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلم راوی کفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سوره توبه [illegible]
[illegible] از عذاب الله تعالی و باشید با راستگویان کفت راستگویان ایشانند ائمه هدی [illegible]
راستگویان بسبب فرمانبرداری ایشان الله تعالی را سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سره
ان یحیی حیاة تشبه حیاة الانبیاء ویموت میتة تشبه میتة الشهداء ویسکن الجنان التی غرسها
الرحمن فلیتول علیا ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة من بعده فانهم عترتی خلقوا من طینتی اللهم ارزقهم
فهمی وعلمی وویل للمخالفین لهم من امتی اللهم لا تنلهم شفاعتی شرح [illegible]
[illegible] یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه وآله
هر که دوست دارد که زندگی کند زندگی که مانند زندگی پیغمبران باشد و بمیرد مردنی که مانند مردن شهیدان باشد
و ساکن شود در باغهایی که درختان آنها را نشانیده [illegible]
پس باید که امام خود داند علی را و باید که دوست دارد دوست علی را و باید که اقتدا کند بامامان بعد از علی [illegible]
[illegible] که علی را امام اول داند و بعد از او اقتدا [illegible] ایشان اهل بیت منند مخلوق شده اند از گل [illegible]

که من از آن مخلوق شده‌ام [illegible] علی و آله بعد از آن [illegible] بر مخالفان علی [illegible]

از [illegible] شفاعت من چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله

ان الله تبارک و تعالی یقول استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک ولایة علی و الاوصیاء من بعدک

و انکر فضله و فضل الاوصیاء من بعده فان فضلک فضلهم و طاعتک طاعتهم و حقک حقهم و معصیتک

معصیتهم و هم الائمة الهداة من بعدک جری فیهم روحک و روحک جری فیک من ربک و هم عترتک

من طینتک و لحمک و دمک و قد اجری الله عز و جل فیهم سنتک و سنة الانبیاء قبلک و هم خزانی

علی علمی من بعدک حق علی لقد اصطفیتهم و انتجبتهم و اخلصتهم و ارتضیتهم و نجا من احبهم و والاهم

و سلم لفضلهم و لقد اتانی جبرئیل علیه السلام باسمائهم و اسماء آبائهم و احبائهم المسلمین لفضلهم

شرح بعض این ظاهر شد مفصلا در شرح حدیث چهارم باب یازدهم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

جز این نیست که الله تبارک و تعالی میگوید کامل ساختن محبت من بر [illegible] کسانی [illegible] عاقبت بخیری دارند از امت

[illegible]

وسزاوار شمارد دشمنان او را انفا و کرد برای فضیلت او و برای فضیلت اوصیای بعد از او حقیقت برین انکه
واجب تحتم ارشاد را در شجاعت خود ولازم است بر صاحب کل اختیار بر انکه متوکل کند برای من شجاعت را در
ایشان چه بر کسی که ایشان را ایمان مشد و هر که تابع من شد پس بر کسی کار را ازمنت باب بیستم اهل باب ان
اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمه علیهم السلام شرح این باب بیان اینست که اهل الذکری که امر کرده
الله تعالی مخلوقین را بپرسیدن ایشان ائمه اوصیا [illegible] بعضی جهال کرده اند که مراد مجتهدانند و جمعی از مخالفین خیال
کرده اند که علمای یهود و نصاری اند بعضی جهال کرده اند و در این باب نه حدیث است اول اهیمی عن ابی جعفر علیه السلام فی قول
الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال رسول الله صلی الله علیه و آله الذکر انا و الائمه اهل الذکر و قوله
عز و جل و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون قال ابو جعفر علیه السلام نحن قومه و نحن المسئولون شرح الذکر
کمیزال و سکون کاف سبب علم و مرجع احکام الهی مثل آیت سوره فرقان لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی و این
رفتم است اول بی واسطه مثل قرآنست مثل آیت سوره نحل و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و موافق
اینست حدیث پنجم این باب دوم بیک واسطه و آن رسول است چنانکه گفته در سوره طلاق قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
سیم بدو واسطه مشهود و آن اوصیای رسول است چنانکه می آید در اول کتاب فضل القرآن در تفسیر آیت سوره عنکبوت و لذکر
الله اکبر که نحن ذکر الله و نحن اکبر و حصر مفهوم از انا و کوانا مبنی بر نوعی از مجازست زیرا که قرآن نیز ذکر است اینجا چنانکه ظاهر میشود
از حدیث دوم باب شصت و چهارم پس مقصود ابطال خیال اهل حسبنا کتاب الله است باعتبار اینکه قرآن ذکر نیست تبیان
رسول خود بخود و معطوفست بر قول الله مرجع ضمیر داده در قول الله تعالی است که فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط
مستقیم و آن الذی است که عبارت است از قرآن لام در لک و در لقومک برای سببیت است چنانکه بیان میشود در شرح حدیث
چهارم این باب میتواند بود که سوف برای استقبال البعید باشد و مراد این باشد که امکان کرده خواهید شد هر کدام
شما در زمانی بسوالها از تفسیر قرآن و علم علایم خواهید شد که علم تمام قرآن مخصوص ماست و میتواند بود که برای محض تاکید
باشد باعتبار مامور بودن سایر خلایق بسوال یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره
نحل و سوره انبیا پس سوال کنید اهل الذکر را اگر باشید که ندانید که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر و در این آیت منم
و ائمه اهل بیت اهل الذکر اند و در قول او عز و جل در سوره زخرف و بدرستیکه قرآن هر آینه سبب علم است برای عالمان
در جمیع احکام الهی بسبب بیان تو و بسبب بیان قوم تو و بعد از این شما سوال خواهید شد گفت امام محمد باقر علیه السلام
ما دوازده امام قوم اویم و ماییم سئولان بعد از رسول دوم اهل قلت لابی عبد الله علیه السلام فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون قال الذکر محمد صلی الله علیه و آله و نحن اهله و نحن المسئولون قال قلت قوله و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون قال ایانا

الشان و

عنی و نحن اهل الذکر و نحن المسئولون شرح انا یا معنی برای بیان لفظ قومک است و نحن المسئولون یعنی نحن المسئولون
بعد الرسول است و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول سوم اهیمی سألت الرضا علیه السلام فقلت له جعلت فداک
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون فقال نحن اهل الذکر و نحن المسئولون شرح این ظاهر شد از سابق
اهیمی قلت فانتم المسئولون و نحن السائلون قال نعم قلت حقا علینا ان نسئلکم قال نعم قلت حقا علیکم
ان تجیبونا قال لا ذاک الینا ان شئنا فعلنا و ان شئنا لم نفعل اما تسمع قول الله تبارک و تعالی هذا عطاؤنا
فامنن او امسک بغیر حساب شرح گفتم پس شما بر سیده شدگانید و ماییم پرسندگان گفت آری گفتم لازم است
نوعی از لزوم بر ما که بپرسیم شما را گفت آری گفتم که لازم است نوعی از لزوم بر شما که جواب کوید ما را از هر چه بپرسیم
گفت نه آن سوی مصلحت بینی ماست اگر خواهیم میکنیم و اگر نخواهیم نمیکنیم آیا نمیشنوی قول الله تبارک و تعالی را در سوره
این قرآن باعتبار آیاتی که گذشت بر برموزات بخشش ماست پس منت کن بر مردمان ببیان رموز آن یا خود در نگاه
دار از بیان بی الحکمه در آخرت حسب بعضی مؤاخذه باشد این آیت در بیان حکایت سلیمان است و جاری شده
در رسول الله صلی الله علیه و آله و اوصیای او حکم او و ارث او الکوبی این منافی آنست که گذشت در حدیث اول باب یا نام
کتاب العقل که ان الله امر باخذ علی الجهال عهد الطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال کویم مراد اینجا نفی وجوب جواب
هر سوالست نفی وجوب جواب سوال از ضروری اینکه بی و آنچه گذشت در ثانی است و در اول و دفع منافات بوجهی
دیگر میشود در شرح حدیث نهم این باب چهارم اهیمی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و انه لذکر
لک و لقومک و سوف تسئلون فرسول الله صلی الله علیه و آله الذکر و اهل بیته علیهم السلام المسئولون و هم اهل
الذکر شرح فا در فرسول برای تفریعست بر آنچه ظاهر است از سیاق این آیت بر هر که تامل کند در آن و رسول
الله جز مبتداست که مقدم شده الذکر مبتداست و عبارتست از سبب علم در جمیع احکام الله تعالی و الف لام آن برای
عهد خارجیست و اشارتست بآنچه در سابق این آیتست که و من یعش عن ذکر الرحمن و اهل بیته عطف بر رسول الله
نظیر آیت سوره منافقون و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین المسئولون صفت اهل بیته است و اشارتست بمقتضای
آیت سوره نحل و انبیا که فاسئلوا اهل الذکر هم ضمیر راجع باهل بیته است و این نیز اشارتست بآیت سوره نحل
و انبیا برای تا بیه حمل سوال در آیت زخرف بر سوال مردمان در دنیا از مسایل جهله تا موافق آیت نحل و انبیا
شود پس باطل شود خیال مفسران عامه که میکویند که مراد سوال الله تعالی است مردمان را در روز قیامت از شکر نعمت قرآن
و مقصود امام اینست که ضمیر در انه راجع بقرآن است و لام در لک و در لقومک برای سببیت است مثل لام در مفعول له
بر این اینکه قرآن ذکر است برای عالمیان چنانکه گفته در سوره یوسف و سوره ص و سوره کورت که ان هو الا
ذکر للعالمین و گفته در سوره قلم و ما هو الا ذکر للعالمین پس اگر لام برای صلت ذکر میبود اکتفا بمخاطب و قوم شما نیامی مفید نبود اگر کویی

سلیمان را ح کشته و هی آیه در حکایت
علم باب بیست و دوم که خاطب م

واسل اینکس م

کر شاید که مراد ذکر شرف باشد و لام در و حا صلة کر باشد و مراد قوم جمیع امت رسول باشد چنانکه مفسران عامه
گفته اند کویم که این منافیست با سیاق این آیت باعتبار استیناف بیانی در انک علی صراط مستقیم و عطف و انه
لذکر لک و لقومک بر آن زیرا که معطوف بر استیناف بیانی نیز برای بیان سابق بر استیناف بیانی میباشد و اینست
معنی تفریع که مفهوم است از فا در فرسول الله توضیح این مبنی بر آنست مقدم بیکی بر از سوره که زخرف میشود
اول و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین دوم و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم
مهتدون سیم حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین چهارم و لن ینفعکم الیوم اذ
ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون پنجم افانت تسمع الصم او تهدی العمی و من کان فی ضلال مبین ششم فاما نذهبن
بک فانا منهم منتقمون هفتم او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون هشتم فاستمسک بالذی اوحی الیک
انک علی صراط مستقیم نهم و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون اینجا اکتفا ببیان این میکنیم که مقصود امام
علیه السلام اینست که از آیت نهم مستفاد میشود اینکه ذکر الرحمن در آیت اول معنی سبب علم در جمیع احکام الهی است
و عبارتست از رسول الله و اوصیای او زیرا که بعد از بیان حال معاندان ذکر الرحمن و بیان اینکه ایشان براه نخواهند
آمد امر کرده رسول را باستمساک بقرآن یعنی احتجاج بقرآن بر حقیت ذکر الرحمن و در استیناف بیانی تعلیل آن
گفته که انک علی صراط مستقیم برای دلالت بر اینکه تو حکمی از علم محکم قرآن که معجزه است و مستنبط میشود از آن
جمیع احکام تا آخر الزمان دارای دلیل صدق دعوی رسالت برای خود و وصایت را برای اوصیای خود نظیر آیت
سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی و بیان میشود در شرح حدیث ششم باب حالات الائمه
علیهم السلام فی السن که باب نودم است و بعد از آن معطوف کرده بر آن استیناف بیانی اینکه قرآن سبب علمست
در جمیع احکام بسبب بیان تو و بسبب بیان قوم تو پس از این ظاهر میشود که ذکر در آیت اول عبارتست از
رسول الله و اهل بیت او که ایشان سبب لاینفک الابدان محکماتست که تمام خواهد بود یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره زخرف که و بدرستیکه قرآن هر آینه سبب علم در جمیع احکام
الله تعالی است بوسیله بیان تو و بوسیله بیان قوم تو یعنی که اگر بیان تو و بیان قوم تو نباشد اعجاز قرآن بعلامت
آن بر جمیع احکام ظاهر نمیشود و این اعجاز تو و قوم تو نیز هست و بعد از این سئول خواهید شد تا ظاهر شود علم شما و
اعجاز شما امام گفت که پس از این آیت ظاهر میشود که رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن ذکری که در من یعش عن
ذکر الرحمن است و اهل بیت او علیهم السلام است که سئولانند در آیت سوره نحل و انبیا و اهل بیت او بیند اهل الذکر
در آیت سوره نحل و انبیا پنجم اهیمی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک و تعالی و انه لذکر لک
و لقومک و سوف تسئلون قال الذکر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون شرح الذکر القرآن برای افاده اینست که

قال م

میر داند راجع بقرآنست و نافی نظاهرست از شرح حدیث اول این باب ششم اهیمی کنت عند ابی جعفر علیه السلام
و دخل علیه الورد اخو الکمیت فقال جعلنی الله فداک اخترت لک سبعین مسئله ما تحضرنی منها
مسئله واحده قال و لا واحده یا ورد قال بلی قد حضرنی منها واحده قال و ما هی قال قول الله تبارک
و تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون من هم قال نحن قال قلت علینا ان نسئلکم قال نعم قلت
علیکم ان تجیبونا قال ذاک الینا شرح الاختیار کار را بنقطه و دال بی نقطه گزیدن یعنی بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام
و داخل شد بر مجلس او ورد برادر کمیت پس گفت گرداناد مرا الله تعالی قربان تو گزین کردم برای تو هفتاد مسئله
که بپرسم ترا از آنها بخاطر من نمی آید از آنها یک مسئله گفت از روی تعجب که آیا هیچ یک مسئله ای ورد گفت بلی یکی
بخاطرم رسید الحال از آنها که گفت و که است آن مسئله تتمه بیان شد در شرح حدیث سوم این باب هفتم اهیمی
عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان من عندنا یزعمون ان قول الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون انهم الیهود و النصاری قال اذا یدعونهم الی دینهم ثم قال بیده الی صدره نحن اهل الذکر و نحن
المسئولون شرح انهم بفتح همزه جمله لان قول بفتح همزه است یدعونهم بمعنی حکایت و لهذا اعمال نصب نکرده چنانکه
بیان شد در شرح حدیث اول باب شانزدهم بیده متعلقست به قال بتضمین معنی اشاره یعنی روایت از محمد بن مسلم
از امام محمد باقر علیه السلام گفت محمد بن مسلم بدرستی که جمعی که نزد ماانه دعوی میکنند اینکه اهل الذکر را یهود و
نصاری اند امام گفت در این هنگام میخوانند یهود و نصاری سائلان را سوی دین خود بعد از آن گفت با اشارت
بدست خود سوی سینه خود که ما اهل الذکریم و ماییم پرسیده شدگان و این جواب اشارتست باینکه مراد سوال
سوال از مسایل دین است بنا بر اینکه آیا رسل سابقه رجال بودند یا نه پس معنی که ایمان آورده اند دانستند و رجوع به در
جا سالها و مخصوص کفار نیست نفس در سوره نحل چنین است و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات و الزبر و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون و در سوره
انبیا چنین است و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون
الطعام و ما کانوا خالدین و بنا بر این حدیث و حدیث اول این باب میتواند بود که نوحی بصیغه معلوم متکلم مع الغیر
باب افعال چنانکه قرائت حفص است یا بصیغه مجهول غایب چنانکه قرائت باقی است مشتق باشد از وحی بمعنی [illegible]
و الف مقصوره و گاهی ممدوده میشود بمعنی سرعت و مفعول له نوحی محذوفست باشد بتقدیر نوحی الیهم ما یاتی الیه
سرعت میکردیم یا سرعت کرده میشد سوی ایشان اجابتی ایشان و میتواند بود که ماخوذ از وحی رسالت باشد و مفعول
محذوف کل ما یحتاج الیه امتهم باشد یا وحیا باشد و بر هر تقدیر فا در فاسئلوا برای تفریعست و میتواند بود که
جمله فاسئلوا معقول باشد و فا برای عطف بر مقدر باشد بتقدیر نوحی الیهم لا امتهم اسالوا رسولکم فاسئلوا [illegible]

در آن م

قول الله عز و جل در سوره نحل و سوره انبیا [illegible]
اهل الذکر را اگر میدانسته باشید [illegible]

کو اگر خصوصیتی در مقبول نوعی اخذ نکنیم ذکر آن بعد از ذکر ارسال او مناسب باشد بالبینات اگر متعلق به فاسئلوا باشد
افاده این میکند که شواهد ربوبیت و محکمات [illegible] و لیس وجوب سوال است باعتبار اینکه دلیل بر نبی از [illegible]
ظلمت و اگر متعلق بلا تعلمون باشد افاده این میکند که در مسئله که تفکر در بینات یا در محکمات قرآن متعلق
بنظر احتیاج بسؤال اهل الذکر نیست و انزلنا الیک برای بیان اختصاص اهل الذکر است بعلم بحج قرآن [illegible]
بسؤال ایشان باشد پس مراد بالناس اهل الذکر است چنانچه گفته ام نحن الناس و بیان شد در شرح
حدیث اول باب شانزدهم و ما در ما نزل برای عمومیت و تعلیم یتفکرون برای بیان استنباط ائمه است در
قدر و مانند آن مسائل را از قرآن و ما جعلناهم جسدا برای تصحیح الکار است تا اگر کسی گوید که بعضی از رسل
بسیار داشته اند مثل نوح گوییم این منافات ندارد با الکار ما یا چه مراد این است که ایشان را جسد بی صورت
بی روح مثل طلا و نقره نکردیم و جسد ایشان را باقی ببقای ایشان نکردیم و عدم منافات آن با الکار بر محتاج
الی الطعام و با الکار و ما با ظاهر است هشتم اصل قال علی بن الحسین علیه السلم علی الائمة من الفرض ما لیس
علی شیعتهم و علی شیعتنا ما لیس علینا امرهم الله عز و جل ان یسألونا قال فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون فامرهم ان یسألونا و لیس علینا الجواب ان شئنا اجبنا و ان شئنا امسکنا
شرح گفت امام زین العابدین علیه السلم بر امامان از جمله واجب چیزهاست که واجب نیست بر شیعه ایشان
و بر شیعه ما واجب است چیزی که بر ما واجب نیست بیان دوم اینکه امر کرده ایشان را الله عز و جل اینکه بپرسند ما را
باز [illegible] که گفته [illegible] سوال کنند آل رسول را اگر مقید السنة باشند پس امر کرده ایشان را که بپرسند ما را
بمعنی که حرام کرده فتوی و قضا و عمل را بی سؤال و واجب نیست بر ما جواب اگر خواهیم جواب میگوییم و اگر
خواهیم خود داری میکنیم بیان این شد در حدیث سوم این باب و می آید در حدیث آینده نهم اصل کتبت
الی الرضا علیه السلم کتابا فکان فی بعض ما کتبت قال الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و قال الله عز و جل و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی
الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون فقد فرضت علیکم المسألة و لم یفرض علیکم الجواب
شرح بیان و ما کان المؤمنون شد در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب دوم که باب فرض العلم و وجوب طلبه
و الحث علیه است و می آید در شرح احادیث باب هشتاد و هشتم که باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام است
یعنی نوشتم سوی امام رضا علیه السلم کتابی پس بود در جمله آنچه نوشتم اینکه گفت الله عز و جل در سوره نحل و سوره
انبیا پس سؤال کنید آل رسول را اگر مقید السنة باشید و گفت الله عز و جل در سوره براءه و نبوده مؤمنان
از جمله اعراب که حرکت کنند از جاهای خود همگی پس چرا حرکت نکردند از جمله هر فرقه از اعراب [illegible]

رسول بنزول ذکر است تا صحیح اطلاق ذکر بر رسول باشد چنانچه در حدیث اول بیان شد و برای بیان اختصاص [illegible]

کتب سماویه [illegible]

امثال [illegible]

و اما شوند در حفظ ایشان و تا ترسانند قوم خود را از عذاب خود را الی و پیروی اهل حق چون برگردند سوی ایشان شاید
که دوری کنند از عذاب الهی که برای اختلاف از روی ظن مقرر کرده در محکمات قرآن پس مفروض شده
بر ایشان سؤال بدلالت این دو آیت و مفروض نشده بر ما جواب مرادش این است که چه وجه دارد با وجود
عدم فرض جواب فرض سؤال اصل قال قال الله تبارک و تعالی فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون
اهواءهم و من اضل ممن اتبع هواه شرح قول در اول عبارت از نوشتن سخن است فا در آن برای
الاستجابة روا کردن طلب کسی و مراد بعدم استجابت انکار روا کردن طلب است در فاتوا بکتاب من عند الله
هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین که در سابق این آیت است و مراد این است که اگر منکران کو بینه که لازم است
آوردن کتابی از جانب الله بر تقدیر صدق ما چنانچه فلاسفه در بیان اخلاق و تدبیر منزل و سیاست
مدینه کتابها نوشته اند بلکه خود بی استناد بکتاب الهی تکلیف بعلم با تبع اهوا لازم میشود بتکلیف بعمل
بمقتضای آن علم زیرا که علم مخاطب لازم این تکلیف است پس تکلیف تعلق با آن نمیگیرد حقیقة و مقتضای علم ایجا
اعراض از اصلاح حال ایشان است چون گمراهی ضلالت شده اند پس سؤال مخیر است اگر خواهند جواب ایشان گویند
برای مصلحتی دیگر و الا فلا حاصل این است که تحتم وجوب جواب بر ما مخصوص صورتیست که سائلی پیروی ظن نمیکرده
باشد پس اگر سائلی مخلص باشد جواب بر ما واجب میشود پس منافات نیست میان امثال این حدیث و آنچه
گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب یازدهم که باب بذل العلم است مذهب زمخشری این است که ما
نفی هزه افاده حصر میکند مانند اما که بر هزه و جمعی از نحویان منکر اینند مراد با هواء ظنون و آراست یعنی
امام علیه السلم در جواب این سؤال گفت که گفت الله تبارک و تعالی در سوره قصص پس اگر قبول نکنند
امر ترا به پیروی کتاب الهی برای معرفت حلال و حرام پس بدانکه البته تابع میشوند ظنون خود را نه علم را و کیست
گمراه تر از کسی که تابع ظن خود شود باب بیست و یکم اصل باب ان من وصفه الله تعالی فی کتابه بالعلم
هم الائمة صلوات الله علیهم شرح این باب بیان این است که کسی که صفت کرده او را الله تعالی در قرآن بعلم آل ائمه
اهل البیت است صلوات الله علیهم و در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله
عز و جل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب قال ابو جعفر انما نحن
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون عدونا و شیعتنا اولوا الالباب شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم
در قول الله عز و جل در سوره زمر آیا برابر میباشند بود جمعی که میدانند مسائل دین را و جمعی که نمیدانند
جز این نیست که کار ما خود حاصبه هندا این فرق را صاحبان خرد منه بما گفت امام مانجز این نیست که ما آن جمع
که میدانند و آن جمعی که نمیدانند دشمنان ما یعنی مدعیان امامت در زمان ما اند و شیعه ما آن خرد مندانند که [illegible]

اهل [illegible]

[illegible]
میان امامان دانا و امامان نادان دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب قال نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا
الالباب شرح این ظاهر است از سابق باب بیست و دوم اصل باب ان الراسخین فی العلم هم الائمة
علیهم السلم شرح این باب بیان این است که ثابت قدمان در علم که در سوره آل عمران مذکورند ایشان ائمه
اهل البیت اند علیهم السلم و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال نحن الراسخون
فی العلم و نحن نعلم تاویله شرح در سوره آل عمران چنین است هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات
محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب
جمله هن ام الکتاب صفت مخصصه محکمات است و افراد ام الکتاب برای اشعار باین است که مضمون آنها یک چیز است و آن
نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن است که در هر کتاب شرعی بوده و از آن معلوم میشود وجوب امام عالم
بجمیع کتاب در هر زمان تا انقراض تکلیف فتنه عبارت است از اختلاف از روی ظن و در این اشارت است
باینکه اگر پیروی متشابه قرآن مبنی بر طلب اختلاف از روی ظن باشد حرام میشود یا وصول کسی در تاویل
آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که ماییم آن ثابت قدمان در علم یعنی دانایان بجمیع قرآن
و ما میدانیم تاویل متشابه قرآن را و توضیح این در شرح حدیث آینده میشود دوم اصل عن احدهما
علیهما السلم فی قول الله عز و جل و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم فرسول الله صلی الله
علیه و آله افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عز و جل جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التاویل
و ما کان الله لینزل علیه شیئا لم یعلمه تاویله و اوصیاؤه من بعده یعلمونه کله شرح و الراسخون معطوف
بر الله است و اوصیا مر رسول الله برای تقریر بر بودن رسول الله منزل علیه از جمله راسخین است تنزیل عبارت
از معنی مطابقی و تضمنی که مستحق فیه است و تاویل عبارت است از معنی التزامی که خارج از مستحق فیه است و می آید در
حدیث نود و دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة که اما بیان ظاهر تنزیل و اما تاویل
فتاویل و بیان میشود یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم در قول الله عز و جل در سوره آل عمران
و علم تاویل متشابه قرآن نمیداند مگر الله و ثابت قدمان در علم گفته پس رسول الله صلی الله علیه و آله
افضل ثابت قدمان در علم است بتحقیق تعلیم کرده او را الله عز و جل همه آنچه فرو فرستاده بر او از تنزیل و تاویل
و جایز نبوده الله تعالی را که فرو فرستد بر او چیزی از قرآن که تعلیم نکرده باشد او را تاویل آن و اوصیای او
بعد از او میدانند آن را همگی اصل و الذین لا یعلمون ما نقول فیه اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابهم الله بقوله یقولون

[illegible]

انا آمنا به کل من عند ربنا و القرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ فالراسخون فی العلم یعلمونه شرح
و الذین لا یعلمون تا ولیه معطوف است بر او صیاء من بعده و الذین لا یعلمون تا ولیه عبارت است از جمیع حال العالم است
علم تعبیه [illegible] تفصیل حال دوم العالم است و در بعضی نسخ بعلم بحرف جر و کسر میم و سکون لام است
و حاصل هر دو یکیست و مراد این است که جاهلان بتاویل متشابه قرآن در زمانی که ممکن است بود شرط اول آنکه
امام در میان ایشان باشد و غائب نباشد بنابر اینکه قول غائب باعث علم نمیشود مگر آنکه متواتر باشد و آن
نهایت کم است دوم آنکه امام تعلیم ایشان میکرده باشد و کلام او از روی تقیه نباشد و ساکت نشود از جواب
سؤالی برای مصلحتی مخیر فاجابهم راجع بمستفتان اینها است در وقت نزول آن و بعد از آن است و این جمله برای بیان
این است که حکم تقلید امام است نه بیانی است برای و الراسخون فی العلم پس در جواب سؤال مقدر است
گویا که مستفتان که هر گاه علم بتاویل متشابه مخصوص الله و راسخان در علم باشد چگونه میشود حال جاهلان بتاویل
آن و حال آنکه علم شرط در عمل پس جواب داد الله تعالی ایشان را باین کلام قول در یقولون بزبان حال است
یعنی در احکام مبنی بر تحقق و قوعست الایمان ایمن کردن از عذاب الهی و از خطا چنانچه می آید در حدیث دوم
مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم باء در به برای سببیت است ضمیر به راجع بالکتاب است یا راجع بعالم است
چنانچه می آید در کتاب الدعا در باب پنجاه و هشتم که باب الدعاء عند قراءة القرآن اللهم و ایمانا بمتشابهه کل
عبارت از هر یک از جاهلان راسخان و امر پروردن ایشان است خاص و عام برای بیان چند مثال برای تاویل است
زیرا که عموم و خصوص و نظائر آنها از جمله تنزیل نیست چنانکه در کتاب توحید ابن بابویه در باب التوحید و نفی
التشبیه و در نهج البلاغه در خطبه الاشباح تفسیر این آیت بوجهی دیگر مذکور است و آن مبنی بر این است که
الراسخون مبتدا باشد و ایمان بمعنی تصدیق باشد و آن منافی این نیست زیرا که قرآن معانی متعدده دارد
و بر تقدیر منافات اعتماد بر کافی است یعنی و جمعی که نمیدانند تاویل متشابه را میدانند همگی آنرا چون گویا شود
دانا بر حالی که در میان ایشان باشد بر حالی که تعلیم کند ایشان را پس جواب داد ستایش الله تعالی قول او که میگوید
راسخان در علم که ایمن کردیم شیعه خود را از عذاب و از خطا بسبب قرآن بیان این آنکه هر یک از ایشان و ما دامی
شیعه ما از بر دو صاحب عمل اختیار ما بتفصیل و رحمت دولت و قرآن خاص است و عام است و محکم است و متشابه است
و ناسخ است و منسوخ است پس راسخان در علم میدانند آنرا سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الراسخون
فی العلم امیر المؤمنین و الائمة من بعده علیهم السلم شرح این برای توجیه جمع در و الراسخون است باینکه مراد داخل امیر
المؤمنین و اوصیای او است زیرا که دخول رسول الله معلوم است چنانچه در حدیث سابق مذکور شد یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت راسخان در علم که در سوره آل عمران مذکورند امیر المؤمنین و ائمه بعد از او اند علیهم السلم باب بیست و سوم اصل

بتقدیر [illegible]

سوال کرده [illegible]

باب ان الائمة علیهم السلم قد اوتوا العلم واثبت فی صدورهم شرح این باب بیان اینست که ائمه اهل البیت علیهم السلم
بخصوص داده شده اند علم بجمیع قرآن و ثابت کرده شده است آن علم در سینهای ایشان و در این باب
پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول فی هذه الآیة بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
فاومأ بیده الی صدره شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که چیزی میگفت در تفسیر این آیت از سورهٔ عنکبوت بلکه قرآن
آیتهای هویداست در سینهای جمعی که داده شده اند علم را پس اشارت کرد بدست خود سوی سینهٔ خود یعنی آن سینهها سینهٔ ما
است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قال
هم الائمة علیهم السلم شرح این ظاهرست از سابق سوم اصل عن ابی بصیر قال قال ابو جعفر علیه السلم هذه الآیة بل هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم ثم قال اما والله یا ابا محمد ما قال بین دفتی المصحف قلت من هم جعلت فداک
قال من عسی ان یکونوا غیرنا شرح ظاهر فقرهٔ اما والله اینست که [illegible] قرآن نیز معلوم غیر اهل البیت نباشد
ما در ما قال نافیه است یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت او ابو محمد نیز بوده گفت که گفت یعنی اینکه خواند امام محمد باقر علیه السلم
این آیت را از سورهٔ عنکبوت بلکه قرآن آیتهای هویداست در سینهای جمعی که داده شده اند علم را بعد از آن گفت آگاه
باش که قسم ای ابو محمد نگفت بجای فی صدور الذین اوتوا العلم بین دفتی المصحف یعنی که خدا نگفت قرآن آیات بینات
در میان دو جلد مصحف نگفته بلکه در سینهای جمعی گفته راوی گفت گفتم چه جماعت ایشان گفت کدام جماعت میتواند
بود غیر ما ائمه اهل البیت چهارم اصل عن هارون بن حمزة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول بل هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قال هم الائمة علیهم السلم خاصة شرح این ظاهرست از سابق پنجم اصل
عن محمد بن الفضیل قال سألته عن قول الله عز و جل بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم قال
هم الائمة علیهم السلم شرح محمد بن فضیل راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلم است و این نیز ظاهرست از سابق باب
بیست و چهارم اصل باب فی ان من اصطفاه الله من عباده و اورثهم کتابه هم الائمة علیهم السلم شرح
این باب بیست در بیان اینکه جمعی که گزیده ایشان را الله تعالی از جملهٔ بندگان خود و ایشان را میراث داده قرآن یعنی علم
و عمل قرآن ایشان ائمه اهل البیت اند علیهم السلم و در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول
الله عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله قال السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف للامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام شرح پرسیدم
امام محمد باقر علیه السلم از قول الله عز و جل در سورهٔ فاطر که بعد از وحی قرآن بتو میراث دادیم در مشیت و ارادت خود علم و عمل قرآن را
جمعی که گزیدیم ایشان را از جملهٔ بندگان خود پس بعضی از بندگان ظالم مر نفس خود را و بعضی از ایشان میانه رو
و بعضی از ایشان سبقت گیرنده اند بر دیگران بنیکوترها بتمکین و توفیق الهی امام گفت که مراد سابق بالخیرات امام است

و مراد مقتصد شناسا مر امام را است و مراد ظالم لنفسه کسی است که نشناسد امام را دوم اصل عن سلیمان بن خالد
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فقال ای شیء
تقولون انتم قلت نقول انها فی الفاطمیین قال لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من اشار بسیفه
و دعا الناس الی خلاف فقلت فای شیء الظالم لنفسه قال الجالس فی بیته لا یعرف حق الامام و السابق
بالخیرات الامام شرح اهل کتب رجال گفته اند که سلیمان بن خالد زیدی بوده و با زید خروج کرده بوده و
انگشت او بریده شده بوده و در آخر توبه کرده و رجوع بحق کرده مذهب زیدیه اینست که در امام سه شرط
فاطمی بودن و جهاد و اظهار در احکام شرع و خروج بسیف یعنی روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت پرسیدم او را از قول الله تعالی در سورهٔ فاطر که بعد از وحی قرآن بتو میراث دادیم علم و عمل کتاب را بجمعی که گزیدیم
ایشان را از جملهٔ بندگان ما پس امام گفت که در تفسیر این چه چیز را میگویید شما زیدیه گفتم میگوییم که این آیت در فرزندان
فاطمه است یعنی که الذین اصطفینا عبارت از بنی فاطمه است بعد از زمان رسول و امیر المؤمنین مطلقا و ضمیر منهم در تتمه
آیت سه جا راجع بالذین اصطفینا است پس هر یک از ظالم و مقتصد نیز داخلست در الذین اصطفینا باعتبار اینکه در گزیده
نیز اعلی و اوسط و ادنی میباشد امام گفت نیست آنجا که تو میروی یعنی که راست است که الذین اصطفینا در فرزندان
فاطمه است اما نه در مطلق ایشان بلکه مخصوص ائمه است و آن دو شرط دیگر که زعم میکنی داخل شرط امامت نیست بیان این
آنکه داخل نمیشود در الذین اصطفینا کسی که خروج بسیف کند و مردم را بخلاف [illegible] و خلافت [illegible] قرآن خواند اشارت
باینست که داد الله تعالی علم و عمل کتاب را بگزیدگان خود منافات دارد با بیرون رفتن که [illegible]
وارد باشد [illegible] کرد در خروج محقق [illegible] که لفظ اشار بسیفه اشارت است [illegible] خروج [illegible]
شمشیر بود [illegible] راوی گفت [illegible] ائمه الظالم لنفسه
کو در تتمه آیت است گفت مراد کسی است که نشسته در خانهٔ خود [illegible] حق امام خود را [illegible]
[illegible] این [illegible] مخصوص جالس در بیت نیست بلکه ذکر این برای [illegible]
[illegible] از امام خود و [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام است سوم اصل سألت ابا الحسن الرضا علیه السلم عن قول الله عز و جل ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیة قال فقال ولد فاطمة و السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف
بالامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام شرح ولد فاطمه تفسیر عباد است [illegible]

عبارة الطریق اولی م
شرح م

[illegible] این ظاهرست از شرح حدیث سابق چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل الذین
آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به قال هم الائمة علیهم السلم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم
از قول الله عز و جل در سورهٔ بقره جمعی که در مشیت و ارادت ما دادیم ایشان را قرآن بر حالی که تلاوت کنند قرآن را
چنانچه باید ایشان مؤمن میشوند بقرآن امام گفت مراد بالذین ائمه است علیهم السلم مراد اینست که این آیت برای
تسلی رسول است در عدم ایمان یهود و نصاری بقرآن [illegible]
ایمان ایشان [illegible] ایشان نیز مؤمن میشوند [illegible]
و حال مفعول آتیناهم باشد و جملهٔ اولئک خبر مبتدا باشد و میتواند بود که جملهٔ یتلونه و جملهٔ اولئک دو خبر الذین باشد
و میتواند بود که خبر الذین جملهٔ یتلونه باشد [illegible] باشد باب بیست و پنجم
اصل باب ان الائمة فی کتاب الله امامان امام یدعو الی الله و امام یدعو الی النار شرح این باب بیان
اینست که ائمه در قرآن بر دو قسمند امامی که میخوانند مردم را سوی الله تعالی و امامی که میخوانند مردم را سوی جهنم و در این
باب دو حدیث است اول اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قال لما نزلت هذه الآیة یوم ندعو کل
اناس بامامهم قال المسلمون یا رسول الله الست امام الناس کلهم اجمعین قال فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله انا رسول الله الی الناس اجمعین و لکن سیکون من بعدی ائمة علی الناس من الله من اهل بیتی
یقومون فی الناس فیکذبون و یظلمهم ائمة الکفر و الضلال و اشیاعهم فمن والاهم و اتبعهم و صدقهم
فهو منی و معی و سیلقانی الا و من ظلمهم و کذبهم فلیس منی و لا معی و انا منه بریء شرح [illegible]
باب تفصیل است یعنی روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که امام گفت وقتی که نازل شد این آیت
از سورهٔ بنی اسرائیل روزی که میطلبیم هر مردمی را بامام ایشان گفتند مسلمانان ای رسول الله آیا نیستی امام
مردمان همگی ایشان [illegible] امام گفت که پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله من فرستادهٔ الله تعالی ام سوی مردمان همه
تا روز قیامت و لیکن خواهند بود بعد از من امامان [illegible] از جانب الله تعالی از خانهٔ ما [illegible] در مردمان [illegible]
پس دروغگو شمرده میشوند و ظلم میکنند ایشان را پیشوایان کفر و گمراهی و تابعان ایشان پس هر که امام خود
امامان اهل بیت را [illegible] ایشان را [illegible] پس او از من است و با من است
و خواهد ملاقات کرد [illegible]
در [illegible] از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم دوم اصل عن طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قال ان الائمة فی کتاب الله عز و جل امامان قال الله تبارک و تعالی و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا لا بامر
الناس یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم قال و جعلناهم ائمة یدعون الی النار یقدمون امرهم قبل

امر الله و حکمهم قبل حکم الله و یأخذون باهوائهم خلاف ما فی کتاب الله عز و جل شرح الامر کار و مراد اینجا محکمات کتاب
و مانند آنست از قرار داد [illegible] قبل فتح قاف و سکون باء مخفف است و بجای قبل ملی نگفت تا اشعار باین باشد
که منافات نیست میان امر الهی و اراده عدل [illegible] و منافات هست میان امر الهی و اراده مخالفت [illegible]
ایشان چه کفر ایشان صریح نیست منافقند مراد بتقدیم امر الله تقدیم آن برامر مخالفانست قبل امرهم
مثل تقدیم امرهم علی امر مخالفیهم است [illegible] نظیر این در فقرات دیگر [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از طلحة بن زید از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام
جعفر گفت که امامان در قرآن دو قسمند بیان این آنکه گفت الله تبارک و تعالی در سورهٔ انبیا و گردانیدیم آل ابراهیم را
امامانی که راهنمایی کنند بقرار داد ما امام گفت نه بقرارداد مردمان بیان این آنکه مقدم میدارند قرارداد الله تعالی را
بر قرارداد مخالفان خود پیش از آنکه تقدیم کنند قرارداد خود را بر قرارداد مخالفان مراد اینست که [illegible] در محکمات کتاب
الهی است [illegible] منظور ایشانست [illegible] قرارداد ایشان [illegible]
مقدم میدارند حکم الله تعالی را در متشابهات بر حکم مخالفان در خصوصیات مسائلی که در محکمات نیست پیش از تقدیم
حکم خود بر حکم مخالفان مراد اینست که حکم ایشان بر وفق متشابهات بعد از [illegible] متشابهات الله تعالی گفت در سورهٔ
قصص که ذکر ایشان [illegible] در مشیت و ارادت خود ظالمان را پیشوایان مانند فرعون و جنود او که میخوانند مردمان را
سوی جهنم میتواند بود که مراد سلاطین مشهور باشد که در این دنیا لعنت از پی ایشان جدا نمیشود امام گفت
مقدم میدارند قرارداد خود را بر قرارداد مخالفان خود پیش از آنکه مقدم دارند قرارداد الهی را بر قرارداد مخالفان
خود و مقدم میدارند حکم خود را بر حکم مخالفان خود در متشابهات پیش از تقدیم حکم الهی بر حکم مخالفان و قرار میگیرند
بهوای خود مخالف آنچه را که در کتاب الله عز و جل است از محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن است باب بیست و
ششم اصل باب شرح چون حدیثهای این باب در معنی از قبیل حدیثهای باب سابق است و در صورت جدا است
دارد [illegible] و در این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلم عن قول الله
عز و جل و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقدت ایمانکم قال انما عنی بذلک الائمة
علیهم السلم بهم عقد الله عز و جل ایمانکم شرح در سورهٔ نساء [illegible]
[illegible] و اسألوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما و لکل جعلنا
موالی مما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا
در این دو آیت چند احتمال است [illegible] خواه بالرسالت یا بالنبوت باشد خواه
محض [illegible]

تعالی بعضی را م

ربعضی بسبب امامت عبارت از اختصاص عارف بامام الحق در دنیا و جنت در عقبی و اختصاص منکر امام نقصان
و جهنم است مجول للرجال بیان اینست که این تفضیل یعنی بر بعضی بجبر نیست بلکه باعتبار مشیت و ارادت است
پس مراد بنصیب حصه از فضل و حصه از نقصان است و من در هر جا برای سببیت است و ما مصدریه یا موصوله است و تنوین
و لکل عوض مضاف الیه است تقدیره و لکل واحد من الفاضل و الناقص من الرجال و النساء و مراد بموالی سلسله ائمه
هدی است برای فاضل و سلسله ائمه ضلالت است برای ناقص و من در اینجا نیز برای سببیت است و ما مصدریه
یا موصوله است و استعارت اینست که در اعتقاد بامام باطل و بپدر و مادر و بدین خویشان و مصاحبان نزدیکتر و حق ادا
و در اعتقاد بامام حق آنچه عقد یمین خلایق بربوبیت الهی با آن شده و معنی و اراد العقد مصدر باب ضرب بالفتح
غلیظ شدن دوشاب و مانند آن و مراد اینجا غلیظ شدن قسم و مانند آنست التعقید غلیظ کردن الله تعالی
قسم کسی را و مانند آن و لفظ هم عقد الله بصیغه ماضی باب تفعیل اشارت بآنست که الذین عقدت ایمانکم
الذین بهم عقدت ایمانکم است مبتدا آتوهم راجع بالذین است یا راجع بجمیع الوالدان و الاقربان و الذین است و حق
دادن حق امام تصدیق اوست باقرار بحجیت او و دادن حق پدر و مادر و خویشان و مصاحبان بر حذر بودن از خلافی
ایشانست و برائت کردن از مسافات اهل مذاهب باطله که بسیاری اکثر برلسان ایشان بجاه رفته اند
و بنابر احتمال اول میتواند بود که الذین مبتدا باشد و فآتوهم خبر باشد **چنانکه** این احتمال منافات ندارد با آنچه
می آید در کتاب المواریث در حدیث دوم باب سوم که باب فی ... است که مراد بموالی اولو الارحام در مواریث و نیز
... قرآن را باطن و ظاهر میباشد و عقد معقود در عهد و آن بیعتی است از مجاز متعارف **یعنی** پرسیدم امام علیه السلم
یا امام موسی کاظم علیه السلم را از قول الله تعالی در سوره نسا و برای هر یک از فاضل و ناقص مردان و زنان قرار
دادیم ... و ارادت خود سلسله امامانی را و این قرار دادن بسبب اثر پدران و مادران و نزدیکتران
مصاحبان و خویشان و مانند ایشانست و بسبب اثر عهدی است که غلیظ شده عهد قسمهای شما در قبول ربوبیت
الهی بسبب ایشان امام گفت چه این نیست که خواسته الله تعالی باین لفظ که لفظ موالی و لفظ الذین عقدت
ایمانکم باشد امامان حق را بیان این انکه بایشان بیعت کرد الله عز و جل قسمهای شما را یعنی که اکرام ایشان را سبب
عهد مردمان در اقرار بربوبیت رب العالمین است و الحسبا میسود چه علامی بغیر پیروی ... شرکت با الله تعالی
در حکم در حلال و حرام نمیشود پس با در هم برای سببیت است و میتواند بود که مراد گواه گرفتن ملائکه بر عهد امامت
ایشان باشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دهم باب ... کرد الا تبیا موکوه علیهم فی المیثاق
و بر این تقدیر با در هم برای ملابست است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی ان هذا القرآن یهدی للتی هی
اقوم قال یهدی الی الامام **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل که

و ظالم لنفسه ... [margin note]

که این قرآن را و میتواند یعنی که آن جمع قراآت و مستقیمت است از جمیع ... امام گفت مراد اینست که راه پیماید باید
محکمات مستقیم بری است از اختلاف ارزوی ... سوی امامی که جمع ترازنهی الولات است یعنی که امام کلام کرده
اصلا چنانچه ملت ابراهیم است و بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم **باب بیست و هفتم اصل باب**
ان النعمة التی ذکرها الله فی کتابه عز و جل الائمة علیهم السلم شرح این باب بیان اینست که نعمتی که ذکر کرده
است آن الله تعالی در قرآن خود عز و جل ائمه هدی است علیهم السلم و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر
المؤمنین علیه السلم ما بال اقوام غیروا سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و عدلوا عن وصیه لا یتخوفون
ان ینزل بهم العذاب ثم تلا هذه الآیة الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار
جهنم ثم قال نحن النعمة التی انعم الله بها علی عباده و بنا یفوز من فاز یوم القیامة **شرح** گفت امیر المؤمنین
علیه السلم چه حال است طائفه چند که تغییر دادند طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله و ترک کردند وصی او را با وجود این
در دل نمیترسند از اینکه فرود آید بایشان عذاب الهی بعد از آن خواند این آیت را از سوره ابراهیم
آیا نظر نکردی سوی جمعی که بجای نعمت الله تعالی کفر را قبول کردند و فرود آوردند دوستان و تابعان خود را در جای
هلاکت که جهنم است اشارت است بجمعی که قریش که در کعبه که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را با اهل بیت او وا نگذارند
بعد از آن امام گفت مائیم آن نعمتی که انعام کرده الله تعالی به آن بندگان خود را و بسبب ما بمطلب میرسد در آخرت
کسی که فایز شده در دنیا **دوم اصل** الحسین بن محمد عن معلی رفعه فی قول الله عز و جل فبای آلاء
ربکما تکذبان ابالنبی ام بالوصی نزلت فی الرحمن **شرح** روایت کرد حسین بن محمد از معلی بالا برد معلی
حدیث را تا صاحب الزمان علیه السلم بتوسط سفرا یا تا امامی دیگر بتوسط راویان دیگر در قول الله عز و جل که
بکدام نعمتهای صاحب کل احسان خود تکذیب میکنید ای دو طایفه جن و انس امام گفت آیا برسول یا بوصی
رسول تفسیر کرده شده این آیت در سوره الرحمن و میتواند بود که مراد این باشد که لفظ ابالنبی ام
بالوصی نازل شده و داخل قرآن بوده و مردمان اخراج کرده اند و بنابر اول نزلت بصیغه مجهول باب تفعیل و تفعیل
تنزیل و تفسیر از کتاب علی علیه السلم است و بنابر دوم بصیغه معلوم باب ضرب است **سوم اصل** عن ابی البراء
قال تلا ابو عبد الله علیه السلم هذه الآیة و اذکروا آلاء الله قال اتدری ما آلاء الله قلت لا قال هی اعظم نعم
الله علی خلقه و هی ولایتنا **شرح** در سوره اعراف و دو جا ذکر آلاء الله تعالی است و در سوره بقره و آل عمران
و اذکروا نعمة الله است و شاید که این قراءتی غیر مشهور یا نقل بالمعنی از سوره آل عمران باشد زیرا که ما بعد آن
مبنی بر نعمت یعنی از اختلاف ارزوی طلب است و آن با امامت امام عالم بجمیع دین است ...
یعنی روایت است از ابو یوسف بزاز گفت خواند امام جعفر صادق علیه السلم این آیت را از سوره آل عمران ...

یوسف م [margin note]

گفتم نه گفت آنها بزرگترین نعمتهای الله است ... [margin note]

الله تعالی را گفت آیا میدانی که چیست نعمتهای الله تعالی ... گفتم نه گفت آن امامت ما اهل البیت است **چهارم اصل**
سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز و جل الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا الآیة قال عنی
بها قریشا قاطبة الذین عادوا رسول الله صلی الله علیه و آله و نصبوا له الحرب و جحدوا وصیه وصیه
شرح ~~الا ان منصوب ... و بیان شد در شرح حدیث اول باب ...~~
است را و مذکور شد در حدیث اول این باب الذین عادوا عطف بیان قریش قاطبه است **یعنی** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره ابراهیم آیا نظر نکردی سوی جمعی که بجای نعمت الله تعالی
کفر را قبول کردند ... آیت امام گفت خواسته باین آیت قریش را همگی خواسته جمعی را که دشمنی کردند
رسول الله صلی الله علیه و آله خواه بصریح و خواه بنفاق و وا داشتند برای او جنگ را خواه بصریح خواه بتمهید
مخالفت وصی او بعد از او و منکر شدند وصیت او را یعنی وصی او خواه انکار بیان چنانچه در زمان رسول بود
و خواه انکار رضا چنانچه بعد از او شد **باب بیست و هشتم اصل باب ان المتوسمین الذین ذکرهم الله عز و جل**
فی کتابه هم الائمة و السبیل فیهم مقیم شرح این باب بیان اینست که اهل فراست که ذکر کرده ایشان را الله عز
و جل در قرآن خود در سوره حجر ایشان ائمه معصومینند و راهی که مستمر است از ایشان مستمر است و در این باب پنج
حدیث است **اول اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فسأله رجل عن قول الله عز و جل ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم قال نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم **شرح** اشار الیه ذلک قرائن که از اول
بیان قصه لوطات المتوسم صاحب فراست استنباط احوال ما خوذ است از وسم یعنی علامت چون استنباط
هر چیز از علامت و دلیل آن میکند و توضیح این می آید در حدیث سوم باب صد و نهم لام در المتوسمین برای
اختصاص است تا اشارت شود باینکه مؤمنان دیگر شریک ایشان نیستند و در جمیع استنباطها اکر چه شریک
در بعض اند چنانچه بعد از آن متصل بآن گفته ان فی ذلک لآیة للمؤمنین زیرا که مؤمنان با عدد و استنباط
میکنند با آنچه مذکور شد امامت ائمه هدی و ضلالت اضداد ایشان را تا انقراض تکلیف و ...
لوط و راضی شدن او باینکه دختران خود را بکار دهد استنباط میکنند بطلان ... لال ... جهت
ائمه ضلالت تزویج علی علیه السلم دختر خود را بعمر ... یا آیات السبیل راه و مراد اینجا طریقت قوت
استنباط و قانون است از قرآن یعنی قوت استنباط کل شیء از قرآن که تبیان کل شیء است و از احکام است
علم فیض و سیمای مؤمن و منافق و توضیح این می آید در احادیث باب ... و باب ... بادر السبیل
برای ملکیت است الفیم باقی تا انقراض دنیا تقدیم ظرف در فینا معنی اختصاص میکند **یعنی** بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلم پس پرسید او را مردی از قول الله عز و جل در سوره حجر ... که در قرآن ... دلالات است برای

که هر چیز را استنباط از علامت آن که در قرآنست میکنند و بدرستی که آن آیات یعنی فراست با آن آیات ثابت
کرده است و بر طرف نمیشود تا انقراض دنیا امام گفت ما اهل بیت رسول آن متوسمانیم و در این امت و راه ...
ما و بس مستمر است یعنی که غیر ما کسی آن قوت استنباط ندارد **دوم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فدخل
علیه رجل من اهل هیت فقال له اصلحک الله ما تقول فی قول الله عز و جل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
قال نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم
فی قول الله عز و جل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین قال هم الائمة علیهم السلم قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله فی قول الله عز و جل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین **شرح** ...
... می آید در حدیث سوم باب آنکه مراد بمؤمن اینجا امام مفترض الطاعه است چنانچه می آید در حدیث دوم باب ...
و آن باستشهاد اینست که این کسی است چون خطا در حکم او نباشد چنانچه می آید در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن
علی علیه السلم نظر یعنی فکر و استنباط است و مراد بنور قرآنست که تبیان کل شیء است یا مراد قوت استنباط
قرآنست که تعبیر از آن در آیت بجر بسبیل شده فی قول در دوم میتواند بود که تتمه کلام رسول باشد و میتواند بود که
کلام ابی جعفر باشد و بر هر تقدیر ظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو فی قول و بنابر اول ضمیر محذوف راجع بمقدر ...
و مراد اینست که آن نظر مذکور است در این آیت و بنابر دوم ضمیر محذوف مصدر بنظر میتواند بود و مصدر قال
میتواند بود یعنی که این قول در تفسیر این آیت است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل در سوره
حجر بدرستی که در آن هر آینه دلالت است برای متوسمان گفت متوسمان ائمه اند و بس علیهم السلم بیان این آنکه گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بر حذر باشید از استنباط امام احوال بشارا چه بدرستی که او استنباط فکر میکند بعلم قرآن
آن استنباط مذکور است در قول الله عز و جل در سوره حجر بدرستی که در آن هر آینه دلالت است برای متوسمان مراد
اینست که مراد بمتوسم صاحب استنباط هر چیز است از قرآن و آن مخصوص است بامام معصوم مفترض الطاعه از آل محمد
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین فقال هم الائمة و انها
لبسبیل مقیم قال لا یخرج منا ابدا **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم
قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی قوله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله المتوسم و انا من بعده و الائمة من ذریتی المتوسمون **شرح** این نیز ظاهر است از سابق **باب**
بیست و نهم اصل باب عرض الاعمال علی النبی صلی الله علیه و آله و الائمة علیهم السلم شرح این باب بیان اینست
که اعمال مردمان عرض میشود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر ائمه اهل البیت علیهم السلم مراد بعرض دادن الله تعالی ایشان را
علم و قوت روح برای استنباط احوال و اعمال از قرآنست چنانچه مذکور شد در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله در ...

سوم باب سابق یعنی مراد امام از ان وان زیرا محمد است که گفت در بعضی دوراند که از دنیا رفته باشند واگر مراد
بعرض رسی علمه و جمیع ائمه باشد شامل امام زنده میباید لازم می آید که بر امام زنده نیز باشد و این باب
دراین باب شش حدیث است اول حس عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال تعرض الاعمال علی رسول
الله صلی الله علیه وآله اعمال العباد کل صباح ابرارها وفجارها فاحذروها وهو قول الله عز وجل
اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله وسکت شرح تعرض بصیغه مجهول باب تفعل است اعمال مرفوع و بدل الاعمال
کل منصوب و ظرفیت باستبعاد مضاف الیه ابرار مرفوع و بدل اعمال العباد است واطلاق نیکوکار و بدکار بر عمل
باعتبار نسبت مجازیست مثل جدّ جدّه خطاب در اعملوا بمؤمنانست که جمع کرده اند میان اعمال نیک و بد الله
تعالی وعده قبول توبه ایشان کرده فسیری برای استقبال قریب است و [illegible] بقرینه انکه بعد از ان
گفته وستردون الی عالم الغیب والشهادة یعنی روایت از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت عرض کرده میشود
عملها بر رسول الله صلی الله علیه وآله عملهای بندگان هر صبح نیکوکارها و بدکارها پس حذر کنید از شر عملها وآنچه گفتیم
مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه در کار خود باشید یعنی که عمل صالح کنید چه خواهد دید الله تعالی عمل شما را
و رسول او و راوی گفت و امام ساکت شد یعنی گذشت آیت که والمؤمنون باشد نخواند دوم حس سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن قول الله عز وجل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون قال هم الائمة علیهم السلم شرح المؤمنون
امین کنندگان نابان خود از خطا در حکم و ایشان امامان اهل البیت اند و باقی این ظاهر است از شرح سابق سوم حس
عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول ما لکم تسوؤن رسول الله صلی الله علیه وآله فقال
رجل کیف نسوؤه فقال اما تعلمون ان اعمالکم تعرض علیه فاذا رای فیها معصیة ساءه ذلک فلا تسوؤا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسرّوه شرح تسوؤن بصیغه مضارع جمع مذکر حاضر ماخوذ است از سوء بفتح سین بی نقطه
وسکون واو وهمزه مصدر باب نصر آزرده کردن سرّوه بصیغه امر جمع مذکر مضاعف باب نصر ماخوذ است از سرور بضم
سین بی نقطه و تشدید راء بی نقطه مصدر باب نصر خوشحال کردن آزردگی و خوشحالی در اینجا عبارت از لازم هر دو است
یعنی روایت از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت چیست شما را که آزرده
میکنید رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت او را مردی که چگونه آزرده میکنیم او را پس گفت آیا نمیدانید
که عملهای شما عرض میشود بر او پس چون بیند در آنها گناهی را آزرده میکند او را آن گناه پس آزرده نکنید رسول الله
صلی الله علیه وآله و خوشحال کنید او را چهارم حس عن عبد الله بن ابان الزیات وکان مکینا عند الرضا علیه السلم قال
قلت للرضا علیه السلم ادع الله لی ولاهل بیتی فقال اولست افعل والله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل
یوم ولیلة قال فاستعظمت ذلک فقال لی اما تقرأ کتاب الله عز وجل وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله

والمؤمنون

والمؤمنون قال هو والله علی بن ابی طالب علیه السلم شرح روایت از عبد الله بن ابان روغن زیتون فروش
و بود صاحب اعتبار نزد امام رضا علیه السلم گفت که گفتم امام رضا علیه السلم را که دعا کن بدرگاه الله تعالی
برای من و برای خانه واده من اشارت بانست که ما همه از شیعه شماییم پس گفت آیا نمیکرده ام والله
قسم که میکنم که اعمال شما شیعیان هر آیینه نموده میشود بر من در هر روز و شب راوی گفت پس بزرگ شمردم
آنرا یعنی اینکه تعجب کردم از آن که [illegible] و نبوت چون میشود پس گفت آیا نمیخوانی قرآن را که [illegible] مؤمنان را
در کار خود باشید چه خواهد دید الله تعالی کار شما را و رسول او و مؤمنان گفت مراد به مؤمنان بخدا قسم علی بن ابی
طالب علیه السلم است یعنی اینکه سلسله ائمه بعدی است که سردار آن سلسله علی بن ابی طالب است علیهم السلم اشارت
باینکه متوسل میشود چنانچه در باب [illegible] گذشت واحتیاج بوحی و نبوت نیست پنجم حس عن ابی جعفر علیه السلم انه
ذکر هذه الآیة فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون قال هو والله علی بن ابی طالب علیه السلم شرح این ظاهر است
از شرح سابق ششم حس سمعت الرضا علیه السلم یقول ان الاعمال تعرض علی رسول الله صلی الله علیه وآله
ابرارها وفجارها شرح هر یک از ابرارها و فجارها منصوب و بدل تفصیل الاعمال است یا مرفوع و نایب فاعل تعرض
یا بدل التفصیل ضمیر مستتر در تعرض است و باقی ظاهر است از شرح سابق باب [illegible] باب شرح
حدیثهای این باب چون از احادیث باب سابق جدایی دارد در لفظ [illegible] ذکر کرد و چون در معنی
موافق آنهاست این باب را بی عنوان علیحده ذکر کرد چه ذکر این احادیث برای بیان اینست که عرض اعمال که در
باب سابق است مخصوص شیعه است و برای اصلاح حال شیعه است بدعا و مانند آن در این باب دو حدیث است
اول حس عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله تعالی وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا قال
یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین علی والاوصیاء من ولده علیهم السلم وقبلوا طاعتهم فی امرهم
ونهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان والطریقة هی الایمان بولایة علی والاوصیاء
شرح در این آیت چند احتمال است از انجمله که مناسب الحدیث است اینست که ان مخففه از مثقله است و ضمیر شان
مقدر است و آن مرفوعست محلا معطوف بر انه در قل اوحی الی انه استمع یا مجرور است محلا معطوف بر الرشد که مذکورست در آیه
انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد واز قبیل عطف مفصل بر مجمل است برای تفسیر پس قرآنا عجبا عبارتست از مثانی
که مذکورست در آیت سوره زمر که الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی و بیان شده در کتاب التوحید در شرح
حدیث سوم باب بیست وسوم که باب النوادر است و لو استقاموا [illegible] بالقاسطون است
و مراد بقاسطون تفرقه کنندگان در دین بتجویز اختلاف از روی ظن در مسائل دین است و آن ضد اسلام است که
یعنی التزام الطریقة بروی علم و اجتناب از طرایق متفرقه است چنانچه مدلول محکمات قرآنست که در اینکه نهی از

واحده است که طریقه م

و ام بسؤال اهل الذکر از هر چیز معلوم میشود پس الف لام الطریقة برای عهد خارجیست و عبارتست از
سبیل المؤمنین که مذکورست در آیت سوره نساء ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر
سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا الاسقاء را بمعنی [illegible] سوی آب برای اینکه
هر وقت که محتاج شود آشامد و سیراب شود ماء غدقا استعاره است برای علم بهر محتاج الیه رعیت و آن بعد از رسول
الله صلی الله علیه وآله مخصوص امیر المؤمنین و اولاده اوصیای اوست زیرا که مخالفان ایشان اهل ظن و اهل اختلاف
از روی ظن اند یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سوره جن که ذکر که وحی کرده شد
بسوی من اینکه شان اینست که اگر قاسطان راست میشدند بر طریقت مقرره از جانب الله تعالی در هر شریعت
هر آیینه سیراب میکردیم ایشان را بسوی علم بسیار امام گفت که میخواهد اینرا که اگر راست شوند بر تصدیق امامت امیر
المؤمنین علی و اوصیائی که از اولاد اویند علیهم السلم و قبول میکردند فرمانبرداری ایشان را در امر ایشان
و نهی ایشان هر آیینه هدایت میکردیم ایشان را بسوی علم بسیار میگوید که هر آیینه می آشامانیدیم دلهای ایشان را
ایمان و طریقتی که در این آیت مذکورست عبارتست از ایمان بامامت علی بن ابی طالب و اوصیای او از اولاد او
که مصداق آن طریقت بعد از رسول این ایشانند دوم حس سالت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز
وجل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله علیه السلم استقاموا علی الائمة واحدا بعد
واحد تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره فصلت حم که گفته [illegible]
راست شدند بر مقتضای این قول خود پس گفت امام مراد اینست که راست شدند بر ائمه معصومین یکی بعد از یکی
باینست که اقرار بربوبیت رب العالمین با اقتدا بپیروان ظن منافات دارد و ایشان اند که الله تعالی در تتمه آیه
گفته که نازل میشوند بر ایشان ملائکه بشارت اینکه مترسید و غمگین مباشید و شاد باشید به بهشتی که وعده
داده میشدید و تفسیر این آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست گذشته در شرح حدیث دوم باب چهل و یکم باب که
یکم و چهلم باب ان الائمة علیهم السلم معدن العلم وشجرة النبوة ومختلف الملائکة شرح المعدن بفتح میم وسکون
عین وکسر دال قرارگاه چیزی الشجرة بفتح شین و فتح جیم یک درخت و مراد بشجرة النبوة اینست که اگر مخلوق
میبود هر نبوت میبود [illegible] چنانچه گذشت در خطبه که فلو کانت الحالة جائزة لجاز
[illegible] ومیتواند بود که مراد این باشد که اصل ائمه [illegible] است چنانچه می آید در حدیث هشتم
باب صد و هفتم المختلف بفتح لام بصیغه اسم مکان باب افتعال محل آمد و رفت یعنی این باب بیان اینست که
ائمه معصومین علیهم السلم مکان علم دین و مناط نبوت و محل آمد و رفت ملائکه در شب قدر و مانند آنند و این

سه حدیث است اول حس قال علی بن الحسین علیه السلم ما ینقم الناس منا فنحن والله شجرة النبوة وبیت الرحمة
ومعدن العلم ومختلف الملائکة شرح ما برای استفهام انکاریست ینقم بنون و کسر قاف [illegible]
غایب معلوم باب ضرب [illegible] یعنی گفت امام زین العابدین علیه السلم که چه چیز را مکروه میدارند
این مردمان از ما بیان اینست که ما بخدا قسم مناط نبوتیم و خانه رحمت الله تعالی ایم و قرارگاه علم دینیم و محل آمد و رفت
ملائکه در شب قدر و مانند آنیم دوم حس قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انا اهل البیت شجرة النبوة و
موضع الرسالة ومختلف الملائکة وبیت الرحمة ومعدن العلم شرح الرسالة بکسر راء آنچه برسول [illegible]
وحی شده و بفتح راء مصدر و اول اینجا مناسب است یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
اهل بیت رسول مناط نبوتیم و جای پیغام الله تعالی ایم که بر رسول وحی شده و محل آمد و رفت ملائکه ایم و خانه
رحمتیم و قرارگاه علمیم سوم حس عن خیثمة قال قال لی ابو عبد الله علیه السلم یا خیثمة نحن شجرة النبوة وبیت
الرحمة ومفاتیح الحکمة ومعدن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائکة وموضع سر الله ونحن ودیعة
الله فی عباده ونحن حرم الله الاکبر ونحن ذمة الله ونحن عهد الله فمن وفی بعهدنا فقد وفی بعهد الله
ومن خفرها فقد خفر ذمة الله وعهده شرح الحرم بفتح حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه چیزی که تعظیم و حمایت آن
کنند و توصیف آن به الاکبر باعتبار اینست که کعبه و حوالی آن حرم معظم است موافق آنچه می آید در باب نود و هشتم که باب
ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یأتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم ویعلمونه ولایتهم ومودتهم له
الذمه بکسر ذال با نقطه [illegible] چیزی شده و مراد اینجا [illegible] الله تعالی است ثواب اهل طاعت را العهد بفتح
عین بی نقطه پیمان و مراد اینجا پیمان خلایق در اقرار بربوبیت رب العالمین وقتی که گفت الست بربکم و ایشان
گفتند بلی شهدنا چنانچه در سوره اعرافست الخفر بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و راء بی نقطه مصدر باب نصر
و ضرب پناه دادن و نگاهداری کردن و امین کردن و هر اینجا مناسب است ضمیر خفرها راجع بذمتنا است که اگر چه
صریحا مذکور نیست اما از کلام سابق مفهوم میشود و در بعضی نسخ بجای ضمیر مؤنث غایب در خفرها ضمیر متکلم مع الغیر است
و این بهتر است در کتاب بصائر الدرجات تصنیف محمد بن الحسن الصفار این حدیث نقل شده و آخرش چنین است
ونحن ذمة الله ونحن عهد الله فمن وفی بذمتنا فقد وفی ومن وفی بعهدنا فقد وفی ومن خفرها فقد خفر ذمة الله وعهده
و این بهتر مینماید اگر خفر بمعنی نقض آمده باشد چه اهل لغت این معنی را در باب افعال گفته اند نه در مجرد و اگر خفر
و خاء بی نقطه [illegible] باشد اشکالی نباشد اصلا یعنی روایت از خیثمه بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و فتح ثاء سه نقطه گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم ای خیثمه ما خاندان وحی الهی ایم [illegible]
حکمتیم و قرارگاه علم و جای [illegible] که [illegible] رسول شد و محل آمد و رفت ملائکه در شب قدر و مانند آنیم و [illegible]

الله تعالی ایم برسالتش که گنجها خود گفته و دیگران نگفته و سپاه شده الله تعالی ایم و زبندگان او یعنی که بندگان
مکلفند نگاه بداری جانب ما و ما حرم بزرگ الله تعالی ایم و ما صاحب الله تعالی ایم یعنی که اگر کسی در حق صاحبی
بنا شد الله تعالی ضامن ثواب بر طاعت اوست و ما پیمان الله تعالی ایم یعنی که وفا به پیمان اقرار با امامت ما
وفا به پیمان اقرار بر ربوبیت رب العالمین است پس هر که وفا کند به پیمان امامت ما پس وفا کرده به پیمان ربوبیت
الله تعالی و هر که نگاه بدارد صاحبی ما را پس نگاه داشت صاحبی الله تعالی را و پیمان او را باب سی و دوم اصل
باب انّ الائمة علیهم السلم ورثة العلم یورث بعضهم بعضا العلم شرح این باب بیان آنست
که ائمه معصومین وارثان علم همه مسائل شرعیه میراث میبرد بعض ایشان از بعض دیگر ایشان علم را یعنی
که از خلایق دیگر نیست در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انّ علیاً علیه السلم
کان عالماً و العلم یتوارث و لن یهلک عالم الّا بقی من بعده من یعلم علمه او ما شاء الله شرح یتوارث
بصیغه مجهول باب تفاعلست التوارث میراث بردن جمعی از هم چیزی را یعنی که وارث و موروث از یک سلسله
باشند بیگانه یکدیگر نباشند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که علی علیه السلم عالم بود
بجمیع محتاج الیه امت بعد از رسول و آن علم بمیراث برده میشود در یک سلسله که معصومین باشند و هرگز
از دنیا نرفته عالمی که … بعد از وی کسی که میداند علم او را یا هر چه را که خواست الله تعالی
مخفی نماند که او برای شک نیست و برای تردد و تقسیم انه بر دو قسم نیز نیست بلکه برای تقسیم زمان بقای امام
وارث است چرا که اول امامت علم او منحصر در جمیع علم امام سابق است و در شب قدر و امثال آن علم با وقایع حوادث
باستنباط از قرآن برای او حاصل میشود و این علم نزد امام سابق بوده اگر چه علم باصول آن که در قرآنست
بوده و چه کمال معتبر در معرفت این جزئیات نیست مگر کسی را که حاجت او با آن افتد مثل اینکه در سال امامت او
باشد دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال انّ العلم الذی نزل مع آدم لم یرفع و العلم یتوارث
و کان علیّ علیه السلم عالم هذه الامة و انه لم یهلک منا عالم قطّ الّا خلفه من اهله من علم مثل علمه او ما
شاء الله شرح خلفه بصیغه ماضی … باب نصر … یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که
علمی که نازل شد با آدم صفی علیه السلم برداشته نشده تا حال و علم محتاج الیه خلایق بمیراث برده میشود در سلسله
معصومین و بود علی علیه السلم عالم این امت یعنی که همیشه او عالم بوده و بدرستی که از دنیا نرفته از ما اهل
بیت رسول عالمی هرگز مگر آنکه بجای او نشسته از خانواده او کسی که دانست مثل دانش او را یا آنچه را که خواست
الله تعالی بیان این شد در شرح حدیث سابق سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انّ فی علیّ علیه السلم
سنة الف نبیّ من الانبیاء و انّ العلم الذی نزل مع آدم علیه السلم لم یرفع و ما مات عالم فذهب علمه

والعلم

و العلم یتوارث شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که در علی علیه السلم ظاهر شده عادت
الهی در هزار پیغمبر از پیغمبران بزرگ مراد رسولانست که قبل از رسالت نبوت داشته اند و ظاهر آنست
که علما جمیع ایشان منحصر در هزار باشد سوای پیغمبر آخر الزمان یا با او نیز و میتواند بود که مراد بالف کثرت
مطلق باشد و مراد بسنه ایشان عادتست که مکرر بیان شد از آنجمله است در شرح حدیث اول باب سوم که اولیای
آن انبیا بعد از ایشان مظلوم بوده اند و بدرستی که علمی که نازل شد با آدم علیه السلم برداشته نشده و نیست اینکه
مرده باشد عالمی پس رفته باشد از میان مردمان علم او و علم محتاج الیه مردمان بمیراث برده میشود در سلسله معصومین
چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول انّ العلم الذی نزل مع آدم علیه السلم لم یرفع و ما مات عالم
فذهب علمه شرح این ظاهرست از شرح سابق پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلم یمصّون الثماد و یدعون النهر
العظیم قیل له و ما النهر العظیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و العلم الذی اعطاه الله انّ الله عزّ و جلّ
جمع لمحمد صلی الله علیه و آله سنن النبیین من آدم و هلمّ جرّاً الی محمد صلی الله علیه و آله قیل له و ما تلک السنن
قال علم النبیین بأسره و انّ رسول الله صلی الله علیه و آله صیّر ذلک کلّه عند امیر المؤمنین علیه السلم
فقال له رجل یا ابن رسول الله فامیر المؤمنین اعلم ام بعض النبیین فقال ابو جعفر علیه السلم اسمعوا
ما یقول انّ الله یفتح مسامع من یشاء انّی حدّثته انّ الله جمع لمحمد علم النبیین و انّه جمع ذلک کلّه
عند امیر المؤمنین و هو یسألنی أ هو اعلم ام بعض النبیین شرح المصّ بالصاد المهملة مکیدن …
مجازیست که طلب علم از کتب فلاسفه یا متکلمین معتزله و اشاعره یا تقلید اهل ضلالت و مانند ایشان میکنند
الثماد بکسر ثاء سه نقطه و تخفیف میم و دال بی نقطه آبی کم که بی ماده باشد و مراد اینجا آنست چه آن مناسبست با لفظ
یمصون تشبیه علم باب متعارفست و در اینجا تشبیه علم رسول صلی الله علیه و آله بنهر عظیم شده برای اشارت بدو چیز
اول اینکه جاریست یعنی که از اولین باو بمیراث رسیده و از او باهل بیت او تا آخر الزمان بمیراث میرسد
دوم اینکه کمال وسعت دارد و العلم عطفست بر رسول از قبیل عطف مقصود بر تمهید هلمّ بفتح ها و فتح لام و تشدید
میم مفتوحه یعنی بیا اسم فعلست و جرّاً مفعول … میتواند بود و مفعول له
میتواند بود … یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم اهل ضلالت میمکند …
و وا میگذارند نهر بزرگ را التفات بآن نمیکنند گفته شد او را که چیست آن نهر بزرگ که میگویی گفت آن علم
رسول الله صلی الله علیه و آله است که داده او را الله تعالی بوحی بیان این آنکه بدرستی که الله عزّ و جلّ جمع کرده
برای محمد صلی الله علیه و آله طریقهای پیغمبران را از آدم و بیا تا … آن سلسله را تا محمد صلی الله علیه و آله
گفته شد امام را که چیست آن طریقها گفت علم انبیاست بکلی آن علم و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله جمع کرد

همگی آنرا نزد امیر المؤمنین علیه السلم پس گفت امام را مردی ای پسر رسول خدا پس امیر المؤمنین داناترست یا بعضی
از آن انبیا یعنی اینکه هر کدام از انبیا که فاضل یا مفضول باشد نسبت با امیر المؤمنین بیان کن پس گفت
امام علیه السلم اهل مجلس را که بشنوید که چه میگوید بدرستی که الله تعالی میگشاید گوشهای دل هر که را که میخواهد
… بدرستی که من گفتم او را که الله تعالی جمع کرد برای محمد علم همگی انبیا را و اینکه محمد جمع کرد همگی آن
علم را نزد امیر المؤمنین و با وجود این او میپرسید مرا که آیا علی داناترست یا بعضی انبیا مراد اینست که این سؤال
بسیار بیجاست چه کلام من صریحست در اینکه علی اعلم از جمیع انبیای سابق است ششم اصل قال ابو جعفر علیه السلم
انّ العلم یتوارث فلا یموت عالم الّا ترک من یعلم مثل علمه او ما شاء الله شرح این ظاهرست از
شرح حدیث اول این باب هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انّ العلم الذی نزل مع آدم
لم یرفع و ما مات عالم الّا و قد ورث علمه انّ الارض لا تبقی بغیر عالم شرح مراد بالعلم دانا بجمیع محتاج الیه مردمان
از مسائلست ورث بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب تفعیلست یا بصیغه مجهول باب حسب است یعنی بمیراث داده
یا داده شده یا برده شده اشارتست بآنچه گذشت در احادیث باب پنجم که باب انّ الارض لا تخلو من حجة
و باقی ظاهرست باب سی و سوم اصل باب انّ الائمة علیهم السلم ورثوا علم النبی و جمیع الانبیاء و الاوصیاء
علیهم السلم الذین من قبلهم شرح این باب بیان آنست که ائمه اهل البیت علیهم السلم بمیراث برده اند علم
پیغمبر ما را و علم جمیع پیغمبران و اوصیا علیهم السلم را که پیش از ایشان بوده اند در این باب هفت حدیث است
اول اصل عن عبد الله بن جندب انّه کتب الیه الرضا علیه السلم امّا بعد فانّ محمداً صلی الله علیه و آله
کان امین الله فی خلقه فلمّا قبض علیه السلم کنّا اهل البیت ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا
علم البلایا و المنایا و انساب العرب و مولد الاسلام و انّا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان
و حقیقة النفاق و انّ شیعتنا لمکتوبون باسمائهم و اسماء آبائهم اخذ الله علینا و علیهم المیثاق یردون
موردنا و یدخلون مدخلنا لیس علی ملّة الاسلام غیرنا و غیرهم و نحن النجباء النجاة و نحن افراط
الانبیاء و نحن ابناء الاوصیاء و نحن المخصوصون فی کتاب الله عزّ و جلّ و نحن اولی الناس بکتاب
الله و نحن اولی الناس برسول الله صلی الله علیه و آله شرح البلایا بفتح باء یک نقطه …
و تشدید یاء دو نقطه در پایین … المنایا بفتح میم …
و تشدید یاء دو نقطه در پایین مرگها و انقراض دولتها عرب عبارتست از ائمه هدی موافق آنچه مذکورست
در کتاب الروضه … که الناس ثلثة عربیّ و مولی و علج فنحن العرب و شیعتنا الموالی و من لم یکن
علی مثل ما نحن علیه فهو علج المولد بضم میم و فتح واو و تشدید لام مفتوحه … مولد الاسلام عطف بر العرب است

و عبارتست از کسی که ملحق بعرب کرده او را اسلام … اذا رأیناه اشارتست باینکه این معرفت از قبیل
علم بغیب نیست بلکه از قبیل وسیله دلال و فراستست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب بیست و ششم
الحقیقه نشان چیزی مثل علم در لشکرگاه اخذ میثاق بولایت از شیعه میآید در حدیث دوم باب
صد و هشتم که … الی ولایتنا فاقر بها الله من احب و انکرها من ابغض تا آخر ملة الاسلام اشارتست
بملة ابراهیم است که مأموریم است در قرآن تا اسلام … النجباء جمع نجیب … نزد الله تعالی
و آن خبر کمی است النجاة بفتح نون رهایی از آتش دوزخ و آن خبر بعد از خبر کمی است باعتبار اینکه ائمه
باعث … و از جمله هفتاد و سه فرقه امت رسول علیه السلم فرقه ناجیه شیعه ایشانند الافراط بفتح همزه
و سکون فاء و راء بی نقطه و الف و طاء بی نقطه جمع فرط بفتح فاء و سکون راء اعلام مستقیم که برای یافتن
راه است الابناء بفتح همزه و سکون نون و باء یک نقطه و مد جمع بنی بفتح نون …
اشرف و شریف بلند مرتبگان مخصوص یعنی ممتاز است تا افاده کند اینرا که امامت در غیر ما نیست تنها ما را
… و این اشارتست بآیات بینات محکمات … و از اختلافات …
امر و سؤال اهل الذکر از هر چه معلوم یعنی روایتست از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم و فتح دال
بی نقطه و کسر جیم و فتح دال اینکه نوشت سوی او امام رضا علیه السلم اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که محمد صلی الله
علیه و آله بود امین الله تعالی بر احکام او در خلق او پس وقتی که گرفته شد یعنی اینکه بیرون برده شد از دنیا
بودیم ما اهل بیت او وارثان علم او پس ما امینان الله تعالی ایم در زمین او نزد ماست علم … و مرگها و نسبهای
عرب و نسبهای لاحق بعرب در اسلام و بدرستی که ما هر آینه میشناسیم مرد مدعی اسلام را وقتی که ببینیم او را
نشان ایمان و نشان نفاق و بدرستی که شیعه ما نوشته شده اند نزد ما باعتبار نام و نشانهای ایشان
و نام و نشانهای پدران ایشان گرفته الله تعالی بر ما و بر ایشان پیمان دوستی که ایشان ما را دوست دارند
و ما ایشان را دوست داریم حاضر میشوند جایی که ما حاضر در آنیم از کنار حوض کوثر مراد اینست که …
از آبخورها و داخل میشوند در منزلها در بهشت نیست بر حقیقت اسلام کسی بغیر ما و غیر شیعه ما باشند و ما
نجیبان رهایی مردمان از عذاب الهی یعنی اینکه باعث رهایی اقرار با امامت ماست بعد از رسول علیه السلم
و مایم اعلام پیغمبران و مایم فرزندان اوصیای پیغمبران و مایم مخصوصان بامامت بعد از رسول صلی الله علیه و آله در
قرآن و ما سزاوارتر و نزدیکتر مردمانیم بقرآن و ما سزاوارتر و نزدیکتر مردمانیم برسول الله صلی الله علیه و آله
فصل توهم منافات میشود میان و انّا لنعرف الرجل تا آخر و میان قول الله تعالی در سوره توبه و من اهل المدینة
مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم و بعضی اهل مدینه صاحب … برآمده شده اند بر نفاق …

شبه انی ایشان را ... میعاد ایشان را چه هر گاه رسول نه انه ... اولی [illegible] **جواب** بر دو احتمال است
اول اینکه آیت برائت قبل از نزول مجموع قرآن نازل شده و مجموع قرآن بیان کل شی است نه بعض آن پس
میتواند بود که در اوائل بعثت در اواسط آن علم رسول کرده اند اگر آن آیت باشد دوم اینکه آیت برائت محمول باشد بر جهل
رسول بمقدار نفاق ایشان نه باصل نفاق ولهذا اینجا بجای لا تعلمهم لا نعلمهم گفته و در جای دیگر گفته لتعرفنهم فی لحن القول
و در حدیث حکم بمعرفت ایشان بسبب معلومیت حقیقت اهل نفاق شده نه معلومیت حقیقت [illegible] آن مثل
مقدار نفاق در شدت و ضعف **متن** ولکن الذین شرع الله لنا و بینه فقال فی کتابه شرع لکم یا آل محمد من الدین
ما وصی به نوحا فقد وصانا بما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک یا محمد وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی فقد
علمنا و بلغنا علم ما علمنا واستودعنا علمهم نحن ورثة اولی العزم من الرسل ان اقیموا الدین یا آل محمد ولا تتفرقوا
فیه وکونوا علی جماعة کبر علی المشرکین من اشرک بولایة علی ما تدعوهم الیه من ولایة علی ان الله یا محمد یهدی الیه
من ینیب من یجیبک الی ولایة علی علیه السلام **شرح** در سوره شوری چنین است شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب پس ربما دو کم در الحدیث از امامت و دیگر
الحدیث در تحت عنوان این باب برای توضیح الشرح مصدر باب منع بعایت بلند کردن چیزی و مراد اینجا آسان واضح
کردن چیزی است برای کسی بروشنی که هیچ اشکال او را در طریق علم بآن نماند جمع میان الحدیث والحجی [illegible]
در حدیث اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر باینست که خطاب در شرع لکم از جنس خاص و عام باشد نظیر الحج [illegible]
در حدیث هفتاد ... باب صد ... کرم عطف القول علی ابن خثیمة و صاحبه فقال فی الخاص والعام وان ... اگر
ان ترکت بی پس کما طلبان در شرع لکم جمیع اهل اسلام اند خصوصا اهل بیت محمد علیهم السلم و محمد صلی الله علیه و آله داخل
مخاطبانست بقرینه الیک واو در والذی بمعنی مع است پس افاده میکند که مقصود اولی معرفت شریعت محمدی است در شرع
دیگر برای زیاد دستی بصیرت و مقصود ثانوی است وما وصینا به معطوف بر ما وصی به نه بر الذی بقرینه تغییر اسلوب
چه در اول و آخر ماست و در میان الذی است فا در فقد برای بیان و تفسیر آیت است از اول علمنا بصیغه ماضی معلوم باب
تفعیل و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است وبلغنا نیز بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعیل علم مفعول به است
ما مصدریه یا موصوله و عبارت است از الذی اوحینا الیک علمنا در دوم بصیغه ماضی معلوم متکلم مع الغیر مجرد یا باب تفعیل
واو در واستودعنا بصیغه ماضی معلوم غائب باب استفعال حالیه است بتقدیر قد علم مفعول به است و عبارت است از
مجموع علوم نوح و محمد و ابراهیم و موسی و عیسی پس ضمیر راجع بنوح و محمد و ابراهیم و موسی و عیسی است لکن در نسخ استنساخ بهای
جمله حالیه است واشارت است واشارت است بانکه تخصیص ذکر این پنج رسول با وجود انکه علم جمیع رسل نزد ما است

برای معدود بودن ایشانست باعتبار انکه اولی العزم اند چنانچه می آید در حدیث دوم ان در ان اقیموا مصدریه است
نزد جمهور نحاة و مفسره است نزد ابو حیان و بنا بر اول مصدر منصوبست محلا و بدل مفعول شرع است و بنا بر اول
امر باقامت دین و نهی از تفرق در انست و بنا بر دوم ان اقیموا محلی از اعراب ندارد و بر هر تقدیر مراد آنست
که اقامت دین و ترک تفرق در آن مشترک است میان جمیع شرایع اولی العزم و آن ممکن نیست مگر بودن
امام عالم بجمیع دین و سوال دیگران او را از هر مشکل اگر میسر شود والا سکوت در مشکلات و عمل بر آیات
حاکم بر شروط برهان فتوی وقضا من اشرک بولایة علی بیان معنی المشرکین نیست بلکه بیان مصداق انست
با بیرون شیعی کسی که تجویز کند که غیر علی امامی بعد از رسول بیفاصله باشد البته تجویز کرده که حاکمی در حلال و حرام
غیر الله تعالی هست چه مخالفان علی پیروان ظنند **یعنی** ما اهل بیت رسول آل محمیم که بعنایت واضح ساخته الله تعالی
را پس گفته برای بیان این در کتاب خود در سوره شوری بعنایت واضح ساخت الله تعالی برای شما ای اهل بیت محمد
از جمله مسائل دین مطلقا که برسی خود وصی کرده آنچه را که سفارش کرده بآن نوح را امام گفت سفارش کرده ما را
بآنچه سفارش کرده بآن نوح را و آنچه وحی فرستادیم سوی تو ای محمد و آنچه را که سفارش کردیم بآن ابراهیم
و موسی را و عیسی را امام گفت بیان این آیت انکه بتحقیق تعلیم کرد الله تعالی ما را و رسانید علم بود رسول علیه السلم
آنچه را که دانستیم بر حالی که بتحقیق سپرد بما علم آن جماعه را بیان این انکه ما وارثان علم صاحبان جد از رسول
چه جای دیگران آنچه مذکور شد اینست که بر پا دارید دین را یعنی مسائل حلال و حرام را ای اهل بیت محمد و با هم
اختلاف مکنید و باشید بر اجتماع در هر مسئله از مسائل حلال و حرام سنگین شده بر مشرکانی که امامت را اسلام
میکنند امام گفت ایشان جمعیند که مشرک شدند بامامت علی یعنی که بیرون حق را شریک کرده با او در استحقاق امامت
آنچه میخوانی تو ای محمد آن مشرکان را سوی آن که امامت علی بیفاصله باشد جواستی که الله تعالی ای محمد راه مینماید
سوی آنچه میخوانی بآن جمعی را که رجوع میکنند سوی حکم الهی که جمعی باشند که قبول میکنند خواندن تو مردمان را سوی
امامت علی علیه السلم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اول وصی
کان علی وجه الارض هبة الله بن آدم وما من نبی مضی الا وله وصی **شرح** ظاهر اینست که کلام رسول الله
صلی الله علیه و آله تا اینجا باشد و ظاهر اینست که مراد بنبی اینجا رسولیست که صاحب شریعت علیحده و کتاب علیحده است
و مراد بنبی بعد انبیای ائمه اثنا عشر است و چون هر دو کلام یکی نیست این اختلاف سهلست **یعنی** روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که اول وصی که بود بر روی زمین هبة الله
آدم بود که اسم او شیث بود و نبوده هیچ پیغمبری صاحب شریعتی که رفته باشد از دنیا مگر بر حالی که او را وصی باشد
اصل وکان جمیع الانبیاء مائة الف نبی وعشرین الف نبی منهم خمسة اولو العزم نوح وابراهیم وموسی

ما وطلبان ایشان پس کدام برهان برای الزام واسکات آن طالبان رسا ترست از این یقین **سوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلم ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان وانا ورثنا محمدا وان عندنا علم التوراة
والانجیل والزبور وتبیان ما فی الالواح قال قلت ان هذا لهو العلم قال لیس هذا هو العلم ان العلم
الذی یحدث یوما بیوم وساعة بعد ساعة **شرح** تبیان مجرور و معطوف بر التوراة است و دانستی
آنچه محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات در باب ما عند الائمة من کتب الانبیاء نقل کرده از امیر المؤمنین
علیه السلم که گفت ان یوشع بن نون کان وصی موسی بن عمران وکانت الالواح موسی من زمرد اخضر فلما غضب موسی
القی الالواح من یده فمنها ما تکسر ومنها ما بقی ومنها ما ارتفع فلما ذهب عن موسی الغضب قال یوشع بن نون عندک تبیان ما فی الالواح
قال نعم ... حدیث پس ظاهر اینست که در الواح موسی غیر توراة چیزی مکتوب باشد **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم
بدرستی که سلیمان بمیراث گرفت علم را از داود چنانچه الله تعالی گفته در سوره نمل که وورث سلیمان داود
و بدرستی که محمد بمیراث برد علم را از سلیمان و بدرستی که ما اهل بیت محمد بمیراث بردیم علم را از محمد و بدرستی که نزد ما است
علم توراة موسی و علم انجیل عیسی و علم زبور داود و علم نسخه که بیان واضح الواح موسی است راوی گفت که گفتم بدرستی که این
هر آینه علمست و بس پس علم عظیم یعنی که مختص است علم عظیم در این گفت نیست این و بس علم عظیم بدرستی که علم عظیم
آنست که حادث میشود باستنباط و فکر در معلوماتی که مذکور شد روز بروز و ساعت بساعت مراد آنست که
این قسم علوم نیز داخل علم عظیم است پس منحصر در سابق نیست و میتواند بود که مراد این باشد که عمده علوم حادث است
باعتبار اشکال استنباط یا باعتبار انکه در علم باحوال حوادث زمان خود لذت بیشتر است یا باعتباری دیگر چنانچه می
آید در شرح حدیث اول باب بیست و سوم **چهارم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلم وعنده ابو بصیر فقال ابو عبد الله
علیه السلم ان داود ورث علم الانبیاء وان سلیمان ورث داود وان محمدا صلی الله علیه وآله ورث سلیمان
وانا ورثنا محمدا صلی الله علیه وآله وان عندنا صحف ابراهیم والواح موسی فقال ابو بصیر ان هذا لهو العلم
فقال یا ابا محمد لیس هذا هو العلم انما العلم ما یحدث باللیل والنهار یوما بیوم وساعة بساعة **شرح** بود
نزد امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او ابو بصیر بود پس گفت امام بدرستی که داود بمیراث برد علم انبیای سابق را
و بدرستی که سلیمان وارث شد داود را یعنی انکه بمیراث برد علم او را و بدرستی که محمد صلی الله علیه و آله وارث شد سلیمان را
و بدرستی که ما اهل بیت وارث شدیم محمد را صلی الله علیه و آله و بدرستی که نزد ماست صحف ابراهیم و الواح موسی
پس گفت ابو بصیر بدرستی که اینست و بس هر آینه علم عظیم پس گفت ای ابو محمد نیست این و بس علم عظیم جز این نیست
که علم عظیم آنست که حادث میشود در شب و روز و روز بروز و ساعت بساعت این ظاهر شده در شرح سابق
پنجم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لی یا ابا محمد ان الله عز وجل لم یعط الانبیاء شیئا الا وقد اعطاه

وصیا و محمد علیهم السلم وان علی بن ابی طالب کان هبة الله لمحمد وورث علم الاوصیاء وعلم من کان قبله
اما ان محمدا ورث علم من کان قبله من الانبیاء والمرسلین **یعنی** کان هبة الله یعنی بخشیده است بوی
است که مانند هبة الله وصی بود او وصی بیواسطه اول رسل بود و این وصی بواسطه آخر رسل بود و میتواند بود که
مراد این باشد که بخشش الهی بود برای محمد **یعنی** و بودند همه پیغمبران یعنی اینکه خواه صاحب شریعت و کتاب و خواه نه
صد هزار پیغمبر و بیست هزار پیغمبر از جمله ایشان پنج کس صاحبان جد در پیغمبری بودند نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد علیهم السلم و بدرستی که علی بن ابی طالب بود هبة الله برای محمد و بمیراث برد علم همه اوصیا را و علم هر کرا که پیش از او
بوده از پیغمبران و رسولان آگاه باشید بدرستی که محمد بمیراث برد علم هر کرا که پیش از او بوده از جمله پیغمبران و رسولان
مراد آنست که امامت نامکی بعلی سپرد چون وصی او بود **اصل** علی قائمة العرش مکتوب حمزة اسد الله واسد رسوله
وسید الشهداء وفی ذؤابة العرش علی امیر المؤمنین فهذه حجتنا علی من انکر حقنا وجحد میراثنا
وما منعنا من الکلام وامامنا الیقین فای حجة تکون ابلغ من هذا **شرح** القائمة پایه تخت و پایه ستور و مانند آن
معانی عرش بیان شده در کتاب التوحید در باب بیست کم باب العرش والکرسی است و مراد اینجا قرآن است و مراد
بقائمة العرش متشابهات قرآنست که معانی آن معلوم راسخان در علم است مراد بشهدا شهیدان از جمله غیر انبیا
و اوصیاست چنانچه ظاهر میشود از حدیث سی و پنجم باب صد و دهم که الا وان افضل الخلق بعد الاوصیاء الشهداء الا
وان افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب وجعفر بن ابی طالب الذؤابة بضم ذال با نقطه و تخفیف همزه والف و با
یکنقطه بالای پیشانی را گویند ناصیه نیز مینامند و مراد اینجا جاییست که بالاترین جاهای چیزی باشد و مراد بذؤابه
العرش آیات بینات محکمات تا هیچ از پیروی ظنی و از اختلاف از روی ظن مرکبه الدلالة بر وجوب امام عالم بجمیع
احکام و متشابهات در هر زمان تا انقراض تکلیف است و آن آیات را ام الکتاب مینامند موافق آیت سوره
آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آیت سوره رعد یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب و آیت
سوره زخرف وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم ~~[illegible]~~ و در بعض احادیث باب صد و ششم که باب نادرست فا در فهذه بیانیه است مشار الیه بهذه ذؤابة العرش است
ما در وما منعنا برای استفهام انکاری است منعنا بصیغه ماضی معلوم باب منع است ضمیر مستتر راجع بما است واو در
حالیه است و عامل آن منعنا است امامنا بفتح همزه منصوب بظرفیت و متعلق آن مرفوع و خبر مبتدا است الیقین مبتدا است
و عبارت است از محکمات قرآنست **یعنی** بر پایه عرش نوشته شده که حمزه شیر الله تعالی و شیر رسول او و بزرگ
شهدا است و در اعلای عرش هست که علی امیر المؤمنین است پس این برهان ماست بر جمعی که حکم شرعی ... به
حق ما را غصب کردند میراث ما را چه چیز منع کرده ما را از سخن در طلب حق خود و حال آنکه در پیش روی ما یقین است

محمداً صلى الله عليه وآله قال وقد اعطى محمداً جميع ما اعطى الانبياء وعندنا الصحف التي قال الله عز وجل
صحف ابراهيم وموسى قلت جعلت فداك هي الالواح قال نعم شرح ومراد به اعطى محمد جميع ما اعطى الانبياء
برای رفع توهم نسیان بعضی در وقت بعضی دیگر و عدم اجتماع همه آنها است نمیری رافع صحف موسی است و مراد این است
که آیا صحف موسی آن الواح است که در سوره اعراف در حکایت موسی مذکور است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای ابو محمد بدرستی که الله عز وجل نداد پیغمبران را چیزی از علم مگر اینکه بتحقیق داد آن را
بمحمد صلى الله عليه وآله و بتحقیق داد محمد را جمیع آنچه داد پیغمبران را و نزد ما است صحفی که گفته الله عز وجل در سوره اعلی
صحف ابراهیم و موسی گفتم قربانت شوم آیا صحف موسی آن الواح است گفت آری ششم اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام انه سأله عن قول الله عز وجل ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر
ما الزبور وما الذكر قال الذكر عند الله والزبور الذي انزل على داود وكل كتاب نزل فهو عند
اهل العلم ونحن هم شرح تفسیر الذکر بتفسیر الزبور در این حدیث با وجود آنکه مقتضای آیت و سیاق
عکس است برای کمال اهتمام بتفسیر الذکر است عند الله بکسر عین و سکون نون بتقدیر مکتوب هو عند الله است
و مقصود تفسیر ذکر است بام الکتاب که مضمون آیت بینات محکمات نامیده از برای ظن و از اختلاف از ذی
ظن است موافق آیت سوره آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب و معنی عند الله این است که نسخ و تبدیل
در آن راه نیافته و از شک نیست و محو و ابر نیافت موافق آیت سوره رعد یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام
الکتاب و آیت سوره زخرف و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و این مبنی بر آن است که اصل ذکر یعنی یاد چیزی کردن است
و مراد اینجا یاد ربوبیت الله تعالی است که مذکور است در آیت سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و مصداق ذکر ربوبیت
الله تعالی آیات بینات محکمات مذکوره است و اطلاق ذکر بر رسول الله و اوصیای او نیز ببین اعتبار است یعنی
روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه عبد الله پرسید امام را از قول الله عز وجل در سوره
انبیا و هر آینه بتحقیق نوشتیم در زبور بعد از نوشتن ذکر سوال این است که چیست مراد بزبور و چیست مراد
بالذکر گفت مراد بالذکر مکتوبیست که آن محفوظ است نزد الله تعالی و مراد بزبور کتابیست که فرود آورده شد بر داود
علیه السلام و هر کتابی که فرود آمده از جانب الله تعالی پس آن نزد اهل علم است و ما آن اهل علمیم مراد این است که
جمیع آنچه در آنها است معلوم ما است هفتم اصل عن ابراهیم عن ابیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال قلت له
جعلت فداك اخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم قال نعم قلت من لدن آدم حتى انتهى
الى نفسه قال ما بعث الله نبياً الا ومحمد صلى الله عليه وآله اعلم منه شرح اکر من در من ابی الحسن از زیادی کاتب
باشد ظاهر این است که ابراهیم عبارت از ابن هاشم باشد ...

یعنی روایت است از ابراهیم از پدرش از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت گفتم او را قربانت شوم خبر ده مرا از پیغمبر
صلى الله عليه وآله که آیا میراث برد علم پیغمبران همگی ایشان را گفت آری گفتم از زمان آدم تا وقتی که رسید بخود
یعنی اینکه آیا هیچ چیزی ضایع نماند گفت نفرستاد الله تعالی پیغمبری را مگر بر حالی که محمد صلى الله عليه وآله از او داناتر بود
اصل قال قلت ان عيسى بن مريم كان يحيي الموتى باذن الله قال صدقت وسليمان بن داود كان يفهم
منطق الطير وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل شرح جملة وسليمان تا المنازل
دو احتمال دارد اول اینکه از کلام امام باشد و سلیمان مرفوع و مبتدا باشد یا منصوب و معطوف باشد
بعطف مفعول بر عیسی و استفهام در وکان مقدر باشد دوم اینکه از کلام راوی باشد و سلیمان منصوب
و معطوف باشد بعطف نسق بر عیسی و قال صدقت جمله معترضه باشد میان معطوف و معطوف علیه و در وکان
استفهام مقدر باشد بتقدیر او کان یعنی راوی گفت گفتم بدرستی که عیسی بن مریم زنده میکرد مردها را
برخصت الله تعالی یعنی اینکه چیزی را میدانست که بآن مرده زنده میشد امام گفت راست میگویی و سلیمان بن
داود میفهمید سخن مرغان را و رسول الله صلى الله عليه وآله قادر بود بر این مراتب بلد اعلم اصل قال فقال ان سليمان بن
داود قال للهدهد حين فقده وشك في امره فقال ما لي لا ارى الهدهد ام كان من الغائبين حين
فقده وغضب عليه فقال لاعذبنه عذابا شديدا او لاذبحنه او لياتيني بسلطان مبين
وانما غضب لانه كان يدله على الماء فهذا وهو طائر قد اعطي ما لم يعط سليمان وقد كانت
الريح والنمل والانس والجن والشياطين والمردة له طائعين ولم يكن يعرف الماء تحت الهواء
وكان الطير يعرفه شرح قال للهدهد یعنی اقرأ للهدهد است و مراد این است که سلیمان کرد دعوی هدهد را
که احاطت بما لم تحط به والشیء الخبء که عبارت از آن وجود آب در مسکن سبا است و آیت اقرار به آن ...
یا بفقط است حین فقده ظرف قال است و شک عطف بر فقده و ادر فقال برای تعقیب و عطف بر قال است
حین در دوم نیز ظرف قال است و بول اولست برای اشارت بکمال انصاف سلیمان علیه السلام زیرا که تسلیم دعوی
کسی در حین غضب بر او مشکل است از تسلیم او در حین شک در کار او و غضب عطف بر فقده فقال عطف بر
غضب است جمله وهو طائر حالیت از هذا و عامل آن اشارت است که مفهوم است از هذا یا حال نائب فاعل
اعطی است و مقدم شده بر عامل و صاحب حال نیز تحت الهوا اشارت است باینکه معرفت هدهد باین است با بینایی
استه لاکیفیت هوایی بوده که در بالای آب بوده و معلوم هدهد شده چون بهوای بالای آن آب
مراد میشد از کرد الطیر بفتح طا جمع طائر و بر یکی نیز اطلاق میکنند و اینجا معنی دوم
مراد است و الف لام برای عهد خارجی است یا مراد معنی اول است و الف لام برای جنس است و مقصود هدهد است

بجنس طیور است هر چند که در ضمن یکی باشد مثل و نادته الملائکه یعنی راوی گفت که پس امام گفت که بدرستی
که سلیمان بن داود قائل شد برای هدهد بعض هدهد وقتی که نیافت هدهد را در جای خود و شک
کرد در کار هدهد پس گفت چنانکه الله تعالی حکایت کرده در سوره نمل که چه حالت مرا که نمی بینم
هدهد را در جای خود و غضب کرد بر هدهد پس گفت هر آینه عذاب خواهم کرد البته او را عذابی سخت
یا هر آینه ذبح خواهم کرد البته او را یا هر آینه خواهد آورد البته نزد من برهانی ظاهر که باعث قبول عذر او و دفع
عذاب و ذبح از او شود و جز این نیست که غضب کرد برای اینکه راه مینمود هدهد سلیمان را بر آب پس این حیوان
بر حالی که مرغی است بتحقیق داده شده چیزی که داده نشده آن بسلیمان و حال آنکه بتحقیق بوده باد و مورچه
و آدمیان و جنیان و شیاطین سرکش از عبادت ... و او را مطیعان و نمیشناخت آب را در زیر هوا و آن
مرغ میشناخت آن را اکر کویی در استدلال بجهل سلیمان فی الجمله احتیاج باقرار برای هدهد که صریح از
آیت معلوم میشود نیست چه شک او در حال خود یا حال هدهد صریحست و اینها تردید و در حین غضب دلالت
بر جهل بحقیقت حال میکند صریحا کوییم جهل بامثال این جزئیات مخصوص سلیمان نیست بلکه مشترک میان
رسول و اهل البیت چنانچه می آید در حدیث ششم باب صد و هشتم پس این جهل در مخلوقات نقص نیست
مطلقا بلکه آنچه در ایشان نقص است جهلیست بقواعد کلیه که مستنبط شود از آنها مع با مثال این جزئیات
مثل جهل سلیمان بقاعده که از آن وجود آب در طرفی معلوم شود و جهلت بجزئیاتی که جهل باینها مستلزم
جهل بقواعد کلیه است مثل جهل برسول و کتاب و امام و از این تحقیق ظاهر میشود که قول هدهد در اتیان بسلطان
مبین که احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا بنبا یقین برای اظهار علم بآن قاعده است که مستنبط شده
وجود آب در شهر سبا و از آن مستنبط شده وجود خلق بسیار در آنجا و آن باعث استفسار از دین آن
قوم شده که عبادت رب العالمین چرا نمیکنند و بتحقیق امام زمان چرا نمیشناسند با وجود اتمام حجت الهی
برایشان بشواهد ربوبیت اصل وان الله يقول في كتابه ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او
قطعت به الارض او كلم به الموتى وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي فيه ما تسير به الجبال وتقطع
به البلدان وتحيى به الموتى ونحن نعرف الماء تحت الهواء شرح در این فقرات بیان این است که
قدرت ما بر وسعت ملک شبیه بملک سلیمان است و آنکه او جاهل بآن بود ما عالم بآنیم و در ضمن این قدرت
بر احیای موتی که از عیسی علیه السلام صادر شده معلوم میشود و در این آیت چند احتمالست از آنجمله آنکه لو ان
قرآنا بتقدیر لو وقع ان قرآنا است و جواب شرط محذوف است بتقدیر لم یکن من آیات الله عجبا نظیر آیت سوره کهف
ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و دلالت بر آن محذوف میکند تتمه آیت که بل لله الامر جمیعا

زیرا که جواب برای اضراب از منفی میباشد پس معنی این آیت این است که بعض قرآن وسیله تسییر و تقطیع و تکلیم
شد و شاید که در زمان ظهور قائم علیه السلام واقع شود و لهذا امام بلفظ مضارع گفته که یسیر تا آخر و تنوین قرآنا
برای تنکیر و تقلیل است و مراد بعض قرآنیست که در مصاحف مشهوره نیست بقرینه و قد ورثنا نحن هذا القرآن
الذی فیه ما یسیر به الجبال و می آید در باب صد و پنجم در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و دوم باب النوادر
اینکه بسیاری از قرآن در مصاحف مشهوره نیست و همه آن محفوظ است نزد ائمه اهل البیت علیهم السلام و ظاهر خواهد شد
در زمان قائم مبین لشکر ها باب صد و ... زیرا که کوهها از سر راه دور میشود هر وقت که حاجت افتد آنکه
بعض قرآن خوانده شود تقطیع مبالغه قطع است و مراد این است که سیر آن لشکر بطایت سریع میشود و شهرها
جمع و روی زمین زود میرسند بقرینه و تقطع به البلدان تکلیم یعنی سخن گفتن است مثل اینکه مرده را که سخن کنند زنده
شود باین قرآن و ایشان زنده شوند یا مراد الله تعالی از تسییر و تقطیع احیاء مجهول باب تفعیل است و تحیی بصیغه
مجهول باب افعال است یعنی و بدرستی که الله تعالی میگوید در قرآن در سوره رعد و اگر اینکه بعض قرآن که نظم است
حرکت داده میشد بآن کوهها یا ولایات دور ... بآن روی زمین یا سخن گفته میشد بآن امواتی میشود از
علامات قدرت الله تعالی عجب امام گفت و بتحقیق میراث کرده ایم ما این قرآنی را که در آن هست چیزی که حرکت
داده میشود بآن کوهها و ولایات بریده میشود بآن شهرهای روی زمین و زنده کرده میشود بآن اموات
و ما میدانیم آب را در زیر هوا یعنی که قاعده استنباط آن را میدانیم و این منافات ندارد با جهل بوده آنکه
پیش از استنباط اصل وان في كتاب الله لآيات ما يراد بها امر الا ان ياذن الله به مع ما قد ياذن
الله مما كتبه الماضون جعله الله لنا في ام الكتاب ان الله يقول وما من غائبة في السماء والارض
الا في كتاب مبين ثم قال ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فنحن الذين اصطفانا الله
عز وجل واورثنا هذا الذي فيه تبيان كل شيء شرح تنوین لآیات برای تعظیم است ما نافیه است
و جمله ما یراد صفت آیات است الامر بفتح همزه و سکون میم کار و امارت و هر دو اینجا مناسب است
الا برای استثنای مفرغ است ان مصدریه است و مصدر بسبب ظرف زمان است یاذن مضارع معلوم
باب علم است و اذن بچیزی یعنی علم بحضور آن چیز است مثل فاذنوا بحرب من الله میم برای مراجع بامر است و مراد این است
که هر چه بآنها اراده کنند واقع میشود ... اسم است و طرف مکانست و عبارت است ... موصوله عبارت
از سموات و ارضین و سایر اجسام و احوال آنهاست قد برای تحقیق است یا اذن بصیغه ماضی غایب معلوم
باب تفعل است التاذن اعلام از روی جد موافق آیت سوره اعراف واذ تاذن ربک لیبعثن و آیت
سوره ابراهیم واذ تاذن ربکم لئن شکرتم عائد ما محذوف است بتقدیر به اذن جمله جعله استیناف بیانی است

...

وضمیر عبده راجع بما [illegible] است ام الکتاب عبارت از محکمات قرآنست چنانچه در سورهٔ آل عمران کفته منه
آیات محکمات هنّ ام الکتاب ومراد بمحکم آیتی است که صریح باشد نزد صاحب القاف واحتمال انکه
دران نباشد مثل اینکه از جملهٔ خبر باشد نه از جملهٔ انشا مجوان الله [illegible] استینافست بیانی مجملیست
ودلالت میکند برانکه این دو آیت از محکمات وحکم معنی آنها یا بقای آنها مکابره میکنند تا در غایه برای
ثابت است باعتبار حالتی یا باعتبار وزره برای مبالغات یعنی بغایت بیان [illegible] دلالت میکند برانکه
هیئت سماوات وارضین وسایر احوال آنها بوحی الهی معلوم انبیاء سابقین شده وبعضی آنها را دیگران از
ایشان اخذ کرده اند وجمیع آنها در قرآنی که نزد ائمهٔ هدی محفوظ است مذکور است وایشان میدانند جمیع وجمیع
[illegible] قرآن [illegible] آیاتی است که اراده کرده میشود بانها کاری [illegible] اعلام کرده
الله بان از انچه گذشته [illegible] در کتابهای خود بوحی الهی بیان این آنکه گردانیده ایم اما
برای الام الکتاب بیان این انکه [illegible] الله تعالی میگوید در سورهٔ [illegible] هیچ [illegible] که در واقع باشد
در آسمان وزمین مگر آنکه ثابت است در کتابی که ظاهر است نزد علمای آن کتاب مراد قرآنست که معلومست
نزد رسول وائمهٔ هدی بعد ازان گفته در سورهٔ فاطر [illegible] قرآن سوی تو میراث دادیم قرآن را جمعی که برگزیدیم
ایشان را از جملهٔ بندگان ما [illegible] این آیت شد در احادیث باب بیست وچهارم امام گفت پس ما آن قومیم که
کتاب مارا الله عز وجل تو میراث داده ما را از رسول این قرآن که دران بیان واقع هر چیز است اشارتست
بآیت سورهٔ نحل نیز که ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء باب [illegible] باب ان الائمة علیهم السلم
عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عز وجل وانهم یعرفونها کلها علی اختلاف السنتها شرح این باب
بیان آنست که ائمهٔ معصومین علیهم السلم نزد ایشانست همه کتابهائی که نازل شده از جانب الله عز وجل وانکه
ایشان میشناسند آن کتابها را یعنی اینکه علم بانها دارند ولهذا ایشان موافقت میکنند با آنها با وجود اختلاف
زبانهای آنها [illegible] درین باب دو حدیث است اول حدیث عن هشام بن الحکم فی حدیث بریه انه لما جاء
معه الی ابی عبد الله علیه السلم فلقی ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلم فحکی له هشام الحکایة فلما فرغ
قال ابو الحسن لبریه یا بریه کیف علمک بکتابک قال انا به عالم ثم قال کیف ثقتک بتأویله
قال ما اوثقنی بعلمی فیه قال فابتدأ ابو الحسن یقرأ الانجیل فقال بریه ایاک کنت اطلب منذ خمسین
سنة او مثلک شرح بریه بفتح [illegible] وسکون [illegible] دو نقطه در پایین [illegible]
ابراهیم است [illegible] ابن بابویه در کتاب [illegible] توحید در باب الرد علی الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة [illegible]
گفته ونقل حکایت او کرده [illegible] اینکه او اعلم علمای نصاری بود [illegible]

[illegible] وجود او فخر میکردند وبسبب او ترجیح میدادند دین خود را بر جمیع ادیان واو هفتاد سال اعلم علمای آن دین بود
وهیچ [illegible] اوشکی بود در دین خود واو را [illegible] بود ودر خلوت با آن زن بیان میکرد ضعف دین نصاری
وضعف کسی را که مجمع نصاری او را اعلم علمای خود میدانستند واو بر وی [illegible] حکم میکنند پس در تفحص مذاهب
اهل اسلام واعلم علمای هر مذهبی افتاد وهر بار که با طایفه گفتگو میکرد میدانست که اهل باطلند تا آنکه شنید
که طایفه دیگر از اهل اسلام هستند که ایشان را شیعهٔ امامیه میگویند ودر میان ایشان هشام بن حکم بغایت
عالمست واو با علمای بسیار از نصاری [illegible] هشام وگفتگو کرد وملزم شد واز آنجا بخانهٔ خود برگشت وچون
زنش پرسید که چرا چنین دلگیری ونقل حکایت کرد زنش گفت آیا تو میخواهی که برحق باشی وبر حق پیروی باشی یا بر
باطل گفت بر حق گفت پس هر جا که حق بر خوری میل بآن کن ولجاجت مکن که شبهات وحاشیه در جمیع است [illegible]
گفت اوراخوش آمد وفردا از دو تنها نزد هشام رفت وگفت آیا کسی دیگر هست در طایفهٔ شما که تو عمل بقول او کنی
گفت آری وصفات امام جعفر صادق علیه السلم را بیان کرد بریه گفت اینها موافق صفاتی است [illegible] پس هشام وبریه
وزنش از کوفه رفتند بمدینه بقصد ملاقات امام [illegible] در انا به عالم برای سببیت است ومیتواند بود که صلهٔ عالم باشد
وبر هر تقدیر تقدیم آن بر عالم [illegible] حصر میکند ومقصود اظهار کمال علم [illegible] بکسر [illegible] بفتح [illegible]
معنی [illegible] اطمینان قلب [illegible] معارضات [illegible] موافق آیت سورهٔ
بقره قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی التأویل عاقبت وعده ووعید [illegible] موافق آیت سورهٔ اعراف
هل ینظرون الا تأویله ومراد اینجا [illegible] که وعده بآن شده در انجیل مثل آمدن رسول آخر الزمان [illegible]
[illegible] صیغهٔ تعجب است یا در بعضی برای الصاق است یا برای سببیت است قرائت ابو الحسن علیه السلم انجیل را از سوره
بوده که دران آن وعده بآمدن نبی آخر الزمان واهل بیت او موافق آنچه مذکور است در کتاب توحید ابن بابویه در
ذکر مجلس الرضا علی بن موسی علیهما السلم مع اهل الادیان واصحاب المقالات او مثلک بسکون واو برای شک [illegible]
وانچه اماکی گفته یا مثلک گفت یا بهمزهٔ استفهام وواو عطف ومعطوف علیه مقدر است بتقدیر اکنت تطلب مثلک هذه
المدة ومثلک پس مثلک مرفوع ومبتداست وخبرش محذوفست بتقدیر مثلک [illegible] هذه المدة یعنی روایتست از
هشام بن حکم در حکایت بریه که چون [illegible] سوی امام جعفر صادق علیه السلم بر خورد در راه ابو الحسن موسی بن جعفر
علیه السلم را پس نقل کرد برای او هشام بن حکم حکایت بریه را بالتمام پس وقتی که فارغ شد از حکایت گفت ابو الحسن
علیه السلم بریه را که ای بریه چگونه است دانش تو بانجیل گفت که من بان دانا گفت چگونه است [illegible] تو بعاقبت آن
گفت عجب خاطر جمع [illegible] که دارم دران باب [illegible] گفت پس شروع کرد ابو الحسن علیه السلم قرائت میکرد انجیل را گفت بریه
که ترا میطلبیدم از پنجاه سال تا حال یا مثل ترا اصل قال فآمن بریه وحسن ایمانه وآمنت المرأة التی کانت

[illegible] فدخل هشام وبریه والمرأة علی ابی عبد الله علیه السلم فحکی له هشام الکلام الذی جری بین ابی
الحسن موسی وبین بریه فقال ابو عبد الله علیه السلم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم شرح تمام
این آیت بذکر دو آیت سابق برابن از سورهٔ آل عمران [illegible] است اول قل اطیعوا الله والرسول
فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین دوم ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین
سوم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ودرین آیات چند احتمالست از انجمله که خود ظاهر است بایدت
انچه مذکورست در کتاب الروضه در حدیث ادم [illegible] اینست که آیت اول امرست این امت را تا آخر
الزمان باطاعت الله ورسولش وترک خودرایی در تعیین خلیفه بعد از رسول ونزاع [illegible] بذکر [illegible]
[illegible] ومعارج مخاطب [illegible] [illegible] از پیش خود ودر گردان [illegible] الله
الله ورسولش وهر اینجا مناسبت دارد آیت دوم برای بیان آنست که الله تعالی تعیین خلیفهٔ خود را سوی کسی
نکذاشته نه سوی فرشتهٔ مقرب ونه سوی نبی مرسل ونه سوی غیر ایشان چنانچه آدم را خلیفهٔ خود کرد با وجود
آنکه ملائکه راضی نبودند وچنانچه نوح را خلیفهٔ خود کرد با وجود آنکه قومش راضی نبودند وبطوفان هلاک شدند
وهمه شهور ومعروفست پس همچنان آل ابراهیم وآل عمران را خلیفهٔ خود کرده خواه امت راضی باشند وخواه
ناراضی [illegible] باطل میشود قول [illegible] که [illegible] امامت ببیعت با اجماع [illegible] میشود وعطف آل عمران
بر آل ابراهیم از قبیل عطف صفتی بر صفتی دیگر است برای موصوف واحد ومراد عبد المطلب [illegible]
الک [illegible] مذکور میشود در حدیث بیست وچهارم باب صد ودوم ومراد بآل ابراهیم وآل عمران سیزده کس است [illegible]
دوازده وصی ایشان علیهم السلم ومراد بعمران پدر فاطمه [illegible] داد عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم است که مذکور میشود
در حدیث سوم باب شصت وششم واین فاطمه زن عبد المطلب است ومادر عبد الله وابو طالب وزبیر از پسران
عبد المطلب است وشرف اولاد او [illegible] در کتاب [illegible] در حدیث [illegible] باب [illegible] وروضهٔ [illegible]
البیت [illegible] عبد المطلب زمزم [illegible] جوهری در صحاح گفته که مخزوم ابو حی من قریش وهو مخزوم بن یقظة بن مرة بن
کعب بن لؤی بن غالب پس میان آل ابراهیم وآل عمران عموم وخصوص مطلق است وکلی [illegible]
چنانچه حسان در طعن ابن عباس گفته که وان سنام المجد من آل هاشم بنو بنت مخزوم ووالدک العبد ابن جوزی
در کتاب تلقیح گفته که ذکر عمومة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابن السائب هم الحارث والزبیر وابو طالب وحمزة
وابو لهب والغیداق والمقوم وضرار والعباس وقثم وحجل واسم حجل المغیرة وقال غیرهم عشرة ولم یذکر قثم
واسم الغیداق حجل [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] ام حکیم وهی البیضاء وبرة وعاتکة وصفیة واروی وامیمة
صفیة فاسلمت [illegible] وفی عاتکة واروی [illegible] محمد بن سعد [illegible] الی المدینة [illegible]

[illegible] السلم بمعنی الاصفیة وذریة منصوب [illegible] بتقدیر اعنی یا منصوب [illegible] تقدیر الا [illegible]
[illegible] والجملة استیناف بیانی ودر آیت سابقست جملهٔ بعضها من بعض صفت ذریه است من اینجا [illegible]
در قول رسول الله صلی الله علیه وآله انا من علی وعلی منی وقول جبرئیل وانا منکما ومراد اینست که شان آل
ذریت ابراهیم وعمران که امامانند اینست که تناقض واختلاف که [illegible] اختلاف اجتهادات میباشد با یکدیگر
در احوال وافعال ندارند بنا برانکه از کودکی تا روز مرگ عالمانند بجمیع کتب الهی که نازل شده ومیتواند بود
که مراد بعضها من بعض این باشد که هر لاحق فرا میگیرد از سابق علم وایمان واسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت [illegible]
که مذکور میشود در حدیث [illegible] دوم باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا که باب بیست و
چهارمست وبیان میشود یعنی هشام گفت پس ایمان آورد بریه وبا اخلاص شد ایمان او وایمان آورد آن زن
که با او بود پس داخل شد هشام وبریه وآن زن بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلم پس نقل کرد برای امام هشام
سخنی را که گذشت میان موسی بن جعفر وبیان بریه پس گفت امام علیه السلم آیت سورهٔ آل عمران را که مضمونش ذریتی
که بعض ایشان از بعضی است والله شنوای [illegible] است میشنود گفتگوی مخالفان را ومیداند بازگشت [illegible] را
اصل فقال بریه انی لکم التورٰة والانجیل وکتب الانبیاء قال هی عندنا وراثة من عندهم نقرأها کما قرأوها
ونقولها کما قالوا ان الله لا یجعل حجة فی ارضه یسأل عن شیء فیقول لا ادری شرح پس گفت بریه
کی بوده برای شما تورات وانجیل وسایر کتب انبیا گفت آنها نزد ماست بسبب میراث بردن از نزد ایشان
میخوانیم آن کتابها را چنانچه خواندند ایشان ومیگوییم آنها را بلغتی که بیان معنی آنها میکنیم چنانچه ایشان گفتند
مبرّاست که الله تعالی نمیکند حجتی را در زمین که پرسیده شود از چیزی از مشکلات پس گوید نمیدانم دوم اصل
اتینا باب ابی عبد الله علیه السلم ونحن نرید الاذن علیه فسمعناه یتکلم بکلام لیس بالعربیة فتوهمنا انه
بالسریانیة ثم بکی فبکینا لبکائه ثم خرج الینا الغلام فاذن لنا فدخلنا علیه فقلت اصلحک الله اتیناک
نرید الاذن علیک فسمعناک تتکلم بکلام لیس بالعربیة فتوهمنا انه بالسریانیة ثم بکیت فبکینا
لبکائک فقال نعم ذکرت الیاس النبی وکان من عباد انبیاء بنی اسرائیل فقلت کما کان یقول
فی سجوده شرح سریانیه بضم سین بینقط وسکون را بی نقط وبا دو نقط در پایین والف ونون مذکور
میشود در حدیث چهارم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم که باب صد وپنجم است ودر اول کتاب [illegible] در کتاب
الصید ودر حدیث اول باب المدبر که باب [illegible] دوم [illegible] دان لغت بنی اسرائیل است که سرایت کرده از [illegible]
ایشان ودر آنجا عبریه وعبرانیه بکسر عین بینقط وسکون با یکنقط نیز میباشند چون عبور کرده ودر عربیه که گفت اولاد
اسماعیلست حادث شده ودر زمان معد بن عدنان یا یعرب بن قحطان یعنی آمدیم نزد در خانهٔ امام جعفر صادق علیه السلم

پس با این قید بر ده بر ده بود از آنجا
امامت همه ذریت ابراهیم وعمران
که این صفت فرا داشته باشند ..

ومیخواستیم اذن دخول ما را او پس شنیدیم از او کلامی میگفت که بلغت عربیه نبود پس خیال خود کردیم که آن بلغت
سریانیه خواهد بود بعد از آن گریه کرد پس گریه کردیم از گریه او بعد از آن بیرون آمد سوی ما غلام
پس اذن دخول داد ما را پس داخل شدیم بر او پس گفتیم که هدایت کند ترا الله تعالی آمدیم نزد تو میخواستیم
اذن داخل شدن را بر تو پس شنیدیم از تو که سخنی میگفتی که بلغت عربی نبود پس خیال کردیم پیش خود که آن
بلغت سریانی خواهد بود بعد از آن گریه کردی پس گریه کردیم از گریه تو پس گفت آری سریانی بود یاد کردم
الیاس پیغمبر را و بعد از عباد و گوشه نشینان بنی اسرائیل پس گفتم چنانچه میگفت در سجود خود اصل ثم اندفع فیه
بالسریانیة فلا والله ما رأینا قساً ولا جاثلیقاً افصح لهجة منه به ثم فسّره لنا بالعربیة فقال کان
یقول فی سجوده أتراک معذبی و قد اظمأت لک هواجری أتراک معذبی و قد عفرت لک فی التراب
وجهی أتراک معذبی و قد اجتنبت لک المعاصی أتراک معذبی و قد اسهرت لک لیلی قال فاوحی
الله الیه ان ارفع رأسک فانی غیر معذبک شرح القس بفتح قاف و تشدید سین بی نقطه رئیس
نصاری در علم الجاثلیق اعلم علمای نصاری در بلاد اسلام الهواجر جمع هاجره وقت ظهر و شدت گرما یعنی بعد از آن
شروع کرد امام علیه السلام دران سخن بلغت سریانیه پس بخدا قسم که ندیدیم عالم نصاری را و نه اعلم علمای ایشان را
که فصیحتر باشد بسیار لهجه باشد از امام علیه السلام بسریانی مراد اینست که او فصیحتر از ایشان بود بعد از آن تفسیر کرد آن کلام را
برای ما بلغت عربیه با ترجمه‌اش که گفت امام علیه السلام که الیاس میگفت در سجود خود که آیا می بینی خود را عذاب کننده من
و حال آنکه بتحقیق تشنه کرده ام برای رضای تو میانهای روز گرم خود را یعنی که تشنگی روزه دران وقتها
کشیده ام آیا می بینی خود را عذاب کننده من و حال آنکه بتحقیق مالیده ام برای رضای تو در خاک روی خود را
آیا می بینی خود را عذاب کننده من و حال آنکه بتحقیق دوری کرده ام برای رضای تو از گناهان آیا می بینی
خود را عذاب کننده من و حال آنکه بتحقیق بیدار کرده ام برای رضای تو شب خود را یعنی که بیداری کشیده ام
در شبها امام گفت پس وحی کرد الله تعالی بسوی الیاس که بردار سر خود را چه بدرستی که من عذاب کننده تو نیستم
مخفی نماند که ظاهر کان یقول و ظاهر فاوحی اینست که الیاس این کلام را مکرر میگفته در سجدات و هر بار وحی
آمده یا بار آخر آمده اصل قال فقال انی قلت لا اعذبک ثم عذبتنی کان ماذا الست عبدک و انت
ربی قال فاوحی الله الیه ان ارفع رأسک فانی غیر معذبک انی اذا وعدت وعداً وفیت به
شرح فرق میان انی غیر معذبک و میان لا اعذبک اینست که اول افاده نفی عذاب میکند در حال و دوام چه
حکم حالست یعنی که چند آنکه احتمال بشر و طاقت او کلی چنانچه اول استی عذاب نمیکنم ترا پس وقوع عذاب
در زمان مستقبل احتمال مخصص خارجی برای این کلام ندارد و دوم افاده نفی عذاب میکند در حال و استقبال مطلقا

[illegible]

در ظاهر لفظ لیکن اینقسم وعدهٔ الهی مخصص میباشد بتخصیص خارجی مثل آیات وعید که دلالت میکنند بر اینکه
اگر کسی اخلال بشروط بندگی کند در زمان مستقبل در بقای تکلیف معذب میشود و مدلول ظاهر این کلام بر طرف
میشود پس وقوع عذاب در زمان مستقبل بنا بر کلام دوم الیه میشود از آن بنا بر کلام اول والله الیاس علیه السلام
عرض کرده که اگر لا اعذبک نیز گوئی خاطر من جمع نمیشود چه جای اینکه انی غیر معذبک گفتی و این برای تخصیص
وعده عدم عذاب است بمخصص داخلی و خارجی و الله تعالی در جواب گفته که سر بردار که طول سجود باعث اینچنین
وعده نمیشود زیرا که اگر این وعده کنم وفا بآن می باید کرد و آن خلاف عدل و حکمت پس اگر بعد از این اخلال
بشروط بندگی کنی عذاب خواهم کرد و حاشیه داری نخواهم کرد مخفی نماند که این منافات ندارد با عصمت انبیا
و ائمه علیهم السلام چنانچه اشارت باین می آید در کتاب الزکوة در حدیث سیم باب اول که قلت جعلت فداک
انت فی قدرک تخاف هذا قال نعم یعنی امام علیه السلام گفت پس الیاس گفت اگر گوئی که عذاب نمیکنم ترا بعد از آن
عذاب کنی چون اخلال بشروط بندگی کنم چه خواهد شد یعنی که در این صورت آمرزش بر تو لازم خواهد بود آیا نیستم
من بنده تو و تو صاحب کل اختیار من امام گفت پس وحی کرد الله تعالی بسوی او که بر دار سرت را چه بدرستی که من
عذاب کننده تو نیستم چه بدرستی که من چون وعده کنم وعده وفا میکنم بآن باب سی و پنجم اصل باب انه
لم یجمع القرآن کله الا الائمة علیهم السلام و انهم یعلمون علمه کله شرح علم مصدر مضاف بمفعول است و مراد اینجا معنی
قرآنست که معلوم الله تعالی در سوره است یعنی این باب بیان دو چیز است اول آنکه جمع نکرده لفظ قرآن را همگی آنرا
مگر ائمه معصومین علیهم السلام دوم آنکه ائمه معصومین میدانند معنی قرآن را همگی آنرا و در این باب شش حدیث است
اول اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب
و ما جمعه و حفظه کما نزّله الله الا علی بن ابی طالب والائمة من بعده علیهم السلام شرح شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت دعوی نکرده هیچیک از مردمان که او جمع کرده لفظ قرآن را همگی آنرا باعرابی و ترتیبی که فرود آورده
شده بران اعراب و ترتیب مگر بسیار دروغگو چه اختلاف قراء در حروف و در اعراب بسیار است و معلوم است
که جبرئیل بیک قرائت آورده چه محالست که دو قرائت مطابق مقتضای حال یکمقام باشد در یک سخن و احادیث
خاصه و عامه در اسقاط بعضی قرآن بسیار است و بیان اینها میشود در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث دوازدهم
و سیزدهم و بیست و هشتم آخر الباب و ایضا اجماع طوائف شده بر اینکه ترتیب نزول موافق ترتیب مصحف
نیست بلی ترتیب نزول ابتدای سورها نقل کرده صاحب مجمع البیان بطریق آحاد در تفسیر سورهٔ هل اتی و نیست
آنکه جمع کرده باشد قرآن را و حفظ ترتیب آن کرده باشد چنانچه نازل ساخته آنرا الله تعالی مگر علی بن ابی
طالب و ائمه معصومین بعد از او علیهم السلام دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه قال ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده

جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء شرح کله منصوب و تاکید جمیع القرآن است و مراد کل الفاظ
قرآنست ظاهره و باطنه منصوب و بدل التفصیل کله یا جمیع است و ظاهر عبارتست از آنچه در مصاحف مشهوره است
و باطنه عبارتست از آنچه در روایات خاصه و عامه مذکور است غیر بعضی الآیات و اعرابش باشند مدخول الا است
پس مرفوع ببدلیت و منصوب باستثنا میتواند بود یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمی تواند
کسی که دعوی کند از روی صدق اینرا که نزد او هست جمیع الفاظ قرآن همگی آن خواه الفاظی که در مصاحف
مشهوره است و خواه نه مگر اوصیای رسول علیهم السلام سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان من
علم ما اوتینا تفسیر القرآن و احکامه و علم تغییر الزمان و حدثانه اذا اراد الله بقوم خیراً اسمعهم
و لو اسمع من لم یسمع لولی معرضاً کان لم یسمع ثم امسک هنیئة ثم قال و لو وجدنا اوعیة او مستراحاً
لقلنا و الله المستعان شرح علم در من علم منون است برای ابهام و تعظیم است و اوتینا صفت علم است تفسیر
القرآن بتقدیر علم تفسیر القرآن است احکامه بکسر همزه منصوب و معطوف بر تفسیر است و ضمیر راجع بقرآن است
الاحکام ضبط چیزی که هیچ جزء آن فوت نشود الحدثان بکسر و ضم حاء بی نقطه و سکون دال بی نقطه و ثاء سه نقطه
جمع حدیث تازه بهم رسیده جمله اذا اراد استیناف بیانیست برای بیان علم اولی الامر یا بیان مراد است که الله
تعالی بیان علم اولی الامر با بیان کرده مثل آنکه گفته در سورهٔ نساء لعلمه الذین یستنبطونه منهم
نمیشنوند الاسماع شنوانیدن چیزی بروشی که فهمیده شود لم یسمع در اول بصیغه معلوم باب تفعیل است
المسمع کسی را لایق شنوانیدن شمردن و این اشارتست بتفسیر آیت سورهٔ انفال که گذشت در حدیث
اول باب پانزدهم و اشارتست بدفع شبهه مشهوره در قول الله تعالی و لو علم الله فیهم خیراً لاسمعهم و لو اسمعهم
لتولوا و هم معرضون که دو جمله است اول صغری و دوم کبری درک میشود انتاجنا قیاسی از شکل اول که جاهل
شرط انتاج است و آن اینست که لو علم الله فیهم خیرا لتولوا و هم معرضون و این محالست و حاصل جواب اینست که
این قیاس جامع شروط انتاج نیست چه میگوئیم حد وسط مکرر نیست و بعبارت دیگر میگوئیم که کبری کلیه نیست
زیرا که ادات شرط در صغری لو است و مراد مقدم کبری انتاج بر تقدیر علم خیر در ایشان است
بر مطلق و تالی کبری اشارتست بآنچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب وجوه الکفر که بعد از آن
که الکفر رجع و دو قسم است اول انکار از روی ظن و بدائی و آن خود چنانچه گفته در سورهٔ بقره ان هم الا یظنون
دوم انکار با فهمیده و دانسته از روی مکابره چنانچه گفته در سورهٔ نمل و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم پس مراد بخیر
اینست که اگر ایشان را اخراج از قسم اول میکرد در قسم دوم داخل میشدند لم یسمع در دوم بصیغه معلوم باب
علمست هنیئه بضم ها و فتح نون و تشدید یاء دو نقطه در پایین و گاهی یاء دوم را قلب بهمزه میکنند چنانچه نباتش

اسقاط کرده اند چنانچه

م

ونحوهم

قلب میکنند بمعنی چیزی سهلست مصغر هنة بفتح ها و تخفیف نون و تاء ساکنه بمعنی چیزیست و اصلش هنوة بود
و چون در تصغیر واو عود کرده و بیاء جمع شده قلب بیاء شده الاوعیه جمع وعاء بکسر واو ظرفها و مراد اینجا جماعات است
که بر زبان ایشان بندی و در دلشان عقلی باشد تا سرها فاش نکنند و در کتاب بصائر الدرجات وعاة است
المستراح بضم میم و سکون سین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه موضع استراحت
یعنی کسی که پناه با او بریم از ضرری که از هرزه گوئی بهم رسد یعنی کسی که از گفتن او ضرری بما نرسد یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که از جمله علمی منظم که داده شده ایم از جانب الله تعالی
علم تفسیر قرآن و علم ضبط جمیع قرآنست چنانچه نازل شده و علم تغییر زمانست مثل انقراض دولتی و حدوث
دولتی دیگر و علم حوادث زمانست وقتی که اراده کند الله تعالی بطائفه که برسان علوم خود شان را میفهماند
آیاتی که دلالت بر احاطه علم ما بآنها کند و اگر میفهمانید کسی را که لایق فهمیدن نشده او را هر آینه پشت میکرد
بر حال مکابره چنانچه گویا که نفهمیده آن آیاترا بعد از آن امام خود را از سخن نگاه داشت اندک زمانی
بعد از آن گفت و اگر می یافتیم کسانی را که بند زبان داشته باشند یا موضع استراحتی هر آینه میگفتیم
هر چند که آخر نکته اعلام برای زیادتی اتمام حجت والله تعالی است طلب یاری کرده شده یا موضع طلب
یاری چهارم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره
کانه فی کفی فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر ما کان و خبر ما هو کائن قال الله عزوجل فیه تبیان
کل شیء شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بخدا قسم که بدرستی که هر آینه میدانم قرآنرا
از اولش تا آخرش چنانچه گویا که در دست منست در آنست خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه شده و خبر آنچه
شود گفته الله تعالی در سورهٔ نحل در آن بیان واضح هر چیزیست نقل بالمعنی شده تا اشارت باشد بآنکه
تبیانا در و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء مفعول له است نه حال پنجم اصل عن عبد الرحمن بن کثیر
عن ابی عبدالله علیه السلام قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک
قال ففرّج ابو عبدالله علیه السلام بین اصابعه فوضعها فی صدره ثم قال و عندنا والله علم الکتاب کله
شرح روایتست از عبدالرحمن بن کثیر بفتح کاف و کسر ثاء سه نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام که خواند این آیت را
از سورهٔ نمل گفت آنکه نزد او بود علمی از جمله علوم کتاب الهی مراد آصف بن برخیاست که وزیر دوم
سلیمانست که من می آورم تخت بلقیس را پیش از آنکه برگردد سوی تو چشم تو یعنی زودتر از یک چشم بر
هم زدن چنانچه ظاهر احادیث است که می آید در باب آینده یا یعنی که پیش از آنکه چشم خود را در آن زمان
نگاه توانی داشت و چون الهی نسبت باشخاص مختلف میشود سلیمان را مخاطب کرد تا معلوم شود

کرده

امام علیه السلم میان انگشتان خود را پس نهاد و انگشتها را در سینهٔ خود بعد از آن گفت و نزد ماست بخدا قسم علم کتاب الهی که
آن علم اشارت است بآنچه گذشت تا بشنوانیم قائل این کلام که بعض علم کتاب گذشته قادریم بر خوارق عادات و حکم چنانچه بیان
شد در حدیث هفتم باب سی و سیم ششم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب
قال ایانا عنی وعلی اولنا وافضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه واله شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلم را آیت سورهٔ رعد که بگو
ای محمد کفار را که میگویند نیستی رسول الله بس است که کافیست الله تعالی گواه میان من و میان شما و هر که نزد اوست علم جمیع کتاب
الهی مراد اینست که جمیع دو چیز شاهد است اول شهادت ربوبیت رب العالمین که دلالت بر اختصاص حکم باو و عدم تجویز بر وی
ظلم و وجوب وجود عالم بجمیع کتاب الهی که در هر زمانی حجت است تا ربوبیت رب العالمین باطل نشود در میان شما بنده
و در میان ماست و این دلیل منسوخ بودن دین شما و حقیت دین ماست امام گفت ما را خواسته و علی اول ماست و افضل ماست
و بهتر ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله مراد اینست که مراد بمن عنده علم الکتاب رسول و علی و سایر ائمه معصومین است که افضل
ایشان رسولست و بعد از او علی علیهم السلم بیان این میشود در شرح حدیث سوم باب پنجاه و هشتم چراکه این تقریر
مبنی بر اینست که واو در ان بمعنی مع باشد و من موصوله باشد و میتواند بود که واو عاطفه و من موصوله باشد و بنا بر احتمال اخیر
ظاهر تقدیم شهیدا بینی وبینکم بر ومن عنده علم الکتاب اینست که عطف از قبیل عطف الشی علی نفسه باشد و در کلام اشارت بدو دلیل منفی
باشد پس کفی بالله شهیدا اشارت بمعجزات خواهد بود که فاعل آنها الله تعالی است و دال بر صدق دعوی رسالت و من عنده
علم الکتاب اشارت بدلیلی خواهد بود که اولا بیان شد لیکن اکتفا بعدد وهم شده بنابر اینکه آن عمده بوده در این مقام و چون عمده
بودن مختلف میشود باختلاف مقامات و مخاطبین این مناجات منافات ندارد با آنکه در بعض آیات اکتفا بمقدم اول شده باشد

در هر زمانی میکند دوم هر که نزد او است علم جمیع کتاب الهی یعنی که عالم بجمیع کتاب الهی که در هر زمانی حجت او
صح

استفهامیه باشد بنابر جواز آنکه خبر جبر و تقدیرات نزد تست ... اولا بیان شد و میتواند بود که واو عاطفه و من ام

باب سی و ششم اصل باب ما اعطی الائمة علیهم السلم من اسم الله الاعظم شرح اعطی بصیغهٔ مجهولست که نایب فاعل شده و مفعول
دوم محذوفست بتقدیر ایاه موافق آیت سورهٔ انعام مثل ما اوتی رسل الله من تبعیضیه است یعنی این باب بیان چیزی است
که داده شده بائمه معصومین علیهم السلم و از جملهٔ اسم اعظم الله تعالی در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال ان اسم الله الاعظم علی ثلاثة وسبعین حرفا وانما کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به
فخسف بالارض ما بینه وبین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده ثم عادت الارض کما کانت اسرع من طرفة
عین ونحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان وسبعون حرفا وحرف عند الله تبارک وتعالی استاثر به
فی علم الغیب عنده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم شرح الحرف بفتح حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه کناره چیزی
چون اسم اعظم عبارتست از کنه ذات الهی که معلوم غیر الله تعالی نیست اصلا وجه نزاع اصلا پس حرف در اینجا بمعنی
کناره که جزء چیزی باشد نیست بلکه بمعنی کنارهٔ خارجست بیان این آنکه ذات الله تعالی را دو قسم صفات است قسم
اول صفاتیست که معلوم عامه خلایق میشود مثل نود و نه نام و قسم دوم صفاتیست که معلوم نیست مگر بعض اهل الله یعنی قواعد

بر مقدار مراتب ایشان و چون قسم دوم اقربست بذات از قسم اول چنانچه گویا که متصل است بذات اطلاق کرده
ذات کنه فخسف بصیغهٔ ماضی معلوم از باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع باصف و باء برای تعدیه است و باء در بالارض
برای تعدیه است ثم در ثم عادت برای تعجب است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که اسم الله
که اعظم است بر هفتاد و سه کناره است و جز این نیست که بود نزد آصف از آن کنارها یک کناره پس تکلم کرد با آن
یک حرف پس فرو کرد زمین را مقدار میان خود و میان تخت بلقیس چنانچه الکسی خواهد کرد و سر چوبرا بر مشق کند
فرو میکند تا آنکه فرا گرفت تخت را بدست خود با وجود آن همه کمال زمین بجای که بود زودتر از بهم زدن چشم بر هم زدن
که بنا بر این سرعت حکمت که زمین آصف و تخت بلقیس مساوی باشند و در روز در حالت بیداری فرو رفته باشند
بقعر زمین و خبر دار نشده باشند و در اوضاع تغییری نشده باشد چنانچه جماعت چنانکه گذشت خلاف است
و ما نشده اشارات شد مکنند و میسر نشد اصلا و حتی امثال اینها ممکن نیست که ... داشته باشد امام علیه السلم گفت و ما اهل
بیت رسول نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو کناره است و یک کناره نزد الله تبارک و تعالی است ممتاز کرده خود را
بآن در علم غیب نزد خود و نیست نجاتی از عزم از کاری و نه قوت عزم در کاری مگر بتوسیلهٔ الله که علی و عظیم
مرتبه است دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان عیسی بن مریم صلی الله علیه اعطی حرفین
کان یعمل بهما واعطی موسی اربعة احرف واعطی ابراهیم ثمانیة احرف واعطی نوح خمسة عشر حرفا
واعطی آدم خمسة وعشرین حرفا وان الله تبارک وتعالی جمع ذلک کله لمحمد صلی الله علیه واله وان اسم الله
الاعظم ثلاثة وسبعون حرفا اعطی محمدا صلی الله علیه واله اثنین وسبعین حرفا وحجب عنه حرف واحد
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که عیسی بن مریم صلی الله علیه بخشیده شد دو حرف از حروف
اسم اعظم عمل میکرد بآنها در طلب خوارق عادات و بخشیده شد موسی چهار حرف و بخشیده شد ابراهیم هشت حرف
و بخشیده شد نوح پانزده حرف و بخشیده شد آدم بیست و پنج حرف و بدرستی که الله تبارک و تعالی جمع کرد
آن پنجاه و چهار حرف را همگی آنها برای محمد صلی الله علیه واله و بدرستی که اسم اعظم الله تعالی هفتاد و سه حرفست
که بر هفتاد و سه حرفست چنانچه در حدیث اول گذشت بخشیده شد محمد صلی الله علیه واله هفتاد و دو حرف و محجوب
و در پرده شد از او یک حرف ظاهر انچه بیت اینست که از حروف اسم اعظم نزد آدم بیشتر باشد از حروفی که
نزد هر یک از چهار اولو العزم است و این مستبعد مینماید و دیگری که توان گفت اینست که مدار بیش و کم بودن حروف
اسم اعظم بر بیش و کم بودن احتیاج بخوارق عادات و حوادث عجیبه است و چون آدم در اول بوده و در زمین انس
نسلی که هرگز نبوده کرده احتیاج او بیشتر بوده و بر این قیاس است اهل زمانهای بعد از او و این منافات ندارد با آنکه
ابراهیم مثلا افضل از آدم باشد چه آن از جهتی دیگر است و چون شرع محمد صلی الله علیه واله باقیست تا انقراض دنیا

الکتف م

خوارق آخر الزمان در وقت ظهور قائم و نزول عیسی و احوالی قبل از آن در امت اوست احتیاج او بیشتر از همه
و میتواند بود که مراد بحدیث این باشد که عیسی دو حرف بخشیده شد با دو حرف اولی العزم سابق و بر این قیاس کن
پس حروف نزد آدم کمتر از اولی العزم خواهد بود سوم اصل عن علی بن محمد النوفلی عن ابی الحسن صاحب العسکر
علیه السلم قال سمعته یقول اسم الله الاعظم ثلاثة وسبعون حرفا کان عند آصف حرف فتکلم به فانخرقت
له الارض فیما بینه وبین سبا فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان ثم انبسطت الارض فی اقل من
طرفة عین وعندنا منه اثنان وسبعون حرفا وحرف عند الله مستاثر به فی علم الغیب شرح عسکر بفتح
عین و سکون سین و فتح کاف و راء شهر سامره است انخرقت بخاء با نقطه و راء بی نقطه و قاف بصیغهٔ ماضی معلوم
غائبه باب انفعالست الانخراق فرو رفتن زمین و امثال آن ماخوذ است از خرق بفتح خاء و کسر راء یعنی زمین فرو رفته
کم ... باشد سبا بفتح سین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و همزه اسم شهر بلقیس است صیره بصیغهٔ ماضی معلوم باب
تفعیلست فی اقل متعلق بانخرقت تا آخر است طرفة عین یعنی زمان طرفة عین است مستاثر بصیغهٔ اسم مفعول
باب افتعالست یعنی روایتست از علی بن محمد نوفلی از امام علی عسکری علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت
اسم اعظم الله تعالی هفتاد و سه حرفست یعنی آنکه هفتاد و سه کناره دارد چنانچه گذشت در شرح حدیث اول
بود نزد آصف که وزیر و وصی سلیمان بود یک حرف پس تکلم کرد بآن پس فرو رفت برای او زمین در میان او و میان
شهر سبا پس فرا گرفت تخت بلقیس را تا آنکه آورد آنرا بسوی سلیمان باز پهن شد زمین اینها همه در کمتر از زمان
یک چشم بر هم زدن شد و نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو حرفست و یک حرف نزد الله تعالی است امتیاز داده شده
با آن حرف در علم غیب که مخصوص الله تعالی است باب سی و هفتم اصل باب ما عند الائمة علیهم السلم من آیات
الانبیاء علیهم السلم شرح این باب بیان چیزیست که نزد ائمه معصومین علیهم السلم است از نشانهای
عجیب پیغمبران سابق علیهم السلم و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کانت عصی موسی
لآدم فصارت الی شعیب ثم صارت الی موسی بن عمران وانها لعندنا وان عهدی بها آنفا وهی خضراء
کهیئتها حین انتزعت من شجرتها وانها لتنطق اذا استنطقت اعدت لقائمنا علیه السلم یصنع بها ما
کان یصنع موسی وانها لتروع وتلقف ما یافکون وتصنع ما تؤمر به انها حیث اقبلت تلقف
ما یافکون یفتح لها شعبتان احدهما فی الارض والاخری فی السقف وبینهما اربعون ذراعا تلقف
ما یافکون بلسانها شرح انتزعت بصیغهٔ معلوم و مجهول میتواند بود الانتزاع کنده شدن و کنده شدن لتروع
براء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایبهٔ مجهول باب تفعیلست ماخوذ از ترویع یعنی بهراس کسی چیزی را انداختن
و دول ما روع بضم راء و سکون واو ... بصیغهٔ معلوم باب نصر است ماخوذ از روع بفتح راء و سکون واو

یعنی کسی را ترسناک و مضطرب کردن و اضطراب را روع بفتح راء بی نقطه و سکون واو میگویند یافکون بیاء با نقطه
بصیغهٔ معلوم باب نصر است ماخوذ از روغ بفتح راء بی نقطه و سکون واو یعنی میل از جائی بجائی و بمعنی
رجوع و اهم مناسب است اینجا چه معلوم میشود با آنچه با بیش کرد چنانچه زنبور عسل معلوم میشود بکارهای خود
و بمعنی و ترسی می اندازد ظالمانرا و حرکت میکند در جواب برای کارهائی که فرموده میشود و رجوع میکند بمیان
که در زمان موسی برای فرا گرفتن آلات سحر سر سابنده بود تلقف بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم باب علم یا باب تفعل
بحذف یکی از دو تا است و اشارتست بآیت سورهٔ اعراف و شعرا التلقف فرا گرفتن چیزی بکمال زودی
و التلقف فرو بردن چیزی یافکون بصیغهٔ مضارع غایب باب ضرب است و عاید ما محذوفست بتقدیر
یافکونه الافک بفتح همزه و سکون فاء برگردانیدن چیزی از راه صواب مثل افترای کتب ضلالت
و بکسر و فتح همزه و بفتح همزه و فتح فاء دروغ گفتن جمله تلقف ما یافکون حال معترضه و فاعل اقبلت است والاخری
فی السقف مبنی بر اینست که گمراهان برای کتب ضلالت خود کتابخانه میسازند و دیوارهای آنرا از زمین
تا سقف جای کتب میکنند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود عصای موسی برای آدم پس
گردید بسوی شعیب بعد از آن گردید بسوی موسی بن عمران و بدرستی که آن نزد ماست و بدرستی که
وارسیدن من بآن در این وقت بود و آن سبز است مانند حالت آن وقتی که کنده شد از درخت خود
و بدرستی که آن هر آینه سخن میگوید چون بسخن در آورده شود مهیا کرده شده است برای قائم آل محمد علیهم السلم
بآن آنچه را که میکرد موسی و بدرستی که آن معلوم میشود که چه باید کرد و فرا میگیرد بزودی زود آنچه را که گمراهان
افترا میکنند و میکند عصا هر چه را که فرموده شود بآن بدرستی که عصا در جائی که اقبال کند تا فرا گیرد بزودی
آنچه را که افترا میکنند گشوده میشود برای او دو لب یکی از آن دو در زمین و دیگری در سقف کتابخانه و میان
آن دو لب چهل ذرع است اگر حاجت افتد فرا میگیرد بزودی آنچه را که افترا میکنند بزبان خود در بعض
نسخ بجای یفتح یفتح بنون و تاء و جیم است بصیغهٔ مجهول یعنی آنکه زیاد کرده میشود و در اکثر نسخ بجای
شفتان شعبتان است بضم شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و باء یک نقطه یعنی دو جزء ...
هر یکی است دوم اصل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الواح موسی علیه السلم
عندنا وعصی موسی علیه السلم عندنا ونحن ورثة النبیین شرح روایتست از ابو حمزهٔ ثمالی بضم ثاء سه نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت الواح موسی علیه السلم که بیان شد در شرح حدیث
سوم باب سی و سوم نزد ماست و عصای موسی علیه السلم نزد ماست و ما وارثان پیغمبرانیم و در امثال اینها از
نشانهای عجیب سوم اصل قال ابو جعفر علیه السلم ان القائم اذا قام بمکة واراد ان یتوجه الی الکوفة

یا بمعنی رجوع است یا از باب تفعیل ماخوذ است از ترویع بمعنی کسی را ترسناک و مضطرب کردن صح

میکند قائم علیه السلم

نادی منادیه الا لا یحملنّ احدٌ منکم طعاماً ولا شراباً و یحمل حجر موسی بن عمران و هو وقر بعیرٍ فلا ینزلوا
منزلاً الا انبعث عینٌ منه فمن کان جائعاً شبع و من کان ظامئاً روی فهو زادهم حتی
ینزلوا النجف من ظهر الکوفة شرح لا یحملنّ مجزومست و لا ناهیه است و یحمل مرفوع است و ضمیر مستتر در ان راجع
بقائم است حجر موسی بن عمران عبارت از سنگی است که حکایت آن در سورة بقره هست الوقر بکسر واو و سکون
قاف و راء بی نقطه بار سنگین و بار مطلق و هر دو اینجا مناسب است الظامی بظاء با نقطه و کسر میم و همزه
تشنه روی بفتحه معلوم باب علم است اصل یاء واو بوده یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم هر گاه که قائم آل محمد
علیهم السلم چون ایستد بکار امامت در مکه و اراده کند که متوجه شود سوی کوفه جار زند جارچی او که
آگاه باشید باید که بر ندارد هیچ یک از شما خوردنی را و نه آشامیدنی را و قائم علیه السلم بر میدارد
سنگ موسی بن عمران را و آن بار تمام یک شتر است پس فرود نمی آیند در منزلی مگر آنکه بجوشد چشمه از آن سنگ پس
هر که گرسنه باشد سیر میشود از آن چشمه و هر که تشنه باشد سیراب میشود پس آن سنگ آذوقه
ایشانست تا وقتی که فرود آیند در نجف از جانب شهر کوفه چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال
خرج امیر المؤمنین علیه السلم ذات لیلةٍ بعد عتمةٍ و هو یقول همهمةً همهمةً و لیلةٌ مظلمةٌ خرج علیکم
الامام علیه قمیص آدم و فی یده خاتم سلیمان و عصا موسی شرح ذات مونث ذو است یعنی صاحب و مراد
بذات لیلة ساعتی است که در دل شب است چنانکه گویا که صاحب گردد شب را و بعضی میگویند که ذات در امثال
اینجا زائده است العتمة بفتح عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا نماز خفتن الهمهمه سخن پوشیده گفتن
و سخن آهسته و معنی اول در همهمه اول مراد است چه آن منصوبست بر مفعول مطلق و از کلام امام محمد باقر علیه السلم است
و معنی دوم در همهمه دوم مراد است چه آن مرفوع و خبر مبتدای محذوفست و ابتدای کلام امیر المؤمنین است و میتواند
بود که در دوم نیز معنی اول مراد باشد و بر هر تقدیر لیلة نیز مرفوع و خبر مبتدای محذوفست و خطاب در علیکم با
دیگر و بیعت کنندگان با او است در مدینه که در آن ساعت در خواب غفلت بودند و میتواند بود که معمور
دل شکرا با او باشد در صفین یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلم
از منزل خود در اثنای شبی بعد از نماز خفتن بر حالی که میگفت بر بهتانی که آنچه میگویم سخن پنهان است این
شب شب تاریک است بیرون آمده بر شما امام زمان بر حالی که بر تن او پیراهن آدم است و در دست او
انگشتر سلیمانست و عصای موسی است مراد اینست که در این وقت قادرم بر استیصال شما بر وجهی که هیچکس نماند
که بکیسه نکشد لیک الله تعالی را مصلحتی است در آنچه مرا با آن فرموده و صبر میکنم برای رضای الهی نه برای عجز او
ضعف شما بیان این مضمون شد در حدیث هفتم باب سی و سوم پنجم اصل عن مفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلم قال

سمعته یقول أتدری ما کان قمیص یوسف علیه السلم قال قلت لا قال ان ابراهیم علیه السلم
~~قال قلت لا قال ان ابراهیم علیه السلم~~ لما أوقدت له النار اتاه جبرئیل علیه السلم بثوب
من ثیاب الجنة فألبسه ایّاه فلم یضرّه معه حرٌّ ولا بردٌ فلما حضر ابراهیم الموت جعله فی تمیمةٍ
و علّقه علی اسحق و علّقه اسحق علی یعقوب فلما وُلد یوسف علیه السلم علّقه علیه فکان فی عضده
حتی کان من امره ما کان فلما اخرجه یوسف بمصر من التمیمة وجد یعقوب ریحه و هو قوله
انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفنّدون فهو ذلک القمیص الذی انزله الله من الجنة قلت
جعلت فداک فالی من صار ذلک القمیص قال الی اهله ثم قال کل نبیٍ ورث علماً او غیره
فقد انتهی الی آل محمد صلی الله علیه و آله شرح التمیمة بفتح تاء دو نقطه در بالا و کسر میم اول و سکون یاء دو نقطه
در پایین و تاء تانیث بازوبند و مانند آن التعلیق بستن چیزی بر کسی یعنی روایت است از مفضل بن عمر
از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت آیا میدانی که چه بود پیراهن یوسف
راوی گفت گفتم نه گفت بدرستی که ابراهیم علیه السلم وقتی که افروخته شد برای او آتش آورد نزد او
جبرئیل علیه السلم جامه از جامهای بهشت پس پوشانید او را آن جامه پس ضرر نکرد او را با آن
جامه گرما و نه سرما پس وقتی که رسید ابراهیم را مرگ کرد آن جامه را در بازوبندی و بست
بر اسحق و بست آن را اسحق بر یعقوب پس وقتی که متولد شد یوسف علیه السلم بست یعقوب آن جامه را
بر یوسف پس بود آن جامه در بازوی یوسف تا آنکه واقع شد از کار یوسف آنچه مشهور است که اشاره
است با حوال یوسف از وقت کینه برادران تا عزیز مصر شدن پس وقتی که بیرون کرد جامه را
یوسف در مصر از بازوبند یافت یعقوب بوی آن را در کنعان و اینست مضمون قول یعقوب یاد قول
الله تعالی در حکایت یعقوب در سوره یوسف و لمّا فصلت العیر قال ابوهم انّی اشاره است با تکلم
لما ظرف قول است و پس نظرت وجدان نیز چه اجر برای حال جامه نیست بلکه برای استمرار است مثل
یفعل الله ما یشاء و فصل بمعنی انفصال از مصر نیست بلکه بمعنی قطع است و مراد قطع مسافت میان یوسف
و حوالی کنعانست چه فصل بمعنی جدا شدن در استعمالات لغت نیست … دریافت لطفی ندارد چه مناسبتر
اینست که بو را از مصر شنیده باشد و نگفته باشد تا از شدت بویا بوی داشته باشد گردم بشیر و سر کرده
تکذیب او استمراری خواهد داشت و صدق او زود ظاهر میشود پس بلفظ مضارع دال بر استمرار اشاره است
کرده بانکه مرا مدتیست که میشنوم و میدانم که تکذیب او کردند تا بشیر رسید و دریافت عبارتی از یعقوب
یوسف است و جزای لولا ان تفنّدون که محذوفست لفظ مثل بداست یا مثل گرا که میشود انکه نسبت سفاهت میدهید

بضعف عقل هر آینه زودتر از این میگفتم پس امام گفت پس پیراهن یوسف آن پیراهنست که فرود آورده
آن را الله تعالی از بهشت گفتم قربانت شوم پس سوی که گردید آن پیراهن گفت سوی مستحقش بعد از آن
گفت هر چیز که میراث گذاشته علما مثل الواح موسی یا غیر علم را که نشانه های نبی مجیب باشد مثل عصای موسی
پس رسیده میراث آن چیز سوی آل محمد صلی الله علیه و آله باب سی و هشتم اصل باب ما عند الائمة من
سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و متاعه شرح السلاح بکسر سین آلت جنگ مثل شمشیر المتاع بفتح
میم آنچه با آن انتفاع باشد مثل انگشتر یعنی این باب بیان چیزیست که نزد ائمه معصومین علیهم السلام است که
آلت جنگ رسول الله صلی الله علیه و آله است و متاع او خواه خاصه او باشد و خواه از انبیا با و بمیراث رسیده
باشد و در این باب ده حدیث اول اصل عن سعید السمّان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم اذ
دخل علیه رجلان من الزیدیة فقالا له أفیکم امامٌ مفترض الطاعة قال فقال لا قال فقالا له
قد اخبرنا عنک الثقات انک تفتی و تقرّ و تقول به و نسمّیهم لک فلان و فلان و هم اصحاب
ورعٍ و تشمیرٍ و هم ممن لا یکذب فغضب ابو عبد الله علیه السلم و قال ما امرتهم بهذا فلما رأیا
الغضب فی وجهه خرجا فقال لی أتعرف هذین قلت نعم هما من اهل سوقنا و هما من الزیدیة
و هما یزعمان ان سیف رسول الله عند عبد الله بن الحسن فقال کذبا لعنهما الله و الله ما رآه عبد
الله بن الحسن بعینیه و لا بواحدةٍ من عینیه و لا رآه ابوه اللهم الا ان یکون رآه عند علی بن الحسین
ع احوال عبد الله بن الحسن مذکور میشود در حدیث هفتم باب شصتم زیدیه چون فاطمیه که جوانه
اجتهاد نفی کرده اند لزوم وجود امام معصوم مفترض الطاعه را پس سلاح رسول الله را مخصوص امام حسن و
بعد از او مخصوص امام حسین و اولاد او نمیدانند بلکه میگویند بعضی سلاح نزد امام حسن بود و با ولاد او
منتقل شد و بعضی نزد امام حسین بود و با ولاد او منتقل شد و چون عبد الله مذکور فرزندزاده امام
حسن است چه پسر حسن بن حسن است این دو کس دعوی کرده بودند که شمشیر رسول را وارث رسول را
نزد عبد الله دیدیم اگر چه در این روایت تصریح بآن نشده و لهذا امام ایشان را تکذیب کرده و میتواند بود
که طلبیدن ایشان با نیز و فیش باشد که از عبد الله سوال کنند بر معنی لکل واحد از تفتی و تقر و تقول که
ضمیر راجع بامام مفترض الطاعه است مطلقا یا راجع بوجود او در اهل البیت است فلان و فلان عبارت از
دو کس نمایند بلکه مراد لفظ و کرامت است التشمیر شین با نقطه و راء بی نقطه مبالغه در کردن کار یعنی
روایت است از سعید روغن فروش گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که داخل شدند بر مجلس او دو مرد
از زیدیه پس گفتند او را که آیا در شما اهل بیت رسول امامی هست که اجتهاد نکند حکم او و از روی علم باشد

تا واجب باشد بر خلایق که ترک اجتهاد کرده اطاعت او کنند راوی گفت پس گفت که نه بنا بر اینکه میدانست
از کلام ایشان اینست که آن امام نیز مخاطب باشد و تقیه یا بامامت خود موافق مصلحت نبوده راوی گفت پس گفتند
او را بتحقیق خبر داده اند ما را از تو جماعت استادان که تو فتوی میدهی و اقرار میکنی و قائل میشوی بامام
مفترض الطاعه که موجودست مراد اینست که هر گاه در میان شما باشد پس در میان کیست و میتواند بود که
مراد این باشد که فتوی میدهی که در میان اهل البیت موجودست و این جماعت گفتند تو را نام میبریم
آن گواهان را برای تو ایشان فلان و فلان اند و ایشان اهل پرهیزکاری و جد در عبادت اند و ایشان
از جمعیند که دروغ نمیگویند پس غضبناک شد امام علیه السلم و گفت من امر نکردم ایشان را بگفتن آن سخن پس
وقتی که دیدند اثر غضب را در روی امام بیرون رفتند از مجلس پس گفت مرا که آیا میشناسی این دو مرد را
گفتم آری ایشان از اهل بازار روغن فروشی ما اند یا مراد اینست که همسایه ما اند در بازار و ایشان از
زیدیه اند و ایشان دعوی میکنند که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن الحسن است پس امام گفت
دروغ گفته اند لعنت کناد ایشان را الله تعالی بخدا قسم که ندیده آن را عبد الله بن الحسن بدو چشم خود و نه بیک
از دو چشم اشارتست باینکه یک چشم عبد الله در اواخر کور شده بوده و ندیده آن را پدرش حسن او مگر دیده
باشد آن را نزد امام زین العابدین علیه السلم پس نزد خود بهیچکدام ندیده اند اصل و ان کانا صادقین فما
علامةٌ فی مقبضه و ما اثرٌ فی موضع مضربه و ان عندی لسیف رسول الله صلی الله علیه و آله
و ان عندی لرایة رسول الله صلی الله علیه و آله و درعه و لامته و مغفره فان کانا صادقین
فما علامةٌ فی درع رسول الله صلی الله علیه و آله و ان عندی لرایة رسول الله صلی الله علیه و آله المغلبة
و ان عندی الواح موسی و عصاه و ان عندی لخاتم سلیمان بن داود و ان عندی الطست الذی
کان موسی یقرّب به القربان شرح المقبض بفتح میم و سکون قاف و فتح و کسر باء یک نقطه و ضاد با نقطه بجرم
… که بدست گرفته میشود از شمشیر و مانند آن المضرب بفتح میم و سکون ضاد با نقطه و فتح و کسر
راء بی نقطه و باء یک نقطه جزئی از شمشیر الرایه براء بی نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین نشانی که در لشکر
بلند میشود الدرع بکسر دال بی نقطه و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه زره مرد اللامة بفتح لام و سکون
همزه و تاء تانیث زره و سر چنانکه ظاهر حدیث که لما انصرف النبی علیه السلم من الخندق وضع لامته اتاه
جبرئیل … الی بنی قریظه اشعار بآن دارد المغفر بکسر میم و سکون غین با نقطه و فتح فاء و راء
بی نقطه زره رو یا سر … که در زیر کلاه میپوشند و اصل مغفر ان پوشانیدنست و خود و هر دو اینجا مناسب است
المغلبة بفتح میم و سکون غین با نقطه و فتح لام و باء یک نقطه و تاء تانیث مصدر با معنی غالب شده بر کسی بغیر

و در اینجا اسم علی از رسول علیه السلام است و منصوب و معطف بیان است [illegible]
و با نقطه [illegible] اقرب بصیغه معلوم مضارع از باب علم یا باب حسب است [illegible]
استمرار در اینجا است مثل اینکه [illegible]
القربان بکسر و ضم قاف و سکون را مصدر از باب علم و باب حسن نزدیکی [illegible]
[illegible]
فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هارون [illegible]

معلوم م

[illegible]

تفسیر ... بهر ای آیت سوره حدید که وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس الحلیه بکسر ... بنقطه وسکون لام
دبابر دو نقطه در باین برای شمشیر یعنی روایتست از احمد بن ابی عبدالله از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از ذوالفقار که شمشیر رسول الله صلی الله علیه وآله بود از کجا بود آن گفت فرود آورد او را جبرئیل علیه السلام
از آسمان و بود زیور آن از نقره و آن نزد منست ششم اصل عن ابی ابراهیم علیه السلام قال ...

[illegible]

سألته عما یتحدث الناس انه دفعت الی ام سلمة صحیفة مختومة فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله
لما قبض ورث علی علیه السلام علمه وسلاحه وما هناک ثم صار الی الحسن ثم صار الی الحسین فلما
خشینا ان نغشی استودعها ام سلمة ثم قبضها بعد ذلک علی بن الحسین قال فقلت نعم ثم صار
الی ابیک ثم انتهی الیک قال نعم شرح ...

[illegible]

وسکون نون وفتح طا بنقطه وقاف که بعد مذکور است در کتاب الروضه از شرح چهارم از ربع سوم کرشه علی السلام
علی بطنه یوم الجمل لبغال ابرق نزل بر جبرئیل علیه السلم من السماء وکان رسول الله صلی الله علیه واله [illegible]
اذا لبس الدرع یعنی بعد از آن آواز برآورد [illegible]

[illegible]

و آن از آرنج تا بند دست است و مراد بذراع رسول الله که ذی است از روی ذراع مستوی الخلقه دران زمان
قرار داده بوده و مشهور آنست که مراد ذراع دست رسول علیه السلم باشد الاملاء گفتن کسی چیزی را تا دیگری نویسد
الفلق بکسر فا و فتح فاء و سکون لام شکاف مقصود از ذکر من فلق فیه تاکید است و ذکر بیمینه نیز برای تاکید است
کانه مغضب بصیغه اسم فاعل باب افعال حال است از فاعل قال یعنی راوی گفت بعد از ان امام علیه السلم گفت ای
ابومحمد و بدرستی که نزد ماست جامعه و نمیدانند مخالفان که چیست جامعه راوی گفت گفتم قربانت شوم و چیست جامعه
گفت طوماریست که درازی آن هفتاد ذراع است بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و گفته شده از شکاف
دهن او و خط علی علیه السلم بدست راست او و دران جامعه هست هر حلال و حرامی و هر چیز که محتاج الیه مردمانست از احکام
تا تفاوت ارش خراشی که کسی در بدن دیگری کند و زد بدست خود سوی من پس گفت مرا که آیا رخصت میدهی مرا ای
ابومحمد راوی گفت گفتم قربانت شوم جز این نیست که من از توام پس بکن آنچه را که خواستی راوی گفت پس فشرد
مرا بدست خود یعنی بسر انگشت دست خود و گفت تا تفاوت این نیز چنانکه او غضبناک باشد یعنی که تند گفت
حتی ارش خراش را راوی گفت گفتم آگهی این بخدا قسم که علم کاملست و پس گفت بدرستی که آن هر آینه علم عمده است
و نیست آن قدر. ص ثم سکت ساعة ثم قال و إنّ عندنا الجفر و ما یدریهم ما الجفر قال قلت و ما الجفر قال
وعاء من أدم فیه علم النبیین و الوصیین و علم العلماء الذین مضوا من بنی اسرائیل قال قلت ان هذا
هو العلم قال انه لعلم و لیس بذاک. ش الجفر بفتح جیم و سکون فا [illegible] صندوقی که از چرم باشد و چوب
نداشته باشد اصلا یا از چوب هم داشته و پوست نداشته باشد اصلا الادم بفتح همزه و فتح دال جمع ادیم بفتح
همزه و کسر دال پوستهای اصلاح یافته بدباغ و مانند آن مأخوذ است از ادام بکسر همزه یعنی نان خورش
و ادم بضم همزه و فتح دال اسم جمع است و بر هر تقدیر مراد اینجا جنس پوستهاست و کثرت مراد نیست بقرینه آنکه می
آید در حدیث هفتم این باب. مراد بعلم النبیین کتابهای آلهی است مثل صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی
و مراد به نبیین پیغمبران صاحب شریعت علی حده است از جمله [illegible] و عطف الوصیین بی تکرار لفظ علم اشعار باتحاد اصل
هر دو علم است و نسبت علم وصیین سابق بعلم نبیین سابق مثل نسبت احادیث اهل البیت علیهم السلم بقرآن است
و در این امت چه آنها تفصیل قرآنست و مراد بوصیین ائمه ایست که صاحب کتاب شریعت علی حده بوده اند خواه با
وحی میشده باشد و خواه از انبیا اخذ کرده باشند و مراد بعلم العلما چیزهائیست که وحی میشده بانبیای
بنی اسرائیل که داخل ائمه بوده اند مثل مواعظ و کلمات حکمت یعنی بعد از آن ساکت شد یک ساعت بعد از آن
گفت و بدرستی که نزد ماست جفر و نمیدانند مخالفان که چیست جفر راوی گفت گفتم و چیست جفر گفت صندوقی است
از جنس پوستها دران علم صاحبان شریعت و اوصیای ایشانست و علم علمائیست که گذشته اند از بنی اسرائیل

راوی گفت گفتم

راوی گفت گفتم و چیست جفر بدرستی که اینست و بس علم علما گفت بدرستی که آن هر آینه علم عمده است و نیست
آن قدر. ص ثم سکت ساعة ثم قال و إن عندنا لمصحف فاطمة علیها السلم و ما یدریهم ما مصحف فاطمة
علیها السلم قال قلت و ما مصحف فاطمة قال مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات و الله ما فیه من
قرآنکم حرف واحد قال قلت هذا و الله العلم قال انه لعلم و ما هو بذاک. ش مراد بمصحف فاطمی
آید در حدیث هشتم. ثلث منصوب و صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر مماثلة ثلث مرات و ضمیر فیه راجع
بمصحف است چون گاهی مصحف را بر قرآن اطلاق میکنند قسم یاد کرده که دران قرآن چیزی نیست یعنی بعد از آن
ساکت شد یک ساعت بعد از آن گفت و بدرستی که نزد ماست هر آینه مصحف فاطمه علیها السلم و نمیدانند مخالفان
که چیست مصحف فاطمه علیها السلم راوی گفت گفتم و چیست مصحف فاطمه گفت مصحفیست که دران مثل این قرآن
مشهور میان شما هست سه بار و بخدا قسم که نیست دران از قرآن مشهور میان شما یک حرف راوی گفت
گفتم این بخدا قسم علم عمده است و پس گفت بدرستی که آن هر آینه علم عمده است و نیست آن قدر. ص ثم
سکت ساعة ثم قال ان عندنا علم ما کان و علم ما هو کائن الی ان تقوم الساعة قال قلت جعلت
فداک هذا و الله هو العلم قال انه لعلم و لیس بذاک. ش بعد از آن ساکت شد یک ساعت بعد از آن
گفت بدرستی که نزد ماست علم هرچه شده و علم هرچه شدنی است تا روز قیامت راوی گفت گفتم قربانت شوم
این بخدا قسم علم عمده است پس گفت بدرستی که آن هر آینه علم عمده است و نیست آن قدر اشارتست بانکه هر چه
معلوم ماست اصل وقوع آن حوادث است و تعیین اوقات بعض آنها معلوم ما نیست و لهذا بدا در آنها میرود چنانکه
بیان شد در باب بیست و چهارم کتاب التوحید که باب البداء است [illegible]
هست. ص قال قلت جعلت فداک فأی شیء العلم قال ما یحدث باللیل و النهار الامر بعد الامر و
الشیء بعد الشیء الی یوم القیامة. ش یحدث بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و ما یحدث بتقدیر علم ما یحدث است
یا بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل بتقدیر [illegible] به التحدیث [illegible] فرشته [illegible] در زمن امام
و مانند او در شب قدر و مانند آن از اوقاتی که الله تعالی در آنها [illegible]
برای استنباط بعضی از قرآن و مانند آن یعنی راوی گفت گفتم قربانت شوم پس چه چیزست علم عمده گفت علم
آنچه حادث میشود در شب و روز که کاری بعد از کاری دیگر است و چیزی بعد از چیزی دیگر است تا روز قیامت
مراد اینست که تعیین وقت هر حادثی بر وجهی که معلوم شود که کدام بعد از کدامست در کمال اشکالست و [illegible]
[illegible] و علم بآنها باستنباط از قرآن در شبهای قدر و مانند آن بهم میرسد. دوم. ص [illegible]
قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول تظهر الزنادقة فی سنة ثمان و عشرین و مائة و ذلک انی نظرت

فی مصحف فاطمة علیها السلم قال قلت و ما مصحف فاطمة علیها السلم قال ان الله لما قبض نبیه صلی الله علیه و آله
دخل علی فاطمة علیها السلم من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز و جل فأرسل الیها ملکا یسلی غمها
و یحدثها فشکت ذلک الی امیر المؤمنین علیه السلم فقال اذا احسست بذلک و سمعت الصوت
قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیر المؤمنین یکتب کل ما سمع حتی اثبت من ذلک مصحفا قال ثم
قال اما انه لیس فیه شیء من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون. ش الظهور مصدر باب منع [illegible]
مراد بزنادقه خلفای بنی العباسند که بعلت ترجمه کتب فلاسفه در بلاد اسلام از ایشان شده [illegible]
و استقرار خلافت برای خود کردند و علوم ائمه هدی متروک شود چنانچه در کتاب تاریخ الحکما در ترجمه عبد الله بن
المقفع مذکور است که اول کسی که در بلاد اسلام کتب فلاسفه را ترجمه کرد ابن المقفع بود که سه کتاب ارسطو را
برای منصور دوانیقی از زبان یونانی نقل بسوی عربی کرد [illegible] چنانچه در همان کتاب در ترجمه
ارسطو ذکر کرده که کتابهای ارسطو در روم در جائی [illegible] بوده [illegible] نصاری بوده اند و
پادشاهی که [illegible] دیگر بر در آن جا [illegible] تا بحدی رسیده [illegible] که دران جا
چیزیست و چون مأمون خواست که در بلاد اسلام کتابهای ارسطو را شهرت دهد نزد پادشاه روم [illegible] فرستاد
که از کتب ارسطو آنچه میسر باشد بفرست و چون پادشاه روم از مأمون ترسناک بود [illegible]
ساخت که آن کتابها در آن جا هست و علمای دین خود را جمع کرده استفتا در باب فرستادن آنها کرد و فتوی دادند
که در فرستادن آنها بادشاه ما ثواب بسیار هست بنابر آنکه این کتابها در میان اهل هر ملتی که داخل شود
ارکان آن شریعت را متزلزل میسازد و لهذا علمای دین نصاری پادشاه را وصیت بتجدید قفل بران کرده اند
و آخر فرستاد و تحقیق [illegible] که چنان شد که آن علما گفته بودند و در شده است تا ظهور قائم علیه السلم قوت گرفتن خلفای
بنی العباس اشارتست بانچه اهل تاریخ نقل کرده اند که در سنه صد و بیست و هشت هجری سرکرده خلفای بنی
العباس که ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس باشد باصحاب خود که در خراسان [illegible]
نوشت که ابو مسلم مروزی را بر خراسان امیر ساختم و باید که هیچکس از صوابدید او تجاوز ننماید [illegible]
که هر [illegible] در حیطه [illegible] بران [illegible] حاکم و فرمان روا باشد [illegible]
در خراسان بسیار بودند [illegible] دعوت میکردند الاسلام مصدر باب افعال [illegible]
چیزی مخفی نماند که ارسال ملک سوی فاطمه برای تسلی و گفتگو داخل وحی نیست [illegible]
[illegible] رسول و مانند آنهاست و آنها معلوم فاطمه بوده قبل از ان نیز [illegible]
این واقعه شده و آنچه بعد از [illegible] امیر المؤمنین نوشته شده نیز [illegible]

بر وجهی که از ان قوت استنباط وقوع حوادث تا آخر الزمان از قرآن حاصل شود و نظیر اینست تعلیم استادان هندسه
و مانند آن [illegible] را چه در میان آن تعلیم توقیف بر غیب نیست اصلا [illegible]
باب نصر است [illegible] برای [illegible] و مانند آن [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از حماد بن عثمان گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت [illegible]
در سال صد و بیست و هشت هجری و آن برای اینست که من نظر کردم در مصحف فاطمه علیها السلم [illegible]
گفت گفتم و چیست مصحف فاطمه علیها السلم گفت بدرستی که الله تعالی وقتی که گرفت از دنیا پیغمبر خود را علیه السلم
داخل شد بر فاطمه علیها السلم بسبب وفات او از اندوه [illegible] الله عز و جل
پس فرستاد الله عز و جل سوی او فرشته را [illegible] که آن فرشته جبرئیل بوده
تا ساکن کند غم او را و گفتگو کند با او پس شکایت کرد فاطمه [illegible] سوی امیر المؤمنین علیه السلم [illegible]
بگفت سوای امیر المؤمنین علیه السلم پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت فاطمه را وقتی که خبردار شوی [illegible]
فرشته و شنوی آواز را بگو [illegible] پس شروع کرد [illegible]
مینوشت [illegible] از ان کتابی راوی گفت بعد از ان امام علیه السلم گفت [illegible]
بدرستی که شأن اینست که نیست دران مصحف چیزی از مسائل حلال و حرام و لیکن دران علم حوادث [illegible]
که استنباط کرده امیر المؤمنین علیه السلم از قرآن باستادی جبرئیل و القای آیات [illegible]
مجهولات. چهارم. ص عن الحسین بن ابی العلاء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان عندی الجفر
الابیض قال قلت فأی شیء فیه قال زبور داود و توراة موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم
و الحلال و الحرام و مصحف فاطمة ما ازعم ان فیه قرآنا و فیه ما یحتاج الناس الینا و لا نحتاج الی احد
حتی فیه الجلدة و نصف الجلدة و ربع الجلدة و ارش الخدش. ش ما در اول موصوله و مبتداست [illegible]
متکلم معلوم باب نصر [illegible] ان فیه قرآنا خبر مبتداست تنوین قرآنا برای تعظیم است و مراد قرآنیست که
جبرئیل آورده [illegible] بغیر ترتیب نزول [illegible] پس بتقدیر [illegible]
و ما در دوم موصوله [illegible]
[illegible] الحلال و الحرام [illegible] جامعه است [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از حسین بن ابی العلا که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی
که نزد منست صندوق سفید راوی گفت گفتم پس کدام چیزست دران گفت زبور داود و تورات موسی و انجیل
عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه [illegible]

وصف جفر با بیض [illegible] حلال و حرام عبارت از جامعه است که بیان شد در حدیث اول این باب

بسبب آن که تا چند مردمان سوی ما و ما محتاج نیستیم سوی هیچ یک از مردمان تا آنکه در آن است تازیانه و نصف تازیانه
و چهار یک تازیانه که هر کدام در چه گناه ببایند و دیه خراشی که شخصی در بدن دیگری کند اصل وَعِنْدَنَا الجَفْرُ
الأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ فِي الجَفْرِ الأَحْمَرِ قَالَ السِّلَاحُ وَذَلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ
فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الحَسَنِ فَقَالَ إِي وَاللَّهِ كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ
لَيْلٌ وَالنَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ وَلَكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الحَسَدُ وَطَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الجُحُودِ وَالإِنْكَارِ وَلَوْ طَلَبُوا الحَقَّ بِالحَقِّ لَكَانَ
خَيْراً لَهُمْ شرح و نزد ما هست صندوق سرخ راوی گفت گفتم و کدام چیز است در صندوق سرخ گفت سلاح رسول
علیه السلام است و آن صندوق مخزون نیست که گشوده خواهد شد برای خونریزی میگشاید آن صاحب شمشیر آل
رسول علیه السلام مراد قائم علیه السلام است برای کشتن ظالمان پس گفت امام را عبد الله بن ابی یعفور نگاه
دارد ترا الله تعالی آیا میشناسند این را کسی که جعفر احمر نزد شما است فرزندان امام حسن علیه السلام پس امام گفت
آری بخدا قسم چنانکه میشناسند شب را که شب است و روز را که روز است ولیکن وا میدارد ایشان را
حسد بر ما و طلب دنیا بر نفی و انکار آنچه گفتم و اگر طلب میکردند بکار آمدنی دنیا را که حلال باشد و سود کم
بکار آمدنی باشد که اعتراف بفضیلت ائمه هدی باشد هر آینه بهتر میبود برای ایشان مراد آنست که اگر
اقرار بحق ائمه هدی و استغفار از انکار آن میکردند مفتوح میشد برای ایشان درهای رزق حلال و فراغ
بال و حسن حال چنانکه تجربه شده در طالبان رزق که هم بگیرند از حرام مجتنب و از وسیلهای نامعقول محترز است
وسعت حال او بیشتر از اهل حرام و وسیلهای نامعقول است و اگر در بعضی اوقات در تنگی حال باشد فراخی سینه بتوکل
و رضا و قضا بالاتر از هر فراخی است یا مراد آنست که اگر طلب عزت و بزرگی دنیا میکردند بعقوبت حجاب ایشان
حق تا امامت را مستحق میشد بیشتر از آن عزیز و بزرگ میبودند که الحال با طلب امامت برای خود دارند شرح جفر احمر
اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِي الجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوؤُهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الحَقَّ وَالحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا
قَضَايَا عَلِيٍّ وَفَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَسَلُوهُمْ عَنِ الخَالَاتِ وَالعَمَّاتِ وَلْيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
السَّلَامُ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ وَمَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَأْتُوا بِكِتَابٍ
مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ شرح ذکر مصنف رحمه الله تعالی این حدیث را در پهلوی حدیث سابق برای
افاده آنست که ضمیر های جمع در یذکرونه تا آخر راجع است به بنو الحسن که دعوی امامت برای خود کرده اند لایقولون
الحق اشارت است بقول الله تعالی در سوره احقاف مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالحَقِّ وَأَجَلٍ
مُسَمًّى یعنی نیافریدیم آسمانها و زمین را مگر برای آنکه ببری حق کشند و جزای نیک و بد در قیامت در آید
و در سوره یونس و سوره نجم إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الحَقِّ شَيْئاً بدرستی که ظن هیچ بکار آمدنی نمیکند اصلا فائده

نقل بالمعنی است چه در سوره احقاف این آیت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که در جفری که فرزندان
امام حسن علیه السلام ذکر میسازند که نزد ایشان است هر آینه چیزی هست که آزرده میکند ایشان را چه ایشان
نمیگویند بکار آمدنی را و بکار آمدنی در جفر است بیان این آنکه پس باید که بیرون آورند حکمهای علی علیه السلام را و حصه ها
و دیات و مانند آنها و قسمت مواریث او را اگر راست میگویند که جفر نزد ایشان است چون توهم میشود که ایشان
بجهت کوشیده که نزد ما است ما بیرون نمی آوریم گفته که و سؤال کنید ایشان را از مسئله میراث عمه ها و خاله ها
چند تا معلوم شود که هم بقرآن حق ندارند و باید که بیرون آورند مصحف فاطمه را علیها السلام چه بدرستی که در مصحف فاطمه است
سفارشی که جبرئیل علیه السلام بفاطمه کرده و با مصحف فاطمه است هر جا که باشد سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
بیان محبت این سؤال و بطلان حیلت ایشان اینکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره احقاف جمعی را که حکمت
بحق نشده عبادت بتان طعن میکنند که پس بیاورید کتابی را که پیش از این قرآن باشد از جانب الله
یا روایتی را از علم علمای کتاب الهی که دلالت بر جواز بت پرستی کند اگر راست میگویید که بت پرستی نیز معلوم میتوان
کرد مراد آنست که اگر ایشان عذر کوشیده در عدم اخراج قضایای علی علیه السلام و فرائض او و مصحف فاطمه و امثال آنها
عذر میشوند با این آیت والا آن میشد که ما نیز میرسد که کوشیده نزد ما هست اما بیرون نمی آوریم پنجم اصل
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الجَامِعَةِ فَقَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا
وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أَرْشُ الخَدْشِ قَالَ قُلْتُ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلاً ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا
لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ
شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيٌّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شرح الجامعة بفتح فا و کسر و سکون خاء بانقطة و دال
بانقطة و بکسرها و سکون حاء ران الفالج بفا و الف و کسر لام و جیم شتر نر بزرگ دو کوهان یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را بعض یاران ما از جفر پس گفت آن صندوقی از چرم کاو نری است که پر است از کتابهای
علم مثل کتب الهی و کتب اوصیا گفت امام را پس جامعه چه چیز است گفت طوماری است که درازی آن
هفتاد ذراع است در عرض پوستی که سعیدی بجهت آن مانند ران شتر نر بزرگ است در آن صحیفه است هر چه محتاج
میشوند مردمان سوی آن و نیست هیچ واقعه که محتاج باشند بدیوانی مگر آنکه آن در آن است تا نفاوت
خراش گفت پس مصحف فاطمه چه چیز است راوی گفت پس ساکت شد زمانی دراز بعد از آن گفت بدرستی
که شما هر آینه تفحص میکنید از چیزهایی که میخواهید از چیزهایی که نمیخواهید یعنی اینکه بکار نمی آید بفتش کم

وکان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزاءها علی ابیها

بعضی از زمانها نیفهمند وقوع ایذای نبوت بدرستی که فاطمه در دنیا ماند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هفتاد
و پنج روز و داخل شد بر او اندوه بسیار بسبب فوت پدرش از آنچه سبب فوت پدرش واقع شد از غصب
خلافت و جبرئیل علیه السلام می آمد نزد او پس نیکو میکرد بفعال صبر او را بر فوت پدرش و خرم میکرد خاطر او را
و خبردار میکرد او را از احوال پدرش و شرف منزلت او نزد الله تعالی یا بمعنی که بیاد او می آورد احکام او خبر میکرد او را
بآنچه واقع خواهد شد بعد از او در اولاد او بمعنی که مقدمات استنباط احکام را از قرآن القا میکرد و مینوشت
علی علیه السلام آنچه را که مذکور شد پس این نوشته علی مصحف فاطمه علیها السلام است ششم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا فَإِنَّ عِنْدَنَا كِتَاباً إِمْلَاءُ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَخَطُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ وَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَا بِالأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ
بِهِ وَنَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ شرح املاء مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو املاء و جمله صفت کتابا است و همچنین صحیفه
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که نزد ما چیزی است که احتیاج نداریم با آن سوی مردمان
و بدرستی که مردمان هر آینه احتیاج میدارند سوی ما چه بدرستی که نزد ما کتابی است که آن گفتن رسول الله صلی الله
علیه و آله است برای نوشتن و خط علی علیه السلام است آن طوماری است که در آن است هر مسئله حلال و حرام و بدرستی
که گاهی میشود آنکه هر آینه شما میکنید کاری را پس میشناسیم آنرا چون شروع در آن میکنید و میشناسیم آنرا چون
تمام میکنید اشارت است بقوت استنباط حوادث از قرآن در شب قدر و مانند آن هفتم اصل إِنَّ عَبْدَ المَلِكِ بْنَ
أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَالمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ
وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا
شرح چون زید بن علی بن الحسین وقتی که اراده خروج کرد نزد واصل بن عطا که رئیس معتزله است درس خوانده
بجهت کسب استعداد امامت زیدیه و معتزله شریکند در جواز اجتهاد و در اینکه مرتکب یک گناه بی توبه مخلد در جهنم است
اگرچه غیر شرک و بی اصرار باشد اگرچه مختلفند در آنکه زیدیه قائلند بامامت امیر المؤمنین بی واسطه و معتزله
قائلند بامامت ابوبکر محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب ملقب بالنفس الزکیه است و از ائمه
زیدیه است لشکر منصور دوانیقی مقتول ساختند در سال صد و چهل و چهار هجری در مدینه در حوالی او که مشهد او است
هفدهم باب هشتاد و نهم سلطان برای تنکیر است و مراد از او خارجی شدن و پادشاهی باطل است
ظاهر آنست که کتابین هر دو جزو مصحف فاطمه است و با این تقریب این حدیث را مصنف رحمه الله تعالی در این باب
مذکور ساخته النبی بفتح نون و کسر با یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و همزه حابی کل ملک عبارت از
هر پادشاه ناحق است یعنی بدرستی که عبد الملک بن اعین گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که زیدیه و معتزله

احاطه کرده اند محمد بن عبد الله پس آیا او را هیچ قسمی از سلطنت هست پس گفت بخدا قسم که نزد من است
هر آینه دو کتاب که در آنها است نام بردن هر پیغمبری و هر پادشاهی که متصرف شود زمین را نه بخدا قسم که
نیست اسم محمد بن عبد الله داخل در یکی از آن دو کتاب بنا بر اینکه پیش از خروج او مرده است هشتم اصل
عَنْ فُضَيْلِ بْنِ سُكَّرَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا فُضَيْلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ
قُبَيْلُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ
وَاسْمِ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً شرح روایت از فضیل تصغیر فضل کرده است او سکره بضم
سین بانقطه و تشدید کاف مفتوحه و راء و تاء وحدت بوده گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
پس گفت ای فضیل آیا میدانی که در چه چیز نظر میکردم اندکی پیش از این وقت گفت گفتم نه گفت نظر
میکردم در کتاب فاطمه نیست هیچ پادشاهی که متصرف شود مگر آنکه او مکتوب است در آن کتاب بنام خود و نام
پدرش و نیافتم برای فرزندان حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در آن کتاب چیزی از پادشاهی
مخفی نماند که اگر مراد حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب باشد مراد اولاد الحسن که در آن زمان دعوی امامت
میکردند مثل محمد بن عبد الله که در حدیث سابق مذکور شد پس منافات ندارد با ملک بعض اولاد او بعد از شاهی
ایام باب چهل و یکم اصل باب فی شأن إنا أنزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها شرح الشأن بفتح شین
بانقطه و سکون همزه مرتبه عالی القدر بفتح قاف و سکون دال مصدر باب ضرب تعظیم منی و ما قدروا الله
حق قدره و تعظیم الله تعالی صاحب او را در آن شب نزول ملائکه و روح بر سائر ائمه علیهم السلام و الله تعالی بعد از آن
مذکور میشود در حدیث چهارم این باب یعنی این باب است در بیان مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
و تفسیر آن در این باب نه حدیث است که یک سند منقول است تا امام محمد تقی علیه السلام اول اصل محمد بن
ابی عبد الله و محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعا عن الحسن بن العباس بن الحریش عن
أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَا أَبِي يَطُوفُ بِالكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ
فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرْحَباً يَا ابْنَ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَقَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ
إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي وَإِنْ شِئْتَ فَأُخْبِرُكَ وَإِنْ شِئْتَ سَلْنِي وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ
وَإِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَإِنْ شِئْتَ صَدَّقْتُكَ قَالَ كُلَّ ذَلِكَ أَشَاءُ شرح میرزا محمد در کتاب رجال
گفته که الحسن بن العباس بن الحریش الرازی ابو محمد ضعیف روی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام فضل انا انزلناه
کتابا مصنفا فاسد الالفاظ تشهد مخایله علی انه موضوع و هذا الرجل لا یلتفت الیه و لا یکتب حدیثه [illegible]

اخر نکته فضلی

طعن در احادیث این باب کرده اند و ظاهر است که الفاظ و معانی آنها که نقصیه اند المولا نزال علو الماجیل واگر ...
ممکن بود که گویند که از غیر امام معصوم صادر نشده و با جمله از کفته ثقة الاسلام در اول کتاب کافی که احادیث این
کتاب آثار صحیح و سنن قائم است و نوشتن او این احادیث را نیز بالاتر کرد والله یهدی من یشاء الی سواء
السبیل بیانی بفتح بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون و الف در اصل بین بوده الف با شباع نحو
بمرسیده و مضافست بجمله اذا برای مفاجاه است و غالب بعد از بینا سکون ذال و سقوط الف است الاستحاب
بعین بینقطه و جیم و راء بینقطه پوشانیدن بابین دو چشم از مجلا و بطرف عمامه بی کرد اینزان الک بیابین
و آن طرف عمامه را بجمع بفتح عین و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء رانیث میسامند قبض بقاف
و یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه الضیقه مجهول یعنی باب تفعیل و ماشیة مفعل ضمیر مستتر راجع بر جبل است و فاعل
الله تعالی است المنشوف لسی برای چیزی ساختن تا بعضی آمر ضمیر راجع بابی است الاسبع بفتح همزه و سکون
سین بینقطه و ضم یاء یکنقطه و سکون واو و عین بینقطه هر چیز که عدد آن بر هفت مقرر باشد مثل اشواط
طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و ایام هفته مرحیا بفتح میم و سکون راء بینقطه و فتح حاء بینقطه و باء یکنقطه
بمعنی است یعنی وسعت و منصوب است بتقدیر صادفت ضادا و برای سببیت است ما در فاخر نمک و مترکش در اسلی برای
مثل کلمات با از ... نفت ... صدق بفتح صاد بینقطه و فا آمر باب ضرب است الصدف بفتح صاد بینقطه
و سکون دال یعنی ... یعنی روایت کردند محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن از سهل بن زیاد و روایت کرد محمد بن
یحیی از احمد بن محمد بن سهل ... و روایت کردند از حسن بن عباس بن حریش بفتح حاء بینقطه و کسر راء بینقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه از امام محمد تقی علیه السلام گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم در اثنای آنکه
طواف میکرد بکعبه ناگاه مردی ... رسانیده شد برای او پس برید ... اشواط هفتگانه
پدرم ... بسوی خانه در پهلوی صفا پس فرستاد آن مرد بطلب من پس بودیم سه کس در آن
... گفت ... خوشحالی از ملاقات پسر رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آنکه خوشحالی بعد
از آن گذاشت دست خود ... پس گفت مبارک باد ... الله تعالی ... یعنی اینکه ...
... از ... گفت که ای ابا جعفر اگر خواهی پس حکایت کن
برای من و اگر خواهی پس حکایت کنم برای تو و اگر خواهی پس سؤال کن مرا و اگر خواهی سؤال کنم ترا و اگر خواهی
الیس ... پدرم گفت ... یعنی ... اصل
قال ... شرح ...
الحمد ... صاحبه ... قال ...

اخبرنی

اخبرنی عن هذا العلم الذی لیس فیه اختلاف من یعلمه قال اما قوله العلم فلیس الله جل ذکره واما ما لابد للعباد
منه فعند الاوصیاء شرح غیر ابجا ... است که ... از ... آن عبارت است از فتوای از روی اجتهاد
چه در ذهن مجتهد بخویز منافی فتوای خودش هست و چون مجتهد تجویز خطا در فتوای خود میکند در بیت اوست که
اگر خطای او در آن ظاهر شود فتوی بنانی آن دهد فی برای ظرفیت و برای تعلیل میتواند بود بنا بر اینکه باطلی
متعین باطلی دیگر میباشد و سبب آن میشود التعب بفتح قاف و سکون لام و باء یکنقطه مصدر باب ضرب
وارونه کردن مثل تقدیم فکر در آیات متشابهات بر فکر در آیات بینات محکمات ... از جزئی طرح ... اختلافات
از روی ظن ... الکتاب ... فی ... المخالفه ... جزئی بعد از رفتن ... در صورت
... لیس من ... اجتهاد ... اول
جمعی که میگویند ... و آن ... که مراد بعلم ... ظن ...
در آیت ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و امثال آن که مراد بظن اعتقاد مبتدا است که حاصل ... امارات ...
تجویز اختلاف دو مجتهد در فتوی و رجوع مجتهد از فتوی سابق خود میکند دوم جمعی که میگویند که مراد بعلم ...
و مراد بظن اعم از اعتقاد مبتدا است لیک میگویند که ظن مجتهد ... علم است و میگویند که ... الطرائق لا ینافی
قطعیة الحکم ... تجویز اختلاف در فتوی و رجوع از فتوای سابق میکنند سوم جمعی که میگویند که مراد بعلم
یقین است و مراد بظن اعم از اعتقاد مبتدا است لیک تخصیص میکنند ... با صول ... پس تجویز اختلاف در
فتوی و رجوع از فتوای سابق میکنند در فروع فقه چهارم جمعی که میگویند که مراد بعلم یقین است و مراد بظن اعم از
اعتقاد مبتدا است لیک ... بتصویب مجتهد یا بنفی ... مجتهد ... حکم الله ...
مختلف میشود با ختلاف اجتهادات ایشان نیز ... باختلاف ... رجوع میکنند پنجم جمعی که ... اعتقاد ...
... که مراد بعلم یقین است و مراد بظن اعم از اعتقاد مبتدا است لیک میگویند که
اخبار آحاد که در کتاب کافی و ... است ... علم عادی ... قرائن ... که ...
که بکمیت ... میشود و ... ایشان نیز تجویز
اختلاف و رجوع میکنند ... الله ... برای بیان ... تنافی
... است ... و ... تنافی ... است و بنا بر
... است ... سورة آل عمران ولا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و آیه
سوره ... ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا بنا بر اینکه ... کان ... راجع ...
~~... العلم ... الی ...~~

دین یا اصول ...

... ما ... ای ... دین ...

... و ... ابن ... اختلاف ...

~~... ایشان ...~~ ... عبارت است ... که ... است ... عبارت است از ...
معانی قرآن که تبیان کل شیء است ما لابد للعباد منه عبارت است از آنچه ... سالی ... و مانند آن معلوم امام ...
یعنی آن مرد گفت ... را که پس ... از اینکه ... زبان تو ... سؤال ... که ...
داشته باشی برای من ... پدرم گفت ... است که ... آن ... که ... روانه کردن است
... که ... تنافی ... الله عز و جل ... کرده
از اینکه ... در آن اختلاف ... نباشد ...
~~... علم ... قرآن ...~~
~~... اختلاف ...~~
آن مرد گفت این بود سؤال من ... سؤال از احوال فتوای از روی ... بیان کردی ... سؤال
احوال ... در آن ... گفت ... علم ... نزد الله جل ...
پس ... چاره نیست ... اینکه چاره نیست ... پس نزد اوصیاء
رسول علیهم السلام است متن قال ففتح الرجل ... و استوی جالسا ... و قال هذه ...
وکما ... ان ... الا اختلاف ... من العلم عند الاوصیاء ... قال ... کان رسول
الله صلی الله علیه و آله ... لا ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... کان ...
... کان ... الی الله جل جلاله ... شرح ... برای ... است
... است و مراد ... اختلاف در آن ... و ... علم ... تسمیه ...
... است عند الاوصیاء ... استثنای ... است و مقصود ... فرق میان کیفیت رسول
الله صلی الله علیه و آله ... و کیفیت علم ایشان ... ایشان ملک ... در خواب و در
بیداری ... در خواب و در بیداری ... در حدیث اول باب سوم که باب الفرق بین الرسول
والنبی والمحدث است ... عطف بر ... لام ... است و
... در بیداری ... معلوم ... باب
... صحیح ... الوفود ... یعنی امام جعفر صادق
علیه السلام گفت ... و ... گفت که این ... را
برای این آمده بودم ... اختلاف ... نزد اوصیاء ...
... گفت ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ایشان ...
... که ... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

مبادی ...

اجتهاد ...

... معصوم ... است ...

برای اینکه او بود ...

وایشان

وایشان خبر داده شده کا ... و اینکه رسول علیه السلام متوجه درگاه الله جل جلاله میشد ... و اوصیا میشوند
رسالت را اصل فقال صدقت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ... صحیح اخبرنا
عن هذا العلم ... کما کان ... مع رسول الله صلی الله علیه و آله قال فضحک ابی علیه السلام و قال ابی ...
ان ... علی ... الا ... رسول الله صلی الله علیه و آله ان ... علی ...
... حکم ... الاسلام ... حتی ... الا ...
قبل ذلک ... فی ... الطاعة ... فلذلک ... ان ...
تکون ... هذه الامة ... والملائکة ... آل داود بین السماء والارض ... الکفرة
من الاموات ... من الاحیاء ... قال ... هذا ... فقال ابی
ای والذی اصطفی محمدا علی البشر شرح ... است ترک تقیه در بیان احکام الهی ...
... است بجهاد ... و حاصل ... زیرا که ترک تقیه جهاد را لازم دارد و حاصل سؤال این است که
... غالب ... اوصیا بر جمیع مشرکین ... چنانچه در زمان رسول علیه السلام میشد و حاصل
جواب این است که فرقی نیست میان زمان رسول و زمان اوصیا ... رسول در اوائل مامور بجهاد نبود برای
مصلحتی ... و حال اوصیا نیز چنین است ... در زمان مهدی ... و غالب میشود ... ایشان بجهاد ...
... صعوبت این ... باعتبار صعوبت ... جواب ... صعوبت ...
جواب است ... امام علیه السلام خنده کرده برای ... صعوبت آن بر اوصیا ... مضارع ...
باب ... اسم مفعول باب افتعال ... امتحان ... برای ...
... خالص کردن طلا و نقره ... بفتح همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین ...
و آن مبتدا است ... بفتح همزه و تخفیف نون ... است و آن ...
میان ... و ... الملائکة ... الملائکة مبتدا است ... برای مصاحبت است و ...
... است ... که سیوف آل داود ... از سیزده ... که مذکور میشود در کتاب ...
در حدیث ... باب ... عبد المطلب زمزم ... که باب ... است ... سیزده
... رسول الله صلی الله علیه و آله ... دوازده ... علیهم السلام ... سلیمان علیه السلام در کعبه
گذاشته بوده ... برای ... در کعبه باقی بوده ... جرهم ... زمزم ...
المطلب ... سیزده ... زمزم ... که ... سیزده نیز باشد ... اگر چه ...
مذکور نمیشود ... که ذکر خصوص سیوف آل داود برای ... سیوف ایشان ... سلیمان باشد

رسالت را ...

... ملک ...

که مجموع روی زمین را مسخر کرده بود بطرز عادت بین خبر دیگر مبتدا است تعذب بصیغهٔ مضارع غائبه است وضمیر
مستتر راجع بملائکه است وجمله خبر دیگر مبتدا است یا استیناف بیانی جمله حالیه است وتحق بصیغهٔ مضارع غائبهٔ معلوم
باب المفاعلة وضمیر مستتر راجع بملائکه است تعذب ارواح الکفرة من الاموات مبنی بر رجعت کفار [illegible]
سوی دنیا در زمان ظهور مهدی علیه السلام است وتحق بهم ارواح اشباههم من الاحیاء مبنی بر اینست که
کشتن راجعان مقدمست بر کشتن دیگران ضمیر مستتر در ثم اخرج راجع بامام محمد باقر علیه السلام است [illegible]
یکی از ان سیوف اختصاص باو داشته وسلاح رسول الله صلی الله علیه وآله که میراث امام زمانست نزد او بوده
ونزد الیاس نبوده ها بالف مقصوره است وگاهی ممدود نیز میباشد وهمزه آن مثل کاف خطاب در مفرد مذکر
مفتوحست ودر مفرد مؤنث مکسورست وبر این قیاس و آن اسم فعلست بمعنی خذ **ح** پس الیاس گفت راست گفتی
ای پسر رسول الله صلی الله علیه وآله خواهم داد ترا سؤالی که مشکلست خبر ده مرا از این علم که محتاج الیه است که اختلاف در آن
نمیرود جهت آنکه آشکار وغالب نمیشود بجهاد بعنوان خرق عادت چنانچه آشکار وغالب شد بار رسول
صلی الله علیه وآله امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس خنده کرد پدرم علیه السلام وگفت ابا [illegible] کرده الله تعالی از آنکه
مطلع سازد بر علم او که مذکور شد مگر کسی را که امتحان کرده وفراخ دل باشد برای ایمان باو یعنی آنکه با وجود قدرت بر
آشکار کردن وغالب شدن بطرز عادت صبر کند بر طلب قوت ایمان واشارت باین باشد در حدیث چهارم
باب سی ودوم چنانچه حکم کرده بود بر رسول الله صلی الله علیه وآله که صبر کند ودر اوائل بر آزار قوم خود جهاد با ایشان
نکند مگر [illegible] پس از اسلام [illegible] که بحقیق پنهان کرد رسول علیه السلام علم خود را با آن قسم پنهان کردن
تا وقتی که گفته شد او را در سورهٔ حجر که فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین یعنی که علانیه دعوت
با ایشان کن وقسمهای الله تعالی [illegible] که اگر [illegible] میکرد پیش از ان هر آینه ایمن میبود وضرری از دشمن بوی
نمیرسید ولیکن جز این نیست که ملاحظت فرمانبرداری الله تعالی کرد وترسید خلاف حکم الله تعالی پس برای
آن خود را از جهاد نگاه داشت در ان هر کس دوست داشتم که چشم تو باشد با مهدی این امت در آخر الزمان
بر حالی که ملائکه با شمشیرهای آل داود در میان آسمان وزمین که عذاب میکنند ارواح کافران از مردگان را
وملحق میسازند بایشان ارواح همه پیشان ایشان را از زندگان بعد از ان بیرون آورد پدرم شمشیری را بعد از آن
گفت بگیر پدر بسیکی که این از ان شمشیرهاست امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس گفت پدرم آری راست است
الحمد لله قسم بانکس که گزید محمد را بر جمیع آدمیان **حسن** قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَقَالَ أَنَا إِلْيَاسُ مَا سَأَلْتُكَ
عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَسَأُخْبِرُكَ بِآيَةٍ أَنْتَ
تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِهَا قَالَ قَدْ شِئْتُ **شرح** واو در [illegible]

منه متعلق بجهالة است بتشدید جیم جمع جاهل غیر منصوب بر استثنای منقطع است مضاف بیای متکلم همزه الفعل بفتح فا
وسکون لام وجیم مصدر باب افعال وضرب ظفر یافتن بر دشمن **متن** امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس باز
گردانید آن مرد پیچیدن ردای خود را وگفت من الیاسم نپرسیدم ترا از کار تو بر حالی که باشد مرا از ان کار نادانی
ودوری باشد یعنی آنکه سؤال من برای جهل من نبود لیک برای این بود که دوست داشتم که بوده باشد این حدیث
هرگاه که منقول شود قوت ایمان برای شیعهٔ تو وخواهم خبر داد ترا بآیتی از قرآن که تو میشناسی آنرا اگر مباحثه
کنند شیعهٔ تو با مخالفان تو که قائل باجتهادند بآن آیت ظفر یابند امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس گفت او را
پدرم اگر خواهی خبر دهم ترا بآن آیت که میخواهی که گوئی گفت بتحقیق خواستم **حسن** قَالَ إِنَّ شِيعَتَنَا إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ
الْخِلَافِ لَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جَبْرَئِيلُ فِي غَيْرِهَا
فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا **شرح** حاصل این برهان آنست که امتیاز شب قدر از باقی اوقات بنزول قرآن
در ان شب نیست بلکه جبرئیل وحی قرآن را در غیر آن شب نیز می‌آورد وامتیاز آن شب از باقی اوقات
باعتبار استنباط احکام حوادث سالیانه در آن شب است بسبب نزول ملائکه وروح بر امام زمان پس آن شب
تحدیث است واگر تحدیث در آن شب در هر سال منظور نمیشود یعنی از پیروی ظن واختلافات از زدی ظن کردن
سزاوار بوده نازل نشده واین مبنی بر اینست که ضمیر منصوب در انا انزلناه راجع بالکتاب المبین باشد که مذکورست
در آیت سورهٔ دخان که بیان میشود نازل نشده واین مبنی بر اینست که ضمیر منصوب در انا انزلناه فی در فی
لیلة القدر برای ظرفیت نباشد بلکه برای تعلیل باشد مثل فذلکن الذی لمتننی فیه واین اشارتست میشود
در کتاب الصیام در حدیث هفتم باب فی لیلة القدر که باب سی ونهم است که از ورقت لیلة القدر رفع القرآن
بیان این آنکه اول نزول قرآن در روز بوده ونزد اهل حق بیست وهفتم رجب است چنانچه می‌آید در کتاب
الصیام در حدیث اول ودوم باب صیام الترغیب که باب شصت وسوم است وصاحب کتاب روضة الصفا
گفته که دوشنبه هفدهم ماه رمضان است وقول بآنکه کل قرآن نازل شده از آسمان سوی آسمان دنیا
چنانچه بعضی توهم میکنند از بعض احادیث باطل میشود بآنچه می‌آید در تتمهٔ الحدیث که علیه السلام احد
بیع من طاعته الی معصیته وازآنچه که ظاهر میشود که فی در آیت سورهٔ بقره شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن ودر آیت سورهٔ توبه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ ودر آیت سورهٔ
دخان إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ ودر آنچه می‌آید در حدیث ششم مولد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
باب صد ودوازدهم که واللیلة التی نزل فیها القرآن ودر آنچه می‌آید در کتاب الصیام در حدیث اول باب پنجم

که ونزل القرآن فی اول لیلة من شهر رمضان وامثال آنها برای تعلیلست وباین دفع تناقض میان احادیث
میشود وتوضیح این می‌آید در شرح حدیث اول باب دوم کتاب الصیام وگرانی آنچه اشارت بآنست که ما بعد
این آیت معنوی دلالت این آیت است زیرا که تنزل افادهٔ استمرار تجددی میکند ومراد بمن کل امر من کل
امر حکیم امر امرین منها است که مذکورست در آیت سورهٔ دخان چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم این
باب تعلم بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب تفعیل یا باب افعالست وضمیر مستتر در ان نایب فاعل ومفعول
اولست ودخول کان بر مضارع برای افادهٔ استمرار ودوامست ومنه انه بود که یعلم بصیغهٔ مضارع غائب معلوم
مجرد باشد بمعنی تعلم ومنه انه بود که یعلم بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیل باشد ودخول کان بر ماضی برای
افادهٔ دوری آن ماضی از حال باشد لیک عطف او یاتیه بر این تقدیر مناسب نیست جز آنکه البته مضارعست
من برای تبعیض است والف ولام العلم برای عهد خارجیست وعلم اینجا بمعنی معلومست ومراد جمیع معلومات است
که از جانب الله تعالی معلوم او شده خواه بعنوان وحی وخواه بعنوان تحدیث شیئا مفعول دوم یعلمست لا یعلمه
بصیغهٔ مضارع غائب معلوم مجرد صفت شیئاست وذکر این برای احتراز از معلوماتیست که بتحدیث معلوم شده بیان
این آنکه تعلیم الله کسی را چیزی دو قسمست اول تعلیم چیزی که معلوم نیست اصلا وآن مخصوص انبیاست دوم تعلیم چیزی که معلومست
فی الجمله باعتبار رتبه باشد ومحتاج ببیانست وقسم اول مذکورست در سورهٔ علق علم الانسان ما لم یعلم وقسم دوم
مذکورست در سورهٔ رحمن خلق الانسان علمه البیان وهر دو قسم مذکورست در سورهٔ قیامه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه
ثم ان علینا بیانه فی تلک اللیلة متعلقست بیعلم نه بلا یعلمه او یاتیه عطفست بر یعلم وضمیر یاتیه راجع برسول علیه السلام است
وضمیر به راجع بشیئا لا یعلمه است جمله نائم جزای شرطست سیقولون لا برای ابطال شق اول اختیار شق دوم
باعتبار آنکه شق دوم در هر استفهام نفی شق اول است وآن نفی اگر مطلق باشد مذکور نمیشود اصلا مثل هل جاء
زید واگر خصوصیتی داشته باشد مذکور میشود مثل هل جاء زید او عمرو که بتقدیر هل جاء زید او لا بل عمرو است
متن پدرم گفت هر کسی که شیعهٔ ما اگر گویند بمخالفان ما که آیا میتوانیم حکم ظنی میکنند هر کسی که الله عز وجل میگوید
رسول خود را صلی الله علیه وآله که انا انزلناه فی لیلة القدر تا آخر سوره پس آیا تعلیم کرده شده رسول الله
صلی الله علیه وآله پیش از نزول این آیت از جملهٔ معلوم او چیزی که نمیدانست در میان شب بتعلیمی که آن وحی نبوده
مخصوص آن شب بود تا فی در فی لیلة القدر برای ظرفیت باشد یا نه بلکه می‌آورد آنرا نزد رسول وحی قرآن جبرئیل
در غیر آن شب نیز تا فی در فی لیلة القدر برای تعلیل بر [illegible] باشد پس هر کسی که مخالفان ما
خواهند گفت که نه مراد نیست که آیا این آیت نص نیست در اختصاص آن شب بتعلیمی که غیر وحی قرآنست [illegible]
منتفی شده پس صریحست در آنکه نزول کتاب مبین برای استنباط احکام حوادث سالیانه در آن شب قدرست [illegible]

بر طرف شود باطلیه پس نزول ملائکه وروح بعد از رسول در شبهای قدر بامام زمان اگر بر طرف شود باطلیه پس
نزول ملائکه مایه انزال کتاب مبین وقرآن مترتب بر ان نخواهد شد **حسن** فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بُدٌّ مِنْ
أَنْ يُظْهِرَ فَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ
فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ لَهُمْ فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُونَ نَعَمْ
فَإِنْ قَالُوا لَا فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ **شرح** چون فارغ شد از استدلال بآیتی که مقصود الیاس علیه السلام بود
شروع کرد در دو استدلال دیگر بر بطلان طریقهٔ مخالفان که مناسب بآنست واین اول آنهاست واشارتست
بآیت سورهٔ توبه وسورهٔ فتح وسورهٔ صف هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
بنا بر آنکه مراد بهدی قرآنست چنانچه در سورهٔ بقره گفته که هدی للمتقین وگفته هدی للناس وبینات من الهدی
والفرقان ومراد بدین فرمانبرداریست ومراد بحق علمست چنانچه گفته در سورهٔ یونس وسورهٔ نجم ان الظن لا یغنی من
الحق شیئا بنا بر آنکه حق در اصل بمعنی ثابت غیر متزلزل است وهر ظنی متزلزل میباشد ومراد باظهار غالب کردن
چیزی وبر طرف کردن ضد آنست وضمیر مستتر در لیظهره راجع برسول است وضمیر منصوب راجع بدین الحق است ودلالت
میکند بر آنکه دین ظنی دین باطلست پس اختلاف باجتهادات مخالف شریعت رسول علیه السلام است نفی است
در فقل لهم اشعارست بآنکه این تتمهٔ برهان سابق نیست ما در لما موصوله است علم بصیغهٔ ماضی معلوم مجرد یا مجهول باب
تفعیلست وبر هر تقدیر ضمیر مستتر راجع برسول الله است یظهر بصیغهٔ مضارع غائب معلوم یا مجهول باب افعال
یا بصیغهٔ معلوم باب منعست وبنا بر اول ضمیر مستتر راجع برسول است وضمیر منصوب راجع بما موصوله است
ومحذوفست وبنا بر دوم وسوم ضمیر مستتر راجع برسول است وضمیر منصوب راجع بما موصوله است اول کلامهم
عبارتست از لا در سیقولون لا **متن** پس از ان بگو مخالفان ما را که پس آیا بود برای آنچه رسول دانست چاره
رسول غالب کند آنرا بر ضد آن پس مخالفان میگویند نه چاره نبود بحکم آیت سورهٔ توبه وسورهٔ فتح وسورهٔ
صف پس بگو مخالفان را که پس آیا بود در آنچه غالب کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از جملهٔ علم الله عز ذکره اختلاف
از زدی اجتهاد یعنی که آیا میگوئی مخالفت آن با اجتهاد جایز بود پس اگر گویند نه اختلاف جایز نبود پس بگوی مخالفان را
که پس هر که حکم کند بحکم الله تعالی بر حالی که در ان اختلافی باشد یعنی که فتوی دهد در احکام شرعی از زدی
ظنی که اختلاف در ان میرود پس آیا مخالفت کرده است رسول الله صلی الله علیه وآله پس مخالفان میگویند که آری
چه اگر گویند نه پس بتحقیق شکسته اند اول سخن خود را که مقتضای آیت سورهٔ توبه وسورهٔ فتح وسورهٔ صفست
وموافقت با آیت دیگر سورهٔ توبه که قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ **حسن**

نقل لهم ما العلم ما يعلمه الا الله والراسخون في العلم فان قالوا من الراسخون في العلم فقل من لا يختلف في علمه فان
قالوا فمن هو ذاك فقل كان رسول الله صلى الله عليه وآله صاحب ذلك فهل بلّغ او لا فان قالوا قد بلّغ فقل
فهل مات والخليفة من بعده يعلم علما ليس فيه اختلاف فان قالوا لا فقل ان خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله
مؤيد ولا يستخلف رسول الله صلى الله عليه وآله الا من يحكم بحكمه والا من يكون مثله الا النبوة وان كان رسول
الله صلى الله عليه وآله لم يستخلف في علمه فقد ضيّع من في اصلاب الرجال ممن يكون بعده شرح این استدلال دوم
از دو استدلال که مناسب مقام است چنانچه مذکور شد ظاهر اینست که امام علیه السلام وقف بر الا الله نکرده باشد و والراسخون
معطوف بر الله گرفته باشد و چون قرآن را معانی متعدده غیر متناهیه میباشد این منافات ندارد با آنچه گذشت در شرح
حدیث اول باب هفتم که باب فی ان الراسخون ... است در باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن که ای مقصود
امام علیه السلام اینست که اگر چه علم به متشابه در وقت نزول آن مخصوص الله تعالی است لیکن بعد از آن راسخان در علم علم آن
هم میرسانند از جانب الله تعالی بتوسط نزول ملائکه و روح در شبهای قدر برای تحدیث و مانند آن بقرینه تمام حدیث
که یعنی لولا انه ... کلٌّ من عند ربنا و بیان این شد در شرح حدیث دوم باب بیست و دوم نیز مثل ذلک مستقیم
و من هو ذاک است یعنی عالم بانکه الراسخون فی العلم عبارت از کدام جماعت است یعنی بلغ استفهام تقریریست یعنی که
البته تبلیغ کرده فهل مات استفهام محض است واو در والخلیفه حالیه است و حالیه میتواند بود عامل معمول مطلق است
و الا من یکون معطوف تفسیر الا من یحکم است و موصول در دو جا محلا منصوب و مستثنای مفرغ است در کلام غیر موجب و منقول به
لایستخلف است الا النبوة استثنای مفرغ است در کلام موجب و اهل نحو تجویز آن کرده اند در صورتی که قرینه برای تخصیص
مستثنی منه باشد مثل اینجا که بتقدیر مثله فی الفضائل الا فی النبوة است چه ظاهر است که مماثلت در شکل و عمر و امثال آن
مطلوب نیست پس النبوة منصوب بنزع خافض است یعنی پس بگو ایشان را که مینمایند بازگشت متشابه را در وقت نزول
آن بمحکم الله تعالی و راسخان در علم میدانند بعد از آن مراد اینست که وجود راسخان در علم در این امت دلالت بر بطلان امامت
اهل ضلالت و اجتهاد ایشان میکند پس اگر گویند که راسخان در علم یعنی که مراد برسوخ در علم چیست پس بگو که کسی که اختلاف
نمیکند در علم خود یعنی که مراد برسوخ در علم اینست که حکم تواند کرد در همه مسائل شرع و حکم او از روی اجتهاد و ظن نباشد
پس هرگز از آن برنگردد و ثابت قدم در علم خود میباشد پس اگر گویند پس کیست این راسخ در علم پس بگو که بود
رسول الله صلی الله علیه وآله صاحب علم بانکه راسخ در علم گشت پس آیا رسانید بخلایق که راسخ در علم کیست یا نه
پس اگر مردم گویند رسول علیه السلام و خلیفه که او تعیین کرده بعد از خود سید احمد جمیع شرع او را دانستند که نیست در آن
اختلاف پس اگر گویند این از دو شق خالی نیست اول آنکه خلیفه تعیین کرده باشد و آن خلیفه از جمله راسخان
در علم نباشد با وجود آنکه امکان راسخ در علم در امت او باشند چنانچه صریح لفظ حکیم است دوم آنکه خلیفه تعیین نکرده باشد

احداً

دوازدهم باب اول کتاب العقل
و مفصل میشود در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث ...
م

کیاستدم

پس اگر گویند بحقیقی رسانید
چنانکه صریح یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک است پس بگو
م

تا فردی اکرم از راسخان در علم را نیز تعیین کرده بمختار باشند تا آخر الزمان پس بگو ایشان را بنابر شق اول مراد بخلیفه
که رسول الله صلی الله علیه وآله تعیین کرده باشد جدا کرده شده است از جانب الله تعالی و خطا در افعال و اقوال
او نیست اصلا چنانچه در ترجمه حدیث پیش می آید که و من ابتغی الخیط مراد اینست که محال است که در میان امت راسخان در علم نباشند
و او جدا ایشان را تعیین کند و خلیفه نشناسد رسول الله صلی الله علیه وآله بکمر آنکس را که حکم کند بی حکم او بی اختلاف و بحکمی
را که نبوده باشد مثل خودش در کمالات مگر در نبوت و اگر بنابر شق دوم گویند رسول الله خلیفه نساخت تضییع کرد
هیچ یک از امت خود را پس بحقیقی ضایع کرده است خواهد بود مردمانی را که در پشتهای مردان بوده اند ایشان جمعیت
می آیند هر بنا بعد از او تا آخر الزمان مراد اینست که این تضایع با وجود آنکه ضرورتی در آن نباشد و راسخان در علم
در امت او باشند محال است متن فان قالوا لک فان علم رسول الله صلی الله علیه وآله کان من القرآن
فقل حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الی قوله انا کنا مرسلین شرح این اعتراض و جواب
متعلق است باستدلال بآیت انا انزلناه فی لیلة القدر و مبنی بر جواب اینست که نزول ملائکه برای تحدیث شب
قدر مخصوص است بزمان رسول الله صلی الله علیه وآله و حاصل جواب اینست که این مخالف صریح آیت سوره دخان
که مضمون آن موافق مضمون آیت سوره قدر است زیرا که انا کنا مرسلین دلالت میکند بر آنکه چنانچه همیشه ارسال قدر
ارسال ملائکه جبرئیل تحدیث در شبهای قدر ارسال ... برای انذار و فرق میکرده ایم همچنان خواهیم کرد تا انقطاع
تکلیف من در آن القرآن برای تعلیل است یا برای ابتدا است و اسطه که نقل شده اینست انا کنا منذرین فیها یفرق
کل امر حکیم امرا من عندنا در ترجمه استدلالات منقول شده در کتب تفسیر از آنجمله آنکه علی بن ابراهیم در تفسیر
سوره زخرف گفته که از حروف اسم اعظم است و شاید که مراد این باشد که از حروف محمد است چنانچه می آید در
حدیث پیش از مولد ابی الحسن موسی علیه السلام که امام گفته محمد و هو فی کتاب هود الذی انزل علیه و هو منقوص الحروف
پس منادی است که حذف حرف ندا و بیان کرده در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب ... و سوم که از اسمای الهیه
کتاب مبین عبارت است از آیات بینات محکمات که بری از بی دلیلی و از اختلاف از روی ظن که مضمون آن که در هم
شریعت بوده ضمیر منصوب در انا انزلناه راجع بالکتاب المبین است فی در فی لیلة برای تعلیل است لیلة مبارکة
عبارت است از شب بیست و سوم ماه رمضان فی در فیها برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود و چنانچه آنکه
می آید در کتاب الصیام در کلام امام اگر بیفتاده در ذیل حدیث هفتم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است
کرمان فی لیلة تسع عشرة یلتقی الجمعان و فی لیلة احدی و عشرین یفرق کل امر حکیم و فی لیلة ثلث و عشرین یمضی ما اراد الله
عزوجل من ذلک الی آخره تقدیم ظرف در فیها یفرق برای حصر است الفرق مصدر باب نصر بمعنی الحکم رعایت مصلحت
در آن کرده باشد و متنزل نباشد اصلا مخفی نماند که منافاتی نیست میان این و آنچه می آید در حدیث چهارم

فی ادراک لیلة القدر برای تعلیل است
و حاصل اعتراض اینست که

... یکم

الامام کادرم

مولد ابی الحسن موسی علیه السلام زیرا که این مبنی بر ظاهر است و آنچه می آید تفسیر باطن است امر منصوب بمعانیست بتقدیر
اعنی امرا و عبارت است از حکم الله تعالی در مسائل شرع من عندنا احتراز است از امام پیروان ظن که بعضی خود و از
جانب شیطانست ترجمه ای محمد قسم بکتاب ظاهر کننده که هر آینه ما فرو فرستادیم قرآن را برای شبی مبارک
که شب قدر است بیان این آنکه هر آینه ما بوده ایم در هر شریعت ترسانندگان از مخالفت کتاب مبین و ترک پیروی
علم بیان این آنکه برای لیلة مبارکه و پس بیز کرده میشود هر امری محکم که از نزد ما است بیان این آنکه ما بوده ایم
در هر شریعت فرستندگان ملائکه سوی امام زمان برای انذار و فرق یعنی پس اگر مخالفان گویند ترا که آنکس
که علم رسول الله صلی الله علیه وآله تا آخر عمرش بود از استنباط از قرآن در شبهای قدر و همین ثابت در صدق تنزیل
سوره قدر و لازم نمی آید که خلفای او نیز چنین باشند پس بگو در جواب مخالفان ما از سوره دخان که ای محمد
قسم بکتاب مبین که هر آینه که ما فرود آوردیم کتاب مبین را برای شبی مبارک تا قول او که هر آینه که ما بوده ایم
در هر شریعت فرستندگان ملائکه برای انذار و فرق در شبهای قدر متن فان قالوا لک لا یرسل الله عزوجل الا
الی نبی فقل هذا الامر الحکیم الذی یفرق فیه هو من الملائکة والروح التی تنزل من سماء الی سماء او من سماء الی
ارض فان قالوا من سماء الی سماء فلیس فی السماء احد یرجع من طاعة الی معصیة فان قالوا من سماء الی
الارض واهل الارض احوج الخلق الی ذلک فقل فهل لهم بد من سید یتحاکمون الیه شرح هذا الامر مبتدا است و بتقدیر
استفهام است فی در فیه برای ظرفیت است و ضمیر راجع بسوی ما است جمله هو من الملائکة والروح التی تنزل حال تنزل صلة
من برای سببیت یا برای ابتدا است تنزل بصیغه مضارع غائبه معلوم از باب تفعل بحذف یکی از دو تا است من سماء خبر مبتدا
مادرنان قالوا در اول برای تفصیلست و در دوم برای تفریع بر ظهور بطلان شق اول است یعنی چون اول شق باطل است و دلیل
اقامت دلیل کافی مدلول شده متفرع بر نفی البطلان الثانی اینکه گویی این دلیل منافات دارد با آنکه می آید در کتاب
فضل القرآن در حدیث ششم باب النوادر که باب چهاردهم است که نزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الی البیت
المعمور و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث سوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است که ارسل من لیلة القدر
فقال تنزل فیها الملائکة والکتبة الی السماء الدنیا تا آخر گویم از این دو جواب است اول آنکه در آنچه می آید مراد بیت المعمور
و بالسماء الدنیا امام معصوم مفترض الطاعه است چنانچه بیان میشود در شرح آن دوم آنکه مراد از ارسال الی ارسال
سوی نبی است بخلاف آنچه می آید و اهل الارض احوج الخلق الی ذلک جمله معترضه است میان شرط و جزا فهل استفهام
انکاری است ضمیر لهم و ضمیر یتحاکمون راجع باهل الارض است باعتبار دو قول که بعد از انقطاع وحی تا زمان وفات رسول
صلی الله علیه وآله بر ما اثره ایشان می آیند چنانچه در آخر بحدیث که ابی الله عزوجل ان یترک العباد و لا حجة علیهم یعنی
پس اگر گویند منازعه کنند بسنت الله عزوجل جمع ملائکه را برای تحدیث در شب قدر کم سوی پیغمبری خواه در این شریعت و خواه

امری که از نزد ما است
م

و در شرایع سابقه و بعد از رسول علیه السلام نبوت بر طرف شد پس ارسال در این شریعت مخصوص زمان رسول است
پس در جواب ایشان بگو که آیا این امر حکیم که تفریق کرده میشود در شبهای قدر بعد از آنکه بسبب ملائکه و روح که نازل میشوند
از آسمانی سوی آسمانی است که در آنجا پیغمبری باشد و انذار اهل آن کند یا از آسمانی سوی زمین است پس اگر
گویند از آسمانی سوی آسمانی است پس مقبول ایشان باطل است چه نیست در آسمان کسی که برگردد از طاعت الهی
معصیت تا در آنجا حاجت به انذار باشد و ملائکه برای نظام و نسق آن فرود آیند پس اگر گویند از آسمانی سوی
زمین و اهل زمین که محتاج‌ترند خلقند سوی آن پس بگو که پس آیا این اهل زمین را چاره هست از مهتری که محاکمه
او برند جواب اینست که فرقی نیست میان زمان نبی و زمان بعد از آن در حاجت اهل زمین سوی مفتی در حکم
در مسائل شرع اگر حاجت در زمان بعد از او بیشتر باشد پس ارسال ملائکه و روح برای تحدیث مخصوص زمان نبی نیست
متن فان قالوا فان الخلیفة هو حکمهم فقل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور الی قوله خالدون
لعمری ما فی الارض ولا فی السماء ولی لله عزوجل الا وهو مؤید ومن ایّد لم یخطئ وما فی الارض عدو
لله عزوجل الا وهو مخذول ومن خذل لم یصب شرح مراد بالخلیفه یکی از چهار کس از خلفای بنی امیه
که در آن وقت پادشاهی داشته ولید بن عبد الملک بن مروان و سلیمان بن عبد الملک و عمر بن عبد العزیز
و یزید بن عبد الملک و میتواند بود که مراد اعم از ایشان باشد و شامل هر یک از خلفای مخالفان باشد اکثر
نسخ حاء مهمله منقوط و نسخ کاف دار و اسطه که نقل شده اینست والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من
النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ترجمه الله تعالی کارساز جمعی است که گرویده اند بحقیقت
ربوبیت رب العالمین بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گمراهی و ضلالت سوی روشنی که امام هدی است
و جمعی که منکر حقیقت ربوبیت اند کارساز ایشان شیاطین اند بیرون می آورند ایشان را از روشنی
سوی تاریکیها الی آخر جواب اهل الکشف الشأن ایران یا ... لام در لعمری مفتوح است و برای تاکید است
و این فقره تا آخر خطاب با مخالفان نیست بلکه خطاب علیه است یا با ایس و عمر مبتدا است خبر آن محذوف است
تقدیرا و مبتدا است بتقدیر یعنی قسمی الی بعمری در حرم میم و سکون میم و فتح میم و تمام یم زمانکانی دار مقام قسم بح
متین و سکون میم است و لیس و این قسم در مقام اظهار حق و ملایمت میباشد نه در مقام التفاتی بجول و طلب یعنی
حق پس بصورت قسم است اما حقیقة قسم نیست و لهذا اضافات نه الی یا انکه قسم بغیر الله تعالی جایز نمیباشد لام
لام ابتدا در جواب قسم محذوف باشد با وجود آنکه قسم بر قسم حقیقی معقول نیست لم یخط بکسر طا بی نقطه و طاء منقوط
بصیغه مضارع غائب معلوم ناقص باب افعالست بر لغت بعضی از عرب که همزه لام الفعل را در تخفیف قلب یا
میکنند و میتواند که در رسم الخط کاتبان متعلق شده باشد لم یخطئ باید یعنی پس اگر بر سبیل مکابره گویند

کو دوستی که خلیفه کرد از بنی امیه است مشابه اوست آن دو دور مردمان که میگویی پس بگو این آیت را از سوره بقره
تا قول او خالدون که استیناف بیانی سابق است که لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم پس وصف حال اهل تسلیم
و اهل مکابره است بعد از ظهور و وضوح حق برهان که دلالت میکند بر نفی اشتباه میان امام اهل حق و امام
اهل باطل هر آینه زنده کانی من قسم مثبت کردنست در زمین و نه در آسمان مشتبهانی از الله عز ذکره هر حالی
کنا وجود کرده شده باشد از جانب الله تعالی نیز دل ملائکه در شبهای قدر و هر که نزد کرده شد از جانب او
خطا نمیکند در افعال و اقوال احکام دیت در زمین و شیعی برای الله عز و جل بر دعوی امامت نا حق مکر بر حالی که
کذا کشته شده باشد بی مدد از جانب الله تعالی و هر که وا کذاشته شد بی مدد در بنیاد حق را در افعال
و اقوال بمعنی که خطای او بسیار ظاهر شود بر خلایق چنانچه مسلم در اوایل اول صحیح خود روایت کرده که چندین سیر
که پرسید مردی از عمر که جنب شدم و آب غسل نیافتم گفت نماز مکن و چون او را گفتند که این خلاف نقل قرآن
و سنت رسول علیه السلام است در تیمم درشتی کرد و پرسش عبد الله بعد از او عمر گفت که اگر مردمان فرخص شوند
در عمل بآیت تیمم وقتی که آب سرد میشد تیمم میکردند و چنانچه صاحب قاموس گفته که و المسئلة المشترکة و یقال لها
المشترکة زوج و ام و اخوان لام و اخوان لاب و ام حکم فیها عمر فجعل الثلث للاخوین لام ولم یجعل للاخوین لاب
والام شیئا فقالوا له یا امیر المؤمنین هب ان ابانا کان حمارا اما شرکنا بقرابة امنا فاشرک بینهم فسمیت مشترکة
و حماریة و امثال این بسیار است متن کما ان الامر لا بد من [illegible] من السماء [illegible] الی الارض کذلک لا بد
من وال فان قالوا لا نعرف هذا فقل قولوا ما احببتم ابی الله بعد محمد ان یترک العباد ولا حجة علیهم شرح
چون فارغ شد از دفع شبهات [illegible] سوره قدر و آیت سوره دخان و اثبات اینکه نزول
ملائکه و روح برای تحدیث بامر الهی در شبهای قدر همیشه بوده و خواهد بود شروع کرد در بیان لزوم آنکه امام
امر الهی در هر زمان است الف لام الامر برای عهد خارجی است و مراد امر حکیم امر من عنده است ذلک عبارت از هر
حکمی که مذکور است در مرتبه کتاب الهی و محتاج الیه شده در آن سال [illegible]
مقرره [illegible]
بمعنی کسی که امر نازل شود سوی او در شب قدر و او امام معصوم مفترض الطاعة است خواه نبی و خواه وصی [illegible]
سوال [illegible] این آیات را [illegible]
مذکور شده [illegible] چنانچه گفته در سوره فرقان والذین اذا ذکروا
بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا [illegible] جهنم [illegible]

قاطع و مقصود است که این گفتگوی محالفان [illegible] صریح است [illegible] ملاحی [illegible] کرد ببرهانی م

الهی
نفس خود است یعنی چنانچه امر نیست چاره از فرود آوردن آن در شب قدر از آسمان هر حالی که مقدر شد اینکه حکم
کننده بآن اهل زمین همچنان نیست چاره از امامی که صاحب آن امر باشد و حفظ برادر و روا باشد پس اگر
ما کوینه که نمیشناسیم این را پس بگو که [illegible] امتناع کرد الله تعالی بعد از محمد از اینکه واگذارد
بندگان را بر حالی که نباشد امامی که حجت بر ایشان باشد یعنی که حفظ در حکم او روا باشد حل قال ابو عبد الله
علیه السلام ثم وقف فقال ههنا یا ابن رسول الله باب غامض ارایت ان قالوا حجة الله القرآن قال
اذن اقول لهم ان القرآن لیس بناطق یأمر و ینهی ولکن للقرآن اهل یأمرون و ینهون و اقول قد عرضت
لبعض اهل الارض مصیبة ما هی فی السنة والحکم الذی لیس فیه اختلاف و لیست فی القرآن ابی الله لعلمه
بتلک ان تظهر فی الارض و لیس فی حکمه راد لها و مفرج عن اهلها فقال ههنا تفلجون یا ابن رسول الله
اشهد ان الله عز ذکره قد علم بما یصیب الخلق من مصیبة فی الارض او فی انفسهم من الدین او غیره فوضع
القرآن دلیلا شرح ضمیر وقف راجع بامام محمد باقر علیه السلام است فقال راجع بالرجل است مشار الیه ههنا مقام
تسلیم وجوب حجت است الغامض بغین با نقطه و میم و ضاد با نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و ضرب مشهور
از شبهات سوی شبهه و این اشارت است بقول الخطاب حسبنا کتاب الله در وقت وفات رسول الله [illegible]
نوشتن مکتوبی که بعد از آن گمراه نشوند [illegible] خطاب [illegible] مراد [illegible] استفهام
بمعنی آیا دانستی است و کنایت است از اینکه خبر کن [illegible]
و ان [illegible] و دلالت بران میکند ارایت اقول [illegible] بعض اهل الارض مصیبة اشارت است بآیت سوره
حدید که الحال فی آیه المصیبة بصیغه اسم فاعل باب افعال چیزی که در یابد کسی را و تاء برای نقل است از وصفیت سوی
اسمیت چه مراد کار مشکلست والحکم بضم حاء و سکون کاف عطف بر السنة است و مراد مجمع علیه است مثل اینکه
نماز صبح دو رکعت است و لیست فی القرآن عطف است بر ما هی فی السنة نه بر لیس فیه اختلاف و مراد آیت
محکم قرآن نیست یا مراد آنست که در این قرآن که در مصاحف مشهوره است نیست الفتنة بکسر [illegible] اختلاف مراد
[illegible] تظهر بصیغه مضارع غائبه باب منع است و ضمیر مستتر راجع بالمصیبه است یا راجع بالفتنه است حکمه
بفتح حاء بی نقطه [illegible] کاف است و ضمیر راجع بالله تعالی است و عبارتست از [illegible] که امامت [illegible]
با معتقد این محالفان مصیبة فی الارض او فی انفسهم اشارتست بقول الله تعالی در سوره حدید ما اصاب
من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر [illegible]
در زمین و نه در خودتان مگر آنکه نوشته شده [illegible] و حکم شرعی [illegible]
مشتمل بر آیات [illegible] چنانچه در سوره نحل گفته تبیانا لکل شیء [illegible]

وضمیر م

احوال حوادث تا قیام قیامت در کتابی ابا بیت که لفظ بر الله تعالی [illegible] من الدین او غیره اشارت [illegible]
[illegible] مسائل شرعی متعلق [illegible] مشکل [illegible] تا روز قیامت [illegible]
القرآن [illegible] اشارت است باینکه مراد بکتاب در قول الله تعالی الا فی کتاب قرآن است [illegible]
بحوادث و کیفیت حوادث که در شب قدر [illegible] معلوم امام میشود باستنباط از قرآن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بعد از آن ساکت شد [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] ای پسر رسول الله [illegible]
که اگر کوینه محالفان حجت الله تعالی بر خلایق بعد از محمد صلی الله علیه و آله قرآن است [illegible]
امام [illegible] پس چه میگویی جواب [illegible] گفت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در هر [illegible] مختلف فیه [illegible] معانی آن [illegible]
[illegible] این [illegible] عارض شد بعض اهل زمین را مشکلی که نیست آن در سنت رسول [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] آن مشکل در قرآن [illegible] مشکل [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] آن اختلاف [illegible] آن مشکل [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] برای آن مشکل [illegible] امام [illegible] اشکال [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت [illegible] ای پسر رسول الله [illegible]
که الله عز ذکره [illegible] در زمین یا در خود شان [illegible] مسائل این
باشد [illegible] مسائل دین باشد پس قرار داده قرآن را دلیلی بر جمیع آن مشکلها حل قال فقال الرجل
هل تدری یا ابن رسول الله دلیل ما هو قال ابو جعفر نعم فیه جمل الحدود و تفسیرها عند الحکم فقال ابی الله ان یصیب
عبدا بمصیبة فی دینه او فی نفسه او فی ماله لیس فی ارضه من حکم قاض بالصواب فی تلک المصیبة قال فقال الرجل
اما فی هذا الباب فقد فلجتم بحجة الا ان یفتری خصمکم علی الله فیقول لیس لله جل ذکره حجة ولکن اخبرنی عن
[illegible] شرح [illegible]
[illegible] استفهام [illegible] الحدود [illegible]
در کتاب العتق در حدیث دوم باب الرد الی الکتاب والسنة که جعل لکل شیء حدا وجعل علیه دلیلا یدل علیه [illegible]
ذلک الحد حدا و در حدیث سوم آن باب که ما خلق الله حلالا ولا حراما الا وله حد [illegible] من الطلاق [illegible]
من الدار [illegible] الارش [illegible] الجلدة [illegible] بتفصیل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] در فقال راجع بامام محمد باقر علیه السلام
و مراد امام علیه السلام [illegible] بیان اینکه [illegible]

معصیت م

بعینه برای تقدیر مفعول دوم است الا برای استثنای منقطع است اگر مراد لفظ و وضوح برهان باشد و برای استثنای متصل است
اگر مراد لفظ اسکات خصم باشد تقدیر تنوین است کلیلا تا سواء علیه ما حاکم مضاف الیه است و مراد این لفظ است
ما خص علی علیه السلام به حال تفسیر است و من برای تبعیض است و مراد تفسیر است که رسول الله مخصوص کرد علی را بآن
و بعضی از ائمه موافق [illegible] در حدیث ششم این باب که قد تنزل الرجل واحد [illegible] شأن ذلک و الا فقد حوا
با انا کم بتقدیر و من تفسیر لا تقر حوا با انا کم ما خص علی علیه السلام به است بنا بر اینکه مذکور با معطوف علیه مقدر [illegible]
نظر آیت سوره طلاق و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و اللائی لم یحضن که بتقدیر
و اللائی لم یحضن من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر است والکفر در حدیث چهارم باب [illegible]
[illegible] که ما فات [illegible] کتاب الله عز و جل کلیلا تا سواء علیه ما حاکم [illegible]
انا کم و این مبنی بر اینست که لام برای تعلیل باشد [illegible] انما الحیوة الدنیا لعب و لهو [illegible] محالفان الهی
تما فلجتم یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس گفت آن مرد که آیا میدانی ای پسر رسول الله که دلیل چه معنی دارد
[illegible] گفتم که قرآن دلیلست گفت امام محمد باقر علیه السلام که آری در قرآنست جماعات حدود و تفسیر آنها [illegible]
با معنی که حواله شده تفصیل حوادث و احوال آنها باستنباط امام از قواعد کلیه که در قرآنست پس [illegible] گفت [illegible]
الله تعالی از اینکه [illegible] مشکلی در دین او یا در نفس او یا در مال او بر حالی که [illegible] باشد در زمین او کسی که حکم
او قطع و فصل کننده باشد در آن مشکل امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس گفت آن مرد که اما در این [illegible]
[illegible] بر دشمن خود مکر آنکه مکابره کند دشمن شما یا فرار [illegible] بر الله تعالی [illegible] حجت [illegible]
[illegible] مراد از تفسیر آیت سوره حدید [illegible] از جمله تفسیر [illegible] که مخصوص شده
علی علیه السلام بآن مراد [illegible] مخصوص [illegible] از جمله تفسیر [illegible] که مخصوص
علی علیه السلام بآن حل قال فی ابی فلان [illegible] واحدة [illegible] واحدة [illegible] لا تأتی [illegible]
علی علیه السلام ولا تفرحوا بما آتاکم من الفتنة التی عرضت لکم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الرجل
اشهد انکم اصحاب الحکم الذی لا اختلاف فیه ثم قام الرجل و ذهب فلم اره شرح مراد بابی فلان ابی بکر
لعنه الله و این تعبیر از امام جعفر صادق است برای تقیه در وقت نقل [illegible] در مجلس آن مرد [illegible] جواب سوال
برای [illegible] است [illegible] واحدة [illegible] که موصوف آن [illegible] مقدر [illegible]
[illegible] که یکی برای [illegible] و دیگری برای [illegible] دوم [illegible] خلافت کرد [illegible]
و مراد این لفظ است ما خص به علی علیه السلام [illegible] مراد [illegible] که در علی [illegible]
[illegible] برای جواب سوال اول است من در من الفتنة برای بیان ما آتاکم است [illegible]

الرجل م

در سال کراین دراین فلان و امثالش نازل شد و تکرار آن خوب نیست یعنی مردم گفت فقره ولا تفرحوا بما آتیکم
درای یکبرت یا امثالش یکمرتبه تقدم کرده است و یک فقره تاخیر کرده است بیان این آنکه لا تاسوا علی ما فاتکم
از جمله چیزهاییست که مخصوص بآن شده غلط و ائمه بعد از او علیهم السلم و خوشحال نشوید بقضا و قدر داده شما را الله تعالی
که امتحانیست که عارض شده شما را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت اگر آنکه گواهی میدهم که شما اهل آن
حکمیه که اختلاف نیست در آن یعنی اینکه از روی اجتهاد نیست بعد از آن هر چه است اگر دو است پس دیگر بدیدم او را
دوم حس وَمَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ إِذِ اسْتَضْحَكَ حَتَّى اغْرَوْرَقَتْ
عَيْنَاهُ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَكَنِي قَالَ فَقَالُوا لَا قَالَ زَعَمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ
ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَقُلْتُ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُخْبِرُكَ بِوِلَايَتِهَا لَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْأَمْنِ
مِنَ الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَقَدْ دَخَلَ فِي هٰذَا جَمِيعُ الْأُمَّةِ
فَاسْتَضْحَكْتُ شرح الاستضحاک خنده کردن بسیار الاغروراق بغین با نقطه و رار بی نقطه و قاف مصدر باب افعیعال
غرق شدن در آب بسیار و موعا بضم دال بی نقطه مصدر باب منع است بمعنی اشک دادن پس مفعول له است یا جمع دمع بفتح
دال و سکون میم بمعنی اشک است پس تمیز است مثل الموعین ملان الخ یا مفعول فیه است الولایه بفتح و کسر واو دوستی
وفات ابن عباس در سال شصت و هشت هجری شده و ولادت امام محمد باقر علیه السلم در سال پنجاه و هفت شده
و در وقت وفات امام زین العابدین علیه السلم سی و هشت ساله بوده پس این گفتگوی او با ابن عباس در طفولیت در زمان
پدرش بوده قالوا ربنا الله اعتراف دست از دعویان ربوبیت و پیروان ایشان که خود را یان و پیران طغیه که مذکوره
در آیت سوره توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و بیان شده در کتاب العقل در حدیث دوم و سیوم
باب التقلید که باب نوزدهم است در سوره فصلت چنین است ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و لکم
فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم مراد بتنزل ملائکه صاحب کل تخفیف ما الله تعالی است و پس بعد از آن
درست ایستادند بر این کلمه نازل میشوند بر ایشان ملائکه در شبهای قدر مثلا که خبر رسید و آزرده مباشید و نوید باد
بهشتی که وعده داده میشد بر چه رساندگان رای سرانجام دروز مانده کی دنیا و درام آخرت یعنی که در مشکلات خوذرا بی نسبته دوم
تکیه کردن استاد و حکم کار بشما و در استنباط امنان برسند و خبر دادن در آخرت اکه خواهد نفسهای شما و
شمارات در آخرت هر چه دعوی کنید بر دشمنان خود که غضب حق بر شما کرده نمی ماند که تغییری دیگر که منافی این نسبت کند
در حدیث دوم باب کدام دمعانی قرآن بسیار است و حاصل جمع میان این دو تفسیر آنست که این آیت اولا در حق ائمه
که نزول ملائکه بر ایشان بی واسطه است و ثانیا در حق شیعه ایشان است که نزول ملائکه بر ائمه ایشان در حکم نزول بر ایشانست

وان کلام امام با ابن عباس مبنی بر آنست که ابن عباس چون از جمله مفتیان و مفسران بوده سئوال اهل الذکر
نبوده داخل قسم دوم نیست پس لازم می آید که از قسم اول باشد من برای بدل است مثل الطعم من جوع و آمنهم من خوف
یعنی و روایت شده بسند سابق از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میان اینکه پدرم علیه السلم نشسته بود و نزد او جمعی بودند
ناگاه بسیار خنده کرد تا آنکه غرق آب شد چشم او باشکی و از آن بعد از آن گفت آیا میدانید که چه کار مرا
رسید و بخنده آورد مرا امام گفت پس گفتند نه گفت دعوی کرد عبد الله بن عباس که او از جمعیت که گفته که ما صاحب
کل اختیار الله تعالی است بعد از آن در ایستادند بر این سخن پس گفتم برای اینکه تنزل آیت سوره فصلت را
میکنند بر اینکه تو از آن جماعتی آیا دیدی ملائکه را ای پسر عباس که خبر دهند ترا بعد از ایشان تر اراده سیادت
با خبر امین بودن تو از ترس و آزردگی پدرم گفت که پس ابن عباس در جواب من گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
میگوید در سوره حجرات جز این نیست که مؤمنان بر بودیت رب العالمین برادران همه یعنی که ملائکه اگر نازل شوند
حقیقه بر بعضی ایشان نازل شده خواهند بود بر باقی ایشان حکما برای کمال محبت ایشان با یکدیگر بتحقیق داخل
شدند در این ایمان جمیع امت رسول الله پس بسیار خنده کردم مراد اینست که آن وقت از اقرار او بنزول ملائکه بر امام
در شب قدر مثلا با وجود آنکه در تمام عمر مصر بر انکار و مشغول بفتوی و تفسیر قرآن از پیش خود بود بسیار خنده کردم
و الحال نیز چون بخاطرم رسید مرا بخنده آورده حس ثُمَّ قُلْتُ صَدَقْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْشُدُكَ اللّٰهَ هَلْ فِي حُكْمِ اللّٰهِ
جَلَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ قَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا أَصَابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتَّى سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَأَتَى
رَجُلٌ آخَرُ فَأَطَارَ كَفَّهُ فَأُتِيَ بِهِ إِلَيْكَ وَأَنْتَ قَاضٍ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ قَالَ أَقُولُ لِهٰذَا الْقَاطِعِ أَعْطِهِ دِيَةَ
كَفِّهِ وَأَقُولُ لِهٰذَا الْمَقْطُوعِ صَالِحْهُ عَلَى مَا شِئْتَ وَابْعَثْ بِهِ إِلَى ذَوِي عَدْلٍ قُلْتُ جَاءَ الِاخْتِلَافُ فِي حُكْمِ اللّٰهِ
عَزَّ ذِكْرُهُ وَنَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ أَبَى اللّٰهُ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئًا مِنَ الْحُدُودِ وَلَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي
الْأَرْضِ اقْطَعْ قَاطِعَ الْكَفِّ أَصْلًا ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَةَ الْأَصَابِعِ شرح این کلام را ذکر تفسیر کافی آیه در کتاب الدیات
در باب ما در که باب بیست و نهم است صدقت تصدیق ابن عباس است و اینکه این آیت شامل غیر ائمه نیز هست فی الجمله
و باقی کلام برای بیان اینست که ایشان شیعه ائمه نیستند و ابن عباس داخل ایشان نیست مراد باختلاف الحکم
که حکم از روی اجتهاد باشد پس اگر منافی آن ظاهر شود حکم باین منافی باید کرد انشد که بصیغه مضارع متکلم وحده از باب
نصر است الله منصوب بنزع خافض است بتقدیر بالله و این عبارت در قسم بهادن بر دیگری مستعمل میشود بمعنی
بعضی سئوال میکنم ترا بالله تعالی که راست گوئی اصابعه منصوب بدل البعض از کل است و عبارت از چهار انگشت که غیر ابهام است بقرینه
اینکه آنها است که بیک ضربت شمشیر می افتد و موافق این استعمالست اینکه اصابع در مقابل ابهام مذکور میشود در کتاب
الدیات در باب الاسنان که باب سی و ششم است قاضی بصیغه اسم فاعل است بر نایب فاعلیت و دیه برای تقدیه است و حاصل کلام

کرمی دست است و مجموع بار ز رو اجعت هر جمل آخر و چه کف یعنی دیت یک دست است و آن پانصد دینار و درهم
تخیرا در درهم است ذوی العدل بفتح ذال با نقطه و فتح واو و سکون یا بر تثنیه او بضم ذال و سکون واو است در صورتی
که مجرور یا منصوب باشد و در صورت رفع بجای یا الف است شبیه مفعول به است پس بحدیث از باب افعال است
و کتاب الدیات در باب نادر شیء است و بنا بر آن بحدیث از باب نصر است من المحدود لفظ شیء است الحد و حد
قرار داده یا برای منع مردمان از عصیان و مراد اینجا چیزهاییست که درآنها قرار داد اینست حاوی شیء و نفت
دیگر شیءهاست اصلا منصوب بنزع خافض است بتقدیر من اصل ظاهر احتیاط در کلام امام علیه السلم اینست که دیت
میباید که حاکم دیه از بیت المال و منقضای کلام ابن عباس خلاف اینست که می آید از کتاب الدیات در باب
سی و هشتم که دیت ابهام ثلث دیت دست و دیت هر یک از چهار انگشت سه سدس دیت یک دست یعنی
بعد از آن خنده کرد که راست گوئی ای پسر عباس قسم میدهم ترا بالله تعالی که آیا در حکمی که انکس کند در شرع
الله جل ذکره اختلاف و تناقض میدارد گفت نه پس گفتم چه میگوئی در مردی که زد مردی انگشتان
او را بشمشیر تا افتاد آن انگشتان بعد از آن رفت آن مرد زننده و آمد مردی دیگر پس برانید کف دست آن مرد را
که انگشتان نداشت پس آورده شد سوی تو بر حالی که تو قاضی باشی چگونه تو میکنی گفت میگویم این مرد را که دست
دیگر برا بریده بده با و دیت دست او را تمام یعنی پنجهزار درهم مثلا که نصف دیت نفس است و میگویم این مرد را که دست
او را دیگری بریده مصالحه کن با آن مرد بر آنچه خواستی یعنی اینکه چیزی از دیت دست و اپس ده باو و بفرست مصالحه
و برای تعیین مقدار آنچه میفرستم او را باخصم او سوی دو صاحب عدالت گفتم آمد اختلاف در حکم الله عز ذکره
و شکستی سخن اول را که در حکم الله تعالی اختلاف نمیبود اشارت باینکه مقدار مصالحه مختلف میشود باختلاف و رعایت
و احوال مردمان ابا و امتناع دارد الله عز ذکره از اینکه حادث کند در مخلوقین خود چیزی را از جمله باعث حد که آن
تعیین حد آن چیز در زمین نزد کسی بر دست که اختلاف در آن میبود پس دست بریده گفت او را اخرجه بعد از آن بده او را
دیت انگشتان حس بِهٰذَا الْحُكْمِ اللّٰهُ لَيْلَةً تَنَزَّلُ فِيهَا أَمْرُهُ إِنْ جَحَدْتَهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَأَدْخَلَكَ اللّٰهُ النَّارَ كَمَا أَعْمَى بَصَرَكَ يَوْمَ جَحَدْتَهَا عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَلِذٰلِكَ عَمِيَ بَصَرِي قَالَ وَمَا عِلْمُكَ بِذٰلِكَ
فَوَاللّٰهِ إِنْ عَمِيَ بَصَرِي إِلَّا مِنْ صَفْقَةِ جَنَاحِ الْمَلَكِ قَالَ فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذٰلِكَ لِسَخَافَةِ عَقْلِهِ شرح
نسبت این حکم بلیله قدر اشارتست باینکه مدلول مطابقی و تضمنی قرآن نیست بلکه مدلول التزامی است که احتیاج باستنباط
دارد لیلة منصوب بنزع خافض است تنزل فیها امره لفت لیله است چه اگر لیله مضاف بجمله میبود میبایست که جمله خالی از عائد
بلیله باشد چه از قواعد نحو اینست که جملهٔ که در محل حال باشد یا لغت باشد شرطست اشتمال بر عائد از جمله
که مضاف الیه باشد شرطست خلو از عائد مثل یوم ینفع الصادقین صدقهم الجحد مصدر باب منع انکار معلوم ما را بعد

موصوف است و عبارتست از آنچه رسول علیه السلم برای اوصیای خود گفته مثل اینکه میان حکم ایشان و حکم قرآن
افتراق نمیشود تا وقتی که وارد شوند بر حوض کوثر و امثال این و منتهوا لیه که ما مصدریه باشد و سماع از
رسول الله صلی الله علیه و آله اعم از سماع قرآن باشد مثل آنچه دلالت بر وجود امام مفترض الطاعه در هر وقت
میکند یا آنچه دلالت بر نزول امر الهی در شب قدر در سوره کهف و سوره فصلت و سوره دخان و سوره
قدر حجد او مفعولیت میکوید حجده حقه پس ضمیر مفعول دوم است که مقدم شده بر مفعول اول که علی باشد فعلی
علی اجرها بتقدیر استفهام انکاری است حال کلام امام جعفر صادق است و ضمیر مستتر راجع با امام محمد باقر است یا ضمیر
مخاطب در علمک امام جعفر صادق است یا یکی از آن چند نفر که در مجلس حکایت بوده اند پس این قول و ما علمک بالملک
بعد از مجلس ابن عباس بوده در وقت نقل این حکایت برای جماعت حاضرین است فاستضحکت تا آخر یعنی گفت
حکم الله تعالی در شبی که نازل شد در آن امر الله تعالی مراد بیت قدر است اگر منکر شوی آنرا بعد از آنچه شنیدی
از رسول الله صلی الله علیه و آله پس داخل میکند ترا الله تعالی در جهنم چنانکه کور کرد الله تعالی چشم ترا در روزی
که منکر آن شب شدی علی بن ابی طالب را ابن عباس گفت پس برای آن کور شده چشم من امام محمد باقر
علیه السلم گفت یکی از اهل مجلس که کیست و چیست علم تو باین کور شدن چشم ابن عباس بیان این آنکه بخدا
قسم که کور نشده چشم او مگر از زدن بال فرشته امام محمد باقر علیه السلم گفت پس خنده کردم بعد از آن وا
گذاشتم ابن عباس را در آن روز برای کمی عقل او تا شاید که بعد از فکر و گفتگوی دیگر دانستن میدارم
که از چه کور شده و رجوع بسوی حق کند یا تا مبادا که درشتی کند حس ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَكَلَّمْتَ
بِصِدْقٍ مِثْلِ أَمْسِ قَالَ لَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي
تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لِذٰلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةً بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتَ مَنْ هُمْ فَقَالَ
أَنَا وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ فَقُلْتَ لَا أَرَاهَا كَانَتْ إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَبَدَّى
لَكَ الْمَلَكُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ فَقَالَ كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ رَأَتْ عَيْنَايَ الَّذِي حَدَّثَكَ بِهِ عَلِيٌّ وَلَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ
وَلٰكِنْ وَعَى قَلْبُهُ وَوُقِرَ فِي سَمْعِهِ ثُمَّ صَفَقَكَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيتَ قَالَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ
فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ حَكَمَ اللّٰهُ فِي حُكْمٍ مِنْ حُكْمِهِ بِأَمْرَيْنِ قَالَ لَا فَقُلْتُ هٰهُنَا هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ شرح
امس مبنی بر کسرست بمعنی دیروز صدق دیروز عبارت از اعتراف بنزول ملائکه بر امام زمان است در شب قدر
مثلا و جمله قال لک تا آخر استینافست برای بیان اینکه پیش از دیروز هرگز اقرار باین نکرده ائمه خبر مبتدای
محذوفست بتقدیر انا ائمه نیز خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هم ائمه و میتواند بود که انا مبتدا باشد و ائمه خبر آن
باشد تبدی مبالغه بدا بفتح با و سکون ذال که مصدر باب منع است بمعنی ظاهر گردیدن و دانستن

بایرکیفته وذال با نقطه و همزه ماضی غایب معلوم از تفعل است التبدو ه م

حالیه است وجه دوم نزد عیناه ولکن وجه ... کلام امام محمد باقر علیه السلام است وجهای بیان ...
چه وجود لیلة القدر تا آخر الزمان ... کار منقطع وزوال منقطع ... ماخی ... معلوم باب تفعلت و جمع ...
راجع بکلام ابن عباس است که انا ... تا آخر التحدث شنیدن سخن ... مثل این در حدیث دوم باب ... در فقال
برای بیان کذب ماخی مخاطب معلوم باب تفعلت التکذیب ... آیات بینات محکمات کتاب الهی و این حکم
ابن عباس است و اشاره که ملک عبارت از فرشته است چه ابن عباس ... کتاب ... و وجود ائمه
محسوس ... بوده ... بلکه معلوم ... از قرآن ... ماخی معلوم ... است ...
فی شیء فحکمه الی الله اشارت بامثال آیت سورهٔ شوری که وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله ...
و مصدر ... فی شیء خبر مبتدا است حکم الله ... ماخی معلوم باب ... فی حکم بضم حاء و سکون کاف ...
من تبعیضیه است حکم بضم حاء و سکون کاف و ضمیر راجع بالله تعالی است جوابکم مقصود ابن عباس ...
فی شیء فحکمه الی الله این است که ما و تو اختلاف کردیم در اینکه شب قدر و نزول ملائکه ... در آن ...
تا آخر الزمان باقی ... سورهٔ شوری دلالت میکند بر اینکه برای هر چه اختلاف در آن ...
کرده است از جانب الله تعالی که حکم میکند ... در آن ...

سلام هی از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف است و بیان حقیقت سلام ما بر رسول الله می آید در حدیث چهارم [از باب] الی
صلی الله علیه وآله وفاة وضع الی در موضع حتی بمعنی بر است که چون مجرور حتی مصدر باشد مثل مجرور الی است در
از حکم ما قبل یعنی و روایت باین سند که مذکور شد در حدیث اول از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگفت
امام زین العابدین علیه السلام برای تفسیر سورهٔ قدر انا انزلناه فی لیلة القدر گفت الله عز وجل فرو فرستاده
الله تعالی قرآن را برای شب قدر و چه میدانی تو فضیلت شب قدر را گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در تفاوت
این که بهتر از … گفت الله عز وجل که شب قدر بهتر است باعتبار انتفاع مؤمنان بآن از هزار ماهی که نباشد در آنها شب قدر
باینمعنی که بر مکذب بآن … ونفعی … الله تعالی گفت رسول را صلی الله علیه وآله که آیا میدانی که چرا شب قدر
بهتر است از هزار ماه گفت که نه گفت که برای اینکه بتدریج نازل میکنند در آن شب ملائکه و روح علم صاحب کل امر
خویشان را برای هر حکم مذکور در آیت متشابه و چون اعلام کند الله عز وجل بچیزی پس بتحقیق راضی شده باشد
سلام است آن شب قدر تا طلوع صبح الله تعالی میگوید در اینجا که سلام میکنند بر تو ای محمد ملائکه من و روح من با سلام
که بر خلفای من میباشد از اول فرود آمدن ایشان تا طلوع صبح مراد است که اگر آن نزول میبود اگر نه
… بسیار میداشتی در خلافت الهی اصل ثم قال فی بعض کتابه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا
منکم خاصة فی انا انزلناه فی لیلة القدر وقال فی بعض کتابه وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین
یقول فی الآیة الاولی ان محمدا حین یموت یقول اهل الخلاف لامر الله عز وجل مضت لیلة القدر
مع رسول الله صلی الله علیه وآله فهذه فتنة اصابتهم خاصة وبها ارتدوا علی اعقابهم لانهم ان قالوا
لم تذهب فلابد ان یکون لله عز وجل فیها امر واذا اقروا بالامر لم یکن له من صاحب بد شرح من در منکم
برای سببیت یا برای ابتدا است وظرف خبر مبتدای محذوف است تقدیر هی منکم بقرینهٔ فتنة اصابتهم خاصة چه دلالت
میکند بر اینکه مخاطب در منکم مؤمنان اند نه مشرکان صریح و نه منافقان … مؤمنان را پس چه
مشرکان و منافقان تصدیق بلیلة القدر اصلا نکرده اند پس قول ایشان بعد از آن بعد از رسول علیه السلام متصور
نیست در بیان آیت اولی حین یموت گفت و ذکر قتل نکرد چه آن مبنی بر علم الله تعالی است و بنای احتجاج …
بر آیت ثانیه بر حکایت تردید منافقان است که در کعبه عهد بسته که اگر محمد بمیرد یا کشته شود امامت را با اهل بیت او
وا نگذارند و بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل در شرح وقال ام من هو قانت آناء اللیل
عالم نبوده اند که کدام واقع خواهد شد و این منافات ندارد با اینکه مخاطب در انقلبتم علی اعقابکم مؤمنان باشند چنانکه
ظاهر حدیث است و دلالت میکند بر آن انقلاب چه ارتداد در عرف مؤمن متصور نیست الا … عبارت است از آنکه … مقرون …

در لیلة القدر و مذکور است در سورهٔ دخان که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا وبها ارتدوا علی اعقابهم برای بیان
آیت ثانیه و تطبیق آن بر آیت اولی است لانهم تعلیل یقول است یعنی بعد از آن الله تعالی گفت در بعض کتاب خود
در سورهٔ انفال که و حذر کنید ای مؤمنان اختلافی را که بر نمیخیزد جمعی را که کافر شده اند آن فتنه از شما فقط
پس در سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی اینکه در تکذیب مضمون آن سوره است و گفت در بعض کتاب خود در سورهٔ
آل عمران و نیست محمد مگر رسول باینمعنی که همیشه باقی نماند بیان این آنکه بتحقیق گذشته اند پیش از او رسولان
دیگر آیا پس بنا بر عهدی که منافقان کرده اند اگر بمیرد یا کشته شود بر میگردید ای مؤمنان بر پاشنهای خود باینمعنی
که با وجود ارتداد دعوی ایمان میکنید و هر که بر گردد بر دو پاشنهٔ خود پس هرگز ضرر نرساند الله تعالی را اصلا
و خواهد جزای خیر داد الله تعالی شاکران نعمت الهی را که عبارت از امام عالم بجمیع احکام باشد الله تعالی میگوید
در آیت اولی هر رسیکه محمد وقتی که بمیرد میگویند اهل مخالفت فرمودهٔ الله عز وجل که رفت شب قدر با رسول الله
صلی الله علیه وآله پس این اختلافیست که بر خوردند مؤمنان را و پس و سبب آن اختلاف برگشتن بر پاشنهای خود
چه ایشان اگر گویند که شب قدر رفت پس ناچار است که بوده باشد الله عز وجل را در آن شب فرموده که از جانب او
نازل شد و چون اقرار کردند بآن فرموده نخواهد بود آن فرموده را از صاحبی چاره یعنی اینکه لازم می آید ایشان را که
اقرار کنند بوجود صاحبان آن امر هر یکی در زمانی و اقرار بفرض طاعت ایشان کنند پنجم اصل وعنه ای ابی جعفر
علیه السلام قال کان علی علیه السلام کثیرا ما یقول اجتمع التیمی والعدوی عند رسول الله صلی الله علیه وآله
وهو یقرأ انا انزلناه بتخشع وبکاء فیقولان ما اشد رقتک لهذه السورة فیقول رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم لما رأت عینی ووعی قلبی ولما یری قلب هذا من بعدی فیقولان وما الذی رأیت
وما الذی یری قال فکتب لهما فی التراب تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر قال ثم
یقول هل بقی شیء بعد قوله عز وجل کل امر فیقولان لا فیقول هل تعلمان من المنزل الیه بذلک
فیقولان انت یا رسول الله فیقول نعم فیقول هل تکون لیلة القدر من بعدی فیقولان نعم قال فیقول
فهل ینزل ذلک الامر فیها فیقولان نعم قال فیقول الی من فیقولان لا ندری فیأخذ
برأسی ویقول ان لم تدریا فادریا هو هذا من بعدی قال فان کانا لیعرفان تلک اللیلة بعد رسول الله
صلی الله علیه وآله من شدة ما یداخلهما من الرعب شرح ما در کثیرا ما برای ابهام است …
از عداوت تیم قبیلهٔ ابوبکر است عدی قبیلهٔ عمر است فیقولان واو حالیه … عطف بر یقرأ که در جملهٔ حالیه است
باء در بتخشع برای تقدیر یا برای مصاحبت است … من در من کل امر برای سببیت است … حکم …
در تشابه فرا گرفته … باء در بذلک برای سببیت است و اشاره ذلک کل امر است ان … کانا …

متعلق است

و ضمیر شان مقدر است لیعرفان بصیغهٔ مجهول است تلک مفعول فیه است المداخله مبالغه دخول یعنی و روایت بهمان سند
که مذکور شد در حدیث اول این باب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بغایت بسیار علی علیه السلام میگفت
جمع شدند ابوبکر و عمر نزد رسول الله صلی الله علیه وآله در حالی که قرائت میکرد سورهٔ انا انزلناه را بکمال خشوع
و گریه پس میگفتند چه بغایت است نازکی دل تو برای این سوره پس میگفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای
آنکه دید چشم من و حفظ کرد دل من و برای آنکه می بیند دل این بعد از من اشاره بعلی علیه السلام است پس میگفتند و چیست
آنچه دیدی و چیست آنچه می بیند گفت نوشت پس بعبارت الله تعالی نوشته میشد برای خواندن ایشان در خاک زمین
آیت تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر باینمعنی که بتدریج نازل میکنند ملائکه و روح در شب قدر علم
صاحب کل اختیار ایشان را برای هر حکم حاجت شود بتفسیر آن گفت بعد از آن رسول علیه السلام میگفت آیا باقی مانده
چیزی از کلام متشابه قرآن بعد از قول الله تعالی کل امر پس میگفتند نه پس میگفت آیا میدانید که کیست آنکسی که فرود
آورده شده بسوی اوست برای هر حکم متشابه باینمعنی که اذن فرود آورده میشود بسوی او برای هر حکم متشابه
که حاجت بتفسیر آن شود پس میگفتند تو ای رسول الله پس میگفت آری پس میگفت آیا میباشد شب قدر بعد از من پس
میگفتند آری گفت پس رسول علیه السلام میگفت پس آیا نازل میشود آن امر متشابه مفسر در آن شب پس میگفتند آری
گفت پس میگفت بسوی که پس میگفتند نمیدانیم پس میگرفت سر او میگفت اگر … پس بدانید ان است
بعد از من علی علیه السلام گفت پس هر آینه که شان این است که آن دو کس هر آینه نشناخته میشدند در آن شب بلکه
رسول الله صلی الله علیه وآله از کثرت آنچه بغایت داخل میشد ایشان را از هیبت آنکه شنیده بودند در حق آن شب
ششم اصل وعنه ای ابی جعفر علیه السلام قال یا معشر الشیعة خاصموا بسورة انا انزلناه تفلجوا فوالله انها لحجة
الله تبارک وتعالی علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وانها لسیدة دینکم وانها لغایة علمنا
یا معشر الشیعة خاصموا بحم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فانها لولاة الامر
خاصة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله شرح … بالفتح والف و یاء و دو نقطه در پایین …
… بکسر عین و سکون لام است الف و لام الامر برای عهد خارجی است و عبارت است از آنچه
مذکور است در سورهٔ دخان فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا و سورهٔ قدر من کل امر و سورهٔ نساء و اولی
الامر منکم یعنی و روایت بسندی که مذکور شد در حدیث اول این باب از امام محمد باقر علیه السلام گفت ای جماعت شیعه
امامیه مباحثه کنید با خصم خود بسورهٔ انا انزلناه تا ظفر یابید بیان این آنکه بخدا قسم که هر آینه آن سوره هر آینه
برهان الله تبارک وتعالی است بر مخلوقین او بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله بر منکران ربوبیت رب العالمین بخود
رائی و اختلاف از روی آن باینمعنی که قاطع عذر مشرکانست که میگویند چون عالم بجمیع احکام در روی زمین نیست

مذکور در متشابه قرآن که

علمای بغیر حکم بظن نداریم و بیان برهان شد در حدیث چهارم و پنجم این باب و هر آینه که آن سوره هر آینه سرور
بزرگ دین شما جماعت شیعه امامیه است و هر آینه که آن سوره منتهای دانش ماست ای جماعت شیعه امامیه
مباحثه کنید با خصم خود با اول سورهٔ دخان چنانچه بیان شد در حدیث اول این باب چه آن آیت برای
والیان امر حکیم است و بس بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله اصل یا معشر الشیعة یقول الله تبارک وتعالی
وان من امة الا خلا فیها نذیر قیل یا ابا جعفر نذیرها محمد صلی الله علیه وآله قال صدقت فهل کان نذیر وهو
حی من البعثة فی اقطار الارض فقال السائل لا قال ابو جعفر علیه السلام ارأیت بعیثه الیس نذیره کما
ان رسول الله صلی الله علیه وآله فی بعثته من الله عز وجل نذیر فقال بلی قال فکذلک لم یمت محمد
صلی الله علیه وآله الا وله بعیث نذیر قال فان قلت لا فقد ضیع رسول الله صلی الله علیه وآله من فی اصلاب
الرجال من امته شرح مراد استدلال دیگر است بر بطلان امامت ائمهٔ ضلالت بآیت سورهٔ فاطر بر وجهی
که ظاهر شود معنی منذرین که مذکور شد در سورهٔ دخان و بیان آیت سورهٔ فاطر بوجهی دیگر که منافی این است
گذشت در شرح حدیث ششم باب پنجم در شرح ان الله … الامة اهل زمانه النذیر اعلام کننده بخوف
آیات بینات محکمات نه بیم از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن ترساننده از عذاب مخالفت مضمون آنها و آن قدر
مشترک میان رسول و وصی است که عالم بجمیع مسائل دین است ضمیر نذیرها راجع باهل زمان نزول این آیت است و ضمیر
در کان راجع بنذیر است … و تشدید دال … ماضی غایب مجهول باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع …
… دور کردن … داشتن … صاحب … کننده … و کلمهٔ من متعلق بمحذوف
البعثه بکسر باء … و سکون عین … فرستادن … مرفوع و مبتدا است و جملهٔ استفهامیه خبر است
البعیث فعیل بمعنی مفعول فرستاده شده یعنی ای جماعت شیعه امامیه میگوید الله تبارک وتعالی در سورهٔ فاطر و
نیست هیچ اهل عصری از گذشتگان مگر آنکه گذشته در ایشان نذیری پس در این امت تا آخر زمان نذیری
… خواهد بود گفته شد در مجلس که ای ابوجعفر نذیر آن امت محمد است صلی الله علیه وآله گفت راست گفتی پس آیا
بود که دور کرده شده بود در حالی که او زنده بود از فرستادن مردمان در اطراف زمین تا اعلام کننده خلایق را
بامر بزرگ خود برای طلب علم مسائل دین … پس گفت سائل که نه گفت ابوجعفر علیه السلام خبر ده مرا
که فرستادهٔ محمد در آن وقت آیا نبود نذیر او بود پس سائل گفت بلی امام گفت پس همچنان … محمد صلی الله علیه وآله مگر
در حالی که او را فرستاده ای که نذیر باشد … امام گفت پس اگر گوئی نه پس بتحقیق ضایع گذاشته خواهد بود رسول الله صلی
الله علیه وآله مردمانی را که در پشتهای مردانند از امت خود اصل قال وما یکفیهم القرآن قال بلی ان وجدوا له مفسرا
قال وما فسره رسول الله صلی الله علیه وآله قال بلی قد فسره لرجل واحد وفسر للامة شان ذلک الرجل …

نذیر

او در این کار مرتبی چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله در فرستادن او از جانب الله عز وجل نذیر است

علی بن ابی طالب علیه السلم شرح وما یکیفیم بتقدیر استفهام است وعطف بر مقدرست بتقدیر اما یکیفیم السنة والکیفیم القرآن وما فسره عطف بر مقدرست بتقدیر مافسره الناس من الفقه وما فسره رسول الله یعنی سائل گفت آیا وکافی نبود مرادا مرا قرآن امام گفت بلی کافی بود بشرط آنکه یا بنو برای آن بیان کننده سائل گفت وبیان نکرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله امام گفت بلی بتحقیق بیان کرد آنرا برای یک مرد وبیان کرد برای امت مرتبه عالی آن مردرا واو علی بن ابی طالب است تفصیل این گذشت در حدیث دوم باب اول ا‌صل قال السائل یا ابا جعفر کان هذا امرا خاصا لا یحتمله العامة قال ابی الله ان یعبد الا سرا حتی یاتی ابان اجله الذی یظهر فیه دینه کما انه کان رسول الله صلی الله علیه وآله مع خدیجة علیها السلم مستترا حتی امر بالاعلان قال السائل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم قال اوما کتم علی بن ابی طالب علیه السلم یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی ظهر امره قال بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله شرح الابان بکسر همزه وتشدید باء یکلفظ والف اول وقت چیزی وابان آن الصیانت وبروزن فعال است یعنی بتقدیر استفهام است یعنی گفت سائل ای ابو جعفر چنین مینماید که این چیزی است خاص که شنیدن آن نمیتواند عوام امام گفت ابا وامتناع کرده الله تعالی از آنکه عبادت کرده شود مگر پنهانی تا آنکه وقت او که ظاهر شود میان خلایق در ابتدای نبوت ولیکن که حقیقت اسلام است چنانچه بود رسول الله صلی الله علیه وآله پنهان در خانه خدیجه پنهان تا وقتی که مامور شد بظاهر ساختن دین الهی گفت سائل آیا مینماید کسی را که او در صحبت باشد اظهار این دین با شد آنکه پنهان کند امام گفت آیا پنهان نکرد علی بن ابی طالب علیه السلم در روزی که اسلام آورد با رسول الله صلی الله علیه وآله ای فاعلم ورعیت بود تا وقتی که ظاهر شد کار رسول علیه السلم سائل گفت بلی امام گفت پس همچنانست کار ما یعنی که پنهان باید که پنهان گذشته تا وقتی که برسد آنچه الله تعالی مکتوب ومقدر کرده که مطلوب است با شد با قرآن

سیزدهم اصل وعن ابی جعفر علیه السلم قال لقد خلق الله جل ذکره لیلة القدر اول ما خلق الدنیا ولقد خلق فیها اول نبی یکون واول وصی یکون ولقد قضی ان یکون فی کل سنة لیلة یهبط فیها بتفسیر الامور الی مثلها من السنة المقبلة من جحد ذلک فقد رد علی الله عز وجل علمه لانه لا یقوم الانبیاء والرسل والمحدثون الا ان یکون علیهم حجة بما یاتیهم فی تلک اللیلة مع الحجة التی یاتیهم بها جبرئیل علیه السلم قلت والمحدثون ایضا یاتیهم جبرئیل او غیره من الملائکة علیهم السلم قال اما الانبیاء والرسل صلی الله علیهم فلا شک ولابد لمن سواهم من اول یوم خلقت فیه الارض الی آخر فناء الدنیا ان تکون علی اهل الارض حجة ینزل ذلک فی تلک اللیلة الی من احب من عباده شرح الخلق مصدر باب نصر تقدیر وآن پیش از تکوین میباشد اول منصوب وظرف زمانست ما مصدریه است ومصدر نایب مفعول معلوم باب نصر است دنیا عبارت از زندگی مقام برزخ که آخرت باشد مقابل سرای آخرت است وحاصل آنکه هیچ کیست اول ما خلق الدنیا عبارتست از وقت حدوث آنست که اول مکونات ومادهٔ سایر مکونات است ودر آن وقت

نه آسمان بوده ونه زمین ونه آفتاب ونه ماه ونه شب ونه روز مقصود این است که اگر تقدیر لیلة القدر در آن وقت نمیبود تقدیر دنیا نیز نمیبود لام در لقد موطئه قسم است فی در فیها برای تعلیل است مقصود این است که اگر تقدیر لیلة القدر نمیبود نه تقدیر اول انبیا میبود ونه تقدیر اول انبیا میبود ونه تقدیر اول اوصیا چه جای دیگران یکون مضارع غایب معلوم باب نصر صفت نبی ووصی است واز افعال تامه است استقبال در یکون باعتبار تاخر وقت تکوین انبیا واوصیا از وقت تقدیر ایشان قضی ماضی معلوم باب ضرب است القضاء الامام تدبیر بر وجهی که در آن تغییر نشود یهبط بیاء یکلفظ وطاء بینقطه مضارع معلوم نصر وضرب است السبط نزول با در تفسیر برای تعدیه است امور عبارتست از کل امری که مذکورست در سورهٔ دخان که سورهٔ حم است علم عبارتست از کلام الهی در سورهٔ دخان وسورهٔ قدر که مضمون آن علمست موافق آیت سورهٔ نحل ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده انذروا برای بیان سر نقل لیلة القدر در هر سال است القیام ضد سقوط ومراد این است که اگر حجت در شب قدر منتهی نمیشد بحجت کتاب الهی که جبرئیل آورده انبیا ورسل ومحدثان ساقط میشدند وخطا میکردند در احکام خود علت کلام حسن بن العباس است که در سند حدیث اول این باب مذکور شد والمحدثون بتقدیر استفهام است او غیره بتقدیر یا میآید ایشان غیر او است فلا شک یعنی فلا اختلاف بین اهل الکتاب فی انه یاتیهم جبرئیل با لوحی فی ای یوم ولیلة کان است من سواهم اعم است از محدثان وغیر ایشان از جمله اهل زمین الارض عبارتست از زمینی که مسکن بنی آدم است ان یکون بتقدیر من ان یکون است علی اهل الارض از تبعیض حرف حال او در موضع مفعولست وبیان علیهم است ودر این ضمیر اشارتست بآنکه مراد محدثان وغیر ایشان یکسانست در آن حاجت از آوردن او وحی بایات بینات محکمات ناسیه از بروی ظن رانند انبیا ورسل برای اتمام حجت بر جمیع اهل زمین خواه محدثان وخواه غیر ایشان ودر آن مقدم است بر ملائکه وروح در شبهای قدر نزد محدثان بقرینه سه الحجة التی یاتیهم بها جبرئیل علیهم ینزل بیا بینقطه مضارع غایب معلوم باب نصر وضمیر مستتر راجع بامعلوم است مشار الیه ذلک ما یاتیهم فی تلک اللیلة است واین جمله مستانف برای بیان لابد لمن اذن است واشارتست بآیت سورهٔ نحل ینزل الملائکة والروح من امره علی من یشاء من عباده یعنی در ادبیت سنوی که مذکور شد در حدیث اول این باب از امام محمد تقی علیه السلم گفت هر آینه تقدیر کرد الله جل ذکره شب قدر را در اول تقدیر اول دنیا هر آینه بتحقیق تقدیر کرد برای آن شب اول پیغمبر را که میباشد واول وصی را که میباشد وهر آینه بتحقیق تقدیر لازم کرد الله تعالی آنرا که باشد در هر سال شبی که فرود آورده در آن شب بیان محکمات مانند آن شب از سال آینده هر که منکر شد آنرا پس بتحقیق بر کرد آنرا بر الله عز وجل علم اورا زیرا که شان این است که مستقیم نمیشوند انبیا ورسل الله که ملائکه با ایشان سخن گویند مگر با آنکه بوده باشد بر ایشان برهانی سبب آنچه می آید ایشان را در آن شب علاوه بر برهانی که می آید بایشان آنرا جبرئیل علیه السلم یعنی حسن گفت گفتم وآنانکه محدثانند نیز می آید ایشانرا جبرئیل یا غیر جبرئیل از ملائکه علیهم السلم گفت اما انبیا ورسل صلی الله علیهم پس شک ... اما چاره نیست برای غیر ایشان از اول روزی

بین سوالم سابر اهل الحق است مقصود که ایشان جبرئیل ...

که مخلوق شده در آن تا آخر روز این زمین تا آخر طرف شدن دنیا از اینکه بر اهل زمین حجتی باشد بیان این الله تعالی نازل میسازد آنچه را که خواسته سوی هر کسی که دوست داشته الله تعالی اورا از جمله بندگان خود در شب قدر هر چند که نبی ورسول نباشد اصل وایم الله لقد تنزل الروح والملائکة بالامر فی لیلة القدر علی آدم وایم الله ما مات آدم الا وله وصی وکل من بعد آدم من الانبیاء قد اتاه الامر فیها ووضع لوصیه من بعده وایم الله ان کان النبی لیؤمر فیما یاتیه من الامر فی تلک اللیلة من آدم الی محمد صلی الله علیه وآله ان اوص الی فلان شرح وضع بعینه ماضی معلوم باب منع است الوضع قرار دادن ومراد ایجاب کردنست یعنی وقسمهای بخدا قسم است که هر آینه بتحقیق نازل ساختند روح وملائکه امر حکیم را در شب قدر بر آدم وقسمهای خدا قسم است که نمرد آدم مگر بر حالی که او را وصی بود که هبة الله باشد وهر که بعد از آدم از انبیای صاحب شریعت بتحقیق آمد اورا امر در شب قدر وقرار داد او آن امر را یعنی که بیان کرد آنرا برای وصی خود که بعد از وست وقسمهای خدا قسم است که بدرستی که شان این است که هر یکی از آن انبیا هر چند هر آینه مامور میشد در جمله آنچه می آمد اورا از امر حکیم در آن شب قدر از آدم تا محمد صلی الله علیه وآله که وصی خود ساز فلان کس را اصل ولقد قال الله عز وجل فی کتابه لولاة الامر من بعد محمد صلی الله علیه وآله خاصة وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی قوله فاولئک هم الفاسقون شرح والواسطه که اینجا مذکورست آیت ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک یعنی در سورهٔ نور چنین است قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ المبین وعد الله الذین آمنوا منکم خطابست در اطیعوا ودر تولوا ودر علیکم ودر حملتم ودر تطیعوه ودر تهتدوا ودر منکم رؤسای منافقانند که تولی یعنی دعوی ولایت امر کردند بعد از رسول بزور وکذب ومعنی آمنوا خواست از ایمان یعنی ایمان کردن تا ایمان خود ونقل یعنی برای تحقق اتفاق است من در منکم صلهٔ آمنوا است ومعنی من شرکیه واست ذکر فی الدین بقیه باب الاحتیاد واتباع الظن است نقرینه اینکه اگر من برای تبعیض یا برای بیان تبدیل میبود چنانچه جمهور مفسران خیال کرده اند موخر میبود از وعملوا الصالحات چنانچه منهم موخرست در آیت سورهٔ فتح وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما وبر انفاق است تقدیم منکم در آیت سورهٔ حدید فالذین آمنوا منکم وانفقوا لهم اجر کبیر وما لکم لا تؤمنون بالله والرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم واما تقدیم منهم در آیت سورهٔ آل عمران وان الله لا یضیع اجر المؤمنین الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم پس مبنا از نزد که مبنی بر غلطست واتقوا ... استجابوا

یا برای م

نه بر آنکه احسنوا ربیا جسما ال اینکه الذین صفت المؤمنین باشد والروح معنی محبت ودوام باشد والذین منعلق بالروح باشد والذین احسنوا عبارت از الذین فتقوا باشد که در سابق این آیت مذکور است واحسان عبارت از دانستگی ایشان در رعایت حدود شرع ودانستگی ایشان با حوال در وقت مرتضان باقی مانده است چنانچه مذکورست در شرح کتاب الروضه در حدیث نهم فضل معظم از جمله جمیل فضل صاحب قاموس گفته وهو حسن الشی احسانا ای یعلم ومن از منهم برای تبعیض باشد زیرا که مقتولان از جمله باقی مانده باعتبار شرکت در ایمان وذکر با لفتنا مشعر باین باشد که استجابت الله ورسول سبب التقوی مستقل درکار است واجر عظیم خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هو که راجع باجر المؤمنین باشد وجمله استیناف بیانی سابق یعنی وهر آینه بتحقیق گفته الله عز وجل در کتاب خود برای والیان امر حکیم در شب قدر بعد از محمد صلی الله علیه وآله که در سورهٔ نور وعده کرده الله تعالی همه آنها که ایمان کرده اند ایمان خود را از شرکها وبجا آورده اند عملهای صحیح را که البته خلیفه خواهد کرد البته ایشان را در زمین چنانچه خلیفه کرد جمعی را که پیش از ایشان بودند تا قول او که فاولئک هم الفاسقون این مذکور شد در شرح حدیث سوم باب دوازدهم ودر اینجا امام بیان کرده که گفت اصل یقول استخلفکم لعلمی ودینی وعبادتی بعد نبیکم کما استخلف وصاة آدم من بعده حتی یبعث النبی الذی یلیه یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یقول یعبدوننی بایمان لا نبی بعد محمد صلی الله علیه وآله فمن قال غیر ذلک فاولئک هم الفاسقون فقد مکن ولاة الامر بعد محمد صلی الله علیه وآله بالعلم ونحن هم فاسالونا فان صدقناکم فاقروا وما انتم بفاعلین اما علمنا فظاهر واما ابان اجلنا الذی یظهر فیه الدین منا حتی لا یکون بین الناس اختلاف فان له اجلا من ممر اللیالی والایام اذا اتی کان الامر واحدا شرح یقول بصیغهٔ مضارع غایب حکایت حال ماضیست زیرا که این قول در وقت اخذ میثاق بر بنی آدم بوده که مذکورست در آیت سورهٔ اعراف که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم ومیتوان بود که ظرف هم ومصدر مضاف مفعول باشد وظرف متعلق بوعد الله وبیانست خطاب در استخلفکم باینست که غیبت در لیستخلفنهم ونظایرش مبنی بر تغلیب حال حکایت بر حال تکلم است کما استخلف بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم است با در بایمان برای مصاحبت یا برای الصاق است ومراد با ایمان اینجا تصدیق بآیات بینات محکمات ناسیه از بروی ظن واز اختلاف از روی ظن است واین عین کفر وتکذیب است که مذکورست در آیت سورهٔ آل عمران ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب ودر آیت سورهٔ جمعه بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله لا نبی بعد محمد اشارتست بآنکه طریقه مخالفان که تجویز اجتهاد واختلاف از روی ظن است منفی شرعیست محمد صلی الله علیه وآله است پس متضمن قول بحدوث نبوتی بعد از محمد صلی الله علیه وآله است ومتضمن شرکت بالله

کرده کویست درآیت سورهٔ توبه اکفرتم لااعتبار لهم و [illegible] من دون الله عز و جل قال عز و جل
یعنی ضد است و این اشارت است باینکه کفر درآیت و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی قائل
شدن بضد آیات بینات محکمات است و آیات مراد درآیت سورهٔ یونس و اذا تتلی علیهم آیاتنا
بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله ... است ... بیان آنم
امر حکیم امر امن عند الله ... اقرؤا ... باب ... الاقرار کتمان
سر و آن ضد اذاعت است و اما ثم العاملین سرزنش بعضی شیعه است باذاعت سر چنانکه می آید در کتاب
الایمان والکفر اما علیه ناظر بتغییر و تمکین است و اما ایمان ... والسبیل است الایمان بکسر همزه و شد ...
یکشنفه اول حدیث الاجل ... حدیث الذی ... راجع بالذی است خبر له
راجع بایمان است یعنی الله تعالی میگوید که خلیفه میکنم شما را برای علم من و دین من که حقیقت اسلام باشد
و برای عبادت من بعد از پیغمبر شما چنانکه خلیفه میکنم اوصیای آدم را بعد از او تا وقتی که مبعوث شود
پیغمبر صاحب شریعتی که متصل بآدم است که نوح باشد الله تعالی در بعد ... لا یشرکون بی شیئا میگوید
عبادت میکنند مرا بکرویدن بآیات بینات من بعد پیغمبری صاحب شریعت بعد از محمد صلی الله علیه و آله پس
هر که کفر ... ایشان شد و پس سرکشان از حکم الهی در این است ... شد از این آیت که تمکین
تمکین کرده الله تعالی والیان امر شب قدر را بعد از محمد صلی الله علیه و آله بعلم حج و دین و سائر ... پس سؤال
کنید ما را از مشکلات پس اگر راست کویم شما را پس ... ما را ... و ... تا ... کنند کار ... ما
را عالم بودن ما و جاهل بودن مخالفان ما پس ظاهر است نزد موافق و مخالف و اما اول حدیث ... شود
در آن مدت دین الهی از ما ... بوده باشد میان مردمان حکم باطل که اختلاف در آن میرود و منافی حقیقت
اسلام است که دین الهی است پس هر کسی که برای آن اول حدیث است ... که حاصل میشود ... درود ...
چون آمد آن اول حدیث ظاهر شد آن دین و نشر حکمی یا ... که حکم باطل برطرف شد بالکلیه من واتم
لقد قضی الامر ان لا یکون بین المؤمنین اختلاف و لذلک جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی
الله علیه و آله علینا و لنشهد علی شیعتنا و لتشهد شیعتنا علی الناس ابی الله عز و جل ان یکون فی حکمه
اختلاف او بین اهل علمه تناقض شرح ... بصیغهٔ معلوم یا مجهول باب ضرب است ... اتمام حجت
از حکم الهی که نزول ملائکه و روح در شب قدر مقرون میشود چنانکه مذکور است در سورهٔ دخان ان شئت
همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مفعول له است لیشهد محمد ... سورهٔ حج است که هو سماکم المسلمین من
قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس بابیر درستی که شهادت ... در مردمان ... کسی

در باب الاقامه که باب ... است
م

دارد

دارد که در آیت صریح نیست و اشارت بآن شده در تبدیل لفظ المسلمین بالناس چه افاده این میکند
که در خطاب در تکونوا مسلمین نیز داخلند و بیان آیت شد در شرح حدیث چهارم باب لم ان یکون
فی حکمه اختلاف برای ابطال مذهب معصوم از جملهٔ اهل اجتهاد است و بین اهل علمه تناقض برای ابطال
مذهب مخطئه از جملهٔ اهل اجتهادات یعنی و قسمهای خدا قسم نیست که هر آینه بتحقیق امام تدبیر کرده امر
قدر را برای اینکه نبوده باشد میان مؤمنان بربوبیت رب العالمین خواه از اولی الامر باشند و خواه نه
حکم باطلی که اختلاف در آن میرود و برای نبودن اختلاف و پس کردانیده الله تعالی مؤمنان را خواه اولی الامر
باشند و خواه نه کواهان بر مردمان چه مضمون آیت سورهٔ حج این است که کردانیده الله تعالی ما را اما اهل اسلام
تا کواهی دهد محمد صلی الله علیه و آله بر ما و تا کواهی دهیم ما بر شیعه ما و حجت باشیم بر ایشان و چنانکه چون اختلاف
در قول ما نیست و کواهی دهند شیعه ما بر مردمان دیگر و حجت باشند بر ایشان چون اختلاف در قول مؤمنان نباشد
اشارت باینست که اگر اختلاف در حکم محمد میبود کواهی او بر ما مقبول نمیبود و اگر اختلاف در حکم ما میبود
کواهی ما بر شیعه مقبول نمیبود و اگر اختلاف در حکم شیعه ما میبود کواهی ایشان بر مردمان مقبول نمیبود
ابا و امتناع کرده الله عز و جل از آنکه باشد در حکم او اختلاف یا بوده باشد میان اهل علم او که تکلیف
کرده بندکان را باتباع علم ایشان تناقض بیان این شد در حدیث اول این باب در شرح قال فاکذبنا اتم جس
ثم قال ابو جعفر علیه السلام فضل ایمان المؤمن بجملة انا انزلناه و بتفسیرها علی من لیس مثله فی الایمان
بها کفضل الانسان علی البهائم و ان الله عز و جل لیدفع بالمؤمنین بها عن الجاحدین لها فی الدنیا لکمال
عذاب الآخرة لمن علم انه لا یتوب منهم ما یدفع بالمجاهدین عن القاعدین و لا اعلم ان فی هذا الزمان
جهادا الا الحج و العمرة و الجوار شرح الجملة بضم جیم و سکون میم مجموع و اینجا عبارت است از مجموع آیات
سورهٔ انا انزلناه از شرف و معانی که مذکور شد در حدیث اول این باب موافق آنچه گذشت در حدیث
سابق که فو الله انها لتبارک و تعالی علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و انها لسیدة دینکم الی ما در مرفوع
مصدریه است و مصدر مفعول مطلق است برای تشبیه است ... در ... منصوب ... جهاد چنانکه مختار است
یا پاسبانی چنانکه غیر مختار است الجوار بکسر جیم همسایکی و مراد اینجا نزدیکی بقبر ائمهٔ اهل البیت علیهم السلام است برای
کسب علوم دین یعنی بعد از آن گفت امام محمد تقی علیه السلام که زیادتی ایمان کسی که ایمان آورد متعلقات انا
انزلناه و بتفسیر حق آن سوره بر کسی که نیست مثل او در ایمان بآنها مانند زیادتی شرف آدمی است بر ستوران و
بدرستی که الله عز و جل دفع بلا میکند بسبب مؤمنان بآنها از منکران آنها در دنیا برای زیادتی عذاب آخرت
بسبب اتمام حجت دنیا برای کسی که با وجود مهلت در دفع بلا توبه نمیکند از جملهٔ منکران مانند دفع بلا بسبب مجاهدان

وحجت بر ما باشند چون خلاف
در قول ادنیست م

از نشستگان بی جهاد و نمیدانم که در این زمان مطلق جهادی الا الحج و العمره جهادی باشد که حج و عمره و وسیلهٔ طلب علم دین است
چنانچه بیان شده در حدیث ششم باب ... و دیگر ... که باب الفقه ... که طلب علم دین نیز جهاد میشود و دیگر
مجاورت امام علیه السلام که بیشتر از آن دو وسیله ... وسیلهٔ علم دین است ... بوده که مراد مجاورت بدن با
در زمان حضور و بدل باشد در زمان غیبت یعنی که در مشکلات ساکت و منتظر باشند و آن حکم تحصیل
علوم دین ... باشد چنانکه می آید در احادیث باب ... که هر که منتظر قائم علیه السلام باشد مثل آنست
که در خیمهٔ او علیه السلام باشد مشتم اصل قال و قال رجل لابی جعفر علیه السلام یا ابن رسول الله لا تغضب علی قال
قال لماذا قال لما اسالک عنه قال قل قال و لا تغضب قال و لا اغضب قال ارایت قولک فی لیلة القدر و تنزل
الملائکة و الروح فیها الی الاوصیاء یأتونهم بامر لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله قد علمه او یأتونهم بامر
کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعلمه و قد علمت ان رسول الله مات و لیس من علمه شیء الا و علی
علیه السلام له واع قال ابو جعفر علیه السلام ما لی و لک ایها الرجل و من ادخلک علی قال ادخلنی علیک القضاء لطلب الدین
شرح ممیز ... در رجال ... که حسن بن عباس است که در سند حدیث اول این باب مذکور شد ... از باب ...
ولا تغضب ... بتقدیر استفهام است ... بتقدیر ... فولک مرفوع و مبتدا است
تنزل ... مصدر ... مجرور و معطوف ... یا ... بتقدیر ان ناصبه و اهمال ... و کلام ...
مبتدا است ... بصیغهٔ ... باب ... باب ... حالیه است و اشارت
... که ... اول لازم می آید که ثبوت ... و ... دوم لازم می آید که ... تحصیل حاصل
کشته مالی و لک ... از ... در مقام ... مستکم پس ... غضب
تا غضب و ... لازم آید ... یعنی حسن گفت و گفت مردی امام محمد
تقی علیه السلام ای پسر رسول الله غضبناک مشو بر من گفت ... گفت برای ... سؤال کنم ترا
از آن گفت بگو گفت برای تاکید ... غضبناک نمیشوی گفت ... غضبناک ... گفت خبر ده مرا که
سخن تو که گفتی ... در لیلة القدر و نازل ... ملائکه و روح ... سوی اوصیا ... که ...
حکمی که ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... که ... اوصیا ... رسول الله صلی الله علیه و آله
... و حال آنکه ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... از علم او چیزی
مگر ... علی علیه السلام ... امام محمد تقی علیه السلام چه ...
و ترا با من ای مرد ... کرد ترا ... گفت ... کرد ... قضای الهی برای طلب ... دین
جس قال ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... لم ... الا ...

صلی الله علیه و آله

لا تغضب علی م

... م

۴۳

ثم ... کان ... و ... کان ... ذکر ... فی لیلة القدر ... کذلک کان
علی بن ابی طالب علیه السلام قد علم ... و ... فی لیلة القدر کما کان ... رسول الله صلی الله علیه و آله
قال ... قال ... الله تعالی فی لیالی القدر
الی النبی صلی الله علیه و آله ... و ... کذا و کذا ... شرح
اسری بصیغهٔ مجهول باب افعال یا معلوم باب ... و ما کان ... معطوف ... ماخوذ است از سرایت
یعنی روان شدن و اینجا عبارت است از ارتفاع سوی اعلای مراتب نبوت و رسالت بوحی قرآن ... برای تاکید ... است ... افاده ... پس ... عبارت است از ... وحی قرآن ... بصیغهٔ مجهول
تفعیل یا معلوم ... است و ما کان ... معطوف ... مقدر است بتقدیر ... و ما کان فی ... است ...
بتقدیر شیء من ... است پس افادهٔ عموم نفی میکند ... افادهٔ ... جزئیه میکند ... برای بیان
حال ... است ... بصیغهٔ ... است ... برای ... و تاکید ...
حاصل جواب اینست که ... اول ... لازم می آید ... زیرا که آن ... معلوم است باعتبار ... آن
باعتبار ... و ... مجهول ... از معلوم ... دیگران ... یا حاصل جواب اینست که ... دوم تحصیل
حاصل لازم می آید چنانکه ... عالم ... مسائل ... نافی میشود در عمل بقاعده ظاهر و ...
و مخالفت میکند با وجود علم ... آن و چنانکه عالم ... قواعد ... میشود ... ترکیبی و مثالی
و آن قواعد ... استنباط ... و ... از فکر و استنباط آن ... میکند و بعد از فکر ... استنباط
... و این منافات ندارد ... قواعد ... منافات ندارد با کمال رسول و اوصیا
و وقت
چه در جهل یکی از ایشان بجزئیاتی که متعلق بوقت است ... نقص نیست و چنانکه ... صغری ...
... متنبه الیه ... با وجود آنکه ... و ... معلوم ... یعنی امام گفت پس ... ترا
که ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... که ... بیان ... سوی اعلای مراتب فرود
... اعلام کرد ... الله ... ذکره ... شده ... و ... بسیاری از آن علم
مجمل ... که قواعد کلیه بود که از آنها استنباط احکام قضایای جزئیه که در میان خلایق واقع شود ...
کرد ... واقع نشود ... آن ... معلوم باشد ... آیه ... آن ...
شب قدر ... بود علی بن ابی طالب علیه السلام بیان این آنکه ... بود علم رسول بر حالی که ...
این بود که ... تفسیر آن علم در شب قدر چنانکه بود آن تفسیر با رسول الله صلی الله علیه و آله در شب قدر گفت ...
مجمل بود و نبود با چیزی از آن مجمل تفسیری گفت ... آن ... که ... حکیم ...

تفسیر ... ...

در شبهای قدر سوی نبی صلی الله علیه وآله و سوی اوصیا که بکن چنین و بکن چنین برای حکمی که بحقیقت دانسته بودند
آنرا مأمور شده اند که چگونه عمل کنند دران علم خود **اصل** قلت فسّر لی هذا قال لم یمت رسول الله صلی
الله علیه وآله الا حافظاً لجملة العلم وتفسیره قلت فالذی کان یأتیه فی لیالی القدر علم ما هو قال
الامر والیسر فیما کان قد علم **شرح** این دو سؤال از حسن بن عباس است در بیان [illegible]
وامام عم جواب او نیز گفته مراد با لام کل امر حکیم امراً من عندنا است که مذکور است در آیت سوره دخان
الیسر بفتح یا و [illegible] و نقطه در زیر یا بین و فتح سین بی نقطه و را بی نقطه آنچه آماده و آسان باشد [illegible]
تفصیل است و مراد چیزی است که مستنبط میشود با آسانی از معلومات سابق [illegible] **یعنی** گفتم بیان
کن برای من این جواب را که با آن مرد گفتی گفت نبود رسول الله صلی الله علیه وآله مگر بر حالی که در حافظه او
بود مجموع علمی که در وقت اسرا حاصل کرده بود و تفسیر علم که محتاج الیه او بود گفتم پس آنچه می آمد او را در شبهای
قدر هم چه چیز بود گفت آنچه امر و آماده بود بسبب آنچه بود که بحقیقت دانسته شده بود **اصل** قال السائل فما
یحدث لهم فی لیالی القدر علم سوی ما علموا قال هذا مما امروا بکتمانه ولا یعلم تفسیر ما سألت عنه الا
الله عز وجل **شرح** [illegible] بتقدیر استفهام تقریری است زیرا که ظاهر [illegible] است و این سؤال ناشی
از حماقت و توهم اینکه حدوث علم بتوسط ملائکه و روح [illegible] نبوت است ولهذا امام اکتفا کرده از ادا که مشهور
در روایات شیعه امامیه مثل آنچه می آید در حدیث اول باب [illegible] که اما الحادث فقذف فی القلوب
ونقر فی الاسماع وهو افضل علمنا ولا نبی بعد نبینا محمد صلی الله علیه وآله مراد اینست که تحدیث مستلزم نبوت نیست
الکتمان بکسر کاف پوشانیدن خواه از جمیع مردمان و خواه از بعضی لا یعلم بصیغه معلوم باب تفعیل است و مراد
اینست که توفیق نمیدهد [illegible] مخصوص الله تعالی است نظیر آیت سوره قصص انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین **یعنی** گفت سائل پس [illegible] حادث میشد [illegible] اوصیا
در شبهای قدر علمی سوای آنچه دانسته اند امام گفت جواب این سؤال از چیزهاییست که مأمورند اوصیا
به پنهان کردن آن از امثال تو و تعلیم نمیکند جواب آنرا کسی سوای [illegible] الله عز وجل **اصل** قال السائل
فهل یعلم الاوصیاء ما لا یعلم الانبیاء قال لا وکیف یعلم وصی غیر علم ما اوصی الیه قال السائل فهل
یسعنا ان نقول ان احدا من الوصاة یعلم ما لا یعلم الآخر قال لا لم یمت نبی الا وعلمه فی جوف وصیه
وانما تنزل الملائکة والروح فی لیلة القدر بالحکم الذی یحکم به بین العباد قال السائل وما کانوا علموا ذلک
الحکم قال بلی قد علموه ولکنهم لا یستطیعون امضاء شیء منه حتی یؤمروا فی لیالی القدر کیف یصنعون الی السنة
المقبلة قال السائل یا ابا جعفر لا استطیع انکار هذا قال ابوجعفر علیه السلام من انکره فلیس منا **شرح** [illegible]

مطلق محذوف است بتقدیر [illegible] مجهول باب افعال است [illegible] ضمیر مستتر راجع [illegible] راجع
بدانکه چون سائل احمق بوده و از حدوث علم توهم نبوت میکرده امام تصریح نکرده بحدوث علم در جواب این سؤال
پس مراد [illegible] علم حاصل بودن است و جواب سؤال اول نحوی دیگر می آید در حدیث سوم باب [illegible]
که اما انه اذا کان ذلک [illegible] لا استطیع بتقدیر استفهام است **یعنی** گفت سائل پس آیا میدانند اوصیا چیزی را
که نمیدانند انبیا گفت نه و چگونه میداند وصی سوای علم آنچه وصیت کرده شده سوی او گفت سائل پس
آیا گنجایش است ما را اینکه گوییم که یکی از اوصیا میداند چیزی را که نمیدانند دیگری از اوصیا گفت نمرده
هیچ نبی مگر بر حالی که علم او در سینه وصی اوست خواه وحی بی واسطه و خواه بواسطه و جز این نیست که نازل میشوند
ملائکه و روح در شب قدر حکم را که حکم میکنند با آن میان بندگان گفت سائل و نه دانسته بودند این حکم را گفت بلی
بحقیقت دانسته بودند آنرا و لیکن ایشان کمال توانایی ندارند که گذرا کنند چیزی از آنرا تا وقتی که مأمور شوند
در شبهای قدر که چگونه کنند تا سال آینده گفت سائل ای ابوجعفر آیا استطاعت ندارم که انکار این کنم
گفت ابوجعفر علیه السلام هر که منکر شد آنرا پس از شیعه ما نیست **اصل** قال السائل یا ابا جعفر أرأیت النبی صلی الله
علیه وآله هل کان یأتیه فی لیالی القدر شیء لم یکن علمه قال لا یحل لک ان تسأل عن هذا اما علم ما کان
وما سیکون فلیس یموت نبی ولا وصی الا والوصی الذی بعده یعلمه اما هذا العلم الذی تسأل عنه
فان الله عز وجل ابی ان یطلع الاوصیاء علیه الا انفسهم **شرح** مضمون این سؤال و جواب با سؤال و
جواب سابق که بیان شد در شرح قال السائل فما یحدث تا آخر یکیست [illegible]
انفسهم اگر بصیغه جمع النفس است [illegible] راجع با اوصیاست والنفس بمعنی خواهش است چنانچه گفته اند در تفسیر [illegible]
[illegible] بصیغه [illegible] التفضیل است [illegible] راجع بالاوصیاست یعنی [illegible] شیعیان ایشان یا راجع [illegible]
که در فقره سابق است یعنی [illegible] از جمله بندگان و حاصل هر یکیست **یعنی** گفت سائل ای ابوجعفر [illegible]
صلی الله علیه وآله آیا می آمد او را در شبهای قدر چیزی که نمیدانست آنرا گفت جایز نیست ترا اینکه سؤال کنی از این [illegible]
[illegible] با آنکه علم هر چه شده و هر چه خواهد شد پس نمیرد هیچ نبی و نه هیچ وصی مگر بر حالی که آنچه
که بعد از وصیت میداند آنرا اما این علم که تو سؤال از آن میکنی پس [illegible] الله عز وجل [illegible] امتناع کرده از اینکه
مطلع کند اوصیا را بر آن [illegible] **اصل** قال السائل یا ابن
رسول الله کیف اعرف ان لیلة القدر تکون فی کل سنة قال اذا اتی شهر رمضان فاقرأ سورة الدخان
فی کل لیلة مائة مرة فاذا اتت لیلة ثلاث وعشرین فانک ناظر الی تصدیق الذی سألت عنه **شرح** [illegible]
اینست که سائل شنیده باشد از امام علیه السلام که سوره دخان دلالت میکند بر اینکه در هر سال شب قدر خواهد بود [illegible]

اما نفهمیده باشد که چگونه دلالت میکند و سؤال او از چگونگی دلالت آن باشد و [illegible] که سائل [illegible]
از عجم باشد و چون اکثر عجم اطلاع بر دقایق عربیت ندارند مستبعد نیست نفهمیدن او دلالت سوره دخان را
بر مقصود و چون تکرار خواندن اول سوره دخان از روی تأمل و تدبر باعث [illegible] امام برای فهمیدن [illegible]
میشود امر کرده امام او را بتکرار بسیار تا بعد از آن اگر خود فهمیده باشد امام بیان کند برای او تفسیر آنرا
و او فهمد و تخصیص ذکر شهر رمضان باعتبار اینست که آن زمان [illegible] است و ایضا قرائت قرآن دران ماه افضل است
از سایر ماهها و تعیین [illegible] در شب بیست و سوم باعتبار اینست که کمال فضل [illegible] دران شب است مراد سوره
الدخان مجموع آن سوره است یا مراد اول [illegible] است تا انا کنا مرسلین چنانچه مذکور شد در حدیث اول این
که فقط حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الی قوله انا کنا مرسلین یا تا بل هم فی شک یلعبون زیرا که
[illegible] متعلق ببیان لیله مبارکه است و مجموع آن اینست حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة
انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من ربک انه هو السمیع العلیم رب السموات والارض
وما بینهما ان کنتم موقنین لا اله الا هو یحیی ویمیت ربکم ورب آبائکم الاولین بل هم فی شک یلعبون و بر هر تقدیر این
جواب دلالت بر اینکه شب قدر بیست و سوم شهر رمضان باشد چنانچه مشهور است میان شیعه امامیه
و آن شب را لیلة الجهنی مینامند چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دوم [illegible] که باب فی لیلة
القدر است **یعنی** گفت سائل ای پسر رسول الله چگونه شناسم که لیلة القدر میباشد در هر سال گفت چون
آمد شهر رمضان پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس چون آمد شب بیست و سوم پس [illegible]
[illegible] سوی آنچه باعث تصدیق آن شود که پرسیدی از آن **اصل** وقال قال ابوجعفر علیه السلام لما ترون
من بعثه الله عز وجل للشقاء علی اهل الضلالة من اجناد الشیاطین وازواجهم اکثر مما ترون خلیفة الله
الذی بعثه للعدل والصواب من الملائکة قیل یا ابا جعفر وکیف یکون شیء اکثر من الملائکة قال کما
شاء الله عز وجل **شرح** لما بفتح لام است و ما [illegible] موصوله است [illegible] اول و دوم مستقل شده [illegible] که شخص
ایشان معلوم مخاطبان نیست و این در مقام تعجب میباشد نظیر آنچه گفته اند در آیت سوره شمس والسماء وما
بناها [illegible] دو نقطه [illegible] و فتح را [illegible] و سکون [illegible] نون بصیغه مضارع جمع مذکر
[illegible] باب منع است [illegible] در آیت سوره هود من
کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم [illegible] و سکون نون
[illegible] است و عبارت است از امام ضلالت [illegible]
راجع بمن [illegible] بصیغه ماضی غائب معلوم باب منع است للشقاء بفتح شین [illegible] نقطه و قاف و الف ممدوده

ومقصود مصدر باب علم است وظرف متعلق ببعثه است علی برای ضرر است وظرف متعلق ببعثه است اهل الضلالة
عبارت است از تابعان امام ضلالت من [illegible] و سکون نون برای بیان [illegible] است اجناد بفتح
همزه و سکون جیم و نون و دال بی نقطه جمع جند بضم جیم و سکون نون است بمعنی لشکرها [illegible]
سایر رعایا و ازواجهم برای [illegible] بر اجناد است و ضمیر راجع با جناد یا بشیاطین است و عبارت
از قرینان اجناد شیاطین [illegible]
از [illegible] زیرا که از کلام امام [illegible] نمیشود بلکه همین [illegible] میشود که زائران
امام ضلالت از جمله شیاطین و انس اکثر باشند از بعض ملائکه که زائران خلیفة الله اند ولهذا امام عم اعراض
کرده [illegible] از بیان چگونگی [illegible] الله عز وجل برای اشارت [illegible] چنانچه بیان میشود
در شرح فقره آینده **یعنی** و گفت حسن بن عباس که گفت امام محمد تقی علیه السلام که هر آینه جمعی که زیارت میکنند
کسی را که برانگیخته او را الله عز وجل برای شقاوت بر اهل ضلالت که لشکرهای شیاطین و قرینان ایشانند
بیشترند از جمعی که زیارت میکنند خلیفة الله را که الله تعالی برانگیخته او را برای عدالت و راستی از جمله
فرشتگان گفته شد در مجلس که ای ابوجعفر و چگونه میباشد چیزی بیشتر از فرشتگان امام گفت
که چنانچه خواسته آنرا الله عز وجل **اصل** قال السائل یا ابا جعفر انی لو حدثت بعض الشیعة بهذا
الحدیث لانکروه قال کیف ینکرونه قال یقولون ان الملائکة علیهم السلام اکثر من الشیاطین قال
صدقت افهم عنی ما اقول انه لیس من یوم ولا لیلة الا وجمیع الجن والشیاطین یزورون ائمة الضلالة
ویزور امام الهدی عددهم من الملائکة حتی اذا اتت لیلة القدر فیهبط فیها من الملائکة الی ولی الامر
خلق الله او قال قیض الله عز وجل من الشیاطین بعددهم ثم زاروا ولی الضلالة فأتوه بالافک والکذب
حتی لعله یصبح فیقول رأیت کذا وکذا فلو سأل ولی الامر عن ذلک لقال رأیت شیطانا اخبرک بکذا وکذا
حتی یفسر له تفسیرا ویعلمه الضلالة التی هو علیها **شرح** الف و لام السائل برای عهد خارجیست و عبارت است از
حامل مفهوم [illegible]
و بر هر تقدیر بصیغه مخاطب است [illegible] اول بصیغه معلوم باب نصر است و مراد اینست که راست گفتی که ملائکه اکثرند
از شیاطین و [illegible] بصیغه معلوم باب نصر است بمعنی معرفت [illegible] از صواب یا مجهول باب [illegible]
بمعنی معروف شدی از صواب [illegible] بصیغه امر باب علم است [illegible] بفتح جیم و سکون [illegible]
والشیاطین از قبیل عطف تفسیر است برای احتراز از [illegible] جن [illegible]
بصیغه مضارع جمع مذکر غائب معلوم باب نصر است [illegible] در بعضی نسخ [illegible]

نسخه: و جمیع الجن والشیاطین یزور

بصیغهٔ معلوم غایب یا غایبه است و بنا بر آن میتواند بود که جیم بکسر جیم و تشدید میم مکسوره مبالغهٔ جاعل باشد
و میتواند بود که بفتح جیم و تخفیف میم باشد جمع و در ائمة الضلالة و افراد در امام الهدی مبنی بر اینست که در
هر زمان امام یکیست بخلاف امام ضلالت زیرا که کل زمین در تصرف یکی از ایشان در نمی آید عدد هم بفتح
عین مهمله و فتح دال مهمله اول مرفوع و فاعل یزور است و مراد موافق در عدد است مهمله بنابر حفظ و حاء
مهمله بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب مصدر براتست من ام است یعنی یعنی و ذاتی است یکجا
خلق الله عز و جل ایشانست الخلق تدبیر اما از شک راویست فیقیض بقاف و یاء دو نقطه در پایین و ضاد معجمه
بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التقییض حاضر کردن حاصل خلق و تقییض یکیست من در من الشیاطین
اسم و حرف برای تبعیض میتواند بود و ضمیر بعددهم راجع بمن الملائکه است با در بالانک برای تعدیه است
ضمیر لعله و ضمیر بسبح و ضمیر فلو سال راجع بولی ضلالتست و ضمیر لقال راجع بولی الامر است حتی داخل بر مجمو است یعنی
تفسیر بر فوعست تفسیرا مفعول مطلق برای نوع است یعنی تفسیری کامل حاصل اینست که بیشتر بودن زوار
ولی ضلالت از زوار ولی الامر با بزرگیست که عدد زوار از جملهٔ شیاطین و عدد زوار از جملهٔ ملائکه
متوافق است و عدد از ازواج شیاطین از جملهٔ انس چون منضم بطائفهٔ اولی شود عدد ایشان بیشتر از
عدد طائفهٔ ثانیه میشود یعنی گفت آن سائل ای ابو جعفر بدرستی که من اگر حکایت کنم بعضی شیعه را
باین حکایت هر آینه باور نمیکنند که از تو شنیده ام گفت چگونه باور نمیکنند آنرا گفت میگویند
بدرستی که ملائکه علیهم السلم بیشترند از شیاطین گفت راست گفتی فهم کن از من آنچه را که میگویم بدرستی که
شان اینست که نیست هیچ روزی و نه هیچ شبی مگر بر حالی که اکثر جن و شیاطین زیارت میکنند امامان ضلالت را
و زیارت میکنند امام هدی را عدد ایشان از ملائکه تا چون آمد شب قدر پس فرود آمد در آن شب بعض
ملائکه سوی متولی امر شب قدر تدبیر کرد الله یا امام گفت که حاضر کرد الله عز و جل بعض شیاطین را بعدد
آن بعض ملائکه بعد از آن زیارت کردند متولی گمراهی را پس دادند اورا افترا و دروغ تا جایی که امشب از در
خیال اوانداختند و اومیگوید که درین گذشت شب چنین و چنین تا جایی که شاید که او پرسد کسی را که دیدیم دو شب
چنین و چنین را پس اگر پرسد متولی امر شب قدر را از آنچه پیش از آن افتاده هر آینه آن ولی امر میگوید
که دیدی شیاطین را که خبر دادند ترا چنین و چنین تا جایی که بیان میکنند برای امام ضلالت بیانی کامل
هر چه را که مکاشفه کرده و اعلام میکنند او را گمراهی که ادبر انست یعنی که ظاهر میسازد بطلان
حالات او را یعنی وَاَیْمُ اللهِ اِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَیْلَةِ الْقَدْرِ لَیَعْلَمُ اَنَّهَا خَاصَّةٌ لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِعَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ حِیْنَ دَنَا مَوْتُهُ هٰذَا وَلِیُّکُمْ مِنْ بَعْدِیْ فَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُ رَشَدْتُمْ وَلٰکِنْ

بهدی امام

مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِمَا فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ مُنْکِرٌ وَمَنْ آمَنَ بِلَیْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلٰی غَیْرِ رَأْیِنَا فَاِنَّهُ لَا یَسَعُهُ فِی الصِّدْقِ اِلَّا اَنْ
یَقُوْلَ اِنَّهَا لَنَا وَمَنْ لَمْ یَقُلْ فَاِنَّهُ کَاذِبٌ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ یُنَزِّلَ الْاَمْرَ مَعَ الرُّوْحِ وَالْمَلَائِکَةِ
اِلٰی کَافِرٍ فَاسِقٍ فَاِنْ قَالَ اِنَّهُ یُنَزِّلُ اِلَی الْخَلِیْفَةِ الَّذِیْ هُوَ عَلَیْهَا فَلَیْسَ قَوْلُهُمْ ذٰلِکَ بِشَیْءٍ وَاِنْ قَالُوْا اِنَّهُ
لَیْسَ یُنَزِّلُ اِلٰی اَحَدٍ فَلَا یَکُوْنُ اَنْ یُنَزِّلَ شَیْءٌ اِلٰی غَیْرِ شَیْءٍ وَاِنْ قَالُوْا وَسَیَقُوْلُوْنَ لَیْسَ هٰذَا بِشَیْءٍ فَقَدْ
ضَلُّوْا ضَلَالًا بَعِیْدًا شرح لقول متعلق به یعلم و مراد اینست که هر که تصدیق کرده است که مراد رسول
از ولی صاحب امر است پس میداند بدلالت این کلام رسول هر چند که دلیل دیگر نداند که لیلة القدر
برای ماست و پس گویا نظر این کلامست که میگویند الفاسق یکفیه الاشارة تخصیص ذکر این قول برای اینست
که مخالفان نیز نقل کرده اند ان الله استیناف بیانی است برای استدلال بر کذب قول مخالفان نا دراز
فال برای تفریع است و مراد اینست که خلیفه کافر فاسق است علیها ظرف جو ضمیر راجع بارض یا راجع بخلافت
ضمیر قولهم راجع بجمع ضمیر فالست باعتبار اقعد و یعنی و حاصل استدلال تردید و حصر قول مخالف در دو شق است
که هر دو باطلست اول اینکه منزل الیه خلیفه باشد که او مستولیست بر زمین بزور و لشکر دوم اینکه منزل
الیه هیچکس نباشد و ان قال تا آخر برای دفع ایراد نقض اجمالی بر شق دوم است ضمیر راجع بمطلوبست سیقولون خطاب
خطاب یا بصیغه غیبت مقول قالوا است و ضمیر راجع بشیئیة امر ما در شب قدر است بوقت بعثت امام که در آن
زمان مذکور بوده که واقع مواخذه باشد چنانچه الحال شده پس هذا یعنی مقول سیقولون است مشار الیه هذا
منزل الیه است ضلال بعید با مبالغه است که امام غایب از اکثر مردمان غایب نیست از بعض مردمان چنانچه
می آید در حدیث شانزدهم باب فی الغیبة که باب هشتاد و دوم است و بر تقدیر تسلیم چگونه لیس بشیء باشد
و حال آنکه زنده کل خلائق منوط بوجود است پس فایده او بجمیع خلائق میرسد نظیر حال ابراهیم که مذکور
در آیت سورهٔ نحل ان ابراهیم کان امة قانتا لله و بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم
باب صدم که باب فی قلة عدد المؤمنین است یعنی و سوگند بخدا قسم میخورم که بدرستی که هر که تصدیق کند بشب
لیلة القدر تا آخر النساء کرده هر آینه میداند که آن شب برای ماست و پس بدلیل قول رسول الله
صلی الله علیه و آله مر علی علیه السلم وقتی که نزدیک شد مرگ رسول علیه السلم که این صاحب امر لیلة القدر
از جملهٔ شما بعد از من پس اگر اطاعت کردید او را راه راست یافته اید امام گفت و لیکن کسی که ایمان ندارد
بآنچه در شب قدر است منکر دلالت این قولست بر اختصاص که مذکور شد چون مؤمن بیقای لیلة القدر دو قسم است
اول شیعهٔ امامیه دوم مخالفان ایشان و در علم قسم اول باختصاص لیلة القدر بائمه هدی اشتباهی نیست امام
بیان قسم دوم کرد و گفت و هر که ایمان آورده بیقای لیلة القدر از جملهٔ کسی که مخالف ما است پس بدرستی که گنجایش

شب قدر

اورا در راستگفتن بجز اینکه گوید که لیلة القدر یعنی نزول ملائکه و روح در لیلة القدر برای ما ائمه هدی است و پس دیگر نگوید
اینرا در وغ گو یعنی مخالف اعتقاد خودگفته بیان این آنکه این از دو شق خالی نیست اول آنکه نزول سوی کافر فاسق باشد
و این باطلست چه الله عز و جل بزرگتر از آنست که نازل سازد امر شب قدر را با روح و ملائکه سوی کافر بیرون از
فرمان الهی پس اگر مخالف ما گوید که بدرستی که شأن اینست که نازل میکند سوی یکی از خلفای بنی العباس مثلا که مستولی
گرو شده و تخیل بر زمین باین خلافت پس نیست این قول مخالفان چیزی چه در سورهٔ نحل گفته ینزل الملائکة بالروح علی من یشاء
من عباده و صفاتی که بیان کرده برای عباد خود در سورهٔ فرقان که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا تا آخر در این
نیست دوم آنکه نزول بهیچکس نشود و این باطلست چه ممکن نباشد که نازل شود چیزی که امر و ملائکه و روح باشد بر معدوم
یعنی کسی که موجود نباشد در قول الله تعالی در سورهٔ نحل ینزل الملائکة بالروح علی من یشاء من عباده عبارت از معدوم نباشد
و اگر مخالفان بر سبیل اعتراض بر شق دوم گویند که شیعهٔ امامیه قائل خواهند شد که منزل الیه معدوم است از آخر
الزمان تا ظهور مهدی علیه فاکی خواهید گفت پس گمراه شده اند گمراهی دور از حق باب چهل و دوم است در بیان

فی ان الائمة علیهم السلم یزدادون فی لیلة الجمعة یزدادون بصیغهٔ معلوم مضارع جمع مذکر غایب باب افتعال است
اصل دال اول تا بوده الاز دیاد کامل شدن یعنی این بابیست در اینکه ائمه علیهم السلم در حدیثکه زیاد میشود علم ایشان
در شب جمعه و در این سه حدیث است اول صحیح عَنْ اَبِیْ یَحْیَی الصَّنْعَانِیِّ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِیْ
یَا اَبَا یَحْیٰی اِنَّ لَنَا فِیْ لَیَالِی الْجُمُعَةِ لَشَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَمَا ذَاکَ الشَّأْنُ قَالَ یُؤْذَنُ لِاَرْوَاحِ
الْاَنْبِیَاءِ الْمَوْتٰی عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَاَرْوَاحِ الْاَوْصِیَاءِ الْمَوْتٰی وَرُوْحِ الْوَصِیِّ الَّذِیْ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ یُعْرَجُ بِهَا اِلَی
السَّمَاءِ حَتّٰی تُوَافِیَ عَرْشَ رَبِّهَا فَتَطُوْفُ بِهِ اُسْبُوْعًا وَتُصَلِّیْ عِنْدَ کُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ
تُرَدُّ اِلَی الْاَبْدَانِ الَّتِیْ کَانَتْ فِیْهَا فَتُصْبِحُ الْاَنْبِیَاءُ وَالْاَوْصِیَاءُ قَدْ مُلِئُوْا سُرُوْرًا وَیُصْبِحُ الْوَصِیُّ الَّذِیْ
بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ وَقَدْ زِیْدَ فِیْ عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الْغَفِیْرِ شرح صنعانی بفتح صاد مهمله و سکون نون و عین مهمله و الف
و نون منسوبست بصنعاء بالف ممدوده اسم شهریست در یمن و دهی در دمشق یا منسوبست بصنعان الشان بفتح شین
الشان بفتح شین با نقطه و سکون همزه مرسومه تنوین شأنا برای تعظیمست یؤذن بصیغهٔ مضارع مجهول
غایب است نائب فاعل لارواح است و فاعل محذوف الله تعالی است بین ظهرانیکم بفتح ظاء با نقطه و سکون هاء و فتح راء
والف و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است و در بعض نسخ بین اظهرکم بفتح همزه و سکون ظاء و ضم
هاء است و بنابر اول تثنیه ظهرست بزیادة الف و نون مفتوحه برای تاکیدست و بنابر دوم جمع ظهرست و بر هر تقدیر
یعنی میان شما بعنوان پشت گرمی است گویا که یک پشت از پیش است و دیگری در پس یا یک پشت از پس است و دیگری

اظهرکم

باب علم

و دیگری در راست و دیگری در چپ یعرج بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصرست و نائب فاعل بهاست
و با برای مصاحبت یا برای تعدیه است و فاعل محذوف ملائکه است السماء آسمان و مرتبهٔ عالی جلیل القدر بها الی
السماء استیناف بیانی یؤذن است یا حال ارواح مذکوره است حتی داخل جمله شده و پس توافی مرفوع تقدیرا
توافی بصیغهٔ مضارع معلوم غایبه باب مفاعله است ضمیر مستتر راجع بارواح مذکوره است الموافاة رسیدن
بجایی العرش تخت پادشاه و گریبان و ایوان میان خلائق میکنند و مراد اینجا بیت معمور است موافق آنچه می آید
در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است و آن در آسمان چهارم در برابر کعبه است و قوائم آن چهار
در برابر کعبه رکن آنست یا چهار ستون چهار رکن است یا مراد بعرش کتاب الهی است و طواف بعرش کنایت از
مطالعه سراپای آنست و قوائم آن فصلهای آنست و نماز نزد هر قائمه عبارت از مکث نزد آنها برای استفاده و توجه
بتوجه بجناب الهی چنانچه وارد شده که الصلوة معراج المؤمن ترد بصیغهٔ مضارع مجهول غایبه معاف است و ضمیر
مستتر راجع بارواح است فیصبح بصیغهٔ مضارع معلوم غایب با غایبه معاف است و ضمیر مستتر راجع
بانبیاء است باب افعالست و از افعال تامه است قد ملؤا بصیغهٔ ماضی جمع مذکر غایب مجهول الاول مجهول باب منع
یا معلوم باب علم است و حال فاعل یصبح است و او در وقد حالیه است الزیادة کامل کردن و کامل شدن زید بصیغهٔ ماضی
مجهول معلوم غایب است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بوصیست اگر زید مشتق از متعدی باشد و نائب فاعل فی
علمه است اگر زید مشتق از لازم باشد مثل مغضوب و قائم مقام مفعول مطلق است و مضافست الجم بفتح جیم
و تشدید میم جمع مجمع الغفیر بفتح غین با نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه جیزی که از
بسیاری پوشانده روی زمین را و مراد اینجا بعلم بسیار است یعنی روایتست از ابو یحیی صنعانی از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که امام گفت مرا ای ابو یحیی بدرستی که ما را در شبهای جمعه هر آینه مرتبهٔ عظیمی از جمله جنس مرتبه هست گفت
گفتم قربانت شوم و چیست این مرتبه گفت رخصت داده میشود برای ارواح انبیای مرده علیهم السلم
و ارواح اوصیای مرده و روح وصیی که میان شماست بالا برده میشود سوی آسمان یا سوی مرتبهٔ عالی قدر
در روحانی تا ملاقات میکنند عرش صاحب کل اشیاء خود را پس برگرد آن میگردانند هفت گانه و نماز میکنند نزد
هر پایه از پایهای آن دو رکعت بعد از آن برگردانیده میشوند سوی بدنهایی که بودند در آنها پس صبح میکنند
انبیا و اوصیا بر حالیکه بتحقیق پر شده اند با عتبار خوشحالی علم حادث و صبح میکند وصیی که میان شماست
بر حالیکه بتحقیق زیاد کرده شده در علم او زیادتی که مثل علم بسیار انبیا و اوصیا است یعنی که هر چه کسی
که یکی از ایشان حاصل شده باشد داده شده باشد دوم مجهول عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قَالَ لِیْ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
ذَاتَ یَوْمٍ وَکَانَ لَا یُکَنِّیْنِیْ قَبْلَ ذٰلِکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ قَالَ قُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ اِنَّ لَنَا فِیْ کُلِّ لَیْلَةِ جُمُعَةٍ سُرُوْرًا

از متشابهات تام

زادک الله وساداک قال اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله صلی الله علیه وآله العرش ووافی الائمة علیهم السلم
معه ووافیناه معهم فلا تردّ ارواحنا الی ابداننا الا بعلم مستفاد ولولا ذلک لانفدنا شرح لابکنبی
بعینه مضارع معلوم مناسب معنی الکلام با تفضیلات الکینه باب الخالت الانفاد ولی توشه شدن
ومراد اینجا آخر شدن علم کسیست یعنی روایتست از مفضل که گفت او ابو عبد الله بوده گفت که گفت مرا امام
جعفر صادق علیه السلم در ساعت روزی دیدند مرا گفت پیش از آن روز ای ابو عبد الله مفضل گفت
گفتم لبیک گفت بدرستی که ما را در هر شب جمعه خوشحالی عظیمی هست گفت گفتم زیاد کناد خوشحالی ترا
الله تعالی وچیست این خوشحالی گفت چون شود شب جمعه ملاقات میکند رسول الله صلی الله علیه وآله عرش
را وملاقات میکنند ائمه سابق علیهم السلم با رسول الله علیه السلم خواه انبیا وخواه اوصیای ایشان
وملاقات میکنیم ما وصیای رسول علیه السلم با ایشان پس بر نمیگردد روحهای ما سوی بدنهای ما مگر با علم تازه
کسب شده واگر نمیبود آن هر آینه بنهایت میرسیدیم در علم بجزئیات محتاج الیها بیان این شد در شرح حدیث سابق
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما من لیلة جمعة الا ولاولیاء الله فیها سرور قلت کیف ذاک
جعلت فداک قال اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله صلی الله علیه وآله العرش ووافی الائمة علیهم السلم
ووافیت معهم ~~وافی رسول الله صلی الله علیه وآله~~ فلا ارجع الا بعلم مستفاد ولولا ذلک لنفد ما عندی شرح
مضمون این حدیث سابقست فرق اینست که نفاد اینجا مصدر باب علم است یعنی بنهایت رسیدن علم وار سابق یعنی
رسیدن کسیست بانتهای علم وحاصل هر دو یکیست باب هفتم وسوم اصل باب لولا ان الائمة علیهم السلم یزدادون
لنفد ما عندهم شرح این باب بیان اینست که اگر نمیبود اینکه ائمه علیهم السلم زیاد میشوند با شمار علم هر آینه بنهایت
میرسید آنچه نزد ایشانست که علم بجزئیات محتاج الیها باشد در این باب چهار حدیثست اول اصل سمعت ابا الحسن علیه السلم
یقول کان جعفر بن محمد علیه السلم یقول لولا انا نزداد لانفدنا شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم باب سابق
دوم اصل عن ذریح المحاربی قال قال ابو عبد الله علیه السلم یا ذریح لولا انا نزداد لانفدنا شرح این نیز مثل سابقست
سوم اصل عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول لولا انا نزداد لانفدنا شرح این نیز مثل سابق اصل
قال قلت تزدادون شیئا لا یعلمه رسول الله صلی الله علیه وآله قال اما انه اذا کان ذلک عرض علی رسول
الله صلی الله علیه وآله ثم علی الائمة ثم انتهی الامر الینا شرح چون یکی از لا یعلمه گفت لم یعلم سیّئ این جواب شد چرا که
لم یعلمه گفت جواب نعم میبود یعنی زراره گفت گفتم آیا زیاد میشوید شما باعتبار علمی که نه دانسته آنرا رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت آگاه باش بدرستی که چون شود آن زیاد شده عرض میشود بر رسول الله صلی الله علیه وآله
بعد از آن بر ائمه دیگر بعد از آن میرسد بکار ما چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس یخرج شیء من عند

کسی را بگیرند خوابند از فقرا و نوره وزوال منبطط وصفه ... سابقه معلوم

عز وجل حتی یبدأ برسول الله صلی الله علیه وآله ثم بامیر المؤمنین علیه السلم ثم بواحد بعد واحد لکیلا یکون آخرنا
اعلم من اولنا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بیرون نمی آید علمی از جانب الله عز وجل برای
در شب قدر وشب جمعه وماننده آنها با سبب انکشاف جزئیات از قرآن بعد ازآنکه مگر آنکه ابتدا کرده میشود برسول الله
صلی الله علیه وآله بعد از آن بامیر المؤمنین علیه السلم بعد از آن بیکی بعد از یکی تا نبوده باشد آخر ما دانا تر از اول ما
بجزئیات نیز توضیح این شد در شرح حدیث سابق باب چهل وچهارم اصل باب ان الائمة علیهم السلم
یعلمون جمیع العلوم التی خرجت الی الملائکة والانبیاء والرسل علیهم السلم شرح این باب بیان اینست که
ائمه علیهم السلم میدانند جمیع علومی را که بیرون آمده از جانب الله تعالی سوی ملائکه وانبیا ورسل علیهم السلم در این
باب چهار حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان لله تبارک وتعالی علمین علما اظهر علیه ملائکته
وانبیاءه ورسله فما اظهر علیه ملائکته ورسله وانبیاءه فقد علمناه وعلما استأثر به
فاذا بدا لله فی شیء منه اعلمنا ذلک وعرض علی الائمة الذین کانوا من قبلنا شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی را دو قسم علم است یکی علمی که مطلع کرده بر آن ملائکه خود وپیغمبران
خود ورسولان خود را پس آنچه مطلع کرده بر آن ملائکه خود ورسل خود وانبیای خود را پس بتحقیق دانسته ایم آنرا
ویکی علمی که مخصوص خود کرده آنرا یعنی که هنوز مطلع نکرده بر آن کسی را اگرچه مطلع کرده باشد بر مقدمات
استنباط آن مثل علم بوقت ظهور قائم علیه السلم که مذکور میشود در حدیث دوم باب آینده پس چون رو دهد برای
الله تعالی در چیزی از آن اعلام کرده میشویم آن را ومعروض میشود بر ائمه که بوده اند پیش از ما تشبیه بالحدیث گذشت
در حدیث نهم باب بیست وچهارم کتاب التوحید ودر شرح عنوان آن باب تحقیق معنی بدا شد دوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال ان لله عز وجل علمین علما عنده لم یطلع علیه احدا من خلقه وعلما نبذه الی ملائکته
ورسله فما نبذه الی ملائکته ورسله فقد انتهی الینا شرح النبذ بنون وبای یک نقطه ودال بی نقطه مصدر
ضرب انداختن وعنوان الحدیث از شرح سابق ظاهر میشود سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان
لله عز وجل علمین علم مبذول وعلم مکفوف فاما المبذول فانه لیس من شیء تعلمه الملائکة والرسل
الا نحن نعلمه واما المکفوف فهو الذی عند الله عز وجل فی ام الکتاب اذا خرج نفذ شرح البذل دادن
الکف بازداشتن ام الکتاب اینجا عبارتست از علمی که محیط است بجمیع مدلولات کتاب الله تعالی که تبیان لکل شیء است
ابن اثیر در نهایه گفته که فیه اتقوا الخمر فانها ام الخبائث ای التی تجمع کل خبث واذا قیل ام الخیر فهی التی تجمع کل خیر والشر
جمیع ام الشر هی التی تجمع کل شر مراد خروج آن که حدیث بآن در شب قدر وماننده آنست النفوذ مصدر باب نصر گذرانیدن
ومراد اینجا رسیدن باول تا آخر ائمه وانبیا ورسل است مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم

قال ان لله عز وجل علمین علم لا یعلمه الا هو وعلم علمه ملائکته ورسله علیهم السلم فنحن نعلمه شرح این ظاهر
از شرح سابق باب چهل وپنجم اصل باب نادر فیه ذکر الغیب شرح نادر صفت باب است النادر کمیاب
ومراد اینجا بغایت پر فایده است واشارتست بآنچه گذشت در حدیث اول باب بیست وچهارم کتاب التوحید
که ایمان بغیب افضل عبادات واصل اتباع کتب ورسل وحجج الهی است ومعنی غیب قضیه ایست که معلوم نشده باشد
بضرورت مشترکه میان جمیع عقلا یا برهان منطقی محض که منتهی باشد در جانب ماده وصورت سوی ضروریات
مشترکه چند الا که معلوم نشده باشد بیکی از این دو طریق وضروریات مشترکه دو قسمست نزد حکما اول بدیهی اولی مثل
الواحد نصف الاثنین دوم محسوس حسی که برای آن آفت نباشد ومعنی ایشام ودیگر چیزی گفته اند وذکر چند آنکه معلوم نشده باشد
بیکی از این دو طریق برای افاده اینست که اگر معلوم شود در وقتی دیگر بیکی از این دو طریق غیب نیست در آن وقت
واگر معلوم شود بتوسط وحی الهی باعتبار غیب بودن باقی باشد وحاصل اول موافق ظاهر آیت سوره آل عمران
وسورهٔ یوسف است که ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وبنا بر آن استثنا در آیت سورهٔ جن عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول منقطع است ومعنی لا یعلم الغیب الا الله که مذکور میشود در حدیث سوم
این باب اینست که غیب معلوم احدی از انس وجن وملک ضروری نمیشود چیزی که ضروری بضرورت مشترکه میان
جمیع عقلا نباشد واین برای ابطال قول زنادقه فلاسفه وتابعان ایشانست که میگویند که نزد صاحب نفس قدسی
یا صاحب ریاضت وصفای باطن ضروری میشود قضایایی که از ضروریات مشترکه میان جمیع عقلا نیست یعنی
این بابی است بغایت پر فایده ودر آن ذکر غیب است در این باب چهار حدیثست اول اصل سأل ابا الحسن الرضا علیه السلم
رجل من اهل فارس فقال له اتعلمون الغیب فقال قال ابو جعفر علیه السلم یبسط لنا العلم فنعلم ویقبض
عنا فلا نعلم وقال سر الله عز وجل اسره الی جبرئیل علیه السلم واسره جبرئیل علیه السلم الی محمد صلی الله علیه وآله
واسره محمد الی من شاء الله شرح پرسید امام رضا علیه السلم را مردی از اهل فارس یا بزرگی که گفت
او را آیا میدانید شما غیب را که چیزهای آینده را میگویید پس امام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم گاهی پهن
کرده میشود برای ما آنچه دانسته ایم پیشتر یعنی که در وقت حاجت باستنباط از آنها در دل ما افکنده اند
که منبع است بالهام الهی یا گفتن فرشته که از جنس تصورات نه تعلیم پس میدانیم باستنباط از آنها اگر زاید کلیهم
وگاهی در هم کشیده میشود از ما آنچه دانسته ایم پیشتر یعنی که الهام وگفتن فرشته نمیشود چون وقت حاجت
نیست پس نمیدانیم ونمیگوییم وگفت امام رضا علیه السلم که امام محمد باقر علیه السلم آن علمی که گاهی منبسط وگاهی منقبض است
واستنباط در وقوع حوادث آینده است میان کرد راز الله عز وجل است که راز کرده آنرا سوی جبرئیل علیه السلم
وراز کرده آنرا جبرئیل سوی محمد صلی الله علیه وآله وراز کرده آنرا محمد سوی هر که الله تعالی خواسته که اوصیای او باشند

ما علم ملائکته ورسله

و استنباط موجود که داده الوقت سر غیب بودن آن

منسوب ولی توسط توقیت والهام الهی سوی پیغمبر خویش در هر تقدیر حاصل است که نزد ائمه از انس وجن وملک

دوم اصل سمعت حمران بن اعین یسأل ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز وجل بدیع السموات والارض
فقال ابو جعفر علیه السلم ان الله عز وجل ابتدع الاشیاء کلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله فابتدع السموات
والارضین ولم یکن قبلهن سموات ولا ارضون اما تسمع لقوله تعالی وکان عرشه علی الماء شرح
بدیع السموات والارض در سوره انعام وبقره هست لیکن الحدیث مناسب آیت سوره انعام است ودر آن آیه چنین است
بدیع السموات والارض انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم بدیع فعیل بمعنی فاعل یا
منه است صاحب قاموس باین مضمون گفته که بدعه کمنعه انشأه کابتدعه یا بمعنی فاعل باب حسن است صاحب
قاموس باین مضمون گفته که البدیع بالکسر الامر الذی یکون اولا وتقریع گفته یا بمعنی مفعول باب منع است وبنا بر اول
وصف کمال موصوف مثل ضارب الرجل وبنا بر دوم وسوم وصف کمال متعلق موصوف مثل حسن الوجه
المثال بکسر میم صاحب شکل ومراد اینجا جسم است چنانچه می آید در حدیث ششم باب صدو یکم کتاب الایمان والکفر
که ان الخلق لو کان مثالا کان مثالی ستون حجر قبله رنج معبد ابتدع است فا در فابتدع برای تفریع است بیان آن
والارضین می آید در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول دادودر دوم یکی عاطفه است یعنی
شنیدم از حمران بن اعین میپرسید امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز وجل در سورهٔ انعام اختراع کنندهٔ
آسمانها وزمین است پس گفت امام بدرستی که الله عز وجل در وقت احداث آب اختراع کرد چیزهای غیر
خودش را همه آنها را بعلم غیب خود که ازلی احداث کرده ماده همه آن اشیا خواه بود نه بنا بر جسمی که بوده باشد
پیشتر از آن اختراع پس بنا بر آنچه گفتیم اختراع کرد در وقت احداث آب آسمانها را وزمینها را ونبود پیش از آنها
آسمانها وزمینهای آیا نمیشنوی قول الله تعالی را در سورهٔ هود وهو الذی خلق السموات والارض فی
ستة ایام وکان عرشه علی الماء والله تعالی آگاه است که افزیدو مشیت کرد آسمانها وزمینها را در شش روز
بر حالی که بود تخت پادشاهی او بر آب یا بمعنی که بمحض احداث آب جمیع حوادث را مشیت وتدبیر کرد
چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب چاردهم کتاب التوحید که باب الارادة انها من صفات الفعل وسائر
صفات الفعل آخر این آیت بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم کتاب التوحید اصل فقال له حمران
ارأیت قوله جل ذکره عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فقال له ابو جعفر علیه السلم الا من ارتضی
من رسول وکان والله محمد صلی الله علیه وآله ممن ارتضاه واما قوله عالم الغیب فان الله عز وجل
عالم بما غاب عن خلقه فیما یقدر من شیء ویقضیه فی علمه قبل ان یخلقه وقبل ان یفضیه الی الملائکة فذلک
یا حمران علم موقوف عنده الیه فیه المشیئة فیقضیه اذا اراد ویبدو له فیه فلا یمضیه فاما العلم
الذی یقدره الله عز وجل ویقضیه ویمضیه فهو العلم الذی انتهی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الینا شرح

که خلق الله المسببات من الاشیاء والمشیئه

در سوره جن گفته قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ وظاهر آنچه می آید در حدیث ششم باب صد و هفتم در تفسیر آیات سابقه بر این است که مراد بما توعدون ظهور قائم علیه السلم باشد والف لام الغیب برای عهد خارجی باشد و مراد وقت ظهور قائم علیه السلم باشد و میتواند بود که الف لام برای استغراق باشد عالم الغیب خبر مبتدای محذوفست بتقدیر ربی عالم الغیب فلا یظهر برای تعقیب یا بیانیه است الاظهار غالب گردانیدن کسی را بر چیزی که در آن مشقتی باشد و مراد اینجا تمکین کسی است از استنباط مجهول از قرآن و بیان تمکین قائم او از استنباط وقت ظهور قائم علیه السلم است و احتمال استغراق در اینجا باطلست ظاهرا بحدیث در قول او انتهی الی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم الینا و آنچه گذشت در حدیث سوم باب چهل و سوم اینست که من ارتضی عبارت از ائمه علیهم السلم باشد خواه رسول و خواه او صیای رسول و من در من رسول ابتدائیه باشد و تنوین رسول برای تعظیم باشد و میتواند بود که من تبعیضیه باشد و لهم رسول عبارت از ملک نازل برای تحدیث باشد و یَسْلُکُ بقاف از باب ضرب است و عبارت از قرآنست که مشتمل بر مقدمات استنباط هر مجهول از جمله حوادث آینده کخلقه کاره بالنقط و قاف بصیغه ماضی از باب نصر است و مراد خلق اینجا تکوین است ان الفقیه لیعلم از باب افعالست فیفقه بقاف از باب ضرب نظیر آیت سوره بنی اسرائیل وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فلا یمضی از باب افعالست و اشارتست بمضمون آنچه گذشت در حدیث ششم باب چهل و یکم که ولکن لا تستعجلوا الامام و منه حتی یوم وافی لیالی القدر کیف یصنعون الی السنة مجملا تا بداند که بجای فلا یمضی نکته فلا یعقبه تا اشارت شود باینکه امضا سوی ملائکه و امضای نزد ائمه مستلزم مانند چنانکه ظاهر شد در احادیث باب سابق اگرچه اول سابق بر دوم است چنانکه اشعاریست دارد قول او که فیعقبه و ییضیه بقا از باب افعال

یعنی پس گفت آن حمران خبر ده مرا که قول الله جل ذکره در سوره جن که الله تعالی عالم الغیب است این غالب وقت میکنند برای غیب خود هیچکس را پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلم بعد از این است که مگر کسی را که راضی شده الله تعالی که او امام رحمت باشد و ابتدای غالب گردان او از رسول است عظیم الشان امام و بود که است محمد صلی الله علیه و آله از جمله آنکه راضی شده الله تعالی که او امام رحمت باشد مراد است که من ارتضی مخصوص یکی کس نیست بلکه شامل محمد و اوصیای اوست و اما قول الله تعالی عالم الغیب تا آخر مراد اینست که بدرستی که الله عز و جل دانا است با آنچه غایب است از جمیع خلایق حتی ملائکه و انبیا در جمله چیزهایی که مقدر میشود اتفاقا هر چه باشد و قطع و فصل میکند در قرآن پیشی از آنکه تکوین کند آنرا و پیش از آنکه رساند آنرا سوی جبرئیل و سایر ملائکه پس آنست ای حمران علمی است که داده شده است

از

از حقایق نزد الله تعالی است سوی الله تعالی است و سبب دوران علم خود شی پس اتمام تدبیر و امضا میکنند آن علم را سوی ملائکه اگر اراده کنند و باطل میکنند اعتقاد اهل کار را در آن پس امضای آن میکنند نزد امام زمان پس اما علمی که مقدر میشود معلوم آنرا الله عز و جل در قرآن و میرسانند آنرا ملائکه امضای آن میکنند نزد امام زمان پس آن علمیست که رسیده سوی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم سوی ما سوم اصل عَنْ سَدِیرٍ قَالَ کُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِیرٍ وَ یَحْیَی الْبَزَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ کَثِیرٍ فِی مَجْلِسِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَیْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ یَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ یَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَیْبَ مَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِیَتِی فُلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّی فَمَا عَلِمْتُ فِی أَیِّ بُیُوتِ الدَّارِ هِیَ قَالَ سَدِیرٌ فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ صَارَ فِی مَنْزِلِهِ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِیرٍ وَ مُیَسِّرٌ وَ قُلْنَا لَهُ جُعِلْنَا فِدَاکَ سَمِعْنَاکَ وَ أَنْتَ تَقُولُ کَذَا وَ کَذَا فِی أَمْرِ جَارِیَتِکَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّکَ تَعْلَمُ عِلْماً کَثِیراً وَ لَا نَنْسُبُکَ إِلَی عِلْمِ الْغَیْبِ شرح ان اول آن قائم بفتح همزه و سکون نون برای تاکید افعالست و معنی لا یعلم الغیب الا الله بیان شد در شرح عنوان این باب یعنی روایتست از سدیر گفت بودیم من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام جعفر صادق علیه السلم ناگاه بیرون آمد سوی ما بر حالی که او خشمناک بود پس وقتی که نشست در جای خود گفت ای عجب برای جمعی چند که دعوی میکنند که ما اهل بیت میدانیم غیب را یا دعوی میکنند برای خودشان که ما میدانیم غیب را نمیداند غیب را مگر الله عز و جل اشارتست بقول الله تعالی در سوره نمل الا من الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله بیان این آنکه بتحقیق اهتمام کردم بزدن فلانه کنیز خود پس گریخت از من پس ندانستم که در کدام از خانههای سرای آن کنیز گفت سدیر پس هنگامی که برخاست از مجلس خود و رفت بخلوت خانه خود داخل شدیم من و ابو بصیر و میسر که ملازم دائمی بود و گفتیم او را قربانت شویم شنیدیم از تو بر حالی که میگفتی چنین و چنین در حکایت کنیز خود و ما میدانیم که تو میدانی علم بسیار و نسبت نمیدهیم ترا بعلم غیب مراد اینست که با وجود عدم علم غیب مقدار علم خود را بیان کن اصل قَالَ فَقَالَ یَا سَدِیرُ أَ لَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَی قَالَ فَهَلْ وَجَدْتَ فِیمَا قَرَأْتَ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ قَرَأْتُهُ قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا کَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْکِتَابِ قَالَ قُلْتُ أَخْبِرْنِی بِهِ قَالَ قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِی الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ فَمَا یَکُونُ ذَلِکَ مِنْ عِلْمِ الْکِتَابِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا أَقَلَّ هَذَا فَقَالَ یَا سَدِیرُ مَا أَکْثَرَ هَذَا أَنْ یَنْسُبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی الْعِلْمِ الَّذِی أُخْبِرُکَ بِهِ یَا سَدِیرُ فَهَلْ وَجَدْتَ فِیمَا قَرَأْتَ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَیْضاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ قَالَ قُلْتُ قَدْ قَرَأْتُهُ

قَالَ أَ فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ کُلِّهِ أَفْهَمُ أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ بَعْضِهِ قُلْتُ لَا بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ کُلِّهِ قَالَ فَأَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی صَدْرِهِ وَ قَالَ عِلْمُ الْکِتَابِ وَ اللَّهِ کُلُّهُ عِنْدَنَا شرح ضمیر مجرور در اخبرنی راجع بما کان عنده است و اشارتست باینکه رجل را میدانم که آصف بن برخیا است که وزیر و وصی سلیمانست الاخضر سبز و آن رنگیست معروف و مراد اینجا بسیار عمیق است باعتبار اینکه وجه هر رنگی اگر مایل بسیاهی باشد اخضر و سبز میگویند چنانکه آسمانرا خضرا میگویند و تعبیر اهل هند از سبز میگویند و آب مواضع دریا که بسیار عمیق باشد در نظر مایل بسیاهی مینماید ما در ما اقل استفهامیه است مانند ما اتی هذا و ما اکثر هذا صیغه تعجبست ان ینسبه بفتح همزه و سکون نون بدل یا عطف بیان هذا است افخبرک بصیغه ماضی غایب است و میتواند بود که بصیغه مضارع متکلم باشد کلمه جار مرفوع و تاکید علم البعض بصیغه افعل التفضیل است چنانکه از استادی مولانا تقی رحمه الله تعالی مسموع شد بنا بر این استفهام در من عنده مقدر خواهد بود و در حواشی شیخ محمد بن شهید ثانی قید شده که علی صیغة الاستفهام والقاء و یجوز و ضمیر مجرور المذکر و بنا بر این تقدیر افهم اعلم خواهد بود و در من استفهام مقدر نخواهد بود بعضه مرفوع است و بدل بعض است از علم یعنی سدیر گفت پس امام گفت ای سدیر آیا نخواندی قرآن را گفتم بلی خواندم گفت پس آیا یافتی در آنچه خواندی از کتاب الله عز و جل در سوره نمل که گفت آنکه نزد او علمی از جمله علم کتاب الهی بود من می آورم نزد تو تخت بلقیس را پیش از آنکه برگردد سوی تو چشم تو بیان این آیت شد در شرح حدیث پنجم باب یکصد و پنجم سدیر گفت گفتم قربانت شوم بتحقیق خواندهام آنرا گفت پس آیا شناختی آن مرد را و آیا دانستی که چه قدر بوده نزد او از جمله کتاب الهی سدیر گفت گفتم قربانت شوم خبر ده مرا بآن قدر گفت قدر قطره از آب در دریای بسیار عمیق پس چه قدر خواهد بود آن علم از جمله کتاب الهی سدیر گفت گفتم قربانت شوم چه کم بوده این علم گفت پس امام گفت ای سدیر چه بسیار بوده این علم از جهت که نسبت داده او را الله عز و جل سوی علمی که خبر داده ترا بآن در قرآن مراد اینست که در حد ذات خود بسیار است اگرچه نسبت بکل علم کتاب الهی کم است ای سدیر پس آیا یافتی در آنچه خواندی از جمله کتاب الله عز و جل نیز در سوره رعد که بگو ای محمد منکران رسالت ترا که کافیست الله تعالی باعتبار گواهی بشنوا به ربوبیت و معجزات دال بر رسالت میان من و شما و کسی که نزد اوست علم کتاب الهی بیان این آیت شد در شرح حدیث ششم باب سی و پنجم سدیر گفت گفتم بتحقیق خواندهام آنرا قربانت شوم ~~گفت بتحقیق خواندم آنرا قربانت شوم~~ گفت پس آیا کسی که نزد او همگی علم کتاب الهی باشد هوشمندتر است در تحصیل علم مجهول خود یا کسی که نزد او بعض علم کتاب الهی باشد گفتم نه بلکه آنکه نزد او همگی علم کتاب است سدیر گفت پس امام اشارت کرد بدست خود سوی سینه خود و گفت علم کتاب الهی بخدا قسم همگی آن نزد ما

الله

است همه ای است علم کتاب بخدا قسم همگی آن نزد ماست اشارتست باینکه با وجود علم بما ذکر در استنباط علم مجهول خود نکنیم علم بموضع کنیز که گریخته مثلا نمیتوانیم هم رسانید پس دعوی علم الغیب بهم با مانند آن نامعقولست بدانکه باعث دعوی عوام علم غیب را خفاشی دعوی علم است با وجود عجز از ادراک برهان بلکه مثل که دعوی علم با کتاب نور ماه از نور آفتاب میکنند و نمیدانند که انتقال از مقدمات به نتیجه بی حاجت بفکر در ترتیب آن مقدمات علم بآن بنا بر این چه اگر بر سیده شوند که آن برهان که بی حاجت بترتیب آن باعث علم شما شده کدامست میگویند اختلاف تشکلات بدریه و هلالیه و مانند اینها و اگر گوییم این برهان را ترتیب دهید نمیتوانند چه مبنی بر نفی قدرت صانع عالمست پس معلوم میشود که ظن خود را علم نام ساختهاند والله تعالی در سوره بقره قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و قرینه بطلان این ظن اینکه اکرا د نور آفتاب میشود که شب چهاردهم ماه که قمر از شب تحت الشعاع باشد و حال آنکه بر عکس است و برهان بطلان این ظن بیان شد در کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب الدعاء فی العشر الاواخر من شهر رمضان که باب هفتاد و هشتست چهارم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ یَعْلَمُ الْغَیْبَ فَقَالَ لَا وَ لَکِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ یَعْلَمَ الشَّیْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِکَ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حال امام که آیا میداند غیب را پس گفت نه و لیکن چون اراده کند بجهد کرده که چیزی را اعلام میکند او را الله تعالی آن چیز مراد اینست که آنچه محتاج الیه خلایق است وقت حاجت بآن میرساند الله تعالی در شب قدر و شب جمعه و مانند آنها قوت استنباط آن از قرآن یاد میدهد بملائکه در روح و مانند آن و استنباط میکند بی آنکه رسالت یا نبوت داشته باشد باب چهل و ششم اصل باب ان الائمة علیهم السلم اذا شاؤوا ان یعلموا علموا شرح علموا بصیغه معلوم مجرد یا مجهول باب تفعیل و در بعض نسخ بصیغه مجهول باب افعالست و حاصل هم اینست که استنباط از قرآن میکنند نه تا بی تدبیر الهی یعنی این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلم چون خواهند بجد کردن چیزی را میدانند بیان این شد در شرح حدیث آخر باب سابق در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ یَعْلَمَ عَلِمَ شرح این ظاهرست از شرح حدیث آخر باب سابق دوم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ یَعْلَمَ أُعْلِمَ شرح این نیز ظاهرست سوم اصل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ یَعْلَمَ شَیْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِکَ شرح این نیز ظاهرست باب چهل و هفتم اصل باب ان الائمة علیهم السلم یعلمون متی یموتون و انهم لا یموتون الا باختیار منهم شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلم میدانند که کی میمیرند و اینکه نمیمیرند مگر برضا از جانب ایشان در این باب هشت حدیث است اول اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَیُّ إِمَامٍ لَا یَعْلَمُ مَا یُصِیبُهُ وَ إِلَی مَا یَصِیرُ فَلَیْسَ ذَلِکَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ شرح

هر امامی از ائمه هدی احوال خود را میتوانند دانست یا نه [illegible] قرآن دو حدیث نامه که می آید در باب
شصت و یکم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر امامی که نمیتواند دانست که چه بر سر وی می آید
و بسوی چه میگردد عاقبت کار او پس نیست آن امام حجت برای الله تعالی بر خلق او دوم حدیث عن
الحسن بن محمد بن بشار قال حدثنی شیخ من اهل قطیعة الربیع من العامة ببغداد ممن کان ینقل
عنه قال قال لی قد رأیت بعض من یقولون بفضله من اهل هذا البیت فما رأیت مثله قط فی فضله
ونسکه فقلت له من وکیف رأیته قال جمعنا ایام السندی بن شاهک ثمانین رجلا من الوجوه
المنسوبین الی الخیر فادخلنا علی موسی بن جعفر فقال لنا السندی یا هؤلاء انظروا الی هذا الرجل هل
حدث به حدث فان الناس یزعمون انه قد فعل به ویکثرون فی ذلک وهذا منزله وفراشه
موسع علیه غیر مضیق ولم یرد به امیر المؤمنین سوءا وانما ینتظر ان یقدم فیناظر امیر المؤمنین
وهذا هو صحیح موسع علیه فی جمیع اموره فسلوه قال ونحن لیس لنا هم الا النظر الی الرجل
والی فضله وسمته فقال موسی بن جعفر اما ما ذکر من التوسعة وما اشبهها فهو علی ما ذکر غیر انی
اخبرکم ایها النفر انی قد سقیت السم فی سبع تمرات وانا غدا اخضر وبعد غد اموت قال
فنظرت الی السندی بن شاهک یضطرب ویرتعد مثل السعفة شرح قطیعه بفتح قاف وکسر طاء مهمله
وسکون یاء دو نقطه در پایین وعین مهمله اسم چند موضع است در بغداد که منسوب بود اینها بامرای دولت
خود داده تا آبادان کنند و از آنها و اهل ایشان باشند از آنجمله دو موضع را بربیع نسبت دادند
و کسر با و یکی منقوط ابن یونس داشته یکی درون بغداد و دیگری بیرون بغداد و از اهل اوست اسمعیل بن ابراهیم
ثم محدث العامة [illegible] مخالفان شیعه امامیه ببغداد صفت لبغداد صفت شیخ است و احتراز از اهل
قطیعه دوم است یعنی بصیغه مجهول است تقولون بصیغه مخاطب جماعت است و بر هر تقدیر ضمیر راجع بشیعه
امامیه است [illegible] اهل بیت رسول علیه السلام است النسک بفتح و ضم و کسر نون و سکون سین مهمله
و بضم نون و سین عبادت جمعنا بصیغه مجهول است سندی بکسر سین مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله
شاهک بشین معجمه با نقطه و فتح ها است نام این حاکم حال است الوجوه
که مردمان متوجه ایشان میشوند فادخلنا بصیغه مجهول است الحدث بفتح حا و دال مهمله الی که حادثه شود فعلا
بصیغه مجهول و یکثرون بصیغه معلوم باب افعال است و هذا مبتدا است منزله خبر است فراشه بکسر فا موسع بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل خبرات لم یرد بصیغه معلوم غایب باب افعال باب فاعلیت و ضمیر مستتر راجع
الانتقام جواب در گفتگو و مانند آن وهذا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر وحاله هذا و جمله هو صحیح [illegible]

بوده است مسلوة بفتح سین مهمله و ضم لام بصیغه امر باب منع است بقلب همزه بالف و حذف آن برای
جزم در موضع نه کرده او در محل حالیه است و صاحب حال ضمیر لنا است در فقال لنا السندی السمت بفتح
سین مهمله و سکون میم سیمای اهل صلاح خبر منصوب یا مستثنی منقطع است الا آنکه بفتح همزه معطوف الیه است
سقیت بصیغه مجهول است السقی آشامانیدن و در عرف هر خورانیدن چیزی را که برای علاج باشد خواه بقصد ضرر
و خواه بقصد نفع است و میدان میگویند هر چیزی که آن چیزی را زهر باشد اخضر بصیغه مجهول متکلم باب افعل
یعنی اینکه حاضر میشود مرا و که السعفه بفتح سین مهمله و فتح عین مهمله [illegible] وحدت یک برگ
درخت خرما و یک شاخ آن و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت از حسن بن محمد بن بشار بفتح با و کسر نقطه
و تشدید شین با نقطه گفت حکایت کرد مرا پیری از اهل قطیعه الربیع از مخالفان در بغداد و از جمله کسی که نقل حدیث از او کرده
میشد حسن گفت آن پیر گفت مرا بتحقیق دیدم بعض کسی را که قائل میشوید بفضیلت و امامت ایشان از جمله اهل
این خانه داده رسول علیه السلام پس ندیدم مثل او را هرگز در فضیلت او و عبادت او پس گفتم او را که بود او و چگونه
دیدی او را گفت جمع کرده شدیم در روزگار سندی بن شاهک هشتاد مرد از مشهوران که نسبت داده میشدند
بخوبی پس داخل کرده شدیم بر جای موسی بن جعفر پس گفت ما را سندی ای جماعت نظر کنید بسوی این مرد که آیا حادثه
شده باو بلایی چه بدرستی که مردمان میگویند که بایشان رسیده است که کاری بر سر او آورده شده و سخن بسیار میگویند در این
باب و این مکان اوست یعنی مکان خوب دارد و آنچه انداخته شده در زیر او فراخ کرده شده است
بر او تنگ کرده نشده اصلا و اراده نکرده باو هارون بدی را و جز این نیست که انتظار برده میشود باو اینکه قدوم
کند یعنی که بگوید حجت خود را در دعوی امامت تا مباحثه کند با هارون و ملزم شود و حال او اینست که میبینید
تندرست است فراخ کرده شده است براه در همه کارهای او پس سوال کنید او را از احوال او تا معلوم شود
پیر گفت و حال آنکه ما نداشتیم کسی را همت مطلبی مگر نگاه بسوی آن مرد و بسوی فضیلت و اثر صلاح که در اوست یعنی
که هیچکدام فرصت سوال نداشتیم از کمال دهشت و تعجب از شمایل او گفت موسی بن جعفر یعنی آنکه ما سوال کنیم
اما آنچه سندی گفت که فراخ کردن فراش و مانند آن باشد که خوبی منزلست پس آن بر همان روش است که
گفت الا آنکه من خبر میدهم شما را ای جماعت که من تحقیق آشامانیده شده ام زهر در هفت دانه خرما و من
فردا حاضر میشوم یعنی که علامات آن ظاهر میشود و بعد از فردا میمیرم پیر گفت پس نظر کردم بسوی سندی بن
شاهک که اضطراب میکرد و میلرزید مثل برگ درخت خرما سوم حدیث عن جعفر عن ابیه انه اتی علی بن الحسین
علیهما السلام لیلة قبض فیها بشراب فقال یا ابت اشرب هذا فقال یا بنی ان هذه اللیلة التی اقبض فیها وهی اللیلة
التی قبض فیها رسول الله صلی الله علیه وآله شرح لیلة منصوب منون است جمله قبض فیها صفت لیلة است یا ابت بفتح تا

وکسر تای [illegible] این تا در وقف [illegible] تا و نقطه در بالا است و فتحه مبدل از
کسره و تاء یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام که داد امام زین العابدین
علیه السلام را در شبی که گرفته شد از دنیا در آن شب شربتی پس گفت ای پدرم بیاشام این را گفت ای پسر من
بدرستی که این شب گرفته میشوم از دنیا در آن و این آن شبی است که گرفته شد از دنیا در آن رسول
صلی الله علیه وآله چهارم حدیث قلت للرضا علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام قد عرف قاتله واللیلة التی
یقتل فیها والموضع الذی یقتل فیه وقوله لما سمع صیاح الاوز فی الدار صوائح تتبعها نوائح وقول ام کلثوم
لو صلیت اللیلة داخل الدار وامرت غیرک یصلی بالناس فابی علیها وکثر دخوله وخروجه تلک
اللیلة بلا سلاح وقد عرف علیه السلام ان ابن ملجم قاتله بالسیف کان هذا مما لم یجز تعرضه فقال
ذلک کان ولکنه خیر فی تلک اللیلة لتمضی مقادیر الله عز وجل شرح وقوله منصوب بعطف بر قاتله است
و بنا بر این قول ام کلثوم نیز منصوب و معطوف بر قاتله است و میتواند بود که قوله مرفوع و مبتدا باشد
و قول معطوف بر قوله باشد و خبر مبتدا بعد از معطوف مقدر باشد بتقدیر خبر و نحو آن مثل انت وما لک و نحو آن
بر این مراد است که معارضت این دو کلام دلالت بر فهم ام کلثوم از کلام او علیه السلام هم ادعا بر توقع آن میکند
العیاح بکسر و ضم صاد مهمله آواز بلند الاوز بکسر همزه و فتح واو و تشدید زای با نقطه جمع اوزه قاتله
لو برای تمنی است فابی عطف بر مقدر است داود و قد عرف حالیه است کان برای تشبیه است نه برای ظن
و نه برای شک مثل مالیه هذا کثرت دخول و خروج است خیر بکسر خاء مهمله و بای دو نقطه و نون بصیغه مجهول باب
تفعیل یا معلوم باب [illegible]
[illegible]
[illegible] الملک الحجین بغایت خشمناک و دلگیر کردن کسیرا از زندگی دنیا و مانند آن ماخوذ است از حین
بفتح حاء و فتح با [illegible] یعنی بغایت خشمناک و دلگیر شدن صاحب قاموس گفته حین بکسر حاء [illegible]
غضبا ضمیر مستتر در حین راجع با امیر المؤمنین علیه السلام است لتمضی بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم یعنی گفتم امام
رضا علیه السلام را که امیر المؤمنین علیه السلام بتحقیق شناخته بود کشنده خود را و شبی را که کشته میشود در آن
و مکانی را که کشته میشود در آن یعنی سخن خود را وقتی که شنید آواز قازها را در سرای خود که اینها فریاد کنندگانند
که از پی ایشان زنان نوحه کننده خواهند بود مراد آنست که مقصود او این بود که امشب این فتنه واقع میشود و گفتار
کلثوم دختر خود از فاطمه علیها السلام را که کاشکی نماز کنی امشب در درون خانه و امر کنی دیگری را که در مسجد نماز
کند با مردمان پس امتناع ورد سخن کرد بر ام کلثوم و بسیار شد درون رفتن او و در گذر و بیرون آمدن او از گذر

در آن شب بی یراق و حال آنکه شناخته بود علیه السلام که ابن ملجم علیه اللعنة کشنده او است بشمشیر و لحقیقی
نخواهد بود شبیه است این افعال بکسی از جمله چیزهایی که خوب نبود و متعرض آنها شدن پس امام علیه السلام
گفت آنچه گفتی واقع بود ولیکن بغایت خشمناک و دلگیر کرده شد از فساد معویه و زندگی دنیا در آن
تا کند را گرداند و شده های الله عز وجل اشارت است باینکه او مشتاق مرگ خود بود بیشتر از آنکه
طفل به پستان مادر مشتاق باشد و کثرت دخول و خروج او سبب زیاد شدن اشتیاق بود و لذت او
لیالی که میدانسته وقت مرگ خود را در لقای ثواب الله تعالی است و این شار و امی در تنعیم افعال نیست چنانکه
[illegible] پنجم حدیث عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال ان الله
عز وجل غضب علی الشیعة فخیرنی نفسی او هم فوقیتهم والله بنفسی شرح فخیرنی بصیغه معلوم باب تفعیل
و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است نفسی مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر نفسی مقتوله هم نیز مبتدا است
خبرش محذوف است بتقدیر او هم مقتولون و جمله نفسی الامام استیناف بیان خیر است و دال بر مقول خیر است
که محذوف است چه خیر بتقدیر خیر فی نفسی او ایامهم است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بدرستی
که الله تعالی غضب کرد بر شیعه که ترک تقیه کردند پس مخیر کرد مرا میان اینکه من کشته میشوم یا آنچه ایشان
کشته میشوند تا از گناه پاک شوند بسبب آزاری که در هر کدام است در دنیا پس نگاه داشتم شیعه را
بخدا قسم بجان خود یعنی که اختیار کشته شدن خود کردم تا ایشان کشته نشوند ششم حدیث عن مسافر
ان ابا الحسن الرضا علیه السلام قال له یا مسافر هذه القناة فیها حیتان قال نعم جعلت فداک فقال
انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله البارحة وهو یقول یا علی ما عندنا خیر لک شرح مسافر
بهذه القناة کاریز سیاه و طوس است الحیتان بکسر حاء مهمله و سکون یاء دو نقطه در پایین جمع حوت یا ماهیها
اشارت است باکه منقول شده در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب ما حدث به ابو الصلت الهروی
من ذکر وفات الرضا علیه السلام که وقتی که جسد امام رضا علیه السلام کشته شد آب و ماهیها ظاهر شد در آن
باینکه آن آب و ماهیها از آن کاریز بغیر او خواهد آمد یا باینکه چنانکه ایجابت در قبر من نیز خواهد بود و مشهود شد
بود که این سوال برای این باشد که پیشتر در کاریز سیاه دیده بوده باشد و حدوث آنها علامت قرب اجل
آن امام بوده باشد یعنی روایت است از مسافر خادم علی بن موسی الرضا علیه السلام که علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت
او را ای مسافر آیا این کاریز در اوست ماهیهایی گفت آری قربانت شوم پس گفت بدرستی که دیدم
در خواب رسول الله صلی الله علیه وآله را دوش و او میگفت ای علی آنچه نزد ما است که بهشت جاودانی باشد
بهتر است برای تو هفتم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال کنت عند ابی علیه السلام فی الیوم الذی قبض فیه [illegible]

بأشياء في غسله وفي كفنه وفي دخوله قبره فقلت يا أباه والله ما رأيتك منذ اشتكيت أحسن منك
اليوم ما رأيت عليك أثر الموت فقال يا بني أما سمعت علي بن الحسين عليه السلام ينادي من وراء
الجدار يا محمد تعال عجل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بودم نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام
در روزی که گرفته شد از دنیا در آن روز پس وصیت کرد مرا بچیزی چند در کیفیت غسل او و در کیفیت کفن او
و در کیفیت داخل شدن او در قبر او پس گفتم ای پدر بخدا قسم که ندیدم حال ترا از وقتی که بیمار شدی
بهتر از حال تو امروز ندیدم امروز بر تو اثر مرگ پس گفت ای پسرک من آیا نشنیدی از علی بن الحسین علیه السلام
که میطلبید مرا از پس دیوار که ای محمد بیا و در آمدن تعجیل کن هشتم حدیث عن أبي جعفر عليه السلام قال أنزل
الله عز وجل النصر على الحسين عليه السلام حتى كان بين السماء والأرض ثم خير النصر أو لقاء الله
فاختار لقاء الله عز وجل شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرو فرستاد الله عز وجل
فرشته را که نام او نصرت است بر امام حسین علیه السلام در کربلا تا آنکه ایستاد نصر میان آسمان و زمین پس
امام حسین علیه السلام بعد از آن مخیر کرد امام حسین را که نصرت بر اعدا میخواهی یا مرگ و ملاقات ثواب الله
تعالی را پس اختیار کرد ملاقات ثواب الله تعالی را و کشته شد باختیار خود باب حدیث و هشتم

وهو باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان وما يكون وأنه لا يخفى عليهم شيء صلوات الله عليهم

علم منصوب و مفعول به است و مراد آنست علم است که قرآن باشد یعنی این باب بیان آنست که ائمه علیهم السلام
میدانند چیزی را که باعث دانش بر چه شده و هرچه میشود است و اینکه پنهان نمیماند بر ایشان چیزی که
بخواهند ارادهٔ دانستن آن کنند صلوات الله علیهم چنانکه بیان شد در باب چهل و ششم و در این باب شش
حدیث است اول حدیث عن سيف التمار قال كنا مع أبي عبد الله عليه السلام جماعة من الشيعة في الحجر فقال
علينا عين فالتفتنا يمنة ويسرة فلم نر أحدا فقلنا ليس علينا عين فقال ورب الكعبة ورب البنية
ثلاث مرات لو كنت بين موسى والخضر لأخبرتهما أني أعلم منهما ولأنبأتهما بما ليس في أيديهما لأن
موسى والخضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان ولم يعطيا علم ما يكون وما هو كائن حتى تقوم الساعة وقد ورثناه
من رسول الله صلى الله عليه وآله وراثة شرح جماعة منصوب و حال ضمیر کنا است الحجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم
موضعی که بر دور آن حصاریست پهلوی کعبه العین بفتح عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین جاسوس
یمنة بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون میم منصوب و مفعول فیه است البنية بکسر باء یک نقطه و سکون نون و یاء
دو نقطه در پایین مصدر نوعی باب ضرب نوعی از بنا کردن و شاید که مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول باشد بمعنی خانه
که اشرف بنا کرده شده هاست و میتواند بود که بفتح باء و کسر نون و تشدید یاء ماخوذ باشد از بنایة بفتح باء و نون ...

و یاء دو نقطه در پایین و تاء تأنیث بمعنی شرف و اطلاق بر کعبه میکنند برای شرف آن صاحب قاموس گفته البنية بالكسر
والضم ما بنيته الجمع بنى بالكسر والضم ويكون البناية في الشرف والعكس والبنية كغنية الكعبة لشرفها شرفها الله تعالى یعنی روایت
از سیف خرما فروش گفت بودیم با امام جعفر صادق علیه السلام جمعی از شیعه در حجر پس گفت آیا بر ما جاسوسی
هست پس گردانیدیم نظر خود را در جانب راست و در جانب چپ پس ندیدیم هیچکس را پس گفتیم نیست بر ما
جاسوسی پس گفت قسم برب کعبه قسم برب این بنای مشرف سه بار که اگر میبودم میان موسی و خضر هر آینه
خبر میکردم ایشان را که من داناترم از ایشان و هر آینه اعلام میکردم ایشان را بعلومی که نیست در دست قدرت
ایشان که استنباط آن کنند چه موسی و خضر علیهما السلام داده شده بودند علم آنچه شده حقیقة یا حکما یعنی که
از بس نزدیک بوقوعست گویا که شده و داده نشده بودند علم هرچه میشود در زمان ایشان و هرچه آن
شدنی است تا قیام ساعت قیامت مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه بعضی ... دانند ... آنکه
بعد از این قصه در الواح موسی نازل شد بعض آن یا جمیع آن بنا بر ظاهر روایتی که در کتاب بصائر الدرجات
محمد بن الحسن الصفار در باب ما عند الأئمة من كتب الأنبياء منقول شده و بتحقیق بمیراث گرفته ایم ما اهل البیت
آنرا از رسول الله صلی الله علیه و آله نوعی از میراث گرفتنی یعنی که ماده جمیع آن قرآنست و علم قرآن تمام
نزد ماست و قدرت بر استنباط آن داریم دوم حدیث عن الحارث بن المغيرة وعدة من أصحابنا منهم
عبد الأعلى وأبو عبيدة وعبد الله بن بشر الخثعمي سمعوا أبا عبد الله عليه السلام يقول إني لأعلم ما في السماوات
وما في الأرض وأعلم ما في الجنة وأعلم ما في النار وأعلم ما كان وما يكون قال ثم مكث هنيئة فرأى أن
ذلك كبر على من سمعه منه فقال علمت ذلك من كتاب الله عز وجل إن الله عز وجل يقول فيه تبيان
كل شيء شرح روایت است از حارث بن مغیره و جمعی از یاران ما از آنجمله است عبد الاعلی و ابو عبیده و عبد الله
بن بشر بکسر باء یک نقطه و سکون شین با نقطه و راء بی نقطه خثعمی بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین
بی نقطه شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که من هر آینه میدانم هرچه را که در آسمانهاست
و هرچه را که در زمین است و میدانم هرچه را که در بهشت است و میدانم هرچه را که در جهنم است و میدانم هرچه را که شده
و هرچه را که میشود راوی گفت بعد از آن صبر کرد اندک زمانی پس دانست که آنچه گفت مشکل نمود بر آنکه شنیده بود
از او باعتبار آنکه توهم علم غیب یا نبوت میشود و علم غیب مخصوص الله تعالی است و نبوت بعد از رسول الله صلی الله علیه
بر طرف شد یا باعتبار آنکه توهم تناقض میشود میان این و میان امثال آنچه گذشت در حدیث سوم باب چهل و دوم
که جای کنیز خود را ندانسته بود پس گفت دانستم آنرا که گفتم از قرآن یعنی آنکه از قرآن استنباط آن میتوانم کرد
کرامت علم غیب و نبوت ... که الله عز وجل میگوید در سوره نحل این مضمون را که در قرآن بیان واضح هر چیزیست

باعث علم میشود برای اهل شک مخصوص ظن سوم حدیث كان المفضل عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له المفضل جعلت
فداك يفرض الله طاعة عبد على العباد ويحجب عنه خبر السماء قال لا الله أكرم وأرحم وأرأف بعباده من أن
يفرض طاعة عبد على العباد ثم يحجب عنه خبر السماء صباحا ومساء شرح بود مفضل نزد امام جعفر صادق
علیه السلام پس گفت او را مفضل قربانت شوم آیا فرض میکند الله تعالی فرمانبرداری بنده را بر بندگان دیگر و پنهان میکند
از او خبر آنچه را که صادر میشود از ملائکه و مانند آن در آسمان گفت نه الله تعالی کریمتر و رحیمتر و بغایت مهربانتر است
بر بندگان خود از اینکه فرض کند فرمانبرداری بنده را بر بندگان بعد از آن پنهان کند از او خبر آسمان را هر صبح که
چه واقع شده و هر شام که در روز چه واقع شده ... اینکه امام مستلزم علم غیب یا نبوت نیست و مستلزم تناقض
نیز نیست گذشت در شرح حدیث سابق چهارم حدیث سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول وعنده أناس من أصحابه
عجبت من قوم يتولونا ويجعلونا أئمة ويصفون أن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله
ثم يكسرون حجتهم ويخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصونا حقنا ويعيبون ذلك على من أعطاه الله برهان
حق معرفتنا والتسليم لأمرنا أترون أن الله تبارك وتعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار
السماوات والأرض ويقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم شرح يتولونا و يجعلونا و ينقصونا بیک نون
مخففه است که نون ضمیر است و نون رفع محذوف است و میتواند بود که یجعلونا و ینقصونا بتشدید نون باشد چون لام
در یتولونا مفتوحست و التقاء ساکنین در مثل ... دال و لام و صاد ... مضمومست و التقاء ساکنین در اینجا
شایعست چنانکه در تأمرونی در سوره زمر نافع بیک نون مخفف خوانده و ابن عامر بدو نون مخفف خوانده اول مفتوح
و دوم مکسور و باقی قراء سبعه بیک نون مشدد خوانده اند مفترضة اسم مفعول باب افتعالست الافتراض مبالغه
در فرض یکسرون از باب ضرب است و یخصمون نیز از باب ضرب است ... مغالبه از هر باب که باشد نقل
بباب نصر میشود مگر در جایی که عین الفعل آن حرف حلق باشد که از باب منع است و مگر معتل الفاء و معتل العین یائی و معتل
اللام یائی که از باب ضرب است ... منصوب بعطف بر برهان است ... اینکه
معلوم ائمه میشود بنزول ملائکه و روح در شب قدر چنانکه مذکورست در سوره دخان و سوره قدر ... معلوم باب
افعالست ... منصوبست ... معلوم باب منع ... ماده اصول چیزی
... راست ایستد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت و نزد او جمعی از یاران او بودند تعجب کردم از جمعی که ما را ولی امر
... میدانند و ما را امامان خود میکنند و بیان میکنند که فرمانبرداری ما واجب لازم کرده شده است بر ایشان مانند
فرمانبرداری رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن میشکنند دلیل خود را و ... امام خود را

و ملزم میکنند خود را ... بسبب سستی دلهای ایشان در مخالفت قواعد اهل ضلالت پس کم میدهند ما را حق ما و عیب میشمرند
آن حق را بر کسی که داده او را الله تعالی برهان بکار آمدنی شناخت ما و گردن نهادن برای کار ما در باب قدر
مانند آن آیا خیال میکنند که الله تبارک و تعالی بغایت فرض کرده فرمانبرداری اولی الامر خود را بر بندگان خود
بعد از آن پنهان میکند از ایشان خبرهای آسمانها و زمین را و میبرد از ایشان در شبهای قدر و مانند آن
اصول علم را بترتیبی که منبع علم باشد در آنچه وارد میشود بر ایشان از احکام قضایا و احوال حوادث که محتاج الیها که در
آنها آلت ایستادگی دین ایشانست یعنی که اگر علم آنها نباشد باید که حکم از روی ظن کنند و دین ایشان
باطل شود پنجم حدیث فقال له حمران جعلت فداك أرأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب والحسن والحسين
عليهم السلام وخروجهم وقيامهم بدين الله عز ذكره وما أصيبوا من قتل الطواغيت إياهم والظفر بهم حتى قتلوا
وغلبوا فقال أبو جعفر عليه السلام يا حمران إن الله تبارك وتعالى قد كان قدر ذلك عليهم وقضاه وأمضاه
وحتمه على سبيل الاختيار ثم أجراه فبتقدم علم إليهم من رسول الله صلى الله عليه وآله قام علي والحسن والحسين
وبعلم صمت من صمت منا شرح ما کان مبتدا است خبر ... بتقدیر کیف کان قیام علی بن ابی طالب علیه السلام
است ... لشکرها ... سرداران باراده رجوع بصفین که ... تا ضربت ابن ملجم
لشکر او دلشکسته مانند گوسفندان بی شبان که از هر جانب گرگان رو بایشان آورند چنانکه در نهج
البلاغه مذکورست در ذیل ومن خطبة له عليه السلام رُوي عن نوف البكالي تا آخر و قیام حسن علیه السلام لشکر
کشیدن ... و رجوع از آن است و قیام حسین علیه السلام حکایت کربلاست قدر بصیغه معلوم باب تفعیل یا
باب ضرب است ... یعنی سفارش و وصیت ... یعنی پس گفت او را حمران قربانت شوم خبر ده
مرا که آنچه واقع شد که کار ایستادن علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام باشد و بیرون رفتن ایشان
با لشکر و ایستادن ایشان بشرائط دین الله عز ذکره و آنچه رسید بر ایشان از آنکه کشتن شیاطین مخالفان
ایشان را باشد و ظفر یافتن آن شیاطین بایشان تا آنکه کشته شدند و مغلوب شدند اینها همه چگونه واقع
شد یعنی که چگونه جمع میشود اینها با علم ائمه بهر چیز پس گفت امام محمد باقر علیه السلام ای حمران بدرستی که الله تبارک و تعالی
بتحقیق تقدیر کرده بود بر ایشان ... و فیصل کرده بود آنرا ... و لازم کرده بود آنرا ...
اختیار ایشان بعد از آن اختیار جاری ساخت آنرا پس با وجود علمی که رسید بایشان از رسول الله
صلی الله علیه و آله که چه واقع خواهد شد ... ایستادند علی و حسن و حسین ... واقع شد
از ایشان ... از رسول علیه السلام ساکت شده آنکه ساکت شده از جمله اشارتست بامثال آنچه در نهج البلاغه
مذکورست در ومن کلام له علیه السلام قاله لمروان بن الحکم بالبصرة که در روز جمل مروان اسیر شد و حسن و حسین ...

ساخت و آزاد شد و امیرالمؤمنین علیه السلم گفت انّ لکم اثرة کتقدّم الکلب الفقة وهو ابو الاکبش الاربعة [illegible]
الاکثر منه ومن ولده لیوم الحشر [illegible] کرا و است اماری مانند کسیدن سنک می خورد واو پدر فرزندان چهار کارست
یکی عبد الملک که خلیفه شد دیگری عبد العزیز که والی مصر بود و پسرش عمر خلیفه شد دیگری محمد که والی جزایر بود
و پسرش مروان حمار خلیفه شد دیگری عبد الله که جد ابراهیم بن سلیمان بن عبد الله بن مروانست و بعضی گفته
عبد الله گفته اند بشر که والی عراق بود والعلم عند الله و خوار به رسیدنست از اتاو و از اولاد او روزگاری بد
سخت که از خونریزی بسیار کرده که رنج شده وصل ولکوا الله لیم یا عمران حیث نزل بهم ما نزل من امر الله مرا[illegible]
والطاعة اجمعت علیهم سالوا الله عزّ وجلّ ان یدفع عنهم ذلک وادی مطیعه فی طلب ازالة تلک
الطاعة اجمعت وذ باب عنکم اذا لا جابهم ودفع ذلک عنهم ثم کان انقضاء تلک المدة اجمعت وذ باب
تکلیم اسرع من سلک منظوم انقطع فتبدد وما کان ذلک الذی اصابهم یا عمران لذنب اقترفوه ولا لعقوبة
معصیة خالفوا الله فیها ولکن لمنازل وکرامة من الله اراد ان یبلغوها فلا تذهبن بک المذاهب فیهم
شرح واظهار بجواد العطف برامرست واز قبیل عطف تفسیرست سلک بکسر سین جبیقظ و سکون لام معنیست
المنظوم مروارید و مانند آن که در رشته کشیده شده باشد ضمیر انقطع راجع بسلک است ضمیر تبدد راجع بمنظوم
یا و رنیک برای تقدیم است المذاهب مرفوع و فاعل است واین اشارتست ببطلان تفاسیر مخالفان در آیت سوره
شوری یا وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر که ظاهر خطاب شامل عترة طاهره نیز هست واین باطل است
زیرا که مخاطبان در اصابکم همان مخاطبانند در آیت سابقه بران بلا فاصله که قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و
ظاهرست که قربی داخل دران مخاطبان نیستند و قربی عبارتست از عترت طاهره و بیان این آیه در کتاب
الایمان والکفر در شرح حدیث سوم باب نادر ایضا که باب عفو و بودن است یعنی واگر میبود اینکه ایشان ای عمران وقتی
که نازل شد بایشان آنچه نازل شد که قضا و تقدیر الله عزّ وجلّ و غالب شدن شیاطین برایشان باشد طلبیده
از الله عزّ وجلّ که دفع کند از ایشان آنرا و الحاح میکردند برالله تعالی در طلب برطرف کردن آن شیاطین و دفع
پادشاهی آن شیاطین برایشان باشد طلبیده دران وقت هر آینه قبول طلب ایشان میکرد و دفع میکرد آنرا
از ایشان بعد از آن قبول میبود با آخر رسیدن زمان شیاطین و رفتن پادشاهی ایشان زودتر از رشته
مروارید و مانند آن که بریده شود پس متفرق شود و نبود آنچه برخورد ایشان را ای عمران برای گناهی که کرده باشند
آنرا و نه برای جزای خواست عصیانی که مخالفت احکام الله تعالی کرده باشند دران ولیک برای مراتب و مرتبتی از جانب
الله تعالی بود که اراده کرد الله تعالی که رسند بآنها پس البته باید که برده نبرد از حق مرا راهها یا باطل درباب ایشان
پنجم اصل عن هشام بن الحکم قال سالت اباعبدالله علیه السلم بمنی عن خمسمائة حرف من الکلام فاقبلت اقول

یقولون کذا وکذا قال فیقول قل کذا وکذا قلت جعلت فداک هذا الحلال والحرام انتم اعلم به صاحبه ولک انا
الناس به وهذا هو الکلام فقال لی یا هشام تحتج الله تبارک وتعالی علی خلقه بحجة لا یکون عنده
کل ما یحتاجون الیه شرح روایتست از هشام بن حکم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را در منی از
پانصد سخن از علم کلام با تیزهوشی که شروع کردم میگفتم مخالفان شما میگویند چنین و چنین هشام گفت پس میگفت
در جواب بگو چنین و چنین گفتم قربانت شوم این مسائل حلال و حرام میدانم که تو صاحب آنی و اینکه تو
داناتر مردمانی بآن و اینکه من گفتگو کردم علم کلامست مرادش تعجب از دانستن دقایق علم کلامست پس گفت مرا
ای هشام محتاج میشوند بآن ششم اصل گفت ابا جعفر علیه السلم یقول لا والله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما
بشیء جاهلا بشیء ثم قال الله اجل واعز واکرم من ان یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه وارضه
ثم قال لا یحجب ذلک عنه شرح عالما وجاهلا عطف بیان جاهلا اولست تا کسی توهم نکند بودن کلام سابق نکند
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت نه بخدا قسم که نمیباشد عالمی که در امامی البته نمیباشد جاهل هرگز
بچیزی چنین که عالم بچیزی جاهل بچیزی دیگری باشد بعد از آن گفت الله تعالی عظیمتر و بلند تر و کرامتر از اینکه لازم
کند فرمانبرداری بنده را که پنهان کند از او علم آنچه در آسمان و زمین او میشود بعد از آن برای تاکید گفت پنهان
نمیکند آن علم را از او باب جبرئیل و لثم اصل باب ان الله عزّ وجلّ لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیرالمؤمنین
وانه کان شریکه فی العلم علیهما السلم شرح این باب بیان اینست که الله عزّ وجلّ تعلیم نکرده پیغمبر خود را علمی مگر آنکه
امر کرده او را باینکه تعلیم کند آن علم را بامیرالمؤمنین و اینکه بوده امیرالمؤمنین شریک پیغمبر در علم علیهما السلم و درین
باب سه حدیث اول اصل عن عمران بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان جبرئیل علیه السلم اتی
رسول الله صلی الله علیه وآله برمانتین فاکل رسول الله صلی الله علیه وآله احدهما وکسر الاخری بنصفین
فاکل نصفا واطعم علیا علیه السلم نصفا ثم قال له رسول الله صلی الله علیه وآله یا اخی هل تدری ما هاتان الرمانتان
قال لا قال اما الاولی فالنبوة لیس لک فیها نصیب واما الاخری فالعلم انت شریکی فیه فقلت اصلحک الله
کیف کان یکون شریکه فیه قال لم یعلم الله محمدا صلی الله علیه وآله علما الا وامره ان یعلمه علیا علیه السلم
شرح کیف کان یکون شریکه فیه استفهام تعجبی است و مبنی بر توهم اشکال اینست که مراد این باشد که علم بنبوت
حاصل میشود بی تبلیغ پیغمبر آنرا چنانکه عوام توهم میکنند و این محالست یعنی روایتست از عمران بن اعین از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلم آورد رسول الله صلی الله علیه وآله را دو انار بهشت پس خورد
رسول الله صلی الله علیه وآله یکی از آن دو را و شکست دیگری را بدو نصف پس خورد نصفی را و خورانید علی را نصفی
بعد از آن گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله ای برادرم آیا میدانی که چیست این دو انار گفت نه گفت اما

«آیا حجت میکند الله تبارک و تعالی بر خلق خود با بنده‌ای که نبوده باشد نزد او علم هر چیز

گفته امام جعفر صادق را کنا دار او نزد الله تعالی چگونه میبود علی شریک پیغمبر در علم گفت تعلیم نکرد الله تعالی محمد را صلی الله
علیه وآله علمی مگر هر علمی که امر کرد او را که تعلیم کند آنرا بعلی علیه السلم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال نزل جبرئیل
علیه السلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة وکسر الاخری
بنصفین فاعطی علیا علیه السلم نصفها فاکلها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها
شیء واما الاخری فهو العلم فانت شریکی فیه شرح مضمون از شرح سابق ظاهر میشود سوم اصل سمعت ابا جعفر
علیه السلم یقول نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله برمانتین من الجنة فلقیه علی علیه السلم فقال ما هاتان
الرمانتان اللتان فی یدک فقال اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب واما هذه فالعلم ثم فلقها رسول الله
صلی الله علیه وآله بنصفین فاعطاه نصفها واخذ رسول الله صلی الله علیه وآله نصفها ثم قال انت شریکی فیه انا
شریکک فیه قال فلم یعلم والله رسول الله صلی الله علیه وآله حرفا مما علمه الله عزّ وجلّ الا وقد علمه علیا علیه السلم
ثم انتهی العلم الینا ثم وضع یده علی صدره شرح مضمون این نزدیکست بمضمون حدیث اول تفاوت در دو چیز
اول اینکه درینجا ترتیب دیگر مذکورست پس جبرئیل دو انار را مکرر آورده دو از بهشت دوم اینکه در آخر این حدیث مذکورست
که بعد از آن رسید علم آن دو کس بما اهل بیت بعد از آن گذاشت دست خود را بر سینه خود تا افاده این کند که
آن علم درینجاست باب پنجاهم اصل باب جهات علوم الائمة علیهم السلم شرح این باب بیان راههای علوم ائمه
علیهم السلم است یعنی اقسام علوم ائمه که طریق حصول هر قسمی غیر طریق حصول دیگریست و درین باب سه حدیث است
اول اصل عن علی السائی عن ابی الحسن الاول موسی علیه السلم قال قال مبلغ علمنا علی ثلثة وجوه ماض وغابر وحادث
فاما الماضی فمفسر واما الغابر فمزبور واما الحادث فقذف فی القلوب ونقر فی الاسماع وهو افضل
علمنا ولا نبی بعد نبینا صلی الله علیه وآله شرح سائی بسین جبیقظ والف و همزه و یاء دو نقطه در پایین
منسوبست بسایه آن موضعیست میان مدینه و مکه و گاهی از توابع مدینه و گاهی از توابع مکه شمرده میشود
ملحدیث با زیادتی منقولست در کتاب الروضه در حدیث ابی الحسن موسی علیه السلم از علی بن سوید
غابر بعین با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه از اضدادست یعنی باقیمانده و یعنی رفته و مراد اینجا معنی اولست
و مراد در حدیث سوم این باب معنی دوم است المزبور جزای با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه نوشته شده
و مراد اینجا مستقل فیه الفاظ قرآنست یعنی روایتست از علی بن سوید سائی از امام موسی کاظم علیه السلم
راوی گفت که گفت مجموع علم هر یک از ما سه قسمست اول علمی که متعلقست بحوادث گذشته پیش از امامت مراد
حوادثی است که در اصل مذکور نیست دوم علمی که متعلقست بباقیمانده سوم علمی که حاصل شده پیش از امامت
و سال بسال و هفته بهفته و روز بروز حادث میشود بیان این آنکه اما قسم اول پس بیان کرده

گفت اما اول پس تفسیر کرده شده نزد
ما یعنی و اما دیگری پس [illegible]
تو شریکی در آن [illegible]

الکلام

بامعنی که امام سابق با امام لاحق میگوید آنرا مرکب از احتیاج باستنباط علوم از قرآن و مانند آن نداریم در حصول آن
و اما قسم دوم پس متعلقست بانچه در قرآن و مانند آن نوشته شده بامعنی که علمست که مستقل فیه الفاظ قرآن و مانند آن
که منسوخ نمیشود تا قیامت و دران بیان هر باقی است و ماده استنباط احکام بسیار و احوال حوادث است
در شبهای قدر و مانند آنها و اما قسم سوم پس کتاب انداختن الله تعالی است مزبور را در دلهای ما بترتیب و گاهی
کوفتن جبرئیل و ملائکه است آن مزبور را در گوشهای ما بترتیب و آن قسم سوم فاضلترین علم ماست بامعنی که
مشکلترست چنانکه ظاهر میشود از کتاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار در باب علیم الامام ما یستقبل الکتاب
من المعضلات یا بامعنی که بهترست چنانکه کار از فایده بیشتر از مایه محفوظ نیست نبی بعد از نبی ما صلی الله علیه وآله
اشارتست باینکه قذف و نقر تصویر معلومات سابقه است نه القای علم بحقیقت و ظاهرست که استنباط
مجهول از معلوم مختص بنبی نیست پس فرق میان امر نبیه در مرتبه نبوت باید کرد حاصل اینست که علم هر امامی دو قسم است
اول علم بانچه نوشته شده در قرآن و صحیفه جامعه و وصیت نامه رسول و مصحف فاطمه و امثال آنها و طریق
حصول آن میراث انبیاست دوم علم بغیر آن از حوادث و قسم دوم دو قسمت اول آنچه متعلقست بحوادث واقعه
پیش از حدوث امامت و طریق حصول آن آنست برای هر امامی چه امام سابق در وقت وصیت داشته
آن تفصیل آن میکند برای امام لاحق دوم آنچه متعلقست بحوادث واقعه بعد از حدوث امامت و طریق حصول آن
مشکلست و باستنباط امام خودش است از قرآن و مانند آن دوم اصل عن الحارث بن المغیرة عن ابی
عبدالله علیه السلم قال قلت اخبرنی عن علم عالمکم قال وراثة من رسول الله صلی الله علیه وآله ومن علی علیه السلم
قال قلت انا نتحدث انه یقذف فی قلوبکم وینکت فی آذانکم قال او ذاک شرح نتحدث بصیغه متکلم
معلوم متکلم مع الغیر باب تفعل التحدث [illegible] ف لام [illegible] نقطه دال بی نقطه
مجهول غائب باب ضرب است ینکت بنون و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مجهول غائب باب نصر است النکت
نشان کردن در زمین بسر چوب و مانند آن و اینجا عبارت از شنوانیدنست یعنی روایتست از حارث بن
مغیره از امام جعفر صادق علیه السلم حارث گفت که گفتم خبر ده مرا از علم عالم شما که چگونه بهم رسیده گفت میراث برده است
از رسول الله صلی الله علیه وآله و از علی علیه السلم گفت گفتم بدرستی که ما شیعیان [illegible] که
علم شما انداخته میشود در دلهای شما و شنوانیده میشود در گوشهای شما گفت یا این قسم است که گفتی مراد اینست
که بیان شده در شرح حدیث سابق اصل چه قسم خبر چون باستنباط از موروث است آنرا نیز موروث میتوان گفت
و چون علم حادثست قسم علوم میتوان ساخت بی استلزام بنوت پس نزاع لفظی است و اول با دب
نزدیکترست سوم اصل قلت لابی الحسن علیه السلم رویتا عن ابی عبدالله علیه السلم انه قال ان علمنا غابر

مطلع [illegible]

وَهُوَ نُورٌ وَنَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَأَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا
وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَإِلْهَامٌ وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلَكِ **شرح** روینا بصیغه تکلم معلوم باب
ضرب یا باب تفعیل است علمنا دو جا بمعنی معلوم ماست و مراد بغابر اینجا رفته است بمعنی گذشته تقدم بصیغه ماضی
معلوم باب تفعل است یاتینا بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است و مضارع اینجا بمعنی حالت الاتیان یا آن
و واضح بودن و مراد بمایاتینا مستقبل فیه الفاظ قرار گرفته که معلومست نزد راسخان در علم **یعنی** گفتم امام موسی کاظم علیه
السلم را مرسلی که نقل روایت کردم از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفته هر مسئله که معلوم ما گشته است دو قسم
شده است واثر نشان کردن در دلهاست و آگو فتن در گوشهاست پس امام موسی کاظم علیه السلم گفت در تفسیر
آنکه اما گذشته پس هر حادث گذشته پیش از امامت ما از جمله معلوم ماست و اما آینده پس چیزیست که
که آگاه میشود ما ائمه بهدی را بتفسیر رسول در جامعه و مصحف فاطمه که بیان کرده شد در احادیث باب تسلیم دو جهت
رسول که بیان میشود در باب غیبت و دیگر و مانند آنها مفتی مانده که بیان سهل بودن این قسم اشارت باشکال قسم
از آینده ~~چنانچه در سهل بیان این قسم اشارت باشکال قسم~~ چنانچه در حدیث اول گذشت
واما نشان کردن در دلها پس بتصویر الله تعالی است بمعنی که علمیست که باستنباط ما از قرآن و مانند آن
میخ در وقت حاجت مثل شب قدر واما کوفتن در گوشها پس کار فرشته است بمعنی که علمیست که باستنباط
ما از قرآن و مانند آن بهم برسد و سبب آن شنودن از فرشته است معلومات ما از قرآن و مانند آن
بترتیب میخ در وقت حاجت مثل شب قدر **باب بیان دیگر اصل باب ان الائمة علیهم السلم لو ستر علیهم لاخبروا**
کل امرئ بماله وعلیه شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلم اگر پوشانیده میشد بر ایشان
اسراری که گوسفند هر آینه خبر میدادند هر مردی از شیعه امامیه را بآنچه نفع اوست و ضرر اوست در این باب
دو حدیث **اول اصل** قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ
شرح الاوکیه جمع وکاء بکسر واو خیطها و مانند آنها که سر آنها بسته باشد و مشکها که بآنها سر خیک و مانند آنرا
می بندند تا چیزی از آنها بیرون نیاید اول مناسب اینجا و دوم مناسب است در حدیث آینده **یعنی** گفت امام
محمد باقر علیه السلم اگر میبود برای زبانهای شما ظرفهای سر بسته هر آینه حکایت میکردم هر مردی را از شیعه امامیه
بآنچه بر سر او آید از حوادثی که نفع او و ضرر اوست **دوم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَنَايَاهُمْ وَبَلَايَاهُمْ قَالَ فَأَجَابَنِي شِبْهَ
الْمُغْضَبِ مِمَّنْ ذَلِكَ إِلَّا مِنْهُمْ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ بَابٌ أُغْلِقَ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ
عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ أُولَئِكَ كَانَتْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ **شرح**

معنی مر

یعنی هر چه رسد از آن ... باشد ... از قرآن و مانند آن

مِن در مِن این برای سببیت است مراد باصحاب علی علیه السلم شیعه حجری و میثم تمار و محمد بن صدق و رشید
الهجری و خالد بن مسعود و امثال ایشان است که امیر المؤمنین علیه السلم خبر داد ایشانرا بکیفیت انواع بلا
که ابن زیاد و حجاج بر سر ایشان آوردند و بکیفیت قتل ایشان بعد از آنها ما اصابهم عبارت از قرب منزلت
ایشان نزد علی علیه السلم است مع معرفت و مصائب و ما نفس اصابهم است و این اشارت بآنست که باعث
دو چیز است اول علم ایشان بمنایا و بلایا باخبار علی ایشانرا دوم قرب منزلت ایشان بنابر اینکه مدخول اسم
مقدم میباشد بر مصاحبش بجز علم و منایا هم و بلایا هم راجع باصحاب علی است المنایا جمع منیه مرگها البلایا جمع بلیه
آزارها شبه بکسر شین بانقطه و سکون با یکنقطه بمعنی مثل است و حال فاعل اجابنی است زیرا که سبب
تقریب با منافه نمیکند من در مِن و در منهم برای سببیت است و مِن برای استفهام انکاری است و مشار الیه ذلک
ما اصابهم است ضمیر منهم راجع باصحاب علی است و مقصود اینست که باعث آنها کمال ایمان ایشانست نه غیر آن
مشار الیه ذلک اینجا اخبار بمنایا و بلایا است ان در ان اولئک بکسر همزه و تشدید نون مفتوحه است و مشار
الیه اولئک اصحاب علی علیه السلم و بعض اصحاب حسین علیه السلم است یا بتخفیف نون و شرطیه است مثل ان
احد من المشرکین استجارک و مشار الیه اولئک شیعه زمان امام جعفر صادق است و جزای شرط محذوفست
بتقدیر ان اولئک کانت علی افواههم اوکیة لحدثت کل امرئ بماله وعلیه **یعنی** شنیدم از ابو بصیر که کنیت او لیث
و ابو محمد است میگفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را از کجا در یافت یاران علی علیه السلم را آنچه در یافت
ایشانرا با علم ایشان بمرگهای خودشان و آزارهای خودشان گفت جواب داد مرا شبیه خشمناک که از کیست آن مگر از خودشان
پس گفتم چه چیز مانع است ترا که خبر میدهی شیعه خود را از منایا و بلایا قربانت شوم گفت آن دریست که بسته
شده بعد از علی علیه السلم مگر اینکه حسین بن علی علیهما السلم گشود از آن در اندکی را بمعنی که او خبر کرد بعضی اصحاب
خود را بآنچه بر سر ایشان آمد بعد از آن گفت ای ابو محمد بدرستی که اصحاب علی و اصحاب حسین علیهما السلم بود بر
دهنهای ایشان بندها بمعنی مراد اینست که اگر اصحاب من نیز مانند ایشان میبودند میگفتم اسرار را **باب بحث دوم**
دوم اصل باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله والی الائمة علیهم السلم فی امر الدین شرح
التفویض واگذاشتن کاری بکسی و مراد اینجا قدر مشترک میان سه واگذاشتن است اول واگذاشتن استنباط
بعض مدلولات قرآن دوم واگذاشتن اظهار بعض مدلولات قرآن سوم واگذاشتن حکم بدلالت بعض الفاظ
قرآن بر مستقل فیه آنها بیان این آنکه در اینمقام سه تفویض است که ظاهر میشود در تقسیم تقسیم اول اینکه مدلولات
قرآن دو قسم است اول مزبور است و آن عبارت از مدلولات مطابقیه و تضمنیه است که مستقل فیه الفاظ قرآن است
و علم این قسم حاصلست برای رسول بتعلیم جبرئیل و برای اوصیا بتعلیم رسول پس این قسم واگذاشته نشده

راوی گفت پس ...

دوم مستنبطاتست از مزبور در شبهای قدر و مانند آنها و آن عبارت از مدلولاتی است که حاجی از مدلولات مطابقیه
و تضمنیه است و علم بعض این قسم حاصل نیست برای رسول و ائمه علیهم السلم مگر در وقت حاجت و حضور نقصیکه
احتیاج بآن شود و در شب قدر و مانند آن استنباط شود و علم این قسم واگذاشته شده باستنباط رسول
و ائمه علیهم السلم تقسیم دوم اینکه بیان مدلولات دو قسم است اول بیان مزبور است و آنچه مانند مزبور است در حاجت
حلایق بآن مثل تعیین قدر زکوة و مانند آن و این قسم بکسی واگذاشته نشده چنانچه گفته در سوره نحل ثم ان علینا
بیانه و در سوره آل عمران بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون و بیان آیت آل عمران شد در حدیث
اول باب بیاد رویم کتاب العقل دوم بیان غیر مزبور و غیر محتاج الیه و این قسم واگذاشته شده بمکه علم اینرا الله تعالی
خود نیز بمن هر گاه اختیار کنند دوم آنچه ظاهر است و علم بآن موقوفست بر احاطه بجمیع قرآن و علم باشتغال قرآن بر صارفه داینقسم
علم مخصوص رسول و ائمه است و حکم در اینقسم بایشان واگذاشته شده بمعنی که کسی از رعیت را جایز نیست
حکم در آن از روی ظن چنانچه می آید در حدیث ششم این باب فی درفی امر الدین برای ظرفیت است و اشارت
بآنکه آنچه واگذاشته بعض کار دینیست که داخل در مجموعست چنانچه بیان شد در این تقسیم **یعنی** این باب بیان
واگذاشتن الله تعالی است بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله و بسوی ائمه علیهم السلم بعد از زمان رسول در کار
دین و در این باب ده حدیثست **اول اصل** عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ
وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَى عَلِيٍّ وَائْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ فَوَاللَّهِ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَأَنْ تَصْمُتُوا
إِذَا صَمَتْنَا وَنَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْراً فِي خِلَافِ أَمْرِنَا **شرح** نحوی بفتح نون
و سکون حاء بی نقطه بیر طائفه است از ادبا مراد بما آتاکم الرسول چیزیست که گفته باشد در جواب سؤال
ایشان و مراد بما نهاکم عنه چیزیست که نگفته بعد از سؤال ایشان و تعبیر از آن بما نهاکم عنه برای اشارت بآنست
که متضمن نهی از تکرار آن سؤالست یا مراد بما نهاکم عنه کثرت سؤالست چنانچه گفته لا تسألوا عن اشیاء و بیان این
در کتاب العقل در حدیث پنجم باب بحث دیگر که باب الرد الی الکتاب والسنة است ان تقولوا بفتح همزه و بکسر
همزه است و بنا بر اول بدل اشتمال کم است یا بتقدیر باء ان تقولوا است یا بتقدیر لان تقولوا است و حاصل هر یکیست **یعنی**
روایتست از ابو اسحق نحوی گفت که داخل شدم بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلم پس شنیدم از او میگفت بدرستی
که الله عز وجل تربیت کردی خود را بیان روشن که خواهش الله تعالی بود پس گفت در سوره ن که و بدرستی که تو بر
بر خلقی بزرگی بعد از آن تفویض کرد بسوی او بعض کار دین را پس گفت عز وجل در تفویض اظهار بعض مدلولات قرآن

در سوره حشر هر آنچه دهد شما را رسول از بیان مدلولات قرآن و مانند آن پس فرا گیرید آنرا و آنچه منع میکند شما را
از سؤال آن پس بس کنید از آن و گفت عز وجل در تفویض استنباط بعض مدلولات قرآن در سوره نسا که هر که اطاعت کند
رسول را پس بتحقیق اطاعت الله کرده چون علم او باستنباط از مزبورست راوی گفت بعد از آن امام گفت و بدرستی که پیغمبر خدا
تفویض کرد بسوی علی و امین کرد او را پس شما شیعه امامیه قبول کردید تفویض رسول را و منکر شدند مردم عام پس قسم بخدا که
هر آینه دوست میداریم شما را این صفت شما که گوئید هرچه ما گوئیم و ساکت باشید چون ما ساکت شویم بمعنی که لب
او را مانند کثرت سؤال نکنید یا بمعنی که در مشکلات از پیش خود حکم نکنید پس اگر ما بی سؤال اهل الله کسر سؤال کنید و گوئید
اگر مصلحت مثل زمان غیبت امام ساکت باشید در آنها و ما واسطه میان شما و میان الله عز وجل ایم بمعنی که جواب
آنچه نرسید بی تقیه و بی شفاعت ما میان این امت نگرداند الله تعالی برای هیچکس خوبی در مخالفت مقتضای امارات
دوم اصل عَنْ مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَ بِهِ الْأَوَّلَ فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ
حَتَّى كَأَنَّ قَلْبِي يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي تَرَكْتُ أَبَا قَتَادَةَ بِالشَّامِ لَا يُخْطِئُ فِي الْوَاوِ وَشِبْهِهِ وَجِئْتُ إِلَى
هَذَا يُخْطِئُ هَذَا الْخَطَأَ كُلَّهُ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَنِي وَ
أَخْبَرَ صَاحِبَيَّ فَسَكَنَتْ نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ مِنْهُ تَقِيَّةٌ قَالَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي يَا ابْنَ أَشْيَمَ إِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَفَوَّضَ إِلَى
نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فُوِّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا **شرح** تشرح بشین بانقطه و راء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غائب مجهول باب منع
یا باب تفعیل برای مبالغه است ابو قتاده عدوی از علمای عامه و تابعی است و اسم او تمیم بن نذیر بضم نون و فتح ذال
بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است تذکیر ضمیر شبهه از طی یا ساکن راوی است که منصوب
و تأکید هذا است که ما نائب مفعول مطلق برای نوعیت اخبرنی باعتبار شنیدن نیست مراد خطاب نیست صاحبیّ بتشدید یاء
مفتوحه تثنیه صاحب است که مضاف بیاء متکلم شده و منع اخبرنی و اخبر صاحبی در موضع اخبرالاولین ادعا سوء تقدیر
راوی است مشار الیه ذلک خلاف ما اخبر الاول است بقیه بفتح یاء یکنقطه و کسر قاف و یاء دو نقطه در پایین مشدده است
بمعنی با تقیه بوده از جمله معانی آیه حکمت نفی است رشت بظهور اینکه بعضی مخالف در یک مجلس از روی خطابت
یعنی روایتست از موسی بن اشیم بفتح همزه و سکون شین بانقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین گفت بودم نزد امام
جعفر صادق علیه السلم پس پرسید او را مردی از آیتی از کتاب الله عز وجل پس خبر داد او را بمعنی آن آیت بعد از آن داخل

براو شخصی پس پرسید او را از همان آیت پس خبر داد او را بغیر آنچه خبر داده بود سائل اول را پس داخل شد مرا
از آن جواب غم تا اندازه آن قدر که خدا خواسته باشد تا بجای که گویا کرد دل من بریده میشد بکاردها پس گفتم با خود
که واگذاشتم ابو قتاده را در شام بر حالی که خطا نمیکرد در واو و مانند واو و آمدم نزد اینجا بر حالی که خطا میکند
این نوع خطا همگی آن پس بینی که تا آخر سخن پس گذشت بخاطر او که میرسد که این مخالف سابق است تا قطع سخن کرده پس
میان آنکه من چنان در فکر بودم ناگاه داخل شد بر او دیگری پس پرسید او را از همان آیت پس خبر داد او را
بغیر آنچه خبر داده بود مرا و خبر داده بود دیار مرا پس ساکن شد دل من پس دانستم که آن سخن دوم از او بتقیه است
موسی گفت بعد از آن امام ما التفات کرد سوی من پس گفت مرا ای پسر اشیم بدرستی که الله عز و جل تفویض
کرد سوی سلیمان بن داود علیهما السلم دادن بالذات را به بر قدر حاجت مرا ما را بیان این آنکه گفت در حکایت
سلیمان در سوره ص که این بخشش ماست پس ببخش یا بگیر یا نگاه دار بی آنکه بر تو حسابی باشد و تفویض
کرد سوی پیغمبر خود بیان بعض مدلولات قرآن را بیان این آنکه گفت در سوره حشر آنچه داد شما را رسول پس فرا
گیرید آن را و آنچه نهی کرد شما را از طلب آن پس قبول نهی کنید پس آنچه تفویض کرده سوی رسول الله
صلی الله علیه و آله پس بتحقیق تفویض کرده آن را سوی ما بعد از او سیوم اصل گفت ابا جعفر و ابا عبدالله علیهما السلم
یقولان ان الله عز و جل فوض الی نبیه علیه السلم امر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلا هذه الآیة ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا شرح شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم میگفتند هر دو
که الله عز و جل واگذاشت سوی نبی خود صلی الله علیه و آله بعض کار مخلوقین خود را تا امتحان کند که چگونه است فرمان
برداری ایشان الله تعالی را آیا خلیفه او را نیز فرمانبرداری میکنند یا نه پس از آن خواند این آیت را که از سوره
حشر که بیان شد در شرح حدیث اول و دوم این باب چهارم اصل گفت ابا عبدالله علیه السلم یقول لبعض
اصحاب قیس الماصر ان الله عز و جل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال انک
لعلی خلق عظیم ثم فوض الیه امر الدین و الامة لیسوس عباده فقال عز و جل ما آتاکم الرسول فخذوه و
ما نهاکم عنه فانتهوا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان مسددا موفقا مؤیدا بروح القدس
لا یزل و لا یخطی فی شیء مما یسوس به الخلق فتادب باداب الله شرح تفسیر ادب شد کرد علی بن الحسین علیه السلم
در علم کلام چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب اول السیاسة نیکو سیس ادب آموزی است فتادب
بصیغه امر از باب تفعل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت برای بعض یاران قیس ماصر که
که الله عز و جل ادب آموزی کرد پیغمبر خود را پس نیکو کرد ادب او را پس چون کامل کرد برای او ادب را گفت

در سوره ن بدرستی که تو هر آینه بر خوی بزرگی بعد از آن واگذاشت سوی او بعض کار دین و کار امت را
با آن معنی که مذکور شد در شرح عنوان باب تا ادب آموزی کند بندگان الله تعالی را با بزرگی گفت
در سوره حشر آنچه داد شما را رسول پس فرا گیرید آن را و آنچه نهی کرد شما را از آن پس قبول نهی کنید و بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود راست کرده شده در فکر و استنباط احکام از مزبور قرآن موفق
داده شده مدد کرده شده بجبرئیل بیان این آنکه نمیلغزید و خطا نمیکرد در چیزی از آنچه ادب آموزی میکرد
بآن مخلوقین را پس با ادب آراسته شد بآداب الله تعالی با بینی که بفضولی استنباط قطع مکن تا مبادا حکم از روی
ظن کنی پنجم اصل ثم ان الله عز و جل فرض الصلوة رکعتین رکعتین عشر رکعات فاضاف رسول الله
صلی الله علیه و آله الی الرکعتین رکعتین و الی المغرب رکعة فصارت عدیل الفریضة لا یجوز ترکهن
الا فی سفر و افرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر و الحضر فاجاز الله له ذلک کله فصارت
الفریضة سبع عشرة رکعة ثم سن رسول الله صلی الله علیه و آله النوافل اربعا و ثلثین رکعة
مثلی الفریضة فاجاز الله عز و جل له ذلک و الفریضة و النافلة احدی و خمسون رکعة منها
رکعتان بعد العتمة جالسا تعد برکعة مکان الوتر شرح بعد از آن تحقیق بدرستی که الله عز و جل
لازم کرد در مزبور قرآن نماز یومیه را دو رکعت دو رکعت که ده رکعت باشد در پنج وقت پس فرو گذاشت
از مزبور رسول الله صلی الله علیه و آله سوی آن دو رکعت دو رکعت دو رکعت دیگر را و سوی دو رکعت شام یک رکعت را
پس آن ضمیمه گردید همتای لازم در مزبور بیان این آنکه جایز نیست ترک آن رکعات ضمیمه مگر در سفر و جدا کرد آن یک
رکعت را که ضمیمه شام بود با تیز پس که واگذاشت ایستاده بجا آن خود در سفر و حضر پس گذرا کرد الله عز و جل
برای رسول آن همگی را با بینی که استنباط رسول را از مزبور قرآن تحسین کرد پس نماز واجب
که هم از مزبور و مستنبط از مزبور باشد هفده رکعت بعد از آن طریقت قرار داد باستنباط از مزبور قرآن
رسول الله صلی الله علیه و آله نمازهای مستحب را سی و چهار رکعت دو برابر فریضه پس گذرا کرد الله تعالی برای
رسول آن حکم و استنباط را و نماز فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است از آنها دو رکعت بعد از نماز خفتن
نشسته شمرده میشود آن دو حساب یک رکعت بجای وتر با بینی که بصورت دو رکعت شده تا اگر کسی [illegible]
از گذاردن وتر بمیرد این یک رکعت زاید بحسب صورت جای آن را گیرد در ثواب آخرت با منافع دنیا که مرتب
بر ایمان و وتر بعد از نماز شب است اصل و فرض الله فی السنة صوم شهر رمضان و سن رسول الله صلی الله
علیه و آله صوم شعبان و ثلثة ایام فی کل شهر مثلی الفریضة فاجاز الله عز و جل له ذلک و حرم الله عز و جل
الخمر بعینها و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله المسکر من کل شراب فاجاز الله له ذلک و عاف رسول الله

صلی الله علیه و آله اشیاء و کرهها لم ینه عنها نهی حرام انما نهی عنها نهی اعافة و کراهة ثم رخص فیها فصار
الاخذ برخصه واجبا علی العباد کوجوب ما یاخذون بنهیه و عزائمه شرح [illegible] شراب مست کننده که از
انگور گرفته میشود و آنچه از غیر انگور است مثل خرما و مویز و عسل و جو و گندم اینها بنبیذ مسمی اند و بیان نبیذ
می آید در حدیث ششم باب [illegible] و سکون [illegible] و نقطه در باب [illegible]
باب علم و ضرب ناخوش آمدن کسی را چیزی الاعافه ناخوش شمردن چیزی را نزد کسی یعنی و لازم کرد در مزبور
الله تعالی در سال روزه ماه رمضان را و طریقت قرار داد باستنباط از مزبور رسول الله صلی الله علیه و آله
روزه شعبان و سه روز از هر ماهی از ده ماه را پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر که آن روزه
دو برابر فریضه است پس گذرا کرد الله عز و جل برای رسول آن حکم و استنباط را و حرام کرد الله عز و جل
در مزبور قرآن خمر را بخصوص آن و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله باستنباط از مزبور مست کننده را
از هر آشامیدنی پس گذرا کرد الله تعالی برای او آن حکم و استنباط را و ناخوش شمرد رسول الله
صلی الله علیه و آله چیزی چند را و مکروه کرد آنها را نهی نکرد از آنها مانند نهی که از حرامست بلکه نهی کرد
از آنها نهی ناخوش داشتن و ناپسند شمردن بعد از آن برای تقریر با بینکه آن نهی مثل نهی از حرام نیست
رخصت داد در آنها پس گردید فرا گرفتن رخصتهای او واجب بر بندگان مثل فرا گرفتن نهی او و لوازم او
که واجبات باشد مراد این است که مکروه را حرام شمردن حرامست چه حال آن مرتبت از نهی و رخصت [illegible] اصل
و لم یرخص لهم رسول الله صلی الله علیه و آله فیما نهاهم عنه نهی حرام و لا فیما امرهم به امر فرض لازم فکثیر المسکر
من الاشربة نهاهم عنه نهی حرام لم یرخص فیه لاحد و لم یرخص رسول الله صلی الله علیه و آله لاحد تقصیر
الرکعتین اللتین ضمهما الی ما فرض الله عز و جل بل الزمهم ذلک الزاما واجبا لم یرخص لاحد فی شیء
من ذلک الا للمسافر و لیس لاحد ان یرخص ما لم یرخصه رسول الله صلی الله علیه و آله فوافق امر رسول
الله صلی الله علیه و آله امر الله عز و جل و نهیه نهی الله عز ذکره و وجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم لله تبارک و تعالی
شرح من الاشربة حال کثیر است یعنی مقدار بسیاری از انواع مسکر که آن بسیار است جنس اشربه است و بنا بر این
هر مقداری از هر نوعی از آنها حرام خواهد بود و در کلام اشارت باین خواهد بود که انواع مسکر در اشربه بیشتر
از انواع مسکر در جامدات است و فا در کثیر برای تفریع خواهد بود و اگر من الاشربه حال المسکر باشد دلالت
بر این میکند که مقصود در اینجا بیان حرمت مقداریست که مستی از آن حاصل شود و بیان حرمت مقدار کمتر از آن
احتیاج بدلیل دیگر دارد مثل آنچه می آید در کتاب الاشربه در بعض احادیث باب ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کل مسکر قلیله و کثیره که باب سیم است که ما اسکر کثیره فقلیله حرام و بنا بر این مراد بمسکر مقدار مست کننده

خواهد بود و اضافه کثیر بمسکر بیانیه خواهد بود و ذکر کثیر اینجا برای تصریح بمراد خواهد بود چه در سابق ذکر شده بود
و فاء در کثیر برای بیان خواهد بود یعنی و رخصت نداد بندگان را رسول الله صلی الله علیه و آله در آنچه نهی کرد ایشان را
از آن نهی که از حرام میباشد و نه در آنچه امر کرده با آن امری که بفرض لازم میباشد پس مقدار بسیاری از مسکرات
بر حالی که از جمله اشربه است نهی کرده رسول علیه السلم بندگان را از آن نهی که از حرامست و رخصت نداده در آن هیچ کس را
و رخصت نداده رسول الله صلی الله علیه و آله هیچکس را بتقصیر دو رکعت که ضم کرده آنها را بسوی آنچه فرض کرده آن را الله
عز و جل در مزبور قرآن بلکه لازم کرده ایشان را آن دو رکعت لازم کردنی که ثابت است و منسوخ نشده بیان این آنکه
رخصت نداده هیچکس را در ترک یکی از آن دو رکعت ضمیمه مگر برای مسافر و نیست هیچکس را که رخصت دهد چیزی را که رخصت
نداده آن را رسول الله صلی الله علیه و آله پس معلوم شد که موافقت امر رسول الله صلی الله علیه و آله امر الله عز و جل را و
موافقت نهی الله عز ذکره را و واجب است بر بندگان قبول امر و نهی برای رسول مانند قبول برای الله تبارک و تعالی است زیرا که
با اینکه امر و نهی او باستنباط لوازم از مزبور قرآن است و تسلیم لازم لازم تسلیم ملزوم است و انکار آن مستلزم انکار
ملزوم است هفتم اصل عن زرارة انه سمع ابا جعفر و ابا عبدالله علیهما السلم یقولان ان الله تبارک و تعالی فوض
الی نبیه صلی الله علیه و آله امر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلا هذه الآیة ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه
فانتهوا شرح این ظاهر است از شرح سابق ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان الله تبارک و تعالی
ادب نبیه علیه السلم فلما انتهی به الی ما اراد قال له انک لعلی خلق عظیم ففوض الیه دینه فقال و ما آتاکم الرسول
فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا شرح این نیز ظاهر است از سابق اصل ان الله عز و جل فرض من الفرائض و لم یقسم
للجد شیئا و ان رسول الله صلی الله علیه و آله اطعمه السدس فاجاز الله جل ذکره له ذلک و ذلک
قول الله عز و جل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب شرح بیان آنکه در صورتی که میت فرزند
و پدر و مادر نباشد جد بمنزله یکی از برادران میت است و جده میت مثل یکی از خواهران میت است می آید در کتاب
المواریث در احادیث باب الجد که باب سیم و سوم است و بیان آنکه در صورتی که میت را فرزند نباشد و پدر
یا مادر باشد و جد یا جده نیز باشد اطعام جد یا جده میباید کرد بسدس استحبابا یا وجوبا مفصل میشود در کتاب المواریث
در بعض احادیث باب ابن الاخ و جد که باب سیم و دوم است و کلام مصنف در ذیل حدیث شانزدهم آن باب مذکور شد
یعنی و بدرستی که الله عز و جل جدا کرد در مزبور قرآن حصص میراث را و تعیین نکرد و تقسیم نکرد در مزبور قرآن برای جد
چیزی و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله باستنباط از مزبور اطعام کرد جد را که با پدر یا مادر میت جمع باشد
ششیک پس گذرا کرد الله جل ذکره برای رسول علیه السلم آن حکم و استنباط را و آنچه گفتیم مضمون قول الله عز و جل است
سلیمان را که این بخشش ماست پس بده یا مده بی آنکه حسابی بر تو باشد اشارت است بآنکه آیت در رسول هم جاری است چنانکه در

در حدیث دهم هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال وضع رسول الله صلی الله علیه وآله دیة العین ودیة
النفس وحرّم النبیذ وکل مسکر فقال له رجل وضع رسول الله صلی الله علیه وآله من غیر ان یکون
جاء فیه شیء قال نعم لیعلم من یطیع الرسول ممن یعصیه شرح روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که با استنباط از فحوای قرآن قرار داد رسول الله صلی الله علیه وآله دیه چشم را و دیه قتل نفس را و حرام کرد شراب
جو و مانند آن را و هر مست کننده را پس گفت امام را مردی بر سبیل تعجب آیا قرار داد رسول الله صلی الله علیه وآله بی آنکه
آمده باشد در آن چیزی در فحوای قرآن گفت آری تا بداند آنکه را که فرمانبرداری رسول میکند ممتاز از کسی که
عصیان رسول میکند یعنی آنکه تا این دو قسم از هم ممتاز شوند هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا والله
ما فوّض الله الی احد من خلقه الا الی رسول الله صلی الله علیه وآله والی الائمة قال عز وجل انا انزلنا الیک
الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله وهی جاریة فی الاوصیاء علیهم السلام شرح لا برای ابطال
استنباطات اهل رای است از ظواهر قرآن چه آنها از رای ظن است چون احاطه بجمیع قرآن که مجوز صرف از ظاهر
تخصیص و تاویل در بعض ظواهر نیست پس افاده علم قطعی نباشد شان میکنند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نه بخدا
قسم که تفویض نکرده الله تعالی سوی هیچکس از مخلوقین الحکم باستنباط از ظواهر قرآن مگر سوی رسول الله صلی
الله علیه وآله و سوی ائمه بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره نساء بدرستی که ما فرستادیم سوی تو قرآن را
با آنچه بکار آمدنی است تا حکم کنی میان خلایق بسبب آنچه در ظاهر قرآن نموده ترا الله تعالی و این آیت جاری است در اوصیا
علیهم السلام مخفی نماند که این مناسبت [illegible] با آنکه عمل رخصت بظاهر قرآن بی فتوی و قضاء واجب شبیه [illegible] مقرره
نهم اصل عن محمد بن الحسن المیثمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الله عز وجل ادّب رسوله
حتی قوّمه علی ما اراد ثم فوّض الیه فقال عز ذکره ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا فما فوّض الی رسوله
فقد فوّضه الینا شرح مضمون این از شرح سابق ظاهر است دهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی
هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب قال اعطی سلیمان ملکا عظیما ثم جرت هذه الآیة فی رسول
الله صلی الله علیه وآله فکان له ان یعطی من شاء ما شاء ویمنع من شاء واعطاه افضل مما اعطی سلیمان
لقوله ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در قول الله تعالی
در سوره ص این بخشش ماست پس بده یا مده بی حساب گفت داد الله سلیمان را پادشاهی بزرگ بعد از آن جاری
شد این آیت در رسول الله صلی الله علیه وآله پس بود او را که دهد هر کرا که خواهد هر چه خواهد و نه دهد هر کرا که خواهد و داد رسول را
فاضلتر از آنچه داد سلیمان را بقول او در سوره حشر آنچه داد شما را رسول پس بگیرید آن را و آنچه نهی کرد شما را از آن پس
فانتهوا نبودن باعتبار آنست که سامع ملکست واول در مال بودکسی باب بیجاه وسوم اصل باب فی الائمة علیهم السلام

بین الشیئین از نوع معنی ذکر ریبته والقول بنبوتهم والنبوة شرح تشبیهون لعیبة مجهول باب تفعیلست ماخوذ است
از تشبیه یعنی مانند شمردن چیزی را بر یکی چه اگر بصیغه معلوم باب افعال میبود ماخوذ از اشباه یعنی مانند بودن
چیزی دیگر برای ذکر با در بعض ضروب نمیبود اگرا بشبهه پیغ کاف و کر با در تحقیق بار را با داشتن کردن از چیزی وامکان
بعضی حرام کردست یعنی این بابست در آنکه اوصیای خاتم الانبیاء علیهم السلام بکه مانند شمرده میشوند از جهت
کدهشتگان دور حرام کردن الله تعالی آن را که قائل شود کسی در ایشان بنبوت در این باب هفت حدیث است اول اصل
قلت لابی جعفر علیه السلام ما منزلتکم فی الماضین قال مثل ذی القرنین وصاحب سلیمان وصاحب موسی علیهم السلام شرح
ذو القرنین عالم فحوای کتاب الهی بود و استنباط اسرار از آن میکرد و نبی نبود بلکه تابع رسول سابق بر او بود و صاحب
سلیمان آصف بن برخیاست که وزیر و وصی سلیمان بود و از کتاب الهی علمی با او بود با استنباط از فحوای کتاب
الهی و حکایت او در سوره نمل است و مراد از صاحب موسی یوشع بن نون است چنانچه میآید در حدیث پنجم باب
نود و ششم و میتواند بود که خضر باشد که مذکور شد در حدیث اول باب چهل و ششم و این مبنی بر آنست که خضر پیغمبر
نباشد چه میآید در حدیث پنجم این باب که دام یکو نابینین یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام را چیست مرتبه اوصیای
خاتم الانبیاء که ما ائمه باشیم از گفت مثل مرتبه ذو القرنین و مثل مرتبه یار سلیمان و مثل مرتبه یار موسی علیهم السلام
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انما الوقوف علینا فی الحلال والحرام فاما النبوة فلا شرح الوقوف اسم [illegible]
هر چیزی بترک تجاوز از آن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که وجوب ایستادن خلایق بر ما و عدم
تجاوز ایشان از ما سوی ائمه ضلالت در حلال و حرامست یعنی که برای اینست که با دیگر از ما بگوید که فی عنه
کند و آنچه را که بتواند کرد از افعال جوارح و افعال قلب مثل تصدیقات بقضایا پس اما برای نبوت ما پس نه
یعنی که برای اینست که دیگر جار رسد دولت را تقلید کنیم سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز ذکره
ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا وختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدا وانزل فیه تبیان کل شیء وخلقکم
وخلق السماوات والارض ونبأ ما قبلکم وفصل ما بینکم وخبر ما بعدکم وامر الجنة والنار وما انتم صائرون الیه
شرح وفصل بسکون لام منصوب و معطوف بر تبیانست یا مجرور و معطوف بر کل شیء است اجنبی و خلق مراد رد بر
فلاسفه است که قائل اند بقدم ارواح و آسمانها در زمین اذ قدیم دالکها [illegible] و اختیاری واگر گویند قدیم بودن
با اختیاری بودن [illegible] خواهد بود [illegible] معلول از علت تامه را محال میشمرند یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله [illegible] ختم کرد با پیغمبر شما پیغمبران را پس هیچ پیغمبری نیست بعد از پیغمبری او هرگز
و ختم کرد بکتاب شما که قرآن باشد کتابها را پس کتاب الهی که خواهد بود بعد از آن کتاب هرگز با یعنی که کتابی از آسمان [illegible]
فرو افتد بر چیز منافی رسول و ولی پیغمبر و فرو فرستاد در قرآن بیان واضح هر چیز را و خلقت شما [illegible]

و زمین را و خبر آنچه را که پیش از نوع انسان بوده و حکم آنچه را که میان شما نوع انسان و نیست و خبر آنچه را که بعد از
انقطاع توالد و تناسل نوع انسان میشود و کار بهشت و دوزخ را و آنچه که شما بر میگردید سوی آن از حساب و ثواب
و عقاب و مانند آنها چهارم اصل عن الحارث بن المغیرة قال قال ابو جعفر علیه السلام ان علیا علیه السلام کان محدثا
فقلت فتقول نبی قال فحرّک بیده هکذا ثم قال او کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین
او ما بلغکم انه علیه السلام قال وفیکم مثله شرح راوی در وقت گفتن هکذا دست خود را بالا برده جنبانیده
بمقارنت در وقت اراده انکار چیزی او کصاحب عطفست بر محذوف او برای تخییر است مثل آیت سوره بقره
او کصیب من السماء یا عطفست بر نبی یعنی که او قول است نبی او کصاحب و این کلام برای اشارت بانست که
محدث مستلزم نبوت نیست بلکه مستلزم قدر مشترک میان نبوت و ولایت هر چند که معلوم باشد از خصوص
این ماده که نبوت نیست و بنا بر دوم عطف کصاحب موسی و عطف کذی القرنین نبوده شود چنانچه در حدیث اول
بود بلکه یاد شده برای اشارت بتوارد سه حال بر امیر المؤمنین علیه السلام چه در زمان رسول صلی الله علیه وآله
مانند آصف بود و در زمان خلفای ثلثه مانند صاحب موسی که یوشع باشد و بعد از آن مانند ذی القرنین او ما بلغکم همزه
استفهام و واو عطف بر مقدر است یعنی روایت از حارث بن مغیره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که
علی علیه السلام بود سخن گفته شده از جانب ملائکه پس گفتم پس بنا بر این میگویی پیغمبر است راوی گفت پس امام
جنبانید دست خود را بانیز و نشی تا اشارت شود با آنکه نه بعد از آن گفت یا مثل یار سلیمان یا مثل یار
موسی یا مثل ذو القرنین و بیان شد در شرح حدیث اول این باب آیا این خبر نرسیده بشما که علی
علیه السلام بعد از بیان احوال ذو القرنین گفته و در میان شما مانند او هست اشارت است بر دانی که علی بن
ابراهیم در تفسیر سوره کهف نقل کرده که سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن ذی القرنین انبیا کان
ام ملکا فقال لا نبیا ولا ملکا عبد احب الله فاحبه ونصح لله فنصح له فبعثه الی قومه فضربوه
علی قرنه الایمن فغاب عنهم ما شاء الله ان یغیب ثم بعثه الثانیة فضربوه علی قرنه الایسر فغاب عنهم
ما شاء الله ان یغیب ثم بعثه الثالثة فمکن الله له فی الارض وفیکم مثله یعنی نفسه ملکا نبیا منصوب امام الاول
الثانیة منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر البعثة الثانیة و همچنین الثالثة باعث سؤال توهم آنست
که چون الله تعالی در سوره کهف گفته وقلنا یا ذا القرنین پس باید که وحی حقیقی بذو القرنین آمده باشد پس اگر
آن آیت بمعجز خواهد بود و الا فرشته خواهد بود و حاصل جواب آنست که قول در قلنا بمعنی راه نمودن بسبب
استنباط از فحوای کتاب الهی و توفیقست چنانچه و اوحی ربک الی النحل بمعنی الهام و باعث ساختن است و بنا
بر این خبر مستتر در فبعثه راجع بعبد و احب الله و مصدر نصح بعد ... الله بود و راجع باشد تعالی میتواند بود

پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام از حال ذو القرنین که آیا پیغمبر بود یا فرشته پس گفت نه پیغمبر و نه فرشته
بنده بود که دوست داشت الله تعالی را پس دوست داشت الله تعالی او را و خالص کرد عمل خود را برای الله تعالی
پس خالص کرد توفیق خود را الله تعالی برای او پس این باعث شد او را که رود سوی جماعت خود تا
ایشان را برای او دعوت کند پس ضربتی زدند بر پیشانی او که در جانب راست است پس غایب شد از
ایشان آن قدر که خواست الله تعالی که غایب شود بعد از آن باعث شد او را بار دوم پس ضربتی زدند بر پیشانی
او که در جانب چپ است پس غایب شد از ایشان آن قدر که خواست الله تعالی که غایب شود بعد از آن
باعث شد او را بار سوم پس تمکین کرد الله او را در زمین و در شما هست مانند ذو القرنین در قول الهی یا او
در رتبه و مانند آن فی نبوت و فی فرشته بودن علی بن ابراهیم گفت میخواهد خود را صاحب [illegible]
که از مخالفان کفته که ذو القرنین اسکندر الرومی لانه لما دعاهم الی الله تعالی ضربوه علی قرنه فمات
فاحیاه الله ثم دعاهم فضربوه علی قرنه الآخر فمات ثم احیاه الله او لانه بلغ قطری الارض المشرق والمغرب
او ما بین السماء والارض بینه کا تناق قرنان راسه وعلی بن ابی طالب لقوله صلی الله علیه وسلم ان لک
فی الجنة بیتا ویروی کنزا وانک لذو قرنیها ای ذو طرفی الجنة وملکها الاعظم تسلک ملک جمیع الجنة
کما سلک ذو القرنین جمیع الارض او ذو قرنی الامة فاضمر وان لم یتقدم ذکرها او ذو جبلیها
للحسن والحسین او ذو شجتین فی قرنی راسه احدهما من عمرو بن ود والثانیة من ابن ملجم لعنهما الله
وهذا اصح پنجم اصل عن برید بن معاویة عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام قال قلت له ما منزلتکم ومن
تشبهون ممن مضی قال صاحب موسی وذو القرنین کانا عالمین ولم یکونا نبیین شرح تشبهون بصیغه معلوم باب
صاحب مبتدا است کانا خبر است یعنی روایت از برید بن معاویه است ابن معویه از امام محمد باقر و
امام جعفر صادق علیهما السلام گفت گفتم بهر کدام ذکر هست مرتبه شما در علم و کرا مانند گفت یار موسی و ذو القرنین بود
دانا بودند بفحوای کتاب الهی و آنچه استنباط از فحوا کردند و نبوده اند پیغمبر مراد آنست که علم ما مانند علم ایشانست و ما نه
ایشانیم فی بنوت علم بر فحوای قرآن و بآنچه استنباط میکنیم در شبهای قدر و مانند آن داریم ششم اصل عن سدیر قال
قلت لابی عبد الله علیه السلام ان قوما یزعمون انکم آلهة یتلون علینا بذلک قرآنا وهو الذی فی السماء
اله وفی الارض اله فقال یا سدیر سمعی وبصری وبشری ولحمی ودمی وشعری من هؤلاء براء وبرئ الله
منهم ما هؤلاء علی دینی ولا علی دین آبائی والله لا یجمعنی الله وایاهم یوم القیمة الا وهو ساخط علیهم قال قلت وعندنا
قوم یزعمون انکم رسل یقرؤون علینا بذلک قرآنا یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون
علیم فقال یا سدیر سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی من هؤلاء براء وبرئ الله ورسوله ما هؤلاء علی دینی ولا علی دین آبائی

وَاللهِ لا یَحْکِی اللهَ وَاِیّاهُمْ یَوْمَ القِیٰمَةِ اِلّا وَهُوَ ساخِطٌ عَلَیْهِمْ قالَ قُلْتُ فَما اَنْتُمْ قالَ نَحْنُ مُحَمَّدُ العِلْمِ نَحْنُ
حُجَّةُ اَمْرِ اللهِ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ اَمَرَ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالیٰ بِطاعَتِنا وَنَهیٰ عَنْ مَعْصِیَتِنا نَحْنُ الحُجَّةُ البالِغَةُ
عَلیٰ مَنْ دُونَ السَّماءِ وَفَوْقَ الاَرْضِ شرح توهم نوم اول از آیت اولی مبنی بر آنست که الله تعالی و اولیای او
متحد بالذات اند و متغایر بالاعتبار چنانچه بعض صوفیه خیال آن کرده اند نسبت بجمیع ممکنات و تشبیه میکنند
و بعض ایشان استدلال میکنند بقول الله تعالی در سورهٔ فصلت انه بکل شیء محیط و تفسیره در
حدیث ششم باب نوزدهم کتاب التوحید ~~در حدیث ششم باب نوزدهم کتاب التوحید~~ توهم نوم دوم
از آیات ثانیه مبنی بر آنست که این آیت مربوط است بآیات سابقه که ثم ارسلنا رسلنا تتری تا آخر آیت تا یعبد
عاملین یا ایها الرسل باشد و حال انا افعال سابقه یا شد و افادهٔ این کند که هر یکی از رسل گفتیم که جمیع رسل
مامورند هر یکی در زمانی بهمه امت خود از اختلاف در شریعت ایشان و خوردن پاکیزه و عمل صالح در آن شریعت
که پاکیزه و صالح باشد در شریعتی دیگر پس توهم کرده اند که خطاب با رسول ما علیه السلم داخل آنست و در رسول
مرفوع بعطف بر مستترست و مراد آنست که ایشان نیز بری اند یعنی روایتست از سدیر گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلم را بدرستی که جمعی دعوی میکنند که شما از همه مستحقان عباد دید مخوانند برما با یخون آیتی از قرآن در
سورهٔ زخرف که والله تعالی آنکس است که در آسمان مستحق عبادتست و در زمین مستحق عبادتست بیان این
شد در حدیث دوازدهم باب نوزدهم کتاب التوحید پس امام گفت ای سدیر گوش من و چشم من و پوست من
و گوشت من و خون من و موی من از این قوم بری است و برائت کرده الله تعالی از این قوم نیستند این قوم بر دین من
و نه بر دین پدران من که حقیقت اسلامست بخدا قسم که جمع نمیکند مرا الله تعالی با ایشان در دیوان بزرگ
مگر بر حالی که او غضبناکست بر ایشان سدیر گفت گفتم و نزد ما جمعیتند که دعوی میکنند که شما رسولانید
و میخوانند برما باین مضمون آیتی از قرآن در سورهٔ مؤمنون که ای رسولان بخورید از پاکیزها و بجا آرید چیزها
درستی کرده باینچه میکنید بعلمست دانا ام پس امام گفت ای سدیر گوش من و چشم من و موی من و پوست من
و گوشت من و خون من از این قوم بری است و الله تعالی و رسول او نیستند این قوم بر دین من و بر دین پدران
بخدا قسم که جمع نمیکند مرا الله تعالی با ایشان در روز قیامت مگر بر حالی که او غضبناکست بر ایشان سدیر
گفت گفتم پس چه چیزید شما گفت ما خزینه داران علم الله تعالی ایم که خزنه رسول وحی کرده و ما بیان کننده کان کار
الله تعالی ایم که مثل نهایت قراءتست ما جمعیم معصوم از خطا و گناه امر کرده الله تبارک و تعالی خلایق را بفرمانبرداری ما
و نهی کرده از نافرمانبرداری ما ماییم حجت رسایم بر هر که در پایین آسمان و در بالای زمین است هفتم حدیث تمهید گفت ابا
عبدالله علیه السلم یقول الائمة علیهم السلم بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله الا انهم لیسوا بانبیاء و ذکره

بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله ... اماما خلا ذلک فهم بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله فرضیم شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میگفت اوصیای رسول علیهم السلم در مرتبهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله اند در جمیع
خصائص رسول الا بمکرانکه اوصیا نیستند پیغمبران و حلال نیست ایشان را از زنان آنچه حلالست برای
پیغمبر پس اما آنچه سوای آنست پس ایشان در مرتبهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله اند اشاره است بانکه جمیع
آنچه شمرده شده در خواص رسول نسبت بر رعیت است نه با وصیا نیز مگر این دو چیز باب یکصد و چهلم
اصل باب ان الائمة علیهم السلم محدثون مفهمون شرح المحدث بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل کسی که ملائکه
بیاد او اندازند بعض معلومات او را از قرآن که تبیان کل شیء است بترتیب منتج برای استنباط مجهولات
بفکر در وقت حاجت اگرچه رسول و نبی نباشد المفهم بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل کسی که الله تعالی نازل
ساخته باشد سوی او روح را که نوعی عالی از فهم و بصیرتست برای قوت استنباط مجهولات از معلومات
در وقت حاجت فاعوکس موافق آیت سورهٔ نحل ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده
یعنی این باب بیان آنست که اوصیای رسول علیهم السلم سخن گفته شدگان ملائکه اند فهم داده شدگانند
در این باب پنج حدیث است اول اصل ارسل ابو جعفر علیه السلم الی زرارة ان یعلم الحکم بن عتیبة ان اوصیاء
محمد علیه و علیهم السلم محدثون شرح ان مصدریه است بتقدیر لام یعلم مضارع غائب معلوم باب الافعال و ضمیر مستتر
راجع بزراره است یا الی مفسره است چون ارسال متضمن قول است و تعلم بصیغهٔ ماضی غائب معلوم باب تفعیلست تقریر
انکه حکم ابتدا از علی بن الحسین شنیده بود چنانچه می آید در حدیث آینده و میشنوند بود که بصیغهٔ معلوم غائب معلوم
مجرد و مرفوع باشد حکم بن عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه از علمای عامه است یعنی پیغام فرستاد امام محمد باقر علیه السلم سوی زراره اینکه اعلام کند حکم بن عتیبه را که
که اوصیای محمد علیه و علیهم السلم سخن گفته شدگان ملائکه اند دوم اصل عن زیاد بن سوقة عن الحکم بن عتیبة
قال دخلت علی علی بن الحسین علیهما السلم یوماً فقال یا حکم هل تدری الآیة التی کان علی بن ابی طالب علیه السلم
یعرف قاتله بها الامور العظام التی کان یحدث بها الناس قال الحکم فقلت فی نفسی قد وقعت علی علم
من علم علی بن الحسین اعلم بذلک تلک الامور العظام قال فقلت لا والله لا اعلم قال ثم قلت الآیة تخبرنی
بها یا ابن رسول الله قال هو والله قول الله عز ذکره وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث
وکان علی بن ابی طالب محدثا شرح با در بها در اول و دوم برای تعلیل است و داخل و اسطه در اثبات شده و حکم دوم
کرده که داخل واسطه در ثبوت شده و لهذا قطع محال کرده و آن آنست که یک آیت بیان کل شیء باشد گفته تی
بتقدیر استفهام است و متبادر بود که کلی اجزای باشد ضمیر هو راجع بآیت است و تذکیر بمناسبت خبر است یا راجع

و یعرف بهام

معلوم سابقست یعنی روایتست از زیاد بن سوقة از حکم بن عتیبه گفت داخل شدم بر علی بن الحسین علیهما السلم
روزی پس گفت ای حکم آیا میدانی آیتی را که میشناخت علی بن ابی طالب علیه السلم کشنده خود را
بآن آیت و میشناخت بآن آیت کارهای بزرگ را که حکایت میکرد با آنها مردمان را گفت حکم پس با خود
گفتم بتحقیق مطلع شدم بر علمی عظیم از علم علی بن الحسین خواهم دانست بآن علم آن کارهای بزرگ را حکم گفت
پس گفتم نه بخدا قسم که نمیدانم آن آیت را حکم گفت بعد از آن گفتم آیا خبر میدهی مرا بآن آیت ای پسر
رسول خدا گفت آن بخدا قسم قول الله عز ذکره است در سورهٔ حج و نفرستادیم پیش از تو ای محمد هیچ رسولی را
که پیش از رسالت نبوت نداشته باشد و نه هیچ رسولی را که پیش از رسالت نبوت داشته باشد و نه هیچ
از نبوت محدثی نداشته باشد و نه هیچ رسولی را که پیش از رسالت نبوت داشته باشد و پیش از
نبوت محدثیت داشته باشد و بود علی بن ابی طالب سخن کرده شده ملائکه مراد آنست که این آیت تا آخر دلیل علم
علی بن ابی طالبست بانچه مذکور شد باعتبار انکه دلالت میکند بر تحقق محدثیت بی نبوت و رسالت و در تتمهٔ آیت
بیان این است که هرچه را که شیطان القا در این امت خواهد کرد نوشته شده در قرآن و جمعی که علم جمیع قرآن
بایشان داده شده میدانند آنها را چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سوم اصل فقال له رجل
یقال له عبد الله بن زید کان اخا علی لامه سبحان الله محدثا کانه ینکر ذلک فاقبل علیه ابو جعفر
علیه السلم فقال اما والله ان ابن امک بعد قد کان یعرف ذلک قال فلما قال ذلک سکت الرجل
فقال هی التی هلک فیها ابو الخطاب فلم یدر ما تاویل المحدث والنبی شرح چون زیاد بن سوقه از
اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم بوده و حکم بن عتیبه ادراک علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهم السلم کرده و ابو الخطاب محمد بن مقلاص ادراک زمان امام جعفر صادق علیه السلم کرده پس نقل کلام
زیاد بن سوقه است و حکایت زمان امام محمد باقر است بنابر انکه حکم بن عتیبه الحدیث مذکور را در مجلس امام محمد باقر علیه السلم
نقل کرده بعد از وفات علی بن الحسین و ضمیر له راجع بحکم بن عتیبه است و نظیر این می آید در حدیث ششم باب
صد و بیست و چهارم مراد بعلی امام زین العابدین است ضمیر لامه راجع برجل است که برادر رضاعی امام زین العابدین
علیه السلم بوده و ابن داود در کتاب رجال گفته که یحیی بن ام الطویل بیا آنکشی روی عنه ان الناس ارتدوا الا فی قتل
الحسین الا ثلثة ابا خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا و زاد فیه یونس
بن حمزة و جابر بن عبد الله الانصاری امه و شیکه نظر علی بن الحسین علیه السلم و کان یدعوها اما و هی التی زوجها
فقام عبد الملک بن مروان بانه زوج امه توهما انها والدته و کان والدته شهربانویه ماتت و هو طفل و قریب از
کلام ان در مختصر تهذیب الکمال گفته که علی بن الحسین امه ام ولد اسمها غزاله خلف علیها بعد الحسین زبید مولی الحسین بن

و ادراک زمان امام محمد باقر علیه السلم

علی بولدت له عبد الله بن زبید مشار الیه ذلک در اول صدور حدیث حکم بن عتیبه از علی بن الحسین است بعد جمله خبر ان
و معاصر الیه مقدر است بتقدیر بعد علی بن ابی طالب یعرف بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب ضرب است مشار الیه
ذلک در دوم مذکور در سابق است یعنی آن امور عظام است و مراد آنست که او نیز محدث بود اما فقال کلام زیاد بن
سوقه است و حکایت زمان امام جعفر صادق علیه السلم است و ضمیر مستتر راجع با فرجل است یا راجع بحکم بن عتیبه
یعنی پس گفت حکم بن عتیبه را وقت نقل این در مجلس امام محمد باقر علیه السلم مردی که اسم او عبد الله بن زبید
بود برادر امام زین العابدین بود بسبب مادر آن مرد که شیر داده بود امام را سبحان الله محدث بود علی بن ابی
طالب گویا که آن مرد انکار میکرد صدور این حدیث را از علی بن الحسین پس رو آورد برآو امام محمد باقر علیه السلم گفت
آگاه باش بخدا قسم که برادر تو که پسر مادر تو بعد از علی بن ابی طالب بود که میشناخت آن امور عظام را زیاد گفت
پس وقتی که امام محمد باقر علیه السلم این را گفت ساکت شد آن مرد پس آن مرد یا حکم بن عتیبه در زمان امام جعفر
صادق علیه السلم گفت این حکایت که جمعی شده در آن ابو الخطاب که قائل بنبوت امام جعفر صادق علیه السلم
شده پس نه انست که بازگشت محدث و باز گشت نبی حیث است است با ینکه بازگشت محدث کسی است که فرشته
تذکیر معلومات او از قرآن کند بترتیب منتج برای استنباط او امور عظام را بفکر و بازگشت نبی کسی است که فرشته
القاء مجهولات سوی او کند و در این است بنابر این قراءت لفظ محدث مستقل شده در کلی که امام نبی و رسول اند
و ابو الخطاب از این غافل است بنداری که هر محدث نبی است و لهذا قائل شده که ائمه انبیا اند و محمد شهرستانی
در کتاب ملل و نحل گفته که ابو الخطاب در اوائل گفته که ائمه انبیا اند و در اواخر گفته که ائمه اند سوم اصل عن محمد بن
اسمعیل قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول الائمة علماء صادقون مفهمون محدثون شرح روایتست از محمد بن اسمعیل
گفت شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم میگفت اوصیای رسول علیهم السلم دانایان بجمیع مسائلند
راستگویانند که نه کورند در سورهٔ برائت کونوا مع الصادقین فهم داده شدگانند سخن کرده شدگان
ملائکه اند در وقت حاجت چهارم اصل ذکر المحدث عند ابی عبد الله علیه السلم فقال انه یسمع الصوت ولا یری
الشخص فقلت له جعلت فداک کیف یعلم انه کلام الملک قال انه یعطی السکینة والوقار حتی یعلم انه
کلام ملک شرح السکینه بفتح سین و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون است و مراد اینجا
آرام نفس است در مقدمات یقینیه است الوقار بفتح واو استحکام و مراد اینجا استحکام فکرست در مقدمات یقینیه
آنها بر وشی اقرب بطرق انتاج بعلم مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی مذکور شد کسی که رسول و نبی نیست و سخنی
کرده شده فرشته است نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس امام گفت بدرستی که او میشنود آواز فرشته را و نمی بیند جسم
او را لفهم این شد در شرح حدیث اول باب سوم پس گفتم او را قربانت شوم چگونه میداند که آن کلام فرشته است

گفت جابر پرسیدی که او ... میشود با امام الهی مشتبه باشی که در اینجا امام نفس اوست و احکام در ذکر در اینجا تا آنکه بسیار باشد که آن
کلام فرشته است حدیث ششم قال ابوجعفر علیه السلام ان علیا علیه السلام کان محدثا فرجعت الی اصحابی فقلت
جئتکم بعجیبة فقالوا و ما هی فقلت سمعت اباجعفر علیه السلام یقول کان علی علیه السلام محدثا فقالوا ما صنعت
شیئا الا سألته من کان یحدثه فرجعت الیه فقلت انی حدثت اصحابی بما حدثتنی فقالوا ما صنعت
شیئا الا سألته من کان یحدثه فقال لی یحدثه ملک شرح ما در ما صنعت ... الا ...
لام صرف ... استفهام ... یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام هر آینه که بود علی علیه السلام سخن کرده شده پس
بیرون آمدم از مجلس سوی یاران خود پس گفتم ایشان را که آوردم برای شما حکایت عجیبی ... پس گفتم
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام ... بود علی علیه السلام سخن کرده شده ... کاری ... که این
عجیبست چه میتواند بود که مقصود این کرده باشد که رسول علیه السلام بود ... بسیاریست سؤال کنی
او را که که سخن میکرد با او پس برگشتم سوی امام پس گفتم ... حکایت کردم با یاران خود را آنچه حکایت
کردی مرا پس گفتند کاری ... بسیار سؤال کنی او را که که سخن میکرد با او پس گفت مرا سخن میکرد با او فرشته
اصل قلت تقول انه نبی قال فحرک یده هکذا او کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین
اوما بلغکم انه قال و فیکم مثله شرح مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث چهارم باب سابق باب بیست و دوم
اصل باب فیه ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلام شرح الارواح جمع روح بضم راء بی‌نقطه و سکون واو
آنچه باعث زندگی است خواه تن و باعث است آنرا روح المدرج میسازند و روح الحیوة نیز میسازند و روح البدن
نیز میسازند چنانچه می‌آید در باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و خواه زندگی دل و روح قسمی از امام
داخل جواهر است و حاصل این باب و باب بعد از این آنست که در رسول صلی الله علیه و آله و در اوصیای او
شش روح است یکی مخصوص ایشانست و یکی دیگر مشترک میان ایشان و میان سایر انبیا و رسل و دوم
و این منافات ندارد با اینکه مصداق این دو صنف در رسول الله و اوصیای او یکی باشد و چهار دیگر مشترکست
میان ایشان و سایر انبیا و رسل و ائمه و مؤمنین و یکی از این چهار مشترکست میان جمیع آنچه خواه
مؤمن و خواه کافر و خواه سایر حیوانات و مقصود در این باب اثبات پنج روح مشترکست در ائمه در این
باب سه حدیثست اول اصل عن جابر الجعفی قال قال ابوعبدالله علیه السلام یا جابر ان الله تبارک و تعالی
خلق الخلق ثلثة اصناف و هو قول الله عز و جل و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و السابقون السابقون اولئک المقربون فالسابقون هم رسل الله علیهم السلام
و خاصة الله من خلقه جعل فیهم خمسة ارواح ایدهم بروح القدس فیه عرفوا الاشیاء و ایدهم بروح الایمان

زندگی کتاب الایمان والکفر

صنف

حاصل المقدم

[illegible]

روح ایمان پس با آن ترسیدند از عذاب الهی دوم اینکه گردانیده در ایشان روح قوت پس با این روح
قوی شدند بر طاعت الله تعالی سوم اینکه گردانیده در ایشان روح خواهش پس با آن خواهش
کردند طاعت الله تعالی را چهارم اینکه گردانیده در ایشان روح حرکت را که با آن میروند مر دامان ...
... اگرچه ... ظاهر ... جاکه ... میشود در حدیث ...
باب الکبائر از کتاب الایمان والکفر ... باعث ... میشود ...
ایشان ... روح پس در کلام ... که ایمان بی عمل صالح باطل ... حدیث دوم اصل
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن علم العالم فقال لی یا جابر ان فی الانبیاء والاوصیاء
خمسة ارواح روح القدس و روح الایمان و روح الحیوة و روح القوة و روح الشهوة فبروح
القدس یا جابر عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری ثم قال یا جابر ان هذه الاربعة ارواح تصیبه
الحدثان الا روح القدس فانها لا تلهو و لا تلعب شرح عرش ... عبارتست از سلطنت الله تعالی ...
مذکورست در سورة انعام و اعراف و ...
[illegible]

[illegible]

این باب بیان روحیت که در آنست مراد الله تعالی از آن [illegible] و اوصیای نبی علیهم السلام

بروح [illegible] از بصیرت [illegible] کتاب الهی و معانی [illegible] مراد

است و در این باب شش حدیث است. الاول: سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله تبارک و تعالی

وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان قال خلق من خلق الله

عز وجل اعظم من جبرئیل ومیکائیل علیهما السلام کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله یخبره وی

سدده وهو مع الائمة من بعده. شرح: در سوره شوری چنین است وما کان لبشر ان یکلمه الله

الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم وکذلک اوحینا

الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء

من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم. در این روایت احتمالات [illegible]

[illegible]

(upper spread, right page)

متشابه قرآن ششم اصل انّ رجلاً اتی امیر المؤمنین علیه السلم فسأله عن الرّوح الیس هو جبرئیل فقال له امیر المؤمنین علیه السلم جبرئیل علیه السلم من الملائکة والرّوح غیر جبرئیل فکرّر ذلک علی الرّجل فقال له لقد قلت عظیماً من القول ما احد یزعم انّ الرّوح غیر جبرئیل فقال له امیر المؤمنین علیه السلم انّک ضالّ تروی عن اهل الضّلال یقول الله عزّ وجلّ لنبیّه علیه السلم اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عمّا یشرکون ینزّل الملائکة بالرّوح والرّوح غیر الملائکة صلوات الله علیهم شرح تتمّه آیت سورهٔ نحل اینست من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا انّه لا اله الّا انا فاتّقون ودراین روایت چند احتمالست از انجملاینست که امر الله یعنی متشابه کتاب الله است چنانچه بیان کرده شد درشرح حدیث اول این باب الاستعمال شتابان شدن ... چیزی ومراد از محکم اینست که متشابه قرآن نزدیکست بآمدن رغبت وتفسیر آن موقوفست بر سؤال اهل الذکر پس جایز نیست اختلاف در تفسیر متشابه باختلاف اجتهادات ... متشابه قرآن زیراکه شرک میکنند ... بالله تعالی ... انفال ... الحجّه گذشت در حدیث دوم این باب که ... الرّوح علی محمّد صلی الله علیه وآله ... زیراکه تنزیل ... اذهان خود ...

[illegible]

(upper spread, left page)

عرض است وآن نوعی از بصیرت ومعرفت کهء آن تفسیر متشابه قرآن میسّر نیست باب نهم وهو الباب ما یعلم الامام جمیع علم الامام الّذی کان قبله علیهم السّلم جمیعاً شرح این باب بیان وقت دانستن امام است جمیع علم امام اول علیهم جمیعاً السّلم اوّل اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم متی یعرف الاخر ما عند الاوّل قال فی آخر دقیقة تبقی من روحه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه وقت میشناسد امام آخر جمیع آنچه را که نزد امام پیش ازاوست در آخر دقیقه که باقی میماند از روح امام پیش چنانچه منقولست ... امام محمّد تقی علیه السلم ... امام رضا علیه السلم ... دوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول انّ الّذی تناهی الیه الامام منهم ... سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت الامام متی یعرف امامته ... باب دهم وهو الباب فی انّ الائمّة صلوات الله علیهم فی العلم والشّجاعة والطّاعة سواء شرح این باب در بیان اینکه ائمّه صلوات الله علیهم ... اوّل اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الّذین آمنوا واتّبعتهم ذرّیّتهم بایمان الحقنا بهم ذرّیّتهم ... صادق علیه السلم ...

[illegible]

(lower spread)

[illegible]

سابقین زیرا که جوابهای الهی مر امام بعد از او میکند برای تأکید حق الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله
واتقوا لهم دینا چنانچه می آید و از احادیث باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا
بعد واحد و ابواب بعد از آن احتمال دوم اینکه اشارت باشد بچهار چیز اول موافق احتمال
دوم اینکه مراد بشیء امر است یعنی متشابه قرآن باعتبار اینکه جمیع احکام ... و مانند آنها که قابل تنازع
باشد بیان آنها در متشابهات قرآن شده و علم آنها نزد اولی الامر است بقرینه اینکه تنازع در شیء اینکه زیر
حاکم است یا حاکمست بی احتیاج اینکه مدلول متشابه قرآنست موجب رد آن بسوی الله تعالی و رسولش
نیست زیرا که خطای رسول و اولی الامر در مثل آن ممکن است سیوم اینکه فردوا مجمع فاء جواب است بصیغه امر
انفعال یا باب ضرب از متعدی و مقصود آنست که رد کرده برابع شیء نیست بلکه برابع بتنازع است و مراد آنست
که مر اینکه این تنازع با اولی الامر راجع میشود بتنازع با الله و رسولش نظیر اینکه اطاعت رسول
راجع میشود باطاعت الله چنانچه گفته در آیت سوره نسا و من یطع الرسول فقد اطاع الله و این
کمال تاکید در عصمت اولی الامر و وجوب اطاعت ایشانست چهارم اینکه ترک ذکر اولی الامر در آخر برای
اختصار است ... مراد و ... در آیت من یطع الرسول فقد اطاع الله گفته که و من یطع الرسول فقد اطاع الله
و رسوله ... وجود انکه مراد است نظیر آیت سوره شوری و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله که یعنی الی الله و الی الرسول
و الی اولی الامر منکم است بدانکه ... در قرآن تنازعتم ... احتمال اول ... باشد و بنابر احتمال
دوم ... باشد و قول امام و کیف یامرهم الله الخ برای ابطال تفسیر مخالفانست که میگویند که فان تنازعتم
فی شیء فردوه الی الله و الرسول دلالت بر عدم عصمت اولی الامر و جواز نزاع با ایشان میکند و این مبنی بر
غفلت است از ... ازقاوردن ... زیرا که ... با تعقیب ... الاخبار ... و ذلک للامور ...
بر احتمال اول ... بلکه تنازع ... مثل ... بسوی ... تنازع
اولی الامر است و بنابر احتمال دوم آنست با اینکه مراد بتنازع نزاع است ... بعضی با بعضی است با ... گوینده
کو سید کرد ولی امر فلانست و دیگران گویند که دیگریست یعنی بعبارت اخری هر دو ما را در سوره نسا که ای جمعی که
ایمان آوردهاید اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان حکم ... را ...
امام گفت که با ولی الامر حکم ما را خواسته ... جمیع مومنین را تا روز قیامت ... امام ...
تنزیل و تفسیر ... که ... تنازع ... در میان شما و اولی الامر ... پس برگردانید آن را
بسوی الله تعالی و بسوی رسول و بسوی اولی الامر چنین تنزیل ... کرده شده این آیت در جامع ... و حکم
حکمت کرام گفته هر دو ما را ... صاحبان ... متشابه قرآن ... کنند در مبادرت با ایشان

جز این نیست که گفته شده این سخن بهمان مامورین را که گفته شده ایشان را که اطاعت کنید الله و رسول
و اولی الامر منکم را و معلوم است که اولی الامر داخل مخاطبین بآن خطاب نیستند چه اطاعت کسی خود را معقول
نیست دوم اصل سالت الرضا علیه السلم عن قول الله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی
اهلها قال هم الائمة علیهم السلم من آل محمد صلی الله علیه و آله ان یؤدی الامام الامانة الی من بعده و لا یخص
بها غیره و لا یزویها عنه شرح ضمیر مخاطبین راجع است بائمه و التخصیص مرفوع یا منصوب و مراد تقدیر
مقصود منفی است ... آن ... زندگی ... اگر ... مرفوع یا منصوب
و منفی است ... اوش ... آن و در زمان زندگی امام ... ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن ابی الحسن
علیه السلم فی قول الله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال هم الائمة یؤدی الامام الی الامام من بعده و لا
یخص بها غیره و لا یزویها عنه شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم
عن قول الله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال امر الله الامام الاول ان یدفع الی الامام
الذی بعده کل شیء عنده شرح مراد بکل شیء مخاص امام است مثل کتب و علم و سلاح و ما ... از
شرح سابق پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یموت الامام حتی یعلم من یکون من بعده فیوصی شرح
یعلم بصیغه معلوم مجرد است و ممکن است که از باب افعال باشد و ممکن است که بصیغه مجهول باب افعال یا تفعیل باشد
من در من یکون استفهامیه و موصوله میتواند بود و باقی ظاهر است از شرح سابق ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان الامام یعرف الامام الذی من بعده فیوصی الیه شرح یعرف بصیغه معلوم باب ضرب است و ممکن است که از
باب تفعیل باشد و باقی ظاهر است از شرح سابق هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما مات عالم
حتی یعلمه الله عز و جل الی من یوصی شرح مراد بعالم امامست یعلمه از باب افعال یا تفعیل است من استفهامیه است
و باقی ظاهر است از شرح سابق باب شصتم اصل باب ان الامامة عهد من الله عز و جل معهود من واحد الی
واحد علیهم السلم شرح العهد بفتح عین و سکون ها بمعنی لازم کردن کسی چیزی را بر دیگری و اطلاق شده در اینجا
بر لازم کرده شده بر دیگری برای مبالغه من الله صفت عهد است المعهود چیزی که بیان بآن کرده شده از کسی بسوی
متعلق معهود است یعنی این باب بیان اینست که امامت پیمانی است که از الله عز و جل صادر شده بیان آن کرده شده از
یک از ائمه بسوی یکی دیگر علیهم السلم یعنی که تعیین امام لاحق باختیار امام سابق نیست و مصنف رحمه الله یا یعنی که ...
او ... نیست ... در ... کتاب ... است در این باب چهار حدیث است و مصنف رحمه الله سیم را توضیح کرده اول اصل
عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فذکروا الاوصیاء و ذکرت اسمعیل فقال لا والله یا ابا محمد ما ذاک الینا
و ما هو الا الی الله عز و جل ینزل واحدا بعد واحد شرح ینزل بصیغه معلوم باب تفعیل است التنزیل فرود آوردن چیزی را بر جای دیگر خود

واحد مفعول به است و ممکن است که مفعول به محذوف باشد بتقدیر ینزل الاوصیاء واحدا بدل التفصیل مفعول به محذوف باشد
یعنی روایت است از ابو بصیر که ابو محمد کنیت او بوده گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس یاد کردند اوصیای
رسول علیه السلم را و یاد کردم اسمعیل پسر بزرگ امام علیه السلم را که شاید او وصی بوده باشد پس امام گفت نه بخدا سوگند ای
ابو محمد نیست تعیین وصی مفوض بسوی ما و نیست آن مگر مفوض بسوی الله عز و جل ترتیب میدهد امر را یکی بعد از دیگری
یعنی که باختیار ما نیست و یا یعنی که باستنباط ما نیست بلکه در زبور کتاب الهی مذکور است دوم اصل گفت
ابو عبد الله علیه السلم اترون الموصی منا یوصی الی من یرید لا والله و لکن عهد من الله و رسوله علیه السلم لرجل
فرجل حتی ینتهی الامر الی صاحبه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت آیا گمان میبرید وصیت کننده از
جمله ما که وصیت میکند بسوی هر که خود خواهد ... پیمانی است از الله تعالی و رسولش علیه السلم برای
مردی پس برای دیگر تا رسد امارت بصاحبش مراد مستحق امارت است و در زمان که باشد یا مراد امام آخر از دوازده
امامست که امارت او همه روی زمین را در ظاهر نیز احاطه خواهد کرد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الامامة
عهد من الله عز و جل معهود لرجال مسمین لیس للامام ان یزویها عن الذی یکون من بعده ان الله تعالی اوحی
الی داود علیه السلم ان اتخذ وصیا من اهلک فانه قد سبق فی علمی ان لا ابعث نبیا الا و له وصی من اهله
و کان لداود علیه السلم اولاد عدة و فیهم غلام کانت امه عند داود علیه السلم و کان لها محبا فدخل
داود علیه السلم علیها حین اتاه الوحی فقال لها ان الله عز و جل اوحی الی یامرنی ان اتخذ وصیا من اهلی
فقالت له امراته فلیکن ابنی قال ذاک ارید و کان السابق فی علم الله المحتوم عنده انه سلیمان فاوحی
الله تبارک و تعالی الی داود ان لا تعجل دون ان یاتیک امری شرح ان یزویها بهمزه و سکون زای و او اول و سوم
و چهارم و ششم مصدریه است و او دوم و پنجم مشدد است لا تعجل بصیغه نهی باب علم یا باب تفعیل بحذف یکی از دو تا بوده یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که امامت پیمانی است که از الله تعالی صادر شده بیان آن کرده شده
برای مردانی که نام ایشان صریح شده نزد الله ... سابق بر ایشان بیش از وصیت بیست امام سابق را که دور دهد
امامت را از آن شخصی که امام میشود بعد کسی بعد از او بدرستی که الله تعالی وحی فرستاد بسوی داود علیه السلم که فرا گیر
برای خود وصیی از اهل بیت خودت چه بدرستی که شان اینست که بتحقیق گذشته در علم من که رسول نکنم ... پیغمبری را
الا رسالة نبوت الا گشته باشد بکه برای حالی که معتبر باشد که برای او وصیی از اهل بیت او بعد شد و بود داود را
پسران متعدد و در ایشان پسری بود که مادر او زنی بود نزد داود علیه السلم دوست میداشت او را پس داخل شد
داود علیه السلم بر منزل آن زن وقتی که آمد او را این وحی پس گفت آن زن را بدرستی که الله عز و جل وحی فرستاد
بسوی من امر میکند مرا که فرا گیرم برای خود وصیی از اهل بیت خودم پس گفت او را آن زن پس باید که باشد آن وصی

پسر من داود گفت آن را میخواهم امام علیه السلم گفت و بود گذشته در علم الله تعالی که قطعی است نزد او که آن وصی سلیمانست
پس وحی فرستاد الله تبارک و تعالی بسوی داود که شتاب مکن پیش از آنکه آید ترا فرمان من چهارم اصل
داود ان وردا علیه رجلان یختصمان فی الغنم و الکرم فاوحی الله عز و جل الی داود ان اجمع ولدک فمن قضی
فی هذه القضیة فاصاب فهو وصیک من بعدک فجمع داود ولده فلما ان قص الخصمان قال سلیمان علیه السلم یا صاحب الکرم متی دخلت غنم هذا الرجل کرمک
قال دخلته لیلا قال قد قضیت علیک یا صاحب الغنم باولاد غنمک و اصوافها فی عامک هذا ثم قال له
داود فکیف لم تقض برقاب الغنم و قد قوم ذلک علماء بنی اسرائیل فکان ثمن الکرم قیمة الغنم فقال
سلیمان ان الکرم لم یجتث من اصله و انما اکل حمله و هو عائد فی قابل شرح ان بفتح همزه و تخفیف نون
و در آن هر دو در آن فتح زاید است برای تاکید و در آن اعم معتبر است فکیف لم تقض تا آخر برای استعلام حقیقت
حکم سلیمانست که آیا دانسته شده یا اتفاقیست و قد قوم جمله حالیه است و اشارت بآنست که تقویم رقاب غنم
بانکه ... کرده ... مراد ... و امثال ایشانست ... که ...
خواب ... است که آن چیزی خورده شده قیمه ... که چیزی بآن می ارزد پس ذکر ... در کرم
کرده برای آنکه روز بروز تفاوت در قیمت میکند و مطالب آنست که باغی خورده شده می ارزد ...
که روز بروز در کمی و زیادتی است ان الکرم تا آخر بیان علت گردیدن از حکم برقاب غنم ... بلیس اینکه ...
حاصل تاک است نه اصل تاک ... که حکم داود در این قضیه موافق حکم سلیمان بوده ... مبنی بر فرق میان نفشی
در زرع و نفشی در درخت است و حکم سلیمان ... مبنی بر ... نفش در درخت بر نفش در زرع است و درخت اصل
... است و اینجا عبارت از حاصل درخت مثل حاصل تاک از زرع یعنی کاشته ... رسیده گندم و جو
یا مانند آنهاست و تحقیق این ... منافی این میاید ... الله تعالی در کتاب المعیشه در شرح
بعض احادیث ... باب ... المبایع من الحرث و الزرع که باب صد و ... است ...
لم یجتث بجیم و ثا ... لفظ ... مفتوحه ... باب افتعال است الاجتثاث کندن درخت ...
یعنی پس درنگ نکرد داود ... براد و مراد نزاع میکردند در که ... و تاک ...
بانی که ... شده بود آن سال گوزده آن ... پس وحی فرستاد الله عز و جل بسوی داود که جمع کن ...
را پس هر کدام که قطع و فصل کرد ... خود را گفت سلیمان علیه السلم ... صاحب تاک ... چه وقت
داخل شد گله گوسفند ... در ... گفت داخل شد ... سلیمان گفت ... قطع و فصل کرد
بر تو ای صاحب گله گوسفند بانکه ... مثل ... زاید ... گوسفند ... آن در این سال

در این واقعه که محتاج بقطع و فصل است با هم کشی
که یافت حق را پس او وصی است بعد از تو
پس جمع کرد داود ... آن ... را ... که نقل کرده اند م

بصاحب تاک وحمله از این گفت سلیمان را داود که پس چگونه قطع وفصل نکردی با نکه اصل کله گوسفند را اهل
حضرت بنی اسرائیل پس بود بهای تاک محیط بجمع قیمت اصل کله گوسفند از ان کم نبود اما پس گفت سلیمان
مبرسی که تاک کنده نشده از بیخش وجز این نیست که خورده شده آن امسال واین تاک بر میبلاد که
خود در سال اینده که مراد اینست که چون قیمت کله وقیمت تاک مساویست پس منافع هرکدام در یکسال مساوی
آن دیگر خواهد بود متن فأوحی الله عز وجل الی داود ان القضاء فی هذه القضیة ما قضی به سلیمان
یا داود اردت امرا واردنا امرا غیره فدخل داود علی امرأته فقال اردنا امرا وابی الله امرا
غیره ولم یکن الا ما اراد الله عز وجل فقد رضینا بامر الله عز وجل وسلمنا شرح پس وحی فرستاد الله
عز وجل سوی داود که قطع وفصل حق آنست که قطع وفصل کرد بان سلیمان ای داود خواستی کاری را وخواستیم
کاری غیر آنرا پس داخل شد داود بر منزل زنش پس گفت خواستیم کاری را وخواست الله تعالی کاری
غیر آنرا ونشد مگر آنچه خواست الله عز وجل پس بتحقیق راضی شدیم بکار الله عز وجل وقبول کردیم متن
وکذلک الاوصیاء علیهم السلام لیس لهم ان یتعدوا بهذا الامر فیجاوزوا صاحبه الی غیره شرح ان یتعدوا بعین
مهمله [illegible]

کرده بود و بعد و اینجا مناسب است الملک یعنی [illegible] باب [illegible] اشعر بصیغه ام معنی
اللام [illegible] ضرب است بمعنی بفروش الیقین [illegible] تصدیق [illegible] عبارت از اعطاء اختصاص علم [illegible] دین [illegible] است
و رسالت صاحب است پس دلالت بر وجوب [illegible] میکند و اگر حافظ باشد دلالت بر بزرگ [illegible] میکند [illegible]
نه در مرتبه امام محمد باقر علیه السلم چنانچه در حدیث اول گذشت [illegible] بحالت [illegible] شده و اینجا شده
چون الحدیث از امام [illegible] صادر شده [illegible] و مراد از وصیت نامه رسیم خود کرده سیزدهم
عن ابی جعفر علیه السلم قال قال لی حمران جعلت فداک ارایت ما کان من امر علی والحسن والحسین علیهم السلم وخروجهم
وقیامهم بدین الله عز وجل وما اصیبوا من قتل الطواغیت ایاهم والظفر بهم حتی قتلوا وغلبوا فقال ابو جعفر
علیه السلم یا حمران ان الله تبارک وتعالی قد کان قدر ذلک علیهم وقضاه وامضاه وحتمه ثم اجراه
فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله صلی الله علیه وآله قام علی والحسن والحسین وبعلم صمت من صمت منا
ش مضمون این گذشت در شرح حدیث چهارم باب [illegible] چهارم عن عیسی بن المستفاد ابی موسی الضریر
قال حدثنی موسی بن جعفر علیه السلم قال قلت لابی عبد الله علیه السلم الیس کان امیر المؤمنین علیه السلم
کاتب الوصیة ورسول الله صلی الله علیه وآله المملی علیه وجبرئیل والملائکة المقربون علیهم السلم
شهود قال فاطرق طویلا ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت ولکن حین نزل برسول الله صلی الله علیه وآله
الامر نزلت الوصیة من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک وتعالی من الملائکة
فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک الا وصیک لیقبضها منا وتشهدنا بدفعک ایاها الیه ضامنا لها
یعنی علیا علیه السلم فامر النبی صلی الله علیه وآله باخراج من کان فی البیت ما خلا علیا علیه السلم وفاطمة فیما
بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت
الیک وشرطت علیک وشهدت به علیک واشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا ش الف لام الامر برای عهد
خارجیست [illegible] بامر الله در سوره [illegible] اتی امر الله و بیان شد در شرح حدیث [illegible] باب [illegible]
کرآن عبارتست از [illegible] قرآن مسجلا [illegible] بصیغه اسم مفعول باب تفعیل [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] بنون [illegible] در بالا [illegible]
و نقطه در بالا [illegible] معلوم [illegible] روایت از عیسی بن مستفاد [illegible] بوده [illegible]
بود و گفت که حکایت کرد امام موسی کاظم علیه السلم گفت که امام جعفر صادق علیه السلم را آیا بود امیر المؤمنین [illegible]
وصیت نامه و وجود رسول الله صلی الله علیه وآله خواننده آن [illegible] جبرئیل و ملائکه مقربان علیهم السلم
گواهان بودند حاصل سوال اینست که با وجود این چرا میگوئی که وصیت نامه از آسمان آمده چنانچه گذشت در حدیث

ولف

واشهدت به علیک

الاقرار مصدر باب [illegible] سوی دیگری [illegible] بخواند [illegible]

اول و دوم این باب گفت پس سر در پیش افکند زمانی دراز بعد از آن گفت ای ابو الحسن بتحقیق بود آنچه گفتی ولیکن وقتی که
نازل شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله کار رحلت الهی نازل شد وصیت نامه از جانب الله تعالی در حالی که مکتوب
بود تمام کرده شده بسجل رب العالمین و ملائکه مقربین نازل ساخت آنرا جبرئیل با امینان الله تبارک
وتعالی از ملائکه پس گفت جبرئیل ای محمد امر کن باخراج هر که نزد تست مگر وصی تو تا بگیرد [illegible] وصیت نامه
از ما وگواه گیری ما را بر ادای تو آنرا سوی او در حالی که او ضامن باشد آنرا مراد وصی تو علی علیه السلم بود پس امر کرد نبی
صلی الله علیه وآله باخراج هر که در خانه بود مگر علی علیه السلم و در این وقت فاطمه میان پرده و در بسته بود یعنی که پرده
بود از خانه و در عرض دیوار بود پس گفت جبرئیل ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند بر تو اسلام و میگوید
این نوشته آنست که پیمان کردم سوی تو و شرط کردم بر تو وگواه شدم بمضمون آن بر تو وگواه کردم بمضمون آن
ملائکه خود را و بس است من ای محمد باعتبار گواه حاصل جواب اینست که وصیت نامه اگر چه بر طبق آن وصیت نامه از
آسمان آمد و آنچه مذکور میشود انست یا مراد اینست که همان وصیت نامه را از برای تکمیل به آسمان بردند و آوردند
و بنا بر این تقریر اولی یکی از دو جهت اول اینکه مکتب بفتح کاف و فتح تاء و دو نقطه در بالا و فتح باء یک نقطه بصیغه
ماضی باب نصر باشد و مرجع ضمیر علی علیه السلم باشد و [illegible] بیان تکمیل آسمانی باشد دوم اینکه واو در
و شهدت [illegible] باشد پس شهدت [illegible] بیان تحمل آسمانی باشد و این تقریر [illegible] معنی اگر چه موافق [illegible]
[illegible] اصل قال فارتعدت مفاصل النبی صلی الله علیه وآله فقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام والیه
یعود السلام صدق عز وجل وبر هات الکتاب فدفعه الیه وامره بدفعه الی امیر المؤمنین علیه السلم فقال له
اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک وتعالی الی وشرطه علی وامانته وقد بلغت
ونصحت وادیت فقال علی علیه السلم وانا اشهد لک بابی وامی انت بالبلاغ والنصیحة والتصدیق علی ما قلت
ویشهد لک به سمعی وبصری ولحمی ودمی فقال جبرئیل علیه السلم وانا لکما علی ذلک من الشاهدین ش السلام
اگر از جانب الله آزاری باشد و اگر از آزار کسی را بوسیله آن نرسد از مخالفت [illegible] باشد [illegible]
و مثل [illegible] چنانچه می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب التسلیم که [illegible] سلام الله لا ینال
الظالمین و سلام چون محمول شود بر حق [illegible] مراد اینست که صاحب اعلای مراتب عدالت است و چون حمل شود بر فعلی
مراد اینست که [illegible] برسالت و اول مراد است در اول ودوم مراد است در دوم و جای آخر یعنی امام جعفر صادق علیه السلم
گفت پس لرزید بند در بند نبی صلی الله علیه وآله از هیبت کلام الهی و گفت ای جبرئیل صاحب کل اختیار من
اوست و لیکن صاحب اعلای مراتب عدالت و از جانب اوست عدالت یعنی که علم باحکام حلال و حرام معلوم میشود [illegible]
[illegible] سوی او باز گشت میکند عدالت یعنی که اعمال [illegible] و قبول میکند و ثواب آنها را میدهد چنانچه [illegible]

وگواه کردم بمضمون آن برتو

والعمل الصالح یرفعه

در شهادت و نیکوئی کرده ام

[illegible] گفته الله عز وجل [illegible] بر گرفتی [illegible] جبرئیل [illegible] دوام کرد [illegible] امیر المؤمنین
علیه السلم پس نبی علیه السلم گفت علی را بخوان آنرا پس خواند آنرا کلمه کلمه یعنی [illegible] که در آن بود خواند [illegible]
اصل آنرا نیز خواند پس نبی گفت ای علی این پیمان صاحب کل اختیار منست تبارک وتعالی سوی من و شرط اوست
بر من و امانت اوست که بتو دادم و بتحقیق رسانیدم بتو آنرا و اخلاص ورزیدم و ادای امانت کردم پس گفت علی
علیه السلم و من گواهی میدهم برای تو پدرم و مادرم فدای تو باد باینکه رسانیدی و اخلاص ورزیدی و قبول حکم
کردی [illegible] گواهی میدهد برای تو بآن گوش من و چشم من و گوشت من و خون من یعنی که این
شهادت از روی نفاق [illegible] دل نیست پس گفت جبرئیل و من برای شما [illegible] از جمله گواهانم
اصل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی اخذت وصیتی وعرفتها وضمنت لله ولی الوفاء بما فیها
فقال علی نعم بابی انت وامی علی ضمانها وعلی الله عونی وتوفیقی علی ادائها فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیمة فقال علی نعم اشهد فقال النبی صلی الله
علیه وآله ان جبرئیل ومیکائیل فیما بینی وبینک الآن وهما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم
علیک فقال نعم لیشهدوا وانا بابی انت وامی اشهدهم فاشهدهم رسول الله صلی الله علیه وآله ش اخذت
بتقدیر استفهام است [illegible] الوفاء بفتح واو مصدر
باب ضرب کامل بودن و عهد بجا آوردن و باء برای اول [illegible] در بها برای تعدیه است و [illegible] مصدر باب مفاعله
موافاة یعنی برخوردن کسی را با چیزی [illegible] در اول بفتح نون و فتح عین و سکون میم و فتح
[illegible] است و در دوم و سوم بکسر نون و سکون عین و فتح میم [illegible] یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
ای علی آیا گرفتی وصیت نامه مرا و شناختی آنرا از اول تا آخر و ضامن شدی برای الله تعالی و برای من کامل کردن
مضمون آن وصیت را [illegible] پس گفت علی آری پدرم فدای تو باد و مادرم [illegible]
آن برحالی که [illegible] توفیق من [illegible] الله تعالی است
پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای علی [illegible] که گواه گیرم [illegible]
در روز قیامت [illegible] پس گفت علی [illegible] گفت نبی صلی الله علیه وآله
جبرئیل و میکائیل میان من و تو [illegible] حاضرند [illegible] با ایشان [illegible]
بر تو [illegible] پس گفت علی [illegible] باید که گواه شوند [illegible] فدای تو
باد پدرم و مادرم گواه میگیرم ایشان را پس گواه گرفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه وآله اصل وکان فیما اشترط
علیه النبی بامر جبرئیل علیه السلم فیما امر الله عز وجل ان قال له یا علی تفی بما فیها من موالاة من والی الله ورسوله

و اضافه در موافاتی اضافه مصدر بمفعول است باء در بها برای تعدیه یا برای مصاحبت است یوم القیمة ظرف موافاة است م

والبراءة والعداوة لمن عادی الله ورسوله والبراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ وعلی ذهاب حقک
وغصب خمسک وانتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول الله [illegible] بضم حاء [illegible] و سکون [illegible] و فتح [illegible]
[illegible] یعنی و بود از جمله آنچه شرط کرد بر علی علیه السلم نبی صلی الله علیه وآله بامر جبرئیل علیه السلم در
چیزهائی که امر کرده بود الله عز وجل اینکه گفت او را ای علی وفا میکنی بآنچه در وصیت نامه است از دوستی کسی
که دوست داشته الله تعالی و رسول او را و بیزاری و دشمنی برای کسی است که دشمن داشته الله تعالی و رسول
او را و بیزاری از آن جماعت [illegible] بر فرو بردن خشم و [illegible] خلافت تو و غصب خمس تو
و دریدن پرده تو [illegible] ام کلثوم دختر امیر المؤمنین را چنانچه می آید در کتاب النکاح در [illegible]
[illegible] که باب فی تزویج ام کلثوم است پس گفت آری ای رسول الله اصل فقال امیر المؤمنین علیه السلم
والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لقد سمعت جبرئیل علیه السلم یقول للنبی صلی الله علیه وآله یا محمد عرفه انه ینتهک
الحرمة وهی حرمة الله وحرمة رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی ان تخضب لحیته من رأسه بدم عبیط
قال امیر المؤمنین علیه السلم فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل علیه السلم حتی سقطت علی وجهی
وقلت نعم قبلت ورضیت وان انتهکت الحرمة وعطلت السنن ومزق الکتاب وهدمت الکعبة
وخضبت لحیتی من راسی بدم عبیط صابرا محتسبا ابدا حتی اقدم علیک ش این فقرات در [illegible]
نقل در آمده و حکایت مجلسی دیگرست که امیر المؤمنین از مجلس اول نقل کرده بوده تفسیر فلق الحبة و برأ النسمة
می آید در شرح حدیث دوم باب [illegible] عطف بر [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] مصدر باب [illegible]
[illegible]
برای این شده که مردمان از اطراف روی زمین [illegible] چنانچه می آید در [illegible]
باب [illegible] که باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یاتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم [illegible]
[illegible] مصدر باب [illegible] پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم در [illegible]
بآن خدائی که شکافت حبه را و آفرید مردم را که هر آینه شنیدم از جبرئیل که برای [illegible] رسول گفت
[illegible] ای محمد [illegible]
[illegible]

وغضب

بمعنی که مخلوط باده مرض که برای دفع آن مفید نکنند باشد بلکه از زخم شمشیر و مانند آن باشد و در این کلام اشارتست بآنکه
عار مشکلتر است از کشته شدن چنانچه منقولست که امام حسین علیه السلم در کربلا گفت القتل اولی من العار والعار
اولی من النار وگفت امیر المؤمنین علیه السلم پس بغایت مضطرب شدم وقتی که فکر کردم و فهمیدم آن کلمه را از امین
الهی جبرئیل علیه السلم که مراد شکستن عهدیست بلکه مراد عقب دختر منست که بر روی خود بنهد گرفت تا انکار [illegible]
بر روی خود و گفتم آنرا قبول کردم و راضی شدم هر چند که دریده شود پرده و معطل شود طریقهای خدا و رسول
و پاره پاره کرده شود احکام قرآن و خراب کرده شود کعبه و رنگ کرده شود محاسن من از جانب سر من بخون [illegible]
بر حالیکه صبر کننده باشم حساب آنرا بغایت انداز مزه باشم همیشه تا وقتی که وارد شوم بر تو در روز مرگ
یا در روز قیامت ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمة والحسن والحسین واعلمهم مثل ما اعلم امیر المؤمنین فقالوا
فقالوا مثل قوله فختمت الوصیة بخواتیم من ذهب لم تمسه النار ودفعت الی امیر المؤمنین علیه السلم ش
چون فقراتی که در میان نقل درآمده بود تمام شد نه مجلسی اول ما ذکر کرد یعنی بعد از آن طلبید رسول الله صلی الله
علیه وآله فاطمه و حسن و حسین را و اعلام کرد ایشانرا مثل آنچه اعلام کرده بود امیر المؤمنین علیه السلم را پس گفتند
مثل گفتن امیر المؤمنین در قبول آنچه نوشته شده بود پس مهر کرده شد وصیت نامه بمهرها از طلای
که در نیافته بود آنرا آتش مراد اینست که بنقش طلا نبود بلکه جسم طلا بود چنانچه بموم مهر میکنند ولهذا در این حدیث
و حدیث اول و دوم این باب استعمال خاتم شده نه استعمال مهر و سپرده شد وصیت نامه بامیر المؤمنین
علیه السلم اصل فقلت لابی الحسن علیه السلم بابی انت وامی الا تذکر ما کان فی الوصیة فقال سنن
الله وسنن رسوله فقلت اکان فی الوصیة توثبهم وخلافهم علی امیر المؤمنین علیه السلم فقال نعم
والله شیئا شیئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عز وجل انا نحن نحیی الموتی ونکتب ما قدموا
وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین والله لقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین
وفاطمة علیهما السلم الیس قد فهمتما ما تقدمت به الیکما وقبلتماه فقالا بلی وصبرنا علی ما ساءنا
وغاظنا ش السنن بفتح سین مهمله [illegible] رفع [illegible] نون و ضم سین و ضم نون [illegible]
و فتح نون جمع سنت [illegible] در امر [illegible] التوثب بواو و تاء و سه نقطه و باء یکنقطه مصدر باب
تفعل استیلا بر چیزی از روی ظلم یعنی راوی گفت پس گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را پدرم فدای تو باد و مادرم
آیا مذکور نبود [illegible] در وصیت نامه گفت طریقه سلوک آنها در میان خلایق که از جانب الله تعالی بود و طریقه
سلوک که از جانب رسول او بود پس گفتم آیا بود در وصیت نامه تغلب خلفای ضلالت و اتباع ایشان
در غصب خلافت و مخالفت ایشان بر امیر المؤمنین در احکام الهی پس گفت آری [illegible]

آیا نشنیدی

آیا نشنیدی قول الله عز وجل را که در سبیل استیناف بیان حال جمعی که مؤمن و تابع کسی که مصداق باد [illegible]
العالمین است نبشود و منافقند ترس رحمن بلیغ [illegible] گفت در سوره یس که بدرستی که ما زنده میکنیم [illegible]
در آخر الزمان یا مردها را در روز قیامت و مینویسیم آنچه را که بواسطه کرده اند و اثرهای کرده ایشانرا [illegible]
میانه و هر چیز را شمرده ایم در امامی که ظاهر کننده هر مشکلست یا امامت او ظاهر است مراد امام اینست که آنچه [illegible]
رسول کرده تو میکند یکی را امیر المؤمنین عبد السته بدلیل کل شیء بخدا قسم که هر آینه گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلم را آیا نیست اینکه بتحقیق فهمیدید آنچه را که سفارش بآن کردم سوی شما
و قبول کردید آنرا پس گفتند بلی قبول کردیم بقبولی که حق قبول است و صبر کردیم بر آنچه آزرده کرد ما را و خشم
آورد ما را اصل وفی نسخة الصفوانی زیادة ش بیان نسخه صفوانی می آید در حدیث سوم باب یعقوب
سوم یعنی و در نسخه صفوانی این حدیث منقول شده با تتمه دیگر که اینجا منقول شده یا مراد اینست که حدیث پنجم در نسخه
صفوانی نیست و ادعیل [illegible] احادیث مذکوره در کافی نیست پنجم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن
عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک ما اقل بقاءکم
اهل البیت واقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا صحیفة فیها ما
الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی صلی الله علیه وآله
ینعی الیه نفسه واخبره بما له عند الله وان الحسین علیه السلم قرأ صحیفته التی اعطیها وفسر له ما یاتی بنعی
وبقی فیها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال وکانت تلک الامور التی بقیت ش بعضها منصوب و بدل آجالکم
النعی بفتح نون و سکون عین بی نقطه مصدر متعلق اللام یا فی باب منع خبر مرگ کسی را رسانیدن و ان الحسین بکسر همزه
استینافیست و در صیغه مجهولست بنی با و یکنقطه حرف جر و صیغه مصدر است و باء بمعنی [illegible] و کانت تامه است
یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از عبد الله بن عبد الرحمن الاصم از ابو عبد الله بزاز از حریز
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را فدایت شوم چه کمست ماندن شما اهل بیت رسول عمارد [illegible] نزدیکست
اجلهای شما بعض آن اجلها ببعضی دیگر بمعنی که هر یک از شما در حوالی شصت سال رفت با وجود احتیاج مردمان
بطول بقای شما پس گفت بدرستی که هر یک از ما را طوماریست یعنی حصه از طومار که مذکور شده در حدیث سابق
در آن طومار است آنچه محتاجست بآن که عمل کند بآن در مدت خود پس چون بآخر رسید آنچه در آن طومار است از چیزهائی
که مأمور شده بآن شناخت که اجل او بتحقیق نزدیک شده پس آمد نزد او نبی صلی الله علیه وآله در خواب یا بیداری
بر حالیکه میرساند سوی او خبر مرگ او را و خبر داد او را بثوابی که او راست نزد الله تعالی و بدرستیکه امام حسین علیه السلم خواند
طومار خود که داده شده بود آن طومار را تفسیر کرده شده بود برای او هر چه می آمد بر سر او با خبر مرگ او یعنی که خبر مرگ او صریح نکشته بود و باقی [illegible]

بتحقیق اینکه آنچه در طومار است تمام شده و دیگر که آنکه نبی صلی الله علیه وآله در خواب یا بیداری [illegible] خبر مرگ او را [illegible] و باقی ماند [illegible]

و در آن طومار چیزی چند که مستور بعضی بنا بر آن بود یعنی که جمیع آن طومار عمل کرده نبود مگر چیزی چند که باقی مانده بود پس
بیرون رفت بجانب کربلا برای جهاد و بعضی امور آن کارها که باقی مانده بود اصل ان الملائکة سالت الله
فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال وتتاهب لذلک حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته
وقتل علیه السلم فقالت الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار واذنت لنا فی نصرته فانحدرنا وقد
قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه وقد خرج فانصروه وابکوا علیه وعلی ما فاتکم من نصرته
فانکم قد خصصتم بنصرته وبالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا وحزنا علی ما فاتهم من نصرته فاذا
خرج یکونون انصاره ش الف لام الملائکة برای عهد ذهنی است التاهب بهمزه و باء یکنقطه مصدر باب
تفعل یراق گیری یا رب بعضی دیگر بیه میثوا اند بود وابکوا عطفست بر الزموا نه بر انصروه یعنی بدرستی که فوجی از
ملائکه دعا کردند الله تعالی را برای مدد کردن ایشان امام حسین علیه السلم را ظاهر اینست که این بعد از عدم اجابت
امام حسین نصرت را باشد چنانچه گذشت در حدیث آخر باب هفتم و هفتم و مراد ایشان نصرت بی اجازت امام باشد
پس اذن داد برای ایشان یا برای نصرت پس ماندند در آسمان مستعد میشدند برای جنگ و یراق گیری
میکردند برای آن جنگ تا وقتی که مقتول شد پس فرود آمدند و حال آنکه بتحقیق تمام شده بریده شده بود عمر
و کشته شده بود علیه السلم میتواند بود که مکث ملائکه برای این باشد که اعتقاد این نداشتند که بحیات امام
کلیه قتل رسد لایعلم الغیب الا الله پس گفتند ملائکه ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز اذن دادی
برای ما در فرود آمدن و اذن دادی برای ما در مدد او پس فرود آمدیم و حال آنکه قبض کرده بودی او را از دنیا
مراد ایشان اینست که مصلحت در اذن چه بود پس وحی فرستاد الله تعالی سوی ایشان که جدا نشوید از قبر او
تا وقتی که ببینید او را بر حالی که بتحقیق بیرون آمده باشد پس نصرت دهید او را در آن وقت و تا آن وقت گریه
کنید برای او و برای آنچه از شما فوت شده که نصرت او باشد چه بدرستی که شما مخصوص و ممتاز از سایر ملائکه شدید
بنصرت او و بگریه بر او پس گریه کردند ملائکه برای عزاداشتن و برای اندوه برای آنچه از ایشان فوت شده که
نصرت او باشد پس چون در آخر الزمان بیرون آید میباشند آن ملائکه مددکاران او یعنی مانند که ظاهر این حدیث
رجعت حقیقی امام حسین علیه السلم و دشمنان او در آخر الزمان است و میتواند بود که مراد ظهور مهدی و نصرت ملائکه
او را باشد چنانچه اشارت بآن میشود در باب صد و بیست و پنجم که باب ان الائمة فی الرجعة شیء منع یکون فیه وکان
فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه اصل باب شصت و دوم اصل باب الامور التی توجب حجة الامام علیه السلم
ش این باب بیان چیزی چند است که ثابت میکند برهان امامت امام علیه السلم را در این باب هفت حدیث است
اول اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم اذا مات الامام بم یعرف الذی بعده فقال للامام علامات

منها ان یکون اکبر ولد ابیه ویکون فیه الفضل والوصیة ویقدم الرکب فیقول الی من اوصی فلان فیقال
الی فلان والسلاح فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل یکون الامامة مع السلاح حیثما کان شرح
منها ان یکون اکبر ولد ابیه در صورتیست که امامت منتقل شود از پدر سوی پسران بی فاصله پس منتقض میشود
بامامت امیر المؤمنین و امامت امام حسین علیهما السلم و ایضا در صورتیست که در اکبر اولاد پدرش آفتی ظاهر
نباشد چنانچه می آید در حدیث ششم این باب پس منتقض نمیشود بامامت امام موسی کاظم علیه السلم بعد از پدرش
بی فاصله با وجود آنکه برادرش عبد الله افطح بزرگتر اولاد پدرش بود و پس این علامات در ائمه بعد از امام
رضا علیه السلم تخصیص ندارد و اصلا و از این مقصود بیان سایل در ایام [illegible] آنچه می آید در حدیث سوم باب
انیکه الرکب بفتح راء بی نقطه و سکون کاف جمع راکب سواران شتر از ده و بیشتر یا اسم جمعست و گاهی
بر سواران اسب نیز اطلاق میکنند یعنی گفت امام رضا علیه السلم چون مرد امام بچه شناخته میشود امامی که
بعد از اوست پس گفت امام را چند علامتست اول اینکه بزرگتر اولاد پدرش باشد اگر متعدد باشند دوم
اینکه فضیلت مثل بی آفتی و راستگویی و عفت و علم بجمیع احکام حلال و حرام و سایر آنچه مذکور شد در باب
یازدهم در او باشد سوم اینکه وصیت نامه رسول علیه السلم که بیان شد در باب سابق نزد او باشد چهارم
اینکه قافله که آینده از سفری و کوینده سوی که وصیت کرد فلان امام که از عالم رفته پس گفته شود سوی فلان
بمعنی که مشهور باشد میان مردمان بی غرض مثل اطفال و عامه خلایق که او وصی است پنجم اینکه سلاح در ما
بمنزله تابوت در بنی اسرائیل میباشد امامت با سلاح هر جا که باشد بیان این شد در حدیث اول باب
سی و هشتم دوم اصل عن عبد الاعلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم المتوثب علی هذا الامر المدعی له
ما الحجة علیه قال یسال عن الحلال والحرام قال ثم اقبل علی فقال ثلاثة من الحجة لم تجتمع فی احد
الا کان صاحب هذا الامر ان یکون اولی الناس بمن کان قبله ویکون عنده السلاح ویکون صاحب
الوصیة الظاهرة التی اذا قدمت المدینة سالت عنها العامة والصبیان الی من اوصی فلان
فیقولون الی فلان بن فلان شرح روایتست از عبد الاعلی که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را کسی که
مستولی شود بر این امارت بظلم دعوی کند که آن حق منست حجت و برهان بر او که ابطال دعوی او کند گفت
پرسیده میشود از حلال و حرام اگر جواب از روی علم داد هر جا امام است و الا فلا راوی گفت بعد از آن رو
آورد بر من پس گفت سه حجت غیر آنچه گفتم که از جمله برهان امامتست جمع نمیشود در هیچکس بغیر آنکه هست صاحب
واقعی این امارت یکی آنکه بوده باشد نزد دیگر مردمان با امام بوده پیش از او بمعنی که ممتاز باشد از سایر
اولاد در تربیت پدر او را دیگری آنکه بوده باشد نزد او سلاح رسول علیه السلم دیگری آنکه بوده باشد صاحب وصیت مشهور

کرچون آمدی بشهر برسید ازان وصیت مردمان فی غرض مثل عامه و اطفال کرسوی کی وصیت کرده ان
بسیگویند سوی فلان بن فلان مراد ایست کر هرکدام ازاین سه که ثابت شد دکا حجت و ذکر حجتی برای
ملازم امامت [illegible]
سوم حدیث عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلَا بَطْنٍ وَلَا فَرْجٍ فَيُقَالَ كَذَّابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ وَمَا أَشْبَهَ هَذَا
شرح روایت از هشام بن سالم و حفص بن بختری بفتح با و سکون خاء و فتح تاء دونقطه دربالا از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفته شد اورا که بچه چیز شناخته میشود امام گفت بوصیت مشهور و بفضیلت بدرستی که امام استطاعت ندارد یکی که طعن کند براو در دهن و نه شکم و نه فرج تا گفته شود بطایت دروغگوست و میخورد مالهای مردمان را بحرام و دیگر مانند این باشد اگرچه کرده نباشد
چهارم حدیث قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلَامَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ فَقَالَ طَهَارَةُ الْوِلَادَةِ وَحُسْنُ الْمَنْشَإِ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چیست علامتهای امامی که بعد از امام دیگرست گفت پاکیزگی زاده شدن مثل مختون زاده شدن و مانند آن از علاماتی که مخصوص ولادت رسول و ائمه علیهم السلم است چنانچه می آید در باب نود و دوم و خوب براودن و فضلیت نیکند و بازی نیکنند مراد اینست که هر مدعی امامت تا حق بحکم امیا ندارد
پنجم حدیث عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ الْكِبَرُ وَالْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ قِيلَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَدُورُوا مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ فَأَمَّا الْمَسَائِلُ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ
شرح الف لام المسائل برای عهد خارجیست یعنی مسائلی که متعلق است بعلوم فلاسفه که خلفای بنی العباس شهرت داده اند چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب پنجم یعنی روایتست از احمد بن عمر از امام رضا علیه السلم راوی گفت پرسیدم اورا از دلیل صاحب این امارت پس گفت دلیل بر او بزرگترا ولاد بودنست اگر متعدد باشند و فضیلت است و وصیت ظاهرست چون آیند جمعی از شهری بشهری گفته شد بسوی که وصیت کرده فلان گفته شد بسوی فلان بن فلان و دور زنید با سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله هرجا که دور زند اما در این مسائل مشهوره که از حلال و حرام شریعت رسول نیست پس حجت در آنها برهانی برای امامت کسی
ششم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که مرسی که امارت در پسر بزرگترست مادام که نبوده باشد با او آفتی که اشارتست به آنکه پسر بزرگتر اگر افضل باشد پیش از پدر فوت شود پس امامت او چنانچه جمعی از اسماعیلیه بآن رفته اند و امامت پسر او محمد بن اسمعیل چنانچه جمعی دیگر از اسماعیلیه بآن رفته اند باطلست و اشارتست بآنکه پسر بزرگتر او بعد از اسمعیل که عبدالله

پس امام

انتظار باشد صاحب فطیات در دو جا بفتح فا و فتح طا منقط و حا منقط یعنی کلی دربا چنانچه برایست یا راه رو یا چنانچه سرد و با بلطف افزودن باشد و یا پا فراخست هم باشد پس امامت او چنانچه نقطه فتح فا و فتح طا بآن رفته اند با طلست می آید در حدیث دو هم باب هفتاد دوم بدرست عبدالله و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد گفته وکان عبد الله بن جعفر اکبر اخوته بعد اسمعیل ولم یکن منزلته عند ابیه کمنزلة غیره من ولده فی الاکرام وکان متهما بالخلاف علی ابیه فی الاعتقاد ویقال انه کان یخالط الحشویة ویمیل الی مذاهب المرجئة
بحشویه اشاره باشد که خود را اهل سنت مینامند و احادیث موضوعه را تقدیم بر محکمات قرآن کرده اند و مراد بمرجئه جمعیت که تاخیر امامت امیرالمومنین کرده اند اعم از اشاعره و معتزله و مانند ایشان
هفتم حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَيُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَإِنْ سُكِتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ تَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ
شرح روایتست از ابو بصیر که کنیت او ابو محمد بوده گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را فدایت شوم بچه شناخته میشود امام ابو بصیر گفت پس امام گفت بچند خصلت اما اول آنها پس آن خصلت چیزیست که پیشتر سرزده از پدرش در حق او باشارتی بسوی او با امامت تا بوده باشد امام برایشان حجت و دیگری آنکه پرسیده میشود از مسائل حلال و حرام پس جواب از روی علم میگوید و اگر سکوت کنند با سخن باشقی که مسائل مردمان تمام شود خود ابتدا بیان مسائل حلال و حرام میکند در غیر تقیه و دیگری خبر میدهد بآنچه فردا میشود باستنباط از قرآن و دیگری آنکه سخن میگوید با مردمان بهر زبانی بعد از آن گفت مرا ای ابو محمد میدهم ترا علامتی برای امامت خود پیش از آنکه برخیزی از این مجلس پس درنگ نکردم چشمهم داخل شد بر ما مردی از اهل خراسان پس سخن گفت با امام آن خراسانی بلغت عرب پس جواب گفت اورا امام بلغت فارسیه راوی برای این خراسانیه نگفت که جاهل بود بتفاوت میان لغت فارسیه پس گفت اورا آن خراسانی بخدا قسم فدایت شوم منع نکرد مرا از آنکه سخن گویم با تو بلغت خراسانیه غیر آنکه گمان بردم که تو خوب نمیدانی آن لغت را پس گفت از روی تعجب سبحان الله چون باشم که خوب ندانم که جواب گویم ترا بلغت تو پس چه خواهد بود فضیلت من بر تو که امام میدانست

[illegible] خراسانی و ع

بعد از آن گفت مرا ای ابو محمد بدرستی که امام پنهان نمیباشد براو سخن هیچیک از مردمان و نه سخن مرغی و نه سخن ستوری و نه سخن چیزی که دراو جان است پس هرکه نبوده باشد این خصلتها دراو پس نیست امام
باب شصت و سوم اصل باب ثبات الامامة فی الاعقاب وانها لا تعود فی اخ ولا عم ولا غیرهما من القرابات
شرح ثبات بفتح ثاء سه نقطه مصدر باب نصر است یعنی این باب بیان بقای امامت در اولاد و آنکه امامت بر نمیگردد در برادر چنانچه در حسین نسبت بحسن علیهما السلم بود و نه در عمو و نه در غیر اینها از خویشان چنانچه در علی نسبت برسول علیهما السلم بود در این باب پنج حدیثست
اول حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَعُودُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَبَداً إِنَّمَا جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بر نمیگردد امامت در دو برادر که هر دو امام شوند بعد از حسن و حسین علیهما السلم هرگز جز این نیست که جاری شده امامت از ابتدای امامت علی بن الحسین بنحو یکه گفته الله تبارک و تعالی در سوره احزاب که خویشان نسبی نبی علیه السلم بعضی ایشان اولی اند بمیراث از خود ایشان بوسیله قرب نسب [illegible] ایشان علی و در کتاب الله تعالی است یعنی رعایت قرب نسب بیان این آیت میشود مفصلا در شرح حدیث دوم باب آینده پس نباشد امامت بعد از علی بن الحسین مگر در اولاد علی بن الحسین و اولاد اولاد علی بن الحسین
دوم حدیث عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ أَبَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
شرح روایتست از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه یونس شنید از امام میگفت امتناع کرده الله تعالی از آنکه گرداند امامت را برای دو برادر بعد از حسن و حسین علیهما السلم
سوم حدیث عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ أَ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي عَمٍّ أَوْ خَالٍ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَفِي أَخٍ قَالَ لَا قُلْتُ فَفِي مَنْ قَالَ فِي وَلَدِي وَهُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ
شرح روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع از امام رضا علیه السلم آنکه امام پرسیده شد که آیا میباشد میراث امامت در عمو یا خالو پس گفت نه گفتم پس در برادر میباشد پس گفت نه گفتم پس در کیست میراث امامت از تو گفت در فرزند من و او در آن روز هنوز پسر نداشت
چهارم حدیث عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا تَجْتَمِعُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ
شرح این ظاهرست از شرح سابق
پنجم حدیث عن عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَلَا أَرَانِي اللهُ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى قَالَ قُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسَى حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ قَالَ بِوَلَدِهِ قُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ وَتَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَابْناً صَغِيراً فَبِمَنْ أَئْتَمُّ قَالَ بِوَلَدِهِ ثُمَّ وَاحِداً فَوَاحِداً
شرح [illegible] مضارع معلوم متکلم وحده مهموز الفاء مضاعف باب افتعالست بقرینه آنکه تمنا آن میکرده در حدیث هفتم باب هفتاد و دوم [illegible]

مانند آنچه

[illegible] بعضی دیگر که نزدیکترست [illegible] در کتاب الله تعالی

منتقل از همزه بفاء الفعلست و اگر همزه بوصل افتد همزه فاء الفعل عود میکند و بنا براین در عبارت راوی لحن خواهد بود چه طرفست نایب فاعل خواهد بود و نایب فاعل هم فاعل است و ترا نیکه مقدم بر عامل خود نمیشود و لهذا کاه امر معنی کرداند بر زمخشری که گفته در قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل کل اولئک کان عنه مسئولا که عنه نایب فاعل مسئولست و احدا مفعول فعل محذوف است بتقدیر اعرف واحدا یعنی روایتست از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم اورا اگر شده باشد و نمایید مرا الله تعالی پس بکه اقتدا میکنم تعبیر از مرگ ایشان کرده ۱۲ اشارت باشد بآنکه از بسکه البته میشود گویا که شده است پس اشارت کرد بسوی پسرش امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت گفتم پس اگر حادث شود موسی حدوثی پس بکه اقتدا میکنم گفت بپسرش گفتم پس اگر حادث شود به پسرش حدوثی و واگذارد برادر بزرگی را و پسر کوچکی پس بکدام اقتدا میکنم گفت بپسرش بعد از آن بشناس یکی را پس یکی را یعنی که تا آخر برسد از فرزندان ایشان نه برادر و مانند آن
اصل وَفِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ ثُمَّ هَكَذَا أَبَداً
شرح بیان نسخه صفوانی می آید در شرح حدیث سوم باب هفتاد و سوم یعنی در نسخه صفوانی بجای ثم واحدا فواحدا ثم هکذا ابدا است یعنی آنکه بعد از آن چنین است همیشه
باب شصت و چهارم اصل باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلم واحدا فواحدا
شرح ما مصدریه است النص تعیین والتصریح بچیزی بنحوی که کسی را اختیاری در تعیین آن نماند و لفظی که صریح در معنی باشد و مراد اینجا معنی اولست واحدا حالست یعنی بیان اینست که تصریح کرده الله عز و جل برای رسول و رسول برای اصحاب خود بر ائمه علیهم السلم یکی پس یکی یعنی که تا آخر الزمان تعیین بهمکلام باختیار امت نیست در این باب شانزده حدیث و بنا بر بعض نسخ که منزوانی دیگر بعد از هفت حدیث است احادیث این باب هفت است و احادیث باب دیگر نه است
اول حدیث عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمِّ عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يُسَمِّ اللهُ لَهُمْ ثَلَاثاً وَلَا أَرْبَعاً حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَلَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ طُوفُوا أُسْبُوعاً حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ
شرح الناس عبارت از خلفای ضلالت و تابعان ایشانست از رسول الله تا آخر جواب شبهه ایشانست اگر گوئی جواب این شبهه بر دو وجه است اول آنکه الله تعالی تسمیه کرده علی را در کتاب الله و نسبت عصمت و امامت باو داده در آیت سوره زخرف وانه فی ام الکتاب

یعنی

این باب دوم

معنی اولو الامر بیان شده در شرح حدیث ششم باب هفتم و در شرح اصل [illegible]

لدینا لعلی حکیم بنا بر آنکه مخبر اند برای شان است وتفسیر ام الکتاب محکمات قرآن که مذکورست در سورهٔ آل عمران
که هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب ملخص آنست از ارجل مخبر اند بقرآن چنانکه کافر
قوم کرده اند ولدینا یعنی نزد ماست کدام الکتاب محفوظست از آنکه منسوخ شود و موافق اینست آیت سورهٔ رعد یمحو الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب پس علی مبتدا است و حکیم خبر مبتداست یعنی صادق در گفتار و معصوم در کردار و جامع
آن است پس مراد اینست که محکمات تا حیه اند بر وی ظنی و از اختلاف از روی ظنی مستند بر وعید بعد اب جهنم بر مخالف
مضمون آن محکمات صریحات در امامت علی بن ابی طالب و اولاد معروفین او علیهم السلام زیرا که دیگران بلجای عمر اجتهاد
و پیروی ظنی نداریم باتفاق امت تا انقراض دنیا دوم جوابی که امام فرموده پس جواب امام جواب تنزلی گفته اسکات
شده از جواب اول گویم که از ترس آنکه بعض جبابره از جملهٔ مخالفان مثل خلفای بنی امیه یا خلفای بنی العباس این آیت را
نیز از قرآن اسقاط کنند و استشهاد باین آیت در زیارت نامهٔ روز غدیر خم که بمکارم ذی الجلالت مذکورست
یعنی روایت است از ابو بصیر گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ نساء فرمان برید
الله تعالی را و فرمان برید رسول او و صاحبان امارت از جملهٔ شما را ~~یعنی جمعی که اطفال در میان شما موجودند~~ پس گفت نازل شده
در علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام یعنی که ایشان در زمان نزول این آیت موجود بودند و باقی ائمه
در حکم ایشانند پس گفتم او را بدرستی که مردمان میگویند پس چه واقع شده الله تعالی را که نام نبرده در صریح لفظ علی را
و اهل بیت او را که حسن و حسین باشند علیهم السلام در کتاب الله عز و جل مراد اینست که این دلالت بر عدم النص در بسیاری
است میکند راوی گفت پس امام گفت در جواب بعنوان نقض اجمالی که گویید ایشان را بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه و آله نازل شد بر او نماز و نام نبرد الله تعالی در صریح لفظ قرآن برای مردمان سه رکعت را و نه چهار رکعت را تا
آنکه بود رسول الله صلی الله علیه و آله او پس آنکه تفسیر کرد مراد الله تعالی را در نماز برای ایشان و نازل شد
بر رسول او زکوة و نام نبرد برای مردمان در صریح لفظ قرآن که از چهل درهم یک درهم است تا آنکه بود رسول الله صلی الله
علیه و آله و پس او کسی که تفسیر کرد مراد الله تعالی را در آن برای ایشان و نازل شد حج و نگفت ایشان را در صریح لفظ
قرآن طواف کنید هفت تا تا آنکه بود رسول الله صلی الله علیه و آله و پس او کسی که تفسیر کرد برای ایشان مراد الله
تعالی را در آن مراد اینست که اگر دلیل شما تمام باشد میباید که در این مسائل نیز امت اختیار داشته باشند و چون تو هم
این میشود که فرقست میان اینها و آنچه در اینجا نقض کرده از رسول صادر شده و در آن شده متفرق این شد که نقض آن
نیز شده و چون مخالف اشتهای اهل اجتهاد مخالفان بود قبول نکردند و گفت **اصل** وَنَزَلَتْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي
عَلِيٍّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَقَالَ عليه السلام أُوصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

فقاله

أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَقَالَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَقَالَ إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ
مِنْ بَابِ هُدًى وَلَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ **شرح** علی مبتدا باید مفتوح و مرکب از حوف و جبر مکلم است
الحوض منصوب و مفعول فیه است و بعضی میگویند که این ضعیف است بنا بر مشهور که شرط نصب مفعول فیه
اینست که مبهم باشد مثل جهات ست پس علی حرف جرست و الحوض مجرورست و موافق اوست آنچه در ایه
در کتاب الاشربه در حدیث هفتم باب آخر منه که با بشارت نزد ماست که و کاتردا علیها الحوض و مفعول به نمودن الحوض
بنا بر اینکه ظرفی مستقر نمیگردد مگر آنکه علیها ظرف لغو و متعلق بیرد باشد بلکه ظرف مستقر و حال قیر یرد باشد و مراد این باشد
که وارد میشود مومن را ملیک مرفوع میشود از آن بسبب آنکه کرامی و عزیز نیست برما **یعنی** و نازل شده در سورهٔ
نساء که اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امارت از جملهٔ شما را و نازل شده
در علی و حسن و حسین علیهم السلام بیان این آنکه مراد با ولی الامر ایشانند مدار دو شاهد است **اول** آنکه گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله در حق علی هر کس من صاحب اختیار او بودم پس علی صاحب اختیار اوست و معلومست که اگر او صاحب اختیار
بعد از ما باشد حسن و حسین مثل او خواهند در صاحب اختیار بودن بعد از او **دوم** آنکه امر بمتابعت اهل البیت مطلق کرد
تا معلوم شود که مراد با ولی الامر ایشانند و گفت علیه السلام سفارش میکنم شما را به پیروی کتاب الله و پیروی
اهل بیت من چه من طلبیدم از الله عز و جل که جدائی نکند میان آن دو در حکمی از احکام تا وارد سازد آن دو را
بر من نزد حوض کوثر روز قیامت پس الله تعالی داد مرا آن مطلب و گفت تعلیم مکنید اهل بیت مرا حکمی از احکام و
روش سلوک دانسته اند که ایشان داناتر اند از شما بهر چیز و گفت بدرستی که اهل بیت من هرگز بیرون نخواهند برد
شما را از در راستی و هرگز داخل نکنند شما را در در گمراهی **اصل** فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يُبَيِّنْ
مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَآلُ فُلَانٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصْدِيقاً لِنَبِيِّهِ عليه السلام إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَكَانَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ عليهم السلام
فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً
وَثَقَلاً وَهَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَثَقَلِي فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ فَقَالَ إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي
وَثَقَلِي **شرح** چون فارغ شد از نقل بیان آنکه مراد با ولی الامر اهل بیت رسولست شروع کرد در نقل بیان آنکه
مراد با اهل بیت رسول در آن زمان علی و حسن و حسین است و پس آن مطلب ثابت شود مگر آنکه در حدیث کافه و چهارم
باب صدو هفتم که اهل بیت هر نبی او صیای او بند الکسا بکسر کاف و تخفیف سین مفتوح و الف ممدوده گلیم و آن جامه
از پشم کرده او میشود و عبا میشود و سر پوش میشود **یعنی** پس اگر ساکت میشد رسول الله صلی الله علیه و آله از تعیین و تشخیص
که بیان نمیکرد که کیست اهل بیت او که مراد است با ولی الامر هر آینه دعوای آن میکردند آل فلان و آل فلان اول کنایت است

بتم اند و دوم کنایت است از جعفر
و خویشان او است که از آل
م

و خویشان او است که از آل تمیم اند و لیکن الله عز و جل نازل ساخت بیان اهل البیت را در کتاب خود برای تصدیق
نبی خود علیه السلام یعنی که و لیکن تصریح کرد بآنکه اهل بیت من که متصف اند بطهارت علی و حسن و حسین اند و پس از آن
نازل ساخت برای تصدیق او در سورهٔ احزاب که جز این نیست که اراده میکند الله تعالی با نزول آن قرآن که ببرد از شما
چیز رجس و امر و نهی زبان رسول الله را نسبت به ایزا که ببرد از شما مردمان جور کینه و شک در ربوبیت رب العالمین را که با ساکت
رسول مخصوص و ممتاز بود از جمیع خلایق باینکه اهل بیت رسول و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم است و بیان تفسیر
اول آنکه علم بقرآن مخصوص اهل البیت است و اگر بیان کل شیء در قرآن نازل نمیشد اهل البیت باید ساکت میبودند در
شی مومنان رجس و این منافی اولی الامر بودنست یا ایشان نیز مثل ائمهٔ ضلالت حکم بظن میکردند و آن رجس یعنی
شک در ربوبیت رب العالمین است چنانکه می آید در آخر الحدیث **دوم** آنکه اگر این اوامر و نواهی از زبان رسول
صریح نمیشد مردمان را راه طعن بر اهل البیت بسته در جنگ جمل و مانند آن پس باکیزگی عظیم نمیبود و این تعریف است
بمخاطبین است چه اگر راه توهم عصیان ایشان بسته شود راه عصیان بطریق اولی بسته شده پس حاضر بودند در آن موقع
علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس داخل کرد ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله در زیر کساء در منزل ام سلمه
زوجهٔ رسول علیه السلام بعد از آن گفت خداوندا بدرستی که هر نبی را اهلی که اولی الامر اند از جملهٔ امت او هست و نفیسی که
در کمال عزت نزد او است هست خواه از اهلی که اولی الامر اند باشند و خواه نه و اینجماعت اهل بیت من و نفیس مسند
السلام اند از جملهٔ اهل تو مراد اینست که چرا مراد داخل نکردی پس گفت بدرستی که تو متوجه سوی خیر و ایمانی
بر نامیست که متوجه سوی شر و کفر بوده و لیکن اینجماعت اهل من و نفیس منند یعنی که تو داخل نیکو ام سلمه
که او داخل است نفیس فاطمه در زیر کساء لازم می آید که در خطاب علیکم که مخصوص مرد است داخل باشد و مراد رسول علیه السلام
اینست که او نفیس است اگرچه از جملهٔ داخلین در این خطاب نیست و باقی اهل البیت اند و نفیس نیز هستند و از این
تقریر ظاهر میشود که اهل البیت منصوب بر اختصاص است **اصل** فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عَلِيٌّ
أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكَثْرَةِ مَا بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَأَخْذِهِ بِيَدِهِ فَلَمَّا مَضَى
عَلِيٌّ عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَلَا وَاحِداً مِنْ وُلْدِهِ
إِذاً لَقَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِينَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ
وَبَلَّغَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا بَلَّغَ فِيكَ وَأَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْكَ فَلَمَّا مَضَى عَلِيٌّ عليه السلام
كَانَ الْحَسَنُ أَوْلَى بِهَا لِكِبَرِهِ **شرح** پس وقتی که گرفته شد از دنیا رسول الله صلی الله علیه و آله بود علی اولی از جمیع مردم
بمردمان برای بسیاری آنچه تبلیغ کرده بود از جانب الله تعالی در حق علی رسول الله صلی الله علیه و آله و برای و اداشتن
رسول علی را برای امامت مردمان و گرفتن رسول دست علی را در روز غدیر خم اشارت بکثرت نصوص دال بر تقدیم علی

سزاوار تر از همکی بود امامت
حسن و حسین بجعفر از هم

علیهم السلام است در امامت پس وقتی که رفت از دنیا علی علیه السلام محال بود که استطاعت داشته باشد علی یعنی که البته جابر بود علی را
و محال بود که این کار کند که داخل کند در امامت محمد پسر خود را که مشهور بمحمد بن الحنفیه است و نه عباس پسر خود را و نه یکی از پسران خود را
غیر حسن و حسین در آن وقت فرض محال هر آینه میگفتند حسن و حسین بدرستی که الله تبارک و تعالی نازل ساخت آنچه در
شان ما در سورهٔ احزاب و در جای دیگر در جا چنانکه نازل ساخت در تو و امر کرد باطاعت ما چنانکه امر کرد باطاعت تو و رسانید در حق ما رسول
الله صلی الله علیه و آله را چنانکه رسانید در حق تو و برطرف کرد الله تعالی پلیدی را از ما چنانکه برطرف کرد از تو پس بنا بر این وقتی
که رفت از دنیا علی علیه السلام بود حسن اولی بامامت برای بزرگی سن او نسبت بحسین علیهما السلام **اصل** فَلَمَّا تُوُفِّيَ لَمْ يَسْتَطِعْ
أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَيَجْعَلَهَا فِي
وُلْدِهِ إِذاً لَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ أَبِيكَ وَبَلَّغَ فِيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ كَمَا بَلَّغَ فِيكَ وَفِي أَبِيكَ وَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْكَ وَعَنْ أَبِيكَ فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام
لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّعِي عَلَى أَخِيهِ وَعَلَى أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ
وَلَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلَا **شرح** و او در و الله حالیه است و صاحب حال ضمیر لیفعل است و مراد اینست که این قول الله تعالی دلیل اینست
که حسن اولاد خود را داخل نمیتوانست کرد و بیان این میشود در شرح حدیث آینده تجعلها منصوب و معطوف بر یفعل ذلک است
ضمیر اهل بیته راجع بحسین است و میتواند بود که راجع بحسن باشد **یعنی** پس وقتی که گرفته شد حسن از دنیا استطاعت نداشت
که داخل کند در امامت پسران خود را و محال بود که کند آن را و حال آنکه الله عز و جل میگوید در سورهٔ احزاب که خویشان نسبی
رسول علیه السلام بعض ایشان اولی اند بمومنان از خودشان بوسیلهٔ بعضی ~~دیگر~~ در کتاب الله
پس محال بود که حسن علیه السلام کند آن را پس کرداند امامت را در پسران خود در آن وقت فرض محال هر آینه میگفت حسین علیه السلام
که امر کرده الله تعالی باطاعت من چنانکه امر کرده باطاعت تو و اطاعت پدر تو و رسانیده در حق من رسول الله صلی الله علیه و آله چنانکه
رسانیده در حق تو و در حق پدر تو و برطرف کرد الله تعالی از من پلیدی را چنانکه برطرف کرد از تو و از پدر تو پس بنا بر این وقتی که
گردید امامت سوی حسین محال بود که یکی از برادران او استطاعت داشته باشد که دعوی کند بر حسین چنانکه او دعوی
میکرد بر برادر خود و بر پدر خود اگر اراده میکردند که بگردانند امارت را از حسین و محال بود که آن دو این کار کنند **اصل** ثُمَّ صَارَتْ
حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَجَرَى تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ
بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَاللَّهِ لَا نَشُكُّ
فِي رَبِّنَا أَبَداً **شرح** صارت از افعال ناقصه است یعنی انتقلت الشک است و نفی و اثبات در ذهن کسی و عدم علم کسی بچیزی که
مقصود باشد و فعلی که مناسب منزلت عالم بچیزی باشد و مراد اینجا معنی سوم است **یعنی** بعد از آن تغییر یافت امامت وقتی که
رسید سوی حسین علیه السلام یعنی براه افتاد تفسیر این آیت از سورهٔ احزاب که خویشان نسبی رسول بعض ایشان اولی اند بمومنان
بتبیان این که

قادر بچیزی برای بیان است و مقصود این
که امامت علی و حسن و حسین موافق منزل
این آیت است چنانکه بیان میشود در شرح
حدیث آینده و امامت اولاد حسین موافق
تاویل این آیت است و آن در میان میشود

الامر عنه

از خودشان بوسیلهٔ بعضی دیگر در کتاب الله آیتی بعد از ان کرده امامت بعد از حسین برای علی بن الحسین بعد از ان کرده امامت بعد از علی بن الحسین سوی محمد بن علی و گفت امام جعفر صادق علیه السلم که مراد حسین در آیت سورهٔ احزاب شک در ربوبیت رب العالمین است یعنی شک در صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی است پس حسیم از روی علی چه آن بجای دعوی شرکت در ربوبیت است بگذاشتم که شک نکرده ام در صاحب کل اختیار خود هرگز اشارت باینکه همین آیت دلیل امامت ائمهٔ هدی و بطلان امامت ائمهٔ ضلالت تا روز قیامت چه معلوم هر کسیست که امامت اینچنین همگنان دوازده امام در هر زمانی حکم ارزا ای علی و اجماع است دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رَوْحٍ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ فَقَالَ نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ فَنَحْنُ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَبِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ قُلْتُ فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَلِوُلْدِ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كُلُّ ذَلِكَ يَقُولُ لَا قَالَ وَنَسِيتُ وُلْدَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ فَقَالَ لَا وَاللهِ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ مَا لِمُحَمَّدِيٍّ فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرَنَا شرح تتمهٔ آیت در سورهٔ احزاب چنین است من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک فی الکتاب مسطورا در این آیت چند احتمالست از انجمله که موافق این حدیث است که با در بالمؤمنین و من در من انفسهم صلهٔ اولی واولوالارحام عبارتست از خویشان نسبی نبی صلی الله علیه و آله که اولاد عبد المطلب اند خواه بواسطه و خواه بی واسطه چنانچه عبارتست از اولاد

~~امام حسین علیه السلم و مراد [illegible] اول ایشان علی بن الحسین [illegible]~~

~~[illegible]~~

علی و حسن

علی و حسن و حسین علیهم السلم اولی بتقدیر او اولی بالمؤمنین من انفسهم است نظیر آیت سورهٔ طلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر واللائی لم یحضن فعدتهن ثلثة اشهر است با در بعض مثل با در بالمؤمنین نیست زیرا که مؤمنین رعیت اند و بعضی وسیله است پس برای سببیت است و بعض عبارتست از فاطمه علیها السلم که بضعهٔ نبی صلی الله علیه و آله است و مراد این نیست که هر کدام از اولوالارحام که اقربند بفاطمه اولی بوده از خودشان بخلاف جمعی که اقربند بازواج نبی زیرا که ازواج نبی مانند امهات مؤمنین اند و وسیلهٔ این اولویت برای کسی نمیشوند فی کتاب الله متعلق باولی است و کتاب الله عبارتست از آنچه فرض کرده الله تعالی و خبر از ان کرده در کتب سابقه من در من المؤمنین مثل من در من انفسهم نیست زیرا که مؤمنین و مهاجرین را تقرب دراولی ارحام نبی نیست اصلا پس من در من المؤمنین برای تبعیضست مثل فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله و مثل لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا و مثل ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة و مراد این نیست که مؤمنان و مهاجران نصیبی در اولویت بمؤمنان از خودشان اصلا در هیچ وقت الا برای استثنای متصل و ان مصدریست و مصدر نائب ظرف زمانست مخاطب در تفعلوا الی اولیائکم بعضهم است و مراد با اولیائکم خواص علمای شیعهٔ امامیه است و تعدیهٔ تفعلوا بالی بتضمین معنی تفوضوا است و معروف عبارتست از تعیین کسی برای حکومت و قضا در ناحیهٔ زیرا که در ان وقت بعض مؤمنان و بعض مهاجران نصیبی فی الجمله بهم میرسد در ان اولویت باعتبار وکالت مشار الیه ذلک مضمون من المؤمنین تا آخر است بدانکه این تقریر آیت سورهٔ احزاب منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب المواریث در حدیث سوم باب میراث ذوی الارحام مع الموالی که باب یکی و چهل است از کتاب که عن حنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ای شیء للموالی فقال لیس لهم من المیراث الا ما قال الله عز وجل الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا زیرا که معروف از جنس میراث نیست و با این دفع توهم نواصب میشود چه میگویند که این آیت نازل شده در میراث مال و ما خلفه از اینکه بنا بر این نظم این آیت رکیک و منفک میشود و اعلم فیمن نزلت بتقدیر قال قلت فیمن نزلت است الامره بفتح همزه و فتح میم جمع آمر بر وزن فاعل از باب نصر یعنی امیر و بکسر همزه و سکون میم امارت و اول اینجا مناسبتر است کل منصوبست بنا بر مفعول فیه و مبنی بر فتح و مجرور میتواند بود یعنی روایتست از عبد الرحیم بن روح قصیر از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز وجل در سورهٔ احزاب که نبی سزاوارتر است در مؤمنان از خودشان یعنی که او امام مفترض الطاعه است در آنچه او خواهد از ایشان و کارهای ایشان و خلاف خواهش خودشان یعنی اختیار با اوست و زنان او مانند مادران ایشان اند در حرمت نکاح و خویشان نسبی نبی علیه السلم بعضی از ایشان اولی اند بمؤمنان از خودشان بوسیلهٔ بعضی در کتاب الله تعالی راوی گفت که گفتم که در که نازل شده این آیت یعنی که نازل شده در میان یکسی که این آیت جاری شده در پسران حسین بعد از او یعنی که مقصود اصلی بیان حالی ایشان

زیرا که بتقدیر اولی [illegible]

حسن و حسین است و جاری شده در اولاد حسین علیه السلم فرزندان امام حسین و فرزندان فرزندان او سزاوارتریم بامارت و برسول الله صلی الله علیه و آله از مؤمنان و مهاجران و انصار گفتم پس آیا پسران جعفر طیار در امارت نصیبی است گفت نه پس گفتم هم برای پسران عباس بن عبد المطلب در امارت نصیبی هست گفت نه پس شمردم بر او پسران عبد المطلب را در همگی آن میگفت نه راوی گفت و فراموش کردم فرزندان امام حسن علیه السلم را پس داخل شدم بعد از ان بر او پس گفتم او را آیا برای پسران امام حسن در امارت نصیبی هست پس گفت نه بخدا قسم ای عبد الرحیم نیست برای منسوبی از منسوبان بمحمد در امارت نصیبی غیر ما که پسران امام حسینیم پسران اویم سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا قَالَ إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلَى بِكُمْ أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَبِأُمُورِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي عَلِيًّا وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَسَاهُ إِيَّاهَا وَكَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ فَجَاءَ سَائِلٌ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ وَأَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَصَدَّقْ عَلَى مِسْكِينٍ فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنِ احْمِلْهَا فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةَ وَصَيَّرَ نِعْمَةَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ يَكُونُ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ مِثْلَهُ فَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَالسَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ شرح یعنی برای تفسیر ولیکم است من برای سببیت است و ظرف حال از امورکم است و اموالکم بر انفسکم است و این اشارتست باینکه کار مکلفان دو قسم است اول آنچه بسبب نفس باشد مثل نماز و دوم آنچه بسبب اموال باشد مثل ادای خمس و زکوة و ترک کسب هر دو با شیء مثل نماز واجبست در جمیع آنها برای ائمه و رسول و مؤمنان یعنی علی یا یعنی برای بیانست که مراد بالذین آمنوا جمیعهٔ کاملین میکنند چنانکه خود در المذکور و قضا و مانند آنها فهم برای تراخی زمانیست زیرا که ما بعد آن متصل بما قبل آن نیست بلکه برای تعجبست از مبالغه در بیان مراد حقیقت صلاة بیان نماز دو رکعتی یا دو قسم باب صعود و مفتح الحلة بضم حاء حفظ و تشدید لام لباسی که آستر دارد و ظاهر از قیمت آن اینست که خز نفیسی یا مشابه بوده و جواهر مزین بوده و ظاهر اینست که تصدق در حال رکوع از امیر المؤمنین علیه السلم مکرر شده باشد پس تصدق بخاتم نیز شده باشد چنانچه مشهورست و این موافق ظاهر مضارع در یؤتون است ولی الله یعنی حاکمی است که الله تعالی تعیین کرده برای خلایق و اولی بالمؤمنین است چنانچه از این حدیث ظاهر میشود صیر بصیغهٔ معلوم باب تفعیل بمعنی جعل است نعمة منصوب و مفعول اولست و عبارتست از تصدق با در بنعمته برای الصاق است و ظرف مفعول دوم است و مراد اینست که نعمت اولاد او را مذکور کرد با نعمت او و این برای توجیه تعبیر بالذین آمنوا است با وجود آنکه آیت در علی علیه السلم نازل شده با در بهذه النعمة برای الصاق است و ظرف خبر یکون است مثله منصوب و نائب مفعول مطلق یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در سورهٔ مائده جز این نیست که ولی شما الله است و رسول او و جمعی که مؤمن شده اند گفت که یعنی سزاوارتر بشما و بکارهای شما و مالهای شما از خودتان الله است و رسول او و جمعی که مؤمن شده اند بالذین آمنوا علی را و اولاد او را که امامان اند علیهم السلم تا روز قیامت با وجود آن بیان کرده علی و اولاد او را الله عز و جل در تتمهٔ آیت بانکه گفته جمعی که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالی که ایشان راکعانند و بود امیر المؤمنین علیه السلم در نماز ظهر و تحقیق کرده بود دو رکعت را و او راکع بود و بر او حلهٔ بود که قیمت

درعه بود که

کفتم پس برای پسران عباس بن عبد المطلب در امارت نصیبی هست گفت نه پس شمردم

قیمت

که قیمت آن هزار دینار طلا بود و نبی صلی الله علیه و آله پوشانیده بود او را از ان لباس بعنوان خلعت و نجاشی پادشاه حبشه که بهدیه فرستاده بود آن لباس را برای نبی علیه السلم پس آمد سائلی پس گفت سلام بر تو باد ای حاکم الله تعالی در خلایق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سزاوارتر بمؤمنان از خودشان تصدق کن بر مسکینی پس انداخت آن لباس را و اشارت کرد بدست خود بجانب آن سائل که بردار آن را پس نازل ساخت الله عز و جل در حق علی این آیت را

~~و ماوند زبان ... رسول علیه السلم ... و این آیت نعمت دادن اولاد و ... را که~~ هنوز اثری از ان نشده بود بنعمت دادن او پس هر که برسد از اولاد او بمرتبهٔ امامت میباشد باین نعمت مثل امیر المؤمنین و در حکم این آیت پس تصدق میکنند بر حالی که راکع باشند و سائلی که سؤال کرد امیر المؤمنین را از ملائکه بود و جمعی که سؤال میکنند ائمه را از اولاد او میباشند از ملائکه چهارم اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَالْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَبُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَأَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَفَرَضَ وَلَايَةَ أُولِي الْأَمْرِ فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ فَأَمَرَ اللهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ فَلَمَّا أَتَاهُ ذَلِكَ مِنَ اللهِ ضَاقَ بِذَلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَأَنْ يُكَذِّبُوهُ فَضَاقَ صَدْرُهُ وَرَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شرح روایتست از عمر بن اذینه از این شش کس از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امر کرد الله عز و جل رسول خود را با علام وجوب اطاعت علی و نازل ساخت بر رسول در سورهٔ مائده جز این نیست که مفترض الطاعه شما الله است و رسول او و جمعی که ایمان آوردند آن جمعی که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و آخر چنانچه گذشت در حدیث سابق و فرض داد در سورهٔ نسا وجوب اطاعت اولی الامر را در جمیع حکمها که گفت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس اصحاب رسول ندانستند که چیست آن وجوب اطاعت یعنی که در حق کیست پس امر کرد الله تعالی محمد علیه السلم را که تفسیر کند برای ایشان آن اطاعت را چنانچه تفسیر کرده برای ایشان نماز و زکوة و روزه و حج را پس وقتی که آمد او را آن امر بتفسیر از جانب الله تعالی تنگ شد بسبب آن سینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و ترسید که برگردند اصحاب از دین خود و او را تکذیب کنند در این تفسیر پس تنگ شد سینهٔ او و باز گشت کرد بصاحب کل اختیار خود مراد اینست که میل رسول علیه السلم این بود که شاید که تصریح بتفسیر ولایت در قرآن بشود و اکتفا بسنت نشود اصل فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى وَكَانَتِ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

وسزاوارتر

دگر دانید

مذکور در این آیت را

صلی الله علیه و آله و بیان آن در شرح حدیث ششم باب هفتم در شرح [illegible]

را تمام

قال ابو جعفر علیه السلم یقول الله عز و جل لا انزل علیکم بعد هذه فریضة قد اکملت لکم الفرائض شرح اصح مصنفات
بیع شکاف انداختن در چیزی است که شکاف آن بهم بیاید و مراد اینجا نقض عهد است و در این لفظ اشارت است باینکه قول الله تعالی
در سوره حجر فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین تمهید این امر است فا در فانزل برای تفریع است بمعنی تعقیب است یعنی آیه
الیوم اکملت پیش از آیت بلغ ما انزل است در مصاحف لا انزل علیکم بعد هذه فریضة منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث
دهم این باب که ثم نزل علیه آیة الخمس زیرا که نزول آیت خمس تتمه نزول ولایت است یعنی پس می فرستاد الله عز و جل
سوی محمد علیه السلم در سوره مائده که ای رسول برسان آنچه را که نازل کرده شده سوی تو از صاحب کل اختیار تو که تفسیر
ولایت علی باشد و اگر نکردی پس نرسانیدی پیغام صاحب کل اختیار خود را یعنی که هر چه رسانیدی باطل میشود و الله
تعالی نگاه میدارد ترا از مردمان یعنی گزارنده ایشان بر تو نوشته نخواهد شد یا ضرر ایشان بتو نخواهد رسید
تفریع کرد محمد با آنچه امر الله تعالی عز ذکره بود بایستادن که بر پای داشت ولایت علی علیه السلم در روز غدیر خم بایستادن
ندا کرد که حاضر شوید نماز را بر حالی که جمع کننده مردمان باشد یعنی که حاضر شوید برای نماز جماعت و امر کرد مردم را
که برسانند حاضر بغائب آنچه را که شنیدند [illegible] از رسول گفت عمر بن اذینه که روایت کردند آن شش کس غیر
ابی الجارود که در رتبه آنچه گذشت گفت امام علیه السلم و فریضه نازل میشد بعد از فریضه دیگری در زمان رسول و بود
فریضه ولایت علی علیه السلم آخر فرایض پس بجای جمیع نازل ساخت الله عز و جل در سوره مائده امروز کامل کردم برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت فرستادن رسول خود را و راضی شدم برای شما نفی شریک در ربوبیت را
کردن شما باشد یعنی که اگر این فریضه را قبول نکنید از حقیقت اسلام بیرون میروید و دعوی اسلام شما محض ظاهر
و دعوی لاطائل خواهد بود گفت امام علیه السلم در تفسیر این آیت که میگوید الله عز و جل که نازل نساختم بر شما بعد از این
فریضه ولایت علی فریضه دیگر بتحقیق کامل کردم برای شما فرائض را یعنی که هر چیز که [illegible] در شرع این امر تا روز
قیامت پنجم حدیث عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال کنت عنده جالسا فقال له رجل حدثنی عن ولایة علی
أمن الله او من رسوله فغضب ثم قال ویحک کان رسول الله صلی الله علیه و آله اخوف لله من ان یقول ما لم
یأمره به الله بل افترضه کما افترض الله الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج شرح روایت است از ابو بصیر از امام محمد باقر
علیه السلم گفت بودم نزد او نشسته پس گفت او را مردی حکایت کن مرا از ولی بودن علی علیه السلم که آیا تعیین او بعد
از نزول آیت انما ولیکم الله تا آخر از جانب الله تعالی بود یا اختیار تعیین با رسول بود و از جانب رسول آمده
پس غضب آمد امام بعد از آن گفت که وای بر تو بود رسول الله صلی الله علیه و آله ترسان تر از الله تعالی از آنکه گوید در احکام
شرعیه چیزی را که امر نکرده باشد او را بآن الله تعالی بلکه فرض گردانید الله تعالی ولی بودن علی را چنانچه فرض گردانید الله نماز را و
زکوة و روزه و حج را اشارت است بآنکه تعیین امام از جمله احکام شرعیه است مانند تعیین آنچه مذکور شد و مراد آیت [illegible]

چه مدار حل مشکلات بر آنست پس از جمله محکم حکم شرعی نیست تا کسی اختیار در آن داشته باشد پس اگر حکم در آن میکرد
از پیش خود بعذاب گرفتار میشد ششم حدیث عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلم
یقول فرض الله عز و جل علی العباد خمسا اخذوا اربعا و ترکوا واحدة قلت أتسمیهن لی جعلت فداک
فقال الصلوة و کان الناس لا یدرون کیف یصلون فنزل جبرئیل علیه السلم فقال یا محمد اخبرهم بمواقیت
صلوتهم ثم نزلت الزکوة فقال یا محمد اخبرهم من زکوتهم ما اخبرتهم من صلوتهم ثم نزل الصوم فکان رسول
الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم عاشوراء بعث الی ما حوله من القری فصاموا ذلک الیوم فنزل شهر رمضان
بین شعبان و شوال ثم نزل الحج فنزل جبرئیل علیه السلم فقال اخبرهم من حجهم ما اخبرتهم من صلوتهم و
زکوتهم و صومهم ثم نزلت الولایة و انما اتاه ذلک فی یوم الجمعة بعرفة انزل الله عز و جل الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و کان کمال الدین بولایة علی بن ابی طالب شرح فقال الصلوة اشارت است بمثال
آیت سوره بنی اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب [illegible] المواقیت بتحقیق
موقوت فرض کرده شده موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دهم باب دوازدهم ثم نزلت الزکوة اشارت است
بامثال آیت سوره توبه خذ من اموالهم صدقة ما در ما اخبرتهم دو جا مصدریه است و مصدر مفعول مطلق برای تشبیه است
ثم نزل الصوم اشارت است بآیت سوره احزاب والصائمین و الصائمات یا بآیتی که منسوخ شده و از
مصاحف مشهوره افتاده مجملا فکان رسول الله بتقدیر فنزل جبرئیل علیه السلم فقال یا محمد اخبرهم من صومهم ما اخبرتهم
من صلوتهم و زکوتهم فکان رسول الله الخ فنزل شهر رمضان اشارت است بآیت سوره بقره شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن بین شعبان و شوال برای رفع توهم دو چیز است اول اینکه مراد بودن شمس در سرطان باشد بیان این آنکه
رمضان در اصل بمعنی زمان شدت حرارت و آن وقت بودن شمس در سرطانست جوهری گفته یقال انهم لما نقلوا اسماء
الشهور من اللغة القدیمة سموها بالازمنة التی وقعت فیها فوافق هذا الشهر ایام رمض الحر فسمی بذلک دوم اینکه مراد
شهر عددی باشد که سی روزست چنانچه بعضی توهم کرده اند ثم نزل الحج اشارت است بآیت سوره آل عمران و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا ثم نزلت الولایة اشارت است بامثال آیت سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا جهاد و خمس مذکور نشده برای اینکه از تتمه ولایت است انزل الله استیناف است برای بیان
سابق و اشعارست باینکه فاصله طولیه میان این دو آیت در سوره مائده در مصاحف مشهوره موافق نزول آنها نیست
ذکر علی بن ابی طالب از قبیل [illegible] مراد او داود است یعنی روایت است از ابی الجارود که نام
او زیاد بن منذر است از امام محمد باقر علیه السلم گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت واجب لازم کرد الله عز
و جل بر این بندگان مراد مکلفانست پنج فریضه را فرا گرفتند چهار را و ترک کردند یکی را گفتم آیا نام میبری آنها

برای من قربان شوم پس گفت اول اینکه نازل شد نماز و مردمان نمیدانستند که چگونه نماز کنند پس نازل شد جبرئیل
علیه السلم پس گفت ای محمد خبر ده ایشان را بواجبات نماز ایشان دوم اینکه بعد از آن نازل شد زکوة جبرئیل پس
گفت ای محمد خبر ده ایشان را از واجبات زکوة ایشان چنانچه خبر دادی ایشان را از واجبات نماز ایشان سوم
اینکه بعد از آن نازل شد روزه پس رسول الله صلی الله علیه و آله چون میشد روز دهم محرم میفرستاد بسوی آنچه حوالی
او بود از دهها خواه در مکه و خواه در مدینه پس روزه میداشتند مؤمنان آن روز را پس نازل شد روزه ماه
رمضان میان شعبان و شوال چهارم اینکه بعد از آن نازل شد حج پس نازل شد جبرئیل علیه السلم پس گفت خبر ده ایشان را
از واجبات حج ایشان چنانچه خبر دادی ایشان را از واجبات نماز ایشان و زکوة ایشان و روزه ایشان
پنجم اینکه بعد از آن نازل شد ولایت و جز این نیست که نازل شد آن ولایت در روز جمعه در عرفه در حجة
الوداع که در سال دهم هجری بود بیان این آنکه نازل ساخت الله عز و جل آیت سوره مائده را که امروز
کامل کردم برای شما دین حق شما را و تمام ساختم بر شما نعمت ارسال رسول خود را و بود کامل بودن دین اسلام
بامامت علی بن ابی طالب متن فقال عند ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله امتی حدیثو عهد بالجاهلیة
و متی اخبرتهم بهذا فی ابن عمی یقول قائل و یقول قائل فقلت فی نفسی من غیر ان ینطق به لسانی
فاتتنی عزیمة من الله عز و جل بتلة اوعدنی ان لم ابلغ ان یعذبنی فنزلت یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین فاخذ رسول
الله صلی الله علیه و آله بید علی علیه السلم فقال یا ایها الناس انه لم یکن نبی من الانبیاء ممن کان قبلی الا و قد
عمره الله تعالی ثم دعاه فاجابه فاوشک ان ادعی فاجیب و انا مسئول و انتم مسئولون فما ذا انتم
قائلون فقالوا نشهد انک قد بلغت و نصحت و ادیت ما علیک فجزاک الله افضل جزاء المرسلین فقال
اللهم اشهد ثلث مرات ثم قال یا معشر المسلمین هذا ولیکم من بعدی فلیبلغ الشاهد منکم الغائب قال ابو
جعفر علیه السلم کان و الله امین الله علی خلقه و غیبه و دینه الذی ارتضاه لنفسه شرح الحدیث تازه الجاهلیة
[illegible] برای ظن و اهل ظن و این اشارت است بآنچه مذکورست در کتاب الروضه در شرح [illegible] که ابوبکر و عمر و ابو عبیدة
بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیرة بن شعبه عهد کرده بودند با یکدیگر باینکه اگر محمد وفات یابد [illegible]
خلافت را در بنی هاشم و مکتوبی باین مضمون نوشته [illegible] بود که [illegible] باشد برای نزدیک [illegible]
شود باینکه الکراهت هنوز بالکلیه جاهلیت را از دل بدر نکرده اند و هر روز چیزی از آنها [illegible] میکنند مقول القول
دو جا محذوفست یعنی اینکه هر کسی هر چه میخواهد میگوید جمله فقلت فی نفسی تا یعذبنی معترضه است برای بیان سابق
و لاحق پس فا بیانیه است و قول معترضه [illegible] تقدیر فقال رسول الله فقلت فی نفسی [illegible]

مصدر باب ضرب [illegible] جهد در کاری البتل بفتح با و سکون تا [illegible] در لغت [illegible] کاری که منقطع از کارهای دیگر
باشد [illegible] شده [illegible] باب تفعل است [illegible] یعنی پس گفت نزد
آن رسول الله صلی الله علیه و آله امت من تازه بجاهلیت و هر گاه خبر دهم ایشان را باین امر در پسر عموی خود
میگوید گوینده آنچه را که خواهد و میگوید گوینده دیگر آنچه را که خواهد بیان این آنست که گفت رسول علیه السلم گفتم
این سخن را در دل خود بی آنکه گویا شود بآن زبان من پس آمد مرا جدی در آن کار از جانب الله تعالی که مانند جدا کرده
دیگر نبود بیان این آنکه تهدید کرد مرا اگر نرسانم که عذاب کند مرا چون جمله معترضه تمام شد امام علیه السلم گفت نازل شد
آیت سوره مائده که ای رسول برسان بامت آنچه را که فرود آمد سوی تو از جانب صاحب کل اختیار تو در حق
علی و اگر نکنی پس نرسانیدی پیغام او را یعنی که هر چه کردی باطل است و الله تعالی نگاه میدارد ترا از مردمان
یعنی که اگر نشنوند ضرری بتو نخواهد رسید بیان این آنکه هر آینه الله تعالی توفیق نمیدهد در آن جماعت کافر را یعنی که بر
کوشش در اصلاح ایشان مکن که نخواهد شد پس گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلم را پس گفت
ای مردمان هر آینه نیست که بوده باشد هیچ رسولی که پیش از رسالت نبوت داشته باشد از انبیا از جمعی که پیش از
من بودند مگر بر حالی که معمر بوده که بتحقیق عمری داده او را الله تعالی بعد از آن خواند او را پس اجابت کرد بیان این آنکه
نزدیک شده که من خوانده شوم پس اجابت کنم و من در روز قیامت پرسیده میشوم از کیفیت تبلیغ و نصیحت و بجا آوردن
آنچه لازمست و شما نیز پرسیده میشوید از حال من پس چه میگوئید گفتند در حق تو گواهی میدهیم که تو بتحقیق رسانیدی
و اخلاص ورزیدی و بجا آوردی آنچه را که بر تو بود پس جزا دهاد ترا الله تعالی بهترین جزای رسولان پس سه بار گفت
خداوندا گواه باش مقصود اینست که اگر مخالفت کنند در آنچه امروز میگویم حجت بر ایشان تمام است بعد از آن گفت
ای گروه مسلمانان این علی ولی شماست که در آیت انما ولیکم الله تا آخر مذکورست بعد از من پس باید که برسانند حاضران
از شما بغایبان گفت [illegible] امام محمد باقر علیه السلم در اثنای نقل این حکایت برای موافقت آنچه مردمان گفتند که بود رسول
الله صلی الله علیه و آله [illegible] امین الله تعالی [illegible] برای خود تا شریکی در حکم برای او قرار دهند [illegible]
رای حق و در مسائل چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام تا آخر متن عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و آله حضره الذی حضر عند ما علیا فقال یا علی انی ارید ان ائتمنک علی ما ائتمننی الله علیه من
غیبه و علمه و من خلقه و من دینه الذی ارتضاه لنفسه فلم یشرکک و الله فیها یا زیاد احدا من الخلق ثم
ان علیا علیه السلم حضره الذی حضره فدعا ولده و کانوا اثنی عشر ذکرا فقال لهم یا بنی ان الله عز و جل
قد ابی الا ان یجعل فی سنة من یعقوب و ان یعقوب دعا ولده و کانوا اثنی عشر ذکرا فاخبرهم بصاحبهم
الا و انی اخبرکم بصاحبکم الا ان هذین ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین فاسمعوا لهما و اطیعوا

و وارث و هما فی قد انتهتا الی ما انتهی الیه رسول الله صلی الله علیه و آله بما اتاه الله علیه من خلیفة من خلقه حتی و من دینه الذی ارتضاه لنفسه فاوجب الله لهما علی علی علیه السلم ما اوجب لعلی علیه السلم من رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یکن لاحد منهما فضل علی صاحبه الا بکبره و ان الحسین کان اذا حضر الحسن علیهما السلم لم ینطق فی ذلک المجلس حتی یقوم شرح بعد از ان بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله را حاضر شد مرگی که حاضر شد پس خواند علی را پس گفت ای علی بدرستی که من اراده دارم که امین کنم ترا بر آنچه امین کرده مرا الله تعالی بر آن از علم او است و مخلوقین او است و دین اسلام او است که گزیده است آنرا برای خود پس رسول علیه السلم شریک نکرد در آن کفته ام ای زمان در مجلس سارا از مخلوقین با علی بعد از ان بدرستی که علی را حاضر شد مرگی که حاضر شد او را پس خواند فرزندان خود را و بودند دوازده پسر پس گفت ایشان را ای پسران من بدرستی که الله تعالی امتناع کرده در باب وصیت من از سوای آنکه گردانید در من طریقی از یعقوب و بدرستی که خواند یعقوب فرزندان خود را و بودند دوازده پسر پس خبر داد ایشان را بوالی ایشان که یوسف علیه السلم است اشارت است بجایی که در سوره بقره مذکور است که و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی تا آخر و اشارت است باینکه بر که تصدیق با امام معصوم مفترض الطاعه نداره مشترکت در حقیقت و اگاه باشید و بدرستی که من خبر میدهم شما را بوالی شما آگاه باشید بدرستی که این دو پسر من دو پسر رسول الله صلی الله علیه و آله اند حسن و حسین پس بشنوی گفته برای ایشان و فرمانبرداری کنید و مدد کنید ایشان را جه بدرستی که من امین کردم ایشان را بر آنچه امین کرد مرا بر آن رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله آنچه امین کرده بود او را الله تعالی بر آن که مخلوقین او بود و علم غیب او بود و دین اسلام او بود که گزیده آنرا الله تعالی برای خود مخفی نماند که از ذکر تمام اداست که مرا این بروجی نکرد و بر باقی کرد پس واجب ساخته الله تعالی برای حسن و حسین از جانب علی علیه السلم آنچه که واجب ساخته برای علی علیه السلم از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله پس نبود برای یکی از آن دو زیادتی بر یار خود مگر بزرگی سن او و بدرستی که حسین هر وقت که حاضر میشد حسن علیهما السلم در مجلس او سخن نمیگفت در آن مجلس تا وقتی که بر خیزد حسن ثم ان الحسن علیه السلم حضره ما حضره فسلم ذلک الی الحسین ثم ان حسینا علیه السلم حضره الذی حضره فدعا ابنته الکبری فاطمة بنت الحسین فدفع الیها کتابا ملفوفا و وصیة ظاهرة و کان علی بن الحسین علیهما السلم مبطونا لا یرون الا انه لما به فدفعت فاطمة الکتاب الی علی بن الحسین علیهم السلم ثم صار و الله ذلک الکتاب الینا شرح کتابا ملفوفا عبارت از طومار است که در آن فهرست کتب و سلاح است که در جایی سپرده شد و بوده و در آن سفر همراه بوده و وصیة ظاهرة مبنی بر آنست که معلوم است که امام حسین علیه السلم پسری بغیر علی بن الحسین نماند لیکن این وصیت تا کید ظاهر است لا یرون بصیغه مجهول باب افعال است یعنی لا یظن فی اذهانهم یا بصیغه معلوم باب منع است یعنی لا یعتقدون و حاصل هر دو یکی است ضمیر لا یرون راجع باهل بیت حسین علیه السلم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول یا بکشف و هم

حضره

و باربع بتاکید این زیاده است و ضمیر انه راجع بعلی بن الحسین است و لام برای تعلیل مجازیست مثل لدوا للموت و ما موصوله عبارت از مرض است ضمیر به راجع بعلی بن الحسین است و از کلام مدقق محقق مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله چنین ظاهر میشود که ضمیر انه راجع بجمیع مصدر و ما مصدریه است و لام برای تعلیل حقیقی است یعنی بعد از ان حسن علیه السلم را حاضر شد مرگی که حاضر شد او را پس سپرد امر امامت بسوی حسین بعد از ان بدرستی که حسین علیه السلم را حاضر شد او را آنچه حاضر شد و معاینه با ایشان و شهادت پس خواند دختر خود را که بزرگتر بود فاطمة بنت الحسین پس داد باو کتابی پیچیده که بیان آن در باب نسب و در باب علی بن الحسین صاحب اسهال و ورم بود پس اهل بیت حسین علیه السلم باکثر گمان نمیکردند مگر اینکه علی بن الحسین برای همان مرض که باو است مخلوق شده یا یعنی که آن مرض الموت است پس داد فاطمه از خلاص از مهلکه آن کتاب را بعلی بن الحسین علیهم السلم بعد از ان گردید قسم آن کتاب بسوی ما برای این فقره تتمه می آید در اول باب بیست و هفتم هفتم ایس عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان رجلا من الشیعة یزعم ان محمد بن الحنفیة امام فغضب ابو جعفر علیه السلم ثم قال افلا قلت له قال قلت لا و الله ما ادری ما اقول قال افلا قلت له ان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی الی علی و الحسن و الحسین فلما مضی علی علیه السلم اوصی الی الحسن و الحسین و لو ذهب یزویها عنهما لقالا له نحن وصیان مثلک و لم یکن لیفعل ذلک و اوصی الحسن الی الحسین و لو ذهب یزویها عنه لقال له انا وصی مثلک من رسول الله صلی الله علیه و آله و من ابی و لم یکن لیفعل ذلک قال الله عز و جل و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله هی فینا و فی ابنائنا شرح مذهب اصحاب مختار بن ابو عبیده ثقفی اینست که بعد از حسین علیه السلم محمد بن علی که مادرش از طایفه بنی حنیفه است امامت جلیه قال الله عز و جل اسپیتا شده برای بیان سابق است بیان روایت است از ابو بصیر گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را بدرستی که مردی از مختاریان ملاقات کردم و پس دعوی کرد که محمد بن الحنفیه امام است پس غضبناک شد امام محمد باقر علیه السلم بعد از ان گفت آیا پس نگفتی او را آیا گفت گفتم نه گفتم بخدا قسم نمیدانستم که چه گویم گفت آیا پس نگفتی او را که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی علی و حسن و حسین پس وقتی که رفت علی علیه السلم وصیت کرد بسوی حسن و حسین و اگر میرفت که دور کند امارت را از ان دو هر آینه میگفتند که ما دو و صی رسولیم مثل وصایت تو و محال بود البته که علی آن کار رکند و وصیت کرد حسن بسوی حسین و اگر میرفت که دور کند امارت را از او هر آینه میگفت او را من وصیم مثل وصایت تو از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و از جانب پدرم و محال بود البته که حسن آن کار کند بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره احزاب و خویشان نسبی رسول علیه السلم بعض ایشان اولی است بمومنان از خودشان بوسیله بعضی دیگر در کتاب الهی این آیت در ما و در پسران ما است یعنی اینکه در پسران حسین جاریست چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم این باب بیان در حقیقت

الحجه حاضر شده

فاطمه

بعد مطلق این حدیث و بشنو از حدیث شرح چنین است باب الاشارة و النص علی امیر المومنین علیه السلم و باربع عدد ابواب کتاب الحجه زیاده از آنکه مذکور شد میشود و احادیث مشکاة باقی مخصوص و نه باقی بابی ملحق میشود هشتم مجهول عن زید بن الجهم الهلالی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول لما نزلت ولایة علی بن ابی طالب علیه السلم و کان من قول رسول الله صلی الله علیه و آله سلموا علی علی بامرة المومنین فکان مما اکد الله علیهما فی ذلک الیوم یا زید قول رسول الله صلی الله علیه و آله لهما قوما فسلما علیه بامرة المومنین فقالا امن الله او من رسوله یا رسول الله فقال لهما رسول الله صلی الله علیه و آله من الله و من رسوله شرح و کان مما جواب لما است و ذکر لما در جواب لما مقارنت جست که وجهی که مصطفیه بسیار باشد یعنی روایت است از زید بن جهم هلالی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت شنیدم از او میگفت وقتی که نازل شد ولی بودن علی بن ابی طالب علیه السلم در روز غدیر خم برای تفسیر آیت مائده انما ولیکم الله تا آخر و بود از جمله قول رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه سلام کنید بر علی بامیر مومنان بودن برای تفسیر آیت سوره نساء اطیعوا الله تا آخر پس بود از جمله آنچه تاکید کرده بآن الله تعالی بر ابوبکر و عمر در آن روز ای زید گفتن رسول الله صلی الله علیه و آله آن دو را که برخیزید و سلام کنید بر علی بامیر مومنان بودن پس گفتند آیا این تاکید از جانب الله تعالی است یا از جانب میل خاطر رسول او است ای رسول الله پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب الله تعالی است و از جانب رسول او است اشارت است باینکه الله تعالی موافق میل خاطر رسول این تاکید کرده مجهول فانزل الله عز و جل و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون یعنی به قول رسول الله صلی الله علیه و آله لهما و قولهما امن الله او من رسوله و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة هی ازکی من ائمتکم قال قلت جعلت فداک ائمة قال ای و الله ائمة قلت فانا نقرا اربی فقال ما اربی و اومأ بیده فطرحها انما یبلوکم الله به یعنی بعلی علیه السلم و لیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها یعنی بعد مقالة رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله یعنی به علیا علیه السلم و لکم عذاب عظیم شرح در مصاحف مشهوره در سوره نحل چهار آیت چنین است اول و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون دوم و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم الله به و لیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون سوم و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون چهارم و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها و تذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله و لکم عذاب عظیم و از جمله مخالفات آنکه خطاب در او فوا و ما بعد آن سوی منافقان

سوره م...

عهد الله اضافه مصدر بفاعل است و عبارت از مذکور در امثال آیت سوره یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و سوره اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و از جمله عبادت شیطان است پیروی ظن و اختلاف از روی ظن اذا عاهدتم برای شرط نیست بلکه برای تحریص بر ایفا است مثل اکرم الضیف اذا کنت من العرب و این اشارت است بآیت سوره منافقین اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله زیرا که این شهادت متضمن قبول عهد الله تعالی است و بر ایفاء سلام بر علی بامرة المومنین و لا تنقضوا الایمان اشارت است بآیت سوره منافقین و الله یعلم انک لرسوله زیرا که این قسم است و متضمن تاکید ~~ایفاء سلام بر علی بامرة المومنین و لا تنقضوا الایمان اشارت است بآیت سوره منافقین و الله یعلم انک لرسوله زیرا که قسم است~~ و متضمن کفیل گردانیدن یعنی شاهد گردانیدن الله تعالی است ما تفعلون عبارت از نقض ایمان کردن در زمان رسول در خفیه و بعد از او در آشکارا کردن با وجود قول رسول ایشان را و قول ایشان که امن الله و من رسوله پس بعنی به تفسیر بجزء اول است بنابر ظهور باقی اجزاء انکاثا جمع نکث بفتح نون و سکون کاف بمعنی بر هم زدن بیعت است و جمع مصدر بجهت اراده انواع است یا مصدر بمعنی اسم فاعل است برای مبالغه و بنابر اول مفعول مطلق است من غیر لفظه در لا تکونوا است و بنابر دوم حال ضمیر لا تکونوا است جمله تتخذون حال ضمیر لا تکونوا است یا استیناف بیانی است الدخل در خشان ایجاد کردن از زمان الذی یکی نگاه خودمیکنند برای مداهنی و صد از سبیل نظر آیت سوره منافقین اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله بینکم یعنی اینست که آن ائمه ذی قرار داده شما در میان یکدیگر است ان یکون مفعول له است و یکون از افعال تامه است جمله ای ازکی بدال و نقطه و کاف تفت الهمات الذکاء بفتح ذال و الف ممدوده تندی زیرکی و در بعضی نسخ بزای بی نقطه است یعنی پاکیزه تر انما یبلوکم عبارت از امامان حق که علی و اولاد او و ضمیر اربی بیای حی نقطه و بای یک نقطه یعنی زیاده تر است و آن مناسب مقام نیست و لهذا امام انکار آن کرده با وجود آنکه موافق قرائت مشهور است و این اشارت است بآنکه مخالفان دعوی میکنند که خلفای ما زیرکترند در سیاست مدینه و ضبط ملک از علی و اولاد او و دانا ترند بکتاب خدا و سنت رسول و مسائل حلال و حرام و این منافی آنست که مخالفان اعتراف کرده اند و روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته که اقضاکم علی و یبلوکم یعنی یعنی ... مثل آیت سوره ملک انا بلوناهم کما بلونا تفسیر ضمیر به بعلی بکار است بر آنچه گذشت در احادیث باب چهاردهم که باب ان الائمة هم ارکان الارض صلوات الله علیهم اجمعین است که او صاحب عصا و میسم و قسیم نار و جنت است ضمیر لیبینن راجع بعلی و یا بعهد مستوانه بود و تبیین عبارت از اد حال مخالفان در جهنم بسبب اختلاف ایشان از روی ظن تنوین قدم برای وحدت است و مراد اینست که زلت یک قدم باعث سواست چه جای اقوام کثیره تا روز قیامت و لکم عذاب عظیم اشارت بآنست که آن منافقان دو عذاب دارند یکی برای صد و دیگری برای کفر خودشان بیان سبیل الله

در سورهٔ نحل که ودمشکنید قسمها را بعد از تاکید آنها و حال آنکه بتحقیق کردانیده اید الله تعالی را بر خودشاهد و راستی
که الله تعالی میداند آنچه را که میکنید امام گفت میخواهد الله تعالی بآن قول رسول الله ایشان را که توبه کنید علی امیر
المؤمنین و قول او که من الله و من رسوله و قول ایشان که امن الله او من رسوله را و مباشید مانند زنی که برهم زد
رشتهٔ خود را بعد از قوی شدن آن رشته تا بیوفا بسبب آنکه برهم زدن فرا میگیرید این قسمهای خود را کینه
در میان شما برای اینکه هست امامی که ایشان زیرکتر باشند از امامان شما او گفت گفتم قربانت شوم
ائمة ائمه است مرادش اینست که در قراءت مشهوره امة است نه ائمه و من امة است نه من ائمة گفت آری بخدا قسم ائمة
گفتم پس مراد ستی که ما قراءت میکنیم که اربی مرادش اینست که قراءت مشهوره اربی است نه ازکی پس گفت چیست اربی
واشارت کرد بدست خود مانند کسی که در راست بیفشاند دست خود را بجانب پس انداخت دست خود را جواب اینست که امتحان
میکند شما را الله تعالی بآن یعنی بعلی علیه السلام و هر آینه بیان خواهد کرد البته برای شما در روز قیامت آنچه را که
در دنیا در آن اختلاف میکردید بسبب انکار ولایت علی و اگر میخواست الله تعالی هر آینه میکرد شما را بتوجیهی
بی اختلاف و لیکن گمراه میکند بخذلان هر کرا که میخواهد و راه مینماید بتوفیق هر کرا که میخواهد بر طبق اقتضای حکمت
و هر آینه پرسیده خواهید شد البته در روز قیامت از آنچه میکردید در دنیا و فرا مگیرید قسمهای خود را کینه در میان
شما پس بلغزد قدمی بعد از استقرار آن مراد از قدم کسی است که منافق نبود و بازی خود از آن منافقان امام گفت
میخواهد الله بعد ثبوتها بعد از قبول کردن رسول الله صلی الله علیه و آله در حق علی در غدیر خم مراد چشیده عذاب را بسبب
منع شما از راه الله تعالی امام گفت میخواهد بسبیل الله علی علیه السلام را و حال آنکه برای شما عذاب عظیم است دهم
عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول لما ان قضی محمد صلی الله علیه و آله نبوته
و استکمل ایامه اوحی الله عز و جل الیه ان یا محمد قد قضیت نبوتک و استکملت ایامک فاجعل العلم
الذی عندک و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة فی اهل بیتک عند علی بن ابی طالب
فانی لن اقطع العلم و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة من العقب من ذریتک کما لم اقطعها
من ذریات الانبیاء شرح مضمون این مذکور است در کتاب الروضة در حدیث آدم مع الحوت الطویل الذی فیه
مبارک از معجب معانی قرآن که بتبیان کل شیء است الایمان امین کردن و مراد اینجا معصوم بودن در فتوی
و قضایا است باعتبار اینکه متضمن امین کردن مستفتیان و محاکمان از خطا در آنها است علم و ایمان مذکور است در
سورهٔ روم و قال الذین اوتوا العلم و الایمان و بیان شد در شرح حدیث اول باب پانزدهم اسم اکبر عبارت از جمع
الفاظ قرآن چنانچه جبرئیل فرود آورده باعتبار اینکه علامت بزرگتر علم و قدرت الله تعالی است و اینست بتبیان کل شیء
و آن نزد غیر ائمه محفوظ نیست چنانچه گذشت در باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة علیهم السلام و انهم یعلمون علمه کله در باب

میراث العلم عبارتست از آنچه در جفر ابیض است از کتب انبیاء آثار علم النبوة عبارت است از آنچه در جفر احمر است از سلاح
و مانند آن از آثار انبیاء مثل عصای موسی و خاتم سلیمان و بیان این دو جفر گذشت در حدیث سیم باب جمیع الکتب
بفتح جیم و سکون فاء و فتح ها فاء مفتوحه و با بی نقطه جمع عاقب بکسر قاف جانشینان در خبر و کی از اسمای رسول الله
صلی الله علیه و آله عاقب است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت وقتی
که با تمام رسانید محمد صلی الله علیه و آله نبوت خود را و کامل کرد روزگار خود را بما نوبت وحی فرستاد الله عز و جل سوی او
که ای محمد بتحقیق آخر کردی نبوت خود را و کامل کردی روزگار خود را پس بگردان علمی که نزد تست و ایمان را و اسم اکبر را و میراث
علم را و آثار علم نبوت را در اهل بیت تو نزد علی بن ابی طالب بتحقیق که او لا نزد او بگذار تا او بعد از خود بیابی رشتن
چه مرا بس که من هرگز نبرم علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از عاقبان از جمله اولاد تو یا بعی
که هرگز نبرم از میراث بعد از مقدم چنانچه نبریدم آنها را از اهل بیوتات انبیاء دهم ارحس عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اوصی موسی علیه السلام الی یوشع بن نون و اوصی یوشع بن نون الی ولد هارون و لم یوص الی ولده و لا الی ولد موسی
ان الله عز و جل له الخیرة یختار من یشاء ممن یشاء و بشر موسی و یوشع بالمسیح علیه السلام فلما ان بعث الله عز و جل
المسیح قال المسیح علیه السلام انه سوف یاتی من بعدی نبی اسمه احمد من ولد اسمعیل علیه السلام یجیء بتصدیقی
و تصدیقکم و عذری و عذرکم و جرت من بعده فی الحواریین فی المستحفظین و انما سماهم الله عز و جل المستحفظین
لانهم استحفظوا الاسم الاکبر و هو الکتاب الذی یعلم به علم کل شیء الذی کان مع الانبیاء صلوات الله علیهم یقول
الله عز و جل و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و انزلنا معهم الکتاب و المیزان الکتاب الاسم الاکبر و انما عرف
مما یدعی الکتاب التوراة و الانجیل و الفرقان فیها کتاب نوح و فیها کتاب صالح و شعیب و ابراهیم فاخبر الله عز و جل
ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی فاین صحف ابراهیم انما صحف ابراهیم الاسم الاکبر و صحف
موسی الاسم الاکبر شرح الخیرة بکسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه اسم مصدر باب ضرب و فتح یاء اسم مصدر
باب افتعال گزیدن چنانچه در انتخاب بمعنی از امثالش میباشد خیر القوم را جهت مبعوث الیهم که مخصوص است از بعث
الله و خطاب مسیح با حواریین از جملهٔ بنی اسرائیل بوده و این اشارت است بآیت سورهٔ صف و اذ قال عیسی ابن مریم
یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد اسم در
اسم یعنی علامت علم و قدرت الله تعالی است و عبارتست از کتاب الله تعالی مثل قرآن موافق آنچه گذشت در کتاب التوحید
در شرح حدیث دوم باب سیم که باب الکرسی والکرسی است و اما فرقان بتفسیر راجع بمعنی باعتبار اینست که تمحیص است
و علامت نبوت او نیز هست و افعل التفضیل است یعنی محمود تر و مراد اینست که کتاب او ستوده تر و سبب سیده قرآن از کتب سایر انبیاء

والجملة حاصله است نوح اول انبیای اولو العزم است و مراد بکتاب او کتابیست مشتمل بر احکام شریعت اوست که ملحوظ است و کتاب صالح
مشتمل بر احکام شریعت علیحده نیست بلکه از قبیل مواعظ و مانند آنهاست و کتاب شعیب نیز مشتمل بر مواعظ و مانند آنست
ابراهیم دوم از انبیای اولو العزم است و مراد بکتاب او کتابیست مشتمل بر احکام شریعت اوست که علیحده است اگر گویی که چرا
کتاب شعیب را پیش از کتاب ابراهیم ذکر کرد و حال آنکه موخر از آنست باعتبار زمان زیرا که شعیب در
زمان موسی بوده گوییم که تقدیم اینجا باعتبار اینست که کتاب ابراهیم نادرتر بوده در زمان امام جعفر صادق علیه السلام از
کتاب شعیب چنانچه کتاب شعیب نادرتر بوده از کتاب صالح و کتاب صالح نادرتر بوده از کتاب نوح اگر گویی که زبور داود نیز
در دست مردمان نبوده فی الجملة در زمان امام جعفر صادق علیه السلام بقرینهٔ اینکه در این زمان نیز هست و از غیر این جهة
کتابست گوییم که استاد میت برای اینکه آن زبور داود باشد و ایضا حصر در این حدیث مراد نیست و بر هر تقدیر آن منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث آخر کتاب الصیام که ثم اخرج من جنازته کتابا فدفعه الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا قول
که الحمد لله الذی اثبتنی عنده فی صحیفة الابرار تا در فاجر برای بیانست و این اشارتست بتفسیر آیت سورهٔ اعلی
بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و بیان میشود در حدیث یکم باب صدود بعض که باب فیه نکت
و نتف من التنزیل فی الولایة است ما این صحف ابراهیم اشارتست باینکه اکثر اصحاب طمع آن کردند با وجود نا یکبودن آن
صحف ابراهیم که اسلام و ترکش بر روی ظن و اختلاف از روی ظن است یا برای بیان اینست که آن نزد غیر امام زمان نیست
و بیان صحف موسی و تخصیص ذکر صحف ابراهیم و موسی در این آیت باعتبار اینست که تفصیل احوال امیر المؤمنین و
مظلومیت او در آنها بیشتر شده اگر چه اسم اکبر بر آدم نیز نازل شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
وصیت کرد موسی علیه السلام سوی یوشع بن نون و وصیت کرد یوشع بن نون سوی فرزندان هارون و وصیت نکرد
سوی فرزندان خود و نه سوی فرزندان موسی بدرستی که الله عز و جل او راست دست گزیدن میگزیند هر کرا که میخواهد از
مرسلین که میخواهد و نوید داد موسی و یوشع بآمدن مسیح علیه السلام پس وقتی که فرستاد الله عز و جل مسیح را
بما نوبت گفت مسیح علیه السلام خواص خود را که خواهد آمد بعد از من پیغمبری که نامش احمد است از فرزندان
اسمعیل علیه السلام می آورد تصدیق نبوت مرا و تصدیق وصایت شما را و می آورد بیان کردن عذر مرا و عذر شما را
و جاری شد که گزین الله تعالی بعد از عیسی در صاحبان او در جمعی که مستحفظ بودند و جه این تسمیه که نام میدهد ایشان را
الله تعالی مستحفظین در سورهٔ مائده برای آنکه مامور شدند بحفظ و ضبط اسم اکبر و اسم اکبر کتابیست که دانسته میشود
بآن دانش هر محتاج الیه اسم اکبر چیزیست که بود با جمیع انبیاء که صاحبان شریعت علیحده بودند مراد شش کس است
نوح آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام بیان این آنکه میگوید الله عز و جل در سورهٔ حدید و هر آینه بتحقیق

والقصد بکم عبارتست از تصدیق و صایت حواریین که اوصیای مسیح اند العذر بضم و فتح عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و راء
مصدر باب ضرب فرستاده کردن کسی را در کاری که کرده اضافه در عذری و عذرکم از قبیل اضافه مصدر بمفعول است و مراد اینست که اذن
اسم اکبر که بر او نازل خواهد شد خواهد دانست که هر کاری که من کرده ام و هر کاری که شما کرده اید بامر الله تعالی بوده فیه موت
راجع با قبر است ضمیر بعده راجع بعیسی است حواریین عبارتست از خواص عیسی که نصرت او کرده اند فی المستحفظین بیان ما قبل
یعنی فی الحواریین است و انما سماهم تا آخر اشارتست بتفسیر آیت سورهٔ مائده انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها
النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء اسم در الاسم الاکبر
یعنی علامت علم و قدرت الله تعالی است موافق آنچه مذکور شد و وصف آن با لاکبر اشارتست باینست که هر کدام از اوصیای
انبیاء اسم است باین معنی که علامت علم و قدرت الله تعالی است موافق آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هفتم باب
که باب استعمال العلم است که ما صوره بیا طهرکم من قدرة الله عز و جل و آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر
که باب بیست و سیوم است که نحن و الله الاسماء الحسنی لیکن وصی با اسم اعظم است چنانچه مذکور است در حدیث ثقلین یعلم بصیغه
غائب مجهول هم هست علم کل شیء بکسر سین و سکون لام مرفوع و نائب فاعل است و اسناد مجازیست نظر بر جیره یا مراد اینست
که بآن کتاب معلوم میشود که علم هر چیزی که محتاج الیه باشد در هر زمانی در کیست زیرا که آن کتاب مشتمل است بر نهی از پیروی ظن و از
اختلاف از روی ظن و در آنست بتبیان کل شیء پس دلالت میکند بر اینکه در هر زمانی عالم بکل شیء هست و هی ان
او امامیه پیروی ظن و اختلاف از روی ظن میکنند پس معلوم البطلان میشوند و او معلوم الصدق میشود و آن کتاب بر آدم علیه السلام
نازل شده بوده چنانچه مذکور است در کتاب الروضة در حدیث آدم مع الحوت الذی صنعه و دو الکتاب بیت یقول لیعرف النبی صلی
السیتاق بیانی است در سورهٔ حدید چنین است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان و در سورهٔ
رعد و سورهٔ مؤمن و لقد ارسلنا رسلا من قبلک هست انما عرف موافق نسخ پس آنچه اینجاست قراءتی دیگر یا نقل بالمعنی از
از سورهٔ حدید میزان عبارتست از مضمون آیات محکمات ناهیه از پیروی ظن و از اختلاف از روی ظن امره بسؤال اهل الذکر
از هر شبهه زیرا که با آن سنجیده میشود امام حق و امام باطل و در هر زمان عرف بصیغه ماضی نائب مجهول باب ضرب یا تفعیل
برای مبالغه است من در ما تبعیضیه است و ما موصوله است یدعی بصیغه مضارع نائب مجهول باب افتعال است و ضمیر مستتر راجع
بما موصوله مفعول اول و نائب فاعل است الکتاب منصوب و مفعول دوم است و مراد بما یدعی الکتاب کتابهاست که نازل شده
از جانب الله تعالی و در است خبر امام زمان خبر است خواه بعنایت مشهور باشد مثل توراة و انجیل و فرقان و خواه نادر
مراد بفرقان اینجا قرآن است و از قبیل تسمیه کل باسم جزء است زیرا که فرقان محکمات قرآن است که در آنها نهی از اختلاف از
روی ظن میباشد چنانچه ظاهر میشود در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب اول ضمیر فیها راجع بما موصوله است باعتبار معنی

فرستادیم رسولانی عظیم الشأن پیش از تو و فرستادیم با آن رسولان کتابها و ترا ز وی [illegible] امام گفت مراد بکتاب اول آیا
ایست اسم اکبر است و جز این نیست که معروف و مشهور شده از جمله آنکه نامیده میشود کتاب تورات و انجیل و فرقان بر
حالی که در جمله آنها که نامیده میشود کتب الهی کتاب نوح است و در جمله آنها که نامیده میشود صحیفه کتاب صالح و کتاب شعیب و کتاب
ابراهیم است بیان این آنکه خبر داده الله عز و جل در سوره اعلی که بدرستی که این مضمون که اکثر اصحاب رسول دنیا را بر آخرت [illegible]
هر آینه در صحف اولی است که صحف ابراهیم و موسی است پس کجاست صحف ابراهیم جز این نیست که صحف ابراهیم
اسم اکبر است و صحف موسی نیز اسم اکبر است اصل فلم تزل الوصیة فی عالم بعد عالم حتی دفعوها الی محمد صلی الله علیه و آله
فلما بعث الله عز و جل محمدا صلی الله علیه و آله اسلم له العقب من المستحفظین و کذبه بنو اسرائیل و دعا الی الله
عز و جل و جاهد فی سبیله ثم انزل الله جل ذکره علیه ان اعلن فضل وصیک فقال رب ان العرب قوم
جفاة لم یکن فیهم کتاب و لم یبعث الیهم نبی و لا یعرفون فضل نبوات الانبیاء و لا شرفهم و لا یؤمنون بی ان
انا اخبرتهم بفضل اهل بیتی فقال الله جل ذکره و لا تحزن علیهم و قل سلام فسوف یعلمون فذکر من
فضل وصیه ذکرا فوقع النفاق فی قلوبهم شرح العقب بفتح عین مهمله و کسر قاف و بسکون قاف و بای موحده فرزند زاده
الف لام العقب برای عهد خارجیست و من ابتدائیه است العقب من المستحفظین عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام است
باعتبار آنکه فرزند زاده عبد المطلب است و عبد المطلب آخر مستحفظین و اوصیای عیسی پیش از رسول الله صلی الله علیه و آله است
با برادرانکه ابوطالب از جمله مستحفظین و اوصیای عیسی بوده و بعد از او بی واسطه رسول الله وصی عیسی شد تا وقتی
که مبعوث شد بر رعیت علیه و چنانکه بیان میشود در شرح حدیث هجدهم مولد النبی صلی الله علیه و آله [illegible]
مراد بکتاب کتابیست که بلغت عرب باشد و مراد بنبی پیغمبریست که از عرب باشد یعنی پس چو [illegible]
وصیت عیسی علیه السلام که در اسم اکبر است میبود در امامی بعد از امامی تا [illegible] محمد صلی الله علیه و آله بیان این
آنکه وقتی که فرستاد الله عز و جل محمد را سوی خلایق قبول کرد او را در اول [illegible] فرزند زاده از مستحفظان که
اوصیای عیسی بودند و از عرب بودند و تکذیب کردند او را در اول بعثت اولاد یعقوب سوی الله عز و جل و سعی کرد در راه
او که یقین وصی باشد بعد از آن [illegible] الله جل ذکره برای او که آشکار و ظاهر کن فضیلت وصی خود را [illegible]
اینکه در خاطر خود گفت [illegible] بزبان آید چنانکه گذشت در حدیث ششم ای صاحب کل اختیار من [illegible] که
اکثر عرب [illegible] بوده و در ایشان کتابی که بزبان عربی باشد و فرستاده نشده سوی ایشان نبی صاحب
شریعتی که از عرب باشد و نشناسند فضیلت نبوتهای انبیا را که برای هر زمانی البته یکی میباید [illegible]
که [illegible] در قرآن خبر کنم ایشان را بفضیلت اهل بیت خود
بتفصیل پس گفت الله جل ذکره برای تسلی رسول علیه السلام در سوره [illegible] و سوره [illegible] مباش بر ایشان [illegible]

ز خوف و بگو آنچه میگویم سلامی سلامت از عذاب قیامت پس در قیامت یا روز مرگ خواهند دانست پس ذکر کرد بعض
فضیلت وصی خود را نوعی از ذکر که مرکب بود مثل من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس قرار گرفت نفاق در دل منافقان اصل فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله ذلک و ما یقولون فقال الله
جل ذکره یا محمد و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله
یجحدون لکنهم یجحدون بغیر حجة لهم و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتألفهم و یستعین ببعضهم علی بعض
و لا یزال یخرج لهم شیئا فی فضل وصیه حتی نزلت هذه السورة فاحتج علیهم حین اعلم بموته و نعیت
الیه نفسه فقال الله جل ذکره فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب یقول اذا فرغت
فانصب علمک و اعلن وصیک فاعلمهم فضله علانیة فقال علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه ثلاث مرات شرح در سوره انعام چنین است قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک
و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون پس این نقل بالمعنی است و آیات الله عبارت است از آیات بینات محکمات [illegible]
[illegible] منافقان در امامی که برای خود اختراع کرده بودند [illegible]
ایشان [illegible] سوی الکافر [illegible] بینات [illegible] ایشان تا حالی [illegible] دعوی نکرده
و الحمد [illegible] و اول تصرف در کسی [illegible] پس اینکه ذکر کرد در اول
[illegible] منزله وقت موت خود میکند [illegible] ملکات [illegible]
مولاه فعلی مولاه [illegible] من کنت مولاه فعلی مولاه در مشکاة [illegible] چنین است عن البراء بن عازب و زید بن
ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما نزل بغدیر خم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین
من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر بعد ذلک فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة
رواه احمد [illegible] منصوب [illegible] بتقدیر [illegible] ثلاث مرات [illegible] در سه وقت بود
اول در اوایل نبوت چنانکه گذشت در شرح [illegible] دوم در اواسط نبوت [illegible] سوم در اواخر نبوت [illegible]
[illegible] در روز غدیر خم [illegible] من کنت تا آخر [illegible]
روز گفته شده باشد اصل پس دانست رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] که منافقان در طعن و تدبیر
کار خود میکوشند پس گفت الله جل ذکره ای محمد و هر آینه [illegible] تنگ میشود سینه تو بانچه منافقان میگویند
پس [illegible] ایشان در دل [illegible]

امام گفت در بیان این معنی که ایشان منکر میشوند فضل وصی را یعنی امامی که حجت برای ایشان باشد و رسول
الله صلی الله علیه و آله بلطف خود ایشان را الفت با منافقان میداد [illegible] و مدد میجست بجز دیگر کردن بعض
ایشان بجهت [illegible] بعض و بیکدیگر [illegible]
و ضرر میکردند و همیشه اظهار میکرد برای آن منافقان چیزی را در فضیلت وصی خود تا آنکه نازل شد این سوره
که [illegible] میشود یعنی سوره الم نشرح پس حجت گرفت بر ایشان وقتی که اعلام کرده شد در آن سوره
بمرگ خود و خبر مرگ خودش رسانیده شد سوی او و در آن سوره [illegible] گفت الله جل ذکره در سوره
الم نشرح پس چون فارغ شوی از [illegible] یا از حجة الوداع پس [illegible]
خود را سوی صاحب کل اختیار خود [illegible]
بگو امام در بیان معقول [illegible] با بیان [illegible] پس وقتی که فارغ شدی پس [illegible]
نشان خود را در میان خلایق و آشکار کن وصی خود را [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] پس اعلام کرد ایشان را [illegible] علی علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] پس علی صاحب اختیار اوست [illegible] دوست دار [illegible]
[illegible] دوست دار [illegible] ولایت این قول
رسول سه بار واقع شد این بار [illegible] غدیر خم [illegible] مراد روز غدیر خم باشد
چنانکه بیان میشود اصل ثم قال لاتین رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لیس بفرار
یعرض بمن رجع یجبن اصحابه و یجبنونه و قال صلی الله علیه و آله علی سید المؤمنین و قال علی
عمود الدین و قال هذا هو الذی یضرب الناس بالسیف علی الحق بعدی و قال الحق مع علی اینما مال
و قال انی تارک فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عز و جل و اهل بیتی عترتی ایها الناس
اسمعوا و قد بلغت انکم ستردون علی الحوض فاسألکم عما فعلتم فی الثقلین و الثقلان کتاب الله
جل ذکره و اهل بیتی فلا تسبقوهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم فوقعت الحجة بقول النبی
صلی الله علیه و آله و بالکتاب الذی یقرأه الناس شرح چون غزوه [illegible] حجة الوداع
در سال دهم هجری است پس [illegible] باشد [illegible] قبل از روز غدیر خم
[illegible] روز [illegible] رسول الله
صلی الله علیه و آله [illegible] روز غدیر باشد و [illegible]
باشد [illegible] سوره الم نشرح [illegible] حدیث اول این باب [illegible]

چند چیز واقع شد اول آنکه گفت در روز خیبر بعد از رفتن ابوبکر با لشکر و گریختن و رفتن عمر با لشکر و گریختن هر آینه میفرستم
البته مردی را که دوست میدارد خدا و رسولش را و دوست میدارند او را خدا و رسولش نیست بسیار گریزنده
چون وصف بخیل کرد [illegible] بر توقیفی [illegible] امام گفت تعریض میکرد بسبب این سخن بکسی که
برگشت از جنگ خیبر [illegible] یاران خود را [illegible] ایشان نیز او را
مراد این است که ابوبکر و عمر دوست [illegible] خدا و رسول را و خدا و رسول نیز ایشان را دوست [illegible] دوم آنکه گفت
صلی الله علیه و آله که علی سید مؤمنان است سوم آنکه گفت ستون دین اسلام است چنانکه خیمه بی ستون برپا نماند
اسلام بی امامت او [illegible] چهارم آنکه گفت این علی [illegible] از جمله اصحاب من [illegible]
[illegible] بعد از من اشارت ببطلان جنگهای ابوبکر و عمر است پنجم آنکه گفت حق با علی است هر جا که میل کند علی [illegible]
که در حالت گوشه گیری او حق گوشه گیر میشود و در حالت قیام او آشکار است حق ظاهر میشود ششم آنکه گفت [illegible]
من وا میگذارم بعد از خود در شما دو چیز بزرگ را [illegible] هرگز گمراه نمیشوید آن دو کتاب الله [illegible]
[illegible] ای مردان سخن شنوی کنید برای ایشان و بتحقیق بوحی الهی [illegible]
وارد شوید بر من در حوض کوثر پس خواهم پرسید شما را از آنچه کرده اید در حق دو نفیس آن دو نفیس کتاب الله جل ذکره
و [illegible] برایشان در کاری [illegible] سؤال اهل الذکر [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] پس قرار گرفت حجت [illegible]
بگفته نبی صلی الله علیه و آله و بمحکمات کتاب الهی که محو نشده [illegible] اصل ثم
یذکر فضل اهل بیته بالکلام و یبین لهم بالقرآن انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و قال عز ذکره و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی ثم قال جل
ذکره و آت ذا القربی حقه فکان علی علیه السلام و کان حقه الوصیة التی جعلت له و الاسم الاکبر و میراث
العلم و آثار علم النبوة فقال قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم قال و اذا المودة سئلت بای
ذنب قتلت یقول اسألکم عن المودة التی انزلت علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم و قال
جل ذکره فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال الکتاب الذکر و اهله آل محمد علیهم السلام امر الله عز و جل بسؤالهم
و لم یؤمروا بسؤال الجهال و سمی الله عز و جل القرآن ذکرا فقال تبارک و تعالی و انزلنا الیک الذکر لتبین
للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون و قال عز و جل و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسألون
شرح ضمیر [illegible] اهل البیت است و لام برای [illegible]

بر بودن است می آید در شرح حدیث دهم آخر ابواب که من در من شی بتقیه است وظرف خبر ان است وما در ان نافیه است
و برای عطف بر امااست بتقدیر ما علوان قربی مونث اقربست که افعل التفضیل است وتانیث آن باعتبار انست
که موصوف آن فاطمه علیها السلام است یا موصوف آن جماعتی مخصوص است واول مناسبترست در ولذی القربی
وروایت ذا القربی چنانچه ظاهرست وانچه می آید در حدیث پنجم آخر ابواب که مراد بذی القربی امیر المؤمنین علیه السلام
و باقی ائمه یکی بعد از یکی قائم مقام او بوده دوم مناسبترست الا المودة فی القربی چنانچه می آید در حدیث بعض باب
صدوم معنی که بهم الائمه علیهم السلام مکان تام است یعنی فخر فی در فی القربی برای ظرفیت است واشارتست
بکمال ربط از قبیل فی در اللهم احفظنی فی ولدی واهلی ومالی که یعنی احفظنی بحفظ ولدی واهلی ومالی است پس
المودة فی القربی یعنی المودة لی بمودة قرابتی است واداء این میکند که اگر کسی قربی را دوست نداشته باشد
رسول را دوست نداشته معنی اما بذکر نفع مودت قربی فی الحقیقه راجع بمخاطبان میشود چنانچه گفته
در سورهٔ سبا قل ما سالتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله وهو علی کل شیء شهید پس اجر ابو تبلیغ کرد
ودوحق مودت خود کردن برای کمال مبالغه والحاح در تکلیف باین فریضه عظیمه است والطوله ووادا لمودة فی ...
ولتشدید دال قرارتی غیر مشهورست ودر مجمع البیان باین عباس نیز منسوب شده واذا المودة بفتح
واو ذا اهل المودة است والضمیر مذکر غایب در قتلوهم راجع بوده شده وسالکم یعنی استعانت داشته
بانیت که در آیت مسئول عنه بجای سوال که داشته شده برای اشعار بانکه در حضور مسئول عنه
این سوال واقع خواهد شد چنانچه گویا که ایشان مسئولند وجواب چنان واقع خواهد شد که ایشان
جواب گوینده اگر پرسیده شوند ولهذا تا در قلت سالکنه الکلبیای ذنب قتلت حکایت سوالست
وقال عز وجل انه تا آخر عطف است بر قال تبارک وتعالی ضمیر در سابق آن وضمیر انه راجع بقرآن است
یعنی پس پیوسته اظهار میکرد فضل اهل بیت خود را بسخن خود وبیان میکرد برای ظهور فضیلت اهل
البیت بقرآن بیان این آنکه گفت در سورهٔ احزاب جز این نیست که اراده میکند الله تعالی البته اینکه
بر طرف کند از شما شک را که اهل بیت رسولید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم بیان این
شد در شرح حدیث اول وگفت عز ذکره در سورهٔ انفال وبدانید اینکه آنچه غنیمت کرده
از اموال مشرکان یعنی از جمله چیزیست که دست شما آمده پس بدانید اینکه برای الله تعالی است
خمس آن وبرای رسول است وبرای صاحب قربی است بعد از آن گفت جل ذکره در سورهٔ بنی اسرائیل
وسورهٔ روم که وبده صاحب قربی را حق او بیان این دو آیت می آید در باب صدو بیست وششم پس
حاضر شد علی علیه السلام برای اخذ حق خود وبود حق او وبعضی از رسول که گردانیده شد برای

ودر معنی اینکه آن حق باو رسانیده شد ها الاسم الاکبر ومیراث علم واثار علم نبوت بیان اینست
گذشت در این حدیث پس گفت در سورهٔ شوری بگو ای محمد نمیطلبم از شما مزدی
برای تبلیغ رسالت مگر دوستی شما مرا در نزد دیگران بین از جملهٔ خویشان مراد
دوستی علی علیه السلام و یازده فرزند اوست بعد از آن گفت در سورهٔ تکویر
وچون دوستی پرسیده شود که بکدام گناه کشته شده امام برای تفسیر این
آیت گفت که میگویم میپرسم شما را از اهل دوستی که نازل کردم بر شما فضل
آنرا در سورهٔ شوری که دوستی منسوب بمن دیگر است بچه گناه کشتید
ایشان را وگفت در سورهٔ نحل و سورهٔ انبیا که پس سوال کنید اهل
ذکر را اگر نمیدانسته باشید امام در بیان این گفت که قرآن ذکر است
که اینجا مذکورست واهل ذکر آل محمد علیهم السلام اند امر کرده الله تعالی بسوال
ایشان وامر کرده نشده اند مخاطبان در این آیت بسوال جاهلان چنانچه مخالفان
توهم کرده اند که مراد با اهل ذکر در اینجا علمای یهود ونصاری است بیان این شد
در باب بیستم وما میدهد الله عز وجل قرآن را ذکر بیان این آنکه گفت تبارک
وتعالی در سورهٔ نحل ونازل ساختیم سوی تو قرآن را تا بیان کنی برای مردمان
آنچه را که نازل کرده شده بتدریج سوی ایشان در متشابهات وتا شاید که ایشان
فکر کنند در محکمات ودانسته که بیان متشابهات قرآن مخصوص رسول واهل
بیت اوست وگفت جل وعز در سورهٔ زخرف وبدرستی که هر آینه قرآن
ذکرست بسبب بیان تو وبسبب بیان اهل بیت تو یعنی که علم با آن وجواز بیان متشابهات
آن مخصوص شماست وبعد از این پرسیده خواهید شد بیان این شد در باب بیستم
اصل وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ
الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ
وَبِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ شرح معنی اولی الامر گذشت در شرح حدیث ششم باب هفتم در شرح
وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله الف لام الامر برای استغراقست ومن در اولی الامر
منکم ودر اولی الامر منهم برای تبعیض است ومیتواند بود که برای تعلیل باشد بعلی من الحکم من

ظن خود که مخالف محکمات بسیارست از قرآن واگر رد میکردند آن کار را سوی الله تعالی
وسوی رسول وسوی صاحبان امر شب قدر از جملهٔ ایشان هر آینه میدانستند آن کار را
جمعی که استخراج کنند علم آنرا از آن صاحبان امر شب قدر امام گفت که پس برگردانیده
الله تعالی کار را کار مردمان را سوی صاحبان امر شب قدر از جملهٔ مردمان جمعی که امر کرده الله تعالی
بطاعت ایشان در آیت سابقه وامر کرده برد سوی ایشان در این آیت اصل
فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ نَزَلَ عَلَيْهِ
جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ
رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ
إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ فَنَادَى النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا وَأَمَرَ بِسَمُرَاتٍ
فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيُّكُمْ
وَأَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَقَالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَوَقَعَتْ
حَسَكَةُ النِّفَاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ وَقَالُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هَذَا عَلَى مُحَمَّدٍ
قَطُّ وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ شرح ام البعیفه معلومست
السمره بفتح سین بنقطه وضم میم درخت مغیلان ثم بقاف لصیغهٔ مجهول ماضی
باب نصر است القم جاروب کردن واو ولی عطف تفسیرست واشارتست باینکه
ولی در آیت انما ولیکم الله واولی در آیت النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم بیک معنی
راجع میشود ومولی نیز همان معنی دارد الحسکه بفتح حا بی نقطه وفتح سین
بی نقطه خاری صلب وکینه وعداوت باید الضبع بفتح برای تقویت است
الضبع بفتح ضاد بانقطه وسکون با یک نقطه وعین بی نقطه بازو یعنی پس
وقتی که برگشت رسول الله صلی الله علیه وآله از حجة الوداع ورسید بغدیر
خم نازل شد جبرئیل علیه السلام پس گفت از جانب الله تعالی در سورهٔ مائده
~~ای رسول در حکم ایشان مزدد میکنند در مجلس رسول علیه السلام وچون بیرون میروند~~
~~بعضی از ایشان بیت ... کنند رسول که نهی از خلاف وامر بطاعت اولی~~
~~الامرست میکنند یعنی که با یکدیگر در پنهان میگویند که بعد از رسول علی را نمیپذیرفت~~

و اختلاف ناشی از پیروی ظن نخواهد بود با وجود آنکه هیچ میان آنچه هست و میان اطلاق اقصر آن القرآن کمال بشر نیست چه مخالف محکمات قرآن نیز که در محکمات بسیاری از اختلاف ناشی از پیروی ظن شده و اگر ولی امر با قرآن از نزد غیر الله تعالی میبود بگویی اختلاف ناشی از پیروی ظن در بسیاری از مسائل شرعیه در آن میبود چنانچه در اهل خلاف دو در کتب اصول فقه مخالفان شریعت بسیج کن کلام تقریر آنجا که فرو فرستاده شده سوی تو از جانب صاحب کل اختیار تو در تفسیر آیت انما ولیکم الله و اگر نکردی پس نرسانیدی پیغام او را و الله تعالی نگاه میدارد ترا از مردمان بدرستی که الله تعالی توفیق نمیدهد جماعت کافر نعمت را بیان این شد در حدیث ششم این باب پس خواند مردم را تا پس جمع شدند و امر کرد مردمان را بدرختان مغیلان یا بیخ که امر کرد که سایه آنها را جاروب کنند پس جاروب کرده شد خار آنها که ریخته شده بود بعد از آن در سایهٔ آن درختان گفت صلی الله علیه و آله ای مردمان کیست صاحب اختیار شما و اختیار دار تر بشما از خود تان پس گفتند الله و رسول او پس گفت هرکه بودم صاحب اختیار او پس علی صاحب اختیار اوست خداوندا دوست دار بتوفیق هرکرا که علی را دوست دارد و دشمن دار بخذلان هرکرا که علی را دشمن دارد سه بار گفت اینرا پس نشست خار نفاق در دلهای آن جماعت و گفتند با یکدیگر فرو نفرستاده الله جل ذکره این سخن را بر محمد هرگز مراد با ایها الرسول تا آخر است با مضمون یا ایها الناس تا آخر است که اشارت بآن شده در آیت مذکوره و نمیخواهد مگر اینرا که بلند کند بازوی پسر عموی خود را یعنی که او را بر ما مسلط کند و تشنیع و تا ز یانهٔ او بر فرق ما باشد

اصل فلما قدم المدینة اتته الانصار فقالوا یا رسول الله ان الله جل ذکره قد احسن الینا و شرفنا بک و بنزولک بین ظهرانینا فقد فرح الله صدیقنا و کبت عدونا و قد یأتیک وفود فلا تجد ما تعطیهم فیشمت بک العدو فنحب ان تأخذ ثلث اموالنا حتی اذا قدم علیک وفد مکة وجدت ما تعطیهم فلم یرد علیهم رسول الله

صلی الله علیه و آله علیهم شیئا و کان ینتظر ما یأتیه من ربه فنزل علیه جبرئیل علیه السلام و قال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و لم یقبل اموالهم فقال المنافقون ما انزل الله هذا علی محمد و ما یرید الا ان یرفع بضبع ابن عمه و یحمل علینا اهل بیته یقول امس من کنت مولاه فعلی مولاه و الیوم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

شرح ظهرانینا بفتح نون و تثنیه ظهر است بزیاده الف و نون چنانکه بیان شد در شرح حدیث اول باب بیست و دوم الکبت بیای یکنقطه و تای دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب خوار کردن دشمن الوفود جمع وفد کسانی که از راه دور برای مطلبی آیند جای مطلبی الشماتة بفتح شین با نقطه مصدر باب علم خوشحال شدن ببلای دشمن یحمل بضم یای و حای بی نقطه و میم مشدد مضارع معلوم باب تفعیل است یعنی طاقت زیادتی از جنس الحاق یعنی بکمال است یعنی که از آن سفر آمد بمدینه آمد نزد او انصار پس گفتند ای رسول الله بدرستی که الله جل ذکره بتحقیق نیکوئی کرد با ما و شرف ساخت ما را بتو و بفرود آمدن تو میان ما بیان این آنکه بتحقیق شاد کرد الله تعالی دوست ما را و خوار کرد دشمن ما را مراد اهل مکه است و کاهی می آیند نزد تو ایلچیان پس نمی یابی مالی را که دهی ایشان را پس شماتت میکنند بتو دشمن پس دوست میداریم که قبول کنی ثلث مالهای ما را تا چون وارد شود بر تو ایلچی مکه یابی آنچه را که دهی ایشان را پس بر نگردانید رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان هیچ چیز و انتظار میکشید چیزی را که آید از جانب صاحب کل اختیار او پس نازل شد برو جبرئیل علیه السلام و گفت از جانب الله تعالی در سورهٔ شوری بگو نمیطلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی شما را از نزد دیگران بمن از جمله خویشان و قبول نکرد اموال ایشان را پس گفتند آن منافقان با یکدیگر فرو نفرستاده الله تعالی این را بر محمد و مطلبی ندارد غیر اینکه بلند کند بازوی پسر عموی خود را و نقایت بار کند بر ما اهل بیت خود را که ظلم و حکم ایشان باشیم میگفت دیروز در غدیر خم که هرکرا من بودم صاحب اختیار او پس علی صاحب اختیار اوست و میگوید امروز که بگو نمیطلبم از شما برای تبلیغ مزدی مگر دوستی شما مرا در نزد دیگران بمن از جمله خویشان

اصل ثم نزل علیه آیة الخمس فقالوا یرید ان یعطیهم اموالنا و فیئنا ثم اتاه جبرئیل فقال یا محمد انک قد قضیت نبوتک و استکملت ایامک فاجعل الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة عند علی فانی لم اترک الارض الا و لی فیها عالم تعرف به طاعتی و تعرف به ولایتی و یکون حجة لمن یولد بین قبض النبی الی خروج النبی الآخر قال فاوصی الیه بالاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة و اوصی الیه بالف کلمة و الف باب یفتح کل کلمة و کل باب الف کلمة و الف باب

شرح بعد از آن نازل شد بر او آیت خمس در سورهٔ انفال که بیان شد در شرح الحدیث پس آن منافقان گفتند میخواهد که دهد نزد دیگران از جملهٔ خویشان خود را مالهای ما و غنیمت ما بعد از آن آمد رسول را جبرئیل پس گفت ای محمد بدرستی که بتحقیق ادا کردی نبوت خود را و بسر آمد روزگار تو پس بگذار اسم اکبر و میراث علم را و آثار علم نبوت را نزد علی بیان این شد در شرح این حدیث چه بدرستی که نگذاشته ام

مگر بر حالی که در آن عالمی باشد که شناخته شود باو اطاعت من از معصیت و شناخته شود باو صاحب اختیار بندگان خود بودن من از بی اختیاری و بوده باشد حجت برای کسی که زاده شود میان گرفتن نبی سابق از دنیا تا ظهور نبی دیگر امام گفت پس وصیت کرد سوی علی باسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت و وصیت کرد سوی او بهزار سخن و هزار در علم که میگشاید هر سخنی و هر دری علی هزار سخن دیگر و هزار در علم دیگر را یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی توفی فیه ادعوا لی خلیلی فارسلتا الی ابویهما فلما نظر الیهما رسول الله صلی الله علیه و آله اعرض عنهما ثم قال ادعوا لی خلیلی فارسل الی علی فلما نظر الیه اکب علیه یحدثه فلما خرج لقیاه فقالا له ما حدثک خلیلک فقال حدثنی الف باب یفتح کل باب الف باب

شرح الاکباب بر رو افتادن و مراد اینجا رو آوردن بر چیزیست بکلام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در مرضی که گرفته شد از دنیا در آن طلب کنید برای من دوست در دین را پس عایشه و حفصه فرستادند سوی دو پدر شان پس وقتی که نظر کرد سوی ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله رو گردانید از آن دو بعد از آن گفت طلب کنید برای من دوست در دین را پس فرستاده شد سوی علی پس وقتی که نظر کرد سوی علی بنهایت رو آورد بر او سخن میگفت رسول با او پس وقتی که بیرون آمد ملاقات کردند آن دو او را پس گفتند چه گفت با تو مصاحب در دین تو پس گفت که گفت مرا هزار در علم که میگشاید هر دری از آنها هزار در دیگر را دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال علم رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام الف حرف کل حرف یفتح الف حرف شرح حرف سخن و باقی ظاهر است از سابق سیزدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان فی ذؤابة سیف رسول الله صلی الله علیه و آله صحیفة صغیرة فقلت لابی عبد الله علیه السلام ای شیء کان فی تلک الصحیفة قال هی الاحرف التی یفتح کل حرف الف حرف قال ابو بصیر قال ابو عبد الله علیه السلام فما خرج منها حرفان حتی الساعة شرح الذؤابة بضم ذال با نقطه و همزه و الف و بای یکنقطه علاقی چیزی و مراد اینجا قبضه است چه در اکثر احوال شمشیر قبضه علاقه است و اینجا از دو صحیفه است و محل زینت یا ابراج شمشیر است و نام نبیت باعتبار خبر است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در قبضه شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله طوماری کوچک مخفی نماند که مراد بشمشیر همانست که گذشت در حدیث سوم باب سی و ششم که آنرا نام ذو الفقار است و در میان قبضهٔ آن نوک تنگیه شده بوده که جای طومار باشد و سری برای آن تنبیه شده بوده که کسی نفهمد و مطلب این بوده که زمان و امثال ایشان در حالت بیماری بران طومار مطلع نشوند تا در مرگ بسپارد بامیر المؤمنین علیه السلام پس گفتم امام را چه چیز بود در آن طومار گفت آن صحیفه حرفهائیست که گشاده میشد هر حرفی از آن هزار حرف را گفت ابو بصیر که گفت امام موسی بیرون نیامده از آن هزار هزار حرف دو حرف تا حال اشارتست بآنکه در آن صحیفه قواعد کلیه احوال حوادث آینده بود و مراد بخروج بفعل آمدن مقتضای آنست خواه معلوم کسی از رعیت شود و خواه نه و در حدیث شانزدهم

ای شیء کان فی تلک الصحیفة قال هی الاحرف التی یفتح کل حرف الف حرف قال ابو بصیر قال ابو عبد الله علیه السلام

الحواشی

معنی دیگر مذکور میشود اما از جانب راوی است چهاردهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک بین فی الذی یغسل به الحدث حتی یحرّو قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام اذا انا مت فاستق ست قرب من ماء بئر غرس فغسلنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی و کفنی فخذ بجوامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله لا تسألنی عن شیء الا اجبتک فیه شرح القرب بکسر قاف و راء بی نقطه و بای یکنقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون راء مشک و اذا کرده ... غرس بفتح غین با نقطه و سکون راء مشک و اذا غرب ... و بای یکنقطه یعنی دلوهای بزرگ و شل سقف و تسقف ما ... موافق اولست غرس بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه چاهی است در مدینه در قبا که در حق آن منقول شده که غرس عین من عیون الجنة الجوامع جمع جامعه و مراد اینجا چیزی که دو جانب پارچه در آنجا بهم آورده و گره میزنند الکفان با آنکه نیز این میشود که آنچه در دو رفت مایان نشود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا آنکه غسل داده میشود با آن میت حدی معین است گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی را چون من مردم پس بکش شش مشک از آب چاه غرس پس غسل ده مرا و کفن کن مرا و حنوط کن هفت موضع سجود مرا پس چون فارغ شدی از غسل و کفن من پس بگیر جوامع کفن من و بنشان مرا بعد از آن سؤال کن مرا از هرچه خواستی پس بخدا قسم که نمیپرسی مرا از چیزی مگر آنکه جواب میگویم ترا در آن وقت پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله الموت دخل علیه علی فادخل رأسه ثم قال یا علی اذا انا مت فغسلنی و کفنی ثم اقعدنی و سائلنی و اکتب شرح تفاوت میان مضمون این و سابق سهلست شانزدهم اصل عن یونس بن رباط قال دخلت انا و کامل التمار علی ابی عبد الله علیه السلام فقال له کامل جعلت فداک حدیث رواه فلان فقال اذکره فقال حدثنی ان النبی صلی الله علیه و آله حدث علیا علیه السلام بالف باب یوم توفی رسول الله صلی الله علیه و آله کل باب یفتح الف باب فذلک الف الف باب فقال لقد کان ذلک قلت جعلت فداک فظهر ذلک لشیعتکم و موالیکم فقال یا کامل باب او بابان فقلت له جعلت فداک فما یروی من فضلکم من الف الف باب الا باب او بابان قال فقال و ما عسیتم ان ترووا من فضلنا ما تروون من فضلنا الا الفا غیر معطوفة شرح الفا بفتح همزه و کسر لام علامت یک است در رسم اکثر یعنی از آن چیزی جدا شده است معطوف و نه غیر معطوف العطف ربط دادن چیزی بسابق بیان یعنی روایت است از یونس بن رباط گفت داخل شدم من و کامل خرما فروش بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را کامل قربانت شوم حدیثی روایت کرده آنرا فلان چون شد آن صحیح است یا نه پس گفت ذکر کن آنرا که کدام حدیث را میگوئی پس گفت حدیث کرد مرا که بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد علی علیه السلام را بهزار در علم روزی که گرفته شده از دنیا رسول الله صلی الله علیه و آله هر دری میگشاید هزار در

پس آن هزار هزار درست پس گفت هر آینه چنین بود چنان بابیعی که پیچیده است گفت قربانت شوم و مقدار شد آن
سهمای شیعه شما و دیگر کمان شما پس گفت ای کامل یک از یاد و در بابیعی که [illegible] در تمام شود [illegible]
بابوابهمی که بعضی ایشان یک در امیرا [illegible] و بعضی بیشتر و زیاد از دو درست هر چند که [illegible]
گفت پس گفتم امام را قربانت شوم پس روایت کرده نمیشود از فضل شما از هزار هزار دو یکی و در یاد دار
یونس گفت پس گفت و چه چیز را گمان داری که روایت کنند از فضل ما روایت نمیکنند از فضل ما مگر [illegible]
[illegible] بابیعی که سابق [illegible] صفر [illegible] اشارت است بآنکه از جمله فضائل ما که هزار هزار است
یکی و پس مرویست [illegible] و آن حدیث منقول شد غیر فضائل ما است و الالف در یاد [illegible]

بیست و ششم باب الاشارة والنص علی الحسن بن علی علیهما السلام شرح اشاره اگر متعدی بعلی شود بمعنی امر کسی
بچیزیست و اگر متعدی بالی شود بمعنی ایما است بدست یا بچشم یا ابرو یا مانند آنها و اینجا متعدی بعلی شده [illegible]
بمعنی ایماست و وجه آن اینست که آن [illegible] تقدیر لفظی است [illegible] یعنی این باب بیان اشارت
امامت و تصریح بامامت حسن بن علی علیهما السلام است در این باب هفت حدیث است و باعتبار شش حدیث است

اول اصل عن سلیم بن قیس قال شهدت وصیة امیر المؤمنین علیه السلام حین اوصی الی ابنه الحسن علیه السلام
واشهد علی وصیته الحسین ومحمدا وجمیع ولده ورؤساء شیعته واهل بیته ثم دفع الیه الکتاب
والسلاح وقال لابنه الحسن علیه السلام یا بنی امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله ان اوصی الیک وان ادفع
الیک کتبی وسلاحی کما اوصی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ودفع الی کتبه وسلاحه وامرنی ان
آمرک اذا حضرک الموت ان تدفعها الی اخیک الحسین ثم اقبل علی ابنه الحسین علیه السلام فقال وامرک
رسول الله صلی الله علیه وآله ان تدفعها الی ابنک هذا ثم اخذ بید علی بن الحسین ثم قال لعلی بن الحسین
وامرک رسول الله صلی الله علیه وآله ان تدفعها الی ابنک محمد بن علی واقرأه من رسول الله صلی الله علیه وآله ومنی
السلام شرح و روایت از سلیم بن قیس گفت حاضر شدم وصیت امیر المؤمنین علیه السلام را وقتی که وصیت کرد بسوی
پسرش حسن علیه السلام و گواه گرفت بر وصیت خود حسین و محمد بن الحنفیه و جمیع پسران خود را و سران شیعه خود را
و اهل بیت خود را بعد از آن داد بسوی او کتاب رسول و سلاح رسول را و گفت پسرش حسن را علیه السلام ای پسرک من
امر کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله که وصیت کنم بسوی تو و اینکه دهم بسوی تو کتابهای خود و سلاح خود را چنانکه وصیت
بسوی من کرد رسول الله صلی الله علیه وآله و داد بمن کتابهای خود و سلاح خود را و امر کرد مرا که امر کنم ترا چون حاضر شود
ترا مرگ اینکه دهی آنها را بسوی برادرت حسین بعد از آن رو گردید بر پسرش حسین علیه السلام پس گفت و امر کرده ترا رسول
الله صلی الله علیه وآله بآنکه دهی آنها را بسوی این پسرت بعد از آن گرفت دست علی بن الحسین را و گفت [illegible] بعد از آن

علی بن الحسین را و امر کرده ترا رسول الله صلی الله علیه وآله بآنکه دهی آنها را بسوی پسرت محمد بن علی و بگو او را
از جانب من و رسول الله صلی الله علیه وآله و از جانب من سلام دوم اصل ان امیر المؤمنین علیه السلام لما حضره الذی
حضره قال لابنه الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر رسول الله صلی الله علیه وآله الی وائتمنک علی ما
ائتمننی علیه ففعل شرح یعنی که امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که حاضر شد او را آنچه حاضر شد گفت پسر خود حسن را
نزدیک شو بسوی من تا راز گویم بسوی تو آنچه راز گفته رسول الله صلی الله علیه وآله بسوی من و امین کنم ترا برآنچه
امین کرده مرا بران پس حسن کرد آنرا سوم اصل ان علیا علیه السلام حین سار الی الکوفة استودع ام سلمة
کتبه والوصیة فلما رجع الحسن علیه السلام دفعتها الیه شرح واو در والوصیة بمعنی مع است یعنی [illegible]
[illegible] وصیت نامه رسول علیه السلام
یعنی هر آینه که علی علیه السلام وقتی که رفت از مدینه بسوی کوفه بامانت داد ام سلمه زوجه رسول علیه السلام را
کتابهای خود با [illegible] پس وقتی که برگشت حسن علیه السلام از کوفه بسوی مدینه داد ام سلمه آنها را بسوی
حسن علیه السلام چهارم اصل فی نسخة الصفوانی احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن سیف عن ابی بکر عن ابی عبد الله
علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه حین سار الی الکوفة استودع ام سلمة کتبه والوصیة فلما
رجع الحسن علیه السلام دفعتها الیه شرح این کلام مصنف است و بیان صفوانی می آید در شرح حدیث سوم باب
هفتاد و دوم و مضمون این موافق سابق است پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اوصی امیر المؤمنین
علیه السلام الی الحسن واشهد علی وصیته الحسین علیه السلام ومحمدا وجمیع ولده ورؤساء شیعته واهل بیته
ثم دفع الیه الکتاب والسلاح ثم قال لابنه الحسن یا بنی امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله ان اوصی
الیک وان ادفع الیک کتبی وسلاحی کما اوصی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ودفع الی کتبه وسلاحه
وامرنی ان آمرک اذا حضرک الموت ان تدفعه الی اخیک الحسین ثم اقبل علی ابنه الحسین وقال امرک رسول
الله صلی الله علیه وآله ان تدفعه الی ابنک هذا ثم اخذ بید ابن ابنه علی بن الحسین ثم قال لعلی بن الحسین
وامرک رسول الله صلی الله علیه وآله ان تدفعه الی ابنک محمد بن علی واقرأه من رسول الله صلی الله علیه وآله
ومنی السلام شرح این موافق حدیث اول است اصل ثم اقبل علی ابنه الحسن فقال یا بنی انت ولی الامر وولی
الدم فان عفوت فلک وان قتلت فضربة مکان ضربة ولا تأثم شرح لا تأثم بصیغه نهی باب علم است یعنی بعد از آن
رو آورد بر پسرش حسن پس گفت ای پسرک من تو صاحب اختیار امامتی و صاحب اختیار خون منی پس اگر ببخشی [illegible]
[illegible] و اگر کشتی کشنده مرا پس یک ضربت بجای یک ضربت است بمعنی که [illegible]
و گناه کار مشو ششم اصل لما ضرب امیر المؤمنین علیه السلام حف به العواد وقیل له یا امیر المؤمنین اوص فقال اثنوا لی
وسادة ثم

ثم قال الحمد لله حق قدره متبعین امره واحمده کما احب ولا اله الا الله الواحد الاحد الصمد کما انتسب ایها الناس کل امرئ لاق
فی فراره ما منه یفر والاجل مساق النفس الیه والهرب منه موافاته کم اطردت الایام ابحثها عن مکنون
هذا الامر فابی الله عز ذکره الا اخفاءه هیهات علم مکنون شرح حف [illegible]
ماضی باب ضرب است العواد بضم عین بی نقطه و تشدید واو جمع عائد یعنی پرسش کنان بیمار اثنوا [illegible]
[illegible]
متعلق اللام باب افتعال باشد [illegible] لفظ منصوب [illegible]
[illegible]
بعد از آن گفت حمد الله تعالی راست [illegible]

از آن میگریزد و اجل راننده نفس بسوی اوست و گریز از آن رسیدن بآنست بسا که پی هم آمد روزها
[illegible]
[illegible] از مردمان
اصل اما وصیتی فالله لا تشرکوا به شیئا ومحمد صلی الله علیه وآله فلا تضیعوا
سنته اقیموا هذین العمودین واوقدوا هذین المصباحین وخلاکم ذم ما لم تشردوا حمل کل امرئ
منکم مجهوده وخفف عن الجهلة رب رحیم وامام علیم ودین قویم انا بالامس صاحبکم والیوم
عبرة لکم وغدا مفارقکم ان تثبت الوطأة فی هذه المزلة فذاک المراد وان تدحض القدم
فانا کنا فی افیاء اغصان وذری ریاح وتحت ظل غمامة اضمحل فی الجو متلفقها وعفا فی الارض
مخطها وانما کنت جارا جاورکم بدنی ایاما وستعقبون منی جثة خلاء ساکنة بعد حراک
وکاظمة بعد نطق لیعظکم هدوئی وخفوت اطراقی وسکون اطرافی فانه اوعظ لکم من الناطق
البلیغ ودعتکم وداع مرصد للتلاقی شرح ان در ان لا تشرکوا مصدریه است [illegible]
[illegible]

لیعلکم بفتح لام مع[illegible] ومنصوب [illegible] مبتدا اند بود العدو بضم تا [illegible] دال منقوط وسکون واو [illegible]
شدن [illegible] بفتح حا [illegible] بنقط [illegible] وسکون واو [illegible] بلا [illegible] شدن الاطراف [illegible]
جمع طرف بفتح طا وسکون [illegible] را [illegible] که [illegible] شده [illegible] نسبت [illegible]
الاطراف [illegible] بفتح طا وسکون [illegible] چشم زدن [illegible] طرف بفتح [illegible]
[illegible] برای مبالغه [illegible] انتظار کشیده [illegible]
من که طلبید [illegible] که شریک در ربوبیت [illegible] شاهد [illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] این آنکه [illegible] دو دستور دین را [illegible] این دو چراغ را [illegible]
[illegible] که اختلاف در [illegible] در میان است [illegible] بیان این آنکه [illegible] شده [illegible]
از شما معذور [illegible] که اگر [illegible]
[illegible] بیان این آنکه [illegible] التکلیف ما لا یطاق [illegible]
والسلام [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] اگر [illegible] خواب [illegible]
[illegible] در سکوت در مشکلات من [illegible] صاحب [illegible] امروز [illegible]
[illegible] شما [illegible] و در این [illegible] که از این [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] که [illegible] بودیم در [illegible]
[illegible] بر بالای [illegible] که در زیر سایه ابری [illegible]
در میان زمین و آسمان [illegible] در زمین سایه آن [illegible]
[illegible] بیان این آنکه [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] که ساکن [illegible] بعد از حرکت [illegible] بعد از [illegible] بیان این آنکه [illegible]
[illegible] ساکن شدن من [illegible] اقسام کلام من [illegible] چشم [illegible]
مذکور شده [illegible] برای شما از [illegible] وداع کردم شما را [illegible] منتظر باشند [illegible]
متن [illegible] أَیّامِی [illegible] اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ [illegible]
[illegible]
[illegible] اللّٰه [illegible]
[illegible] اللّٰه [illegible]

١١١

فاین تَجِدُونَهُ [illegible] عَلَی الحَسَنِ علیه السلام فَقالَ یا بُنَیَّ [illegible] مَکانَ [illegible] شرح بعد
[illegible] البعاد بکسر میم وسکون [illegible] دو نقطه در پایین [illegible] برای [illegible]
[illegible] خبر [illegible] منصوب [illegible] ان یکون خبر مبتدای محذوف [illegible]
[illegible] یعنی فردای قیامت می‌بینید روزگار دولت مرا [illegible]
الله عز وجل از رازهایی که در دل من پنهان است و برای آنکه صبر کردم بر ظلم ظالمان [illegible]
آن پرده برداشتن و شناختن بعد از خالی ماندن مکان [illegible] از من [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] بهشتی و جهنمی [illegible] اگر باقی مانم پس من
صاحب اختیار خون ریخته خودم و اگر فانی شوم پس این فنا وعده‌گاه [illegible]
[illegible] داده میشود [illegible] گذشتن من [illegible]
[illegible] از جانب من برای شما [illegible]
[illegible] الله تعالی برای شما [illegible]
[illegible] برای آنکه [illegible] صاحب [illegible] آن [illegible]
اشارت است بقول الله تعالی در سوره فاطر اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر [illegible]
روزگار را [illegible] الله تعالی [illegible] از طاعت
الله تعالی [illegible] از جانب الله تعالی [illegible]
[illegible] طاعات [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] حسن علیه السلام [illegible] گفت ای پسر [illegible]
[illegible] متن وبهذا الاسناد محمد بن یحیی عن علی بن
الحسین عن علی بن ابراهیم [illegible] قال [illegible] ابن ملجم امیر المؤمنین علیه السلام قال للحسن [illegible]
[illegible] ابن ملجم لعنه الله [illegible] علی باب طاق المحامل
[illegible] شرح الکناسه بضم کاف [illegible]
[illegible] در بیرون دروازه کوفه [illegible] کلام علی بن الحسین است که در میان [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] طاق المحامل طاقی بوده بر دروازه کوفه
[illegible] که [illegible]
[illegible] بر بالای [illegible] و [illegible]

یعنی سوار والف [illegible] بنیان [illegible] موضع ایشان کار خانه یا تنور بریان پزی و کله
پزی است که روز و شب در آنجا آتش میسوزد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از علی بن الحسن از علی بن ابراهیم
[illegible] بر جای [illegible] از ائمه علیهم السلام راوی گفت که امام گفت چون زد ابن ملجم امیر
المؤمنین علیه السلام را گفت حسن را ای پسر من چون من مردم پس بکش ابن ملجم را لعنه الله و گور بکن برای
او در کناسه [illegible] بر بیرون در طاق المحامل جای بریان پزان و کله پزان بعد از آن
بینداز آن لعین را در آن [illegible] از درهای جهنم باب [illegible] باب الاشارة
والنص علی الحسین بن علی علیهما السلام شرح این باب بیان اشارت و نص بر امامت حسین بن علی
علیهما السلام است در این باب سه حدیث است اول متن [illegible] ابا جعفر علیه السلام یقول لما حضر الحسن بن علی
الوفاة قال للحسین یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها اذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول
الله صلی الله علیه وآله [illegible] ثم اصرفنی الی امی [illegible]
[illegible] من عائشة [illegible] الله [illegible] رسوله صلی الله علیه وآله
[illegible] البیت شرح [illegible] بفتح [illegible] وکسر نون وسکون [illegible] دو نقطه در پایین [illegible]
[illegible] کار [illegible] بفتح [illegible]
[illegible] مرفوع و خبر مبتدای محذوف [illegible] تقدیر هو [illegible]
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام [illegible] حاضر شد حسن بن علی را وفات گفت حسین را
ای برادر من [illegible] وصیت میکنم [illegible] مردم پس [illegible]
متوجه سازم را بسوی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] بعد از آن برگردان مرا بسوی
قبر مادرم بعد از آن برگردان مرا پس دفن کن مرا در بقیع [illegible] از عائشه [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] معلوم میشود [illegible] سوره [illegible]
دشمنی [illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] رسول متن فلما قبض
الحسن [illegible] ثم انطلقوا به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه وآله الذی کان یصلی فیه [illegible]
[illegible] علیه الحسین صلی الله علیه [illegible] الی المسجد فلما [illegible] علی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله
[illegible] الی عائشة فقال لها [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] فی الاسلام [illegible]
[illegible] الحسین علیه السلام [illegible]

صلی الله علیه وآله [illegible] علی [illegible] وان الله تعالی [illegible] یا عائشة
شرح [illegible] اسم اشارت [illegible] المؤمنین بضم میم [illegible] واو وسکون یا و دو نقطه
در پایین برای تصغیر [illegible] واصل [illegible] مستحق میشود [illegible]
[illegible] که مراد [illegible] بکسر [illegible] که از [illegible]
[illegible] که خود مادر المؤمنین میشمرد [illegible]
این خود [illegible] رسول الله [illegible] یعنی پس چون
که گذشته حسن از دنیا و گذاشته شد بر کرسی [illegible] که از اسباب [illegible] شد در خانه
و تابوت گذاشته شد [illegible] بسوی مصلای رسول الله صلی الله علیه وآله که نماز میکرد در آنجا [illegible]
در [illegible] مسجد پس [illegible] حسین صلی الله علیهما [illegible] داخل کرده شد بسوی مسجد پس [illegible]
[illegible] بر حوالی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله رفت جاسوسی بسوی عائشه پس گفت او را
[illegible] که بنو هاشم [illegible] حسن را تا دفن کنند او را با رسول الله پس عائشه [illegible]
از خانه [illegible] بر استری [illegible] در خانه خود در سوره احزاب که [illegible]
فی بیوتکن [illegible] بود [illegible] الله [illegible] که سوار شد در اسلام
زین را پس گفت دور کنید پسر خود را از خانه من چه او مدفون نمیشود در خانه من که [illegible] رسول
الله [illegible] پس گفت او را حسین علیه السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله
[illegible] داخل کردی [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
او را [illegible] الله تعالی [illegible] در روز قیامت [illegible]
[illegible] دوم متن عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حضرت الحسن بن علی علیهما السلام الوفاة قال یا قنبر
انظر هل تری [illegible] آل محمد علیهم السلام فقال الله [illegible] قال ادع
لی محمد بن علی [illegible] قال [illegible]
[illegible] فقال له الحسن بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] الاموات [illegible] الاحیاء [illegible] العلم [illegible]
[illegible] ان الله تبارک وتعالی [illegible] ابراهیم علیه السلام
[illegible] داود علیه السلام [illegible] محمدا صلی الله علیه وآله
شرح [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت [illegible]

حسن بن علی علیهما السلام را وفات کفت ای قنبر نگاه کن آیا می‌یابی در پس دری که تو نزد آنی مؤمنی را از غیر آل محمد

علیهم السلام [illegible]

[illegible]

علی ما را دو ابن الحنفیه [illegible] قنبر گفت پس آمدم نزد محمد بن علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بآن دلهای مرده اگر قبول کنند و میمیرد بآن دلهای زنده اگر قبول کنند [illegible]

اختلاف از روی ظن و دلالت [illegible] امام معصوم [illegible]

[illegible]

سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول لما احتضر الحسن بن علي صلوات الله عليهما قال للحسين عليه السلام يا اخي اني
اوصيك بوصية فاحفظها اذا انا مت فهيئني ثم وجهني الى رسول الله صلى الله عليه وآله لاحدث به
عهدا ثم اصرفني الى امي فاطمة عليها السلام ثم ردني فادفني بالبقيع واعلم انه سيصيبني من الحميراء
ما يعلم الناس من صنيعها وعداوتها لله ولرسوله صلى الله عليه وآله وعداوتها لنا اهل البيت فلما قبض الحسن
عليه السلام وضع على سريره فانطلقوا به الى مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله الذي كان يصلي فيه على الجنائز
فصلى على الحسن عليه السلام فلما ان صلى عليه حمل فادخل المسجد فلما اوقف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله
بلغ عائشة الخبر وقيل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علي ليدفن مع رسول الله صلى الله عليه وآله فخرجت
مبادرة على بغل بسرج فكانت اول امراة ركبت في الاسلام سرجا فوقفت وقالت نحوا ابنكم
عن بيتي فانه لا يدفن في بيتي ولا يهتك على رسول الله صلى الله عليه وآله حجابه فقال لها الحسين بن
علي صلوات الله عليهما قديما هتكت انت وابوك حجاب رسول الله صلى الله عليه وآله وادخلت بيته من لا يحب
رسول الله صلى الله عليه وآله قربه وان الله سائلك عن ذلك يا عائشة **شرح** رسول الله لقب عائشه حميرا كرده
ومعنى آن كه آمد در حديث يازدهم باب هفتادم ومضمون الحديث ظاهرست از شرح حديث اول اين باب **اصل**
ان اخي امرني ان اقربه من ابيه رسول الله صلى الله عليه وآله ليحدث به عهدا واعلمي ان اخي اعلم
الناس بالله ورسوله واعلم بتاويل كتابه من ان يهتك على رسول الله صلى الله عليه وآله ستره لان
الله تبارك وتعالى يقول يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم وقد ادخلت انت
بيت رسول الله صلى الله عليه وآله الرجال بغير اذنه وقد قال الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم
فوق صوت النبي ولعمري لقد ضربت انت لابيك وفاروقه عند اذن رسول الله صلى الله عليه وآله المعاول
وقال الله عز وجل ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
ولعمري لقد ادخل ابوك وفاروقه على رسول الله صلى الله عليه وآله بقربهما منه الاذى وما رعيا من حقه ما امرهما
الله به على لسان رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله حرم من المؤمنين امواتا ما حرم منهم احياء وتالله يا
عائشة لو كان هذا الذي كرهتيه من دفن الحسن عند ابيه صلوات الله عليهما جائزا فيما بيننا وبين الله
لعلمت انه سيدفن وان رغم معطسك **شرح** اقرب از باب تفعيل [illegible] جواب [illegible] لام
بكسر لام وفتح همزه براى تعليل [illegible] كه از فحواى كلام سابق معلوم ميشود كه دفن [illegible] رسول الله [illegible]
ذكر [illegible] بيوت النبي براى ابطال [illegible] در زمان زندگى [illegible] بوده وبعد از فوت [illegible]
زن [illegible] در [illegible] زمين شده [illegible] بتفصيل كه [illegible] در كتاب الوارث [illegible] باب [illegible]

من العقار [illegible] كه باب بيت [illegible] وبيان ميشود واگر در اينجا [illegible] ميبود در شرح [illegible]
بي [illegible] اذن [illegible] تصرف دران [illegible] جائز نميبود [illegible] فاروق [illegible] فارق [illegible] فرق [illegible]
ميان حق وباطل [illegible] در اينجا اين فرق براى [illegible] باطل [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] انست كه دفن رسول الله در [illegible] ميان [illegible]
ودفن ايشان [illegible] ميان [illegible] كه [illegible] رسول [illegible] زمان [illegible]
[illegible] كندن [illegible] قبر [illegible] در كتاب [illegible]
حديث اول [illegible] باب دخول [illegible] زيارة النبي صلى الله عليه وآله والدعاء عند قبره [illegible]
المعاول جمع مغول بكسر ميم وسكون عين [illegible] ان الله [illegible]
[illegible] باشد التحريم [illegible] صاحب [illegible] حرمت كردن [illegible]
[illegible] منصوب [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] كره حاصل شده [illegible]
فتح ميم [illegible] **يعني** [illegible] كه برادرم امر كرده مرا كه نزديك
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] برادرم [illegible]
الله تعالى وسنت رسولش [illegible] بر رسول الله صلى الله عليه وآله
[illegible] زيرا كه الله تبارك وتعالى ميگويد در سوره احزاب اى كسانى كه ايمان [illegible] داخل مشويد خانهاى [illegible]
[illegible] رخصت داده شود براى شما [illegible] داخل كردى تو در خانه رسول الله صلى الله عليه وآله مردان را براى دفن
[illegible] وگفته الله عز وجل در سوره حجرات
اى كسانى كه ايمان آورده [illegible] آوازهاى خود را بالاى آواز نبى [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] وگفته الله عز وجل در سوره حجرات [illegible]
كه [illegible] آوازهاى خود را نزد رسول الله [illegible] الله تعالى [illegible] براى [illegible]
[illegible] داخل كرد [illegible] پدر تو وفاروق او [illegible]
[illegible] بر رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] رعايت نكردند [illegible] رسول
[illegible] امر كرد [illegible] الله تعالى [illegible] بر زبان رسول الله صلى الله عليه وآله كه رسول [illegible] كه الله تعالى
حرمت كرده [illegible] امور متعلقه بمؤمنان هرحالى كه مردگان باشند [illegible] صاحب حرمت كرده [illegible] امور متعلقه
بمؤمنان هرحالى كه زندگان باشند مراد [illegible] حضرت رسول [illegible] كه رسول [illegible]

صاحب حرمت است وتعظيم آن ماموربه است حضرت او [illegible] مكان دفن او نيز صاحب حرمت [illegible]
عائشه كه اگر ميبود [illegible] كه دفن حسن [illegible] صلوات الله عليهما جائز [illegible]
وميان الله تعالى [illegible] ميشود [illegible]
[illegible] **اصل** قال ثم تكلم محمد بن الحنفية وقال يا عائشة يوما على بغل ويوما على جمل فما تملكين نفسك
ولا تملكين الارض عداوة لبني هاشم قال فاقبلت عليه فقالت يا ابن الحنفية هؤلاء الفواطم يتكلمون
فما كلامك فقال لها الحسين عليه السلام وانى تبعدين محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلاث فواطم فاطمة بنت
عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن
رواحة بن حجر بن عبد معيص بن عامر فقالت عائشة للحسين عليه السلام نحوا ابنكم واذهبوا به فانكم
قوم خصمون قال فمضى الحسين عليه السلام الى قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقيع **شرح** [illegible]
[illegible] كه خبر مبتداى محذوفست [illegible] الفواطم جمع فاطمه [illegible]
[illegible] شخص را باسم جمع [illegible] منسوب [illegible]
[illegible] از باب تفعيل است [illegible] براى بيان [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] ايشان در ولادت از سه فاطمه [illegible]
[illegible] ذكر شرف اولاد فاطمه مخزوميه كرده [illegible] ابن عباس كرده [illegible]
كه عباس [illegible] كه در جنگ [illegible] هاشم [illegible]
بنت مخزوم [illegible] بيان شرف اولاد فاطمه مخزوميه [illegible] در شرح حديث اول باب [illegible]
مى آيد در كتاب [illegible] در حديث [illegible] اهل البيت [illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] كه شرف [illegible] در تقوى [illegible] الله تعالى گفته در سوره حجرات
يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم [illegible]
[illegible] **يعني** امام محمد باقر عليه السلام گفت [illegible] محمد بن
الحنفية وگفت اى عائشه [illegible]
[illegible] محمد بن الحنفية در آن جنگ [illegible] عائشه [illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible] ايشان [illegible] امام محمد باقر عليه السلام گفت [illegible] عائشه [illegible]
حنفيه [illegible] فاطمه [illegible] حسين [illegible]

حسين عليه السلام [illegible] اولاد فاطمه بنت رسول الله [illegible] بيان اين [illegible]
يكى فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم كه زن عبد المطلب ومادر ابو طالب وعبد الله [illegible]
المطلب است وديگرى فاطمه بنت اسد بن هاشم كه مادر امير المؤمنين است وديگرى فاطمه بنت زائدة بن
الاصم بن رواحة بن حجر بن عبد معيص بن عامر كه مادر عبد المطلب [illegible] عائشه حسين عليه السلام را
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] امام محمد باقر عليه السلام گفت پس رفت حسين عليه السلام سوى قبر مادرش [illegible]
[illegible] بيرون برد حسن عليه السلام را از [illegible] پس دفن كرد [illegible] بقيع **باب شصت وهفتم** **اصل**

باب الاشارة والنص على علي بن الحسين صلوات الله عليهما **شرح** اين باب بيان اشارت ونص
بر امامت علي بن الحسين زين العابدين صلوات الله عليهما [illegible] چهار [illegible] حديث است **اول** **اصل** عن ابي
الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الحسين بن علي عليهما السلام لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة
ابنة الحسين عليه السلام فدفع اليها كتابا ملفوفا ووصية ظاهرة وكان علي بن الحسين عليهما السلام مبطونا معهم
لا يرون الا انه لما به فدفعت فاطمة الكتاب الى علي بن الحسين عليهما السلام ثم صار والله ذلك الكتاب
الينا يا زياد **شرح** مضمون اين بيان شد در شرح حديث [illegible] باب شصت وچهارم **اصل** قال قلت ما في
ذلك الكتاب جعلني الله فداك قال فيه والله ما يحتاج اليه ولد آدم منذ خلق الله آدم الى ان تفنى
الدنيا والله ان فيه الحدود حتى ان فيه ارش الخدش **شرح** ابو الجارود كه اسم او زياد بن منذر است
گفت [illegible] در آن كتاب [illegible] الله تعالى فداى تو امام گفت دران بخدا قسم هر چيزى است كه محتاج
[illegible] آدم از وقتى كه خلق كرده الله تعالى آدم را تا فناى دنيا بخدا قسم
كه دران كتاب [illegible] تا آنكه دران [illegible] **دوم** **اصل**
عن ابي جعفر عليه السلام قال لما حضر الحسين عليه السلام ما حضره دفع وصيته الى ابنته فاطمة ظاهرة في كتاب
مدرج فلما ان كان من امر الحسين عليه السلام ما كان دفعت ذلك الى علي بن الحسين قلت له فما فيه يرحمك
الله فقال ما يحتاج اليه ولد آدم منذ كانت الدنيا الى ان تفنى **شرح** [illegible] كتاب [illegible]
[illegible] **يعني** روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت وقتى كه حاضر شد حسين عليه السلام
[illegible] وصيت خود را [illegible] سوى دخترش فاطمه [illegible]
وصيت [illegible] كتابى كه پيچيده شده بود [illegible] از كار حسين عليه السلام آنچه شد [illegible]
آن كتاب را سوى علي بن الحسين گفتم امام را [illegible] دران كتاب رحمت كناد ترا الله تعالى پس گفت آنچه [illegible]

حفره م

براى ظرفيت [illegible]

فرزندان آدم از وقتی که بسر سد دنیا تا وقتی که فنا شود سوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الحسین بن
علی علیهما السلام لما سار الی العراق استودع ام سلمة رضی الله عنها الکتب والوصیة فلما رجع علی بن الحسین
علیهما السلام دفعتها الیه شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام کرد بدرستی که حسین بن علی علیهما السلام
وقتی که رفت سوی کوفه بامانت داد ام سلمه را رضی الله عنها کتابها بیان خود و وصیت پس چون او وقتی
که برگشت علی بن الحسین تسلیم کرد ام سلمه کتب را سوی امام او و کتب غیر جامعه است و بیانه حدیث سابق
چهارم حدیث وفی نسخة الصفوانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان بن سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی
قال والله انی لجالس عند علی بن الحسین علیه السلام وعنده ولده اذ جاءه جابر بن عبد الله الانصاری
فسلم علیه ثم اخذ بید ابی جعفر علیه السلام فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخبرنی انی
سادرک رجلا من اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام قال ومضی
جابر ورجع ابو جعفر علیه السلام فجلس مع ابیه علی بن الحسین واخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین
لابی جعفر علیهما السلام ای شیء قال لک جابر بن عبد الله الانصاری فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله
قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقرأه منی السلام فقال له ابوه هنیئا
لک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک
کیدا کما کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام شرح نسخه صفوانی بیان میشود در شرح حدیث سوم باب هفتاد
سوم بشنا بفتح با وکسر نون وسکون یا و دو نقطه در پایین ونوزده فرکان محذوفت بتقدیر کان بشنا و جمله
موصوله اسم کان است مفهوم از خبرش ... و در نسخه صفوانی درگفت ... ان این باب است که روایت کرد
علی بن ابراهیم از پدرش از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر از فلیح ... فاء ... لام و سکون
یا و دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه ابن ابی بکر الشیبانی بفتح شین بانقطه گفت بخدا قسم که بدرستی که من
نشسته بودم نزد علی بن الحسین علیهما السلام ونزد او پسران او بودند که آمد نزد او جابر بن عبد الله انصاری پس
سلام کرد بر او بعد از آن گرفت دست امام محمد باقر علیه السلام را پس بخلوت رفت با او پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه وآله خبر داد مرا که من البته خواهم دریافت مردی را از اهل بیت او که گفته میشود او را محمد بن علی کنیت داده میشود ابو جعفر
پس چون دریابی او را پس برسان او را از جانب من سلام راوی گفت ورفت جابر و برگشت ابو جعفر علیه السلام پس نشست
با پدر خود و برادران خود پس وقتی که گزارد نماز مغرب گفت علی بن الحسین ابو جعفر را چه چیز گفت ترا جابر بن عبد الله
الانصاری پس گفت که گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت بدرستی که تو البته در خواهی یافت مردی را
از اهل بیت من نام او محمد بن علی است کنیت داده میشود ابو جعفر پس برسان او را از جانب من سلام پس گفت او را پدرش

تا داد او را ... برای آن که ... مخصوص کرد ترا الله تعالی بآن از جانب رسول او از میان اهل بیت خود مر
بانی بیت ایشان برادران است که ده کس بودند زید و عمر و عبد الله و حسن و حسین و حسین اصغر و عبد الرحمن
و سلیمان و محمد و جعفر و علی آگاه مکن برادران را بر این پس باعث کید ایشان شود برای تو کید چنانچه
کید کردند برادران یوسف برای یوسف علیه السلام مخفی نماند که اولاد یعقوب دوازده پسر بودند و ده پسر کید
کردند با یوسف و اولاد علی بن الحسین یازده پسر بودند پس در عدد پسران اهل کید نیز مشابهت است و الحکم
این حدیث مناسب این باب نیست و ظاهرا منافات دارد با آنچه می آید در حدیث سوم مولد ابی جعفر محمد بن
علی علیهما السلام ولهذا المصنف رحمه الله تعالی الحدیث را نسبت بصفوانی داده برای اشارت بآنکه از جمله
سایر احادیث کافی نیست در مناسبت و صحت باب شصت و هشتم حدیث باب الاشارة والنص علی ابی
جعفر علیه السلام شرح این باب بیان اشارت و نص برای جعفر امام محمد باقر علیه السلام است و در این باب چهار حدیث است
عن ابی جعفر علیه السلام قال لما حضر علی بن الحسین علیهما السلام الوفاة قبل ذلک اخرج سفطا او صندوقا
عنده فقال یا محمد احمل هذا الصندوق قال فحمل بین اربعة فلما توفی جاء اخوته یدعون فی الصندوق فقالوا
اعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال والله ما لکم فیه شیء ولو کان لکم فیه شیء ما دفعه الی وکان فی الصندوق
سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله وکتبه شرح ~~قبل یعنی پیش از وفات~~ ...
~~برای ...~~
بکسر سین بی نقطه وسکون فاء و طاء بی نقطه ... برای اشعار بانست که صندوق بود اما
بی چوب بود ... بجوال ... جوال ... گفت قمی بعضی محبوست یعنی روایت از امام محمد باقر
علیه السلام گفت وقتی که حاضر شد علی بن الحسین علیهما السلام را وفات بیرون آورد جوالی یا صندوقی را که نزد او بود پس
گفت امام محمد باقر علیه السلام را که ای محمد بردار این صندوق را امام گفت پس برداشته شد از چهار کس پس علی بن الحسین
برادران امام محمد باقر علیه السلام دعوی میکردند در باب صندوق بعد از گذشتن او ... حصه ما در صندوق پس امام محمد
باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که نیست شما را در آن چیزی ... و اگر میبود شما را در آن چیزی نمیداد آنرا بمن و بود در
سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله و کتابهای او دوم حدیث عن عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جده قال التفت علی بن
الحسین الی ولده وهو فی الموت وهم مجتمعون عنده ثم التفت الی محمد بن علی فقال یا محمد هذا الصندوق اذهب
به الی بیتک قال اما انه لم یکن فیه دینار ولا درهم ولکن کان مملوا علما شرح هذا منصوب بر اغراء بتقدیر
ادرک ... عامل علی شریطة التفسیر ... الصندوق منصوب ... یعنی روایت از عیسی بن
عبد الله از پدرش از جد او محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گفت که نگاه کرد علی بن الحسین سوی پسران خود و او در کار مرگ بود

مجتمع بودند نزد او بعد از آن نگاه کرد سوی امام محمد باقر علیه السلام پس گفت که ای محمد در باب این صندوق ببر آنرا
سوی خانه خود راوی گفت که آگاه باش بدرستی که نبود در آن صندوق زر طلا و نه زر نقره ولیکن بود پر
از علم سوم حدیث عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان عمر بن عبد العزیز
کتب الی ابن حزم ان یرسل الیه بصدقة علی وعمر وعثمان وان ابن حزم بعث الی زید بن الحسن وکان اکبرهم
فسأله الصدقة فقال زید ان الوالی کان بعد علی الحسن وبعد الحسن الحسین وبعد الحسین علی بن الحسین
وبعد علی بن الحسین محمد بن علی فابعث الیه فبعث ابن حزم الی ابی فارسلنی ابی بالکتاب الیه حتی دفعته الی
ابن حزم فقال له بعضنا یعرف هذا ولد الحسن قال نعم کما یعرفون ان هذا لیل ولکنهم یحملهم الحسد
ولو طلبوا الحق بالحق لکان خیرا لهم ولکنهم یطلبون الدنیا شرح الصدقه بفتح صاد بی نقطه و فتح دال بی نقطه
الحجه در راه خدا داده شده و مراد اینجا وقف است ... مراد عمر بن عبد العزیز بارسال صدقه ارسال تفصیل موقوفات است
تا اگر چیزی از تصرف وقف بیرون رفته باشد احقاق حق کند مراد بوالی اینجا متولی موقوفات نیست بلکه مراد
متولی کتب و وقفنامه و مانند آنهاست سیاق منافات ندارد با آنچه در قضاء علی علیه السلام است ومی آید
در کتاب الوصایا در حدیث ششم باب سی و چهارم که باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله وفاطمه والائمة علیهم السلام
و وصایاهم است که آن صورت کتابت حسن حدیث خان الاکر ... بیان میشود الحق مصدر باب
ضرب بر داشتن چیزی از جایی روایت از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او
میگفت بدرستی که عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بود نوشت سوی ابن حزم بفتح حاء بی نقطه و سکون زای
نقطه دار ... که فرستد سوی او مکتوبی را که در آن تفصیل موقوفات علی علیه السلام باشد
و مکتوبی را که در آن تفصیل موقوفات عمر باشد و مکتوبی را که در آن تفصیل موقوفات عثمان باشد و بدرستی که ابن
حزم برای مکتوب تفصیل موقوفات علی علیه السلام فرستاد سوی زید بن الحسن بن الحسن علیه السلام که پسر زاده
امام حسن علیه السلام بود و بود زید بزرگتر فرزند زادگان علی بحسب سن پس طلبید از او آن مکتوب را پس گفت زید
بدرستی که متولی وقفنامه و مانند آن بعد از علی حسن بود و بعد از حسن حسین بود و بعد از حسین علی بن الحسین بود
و بعد از علی بن الحسین محمد بن علی است پس بفرست سوی او که کتب علی جمیع نزد اوست پس فرستاد ابن حزم سوی پدرم
برای طلب آن مکتوب پس فرستاد مرا پدرم با آن مکتوب سوی ابن حزم تا دادم آنرا با بن حزم که از روی آن
نوشته فرستد برای عمر بن عبد العزیز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را بعضی یاران ما که آیا میشناسد
این ترتیب والیان را اولاد امام حسن علیه السلام گفت آری چنانچه میشناسند که این شب است نه روز هر آینه که
این گفتگو در شب بوده ولیکن برمیدارد ایشان را از جای خود حسد یعنی که مرتکب حسد میشوند و اگر طلب میکردند

حق را بحق هر آینه بسبب ... البته خیر بود برای ایشان ولیکن طلب میکنند دنیا را و مراد حق ...
باطل ولهذا دعوی امامت برای خود میکنند چهارم حدیث عن ابی یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان عمر بن عبد العزیز کتب الی ابن حزم ثم ذکر مثله الا انه قال فبعث ابن حزم الی زید بن الحسن وکان
اکبر من ابی شرح روایت از ابن ابی یعفور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی
که عمر بن عبد العزیز نوشت سوی ابن حزم بعد از آن ابن ابی یعفور ذکر کرد مثل آنچه حسین بن ابی العلاء ذکر
کرد مگر اینکه گفت فرستاد ابن حزم سوی زید بن الحسن و بود زید بزرگتر از پدرم امام حسن باب شصت و نهم
حدیث باب الاشارة والنص علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما السلام این باب بیان اشارت
و نص بر امامت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما است و در این باب هشت حدیث است اول حدیث
عن ابی الصباح الکنانی قال نظر ابو جعفر علیه السلام الی ابی عبد الله علیه السلام یمشی فقال تری هذا هذا من
الذین قال الله عز وجل ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین شرح
در سوره قصص چنین است نتلو علیک من نبأ موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض
وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری
فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون در این آیات چند احتمال است از آنجمله که موافق احادیث است
اینست که جمله حال ... مبادلت و مراد بقوم ائمه هدی اند که بعد از نزول این آیه بسیده اند اگر مضارع یؤمنون بمعنی
استقبال باشد و نرید تا آخر معطوف بر ان فرعون است و الف و لام ... چه ان فرعون بیان
نتلو علیک من نبأ موسی وفرعون است و نرید بیان بالحق لقوم یؤمنون است یعنی بودن استضعاف نسبت بزمان
آن ائمه است نه زمان نزول آیت الاستضعاف کوچک شمردن بزرگ ونجعلهم الوارثین موافق است با آنچه
در حدیث اول باب ان الارض کلها للامام علیه السلام که باب صد و چهارم است و نمکن لهم فی الارض بمعنی برایت که
آخر ائمه بجای تمکین جمیع آبای او نیز هست بلکه بجای تمکین جنس ائمه است از آدم تا انقراض دنیا چه امام آخر
مصدق جمیع ایشانست و نری بمعنی برجعت در زمان قائم علیه السلام است و مفعول ... باشد فرعون
و هامان عبارت از امام اول و دوم اهل ضلالت است که بنای ... از ایشانست و ضمیر هم اگر راجع بفرعون و هامان
وجنودهاست بمعنی امنیت که از جانب ایشانست یحذرون ... و اگر راجع بالذین است بمعنی است که اهل حق انتقام از ایشان
میکشند ترجمه میخواهیم بر تو بعضی خبر موسی و فرعون را بعنوان کار راستی برای قومی که ایمان می آورند بروبه
رب العالمین بیان اینها آنکه بدرستی که فرعون قوی شد در زمین وکرد اینها اهل زمین را چند طایفه فرمان بردار خود

خواه برضا وخواه بزور بر حالی که ضعیف میشمرد طائفه از ایشان را که بنی اسرائیل باشند بیان این آنکه میکشت
پسران ایشان را یعنی کودکان ایشان میکشت و زنده میشمرد زنان ایشان را [illegible]
میکرد تا بزرگ شوند و خدمت کنند [illegible] بدرستی که او بود از اهل فساد و میخواهیم که انعام کنیم
بر جماعت [illegible] که ضعیف شمرده شده‌اند در زمین و گردانیم ایشان را امامان خلایق و گردانیم
ایشان را وارثان جمیع روی زمین و تمکین کنیم برای ایشان در زمین ملک را و بنمائیم فرعون و هامان
و لشکرهای ایشان را از ایشان آنچه از آن احتراز میکردند که استقلال اهل حق و کشته شدن و خواری
اهل باطل باشد یعنی روایت است از ابو الصباح کنانی گفت نگاه کرد امام محمد باقر علیه السلم سوی امام جعفر صادق
علیه السلم بر حالی که راه میرفت پس گفت می بینی این را این از جمله جماعتی است که الله عز و جل برای ایشان
گفته در سوره قصص که میخواهیم که انعام کنیم بر جمعی که ضعیف شمرده شده‌اند در زمین و گردانیم ایشان را
امامان و گردانیم ایشان را وارثان جمیع روی زمین دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما حضرت
ابی الوفاة قال یا جعفر اوصیک باصحابی خیرا قلت جعلت فداک والله لادعنهم والرجل یکون
منهم فی المصر فلا یسأل احدا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وقتی که حاضر شد پدرم را
وفات گفت ای جعفر سفارش میکنم ترا با یاران من به نیکوئی گفتم قربانت شوم بخدا قسم که میگذارم
ایشان را بر حالی که مردی از ایشان در شهر باشد سؤال نکند از هیچ کس یعنی که در حال استغنا باشد [illegible]
سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان من سعادة الرجل ان یکون له الولد یعرف فیه شبه
خلقه وخلقه وشمائله وانی لاعرف من ابنی هذا شبه خلقی وخلقی وشمائلی یعنی ابا عبد الله
علیه السلم شرح [illegible] الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با [illegible]
و بفتح شین و فتح با مثل الخلق [illegible] و سکون لام شکل الخلق بضم خاء و سکون و ضم لام مروت
و دین داری و مانند آن [illegible] نفسانی الشمائل جمع شمال بکسر شین با نقطه کیفیت گفتگو و حرکات
و سکنات و مانند آن از انطباع جسمانی یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت از جمله خوشحالی مرد
مومن است که فرزند داشته باشد او را که بشناسد در او مثل شکل خود و مثل طبیعت نفسانی خود و مثل
طبایع جسمانی خود را و بدرستی که من هر آینه میشناسم از این پسرم مثل شکل خود و طبیعت نفسانی
خود و طبایع جسمانی خود را میخواست بآن اشاره امام جعفر صادق علیه السلم را چهارم اصل کنت عند ابی جعفر
علیه السلم فاقبل جعفر علیه السلم فقال ابو جعفر علیه السلم هذا خیر البریة او اخیر شرح بودم نزد امام محمد باقر علیه السلم
پس آمد جعفر علیه السلم پس گفت امام محمد باقر علیه السلم این بهترین خلقان است [illegible] بعد از خود [illegible] راوی شک

خل

شک کرده که بلفظ خیر گفت یا بلفظ اخیر که موافق لغت بعض اهل عرب است پنجم اصل کنت عند ابی جعفر علیه السلم
فاقبل جعفر علیه السلم فقال ابو جعفر علیه السلم هذا خیر البریة شرح این [illegible] ششم اصل عن هشام بن
سالم عن جابر بن یزید الجعفی عن ابی جعفر علیه السلم قال سئل عن القائم فضرب بیده علی ابی
عبد الله علیه السلم فقال هذا والله قائم آل محمد قال عنبسة فلما قبض ابو جعفر علیه السلم دخلت علی ابی
عبد الله علیه السلم فاخبرته بذلک فقال صدق جابر ثم قال لعلکم ترون ان لیس کل امام هو القائم
بعد الامام الذی کان قبله شرح قال عنبسه کلام هشام بن سالم است یعنی روایت است از هشام بن سالم
از جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلم جابر گفت پرسیده شد [illegible] از ایستاده کننده [illegible]
امامت پس زد دست خود را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت این بخدا قسم ایستاده کننده آل
محمد است گفت عنبسه پس وقتی که گرفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلم داخل شدم در مجلس امام جعفر صادق علیه السلم
پس خبر دادم او را بآنچه جابر نقل کرد پس گفت راست گفته جابر بعد از آن گفت شاید شما گمان
میبرید که نیست هر امامی او ایستاده کننده بعد از امامی که بود پیش از او و مراد این است که قائم [illegible]
[illegible] شامل جمیع ائمه است باعتبار اینکه ایستادگی بکار امامت در زمان خود میکنند [illegible]
[illegible] امام آخر جمیع روی زمین را [illegible] چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان ابی علیه السلم استودعنی ما هناک فلما حضرته الوفاة
قال ادع لی شهودا فدعوت له اربعة من قریش فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر فقال اکتب هذا ما
اوصی به یعقوب بنیه یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون واوصی محمد بن
علی الی جعفر بن محمد وامره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه الجمعة وان یعممه بعمامته وان یربع
قبره ویرفعه اربع اصابع وان یحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله
فقلت له یا ابت ما کان فی هذا بان تشهد علیه فقال یا بنی کرهت ان تغلب وان یقال انه لم یوص
الیه فاردت ان تکون لک الحجة شرح ما هناک عبارت از کتب و سلاح است نافع بن سرجس
بفتح سین بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و کسر جیم و سین بی‌نقطه دیلمی از مشهورین [illegible]
البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه جامه [illegible] الاطمار جمع طمر بکسر طاء بی‌نقطه
و سکون میم و راء بی‌نقطه جامه‌های کهنه [illegible]
[illegible]
[illegible]

کنت عندا عنده ابی جعفر علیه السلم فاقبل جعفر فقال ابو جعفر علیه السلم هذا خیر البریة شرح این نیز ظاهر است
ششم اصل

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که پدرم بامانت داد مرا آنچه اینجا بود از اسباب
امامت پس وقتی که حاضر شد او را وفات گفت بخوان برای من گواهی چند را پس خواندم برای او
چهار کس را از قریش در میان ایشان بود نافع غلام عبد الله بن عمر که از قریش بود پس گفت بنویس که
این است که وصیت کرد بآن یعقوب در وقت موت برای تعیین یوسف بوصایت پسران خود را که ای پسران من
بدرستی که الله تعالی انتخاب کرده برای شما دین اسلام را پس نمیرید البته مگر بر حالی که [illegible] شرک نکرده
باشید اشارت است بآیت سوره بقره و باینکه عدم قبول وصی موجب حکم بطلان [illegible] و وصیت کرد محمد بن علی
سوی جعفر بن محمد برای امامت و امر کرد او را باینکه کفن کند او را در برد او که بود که میگذارد در آن نماز جمعه را
باینکه [illegible] و باینکه عمامه کند او را بعمامه او و باینکه چهار گوشه کند قبر او را [illegible]
بقدر چهار انگشت و باینکه بگشاید از خود جامه‌های کهنه خود را [illegible] جامه‌های خود را [illegible] نزد دفن
در قبر او بعد از آن گفت گواهان را برگردید رحم کند شما را الله تعالی پس گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] اینکه گواه گیری بران مراد این است [illegible] وصیت [illegible] پس گفت ای پسر [illegible]
[illegible] از اینکه مغلوب شوی و اینکه گفته شود بدرستی که وصیت کرده نشده سوی او [illegible] امامت
مراد این است که مقصود [illegible] اشهاد بر وصیت اول [illegible]
[illegible]
باب هفتاد دوم اصل باب الاشارة والنص علی ابی الحسن موسی علیه السلم شرح این باب بیان اشارت
و نص بر امامت ابو الحسن اول امام موسی کاظم علیه السلم است و در این باب شانزده حدیث است اول اصل قلت لابی
عبد الله علیه السلم خذ بیدی من النار من لنا بعدک فدخل علیه ابو ابراهیم علیه السلم وهو یومئذ غلام
فقال هذا صاحبکم فتمسک به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را دست گیری کن مرا نگاه داشتن
از آتش دوزخ کیست برای ما امام بعد از تو پس داخل شد بر او امام موسی کاظم علیه السلم و در آن روز
پسر بود پس گفت این صاحب امارت شماست پس دست باو زن دوم اصل عن معاذ بن کثیر عن
ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له اسأل الله الذی رزق اباک منک هذه المنزلة ان یرزقک
من عقبک قبل الممات مثلها فقال قد فعل الله ذلک قال قلت من هو جعلت فداک فاشار
الی العبد الصالح وهو راقد فقال هذا الراقد وهو غلام شرح مضمون این نزدیک است بآنچه گذشت
در حدیث اول باب شصت و یکم سوم اصل حدثنا ابو علی الارجانی الفارسی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال

پس خواستم که برای امامت تو حجتی باشد
ظاهر

سالت

سألت عبد الرحمن فی السنة التی اخذ فیها ابو الحسن الماضی علیه السلم فقلت له ان هذا الرجل قد صار فی ید
هذا وما ندری الی ما یصیر فهل بلغک عنه فی احد من ولده شیء فقال لی ما ظننت ان احدا
یسألنی عن هذه المسألة دخلت علی جعفر بن محمد علیه السلم فی منزله فاذا هو فی بیت کذا فی داره فی
مسجد له وهو یدعو وعلی یمینه موسی بن جعفر یؤمن علی دعائه فقلت له جعلت فداک قد عرفت انقطاعی الیک
وخدمتی لک فمن ولی الناس بعدک فقال ان موسی قد لبس الدرع وساوی علیه فقلت له لا
احتاج بعد هذا الی شیء شرح ارجان بفتح همزه و تشدید راء بی‌نقطه مکسوره و جیم والف و نون معرب
ارگان است و آن اسم دو دهست یکی در حوالی شیراز و یکی در حوالی یزد و صاحب قاموس در فصل راء
بی‌نقطه [illegible] گفته [illegible]
[illegible] از آن جمله شیراز است ظاهر [illegible] موافق مذهب [illegible]
بنا بر آنچه گذشت در حدیث اول باب [illegible] ظاهر است که
فقلت له لا احتاج عبارت ابو علی باشد و ضمیر له راجع بعبد الرحمن باشد لیکن ظاهر نقل مصنف رحمه الله
تعالی الحدیث را در این باب این است که مراد در حدیث سابق درع ذات الفضول باشد و مراد در این حدیث
درعی دیگر باشد و موافق این می‌آید در حدیث هشتم باب نود دوم است و بنای تطبیق جواب و سؤال
میکند بر ظاهر این است که ابو علی و سایر شیعه این مضمون را از امام موسی در حق رضا علیه السلم شنیده باشند [illegible]
[illegible] باشد که این دلیل امامت و عبد الرحمن [illegible] کرده باشد [illegible] این نقل [illegible] ظاهر این است
که فقلت له لا احتاج عبارت عبد الرحمن باشد و ضمیر له راجع بجعفر بن محمد باشد و مؤید این آنکه شیخ مفید
رحمه الله در کتاب ارشاد گفته که روی ابو علی الارجانی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال دخلت علی جعفر بن
محمد تا آخر حدیث و [illegible] مولانا محمد امین رحمه الله برای تطبیق گفته که گویا که در نسخه الحدیث جواب
در حال امام رضا علیه السلم بوده و مصنف نقل نکرده در این باب برای عدم ضرورت یعنی حکایت کرد مرا ابو
علی ارگانی فارسی از عبد الرحمن بن حجاج گفت پرسیدم عبد الرحمن را در سالی که محبوس شد در آن امام موسی
کاظم علیه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
شنیده باشی خود از امام موسی کاظم که درع را امام رضا پوشید [illegible]
داخل شدم بر [illegible] علیه السلم در منزل او پس ناگاه او در خانه بود [illegible]

ونیز دلالت دارد است او موسی بن جعفر بود این میگفت بر دعای او پس گفتم اورا قربانت شوم بخشش الهی
بر بهره شدن مرا از ذات ضلالت و فرجه مرا بسوی تو و خدمت مرا برای تو پس کیست امام بعد از تو
در مؤمنان از خودشان بعد از تو پس گفت به درستی که موسی پوشیده زره رسول خدا و راست آمد او
پس گفتم اورا احتیاج ندارم بعد از این سوی چیزی دیگر که دلیل امامت موسی باشد مراد عبد
الرحمن آنست که پس غیر ازین احتیاج باین سؤال نداریم درباب امام رضا علیه السلم چهارم اصل
عن المفضل بن عمر قال کنت عند ابی عبدالله علیه السلم فدخل ابوابراهیم علیه السلم وهو غلام
فقال استوص به وضع امره عند من تثق به من اصحابک شرح روایت از مفضل بن عمر
گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس داخل شد امام موسی کاظم علیه السلم و او هنوز پسر بود پس
امام جعفر صادق علیه السلم گفت مرا سفارش کن برای فرزندانت با تابع موسی بعد از من و بیان
کن امامت اورا نزد کسی که وثوق داری از یارانت پنجم اصل حدثنی یا اسحق بن جعفر قال
کنت عند ابی یوما فسأله علی بن عمر بن علی فقال جعلت فداک الی من نفزع ویفزع
الناس بعدک فقال الی صاحب الثوبین الاصفرین والغدیرتین یعنی الذؤابتین وهو
الطالع علیک من الباب یفتح الباب بیدیه جمیعا فما لبثنا ان طلعت علینا کفان آخذة
بالبابین ففتحهما ثم دخل علینا ابوابراهیم علیه السلم شرح غدیره بفتح غین با نقطه و کسر دال
بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه و تاء وحدت است الذؤابه بضم ذال با نقطه
و فتح همزه و الف و باء یک نقطه و تاء وحدت گیسویی که در طرف سر است از پیش گوش تا گوش دیگر
ان بفتح همزه و تخفیف نون برای تاکید سرعت است آخذة بفتح همزه و سکون خاء با نقطه و ذال
با نقطه و تاء وحدت منصوب و مفعول له طلعت است یا مصدر بمعنی اسم فاعل است و حال کفان است و افراد
باعتبار آنست که اصل آن مصدر است یعنی حکایت کرد مرا اسحق بن جعفر گفت بودم نزد پدرم امام جعفر
صادق علیه السلم روزی پس پرسید اورا علی بن عمر بن علی باین پرسش که گفت قربانت شوم بسوی که
پناه بریم و پناه برند مردمان بعد از تو در مشکلات پس گفت سوی صاحب دو جامه زرد و دو غدیره
یعنی دو گیسوی پیش سر او و اوست که طلوع میکند بر تو از این در میگشاید این در را به دو دست
خود پس درنگ نکردیم مانندم طلوع کرد بر ما دو دست برای آنکه یکبار گرفت دو تای در را هر یکی را
بدستی پس گشود آن دو تا را بعد از آن داخل شد بر ما امام موسی کاظم علیه السلم ششم اصل عن
صفوان الجمال عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال له منصور بن حازم بابی انت وامی ان الانفس

تغدو علیها وتروح فاذا کان ذلک فمن قال ابوعبدالله علیه السلم اذا کان ذلک فهو صاحبکم
وضرب بیده علی منکب ابی الحسن علیه السلم الایمن فیما اعلم وهو یومئذ خماسی وعبدالله بن
جعفر جالس معنا شرح تغدو بغین با نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مجهول مضارع غائب معتل اللام
واوی باب نصر است علیها نائب فاعلست تروح براء بی‌نقطه و حاء بی‌نقطه بصیغه مجهول غائب
معتل العین واوی باب نصر است و نائب فاعل مقدر است برای اکتفا بسابق من استفهامیست
و مبتداست و خبر آن محذوف است بتقدیر فمن صاحبنا اعلم ایجابی بمعنی اظن است الخماسی بضم خاء با نقطه کسی
که قد او پنج شبر باشد و کسی که پنجساله باشد یعنی روایتست از صفوان شتردار از امام جعفر صادق علیه السلم
ساوی گفت که گفت اورا منصور بن حازم پدرم و مادرم فدای تو باد به درستی که نفوس آدمیان محل
تردد ملک الموت است صبح و شام کنایت است از دوام پس چون شود آن پس کیست آنگاه صاحب امر
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم چون شود آن پس او صاحب امر شماست و زد دست خود را بر
دوش راست امام موسی کاظم علیه السلم در آنچه گمان دارم یعنی که یقین نمیدانم که دوش راست بود
یا چپ و امام موسی کاظم در این وقت بقدر پنج شبر بود و عبدالله بن جعفر که بزرگتر از او بود و دعوی
امامت برای خود کرد نشسته بود در آن مجلس با ما هفتم اصل عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن
علی بن ابی طالب علیه السلم عن ابی عبدالله علیه السلم قال قلت له ان کان کون ولا اراني الله ذلک
فبمن ائتم قال فاومأ الی ابنه موسی قلت فان حدث بموسی حدث فبمن ائتم قال بولده
قلت ثم قال هکذا ابدا شرح المغنون گذشت در شرح حدیث پنجم باب شصت و سوم اصل قلت فان
لم اعرفه ولم اعرف موضعه قال تقول اللهم انی اتولی من بقی من حججک من ولد الامام الماضی
فان ذلک یجزیک ان شاء الله یعنی گفتم من اگر نشناسم امام را و نشناسم که در کجا میباشد
مثل زمان غیبت چه کنم گفت میگویی ای خداوند به درستی که من ولی خود میدانم کسی را که باقی مانده
از آنها که حجتها اند بر خلایق از پسران امام گذشته چه هر کسی که آن کافیست در ایمان تو اگر
خواهد یا نمی‌خواهد که اگر تصدیق بدین کنی و تجویز حکم بظن نکنی و در مشکلات ساکت باشی هشتم اصل
رأى ابوعبدالله علیه السلم ابا الحسن وهو یومئذ غلام فقال هذا المولود الذی لم یولد فینا مولود
اعظم برکة علی شیعتنا منه ثم قال لی لا تجفوا اسمعیل شرح لا تجفوا بسکون جیم و ضم فاء بصیغه نهی جمع مذکر
حاضر معتل اللام باب نصر و قرب است الجفاء بفتح جیم نقیض الصلة
الفعالات الاجفا بمعنی اذا یعنی مذکور کرد امام جعفر صادق علیه السلم امام موسی کاظم را

قلت فان حدث بولده حدث وترک اخا کبیرا وابنا صغیرا فبمن ائتم قال بولده ثم

والف ممدوده و مقصوره

پسر بود پس گفت این مولودیست که متولد نشده از میان اولاد ما بزرگتر از او در نفع بر شیعه ما از او بعد از آن
گفت مرا جفا مکنید اسمعیل را یعنی که از او دوری مکنید یا او را اعلام مکنید باین چون معلوم نیست که عمر کسی تا آن
وقت باشد نهم اصل عن فیض بن المختار فی حدیث طویل فی امر ابی الحسن علیه السلم حتی قال له ابوعبدالله
علیه السلم هو صاحبک الذی سألت عنه فقم الیه فاقرر له بحقه فقمت حتی قبلت رأسه ویده ودعوت
الله عز وجل له فقال ابوعبدالله علیه السلم اما انه لم یؤذن لنا فی اول منک قال قلت جعلت فداک فاخبر به
احدا فقال نعم اهلک وولدک وکان معی اهلی وولدی ورفقائی وکان یونس بن ظبیان من رفقائی
فلما اخبرتهم حمدوا الله وقال یونس لا والله حتی اسمع ذلک منه وکانت به عجلة فخرج فاتبعته فلما انتهیت
الی الباب سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول له وقد سبقنی الیه یا یونس الامر کما قال لک فیض قال فقال
سمعت واطعت فقال لی ابوعبدالله علیه السلم خذه الیک یا فیض شرح در سمعت قول مقدر است بتقدیر قال
فقلت و اول اصل منقلب است یعنی السبق لا بتقدیر لا اکتفی است العجلة بفتح عین بی‌نقطه و فتح جیم شتاب زدگی
تابعته از باب افعال است یعنی روایتست از فیض بن مختار در حدیثی دور و دراز در بیان امامت امام موسی کاظم
تا آنکه گفت فیض را امام جعفر صادق علیه السلم او صاحب امامت تست که پرسیدی مرا از او پس برخیز و برو
سوی او پس اقرار کن برای او بحق ولایت بعد از من فیض گفت پس برخاستم تا آنکه بوسیدم سرش را
و دستش را و دعا کردم الله عز وجل را برای او گفت امام جعفر صادق علیه السلم آگاه باش به درستی که اذن داده نشده
برای ما در بیان امامت او برای کسی دیگر پیش از تو مراد آنست که تا حال بهیچکس نگفتم که این وقتی بود
که موسی علیه السلم در گهواره بوده بقرینه آنچه می‌آید در حدیث یازدهم فیض گفت گفتم قربانت شوم پس خبر دهم به امامت
او کسی را پس گفت آری خاصان خود را و پسران خود را و بودند با من خاصان من و پسران من و رفیقان من
و بود یونس بن ظبیان از جمله رفیقان من پس وقتی که خبر دادم ایشان را حمد کردند الله تعالی را و گفت یونس اکتفا
باین نمیکنم بخدا قسم تا نشنوم آنرا از او و بود یونس شتابزده پس بیرون رفت پس از پی او رفتم
پس وقتی که رسیدم سوی در خانه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت یونس را در حالی که تحقیق
پیش از من رسیده بود سوی او امر چنانست که گفت ترا فیض فیض گفت پس یونس گفت شنیدم
و اطاعت کردم پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم با خود ببر یونس را ای فیض یعنی که همراه ببر دهم اصل
کان ابوالحسن موسی علیه السلم یکلم اباعبدالله ویعاینه ویطرحه ویقول ما منعک ان تکون مثل اخیک فوالله
انی لاعرف النور فی وجهه فقال ابوعبدالله لم الیس ابی وابوه واحدا وامی وامه واحدة فقال له ابو
عبدالله علیه السلم انه من نفسی وانت ابنی شرح ام اولی عبارت از فاطمه بنت رسول علیها السلم است چون موسی بوده که

ای یونس امام

امامت در بنی فاطمه است یا بمعنی اصل است و ابن طاوس در کتاب ربیع الشیعه بجای وامی وامه واحدة روایت کرده
که و اصلی و اصله واحد چه مادر هر دو اسمعیل ایشان یکی بوده یعنی بود امام جعفر صادق علیه السلم ملامت میکرد عبدالله
جعفر را و تندی میکرد با او و نصیحت میکرد او را و میگفت چرا مثل برادرت امام موسی کاظم در ایمان نمیباشی بخدا
این امر که بخدا قسم که هر آینه من میشناسم نور ولایت را در روی او پس گفت عبدالله چرا یعنی اینکه این تفاوت
از کجاست آیا نیست پدر من و پدر او یکی و مادر من و مادر او یکی پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم به درستی که
او از نفس من است و تو پسر منی مراد آنست که او فرزند روحانی است و تو فرزند روحانی نیستی بیان شمر در
شرح حدیث ششم باب شصت و دوم که ایمان عبدالله درست بوده یازدهم اصل عن یعقوب السراج قال
دخلت علی ابی عبدالله علیه السلم وهو واقف علی رأس ابی الحسن موسی علیه السلم وهو فی المهد فجعل یسارّه
طویلا فجلست حتی فرغ فقمت الیه فقال لی ادن من مولاک فسلم فدنوت فسلمت علیه فرد علیّ السلام
بلسان فصیح ثم قال لی اذهب فغیّر اسم ابنتک التی سمیتها امس فانه اسم یبغضه الله وکان
ولدت لی ابنة سمیتها بالحمیراء فقال ابوعبدالله علیه السلم انته الی امره ترشد فغیرت اسمها شرح
ترشد بصیغه مخاطب معلوم باب نصر و علم یا مجهول باب افعال است الرشاد یافتن راه حق الارشاد
نمودن راه حق به دیگری یعنی روایتست از یعقوب سراج گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم
و او ایستاده بود بر سر امام موسی کاظم علیه السلم و او در گهواره بود پس شروع کرد براز میگفت او را
زمانی دور و دراز پس نشستم تا فارغ شد پس برخاستم متوجه او شدم پس گفت مرا نزدیک شو
بصاحب اختیار خود پس سلام کن پس نزدیک شدم و سلام کردم براو پس جواب سلام داد مرا بزبان
فصیح بعد از آن امام موسی کاظم علیه السلم گفت مرا برو بخانه خود پس تغییر کن نام دخترت را که نام کردی او را
دیروز چه آن نامیست که دشمن میدارد آنرا الله تعالی و متولد شده بود برای من دختری که نام کرده
بودم او را حمیراء که لقب عایشه است وارث رتبه حال است نی برای آنست که حمیراء تصغیر حمراء است و حمراء
مؤنث احمر است و احمر یعنی سرخ اسم است چه اشعار بحال آلوده شدن دارد و برای زنان حلقه جاریست
و میتواند بود که نهی برای این باشد که تقیه اسم اولاد خود را موافق اسم اهل کردن خوب نیست پس گفت
امام جعفر صادق علیه السلم اطاعت کن امر او را تا راه حق یابی پس تغییر کردم نام دختر را دوازدهم اصل دعا ابوعبدالله
علیه السلم ابا الحسن علیه السلم یوما ونحن عنده فقال لنا علیکم بهذا فهو والله صاحبکم بعدی شرح نزد خود خواند
امام جعفر صادق علیه السلم امام موسی کاظم علیه السلم را روزی و ما نزد او بودیم پس گفت ما را ملازم باشید این را چه او بخدا
قسم صاحب امامت شماست بعد از من سیزدهم اصل عن داود بن زربی عن ابی ایوب النحوی قال بعث الی ابوجعفر

المنصور في جوف الليل فاتيته فدخلت عليه وهو جالس على كرسي وبين يديه شمعة وفي يده كتاب
قال فلما سلمت عليه رمى بالكتاب الي وهو يبكي فقال لي هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا ان جعفر بن
محمد قد مات فانا لله وانا اليه راجعون ثلاثا واين مثل جعفر ثم قال لي اكتب قال فكتبت صدر الكتاب
ثم قال اكتب ان كان اوصى الى رجل واحد بعينه فقدمه واضرب عنقه قال فرجع اليه الجواب
انه قد اوصى الى خمسة واحدهم ابو جعفر المنصور ومحمد بن سليمان وعبد الله وموسى وحميدة
شرح روایت است از داود بن زربی بضم و کسر زای با نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه و تشدید یای از
ابو ایوب نحوی گفت فرستاد کسی را سوی من منصور دوانقی در میان شب پس آمدم نزد او پس داخل شدم
براو و او نشسته بود بر کرسی و پیش او شمعی میسوخت و در دست او کتابی بود پس وقتی که سلام کردم
براو انداخت کتاب را سوی من و او گریه میکرد پس گفت مرا این کتاب محمد بن سلیمان حاکم مدینه است
خبر میدهد ما را که جعفر بن محمد بحقیقت مرد پس سه بار گفت انا لله وانا الیه راجعون و کجاست مثل جعفر کسی دیگر بعد از آن
گفت مرا جواب بنویس گفت پس نوشتم آنچه را که عادت بان در اول احکام می نویسانند بعد از آن
گفت بنویس که اگر بوده باشد که وصیت کرده باشد بسوی یک مرد معین پس او را پیش خود طلب کن
پس بزن گردنش را گفت پس برگشت جواب از جانب محمد بن سلیمان که براستی که او وصیت
کرده بسوی پنج کس که یکی از ایشان منصور دوانقی است و دیگری محمد بن سلیمان حاکم مدینه و دیگری عبد الله بن
جعفر و دیگری موسی بن جعفر و دیگری حمیده بربریه مادر موسی بن جعفر مخفی نماند که این وصیت اشارت
بود بامام بودن موسی علیه السلام چه هیچکدام از آن چهار قابل امامت نیستند و بیان حال عبد الله شد در حدیث دوم
چهاردهم اصل عن النضر بن سويد بنحو من هذا الا انه ذكر انه اوصى الى ابي جعفر المنصور وعبد الله
وموسى ومحمد بن جعفر ومولى لابي عبد الله قال فقال ابو جعفر ليس الى قتل هؤلاء سبيل شرح
روایت است از نضر بن سوید نزدیک بیان روایت که داود روایت کرد مگر آنکه نضر گفت آنکه جعفر بن
محمد وصیت کرد بسوی منصور و عبد الله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی برای امام جعفر صادق ابو ایوب گفت پس
گفت منصور که نیست بسوی کشتن آن جماعت راهی پانزدهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صاحب
هذا الامر فقال ان صاحب هذا الامر لا يلهو ولا يلعب واقبل ابو الحسن موسى عليه السلام وهو صغير ومعه عناق
مكية وهو يقول لها اسجدي لربك فاخذه ابو عبد الله عليه السلام وضمه اليه وقال بابي وامي من لا يلهو
ولا يلعب شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صاحب این امارت بعد از او پس گفت که
صاحب این امارت غافل نمیشود و بازی نمیکند و آمد امام موسی کاظم علیه السلام و او کوچک بود و با او ماده بزغاله

مکیه بود و او میگفت بزغاله را سجده کن برای صاحب کل اختیار خود پس گرفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
و چسبانید او را بخود و گفت فدا کرده شده باد بپدرم و مادرم کسی که غافل نمیشود و بازی نمیکند شانزدهم
اصل عن فيض بن المختار قال اني لعند ابي عبد الله عليه السلام اذ اقبل ابو الحسن موسى عليه السلام
وهو غلام فالتزمته وقبلته فقال ابو عبد الله عليه السلام انتم السفينة وهذا ملاحها قال
فحججت من قابل ومعي الفا دينار فبعثت بالف الى ابي عبد الله عليه السلام والف اليه فلما دخلت
على ابي عبد الله عليه السلام قال يا فيض عدلته بي قلت انما فعلت ذلك لقولك فقال اما والله ما انا
فعلت ذلك بل الله عز وجل فعله به شرح روایت است از فیض بن مختار گفت براستی که من بودم
نزد امام جعفر صادق علیه السلام که آمد امام موسی کاظم علیه السلام و او پسر بود پس بکنار گرفتم او را و بو
سیدم او را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام شما مانند کشتی اید و این مانند ملاح آن کشتی است گفت
پس حج کردم سال آینده و با من دو هزار دینار طلا بود پس فرستادم هزار را بسوی امام جعفر
صادق علیه السلام و هزار را بسوی امام موسی علیه السلام پس وقتی که داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ای فیض برابر کردی او را با من گفتم جز این نیست که کردم این را برای سخنی که گفتی پس گفت
آگاه باش بخدا قسم که من نکردم این را که او ملاح باشد بلکه الله عز وجل کرد این را با او
باب هفتاد و دویم اصل باب الاشارة والنص على ابي الحسن الرضا عليه السلام شرح این باب بیان
اشارت و نص بر امامت امام رضا علیه السلام است و در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن الحسين بن
نعيم الصحاف قال كنت انا وهشام بن الحكم وعلي بن يقطين ببغداد فقال علي بن يقطين كنت
عند العبد الصالح جالسا فدخل عليه ابنه علي فقال لي يا علي بن يقطين هذا علي سيد ولدي
اما اني قد نحلته كنيتي فضرب هشام بن الحكم براحته جبهته ثم قال ويحك كيف قلت فقال علي بن
يقطين سمعت والله منه كما قلت فقال هشام اخبرك ان الامر فيه من بعده شرح روایت است از
حسین بن نعیم صحاف گفت بودم من و هشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد پس گفت علی بن یقطین
که بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام نشسته پس داخل شد بر او پسرش امام رضا علیه السلام پس گفت مرا
برای او که ای علی بن یقطین این علی مهتر اولاد منست آگاه باش براستی که من بخشیدم او را کنیت خود
پس زد هشام بن الحکم بکف دست خود پیشانی خود را از روی تعجب بعد از آن گفت که ای تعجب تو چگونه گفتی پس
گفت علی بن یقطین شنیدم بخدا قسم از او چنانچه گفتم پس گفت هشام خبر داده ترا که امارت در امام رضا است
بعد از خودش دویم اصل عن ابي الحسن عليه السلام انه قال ان ابني عليا اكبر ولدي وابرهم عندي واحبهم الي وهو ينظر معي

في الجفر ولم ينظر فيه الا نبي او وصي نبي شرح اكبر خبر مبتدای محذوف بتقدیر هو اکبر و جمله استینافیه
بیانی سابق است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت براستی که پسر من علی است بابتی که بهتر
پسران من است بیان این آنکه او بزرگتر پسران منست و نیکوکارتر ایشان است نزد من و محبوبتر ایشان است
سوی من و او نظر میکند با من در صندوق کتب و سلاح و نظر نکرده در آن کسی مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری سیوم اصل
عن داود الرقي قال قلت لابي ابراهيم عليه السلام جعلت فداك اني قد كبر سني فخذ بيدي من النار
قال فاشار الى ابنه ابي الحسن عليه السلام فقال هذا صاحبكم من بعدي شرح روایت است از داود رقی
گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را قربانت شوم براستی که بالا رفته سن من پس بگیر دست مرا
امام حق در این مشکلات پس بگیر دست مرا که از آتش دوزخ نجات دهی گفت پس اشارت کرد سوی پسرش
امام رضا علیه السلام پس گفت این صاحب امارت شماست بعد از من چهارم اصل قلت لابي الحسن الاول
عليه السلام الا تدلني الى من آخذ عنه ديني فقال هذا ابني علي ان ابي اخذ بيدي فادخلني الى قبر
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا بني ان الله عز وجل قال اني جاعل في الارض خليفة وان
الله عز وجل اذا قال قولا وفى به شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را آیا راهنمایی نمیکنی مرا بسوی
کسی که فرا گیرم بعد از تو از او مشکلات دین خود را پس گفت او این پسر من علی است براستی که پدرم
گرفت دست مرا پس داخل کرد سوی مکانی که نزدیک قبر رسول الله صلى الله عليه وآله است پس گفت
ای پسرک من براستی که الله عز وجل در حکایت با ملائکه گفته در سوره بقره براستی که من خواهم کرد در زمین
جانشینی برای خود که جانشین حکم من در عالم مخصوص بعض اهل عالم است حکم او در زمین مخصوص بعض اهل زمین
باشد و براستی که الله عز وجل چون گفت سخنی را وفا بآن میکند مخفی نماند که قول ملائکه که منقول شده
در تتمه آیت که قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء گفتند که آیا خلق میکنی در زمین اهل فساد
و خونریزی را که لازم شده خلق خلیفه بر تو دلالت میکند بر اینکه مراد الله تعالی اینست که چند اولاد زمین
اهل فساد و خونریزی نیستند لازمست بر الله تعالی آفریدن کسی که امارت او محیط بکل روی زمین باشد
پنجم اصل عن داود الرقي قال قلت لابي الحسن موسى عليه السلام اني قد كبرت سني ودق عظمي واني
سألت اباك عليه السلام فاخبرني بك فاخبرني من بعدك فقال هذا ابو الحسن الرضا عليه السلام شرح روایت است از داود رقی گفت گفتم
امام موسی کاظم علیه السلام را براستی که بالا رفته سن من و باریک شده استخوان من و براستی که پرسیدم پدرت را
علیه السلام از امام بعد از او پس خبر داد مرا بتو مراد اینست که امام بعد از تو کیست گفت این ابو الحسن رضا علیه السلام است
ششم اصل عن زياد بن مروان القندي وكان من الواقفة قال دخلت على ابي ابراهيم وعنده ابنه

ابو الحسن عليه السلام فقال لي يا زياد هذا ابني فلان كتابه كتابي وكلامه كلامي ورسوله رسولي وما قال
فالقول قوله شرح روایت است از زیاد بن مروان قندی و بود از جمله واقفیه که قائل بزنده بودن امام موسی اند و
امام رضا را امام نمیدانند گفت داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام و نزد او پسرش ابو الحسن الرضا
علیه السلام بود پس گفت مرا ای زیاد این پسر من فلان است کتابت او کتابت منست و سخن او سخن منست
و فرستاده او فرستاده منست و آنچه گفت پس سخن سخن اوست هفتم اصل بعث الينا ابو الحسن موسى عليه السلام
فجمعنا ثم قال لنا اتدرون لم دعوتكم فقلنا لا فقال اشهدوا ان ابني هذا وصيي والقيم بامري وخليفتي من بعدي
من كان له عندي دين فلياخذه من ابني هذا ومن كانت له عندي عدة فلينجزها منه ومن لم يكن له بد
من لقائي فلا يلقني الا بكتابه شرح فرستاد کسی را سوی ما امام موسی کاظم علیه السلام پس جمع کرد ما را بعد از آن
گفت ما را آیا میدانید که برای چه خواندم شما را پس گفتیم نه پس گفت گواه باشید که این پسر من مراد امام رضا است
وصی منست و ایستاده کننده بامارت من و خلیفه من بعد از منست هر که باشد او را نزد من طلبی که وعده
آن نرسیده هنوز پس باید که فرا گیرد آن را در سر وعده از این پسرم و هر که برای او باشد نزد من وعده
که وفا بآن نکرده باشم پس باید که صاحب وفا کند آن وعده را از او و هر که ناچار شد او را چاره از ملاقات
من در حبس پس ملاقات نکند مگر با کتابت سفارش نامه او برای احتیاط مخفی نماند که این حدیث ابطال مذهب
واقفیه است خواه مشار الیه هذا امام رضا باشد و خواه پسری دیگر باشد اسم رضا علیه السلام در این تصریح شده
برای اینکه بعد از بطلان مذهب وقف مذهبی جز قول بامامت امام رضا نیست هشتم اصل خرج الينا الواح
من ابي الحسن عليه السلام وهو في الحبس عهدي الى اكبر اولادي ان يفعل كذا وان يفعل كذا وفلان لا تنله
شيئا حتى القاك او يقضي الله علي الموت شرح الالواح جمع لوح بفتح لام و سکون واو و حاء بی نقطه جسم صاف
که برای چیزی نوشته شده باشد مثل شانه گوسفند و تخته مانند آن بود که فلان عبارت از عباس بن موسی باشد
که مذکور میشود در حدیث پانزدهم این باب یعنی بیرون آمد سوی ما شیعیان نامه لوحی چند از امام موسی کاظم علیه السلام
و او در حبس بود که بیان من بسوی بزرگتر پسران من است که بکند چنین و دیگر کند چنین و فلان
از او چیزی تا وقتی که ملاقات کنم ترا یا قضا و قدر کند الله تعالی بر من مرگ را نهم اصل خرج الينا من ابي الحسن
بالبصرة الواح مكتوب فيها بالعرض عهدي الى اكبر ولدي يفعل كذا وفلان كذا وفلان
لا تنله شيئا حتى اجيء او يقضي الله عز وجل علي الموت ان الله يفعل ما يشاء شرح امام موسی کاظم علیه السلام
در مدینه محبوس شد و فرستاده شد ببصره و مدتی آنجا محبوس بود و بعد از آن فرستاده شد ببغداد و مدتی
آنجا محبوس بود تا در آنجا بزهر وفات یافت یعنی بیرون آمد سوی ما از امام موسی کاظم علیه السلام وقتی که در بصره محبوس بود الواح

چند نوشته در لوحی بعرض لوح یا بعینی که بالا و پایین سطور و در طرف عرض بود پس طول سطور موافق طول لوح بود
که بیان من سوی بزرگتر اولاد منست داده میشود فلان چنین و فلان چنین و فلان چنین و فلان داده میشود
چیزی تا اینکه من آیم با قضا و قدر کسی الله عز و جل بر من مرگ را بدرستی که آنکه میکند اینجا را که خواهد دهم حدیث
عن علی بن یقطین عن ابی الحسن علیه السلام قال کتب الی من الحبس ان فلانا ابنی سید ولدی و قد نحلته کنیتی
شرح روایت است از علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت نوشت سوی من از زندان که بدرستی که
پسر من بهتر پسران منست و بتحقیق بخشیدم او را کنیت خود که ابوالحسن است یازدهم حدیث قلت لابی ابراهیم علیه السلام
انی اخاف ان یحدث حدث و لا القاک فاخبرنی من الامام بعدک فقال ابنی فلان یعنی ابا الحسن علیه السلام
شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که من میترسم که حادث شود حادثه و ملاقات نکنم ترا پس خبر ده مرا که
کیست امام بعد از تو گفت پسرم فلان کسی مراد است امام رضا علیه السلام دوازدهم حدیث قلت لابی ابراهیم علیه السلام
انی سالت اباک علیه السلام من الذی یکون من بعدک فاخبرنی انک انت هو فلما توفی ابو عبد الله
علیه السلام ذهب الناس یمینا و شمالا و قلت فیک انا و اصحابی فاخبرنی من الذی یکون من بعدک
من ولدک فقال ابنی فلان شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که پرسیدم پدرت علیه السلام را که کیست
آنکه میباشد امام بعد از تو پس خبر داد مرا که تو پس آن امامی پس وقتی که گرفته شد از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام
رفتند مردمان بطرف راست و چپ و قایل شدم بامامت در تو من و یاران من پس خبر ده مرا که کیست آنکه
میباشد امام بعد از تو از پسران تو پس گفت پسرم فلان کسی مراد امام رضا علیه السلام است و البطال [illegible]
سیزدهم حدیث قلت لابی ابراهیم علیه السلام [illegible] ... [illegible]
[illegible] قال ان صاحب هذا الامر یطلبه منک [illegible] ... ابو الحسن الرضا علیه السلام
[illegible] ذلک المال فدفعته الیه شرح [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]
[illegible] پس گفتم [illegible] ... [illegible]
صاحب این امارت خواهد طلبید [illegible] از تو پس وقتی که آمد نزد ما خبر مرگ او فرستاد کسی [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] چهاردهم حدیث عن یزید بن سلیط قال لقیت
ابا ابراهیم علیه السلام [illegible] ... فقلت جعلت فداک [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... و الموت لا یکون [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] الیک و فقه ملم الحکم و الفهم و السخاء و المعرفة بما یحتاج الیه الناس و ما اختلفوا فیه من امر
دینهم و فیه حسن الخلق و حسن الجواب و هو باب من ابواب الله عز و جل و فیه اخری خیر
من هذا کله شرح روایت است از یزید بن سلیط [illegible] که گفت او ابو عماره [illegible]
[illegible] ابن سلیط [illegible] گفت ملاقات کردم امام
موسی کاظم علیه السلام را [illegible] ... قربانت شوم آیا خوب [illegible]
اینجا [illegible] گفت آری [illegible] ... ملاقات کردم ترا
اینجا و تو با امام جعفر صادق علیه السلام بودی [illegible] پس گفت او را پدرم که فدای تو باد پدرم و مادرم
شما اهل بیت رسول [illegible] ... [illegible]
کن سوی من [illegible] ... گفت آری
ای ابو عبد الله ایشان پسران منند و این بهتر ایشانست و اشارت کرد سوی تو [illegible] تعلیم کرده شده حکم
میان خلایق [illegible] ... سوی آن مردمان و هر چه اختلاف کردند در آن
از کار آخرت ایشان و دنیای ایشان و در او حسن خلق و حسن جواب از مشکلات [illegible]
دری است از درهای الله عز و جل و در او خصلتی دیگر است بهتر از اینها همگی اصل فقال له ابی و ما هی بابی انت
و امی قال علیه السلام یخرج الله منه عز و جل غوث هذه الامة و غیاثها و علمها و نورها و فضلها
و حکمتها خیر مولود و خیر ناشئ یحقن الله عز و جل به الدماء و یصلح به ذات البین و یلم به الشعث
و یشعب به الصدع و یکسو به العاری و یشبع به الجائع و یؤمن به الخائف و ینزل الله به القطر
و یرحم به العباد خیر کهل و خیر ناشئ [illegible] فقال یا ابی انت و امی و هل ولد قال نعم و مرت به سنون
قال یزید [illegible] شرح الغوث بفتح غین با نقطه و سکون واو اسم داد خواهی
الغیاث بکسر غین با نقطه اسم داد خواهی اطلاق مصدر در هر دو جا بمعنی اسم فاعل برای مبالغه است [illegible]
این دو کلمه برای زیادتی مبالغه [illegible] گویا که خود از جانب مظلوم داد خواهی میکند [illegible]
میکند الناشئ [illegible] کسی که از حد طفولیت گذشته باشد ذات البین عبارت از عداوت میان اولاد علی
و اولاد عباس [illegible] ... الشعث بفتح شین با نقطه [illegible]
[illegible] پراکندگی کار الشعب بفتح شین با نقطه و سکون عین بی نقطه [illegible]
الصدع بفتح صاد بی نقطه و سکون دال بی نقطه [illegible] ... [illegible]
[illegible] یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام را پدرم [illegible]

وحدیث [illegible] [illegible]

چه پدرم و مادرم فدای تو باد گفت علیه السلام بیرون می آورد الله تعالی عز و جل از صلب او داد خواهی این گروه اهل
ایمان و داد رسی ایشان [illegible] و شرف ایشان و مصلحت اندیشی ایشان [illegible] ... و بهترین [illegible]
حفظ میکند [illegible] عز و جل خونهای مومنان را که ریخته میشود پیش از او و اصلاح میکند عداوت میانه مومنان و اولاد
عباس [illegible] ... و اصلاح میکند [illegible] احوال مومنان را [illegible]
و سیر میکند بآن گرسنه را و ایمن میکند بآن ترسان را [illegible] ... [illegible]
[illegible] در مشهد مقدس امام رضا علیه السلام و نازل میکند بدعای او باران را و رحم میکند بآن بندگان را بهترین
[illegible] و بهترین [illegible] ... از روی حکمت و سکوت او از روی دانش مصلحت بیان میکند [illegible]
[illegible] که اختلاف دارند [illegible] در مجلس مامون [illegible] با اصحاب مقالات [illegible]
وقت [illegible] پس در آن اثنا یزید گفت موسی علیه السلام را فدای تو باد پدرم و مادرم و آیا متولد شده گفت آری
و گذشته با او چند سال [illegible] ... یزید موسی علیه السلام را [illegible]
[illegible] ... مرادش آنست که پدرم دیگر با امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] گفت برای تقیه اصل
قال یزید فقلت لابی ابراهیم علیه السلام فاخبرنی انت بمثل ما اخبرنی به ابوک علیه السلام فقال لی نعم ان
ابی علیه السلام کان فی زمان لیس هذا زمانه فقلت له [illegible] ... لعنه الله قال فضحک ابو
ابراهیم علیه السلام [illegible] ثم قال اخبرک یا ابا عمارة انی خرجت من منزلی فاوصیت الی ابنی فلان
و اشرکت معه بنی فی الظاهر و اوصیته فی الباطن فافردته وحده و لو کان الامر الی لجعلته فی القاسم
ابنی لحبی ایاه و رقتی علیه و لکن ذلک الی الله عز و جل یجعله حیث یشاء شرح گفت یزید پس گفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را پس خبر ده مرا تو بمثل آنچه خبر داد مرا پدرت علیه السلام [illegible] ... امامت بعد از
تو [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
پس [illegible] ... گفت خبر میدهم ترا
ای ابو عماره بدرستی که من بیرون آمدم از منزل خود پس وصیت کردم سوی پسرم [illegible] و شریک کردم با او پسران دیگر خود را
در ظاهر و وصی کردم او را در حقیقت پس جدا کردم او را [illegible] در وصیت حقیقی تفصیل این وصیت نامه می آید در حدیث
پانزدهم و اگر میبود کار بدست من هر آینه میگردانیدم امامت را در قاسم پسرم برای دوستی من او را و شفقت من
بر او و لیکن آن سوی الله عز و جل است میگرداند آنرا جایی که میخواهد اصل و لقد جائنی بخبره رسول الله صلی الله
علیه و آله [illegible] ... [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله و جده فی علی صلوات الله علیه و رایت مع رسول الله صلی الله علیه و آله خاتما
و سیفا و عصا و کتابا و عمامة فقلت ما هذا یا رسول الله فقال لی اما العمامة فسلطان الله عز و جل و اما السیف
فعزة الله عز و جل و اما الکتاب فنور الله تبارک و تعالی و اما العصا فقوة الله عز و جل و اما الخاتم فجامع هذه
الامور شرح و هر آینه بتحقیق آورد نزد من در خواب یا بیداری خبر و صایت او را رسول الله صلی الله علیه و آله و جدم
صلوات الله علیه بعد از آن [illegible] ... میباشد [illegible]
[illegible] سوی یکی از ما تا اینکه آورد خبر وصایت او را رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
و کتابی و عمامه پس گفتم چیست این ای رسول الله پس گفت مرا اما عمامه پس اشارت بسلطنت الله عز و جل
برای وصی تو و اما شمشیر پس عزت الله عز و جل است برای وصی تو و اما کتاب پس روشنی الله تبارک و تعالی است
با اظهار [illegible] اهل خلاف برای وصی تو و اما عصا پس قوت الله عز و جل است برای وصی تو و اما انگشتر [illegible]
جمع کننده این چیزهاست در وصی تو [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] اصل ثم قال لی و الامر قد خرج منک الی غیرک فقلت یا رسول الله ارنیه ایهم هو
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما رایت من الائمة احدا اجزع علی فراق هذا الامر منک و لو کانت
الامامة بالمحبة لکان اسماعیل احب الی ابیک منک و لکن ذلک من الله عز و جل ثم قال ابو ابراهیم
و رایت ولدی جمیعا الاحیاء منهم و الاموات فقال لی امیر المؤمنین علیه السلام هذا سیدهم و اشار
الی ابنی علی فهو منی و انا منه و الله مع المحسنین قال یزید ثم قال ابو ابراهیم علیه السلام یا یزید انها
ودیعة عندک فلا تخبر بها الا عاقلا او عبدا تعرفه صادقا و ان سئلت عن الشهادة فاشهد بها
و هو قول الله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قال لنا ایضا و من اظلم ممن
کتم شهادة عنده من الله شرح [illegible] کلام امیر المؤمنین است [illegible] کلام امام موسی علیه السلام
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
صفت شهادت است یعنی بعد از آن گفت رسول علیه السلام مرا که امارت بتحقیق [illegible]
[illegible] ... [illegible] ای رسول الله [illegible] کدام از پسران منست او پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

و صحح [illegible] صلوات الله علیه و [illegible]
خبر [illegible]

ونیک آن از جانب الله عز وجل است بعد از ان گفت گفت امام موسی کاظم علیه السلم و دیدم پدرم همگی ما زندگانرا
از جملهٔ ایشان و مردگانرا پس گفت مرا امیرالمؤمنین علیه السلم آن مثل ایشانست واشارت کرد بسوی پسرم
علی پس او از منست و من از اوام والله تعالی با نیکوکارانست گفت یزید بعد از ان گفت امام موسی کاظم علیه السلم
ای یزید این کلمه امانتست نزد تو پس خبر مکن بآنها مگر عاقلی را یا بنده‌ای که شناسی او را که راستگوست
ایمان شک ازو اولی است واگر پرسیده شوی از گواهی برین کلمه پس گواهی بده بآنها وآن مضمون قول الله عز
وجل است در سورهٔ نساء که الله تعالی امر میکند شما را بآنکه ادا کنید امانتها را باهل آنها
عقلا و صادقین اند و بیان این آیت بوجهی دیگر [illegible]
نیز در سورهٔ بقره در جواب جمعی که میگویند [illegible]
از کسی که پوشید گواهی را که نزد اوست از الله تعالی [illegible]
[illegible]
در حکم قال فقال ابو ابراهیم علیه السلم ثم اقبلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]

تو استقبال میکنی از ایشان و مجاورت میکنی قومی دیگر غیر ایشان را [illegible]
ترا پس بخوان علی بن موسی را پس باید که غسل دهد ترا و باید که کفن کند ترا [illegible]
~~[illegible]~~
لاحق امام سابق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حجت امامت او [illegible]
برایشان و گواه کیر الله عز وجل را [illegible] قال یزید ثم قال لی ابو ابراهیم
علیه السلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبتزیم و بعران مییرم و بعران انگیخته بر نگیخته بشیوم وقتی که الله تعالی خواهد و گواه گرفت آن دو کس را که این وصیت
نست بخط خودم و بخشی نوشتم وصیت جدم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را و وصیت امام
محمد باقر را پیش ازان نوشتم وصیت دو امام را حرف بحرف مراد اینست که اختلاف نیست میان این
وصیت من و وصیت ایشان اصلا و وصیت امام جعفر صادق بر مانند اینست مراد اینست که مضمون یکی است اگر چه
در بعض الفاظ اختلاف دارد **اصل** وَاِنْ فَقْدِ اَوْصَیْتُ اِلَیٰ عَلِیٍّ وَبَنِیَّ بَعْدَهُ مَعَهُ اِنْ شَاءَ وَآنَسَ مِنْهُمْ
رُشْداً وَاَحَبَّ اَنْ یُقِرَّهُمْ فَذَاکَ لَهُ وَاِنْ کَرِهَهُمْ وَاَحَبَّ اَنْ یُخْرِجَهُمْ فَذَاکَ لَهُ وَلَا اَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ
وَاَوْصَیْتُ اِلَیْهِ بِصَدَقَاتِی وَاَمْوَالِی وَمَوَالِیَّ وَصِبْیَانِیَ الَّذِینَ خَلَّفْتُ وَوُلْدِی اِلَیٰ اِبْرَاهِیمَ وَ
الْعَبَّاسِ وَقَاسِمٍ وَاِسْمَاعِیلَ وَاَحْمَدَ وَاُمِّ اَحْمَدَ وَاِلَیٰ عَلِیٍّ اَمْرُ نِسَائِی دُونَهُمْ وَثُلُثُ صَدَقَةِ اَبِی
وَثُلُثِی یَضَعُهُ حَیْثُ یَرَیٰ وَیَجْعَلُ فِیهِ مَا یَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِی مَالِهِ فَاِنْ اَحَبَّ اَنْ یَبِیعَ اَوْ یَهَبَ اَوْ
یَنْحَلَ اَوْ یَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَیٰ مَنْ سَمَّیْتُ لَهُ وَعَلَیٰ غَیْرِ مَنْ سَمَّیْتُ فَذَاکَ لَهُ وَهُوَ اَنَا فِی وَصِیَّتِی فِی مَالِی
وَفِی اَهْلِی وَوُلْدِی **شرح** واو در وبنی عاطفه جمله بر جمله است بنی مبتدا است خبرش محذوف است بعد ظرف خبر است
و جمله بر مقدر است چون مضاف الیه محذوف است و معه ظرف ... مقدر است پس یعنی ... است و اللام معطف ...
دوام ... بنی ... است با معطوفست ... حتی است دوام احمد عطف بر
ضمیر الیه ... مذهب کوفیین است که عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار جایز است ...
منقول شده که احمد ... امام موسی کاظم علیه السلام بوده ... در ...
احمد ... و ... بوده و ... کنیز بودن ... در ... کرده الله ... و مثل آن می آید از
در حدیث ششم باب ... **یعنی** و گواه گرفت آن دو کس را بر اینکه من وصیت کردم سوی امام رضا
علیه السلام و پسران من ... با او ... اگر خواهد ... ازیشان رستی را و
دوست دارد که ایشان را قرار دهد با خود ... پس این اورا میرسد و اگر کراهت کند ازیشان
و دوست دارد که بیرون کند ایشان را از پیش خود پس این او را میرسد ~~...~~
~~دوست دارد که ... کند ایشان را از پیش خود پس این ...~~ و کاری نیست ایشان را
با او و وصیت کردم سوی او بموقوفات خود و مالهای خود و غلامان خود و اطفال خود که بعد از خود
وا میگذارم و سایر فرزندان خود یعنی ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل و احمد و سوی مادر احمد
و سوی امام رضاست اختیار زنان من نه سوی اولادی که مذکور شد و دو دانگ حاصل موقوفه
پدرم و دو دانگ حاصل موقوفات من که حق التولیه است از امام رضاست میگذارد آنرا هر جا که رای

او تقاضا کند و میکند در آن آنچه را که میکند صاحب مال در مال خود پس اگر خواهد که فروشد یا بخشد
یا بهدیه کند یا تصدق کند بآن کسانی که نام بردم برای او و بر غیر آنکه نام بردم پس اختیار او راست و او
مثبت است بسبب وصیت من در مال من و در خاصان من و در اولاد من یعنی که هر اختیاری که من داشتم
بعد از من با اوست **اصل** وَاِنْ رَاَیٰ اَنْ یُقِرَّ اِخْوَتَهُ الَّذِینَ سَمَّیْتُهُمْ فِی کِتَابِی هَذَا اَقَرَّهُمْ وَاِنْ کَرِهَ فَلَهُ اَنْ
یُخْرِجَهُمْ غَیْرَ مُثَرَّبٍ عَلَیْهِ وَلَا مَرْدُودٍ فَاِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی فَارَقْتُهُمْ عَلَیْهِ فَاَحَبَّ اَنْ یَرُدَّهُمْ
فِی وِلَایَةٍ فَذَاکَ لَهُ وَاِنْ اَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ اَنْ یُزَوِّجَ اُخْتَهُ فَلَیْسَ لَهُ اَنْ یُزَوِّجَهَا اِلَّا بِاِذْنِهِ وَاَمْرِهِ
فَاِنَّهُ اَعْرَفُ بِمَنَاکِحِ قَوْمِهِ وَاَیُّ سُلْطَانٍ اَوْ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ کَفَّهُ عَنْ شَیْءٍ اَوْ حَالَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ
شَیْءٍ مِمَّا ذَکَرْتُ فِی کِتَابِی هَذَا اَوْ اَحَدٍ مِمَّنْ ذَکَرْتُ فَهُوَ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ بَرِیءٌ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ
مِنْهُ بُرَآءُ وَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِینَ وَالْمَلَائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَالنَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلِینَ
وَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِینَ وَلَیْسَ لِاَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِینِ اَنْ یَکُفَّهُ عَنْ شَیْءٍ وَلَیْسَ لِی عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَلَا تَبَاعَةٌ
وَلَا لِاَحَدٍ مِنْ وُلْدِی لَهُ قِبَلِی مَالٌ وَهُوَ مُصَدَّقٌ فِیمَا ذَکَرَ فَاِنْ اَقَلَّ فَهُوَ اَعْلَمُ وَاِنْ اَکْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ
کَذَلِکَ وَاِنَّمَا اَرَدْتُ بِاِدْخَالِ الَّذِینَ اَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِی التَّنْوِیهَ بِاَسْمَائِهِمْ وَالتَّشْرِیفَ
لَهُمْ **شرح** الذی فارقتهم علیه ~~اشارت است بانکه حال ایشان در زمان بدرشان خوب نبوده است~~
مثرب بر لفظ ... مفعول ... سرزنش ... نائب فاعل مثرب است الولایه بکسر واو و فتح
... برابر ... بی فرق اینست که ... در بهار ... چون
اصل آن مصدر است و در بری ... بفتح تاء و دو نقطه در بالا ... و عین ...
خواست گناه ... ~~...~~ کسی که مانند ... باز خواست کرد
التنویه ... مصدر باب تفعیل ... **یعنی** و اگر رای او تقاضا کند که قرار دهد نزد خود برادران
خود را که نام بردم ایشان را در این نوشته من قرار دهد ایشان را و اگر کراهت کند پس او راست
که بیرون کند ایشان را بی آنکه سرزنش بر او کرده شده باشد ... بر گردانیده شده باشد
از رای خود پس اگر بعد از اخراج دریابد از ایشان غیر آنچه جدا شدم از ایشان بر آن مراد
ناهمواری ... پس دوست دارد که برگرداند ایشان را در دوستی خود پس او راست این و اورا
و اگر اراده کند مردی از اولاد من که شوهر دهد خواهر خود را پس نیست او را که بشوهر دهد
مگر برخصت او و فرمان او چه او شناساتر است بجاهای نکاح خویشان خود و هر پادشاهی یا کسی از
از مردمان مشغول ... که ... منع کند او را از چیزی که اراده کند یا ...

وصیان چیزی از آنچه ذکر کردم در این نوشته من مثل صدقات و اموال یا کسی ازان جماعت که ذکر کردم
مثل غلامان و صبیان و اولاد پس آن پادشاه و آن یکی از مردمان از الله تعالی و از رسولش
بری است و الله تعالی و رسولش از او بیزارند و بر اوست لعنت الله تعالی و غضب او و لعنت تبرا کنان
و ملائکه مقربان و انبیا و رسل و جمیع مؤمنان و نیز نیست یکی از پادشاهان را که منع کند علی را از چیزی که
اراده کند و نیست مرا نزد علی باز خواست گناهی و نه مانند آن و نه یکی را از اولاد من نزد من مالیت و علی
منسوب براستی است در آنچه گوید پس اگر کم وانماید مال مرا پس او بهتر میداند و اگر بسیار وانماید
مال مرا پس اوست و بس راستگو همچنان ... در کم وانمودن راستگو است در بسیار وانمودن
نیز راستگو است و جز این نیست که اراده کردم بداخل ساختن جمعی که داخل کردم با او از اولاد من رفعت
دادن نامهای ایشان را و تشریف کردن ایشان را مراد اینست که مقصود من شرکت ایشان در اختیار چیزی
نیست بلکه محض ظاهر است **اصل** وَاُمَّهَاتُ اَوْلَادِی مَنْ اَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِی مَنْزِلِهَا وَحِجَابِهَا فَلَهَا مَا کَانَ
یَجْرِی عَلَیْهَا فِی حَیَاتِی اِنْ رَاَیٰ ذَلِکَ وَمَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ اِلَیٰ زَوْجٍ فَلَیْسَ لَهَا اَنْ تَرْجِعَ اِلَیٰ مَحْوَایَ اِلَّا
اَنْ یَرَیٰ عَلِیٌّ غَیْرَ ذَلِکَ وَبَنَاتِی بِمِثْلِ ذَلِکَ وَلَا یُزَوِّجُ بَنَاتِی اَحَدٌ مِنْ اِخْوَتِهِنَّ وَاُمَّهَاتِهِنَّ
وَلَا سُلْطَانٌ وَلَا عَمٌّ اِلَّا بِرَاْیِهِ وَمَشُورَتِهِ فَاِنْ فَعَلُوا غَیْرَ ذَلِکَ فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَجَاهَدُوهُ فِی مُلْکِهِ وَهُوَ اَعْرَفُ بِمَنَاکِحِ قَوْمِهِ فَاِنْ اَرَادَ اَنْ یُزَوِّجَ زَوَّجَ وَاِنْ اَرَادَ اَنْ یَتْرُکَ
تَرَکَ وَقَدْ اَوْصَیْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَکَرْتُ فِی کِتَابِی هَذَا وَجَعَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْهِنَّ شَهِیداً **شرح**
یجری بصیغه مجهول غایب باب افعال است المحوی بفتح میم و فتح حاء ... و تشدید واو و الف ... اسم
مکان باب تفعیل ... محیط کردن حصار بر جاهایی که نزدیک هم است الحوایا ... احاطه کردن
الحویه چیزی را محیط چیزی کردن المجاهده منازعت **یعنی** و کنیزان صاحب فرزند از من هر کدام که میگیرند
از ایشان در جای خود و پرده خود پس برای اوست آن نفقه که بر او جاری میشد در زندگی من
اگر رای علی تقاضای آن کند و هر کدام که بیرون آید از جای خود و پرده خود بجانب شوهر رود نیست
او را که باز گردد سوی مکان حصار جاهای من مگر آنکه تقاضا کند رای علی غیر آن ... و دختران
من ... و شوهر ... دختران مرا کسی از برادران ایشان و مادران ایشان و نه پادشاهی و نه
عموی مگر باصلاح دید او و مشورت او پس اگر کنند غیر آنچه را که مذکور شد پس مخالفت کرده اند الله تعالی
و رسولش را و منازعت کرده اند الله تعالی را در پادشاهی او و علی شناساتر است بجای نکاح خویشان
خود پس اگر اراده کند که بشوهر دهد بدهد و اگر اراده کند که بشوهر ندهد ندهد و بتحقیق سفارش کرده ام

امهات اولاد خود و دختران خود را پیش از این نوشته بمانند آنچه ذکر کردم در این نوشته خود و گردانیدم
الله عز و جل را بر ایشان گواه **اصل** وَهُوَ وَاُمُّ اَحْمَدَ وَلَیْسَ لِاَحَدٍ اَنْ یَکْشِفَ وَصِیَّتِی وَلَا یَنْشُرَهَا
وَهُوَ مِنْهَا عَلَیٰ غَیْرِ مَا ذَکَرْتُ وَسَمَّیْتُ فَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَیْهِ وَمَنْ اَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِیدِ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَیْسَ لِاَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَلَا غَیْرِهِ اَنْ یَفُضَّ کِتَابِی هَذَا الَّذِی خَتَمْتُ
عَلَیْهِ الْاَسْفَلَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِینَ وَالْمَلَائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ
وَجَمَاعَةِ الْمُرْسَلِینَ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُسْلِمِینَ وَعَلَیٰ مَنْ فَضَّ کِتَابِی هَذَا وَکَتَبَ وَخَتَمَ اَبُو اِبْرَاهِیمَ
وَالشُّهُودُ وَصَلَّی اللَّهُ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ **شرح** هو مبتداست و راجع است بعلی و او در و ام احمد برای عطف و ام
احمد مرفوع و معطوف بر هو است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هو و ام احمد مقرونان یا واو بمعنی مع است
و ام احمد مفعول است و خبر مبتدا پس از و ام احمد مقدر است بتقدیر و هو مقرون و ام احمد و لا ینشرها بتقدیر
و لا ان ینشرها است پس ینشر مرفوع و منصوب میتواند بود واو در و هو حالیه است و ضمیر هو راجع بفاعل یکشف است
که ضمیر مستتر راجع باحد است و ضمیر منها راجع بوصیت است الظلام کاربیجا خواه ضرر باشد و خواه نفع
نفی مبالغه در و ما ربک بظلام اشارت است بآنکه نقل گناه و ثواب از فاعل بغیر فاعل ظلامیت را میخواهد
و ظالمیت تنها کافی نیست و ... پس اگر بجای آن و ما ربک بظالم للعبید میگفت ... بشنود در ...
نظائر این در قرآن لام در للعبید برای ... الفض بفا و ضاد با نقطه مشدده مفتوحه بصیغه مضارع
معلوم باب افعال برای تعریض است مثل ابطال ... مهر چیزی را در عرض شکستن در آوردن ...
... شکستن بکسی دادن و مثل تقویت ... کسی در شکستن و مثل منع شکستن نکردن با وجود
قدرت بر منع الاسفل منصوب و بدل کتابی است بدل البعض از کل است و یعنی بر آنست که آن وصیت
نامه را در فصل بوده یکی بالا و آن سر بمهر بوده و مضمون آن اینست که مذکور شد و دیگری پایین و آن سر بمهر بوده
و مضمون آن بعد از این مذکور میشود و علی ... عطف بر علیه است و کتب تا آخر عبارت پرندایت
یعنی و علی و ام احمد شریکند در تصرف در این وصیت نامه یا مراد اینست که ... علی و ... ام احمد ...
که علی باید که ام احمد را از خود شریک ... و نیست کسی را که ... این وصیت نامه مرا و نه اینکه واکند
که او نسبت بآن وصیت نامه بر غیر آن باشد که ذکر کردم و نام بردم مراد اینست که غیر علی و غیر ام احمد کسی دیگر را
جایز نیست پس هر که مخالفت کند پس ضرر آن بر اوست نه بر دیگران اشارت باستحقاق برائت
و لعنت است که سابقا مذکور شد و هر که موافقت کند پس نفع آن برای خودش است نه برای دیگران
و نیست صاحب کل اختیار تو بغایت ظالم برای رعایت خاطر بندگان تا ممکن باشد که جزای عمل کسی را

بهکری دهد و رحمت کند و الله تعالی بر محمد و آل او و نیز سر کسی را از پا داشت و نه قیاد مثل قاضی اینکه در خصه شکستن
در آورد مهر این نوشته را که مهر کردم بران یا بین آنها پس هرکه کرد آنرا بر جهت یا تمکین یا مساعدت در منع بسیار
با و لعنت الله تعالی و غضب او و لعنت بر ایمان و ملائکه مقربان و جمیع رسولان و مؤمنان و مسلمانان اسلام و بر آنجماعت که
شکست مهر این نوشته را بر جهت او یا تمکین او یا مساعدا و بر جهه گفت و نوشته گواهی خود را و مهر کردم
امام موسی و آل او شد چه کرد کرده شده و رحمت کند و الله تعالی بر محمد و آل او و مخفی نماند که میتواند بود که آنچه در پا بین
این نوشته دو عبارت پیش از این نوشته در هم شده باشد و میتواند بود که بعد از این نوشته شده باشد **اصل**
قال ابو الحکم فحدثنی عبد الله بن آدم الجعفری عن یزید بن سلیط قال کان ابو عمران الطلحی قاضی المدینة فلما
مضی موسی قدموه الی الطلحی القاضی فقال العباس بن موسی اصلحک الله و امتع بک ان فی اسفل هذا الکتاب
کنزا و جوهرا و یرید ان یحتجبه و یأخذه دوننا و لم یدع ابونا رحمه الله شیئا الا الجاه الیه و ترکنا
عالة و لولا انی اکف نفسی لاخبرتک بشیء علی رؤوس الملأ فوثب الیه ابراهیم بن محمد فقال اذا و الله
تخبر بما لا نقبله منک و لا نصدقک علیه ثم تکون عندنا ملوما مدحورا نعرفک بالکذب صغیرا و کبیرا و کان
ابوک اعرف بک لو کان فیک خیر و ان کان ابوک لعارفا بک فی الظاهر و الباطن و ما کان لیأمنک
علی تمرتین ثم وثب الیه اسحاق بن جعفر عمه فاخذ بتلبیبه فقال له انک لسفیه ضعیف احمق اجمع
هذا مع ما کان بالامس منک و اعانه القوم اجمعون **شرح** تلبیب بفتح تاء منقوط و سکون لام و حاء بنقطه موحده
میان بر سینه و گلو و میتواند بود که طلحی منسوب بطلحه که مشهور است باشد الامتاع بهره مند کردن الجاه تعیین یافتن معنی اللام
~~بالجیب بالمفارقت الاول سال خود را بجی دادن و میتواند بود که بخاء معجمه باشد الملاقم و در هم کی کم اشتی~~
~~فرستن و الطاوه بیج است با لوبا و بیرون راجعت یعنی و دین کم اقرارت و در مجلس قاضی ان کالی بی دوقی الی الخ~~
~~مفتوح کسر لام و تشدید یاء و بنقطه و در پایین ما مصدر مجهول الف معنی اللام و اولی بابه بلفظ تو ترک نا کجی~~
باب نفرات العالة جمع عائل مفلسان بر حال الملأ بفتح میم و فتح لام و همزه جماعت سرداران جمع تنفر ملک
استیعان بیان است صغیرا و کبیرا حال ضمیر مارد در نفر فکت است جزای لو کان محذوف است و کان ابوک امر بک
قائم مقام آن جواب است و ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است التلبیب بلام با بنقطه مصدر باب تفعیل
گریبان کسی را گرفتن و مراد اینجا گریبان است اجمع بهمزه استفهام انکاری و فتح جیم و سکون میم است و جمع حبارت
منک خبرت یا متعلقست به کان و خبر محذوفست بتقدیر اجمع هذا منک مع ما کان مراد با لقوم تتمه دعاگویان است
که مذکور شده اند در حدیث **یعنی** گفت ابو الحکم پس حکایت کرد برای من عبد الله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط
گفت بود ابو عمران طلحی قاضی مدینه از جانب ناهل پس وقتی که از دنیا رفت موسی علیه السلم بردند امام رضا

اخوته م

کتاب بنقطه

منصوب و مفعول است ابا الاقرار
تفضیل خطاب کردن در کاری

(ملیم)

علیه السلم را برادرانش سوی طلحی قاضی پس از آنکه وصیت نامه را قاضی وا کرد و دید تا آنجا که سر لبر بود گفت عباس بن موسی
قاضی را که نگاه بدار را و ترا الله تعالی و بهره مند کناد مردمان را بتو بدرستی که در پایین این نوشته گنجی
و گوهری هست و میخواهد علی که از پرده وا دارد آنرا و صاحبی کند دون ما و نگذاشته پدر ما رحمه الله چیزی را مگر آنکه واگذاشته
~~بآنجا بی از خطاب تعتیر~~ و انگذاشته ما را مفلسان به حال واکرده این میبایست که من خود داری میکنم هر آینه
خبر میکردم ترا بچیزی بر ملا است رئیست با نیکه شنیده ایم امیوال فراوان برای او می آوردند در پنهان
همگی نزد علی است یا بانکه این نوشته که خوانده شده خیانت و تغیر شده پس جست سوی او ابراهیم
محمد که از جمله ده گواه بود با یزد و بیش که گفت در این وقت که این سخن را گوئی بخدا قسم که خبر داده خواهی بود
بچیزی که قبول نمیکنیم از تو و راستگو نمیشمریم ترا بران سخن بعد از آن میباشی نزد ما ملامت کرده شده
دور کرده شده بیان این آنکه میشناسیم ترا بدروغگوئی بر حالت کوچکی و بزرگی و اگر در تو خوبی میبود
هر آینه شناسا تر میبود بتو پدر تو اگر ترا بیرون از وصیت نکرد و بدرستی که بود پدرت هر آینه شناسا
باحوال تو در ظاهر و باطن و محال بود که امین کند ترا بر دو دانه خرما بعد از آن برجست سوی او اسحق بن
جعفر که عموی او بود و از جمله ده گواه بود پس خوب گرفت گریبان او را پس گفت او را بدرستی که تو
فاسقی ضعیف رای کودنی آیا جمع این بی ادبی با آن بی ادبیها که واقع شده دیروز نسبت بعلی از تو
سر میزند و مدد کردند علی را یا اسحق را باقی ده گواه همگی **اصل** فقال ابو عمران القاضی لعلی قم یا ابا الحسن
حسبی ما لعننی ابوک الیوم و قد وسع لک ابوک و لا و الله ما احد اعرف بالولد من والده و لا
و الله ما کان ابوک عندنا بمستخف فی عقله و لا ضعیف فی رأیه فقال العباس للقاضی اصلحک الله
فض الخاتم و اقرأ ما تحته فقال ابو عمران لا افضه حسبی ما لعننی ابوک منذ الیوم فقال العباس
فانا افضه فقال ذلک الیک ففض العباس الخاتم فاذا فیه اخراجهم من حد الصدقة و غیرها
و کان فیه علیهم بلاء و فضیحة و ذلة و لعلی علیه السلم خیرة و کان فی الوصیة الی من فض العباس
تحت الخاتم هؤلاء الشهود ابراهیم بن محمد و اسحق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران
شرح اخراجهم من حد الصدقة یعنی بیرون کردن ایشان اهل بوده اند چنانچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث
نهم باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله تا آخر که باب بیست و چهارم است **یعنی** پس گفت ابو عمران قاضی علی بن موسی
علیه السلم را برخیز ای ابو الحسن بس است مرا آنکه لعنت کرده مرا پدرت امروز است رئیست و بدرستی که وسعت
نداده کو شده که هر که بانی شود او را از آنچه ارادت کند یا وصیت نامه را بگشاید خیر علی دام الله لعنت بر او باد
و بتحقیق فراخ کرده برای تو پدر تو یا نیکی کار اختیار ما را بالکلیه بتو داده و نه بخدا قسم که هیچ کس شناساتر فرزند نیست از پدر

و انکه بسته اختیار را از آن سرسوم

و اخراجهم علی ما وصوا و جعلوا ایام
فی ولایة علی ان امرها و اخرجهم
و اخراجهم

و نه بخدا قسم که نبود پدر تو نزد ما سبک عقل و نه ضعیف رای پس گفت عباس قاضی را که نگاه بدارد ترا الله
بشکن مهر پایین نوشته را و بخوان آنچه را که در پایین آنست پس گفت ابو عمران نمیشکنم آنرا بس است
مرا آنکه پس واکردن وصیت نامه لعنت کرد مرا پدرت از امروز تا روز قیامت پس گفت عباس که
من میشکنم آن مهر را با لعنت تازه بر تو باشد پس قاضی گفت آن سوی تست خواهی بشکن قاضی لفظ
نصیبی از گنج و گوهر غافل شده از آنکه باین رخصت و تمکین بمان شد که بود اگر خود میشکست قاضی نشد پس
شکست عباس مهر را پس ناگاه در آن بود بیرون کردن برادران بالکلیه و قرار دادن علی بن موسی علیه السلم
برای وصیت و اموال جمیعا بتنهائی و داخل کردن موسی علیه السلم برادران را در هیچ علی اگر خواهند و اگر
نخواهند و بیرون کردن ایشان از کار موقوفات و غیر آنها و بود گشودن آن پایین بر برادران عیب
و رسوائی و خواری و برای علی بن موسی علیه السلم خوبی و بود در وصیت نامه که شکست عباس مهر آنرا گواهی
این چهار گواه **اصل** و ابرزوا وجه ام احمد فی مجلس القاضی و ادعوا انها لیست ایاها حتی کشفوا عنها و عرفوها
فقالت عند ذلک قد و الله قال سیدی هذا انک ستؤخذین جبرا و تخرجین الی المجالس فزجرها
اسحق بن جعفر و قال اسکتی فان النساء الی الضعف ما اظنه قال من هذا شیئا **شرح** چون دست
عباس و برادران از همه جا کسیخت دعوی کردند که با این سازشها در حق ام احمد از جانب موسی
تا راضی است و شکایت دارد و اگر در مجلس قاضی حاضر شود اظهار خواهد کرد و چون حاضر ساختند
اظهار رضا کرد پس دعوی کردند که این زن ام احمد نیست **یعنی** و گشودند روی ام احمد را در مجلس قاضی
و دعوی کردند که او ام احمد نیست تا آنکه پرده از روی او برداشتند و شناختند او را پس ام احمد گفت
نزد آن بی ادبی ایشان بتحقیق بخدا قسم که گفت صاحب من موسی این را که بدرستی که تو گرفته میشوی بزور
و بیرون برده میشوی سوی مجالس مردان **یعنی** چون این کلمه موافق تقیه نبود اسحق او را خوش با منع کرد او را
و گفت ساکت باش چه زنان متوجه ضعف رای اند گمان ندارم که علی موسی گفته باشد از اینها چیزی را
اصل ثم ان علیا علیه السلم التفت الی العباس فقال یا اخی انی اعلم انه انما حملکم علی هذا الغرائم
و الدیون التی علیکم فانطلق یا سعید فتعین لی ما علیهم ثم اقض عنهم و لا و الله لا ادع مواساتکم و برکم
ما مشیت علی الارض فقولوا ما شئتم فقال العباس ما تعطینا الا من فضول اموالنا و ما لنا عندک اکثر
فقال قولوا ما شئتم فالعرض عرضکم فان تحسنوا فذاک لکم عند الله و ان تسیئوا فان الله
غفور رحیم و الله انکم لتعرفون انه ما لی یومی هذا ولد و لا وارث غیرکم و لئن حبست شیئا مما تظنون
او ادخرته فانما هو لکم و مرجعه الیکم و الله ما ملکت منذ مضی ابوکم رضی الله عنه شیئا الا و قد سیبته حیث رأیتم

فوت العباس فقال و الله ما هو کذلک و ما جعل الله لک من رأی علینا و لکن حسد ابینا لک و اراد
ما اراد مما لا یسوغه الله ایاه و لا ایاک و انک لتعرف انی اعرف صفوان بن یحیی بیاع
السابری بالکوفة و لئن سلمت لاغصصنه بریقه و انت معه **شرح** الا اگر بکسر همزه است برای حصر است
و الغرائم قاسی حلکم است و اگر بفتح همزه است منصوب محلا و مفعول اعلم است و ما موصوله و اسم ان است
و الغرائم خبران است ما در مشیت بمعنی ما دام است الغرائم بعین بانقطه و راء بی نقطه و الف و همزه جمع غرامه
بفتح معین آنچه لازم شود دادن آن مثل اخراجات ضروریه و جرنها فرق میان دین و قرض است که
دین اجل تعیین دارد و قرض ندارد سعید بن حاتم قزوینی خواهر زاده صفوان بن یحیی است بتشدید یاء بعد از
سکون یاء بی نقطه در پایین و نون اسم جاری که مرکب از دو مقدار است مثل اینکه کسی متاعی را خود برسر گیرد و فروشد
بنقد بکسر از آنکه خرید و بیان شرط صحت آن می آید در کتاب البیع در احادیث باب العینه که باب شصت و ششم
نهم است و دادن چیزی بعنوان عینه را تعیین بیا مینه چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث دوازدهم
باب یازدهم که باب زکوة مال الغائب است که من ابی عبد الله علیه السلم فی الرجل یعنی ا و تعیین ما تطوع به
قورت است چه مراد اینست که شاکسان بی فرزندی من تا آخر مرداریه پس خوف متعلق بکار و مجرد در دلکم و ایکم است
و ایشان کمان حسن بعض میخهند و درین تقدیر ظرف صفت شیئا است و ظاهر معنی دوست چه تقدم معمول خواهی شرط
بر جواب ایه متعارف نیست و میتواند بود که توزیه باشد و شرط مقدر باشد بتقدیر و مرجعه الیکم ان مت
علی هذه الحالة تقدیره رای لعلی برای اتضمین معنی حکم است یا علینا صفت رای است یعنی رای برای علی را ابا نامحسن
خبر مبتدا است و او حال است یا عطف است بر جمله و مبتدا محذوفست بتقدیر و لکن هذا حسد صفوان بن یحیی وکیل
رضا علیه السلم بوده و بغایت ثقه و عظیم القدر است السابری بسین بی نقطه و الف و همزه بنقطه و راء بی نقطه
قسمی از جامه است بغایت نازک ابن اثیر در نهایه گفته کل رقیق عندهم سابری و الاصل فیه الدروع السابریة
منسوبة الی سابور و مطرزی در مغرب گفته السابری ضرب من الثیاب یعمل بسابور موضع بفارس
و من الی دروع ثوب سابری رقیق التغصیص بغین بانقطه و دو صاد در گلوی کسی چیزی را گره کردن **یعنی** لعنه الله
علی بن موسی علیه السلم رو کرد سوی عباس پس گفت ای برادرم بدرستی که من میدانم حال شما را چرا این است
که باعث شده شما را بر این گفتگو اخراجات و مطالبات مردمان که بر شما است پس برو ای سعید پس تعیین کن
بعنوان عینه برای من القدر را که بر ایشان مطالبات مردمان است بعد از آن ادای دیون از جانب ایشان
کن و نه بخدا قسم که وانمیگذارم مواسات و نیکوئی با شما را چندانکه زنده ام و راه میروم بر روی زمین پس بگوئید آنچه خواهید
پس گفت عباس هنر نکردی نمیدهی ما را مگر از زیادتیهای اموال ما و آنچه ما راست در نزد تو بیشتر از اینها است

و مفعول اعلم محذوفست بتقدیر
اعلم حقیقة حالکم و

النقیبین یعنی بنقطه و دیا راتنقطه از عینه
مصدر باب تفعیل بر سبیل ان بمعنی
تعیین م

بنقطه م

گفت

که میدانگه راکه خواهید پس این مرض که قصد بردن آن دارید مرض شماست یا بنعی که مرض خود میبرید نه مرض من
یا بانعی که مرض من و شما یکی است پس اگر گویی کینه پس این برای شما نفع است و اگر میگویی کینه پس برستی که الله تعالی
پوشاننده بدیها و مهربانست و بخدا قسم که شما منتشر نرسید که گفت مرا امروز فرزندی و نه وارثی دیگر
غیر شما و هر آینه اگر پنهان کردم چیزی را از آنچه شما گمان میبرید و ذخیره کردم آنرا برای خود پس [illegible] این بحث گمان
برای شماست و باز گشت آن بسوی شماست و بخدا قسم که مالک نشده ام از وقتی که رفت پدر شما رحمه الله
چیزی را مگر بر حالی که بتحقیق متفرق کردم آنرا جایی که دیدید پس بروی او جست عباس باز گشت که گفت بخدا قسم
که نیست مر ترا چنانچه گفتی و نگردانیده الله تعالی برای تو رایی و عقلی بر ما لیکن این زیادتی تو بر ما بسبب پدر ما
برای ماست و بسیار اراده اوست چیزی را که اراده کرد از جمله چیزهایی که حلال نکرد آنرا مر الله تعالی برای او و نه برای تو
و هر آینه که تو میشناسی که من میشناسم صفوان بن یحیی فروشنده سابری در کوفه را و هر آینه اگر زنده مانم
هر آینه کره میکنم البته آب دهن او را در گلوی او بر حالی که تو با او باشی مرا و اینست که حال ما با او [illegible]
و من اثبات خواهم کرد که او غرمنده شود با تو متن فقال علی علیه السلام لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم اما انی یا اخوتی فحریص علی مسرتکم الله یعلم اللهم ان کنت تعلم انی احب صلاحهم و انی بار
بهم واصل لهم رفیق علیهم اعنی بامورهم لیلا و نهارا فاجزنی به خیرا و ان کنت علی غیر ذلک فانت
علام الغیوب فاجزنی به ما انا اهله ان کان شرا فشرا و ان کان خیرا فخیرا اللهم اصلحهم و اصلح
لهم و اخسأ عنا و عنهم الشیطان و اعنهم علی طاعتک و وفقهم لرشدک اما انا یا اخی فحریص
علی مسرتکم جاهد علی صلاحکم و الله علی ما نقول وکیل فقال العباس ما اعرفنی بلسانک و لیس لمسحاتک
عندی طین فافترق القوم علی هذا و صلی الله علی محمد و آله شرح [illegible] الاسم مکان برای کرامت است
یا مصدری است و بر هر تقدیر مراد باعث سرور است [illegible] بفتح النون والف بصیغه مضارع متکلم مجهول از باب
ضرب است و میتواند بود که بصیغه معلوم باب سلم باشد [illegible] بکسر و ضم میم از باب ضرب با اهتمام کردن کسی با امر
کاری [illegible] منصوب است بفعل مقدر بتقدیر [illegible] مرا [illegible] است [illegible] بسکون خاء با نقطه و فتح سین بی نقطه
و سکون همزه بصیغه امر باب منع است [illegible] تعجب است [illegible] بکسر میم و سکون سین بی نقطه و حاء بی نقطه
بیل یعنی پس گفت علی بن موسی علیه السلام از روی تعجب یا برای رد دعوی خود یاد که البته چنین خواهم کرد لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم آگاه باشید پس بدرستی که من ای برادران من حریصم بر باعث خوشحالی شما الله تعالی میداند
خداوندا اگر بودی که میدانستی از ازل که من دوست میدارم صلاح حال ایشان را و اینکه من نیکویی کننده با ایشانم
پیوند کننده با ایشانم یعنی که صله رحم ایشان میکنم عوارم بر ایشان یا بسیار اهتمام آورده شده ام بکارهای ایشان

وازینها ... باهتمام بودن در کار [illegible]

در شب و روز پس جزا ده مرا با آن نیک و اگر بودم بر غیر آن و تو بسیار دانایی بر چیزی پس جزا ده مرا با آن چیزی که من
آنم اگر بدست پس جزا ده مرا بد و اگر نیک است پس جزا ده مرا نیک خدا و ندا اصلاح کن ایشان را و اصلاح کن برای ایشان
کارهای ایشان را و دور کن از ما و از ایشان شیطان را و مدد کن ایشان را بر طاعت تو و توفیق ده ایشان را برای
راه راست تو اما من ای برادر پس حریصم بر باعث خوشحالی شما بجهد سعی در صلاح حال شما و الله تعالی بر آنچه میگوییم
نگاهبان است پس گفت عباس چه بسیار شناسام بجرب زبانی تو و نیست بیل ترا نزد من هیچ گل این سخن برای
کسی میزنند که خواهر کسی را بازی دهد و سخن او نشنود پس متفرق شدند جماعت بر این سخن و درود کناد الله تعالی بر محمد و آل او
شانزدهم اصل عن ابن سنان قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام من قبل ان یقدم العراق بسنة
و علی ابنه جالس بین یدیه فنظر الی فقال یا محمد اما انه سیکون فی هذه السنة حرکة فلا تجزع لذلک
قال قلت و ما یکون جعلت فداک فقد اقلقنی ما ذکرت فقال اصیر الی الطاغیة اما انه لا یبدانی منه سوء
و من الذی یکون بعده قال قلت و ما یکون جعلت فداک قال یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
قال قلت و ما ذاک جعلت فداک قال من ظلم ابنی هذا حقه و جحده امامته من بعدی کان کمن ظلم
علی بن ابی طالب علیه السلام حقه و جحده امامته بعد رسول الله صلی الله علیه و آله قال قلت و الله لئن
الله مد لی فی العمر لاسلمن له حقه و لاقرن له بامامته قال صدقت یا محمد یمد الله فی عمرک و تسلم له حقه
و تقر له بامامته و امامة من یکون من بعده قال قلت و من ذاک قال محمد ابنه قال قلت له الرضا و التسلیم
شرح اصیر از افعال تامه است بمعنی انتقل تا در الطاغیه برای مبالغه است و مراد هادی برادر هارون است که پسر
از هارون خلیفه بود و هر دو پسر مهدی بن منصور دوانقی اند لا یبدانی [illegible] دال بی نقطه [illegible] بصیغه نفی مضارع
~~غایب مجهول [illegible] [illegible] ابدات الهمزه بالیاء و سکون دال و الابدا کردن کاری بعنوان ابتدا~~
~~و انشاء [illegible] ازار کسی [illegible] [illegible]~~
و من الذی بعده بتقدیر و یبدا الی من الذی بعده سوء است و در ارشاد مفید وا ویت یعنی روایت از محمد بن
سنان گفت داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام پیشی از آنکه آید بعراق در زمان یکسال
و علی بن موسی پسرش نشسته بود پیش او پس نگاه کرد بسوی من پس گفت ای محمد آگاه باش بدرستیکه خواهد شد
در این سال حرکتی پس اضطراب مکن برای آن محمد گفت گفتم و چه خواهد شد قربانت شوم چه بتحقیق با اضطراب
انداخت مرا آنچه گفتی پس گفت منتقل میشوم بسوی هادی که طاغیت یعنی سرکش است آگاه باش و برکت
کرسان است که از ... از جانب او آزاری ... از جانب خلیفه بعد از او که هارون است
آزاری [illegible] گفت گفتم و چه واقع خواهد شد از آن کسی که بعد از اوست قربانت شوم گفت گمراه میکند بگذار ان الله الظالمین

برنخوردم ام

دعیکند الله تعالی بقضا و قدر آنچه را که میخواهد محمد گفت گفتم و چیست آنچه بقضا و قدر خواهد کرد در زمان خلیفه بعد از آن
گفت برای اشارت بانکه گشته میشوم و پسرم قائم مقام من میشود هر که ظلم کند این پسرم را در حقش یعنی که
بتصدیق او نکند و منکر شود پسرم را امامت بعد از من هست مانند کسی که ظلم کرده باشد علی بن ابی طالب را در حقش
و منکر شده باشد او را امامتش بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله محمد گفت گفتم بخدا قسم که هر آینه اگر کشیده
الله تعالی برای من در عمر من هر آینه تسلیم میکنم البته برای او حق او را و هر آینه اقرار میکنم برای او بامامت او گفت
راست گفتی ای محمد میکشد الله تعالی در عمر تو و تسلیم میکنی برای او حقش را و اقرار میکنی برای او بامامت او
و امامت کسی که میباشد بعد از او محمد گفت گفتم و کیست او گفت امام محمد تقی پسر او محمد گفت گفتم برای او رضا
و تسلیم از جانب من باب هفتاد و دوم اصول باب الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی علیه السلام شرح
این باب بیان اشارت و نص بر امامت ابو جعفر دوم امام محمد تقی علیه السلام است در این باب چهارده حدیث است
اول اصل اخبرنی من کان عند ابی الحسن الرضا علیه السلام جالسا فلما نهضوا قال لهم القوا ابا جعفر فسلموا علیه
و احدثوا به عهدا فلما نهض القوم التفت الی فقال یرحم الله المفضل انه کان لیقنع بدون هذا شرح
فا در فلما در اول مبنی بر اینست که پیش از آن کلامی بوده و راوی نقل نکرده مثل اذ دخل علیه قوم و قالوا کذا و کذا بجعلا
اکر بیا [illegible] از باب منع است یعنی القنوع بطول الجلوس یا بطول الکلام یا مانند آنها است و نقض بدون یعنی
قائم است و اگر بفتحا بنونست یعنی قائم است و نقض یعنی معنی است القوا [illegible] قاف بصیغه امر باب علم است
یعنی خبر داد مرا کسی که بود نزد امام رضا علیه السلام نشسته پس وقتی که القوم ستکین کرد نزد امام گفت ایشان را
که برخورید ابو جعفر را پس سلام کنید بر او و تازه کنید با دیدار او بیعت پس وقتی که برخاستند القوم رو کرد بسوی
من پس گفت رحمت کناد الله تعالی مفضل را چه بدرستی که او هر آینه قناعت میکرد در تصدیق امامت امام لاحق
باشارتی از امام سابق که کمتر از این اشارت باشد دوم اصل سمعت الرضا علیه السلام و ذکر شیئا فقال
ما حاجتکم الی ذلک هذا ابو جعفر قد اجلسته مجلسی و صیرته مکانی و قال انا اهل بیت یتوارث
اصاغرنا عن اکابرنا القذة بالقذة شرح ذکر بصیغه مجهول باب تفعیل است شیئا عبارت از اینست که آیا
میراث امامت به برادر میرسد اگر پسر نباشد یتوارث از افعال تامه است یعنی اصغر یتوارث بعاریت برای
بردن القذه بضم قاف و تشدید ذال با نقطه پر تیر منصوب بنزع خافض است بتقدیر کالقذه یعنی شنیدم از
امام رضا علیه السلام بر حالی که بخاطر او رسانیده شد مسئله که اهل مجلس پرسیدند پس گفت چه حاجت است
شما را با آن این ابو جعفر است بتحقیق نشانیدم او را بجای خود و حاضر کردم او را در مکان خود و گفت بدرستی
که ما خانواده ایم که بتمام میراث امامت میبرند کوچکان ما از بزرگان ما مانند پر تیر که منطبق است بر پر دیگر

ان تربی زیادکم سوم اصل و دخلت علی ابی جعفر الثانی علیه السلام فنظر الی فی الشیاه ثم قال لی یا ابا علی ان الشیاه
الفضلاء [illegible] شرح الشیاه عبارت از مسائل است و ظاهر اینست که از جمله گفتگو در آیت اولوا الارحام
از سوره احزاب باشد که دلالت میکند بر اینکه بعد از امام حسین علیه السلام میراث امامت از برست چنانچه بیان
شد در حدیث دوم باب شصت و چهارم یعنی داخل شدم بر امام محمد تقی علیه السلام پس مباحثه کرد با من در مسئله چند
بعد از آن گفت مرا ای ابو علی برطرف شده شک در امامت من گرفت مرا فرزندی چهارم اصل کتب ابن قیاما الی ابی الحسن
علیه السلام کتابا یقول فیه کیف تکون اماما و لیس لک ولد فاجابه ابو الحسن علیه السلام شبه المغضب و ما علمک انه لا یکون لی
ولد و الله لا تمضی الایام و اللیالی حتی یرزقنی الله ولدا ذکرا یفرق به بین الحق و الباطل شرح حسین بن قیاما بکسر قاف و تخفیف
در باب [illegible] واقفیه است چنانچه می آید در حدیث هفتم و قیاما و قواما از اسمای عجمیه است یعنی نوشت ابن قیاما بسوی امام رضا نامه
میگفت در آن کتاب که چگونه میباشی امام و حال آنکه نیست ترا فرزندی پس جواب داد او را امام رضا علیه السلام مانند خوار غضبناک که چه
میدانی که نمیباشد برای من فرزندی بخدا قسم که بسر نمی آید روزها و شبها عمر من تا آنکه روزی میکند مرا الله تعالی فرزندی
که فرق میکند الله تعالی بسبب او میان حق و باطل یعنی که اهل تصدیق امامت او خدا پرستند و دیگران بت پرستانند
در سوره [illegible] ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل پنجم اصل عن ابن ابی نصر قال قال لی ابن النجاشی من الامام
بعد صاحبک فاشتهی ان تسأله حتی اعلم فدخلت علی الرضا علیه السلام فاخبرته قال فقال لی الامام ابنی ثم قال هل یتجرأ احد ان یقول ابنی و لیس له ولد
شرح روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که گفت مرا ابن النجاشی که کیست امام بعد از صاحب تو پس میل دارم که سوال کنی از او تا بدانم
پس داخل شدم بر امام رضا پس خبر دادم او را پس گفت مرا امام پسر منست بعد از آن گفت آیا جرات میکند کسی که بگوید
پسر من بر حالی که نباشد او را فرزندی اشارت باینست که این خبر از پیش بمن رسیده و الا تکلم ششم اصل ذکرنا عنده ابا جعفر شرح
شیئا بعد ما ولد له ابو جعفر علیه السلام فقال ما حاجتکم الی ذلک هذا ابو جعفر قد اجلسته مجلسی و صیرته مکانی
مضمون این موافق حدیث دوم است هفتم اصل احمد عن محمد بن علی عن ابن قیاما الواسطی قال دخلت علی علی بن موسی
علیه السلام فقلت له ایکون امامان قال لا الا و احدهما صامت فقلت له هو ذا انت لیس لک صامت و لم یکن ولد
له ابو جعفر علیه السلام بعد فقال لی و الله لیجعلن الله منی ما یثبت به الحق و اهله و یمحق به الباطل و اهله
فولد له بعد سنة ابو جعفر علیه السلام و کان ابن قیاما واقفیا شرح سوال ابن قیاما مبنی بر اعتقاد جهت امام موسی است مواضع لفظ
و سیدات خبر [illegible] است بیان ذات است پس یک استیناف بیانی است یعنی روایت کرد احمد از محمد بن علی از ابن قیاما واسطی
گفت داخل شدم بر علی بن موسی علیه السلام پس گفتم او را آیا میباشد در یک زمان دو امام گفت نه مگر بر حالی که یکی ساکت باشد و پس
کرونی ... بعد از آن دیگر امام شود پس گفتم او را آن صامت همین تویی چه نیست ترا صامتی ... برای او امام محمد تقی
پس گفت مرا بخدا قسم که هر آینه خلق میکند الله تعالی از من کسی را که معلوم شود با او حق ... آن که با بنده و برطرف کرده شود باطل

، کرسش [illegible] [illegible] برای او بعد

[illegible]

[illegible]

فی بیوتکم فلما جاؤا انقعدوا فی البستان و[illegible] معقلقت تمورها واخوتها [illegible]
علیه السلم [illegible]
البستان کانک [illegible] ثم جاؤا بابی جعفر علیه السلم [illegible]
[illegible] صاحب البستان
[illegible] ابو الحسن علیه السلم [illegible] شرح [illegible]
وکسر [illegible] القاف [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible] قدم بر [illegible] عربی
شنیدم از علی بن جعفر عموی امام رضا علیه السلم حکایت میکرد برای حسن بن حسین بن علی بن الحسین
[illegible] امام رضا را [illegible] حسن [illegible]
قسم قربانت شوم [illegible] برادر [illegible] در حدیث [illegible]
باب سابق [illegible] که علی بن جعفر [illegible]
[illegible] که علی بن جعفر [illegible]
[illegible] حسن قربانت شوم [illegible]

[illegible]

واین زن عمه اوست واگر باشد اورا دراین مکان [illegible] اوان [illegible] که در بستان درکار است
چه از دور [illegible] که نوع رفتار او و نوع رفتار [illegible] که برکشت امام رضا علیه السلم
بابعضی [illegible] بلطف ایشان کرد بابعضی که مجلس [illegible] ایشان [illegible] اصل قال
علی بن جعفر فقمت فمصصت ریق ابی جعفر علیه السلم ثم قلت اشهد انک امامی عند الله
فبکی الرضا علیه السلم ثم قال یا عم الم تسمع ابی وهو یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله
بابی ابن خیرة الاماء ابن النوبیة الطیبة الفم المنتجبة الرحم ویلهم لعن الله الاعیبس وذریته
صاحب الفتنة ویقتلهم سنین وشهورا وایاما یسومهم خسفا ویسقیهم کاسا مصبرة وهو
الطرید الشرید الموتور بابیه وجده صاحب الغیبة یقال مات او هلک ای واد
سلک افیکون هذا یا عم الا منی فقلت صدقت جعلت فداک شرح [illegible]
[illegible] باب علم [illegible] بکسره [illegible] دو نقطه از زیر
[illegible] این اشارت [illegible] ابی جعفر علیه السلم زیراکه [illegible] اطفال
بسیار کوچک جاری میشود [illegible] ابن خیرة الاماء [illegible] فاعل [illegible] محذوف است بتقدیر
[illegible] بابی ابن [illegible] ابن خیرة الاماء است وعبارت از امام دوازدهم علیه السلم است ومراد
بخیرة الاماء [illegible] امام دوازدهم علیه السلم است ومراد بالنوبیة مادر [illegible] امام محمد تقی علیه السلم
[illegible] مادر [illegible] نون وسکون واو [illegible] از سیاهان
[illegible] که از [illegible] حبشه [illegible] کلام رسول الله علیه السلم است [illegible]
[illegible] خبر [illegible] مجهول [illegible] باب [illegible] لام
سکون [illegible] مصدر باب [illegible] منصوب ومفعول دوم [illegible] مقدم بر مفعول اول [illegible]
[illegible] همزه وسکون [illegible] التفضیل است
برمبالغه وعبارت از عباس است [illegible] در اصل مشتق است بر مبالغه [illegible] الاعیبس بعید
[illegible] صاحب الفتنة [illegible]
ومفعول اول [illegible] اختلاف مردمان [illegible]
[illegible] صاحب الفتنة [illegible] از آل ابی سفیان [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] مراد [illegible]
[illegible]

براهنه اخت والقلم معطف بر علم است وضمیر مستتر راجع بعجب الخشبات وضمیر بارز راجع بجوزینه است سوم سین
بی‌نقط بصیغه مضارع باب نصر استیناف بیانی بقلم است المستقر بفتح حاء بانقط وسکون سین بی‌نقط [illegible]
وکسر میم سین بی‌نقط وقاف ویاء دو نقط در پایین بصیغه مضارع غائب باب ضرب [illegible] بی‌نقط [illegible]
بی‌نقط بصیغه اسم مفعول باب افتعال صفت کاسات است الاجبار لبالب کردن جام از شراب واو در وهو حالیه است [illegible]
سوم وکسر میم است هو راجع بابن خیرة الالاء است ومبتدا است الطراد بفتح طاء بی‌نقط وکسر راء بی‌نقط ودال بی‌نقط [illegible]
مفعول باب نصر دور کرده شده وآن خبر مبتدا است الشرید بفتح شین بانقط فعیل بمعنی فاعل باب نصر گریخته وآن خبر دیگر
هو است الوتر بکسر وفتح واو وسکون تاء دو نقط در بالا وراء بی‌نقط ظلم الذی کینه یا در بایه برای تبیین است [illegible]
ابی است صاحب مرفوعست الغیب بفتح غین بانقط وسکون یاء دو نقط در پایین عبارت از غایب بودن [illegible]
الزمان است بعال استیناف بیانی الخشبات هلک بصیغه ماضی غائب مجهول باب ضرب یا باب تفعیلست [illegible]
والشد [illegible] منصوب ومفعول [illegible] است یعنی گفت علی بن جعفر پس برخاستم پس [illegible]
امام محمد تقی علیه السلم را بعد از ان گفتم گواهی میدهم که تو امام منی نزد الله تعالی پس امام ساکت
چه هنوز برادرش [illegible] در حیوة بوده پس گریه کرد امام رضا علیه السلم بعد از آن گفت ای عموی من آیا
نشنیدی از پدرم واو میگفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پدرم فدای پسر بهترین کنیزان
[illegible] که خوشبوست [illegible] کریمه [illegible] لعن الله [illegible]
روی زمین است [illegible] سالها [illegible] که سالهای آن [illegible]
آن [illegible] بیان این [illegible] خلفای بنی عباس را
[illegible]
[illegible] دور کرده شده است از میان خلایق [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] بیان این [illegible]
در حق او که آیا مرده یا کشته شد [illegible] که چون [illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلم [illegible]
از شنیدن این از پدرم [illegible] فصل
[illegible] مولانا محمد [illegible] ابن خیرة الاماء [illegible]
[illegible] ابن خیرة الاماء [illegible]
[illegible] ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة یکون من ولده الطرید [illegible]

باب صد و هشتاد و سوم مهمل باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الثالث علیه السلم شرح این باب بیان اشارت
ونص بر امامت ابو الحسن سوم امام علی نقی علیه السلم است در این باب حدیث [illegible] صفوانی
نشود دو حدیث است اول مهمل عن اسمعیل بن مهران قال لما خرج ابو جعفر علیه السلم من المدینة الی بغداد
فی الدفعة الاولی من خرجتیه قلت له عند خروجه جعلت فداک انی اخاف علیک فی هذا الوجه فالی
من الامر بعدک فکر بوجهه الی ضاحکا فقال لیس الغیبة حیث ظننت فی هذه السنة فلما اخرج به الثانیة الی
المعتصم صرت الیه فقلت له جعلت فداک انت خارج فالی من هذا الامر من بعدک فبکی حتی اخضلت
لحیته ثم التفت الی فقال عند هذه یخاف علی الامر من بعدی الی ابنی علی شرح [illegible]
دولات بر [illegible] معتصم بکسر صاد بی‌نقط [illegible] بود [illegible] ابو اسحق بود [illegible]
خلیفه شد [illegible] بسکون خاء بانقط وفتح ضاد بانقط وفتح لام شده است یعنی روایت است از اسمعیل بن
مهران بکسر میم وسکون [illegible] گفت که وقتی که بیرون رفت امام محمد تقی علیه السلم از مدینه سوی بغداد
اول از دو بیرون رفتن او گفتم او را [illegible] بیرون رفتن او قربانت شوم [illegible] در این راه
[illegible] سوی کیست این امارت بعد از تو پس برگردانید روی خود را سوی من خندان [illegible]
خنده از روی تعجب [illegible] پس گفت [illegible]
[illegible] در این سفر پس وقتی که بیرون برده شد [illegible]
سوی معتصم خلیفه عباسی رفتم سوی او پس گفتم او را قربانت شوم تو بیرون میروی پس سوی کیست این امارت
بعد از تو [illegible] تر شد [illegible] او بعد از آن رو کرد سوی من [illegible] بیرون رفتن [illegible]
بر من امارت بعد از من سوی پسرم علی نقی است دوم مهمل عن الخیرانی عن ابیه انه قال کان یلزم باب
ابی جعفر علیه السلم للخدمة التی کان وکل بها وکان احمد بن محمد بن عیسی یجیء فی السحر فی کل لیلة لیعرف خبر
علة ابی جعفر علیه السلم وکان الرسول الذی یختلف بین ابی جعفر وبین ابی اذا حضر قام احمد
وخلا به ابی فخرجت ذات لیلة وقام احمد عن المجلس وخلا ابی بالرسول واستدار احمد فوقف حیث
یسمع الکلام فقال الرسول لابی ان مولاک یقرأ علیک السلام ویقول لک انی ماض والامر صائر الی
ابنی علی وله علیکم بعدی ما کان لی علیکم بعد ابی ثم مضی الرسول ورجع احمد الی موضعه وقال لابی ما الذی
قد قال لک قال خیرا قال قد سمعت ما قال فلم تکتمه واعاد ما سمع فقال له ابی قد حرم الله علیک ما فعلت
لان الله تبارک وتعالی یقول ولا تجسسوا فاحفظ الشهادة لعلنا نحتاج الیها یوما وایاک ان تظهرها
الی وقتها شرح خیرانی بفتح خاء بانقط وسکون یاء دو نقط در پایین وراء بی‌نقط والف ونون ویاء [illegible]

بخیرانی

[illegible]

ابن الحسن قزوینی زنکانی قراطیسی بمعنی کاغذ فروش [illegible] از محلات قزوین [illegible]
[illegible] قراطیسی برای آنست که قرطاس کاغذ است [illegible]
[illegible] در این حدیث [illegible] راجع بخیرانی است [illegible]
[illegible] در ارشاد [illegible]
[illegible] باب ضرب بصیغه مصدر باب تفعیل است یعنی روایت است از خیرانی از پدرش خیران خادم [illegible]
خیرانی گفت بود پدرم ملازم در امام محمد تقی علیه السلم برای خدمتی که موکل بآن شده بود واحمد بن محمد بن عیسی می‌آمد
در سحر در هر شب [illegible] خانه پدرم تا معلوم کند خبر کوفت امام محمد تقی علیه السلم را و پیغام آوری که [illegible]
امام محمد تقی علیه السلم ومیان پدرم وقتی که حاضر میشد [illegible] پدرم [illegible]
پس بیرون آمد [illegible] پیغام آور [illegible] از مجلس پدرم وخلوت کرد پدرم با پیغام آور
[illegible] از [illegible] بیرون رفت [illegible] جایی که بشنید سخن پدرم
و پیغام آور را پس گفت پیغام آور پدرم را [illegible] که امام تو میخواند بر تو سلام ومیگوید [illegible]
از دنیا در این کوفت [illegible] سوی پسرم علی [illegible] بعد از پدرم [illegible]
رفت پیغام آور [illegible] احمد بجای خود وگفت پدرم را [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره حجرات [illegible]
که [illegible] سوی آن روزی از روزها [illegible] فصل
فلما اصبح ابی کتب نسخة الرسالة فی عشر رقاع وختمها ودفعها الی عشرة من وجوه العصابة وقال ان
حدث بی حدث الموت قبل ان اطالبکم بها فافتحوها واعملوا بما فیها فلما مضی ابو جعفر علیه السلم ذکر ابی
انه لم یخرج من منزله حتی قطع علی یدیه نحو من اربعمائة انسان شرح العصابه بکسر عین بی‌نقط وصاد بی‌نقط
[illegible] طائفه [illegible] یعنی پس وقتی که [illegible]
پیغام را در ده پاره کاغذ [illegible] از مشهوران طائفه شیعه وگفت اگر حادث شود
[illegible] مرگ [illegible] مطالبه کنم [illegible]
پس [illegible] رفت از دنیا امام محمد تقی علیه السلم [illegible] که بیرون [illegible]
بامامت علی نقی [illegible] فصل [illegible]
هذا الامر فکتب محمد بن الفرج الی ابی یعلمهم باجتماعهم عنده وانه لو لا مخافة الشهرة لصار معهم الیه [illegible]

ان یا تیه فرکب ابی وصار الیه فوجد القوم مجتمعین عنده فقالوا لابی ما تقول فی هذا الامر فقال ابی لمن عنده
الرقاع احضروا الرقاع فاحضروها فقال لهم هذا ما امرت به شرح [illegible] سران طائفه شیعه
نزد محمد بن الفرج [illegible] در باب این امارت پس [illegible] محمد بن الفرج [illegible] اعلام میکرد او را
سران شیعه [illegible] اگر [illegible] شهرت [illegible]
[illegible] در این
امارت [illegible] دو پاره کاغذ [illegible]
وخواندند [illegible] امام محمد تقی علیه السلم مهمل فقال
بعضهم قد کنا نحب ان یکون معک فی هذا الامر شاهد آخر فقال لهم قد اتاکم الله عز وجل به هذا ابو جعفر
الاشعری یشهد لی بسماع هذه الرسالة وسأله ان یشهد بما عنده فانکر احمد ان یکون سمع من هذا
شیئا فدعاه ابی الی المباهلة فقال لما حقق علیه قد سمعت ذلک وهذه مکرمة کنت احب
ان تکون لرجل من العرب لا لرجل من العجم فلم یبرح القوم حتی قالوا بالحق جمیعا شرح الاشعر [illegible]
لقب [illegible] حقق [illegible]
بصیغه ماضی غائب مجهول یا معلوم باب تفعیل است [illegible] راجع [illegible]
[illegible] یعنی
پس گفت [illegible] امام علی نقی [illegible]
گفت پدرم [illegible] الله عز وجل [illegible] ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی اشعری است [illegible]
من بشنیدن این پیغام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد بن محمد بن عیسی [illegible]
[illegible] سیم مهمل
[illegible] شود والعلم عند الله
وفی نسخة الصفوانی احمد بن جعفر الکوفی عن محمد بن عیسی [illegible] الواسطی [illegible]
ابی خالد مولی ابی جعفر [illegible] شرح [illegible] محمد بن احمد بن عبد الله بن
ابن صفوان بن مهران الجمال است [illegible] القزوینی [illegible]

کرده اند از علی بن ابراهیم و نظرای او و صفوانی کتابی در احادیث اهل البیت علیهم السلام تصنیف کرده و اسم آن را
نسخه کرده یعنی دستور آنچه در کتب سابقه در احادیث اهل البیت علیهم السلام است نظیر آنچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث هفتم باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر که باب بیست و نهم است که در آنجا نسخه ما فی الصحف الاولی و بیان
شده در شرح آن آنکه آن موافق آیت سوره طه است که ام لم یاتهم بینة ما فی الصحف الاولی [illegible]
[illegible] نسخه صفوانی نقل کرده [illegible]
بصحت روایت و مثل این نقل گذشت در ذیل حدیث [illegible] باب [illegible] و حدیث [illegible] باب [illegible] و سوم [illegible]
چهارم باب [illegible] و حدیث چهارم باب [illegible] و هفتم [illegible] محمد بن جعفر [illegible] بر روی محمد بن جعفر [illegible]
[illegible] محمد بن ابی عبد الله است که شیخ مصنف [illegible] داخل [illegible]
که از سهل بن زیاد روایت کرده اند چنانچه میرزا محمد در رجال وسیط در خاتمه فائده ذکر کرده [illegible] در
[illegible] محمد بن الحسین است [illegible] راجع [illegible]
غیر [illegible] یعنی و در نسخه صفوانی احمد که روایت کرد محمد بن جعفر کوفی از محمد بن
عیسی بن عبید از محمد بن حسن واسطی که شنید از احمد بن ابی خالد خادم امام محمد تقی علیه السلام حکایت میکرد
که امام محمد تقی علیه السلام گواه گرفت او را بر آن وصیت که نوشته شده یعنی گواه بر مضمون این نوشته است
که می آید **اصل** شهد احمد بن ابی خالد مولی ابی جعفر ان ابا جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام اشهده انه اوصی الی علی ابنه بنفسه واخواته وجعل امر موسی اذا
بلغ الیه وجعل عبد الله بن المساور قائما علی ترکته من الضیاع والاموال والنفقات والرقیق وغیر
ذلک الی ان یبلغ علی بن محمد صیر عبد الله بن المساور ذلک الیوم الیه یقوم بامر نفسه واخواته ویصیر
امر موسی الیه یقوم لنفسه بعدهما علی شرط ابیهما فی صدقاته التی تصدق بها **شرح** اوصی الی علی تا آخر
این فقرات مشار الیه بهذه الوصیة المنسوخة است خبر بعد [illegible] امام محمد تقی علیه السلام در آخر ذی القعده
سال دویست و بیست هجری از دنیا رفته و دو پسر گذاشته یکی امام علی نقی [illegible] سال یا شش
سال داشته چنانچه می آید در ابواب التاریخ و دیگری موسی و سه دختر گذاشته یکی فاطمه و دیگری امامه
چنانچه شیخ مفید در ارشاد ذکر کرده و دیگری حکیمه که ذکر او میشود در حدیث سوم باب هفتاد و هشتم
غیر مستتر در بلغ [illegible] برای [illegible] بعد از بلوغ نیز [illegible] و [illegible] که راجع بعلی
باشد الضیاع بکسر ضاد [illegible] نقطه و یاء دو نقطه در پایین و [illegible] و سکون [illegible]
و مانند آنها از املاک [illegible] معلوم باشد بتفصیل [illegible] و جمله استیناف بیانی [illegible]

ای بضم همزه و فتح [illegible] و تشدید یاء [illegible] تصغیر
[illegible] تصغیر
برای محبت است و آن مجرور است [illegible]
صفوانی است [illegible]
[illegible]

بلغ است و جمله خبریه انشائیه بمعنی امر است و العبد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد ان یبلغ و ظرف مقدم است [illegible]
و ظرف خبر مبتدا است و جمله خبریه بمعنی امر است یعنی گواهی داد احمد بن ابی خالد خادم امام محمد تقی که امام محمد تقی علیه السلام
گواه گرفت او را بر آنکه وصیت کرده بسوی علی پسر خود که کار خودش و خواهرانش با او است و دیگری [illegible]
و کرد [illegible] کار موسی را چون موسی بالغ شود نیز بسوی علی تا تابع او باشد بالکلیه و کرد عبد الله بن المساور را
وکیل امام علی نقی بر [illegible] امام محمد تقی از املاک و نفقه ها و نفقه های عیال مثل خورد [illegible] و بندگان و غیر
آنها تا وقتی که [illegible] بلوغ رسد امام علی نقی بیان این آنکه [illegible] عبد الله بن المساور آنچه که با او سپرده شده
بسوی امام علی نقی چه او آن وقت ایستادگی میکند بکار خودش و خواهرانش و میگرداند کار موسی بسوی امام علی نقی
ایستادگی میکند بکار خود [illegible] برای خود بعد از بلوغ یعنی که در آن وقت [illegible] این وکیل
قرار [illegible] و موسی [illegible] بر آن شرطها باشند که پدر ایشان کرده در موقوفات خود که در راه الله تعالی وقف کرده یعنی
که متولی آنها علی است و مصرف [illegible] موسی [illegible] **اصل** وذلک یوم الاحد لثلاث لیال خلون من
ذی الحجة سنة عشرین ومائتین وکتب احمد بن ابی خالد شهادته بخطه وشهد الحسن بن محمد بن عبد الله بن
الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب وهو الجوانی علی مثل شهادة احمد بن ابی خالد فی صدر هذا
الکتاب وکتب شهادته بیده وشهد نصر الخادم وکتب شهادته بیده **شرح** مشار الیه ذلک مصدر شهد
احمد است نه مصدر اشهده چه این تاریخ بعد از وفات امام محمد تقی است الفقرة وذلک تا بخطه یا تا مابین داخل
وصیت امام علیه السلام نیست [illegible] احمد بن ابی خالد است و باقی عبارت محمد بن الحسن است
جوانی منسوب بجوان بفتح جیم و تشدید واو و الف و نون [illegible] قریه ای است فی صدر هذا الکتاب
متعلق بشهد است نه بشهادة یعنی و آن شهادت واقع شده در روز یکشنبه وقتی که سه شب گذشته بود از ذی
الحجه یعنی که روز سوم بود در سال دویست و بیست هجری و نوشت احمد بن ابی خالد گواهی خود را بخط خود و
گواهی داد حسن جوانی بر نهجی که مثل گواهی احمد بن ابی خالد است در بالای این نوشته و نوشت حسن
گواهی خود را بخط خود مراد این است که حسن نیز از امام محمد تقی همین وصیت را شنیده بود و بخط خود در بالای این
نوشته نوشت و گواهی داد نصر خادم نیز و نوشت گواهی خود را بخط خود مراد این است که نصر نیز از امام محمد تقی
همین وصیت را شنیده بود و نوشت گواهی خود را بدست خود در آن نوشته **باب هفتاد و چهارم [illegible]**
الاشارة والنص علی ابی محمد علیه السلام شرح این باب بیان اشارت و نص بر امامت امام حسن عسکری
علیه السلام است و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن یحیی بن یسار القنبری قال اوصی ابو
الحسن الی ابنه الحسن علیه السلام قبل مضیه باربعة اشهر واشهدنی علی ذلک وجماعة من الموالی **شرح**

روایت است از یحیی بن یسار بفتح یاء و نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه قنبری بفتح قاف و سکون
نون و فتح باء یک نقطه گفت که وصیت کرد امام علی نقی سوی پسرش امام حسن عسکری علیه السلام پیش
از رفتن او از دنیا بچهار ماه و گواه گرفت مرا بر آن و جمعی از خادمان را **دوم اصل** عن علی بن عمر النوفلی
قال کنت مع ابی الحسن ع فی صحن داره فمر بنا محمد ابنه فقلت له جعلت فداک هذا صاحبنا بعدک
فقال لا صاحبکم بعدی الحسن **شرح** روایت از علی بن عمر نوفلی بفتح نون و فتح فا گفت که بودم با امام علی نقی
در فضای سرای او پس گذشت بر ما محمد پسر او پس گفتم امام را قربانت شوم این صاحب امارت ماست
بعد از تو پس گفت نه صاحب امارت شما بعد از من حسن است **سوم اصل** عن عبد الله بن محمد الاصفهانی قال
قال ابو الحسن علیه السلام صاحبکم بعدی الذی یصلی علی قال ولم نعرف ابا محمد قبل ذلک قال فخرج ابو محمد
فصلی علیه **شرح** روایت از عبد الله بن محمد اصفهانی که گفت که گفت امام علی نقی علیه السلام که صاحب امارت شما
بعد از من آنکس است که نماز میکند بر من یعنی که بر جنازه من نماز میکند راوی گفت و نشناخته بودیم امام حسن
عسکری را پیش از آن راوی گفت پس بیرون آمد امام حسن عسکری از خانه پس نماز کرد بر او **چهارم اصل**
عن علی بن جعفر قال کنت حاضرا ابا الحسن علیه السلام لما توفی ابنه محمد فقال للحسن یا بنی احدث لله
شکرا فقد احدث فیک امرا **شرح** روایت از علی بن جعفر گفت که بودم حاضر نزد امام علی نقی علیه السلام
وقتی که رفته شد از دنیا پسرش محمد پس امام گفت حسن را که ای پسرک من تازه کن برای خدای تعالی شکر را
چه بتحقیق تازه کرد در تو کاری را یعنی که برادر بزرگتر از ترا [illegible] تا مردمان اشتباهی در امامت تو
نکنند **پنجم اصل** عن احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان الانباری قال کنت حاضرا عند مضی ابی جعفر محمد بن علی
فجاء ابو الحسن علیه السلام فوضع له کرسی فجلس علیه وحوله اهل بیته وابو محمد قائم فی ناحیة فلما
فرغ من امر ابی جعفر التفت الی ابی محمد علیه السلام فقال یا بنی احدث لله تبارک وتعالی شکرا
فقد احدث فیک امرا **شرح** روایت است از احمد بن محمد بن عبد الله بن مروان انباری گفت که بودم حاضر نزد
ابو جعفر محمد پسر امام علی نقی علیه السلام که فوت شده بود پس آمد امام علی نقی علیه السلام پس گذاشته شد برای او
کرسی پس نشست بر کرسی و در دور او اهل بیت او بودند و امام حسن عسکری ایستاده بود در طرفی
وقتی که چون فارغ شد از کار تغسیل و تکفین محمد رو کرد بسوی امام حسن عسکری علیه السلام پس گفت ای
پسرک من تازه کن برای الله تبارک وتعالی شکر را چه بتحقیق تازه کرد در تو کاری را **ششم اصل** عن شاهویه
بن عبد ربه قال قلت لابی الحسن علیه السلام انه کان کون واعوذ بالله [illegible] فالی من قال عهدی الی الاکبر من
ولدی **شرح** ولدی بفتح [illegible] بود که بفتح [illegible] باشد **یعنی** روایت از علی بن [illegible]

و سکون [illegible] و کسر زای بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین [illegible] بی نقطه گفت که گفتم امام علی نقی علیه السلام را
اگر [illegible] شدنی [illegible] پناه میگیرم بالله تعالی از آن روز پس سوی که بگیرد وصیت را گفت وصیت من سوی
بزرگتر از جمله دو پسر من است این بعد از وفات محمد بوده چنانچه در حدیث آینده است یا مراد بزرگتر بعد از او است
هفتم اصل عن علی بن عمرو العطار قال دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام وابو جعفر ابنه فی الاحیاء
وانا اظن انه هو فقلت له جعلت فداک من اخص من ولدک فقال لا تخصوا احدا حتی یخرج
الیکم امری قال فکتبت الیه بعد فیمن یکون هذا الامر قال فکتب الی فی الکبیر من ولدی قال وکان
ابو محمد اکبر من جعفر **شرح** ولدی بفتح واو و فتح لام و [illegible] و تشدید یاء مفتوحه است امام علی نقی علیه السلام
بعد از خود دو پسر گذاشته یکی امام حسن عسکری و دیگری جعفر ملقب بکذاب **یعنی** روایت از علی بن
عمرو عطار گفت که داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام بر حالی که ابو جعفر محمد که پسر او بود در زندگانی
بود و من گمان میداشتم که امام او است پس گفتم او را قربانت شوم که را مخصوص سازم بجست و اعتقاد
امامت از پسران تو پس گفت مخصوص مکنید هیچکدام را تا وقتی که بیرون آید سوی شما فرمان من راوی گفت
پس نوشتم سوی او بعد از فوت ابو جعفر پرسش در که خواهد بود این امارت راوی گفت پس نوشت
سوی من در بزرگ از جمله دو پسر من راوی گفت و بود امام حسن عسکری بزرگتر از جعفر کذاب **هشتم اصل**
عن جماعة من بنی هاشم منهم الحسن بن الحسن الافطس انهم حضروا یوم توفی محمد بن علی بن محمد باب
ابی الحسن یعزونه وقد بسط له فی صحن داره والناس جلوس حوله فقالوا قدرنا ان یکون حوله
من آل ابی طالب وبنی هاشم وقریش مائة وخمسون رجلا سوی موالیه وسائر الناس
اذ نظر الی الحسن بن علی قد جاء مشقوق الجیب حتی قام عن یمینه ونحن لا نعرفه فنظر الیه ابو الحسن
علیه السلام بعد ساعة فقال یا بنی احدث لله عز وجل شکرا فقد احدث فیک امرا فبکی الفتی
وحمد الله واسترجع وقال الحمد لله رب العالمین وانا اسأل الله تمام نعمه لنا فیک وانا لله
وانا الیه راجعون فسألنا عنه فقیل هذا الحسن ابنه وقدرنا له فی ذلک الوقت عشرین سنة
او ارجح فیومئذ عرفناه وعلمنا انه قد اشار الیه بالامامة واقامه مقامه **شرح** الافطس بفتح همزه و
سکون فا و فتح طاء بی نقطه و سین بی نقطه [illegible] از [illegible] و جمله فقالوا معترضه است
الاسترجاع گفتن انا لله وانا الیه راجعون وقال الحمد لله عطف تفسیری است بلکه دو بار حمد و استرجاع
کرده اول متعلق بوفات محمد و رفع اشتباه است با آنکه اشعار شده بآن از وفات و دوم متعلق است به
امامت خودش **یعنی** روایت از جمعی از بنی هاشم از آنجمله حسن بن حسن افطس است آنکه حاضر شدند

دوم متعلق است به

در روزی که گرفته شد از دنیا محمد پسر امام علی نقی در در خانه امام علی نقی رفتم و دیدم او را بر حالی که فرش انداخته
شده بود برای او در فضای سرای او و مردمان نشسته بودند دور او پس گفتم آن جماعت بنی هاشم
تخمین کردم که بوده باشند دور او از آل ابی طالب و از بنی هاشم و از قریش صد و پنجاه مرد سوای سوای خادمان او
و سایر مردمان ناگاه نگاه کرد سوی امام حسن عسکری که آمده پاره کرده گریبان ایستاده جانب دست راست او
و ما نمی‌شناختیم او را پس نظر کرد سوی او امام علی نقی علیه السلام بعد از یک ساعت پس گفت که ای پسرک من تازه کن
برای الله عز و جل شکری را چه تحقیق تازه کرد در تو کاری را پس گریه کرد آن جوان و حمد کرد الله تعالی را و گفت
انا لله و انا الیه راجعون و گفت الحمد لله رب العالمین و من میطلبم از الله تعالی که تمام کند نعمت خود را برای ما بسبب
که عمر تو دراز باشد و بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما سوی او باز گشت کنندگانیم لفظ این می آید در باب
الجنائز در حدیث چهل و دوم ابواب که باب النوادر است که اما قولک انا لله فاقرار منک بالملک و اما قولک و انا
الیه راجعون فاقرار منک بالهلاک پس پرسیدم مردمان را از آن جوان که کیست او پس گفته شد این حسن پسر اوست
و تخمین کردم برای او در آن وقت که بیست سال باشد یا بالاتر یا یعنی که بعضی ما گفت بیست سال دارد و بعضی دیگر گفت
بالاتر است پس در روز این واقعه شناختیم او را و دانستیم که امام علی نقی بتحقیق اشارت کرد سوی او یعنی
بعد از خودش و وا داشت او را در جای خود برای امامت نهم اصل عن محمد بن یحیی بن دریاب قال دخلت
علی ابی الحسن علیه السلام بعد مضی ابی جعفر فعزیته عنه و ابو محمد علیه السلام جالس فبکی ابو محمد علیه السلام
فاقبل علیه ابو الحسن علیه السلام فقال ان الله تبارک و تعالی قد جعل فیک خلفا منه فاحمد الله شرح
روایت است از محمد بن یحیی بن دریاب بضم با و کسر را و فتح دال بی‌نقطه و سکون را بی‌نقطه و یا دو نقطه در پایین و
بی‌نقطه گفت که داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام بعد از فوت پسرش محمد پس عزا دادم او را از محمد و امام حسن
عسکری علیه السلام نشسته بود پس گریه کرد امام حسن عسکری علیه السلام برای فوت برادرش پس رو آورد بر او امام
علیه السلام پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تحقیق کرده در تو عوضی از او یا مثلی که سبب رفتن او شبهه
در امامت تو بر طرف شد پس حمد کن الله تعالی را دهم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال کنت عند ابی الحسن
علیه السلام بعد ما مضی ابنه ابو جعفر و انی لافکر فی نفسی ارید ان اقول کانهما اعنی ابا جعفر و ابا محمد فی هذا الوقت
کابی الحسن موسی و اسمعیل ابنی جعفر بن محمد علیهم السلام و ان قصتهما کقصتهما اذ کان ابو محمد المرجی بعد ابی جعفر
فاقبل علی ابو الحسن علیه السلام قبل ان انطق فقال نعم یا ابا هاشم بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف
له کما بدا له فی موسی بعد مضی اسمعیل ما کشف به عن حاله و هو کما حدثتک نفسک و ان کره المبطلون
و ابو محمد ابنی الخلف من بعدی عنده علم ما یحتاج الیه و معه آلة الامامة شرح [illegible]

باب تفعیل از جار برای بی‌نقطه و جیم و همزه بعید اسم مفعول باب افعال است مراد یا بکحفظ و دال بی‌نقطه و الف منقلب از
واو یعنی ماضی باب معلوم باب نصر است البدا بفتح با و الف ممدوده اینکه روی دهد برای کسی کاری که در قرب بامر لازم
حال شدن عقل آن کس برای او و الله از مستحق بودن آن برای او و در این اشارت است بابطال مذهب یهود و منافقان
که میگویند که در افعال الله تعالی مستقبل و حال و ماضی یکسان است و بیان شده در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البدا
که باب سیصد و چهاردهم است بعید طرف میآید مراد بآنکه امام اکبر اولاد بودن بی علامت است یعنی روایت است از ابو هاشم که از
اولاد جعفر طیار است گفت بودم نزد امام علی نقی علیه السلام بعد از رفتن پسرش محمد و بدرستی که من هر آینه فکر میکردم در دل خود
میخواستم که گویم گویا که این دو یعنی محمد و حسن عسکری پسران امام علی نقی در این وقت مانند امام موسی کاظم و اسمعیل دو پسر
جعفر بن محمد علیهم السلام اند و بدرستی که حکایت این دو مانند حکایت آن دو است چه بود امام حسن عسکری پس انداخته شده
در ولادت یعنی کوچکتر از محمد یا پس انداخته شده در فوت یعنی باقی ماند بعد از محمد که پسر بزرگتر بود چنانچه موسی کاظم
از اسمعیل بود باقی ماند بعد از اسمعیل پس رو آورد بر من امام علی نقی پیش از آنکه سخن گویم پس گفت آری ای ابو هاشم
روداد برای الله تعالی در حسن عسکری بعد از محمد آنچه بیشتر مشهور و معروف نبود برای حسن عسکری از حق امامت
چنانچه روداد برای الله تعالی در موسی بعد از رفتن اسمعیل از دنیا آنچه پرده برداشت الله تعالی بآن از حال موسی که حق
امامت او باشد و حسن عسکری چنانست که گفته ترا دل تو یا یعنی که خیال تو درست است هر چند که کراهت داشته باشند
باطل و حسن عسکری پسرم قائم مقامست بعد از من نزد اوست علم هر چه محتاج الیه است و با اوست آلت امامت
یازدهم اصل عن ابی بکر الفهفکی قال کتب الی ابو الحسن علیه السلام ابو محمد ابنی انصح آل محمد غریزة و اوثقهم حجة و هو
الاکبر من ولدی و هو الخلف و الیه ینتهی عری الامامة و احکامها فما کنت سائلی فسله عنه فعنده ما تحتاج
الیه شرح روایت است از ابو بکر فهفکی بفتح فا و سکون ها و فتح فا دوم و تخفیف کاف گفت که نوشت سوی من امام علی نقی
که امام حسن عسکری پسرم خالص‌تر آل محمد است از روی طبیعت و محکم‌تر ایشانست از روی برهان و اوست بزرگتر
از جمله دو پسر من و اوست قائم مقام و سوی او منتهی میشود دستاویزهای امامت یعنی چیزهایی که چنگ زده میشود بآنها
و احکام امامت یعنی علم جمیع مسائل پس آنچه بپرسی مرا پس سوال کن او را از آن چه نزد اوست آنچه محتاج الیه است
دوازدهم اصل عن شاهویه بن عبد الله الجلاب قال کتب الی ابو الحسن علیه السلام فی کتاب اردت ان تسأل
عن الخلف بعد ابی جعفر و قلقت لذلک فلا تغتم فان الله عز و جل لا یضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین
لهم ما یتقون و صاحبک بعدی ابو محمد ابنی و عنده ما تحتاجون الیه یقدم الله ما یشاء و یؤخر ما یشاء ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها قد کتبت بما فیه بیان و قناع لذی عقل یقظان شرح ما ننسخ استشهاد بآیت
سوره بقره است [illegible]

و بیان شد در باب هجدهم و می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث چهارم باب العبادة که باب چهل و دوم
مفهوم اینکه [illegible] امام سابق است الا است و فراموش ساختن و ترک دادن آنها تحقیق در ترک عمل بآن آیت
در وقت ضرورت پس ناسخ آن آیت مثل اینکه حرمت علیکم المیتة منسوخ نشده لیکن الا ما اضطررتم در حکم اضطرار
غیر متجانف لاثم و مثل اینکه لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین منسوخ نشده و لیکن [illegible]
و الا ان تتقوا منهم تقاة [illegible] مراد اینست که عمل با آیت ناسخ در زمان [illegible]
در ثواب با اعتبار آن زمان و عمل بمقتضای المنسی در وقت ضرورت مثل عمل بآیت مشابه است در ثواب
برای تقویت است قناع بفتح قاف و تخفیف نون و عین بی‌نقطه اسم مصدر باب افتعال است یعنی بلاغ خوشنود کردن
کسی را بدادن آنچه خواهد ایقظان بفتح یا دو نقطه در پایین و سکون قاف و ظای با نقطه آگاه یعنی روایت است از
شاهویه بالنقطه و الف و فتح ها و فتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین و ها ابن عبد الله جلاب بفتح جیم و تشدید
لام و با یک نقطه گفت که نوشت سوی من امام علی نقی علیه السلام در مکتوبی که اراده کردی که سوال کنی مرا از قائم
مقام بعد از فوت پسرم محمد و اضطراب کردی برای آن فوت یعنی بخیال سابق اینکه او قائم مقام خواهد بود پس
غمگین مشو چه الله عز و جل گمراه نمیکند جمعی را بعد از آنکه هدایت کرده باشد ایشان را یعنی که عالم گرداند احکام
الهی باشند تا آنکه بیان میکند برای ایشان کسی را که خود را از آتش دوزخ نگاه دارند بتقلید او یعنی امامت او
با آیت سوره توبه و بیان شده در حدیث سوم باب سی و دوم [illegible] و صاحب امارت تو بعد از من
امام حسن عسکری پسر منست آنچه محتاج میشوید بآن از مشکلات پیش میدارد الله تعالی آنچه را که خواهد و پس میدارد
آنچه را که خواهد [illegible] علامتی از علامات ربوبیت باشد یا فراموش میسازیم آن آیت را می آوریم
بهتر از آن آیت را یا مثل آن آیت را و بتحقیق خود نوشتم آنچه را که در آن توضیح و خوشنود کردن است برای
صاحب خردی که آگاه باشد سیزدهم اصل عن داود بن القاسم قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الخلف
من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف فقلت و لم جعلنی الله فداک فقال انکم لا ترون
شخصه و لا یحل لکم ذکره باسمه فقلت فکیف نذکره فقال قولوا الحجة من آل محمد علیهم السلام
شرح روایت است از داود بن قاسم گفت که شنیدم از امام علی نقی علیه السلام میگفت قائم مقام بعد از من حسن
عسکری است پس چگونه است شما را با قائم مقام بعد از قائم مقام من پس گفتم و چرا این نحو گفتی قربانت شوم
پس گفت بدرستی که شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست شما را یاد او بنام او پس گفتم پس چگونه یاد او میکنیم پس
گفت گویید حجت از جمله آل محمد علیهم السلام تحقیق مانند که مراد [illegible] اکثر مردمانست پس منافات ندارد با آنچه گذشت
در باب هفتاد و ششم و میتواند بود که حلال نبودن ذکر باسم مخصوص زمانی باشد که احتمال این باشد که در آن وقت

او قناع م

کرباب الیسیه و المتوفیه و لزوم الحجه است م

یا بعد از آن از ذکر باسم صریح بر خودش یا بر عیالش یا بر کسی دیگر چنانچه ظاهر حدیث اول باب هفتاد و ششم
و حدیث دوم باب هفتاد و هفتم است اگر چه احتمال است که در این زمان ها نیز یاد او باسم نکنند چنانچه ظاهر حدیث
اول [illegible] و چهارم است [illegible] برای تعلیل با
مراد این باشد که بقای او تا آخر الزمان موقوف بر عدم تسمیه اوست در زمان غیبت صغری است و الله اعلم
باب هفتاد و پنجم اصل باب الاشارة و النص الی صاحب الدار علیه السلام الدار سرایی که مشتمل بر حجرات
و مراد اینجا سرای دنیاست با اعتبار اینکه همه روی زمین را صاحب خواهد کرد یا باعتبار اینکه بقای آن بوجود اوست
یا مراد سرای امام حسن عسکری است چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب آینده که ما تصنع بی دار یعنی
این باب بیان و بشارت امامت امام دوازدهم صاحب علیه السلام است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن
علی بن بلال قال خرج الی من ابی محمد قبل مضیه بسنتین یخبرنی بالخلف من بعده ثم خرج الی من قبل
مضیه بثلاثة ایام یخبرنی بالخلف من بعده شرح روایت است از علی بن بلال که وکیل در خانه امام حسن عسکری
علیه السلام بوده گفت خبر بیرون آمد سوی من از جانب امام حسن عسکری علیه السلام پیش از رفتنش از دنیا بدو
سال خبر میداد مرا بفرزند قائم مقام بعد از او بعد از آن خبر بیرون آمد سوی من پیش از رفتن او بسه روز خبر میداد
مرا بفرزند قائم مقام بعد از او دوم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال قلت لابی محمد علیه السلام جلالتک تمنعنی
من مسألتک فتأذن لی ان اسألک فقال سل قلت یا سیدی هل لک ولد فقال نعم فقلت فان
حدث بک حدث فاین اسأل عنه فقال بالمدینة شرح روایت است از ابو هاشم جعفری گفت گفتم امام حسن
عسکری علیه السلام را بزرگی مرتبه تو مانع میشود مرا از سوال تو پس آیا اذن میدهی مرا که سوال کنم ترا پس گفت
سوال کن گفتم ای بهتر من آیا برای تو پسری هست پس گفت آری پس گفتم پس اگر حادث شود بتو مرگ پس
کجا پرسم از او یعنی که در وقت فوت تو کجا است او گفت در این شهر مدینه اشارت است که او را در این شهر
[illegible] سوم اصل عن عمرو الاهوازی قال ارانی ابو محمد
ابنه و قال هذا صاحبکم من بعدی شرح روایت است از عمرو اهوازی گفت نمود بمن امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را و گفت این
صاحب امارت شماست بعد از من چهارم اصل عن حمدان القلانسی قال قلت للعمری قد مضی ابو محمد فقال لی قد مضی
و لکن قد خلف فیکم من رقبته مثل هذه و اشار بیده شرح عمری بفتح عین بی‌نقطه و سکون میم وکیل امام حسن
عسکری بوده و اول چهار سفیر صاحب الزمان علیه السلام است و اسم او عثمان بن سعید است و کنیت او ابو عمرو
[illegible] از باب تفصیل یا از باب نصر است اشارت بدست برای بیان درازی گردن است که استعاره شده برای رفعت
یعنی روایت است از حمدان قلانسی گفت گفتم عثمان بن سعید را بتحقیق رفت از دنیا امام حسن عسکری پس گفت مرا بتحقیق رفت

ولیکن تحقیق قایم مقام کرده در شما کسی با کودکش مثل این است و اشارت کرد بدست خود چنانچه کسی دست خود را بالا
ببرد و برای بیان طول چیزی [بیست و هفتم] من احمد بن محمد بن عبید الله قال خرج عن ابی محمد علیه السلم حین قتل
الزبیری هذا جزاء من اجترأ علی الله فی اولیائه یزعم انه یقتلنی و لیس لی عقب فکیف
رای قدرة الله فیه و ولد له ولد سماه م ح م د فی سنة ست و خمسین و مایتین [شرح] زبیری
عبارت از مهتدی خلیفه عباسی است و توضیح این حدیث میشود در ابواب التاریخ در حدیث اول مولد
الصاحب علیه السلم [یعنی] روایت از احمد بن محمد بن عبید الله گفت چون بیرون آمد از امام حسن عسکری علیه السلم
وقتی که کشته شد زبیری لعنه الله که این جزای کسی است که جرات کند بر الله تعالی در حق حجتهای او زیرا [illegible]
گرده از خودشان دعوی میکرد زبیری که او میکشد مرا بر حالی که نیست مرا فرزندی پس چگونه دید قدرت الله تعالی
را در خود [illegible] و داشته شد او را فرزندی که نام نهاد او را موافق نام رسول الله صلی الله علیه و آله
در سال دویست و پنجاه و شش بود [بیست و هشتم] من ضوء بن علی العجلی عن رجل من اهل فارس سماه قال اتیت
سامرا و لزمت باب ابی محمد علیه السلم فدعانی فدخلت علیه و سلمت فقال ما الذی اقدمک قال
قلت رغبة فی خدمتک قال فقال لی فالزم الباب قال فکنت فی الدار مع الخدم ثم صرت اشتری
لهم الحوائج من السوق و کنت ادخل علیهم من غیر اذن اذا کان فی دار الرجال قال فدخلت
علیه یوما و هو فی دار الرجال فسمعت حرکة فی البیت فنادانی مکانک لا تبرح فلم اجسر ان ادخل
و لا اخرج فخرجت علی جاریة معها شیء مغطی ثم نادانی ادخل فدخلت و نادی الجاریة فرجعت
الیه فقال لها اکشفی عما معک فکشفت عن غلام ابیض حسن الوجه و کشفت عن بطنه فاذا شعر
نابت من لبته الی سرته اخضر لیس باسود فقال هذا صاحبکم ثم امرها فحملته فما رأیته بعد ذلک
حتی مضی ابو محمد علیه السلم [شرح] مضمون این حدیث می آید در ابواب التاریخ در حدیث دوم مولد الصاحب علیه السلم
[یعنی] روایت از ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس که نام برد او را گفت آمدم از شهر خود بشهر سامرا و لازم
در سرای امام حسن عسکری علیه السلم شدم پس طلبید مرا پس داخل شدم بر او و سلام کردم پس گفت چه باعث است
که شما را آورده از شهر خود باین شهر راوی گفت گفتم رغبت در خدمت تو راوی گفت پس گفت مرا پس ملازم در
باش راوی گفت پس بودم در آن سرا با خدمتکاران بعد از آن گردیدم من خریدار برای ایشان چیزهایی را
که حاجت با آنها میشد از بازار [illegible] و داخل میشدم بر ایشان بی رخصت وقتی که آن
علیه السلم در سرای مردان [illegible] دیوان خانه بود راوی گفت پس داخل شدم بر او روزی [illegible] در دیوان خانه بود
پس شنیدم جنبشی [illegible] در میان خانه [illegible] پس آواز داد مرا که در جای خود باش

بجای خود پس جرات نکردم که داخل خانه شوم و نه اینکه بیرون روم پس بیرون آمد بر من کنیزی با او چیزی بود پوشیده
بعد از آن آواز داد مرا که داخل شو پس داخل شدم و آواز داد کنیز را پس برگشت کنیز بسوی او پس گفت کنیز را
پرده بردار از آنچه با تو است پس پرده برداشت از شکم آن پسر پس ناگاه موی روییده بود از سینه او تا ناف او
که آن مو سبز بود سیاه نبود پس گفت این صاحب الامر شما است بعد از آن امر کرد کنیز را پس برداشت آن پسر را
پس ندیدم آن پسر را بعد از آن تا وقتی که از دنیا رفت امام حسن عسکری علیه السلم **باب پنجاه و ششم اصل**

باب فی تسمیة من رآه علیه السلم [شرح] این باب بیان جمعی است که دیده اند صاحب الزمان علیه السلم را
مقصود از ذکر این احادیث اطمینان خاطر مؤمنان است چه اگر هیچکس ندیده باشد نیز وجود او معلوم است
براهین اشارت بعضی براهین میشود در حدیث اول در این باب پانزده حدیث است [اول اصل] محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی جمیعا عن عبد الله بن
جعفر الحمیری قال اجتمعت انا و الشیخ ابو عمرو رحمه الله عند احمد بن اسحاق فغمزنی احمد بن اسحاق ان اسأله
عن الخلف فقلت له یا ابا عمرو انی ارید ان اسألک عن شیء و ما انا بشاک فیما ارید ان اسألک عنه
فان اعتقادی و دینی ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا کان قبل القیمة باربعین یوما فاذا کان ذلک رفعت
الحجة و اغلق باب التوبة فلم یک ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها
خیرا فاولئک اشرار من خلق الله عز و جل و هم الذین تقوم علیهم القیمة و لکنی احببت ان ازداد یقینا
و ان ابراهیم علیه السلم سأل ربه عز و جل ان یریه کیف یحیی الموتی قال او لم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی
[شرح] اول سفرای اربعه صاحب الزمان علیه السلم در زمان غیبت صغری ابو عمرو عثمان بن سعید العمری بفتح عین بی نقطه
دوم پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان سوم ابو القاسم الحسین بن روح بن ابی بحر النوبختی بضم نون و سکون واو و فتح
یک نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا چهارم ابو الحسن علی بن محمد السمری بفتح سین بی نقطه و تخفیف میم
مفتوحه و راء بی نقطه الا اذا کان [illegible] دخلی در صحت اعتقاد ندارد بلکه مناط صحت اعتقاد وجوب بقای حجت است
تا زمان انقراض تکلیف خواه پیش از قیامت باشد و خواه مقارن قیامت باشد و ظاهر سکوت شیخ ابو عمرو
از رد آن این است که آن منافی نباشد با احادیثی که گذشت در باب پنجم مثل آخر من یموت الامام با ... که مراد حجت
حجت بر کل واحد از جمیع ماعدای خود از بالغان عاقلان باشد [illegible] اذا کان برای استثنای منفصل باشد [illegible]
در آخر زمان بر بعضی ماعدای خود از بالغان عاقلان حجت نخواهد بود و ایشان اهل رجعت [illegible] و مراد با قیام
قیام قائم آل محمد علیه السلم باشد که از اشراط قیامت صغری میباشد و قبل القیمة باربعین یوما عبارت باشد از ابتدای
زمان رجعت جمعی از ظالمان [illegible] در آیت سورة انعام که هل ینظرون الا ان
تاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل

او کسبت فی ایمانها خیرا و رفع حجت و اغلاق باب توبه نسبت بایشان باشد [illegible]
باشد که قائم علیه السلم از رجعت ایشان استنباط میکند وقت قیام خود را و مناسب این بحث می آید [illegible]
که باب هشتاد و دوم است نسبت قیام بقیامت [illegible]
که در آیت سورة انعام اتیان ملائکه عبارت باشد از آنچه گذشت در حدیث اول [illegible] لیلة القدر [illegible]
که باب چهل و دوم است [illegible] الاثر و الملائکة [illegible] آل داود [illegible] السماء و الارض [illegible]
الکرة من الاموات [illegible] و اتیان ربک عبارت باشد از قیام قائم علیه السلم که خلیفة الله تعالی است و اتیان
بعض آیات ربک عبارت باشد از رجعتی که مذکور شد و ترتیب ذکری آنها بر عکس ترتیب زمان وقوع آنها باشد بنابر اینکه
در این مقام انتقال از اقوی باضعف مناسب است [illegible] از جمله اهل آن رجعت باشد و ظاهر آنچه می آید در حدیث بیست و [illegible]
باب [illegible] این است که قیامت کبری بعد از برخاستن زمین از [illegible] بیان آیت سورة انعام بوجهی که منافی این وجه نیست می آید
در شرح حدیث [illegible] و [illegible] باب صد و [illegible] و در کتاب [illegible] در حدیث دوم باب [illegible] است [illegible]
[illegible] [یعنی] روایت از عبد الله بن جعفر حمیری بکسر حاء بی نقطه
و سکون میم و فتح یاء دو نقطه [illegible] گفت که جمع شدیم من و شیخ ابو عمرو رحمه الله مراد عثمان بن سعید است نزد احمد بن اسحاق پس اشارت
بچشم کرد مرا احمد بن اسحاق که سوال کنم او را از احوال قائم امام امام حسن عسکری پس گفتم او را ای ابو عمرو بدرستی که من اراده دارم که سوال
کنم ترا از چیزی و شک ندارم در آنچه اراده دارم که سوال کنم ترا از آن چه عقیده من و مذهب من این است که زمین خالی نیست
از حجتی از جانب الله تعالی بر هر یک از ماعدای خود در هیچ وقتی مگر وقتی که بوده باشد پیش از قیام قائم آل محمد علیه السلم بچهل روز که چون
چنین شود آن برداشته میشود حجت نسبت بعضی و بسته میشود در توبه نسبت ایشان [illegible]
آن [illegible] ایمان آورده باشد پیشتر [illegible] در ایمان خود عمل صالحی پس آن جماعت [illegible]
از جمله مخلوقین الله عز و جل [illegible] ایشان قیامت صغری و لیکن من دوست داشتم که زیاد کنم
یقین و بدرستی که ابراهیم خلیل علیه السلم طلبید از صاحب کل اختیار خود که بنماید او را که چگونه زنده میکند مردگان را
او گفت آیا ایمان نیاوردی بقدرت ما گفت بلی ایمان آوردم و لیکن این طلب برای این است که قرار گیرد دلم [اصل] و قد اخبرنی
ابو علی احمد بن اسحاق عن ابی الحسن علیه السلم قال سألته و قلت من اعامل او عمن آخذ و قول من اقبل فقال له العمری ثقتی
فما ادی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون و اخبرنی ابو علی انه سأل ابا محمد
علیه السلم عن مثل ذلک فقال له العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اطعهما
فانهما الثقتان المأمونان فهذا قول امامین قد مضیا فیک قال فخر ابو عمرو ساجدا و بکی ثم قال سل حاجتک
فقلت له انت رأیت الخلف من بعد ابی محمد علیه السلم فقال ای و الله و رقبته مثل ذا و اومأ بیده [شرح]

او من آخذ شک از ابو علی است که آیا گفته یا من اعامل گفته و بر هر تقدیر و قول من اقبل مؤکد است [یعنی]
و تحقیق خبر داد مرا ابو علی احمد بن اسحاق که در این مجلس حاضر است از امام علی نقی علیه السلم گفت پرسیدم
او را و گفتم که را داد و ستد مسائل دین خود کنم یا از که فرا گیرم مسائل دین خود را و سخن کرا قبول کنم در مسائل
شرعی پس گفت او را عمری استاد ای من است پس آنچه رساند سوی تو پس از جانب من میرساند و آنچه گوید
ترا از جانب من پس از جانب من میگوید پس گوش کن او را بشنو و اطاعت او کن چه او است استاد ای امین
و خبر داد مرا ابو علی که پرسید امام حسن عسکری علیه السلم را از مثل آنچه مذکور شد پس گفت او را که عمری
و پسرش محمد دو استاد ای اند پس آنچه رسانند سوی تو از جانب من پس از جانب من میرسانند و آنچه گویند
ترا پس از جانب من میگویند پس گوش کن ایشان را بشنو و اطاعت کن ایشان را چه ایشان دو
استاد ای امین اند پس این سخن دو امام است که گذشته اند در حق تو عبد الله گفت پس عمری افتاد بسجده گریان و گریه
کرد بعد از آن گفت سوال کن آنچه را که حاجت تست پس گفتم او را تو دیدی پسر را که قائم مقام است بعد از امام حسن
عسکری علیه السلم پس گفت آری بخدا قسم و گردن او مثل این است و اشاره کرد بدست خود بجانب گردن که کنایت از
[illegible] در حلم [illegible] و [illegible] الآت و [illegible] امامت است [اصل] فقلت له فبقیت واحدة فقال لی هات
قلت فالاسم قال محرم علیکم ان تسألوا عن ذلک و لا اقول هذا من عندی فلیس لی ان احلل و لا احرم و لکن
عنه علیه السلم فان الامر عند السلطان ان ابا محمد مضی و لم یخلف ولدا و قسم میراثه و اخذه من لا حق له فیه
و هو ذا عیاله یجولون لیس احد یجسر ان یتعرف الیهم او ینیلهم شیئا و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا
الله و امسکوا عن ذلک [شرح] پس گفتم او را پس مانده است یک مساله پس گفت بده یعنی بگو سوال خود را
گفتم پس نام او چیست گفت حرام کرده شده بر شما اینکه سوال کنید از آن و نمیگویم این حرام بودن را
از پیش خود چه جایز نیست مرا که حلال کنم چیزی را از پیش خود و نه اینکه حرام کنم و لیکن این مسکوت را از
صاحب الزمان علیه السلم شنیدم چه کار نزد پادشاه ظالم چنان قرار گرفته که امام حسن عسکری رفته
و واپس نگذاشته پسری و قسمت کرده شد میراث امام حسن عسکری علیه السلم و گرفت آن را کسی که نیست او را
حقی در آن مراد جعفر کذاب است و نشان این است که این عیال امام حسن عسکری [illegible] و امثال ایشان [illegible]
در میان خلایق نیست یک کس که جرات کند که خود را سوی ایشان آشنا کند یا اعطا کند ایشان را چیزی
و وقتی که مذکور شود نام واقع میشود طلب یعنی که چون موافق [illegible] پس
واقع میشود از جانب پادشاه ظالم مطالبه عیال که او را بدست دهید و ایشان را شکنجه و آزار خواهند
کرد بجا برو پس از عذاب الله تعالی اندیشه کنید و خود را نگاه دارید از آن نام بردن

دوم اصل عن محمد بن اسمعيل بن موسى بن جعفر وكان اسن شيخ من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله بالعراق
فقال رأيته بين المسجدين وهو غلام عليه السلام شرح روايت است از محمد بن اسمعيل بن موسى بن جعفر و او بود مسن‌ترین
از همه کسی از اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله در عراق عرب پس گفت دیدم صاحب الزمان را در میان
مسجد مکه و مسجد مدینه و او پسر بود علیه السلام لفظ بين المسجدين در حدیث هفدهم باب هفتاد و نهم نیز گذشت
سوم اصل حدثتني حكيمة ابنة محمد بن علي وهي عمة ابيه انها رأته ليلة مولده وبعد ذلك شرح
حکایت کرد برای من حکیمه دختر امام محمد تقی و او عمه پدر صاحب الزمان است که او
دید صاحب الزمان را در شب ولادت او و بعد از آن چهارم اصل قلت للعمري
قد مضى ابو محمد عليه السلام فقال قد مضى ولكن قد خلف فيكم من رقبته مثل هذه
واشار بيده شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب سابق
پنجم اصل سمعت ابا علي بن مطهر يذكر انه قد رآه ووصف له قده شرح
قده بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه بیابان نوردی است و با تار تانیث است القد بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه بیابان نوردی
و قامت و اول انسب مناسب‌تر است چه اگر مراد قامت می‌بود وصف لی مناسب‌تر از
وصف له می‌بود و القدة بکسر قاف و تار تانیث طریقت یعنی شنیدم از ابو علی بن مطهر
که ذکر می‌کرد که او بتحقیق دیده صاحب الزمان علیه السلام را و بیان کرده صاحب الزمان
برای ابو علی بیابان نوردی خود را یا طریقی که چون سلوک باید کرد ابو علی را در میان علاج
یا طریقی از سلوک خود را ششم اصل عن خادم لابراهيم بن عبدة النيسابوري انها
قالت كنت واقفة مع ابراهيم على الصفا فجاء عليه السلام حتى وقف على ابراهيم وقبض
على كتاب مناسكه وحدثه باشياء شرح روایت کرد از ابو عبد الله بن صالح و روایت کرد
احمد بن النضر بفتح نون و سکون صاد بی نقطه و رای بی نقطه از قنبری بفتح قاف و سکون نون و
فتح بای یک نقطه و رای بی نقطه مردی از اولاد قنبر کبیر که غلام امام رضا علیه السلام بوده گفت گذشت
حکایت جعفر کذاب پسر امام علی نقی در میراث بردن او از امام حسن عسکری پس مذمت
کرد او را که میراث ناحق برده پس گفتم او را پس نیست وارثی غیر او پس آیا دیدی صاحب
الزمان را پس گفت ندیدم او را ولیکن دید او را غیر من گفتم و که دید او را گفت بتحقیق دید
او را جعفر کذاب دو بار و این دیدن را حکایتی است نگفت که اشارت باشد با آنچه می‌آید در حدیث
روایت از کنیزی از ابراهیم بن عبده نیشابوری و آنکه او گفت بودم ایستاده با ابراهیم بر کوه صفا

پس آمد صاحب الزمان علیه السلام تا آنکه ایستاد بر سر ابراهیم و گرفت کتاب مناسک حج ابراهیم را
و سخن گفت ابراهیم را بچیزی چند مراد تعلیم مسائل حج و مانند آن است هفتم اصل عن ابي عبد الله بن صالح
انه رآه عند الحجر الاسود والناس يتجاذبون عليه وهو يقول ما بهذا امروا شرح روایت است از
ابو عبد الله بن صالح اینکه او دید صاحب الزمان علیه السلام را نزد حجر الاسود و مردمان یکدیگر را می‌کشیدند
از کثرت هجوم بر حجر اسود و صاحب الزمان علیه السلام می‌گفت با این مامور نشده‌اند یعنی که در صورت
کثرت ملامسه حجر خوب نیست و محاذاة برای شروع در طواف از دور نیز کافیست هشتم اصل
عن ابي علي احمد بن ابراهيم بن ادريس عن ابيه انه قال رأيته عليه السلام بعد مضي ابي محمد
حين ايفع وقبلت يديه ورأسه شرح ايفع بيا دو نقطه در پایین و فا و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب الافعال است الایفاع نزدیک بیست سال رسیدن پسر یعنی روایت است از ابو علی احمد از پدرش ابراهیم بن
ادریس اینکه او گفت دیدم صاحب الزمان علیه السلام را بعد از رفتن پدرش ابو محمد از دنیا وقتی که نزدیک
بیست سال شده بود و بوسیدم دو دستش و سرش را نهم اصل علي عن ابي عبد الله بن صالح واحمد بن
النضر عن القنبري رجل من ولد قنبر الكبير مولى ابي الحسن الرضا عليه السلام قال جرى حديث جعفر بن
علي فذمه فقلت له فليس غيره فهل رأيته فقال لم اره ولكن رآه غيري قلت ومن رآه قال
قد رآه جعفر مرتين وله حديث شرح واحمد عطف بر علی است رجل بکسر و عطف بیان القنبری است
یا مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و این جمله معترضه است مولی عطف بیان قنبر الکبیر است امام رضا علیه السلام
دو غلام قنبر نام داشته یکی قنبر کبیر و دیگری قنبر صغیر ضمیر قال راجع بکل واحد از علی و احمد است ضمیر مستتر در ذم
راجع بکل واحد از ابی عبد الله و القنبری است فقلت کلام کل واحد از علی و احمد است ضمیر له راجع بکل واحد از
ابی عبد الله و القنبری است و مراد بغیره ... یعنی روایت کرد علی از ابو عبد الله بن صالح و روایت کرد احمد بن
النضر بفتح نون و سکون صاد بی نقطه و رای بی نقطه از قنبری بفتح قاف و سکون نون و فتح بای یک نقطه و رای بی نقطه
مردی از اولاد قنبر کبیر که غلام امام رضا علیه السلام بوده گفت گذشت حکایت جعفر کذاب پسر امام علی نقی در میراث
بردن او از امام حسن عسکری پس مذمت کرد او را که میراث ناحق برده پس گفتم او را پس نیست وارثی غیر او پس آیا
دیدی صاحب الزمان را پس گفت ندیدم او را ولیکن دید او را غیر من گفتم و که دید او را گفت بتحقیق دید او را
جعفر کذاب دو بار و این دیدن را حکایتی است نگفت که اشارت باشد با آنچه می‌آید در حدیث یازدهم
دهم اصل علي بن محمد عن ابي محمد الوجنائي انه اخبرني عمن رآه انه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة
ايام وهو يقول اللهم انك تعلم انها من احب البقاع لولا الطرد او كلام هذا نحوه شرح وجنائی بفتح

و سکون جیم و نون و الف و نون منسوب است بوجنان و آن در اصل بمعنی دهات است یعنی روایت
کرد علی بن محمد از ابو محمد وجنائی اینکه ابو محمد خبر داد مرا از کسی که دید صاحب الزمان علیه السلام را که بیرون رفت
از خانه امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آنچه حادث شد که وفات امام حسن عسکری علیه السلام است بده روز
و او می‌گفت خدایا بدرستی که تو میدانی که این خانه از جمله محبوب‌ترین بقعهاست اگر راندن جعفر کذاب
نمی‌بود یا سخنی دیگر که این مانند آن است اشارت است بآنچه می‌آید در حدیث اول مولد ابی محمد الحسن بن
علی علیهما السلام که در مرض امام حسن عسکری خلیفه و وزیر جمعی را از معتمدان خود و طبیبان بر آن خانه گماشتند
تا تجسس کنند و هر که باشد بگیرند و احوال مرض را دریابند یازدهم اصل عن علي بن قيس
عن بعض جلاوزة السواد قال شاهدت سيماء آنفا بسر من رأى وقد كسر باب الدار
فخرج عليه وبيده طبرزين فقال له ما تصنع في داري فقال سيماء ان جعفرا زعم ان اباك
مضى ولا ولد له فان كانت دارك فقد انصرفت عنك فخرج عن الدار قال علي بن
قيس فخرج علينا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر فقال لي من حدثك بهذا
فقلت له حدثني بعض جلاوزة السواد فقال لي لا يكاد يخفى على الناس شيء شرح
الجلاوزة بفتح جیم و فتح لام و الف و کسر واو و فتح زای با نقطه و تار تانیث جمع جلواز بکسر جیم و سکون
لام ایستان قاضی و یساقچیان و شکرداران و هم اینجا مناسب است السواد بفتح سین بی نقطه
عراق عرب سیماء بکسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و میم اسم یکی از معتمدان خلیفه است
طبرزین بفتح طای بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در
پایین و نون معرب تبرزین بمعنی تیغ است یعنی روایت است از علی بن قیس از بعضی ایستان قاضی
بر دهی از دهای سر من رای گفت در آن دو ماه دیده کردم سیما را در این نزدیکی در سر من رای
در حالی که بتحقیق شکسته بود در خانه امام حسن عسکری را با تقاضای جعفر کذاب پس داخل شده بود پس بیرون
آمد یعنی که ظاهر شد برای او صاحب الدار علیه السلام و در دست او تبرزین بود پس گفت چه میکنی در
خانه من پس گفت سیما بدرستی که جعفر دعوی کرد که پدر تو رفت از دنیا و نیست فرزندی او را پس اگر
بوده باشد این خانه خانه تو پس بتحقیق برگشتم از خانه تو پس بیرون آمد از خانه ظاهر این روایت است
که جعفر کذاب از جمله اموال امام حسن عسکری خانه را نفروخته باشد که بتصرف خود در آورد و صاحب
الدار علیه السلام واگذاشته باشد گفت علی بن قیس پس بیرون آمد بر ما خادمی از خدمتکاران آن

والف ممدوده

خانه پس پرسیدم او را از این خبر که آیا راست است یا نه پس گفت مرا که حکایت کرد ترا این پس گفتم او را حکایت
کرد مرا بعضی ایستان قاضی بر ده سر من رای پس گفت مرا هیچ نه پنهان می‌ماند بر مردمان چیزی یعنی که راست است
دوازدهم اصل عن عمرو الاهوازي قال اراينه ابو محمد عليه السلام وقال هذا صاحبكم شرح مضمون
این گذشت در حدیث سوم باب سابق سیزدهم اصل عن ابي نصر ظريف الخادم انه
رآه عليه السلام شرح روایت است از ابو نصر ظریف خادم امام حسن عسکری علیه السلام که او دید صاحب
الزمان علیه السلام را و در کشف الغمه مسطور است که ظریف گفت داخل شدم بر صاحب الزمان و او در گهواره
بود پس گفت مرا پس گفت بیار برای من صندل سرخ پس آوردم آنرا برای او پس گفت آیا مرا می‌شناسی
گفتم آری تو بهتر من و پسر بهتر منی پس گفت از این نپرسیدم پس گفتم تفسیر کن مقصود خود را برای من پس
گفت من خاتم اوصیام و بسبب من رفع میکند الله تعالی بلا را از اهل من و شیعه من چهاردهم اصل عن ضوء
بن علي العجلي عن رجل من اهل فارس سماه ان ابا محمد اراه اياه شرح مضمون این گذشت در حدیث
باب سابق پانزدهم اصل عن بعض اهل المدائن قال كنت حاجا مع رفيق لي فوافينا الى الموقف
فاذا شاب قاعد عليه ازار ورداء وفي رجليه نعل صفراء قومت الازار والرداء بمائة
وخمسين دينارا وليس عليه اثر السفر فدنا منا سائل فرددناه فدنا من الشاب فسأله فحمل
شيئا من الارض وناوله فدعا له السائل واجتهد في الدعاء واطال فقام الشاب وغاب
عنا فدنونا من السائل فقلنا له ويحك ما اعطاك فارانا حصاة ذهب مضرسة قدرناها
عشرين مثقالا فقلت لصاحبي مولانا عندنا ونحن لا ندري ثم ذهبنا في طلبه فدرنا الموقف كله فلم نقدر عليه فسألنا من كان حوله من اهل مكة والمدينة فقالوا شاب علوي يحج في كل سنة
ماشيا شرح روایت است از بعضی اهل مداین گفت بودم حج کننده با رفیقی که مرا بود پس رسیدیم بعرفات
پس ناگاه جوانی نشسته بود که بر او لنگی بود و بر دوشش ردائی بود و در دو پای او نعلین زرد بود
قیمت کردم لنگ و ردا را بصد و پنجاه دینار طلا و بر حالی که نبود بر او اثر سفر یعنی که تر و
تازه بود پس نزدیک ما شد گدائی پس رد کردیم او را پس نزدیک آن جوان شد پس طلبید از او پس
برداشت چیزی را از زمین و داد او را پس دعا کرد او را و مبالغه کرد در دعا و دور و دراز کرد دعا را
پس برخاست جوان و غایب شد از ما پس نزدیک گدا رفتیم پس گفتیم او را که ای تعجب از تو چه داد ترا
پس نمود بما پاره سنگی که طلا شده بود و دندانه دار بود تخمین کردیم آنرا بیست مثقال پس گفتم رفیقم را
که امام نزد ما بوده بر حالی که ما نمیدانستیم بعد از آن رفتیم در طلب او پس دور زدیم عرفات را همه آنرا
پس توانائی بر دیدن او نیافتیم پس پرسیدیم جمعی را که دور او بودند از اهل مکه و مدینه پس گفتند جوانیست از اولاد

بلام

عشرين مثقالا فقلت لصاحبي مولانا عندنا ونحن لا ندري ثم ذهبنا في طلبه فدرنا

علی بن ابی طالب علیه السلم حج میکند در هر سال پیاده باب هفتاد و هفتم دو حدیث است فی النهی عن الاسم
شرح این باب بیست در بیان نهی از نام بردن صاحب الزمان علیه السلم در این باب چهار حدیث
اول حدیث سمعت اباالحسن العسکری علیه السلم یقول الخلف من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف
فقلت فلم جعلنی الله فداک قال انکم لا ترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه فقلت فکیف
نذکره فقال قولوا الحجة من آل محمد صلوات الله علیه وسلامه شرح
این گذشت در حدیث آخر باب هفتاد و چهارم که باب الاشارة والنص علی ابی محمد علیه السلم است دوم حدیث عن ابی
عبد الله الصالحی قال سألنی اصحابنا بعد مضی ابی محمد علیه السلم ان اسأل عن الاسم والمکان
فخرج الجواب ان دللتم علی الاسم اذاعوه وان عرفوا المکان دلوا علیه شرح روایت است از ابو عبد الله
صالحی گفت طلب نمودند یاران ما بعد از رفتن امام حسن عسکری علیه السلم که سؤال کنم صاحب الزمان علیه السلم را از نام
و از جای او که آیا ایشان بر دل ها میتوانم داد یا نه پس بیرون آمد جواب که اگر راهنمائی کنی ایشان را
بر شهرت میدهند آنرا یا یعنی که باعث گرفت دیگر جهال یا مردم میشود که او را بکشند و هرگاه بشناسند
جای او را راهنمائی میکنند مردم را بر آن سوم حدیث عن الریان بن الصلت قال سمعت اباالحسن الرضا
علیه السلم یقول وسئل عن القائم فقال لا یری جسمه ولا یسمی اسمه شرح روایت است از
ریان بفتح را مهمله و تشدید یاء دو نقطه در پایین ابن صلت بفتح صاد مهمله و سکون لام و تاء دو نقطه
در بالا گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلم در حالی که پرسیده شده بود از احوال قائم آل محمد علیهم السلم
پس گفت دیده نمیشود شخص او و نام برده نمیشود نام او چهارم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال صاحب
هذا الامر لا یسمیه باسمه الا کافر شرح صاحب هذا الامر عبارتست از امامی که امارت کل روی زمین را
صاحب کند یعنی کالقائم بالکلیه موافق آنچه میآید در حدیث اول باب فی الغیبة که باب هفتاد و نهم است
کان لصاحب هذا الامر غیبة و بیان وجه تسمیه بعضی از اسما را گذشت در شرح حدیث اول باب
هفتاد و چهارم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت صاحب این امارت کل روی زمین نام نمیبرد
او را بنام او مگر کافری باب هفتاد و هشتم سه حدیث است فی حال الغیبة شرح این باب بیست
در بیان وقت غیبت امام علیه السلم که مکلفان آن وقت آیا چه حکم دارند نسبت به مکلفان وقتی دیگر و در این
باب سه حدیث است اول حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال اقرب ما یکون العباد من الله جل ذکره
وارضی ما یکون عنهم اذا افتقدوا حجة الله جل وعز ولم یظهر لهم ولم یعلموا مکانه وهم فی ذلک
یعلمون انه لم تبطل حجة الله جل ذکره ولا میثاقه فعندها فتوقعوا الفرج صباحا ومساء فان

اشد ما یکون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجته ولم یظهر لهم وقد علم ان اولیاءه لا یرتابون
ولو علم انهم یرتابون ما غیب حجته عنهم طرفة عین ولا یکون ذلک الا علی رأس شرار الناس
شرح اقرب مبتدا و مضاف است ما یکون تمام است العباد فاعل یکون است و نسبت قرب بکون با وجود
آنکه صفت کائن است از قبیل مجاز است من الله اقرب است تفضیلیه است وارضی معطوف بر اقرب
و ترکیب آن مثل ترکیب معطوف علیه است اذا ظرف و خبر مبتدا است معا فهمیدن بجمله مراد امام است
معلوم بعمل آوردن داشته است نگاه داشتن ادب خود بسکوت در مشکلات فا در فعندها برای
تفریع است فا در فان برای بیانست چه شدت کفر مکلفان اهل عصری دلیل شدت ایمان و کثرت
ثواب اهل ایمان آن عصر است ترکیب اشد ما یکون مثل ترکیب ما یکون است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
صادق علیه السلم گفت نزدیکتر بودن بندگان با الله جل ذکره و راضی تر بودن الله تعالی از بندگان در وقتیست
که نیابند امام حق را که حجت الله جل وعز است بر خلایق و نمایان نشود برای ایشان اصلا و ندانند جای او
اصلا چنانچه در زمان غیبت کبری کاست و حال آنکه ایشان در آن وقت میدانند که باطل نشده برهان او
یعنی صاحب کل ... هر کس در هر چیز بودن الله جل ذکره و نه پیمان او که در هر کتابی از کتابهای الهی گرفته شده
بر همه خلایق که پیروی ظن نکنند چنانچه گفته در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق و در سوره یونس و سوره نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و بیان شد در شرح
خطبه مصنف رحمه الله تعالی مخفی نماند که در این فقره اشارتست بآنکه احادیثی که منقول میشود در حق
صاحب الزمان مثل احادیث ما سبق برای اطمینان خاطر موحدانست چه برهان عقلی و نقلی بر وجود
امام معصوم عالم بجمیع الاحکام در هر زمانی کافیست در اعتقاد حق چه معلومست که مصداق آن برهان غیر کسی که
پسر امام حسن عسکری باشد نیست چنانچه گفته در سوره آل عمران ذریة بعضها من بعض و بیان شد در حدیث
اول باب سی و چهارم ... اذا افتقدوا امام ... انتظار راحت داشته باشید صبح
و شام یعنی با انتظار لقاء الله تعالی و خلاص از دار دنیا یا ظهور حجت و غلبه بر اعدا چنانچه گفته در سوره توبه
قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین چه بختی اوقاتی که میباشد در آنها غضب الله تعالی بر دشمنان او
وقتی است که نیابند امام حق را و نمایان نشود برای ایشان مراد اینست که تفاوت بسیار است میان مؤمنان
که ملازمت امام کنند و حفظ ایمان خود کنند و مؤمنانی که غایبانه حفظ کنند و ایضا تفاوت بسیار است میان
مشرکانی که امام ظاهر ... شده در زمان ایشان و اشارت باین دو تفاوت کرد که گفت ...
الله تعالی که دوستان او بشک نمی افتند و لهذا البشارة در آن زمان خلق کرده واگر ...

و مشرکانی که امام ظاهر نبوده در زمان ایشان

بشک می افتند غایب نمیکرد برهان خود را که امام حق باشد از ایشان یک چشم بر هم زدن یعنی که
ایشان را در زمان ظهور امام مطلق میکرد یا یعنی که امام را اصلا غایب نمیکرد و بنا شده آن غیبت امام
مگر بر سر بدتران مردمان یعنی که باعث آن غیبت بدترین مردمانند چنانچه میگویند فلان کس را که باعث کاری
شده فلان کار بر سر او شده دوم حدیث عن عمار الساباطی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ایما افضل
العبادة فی السر مع الامام منکم المستتر فی دولة الباطل او العبادة فی ظهور الحق ودولته مع الامام
منکم الظاهر فقال یا عمار الصدقة فی السر والله افضل من الصدقة فی العلانیة وکذلک والله
عبادتکم فی السر مع امامکم المستتر فی دولة الباطل وتخوفکم من عدوکم فی دولة الباطل وحال
الهدنة افضل ممن یعبد الله عز ذکره فی ظهور الحق مع الامام الحق الظاهر فی دولة الحق ولیست العبادة
مع الخوف فی دولة الباطل مثل العبادة مع الامن فی دولة الحق شرح روایت است از عمار ساباطی گفت گفتم
امام جعفر صادق علیه السلم را کدام افضل است آیا عبادت در پنهان با امام از جمله شما که نمایان نباشد پس گفت ای
عمار تصدق در پنهان بخدا قسم که افضل است از تصدق در آشکار و همچنان بخدا قسم که عبادت شما در پنهان
امام شما که پنهان است در نوبت امامت باطل و عبادت ترسیدن شما از دشمنان شما در نوبت امامت باطل
و وقت واگذاشتن اهل حق دعوی حق خود را افضل است از عبادت کسی که عبادت میکند الله عز ذکره
در وقت ظاهر شدن امامت حق با امام عادل حق که ظاهر باشد در نوبت امامت حق و نیست عبادت با ترس
در نوبت امامت باطل مانند عبادت با ایمن بودن در نوبت امامت حق در ثواب سوم حدیث واعلموا ان من
صلی منکم الیوم صلاة فریضة فی جماعة مستترا بها من عدوه فی وقتها فاتمها کتب الله عز وجل له
خمسین صلاة فریضة فی جماعة ومن صلی منکم صلاة فریضة وحده مستترا بها من عدوه
فی وقتها فاتمها کتب الله عز وجل له بها خمسا وعشرین صلاة فریضة وحدانیة ومن صلی
منکم صلاة نافلة لوقتها فاتمها کتب الله له بها عشر صلوات نوافل ومن عمل منکم حسنة کتب الله
له بها عشرین حسنة ویضاعف الله عز وجل حسنات المؤمن منکم اذا احسن اعماله و
دان بالتقیة علی دینه وامامه ونفسه وامسک من لسانه اضعافا مضاعفة ان الله عز وجل کریم
شرح الوحدانی بفتح واو منسوب بوحدة بمعنی انفراد و زیادة الف و نون برای مبالغه است و زیاده تا
تا اینجا برای معنی مصدریست یعنی و بدانید هر که گزارد از جمله شما شیعه امامیه در این روزگار یک نماز فریضه
در جماعت بر حالی که پنهان کند آنرا از دشمن خود در وقت آن فریضه پس تمام کند آن فریضه را با تمام
شروط و واجبات مینویسد الله عز وجل برای او ثواب پنجاه نماز فریضه در جماعت که با ظهور امامت حق باشد

و هر که گزارد از شما شیعه امامیه نماز فریضه تنها بر حالی که پنهان دارد آنرا از دشمن خود در وقت آن فریضه
پس تمام کند شروط و واجبات آنرا مینویسد الله عز وجل برای او با آن نماز فریضه ثواب بیست و
پنج نماز فریضه تنهائی و هر که گزارد از شما شیعه امامیه نماز نافله در وقت آن پس تمام کند شروط
و لوازم آنرا مینویسد الله تعالی برای او با آن نماز ثواب ده نماز نافله مخفی نماند که این تفاوت تنها برای آنست که
جماعت در زمان تقیه بغایت مشکلتر است از جماعت در زمان غیر تقیه و تفاوت در اشکال این بغایت بیشتر از
تفاوت در اشکال میان نماز تنها در زمان تقیه و نماز تنها در غیر زمان تقیه است و در این قیاس است تفاوت نافله
و هر که بجا آورد از شما شیعه امامیه این رسم عمل را خوب مینویسد الله تعالی برای او با آن عمل خوب ثواب بیست
عمل ... در زمان تقیه که با آن خوفی باشد بلکه مشتمل بر اداء واجبات و شروط باشد امام علیه السلم بیان
این کرد که گفت و زیاد میکند الله عز وجل ثواب اعمال صالحه مؤمن را اگر خوب بجا آورد اعمال صالح خود را و عمل
کند بتقیه بر مذهب خود و امام خود و جان خود و نگاه دارد ... زبان خود را ... چندین برابر
که نهایت بسیار باشد بدرستی که الله عز وجل کریم است مراد اینست که آن عدد که مذکور شد اقل است و اگر ...
کنند بیشتر از آن عدد ثواب داده میشود حدیث قلت جعلت فداک قد والله رغبتنی فی العمل وحثثتنی
علیه ولکن احب ان اعلم کیف صرنا نحن الیوم افضل اعمالا من اصحاب الامام الظاهر منکم فی دولة
الحق ونحن علی دین واحد فقال انکم سبقتموهم الی الدخول فی دین الله عز وجل والی الصلاة والصوم
والحج والی کل خیر وفقه والی عبادة الله عز ذکره سرا من عدوکم مع امامکم المستتر مطیعین له
صابرین معه منتظرین لدولة الحق خائفین علی امامکم وانفسکم من الملوک الظلمة تنظرون الی حق
امامکم وحقوقکم فی ایدی الظلمة قد منعوکم ذلک واضطروکم الی حرث الدنیا وطلب المعاش
مع الصبر علی دینکم وعبادتکم وطاعة امامکم والخوف من عدوکم فبذلک ضاعف الله عز وجل لکم
الاعمال فهنیئا لکم شرح السبق بمعنی پیشی گرفتن و مراد اینجا پیشی گرفتن باعتبار زمانست ...
هنیئا منادای شبه مضاف است بتقدیر یا هنیئا و معنی این در مقام مبالغه حاصل مضاف است یا منصوبست
بفعل محذوف بتقدیر فادرکوا یا فاغتنموا هنیئا یعنی گفتم قربانت شوم بتحقیق بخدا قسم که ترغیب کردی مرا
در عمل صالح و تحریص کردی مرا بر آن ولیکن دوست میدارم که دانم که چگونه گردیدیم ما در این روزگار افضل
باعتبار اعمال صالح از یاران امامی که ظاهر باشد از جمله شما در نوبت حق با وجود آنکه ما همه بر یک دینیم
پس گفت بدرستی که شما سبقت گرفتید بر ایشان سوی داخل شدن در دین الله عز وجل که اسلام است
و سوی نماز و روزه و حج و سوی هر خوبی و فهمیدن و سوی عبادت الله عز وجل پنهان از دشمن شما با امام

که پنهانست بر حالی که اطاعت کنند و ایذا و را صبر کنند و امید دارد انتظار کشند و آید نوبت امامت حق [illegible]
برای امام خود و جانهای خود از ضرر پادشاهان که ظالمند نگاه میکنید بسوی حق امام خود و حقهای خود در دستهای
ظالمان بتحقیق تمام داده اند شما را از حق شما و چاره کرده اند شما را بسوی کسب معاش و بسوی طلب آنچه بآن بگذرانید
که از ما بینه با صبر بر دین شما که حقیقت اسلامست و عبادت شما و اطاعت امام شما و ترس از دشمن شما مراد آنست
که الله تعالی از ازل دانسته که شما بهتر از اصحاب امام ظاهر بجمیع مراتب اسلام و اعمال صالحه و لهذا ایشانرا
در دولت حق خلق کرده و شما را در دولت باطل و عکس نکرده پس این احادیث دلالت کرده الله عز و جل برای شما
ثواب اعمال صالحه [illegible] برای شما **متن** قلت جعلت فداک فما ترى اذن ان نكون من اصحاب
القائم و يظهر الحق و نحن اليوم في امامتك و طاعتك افضل اعمالا من اصحاب دولة الحق و العدل فقال
سبحان الله اما تحبون ان يظهر الله تبارك و تعالى الحق و العدل في البلاد و يجمع الله الكلمة و
يؤلف الله بين قلوب مختلفة و لا يعصون الله عز و جل في ارضه و يقام حدوده في خلقه و يرد
الحق الى اهله فيظهر حتى لا يستخفي بشيء من الحق مخافة احد من الخلق اما و الله يا عمار لا يموت
منكم ميت على الحال التي انتم عليها الا كان افضل عند الله من كثير من شهداء بدر و احد فابشروا
شرح ما نافیه است و تری بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم بهمزه العین و معتل اللام باب منع است و خود ا
از رای بفتح راء و سکون همزه بمعنی ترجیح و میتواند بود که استفهام بسیار باشد و منصوب باشد کلا
مفعول مطلق نوعی باشد و تری بصیغه مخاطب باشد و حال ما باشد نظر آنچه کی آید در حدیث چهارم
باب آینده که فاینکم اذا اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و نون ساکنه ظرف زمانست ان مصدریه است
و مصدر مفعول به تری است نکون بصیغه متکلم مع الغیر است واو در و نحن حالیه است و برای تکرار و تفصیل مضمون
اذن است [illegible] یحفظ و شین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب افعالست **یعنی** گفتم قربانت شوم
ترجیح نمیدهیم درین هنگام که عبادت ما افضل باشد ازین که باشیم از یاران قائم آل محمد علیهم السلم
و ظاهر شود حق و حال آنکه ما درین روزگار در امامت تو و اطاعت تو افضلیم باعتبار اعمال
از یاران نوبت حق و عدالت پس گفت از روی تعجب سبحان الله آیا دوست نمیدارید که ظاهر سازد
الله تبارک و تعالی حق و عدالت را در شهرها و جمع کند الله تعالی سخن را یعنی که اختلاف فتوا برطرف
شود و الفت دهد الله تعالی میان دلهای چند که اختلاف دارند و مخالفت کرده نشود الله تعالی در زمین او
و کرده شود حدود شرع او در مخلوقین او و بر گرداند الله تعالی حق را بسوی اهل حق پس ظاهر شود حق تا آنکه
پنهان کرده نشود چیزی از حق برای ترس از کسی از مخلوقین حاصل جواب اینست که محبوب بودن چیزی از جهتی منافات

با مکروه بودن آن از جهتی دیگر و در ما نحن فیه این دو جهت متلازم نیستند یعنی که اگر محبوب شما باشد این ثواب نخواهید داشت
پس مکروه از جهتی دیگر نخواهد بود و نظیر این جهت احوال بیمار و احوال صحیح اگاه باشید بخدا قسم ای جماعت شیعه
شیعیان امامیه مرده بر این حال که شما بر آنید از تقیه و ترس ظالمان مگر اینکه شده افضل نزد الله تعالی از بسیاری
از شهیدان بدر و احد که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شده اند پس خوشحال باشید **سوم اصل**
عن ابي اسحاق قال حدثني الثقة من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام انهم سمعوا امير المؤمنين عليه السلم
يقول في خطبة له اللهم و اني لاعلم ان العلم لا يأرز كله و لا ينقطع مواده و انك لا تخلي ارضك
من حجة لك على خلقك ظاهر ليس بالمطاع او خائف مغمور كيلا يبطل حججك و لا يضل اولياؤك
بعد اذ هديتهم بل اين هم و كم اولئك الاقلون عددا و الاعظمون عند الله جل ذكره قدرا المتبعون
لقادة الدين الائمة الهادين الذين يتأدبون بآدابهم و ينهجون نهجهم فعند ذلك يهجم بهم العلم
على حقيقة الايمان فتستجيب ارواحهم لقادة العلم و يستلينون من حديثهم ما استوعر على غيرهم و يأنسون
بما استوحش منه المكذبون و اباه المسرفون **شرح** الا روز بضم همزه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و
زای با نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم کوچک و پنهان شدن المواد جمع ماده اصول و مراد اینجا محکمات قرآن
و مسائل متواتره است چنانچه می آید در حدیث سیزدهم باب آینده که فلم یغب عنهم و مبثوث علمهم تا آخر المغمور
بفتح با نقطه و دال بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب نصر و ضرب کسی که در غلاف کرده شده باشد و در بعضی نسخ
بر اء بی نقطه است از باب نصر یعنی پوشیده شده یا از باب علم یعنی کینه داشته شده و یهجم بنون و جیم بصیغه مضارع
معلوم باب منع است النهج بفتح نون و سکون ها سلوک طریق و واضح ساختن چیزی و طریق واضح **یعنی** روایت است از
ابو اسحاق گفت که خبر داد مرا استادی از جمله یاران امیر المؤمنین علیه السلم اینکه آن یاران شنیدند از امیر المؤمنین
علیه السلم میگفت در خطبه از او که خداوندا بدرستی که من هر آینه میدانم که علم مسائل دین برطرف نمیشود بهمگی آن
یعنی اینکه از همگی خلایق برطرف نمیشود و بریده نمیشود اصول آن که محکمات قرآن و امثال آنها باشد یعنی که چنین
نیست که هیچ کس از شیعه امامیه خواهنده نبود که عمل کننده بمحکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است و عمل کننده
بمسائل اصول فقه که از ائمه سابقین متواتر است و اینکه تو نمیداری خالی نمیکنی زمین ترا از امامی که برهان
تو بر خلایق باشد ظاهری که اطاعت کرده شده مثل امام حسن بن امیر المؤمنین تا امام حسن عسکری علیه السلم
یا ترسان پنهان مثل صاحب الزمان علیه السلم تا باطل نشود برهان تو بر خود راهان که میگوید که چاره نیست بر روی ظن
نیست و گمراه نشوند دوستان تو یعنی که منکر ربوبیت تو و رسالت تو نشوند بعد از آنکه راه نمودی ایشانرا بتصدیق
برسول و قرآن بلکه کجا اند آن اولیا و چند اند اشارت بکمیابی و کمی عدد ایشانست بیان این انحصار آنکه اشتراک

و نزد که اند نزد الله جل ذکره باعتبار مرتبه تا بعانند پیشوایان دین را که امامان راه نمایانند آن دوستان که ادب
کرده آراسته میشوند باداب آن ائمه و میروند در راه واضح آن ائمه پس نزد آن آراستگی در نهان وا میداشته
دانش حق ائمه بر حقیقت ایمان نه بر صورت ایمان و پس بسبب آن میپذیرد روحهای ایشان برای پیشوایان
دانش و نرم میشمارند دلهای ایشان از احادیث آن پیشوایان و دانش احادیثی را که درشت بوده میشود بر غیر
ایشان و انس میگیرند با آنچه وحشت دارند از آن دروغگو شمران حقا و رسولش در اینکه مقتضای ربوبیت رب
العالمین امر بترک اتباع ظن است و امتناع دارند از آن اهل تجاوز از حد خود **اصل** اولئك اتباع العلماء صحبوا اهل
الدين بطاعة الله تبارك و تعالى و لاوليائه و دانوا بالتقية عن دينهم و الخوف من عدوهم فارواحهم معلقة
بالمحل الاعلى فعلماؤهم و اتباعهم خرس صمت في دولة الباطل منتظرون لدولة الحق و سيحق الله الحق
بكلماته و يمحق الباطل ها ها طوبى لهم على صبرهم على دينهم في حال هدنتهم و يا شوقاه الى رؤيتهم في حال ظهور
دولتهم و سيجمعنا الله و اياهم في جنات عدن و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذرياتهم **شرح**
بطاعة متعلقست بصحبوا و اشارتست باینکه گاهی ملاقات اهل دنیا بسبب ضرورت تقیه طاعت و دانوا بالتقیه
بالتقیه بتضمین معنی دفع الضرر مراد بالمحل الاعلی امام غایب است ضمیر و اتباعهم راجع است بارجح ضمیر علماؤهم است
و میتواند بود که راجع بعلما باشد الخرس بضم خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه جمع اخرس
لال الصمت بضم صاد بی نقطه و سکون میم و تاء دو نقطه در بالا جمع صامت کنگان سیحق از باب افعال
اشارت بآیت سوره انفالست ها بالف مقصوره حرف تنبیه است و برای تصدیق چیزیست از روی
تعجب و برای راندن کسی است بسوی چیزی و برای طلبیدن کسی است بسوی چیزی و اسم فعل است بمعنی خذ
و با لف ممدوده اسم فعل است بمعنی خذ و هر گاه مخاطب واحد مذکر باشد همزه مفتوحست و اگر مفرد مونث
باشد همزه مکسورست مثل کاف خطاب در ذلک و هر اینجا مناسب است و تکرار برای تاکید است و یا شوقاه ندای
بسبیل استغاثه است گویا از شوق خود مدد میطلبد که اثر کند در وصل و الحاق با ایشان برای مدد صورت است
~~[illegible]~~
و من صلح اشارت بآیت سوره مومن است که بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب
صدود و تولد و تکرم که باب التوبه است **یعنی** آن دوستان تابعان علمای اهل البیت اند ملاقات اهل دنیا میکنند
با طاعت الله تبارک و تعالی و ائمه که الله تعالی ایشانرا اولیا و بر همانان از خویشان کرده و عمل میکنند بتقیه
و دفع ضرر از دین خود و خوف از دشمن خود پس دلهای ایشان آویخته است بمرتبه بالاتر اشارتست باینست
که ملاقات ایشان با اهل دنیا از دل نیست پس عالمان از جمله ایشان و تابعان از جمله ایشان بمعنی صوا

ایشان که تابعان علمای از جمله ایشانند لالان ساکتانند در نوبت امامت باطل انتظار کشندگانند نوبت
امامت حق را و البته بکار آید فی خواهد داد الله تعالی امام بکار آید فی را بکلماتی که در آنها نهی از اختلافات
از روی ظن است یا بیعتی که لعنت و عذاب خواهد کرد که اهل قوت و قدرت تصدیق محکم نبوده اند آنها کنند
و باطل و بی اعتبار خواهد و انمود الله تعالی امام بکار آید فی خواهد بود آگاه باشید آگاه باشید خوشی باد برای
ایشان و ای شوق من بسوی دیدن ایشان در وقت ظاهر شدن نوبت ایشان اشارتست بآنکه
عذاب ائمه ضلالت که منصب حق امیر المؤمنین علیه السلم کرده اند در زمان رجعت و البته جمع میکند ما را الله
با ایشان در بهشتهای اقامت و هر که صالح شده یعنی که کاسه با کلیه نشده مثل نواصب و قاتلان
هست با وجود معاصی از پدران ایشان و همراهان ایشان مثل برادران و زنان و اولاد ایشان چنانکه در
سوره مومن است **باب نهم و دوم اصل باب فی الغیبه شرح** این بابی است در بیان احادیث
که دلالت بر غیبت صاحب الزمان میکنند و درین باب بیست و یک حدیث **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال نهانی ابی ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم قال بيده هكذا
فايكم يمسك شوك القتاد بيده ثم اطرق مليا ثم قال ان لصاحب هذا الامر غيبة فليتق الله
عبد و ليتمسك بدينه **شرح** جلوس بضم جیم جمع جالس است الخرط بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه
و طاء بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب کشیدن دست بر شاخ درخت تا برگ آن ریخته شود القتاد بفتح
قاف و تاء دو نقطه در بالا و الف و دال بی نقطه درختی است صلب که خار آن مانند سوزن است قال بیعنی
اشارت است المليا بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین ساعت دراز از روز **یعنی** بودیم نزد ابا
جعفر صادق علیه السلم نشستگان پس گفت ما را بدرستی که صاحب این امارت کل روی زمین را غایب
شدنی است چسبنده در آن غیبت بدین خود مانند کشنده دست بر شاخ درخت قتاد است بعد از آن اشارت
کرد چنین با دست خود یعنی که دست خود را گرد کرده مشت نمود تا اشارت شود باینکه بکمال سعی خرط قتاد ممکن نیست
پس کدام از شما میگیرد خار قتاد را با دست خود بعد از آن سر در پیش انداخته ساعتی دراز بعد از آن گفت بدرستی
که صاحب این امارت کل روی زمین را غایب شدنی هست پس باید که ترسان شود از الله تعالی
بنده و باید که چسبیده باشد بدین خود یعنی که خود رائی و پیروی ظن نکنند در احکام الهی تا مبتلا نشود
در تصدیق ربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و امامت امام غایب **دوم اصل** عن علی بن جعفر عن اخيه
موسى بن جعفر عليهما السلم قال اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في اديانكم لا يزيلنكم عنها
احد يا بني انه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به انما هي محنة من الله

بربّه عزّ وجلّ أن يمتحن بها خلقه لو علم آباؤكم وأجدادكم دينًا أصحّ من هذا لاتّبعوه قال فقلت يا سيّدي
من الخامس من ولد السابع فقال يا بنيّ عقولكم تصغر عن هذا وأحلامكم تضيق عن حمله
ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه شرح سابع عبارت از صاحب الزمان است که امام پنجم از اولاد امام
موسی کاظم علیه السلام است الله منصوب بفعل محذوف است بتقدیر اتقوا الله وتکرار برای تاکید است حرج من نوع خضوع
حیثو اند بود مراد با آبائی از پدران طیبین تا رسول الله صلی الله علیه وآله است ومراد با اجداد از پدر رسول الله صلی الله علیه وآله
تا ابراهیم یا تا آدم علیهم السلام است یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون
مفقود و ناپیدا شود امام پنجم از اولاد امام هفتم پس بپرهیزید بپرهیزید عذاب الله را بپرهیزید عذاب الله را
در دینهای خود شما باید که حرکت ندهد شما را از آن دینها هیچ کس از مخالفان ای پسرکان من بدرستی که شأن
چنین است که ناچار است صاحب این امارت را از غائب شدنی تا آنکه برمیگردد از تصدیق این امارت
کسی که قائل بود بجز این نیست که آن غائب شدن آزمودنی است از الله عزّ وجلّ که آزموده باآن مخلوقین خود را که
کدام خالص در ایمانست وکدام نیست اگر میدانستند پدران شما اولاد رسول و بابایان شما دینی را که معتبر
از این دین که اسلام نامیده که مستلزم تصدیق بوجه امتثال الله تعالی در ربوبیت است که مستلزم تصدیق است
باینکه در هر زمانی امام عالم بجمیع احکام میباید هر آینه تابع آن میشدند علی بن جعفر گفت پس گفتم ای سید من
کیست آن پنجم از اولاد هفتم پس گفت ای پسرک من خردهای شما کوچکی میکنند از این وصبرهای شما تنگی میکنند
از قبولش ولیکن اگر عمر یابید پس بعد از زمانی دور و دراز درمی یابید زمان آن امام را اشارت باینست
که اگر گفته شود که کیست پس معلوم شما میشود که در زمان شما نوبت حق بخواهد شد و لیکن تابی نمیکنند شما
اصل مفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إيّاكم والتنويه أما والله ليغيبنّ
إمامكم سنينًا من دهركم ولتمحّصنّ حتى يقال مات قتل هلك بأيّ واد سلك ولتدمعنّ
عليه عيون المؤمنين ولتكفأنّ كما تكفأ السفن في أمواج البحر فلا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه
وكتب في قلبه الإيمان وأيّده بروح منه ولترفعنّ اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدرى
أيّ من أيّ قال فبكيت ثم قلت فكيف نصنع قال فنظر إلى شمس داخلة في الصفّة فقال
يا أبا عبد الله ترى هذه الشمس قلت نعم فقال والله لأمرنا أبين من هذه الشمس شرح
التنويه بسکون نون وکسر واو وسکون یاء دو نقطه در پایین وها بلند کردن است ومراد اینجا بلند کردن
رتبه خود است وظاهر از آن اشارت است باینکه مؤمنان وقت غیبت بلند مرتبه تر نیز از دیگران باشند
باینکه ظهور دولت شما دور است پس نیست از بلند کردن آوازه برای نقیم یاسینا

امام موسی کاظم علیه السلام است که امام هفتم از ائمه اثنی عشر است

بیان م

بفتح سین منقوطه وکسر نون وسکون یاء دو نقطه در پایین و تنوین تفعیل یعنی مفعول است وحال است
از امامکم است یا مصدر باب تفعیل ... مراد اینجا دور کردنست من دهرکم متعلق بسنینا است
لیمحّصنّ بحاء منقوطه و صاد منقوطه بصیغه معلوم مفرد مذکر غائب باب منع است که مؤکد بنون تاکید ثقیله
شده المحص دور کردن آلودگی ومراد اینجا گریز از مرد ماست ... راجع بامامکم است لتدمعنّ بدال
بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه معلوم مفرد مذکر غائب باب منع است که مؤکد بنون تاکید ثقیله شده لتکفأن
بسکون کاف وفتح فا و همزه بصیغه مجهول جمع مذکر غائب مؤکد بنون تاکید ثقیله از باب افعال
الاکفاء یکجا گردانیدن ظرف چنانچه نزدیک ریخته شدن مظروف شود حیثو اند بود که از باب منع
باشد الکفء سرشیب کردن ظرف و بر هر تقدیر ضمیر راجع بمؤمنین است فلا ینجو تفریع بر لتکفأن است
مشتبهه بصیغه اسم فاعل باب افتعال است یعنی اینکه بحق میمانند وحق نیست ومراد اینست که اهل آنها
بزبان اظهار موافقت دین شیعه امامیه میکنند ودر بعض اعمال موافقند ودر اکثر اعمال مخالفند وسری
طعن میکنند لا یدری بصیغه مجهول باب ضرب است ای اوّل مرفوع و مبتداست چه استفهام ابطال عمل افعال
قلوب میکنند پس جمله نائب فاعل است در ارشاد مفید چنین است عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا
يخرج القائم حتى يخرج قبله اثنا عشر من بني هاشم كلّهم يدعو إلى نفسه وظاهر اینست که آن دوازده
واحد باشند ونزدیک بمضمون می آید در حدیث هشتم این باب یعنی روایت است از مفضل بن عمر که گفت
او ابو عبد الله است گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دور دارید از یکدیگر خود تا بزرگ
و اظهار بلندی مرتبه را آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه غائب میشود البته امام شما یعنی امامی از ائمه سالهای
از زمانه شما و هر آینه گریزان میشود البته تا آنکه گفته میشود بر سبیل استفهام تعجبی امام مرد کشته شد کدام
شد بکدام راه رفت و هر آینه اشک خواهد داد البته در گریه بر آن امام غائب چشمهای مؤمنان از شوق
ظهور او و هر آینه باضطراب انداخته میشود مؤمنان البته بشبهات مشرکان چنانچه باضطراب انداخته میشود
کشتیها در موجهای دریا اشارت باینست که اعمال مؤمنان در آن وقت نزدیک ریخته شدن میشود
پس نجات نمی یابد از شبهات وشرک مشرکان مگر کسی که گرفته الله تعالی پیمان او را بامامی که نگاه
داشته از ... پیمان او را ونوشته در دل او ایمان را وتقویت کرده او را بزندگی که از جانب
توفیق الله تعالی است و هر آینه بر داشته میشود البته دوازده نشان که اشتباه دارد دانسته نمیشود
که کدام از کدام جانب است مفضل گفت پس گریه کردم بعد از آن گفتم پس چگونه کنیم در آن زمان امام
مفضل گفت پس امام نظر کرد بسوی آفتاب که از روزن داخل صفه که امام در آن نشسته بود

در سالهای از جمله

رهائی از شبهات ... آورده میشود

آفتاب

پس گفت ای ابو عبد الله یعنی اشارت باینست که اینکه آن از آیات حق است بحل شک جاهلان برای این
میشود که رغبت بدینها دارند ... الا اشکی در کیفیت عمل شیعه ما ... اموراست باینست چه معیار در حق
میان شیعه امامیه ومخالفان ایشان هست اگر اهل آن روایات عمل بمحکمات کتاب الهی کردند
نه از اختلافات از ... میکنند حزب والا آن روایات از اهل بطلانست حدیث اصل
نهم سدير الصيرفي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إنّ في صاحب هذا الأمر شبهًا من يوسف
عليه السلام قال قلت له كأنّك تذكر حياته أو غيبته قال فقال لي وما ينكر من ذلك هذه الأمّة
أشباه الخنازير إنّ إخوة يوسف كانوا أسباطًا أولاد الأنبياء تاجروا يوسف وبايعوه
وخاطبوه وهم إخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال أنا يوسف وهذا أخي شرح حيوة بفتحتين
بحاء منقوطه ویاء دو نقطه در پایین وضمیر راجع بصاحب است وعبارت است از زندگی او در وقت دعوی خصوم
او هلاک او را چنانچه در یوسف علیه السلام واقع شده او یا ای منع غلو است پس حقا ... ندارد با هم
شباهت باعتبار مجموع دو صفت باشد غیبته بفتح غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه عبارتست از غائب بودن صاحب از دلها با وجود حضور او در مجالس ومشاهده او دیگران ومعامله
با او چنانچه در یوسف علیه السلام واقع شده و ما برای استفهام تعجبی است من برای تبعیض است اشارت بذلک
مجموع دو وصف است هذه الأمة فاعل ینکر است ومراد مخالفانست که چون شنیده اند که مهدی علیه السلام این
دو صفت خواهد داشت منکر میشده اند الأسباط بفتح همزه وسکون سین بی نقطه وباء یک نقطه وطاء بی نقطه
جمع سبط بکسر سین وسکون باء قبائل بنی اسرائیل ومراد اینجا پدران آن قبائل است واین اشارت است باینکه
هر کدام رشید و صاحب بصیرت ورفیع درجه بوده ولهذا هر کدام منسوب الیه قبیله عظیمه شده اولاد الأنبیاء اشارت است
باینکه پسران پیغمبران نیز اند اشارت باینکه صاحب بصیرت در معرفت امور باشند خصوصا پسرانی که از ابراهیم
واسحق ویعقوب باشند التاجر بتاء دو نقطه در بالا وجیم وراء بی نقطه مصدر باب مفاعله خرید وفروخت با
کسی و این اشارتست بمعامله که میان ایشان و یوسف واقع شد در مصر در بار اول آمدن ایشان بمصر
وآن چنان بود که گندم خریدند از او وقیمتی که تسلیم کردند در میان بارهای ایشان پنهان کرده شد المبایعه
بیک نقطه وباء دو نقطه در پایین وعین بی نقطه معاهده مثل بیعت گرفتن است المخاطبة واین عبارتست از معامله
که واقع شد میان ایشان ویوسف در بار دوم آمدن ایشان نیز وآن چنان بود که یوسف برادران را فرمود
که برادر پدری ایشان را بمصر آورند وایشان قبول کردند وپیمان درست کردند وبا وجود اینکه دیدند
سرمایه خود در بارهای خود نفهمیدند که او کیست و از چه دانست که ما برادری دیگر داریم که از مادر یکی

آفتاب را گفتم آری پس گفت ... که سرانجام کار ما ظاهرتر است از این آفتاب

نهم

والف ویاء دو نقطه در پایین

نیست وچرا طلب میکند او را وچرا سرمایه را واپس داده الی غیر ذلک وطلب گفتگوی معتذر ... با کسی واین مشابهت
بقول ایشان در بار دوم آمدن ایشان بمصر ودر بار سوم نیز که یا ایها العزیز تا آخر داد ودر وهم حالت
مادر قلم پیوسته برای تفرقیست واین بنوعی از مجازات نظیر ... بعذاب الیم ونظیر ... الیوم الذین
ومراد اینست که باعث معرفت شود وایشان بجای معرفت ... آمدند کذا گفتند وامثال این خارق
عادات از قدرت وتدبیر الله تعالی برای ولی او مستبعد نیست واعلموا أن الله يحول بين المرء وقلبه یعنی
روایتست از سدیر صراف گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که در صاحب
این امارت که روی زمین است شبیهی هست از یوسف علیه السلام سدیر گفت گفتم گویا که ذکر میکنی زندگی او را
یا غائب شدن او را سدیر گفت پس امام گفت مرا در میان اینکه مقصود شبیه است در هر دو صفتست
و چه چیز را منکر میشوند از جمله آنچه مذکور شد این طایفه مخالفان که مانند آن خوکانند در کثافت
یا در مردار خواری یا در ترک التفات بسوی راست وچپ در راه باطل که دارند بیان این آنکه برادران
یوسف بودند پسران قبائل بودند اولاد انبیا خرید وفروخت کردند با یوسف ومعاهده کردند با او
ومخاطبه کردند با او وحال آنکه ایشان برادران او بودند واو برادر ایشان بود پس نشناختند او را
تا آنکه گفت که من یوسفم واین شخص برادر منست از پدر ومادر اصل فما تنكر هذه الأمّة الملعونة
أن يفعل الله عزّ وجلّ بحجّته في وقت من الأوقات كما فعل بيوسف إنّ يوسف عليه السلام
كان إليه ملك مصر وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يومًا فلو أراد أن يعلمه
لقدر على ذلك لقد سار يعقوب عليه السلام وولده عند البشارة تسعة أيّام من بدوهم إلى مصر
فما تنكر هذه الأمّة أن يفعل الله عزّ وجلّ بحجّته كما فعل بيوسف أن يمشي في أسواقهم ويطأ
بسطهم حتى يأذن الله في ذلك كما أذن ليوسف قالوا أإنّك لأنت يوسف قال أنا
يوسف شرح ما در هر دو جا استفهامیه است ومنصوبست محلا ومفعول مطلق نوعی است وما حاصل
تکلمات یعنی وای انکار ... البدو بفتح باء یک نقطه وتخفیف ... یعنی پس چه نوع
منکر میشود این طائفه دور کرده شده از رحمت الهی اینرا که کند الله عزّ وجلّ با امام خود در وقتی از
اوقات مثل آنکه کرد با یوسف بیان این آنکه بدرستی که یوسف علیه السلام منسوب بود سوی او بود
پادشاهی مصر وبود میان او ومیان پدرش مسافت هیجده روز از راه آبادانی پس اگر اراده میکرد که
اعلام کند پدرش را هر آینه توانایی داشت بر آن بفرستادن شاطری مثلا هر آینه حرکت کردند یعقوب علیه السلام
و پسران او نزد رسیدن خبر نه روز از راه بیابان ایشان که نزدیکتر بود تا مصر پس چه نوع منکر میشود

اینها مبالغه است کرم

این طایفه مخالفان انیرا گمنه الله عز وجل با امام خود مثل آنچه را که کرد بیوسف اینکه امام راه رود در بازارهای
ایشان برای خرید و فروخت و پا گذارد در مجلسهای ایشان فرشهای ایشان را برای کارسازی تا وقتی
که رخصت دهد الله تعالی دران اعلام چنانچه رخصت داد برای یوسف گفتند برادران او آیا بدرستی که تو هرآینه
تویی یوسف گفت من یوسفم **پنجم اصل** عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان للغلام
غیبة قبل ان یقوم قال قلت و لم قال یخاف و أومأ بیده الی بطنه ثم قال یا زرارة و هو المنتظر و هو
الذی یشک فی ولادته منهم من یقول مات ابوه بلا خلف و منهم من یقول حمل و منهم من یقول انه
ولد قبل موت ابیه بسنتین و هو المنتظر غیر ان الله عز وجل یحب ان یمتحن الشیعة فعند ذلک
یرتاب المبطلون **شرح** حمل بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و میتواند بود که بصیغه مصدر بمعنی اسم مفعول باشد **یعنی**
روایت از زراره گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که آن پسر را غایب شدنی است پیش
از آنکه ایستد بکار امامت یعنی که پیش از ظهور و متوجه این است که این عنوان می آید در حدیث نهم دیگر
الغلام القائم است یا مراد اوائل طفولیت است که دران سن اطفال دیگر بپای خود راه نیز روند زراره گفت گفتم
و چرا غایب میشود دران وقت گفت میترسد از دشمن و امام اشارت کرد بدست خود بسوی شکم خود برای
بیان اینکه دشمن صلبی او از اولاد مست که جعفر کذاب است چه او مثل این است و ما شد و می آید در ذیل حدیث نهم
تفسیر زراره که یعنی القتل و این تفسیر اگرچه محتمل است اما مناسب نیست بما و الا اشارت بکلی میکرد چنانچه می آید در حدیث
هفتم باب آینده که کان از موت نحو الذبح بعد ازان گفت ای زراره و اوست انتظار کشیده شده یعنی که
اعتقاد امامت او از دل مردمان بالکلیه برطرف نخواهد شد مگر جمعی شیعه امامیه معتقد امامت او خواهند بود و او
کسیست که شک کرده میشود در ولادت او که آیا شده یا نه در تفسیر شدن یا نشده بعضی از مردمان کسی است که میگوید مرد پدر
او بی فرزندی که قائم مقام باشد و بعضی از مردمان کسی است که میگوید مادر او آبستن باو شد پیش از فوت پدر
او و هنوز متولد نشده بود و بعضی از مردمان کسی است که او میگوید بدرستی که او متولد شد پیش از فوت پدر بدو
سال و میگوید اوست انتظار کشیده شده مومنان خالص بر نمیگردند از اعتقاد امامت او و اینقدر هست که
الله عز وجل دوست میدارد که آزموده کند شیعه امامیه را امام گفت پس نزد آن شک و اختلاف مردمان در ولادت
بشک می افتند یعنی که بر میگردند از اعتقاد حق اهل بطلان بنابر آنکه میگویند اجتماع بعیدی دعوی دو سال
معقول نیست مخفی نماند که این هر سه شق باطل است و حق آنست که می آید در حدیث چهارم باب تقدم که باب حالات الائمة
علیهم السلام فی السن است و ظاهر میشود از کلام مصنف در مولد الصاحب علیه السلام **اصل** قال قلت جعلت فداک
ان ادرکت ذلک الزمان ای شیء اعمل قال **شرح** این فقره در بعض نسخ نیست **یعنی** زراره گفت قربانت شوم اگر ادراک

آن زمان را چه کار کنم امام گفت **اصل** یا زرارة اذا ادرکت ذلک الزمان فادع بهذا الدعاء اللهم عرفنی نفسک
فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف
حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی **شرح** ای زراره اگر دریابی
آن زمان را پس دعا کن باین دعا که خداوندا بشناسان بمن خودت را یعنی که توفیق ده مرا که تصدیق ربوبیت
تو کنم و اعتراف کنم که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی شریک با تو در حکم نمیتوان شد چه بدرستی که تو اگر نشناسانی
بمن خودت را نشناسم نبی ترا یعنی که اعتراف نخواهم کرد بآنکه برای هر زمانی وحی سوی نبی بر تو واجب است
بشناسان بمن رسول ترا در زمان من چه بدرستی که تو اگر نشناسانی بمن رسول ترا نشناسم حجت ترا
بعد از رسول که امام زمان باشد خداوندا بشناسان بمن حجت ترا چه بدرستی که تو اگر نشناسانی بمن
حجت ترا گم میشوم از دینی که بر من واجب کردی که حقیقت اسلام و تصدیق ربوبیت باشد شاید که
نکته در تغییر لفظ نبی و رسول این باشد که مقتضای ربوبیت اولاً و بالذات ارسال رسول نیست بلکه
وحی بنبی است خواه رسول باشد و خواه نه چه حکم عقلیست که کل واحد از مکلفین نبی باشند الا اینکه احتیاج
برسول اصلا باشد پس احتیاج برسول تا بتا ظاهر میشود که مکلف بکمال خود رجوع کند و داند که خودش نبی
و این دعا اشارت است برهان عقلی بر امامت معصوم عالم بجمیع احکام در هر زمانی و توضیح این شد در شرح
حدیث اول باب سوم کتاب التوحید **اصل** ثم قال یا زرارة لا بد من قتل غلام بالمدینة قلت جعلت فداک
الیس یقتله جیش السفیانی قال لا ولکن یقتله جیش آل بنی فلان یجیء حتی یدخل المدینة فیأخذ
الغلام فیقتله فاذا قتله بغیا و عدوانا و ظلما لا یمهلون فعند ذلک توقع الفرج ان شاء الله
شرح مذکور است در کتاب الروضه بعد از حدیث یاجوج و ماجوج که فیبعثون الحسنی الی الحرم فیحرب
علیه الحرم کرة فیقتلونه سفیان بضم سین و ذکر سین منقوط اسم سفیان ثوری صوفی و سفیان بن عیینه صوفی
و جمعی دیگر است و سفیانی منسوب بسفیان است باعتبار مذهب یا باعتبار ولادت الا آنکه از جمله
چنین تر از اعضای دیگر است و مراد اینجا جنبه مرتبه دنیا است ضمیر یجیء راجع بال است ضمیر لا یمهلون
راجع بجیش یا راجع بنی فلان است و میتواند بود که راجع بمخالفان مطلقا باشد توقع بصیغه مصدر
فعل است **یعنی** بعد ازان گفت ای زراره ناچار است از کشته شدن پسری در مدینه گفتم قربانت شوم
آیا نیست اینکه میکشد او را لشکر سفیانی گفت نه ولیکن میکشد او را لشکر جزء آل اولاد فلان که آید
از جانب مکه تا داخل مدینه میشود پس میگیرد آن پسر را پس میکشد او را پس چون کشت او را برای
و دشمنی و ظلم مهلت داده نمیشوند پس نزد آن امید گشاد کار و فتح که خواهد الله تعالی اشارت بکشد

خداوندا

و در اواخر ارشاد مفید مسطور است که گفت امام جعفر علیه السلام میگفت پیش از قیام القائم علیه السلام
و بین قتل النفس الزکیة الا خمس عشرة لیلة **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
یفقد الناس امامهم یشهد الموسم فیراهم و لا یرونه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
گم میکنند مردمان امام خود را حاضر میشود موسم حج را پس میبیند ایشان را و نمی بینند او را مراد
غیبت صغری است چنانچه بیان میشود در حدیث دوازدهم این باب **هفتم اصل** عن الاصبغ بن
نباتة قال اتیت امیر المؤمنین علیه السلام فوجدته متفکرا ینکت فی الارض فقلت یا امیر المؤمنین
ما لی اراک متفکرا تنکت فی الارض ارغبة منک فیها فقال لا والله ما رغبت فیها و لا فی الدنیا
یوما قط و لکنی فکرت فی مولود یکون من ظهری الحادی عشر من ولدی هو المهدی الذی یملأ الارض
عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا یکون له غیبة و حیرة یضل فیها اقوام و یهتدی فیها آخرون
شرح النکت بفتح نون و سکون کاف و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر کاویدن زمین بر چوب یا بر
انگشت چنانچه کسی در وقت غم و فکر میکند من ظهری بتقدیر من ظهری است الحادی عشر خبر است من ولدی حال
و صفت الحادی عشر است و میتواند بود که ظهری مضاف بالحادی عشر باشد و مراد امام یازدهم باشد و من ولدی
صفت الحادی عشر نباشد بلکه متعلق بالمهدی یا صفت مولود باشد واو در و حیرة بمعنی مع است و مراد حیرت دیگران
جمله یضل صفت حیرة است **یعنی** روایت است از اصبغ بن نباته گفت آمدم نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس یافتم او را
متفکر میکاوید در زمین پس گفتم ای امیر المؤمنین چه حالت است مرا که می بینم ترا متفکر میکاوی در زمین آیا
رغبت است در زمین یعنی که آیا غم پادشاهی روی زمین داری پس گفت نه بخدا قسم که رغبت نکردم
دران و نه در زمین دنیا هرگز روزی ولیکن من فکر کردم در زاییده که حاصل میشود از پشت من بیان این آنکه
امام یازدهم از جمله اولاد من اوست مهدی معلوم که پر میکند زمین را از عدالت و انصاف چنانچه پر شده از ظلم
و بی انصافی میباشد او را غیبت و حیرانی مردمان که گمراه میشوند دران حیرانی طایفه چند و راه می یابند دران
طایفه چند دیگر مراد آنست که بعد ازان که حیرت باطنیان بهم میرسانند **اصل** فقلت یا امیر المؤمنین وکم تکون
الحیرة و الغیبة فقال ستة ایام او ستة اشهر او ست سنین فقلت و ان هذا لکائن فقال
نعم کما انه مخلوق وانی لک بهذا الامر یا اصبغ اولئک خیار هذه الامة مع خیار ابرار هذه العترة
فقلت ثم ما یکون بعد ذلک فقال ثم یفعل الله ما یشاء فان له بداءات و ارادات و غایات و نهایات
شرح واو در و الغیبة بمعنی مع است پس الغیبة منصوب است و مقصود سؤال از مدت حیرت نه مدت غیبت
و لهذا عکس ترتیب اول کرد نه گفت الغیبة و الحیرة و اگر واو برای عطف باشد مقصود سؤال از مدت مجموع

من حیث المجموع حیرت و غیبت خواهد بود و حاصل هر دو یکیست او در دو جا برای تقسیم مؤمنان است یا
حیرت و میتواند بود که برای شک راوی باشد جمع مؤنث سالم در جایی که الف ممدوده باشد بر سه
قسم است اول آنکه همزه آن منقلب از واو یا یا باشد و دران جایز است ابقای همزه مثل سماءات
و قلب همزه بواو مثل سماوات دوم آنکه همزه آن اصلی باشد ابقای همزه واجب است مثل قراءات سوم آنکه زاید
باشد قلب بواو واجب است مثل صحراوات و معانی بدا برای الله تعالی بیان شده در کتاب التوحید در شرح
عنوان باب البداء که باب بیست و چهارم است **یعنی** پس گفتم ای امیر المؤمنین و چند وقت میباشد حیرت
مؤمنان با غیبت او تا اطمینان بهم رسانند گفت بعض مؤمنان شش روز در حیرت میمانند و بعضی شش ماه
و بعضی شش سال پس گفتم بر سبیل استفهام تعجبی و بدرستی که این حیرت با آنکه نقل کردی هر آینه واقع شدنی است
پس گفت آری چنانچه گویا که او خلق شده آن حیرت و کجاست برای تو این مرتبه که آن مؤمنان دارند
اشارت است باینکه آن حیرت نقص ایشان نیست بیان این آنکه ای اصبغ آن مؤمنان بهتران این
امت اند با بهتران نیکوکاران این اهل البیت مراد امام دوازدهم است و لفظ جمع برای جنس است مثل نادته
الملائکة یا اشارت است باینکه ایشان تصدیق جمیع ائمه اثنا عشر بتفصیل میکنند خواه ماضی و خواه حال پس
گفتم بعد ازان چه خواهد شد بعد از حیرت و امتداد یعنی که غیبت تا چه وقت خواهد کشید پس گفت برای بیان
اینکه آن معلوم من نیست بعد ازان میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد چه بدرستی که الله تعالی راست در دادها و نهایات
کارها **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال انما نحن کنجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم حتی اذا
اشرتم باصابعکم و ملتم باعناقکم غیب الله عنکم نجمکم فاستوت بنو عبد المطلب فلم یعرف ای
من ای فاذا طلع نجمکم فاحمدوا ربکم **شرح** نجوم السماء عبارت است از ستارگان دوازده گانه که هر
کدام مرکب است از چند ستاره در برج دوازده گانه مسمی باسمای آنها شده و میتواند بود که عبارت باشد
از بیست و هشت منزل قمر که ستارگان در آنها هستند موافق آنچه می آید در کتاب الایمان و الکفر
و الکفارات در شرح حدیث چهارم باب انه لا یکون ان یکلف الانسان الا بعد عز و جل که باب یازدهم
و در توضیح خلاف قسم بمواقع النجوم مراد بغیبوبت نجم آنست که نجم دیده نشود اما در روز بسبب مقارنت آفتاب
و مراد بطلوع نجم ظهور آنست در وقت طلوع فجر بعد از مفارقت آفتاب ازان و میتواند بود که مراد بغیبوبت
نجم غروب آن در افق حقیقی باشد و مراد بطلوع نجم خروج آن از افق حقیقی باشد الاستواء و استیلاء بر
ملکت اشارت بآنچه گذشت در حدیث سوم این باب **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این
نیست که ما مانند ستارگان آسمانیم هر وقت که ناپیدا شود ستاره ظاهر میشود ستاره دیگر تا وقتی که

در شب و روز

انگشت ها کشید امام خود را و کران خود را کشید از عرصه کی وارزو کی مظلوم شدن ائمه شما غایب میکند ...
از شما ستاره شما را اشارت بغیبت صاحب الامر است پس مستولی میشود اولاد عبد المطلب ...
نمیشود که کدام ایشان از کدام طرفست از جانب ماست یا از جانب مخالفان پس وقتی که ظاهر شود ستاره
شما یعنی که غایب نشود امام شما یا یعنی که ظاهر شود صاحب الامر پس حمد کنید خدا را **نهم اصل**
عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان للقائم علیه السلم غیبة قبل ان یقوم قلت
و لم قال انه یخاف واومأ بیده الی بطنه یعنی القتل **شرح** یعنی القتل برای تفسیر اومأ بیده الی البطن
واز جانب زراره است یعنی که مراد امام از اشارت بشکم خود ترس از کشته شدنست و این خوب
نیست والا اشارت بحلق میکرد و بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول ان للقائم علیه السلم غیبة قبل ان یقوم قلت و لم قال انه یخاف ... عن صاحب
هذا الامر غیبة فلا تنکروها **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت اگر رسد بشما از صاحب این امر غیبتی
پس منکر آن مشوید که البته حقست **یازدهم اصل** عن مفضل بن عمر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم
وعنده فی البیت اناس فظننت انه انما اراد بذلک غیری فقال اما والله لیغیبن عنکم صاحب
هذا الامر ولیخملن حتی یقال مات هلک فی ای واد سلک ولتکفؤن کما تکفأ السفینة فی امواج
البحر لا ینجو الا من اخذ الله میثاقه وکتب الایمان فی قلبه وایده بروح منه ولترفعن اثنتا عشرة
رایة مشتبهة لا یدری ای من ای قال فبکیت فقال ما یبکیک یا ابا عبد الله فقلت جعلت فداک
کیف لا ابکی وانت تقول اثنتا عشرة رایة مشتبهة لا یدری ای من ای قال وفی مجلسه کوة یدخل
فیها الشمس فقال ابینة هذه فقلت نعم قال امرنا ابین من هذه الشمس **شرح** اول این حدیث ... منقول
نشده و در حدیث سوم این باب منقول شد ... ایاکم والتنویه است و مراد این است که
... از اهل مجلس است ...
... برای ضیافت ...
...
حدیث سوم **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال للقائم غیبتان یشهد فی احدیهما المواسم
یری الناس ولا یرونه **شرح** یری الناس حال ... غیبت عبارت از صغری است که جمع
که او را دیده اند ... و کبری که هیچکس او را ... مراد ... صغری است
... شناسند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت برای قائم آل محمد

لاینجو

علیه السلم دو غیبت است صغری و کبری حاضر میشود در یکی از آن دو که غیبت صغری است در موسمها ...
حالی که او میبیند آن ... را از دور و ایشان نمی بینند او را ... در غیبت کبری نیز در
موسمها حاضر میشود ... که ... او را می بیند اما نمیشناسند **سیزدهم اصل** عن ... اصحاب
امیر المؤمنین علیه السلم ... ان امیر المؤمنین علیه السلم ... بهذا الکلام ...
علی منبر الکوفة اللهم انه لا بد لک من حجج فی ارضک حجة بعد حجة علی خلقک یهدونهم الی دینک
ویعلمونهم علمک کیلا یتفرق اتباع اولیائک ظاهر غیر مطاع او مکتتم یترقب ان غاب من الناس
شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم مبثوث علمهم وآدابهم فی قلوب المؤمنین مثبتة
فهم بها عاملون ویقول علیه السلم فی هذه الخطبة ...
... **شرح** ...
...

[illegible]

باهم کنند شیعه در مسائل دین یا در بقای حجت و عدم بقای آن [illegible] بعضی شیعه بعضی دیگر را بغایت [illegible]
و آب دهن اندازد بعض ایشان در روهای بعضی دیگر اشارت است [illegible] مخلصان شروع در اختلافات [illegible]
میکنند در مسائل دین مانند مخالفان یا باینکه جمعی از ایشان مرتد میشوند از ایمان رجوع میکنند و دیگر
مخلصان را کذاب دروغگو میگفته اند که در هر زمانی امامی که حجت باشد لازم است [illegible] آب دهن بر روی ایشان می اندازند
گفتم قربانت شوم نیست نزد آن حادث هیچ خوبی پس گفت سه بار که خوبی همه آن نزد آن حادث است
اشارت است باینکه مؤمنان آن وقت افضل از جمیع مؤمنانند چنانچه بیان شد در احادیث باب [illegible]
هفتم این باب و باینکه امامت ائمه اثنی عشر اظهر من الشمس است چنانچه بیان شد در حدیث سوم این باب
هیجدهم الاصل عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان للغلام غیبة قبل ان یقوم قال قلت و لم قال یخاف
و اوما بیده الی بطنه یعنی القتل شرح مضمون این گذشت در حدیث پنجم این باب نوزدهم الاصل
قال ابو عبد الله علیه السلم للقائم غیبتان احدهما قصیرة والاخری طویلة الغیبة الاولی لا یعلم بمکانه فیها
الا خاصة شیعته والاخری لا یعلم بمکانه فیها الا خاصة موالیه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم
برای قائم آل محمد علیهم السلم دو غیبت است یکی از آن دو کوتاه است و دیگری دراز است غیبت اولی
ندیده اند مکان او را در آن غیبت مگر خاصان شیعه او مثل سفرا و دیگری ندیده اند مکان او را در آن مگر
خاصان مخلصان او و مراد جمعی از مخلصانست [illegible] بیستم الاصل عن
المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول لصاحب هذا الامر غیبتان احدهما یرجع منها الی اهله
والاخری یقال هلک فی ای واد سلک قلت کیف نصنع اذا کان کذلک قال اذا ادعاها مدع فاسئلوه
عن اشیاء یجیب فیها مثله شرح روایت است از مفضل بن عمر گفت شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت صاحب این امارت را دو غیبت است یکی از آن که صغری است گاهی بر میگردد از آن بسوی
متعلقان خود و دیگری که کبری است گفته میشود که آیا هلاک شد در کدام راه رفت گفتم چگونه میکنیم چون شود
چنان گفت چون دعوی امامت کند دعوی کننده پس سؤال کنید او را از چیزی چند از مشکلات که جواب
میدهد در آنها مثل امام یعنی که غیر امام در آنها البته عاجز میشود [illegible]
میکند و زود ظاهر میشود که امام نیست بیست و یکم الاصل عن ابی حمزة قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلم
فقلت له انت صاحب هذا الامر فقال لا فقلت فولدک فقال لا فقلت فولد ولدک فقال لا فقلت
فولد ولد ولدک فقال لا قلت من هو قال الذی یملأها عدلا کما ملئت ظلما وجورا علی فترة من الائمة
کما ان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث علی فترة من الرسل شرح روایت است از ابو حمزه گفت داخل شدم

بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم او را تو صاحب این امارت یعنی قائم آل محمد پس گفت نه پس گفتم
پس پسر تو پس گفت نه پس گفتم پس پسر پسر تو است او گفت نه پس گفتم پس پسر پسر پسر تو است
پس گفت نه گفتم کیست او گفت آن کسی که پر میکند زمین را از عدالت چنانچه پر شده از ظلم و بی انصافی
بنا بر منقطع بودن از ائمه هدی یعنی که آثار ائمه هدی بغایت ضعیف و متروک شده باشد تا بحدی که گویا
که بر طرف شده بالکلیه چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله مبعوث شد بنا بر منقطع بودن از رسولان تا بحدی
که گویا که آثار ایشان بر طرف شده بود بالکلیه اگر چه شریعت رسول سابق مستمر بود فی الجملة بیست
و دوم الاصل عن ام هانی قالت سألت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلم عن قول الله عز وجل فلا اقسم
بالخنس الجوار الکنس قالت فقال امام یخنس سنة ستین و مائتین ثم یظهر کالشهاب یتوقد
فی اللیلة الظلماء فان ادرکت زمانه قرت عینک شرح ام هانی [illegible] اسم دختر ابو طالب
و هم اسم زنی دیگر از انصار است لا در فلا اقسم [illegible] برای نفی صدق قول جمعی که عبادات
میکنند تا حاضر باشد در قیامت برای نجات ایشان از آتش دوزخ [illegible] در آن عبادات خود
[illegible] نه پیروی امام عالم بجمیع احکام [illegible]
[illegible] ظاهر الحدیث اینست که الخنس مفرد است [illegible] از خنوس مصدر باب نصر
و ضرب بمعنی آخر بودن چنانچه امام دوازدهم آخر ائمه است والجوار نیز مفرد است و معتل العین است [illegible]
[illegible] و اطلاق مصدر بر معنی اسم فاعل برای مبالغه است و [illegible] استعاره از جوار بمعنی آب
بسیار بغایت عمیق باشد عبارت از علم او بجمیع احکام الهی خواهد بود والکنس نیز مفرد است ماخوذ
از کنوس مصدر باب ضرب بمعنی پنهان بودن و میتواند بود که الخنس و دو نظیر آن جمع باشد و الجوار
معتل اللام باشد بتقدیر الجواری و این اشارت باشد باینکه با امام غایب پیوسته کسی از حوالی
او هستند چنانچه گذشت در حدیث سیزدهم این باب [illegible]
در مقام ذکر [illegible] برای [illegible] زمان نیست بلکه برای تعجب از اینکه امام آخر ظاهر [illegible]
قیام [illegible] بر وجود او است در زمان غیبت الشهاب [illegible] شعله آتش که زبانه [illegible]
که برای بیان اینکه ظهور او [illegible] روشن در شب تاریک
بغایت لطیفست زمانه عبارت از زمان غیبت است که مؤمنان آن زمان افضل مؤمنانند و میتواند بود که
عبارت از زمان ظهور باشد یعنی روایت است از ام هانی گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عز
وجل در سوره تکویر [illegible] ام هانی گفت پس گفت مراد

امامیست که امام آخر میشود در سال دویست و شصت که سال فوت امام حسن عسکری علیه السلام است در زمان
معتمد عباسی با وجود این ظاهر میشود بر دل مؤمنان مانند شهاب که بغایت روشن شده باشد در شب
تاریک پس اگر دریابی زمان او را خنک میشود چشم تو یعنی خوشنود میشوی [illegible]
بیست و سوم الاصل عن ام هانی قالت لقیت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلم فسألته عن هذه
الآیة فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قال الخنس امام یخنس فی زمانه عند انقضاء من علمه
سنة ستین و مائتین ثم یبدو کالشهاب الواقد فی ظلمة اللیل فان ادرکت زمانه قرت عینک
شرح مضمون این موافق سابقست بیست و چهارم الاصل عن ابی الحسن الثالث علیه السلم قال اذا
رفع علمکم من بین اظهرکم فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم شرح علم [illegible]
[illegible] عبارت از امامست و اول استعاره [illegible]
[illegible] سبب بر مسبب است یعنی روایت است از امام علی نقی علیه السلم گفت چون برداشته
شود امام شما از میان شما پس امیدوار باشید گشاد کار را از زیر قدمهای خود [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الزمان [illegible] بیست و پنجم
الاصل عن ایوب بن نوح قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم انی ارجو ان تکون صاحب هذا الامر
وان یسوقه الله الیک بغیر سیف فقد بویع لک وضربت الدراهم باسمک فقال ما منا احد
اختلفت الیه الکتب واشیر الیه بالاصابع وسئل عن المسائل وحملت الیه الاموال الا اغتیل
او مات علی فراشه حتی یبعث الله لهذا الامر غلاما منا خفی الولادة والمنشأ غیر خفی فی نسبه شرح اغتیل
بصیغه مجهول ماضی معتل العین یائی باب افتعال الاغتیال کشتن کسی بفریب مثل زهر دادن او برای شک
راویست یعنی روایت است از ایوب بن نوح گفت گفتم امام رضا علیه السلم را [illegible]
این امارت یعنی که مهدی تو باشی و اینکه براند این امارت را الله تعالی بسوی تو بی شمشیر زدن چه بیعت
کرده شده برای تو بولیعهد بودن مامون و زده شده درهمها بنام تو پس گفت نیست از ما ائمه هدی کسی که
آمد و رفت کرد بسوی او مکتوبها و انگشت نما شد و پرسیده شد از مسائل دین و نقل کرده شد بسوی او
اموال شیعه او مگر کشته شد بحیله بر همان حالت [illegible] یا مرد بر جامه خواب خود
بر همان حالت تا آنکه برانگیزاند الله تعالی برای این امارت که میگوئی پسری را از ما که پنهان باشد ولادت او
و جای نشو و نمای او پنهان نباشد در نسب او [illegible]

در سوره آل عمران ذریة بعضها من بعض و بیان شده در شرح حدیث اول باب [illegible] بیست و ششم الاصل
عن عبد الله بن عطاء عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت له ان شیعتک بالعراق کثیرة والله ما فی اهل
بیتک مثلک فکیف لا تخرج قال فقال یا عبد الله بن عطاء قد اخذت تفرش اذنیک للنوکی
ای والله ما انا بصاحبکم

قال قلت له فمن صاحبنا قال انظروا من تخفی علی الناس ولادته فذاک صاحبکم

انه لیس منا احد یشار الیه بالاصابع ویمضغ بالالسن الا مات غیظا او رغم
انفه شرح النوکی بفتح نون و سکون واو و الف جمع الانوک [illegible] بی عقلان
[illegible]
[illegible] پوشیده شدن او برای شک راویست [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از عبد الله بن عطا از امام محمد باقر علیه السلم گفت گفتم او را
بدرستی که شیعه تو در کوفه بسیار است و بخدا قسم که نیست در خانواده تو مانند تو [illegible]
که ایشان نیز مطیع تو اند پس چگونه خروج نمیکنی بر بنی امیه راوی گفت پس امام گفت ای عبد الله بن عطا
شروع کرده [illegible] دو گوش خود را برای بی عقلان [illegible] بخدا قسم که نیستم
صاحب الامر شما راوی گفت گفتم او را پس کیست صاحب الامر گفت نظر کنید هر کدام از ائمه هدی که پوشیده
شده بر عامه مردمان ولادت او پس اوست صاحب الامر شما بدرستی که نیست از ما ائمه هدی کسی که
انگشت نما شود و بر زبانهای مردمان افتد مگر آنکه میرد از خشم یا از خواری بیست و هفتم الاصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عقد ولا عهد ولا بیعة شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلم گفت بکار امامت می ایستد قائم آل محمد علیهم السلم بر حالی که نیست یکی از سلاطین جور
و سایر مردمان را در گردن او [illegible] بیست و هشتم الاصل

از اهل دنیا

عن منصور [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت اذا اصبحت وامسیت لا اری اماما آتم به
ما اصنع قال فاحب من کنت تحب وابغض من کنت تبغض حتی یظهره الله عز وجل شرح
روایت است از منصور [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم که چون صبح کنم و شام
کنم بر حالی که نبینم امامی از ائمه هدی را [illegible] چه کنم گفت پس دوست دار کسی را
که دوست میداشتی و دشمن دار کسی را که دشمن میداشتی تا وقتی که ظاهر کند او را الله عز وجل [illegible]
[illegible] معلوم از ائمه سابق است [illegible] اصول فقه [illegible] از قواعد اهل ضلالت [illegible]
[illegible] چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم این باب [illegible]
[illegible]

بیست و نهم اصل الحسين بن محمد عن احمد بن هلال قال حدثنا عثمان بن عيسى عن خالد بن نجيح عن
زرارة بن اعين قال قال ابو عبد الله عليه السلام لابد للغلام من غيبة قلت ولم قال يخاف واومأ بيده
الى بطنه وهو المنتظر وهو الذي يشك الناس في ولادته فمنهم من يقول حمل ومنهم من يقول مات
ابوه ولم يخلف ومنهم من يقول ولد قبل موت ابيه عليه السلام بسنتين قال زرارة فقلت وما
تأمرني لو ادركت ذلك الزمان قال ادع الله بهذا الدعاء اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك
لم اعرف نبيك اللهم عرفني نبيك فانك ان لم تعرفني نبيك لم اعرف حجتك اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني
حجتك ضللت عن ديني شرح مضمون این گذشت در حدیث پنجم این باب و نقاوت سلسلت اصل
قال احمد بن هلال سمعت هذا الحديث منذ ست وخمسين سنة شرح قال احمد بن هلال کلام حسین بن
محمد است یعنی گفت احمد بن هلال [illegible] این حدیث را [illegible] پنجاه و شش سال تا حال
سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فاذا نقر فی الناقور قال ان منا اماما مظفرا
مستترا فاذا اراد الله عز ذکره اظهار امره نکت فی قلبه نکتة فظهر فقام بامر الله تبارک وتعالی

زبیر ابن العوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مره است و با بن ابی سار خود را
پسر آنتم نامیده و اشر الناس شده بنون و شین با نقط و دال بی نقط بیاید ابدا فقن کسی را چیزی القطیعه
بفتح قاف وکسر طا بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بریدن پیوند خود از کسی و مراد اینجا
بریدن امیرالمؤمنین علیه السلم است پیوند خود را از طلحه و زبیر یا مراد بریدن طلحه و زبیر است پیوند خود را
از مردمان و عشایر و مؤید احتمال اول است و قطعت ... منصوب و مفعول دوم
... بکسر نون و سکون لام ... علم است ... مفعول باب افعال
و سکون ... معقول اول است ... مفعول دوم ... باب
مفعول اول است و این اشارت است ... امیرالمؤمنین
علم است ... اشارت ... دوری من در میان
... است که زیاده شود
هجای کسی که ... شود از چیزی که بغایت ظاهر باشد یعنی بعد از آن که ... کسی که دو برادر تو
در دین اسلام ... بیاد می اندازد ... پیوند ... آیا
که ما ترک کردیم اختلاط مردمان را برای خاطر تو و مخالفت کردیم با خویشان و مصاحبان بسبب تو
وقتی که گرفت الله عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را از دنیا اشارت است بترک پیروی ابی بکر و عمر و عثمان است
با وجود آنکه خویشان و مصاحبان پیروی ایشان کردند پس وقتی که در یافتی ... وا ده شده را از دنیا
... ما را و ببریدی امید ما را بعد از آن ... دیدی کارهای ما را ... یعنی که
... کردیم ... تو
حاکم ... برای تو از زمان
... است بخشش که کسی ... آن
... شده ... حاجت ... شوکت
... امیدوار
... به ... آن که
... که ... ما را از تو یعنی که ...

از تو بآن میشود اصل فَلَمّا اَتی خبر اِشْ امیرالمؤمنین علیه السلم فتح ما اَراه فلمّا نَظَر الیه علیٌّ علیه السلام و
ناجی ثَقَّفَ فضحک و قال ... فتیس و اشار ... الی المجلس قرب منه فقال ما اوسع
المکان اریدُ ان اؤدی الیک رسالة قال بل تطعم ... وتشرب وتحل ثیابک ... ثم تؤدی
رسالتک ... قال ... الی الشیء بما ذکرت حاجة قال فاخلو بک قال کل سرّ لی
علانیة قال فانشدک بالله الذی هو اقرب الیک من نفسک الحائل بینک و بین قلبک الذی
یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور ... الیک الزبیر ... علیک قال اللهم نعم قال لو کتمت
بعد ما سألتک ... الیک ... قال نعم اللهم قال
علی علیه السلم ... قال فاقرأها ... علی علیه السلم یکررها ... علیه
اذا اخطأ حتی اذا قرأها سبعین مرة قال الرجل ... امیرالمؤمنین امره ... سبعین مرة
قال ... علیک ... قال ای والذی نفسی بیده قال فاخبره شرح فضحک
علم است ... و تشدید لام بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است ... بنون و شین با نقط
و دال بی نقط بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است و بعضی ... سابق که
می آید اقرب الیک من نفسک مبنی بر اینست که گاهی در نفس آدمی چیزی هست که خودش از آن غافلست
و دعوی خلاف آن میکند خواه بعنوان ... خود و خواه بعنوانی دیگر و الله تعالی میداند مثل ...
علمای اهل ضلالت که محبت امام معصوم عالم بجمیع احکام در هر زمانی معلوم ... و میل به دنیا و محبت دنیا
الحائل بینک و بین قلبک مبنی بر دو چیز است اول آنکه الله تعالی میکند ... باطل کند هر چند که
آدمی میل آن کند و این برای اینست که تفاوت میان ... اهل حق و اهل باطل ... باشد و حجت بر اهل
ضلالت تمام شود دوم آنکه گاهی آدمی عزم جزم میکند که کاری کند و آن بی ... از جانب الله تعالی بر
طرف میشود تکریر و ترداد ... عبارتست از ... نظیر قطع الایم ... علیه اذا اخطا
مبنی بر قاعده کلیه است و آن اینست که هر که معارضه کند با امام ... در کمال اضطراب دل میشود
فراموش میکند آنچه را که یاد گرفته ... در کتاب ... در حدیث اول باب ... ب
من المیته ... معارضه ... امام محمد باقر علیه السلم ... استفهام است
از فایده است ... فعل مضارع ... که امیرالمؤمنین علیه السلم
نیز تکرار این آیت هفتاد بار برای فایده ... منصوب ...
... با امیرالمؤمنین علیه السلم ... جواب امیرالمؤمنین علیه السلم است که فایده ترداد این آیت هفتاد بار اطمینان قلب یعنی

پس وقتی که رسید خبر اش بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بعمل آورد آنچه را که طلحه و زبیر ابرام کرده بودند او را
وقتی که نظر کرد بسوی او علی علیه السلم بر جای که او میگفت با خود چیزها را یعنی که آهسته آیت بخوانده را میخواند خنده
کرد و گفت که اینجا بیا ای بار ... پس و اشارت کرد بسوی مکانی نزدیک خود پس آمد گفت که چه فراخست
این مکانی که نشسته ام یعنی که نزدیک تو می آیم بخواهم که رسانم بسوی تو پیغامی را امیرالمؤمنین علیه السلم
گفت که نه بلکه طعامی تناول میکنی و شربتی می آشامی و میگشائی گره لباسهای سفر را و روغن بر خود میمالی بعد از آن
میرسانی پیغامت را بر ... پس فرود آورد او را در میهمانخانه برای ضیافت آنمرد گفت که نیست مرا
سوی چیزی از آنچه گفتی حاجتی گفت که پس خلوت میکنم با تو که پیغام را در آنجا ادا کنی گفت که هر پنهان من آشکار است
یعنی که پیغام پنهان ندارم امیرالمؤمنین علیه السلم گفت که پس سؤال میکنم ترا بالله تعالی آنکه او نزدیکتر است بسوی تو
از خودت کسی که واسطه است میان تو و میان دل تو آنکه میداند خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میکنند آنرا
سینهاکه آیا سفارش پیشکی کرد بسوی تو زبیر با آنچه خوش آیش کردم ترا آنمرد گفت که خداوندا آری امیرالمؤمنین
علیه السلم گفت که اگر پنهان میکردی بعد از سؤال من ترا بر نمیگردید بسوی تو چشم تو یعنی که پیش از آن
بر هم زدن میمردی پس سؤال میکنم ترا بالله تعالی که آیا تعلیم کرد ترا سخنی که گوئی آنرا چون نزد من آئی گفت که
آری خداوندا گفت علی علیه السلم که آیا آیت نخوه را تعلیم کرد گفت که آری گفت که پس بخوان آنرا پس خواند
آنرا و شروع کرد علی علیه السلم تکرار میفرمود آنرا و اعاده میفرمود آنرا و رد میکرد بر آنمرد چون خطا در خواندن میکرد
تا آنکه چون آنمرد خواند آن آیت را هفتاد بار گفت آنمرد که چه فایده می بیند امیرالمؤمنین در وقت امر او ... شنیدن
آن آیت هفتاد بار امیرالمؤمنین علیه السلم گفت او را که آیا ... دل خود را که قرار کرفته باشد یعنی که از
وحشت و بیگانگی از من بود آمده باشد گفت که آری قسم بآن کسی که جان من بقبضه قدرت اوست گفت که پس چه
گفتند طلحه و زبیر ترا یعنی که پیغام خود را ادا کن پس خبر داد آنمرد امیرالمؤمنین را بآنچه پیغام ایشان بود اصل فقال
قل لهما کفی بمنطقکما حجة علیکما ولکن الله لا یهدی القوم الظالمین زعمتما انکما اخوای فی الدین وابنا عمی فی
النسب فاما النسب فلا انکره وان کان النسب مقطوعا الا ما وصله الله بالاسلام واما قولکما انکما
اخوای فی الدین فان کنتما صادقین فقد فارقتما کتاب الله عزوجل وعصیتما امره بفعالکما فی اخیکما
فی الدین شرح بمنطقکما ... برای تقویت است ... منصوب و تمیز است نظیر لله دره فارسا ... کفایت
غلبه بر خصم شود بهدایت عبارتست از ... میان سخن صواب و سخن خطا ... این القوم الظالمین عبارتست
از تکذیب کنندگان با آیات محکمات کتاب الله تعالی که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن و امر به پیروی
امام عالم بجمیع احکام در هر زمان ... شده ... عبارتست از ترجیح کنندگان دنیا بر آخرت و حاصل ...

... والله ... انکما اخوای فی الدین

یکیست کتاب الله عزوجل عبارتست از امثال آیت سوره توبه که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
یعنی پس امیرالمؤمنین علیه السلم در جواب گفت که بگو طلحه و زبیر را بس است سخن شما با ... حجت بر شما
ولیکن الله تعالی راه نمیاید بسوی صواب و صراط مستقیم جمعی را که بیجا کنند کار پنهان این آنکه دعوی کردید که
شما برادران منید در دین اسلام و پسران عموی منید در نسب پس اما نسب پس منکر نمیشوم آنرا اگر چه
بی اعتبار است ... اعتبار کرده باشد آنرا الله تعالی بواسطه ... اسلام اشارتست بآنکه
که نسب میان من و شما در حقیقت نسبت بلکه محض صورتست پس جواب از آن فوت و در این جواب
... شما دو برادر منید در دین پس اگر بوده اید راست گویان در این دعوی پس بتحقیق جدایی کردید
کتاب الله عزوجل را و مخالفت کردید امر الله تعالی را با آنچه خود کشید از افعال شما در حق برادر شما در دین
... راست گویان پس بتحقیق دروغ گفتید و افترا کردید بدعوی شما برادری
که شما برادران منید در دین اسلام اصل واما مفارقتکما الناس منذ قبض الله محمدا صلی الله علیه و آله فان کنتما
فارقتماهم بحق فقد نقضتما ذلک الحق بفراقکما ایای اخیرا وان فارقتماهم بباطل فقد وقع اثم
ذلک الباطل علیکما مع الحدث الذی احدثتما مع ان صفقتکما بمفارقتکما الناس لم تکن الا لطمع الدنیا
زعمتما وذلک قولکما فقطعت رجاءنا لا تعیبان بحمد الله من دینی شیئا شرح ... یعنی
در جمله ... شود ... برای نقل فعل است ... پس کان ... مقدرست شرح یعنی
و اما جدایی شما ... و ... ایشان را از وقتی که گرفت از دنیا الله تعالی محمد را صلی الله علیه و آله پس
اگر مفارقت ایشان کرده اید بحق ... پس بتحقیق شکسته اید آن حق را بجدایی شما
... و اگر جدایی کرده اید ... ایشان بباطل یعنی طمع دنیا پس بتحقیق ... آن باطل بر شما باد گناه
این ... که احداث کردید که خروج بر امام حق در این وقت باشد با آنکه خصوصیت میان شما خود را بجدایی شما از
خلفای ... نبوده مگر برای طمع دنیا یعنی که دلالت بر آن میکند که آن مفارقت نبوده مگر برای طمع دنیا نه برای
حق خود گفتید ... پس ... امید ما را بیان این آنکه ... باید ... الله تعالی از
... اجال ... شریعت محمدی صلی الله علیه و آله ... نداده اید در این پیغام
... شما از ... طمع دنیا است اصل واما الذی صرفنی عن صلتکما فالذی صرفکما عن
الحق وحملکما علی خلع ... ربقة ... کما ... الخروف لیانه وهو الله ربی لا اشرک به شیئا فلا تقولا
اقل نفعا ... شرح ... الخروف ... نقط و ...
بی نقط و سکون واو ... که ... است

پس آمد دیگری میدوانید بجانب کوفه و او را نبود که گفت علی را مثل آنچه مرد اول گفت پس برگردانید سخن او را
امیر المؤمنین علیه السلم مثل آنچه برگردانید سخن اول را که پیشتر بود گفت الحمد لله و کرد در دل شکی و قصد کرد
که حمله کنم و سر علی علیه السلم را بزنم پس نگاه کنم فرق او را به شمشیر تا بحدی که مطعون من شد از تکرار آنکه
میگویند و ایشان راست میگویند بعد از ان آمدند دو سوار میدوانیدند بتحقیق و عرق از اسبان ایشان بود
حوز الکفش روشن کرد الله تعالی چشم ترا ای امیر المؤمنین نوید در باب بتحقیق بتحقیق کشتم
کشته شدند خوارج بیکی گفت علی علیه السلم آیا در پشت نهر بود یا این طرف نهر گفتند بلکه در پشت نهر
که ایشان چون رسیدند بجانب اسبان ایشان از نهروان ... بالای اسبان ایشان
برگشتند پس ... بیکی که لشکر این طرف از آب عبور کرد و خوارج کشته شدند پس گفت امیر
المؤمنین علیه السلم راست گفتید پس فرود آمد آن مرد که در دل شکی داشت از اسب خود پس گرفت دست
امیر المؤمنین علیه السلم و پای او را پس بوسید هر دو را و گفت علی علیه السلم این واقعه برای تو علامتی
بود یعنی که ... سوم اصل عن حبابة الوالبية قالت رأيت امير المؤمنين عليه السلم في شرطة الخميس ومعه درة لها سبابتان يضرب بها بياعي الجري والمارماهي والزمار ويقول لهم يا بياعي مسوخ بني اسرائيل وجند بني مروان فقام اليه فرات بن احنف فقال يا امير المؤمنين وما جند بني مروان قالت فقال له اقوام حلقوا اللحى وفتلوا الشوارب فمسخوا فلم ار ناطقا احسن نطقا منه ثم اتبعته فلم ازل اقفو اثره حتى قعد في رحبة المسجد فقلت له يا امير المؤمنين ما دلالة الامامة يرحمك الله قالت فقال ائتيني بتلك الحصاة واشار بيده الى حصاة فاتيته بها فطبع لي فيها بخاتمه ثم قال لي يا حبابة اذا ادعى مدع الامامة فقدر ان يطبع كما رأيت فاعلمي انه امام مفترض الطاعة والامام لا يعزب عنه شيء يريده
شرح حبابه بفتح حاء بی نقطه و بای یک نقطه والف و بای دوم و تاء وبای ... والبیه بکسر لام و بای یک نقطه
منسوب بوالبه ... شرطه الخمیس بضم شین نقطه دار و سکون رای بی نقطه و فتح طاء بی نقطه ... جماعتی از لشکر
... خمیس بفتح خاء نقطه دار و کسر میم و سکون یاء دو نقطه در زیر و سین بی نقطه لشکر
... درة بکسر دال بی نقطه و تشدید رای بی نقطه تازیانه ... سبابتان تثنیه سبابه
تازیانه ... بفتح سین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه ... ظاهر است که

الجری بکسر جیم و تشدید رای بی نقطه و یاء مشدده والمارماهی بمیم والف و رای مفتوحه و میم والف و های
مخففه ساکنه والزمار بکسر زای با نقطه و تشدید میم والف و رای بی نقطه سه نوع از ماهی باشد که ...
واین اثیر در نهایه گفته الجری بالکسر والتشدید نوع من السمک یشبه الحیة ویسمی بالفارسیة مارماهی
ومنه حدیث علی انه کان ینهی عن الجری والجریث وصاحب قاموس گفته الجلکون ... بالمد
فارسیة المارماهی وصاحب ... گفته الجریث الجری ... جمیع السمک حلال غیر الجریث
والمارماهی ... وصاحب قاموس گفته ... نوع من السمک المسوخ ... بضم میم وفتح سین
بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه ... بفتح میم و سکون سین ... یعنی ممسوخ تغییر داده شده
از صورت خوب بصورت بد ... و در شمار این قسم ماهی از ممسوخات بنی اسرائیل اشارت
بنیست که من در قول الله تعالی در سوره مائده وجعل منهم القردة والخنازیر یعنی بعض است و بعضی دیگر
از بنی اسرائیل که صید ماهی در روز شنبه کردند بصورتهای دیگر شده اند مثل این قسم ماهی و بیان
میشود در حدیث ... این باب واطلاق ممسوخ باعتبار ... در صورت ... بنا بر آنکه
ممسوخات بیش از سه روز نمیمانده باشند وازیشان نسلی حاصل نمیشده باشد و بهمین اعتبار
آنچه نقل شده که ... منصوب معطوف ... بنی مروان ... بفتح یاء بی نقطه و کسر
نون و سکون ... و فتح میم و سکون ... وداو عبارتست از پسران مروان بن الحکم که از خلفای
بنی امیه است و منقولست که ایشان در وقت مردان ... و ... از ... شده
شده است و جند ایشان عبارتست از اتباع که عمل کنند ... این شود که ... ایشان در
... و ... ترک ... بنکه
مروان ... گیاهند ... قرات ... با تخفیف ... بی نقطه والف و ... نقطه
در بالا ... بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح نون ... الحی بکسر ... و ...
والف مقصوره ... و سکون ... دو ... الا نزخ
و سکون ... بی نقطه ... بی نقطه ... بی نقطه ...
بکسر ... بی نقطه ... یعنی ... از ...
از ... امیر المؤمنین علیه السلم ... لشکر ... که
... فروشنده ... بنی اسرائیل ای لشکر ... سوی او

بن عمرو خثعمی

پس گفت ای امیر المؤمنین و چیست معنی جند بنی مروان حبابه گفت پس امیر المؤمنین علیه السلم گفت
او را طائفه چند که تراشیدند ریشها را و تابیدند سبلها را پس مسخ شدند پس ندیدم گوینده
خوش گفتارتر از او و بعد از ان پیروی او کردم پس جدا نشدم ... در دنبال او تا آنکه نشست در
فضای مسجد کوفه پس گفتم او را ای امیر المؤمنین چیست دلیل امامت رحم کناد ترا الله تعالی حبابه
گفت پس گفت بده بمن این یک پاره سنگ را و اشارت کرد بدست خود سوی پاره سنگی پس دادم باو
آنرا پس مهر کرد برای من در آن با انگشتر خود ... نقش گرفت آن سنگ بعد از ان گفت مرا ای حبابه
چون دعوی کند دعوی کننده امامت را پس توانایی داشته باشد که مهر کند چنانکه دیدی پس بدانکه
او امامیست که ... مفروض است اطاعت او
و امام پنهان نمیشود از او چیزی که اراده آن میکند ... که میخواهد ...
که ... مسجد ... پاره سنگ ریزه از مسجد بیرون نتوان برد ... اصل قالت ثم انصرفت
حتى قبض امير المؤمنين عليه السلم فجئت الى الحسن عليه السلم وهو في مجلس امير المؤمنين عليه السلم والناس
يسألونه فقال يا حبابة الوالبية فقلت نعم يا مولاي فقال هاتي ما معك قالت فاعطيته فطبع
فيها كما طبع امير المؤمنين عليه السلم شرح حبابه گفت بعد از ان برگشتم تا وقتی که گرفته شد روح
امیر المؤمنین علیه السلم پس آمدم نزد حسن علیه السلم و او در جای امیر المؤمنین نشسته بود و مردمان سؤال میکردند
از او مسائل دین پس گفت ای حبابه والبیه پس گفتم آری ای مولای من پس گفت بده آنچه با تو است
پس گفت ... پس دادم باو آن پاره سنگ را پس مهر کرد در آن چنانچه مهر کرده بود امیر المؤمنین
علیه السلم اصل قالت ثم اتيت الحسين عليه السلم وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقرب
ورحب ثم قال لي ان في الدلالة دليلا على ما تريدين افتريدين دلالة الامامة فقلت نعم يا سيدي
فقال هاتي ما معك فناولته الحصاة فطبع لي فيها شرح ... مفتوحه ... و نظرت ...
دلالت ...
... حبابه گفت بعد از ان آمدم نزد حسین علیه السلم و او
بود در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله در مدینه بود پس نزدیک طلبید و گفت خوش آمدی بعد از ان گفت
مرا بدرستی که در ... دلیلی است بر آنچه ... که تو میخواهی ...
... آیا پس میخواهی دلیل امامت را پس گفتم آری ای سید من پس گفت بده آنچه با تست

نی بتشدید یاء مفتوحه است الولاء ... منصوب است و لیلا بدل است
صفت سببان ...

پس دادم باو آن پاره سنگ را پس مهر کرد برای من در آن اصل قالت ثم اتيت علي بن الحسين عليهما السلم
وقد بلغ بي الكبر الى ان ارعشت وانا اعد يومئذ مائة وثلاث عشرة سنة فرأيته
راكعا وساجدا مشغولا بالعبادة فيئست من الدلالة فاومأ الي بالسبابة فعاد الي
شبابي قالت فقلت يا سيدي كم مضى من الدنيا وكم بقي منها فقال اما ما مضى فنعم واما
ما بقي فلا قالت ثم قال لي هاتي ما معك فاعطيته الحصاة فطبع لي فيها شرح حبابه گفت بعد از ان
آمدم نزد علی بن الحسین علیهما السلم و بتحقیق رسانیده بود مرا پیری بسوی آنکه رعشه داده شده بودم
و میشمردم عمر خود را در آن روز صد و سیزده سال پس دیدم او را رکوع کننده و سجود کننده مشغول بعبادت
پس ناامید شدم از ان دلیل امامت پس اشارت کرد بسوی من بانگشت پهلوی شست پس برگشت
بسوی من جوانی من حبابه گفت پس گفتم ای بهترین چه مقدار گذشته از عمر دنیا و چه
مقدار مانده پس گفت اما آنچه گذشته پس آری میگویم آنرا و اما آنچه مانده پس نمیگویم آنرا چون
موافق مصلحت نیست چون سؤال حبابه از گذشته برای آن بوده که صدق جواب آنرا قرینه صدق
جواب در باقی مانده کند و مایوس شد از جواب در باقی مانده ملتفت سؤال از گذشته نشد و ممکن
و میتواند بود که مراد حبابه سؤال از مدت گذشته خلق مکلفین یا خلق عالم و مدت بقای آن باشد و مراد
امام علیه السلم آن باشد که گذشته را میدانم و باقی مانده را نمیدانم چه مدت طول غیبت صاحب الزمان
علیه السلم معلوم غیر الله تعالی نیست اگرچه مدت زمان ظهور او معلوم باشد چنانچه بیان شد در شرح
حدیث هفتم باب سابق حبابه گفت بعد از ان گفت مرا بده آنچه با تست پس دادم باو آن پاره
سنگ را پس مهر کرد در آن اصل ثم اتيت ابا جعفر عليه السلم فطبع لي فيها ثم اتيت ابا عبد الله
عليه السلم فطبع لي فيها ثم اتيت ابا الحسن موسى عليه السلم فطبع لي فيها ثم اتيت الرضا عليه السلم
فطبع لي فيها وعاشت حبابة بعد ذلك تسعة اشهر على ما ذكره محمد بن هشام شرح و عاشت
تا آخر کلام عبد الکریم است یعنی بعد از ان آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلم پس مهر کرد برای من در آن پاره
سنگ بعد از ان آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس مهر کرد برای من در آن بعد از ان آمدم نزد
امام موسی کاظم علیه السلم پس مهر کرد برای من در آن بعد از ان آمدم نزد امام رضا علیه السلم پس مهر کرد برای
من در آن و زنده ماند حبابه بعد از ان مهر کردن امام رضا علیه السلم نه ماه بنا بر آنچه ذکر کرد محمد بن هشام چهارم
اصل محمد بن ابي عبد الله ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد عن ابي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال كنت عند ابي محمد عليه السلم
فاستؤذن لرجل من اهل اليمن عليه فدخل رجل عبل طويل جسيم فسلم عليه بالولاية فرد عليه

بالقبول وأمره بالجلوس فجلس فلما مضى قال فقلت في نفسي ليت شعري من هذا فقال أبو محمد عليه السلم
هذا من ولد الأعرابية صاحبة الحصاة التي طبع آبائي عليهم السلم فيها بخواتيمهم فانطبعت وقد جاء بها
معه يريد أن أطبع فيها ثم قال هاتها فأخرج حصاة وفي جانب منها موضع أملس فأخذها
أبو محمد عليه السلم ثم أخرج خاتمه فطبع فيها فانطبع فكأني أرى نقش خاتمه الساعة الحسن بن علي **شرح**
[illegible] بفتح عين مهمله [illegible] صفت [illegible] باب [illegible] و [illegible] ضخم الجسم [illegible] كننده الولاء [illegible]
و او اولى بتصرف در مؤمنان بودن از خود ايشان از جانب الله تعالى **يعنى** روايتست از ابو هاشم
گفت بودم نزد امام حسن عسكرى عليه السلم پس اذن طلبيده شد براى مردى از اهل يمن كه داخل شود
بر مجلس او پس داخل شد مردى عريض دراز كشيده پس سلام كرد بر امام عليه السلم با ولايت گفت السلام عليك يا
ولى الله حاوى بالمؤمنين من انفسهم پس جواب سلام او داد و بقبول ولايت با تحقيق كه تقيه نكرد نزد او امر
وامر كرد او را به نشستن پس نشست پهلوى من پس گفتم با خود كاش ميدانستم كه كيست اين پس گفت امام
اين از اولاد زن باديه نشين است كه صاحب آن پاره سنگ بود كه مهر كردند پدران من عليهم السلم در آن
بانگشترهاى خود پس نقش گرفت و بتحقيق آورده آنرا با خود ميخواهد كه مهر كنم در آن بعد از آن گفت بده آن
پاره سنگ را پس بيرون آورد پاره سنگى را و در يك جانب آن جائى هموار بود پس گرفت آنرا
امام عليه السلم بعد از آن بيرون آورد انگشتر خود را از دست خود پس مهر كرد در آن پس نقش گرفت پس
گويا كه من ميبينم نقش انگشتر او را در اين ساعت كه الحسن بن على **اصل** فقلت لليماني رأيته قبل هذا
قط قال لا والله وإني لمنذ دهر حريص على رؤيته حتى كان الساعة أتاني شاب لست أراه
فقال لي قم فادخل فدخلت ثم نهض اليماني وهو يقول رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت ذرية
بعضها من بعض أشهد بالله أن حقك لواجب كوجوب حق أمير المؤمنين عليه السلم والأئمة من
بعده صلوات الله عليهم أجمعين ثم مضى فلم أره بعد ذلك **شرح** كان بالكاف و تخفيف نون از افعال ناقصه است
يعنى پس گفتم آن مرد يمنى را ديده بودى امام را پيش از اين هرگز گفت نه بخدا قسم و بدرستى كه من هر آينه از
زمانى بسيار حريصم بر ديدن او تا اينكه شد اين ساعت آمد مرا جوانى كه نديده بودم او را پس گفت مرا برخيز
پس داخل مجلس امام شو پس داخل شدم ظاهر اينست كه اين قضيه در مكه يا مدينه شده باشد و يمنى بقصد
حج بآنجا آمده باشد بعد از آن برخاست آن يمنى و او ميگفت رحمت الله تعالى و بركتهاى او بر شما است
خانه واده رسول اشارتست بآيه سوره هود كه در آنجا مخاطب اهل بيت ابراهيم است اولادى
كه بعض آن از بعض ديگر است اشارتست بآيه سوره آل عمران و بيان شده در شرح حديث اول باب.

كى

سى وصياء كه اوصى عليهم السلم بامر الله تعالى كه حق تو هر آينه ثابت است بر گردن خلايق مانند ثبوت حق
امير المؤمنين عليه السلم و ائمه بعد از او صلوات الله عليهم اجمعين بعد از آن رفت پس نديدم او را
بعد از آن **اصل** قال إسحاق قال أبو هاشم الجعفري وسألته عن اسمه فقال اسمي مهجع
بن الصلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن أم غانم وهي الأعرابية اليمانية صاحبة الحصاة
التي طبع فيها أمير المؤمنين عليه السلم والسبط إلى وقت أبي الحسن عليه السلم **شرح** مهجع بكسر ميم و سكون
ها و فتح جيم و عين مهمله است صلت بفتح صاد مهمله و سكون لام [illegible] عقبه بضم عين و سكون قاف و فتح باء يكنقطه
سمعان بكسر سين مهمله و سكون ميم و عين مهمله و الف است غانم بغين معجمه با نقطه و الف
و كسر نون است السبط بكسر سين مهمله و سكون باء فرزند زاده ام غانم كنيت حبابه والبيه است **يعنى**
گفت اسحق كه گفت ابو هاشم كه از اولاد جعفر طيار است كه و پرسيدم آن مرد يمنى را از نام او پس گفت
نام من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن ام غانم است و ام غانم آن زن باديه نشين صاحب
پاره سنگى است كه مهر كردند بر آن امير المؤمنين عليه السلم و فرزند زادگان رسول عليه السلم يكى بعد از ديگرى
تا وقت ابو الحسن ثالث امام على نقى عليه السلم **بخشم اصل** عن أبي جعفر عليه السلم قال لما قتل الحسين
عليه السلم أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين عليهما السلم فخلا به فقال له يا ابن أخي قد علمت أن
رسول الله صلى الله عليه وآله دفع الوصية والإمامة من بعده إلى أمير المؤمنين عليه السلم ثم إلى
الحسن ثم إلى الحسين عليهما السلم وقد قتل أبوك رضي الله عنه وصلى على روحه ولم يوص وأنا عمك
وصنو أبيك وولادتي من علي عليه السلم في سني وقديمي أحق بها منك في حداثتك فلا تنازعني
في الوصية والإمامة ولا تحاجني **شرح** روايتست از امام محمد باقر عليه السلم گفت وقتى كه كشته شد حسين عليه السلم
فرستاد كسى را محمد بن حنفيه سوى امام زين العابدين عليه السلم طلبيد او را پس خلوت كرد با او پس
گفت او را اى پسر برادر من بتحقيق دانستى كه رسول الله صلى الله عليه وآله داد وصى بودن و امام بودن را
بعد از خود سوى امير المؤمنين عليه السلم بعد از آن سوى حسن بعد از آن سوى حسين عليهما السلم
و بتحقيق كشته شد پدرت رضى الله عنه و صلى على روحه و وصيت نكرد سوى شخصى معين و من عموى توام
و همتاى پدر توام و زادن من از على عليه السلم است و بسبب سال من و آنچه از من سر زده پيشتر مثل شمشيرهاى
جنگ جمل و جنگ صفين و جرأت كارها اولى ام بامامت از تو بسبب تازگى تو پس نزاع مكن با من در
وصى و امام بودن و مباحثه مكن با من **اصل** فقال له علي بن الحسين عليهما السلم يا عم اتق الله ولا تدع ما
ليس لك بحق إني أعظك أن تكون من الجاهلين إن أبي يا عم صلوات الله عليه أوصى إلي قبل أن
[illegible]

الى العراق وعهد إلي في ذلك قبل أن يستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله
عندي فلا تتعرض لهذا فإني أخاف عليك نقص العمر وتشتت الحال إن الله عز وجل
جعل الوصية والإمامة في عقب الحسين عليه السلم فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى
الحجر الأسود حتى نتحاكم إليه ونسأله عن ذلك قال أبو جعفر عليه السلم وكان الكلام بينهما بمكة
شرح پس گفت او را على بن الحسين عليه السلم اى عموى من بترس از عذاب الله تعالى و دعوى مكن براى
خود چيزى را كه نيست ترا حقى در آن بدرستى كه من نصيحت ميكنم ترا از اينكه از جمله نادانان باشى بدرستى كه
پدرم اى عموى من صلوات الله عليه وصيت كرد سوى من پيش از آنكه روانه شود سوى كوفه اشارتست
بسپردن كتب بام سلمه رضى الله عنها و سفارش او چنانچه گذشت در باب شصت و هفتم و سفارش كرد سوى
در آن وصيت با تحقيق كه تاكيد آن كرد پيش از آنكه مقتول در راه خدا شود بيك ساعت و اين سلاح رسول
الله صلى الله عليه وآله كه نشان امامت نزد منست پس دست بردار از اين كار را چه من ميترسم بر تو كه
كم كند الله تعالى عمر ترا و متفرق گردد احوال ترا در آخرت يا در دنيا يعنى از جواب سائل مشكل هر آينه
الله عز وجل گردانيده وصى بودن و امام بودن را در اولاد حسين عليه السلم اشارتست بآيت و اولوا الارحام
در سوره احزاب و بيان شده در حديث دوم باب شصت و چهارم پس اگر خواهى كه بدانى آنرا براى
كه اطمينان بهم رسانى پس روانه شو با ما سوى حجر اسود تا داورى بريم سوى آن و سؤال كنيم از او
از آنچه نزاع كردى گفت امام محمد باقر عليه السلم كه و بود اين سخن ميان آن دو كس در مكه **اصل** فانطلقا
حتى أتيا الحجر الأسود فقال علي بن الحسين لمحمد بن الحنفية ابدأ أنت فابتهل إلى الله عز وجل
وسله أن ينطق لك الحجر ثم سل فابتهل محمد بن الحنفية في الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر
فلم يجبه فقال علي بن الحسين عليه السلم يا عم لو كنت وصيا وإماما لأجابك قال له محمد فادع
الله أنت يا ابن أخي وسله فدعا الله علي بن الحسين عليهما السلم بما أراد ثم قال أسألك
بالله الذي جعل فيك ميثاق الأنبياء وميثاق الأوصياء وميثاق الناس أجمعين
لما أخبرتنا من الوصي والإمام بعد الحسين بن علي عليهما السلم قال فتحرك الحجر حتى كاد أن يزول
عن موضعه ثم أنطقه الله عز وجل بلسان عربي مبين فقال اللهم إن الوصية والإمامة بعد الحسين
بن علي إلى علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب وابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله لك قال فانصرف محمد بن علي وهو يتولى علي بن
الحسين عليهما السلم **شرح** پس روانه شدند تا آمدند نزد حجر اسود ظاهر اينست كه اين در ميان كسى
يا مانند آن باشد كه گمان نشوند [illegible] از جانب محمد بن حنفيه كه اين معارضه براى

طاهر

ظاهر شدن حق بوده بر صورتى بنا بر قرينه اينكه در خلوت نيز معارضه كرده چنانچه بيان شد كه گفت على الحسين
محمد بن حنفيه را ابتدا كن تو كه دعوى بزرگترى ميكنى پس تضرع كن سوى الله عز وجل و طلب كن از الله تعالى كه سخن
آورد براى تو حجر را بعد از آن سؤال كن حجر را پس تضرع كرد محمد بن حنفيه در دعا و طلبيد از الله تعالى مطلب خود را بعد
از آن خواند حجر را پس جواب نداد او را پس گفت على بن الحسين عليهما السلم اى عموى من اگر ميبودى وصى و امام
هر آينه جواب ميداد ترا گفت او را محمد بن حنفيه پس دعا كن الله تعالى را تو اى برادرزاده من و سؤال كن حجر را پس
دعا كرد الله تعالى را على بن الحسين عليهما السلم بدعائى كه خواست بعد از آن گفت حجر را كه سؤال ميكنم ترا بالله آنكه گردانيده
در تو بيان رسولان را كه بعد از مبعوث برسالت يافته اند كه در هر سال نزد تو آيند اگر استطاعت داشته باشند
تا مردمان مسائل دين خود را فرا گيرند و هر براى طعن نكنند و گردانيده در تو بيان اوصياى آن را بعد از انبيا
كه هر سال نزد تو آيند اگر استطاعت داشته باشند و گردانيده در تو بيان مردمانرا كه هر كدام در مدت عمر يكبار
نزد تو آيند اگر استطاعت داشته باشند و گردانيده در تو بيان مردمانرا تا مسائل دين را فرا گيرند و خبر بگير
كه چنانچه باشند رسانيد تا هيچ كس براى طعن نكند در احكام الهى كه هيچ كار نكنى مگر آنكه خبر دهى ما را كه كيست وصى و امام
بعد از حسين بن على عليهما السلم امام محمد باقر عليه السلم گفت پس حركت آمد حجر تا آنكه نزديك شد كه بيرون آيد از جاى
خود بعد از آن بسخن در آورد آنرا الله عز وجل بزبان عربى فصيح با بزرگى كه گفت خداوندا بدرستى كه وصى بودن و امام
بودن بعد از حسين بن على كه پسر فاطمه دختر رسول الله است صلى الله عليه وآله براى تو است امام محمد باقر عليه السلم گفت
پس برگشت محمد بن على و او امام خود ميدانست على بن الحسين را عليهما السلم **ششم اصل** أخبرني سماعة بن مهران
قال أخبرني الكلبي النسابة قال دخلت المدينة ولست أعرف شيئا من هذا الأمر فأتيت المسجد فإذا
جماعة من قريش فقلت أخبروني عن عالم أهل هذا البيت فقالوا عبد الله بن الحسن فأتيت منزله فاستأذنت
فخرج إلي رجل ظننت أنه غلام له فقلت له استأذن لي على مولاك فدخل ثم خرج فقال لي ادخل
فدخلت فإذا أنا بشيخ معتكف شديد الاجتهاد فسلمت عليه فقال لي من أنت فقلت أنا الكلبي النسابة
فقال ما حاجتك فقلت جئت أسألك فقال أمررت بابني محمد قلت بدأت بك فقال سل فقلت أخبرني
عن رجل قال لامرأته أنت طالق عدد نجوم السماء فقال تبين برأس الجوزاء والباقي وزر عليه وعقوبة
فقلت في نفسي واحدة **شرح** كلبى بفتح كاف و سكون لام و باء يكنقطه قبيله ايست نسابه براى زيادتى
مبالغه است يعنى علم بانساب مردمان عبد الله بن الحسن بن الحسن پدر محمد بن عبد الله است كه ملقب
بنفس زكيه بوده و دعوى امامت براى خود ميكرده و مى آيد در حديث هفتم اين باب الاعتكاف خود را از اختلاط
مردمان نگاه داشتن الجوزا بفتح جيم و سكون واو و زاى با نقطه و الف ممدوده گوسفندى كه سياه باشد

وکرش سعید باشد تا مثلث باعتبار شاة است و مراد اینجا صورتیست از صور آسمانی که در برج سوم از برجهای
دوازده گانه است و تشبیه آن بجوزا باعتبار آنست که میان آن سه ستاره روشن است و چون شبیه است
بانسانی که شمشیری بر میان او باشد و چوبی بدست او باشد آنرا جبار نیز مینامند و بطلمیوس و تابعان او
اشکال مرکب از سی و هشت ستاره میشمارند و سر آنرا یک ستاره میشمارند با وجود آنکه مرکب از سه ستاره کوچک است
بشکل مثلث کوچکی و آنرا هقعه نیز با روسکون قاف و فتح عین بنقطه مینامند و تشبیه سه طلاق بیک لفظ بهقعه
نزد جمعی که آنرا بهیچ شمیده اند تشبیهیست لطیف چه هقعه یک ستاره شمرده میشود و الا ستارهای جبار چهل ستاره
میشود اما در واقع سه ستاره است مخفی نماند که دو پیکر را نیز جوزا مینامند و آن صورتیست از صور آسمانی که مانند
طفلیست که یکی رو بر پشت دیگری دارد و آنرا توأمان نیز مینامند و بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث
اول باب دخول المدینة [illegible] که باب دولت و شانزدهم است یعنی خبر داد مرا اسامة بن مهران گفت خبر داد مرا [illegible]
نسابه گفت داخل مدینه شدم و نشناختم چیزی را از کیفیت این امارت اهل بیت رسول یعنی که بنده انشهم
که علم اشهری در چه مرتبه است و شروط این امارت چیست پس آمدم بمجلس رسول صلی الله علیه و آله پس ناگاه جمعی بودند
از قریش پس گفتم چیزی

کردا حدا در حدیث باب ششم کتاب التفسیر طلاق السنة والعدة وما یجب الطلاق است و در احادیث باب دوم کتاب
من طلق ثلثا علامه لشهود فی مجلس او اکثر انها واحدة است متن ثم قال سل فقلت ما تقول فی اصحاب
المسحین جسم ثم قال اذا کان یوم القیمة ورد الله کل شیء الی شیئه ورد الجلد الی الغنم فتری
اصحاب المسح این یذهب وضوءهم فقلت فی نفسی شیئا شرح فتری الجبیرة علیه است و اصحاب
کالمسح بالجبیرة کالحیث و اصحاب معقول است و مبرهم التقدیر مراد اینست که آن وضوء که جسم بوده و اینها
کتابت از جبین بوده اصحاب آن وضوءات چه صفت بی موصوف میباشد یعنی بعد از آن گفت سوال
کن گفتم چه میگوئی در مسح بر موزه در وضو پس لب خندید کرد و اشارت با اینکه انچه عبد الله در جواب
گفته که قوم جاهل اند نامعقول است بلکه ایشان مشرک اند بعد از آن گفت چون شود روز قیامت و
برگرداند الله تعالی هر چیز را سوی چیز خود یعنی اینکه بر گرداند اشیا را بار دیگر در زمان زندگی دنیا
که ساید اجزای بدن انجه باشد و بر گرداند پوست را سوی گوسفند پس خواهند دید اهل مسح بر موزه
که کجا میرود وضوی ایشان مراد اینست که وضوی ایشان مخالف قول الله تعالی در آیت وضو است
چنانچه مسح بر کلاه مخالف الکتب است پس گفتم در خاطر خود این دو علامت علم امامت است متن ثم التفت الی
فقال سل فقلت اخبرنی عن اهل الجری فقال ان الله عز وجل مسخ طائفة من بنی اسرائیل
فما اخذ منهم بحرا فهو الجری والزمار والمارماهی وما سوی ذلک وما اخذ منهم برا فالقردة
والخنازیر والوبر والورل وما سوی ذلک فقلت فی نفسی ثلث شرح تفسیر جری و زمار
و مار ماهی گذشت در حدیث سوم این باب القردة بکسر ق و فتح را جمع قرد بکسر

علی بن الحسین وامثال او و شرط امامت را عالم بودن واجب ندانسته و خروج بسیف میشمرند المعتزله جمعی که میگویند مرتکب
زنا و مانند آن هرچند که مشرک نباشد از ایمان بیرون است خواه با اصرار باشد و خواه بی اصرار و اگر بی توبه بمیرد مخلد در
جهنم است چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب الاصرار علی الذنب که باب صد و چهاردهم است و باب الکفر که
باب صد و نود و یکم است
بیان آنکه مخفی نماند که نسبت میان معتزله و قدریه عموم و خصوص من وجه است چه اکثر معتزله قدریه نیز هستند
لیکن چون اول جبائی و اصل بن عطا که رئیس معتزله است از استاد خود حسن بصری بر سر مسئله وعید بوده و باقی مسائل
ش قول بقدر بعد از آن در اکثر ایشان بهم رسیده و در اینجا علیحده مذکور شده باعتبار همین مسئله وعید المرجئه جمعی
که میگویند حکم بغیر الله تعالی هرچند که از روی علم باشد بر دی نمیتوان کرد که شرکت و جمعی از ایشان خروج کردند
بر امیر المؤمنین علیه السلم و بیان شد در حدیث دوم این باب و این طائفه در طرف مقابل اهل احباط اند و شیعه
امامیه واسطه اند میان آن دو طائفه یعنی هشام بن سالم گفت پس بیرون آمدیم از نزد عبدالله افطح گمراهان میشدیم
که سوی کجا رویم من و ابوجعفر احول تا امام حق را بخصوص بشناسیم پس نشستیم در بعض کوچهای مدینه گریه کنندگان سرگردان
نمیدانستیم که سوی کجا رویم و سوی که قصد کنیم در مشکلات میگفتیم که آیا سوی مرجئه رویم آیا سوی قدریه رویم آیا
سوی زیدیه رویم آیا سوی معتزله رویم آیا سوی خوارج رویم مراد آنست که بطلان این طوائف بغایت ظاهر است
پس چگونه سوی ایشان رویم پس ما چنان بودیم ناگاه دیدیم مردی پیر را که نمیشناختم او را اشارت میکرد سوی
من بدست خود که بیا پس ترسیدیم که باشد جاسوسی از جاسوسان منصور دوانیقی و آن ترس من برای
این بود که بود منصور را در مدینه جاسوسان برای آنکه نظر کنند سوی کسی که اتفاق کنند شیعه امام جعفر صادق بر امامت او پس گردن زنند او را پس ترسیدم که باشد آن مرد از جمله آن جاسوسان پس گفتم احول را که دور
شو من ترسانم بر جان خود و بر تو و جز این نیست که اراده مرا میخواهد نه ترا پس دور شو از من تا بیهوده
هلاک نشوی و خود را در کشتن خود مدد کرده باشی پس دور شد از من بسیار دور و از پی رفتم آن مرد پیر را و آن رفتن
من برای این بود که گمان کردم که من توانائی نمیدارم بر رهاشدن از او یعنی که نمیتوانم که بگریزم از او و برای آنکه
طمع داشته خواهد بود اصل فما زلت اتبعه وقد عرضت للموت حتی ورد بی علی باب ابی الحسن علیه السلم
ثم خلانی ومضی فاذا خادم بالباب فقال لی ادخل رحمک الله فدخلت فاذا ابو الحسن موسی علیه السلام
فقال لی ابتداء منه لا الی المرجئة ولا الی القدریة ولا الی الزیدیة ولا الی المعتزلة ولا الی الخوارج الیّ الیّ
فقلت جعلت فداک مضی ابوک قال نعم قلت مضی موتا قال نعم قلت فمن لنا من بعده فقال ان شاء الله ان یهدیک هداک
قلت جعلت فداک ان عبد الله یزعم انه من بعد ابیه قال یرید عبد الله ان لا یعبد الله قال قلت جعلت فداک

فمن لنا من بعده فقال ان شاء الله ان یهدیک هداک قلت جعلت فداک فانت هو قال لا ما اقول ذلک
قال فقلت فی نفسی لم اصب طریق المسئلة ثم قلت له جعلت فداک علیک امام قال لا فداخلنی شیء
لا یعلمه الا الله عز وجل اعظاما له وهیبة اکثر مما کان یحل بی من ابیه اذا دخلت علیه ثم قلت له جعلت فداک
اسألک کما کنت اسأل اباک فقال سل تخبر ولا تذع فان اذعت فهو الذبح فسألته فاذا هو
بحر لا ینزف قلت جعلت فداک شیعتک وشیعة ابیک ضلال فالقی الیهم وادعوهم الیک فقد
اخذت علی الکتمان قال من آنست منهم رشدا فالق الیه وخذ علیه الکتمان فان اذاعوا فهو الذبح واشار
بیده الی حلقه شرح اعظاما تمیز شی است یعنی پس ما پیوسته از پی آن پیر میرفتیم و بحقیقت قرار داده بودم بر مرگ تا آنکه
رسانید بر در سرای امام موسی کاظم علیه السلم بعد از آن واگذاشت مرا و رفت پس ناگاه خدمتکاری در در سرا بود پس
گفت مرا داخل سرا شو رحمت کناد ترا الله تعالی پس داخل شدم پس ناگاه امام موسی کاظم علیه السلم ابتداء پیش گفت مرا
یعنی آن ابتدا از جانب خودش بی آنکه من سرگذشت خود را نقل کنم که مرو سوی مرجئه و نه سوی قدریه و نه سوی
زیدیه و نه سوی معتزله و نه سوی خوارج بیا سوی من بیا سوی من پس گفتم قربانت شوم رفت پدرت گفت آری
گفتم رفت بسبب مرگ یا غایب شد چنانچه مهدی این امت غایب میشود گفت آری بسبب مرگ رفت گفتم پس که
امامست برای ما بعد از او پس گفت برای تقیه که مبادا جای دیگر مذکور شود اگر خواهد الله تعالی که ترا هدایت کند ترا
سوی آن امام راهنمائی میکند گفتم قربانت شوم بدرستی که عبدالله دعوی میکند که اوست بعد از پدرش امام خلایق
گفت میخواهد عبدالله که معبود نشود الله تعالی مراد عبادت صحیح است و اشارتست بانکه عبادت غیر شیعه امامیه باطلست
چه غیر ایشان مشرک‌اند هشام گفت گفتم قربانت شوم پس کیست امام برای ما بعد از عبدالله یعنی که بنا بر اینکه
او امام نباشد پس که امامست گفت اگر خواهد الله تعالی که راهنمائی کند ترا راهنمائی میکند هشام گفت گفتم قربانت شوم
پس توئی آن امام گفت نه نمیگویم آنرا این برای تقیه است که مبادا جای دیگر مذکور شود هشام گفت پس گفتم در خاطر خود
که خوب در نیافتم روش سوال را بروشی دیگر میباید پس گفتم او را قربانت شوم بر تو امامی هست گفت نه برای
اینکه اگر میگفت بلی سوال میشد که آن کیست و کسی را نمیخواست که گوید که امام منست پس بغایت داخل شد مرا
چیزی که نمیداند حقیقت آنرا مگر الله عز وجل آن چیز عظیم شمردن او و هیبت او بود بیشتر از آنچه بود که
فرود می آمد بمن از پدرش چون داخل میشدم بر او بعد از آن گفتم او را قربانت شوم آیا سوال کنم ترا چنانچه
سوال میکردم پدر ترا پس گفت سوال کن تا خبر داده شوی از حق و فاش مکن پس اگر فاش کنی پس آن
فاش کردن ذبح است یعنی که سبب ذبح ظالمان مرا و ترا میشود پس سوال کردم او را از مسائل پس ناگاه او
دریائی بود که آخر کرده نمیشود آب آن بکشیدن گفتم قربانت شوم شیعه تو و شیعه پدرت گمراهانند یعنی که

امام را نمیدانند پس آیا می اندازم سوی ایشان این سر او میخوانم ایشان را سوی تو این رخصت طلبیدن
برای آنست که بتحقیق گرفته بر من شرط پوشانیدن ترا گفت هر کدام که دریابی از او رستگی را که تقیه میتوان
کرد پس بینداز سوی او و بگیر بر او شرط پوشانیدن ترا پس اگر شیعه فاش کنند پس آن فاش کردن ذبح است
و اشارت کرد بدست خود سوی حلق خود اصل قال فخرجت من عنده فلقیت ابا جعفر الاحول فقال لی ما وراءک
قلت الهدی فحدثته بالقصة قال ثم لقینا الفضیل وابا بصیر فدخلا علیه وسمعا کلامه وسألاه وقطعا
علیه بالامامة ثم لقینا الناس افواجا فکل من دخل علیه قطع الا طائفة عمار واصحابه وبقی عبد الله لا یدخل
الیه الا قلیل من الناس فلما رای ذلک قال ما حال الناس فاخبر ان هشاما صد عنک الناس قال
هشام فاقعد لی بالمدینة غیر واحد لیضربونی شرح هشام گفت پس بیرون آمدم از نزد امام موسی کاظم علیه السلم
پس ملاقات کردم ابوجعفر احول را که در حوالی آن سرا انتظار میکشید که چه خبر شود پس گفت مرا چه خبر بود آنکه از آن
برگشتی گفتم راه یافتن بامام حق پس حکایت کردم او را سرگذشت هشام گفت بعد از آن ملاقات کردیم فضیل بن عثمان
مرادی را و ابوبصیر لیث مرادی را پس داخل شدند بر مجلس امام علیه السلم و شنیدند سخن او را و سوال کردند
او را و جزم کردند بر او بامامت بعد از آن ملاقات کردیم مردمان شیعه را فوج فوج پس هر که داخل میشد بر او
جزم میکرد بامامت او مگر طائفه عمار بن موسی الساباطی و یاران او مخفی نماند که ظاهر روایتی که کشی کرده از امام موسی کاظم
علیه السلم که آیا استوهبت عمار الساباطی من ربی فوهبه لی که عمار در آخر رجوع از فطحی بودن کرده باشد و اقرار
کرده که عبدالله بعد از پدرش هفتاد روز زنده بود و اکثر تابعان او برگشتند از اعتقاد امامت او و باقی ماند عبدالله
بر حالی که داخل نمیشد سوی او مگر کمی از مردمان شیعه پس وقتی که عبدالله دید آنرا گفت چیست حال مردمان
شیعه که اکثر داخل بر من نمیشوند پس خبر داده شد که هشام بن سالم منع کرد از تو مردمان را گفت هشام پس
عبدالله نشانید برای من در مدینه جمعی را تا زنند مرا هشتم اصل عن محمد بن فلان الرافعی قال کان لی ابن عم یقال
له الحسن بن عبد الله وکان زاهدا وکان من اعبد اهل زمانه وکان یتقیه السلطان لجده فی الدین
واجتهاده وربما استقبل السلطان بکلام صعب یعظه ویأمره بالمعروف وینهاه عن المنکر وکان السلطان
یحتمله لصلاحه فلم تزل هذه حالته حتی کان یوم من الایام اذ دخل علیه ابو الحسن موسی وهو فی المسجد
فرآه فاومأ الیه فاتاه فقال له یا ابا علی ما احب الی ما انت فیه وما اسرنی الا انه لیست لک معرفة
فاطلب المعرفة قال جعلت فداک وما المعرفة قال اذهب وتفقه واطلب الحدیث قال عمن قال عن فقهاء
اهل المدینة ثم اعرض علی الحدیث قال فذهب فکتب ثم جاءه فقرأه علیه فاسقطه کله ثم قال له اذهب
فاعرف المعرفة وکان الرجل معنیا بدینه شرح فلان عبارت از کسی است که اسم او فراموش شده راوی

رافعی بفتح را و کسر فا و قاف منسوبست بر کنار فرات که از رافقه نیز مینامند و ... مینامیم
و نسب آن بصین مهمله و کسر نون و شده یا و دو نقطه در پایین یعنی با اسم مفعول معنی الملام بذلی است یعنی
روایتست از محمد بن فلان رافعی گفت که بود مرا پسر عموئی که گفته میشد او را حسن بن عبدالله کنیت او
ابو علی بوده و بود تارک دنیا و بود از جمله عابدترین اهل زمان خود و حرمت میکرد او را پادشاه وقت
برای جد او در اعمال دین و کمال سعی او و بسا که رو برو میگفت پادشاه سخن سخت بیان این آنکه پند
اعلام میکرد او را بواجب و نهی میکرد او را از حرام و پادشاه برمیداشت آن سخن سخت را برای صالح بودن
آن مرد پس پیوسته این حال او بود تا آنکه شد روزی از روزها ناگاه داخل شد بر او امام موسی کاظم علیه السلم
و او در مسجد مدینه بود پس دید او را امام علیه السلم پس اشارت کرد امام علیه السلم سوی او که بیا پس آمد نزد امام
علیه السلم پس امام علیه السلم اشارت کرد گفت او را ای ابو علی چه محبوبست سوی من آنچه تو در آنی و چه خوشحال کرد
از آن عبادت تو اینقدر هست که نشان نیست که نیست ترا شناختی پس طلب کن شناخت حجت الله تعالی
علی العموم بزرگ خود دانی راست گفت قربانت شوم و چیست شناخت گفت برو تحصیل علم فقه کن طلب کن
حدیث رسول صلی الله علیه و آله را گفت از که گفت از فقهای اهل مدینه بعد از آن عرض کن بر من حدیث را راوی
گفت پس رفت پس نوشت احادیثی را که از فقهای مدینه شنید بعد از آن آمد نزد امام علیه السلم یعنی خواند
آنها که نوشته بود بر او پس باطل کرد آنرا یعنی آن که اکثر او کذب است بر رسول الله صلی الله علیه و آله و حق نیست
فلان آیت قرآنست بعد از آن گفت برو پس بشناس شناخت حجت الله تعالی الامر ... که
و بود آن مرد اهتمام کننده در اسلام بدین خود اصل قال فلم یزل یترصد ابا الحسن حتی خرج الی ضیعة له
فلقیه فی الطریق فقال له جعلت فداک انی احتج علیک بین یدی الله فدلنی علی المعرفة قال فاخبره
بامیر المؤمنین علیه السلم وما کان بعد رسول الله صلی الله علیه وآله واخبره بامر الرجلین فقبل منه ثم قال له
فمن کان بعد امیر المؤمنین قال الحسن ثم الحسین حتی انتهی الی نفسه ثم سکت قال فقال له جعلت فداک
فمن هو الیوم قال ان اخبرتک تقبل قال بلی جعلت فداک قال انا هو قال فشیء استدل به قال
اذهب الی تلک الشجرة واشار الی ام غیلان فقل لها یقول لک موسی بن جعفر اقبلی قال فاتیتها فرأیتها
والله تخد الارض خدا حتی وقفت بین یدیه ثم اشار الیها فرجعت قال فاقر به ثم لزم الصمت
والعبادة فکان لا یراه احد یتکلم بعد ذلک شرح راوی گفت پس پیوسته انتظار میکشید ملاقات
امام را در خلوت تا آنکه امام علیه السلم بیرون رفت از مدینه سوی دهی که او را بود پس ملاقات کرد امام علیه السلم
را در راه پس گفت او را قربانت شوم بدرستی که من حجت میگیرم بر تو در روز قیامت اگر حق را دانائی بمن

پس با شناسائی کوچ مراد شناخت الله تعالی بربوبیت کرده کما است راوی گفت پس خبر داد ورا بامامت
امیرالمؤمنین علیه السلم بعلی که خبر داد ورا که شناخت ربوبیت سپ بیری امامت که اختلاف از
روی ظن و راحکام اولا صلا باشد و آن منحصر است بعد از رسول صلی الله علیه و آله بود وسط در امیرالمؤمنین ع
و خبر داد ورا بانکه شد از منافقان و مرتدان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ~~و خبر داد ورا بانکه~~ بیشتر
~~از منافقان و مرتدان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله~~ و خبر داد و راکفار ابوبکر و عمر که از اول مشرک [illegible] بوده
و بعد از آن تا آخر منافق بودند و اصلا ایمان نکرد [illegible] ایشان نکرده بود چنانچه ذکر کرده است در کتاب الرحمه
و در حدیث ابی الحسن موسی علیه السلم پس آن مرد [illegible] قبول کرد و از امام علیه السلم بعد از آن گفت [illegible] ورا
پس بنابراین که امام شد بعد از امیرالمؤمنین گفت حسن بعد از آن حسین تا رسید بخودش بعد از آن ساکت
اشد راوی گفت پس آن مرد گفت امام علیه السلم قربانت شوم پس کیست امام امروز امام علیه السلم گفت
اگر خبر دهم ترا [illegible] قبول میکنی گفت بلی قبول میکنم قربانت شوم گفت منم آن امام آن مرد گفت پس چیزی که
گواه باشد بر امامت تو لازم است امام علیه السلم گفت برو بسوی آن درخت و اشارت کرد بسوی درخت ام
غیلان پس بگو [illegible] موسی جعفر [illegible] آن مرد [illegible] این حکایت [illegible] گفت پس دیدم آن
درخت را بعد از گفتن من [illegible] بخدا [illegible] زمین [illegible] تا آمد [illegible]
پیش امام علیه السلم بعد از آن امام علیه السلم اشارت کرد بسوی آن درخت پس برگشت راوی گفت پس
آن مرد اقرار کرد بامامت او بعد از آن [illegible] سکوت [illegible] پس [illegible]
با بیا دست [illegible] ایشان بعد از آن **نهم اصل** من محمد بن ابی العلا قال سمعت یحیی بن اکثم قاضی سامرا
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] علی الرضا علیه السلم [illegible]
[illegible]
والله لا [illegible] ذلک فقال لی [illegible] عن الامام [illegible]
[illegible] و قالت ان مولای امام [illegible]
[illegible] **شرح** مقبول [illegible] محمد [illegible] برای بیان آن مقبول است [illegible]
کاف [illegible] است یحیی بن [illegible] **یعنی** روایت از محمد بن ابی العلا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامره [illegible] امتحان کردم اورا که علم [illegible]
برای دنیا اظهار [illegible] و مباحثه کردم در [illegible] با او [illegible] پرسیدم اورا از [illegible]

الکثم

علوم

علوم آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] شنیدم که گفت میان اینکه من در میان روزی داخل مسجد [illegible]
میکردم بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله پس دیدم امام محمد تقی علیه السلم را که طواف میکرد بقبر رسول صلی الله علیه و آله
پس مباحثه کردم با او در مسئله چند از مشکلات که نزد من بود پس بیرون آورد آنها را سوی من باینعنی که
جواب آنها را گفت پس گفتم او را بخدا قسم که [illegible] میکنم از آن سؤال پس گفت [illegible] خبر میدهم ترا
پیش از آنکه تو سوال کنی سوال میکنی مرا از امام که در این زمان کیست پس گفتم سوال من بخدا قسم که
پس گفت من آن امام [illegible] علامتی لازم است و بود در دست او چوبی [illegible] در آمد آن چوب [illegible]
[illegible] **دهم اصل** من الحسین بن عمر بن یزید
قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم [illegible] کان ابی سال اباه عن [illegible]
[illegible] والله لا [illegible] کما سال ابی اباه [illegible]
[illegible] جواب ابیه [illegible] کاجاب [illegible] جواب ابیه ای ابی فی المسائل [illegible]
فی الجواب [illegible] **شرح** روایت از حسین بن عمر بن یزید گفت داخل شدم
بر امام رضا علیه السلم و من آن روز [illegible] واقفیه داشتم که قایلند بانکه امام موسی کاظم در حیوة است [illegible]
موعود اوست و تحقیق [illegible] سابق پدرم پرسیده بود پدر امام رضا علیه السلم را از هفت مسئله [illegible] جواب
داده بود پدرم را در شش مسئله [illegible] و داشته بود از جواب مسئله هفتم پس با خود گفتم بخدا قسم که [illegible]
آینه میپرسم البته امام رضا را از آنچه پرسیده بود پدرم پدر او را پس اگر جواب گفت [illegible] جواب پدرش
پدرم را در شش مسئله [illegible] در جواب [illegible] خود را [illegible]
ظاهر است که سوال هفتم از وقت ظهور مهدی موعود باشد **اصل** [illegible] کان ابی قال لا [illegible]
[illegible] یوم القیمة [illegible] عبد الله [illegible] اماما [illegible]
[illegible] **شرح** ذکر این کلام [illegible] تا مراد [illegible]
[illegible] است که واقفیه را اعتقاد این است که مهدی موعود امامی است که بعد از امام جعفر صادق علیه السلم
امام شود چنانکه می آید در حدیث [illegible] پس مرادش این است که دانسته بودم که آن مهدی موعود [illegible]
[illegible] مرادش بیان این باشد [illegible] داخل آن هفت مسئله نیست [illegible]
یعنی و تحقیق [illegible] گفته بود پدرم [illegible] که من حجت میکنم بر تو نزد الله عز وجل در روز قیامت [illegible]
و دعوی کردی که مراد [illegible] عبد الله [illegible] امام پس [illegible] دست خود را [illegible]
گفته بود پدرم [illegible] حجت بگیر [illegible] نزد الله عز وجل [illegible] **اصل**

فلما [illegible] قال [illegible] ذلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible] باب انفعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] برابر [illegible] ایمان [illegible]
در زمان سابق که اعمال شیعه در زمان دولت امامت [illegible] است [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] است [illegible] العین [illegible]
[illegible] شده است [illegible]
کسی که [illegible] شده است [illegible] است که [illegible]
بسیار [illegible] شد [illegible] می آید [illegible]
[illegible] است که بسیار صعب است [illegible]
[illegible] و مکسور [illegible]
و سکون ذال [illegible] **یعنی** پس
که وداع کردم او را گفت [illegible] که [illegible] است که [illegible] شیعه ما در زمان مظلومیت امام [illegible]
شود یعنی مظلوم [illegible] پس صبر کند بران [illegible] الله تعالی برای او مثل مزد هزار [illegible]
در راه الله تعالی در زمان عدم مظلومیت امام پس گفتم در خاطر خود [illegible] برای این [illegible]
این مسئله [illegible] رسیده بودم پس البته در این [illegible] پس [illegible] ازراه شهر خود [illegible]
[illegible] پس رسیدیم از آن [illegible] پس [illegible] از [illegible] سال آینده [illegible] کردم پس داخل
شدم بر امام علیه السلم و حال آنکه [illegible] پس [illegible] بردم [illegible]

مظلومیت امام [illegible] الیاق در زمان عمر

شوم

سغوم [illegible] پای مرا [illegible] خود [illegible] کرد [illegible] پس گفت [illegible]
[illegible] پس [illegible]
بیرون آمدم [illegible] تا که بیرون آمدم [illegible] **یازدهم اصل** عن ابن
[illegible] الواسطی و کان من الواقفة قال قلت لعلی بن موسی الرضا علیه السلم [illegible] یکون امامان فقال
لا الا و احدهما صامت [illegible] فقال ابو جعفر علیه السلم [illegible]
[illegible] ابو جعفر علیه السلم
شرح مضمون این گذشت در حدیث هفتم باب [illegible] **اصل** [illegible] هذه الآیة فقال
[illegible] قال ابو عبد الله [illegible] **شرح** پس [illegible]
[illegible] علامت امام [illegible] که [illegible] علامتی [illegible]
[illegible] گفت امام جعفر صادق علیه السلم در حق پسرش اشارت [illegible] موسی [illegible]
و بیان شد در حدیث سوم باب [illegible] اشارت [illegible] روایت کرده [illegible] یحیی بن القاسم که گفت
ابا عبد الله علیه السلم [illegible] محمد [illegible] القائم [illegible] این کلام [illegible] روایت در زمان
وجود امام موسی بوده [illegible] که از رسول علیه السلم تا امام موسی [illegible] موجود شده [illegible] ایشان که امام
جعفر صادق علیه السلم [illegible] است [illegible] امامت [illegible] چنانچه بیان شد
در حدیث هفتم [illegible] در باب [illegible] **دوازدهم**
اصل عن ابن [illegible] قال [illegible] و کان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابا الحسن الرضا علیه السلم [illegible]
[illegible] ابا الحسن علیه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** الوشی [illegible] واو [illegible] شین [illegible] نقش کننده
[illegible] قماش برای زینت [illegible] واو و سکون شین [illegible]
[illegible] قماش نقش کرده شده [illegible]
باشد و خواه [illegible] باشد و خواه [illegible]
[illegible] **یعنی** روایت از [illegible] گفت [illegible] و من [illegible] بودم [illegible]

آمده که برداشتم با خود قماشی را برای فروختن و بود با من جامه واری که منقش بود در بعضی از بستهای قماش و علم
نداشتم بآن و نشسته بودم مکان آنرا پس وقتی که آمدم مرو و فرود آمدم در بعض سرای آن خبردار نشدم مگر حالی
که مردی از مدینه رسول صلی الله علیه و آله که از جمله غریب زادهای مرو بود حاضر شد پس گفت مرا بدرستی که امام رضا
علیه السلام میگوید که تو بفرست سوی من آن جامه وار منقش را که نزد تو هست و شمار گفت گفتم و که خبر کرده امام
رضا را علیه السلام بآمدن من و من آمدم این زمان و نیست نزد من جامه واری که منقش باشد پس برگشت سوی
امام علیه السلام و برگشت سوی من پس گفت میگوید به تو که آن جامه وار در موضعی است چنین و چنین و بسته آن چنین
و چنین است پس طلب کردم آنرا جایی که گفت پس یافتم آنرا در زیر آن بسته پس فرستادم آنرا سوی او سیزدهم
اصل عن عبد الله بن المغیرة قال کنت واقفاً و حججت علی تلک الحال فلما صرت بمکة خلج فی صدری شیء فتعلقت
بالملتزم ثم قلت اللهم قد علمت طلبتی و ارادتی فارشدنی الی خیر الادیان فوقع فی نفسی ان آتی الرضا
علیه السلام فاتیت المدینة فوقفت ببابه و قلت للغلام قل لمولاک رجل من اهل العراق بالباب
قال فسمعت نداءه و هو یقول ادخل یا عبد الله بن المغیرة ادخل یا عبد الله بن المغیرة فدخلت فلما نظر الی
قال لی قد اجاب الله دعائک و هداک لدینه فقلت اشهد انک حجة الله و امینه علی خلقه شرح
الالتزام چسبانیدن خود بچیزی ملتزم بضم میم و سکون لام و فتح زای با نقطه عبارت است از موضعی در پشت کعبه که
دوری آن از رکن یمانی مثل دوری در کعبه از رکن حجر اسود است و بجامه کعبه در آنجا می چسبند و خود را بکعبه متصل
میکنند و دعا میکنند که موضع استجابت دعاست و مطرزی از مجالسان در مغرب گفته که الملتزم بین الباب و الحجر
الاسود یعنی روایت است از عبد الله بن المغیرة گفت بودم واقفی و حج کردم بر آن حال پس وقتی که رسیدم بمکه خلجید
در سینه من چیزی از شک در مذهب خود پس چسبیدم بکعبه در ملتزم بعد از آن گفتم خداوندا بتحقیق دانستی مطلب
مرا و خواهش مرا پس راهنمایی کن مرا سوی بهترین دینها پس افتاد در خاطرم که آیم نزد امام رضا علیه السلام پس آمدم
مدینه پس ایستادم در در سرای او و گفتم غلام او را که بگو صاحب اختیار خود را که مردی از اهل کوفه در در سرای است عبد الله گفت
پس شنیدم آواز امام علیه السلام را و او میگفت داخل شو ای عبد الله بن المغیرة داخل شو ای عبد الله بن المغیرة پس داخل
شدم پس وقتی که نظر کرد سوی من گفت مرا بتحقیق مستجاب کرد الله تعالی دعای ترا و راهنمایی کرد ترا بدین اسلام او
پس گفتم گواهی میدهم که حجت الله تعالی بر خود را یانی [?] و امین او بر مخلوقانی اوی چهاردهم اصل عن احمد بن محمد بن
عبد الله قال کان عبد الله بن هلیل یقول بعبد الله فصار الی العسکر فرجع عن ذلک فسألته عن سبب
رجوعه فقال انی عرضت لابی الحسن علیه السلام ان اسأله عن ذلک فوافقنی فی طریق ضیق فمال
نحوی حتی اذا حاذانی اقبل نحوی بشیء من فیه فوقع علی صدری فاخذته فاذا هو رق فیه مکتوب

نا، دو نقطه در بالا و فتح م

ما کان

هناک

ما کان هناک و کذلک شرح هلیل بضم ها و فتح لام و سکون یا دو نقطه در پایین مشدده و تصغیر هلال است عرضت
بعین بی نقطه و تشدید را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است تعریض پیش کردن
و مراد اینجا مهیا کردن سوال است یا مراد آنست که میرسید سوال بقول آیه ان اسأله مفعول است و ان مصدریه است
الرق بفتح و کسر را بی نقطه و تشدید قاف پوستی نازک که در آن چیزی نوشته شده باشد ضمیر ما کان راجع است
بعبد الله و مشار الیه هناک مقام امامت یعنی روایت است از احمد بن محمد بن عبد الله گفت بود عبد الله بن هلیل
که قائل میشد بامامت عبد الله افطح پس رفت به عسکر پس برگشت از آن قول بامامت عبد الله پس پرسیدم
او را از سبب رجوع او پس گفت بدرستی که من مهیا کردم برای امام علی نقی علیه السلام اینکه سوال کنم او را از آن
امامت عبد الله پس برخورد مرا در راهی تنگ پس میل بجانب من کرد تا وقتی که برابر من رسید انداخت بجانب
من چیزی را از دهن خود پس خورد بر سینه من پس گرفتم آنرا پس ناگاه پوستی بود در او مکتوب که نبود عبد الله
در مقام امامت و نه مانند آن یعنی که نزدیک امامت نیز نبود پانزدهم اصل جاءت ام اسلم الی النبی صلی
الله علیه و آله و هو فی منزل ام سلمة فسألتها عن رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت خرج فی
بعض الحوائج و الساعة یجیء فانتظرته عند ام سلمة حتی جاء علیه السلام فقالت ام اسلم بابی
انت و امی یا رسول الله انی قد قرأت الکتب و علمت کل نبی و وصی فموسی کان له وصی فی حیوته
و وصی بعد موته و کذلک عیسی فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام اسلم وصیی فی حیاتی و بعد
مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة من الارض ففرکها
باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیوتی و بعد
مماتی شرح آمد ام اسلم سوی نبی صلی الله علیه و آله و او در منزل ام سلمه بود پس پرسید ام سلمه را از احوال رسول
الله صلی الله علیه و آله که کجاست پس گفت بیرون رفت برای حاجتی و این ساعت می آید پس انتظار او کشید نزد
ام سلمه تا آمد علیه السلام پس گفت ام اسلم فدای تو باد پدرم و مادرم ای رسول الله بدرستی که من بتحقیق خواندم کتابهای
انبیای سابق را و دانستم هر نبی و وصی را پس موسی بود او را وصی در زندگی او که هارون باشد و وصی بعد از مردن
او که یوشع بن نون باشد و همچنین عیسی پس کیست وصی تو ای رسول الله پس گفت او را ای ام اسلم وصی من در زندگی
من و بعد از مردن یکی است بعد از آن گفت او را ای ام اسلم هر که کند مانند کردن من پس او وصی منست بعد از آن زد
دست خود را بپاره سنگی از زمین پس مالید آنرا بانگشت خود پس گردانید آنرا مانند آرد بعد از آن خمیر کرد آنرا
بعد از آن مهر کرد آنرا بانگشتر خود بعد از آن گفت هر که کند مانند این کردن من پس او وصی منست در زندگی من
و بعد از مردن من اصل فخرجت من عنده فاتیت امیر المؤمنین علیه السلام فقلت بابی انت و امی انت

وصی رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیئة
الدقیق ثم عجنها و ختمها بخاتمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی فاتیت الحسن علیه السلام
و هو غلام فقلت له یا سیدی انت وصی ابیک فقال نعم یا ام اسلم و ضرب بیده و اخذ حصاة
ففعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین علیه السلام و انی لمستصغرة لسنه فقلت له بابی
و امی انت وصی اخیک فقال نعم یا ام اسلم ایتینی بحصاة ثم فعل کفعلهم شرح این فقرات
بروش سابق و لاحق نیست بلکه از زبان ام اسلم است پس تقدیر قالت فخرجت تا آخر است یعنی ام اسلم گفت
پس بیرون آمدم از نزد رسول علیه السلام پس آمدم نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفتم فدای تو باد پدرم
و مادرم تویی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آری ای ام اسلم بعد از آن زد دست خود را سوی پاره
سنگی پس مالید آنرا پس گردانید آنرا مانند شکل آرد بعد از آن خمیر کرد آنرا و مهر کرد آنرا بانگشتر خود بعد از آن گفت
ای ام اسلم هر که کند مانند این کردن من پس او وصی منست پس آمدم نزد حسن علیه السلام و او پسر بود پس گفتم
او را ای مهتر من تویی وصی پدرت پس گفت آری ای ام اسلم و زد دست خود را و فرا گرفت پاره سنگی را پس کرد
با آن مانند کردن آن دو پس بیرون آمدم از نزد او پس آمدم نزد حسین علیه السلام بر حالی که بدرستی که من هر آینه
کوچک میشمردم سال او را پس گفتم او را فدای تو باد پدرم و مادرم تویی وصی برادرت پس گفت آری ای
ام اسلم بده مرا پاره سنگی بعد از آن کرد مانند کردن ایشان اصل فعمرت ام اسلم حتی لحقت بعلی بن الحسین
بعد قتل الحسین فی منصرفه فسألته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین
شرح پس معمر شد ام اسلم تا رسید بعلی بن الحسین بعد از کشتن حسین در برگشتن او از شام پس
پرسید او را که تویی وصی پدرت گفت آری بعد از آن کرد مانند کردن ایشان صلوات الله علیهم اجمعین شانزدهم
اصل عن موسی بن بکر بن داب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی
جعفر محمد بن علی علیهما السلام و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم
و یأمرونه بالخروج فقال له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم
الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و لما یجدون
فی کتاب الله عز و جل من وجوب مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء
شرح داب بفتح دال بی نقطه و سکون همزه و با یک نقطه است و در بعض نسخ رئاب بکسر را بی نقطه و همزه و الف
و با یک نقطه است الضنک بفتح ضاد با نقطه و سکون نون تنگی است یعنی روایت است از موسی بن بکر بن داب از کسی
که خبر داد او را از احوال امام محمد باقر علیه السلام اینکه زید بن علی بن الحسین داخل شد بر برادرش امام محمد باقر علیه السلام و با او

رئاب

فیه بیان کلام جری بین ابی جعفر علیه السلام و بین اخیه زید

کتابی

کتابی چند بود از اهل کوفه میخواندند او را در آن کتابها سوی خود بکوفه و خبر میدادند او را بجمع شدن لشکر ایشان
و امر میکردند او را بخروج بر بنی امیه پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام این کتابها ابتداست از ایشان
یا جواب چیزی است که نوشتی آنرا سوی ایشان و خواندی ایشان را بآن پس گفت بلکه ابتداست
از آن جماعت برای شناخت ایشان حق ما و بخویشی ما برسول الله صلی الله علیه و آله و برای آنچه می یابند
در کتاب الله عز و جل از وجوب دوستی ما و مفروض بودن اطاعت ما و برای آنچه ما در آنیم از تنگی و شدت
و محنت اصل فقال له ابو جعفر علیه السلام ان الطاعة مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین
و کذلک یجریها فی الآخرین و الطاعة لواحد منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول
و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور و اجل مسمی لوقت معلوم فلا یستخفنک الذین لا یوقنون
انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا فلا تعجل فان الله لا یعجل لعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک
البلیة فتصرعک شرح لوقت متعلق است بیجری و وصف قدر بمقدور برای مبالغه است فلا تعجل بصیغه نهی
حاضر باب علم یا باب تفعیل است لا یعجل بصیغه نفی غایب باب علم یا باب تفعیل است عجله بفتح عین بی نقطه و
جیم مصدر باب علم است فتعجزک از باب افعال و منصوب است فتصرعک بصاد بی نقطه و را بی نقطه و عین بی نقطه از باب
منع است یعنی پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که اطاعت خلایق امام زمان را مفروض است از جانب
الله عز و جل و طریقی است که گذرانیده آنرا در امتهای انبیای سابق و همچنان جاری میسازد در این امت
یعنی که برای امام است آن خواه رسول و خواه وصی رسول نه برای هر کس و اطاعت مفروضه برای یک کس از
جمله اهل البیت است که امام ناطق است و دوستی برای جمیع اهل البیت است خواه امام ناطق و خواه امام صامت
و فرمان الله تعالی بعمل بتقیه در زمان تسلط ظالمان نافذ میشود برای محبی که ایشان اولی الامر اند بمنشان از خود
و این دولت از جانب الله تعالی حکمی است که متصل کرده شده است اجزای آن بهم یعنی که بعد از امام حسین
تا مهدی موعود همگی ائمه مامور به تقیه اند یکی بیستی [?] نیست و بدلیلی که قطع و فصل کرده شده است رجوع در آن
نمیباشد و بالزامی که در دیوان کرده شده است و تقدیری که تدبیر کرده شده است و بمدتی که معلوم است نزد الله تعالی
برای وقتی که معلوم است نزد الله تعالی یا معلوم خواهد شد مهدی موعود را پس باید که سبک عقل نکنند البته ترا آن
جمعی که یقین بربوبیت رب العالمین ندارند یعنی که دل بما خوش نکرده اند صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز
بودن الله تعالی را و بجهت رای و طلب دنیا کار را پیش میگیرند بدرستی که ایشان اصلا فایده نمی رسانند در دفع از
تو عذابی را که از جانب الله تعالی در قیامت باشد برای اینکه امام نبودی و مامور از جانب امام نبودی خروج
کردی پس پیش از وقت کار را مکن چه بدرستی که الله تعالی پیش از وقت کاری نمیکند برای پیش از وقت کردن بندگان

چنانچه بیان شد در حدیث [?] باب
[?] چهارم

وپیش کبری نکن در حکم بکبری الله تعالی را که عاجز کند ... دارد و ترا اصل قال فغضب زید ... ثم قال لیس الامام منا من جلس فی بیته وارخی ستره وثبط عن الجهاد ولکن الامام منا من منع حوزته وجاهد فی سبیل الله حق جهاده وذب عن رعیته شرح ثبط بثاء سه نقطه وبا یک نقطه وطاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الحوزه بفتح حاء بی نقطه وسکون واو وزای با نقطه مملکت پادشاه الحریم بفتح حاء بی نقطه وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین آنچه حمایت ونگاه داری آن باید کرد مثل مذهب وفرزند یعنی راوی گفت پس غضبناک شد زید ... بعد از آن برای بیان اینکه خروج بسیف یکی از شرایط امامت ... گفت نیست امام ... اهل بیت رسول علیه السلام کسی که نشست در خانه خود ... جهاد کرد ...

[illegible]

بعد از آن آمدیم نزد موسی پس نگاه او میگفت دختر ابو الشکر را که مرثیه خوان بود که مرثیه بگو پس آن دختر گفت این
دو بیت را که مضمونش اینست بشمار رسول الله را و بشمار بعد از او شیر آل حمزه را و سوم عباس را و بشمار
علیا که منسوب بر خیرات و بشمار جعفر طیار را و بشمار عقیل را بعد از عقیل امامان اهل بیت را پس موسی گفت خوب
مرثیه خواندی و بذوق در آوردی مرا زیاد کن برای ذوق من مرثیه را پس شروع کرد میگفت این دو بیت را
که مضمونش اینست و از ماست امام متقیان محمد صلی الله علیه وآله و حمزه از ماست و پاکیزه کرده شده جعفر طیار
و از ماست علی که داماد محمد است و پسر عموی اوست و سوار میدان جهاد اوست آن امامی که پاکیزه کرده شده است
از هر عیب پس ایستادیم نزد دختر ابو الشکر تا آنکه نزدیک بود که شب در آید بعد از آن گفت خدیجه که شنیدم از
عموی خود امام محمد باقر صلوات الله علیه و او میگفت که محتاج نیست زن در ماتم سوی نوحه کننده مگر برای آنکه جاری
کند اشک او را و سزاوار نیست نوحه کننده را که گوید سخن هرزه را [illegible]
مردان خوب نیست پس چون آمد شب پس از آزار مکن فرشتگان را [illegible] که فرشتگان از این [illegible]
نفرت دارند بعد از آن بیرون آمدیم **حس** فقدت [illegible] اخر [illegible]
جعفر بن محمد فقال [illegible] فقالت هذا المنطلق [illegible] محمد بن عبد الله بن الحسن [illegible]
فقال موسى بن عبد الله والله لا [illegible] رايت ابى رحمه الله لما اخذ في امر محمد بن عبد الله
[illegible] فقال لا [illegible] ابا عبد الله جعفر بن محمد [illegible]
[illegible] ابا عبد الله عليه السلم [illegible]
له ابو عبد الله عليه السلم ليس هذا موضع ذلك [illegible] فرجع ابي [illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] اول روز [illegible]
[illegible] منزل خدیجه [illegible] امام جعفر صادق علیه السلم بوده [illegible]
[illegible] امام علیه السلم را محمد بن عبد الله بن الحسن در وقت دعوی امامت [illegible]
امام علیه السلم [illegible] محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] شرط امامت [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] جعفر بن محمد [illegible]
[illegible]

و در بعض نسخ [illegible] **یعنی** پس فردا رفتیم سوی خدیجه اول روز پس گفتگو کردیم نزد خدیجه جدا شدن
منزل او را از خانه امام جعفر صادق علیه السلم پس موسی گفت [illegible] خوشبختی که این حکایت
کسی [illegible] اشارتست بانکه [illegible] خدیجه [illegible]
پس خدیجه گفت این چیزیست که [illegible] مهدی [illegible] محمد بن عبد الله بن الحسن را که نام خود را
مهدی کرده بود پس [illegible] موسی [illegible] پس گفت موسی بن عبد الله [illegible]
[illegible] پدرم رحمه الله [illegible] در کار محمد بن عبد الله
امام کند [illegible] پس پدرم گفت [illegible]
کار استقامت [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
پس روانه شدم با او تا آمدیم نزد امام موسی [illegible]
پس [illegible] گفت [illegible] با محمد [illegible] امام علیه السلم [illegible]
ملاقات میکنیم [illegible] پس برگشت پدرم خوشحال [illegible]
[illegible] **حس** [illegible]
الكلام ثم قال [illegible]
الله عز وجل [illegible]
[illegible]
فقال له ابو عبد الله عليه السلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فقال اي جعلت فداك [illegible]
الله [illegible] **شرح** [illegible]
او امام [illegible]
شک [illegible] **یعنی** بعد از آن [illegible] روانه شدیم تا آمدیم نزد
امام جعفر صادق علیه السلم پس داخل شد [illegible] بعد از آن گفت امام
[illegible] که [illegible] برای من [illegible]

که سال [illegible] اشارت [illegible] که محمد [illegible] الله [illegible]
کرده برای [illegible] خویشان تو [illegible]
[illegible] از من [illegible]
یاران تو [illegible] قریش [illegible] امام علیه السلم [illegible]
که تو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پدرم [illegible] الله تعالی پس پدرم
گفت [illegible]
حس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
له ابو عبد الله عليه السلم [illegible]
[illegible] **شرح** پس از آن برگشت [illegible]
پس فرستاد [illegible] سوی محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible]
امام جعفر صادق علیه السلم [illegible] پدرم برگشت سوی امام علیه السلم [illegible]
در [illegible]
بعد از آن [illegible] پدرم سوی او [illegible]
[illegible] بعد از آن گفت [illegible]
[illegible] امام علیه السلم [illegible]

[illegible] باالله تعالی از این کار که [illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلم [illegible] **حس** [illegible]
[illegible] فقال ابو عبد الله عليه السلم [illegible]
[illegible]
ابو عبد الله عليه السلم [illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible] علي عليه السلم [illegible]
الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
شرح [illegible] حسین [illegible]
حسین از اولاد حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوره [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible] حسین [illegible] امام علیه السلم [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] امامت [illegible] امام علیه السلم
[illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
حسین [illegible] امام جعفر صادق
علیه السلم [illegible] حسین [illegible]
[illegible] امامت برای خود [illegible]

و [illegible] حسن [illegible] علی [illegible]
که گفته بود رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

بآن اصل و ابو جدک و عمک فان قلت خیرا فما اولاک به و ان قلت قبیحا فیغفر الله لک اطلقنی یا ابن عم
و اسمع کلامی فوالله الذی لا اله الا هو لا آلوک نصحا و حرصا علیک و لا ارکس نفسی و ما لامها عنه من [illegible]
[illegible] ابی عنه ذلک فقال له ابو عبد الله علیه السلم و الله انک لتعلم انه الاحول الاکشف الاخضر المقتول
بسدة اشجع عند بطن مسیلها فقال ابی لیس هو ذاک و الله لیحلفن [illegible] یوم بیوم و یا ساعة بساعة
و یا سنة بسنة و لیقومن بثار بنی ابی طالب جمیعا شرح مادر عبد الله بن الحسن دختر امام حسین است
لام در لیقومن داخل مستقبل شده برای اشعار بتحقق وقوع و الحاق آن بحال مثل واقع [illegible] یوم القیمة
الاکشف بفتح همزه و سکون کاف و فتح شین با نقطه کسی که موهای سر او بجانب بالا روییده باشد و بشکل دایره
علیحده نمودار باشد و آنرا شوم میدانند و کسی که در معرکه جا خالی کند و گریزد و رسوا شود ایضا مناسب است
الاخضر سبز چشم السد بفتح و ضم سین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و تاء وحدت بندی که از سنگ و مانند آن ساخته
میشود که مانع سیلاب شود اشجع بفتح همزه و سکون شین با نقطه و فتح جیم و عین بی نقطه پدر قبیله است
و مراد اینجا آن قبیله است که جاهای ایشان در یکی از محلات مدینه جمع بوده البطن شکم و مراد اینجا میان
رودخانه است المسیل بفتح میم و کسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین رودخانه که سیلاب آب در آن
بآنجا رود و ضمیر مسیلها راجع بسده است الثار بفتح ثاء سه نقطه و سکون همزه و راء بی نقطه خونخواهی یعنی و چنین
از جانب مادر جد تو است و از جانب پدر عموی تو است پس اگر گفتی در حق او سخن خیر پس چه سزاوار است
تو با آن سخن خیر و اگر گفتی در حق او بد پس بیامرزد الله تعالی برای تو اطاعت من کن ای پسر عموی من و بشنو
سخن مرا پس قسم بالله که نیست مستحق عبادتی بجز او که تقصیر نکنم ترا نصیحت و حرص بر اصلاح تو پس چگونه [illegible]
[illegible] ببینم ترا که [illegible] که من در نصیحت کردیم و نیست قضای الهی را [illegible] پس خوشحال شد پدرم نزد
آن سخن چون امام همواری و اظهار اخلاص کرد پس گفت او را امام علیه السلم و بخدا قسم که [illegible] که خواهی
دانست که پسر تو است آنکه رسول علیه السلم گفته که کج چشم است شوم است سبز چشم است کشته شود در بند
قبیله اشجع است نزد میان رودخانه آن بند پس گفت پدرم نیست پسر من آن شخص که رسول علیه السلم گفته
بخدا قسم که هر آینه عوض خواهد داد [illegible] الله تعالی هر روز که ظلم کرده اند روزی و هر ساعتی ساعتی و هر سالی
سالی و هر آینه ایستادگی میکند البته بخونخواهی اولاد ابو طالب که کشته شده اند در کربلا و مانند آن اصل
فقال له ابو عبد الله علیه السلم یغفر الله لک ما اخوفنی ان یکون هذا البیت یلحق صاحبنا منتک نفسک فی الخلاء
ضلالا لا و الله لا یملک اکثر من حیطان المدینة و لا یبلغ عمله الطائف اذا احفل یعنی اذا اجهد نفسه
و ان هذا الامر [illegible] ان یقع فاتق الله و ارحم نفسک و بنی ابیک فوالله انی لاراه اشأم سلحة اخرجتها

امام حسین یا دختر [illegible]

اصلاب الرجال الی ارحام النساء و الله انه المقتول بسدة اشجع بین دورها و الله لکانی به صریعا
مسلوبا بزته بین رجلیه لبنة شرح بیت از اخطل است مصراع اولش اینست [illegible]
صاحبنا مبارز است از عبد الله است الطائف بلاد ثقیف که مشهور بحجاز شده و ظاهر اینست که مراد اینجا
کوه [illegible] باشد چنانچه سمهودی در کتاب خلاصة الوفا گفته و قال ابن زبالة سیل مهزور اذا استجمعت [illegible]
من الطائف [illegible] و میتواند بود که مراد دوره مدینه باشد که احاطه بمدینه کرده الاحتفال بحاء بی نقطه و فاء صاحب
مبالغه و جد شدن در کاری یعنی اذا جهد نفسه کلام موسی است الجهد بفتح جیم و سکون هاء مصدر باب منع کار فرمودن
ستور آنقدر که طاقت آن باشد السلحة بفتح سین و فتح لام و حاء بی نقطه و تاء وحدت بچه لک لک استعاره [illegible]
باعتبار اینست که لکی هم در آشیان لک لک زنده در خانه مشهور است بشوم بودن دورها بفتح دال است و ضمیر راجع بسده
یعنی جایی که سده آنجا دور زده و راست نیست چه بعضی مواضع سده راست میباشد و بعضی دیگر کج میباشد
بزته مرفوع و بدل الاشتمال است از ضمیر مسلوبا یا نائب فاعل مسلوبا است یا مبتدا است و مسلوبا خبر است
و نصب مسلوبا [illegible] کلمه فاء الی فی است یعنی پس گفت او را امام علیه السلم [illegible] الله تعالی
برای تو این قسم دروغ را که [illegible] چه ترسانم که [illegible] مضمون این بیت [illegible] که زعم کنی [illegible] خود را
تا برابر گرگ [illegible] ای مرد [illegible] ترا نفس تو در خلوت [illegible]
بر گرگ [illegible] بخدا قسم که مالک نمیشود محمد پسر تو بیشتر از دیوارهای مدینه را و نمیرسد حکومت او
[illegible] با هر دو [illegible] اگر صاحب مبالغه شود [illegible] خود را [illegible]
هیچ چاره از وقوع پس از خدا بترس و رحم کن خودت را و پسران پدرت را مراد برادران او [illegible]
و اولاد ایشانست که مذکور میشوند در الحدیث چه بخدا قسم که من میبینم پسر ترا شوم ترین بچه لکلکی که بیرون
آورده آنرا پشتهای مردان سوی زهدانهای زنان [illegible] که گذشت با امام علیه السلم
کرد و گرفتار شدن و کشته شدن مردمان بسیار بسبب او چنانچه مذکور میشود در الحدیث و بقای
مذهب ضلالت زیدیه بسبب او بخدا قسم که هر آینه اوست آن کشته شده در بند اشجع میان جایی که
بند آنجا دور زده بخدا قسم که هر آینه گویا که من پسر او را ایستاده تماشا میکنم در حالی که افتاده است رو
شده است لباس او میان دو پای او خشتی است تا صورت او تمام شود اصل و لا ینفع هذا الغلام ما سمع
قال موسی بن عبد الله یعنینی و لیخرجن معه فیهزم و یقتل صاحبه ثم یمضی فیخرج معه رایة اخری
فیقتل کبشها و یتفرق جیشها فان اطاعنی فلیطلب الامان عند ذلک من بنی العباس حتی یاتیه الله
بالفرج و لقد علمت بان هذا الامر لا یتم و انک لتعلم و نعلم ان ابنک الاحول الاخضر [illegible]

موضعی نزدیک مدینه است

[illegible]

المقتول بسدة اشجع بین دورها عند بطن مسیلها شرح و نباید نترساند این پسر ترا آنچه میشنود
از من گفت موسی بن عبد الله که مخفی است با این اشارت مراد هر آینه بیرون خواهد آمد البته با محمد پسر عبد الله
پس شکسته و گریزان میشود این لشکر و کشته میشود یا ما او مراد محمد است بعد از آن میرود پس بیرون می آید با
علمی دیگر پس کشته میشود لشکر آن علم پس اگر این پسر اطاعت من کند پس باید که طلب امان نزد آن اولاد
عباس تا [illegible] او را الله تعالی فرج از این بلاها مراد طلب امان از مهدی عباسی است که خلیفه شد بعد از منصور دوانقی
لعنه الله [illegible] آخر ما را گفت و هر آینه بتحقیق دانستم خوب که این کار درست نمیشود و هر آینه که تو هر آینه
خواهی دانست ایضا که این کار درست نمیشود و خواهی دانست که پسر تو است آن کج چشم سبز چشم شوم کشته
شده در بند قبیله اشجع میان دور آن بند نزد میان رودخانه آن بند اصل فقام ابی و هو یقول بل یغنی
الله عنک و لتعودن او لیفیء الله بک و بغیرک و ما اردت بهذا الا امتناع غیرک و ان یکون ذریعتهم
الی ذاک فقال ابو عبد الله علیه السلم یعلم الله ما ارید الا نصحک و رشدک و ما علی الا الجهد فقام ابی
یجر ثوبه مغضبا فلحقه ابو عبد الله علیه السلم فقال له اخبرک انی سمعت عمک و هو خالک یذکر
انک و بنی ابیک ستقتلون فان اطعتنی و رایت ان تدفع بالتی هی احسن فافعل و والله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم الکبیر المتعال علی خلقه لوددت انی فدیتک بولدی
و باحبهم الی و باحب اهل بیتی الی و ما یعدلک عندی شیء فلا تری انی غششتک فخرج ابی
من عنده مغضبا اسفا شرح پس برخاست پدرم و او میگفت بلکه بی نیاز میکند ترا الله تعالی از مدد تو و
هر آینه بر میگردی البته سوی ما باختیار خود یا بی اختیار برگرداند الله تعالی ترا و غیر ترا بی اختیار و اراده نکردی با این
امتناع از مدد ما مگر امتناع غیر ترا و آنکه باشد امتناع تو وسیله ایشان سوی امتناع پس گفت امام
علیه السلم الله تعالی میداند که اراده نکردم مگر نصیحت ترا و راه راستی ترا و نیست بر من مگر سعی بقدر طاقت پس برخاست
پدرم میکشید ردای خود را غضبناک پس رسید او را امام علیه السلم پس گفت او را خبر میدهم ترا که من شنیدم
از [illegible] که عموی تو است یعنی آنکه عموزاده تو است از جانب پدران تو و او خالوی تست از
جانب مادر تو مذکور میکرد که تو و برادران تو خواهید کشته شد پس اگر اطاعت من کنی و صلاح در این بینی که
دفع کنی این بلا را بخصلتی که آن بهتر است که صبر و حلم و عفو باشد پس بکن آنرا و قسم بخدایی که نیست مستحق
عبادتی بجز او دانای پنهان و آشکار است تدبیر کننده کل مخلوقات رحم کننده [illegible] بزرگست
بغایت بلند مرتبه است بر مخلوقین خود که هر آینه دوست داشتم که فدا کنم ترا بفرزندان خود مراد بعضی فرزندها
بقرینه آنکه گفته و بمحبوبتر ایشان سوی من مراد اسمعیل است چنانچه در حدیث چهاردهم باب هشتاد و یکم [illegible]

[illegible]

مذکور شده

و داود خود را فدا از این گرامی بر گردی و برابری نمیکند ترا نزد من چیزی پس قرار منده [illegible] مرا که من
خائن نصیحت گفته باشم ترا پس بیرون آمد پدرم از نزد او خشمناک آزرده اصل قال فما اقمنا بعد ذلک الا قلیلا
عشرین لیلة او نحوها حتی قدمت رسل ابی جعفر فاخذوا ابی و عمومتی سلیمان بن حسن و حسن بن
حسن و ابراهیم بن حسن و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن و حسن بن جعفر بن حسن و طباطبا ابراهیم بن اسمعیل بن حسن
و عبد الله بن داود قال فصفدوا فی الحدید ثم حملوا فی محامل اعراء لا وطاء فیها و وقفوا بالمصلی لکی یشمتهم الناس
قال فکف الناس عنهم و رقوا لهم للحال التی هم فیها ثم انطلقوا بهم حتی وقفوا عند باب مسجد رسول الله صلی الله
علیه و آله شرح صفدوا بصاد بی نقطه و فاء و دال بی نقطه بصیغه مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است اعراء بفتح همزه
و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه و مد جمع عرا بفتح عین و تخفیف راء و الف مکانی که بی پوشش از آفتاب است
و جمع عری بضم عین و سکون راء و اسپان برهنه بی زین و اینجا استعاره شده برای کجاوه های بی
پوشش و بر هر تقدیر صفت محامل است الوطاء بکسر و فتح واو زیرانداز رقوا [illegible] بصیغه مجهول باب تفعیل یا باب
ضرب است انطلقوا بصیغه معلوم است و [illegible] برای تقدیر است یعنی موسی گفت پس درنگ نکردیم بعد از آن مگر کم
بیست شب یا مانند آن تا آنکه آمدند فرستادگان منصور دوانقی سوی حاکم مدینه پس گرفتند پدرم را و
عموهایم را سلیمان و حسن و ابراهیم و داود و علی و گرفتند عموزادگان را سلیمان و علی و حسن و طباطبا و
عبد الله موسی گفت پس محکم کرده شدند در زنجیر آهن بعد از آن بار کرده شدند در کجاوه های برهنه که زیرانداز
نبود در آنها و وا داشته شدند در مصلی که موضعیست معروف در مدینه تا شماتت کنند ایشان را مردمان موسی
گفت پس نگاه داشتند خود را مردمان از شماتت ایشان و گریه کردند برای ایشان بجهت آن حالی که ایشان در آن بودند
بعد از آن بردند ایشان را تا وا داشته شدند نزد در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل قال عبد الله بن ابراهیم
الجعفری فحدثتنا خدیجة بنت عمر بن علی انهم لما اوقفوا عند باب المسجد الباب الذی یقال له باب
جبرئیل اطلع علیهم ابو عبد الله علیه السلم و عامة ردائه مطروح بالارض ثم اطلع من باب المسجد فقال
لعنکم الله یا معاشر الانصار ثلثا ما علی هذا عاهدتم رسول الله صلی الله علیه و آله و لا بایعتموه اما و الله ان
کنت حریصا و لکنی غلبت و لیس للقضاء مدفع ثم قام و اخذ احدی نعلیه فادخلها رجله و الاخری
فی یده و عامة ردائه یجره فی الارض ثم دخل بیته فحم عشرین لیلة لم یزل یبکی فیها اللیل و النهار
حتی خفنا علیه فهذا حدیث خدیجة شرح چون در میان کلام موسی خدیجه سخنی گفته آنرا جعفری نقل کرده تا باز برگردد
بسخن موسی رود اطلع در دو جا بکسر همزه و تشدید طاء بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الاطلاع [illegible]
و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ظهور است تذکیر مطروح باعتبار اینست که عامة یعنی اکثر است یا باعتبار معنی [illegible]

و علی بن حسن هم

و داود بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن هم

[illegible]

تذکیر ضمیر مجرور باعتبار اینست که واو در دعاهم بمعنی مع است و ضمیر مجرور را جمعت برداره و جمله استیناف بیانی است
گفت راوی این حدیث عبد الله بن ابراهیم جعفری پس حکایت کرد ما را در اثنای آن سخن خدیجه بنت
یعنی عمر بن علی که بعزا الاول او رفته بودیم که ایشان وقتی که واداشته شدند نزد در مسجد آن در که گفته میشود او را
باب جبرئیل آمد و طاق درشد بر ایشان امام جعفر صادق علیه السلم و اکثر رداء او افتاده بود بر زمین بعد از آن
از در مسجد بدر رفت مسجد پس گفت اهل مسجد را لعنت کناد شما را الله تعالی ای طوائف اهل مدینه سه بار این
نه بایمه بیان کرده بودید رسول الله صلی الله علیه و آله را و نه برای بیعت کرده بودید او را اشارت باینست که
از عرف وفای شمانست که عهد و بیعت رسول را شکستید و با ائمه مخالفت شدید بعد از رسول تا کار باینجا کشید
اگر وصی حق ممکن میشد اینها آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه که من حریص بودم ولیکن مغلوب شدم است
قضای الهی را و معنی مراد اینست که حرص در اصلاح و نصیحت عبد الله و یاران او داشتم چون میدانستم که از شما مردی
آید و سخن نشنیدند یا مراد اینست که حرص داشتم که حق را بجای خود قرار دهم لیکن نداشتم که از شما مردی آید
برخاست از مسجد و گرفت یکی از نعلین خود را پس در پای خود کرد او را و دیگری در دست او بود با اکثر ردای او
باقی آنکه در زمین بعد از آن داخل خانهٔ خود شد پس تب کرد بیست شب پیوسته که گریه میکرد در آن بیماری
در شب و روز تا آنکه ترسیدیم او را که مبادا که فوت شود پس اینست نقل خدیجه در میان سخن اصل قال الجعفری
وحدثنا موسی بن عبد الله بن الحسن انه لما طلع بالقوم فی المحامل قام ابو عبد الله من المسجد ثم اهوی الی المحمل
الذی فیه عبد الله بن الحسن یرید کلامه فمنع اشد المنع واهوی الیه الحرسی فدفعه وقال تنح
عن هذا فان الله سیکفیک ویکفی غیرک ثم دخل بهم الزقاق ورجع ابو عبد الله علیه السلام
الی منزله فلم یبلغ بهم البقیع حتی ابتلی الحرسی بلاء شدیدا رمحته ناقة فدقت ورکه فمات
فیه ومضی بالقوم شرح طلع بصیغهٔ مجهول باب نصر من منا است الطلوع بیرون آمدن یا برای تعدیت است اهوی بصیغهٔ
معلوم باب افعال است الاهواء حرکت کردن بجانبی الحرسی بفتح حاء بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و سین بی‌نقطه
منسوب بحرس که جمع حارس باشد پاسبانان پادشاه و چون لفظ حرس جاری مجرای علم آن جماعت شده
منسوب بلفظ جمع شده چه قاعدهٔ منسوب آنست که رد جمع بمفرد شود و در اینجا گفته نشود حارسی
سیکفیک مهموز اللام باب افعال است الاکفاء کج کردن ظرف چنانچه نزدیک سرنگون کردن شود و سرنگون
کردن ظرف و مراد اول عبارت از گرفتار کردن است و مراد دوم عبارت از کشتن است رمح بصیغهٔ مجهول باب
نصر است و با برای التعدیه است بصیغهٔ مجهول باب نصر است و با برای تعدیه است رمحته
استخوان بالای ران و بفتح واو و کسر و سکون راء و بکسر واو و سکون راء بالای ران مضی بصیغهٔ مجهول باب

حاشیه باب ... الورک بفتح واو و فتح راء بی‌نقطه م

و با برا

و با برای تعدیه است یعنی گفت عبد الله جعفری بعد از نقل سخن خدیجه که حکایت کرد ما را موسی بن عبد الله بن
الحسن که شان اینست که وقتی که بیرون برده شدند از فضای در مسجد آن جماعت مذکوره در کجاوه‌ها بر
خاست امام جعفر صادق علیه السلم از مسجد بعد از آن حرکت کرد سوی کجاوه که در آن بود عبد الله بن الحسن
میخواست که با او سخن گوید پس منع شد سختترین منع و حرکت کرد سوی او پاسبان پس تند داد او را
و گفت دور شو از این چه هر آینه که الله تعالی زود ترا نیز گرفتار میکند و گرفتار میکند غیر ترا از مخالفان خلیفه
بعد از آن داخل کرده شدند در کوچه که راه بقیع است و برگشت امام جعفر صادق علیه السلم سوی منزل خود
پس رسانیده نشدند به بقیع تا آنکه مبتلا شد پاسبان بلای سختی بیان این آنکه لگد زد او را ماده شتری پس شکست
استخوان بالای ران او را پس مرد بسبب آن لگد زدن و برده شدند آن جماعت بجانب بغداد اصل
فما لبثنا بعد ذلک حینا ثم اتی محمد بن عبد الله بن الحسن فاخبر ان اباه وعمومته قتلهم ابو جعفر الا حسن بن
جعفر وطباطبا وعلی بن ابراهیم وسلیمان بن داود بن حسن وعبد الله بن داود قال فظهر محمد بن
عبد الله عند ذلک ودعا الناس لبیعته قال فکنت ثالث ثلاثة بایعوه واستوسق الناس لبیعته ولم یختلف علیه قرشی
ولا انصاری ولا عربی قال وشاور عیسی بن زید وکان من ثقاته وکان علی شرطه فشاوره فی البعثة
الی وجوه قومه فقال له عیسی بن زید ان دعوتهم دعاء یسیرا لم یجیبوک او تغلظ علیهم فخلنی وایاهم فقال
له محمد امض الی من اردت منهم شرح او ورا و تغلظ بفتح همزه و سکون واو از نواصب فعل مضارع است بمعنی
الی ان تغلظ بصیغهٔ مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل منصوب است و مقصود اینست که هموار یا ایشان بحث است
واگذار کار ایشان مرا با هر درشتی که خواهم کنم یعنی پس درنگ کردیم بعد از آن مرتی بعد از آن آمد از ... محمد بن
عبد الله بن الحسن پس خبر باو رسید از بغداد که پدرش و عموهایش و عموزادگان او که مذکور شدند کشته شدند
الیت نزد منصور دوانیقی مگر یک ... عموزاده موسی گفت و بر ملا شد محمد بن عبد الله نزد آن خبر رسید
و خواند مردم را برای بیعت با او موسی گفت پس بودم سوم کسی که بیعت کردند با او و پیش از دیگران جمع
شدند مردمان برای بیعت او و اختلاف نکرد بر او هیچیک از قریشی که در مدینه بود و نه هیچیک از عرب
دیگر که در مدینه بود مثل ابو حنیفه که بسبب این ... منصور دوانیقی مرد و مثل مالک بن انس که بسبب این ...
موسی او را از موسی گفت و مشورت کرد در کار خود محمد بن عبد الله با عیسی بن زید بن علی بن الحسین و بود
عیسی از جملهٔ اعتمادیان محمد و بود مسلط بر سر پیچیان لشکر او باین وشکه مشورت کرد با او در کیفیت فرستادن
در میان سوی مشهوران خویشان خود برای بیعت پس گفت او را عیسی بن زید که اگر خوانی ایشان را سوی
بیعت خواندنی که هموار باشد قبول نمیکنند سخن ترا تا آنکه سختگیری کنی بر ایشان پس واگذار مرا با ایشان اصل فقال

و داود ام ... ظهر
حکمت ... م

حسن باب ضرب یا باب م

از اهل مدینه و نه هیچیک م

پس گفت او را محمد روان شو بحکم خود را
سوی هر که خواستی از ایشان م

وابعث الی رئیسهم وکبیرهم یعنی ابا عبد الله جعفر بن محمد فانک اذا اغلظت علیه علموا جمیعا انک ستمر بهم
علی الطریق التی امررت علیها ابا عبد الله قال فوالله ما لبثنا ان اتی بابی عبد الله علیه السلام حتی اوقف
بین یدیه فقال له عیسی بن زید اسلم تسلم فقال له ابو عبد الله علیه السلام احدثت نبوة بعد محمد صلی
الله علیه وآله فقال له محمد لا ولکن بایع تامن علی نفسک ومالک وولدک ولا تکلفن حربا فقال
ابو عبد الله علیه السلام ما فی حرب ولا قتال ولقد تقدمت الی ابیک وحذرته الذی حاق به ولکن
لا ینفع حذر من قدر شرح القتال بفتح قاف و تخفیف تاء دو نقطه در بالا فوت الحذر بفتح حاء بی‌نقطه و فتح ذال با نقطه
احتیاط و ترسانیدن و مراد اینجا معنی دوم است یعنی پس عیسی گفت بفرست سوی سردار ایشان و بزرگ
ایشان مخواهست امام جعفر صادق علیه السلم را چه هر آینه که تو چون درشتی کردی بر او دانسته اند ایشان همگی
که تو خواهی گذرانید ایشان را بر راهی که گذرانیدی بر آن ابو عبد الله را موسی گفت پس بخدا قسم که درنگ
نکردیم همانقدر آورده شد ابو عبد الله علیه السلم تا آنکه واداشته شد پیش محمد پس گفت ابو عبد الله را عیسی بن
زید مسلمان شو تا سلامت مانی پس گفت او را ابو عبد الله علیه السلم آیا حادث شده پیغمبری بعد از محمد
صلی الله علیه وآله که امر باسلام تازه میکنی پس گفت او را محمد نه ولیکن مراد ما اینست که بیعت کن تا ایمن مانی
در جان و در مال و در اولاد و تکلیف کرده نشوی البته جنگ را پس گفت او را ابو عبد الله علیه السلم
نیست در من جنگ و نه قوت و هر آینه تحقیق سفارش پیشکی کردم سوی پدرت و ترسانیدم او را از آن
بلائی که فرود آمد باو ولیکن فایده نمیدهد ترسانیدن از قضا و قدر الهی اصل ... یا بنی
... علیک بالشباب ودع عنک الشیوخ فقال له محمد ما اقرب ما بینی وبینک فی السن فقال له ابو عبد
الله علیه السلام انی لم اعازک ولم اجیء لا تقدم علیک فی الذی انت فیه فقال له محمد لا والله لا بد من
ان تبایع فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما فی یا ابن اخی طلب ولا حرب وانی لارید الخروج الی البادیة
فیصدنی ذلک ویثقل علی حتی تکلمنی فی ذلک الاهل غیر مرة وما یمنعنی منه الا الضعف والله والرحم
ان تدبر عنا ونشقی بک شرح علیک اسم فعل است بمعنی الزم الشباب بفتح شین با نقطه و تخفیف
با یک نقطه اول جمع شاب بتشدید با جوانان لم اعازک بتشدید زای با نقطه مفتوحه و مکسوره بصیغهٔ معلوم
متکلم وحده از باب مفاعله است و در بعض نسخ بعین بی‌نقطه است المعازه اظهار غلبه دو کس بر یکدیگر در عزت
و در بعض نسخ بغین با نقطه است المغازه نزاع و پیشی گرفتن بر کسی در گفتگو و هم اینجا مناسب است فیصدنی
بصاد بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه از باب نصر است الله منصوب بنقض ... حرف قسم ...
در مقام قسم دادن برای منع کسی از چیزی میباشد والرحم عطف بر الله است ان تدبر بتقدیر من ان

وان

و ظرف متعلق بنشقی است که مفهوم از قسم است یعنی ای پسر برادر من لازم باش جوانان را و واگذار از
خود پیران را که از پیران کاری نمی آید چون پس محمد بیشتر از امام علیه السلم بود این کلام را حمل بر اظهار ضعف
و نقصان قوت خود کرد با وجود آنکه در لفظ ابن اخی اشعار بکمال آن است پس گفت او را محمد چه نزدیک است
تفاوت میان من و میان تو در سن یا نفی که تو جوانتر از من بسیار نیستی که از تو کاری آید و از من نیاید پس
گفت او را ابو عبد الله علیه السلم بدرستی که من اظهار عزیزتر و قوی‌تر بودن خود بر تو نکردم و نیامدم تا مقدم
بر تو شوم در آنچه تو در آنی پس گفت او را محمد نه بخدا قسم که نیست چاره ترا از آنکه بیعت کنی
پس گفت او را ابو عبد الله علیه السلم نیست در من ای پسر برادر من آنکه از پی دشمن روم و نه جنگ از
دشمن کردن بر گزیدم یا یعنی که قوت هیچکدام ندارم و بدرستی که من هر آینه اراده میکنم بیرون رفتن بصحرا برای
زراعت و معاش پس مخالف طبع من میشود آن بیرون رفتن و سنگین میشود بر من تا آنکه گفتگو میکنند
با من در آن باب اهل و عیال مکرر که چرا نسق معاش نمیکنی و مانع نمیشود مرا از آن بیرون رفتن بصحرا مگر ضعف
بدن و بیاد تو می آورم الله تعالی را و خویشی را برای منع تو از آنکه روگردان شوی از ما ... بسبب ...
مراد بنی است از پی او بیانی که در واقع شده و نه کور شود در این حدیث یا اشارت باینست که البته لشکر کشی
و بجای خود بنشین که از لشکر منصور دوانیقی شکسته و کشته میشوی و ما از کشته شدن تو دلگیر میشویم
اصل فقال له یا ابا عبد الله قد والله مات ابو الدوانیق یعنی ابا جعفر فقال له ابو عبد الله علیه السلام وما تصنع
بی وقد مات قال ارید الجمال بک قال ما الی ما تریده سبیل لا والله ما مات ابو الدوانیق الا ان یکون مات
موت النوم قال والله لتبایعنی طائعا او مکرها ولا تحمد فی بیعتک فابی علیه اباء شدیدا وامر به الی الحبس
فقال له عیسی بن زید اما ان طرحناه فی السجن وقد خرب السجن ولیس علیه الیوم غلق خفنا ان یهرب منه
فضحک ابو عبد الله علیه السلام ثم قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم او تراک تسجننی قال نعم والذی
اکرم محمدا صلی الله علیه وآله بالنبوة لاسجننک ولاشددن علیک شرح الغلق بفتح غین با نقطه و فتح لام چیزی
باشد که در محکم بسته میشود یعنی پس محمد گفت او را ای ابو عبد الله بتحقیق بخدا قسم که مرد دوانیقی مراد او منصور بود پس
گفت او را ابو عبد الله و چه کار داری با من و حال آنکه بتحقیق او مرده گفت میخواهم که زینت یابم بودن تو با من
گفت نیست سوی آنکه اراده داری راهی بخدا قسم که نمرده دوانیقی مگر آنکه مرده باشد مردن خواب محمد گفت بخدا
قسم که هر آینه بیعت میکنی با من باختیار یا بی اختیار و در صورت بی اختیار ستایش کرده نمیشوی در بیعت پس ابا نمود ابو
عبد الله علیه السلم امتناع کرد بر محمد امتناعی سخت پس محمد امر کرد بابو عبد الله سوی زندان پس گفت محمد را
عیسی بن زید آگاه باش اگر انداختیم او را در زندان و حال آنکه خراب شده زندان و نیست امروز بر آن در و قفلی

میشرسیم که بگیرید ازان پس خنده کرد ابوعبدالله علیه السلم از سخن عیسی بعد ازان از روی تعجب گفت لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم آیا بنیز از خود می بینی ای محمد که بزندان کنی مرا محمد گفت آری قسم بانکه گرامی کرد محمد را صلی الله
علیه وآله بنبوت که هر آینه بزندان میکنم البته ترا و هر آینه سختگیری میکنم البته بر تو جمل فقال عیسی بن زید
احبسوه فی المخبأ وذلک دار ریطة الیوم فقال ابوعبدالله علیه السلم اما والله انی سأقول ثم اصدق
فقال له عیسی بن زید لو تکلمت لکسرت فمک فقال له ابوعبدالله علیه السلم اما والله یا اکشف یا ازرق
لکانی بک تطلب لنفسک جحرا تدخل فیه وما انت فی المذکورین عند اللقاء وانی لاظنک اذا صفق
خلفک طرت مثل الهیق النافر شرح المخبأ بفتح میم و سکون خاء با نقطه و فتح باء یک نقطه و همزه جایی که چیزی را در
پنهان کنند مثل سیاه چال الریطه بفتح راء بی نقطه و کسر یای یک نقطه و طاء بی نقطه ... صفق بصیغه مجهول باب
نصر است ... فاعل مصدر است الصفق دست بر دست زدن و مانند آن از زدن که آوازی داشته
باشد الهیق بفتح هاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف شترمرغ نر تشبیه باو بسبب این است که او زود تر
از ماده شکار میشود یعنی پس گفت عیسی بن زید حبس کنید او را در مخبا و آن خانه ریطه است امروز پس
گفت ابوعبدالله علیه السلم عیسی را آگاه باشید بخدا قسم البته میگویم سخنی بعد از آن تصدیق کرده میشود یعنی که
چون بعمل آید خواهید دانست که راست گفته ام پس گفت او را عیسی بن زید اگر سخن کنی هرآینه میشکنم دهنت را

[illegible]

وحال آنکه آکثر ایشان تابعند پس شکسته شد یزید بن معویه و آمد عیسی بن موسی بمدینه یعنی که متوجه مدینه شد و کرد بجنگ لشکر محمد در مدینه یعنی که ایشان در مدینه متحصن شده تا اکر لشکر عیسی متوجه ایشان شوند جنگ کنند پس فرود آمد عیسی در سینه کوه ذباب و داخل شد لشکر بر ما یعنی که رو بما کردند سیاه پوشان از پشت ما یعنی که از بلندی متوجه مدینه شدند نه از جای دیگر اصل وَ خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتَّى بَلَغَ السُّوقَ فَأَوْصَلَهُمْ وَمَضَى ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ فَنَظَرَ إِلَى مَا هُنَاكَ فَضَاءٌ لَيْسَ فِيهِ مُسَوَّدٌ وَلَا مُبَيَّضٌ فَاسْتَقْدَمَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى شِعْبِ فَزَارَةَ ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ ثُمَّ مَضَى إِلَى أَشْجَعَ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ الَّذِي قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خَلْفِهِ مِنْ سِكَّةِ هُذَيْلٍ فَطَعَنَهُ فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً وَحَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ فَأَنْفَذَهُ فِي الدِّرْعِ وَانْثَنَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ فَضَرَبَهُ فَأَثْخَنَهُ وَخَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ وَهُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ لَا يَزِيدُ عَلَى الطَّعْنِ الْكَارِيَّيْنِ فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ فَكَسَرَ الرُّمْحَ وَحَمَلَ عَلَى حُمَيْدٍ فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ فَصَرَعَهُ ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ حَتَّى أَثْخَنَهُ وَقَتَلَهُ وَأَخَذَ رَأْسَهُ وَدَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأُخِذَتِ الْمَدِينَةُ وَأُجْلِينَا هَرَباً فِي الْبِلَادِ

شرح الخوام بفتح خاء با نقطه و تشدید واو و الف ترب فروشی ماخوذ است از خامر بالف و تخفیف میم بمعنی ترب مفتاح مجرور و بدل است الشعب بکسر شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و با ره یک نقطه رود خانه که بین باشد و آب آن متفرق جاری شود فزاره بفتح فا و زای با نقطه و الف و را بی نقطه قبیله ایست هذیل بضم ها و فتح ذال با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین قبیله ایست الاشجع بار نقطه و حا بی نقطه و نون ست کردن کسی را بجراحت الزج بضم زای با نقطه و تشدید جیم آهنی که در پایین نیزه است الاجلا بجیم متفرق شدن مردمان یعنی و بیرون آمد محمد از خانه خود با خواص یاران خود تا رسید ببازار و بیشتر رسانید یاران خود را بلشکر خود بعد از آن رفت بخانه خود بعد از آن باز از خانه بیرون آمد از پی یاران تا رسید بمسجد ترب فروشان پس نظر کرد سوی آنچه در حوالی آن مسجد بود فضائی بود که نه در آنجا سیاه پوشی بود که از لشکر عباسیان است و نه سفید پوشی که از لشکر محمد است پس جرأت کرد پیشتر رفت تا رسید بکنار رود خانه بین که محاذی کوچه قبیله فزاره است بعد بعد از آن در کنار رود خانه رفت تا داخل محاذی کوچه قبیله هذیل شد بعد از آن رفت سوی آنچه برابر کوچه اشجع بود و از سر کوچه اشجع بیرون رفت داخل شد پس بیرون آمد سوی آن سوار که ایشان او را گفته بود ابو عبد الله علیه السلام از پس سر او از کوچه قبیله هذیل که محمد از محاذات آن گذشته بود پس بنیزه کوچک خود زد محمد را پس اثری نکرد در او اصلا و حمله کرد محمد بر آن سوار پس زد دماغ اسبش را پس زد او را با دیگران سوار آن

کرنا اگر و آنرا در زره یعنی که نیزه در زره و بند شد و در بدن محمد اثری نکرد پس چون آن مرد پیاده شده بود زخم دماغ اسب پس خم شد بر او محمد پس زد او را پس ملاحظه کرد محمد را و بیرون آمد بر محمد حمید بضم حاء بی نقطه و فتح میم و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه ابن قحطبه بفتح قاف و سکون حاء بی نقطه و فتح طاء بی نقطه و بار یک نقطه و محمد رو او پس کرده بود رو بسوار سابق و داشت نیزه آن سوار را بیرون آمدن حمید از کوچه آن بسمات بود پس نیزه زد محمد را بنیزه و زدنی که گذرانید سر نیزه را در بدن محمد پس شکست محمد نیزه را و حمله کرد بر حمید پس زد او را حمید با آهن بیخ نیزه پس انداخت محمد را بعد از آن از اسب فرود آمد پس زد محمد را با بیخ نیزه تا ملاحظه کرد او را و کشت او را و گرفت سرش را و متوجه شدند لشکر سیاه پوشان از هر جانب و گرفته شد مدینه و متفرق شدیم بسبب گریختن در شهرها اصل قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَانْطَلَقْتُ حَتَّى لَحِقْتُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكَمِّناً عِنْدَهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى أُصِيبَ رَحِمَهُ اللَّهُ ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْتَرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ حَتَّى أُصِيبَ بِالسِّنْدِ ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً تَضِيقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَاشْتَدَّ الْخَوْفُ ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح گفت موسی بن عبد الله پس روانه شدم تا رسیدم بمنزل برادرم ابراهیم بن عبد الله پس یافتم عیسی بن زید را پنهان در سوراخی نزد او پس خبر دادم ابراهیم را به بدی تدبیر محمد بن عبد الله که جدا از لشکر خود شد و تنها مردم آمد تا کشته شد یا بدی تدبیر عیسی بن زید و بیرون آمدیم با ابراهیم یعنی که او نیز بعد از برادرش خروج کرد و جمعی کثیر با او بیعت کردند و با علم و لشکر بجنگ سیاه پوشان رفتیم تا کشته شد ابراهیم رحمه الله بعد از آن رفتم با پسر برادرم که لقب پایین او اشتر بود عبد الله بن محمد بن عبد الله بن الحسن بجانب هندوستان تا کشته شد پسر برادرم در سند بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه ملکی است از جمله هندوستان بعد از آنکه چندین سال گذشته بود و امام جعفر صادق علیه السلام و منصور دوانیقی از عالم رفته بودند و مهدی محمد بن منصور بجای او خلیفه شده بود برگشتم از هندوستان که گریخته دور کرده شده تنگی میکرد بر من شهرها پس وقتی که تنگ شد بر من زمین و سخت شد ترس بیاد آوردم آنچه را که در نصیحت گفته بود ابو عبد الله که اگر اطاعت من کنند باید که طلب امان کنند از بنی العباس تا رها شود اصل فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَقَدْ حَجَّ وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَمَا شَعَرَ إِلَّا أَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ فَقُلْتُ لِي الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَدُلُّكَ عَلَى نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي فَقَالَ نَعَمْ مَا هِيَ فَقُلْتُ أَدُلُّكَ عَلَى مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ فَقَالَ لِي نَعَمْ لَكَ الْأَمَانُ فَقُلْتُ لَهُ أَعْطِنِي مَا أَثِقُ بِهِ فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَمَوَاثِيقَ وَوَثِقْتُ لِنَفْسِي ثُمَّ قُلْتُ أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ إِذاً تُكْرَمُ وَتُحْبَى فَقُلْتُ لَهُ أَقْطِعْنِي إِلَى بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ

فَقَالَ لِي انْظُرْ إِلَى مَنْ أَرَدْتَ فَقُلْتُ عَمَّكَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ فَقُلْتُ لَكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبِلْتَنِي فَقَبِلَنِي شَاءَ أَوْ أَبَى وَقَالَ لِي الْمَهْدِيُّ مَنْ يَعْرِفُكَ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ فَقُلْتُ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي وَهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي وَهَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي فَقَالُوا نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا شرح پس آمدم سوی مهدی محمد بن منصور و بتحقیق که حج کرده بود و خطبه میگفت مردمان را در سایه کعبه پس خبردار نشد مگر بر حالی که بتحقیق که من برخاستم از پایین منبر پس گفتم آیا مرا امان هست ای فلان بر حالی که دلالت میکنم ترا بر موسی بن عبد الله بن حسن گفت مرا آری ترا است امان پس گفتم او را ابراهیم مرا بچیزی که خاطرجمع شوم بآن او خلاصه ای که برای تو نزد است پس گفت آری چیست آن پس گفتم ترا دلالت میکنم ترا بر موسی پس گرفتم از او پیمانها و عهدها و خاطرجمع شدم برای خودم بعد از آن گفتم منم موسی بن عبد الله پس گفت در این هنگام گرامی داشته میشوی و عطا داده میشوی پس گفتم او را بسپر مرا سوی بعض خانه داده تو که ایستادگی کند بکار من نزد تو پس گفت مرا نظر کن که را اراده داری پس گفتم عموی ترا عباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس پس گفت عباس نیست حاجت مرا در تو پس گفتم ولیکن مرا است در تو حاجت سؤال میکنم از تو بحق فلان که هیچ کار نکنی مگر آنکه قبول کنی مرا پس قبول کرد مرا خواهی نخواهی و گفت مرا مهدی که میشناسد ترا که موی تو پیش و دور او یاران ما یا اکثر بودند پس گفتم این حسن بن زید میشناسد مرا و این موسی بن جعفر میشناسد مرا و این حسن بن عبد الله بن عباس میشناسد مرا پس گفتند آن کس که آری ای فلان گویا که در این چند سال که رفته غایب نشده از ما اصل ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهَذَا الْمَقَامِ أَبُو هَذَا الرَّجُلِ وَأَشَرْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَكَذَبْتُ عَلَى جَعْفَرٍ كِذْبَةً فَقُلْتُ لَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلَامَ وَقَالَ إِنَّهُ إِمَامُ عَدْلٍ وَسَخَاءٍ قَالَ فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفَيْ دِينَارٍ وَوَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَوَصَلَنِي فَأَحْسَنَ صِلَتِي فَحَيْثُمَا ذُكِرَ وُلْدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقُولُوا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَمَلَائِكَتُهُ وَحَمَلَةُ عَرْشِهِ وَالْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ وَخُصُّوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِأَطْيَبِ ذَلِكَ وَجَزَى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً فَأَنَا وَاللَّهِ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللَّهِ شرح بعد از آن گفتم مهدی را ای فلان هر آینه بتحقیق خبر داد مرا باین ایستادن من نزد تو پدر این مرد و اشارت کردم سوی موسی بن جعفر گفت موسی بن عبد الله و دروغ بستم بر جعفر لعوی از دروغ بستن پس گفتم مهدی را و امر کرده مرا که رسانم ترا از جانب او سلام و گفت که مهدی امام عدالت و کرم است موسی گفت پس امر کرد مهدی برای موسی بن جعفر پنج هزار دینار طلا پس امر کرد برای من موسی بن جعفر از آن پنج هزار دینار دو هزار دینار و بخشش کرد مهدی همه یاران موسی بن جعفر را و بخشش کرد مرا نیز باین عنوان که

کرد بخشش مرا یعنی که بیشتر از دیگران بود پس هر جا که مذکور شوند اولاد محمد بن علی بن الحسین پس بگویید صلی الله علیهم و ملائکه و حمله عرشه و الکرام الکاتبون و مخصوص سازید ابو عبد الله را بپاکیزه تر صلوات و جزا داده شود باد موسی بن جعفر از جانب عطایی که با من کرد خیر چه پرستی که من بخدا قسم چاکر ایشانم بعد از خدای تعالی محمد بن الحسن لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ وَاحْتَوَى عَلَى الْمَدِينَةِ دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْبَيْعَةِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَمِّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ حِينَ وَدَّعَهُ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً وَيُسِرُّونَ شِرْكاً وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عُصْبَةٍ ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح حسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب در ذی القعده سال صد و شصت و نه که در شب بیست و سوم محرم آن سال فوت مهدی عباسی در بکه و خلافت پسرش هادی بود خروج کرد در مدینه و بیرون آمد با جماعتی از علویین بجانب مکه و چون بجایی رسیدند نزدیک مکه است بکسر فاء و تشدید خاء با نقطه میانه مکه و [illegible] بفتح فا و تشدید خاء با نقطه میامند رسیدند باو لشکرهای سیاه پوشان و سردار ایشان عموی مهدی عباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس بود در روز هشتم ذی الحجه سال مذکور امان دادند او را او و یارانش بیعت کشته شوند پس گفت اولاد امان نمیدارم و جنگ کرد تا کشته شد با یاران و اهل بیت او و سر او را به ای هادی بردند و کشتگان سه روز در صحرا بی دفن ماندند تا آنکه درندگان مرغ و بعض گوشتهای ایشان را خوردند و لهذا منقول است در کتاب معجم البلدان از امام محمد تقی علیه السلام که گفته لم یکن مصیبة بعد کربلا اشد من فخ یعنی وقتی که خروج کرد حسین بن علی کشته شد در فخ و مسلط شد بر مدینه خواند موسی بن جعفر علیه السلام را سوی بیعت آمد نزد او پس امام علیه السلام گفت او را ای پسر عموی تکلیف مکن مرا آنچه تکلیف کرد پسر عموی تو مراد محمد بن عبد الله بن الحسن است که در حدیث سابق مذکور شد عموی تو ابو عبد الله را پس بیرون آید از من چیزی از دست که اراده آن ندارم چنانچه بیرون آمد از ابو عبد الله در حق محمد بن عبد الله سخنی که اراده آن نداشت پس گفت او را حسین جز این نیست که عرض کردم بر تو کاری که مطلب من بود پس اگر اراده کنی آنرا داخل آن میشوی و اگر کراهت کنی بزور ترا بر آن نمیدارم و الله تعالی است مدد طلبیده شده بعد از آن وداع کرد موسی بن جعفر را پس گفت او را ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام وقتی که وداع کرد او را که ای پسر عموی من براستی که

و را انگشت که کرده ای کشته میشوی خواه امان سیاه پوشان را قبول کنی و خواه نکنی پس خوب بعمل آور
جنگ را که هر چه از سیاه پوشان کشته شود خوب است چه انجام مرگشان از فرمان الهی
اظهار میکنند ایمان به ربوبیت رب العالمین را در باطن و مرگ مبادرت نمایند و بدرستی که ما از الله تعالی ایم
و بدرستی که ما سوی او بازگشت کنندگانیم حساب میکنم شما را نزد الله تعالی که خویشان پدری و مادری …
بیرون آمده حسین و شد از کار او آنچه شد کشته شدند همه ایشان چنانچه گفت موسی بن جعفر علیه السلم

نوزدهم اصل عن عبد الله بن ابراهیم الجعفری قال کتب یحیی بن عبد الله بن الحسن الی موسی بن جعفر
علیه السلم اما بعد فانی اوصی نفسی بتقوی الله وبها اوصیک فانها وصیة الله فی الاولین ووصیته
فی الآخرین خبّرنی من ورد علیّ من اعوان الله علی دینه ونشر طاعته بما کان من تحنّنک مع خذلانک
وقد شاورت فی الدعوة للرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله وقد احتجبتها واحتجبها ابوک من قبلک
وقدیما ادّعیتم ما لیس لکم وبسطتم آمالکم الی ما لم یعطکم الله فاستهویتم واضللتم وانا محذرک ما
حذّرک الله من نفسه شرح یحیی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مشهور بصاحب الدیلم است
و خروج کرد بمذهب زیدیه بعد از برادرانش محمد و ابراهیم که مذکور شدند در حدیث هفدهم این باب
و عبد الله حسین که مذکور شد در حدیث سابق التحنن بحاء بی نقطه و نون مشدده مصدر باب تفعل بسیاری شوق
الخذلان بکسر خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه ترک مدد الله تعالی کسی را المشاوره بشین با نقطه و واو بی نقطه
مبالغه در برهم زدن الرضا بکسر راء بی نقطه و الف مقصوره کسی که مردمان بامامت او راضی باشند مراد اینجا
خودش و برادرش محمد و امثال ایشان است الاحتجاب خود را در حجاب کردن و مراد اینجا دعوی چیزی کردن …
الاستهواء در دیوان عقل کسی کشاندن او بجانب هوا و هوس یعنی روایت است از عبد الله بن ابراهیم که از
اولاد جعفر طیار است گفت که نوشت یحیی بن عبد الله بن حسن سوی امام موسی کاظم علیه السلم اما بعد از حمد
و صلوة پس بدرستی که من سفارش میکنم خودم را بترس الله تعالی و باین ترس الله تعالی سفارش میکنم ترا
چه سفارش بترس الله تعالی سفارش الله تعالی است در امتهای سابق و سفارش الله تعالی است در امتهای
خبر داد مرا کسی که از جانب تو وارد شد بر من از مددکاران الله تعالی بر دین او که اسلامست و بر نشر
کمال اطاعت الله تعالی در مردمان مراد بایمان خودش است با آنچه شد از جانب کمال شوق تو بامامت با آنکه
الله تعالی ترک مدد تو بلشکر و اسباب کرده و بتحقیق مشورت کردی در خواندن مردمان ما مردمان را برای مرتضی
از جمله اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله و بتحقیق در پرده کردی آن دعوت را برای خود و در پرده کرد آنرا پدرت
نیز پیش از تو و دیرست که دعوی کردید امامت را که نیست برای شما و پهن کردید امیدهای خود را سوی

فیه بیان حال یحیی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن صاحب الدیلم

امامتی که نداده شما را الله تعالی پس در دنیا و پیروی عقل مردمان را و گمراه کردید مردمان را و من ترسانندهام ترا آنچه
ترسانیده ترا الله تعالی از جانب خودش که عذاب آخرت باشد اصل فکتب الیه ابو الحسن موسی بن
جعفر علیهما السلم من موسی بن ابی عبد الله جعفر وعلیّ مشترکین فی التذلل لله وطاعته الی یحیی بن عبد الله بن
حسن اما بعد فانی احذّرک الله ونفسی واعلمک الیم عذابه وشدید عقابه وتکامل نقماته
واوصیک ونفسی بتقوی الله فانها زین الکلام وتثبیت النعم اتانی کتابک تذکر فیه انّی مدّع
وابی من قبل وما سمعت ذلک منی وستکتب شهادتهم ویسألون ولم یدع حرص الدنیا ومطالبها
لاهلها مطلبا لآخرتهم حتی یفسد علیهم مطلب آخرتهم فی دنیاهم شرح مراد بعلی امام رضا علیه السلم است
او را داخل کرده در کتابت برای اشارت بوصی بودن او و ضمیر لها راجع بوصیت است مطالبها مرفوع
و معطوف بر حرص یا مجرور و معطوف بر الدنیا است فی در فی دنیاهم بمعنی مع است و میتواند بود که برای
ظرفیت باشد یعنی پس نوشت سوی او ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم که این کتابی است از بنده خدا
موسی بن جعفر و از علی بن موسی بر حالی که شریکند در فروتنی برای الله تعالی و برای اطاعت الله تعالی سوی یحیی بن
عبد الله بن الحسن که اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که من میترسانم ترا از الله تعالی و خودم را نیز و اعلام میکنم ترا
دردناک عذاب الهی و سختی عقاب او و بر وجه تمام بودن انتقامهای او و سفارش میکنم ترا و خودم را بترس
الله تعالی بدرستی که آن سفارش زینت سخن است و پابرجا کردن نعمتهاست آمد نزد من کتابت تو بر حالی
که ذکر کرده بودی در آن کتابت اینرا که من مدعی امامتم و پدرم پیش از این نیز مدعی بود و نشنیدی آن دعوی را
از من و البته نوشته میشود گواهی مردمان و پرسیده میشوند از آن گواهی که آیا بحق گفتند یا بباطل و نگذاشت
حرص دنیا و مطلبهای دنیا برای اهل دنیا مطلبی را برای آخرت ایشان تا فاسد کند بر ایشان مطلب آخرت ایشان را
با دنیای ایشان مراد اینست که اهل مطلب باطل خسران دنیا و آخرت دارند اصل وذکرت انّی ثبّطت
الناس عنک لرغبتی فیما فی یدیک وما منعنی من مدخلک الذی انت فیه لو کنت راغبا ضعف
عن سنّة ولا قلة بصیرة بحجة ولکن الله تبارک وتعالی خلق الناس امشاجا وغرائب وغرائز
فاخبرنی عن حرفین اسألک عنهما ما العترف فی بدنک وما الصهلج فی الانسان ثم اکتب الیّ بخبر
ذلک شرح الامشاج بفتح همزه و سکون میم و شین با نقطه و الف و جیم جمع مشیج بفتح میم و کسر شین
مختلف ترکیب کرده شده باهم الغرائب بفتح غین با نقطه و راء بی نقطه و الف و همزه مکسوره و باء یک نقطه جمع
غریبه بیگانگان از هم الغرائز بفتح غین با نقطه و راء بی نقطه و الف و همزه و زای با نقطه طبائع العترف بعین
بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و فاء والصهلج بصاد بی نقطه و هاء و لام و جیم این دو لفظ در کتب لغت بنظر نرسیده

و ظاهر اینست که مرکب و دن باشد بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم مثل عنبر یا بضم اول و سکون دوم
و ضم سوم مثل قنفذ یا بکسر اول و سکون دوم و فتح یا کسر سوم مثل درهم یا زبرج یا بکسر اول و فتح دوم و سکون
سوم مثل عنب و بر هر تقدیر میگوییم بر سبیل احتمال که العترف نشانی که بر آمده باشد و در شانه آدمی باشد
که در سرها در موضعی دیگر نباشد و در رنگ تاج خروس باشد و آن دلالت بر شقاوت و فجور صاحبش
میکند و صاحب آن نشان را عتریف بکسر عین بی نقطه و سکون تاء و کسر راء و یاء دو نقطه در پایین می نامند
صاحب قاموس گفته العتریف کزنبیل و عصفور الخبیث الفاجر الجریء الماضی الغاشم الظلوم ومن الجمال الشدید
… والعتریفة الغلبة الشدید والعترفة النفس التی لا تبالی الزجر والعترفان بالضم الدیک …
و راشد ائمه هدی … در گوشت مانند مهر انگشتر که دلیل امامت و عصمت است در دلالت …
شد در حدیث هشتم باب هفتاد و دوم که آن نشان در شانه امام موسی کاظم علیه السلم بوده و ذکر این
دو نشان برای اشعار با حادیثی است که از رسول صلی الله علیه وآله در بیان ائمه واقع شده مثل
آنچه منقول است که گفته … یعنی و ذکر کردی در کتابت که من
منع کردم مردمان را از بیعت تو برای رغبت من در آنچه در دو دست تست از دنیا و منع نکردم از دخول
در آنچه تو داخل آن شدی و تو در آن اگر میخواستم ضعیف بودن از علم بسنت رسول و نه کمی دیدن …
برهان از محکمات قرآن ولیکن الله تبارک و تعالی خلق کرده مردمان را ترکیب شده کان از اجزاء مختلفه و
از هم در میل نفسانی و صاحبان طبایع مختلفه یا بمعنی که بعضی رغبتی دارند مثل تو و بعضی ندارند مثل من پس خبر ده
مرا از دو کلمه می پرسم ترا از آنها چیست عترف که در بدن تست یا بمعنی که آن نشان چه چیزست و چیست صهلج
که در بدن آدمی باشد یا بمعنی که در بدن من است و آن نشان چیست بعد از آن بنویس سوی من خبر آنرا
که پرسیدم مراد حدیثی است که از رسول علیه السلم منقول شده در آن دو اصل وانا متقدم الیک احذّرک
معصیة الخلیفة واحثّک علی برّه وطاعته وان تطلب لنفسک امانا قبل ان تاخذک الاظفار
ویلزمک الخناق من کل مکان فتروح الی النفس من کل مکان ولا تجده حتی یمنّ الله علیک بمنّه وفضله
ورقّة الخلیفة ابقاه الله فیؤمنک ویرحمک ویحفظ فیک ارحام رسول الله صلی الله علیه وآله والسلام
علی من اتبع الهدی انّا قد اوحی الینا انّ العذاب علی من کذّب وتولّی قال الجعفری فبلغنی انّ کتاب
موسی بن جعفر علیه السلم وقع فی یدی هارون فلما قرأه قال الناس یحملونی علی موسی بن جعفر وهو بریء مما
یرمی به شرح الخناق بکسر خاء با نقطه و تخفیف نون ریسمانی که گلو کسی را بآن … خفه شود …
و تخفیف نون … مذکور شد باب … یعنی و من سفارش کننده ام سوی تو میترسانم ترا از

مخالفت خلیفه ظاهر هر وقت و مراد خودش است و تحریص میکنم ترا بر فرمانبرداری خلیفه و اطاعت او و اینکه
طلب کنی برای خودت امانی را از عذاب آخرت یا دنیا پیش از آنکه فرا گیرد ترا ناخنهای شیران و لازم تو شوند
ریسمان از هر جانب پس روی که طلب کنی برای خودت راه تنفسی از هر طرف دنیا و نیابی آنرا تا این طلب (؟)
برای اینست که عطا کند بر تو الله تعالی بعطای خود و فضل رحمت خود و نرمی دل خلیفه باقی دارد او را الله
تعالی پس امان دهد ترا و رحم کند ترا و رعایت کند در حق تو خویشیهای رسول الله صلی الله علیه وآله را
و سلامتی بر کسی است که تابع راه راست شود و بدرستی که ما ایقان داریم که بتحقیق وحی شده بما بتوسط رسول علیه السلم
که عذاب الهی بر کسی است که دروغگو شمارد خدا و رسول را در محکمات کتب الهی که در آنها نیست از اختلاف اثر
و روی گردانیده است و پشت کرده این اقتباس است از سوره طه گفت عبد الله جعفری پس رسید بمن اینکه
کتابت موسی بن جعفر علیه السلم افتاد در دست هارون پس وقتی که خواند آنرا گفت مردمان حمل آور میکنند مرا
بر موسی بن جعفر و او بری است از آنچه تهمت کرده میشود بآن اصل تم الجزء الاول من الجزء الثانی من الکتاب
الکافی بحمد الله ومنّه وتتلوه بمشیة الله وعونه فی الجزء الثانی من الجزء الثانی باب کراهیة التوقیت والحمد لله
وحده وصلی الله علی محمد وآله شرح این از تصرف بعض کاتبان است یعنی تمام شد جزء اول از جلد جزء دوم
از کتاب کافی بحمد الله تعالی و مدد او و لاحق میشود آنرا بخواست الله تعالی و مدد او در جزء دوم از جلد جزء دوم
کافی باب کراهیة التوقیت و ثنا مر الله تعالی راست بتنهایی او و درود فرستد
الله تعالی بر محمد و آل او تاریخ فراغ شارح عفا الله عنه و عن
والدیه و من عشیرته و من احبائه روز چهارشنبه
بیست و هفتم شهر محرم الحرام
سنه ستین و الف
هجریه
هزاران درود و هزاران سلام
ز ما بر محمد و آلش تمام

جزء دوم کافی هم

بلغ مقابلة

باب هشتاد و دوم اصل باب کراهیة التوقیت شرح[illegible] کانت در اول بنقطه و الف [illegible]
و تخفیف یا و و نقطه در یا بین مصدر باب تفعیل امتناع داشتن از چیزی و مراد اینجا نهی الله تعالی است
از چیزی التوقیت تعیین وقت چیزی و مراد اینجا دعوی علم است بوقت ظهور مهدی موعود پیش از آنکه ظاهر
شود **یعنی** این باب بیان نهی الله تعالی است از تعیین وقت ظهور دولت مهدی موعود علیه السلم و در این
باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول یا ثابت ان
الله تبارک و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین صلوات الله علیه
اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع
الستر و لم یجعل الله له بعد ذلک وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب قال ابو حمزة
فحدثت بذلک ابا عبد الله علیه السلم فقال قد کان ذلک **شرح** شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبة بحذف اسنا
با خبر دیگر ذکر کرده که عن ابی حمزة الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه السلم ان علیا علیه السلم کان یقول الی
السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون و لم نر رخاء فقال ابو جعفر یا ثابت
[illegible] و ایضا ذکر کرده که عن عثمان النواء قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول کان هذا الامر فی [illegible]
الله و یفعل الله بعد فی ذریتی ما یشاء سال هفتاد هجری زمان امامت امام زین العابدین علیه السلم بود
و عبد الله بن الزبیر در مکه دعوی خلافت میکرد و مروان بن الحکم در شام دعوی خلافت میکرد و با هر
کدام جمعی بیعت کرده بوده اند و استقلال نداشته اند و امام علیه السلم با شیعه خود در آن وقت فی الجمله
فراغتی داشته اند و امیر المؤمنین خبر از آن داده و لهذا رخاء بلفظ نکره است و ابو حمزه خیال جز از ظهور مهدی
موعود کرده امام حسین علیه السلم در سال شصت و یک هجری است پس مقدم بر سال هفتاد است و سال صد و
چهل اوائل دولت منصور دوانیقی بوده و ریاست استقلالی نداشته و ائمه هدی با شیعه خود در آن وقت نیز
فراغتی داشته اند و آن وقتی بوده که عبد الله بن الحسن شروع در بیعت گرفتن برای پسرش محمد بن عبد الله
کرده چنانچه مذکور شد در حدیث هفدهم باب سابع و وقتی بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چه اهل
تاریخ گفته اند که منصور دوانیقی در سنه خمس و اربعین و مائه آغاز عمارت بغداد نمود و بواسطه خروج محمد بن
عبد الله بن الحسن و برادرش ابراهیم چند گاهی آن عمارت تمام ماند و چون منصور از آن مهم
فارغ شد بار دیگر شروع در آن کرد و در سنه ست و اربعین و مائه با تمام رسید سال صد و چهل بعد از وفات
امام محمد باقر علیه السلم و قبل از وفات امام جعفر صادق علیه السلم است چه وفات امام محمد باقر علیه السلم در سال
صد و چهارده شده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل صادر شده مخفی نماند که امثال الحدیث از قبیل

شهادت م

اکام

در وفات امام محمد باقر [illegible]
در سال صد و [illegible]

استاره

استعاره تمثیلیه است که شایعست در قرآن و احادیث مراد اینست که وقت ظهور دولت آل محمد
علیهم السلم معلوم ما نیست اینقدر معلوم است که اگر قتل حسین علیه السلم نمیبود در سال هفتاد و میشد و اگر
فاش کردن شیعه اسرار ما را که بی باعث ضلالت و پیروان ایشان است نمیبود در صد و چهل میشد
پس مراد بحدیث در قول شما کم فاذعتم الحدیث توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است مثل بیان شرک ائمه
ضلالت و شرک هر که پیروی ایشان میرود بیان آیت سوره رعد شد در کتاب التوحید در شرح
حدیث سوم باب البداء که باب بیست و چهارم است و می آید در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم
باب خطب النکاح که باب چهل و چهارم است و اینجا میگویم که مراد بمحو برطرف کردنست خواه نسخ حکمی که
پیشتر بوده باشد و خواه بغیر آن و مراد باثبات احداث است خواه بتجدید حکمی که عوض منسوخ باشد
و خواه بغیر آن و مراد بام الکتاب آیات محکمات است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و پیروی ظن و امر
بسؤال اهل الذکر در غیر معلوم صریح شده چنانچه گفته در سوره آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و تسمیه آنها بام الکتاب باعتبار اینست که دلالت میکند بر وجود امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام کتاب
کتاب الهی در هر زمان پس از آنها معلوم میشود جمع کتاب الهی بتوسط امام مفترض الطاعه که حکم باشد
و سؤال کرده شود موافق آیت سوره بقره شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات
من الهدی و الفرقان بنا بر اینکه من برای سببیت باشد و هدی در دوم عبارت از امام عالم باشد و فرقان
عبارت از محکم قرآن باشد و مراد بیودن ام الکتاب نزد الله تعالی اینست که محفوظ است نزد الله تعالی
بنفعی که در هر کتاب شریعتی مضمون آن بوده و محو و اثبات متعلق بآن نشده و نخواهد شد و از این ظاهر میشود
که ذکر این آیت در این مقام برای اطمینان قلب و تسلی شیعه امامیه است و مراد اینست که عدم ظهور مخصوص
وقت قیام قائم آل محمد علیهم السلم باید که باعث سستی اعتقاد شما نشود زیرا که برهان واضح از محکمات قرآن
دلالت میکند بر امامت امام عالم بجمیع احکام و بطلان ائمه ضلالت در هر زمانی تا آخر الزمان **یعنی** روایت است
از ابو حمزه ثمالی که بفارسی فقط منسوب ثماله که پدر طایفه است و نام ابو حمزه ثابت است گفت شنیدم از ابا جعفر
محمد باقر علیه السلم که میگفت ای ثابت بدرستی که الله تبارک و تعالی بتحقیق بتقدیر داشت ما و شیعه ما نزد یک
بتعیین کرده بود ظهور این امارت ائمه هدی را در سال هفتاد هجری پس چون کشته شد حسین صلوات الله علیه
سخت شد غضب الله تعالی بر ستمکاران اهل زمین پس تاخیر کرد برای خذلان آن ستمکاران تا سال صد و چهل
هجری پس حکایت کردیم شما را باسرار خود پیش شما کردید حکایت ما را پس فاش شد و بر پرده سر ما را مراد اینست
که آن زمان نیز بتقدیر داشت ما و شیعه ما نزدیک بتعیین نشد و چون افشای سر کردید از آن زمان نیز تاخیر شد

دیگر دانیده الله تعالی برای آن ظهور دولت وقتی معین نزد ما در طرف میکند الله تعالی آنچه را که خواهد خواه از احکام
شریعت وخواه غیر آنها و اثبات میکند الله تعالی آنچه را که خواهد خواه از احکام شریعت وخواه غیر آنها و محو است
از محو و اثبات نزد الله تعالی محکمات که ام الکتاب است گفت ابو حمزه پس حکایت کردم آن حدیث را برای
امام جعفر صادق علیه السلام برای تصدیق آن گفت تحقیق بود آن دوم اصل عَنْ مِهْزَمٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ
دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ مَتَى هُوَ فَقَالَ يَا مِهْزَمُ كَذَبَ
الْوَقَّاتُونَ وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد
مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه پس گفت اول قربانت شوم خبر ده مرا از ظهور این امارت اهل بیت
که انتظار آن میکشیم کی میشود آن پس گفت ای مهزم دروغ گفتند جمعی که تعیین کنند کاهنه و برکات یا تعیین
میکنند تسلیم و رضا بقضا کنند کاهنه دران سوم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ
إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نُوَقِّتُ شرح روایت است از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از قاسم بن محمد از علی بن ابی
حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قائم آل محمد علیهم السلام که کی دولت
او ظاهر میشود پس گفت دروغ گفتند تعیین کنندگان وقت آن ما اهل بیت رسول تعیین نمیکنیم و نفی تعیین
جزئی از سال و وقت پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث یکم باب هفتاد و دوم چهارم اصل
احمد باسناده قال قال أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ شرح روایت کرد احمد بن محمد باسنادی
که در سابق مذکور شد ابو بصیر گفت که امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امتناع کرده الله تعالی مگر از اینکه
مخالفت کند وقتی را که تعیین کنندگان قرار میدهند مراد اینست که در سالی میشود که هیچکس پیش از آن
گمان آن دران سال نداشته باشد پنجم اصل عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لِهَذَا
الْأَمْرِ وَقْتٌ فَقَالَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلَى رَبِّهِ وَاعَدَهُمْ
ثَلَاثِينَ يَوْماً فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْراً قَالَ قَوْمُهُ قَدْ أَخْلَفَنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ
فَجَاءَ عَلَى مَا حَدَّثْنَاكُمْ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ
اللَّهُ تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ شرح مراد بوقاتون جمعیند که دعوی علم بوقت ظهور قائم علیه السلام میکنند بخیال اینکه ائمه
علیهم السلام تعیین آن وقت کرده اند و حال آنکه کلام ائمه حالیست از آن و با هر کلام ایشان قرینه حقیقت بر خلاف
آن هست لیکن نزد غیر خواص خود آنها ریخته برای علم ایشان با اینکه اگر رسیده بی تابی برای کاری دیگر
نظر آنچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث سیم باب ان الصدقة تدفع البلاء که قال النبی صلی الله علیه و آله

ان

ان جزا الیهودی بعنه اسود فی قفاه و قیضه قال فذهب الیهودی فاحتطب حطبا کثیرا فاحتمله ثم لم یلبث ان انصرف
تا آخر و وعده نمودن موسی از این قبیل بوده چنانچه گفته در سوره بقره وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً و گفته در
سوره اعراف وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً و بیان میشود در
کتاب الصیام در شرح حدیث دوم باب هفتم که باب ما ورد فی الحدیث منصوب و مفعول دوم حدثناکم
ضمیر مستتر در جاء راجع بالحدیث است مراد با حدیث و خول معنی آن در اول کلام خطابست و این دو قسمت
اول آنکه آنچه موافق اراده متکلم باشد دوم آنکه مخالف اراده متکلم باشد علی ما حدثناکم اشاره بقسم اول است
و علی خلاف ما حدثناکم اشاره بقسم دوم است باعتبار اینکه علامت قسم اول وقوع اثر آنست و علامت قسم
دوم وقوع خلاف اثر آنست صدق در اول بتشدید دال و در دوم بتخفیف دالست یعنی روایتست از فضیل
بضم فا و فتح ضاد با نقطه در بالا و تخفیف سین بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم
آیا برای ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین هست پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعی که دعوی علم بوقت
آن میکنند بیان این آنکه موسی کلیم الله علیه السلام وقتی که بیرون آمد روانه سوی صاحب کل اختیار خود
یعنی جایی که مامور بود برفتن بانجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز با قرینه حقیقه بر احتمال
زیادتی پس آن کلیمنا زیاد کرد الله تعالی از نگه موسی را بر سی روز ده روز گفتند اکثر امت آنچنین خلاف
وعده کرد ما را موسی پس کردند آنچه کردند که گوساله پرستی است پس بحقیق چون که ما بزرگویم شما را گفتنی پس اصلا
آن سخن درد همه شما برابر آنچه گفته ایم بانچه که نقل آید اثر آن سخن برابر آنچه که شما شنیده اید پس گوئید
براست آورد الله تعالی شنیده ما را و اگر گوئیم شما را گفتنی پس آید آن سخن درد همه شما بر خلاف آنچه خبر
داده ایم شما را بان یعنی که خلاف شنیده شما نقل آید پس گوئید راست گفته الله تعالی در آیاتی که دلالت
میکند بر اینکه آدمی شما بزد دهیا شیر و باشد تا ای طبع خود غیره حق شمرده چیز را که خلاف حق و خبر است
و اگر کسی گفتنی گوید آنرا حمل بر راست تای خود میکند و حال آنکه مراد ان قائل خلاف آنست و موافق حق و صدق
و دلالت مثل آیت سوره بنی اسرائیل وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و آیت
سوره مؤمنون وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و آیت سوره انعام وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ و می آید در احادیث باب نود و دوم تا ثواب داده شود در دو بار اول بسبب
ایمانی که مشترک است میان هر دو قول دوم بسبب صبر بر بلاسا و ضراء و رضا بقضای الهی هر چند که مکروه طبع باشد ششم
اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشِّيعَةُ تُرَبَّى
بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ شرح ترتی برا بی نقطه و نون شده بصیغه مجهول مضارع غایب باب تفعیل است

روایتست از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت بمن امام موسی
کاظم علیه السلام که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد با آرزوها از دویست سال و دولت بنی عباس و مراد ساختن که
مامون امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطرها قرار داده چنانچه گذشت در
حدیث بیست و یکم باب هفتاد و دوم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود
شیعه را دویست سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعضی آرزوها شود خواهد بود و شاید که متصل بظهور
دولت مهدی شود والله اعلم و نیز دیگر بالمضمون گذشت در حدیث سوم و ششم باب هفتاد و دوم هفتم اصل
قَالَ وَقَالَ يَقْطِينُ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ إِنَّ
الَّذِي قِيلَ لَنَا وَلَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ فَأُعْطِيتُمْ مَحْضَهُ فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ وَإِنَّ
أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ فَعُلِّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قِيلَ لَنَا إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ
لَقَسَتِ الْقُلُوبُ وَلَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَكِنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَمَا أَقْرَبَهُ تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ
النَّاسِ وَتَقْرِيباً لِلْفَرَجِ شرح علل بعین بی نقطه بصیغه مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است
التعلیل مشغول کردن کسی بطعامی و مانند آن العل بفتح عین و العلل بفتح عین و فتح لام اشامیدن کسی را
شربتی بعد از شربتی یعنی حسین گفت که گفت یقطین پدرش علی بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را
که دولت اولاد عباس در فلان سال کار بهم رسد پس ظهور مهدی دران سال نشد حسین گفت
گفت او را علی برسی که آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشند الا اینکه
کار شما حاضر شده بود و داده شدید صرف آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستی که کار ما حاضر
نشده بود پس مشغول کرده شدیم با آرزوها چه اگر گفته میشد صریحا ما را بدرستی که این کار نمیشود مگر تا دو
سال یا سیصد سال مثلا هر آینه سخت میشد دلها یعنی که نرمی ایمان بربوبیت رب العالمین در دلها کم میشد
و هر آینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف میشدند ولیکن ائمه گفتند چه زود است آن و چه
نزدیکست آن برای طلب الفت دلهای مردمان با ائمه و برای نزدیک شمردن فرج مراد قدر مشترک میان
حصول ثواب آخرت بردن و میان ظهور دولت حقست و میتواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد چنانچه گفته
شخصی را اطال الله بقاءک گفت کی بالانعام و قضی ماه که نظر این تعلیلست تخواهیت با حتمال زود
امر آن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل بین یدی الساعة
هشتم اصل عن ابراهیم بن مهزم عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذكرنا عنده ملوك آل فلان فقال إنما
هَلَكَ النَّاسُ مِنِ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا

ساعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا شرح روایتست از ابراهیم بن مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه از پدرش
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت ذکر کردیم نزد او پادشاهان اولاد عباس را که در روز بروز دولت
ایشان زیاد میشود پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک
میشوند مردمان از بی تابی ایشان در طلب برای ظهور این دولت حق بدرستی که الله تعالی عجلت نمیکند
برای عجلت بندگان بدرستی که این دولت اولاد عباس را آخریست که چون برسد سوی آن آخر پس
اگر بجنبند و پیش آیند اولاد عباس با آن آخر پیش نمیشوند یک ساعت و پس نمیشوند یعنی نمانند که این تعلیل
است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که در انقراض دولت اولاد عباس ظهور مهدی
موعود شود و امید وار باشند باب هشتاد و دوم اصل باب التمحیص والامتحان شرح التمحیص کار بی نقطه و فا خالص
خالص کردن طلا در بوته الامتحان بکار بی نقطه از کوران یعنی این باب بیان خالص کردن الله تعالی است مومنان
را جدا کردن غیر خالص از ایشان و آزمودن ایشان دراین باب شش حدیثست اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لما بویع بعد مقتل عثمان صعد المنبر و خطب بخطبة ذكرها
يقول فيها ألا إن بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيه صلى الله عليه وآله والذي بعثه بالحق لتبلبلن
بلبلة ولتغربلن غربلة حتى يعود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم وليسبقن سابقون كانوا قصروا
وليقصرن سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ولقد نبئت بهذا
المقام شرح مجموع این خطبه مذکورست در کتاب الروضه در اواخر سی و دوم آنجا بعد از فزیبه چنین است
و لتسطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم تا آخر البلیه بفتح با و کسر لام و تشدید یا رو و نقطه در پایین
که دو مستی منقلب از واو است اسم مصدر باب افتعال امتحان و اختبار و مراد اینجا تکلیف و این اشارت
باینکه چنانچه پیش از بعثت بنی مشرکان بودید و مکلف باسلام شدید در زمان تنخیه کان شدید
در باطن و امروز مکلف باسلام حقیقی میشوید عادت یعنی صارت است والذی قسم است لتبلبلن بفتح لام
اول و ضم تا و دو نقطه در بالا و فتح دو با و سکون لام دوم و ضم لام سوم و نون تاکید ثقیلست البلبله
مصدر باب فعلله پریشان خاطر کردن کسی را بوسوسه و این اشارتست بانچه واقع شده از اختلاف طلحه
و زبیر و امثال ایشان بوسوسه شیطان بعد از بیعت لتغربلن بفتح لام اول و ضم تا و دو نقطه در بالا و غین با
نقطه و سکون را بی نقطه و فتح با و یک نقطه و ضم لام دوم و نون تاکیدست الغربله مصدر باب فعلله نیز بیک از هم
بغربال و اینجا استعاره است سابقون ولتسطن بفتح لام و ضم تا دو نقطه در بالا و سین بی نقطه و واو است
منقلب از واو و ضم طا بی نقطه و نون تاکید مجهول باب نصر است السوط بفتح سین و سکون واو بریم زدن دیگ

کند سال بود اوتو

با صنفوام

صنعت کنندگان وقت آنند و چنین شد که هر گاه

و چنین چیان معنی دانستیم و گفته شد که فراغت شما در فلان سال کار بهم رسد

و هذا الیوم م

وسسواط و آن چوبیست که تراشیده میشود برای همین کار لیکن فاش نبود در فتوای و منصوب میتواند بود دار
بعض نسخ بعبارت کرده اند یابین یا لاعلا یا بین دو احتمال دارد اول آنکه هرکدام از مخاطبان خاص
خود را برکرد دانسته یعنی که کارهایی که نمیکردند کنند و آنچه را که میکردند ترک کنند که یابین بودند درجه
ایمان بالا شوند و بعضی که بالا بودند پایین شوند یسبقن بفتح لام و فتح قاف بصیغه معلوم باب ضرب است
مقصرا بصیغه معلوم باب تفعیل یا باب حسن است و الله قسم است ما نافیه است کتمت بتا و دو نقطه در بالا
بصیغه ماضی متکلم مجهول باب نصر است و فاعل محذوف الله و رسول است و ضمیر متکلم مفعول اول و ما شاملات
وسمه بفتح واو و سکون سین بی نقطه و تا وحدت منصوب و مفعول دوم است و کتم گاهی متعدی بدو
مفعول میشود مثل کتمته سری و گاهی متعدی بیک مفعول میشود و مثل کتمت سری منه و مثل ان الذین یکتمون
ما انزلنا من البینات والهدی الوسمه علامتی که از آن مستنبط میشود چیزی و از آن ماخوذ است متوسمین در
در آیت سوره حجر ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و گذشت در احادیث باب ان المتوسمین الذین ذکرهم
الله عزوجل فی کتابه هم الائمه والسبیل فیهم مقیم که باب بیست و ششم است کذبت بصیغه متکلم معلوم باب ضرب است
الکذبه بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و کسر ذال و تا وحدت یکدروغ نبئت بنون و با یک نقطه
و همزه بصیغه ماضی متکلم مجهول باب تفعیل است مقام بفتح میم و ضم میم میتواند بود و بر هر تقدیر مصدر میمی و اسم
مکان و اسم زمان میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه امیر المؤمنین صلوات
الله علیه وقتی که بیعت کرده شد بامامت بعد از کشته شدن عثمان بالا رفت منبر را و خطبه گفت مردم را
بخطبه که ذکر کرد آن حضرت یا امام جعفر صادق علیه السلام از اول تا آخر میگوید امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که
آگاه باشید و بدرستی که تکلیف شما بحقیقت گردیده مانند روش آن تکلیف در روزی که فرستاد الله تعالی پیغمبر
خود را صلی الله علیه و آله بقسم بآنکه فرستاد آن پیغمبر را بقرآن که هر آینه انداخته میشوید در وسوسها نوعی از
انداختن و بیخته میشوید بغربال نوعی از بیختن تا آنکه میگردد پایین تر شما بالاتر شما و بالاتر شما پایین تر
شما و هر آینه سبقت خواهند گرفت البته در مرتبه ایمان بعنایت سبقت گیرندگانی که تقصیر کرده بودند در
ایمان در زمان رسول علیه السلام مثل معاویه و هر آینه تقصیر خواهند کرد بعنایت سبقت گیرندگانی که سبقت
گرفته بودند در مرتبه ایمان در زمان رسول مثل طلحه و زبیر یا اشارتست بزمان غیبت مهدی موعود و زمان ظهور
و دولت او که می آید در حدیث آینده که تابع او از عرب کم خواهد بود بخدا قسم که پنهان داشته نشد از من
علامتی و هرگز دروغ نگفتم یکدروغ و هر آینه بحقیقت خبر کرده شدم باین مقام و این روز دوم اصل عن ابن
ابی یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ویل لطغاة العرب من امر قد اقترب قلت جعلت

دوم آنکه بعضی مخاطبان

بعضی از باب تفعیل یا باب حسن است م

فداک

فداک کم مع القائم علیه السلام من العرب قال نفر یسیر قلت والله ان من یصف هذا الامر منهم لکثیر
قال لابد للناس من ان یمحصوا ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر شرح الطغاة
بضم طا بی نقطه و تخفیف غین با نقطه و الف و تا تانیث جمع طاغی یعنی کسی که از حد خود تجاوز کرده اند و بجا
و طلب دنیا و ترک امر مهدی مشغول شده اند مراد اولاد عباس و اتباع ایشانست عرب گاهی
مستعمل میشود در مقابل عجم و گاهی مستعمل میشود بمعنی امت نبی عربی چنانچه می آید در کتاب العشره در حدیث
اول و دوم و سوم باب الاکفاء و الاحتباء که باب بیست و دوم است و بنا بر اول ذکر العرب برای
آنست که گرسنه کان ایشان عجمند یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت که وای طاغیان عرب را از کاری که بتحقیق نزدیک شد مراد خروج ترک است و کشته شدن بنی عباس
از ترکان و رفتن بدست لشکر هلاکو در بغداد و میتواند بود که مراد ظهور دولت اولاد عباس باشد
و شکست بنی امیه از اهل خراسان شد ~~چنانچه ...~~
از عجمند و میتواند بود که مراد غیبت مهدی موعود یا ظهور او باشد چنانچه یاران مهدی موعود از عرب خواهد بود
گفت عبد الله گفتم بخدا قسم که کسی که بیان میکند این امارت امامت مهدی را یعنی که شیعه است از جمله
هر آینه بسیار است گفت ناچار است مردمان را از آنکه خالص کرده شوند و جدا کرده شوند و بیرون برده شوند
از ایمان با بیرون کشیدن که بگالبر یا قیانه در غربال میشوند خلقی بسیار و اشارتست بوقت غیبت مهدی موعود و وقت
ظهور اوست سوم اصل عن منصور قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا منصور ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد
ایاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد شرح
روایتست از منصور گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای منصور بدرستی که ظهور این امارت حق نمی
آید شما را مگر بعد از ناامیدی و نه بخدا قسم تا جدا کرده شوید و نه بخدا قسم تا خالص کرده شوید و نه
بخدا قسم تا عاقبت بخیر شود هرکه لایق آنست که عاقبت بخیر شود و عاقبت بخیر شود آنکه لایق آنست
که عاقبت بخیر شود چهارم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا وهم لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنه قلت جعلت فداک الذی عندنا ان الفتنه فی الدین فقال یفتنون
کما یفتن الذهب ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب شرح در آلم احتمالات هست از آنجمله آنکه
الف اشارتست بفتنه ابو بکرست که در سال اول وفات رسول علیه السلام شد و لام اشارتست بفتنه معاویه
که در سال سی ام وفات رسول علیه السلام مستقل شد و میم اشارتست بفتنه بنی مروان ...
که در سال چهلم وفات رسول علیه السلام شد یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که آلم آیا گمان کرده اند مردمان

راوی عبد الله گفتم قربانت شوم چه کسی

و غربال کرده شوند م

که واگذاشته میشوند بآنکه گویند مؤمن شدیم و ایشان انداخته در فتنه نشوند بعد از آن گفت ما
چیست مراد باین فتنه گفتم قربانت شوم آنچه نزد ماست در معنی آن اختلاف در سالی در دینست پس
امام علیه السلام گفت بفتنه انداخته میشوند چنانچه بفتنه انداخته میشود طلا بعد از آن برای تصریح بآنکه
مراد بفتنه اختلاف نیست بلکه مراد خالص کردنست گفت خالص کرده میشوند چنانچه خالص کرده میشود
طلا در بوته پنجم اصل عن سلیمان بن صالح رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال ان حدیثکم هذا
لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه انه لابد من ان یکون فتنه
یسقط فیها کل بطانه وولیجه حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی فیها الا نحن
وشیعتنا شرح روایتست از سلیمان بن صالح بالا برد حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت
بدرستی که حدیثی که شما از ما نقل میکنید هر آینه دوری میکند از آن دلهای انزجار برای شدت تکلیف
در آنها بترک پیروی طبع پس هر که اقرار کند بآن پس زیاده کنید برای او نقل حدیث ما را و هر که انکار کند
آن را پس واگذارید او را بدرستی که ناچار است از آنکه شود خالص کردنی که افتد از مرتبه ایمان در آن
خالص کردن هر بیرون تاختی که مانند آستر باشد و هر داخل شده در ایمان از غیر جنس مؤمنان تا آنکه
افتد از مرتبه ایمان در آن خالص کردن کسی که میشکافد موی را بدو مو که هر که بطول آن دو باشد یعنی که از
زیرکی دنیا موشکافی میکند تا آنکه باقی نماند در این خالص کردن مگر ما ائمه هدی و شیعه تمام اعتقاد ما
ششم اصل کنت انا والحارث بن المغیره وجماعه من اصحابنا جلوسا وابو عبد الله علیه السلام
یسمع کلامنا فقال لنا فی ای شیء انتم هیهات هیهات لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم
حتی ~~تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون~~ تغربلوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی
تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی
من یشقی ویسعد من یسعد شرح بودم من و حارث بن مغیره و جمعی از یاران ما نشستگان و امام جعفر صادق
علیه السلام میشنید سخن ما را مراد اینست که سخن در وقت ظهور قائم علیه السلام میکردیم که شاید که زود شود
و او میشنید پس گفت بعنوان استفهام انکاری در چه چیزید شما دورست خیال شما دورست خیال شما نه بخدا
که نمیشود آنچه میکشید سوی آن چشمهای خود را تا غربال کرده شوید و آنکه جدا شده نه بخدا قسم که نمیشود آنچه
تا خالص کرده شوید نه بخدا قسم که نمیشود آن تا جدا کرده شوید نه بخدا قسم که نمیشود آن مگر بعد از ناامیدی از وقوع آن
نه بخدا قسم که نمیشود آن تا عاقبت بخیر شود کسی که قابل آنست و عاقبت بخیر شود کسی که قابل آنست باب
هشتاد و سوم اصل باب انه من عرف امامه لم یضره تقدم هذا الامر او تاخر شرح لم یضره بصیغه معلوم باب نصر

کمال م

حتی تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه م

یا باب افعال

یا باب افعالست و ضمیر مستتر راجع بمصدر عرف است و نفی ضرر کنایت از دفع همه ضررهاست
یعنی این باب بیان آنست که کسی که شناخت امام خود را بآنکه که در مشکلات سؤال کند
حیث انکه سؤال اهل الذکر میسرست در اینجا و اعتراف کرد که امام منزه است از اطاعت لازم ربوبیت
رب العالمین است پس برای نهی از اختلاف از روی طمع واجبست در هر زمانی ضرر نمیرساند
او را خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد در این باب هفت حدیث است اول اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام اعرف امامک فانک اذا عرفت لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشناس امام خود را چه بدرستی که تو چون شناختی او را ضرر
نمیرساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد دوم اصل عن الفضیل بن یسار
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل یوم ندعو کل اناس بامامهم فقال یا فضیل
اعرف امامک فانک اذا عرفت امامک لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر ومن عرف
امامه ثم مات قبل ان یقوم صاحب هذا الامر کان بمنزله من کان قاعدا فی عسکره لا بل
بمنزله من قعد تحت لوائه قال وقال بعض اصحابه بمنزله من استشهد مع رسول الله صلی
الله علیه وآله شرح روایتست از فضیل بن یسار گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل یاد کن ای محمد روزی که میخوانیم هر جماعتی را سوی بهشت یا
سوی دوزخ بنام ایشان یعنی که مدار بهشتی و دوزخی بودن بر حقیت و بطلان ائمه خواهد
بود پس گفت ای فضیل بشناس امام خود را چه بدرستی که تو چون شناختی امام خود را ضرر
نمیرساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد و هر که شناخت امام خود را
بعد از آن مرد پیش از آنکه بکار امامت ایستد صاحب این امارت حق شد مانند کسی که نشسته باشد
در لشکر او نه همین است بلکه مانند کسی است که نشسته باشد زیر علم او فضیل گفت و امام گفت بعض
یاران امام حق مانند کسی است که شهید شده با رسول الله صلی الله علیه و آله سوم اصل عن ابی
بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک متی الفرج فقال یا ابا بصیر وانت ممن
یرید الدنیا من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره شرح روایتست از ابو بصیر گفت گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم کی است فرج آل محمد یعنی ظهور دولت حق پس گفت ای
ابو بصیر تو نیز از جمله جمعی که اراده دنیا دارند که بیتابی میکنی هر که شناخت امام خود را پس
غم از دل او دور شده برای انتظار ظهور دولت حق اشارتست بآنچه گذشت در حدیث ...

که مانند کسی است که در زیر علم او باشد اگر بر این حالت بمیرد **چهارم اصل** سَأَلَ أَبُو بَصِیرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ تَرَانِی أُدْرِکُ الْقَائِمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا أَبَا بَصِیرٍ أَلَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَکَ فَقَالَ إِی وَاللَّهِ وَأَنْتَ هُوَ وَتَنَاوَلَ یَدَهُ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا تُبَالِی یَا أَبَا بَصِیرٍ أَلَّا تَکُونَ مُحْتَبِیاً بِسَیْفِکَ فِی ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ **شرح** پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلم را و من میشنیدم یا بیرون کش که گفت آیا می بینی مرا که دریابم زمان قائم آل محمد علیهم السلم پس گفت ای ابو بصیر آیا نمیشناسی امام خود را پس گفت آری والله میشناسم و تو آن امامی و گرفت دست امام علیه السلم را پس امام گفت بخدا قسم که باکی نداری ای ابو بصیر از اینکه نباشی حمایل کننده شمشیر خود در سایه ایوان قائم صلوات الله علیه یعنی که در ثواب تفاوتی نیست میان تو و آن کس که در سایه ایوان او شمشیر حمایل کرده بجد ایستاده باشد **پنجم اصل** سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَنْ مَاتَ وَلَیْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِیتَتُهُ مِیتَةٌ جَاهِلِیَّةٌ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ یَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ کَانَ کَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت که هر که مرد بر حالی که نیست او را امامی از ائمه هدی پس مردن او مردن کفرست و هر که مرد بر حالی که او شناسا ست امام خود را ضرر نمیرساند او را خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد و هر که مرد بر حالی که او شناسا ست امام خود را شد مانند کسی که او با قائم علیه السلم است در خیمه او **ششم اصل** عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنَا أَلَّا یَمُوتَ فِی وَسَطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِیِّ وَعَسْکَرِهِ **شرح ششم** روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت که ضرر نمیرساند کسی را که مرد در حال انتظار ظهور سلطنت ما اینکه نمیرد در میان خیمه مهدی علیه السلم یا میان لشکر او یعنی کسی که شهید شود در جنگ گاه او و میتواند بود که شک از راوی باشد **هفتم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اعْرِفِ الْعَلَامَةَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ کَانَ کَمَنْ کَانَ فِی فُسْطَاطِ الْمُنْتَظَرِ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که بشناس علامت ربوبیت رب العالمین را که امام عالم بجمیع احکام باشد تا مردمان پیروی ظن نکنند و صاحب کل اختیار خود الله تعالی را دانند یا مراد علامت کشتی بودن و استیلا از اهل جهنت و حاصل هر دو یکی است پس چون شناختی او را ضرر نمیرساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت حق و خواه پس افتد بیان این آنکه براستی که الله تعالی میگوید

در سوره بنی اسرائیل روزی که میخوانیم هر جماعت را با امام ایشان بیان شد در شرح حدیث دوم پس هر که شناخت امام خود را شد مانند کسی که بوده باشد در خیمه انتظار کشیده شده مراد قائم علیه السلم است

باب بیست و چهارم اصل باب مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَیْسَ لَهَا بِأَهْلٍ وَمَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّةَ أَوْ بَعْضَهُمْ وَمَنْ أَثْبَتَ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَیْسَ لَهَا بِأَهْلٍ **شرح** این باب بیان حال کسی است که دعوی کند برای خود امامت را و نیست لایق امامت و بیان حال کسی که منکر شد جمیع ائمه را یا بعض ایشان را یعنی بیان آنکه تفاوت نیست در عذاب میان منکر جمیع و منکر بعض و بیان حال کسی که ثابت کرد امامت را برای کسی که نیست لایق امامت خواه منکر بعض ائمه حق باشد و خواه نه یا بیرون شو که شریک شد در یکی از آن دو امام ناطق را و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عَنْ سَوْرَةَ بْنِ کُلَیْبٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ تَرَى الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ قَالَ مَنْ قَالَ إِنِّی إِمَامٌ وَلَیْسَ بِإِمَامٍ قَالَ قُلْتُ وَإِنْ کَانَ عَلَوِیّاً قَالَ وَإِنْ کَانَ عَلَوِیّاً قُلْتُ وَإِنْ کَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ وَإِنْ کَانَ **شرح** مراد بعلوی فرزند علی علیه السلم است مطلقا و مراد بوُلد فرزندان بی واسطه است مثل محمد بن الحنفیه **یعنی** روایت است از سوره بفتح سین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه ابن کلیب بضم کاف از امام محمد باقر علیه السلم گفت گفتم قول الله عز و جل در سوره زمر و روز قیامت می بینی آن جماعت را که دروغ بستند بر الله تعالی رو های ایشان در آن روز سیاه است گفت مراد کسی است که دعوی دروغ کرده باشد و ظاهر شود راوی هر چند گفت گفتم هر چند که فرزند علی علیه السلم باشد گفت هر چند که فرزند علی باشد گفتم هر چند که باشد از اولاد بی واسطه علی بن ابی طالب علیه السلم گفت هر چند که باشد چنان **دوم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَیْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ کَافِرٌ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که کسی که دعوی کند برای خود امامت را و از جمله قابلان امامت نیست پس او منکر ربوبیت رب العالمین است **سوم اصل** قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ تَرَى الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَى اللَّهِ قَالَ کُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَیْسَ بِإِمَامٍ قُلْتُ وَإِنْ کَانَ فَاطِمِیّاً عَلَوِیّاً **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **چهارم اصل** عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ ثَلَاثَةٌ لَا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَلَا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَیْسَتْ لَهُ وَمَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ نَصِیباً **شرح** روایت است از ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او میگفت که سه کس اند که سخن نمیگوید با ایشان الله تعالی کنایت است از عدم محبت است و پاکیزه نمیشمرد ایشان را و ایشان راست عذابی دردناک

که گفت هر کسی که من امام و نیست امام اشارت است باینکه رو سیاهی ساحت جزای کسی است م

و بنا شد م

قال و ان کان فاطمیا علویا م

مضمون لا یکلمهم الله تا آخر مذکور است در سوره بقره و سوره آل عمران **یعنی** م

کرمنیت ان امامت او را م

که کسی که دعوی کرد برای خود امامت را از جانب الله تعالی و کسی که منکر شد امامی از جانب الله تعالی را و کسی که دعوی کرد که آن دو کس اول را در حقیقت اسلام بخششی هست **پنجم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا یَدَّعِیهِ غَیْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت براستی که این امارت حق دعوی نمیکند آنرا غیر صاحبش مگر آنکه بجز میکند الله تعالی عمر او را یعنی که زوال او میکند الله تعالی در روز قیامت عمر او را در دنیا **ششم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَشْرَکَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَیْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ کَانَ مُشْرِکاً بِاللَّهِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که شریک کند با امامی که امامت او از جانب الله تعالی است کسی را که نیست امامت او از جانب الله تعالی احتراز است از شریک کردن امام صامت با امام ناطق شد شریک کننده با الله تعالی در ربوبیت دیگری را اشارت است بآیت سوره بقره که إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً چه دلالت میکند بر اینکه چنانچه الله تعالی در ربوبیت شریک ندارد خلیفه او در زمین شریک در امامت ندارد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب هفتاد و دویم **هفتم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ قَالَ لِی اعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ وَلَا یَضُرُّکَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ قَالَ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ هَذَا فَإِنِّی أُبْغِضُهُ وَلَا أَعْرِفُهُ وَهَلْ عُرِفَ الْآخِرُ إِلَّا بِالْأَوَّلِ **شرح** روایت است از محمد بن مسلم که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را مردی گفت مرا بشناس امام زمان خود را و ضرر نمیرساند ترا آنکه نشناسی امام سابق بر او را راوی گفت پس امام علیه السلم گفت لعنت کرده الله تعالی این را پس براستی که من دشمن میدارم او را و نمیشناسم او را یعنی که از مجلس خود بیرون او را و آیا شناخته شد امام آخر مگر بشناخت امام اول مراد این است که محال است که کسی تجویز کند که زمانی از ازمنه خالی از امام مفترض الطاعه باشد تصدیق یا ما مفترض الطاعه در زمان خود کند بی آنکه او را علامت ربوبیت رب العالمین داند و اگر مراد شناخت خصوص عدد و اسمای ائمه سابقین باشد مخصوص ائمه بعد از خاتم الانبیا خواهد بود چه خصوص ائمه از منه سابقه و عدد ایشان معلوم نیست **هشتم اصل** سَأَلْتُ الشَّیْخَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ قَالَ مَنْ أَنْکَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْیَاءِ فَقَدْ أَنْکَرَ الْأَمْوَاتَ **شرح** پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از ائمه صلوات الله علیهم گفت اگر کسی امام زمان خود را نشناسد و بر امامت سابقین تصدیق کند چو نیست گفت هر که نشناسد یکی را که از جمله زنده ها است پس نشناخته است ائمه سابقین را نیز بیان این ظاهر میشود از شرح حدیث سابق **نهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالَ فَقَالَ هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَیْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِی یَدَّعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ وَوَلِیُّهُ فَقَالَ فَإِنَّ هَذَا فِی أَئِمَّةِ الْجَوْرِ ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالائْتِمَامِ بِهِمْ فَرَدَّ اللَّهُ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَیْهِ الْکَذِبَ وَسَمَّى ذَلِکَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً **شرح** فاحشه برای مبالغه است یعنی کار رسوا و مراد تقلید اهل ظن است تا نفس خود مبرای نیست که موصوف است چون خالی از ظن نیست رسوا ترست از حال اهل ظن و دور ترست از شواهد ربوبیت و محکمات کتب الهی که در اکثر پیروی علم و نهی از پیروی غیر علم صریحست و همچنین ظن ضعیف دور ترست از ظن قوی نسبت بقلب **یعنی** روایت است از محمد بن منصور گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره اعراف و چون کنند کاری که بغایت رسوا است گویند یافتیم بر آن پدران خود را و الله تعالی امر کرده ما را بآن بگو ای محمد براستی که الله تعالی امر نمیکند بخصلت رسوا آیا میگویید بنا بر الله تعالی آنچه را که نمیدانید راوی گفت پس امام برای بیان آنکه مراد بفاحشه اینجا زنا و امثال آن نیست گفت آیا دیدی هیچ کس را که دعوی کند که الله تعالی امر کرده بزنا و آشامیدن خمر یا چیزی از این حرامهای صریح در فروع فقه پس گفتم نه گفت چیست مراد باین فاحشه که دعوی میکنند که الله تعالی امر کرده ایشان را بآن گفتم الله تعالی داناترست و کسی که او ولی است در خود منان از خود شان از جانب الله تعالی پس گفت پس براستی که این کلام در ائمه ظلم است دعوی کردند بعضی از ایشان که الله تعالی امر کرده آن تابعان ایشان را با قتدا بایشان در احکام الهی پس بر گردانید الله تعالی آن گفتن ایشان را بر ایشان یعنی که ابطال گفتن ایشان کرده پس خبر داده که ایشان بتحقیق افترا کرده اند بر الله تعالی دروغ را از برای که منافیست با شواهد ربوبیت در زمین و آسمان و آیات محکمات کتب الهی مثل قرآن که هر یک دلالت بر رسوائی پیروی ظن در احکام الهی و عدم امر الله تعالی بآن دارد و الله تعالی نامیده آن کار ایشان را بغایت رسوا **دهم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَجَمِیعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِی الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِکَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ وَجَمِیعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِی الْکِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِکَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ **شرح** ظهر قرآن و ظاهر قرآن عبارت است از مدلول مطابقی یا تضمنی قرآن و باطن قرآن عبارت است از مدلول التزامی قرآن و ذکر جمیع و احل بقلب مقتضی است و مراد با حلال چیزی اینجا امر بآن چیزست مثل امر در آیت سوره نسا یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آیت سوره نحل و سوره انبیا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بنا بر اینکه مراد با امام و مبالغه کرد کتاب الله است و مراد با ولی الامر و با اهل الذکر جمعیت که جمیع القائکان

لعنهم بالائتمام بهم را به مرهم العقدم م

و مبالغه در رسوائی آن با عتبار اینست که م

تا نفس خود مبرای نیست که موصوف آن خصلت است خواه رسوا باشد خواه نه م

و بطن قرآن م

وعلم جمیع کتاب الله نزد ایشان باشد و مدلول التزامی این آیات اربعه اعلامت و سؤال از جهت تعلیم مقرر
که معلوم است از جایی [illegible] آنست که جمیع الفاظ کتاب الله و علم جمیع آنها نزد غیر ایشان محفوظ نیست و بیان
این می آید و بعض احادیث [illegible] کتاب فضل القرآن یعنی روایت است از محمد بن منصور گفت پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره اعراف بگو بدرستی که حرام ساخته صاحب [illegible]
من ربی آنها [illegible] که ظاهر باشد از جمله [illegible] که پنهان باشد راوی گفت پس امام گفت
بدرستی که قرآن ظاهری است و باطنی است پس جمیع آنچه حرام کرده الله تعالی در قرآن آن ظاهر قرآن است
و باطن که فهمیده میشود از آن برای ائمه جور است و جمیع آنچه حلال کرده در کتاب خود آن ظاهر قرآن است و
باطن که فهمیده میشود از آن برای ائمه حقست **بدانکه** نزدیک باین مذکورست در اول کتاب الروضه و شبیه
که این تفسیر از قبیل بیان بمثال باشد منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب النکاح در حدیث چهل و
هفتم باب نوادر که باب صد و نود [illegible] است که ما ظهر نکاح امراة الاب و ما بطن الزنا و با آنچه می آید در کتاب
الاشربه در حدیث اول باب تحریم الخمر فی الکتاب که باب سیم است **یازدهم اصل** عن جابر قال سألت
ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله
قال هم والله اولیاء فلان و فلان اتخذوهم ائمة دون الامام الذی جعله الله للناس اماما فلذلک
قال و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ
تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة
فنتبرأ منهم کما تبرءوا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار ثم قال ابو جعفر
علیه السلام هم والله یا جابر ائمة الظلمة و اشیاعهم **شرح** من در من دون الله برای ظرفیت است
دون بمعنی قدام است الانداد جمع ند بکسر نون و تشدید دال [illegible] ذکر دال اول
مثل کتف [illegible] که مانند شتران [illegible] برای [illegible] مراد بفلان و فلان
خصوص آن دو کس نیست بلکه مراد [illegible] و مثل ایشانست **یعنی** روایت است از جابر گفت پرسیدم امام
محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره بقره و از جمله مردمان کسی است که فرا میگیرد در پیش الله تعالی
[illegible] از فرمان الله تعالی را دوست میدارند ایشان را مانند دوست داشتن الله تعالی یعنی که
اطاعت حکم ایشان میکنند چنانچه اطاعت الله تعالی باید کرد امام گفت ایشان بخدا قسم دوستان
ابو بکر و عمر و مانند [illegible] فرا گرفتند ایشان را امامان پیش [illegible] که گردانید الله تعالی او را امام برای مردمان
مراد علی علیه السلام است [illegible] اراده [illegible] است که بعد از ان [illegible] آیت و ولایت بعد از ان [illegible]

ابواب دوم [illegible]

و بیان [illegible] دوم

که وا کرده [illegible] که بجا کرده [illegible] پیروی امام را وقتی که می بینند عذاب را [illegible] بمعنی ربوبیت الله تعالی
همگی پس امام خود [illegible] خلیفه [illegible] الله تعالی سخت عذاب است وقتی که تبرا کرده متبوعان از
تابعان اشارت است بانکه هر که [illegible] کنند و در این [illegible] تابعان زیاد میشود عذاب او پس ائمه ضلالت
لعنت بر تابعان خود [illegible] کرد و از منکران [illegible] بود [illegible] تابعان و متبوعان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ائمه ضلالت و تابعان ایشان [illegible]
و گفتند تابعان [illegible] برای بازگشتن [illegible] پس تبرا میکردیم از متبوعان چنانچه تبرا کردند از ما
اینجا [illegible] است و ما بعد جزای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] ایشان را حسرتها بر ایشان و [illegible] ایشان بیرون آیندگان از آتش جهنم
گفت امام محمد باقر علیه السلام که ایشان یعنی متبوعان و تابعان در این آیات بخدا قسم ای جابر که ائمه تاریکی
جهالت و تابعان ایشانند **دوازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ثلثة لا ینظر الله الیهم یوم القیمة
و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیست له و من جحد اماما من الله و من زعم ان
لهما فی الاسلام نصیبا **شرح** این گذشت در حدیث چهارم این باب **باب هشتاد و دوم اصل باب**
فیمن دان الله عز و جل بغیر امام من الله جل جلاله شرح این بابیست در بیان حال کسی که عبادت کرد
الله عز و جل را بی پیروی امامی که از جانب الله جل جلاله است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی الحسن
علیه السلام فی قول الله عز و جل و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله قال یعنی من اتخذ
دینه رأیه بغیر امام من ائمة الهدی **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره
قصص [illegible] گمراه تر از کسی که پیروی کرد نفس خود را بی راهنمایی که از جانب الله تعالی باشد گفت
میخواهد کسی را که فرا گرفت عبادت خود را [illegible] خود یعنی که [illegible] خود را و [illegible] را عبادت
بی پیروی امامی از ائمه هدی یعنی که بی آنکه قائل باشد بانکه در هر زمانی امامی مفترض الطاعه هست که
مخالفت فتوای او [illegible] و نتوان کرد بی سؤال او بی واسطه یا با واسطه [illegible] در مسائل غیر معلوم
[illegible] **دوم اصل** عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول کل من دان الله بعبادة یجهد
فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و الله شانئ لاعماله و مثله کمثل
شاة ضلت عن راعیها و قطیعها فهجمت ذاهبة و جائیة یومها فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع
راعیها فحنت الیها و اغترت بها فباتت معها فی ربضتها فلما ان ساق الراعی قطیعه انکرت
راعیها و قطیعها فهجمت متحیرة تطلب راعیها و قطیعها فبصرت بغنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها

خواهش

[illegible]

بیا الراعی الحق ... و قطیعک فانت تائهة متحیرة عن راعیک و قطیعک فهجمت ذعرة متحیرة
تائهة لا راعی لها یرشدها الی مرعاها او یردها فبینا هی کذلک اذ اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها
کذلک والله یا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله جل و عز ظاهرا عادلا اصبح ضالا
تائها و ان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق و اعلم یا محمد ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون
عن دین الله قد ضلوا و اضلوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید **شرح** التاء بنون والف و تشدید دال بنقط
بعید [illegible] اسم فاعل باب [illegible] و مضمون این گذشت در حدیث [illegible] باب [illegible] **سوم اصل**
عن عبد الله بن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اخالط الناس فیکثر عجبی من اقوام
لا یتولونکم و یتولون فلانا و فلانا لهم امانة و صدق و وفاء و اقوام یتولونکم لیس لهم تلک الامانة
و لا الوفاء و الصدق قال فاستوی ابو عبد الله علیه السلام جالسا فاقبل علی کالغضبان ثم قال
لا دین لمن دان الله بولایة امام جائر لیس من الله و لا عتب علی من دان بولایة امام عادل من الله
قلت لا دین لاولئک و لا عتب علی هؤلاء قال نعم لا دین لاولئک و لا عتب علی هؤلاء **شرح**
العتب بفتح عین بنقط و سکون تاء و [illegible] سرزنش **یعنی** روایت است از عبد الله بن
ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من آمیزش میکنم مردمان را پس بسیار میشود
تعجب من از جمعی چند که امام خود نمیدانند شما را و امام خود میدانند ابو بکر و عمر را ایشان را امانت
و راستی و وفا بعهد هست و جماعتی چند که امام خود میدانند شما را [illegible] امانت و
وفا بعهد و راستی [illegible] می آید در حدیث پنجم باب اول کتاب الایمان والکفر راوی گفت پس راست
نشست امام علیه السلام پس رو آورد بر من مانند غضبناک بعد از آن گفت نیست اطاعت کسی را که
اطاعت کرد الله تعالی را بر [illegible] امامی که از راه بیرون رفت نیست امامت او از جانب الله تعالی
و نیست سرزنش بر کسی که اطاعت کرد بر [illegible] امامی که در میان راه میرود امامت او از جانب الله تعالی
گفتم بعد از ان تعجب که نیست اطاعت [illegible] و نیست سرزنش بر ایشان گفت آری نیست اطاعت ایشان را
و نیست سرزنش بر ایشان **[illegible] اصل** قال الله تعالی [illegible] لقول الله عز و جل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة و المغفرة لولایتهم کل امام عادل من
الله و قال والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی بهذا انهم
کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس من الله عز و جل خرجوا بولایتهم ایاه من نور الاسلام

الی ظلمات الکفر فاوجب الله لهم النار مع الکفار فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **شرح**
[illegible] بیانیه است مبنی بر آنست که الذین آمنوا برای عهد خارجیست و اشارتست بآن جماعت
که مذکور شد در سابق که ایشان بکفر بالطاغوت و ایمان بالله پس شامل جمعی که در زمان رسول وفات یافته
باشند و [illegible] ائمه ضلالت نکرده باشند نیست و این موافق قول الله تعالی است در سوره مائده
یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه مراد بنور [illegible]
توبه [illegible] از دو مرکب برای [illegible] و [illegible] برای جمال چنانچه گذشت در شرح
حدیث سوم باب [illegible] کتاب العقل که توبه از عالم در دم مرگ مقبول نیست و از جاهل مقبولست
لفظ کل برای اشعار بانست که [illegible] امام جائر بجای الکفار جمیع ائمه ضلالت **یعنی** بعد از آن برای
استدلال گفت آیا گوش نمی اندازی برای قول الله عز و جل در سوره بقره که الله تعالی کارساز آن
جمعیت که بعد از ان [illegible] ائمه ضلالت مؤمن بر ربوبیت رب العالمین شدند بیان این آنکه بیرون می
آورد ایشان را از تاریکیها سوی روشنی توبه و آمرزش برای دوستی ایشان هر امام عادل از جانب
الله تعالی را و گفت و جمعی که کافر شدند بالله تعالی بسبب عدم کفر ایشان بطاغوت کارسازان ایشان
ائمه ضلالتند بیرون می آورند ایشان را از روشنی سوی تاریکیها جز این نیست که خواسته باین کلام
که ایشان بودند در زمان رسول صلی الله علیه و آله بر روشنی اسلام منافق نبودند پس چون کارساز خود کردند
هر امام از راه بدر که نیست امامت او از جانب الله تعالی بیرون رفتند بکارساز خود کردن ایشان آن امام
جائر را از روشنی اسلام سوی تاریکیهای کفر پس ثابت لازم ساخت الله تعالی برای ایشان آتش
جهنم را با سایر کفار گفت پس ایشان اهل آتش جهنمند ایشان در آن آتش دائمی اند **چهارم اصل** عن ابی
جعفر علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالی لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر
لیس من الله و ان کانت الرعیة فی اعمالها برة تقیة و لاعفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت
بولایة کل امام عادل من الله و ان کانت الرعیة فی انفسها ظالمة مسیئة **شرح** روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفته الله تبارک و تعالی یعنی که مفهوم میشود از آیات قرآن که هر آینه عذاب
میکنم البته بر گناهان غیر شرک هر رعیتی را که داخل در ظاهر اسلام باشد عبادت کرده باشد بکارساز
خود کردن هر امام از راه بدر را که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که باشد آن رعیت در عبادات
خود نیکوکار پرهیزکار و هر آینه میگذرم از گناه هر رعیتی که در ظاهر اسلام داخل باشد عبادت کرده باشد
بکارساز خود کردن هر امام عادل که امامت او از جانب الله تعالی است هر چند که آن رعیت در اراده خود

میخواهد بیرون آوردن از تاریکیهای
گناهان غیر شرک را سوی روشنی

بیگانگشته بر کار باشد پنجم اصل عن ابی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ان الله لا یستحیی
ان یعذب امة دانت بامام لیس من الله وان کانت فی اعمالها برة تقیة وان الله یستحیی ان
یعذب امة دانت بامام من الله وان کانت فی اعمالها ظالمة مسیئة شرح روایت است از عبد الله بن
سنان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت بدرستی که الله تعالی شرم نمیکند که عذاب کند
جمعی را که عبادت او کرده اند بپیروی امامی که نیست امامت او از جانب الله تعالی هرچند که باشند در عملهای خود
نیکوکاران پرهیزکاران و بدرستی که الله تعالی هرآینه شرم میکند که عذاب کند جمعی را که عبادت او کرده اند
بپیروی امامی که امامت او از جانب الله تعالی باشد هرچند که ایشان در عملهای خود بی کننده کاران بدکاران
باشند فرق همانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب باب هشتاد و هشتم اصل کافی باب
من مات ولیس له امام من ائمة الهدی وهو من الباب الاول شرح این باب بیان حال کسی است که مرد
و نیست او را امامی از امامان راستی یعنی که منکر یکی از ایشان شده خواه امام زمان او و خواه سابق بر آن
و آن از باب سابق است یعنی که کمال مناسبت است میان احادیث این باب و باب سابق و در این باب
چهار حدیث است اول اصل عن الفضیل بن یسار قال ابتدأنا ابو عبد الله علیه السلام یوما وقال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقلت قال ذلک رسول
الله صلی الله علیه وآله فقال ای والله قد قال قلت فکل من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة
قال نعم شرح روایت است از فضیل بن یسار گفت شروع در سخن با ما کرد امام جعفر صادق علیه السلام
روزی و گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که مرد و نیست او را امامی پس مردن او مردن
جاهلیت است که پیش از ظهور رسول علیه السلام بر کفر و شرک بوده اند مراد اینست که یکی از اصول دین اعتقاد
وجود امام مفترض الطاعه است خواه بیقین و خواه بعنوان اجمال بتفصیلی که می آید در باب هشتاد و نهم
پس گفتم بعنوان تعجب که آیا گفت این را رسول الله صلی الله علیه وآله امام علیه السلام گفت آری بخدا
که بتحقیق گفت گفتم پس هر که مرد و نیست او را امامی پس مردن او مردن جاهلیت گفت آری
دوم اصل عن ابن ابی یعفور قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول رسول الله صلی الله علیه وآله
من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة قال فقلت میتة کفر قال میتة ضلال قلت فمن
مات الیوم ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقال نعم شرح روایت است از ابن ابی یعفور گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از قول رسول الله صلی الله علیه وآله هر که مرد و نیست او را امامی مراد امامیست
که از جانب الله تعالی باشد پس مردن او مردن جاهلیه است راوی گفت پس گفتم مردن کفر مرکب که نیکوکاران

بعنوان ام

وتنا

و تنها که و امثال آنها بر فطرت باشد گفت مردن گمراهیست یعنی که کفر غیر صریح است چه دعوی اسلام میکنند
و در حقیقت اسلام نیست ایشان را در جهنم خواهد بود گفتم پس هر که مرد امروز از محمد و نیست او را امامی
مفترض الطاعه پس مردن او مردن جاهلیت است پس گفت آری سوم اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة قال
نعم قلت جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا یعرف امامه قال جاهلیة کفر ونفاق وضلال شرح گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را آیا گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که مرد بر حالی که نشناسد امام خود را
مرد مردن جاهلیه یعنی کفر والکار ربوبیت رب العالمین گفت آری گفتم جاهلیتی که صریح باشد
یا جاهلیتی که نشناسد امام خود را یعنی که جاهلیت غیر صریح گفت جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی یعنی
که جاهلیت غیر صریح مراد است چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من دان الله بغیر سماع من صادق
الزمه الله البتة الی العناء ومن ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک وذلک
الباب المأمون علی سر الله المکنون شرح در این حدیث بیان حال چهار طائفه است اول و دوم مشایخ
صوفیه و مجتهدان از جمله مخالفان سوم و چهارم مریدان و مقلدان از جمله مخالفان من صادق اشارت است
بقول الله تعالی در سوره توبه اتقوا الله وکونوا مع الصادقین الی کسر همزه و تخفیف لام و الف حرف جر است
بکسر الیه بکسر همزه و سکون لام دیار و نقطه در یا بین است مثل عزیه و قری بکسر یا یعنی جواب است
و منصوبست بتقدیر او منقول دوم الزم است و عناء بفتح عین بی نقطه و نون و الف و همزه منقلب
از واو مصدر باب تعب اسیر بودن و التزام جواب مشارکت است بآیت سوره صافات لا یسمعون
الی الملا الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب و بیان میشود در کتاب الصیام
در شرح حدیث سوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است و ادعاء اشارت است بآیت سوره نحل
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و بیان میشود در حدیث نودم
باب صدر و هفتم علی حرف جر است و میتواند بود که بکسر لام و تشدید یا اسم امیر المؤمنین باشد و حاصل
هر دو یکیست و مراد امیر المؤمنین و اولاد معصومین اوست و اشارت است بقول رسول صلی الله علیه وآله
انا مدینة العلم وعلی بابها المکنون صفت سر است یا صفت المأمون است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هر که عبادت کرد الله تعالی را بی شنیدن از امام راستگو که حکم او را از وحی حق باشد لازم
میکند الله تعالی البته جواب اسیری را یعنی که از هر جانبی شبهات رو بدو میکند و او اسیر و حیران
میشود و هر که دعوی کرد شنیدن را از غیر دری که گشود او را الله تعالی پس او مشرک است و آن در امین

امام

که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام

گفت ابو الحسن یعنی که

بیان شد در شرح حدیث
و این معلوم است از آنجه

چون برگرداند

بر راز الله تعالی که در پرده است کسی غیر از اوصیای معصومین بر حقیقت آن مطلع نیست باب هشتاد و
هفتم اصل باب فیمن عرف الحق من اهل البیت ومن انکر شرح این باب نیست در بیان حال
کسی که از اولاد رسول است و شناخت امام حق را و کسی از ایشان که نشناخت و در این باب
چهار حدیث است اول اصل عن سلیمان بن جعفر قال سمعت الرضا علیه السلام یقول ان علی بن عبد الله
بن الحسین بن علی بن ابی طالب وامرأته وبنیه من اهل الجنة ثم قال من عرف هذا الامر من ولد
علی وفاطمة علیهما السلام لم یکن کالناس شرح در کتب رجال عبد الله بلفظ تصغیر مسطور و در این حدیث
از سلیمان بن جعفر برای فکر باب این حدیث منقولست یعنی روایت است از سلیمان بن جعفر گفت شنیدم
از امام رضا علیه السلام میگفت که علی و زن او و پسران او از اهل بهشت اند بعد از آن گفت کسی که شناخت این
امامت حق را از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام نشده مانند سایر مردمان یعنی که ثواب ایشان در تصدیق امام
حق بیشتر از ثواب دیگر الناست دوم اصل قلت لابی الحسن علیه السلام اخبرنی عن الفاضل
منکم من ولد فاطمة هو وسائر الناس سواء فی العقاب فقال کان علی بن الحسین
علیهما السلام یقول علیهم ضعفا العقاب شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را خبرده مرا از کسی که منکر
کرد مراد و شناخت حق تر از جمله اولاد فاطمه او و سایر مردمان برابر اند در عقاب پس گفت که بود امام
زین العابدین علیه السلام که میگفت بر اولاد فاطمه دو برابر عقاب است سوم اصل عن الحسن بن راشد قال
حدثنا علی بن اسماعیل المیثمی قال حدثنی ربعی بن عبد الله قال میثمی بکسر میم و سکون یا و دو نقطه در پایین
منقلب از واو و فتح ثا سه نقطه و تخفیف میم نسبت بمیثم است زیرا که نسب او علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم
التمار است ربعی بکسر را بی نقطه و سکون با یک نقطه و بین بی نقطه و تشدید یا نسبت بر هم دو جا مجاور بعطف بر
بنی هاشم است قال ابو الحسن کلام حسن بن راشد است و ابو الحسن کنیت علی بن اسماعیل است مراد او شناخت است
که تکلم کردم در این سؤال و جواب که چه وجه دارد پس بیاد داد مرا قول الله تعالی را در سوره یوسف و
دانستم که عبد الرحمن از بعض اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بوده که روایت کرده از امام که منکران
بنی هاشم بر خراسات از منکر از غیر بنی هاشم و اگر قبول نکرده بوده بنابر توهم آنکه مراد منکران
ناشناسانست چنانکه در آیت سوره یوسف است و ناشناسان از بنی هاشم و غیر بنی هاشم برابر است و امام
در جواب اشعار بآن کرده که مراد منکران نیست که قدم کردای تکبر مراد منکر جاهلست موافق آیت سوره نحل
نعمت الله ثم ینکرونها پس اگر بتدبیر کنی منکر را بکار خود منزل میکنی که جاهلان بنی هاشم بهتر از جاهلان غیر
ایشانست و همان مراد است در روایتی که منور سید یعنی روایت از حسن بن راشد گفت که خبر داد ما را علی

الحسین بن علی بن هاشم

و در نسخه

رضا

ابو الحسن

اسمعیل میثمی گفت که خبر داد مرا ربعی بن عبد الله گفت که گفت مرا عبد الرحمن بن ابی عبد الله که منکر این امامت
حق از اولاد هاشم و غیر ایشان برابرند در عذاب آخرت پس گفت مرا که مکو منکر ولیک بگو جاهل
از اولاد هاشم و غیر ایشان تا دانی که برابر نیستند پس فکر کردم در معنی این حدیث پس بیاد خود آوردم
قول الله جل و عزا در برادران یوسف که پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان او را ناشناسا
بودند چهارم اصل عن ابن ابی نصر قال سألت الرضا علیه السلام فقلت له الجاحد منکم ومن غیرکم سواء
فقال الجاحد منا له ذنبان والمحسن له حسنتان شرح روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر بنون و
صاد بی نقطه گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم او را که آیا منکر دانسته از شما اولاد رسول علیهم السلام
وانکه غیر شما برابرند پس گفت منکر دانسته از جمله ما او را دو گناه است و نیکوکار از جمله ما او را دو ثواب است
باب هشتاد و هشتم اصل باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام شرح این باب بیان چیزیست که
واجب بر مردمان نزد رفتن امامی از دنیا در این باب سه حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله
علیه السلام اذا حدث علی الامام حدث کیف یصنع الناس قال این قول الله عز وجل فلولا نفر
من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون قال هم فی
عذر ما داموا فی الطلب وهؤلاء الذین ینتظرونهم فی عذر حتی یرجع الیهم اصحابهم شرح تقریر منطوق
این آیت گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب دهم که باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث
علیه است و مقصود اینجا استدلال بمفهوم این آیت بر وجوب معرفت امام زمان بر هر کس خواه بادیه
نشینان عرب و خواه غیر ایشان تا النفر اصحاب دنیا به اینکه علم بحکم حادثات هر سال موقوفست بر معرفت
امام آن سال چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث نهم و سیزدهم باب بیستم که باب البدع والرأی
والمقاییس است ظاهرهم فی عذر تا آخر اینست که حادثی مجمول در ایشان حکم واقع داشته باشد که اختلاف
احادیث در آن شده باشد پس آدمی در عمل خود اختیار داشته باشد و از فتوی و قضا ساکت باشد
چنانچه گذشت در کتاب العقل در احادیث باب بیست و دوم که باب اختلاف الحدیث است و همچنین است
حال مؤمنان در زمان غیبت صاحب الزمان علیه السلام بعبارت تتبع احادیث منقوله از ائمه علیهم السلام
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چون حادثه شود بر امام حادثه مرگ چگونه میکنند مردمان گفت که
کجاست یعنی که بعاقبت نزد کیست قول الله عز وجل در سوره توبه که پس چرا نرفتند از هر اهل سرزمینی
که علمی و باشند از جمله اعراب و میان اهل قرآن جمعی برای اینکه حوب دانا شوند در حق و برای آنکه
بترسانند قوم خود را از عذاب بر ای طلب تسوی ایشان تا شاید که جمیع آن اعراب احتساب کنند از عذاب بر ای

امام گفت کراں آن طائفه معذور رفته‌اند تا منتظر که انتظار میکشند آن طائفه‌نیز معذور رفته تا برگردند سوی اهل شان
یاران ایشان دوم اصل من عبد الاعلی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول العامة ان رسول الله
صلی الله علیه وآله قال من مات ولیس له امام مات میتة جاهلیة فقال الحق والله قلت فان اماما هلک
ورجل بخراسان لا یعلم من وصیه لم یسعه ذلک قال لا یسعه ان الامام اذا هلک وقعت حجة وصیه
علی من هو معه فی البلد وحق النفر علی من لیس بحضرته اذا بلغهم ان الله عز وجل یقول فلولا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون شرح جیشه بکسر میم وسکون یا ودو نقطه
در پایین و تا و دو نقطه در بالا مفعول مطلق برای نوعست و مضاف و موصوف میته اند بودلیس جاهلیه مجرور
میته اند بود و بنا بر اول عبارتست از عدم علم بحدود ما انزل الله علی رسوله که مذکورست در آیت ولیست سوره توبه که
الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و بیان شده در کتاب العقل در شرح حدیث هشتم
باب دوم یعنی روایتست از عبد الاعلی گفت گفتم پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از روایت اکثر مردمان که
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت هر که مرد و نیست او را امامی مرده است کفر ونفاق آیا این روایت حقست یا نه
گفت حقست گفتم پس هر کسی که امامی مرد و مردی در خراسان ساکنست نمیداند که کیست وصی او
~~آن کسی مرادانیست که ...~~
برسی که امام چون مرد افتاد بر آن وصایت وصی او بر کسی که با اوست در آن شهر با نیعنی که زود ظاهر میشود بر آن
او بر ایشان ~~...~~ حرکت بقصد طلب بر کسی که نیست در حضور او چون رسید خبر فوت امام سابق با آن
برسی که الله عز وجل میگوید در سوره توبه پس چرا بر نفتند تا آخر چنانچه مذکور شد در حدیث اول این باب
اصل قلت فنفر قوم فهلک بعضهم قبل ان یصل فیعلم قال ان الله عز وجل یقول ومن یخرج من بیته مهاجرا
الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله شرح گفتم پس حرکت کردند جمعی پس مرد بعضی ایشان
پیش از آنکه رسد بطلب پس داند امام زمان خود را چه حال دارد امام گفت بدرستی که الله عز وجل میگوید
در سوره نساء و هر که بیرون آید از خانه خود مسافر سوی اطاعت الله تعالی و رسولش بعد از آن دریابد
او را مرگ پس بتحقیق لازم شده مزد او بر الله تعالی مراد اینست که او مانند کسی است که دانسته باشد امام زمان خود را
اصل قلت فبلغ البلد بعضهم فوجدک مغلقا علیک بابک ومرخی علیک سترک لا تدعوهم الی نفسک
ولا یکون من یدلهم علیک فبم یعرفون ذلک قال بکتاب الله المنزل شرح گفتم پس رسید بشهری که امام در آنجا
فوت شده بعضی ایشان یافت پس یافت ترا مثلا بر حالی که بسته شده بر تو در تو و انداخته شده بر تو پرده تو نمیخوانی
مردمان را سوی خود و نیست کسی که دلالت کند ایشان را بر امامت تو پس بچه میشناسند ایشان امامت آن امام را

گفت بکتاب الله تعالی که فرود آمده است بر رسول او و اشارتست بآیات محکمات قرآن که دلالت میکنند
اندر اختلافات او را زوی ظنون است چه با اندک تتبعی معلوم میشود که هر که در اول کار حق سوال امامت درو داشت
و امام واقعی نیست البته بر روی طنع در فتوی میکنند پس متحیر میشود در آخر کار حق سوال امامت در یک کس که امامست
اصل قلت فیقول الله عز وجل کیف قال اراک قد تکلمت فی هذا قبل الیوم قلت اجل شرح فیقول بتقدیر
الفعول است کیف بتقدیر کیف یقول است یا بتقدیر کیف الامام است و بنا بر اول استفهام دیگر است و بنا بر
دوم مفعول لیقول است خبر قال براج با بو عبد الله است یعنی گفتم آیا پس میگوید الله عز وجل اکتفا که باعث
معرفت امام شود چگونه میگوید امام گفت گمان دارم که بتحقیق سخن گفته با غیری در این بحث با این وجوب شنیده
باشی پیش از امروز گفتم آری اصل قال فذکر ما انزل الله فی علی علیه السلم وما قال له رسول الله
صلی الله علیه وآله فی حسن وحسین علیهما السلم وما خص الله به علیا علیه السلم وما قال فیه رسول الله
صلی الله علیه وآله من وصیته الیه ونصبه ایاه وما یصیبهم واقرار الحسن والحسین بذلک ووصیته
الی الحسن وتسلیم الحسین له یقول الله النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله شرح قال بقافست وضمیر مستتر راجع بعبد الاعلی است مثل قال اجل
اول حدیث و ذکر دعا و همزه و الف مرکب و از عامر فعل ماضی و صیغه ماضی غائب معلوم یاب لغز باشد یعنی فراموش کرد
و ضمیر مستتر راجع بامام علیه السلم است و مراد اینست که چون امام دانست که من جواب سابق را فراموش کرده ام
و طلب زیادتی توضیح میکنم اعاده جواب سابق کرد پس از آن تفصیل کرد آنچه را که در قرآن نازل
شده در علی علیه السلم و جاری شده در اوصیای او مجملا یعنی که از آن معلوم میشود امام حق در هر زمانی
تا انقراض دنیا مثل آیت سوره یوسف قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی چنانچه بیان میشود
در شرح حدیث هشتم باب نودم و حدیث شصت و ششم باب صد و هفتم و آنچه گفتیم مبنی بر اینست که
جواب سابق جواب اجمالی باشد مثل آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم باب اول که فقال
ابن السکیت تالله ما رایت مثلک قط فما الحجة علی الخلق الیوم قال فقال علیه السلم العقل یعرف به الصادق
علی الله فیصدقه والکاذب علی الله فیکذبه و حاصل آن اینست که محکمات قرآن که هر که مرجعست در نفی از پیروی
و اختلافات ازو روی ظنون زود در سوا میکند مدعی امامت باطل را و راه مینماید عقلا را سوی امام حق وما قال
عطفست بر ما انزل الله و عبارتست از آنچه گذشت در حدیث اول باب شصت و یکم که باب الاشارة والنص
علی الحسن بن علی علیهما السلم است و آنچه می آید در حدیث سوم باب صد و بیست و چهارم که باب ما جاء فی الاثنی
عشر والنص علیهم علیهم السلم است وما خص الله عطفست بر ما انزل الله و عبارتست از شروط امامت مثل علم

وشجاعت و سایر کمالات که در او بود و در غیر او از مدعیان امامت حق مثل تیمی و عدوی و اموی نبود
باتفاق خلایق وما قال فیه نیز عطفست بر ما انزل الله و عبارتست از امثال آنچه در روز غدیر خم
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت وما یصیبهم نیز عطفست بر ما انزل الله و همچنین واقرار شان الیه وذلک
بعینهم است و این اشارتست بآنچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت و یکم که فدعا رسول
الله صلی الله علیه وآله فاطمة والحسن والحسین واظلهم مثل ما اظلم امیر المؤمنین علیه السلم فقال لهم مثل قوله
و ذکر این در انیعام برای بیان اینست که جبر یاد مظلومیت در اغلاق باب ما در جار و مابستر کی
ووصیست است از رسول الله صلی الله علیه وآله و صرتری با امامت مانند ارث و وصیته الی الحسن عطفست
بر ما انزل الله و مراد و شرط اینست که امام حسن علیه السلم امامت را با ولاد خود نداد و ذکر این در انیعام
برای ابطال دعوی امامت اولاد امام حسن علیه السلم است چون در آن زمان بعضی ایشان دعوی
امامت برای خود میکرد اند مثل محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد در حدیث هفدهم
باب یا تفصیل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است وتسلیم الحسین له عطفست
بر ما انزل الله و مصدر مضاف بفاعل است و ضمیر له راجع بامر الامامه است یقول الله بیان حرف جر
و صیغه مصدر است و ظرف متعلق بتسلیم است و این اشارتست بآنچه گذشت در حدیث دوم باب
شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة است که این آیت در اولاد امام حسین علیه السلم است
و بیان شده و ذکر این درین انیعام برای عبد الاعلی گفت که دعوی امامت اولاد امام حسن علیه السلم است
یعنی عبد الاعلی گفت پس امام ذکر کرد آنچه را که فرو فرستاده الله تعالی در قرآن در حق علی علیه السلم
و ذکر کرد آنچه را که گفت علی را رسول الله صلی الله علیه وآله در حق حسن و حسین علیهما السلم و ذکر کرد
آنچه را که اختصاص داد الله تعالی بآن علی علیه السلم را بآنکه از همه ایشان او و ذکر کرد آنچه را که گفت در
حق علی رسول الله صلی الله علیه وآله که وصیت رسول است سوی علی و تعیین رسول است علی را
برای امامت و ذکر کرد آنچه را که بر محزون کرد علی و حسن و حسین را از مصیبتها و ذکر کرد اقرار حسن و حسین را
بآن و ذکر کرد وصیت رسول الله را صلی الله علیه وآله سوی حسن که مشروط است بآنکه امر امامت را
با ولاد خود واگذارد و ذکر کرد واگذاشتن حسین امر امامت را با ولاد خود بسبب قول الله تعالی
در سوره احزاب که پیغمبر اولی است بمؤمنان از خودشان و زنان او مانند مادران مؤمنانند
در حرمت نکاح و خویشان نسبی پیغمبر بعضی ایشان اولی اند بمؤمنان از خودشان بعضی دیگر
که اولو الارحام ایشان در کتاب الله تعالی است اصل قلت فان الناس تکلموا فی ابی جعفر علیه السلم

ویقولون کیف تخطت من ولد ابیه من له مثل قرابته ومن هو اسن منه وقصرت
عمن هو اصغر منه فقال یعرف صاحب هذا الامر بثلاث خصال لا تکون فی غیره هو اولی الناس
بالذی قبله وهو وصیه وعنده سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله ووصیته وذلک
عندی لا انازع فیه قلت ان ذلک مستور مخافة السلطان قال لا یکون فی ستر الا وله
حجة ظاهرة شرح الف لام الناس برای عهد خارجیست و مراد زیدیه است مراد تکلم در ابی جعفر
طعن در او است که بر تقدیر تسلیم امامت او چرا برادر خود زید را وصی خود نکرد و این با بویه در کتاب
اکمال الدین نقل کرده که زید در وقت احتضار ابی جعفر علیه السلم گفت او را که اگر مراد وصی خود کنی چنانچه
حسن بن علی حسین بن علی را وصی خود کرد خطا نخواهد بود و امام محمد باقر علیه السلم جواب او گفت بر
بآنچه امام جعفر صادق علیه السلم در جواب گفته و را تخطیت کیف استفهام توبیخی است تخطت بخا
با نقطه و شدید طا بی نقطه صیغه ماضی غائبه معتل اللام واوی باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع بوصیت
ابی جعفر است و نظیر این گذشت در حدیث هفدهم باب هشتادم در فقره وکان من قوله بای شیء تجاوز
کرد و نقلها من ولده یعنی الوصیة من له مثل قرابته مفعول تخطت است و عبارتست از زید است و مقصود
اینست که قرابت زید با رسول الله مثل قرابت ابی جعفر است با رسول الله صلی الله علیه وآله و قرابت وصی
ابی جعفر که امام جعفر صادق علیه السلم است بیک مرتبه دورتر است و ضمیر منه در جا راجع بوصی ابی جعفر است و مراد
اینست که زید اسن از امام جعفر صادق علیه السلم است و ذکر تغلیب حال حکایت بر حال محکی میکرد جنگ
~~میکفت بجای ...~~
~~...~~
~~که وذلک عندی لا انازع فیه~~ ومن هو اسن منه نیز عبارتست از زید است واو در وقصرت حالیه است بتقدیر
قد قصرت بصیغه معلوم باب حبس است و ضمیر مستتر راجع بوصیت ابی جعفر است من هو اصغر منه عبارت
از برادران وصی ابی جعفر و مقصود اینست که ترک وصیت سوی برادران امام جعفر صادق علیه السلم که کوچکتر
اند از او برای رعایت کوچکی و بزرگی نیست پس میبایست که وصیت سوی زید کند که بزرگتر است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفتم پس بدرستی که این مردمان که طعن کرده اند در امام محمد باقر علیه السلم
و میگویند چگونه تجاوز کرد وصیت او از جمله پسران بپرورش کسی را که او کوچک سال تر است از وصی ابی جعفر
پس امام علیه السلم گفت شناخته میشود صاحب این امارت حق به سه صفت که نمیباشد همه ایشان در غیر او اولی
آنکه او سزاوارتر مردمانست باعتبار علم با حکام بآن کسی که پیش از او بوده اشارتست بمعیار محکمات قرآن که

دوم آنکه او وصی آنکس است که پیش از او بود سوم آنکه نزد او سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
و وصیت نامه او که مذکور شد در حدیث چهارم باب شصت و یکم و مجموع این سه خصلت نزد امامت
گفت نمیباشد در برده مگر بر حالی که آثار آنست بر بانی ظاهر است اشارت است باینکه خصلت اول
کافیست و با وجود این خصلت دوم نیز ظاهر میشود چنانچه گفته اصل انّ ابی استودع الیّ ما
هناک فلمّا حضرته الوفاة قال ادع لی شهودا فدعوت اربعة من قریش منهم نافع مولی
عبد الله بن عمر قال اکتب هذا ما اوصی به یعقوب بنیه یا بنیّ انّ الله اصطفی لکم الدین
فلا تموتنّ الّا وانتم مسلمون واوصی محمد بن علی الی جعفر بن محمد وامره ان یکفّنه فی برده
الّذی کان یصلّی فیه الجمع وان یعمّمه بعمامته وان یربّع قبره ویرفعه اربع اصابع
ثمّ یخلّی عنه فقال اطووه ثمّ قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له یا ابت ما کان
فی هذا بان تشهد علیه فقال انّی کرهت ان تغلب وان یقال انّه لم یوص فاردت
ان یکون لک حجّة شرح مضمون گذشت در حدیث هشتم باب شصت و نهم اصل قلت الّذی
اذا قدم الرجل البلدة قال من وصیّ فلان قیل فلان قلت فان کان لا سلاح فی الوصیّة
قال تنّا لونه فانّه سیبیّن لکم شرح پس آن وصیت ظاهر ائمه علیهم السلام است که با
اینست که چون آمد مردی باین شهر که امام در این فوت شده گوید کیست وصی فلان امام که فوت شده
گفتند میشود فلان کس گفتم پس اگر امام سابق شریک کند در وصیت کسی را اشارت است بمثل
آنچه مذکور شد در حدیث سیزده هم باب هفتادم که امام جعفر صادق علیه السلام چکس را شریک در
وصیت کرده در ظاهر گفت بپرسید از مسائل شریک را که احتمال امامت او میشود بعد چه امام حق
الست معلوم میشود اشارت است بمعیار محکمات قرآن که مذکور شد سوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام اصلحک الله بلغنا شکواک فاشفقنا فلو اعلمتنا او علّمتنا من فقال
انّ علیّا علیه السلام کان عالما والعلم یتوارث فلا یهلک عالم الّا بقی من بعده من یعلم مثل
علمه او ما شاء الله قلت افیسع الناس اذا مات العالم الّا یعرفوا الّذی بعده فقال
امّا اهل هذه البلدة فلا یعنی المدینة وامّا غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم انّ الله یقول
وما کان المؤمنون لینفروا کافّة فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقّهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلّهم یحذرون قال قلت ارأیت من مات فی ذلک فقال هو بمنزلة
من خرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثمّ یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله

قلت فاذا قدموا بأیّ شیء یعرفون صاحبهم قال یعطی السکینة والوقار والهیبة شرح اوّل اول
شک در اولیت و در دوم برای تقسیم باعتبار از منه امامت نظیر آیت سوره جاثات
و در رساله والی مائة الف او یزیدون که بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم مراد است
که در اول حدوث امامت جمیع علم امام سابق را وارد و بعد از آن زیاد میشود در شبهای
قدر و مانند آن بتفصیلی که مذکور شد در باب چهل و سوم و این اشارت است باینکه علم امام سابق
کافی نیست برای حادثات زمان امام لاحق بی نزول ملائکه و روح در شبهای قدر تا آخر الزمان
میشود پس چه احتمال دارد که علم رشیت وفا کند باجتهاد و این راجح میشود باستدلال بسوره قدر
و اول سوره و حال بر وجوب معرفت امام زمان و وجوب نفر طایفه سوی امام زمان اگر
میسر باشد والا سکوت و واگذاشتن حکم تا ظهور او بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم
باب دوم که المؤمنون عبارتست از بعض فرق بادیه نشینان عرب که طایفه از ایشان نفر کردند
برای تفقه در دین قوم خود را ترسانیدند از عذاب پس جمیع ایشان مؤمن شدند
مانند جمع التکلیف ما لا یطاق و در علما برای تفرقیت براکیج مفهوم میشود از سابق بیان که
طریق حصول تفقه در دین وایمانست ولولا برای تفریع است وضمیر راجح بالمؤمنون نیست بلکه
راجع بصاحبان کفر و نفاق از جمله بادیه نشینان عرب است که دعوی ایمان بقرآن کردند و بعض طایفه
ایشان نفر برای تفقه نکرده ضمیر سیتره در بعضی راجع بصاحبت است السکینه بفتح سین بنقطه ذکر
کاف حالتی که باعث تسلی مردمان شود الوقار بفتح واو و قاف و الف و راء بنقطه هیبتی و را
اینجا ترک بیهودگی است الهیبه بفتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه جامع جمیع شده و طرز
بیدان یعنی روایتست از محمد بن مسلم گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بما رسید بتوفیق الله تعالی
رسید بما کیفیت مرض تو و ترسیدیم از فوت تو پس کاش اعلام کنی ما را یا تعلیم کنی ما را که کیست امام
بعد از تو پس امام گفت برای بیان معیار محکمات قرآن که مذکور شد در حدیث سابق که بدرستی که علی
بود عالم جمیع احکام الهی و علم جمیع احکام بمیراث برده میشود تا آخر الزمان پس نمیرد دانای جمیع احکام
مگر آنکه باقی مانده باشد بعد از او کسی که داند جمیع علم او را یا آنچه خدا خواسته باشد
گفتم که آیا پس گنجایش دارد مردمان را چون مرد آن عالم اینکه نشناسند عالمی را که بعد از او است
که محتاج است امام بآن اشارت است مدینه را چون خود سخن او کجا بود مراد مدینه و حوالی مدینه است و اما مردم شهرهای
دیگر باشند پس معذورند بقدر وقت ایشان بیان این آنکه الله تعالی میگوید در سوره توبه

بقرآن از جمله اعراب البته گروهی بیکی سوی دار العلم پس واو فقه از هر فرقه از جمله اهل کفر و نفاق و دعوی
ایمان بقرآن طائفه برای اینکه خوب دانا شوند در علم دین و برای اینکه بترسانند قوم خود را از عذاب
بر ایشان چون برگردند سوی ایشان تا شاید که مجموع آن اعراب اجتناب کنند از عذاب برای طلب راوی
گفت که گفتم که خبر ده مرا که کسی که بمیرد در آن وقت چیست حال او پس امام گفت که او در مرتبه کسی است که بیرون
رفت از خانه خود سفر کننده بجانب اطاعت الله تعالی و رسولش بعد از آن در یافت او را مرگ پس
لازم شد مزد او بر الله تعالی اقتباس از آیت سوره نساء است و حال جمعی که در غیبت با انتظار و سکوت
در مشکلات مروند از این معلوم میشود راوی گفت که گفتم که پس چون آمدند بشهر امام پس بچه چیز بشناسند
امام خود را گفت که داده میشود امام باعث تسلی و علم جمیع احکام و استعداد تمام امامت مراد
اینست که بسؤال او از مسائل زود معلوم میشود امامت او باب هشتاد و دوم اصل باب فی ان الامام
متی یعلم ان الامر قد صار الیه شرح این بابیست در بیان اینکه امام کی میداند که امارت حق منتقل شد
سوی او و آیا وقت مردن امام سابق یا وقت رسیدن خبر فوت و در این باب شش حدیث
اول اصل عن ابی جریر القمی قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداک قد عرفت انقطاعی الی ابیک
ثمّ الیک ثمّ حلفت له وحقّ رسول الله وحقّ فلان وفلان حتّی انتهیت الیه بانّه لا یخرج
منّی ما تخبرنی به الی احد من الناس وسألته عن ابیه أحیّ هو ام میّت فقال قد والله مات
فقلت جعلت فداک انّ شیعتک یروون انّ فیه سنّة اربعة انبیاء قال قد والله الّذی لا اله
الّا هو هلک قلت هلاک غیبة او هلاک موت قال هلاک موت فقلت لعلّک منّی فی تقیّة
فقال سبحان الله قلت فأوصی الیک قال نعم قلت فأشرک معک فیها احدا قال لا قلت فعلیک من اخوتک امام قال لا قلت کانّک الامام قال نعم شرح
بابه متعلق بحلفت است و حق برای شناخت مناسبت انچه میشود بعنوان این باب بجهت اینست
که ابو جریر از جمله ملازمان در حال امام موسی کاظم علیه السلام بوده و از حکایتی که مذکور میشود در حدیث
ششم این باب خبردار شده و آن باعث این سؤال شده یعنی که او بعد انبیاء عبارت از آدم و نوح
وسلیمان و ذو القرنین که هر کدام یا وصی بی تا ساخت با وشاهی اکثر ربع مسکون یعنی روایت
از ابو جریر بفتح جیم قمی بضم قاف و تشدید میم گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم تحقیق شناختی
خالص بودن مرا نسبت بپدرت بعد از آن نسبت بتو بعد از آن قسم خوردم برای امام رضا علیه السلام که بحق
رسول الله و بحق فلان و فلان مراد است که ابو بکر و عمر را و در قسم تا رسیدیم باو امام رضا علیه السلام
باین قسم خوردم که بیرون نبرد و داز من آنچه خبر کنی مرا بآن و چیزی که پنهان باشد سوی یکی از مردمان سؤال کردم

امام رضا را از پدرش که آیا زنده است او یا مرده پس گفت بتحقیق بخدا قسم که مرد پس گفتم قربانت شوم این
که شیعه تو روایت میکنند که در امام موسی کاظم طریقت چهار پیغمبر هست یعنی که با او سنت کل رسول بن
میشود گفت بتحقیق قسم بالله که نیست معبودی بجا و حق مگر او که رفت گفتم رفتن غایب شدن یا رفتن
مردن گفت رفتن مردن پس گفتم شاید که تو از من در ترس باشی که مبادا جایی اظهار کنم او را
و است نگویی پس از وی تعجب گفت سبحان الله گفتم پس آیا وصیت کرد سوی تو امر اموال خود
که چون کسی بعد از او گفت آری گفتم پس آیا شریک کرد با تو در آن وصیت امام کسی گفت نه گفتم آیا کسی بر تو
از جمله برادران تو امامی هست گفت نه گفتم پس تو باین قرار توئی امام گفت آری دوم اصل قلت للرّضا
علیه السلام انّ رجلا نحرا وکان ابراهیم لدکرلی الّا اباک فی الحیوة وانّک تعلم من ذلک
ما لا یعلم فقال سبحان الله یموت رسول الله صلّی الله علیه وآله ولا یموت موسی قد والله مضی کما مضی
رسول الله صلّی الله علیه وآله ولکنّ الله لم یزل منذ قبض نبیّه صلّی الله علیه وآله هلمّ جرّا یمنّ بهذا
الدین علی اولاد الاعاجم ویصرفه عن قرابة نبیّه صلّی الله علیه وآله هلمّ جرّا فیعطی هولاء ویمنع
هولاء لقد قضیت عنه فی هلال ذی الحجّة الف دینار بعد ان اشفی علی طلاق نسائه وعتق
ممالیکه ولکن قد سمعت ما لقی یوسف من اخوته شرح
کرده از مذکور شد در حدیث
هشته مخاطب در اینک و در انک امام رضاست ضمیر لا یعلم راجع بابراهیم است یعلم اسم فعل است
یعنی بیا نظر کن شیعیان تا آخر ضمیر منه راجع بجهالت بابراهیم است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام
را که مردی بر انکار اباک برادر تو ابراهیم را پس یاد کرد برای او اینکه پدر تو در حیوة است
و اینکه تو میدانی از اینکه او در حیوة است چیزی که ابراهیم نمیداند یا یعنی که تو میدانی که پدر تو
در کجاست و نمیگوئی پس امام رضا علیه السلام از وی تعجب گفت سبحان الله میمیرد رسول الله صلی الله
علیه و آله و نمیرد موسی یا یعنی که مردمانی که حاضر بودند در حجره رسول وقت وفات او باور
کردند خبر فوت او را و این برادران رد میکنند خبر فوت موسی را یعنی بخدا قسم که رفت موسی چنانکه
رفت رسول الله صلی الله علیه و آله
موسی پس
خورد
از دنیا تا آخر منت میگذاشته یعنی که توفیق میداده باین دین اسلام بر فرزندان عجمان که او در تردد است

از قبول وی که [illegible] با آن مبعوث باشد و میگوید [illegible] از خویشان نبی صلی الله علیه و آله تا آخر [illegible]
[illegible] اشارتست به پایان سلسلهٔ [illegible] و امثال او و بنی ابی عباس و عقیل و امثال
ایشان پس میداده انجامت [illegible] داد که تا [illegible] ادا کرده ایشان را [illegible] ادا کردم [illegible]
ابن [illegible] در اول [illegible] ذی الحجه هزار دینار طلا قرض او را [illegible] مشرف شده بود بر طلاق زن
خود [illegible] آزاد کردن ملوکان خود [illegible] که [illegible] ادا کرده او که [illegible] زنان و ملوکان و [illegible]
از قرضخواهان و [illegible] شنیدی [illegible] که دید یوسف از برادران خود [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] ایشان در مقابل تکذیب من میکشند در اعلام فوت بود **سوم الحدیث** عن الوشاء قال قلت لابی
الحسن علیه السلام انهم رووا عنک فی موت ابی الحسن علیه السلام ان رجلا قال لک علمت ذلک
بقول سعید فقال جاء سعید بعد ما علمت به قبل مجیئه قال و سمعته یقول طلقت ام فروة
بنت اسحاق فی رجب بعد موت ابی الحسن بیوم قلت طلقتها و قد علمت بموت ابی الحسن قال نعم
قلت قبل ان یقدم علیک سعید قال نعم سعید بن خاتم [illegible] مذکور شده در حدیث یازدهم
باب [illegible] و دیگر [illegible] بفتح طاء [illegible] و فتح لام مشدده و [illegible] و سکون یاء [illegible] کسی را خبر
دار کردن [illegible] بر وجه تمام باین عنوان که خصوصیات آن را ذکر کند [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام است
وفات امام موسی کاظم علیه السلام در ششم رجب سال صد و هشتاد و سه بوده **یعنی** روایت از [illegible]
از واقفیه بوده است گفت گفتم امام رضا علیه السلام را که واقفیه نقل کرده اند [illegible] در فوت امام موسی علیه السلام
که [illegible] واقفیه گفت [illegible] آن فوت را [illegible] سعید که از بغداد [illegible] خبر آورد [illegible]
باینست که واقفیه بعنوان الزام میگویند که [illegible] که واسطه است میان امام موسی علیه السلام و علم تو لازم می آید
که زمانه خالی از امام باشد [illegible] خود [illegible] باشد [illegible] که واقفیه میگویند [illegible]
خبر سعید [illegible] خبر [illegible] پس امام علیه السلام گفت آمد سعید بعد از آنکه دانسته بودم [illegible]
سعید [illegible] گفت و شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که بر وجه تمام خبردار کردم ام فروه دختر اسحاق را
بطلاق [illegible] امام موسی در ماه رجب بعد از فوت امام موسی [illegible] خبردار کردی ام فروه را بر حالی که [illegible]
بیقین فوت امام موسی را گفت آری [illegible] اصلا [illegible] از آنکه وارد شود [illegible]
سعید [illegible] داشتی گفت آری **چهارم الحدیث** قلت للرضا علیه السلام اخبرنی عن الامام متی یعلم انه امام حین یبلغه
ان صاحبه قد مضی او حین یمضی مثل ابی الحسن قبض ببغداد و انت ها هنا قال یعلم ذلک حین یمضی
صاحبه قلت بای شیء قال یلهمه الله **شرح** [illegible] خبر مبتدای [illegible] مثل **یعنی**

بسبب عجز از نفقه دادن بایر
حبه میکند [illegible]

امام موسی کاظم [illegible]
[illegible]

گفتم امام رضا علیه السلام را خبر ده مرا از امام که کی میداند که او امام است آیا وقتی که میرسد او را خبر اینکه
او بحقیقت رفت یا وقتی که میرود مثل [illegible] امام موسی است که گرفته شد از دنیا در بغداد و تو
اینجائی گفت در دل او می اندازد آن را الله تعالی اشارتست باستنباط از قرآن و از احوالی که ظاهر
شود در آنوقت چنانچه می آید در حدیث بعد از این **پنجم الحدیث** رأیت ابا الحسن علی بن محمد فی
الیوم الذی توفی فیه ابو جعفر فقال انا لله و انا الیه راجعون مضی ابو جعفر علیه السلام فقیل له و
کیف عرفت قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن اعرفها **شرح** دیدم در مدینه امام علی نقی علیه السلام را
~~در روزی که فوت شده بود امام محمد تقی علیه السلام در بغداد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون مضی ابو جعفر~~
~~فقیل له و کیف عرفت قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن اعرفها~~ **یعنی** دیدم در مدینه امام علی نقی علیه السلام
در روزی که فوت شده بود در آن امام محمد تقی علیه السلام در بغداد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون رفت امام
محمد تقی علیه السلام از دنیا پس گفته شد امام علی نقی علیه السلام را و چون شناختی رفتن او را گفت که سلطان
ولایت داخل شد مرا فروتنی برای الله تعالی یعنی خضوع و خشوعی [illegible] و آن کبریه و زاری که نمیشناختم آن را پیش
و در خود هرگز اشارتست باینکه کسی که عالم بجمیع قرآن و متوجه بوده که در همه آیات قرآن هست با [illegible] استنباط
علم بخصوص واقعه از این حالت میتواند کرد **ششم الحدیث** عن هرثمة قال ان ابا جعفر علیه السلام
حین اخرج به دعا ابا الحسن علیه السلام ان ینام علی بابه فی کل لیلة ابدا ما کان حیا الی ان یأتیه خبره قال
فکنا فی کل لیلة نفرش لابی الحسن فی الدهلیز ثم یأتی بعد العشاء فینام فاذا اصبح انصرف
الی منزله قال فمکث علی هذه الحال اربع سنین فلما کان لیلة من اللیالی ابطأ عنا و فرش له
فلم یأت کما کان یأتی فاستوحش العیال و ذعروا و دخلنا امر عظیم من ابطائه فلما کان من الغد
اتی الدار و دخل الی العیال و قصد الی ام احمد فقال لها هات الذی اودعک ابی فصرخت و لطمت
وجهها و شقت جیبها و قالت مات والله سیدی فکفها و قال لها لا تکلمی بشیء و لا تظهریه حتی یجیء
الخبر الی الوالی **شرح** العشاء بکسر عین مهمله و تاریکی اول شب و وقت خفتن و [illegible] طعام آخر روز
و همه اینجا مناسبست [illegible] ابطاء بالفتح و عین مهمله [illegible] معلوم باب افعال بمجهول [illegible]
[illegible] عن [illegible] ذال و فتح عین و [illegible] اضطراب و [illegible] ترسانیدن **یعنی** روایتست از هرثمه
که [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام وقتی که بیرون برده شد [illegible] امام رضا علیه السلام را که خوابد
بر در خانه امام موسی علیه السلام در هر شب همیشه چندانکه امام موسی زنده باشد تا وقتی که [illegible] امام
خبر فوت امام موسی بامام الحکیم چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب [illegible] گفت پس فراش [illegible]

میداند [illegible] آن [illegible]
میداند گفت [illegible]

[illegible]

والعشاء [illegible]

[illegible] برای امام رضا در دهلیز بعد از آن می آمد بعد از نماز خفتن پس میخوابید پس چون صبح میشد
بر میگشت بسوی منزل خود گفت پس درنگ کرد بر این حال چهار سال پس چون [illegible] شد
از شبها دیر کرد از آمدن نزد ما و فراش انداخته شد برای او پس نیامد چنانچه می آمد پس [illegible]
عیال امام موسی علیه السلام و مضطرب شدند و داخل شد ما را از ما حالی عظیم از دیر آمدن او پس چون وقتی که
فردا شد آمد بخانه امام موسی و داخل شد سوی عیال او و متوجه شد سوی ام احمد پس گفت او را
بده آنرا که بامانت داد ترا پدرم پس ام احمد فریاد بر آورد و طپانچه زد در روی خود و درید گریبان خود را
و گفت مرد بخدا قسم مولای من پس امام رضا علیه السلام باز داشت او را از بی تابی و گفت او را سخن مگو
بچیزی و اظهار مکن فوت او را تا اینکه خبر بسوی حاکم مدینه **الحدیث** فاخرجت الیه سفطا و الفی دینار
او اربعة الاف دینار فدفعت ذلک اجمع الیه دون غیره و قالت انه قال لی فیما بینی و بینه و کانت
اثیرة عنده احتفظی بهذه الودیعة عندک لا تطلعی علیها احدا حتی اموت فاذا مضیت فمن اتاک
من ولدی فطلبها منک فادفعیها الیه و اعلمی انی قد مت و قد جاءنی و الله علامة سیدی فقبض ذلک
منها و امرهم بالامساک جمیعا الی ان ورد الخبر حتی جاءت الخبر بغداد [illegible] فعددنا الایام و تفقدنا
الوقت فاذا هو قد مات فی الوقت الذی فعل ابو الحسن علیه السلام ما فعل من تخلفه عن المبیت
و قبضه لما قبض **شرح** السفط بفتح سین مهمله و فتح فاء و طاء مهمله صندوقچه [illegible] مانند جوال
و مراد اینجا ظرف کتب و سلاحست اودیعة [illegible] راوی است و کانت اثیرة عنده کلام راوی است
الاثیرة بفتح همزه و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء و دو نقطه در پایین و راء مهمله زنی که عزیز و گرامی باشد
و کسی که خالص باشد خواه مرد و خواه زن و مراد اینجا مناسبست المتبط بفتح تاء و کسر باء مهمله و سکون
یاء دو نقطه در پایین و طاء مهمله کسی که تنها و پنهان میکند ارث و پرسش از حال سیده **یعنی** پس
بیرون آورد بسوی امام رضا علیه السلام صندوقچه را [illegible] و دو هزار دینار طلا یا چهار هزار دینار را پس داد آنرا
همگی باو نه غیر او و گفت که امام موسی علیه السلام گفت مرا در میان من و میان او [illegible] ام احمد عزیز و گرامی
نزد امام موسی علیه السلام نگاه بدار خوب این امانت را نزد خود مطلع مکن بر این هیچ کس را تا بمیرم پس چون رفتم
مرتبه پس هر که آمد نزد تو از پسران من طلب کرد امانت را از تو پس بده آنرا باو و بدان [illegible] در آنوقت که من
مرده ام و گفت و بتحقیق آمده مرا بخدا قسم علامت مولای من پس امام رضا علیه السلام گرفت آنرا از ام احمد و کرد
عیال همگی را بنگاهداری تا رسید خبر بوالی مدینه و برگشت بمنزل خود و بر نگشت برای خوابیدن در شب بر در آن خانه
[illegible] که میکرد پس درنگ نکردیم مگر روزی چند تا آمد کیسه [illegible] که پس شمردیم روزها را و تفحص کردیم

والمعروف انه بعد شیء من الملبیت که
کان یفعل [illegible] الا ایاما یسیرة [illegible]

فوت امام موسی علیه السلام پس [illegible] و بتحقیق مرده بود در وقتی که کرد امام رضا علیه السلام آنچه را که باز ماند از
خوابیدن آن شب در درگاه باشد و گرفتن او آنچه را که گرفت از ام احمد **باب نودوم الحدیث باب حالات**
الائمة علیهم السلام فی السن شرح این باب بیان مراتب ائمه علیهم السلام است در سن یعنی بیان اینکه
حدوث امامت ائمه مشروط بسن بلوغ نیست و در طفولیت نیز جایز است و در این باب هشت
حدیث است **اول الحدیث** عن یزید الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام اکان عیسی بن مریم حین تکلم
فی المهد حجة لله علی اهل زمانه فقال کان یومئذ نبیا حجة لله غیر مرسل اما تسمع لقوله حین قال
انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة
ما دمت حیا **شرح** روایتست از یزید کناسی که گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
که آیا بود عیسی بن مریم وقتی که گفتگو کرد در گهواره حجت الله تعالی در آن آنکه رسول باشد [illegible] گوشش می
اندازی برای قول عیسی در آن [illegible] که منقول شده در سوره مریم وقتی که گفت عیسی
بدرستی که من بندهٔ الله تعالی ام نه پسر او و نه عین او و نه خود رای داده مرا علم تورات و کرد اینده مرا محل
وحی خود و کرد اینده مرا بسیار فایده هرجا که باشم خواه بر شریعت موسی و خواه بر شریعتی تازه و [illegible]
بود که مراد خواه در شکم مادر و خواه بیرون باشد تا براءتی که می آید در حدیث دوم باب نود و دوم
که امام در شکم مادر در [illegible] میشنود و چیزها معلوم او میشود و سفارش کرده مرا بنماز و زکوة یعنی
اینکه جامع شده و طاعت و قبول آن باشد چندانکه زنده باشم بیان این آیت می آید در کتاب الصلوة
در شرح حدیث اول باب اول **الحدیث** قلت فکان یومئذ حجة لله علی زکریا فی تلک الحال و هو
فی المهد فقال کان عیسی فی تلک الحال آیة للناس و رحمة من الله لمریم حین تکلم فعبر عنها
و کان نبیا حجة علی من سمع کلامه فی تلک الحال ثم صمت فلم یتکلم حتی مضت له سنتان
و کان زکریا الحجة لله عز و جل علی الناس بعد صمت عیسی بسنتین ثم مات زکریا فورثه ابنه
یحیی الکتاب و الحکمة و هو صبی صغیر اما تسمع لقوله عز و جل یا یحیی خذ الکتاب بقوة و
آتیناه الحکم صبیا فلما بلغ عیسی علیه السلام سبع سنین تکلم بالنبوة و الرسالة حین اوحی الله
تعالی الیه فکان عیسی الحجة علی یحیی و علی الناس اجمعین **شرح** گفتم پس بود عیسی در آن روز حجت الله
تعالی بر زکریا در این حالت طفولیت بر حالی که او در گهواره بود مراد اینست که عیسی از آن وقت امام بود
یا نه پس گفت برای بیان اینکه عیسی در آنوقت امام نبود عیسی در آن حالت علامت قدرت و رحمت
الله تعالی برای مردمان و رحمت از جانب الله تعالی برای مریم وقتی که گفتگو کرد پس بیان حقیقت حال کرد [illegible]

باهل زمان خویش گفت و عیسی [illegible]
[illegible] محقق است [illegible]

اشارتست باآنچه منقولست که مریم سخن نکرد در جواب جمعی که اورا بتهمت زنا داشتند واشارت کرد
که با عیسی سخن گویند وعیسی نبود محل وحی الهی وحجت بر کسی که نشنید سخن اورا دران حالت باینکه کرد بیان
نبود برهم کجا پیش تهمت بزنا بعد ازان ساکت شد عیسی پس گفتگو نکرد تا گذشت اورا دو سال وبود
زکریا امام وحجت الله تعالی بر مردمان بعد از سکوت عیسی مدت دو سال مراد وقت کلام عیسی وبعد ازانست تا دو
سال بعد ازان مرد زکریا پس بمیراث برد از او پسرش یحیی که آخر اوصیای موسی بود علم کتاب را و
دراست گفتاری ودرست کرداری ویحیی طفل کوچک بود آیا نشنیدی قول الله عز وجل را در سوره مریم
ای یحیی فرا گیر تورات را بتوانایی علم نه بظن وداده ایم یحیی را حکومت بر حالی که طفل بود پس چون رسید عیسی علیه السلم
بهفت سالگی گفتگو کرد بنبوت ورسالت وقتی که وحی کرد الله تعالی با و تا آخر یعنی تا زمانی که بعد ازان پس بود عیسی حجت بر کل
و بر مردمان همگی اشارتست باینکه هر رسولی که مبعوث شود بعد از نبی تازه البته وصی رسول سابق از امامت
معزول میشود بسبب نسخ آن دین اصل ولیس تبقی الارض یا ابا خالد یوما واحدا بغیر حجة لله علی الناس
منذ یوم خلق الله آدم علیه السلم واسکنه الارض شرح وحالست که باقی نماند زمین ای ابو خالد یکروز
بی آنکه حجت باشد از جانب الله تعالی بر مردمان خواه رسول باشد وخواه وصی رسول از روزی
که خلق کرد الله تعالی آدم علیه السلم را وساکن او کرد در زمین را اصل فقلت جعلت فداک کان علی علیه السلم
حجة من الله ورسوله علی هذه الامة فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وآله فقال نعم یوم اقامه
للناس ونصبه علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته قلت وکانت طاعة علی علیه السلم
واجبة علی الناس فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وآله وبعد وفاته فقال نعم ولکنه صمت فلم یتکلم مع
رسول الله صلی الله علیه وآله وکانت الطاعة لرسول الله صلی الله علیه وآله علی امته وعلی علی علیه السلم
فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وآله وکانت الطاعة من الله ومن رسوله علی الناس کلهم لعلی
علیه السلم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وکان علی علیه السلم حکیما عالما شرح پس گفتم
قربانت شوم آیا بود علی علیه السلم حجت از جانب الله تعالی ورسول او بر این امت در زندگی رسول
الله صلی الله علیه وآله پس گفت آری روزی که بازداشت اورا برای امامت مردمان ونصب کرد اورا مانند علم
وخواند مردمانرا بسوی رعیتی او وامر کرد ایشانرا باطاعت او گفتم پس بود اطاعت علی علیه السلم واجب بر
مردمان در زندگی رسول الله صلی الله علیه وآله وبعد از فوت رسول پس گفت آری ولیکن علی ساکت شد
پس گفتگو درامر دینی خلایق نکرد با رسول الله صلی الله علیه وآله وبود اطاعت برای رسول الله صلی الله
علیه وآله واجب برامت او وبر علی علیه السلم در زندگی رسول الله صلی الله علیه وآله وبود اطاعت [illegible]

ورسولش واجب بر مردمان مجموع ایشان برای علی علیه السلم بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وبود
علی علیه السلم عاقل دانا باینکه کرد وجود فرض اطاعت او بر مردمان ادب خود را در زمان رسول الله صلی الله
علیه وآله وساکت میبود دوم اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلم قد کنا نسالک قبل ان یهب الله
لک ابا جعفر فکنت تقول یهب الله لی غلاما فقد وهب الله لک فقر عیوننا فلا ارانا الله یومک
فان کان کون فالی من فاشار بیده الی ابی جعفر علیه السلم وهو قائم بین یدیه فقلت جعلت فداک
هذا ابن ثلث سنین قال وما یضره من ذلک شیء فقد قام عیسی بالحجة وهو ابن ثلث سنین
شرح مضمون این گذشت در حدیث دهم باب هفتاد ودوم سوم اصل عن بعض اصحابنا عن
ابی جعفر الثانی علیه السلم قال قلت له انهم یقولون فی حداثة سنک فقال ان الله تعالی اوحی
الی داود ان یستخلف سلیمان وهو صبی یرعی الغنم فانکر ذلک عباد بنی اسرائیل و
علماؤهم فاوحی الله عز وجل الی داود علیه السلم ان خذ عصا المتکلمین وعصا سلیمان واجعلهما فی
بیت واختم علیهما بخواتیم القوم فاذا کان من الغد فمن کانت عصاه قد اورقت واثمرت فهو
الخلیفة فاخبرهم داود علیه السلم فقالوا قد رضینا وسلمنا شرح روایتست از بعض یاران ما از
امام محمد تقی علیه السلم راوی گفت گفتم او را بدرستی که مخالفان گفتگو میکنند در کوچکی سن تو پس گفت
بدرستی که الله تعالی وحی کرد بداود علیه السلم که خلیفه خود کند سلیمان را وسلیمان طفل بود گوسفند
میچرانید پس منکر شدند خلافت سلیمان را عابدان بنی اسرائیل وعلمای ایشان نخواستند رئیس سفیهان
که در تحت حکم طفلی باشند پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی داود علیه السلم که بگیر چوب گفتگو کنندگان را
وچوب سلیمان را وبگذار آن دو را در خانه ومهر کن بر در آن دو چوب بانگشترهای اجماعت گفتگو کنندگان
تا شناخته نکنند پس چون شد بعض فردا یعنی اول روز فردا پس هر که چوب او بتحقیق برگ داده
ومیوه داده پس او خلیفه است پس خبر کرد ایشانرا داود علیه السلم بآن الت امتحان باینکه گفتند
اثر آن پس گفتند راضی شدیم وقبول کردیم خلافت سلیمان را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
انه بصیر دخلت الیه ومعی غلام یقودنی خماسی لم یبلغ فقال لی کیف انتم اذا احتج علیکم
بمثل سنه شرح الکای بخماسی یعنی شبر باد وحاصل هر دو یکیست یعنی روایتست از ابی بصیر مادح
گفت ابو بصیر داخل شدم بسوی او وبا من کسی بود که معاش من میکرد بنا بر شره بودن پس گفت
مرا چگونه خواهید بود چون حجت کرده شود بر شما بامامی که بخماسی باشد اشارتست بآنچه می آید در مولد
الصاحب علیه السلم که بخماسی بوده وقتی که پدرش از دنیا رفته پنجم اصل سهل بن زیاد عن علی بن مهزیار

من محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سالته یعنی ابا جعفر علیه السلم عن شیء من امر الامام فقلت یکون الامام
ابن اقل من سبع سنین فقال نعم واقل من خمس سنین فقال سهل فحدثنی علی بن مهزیار
بهذا فی سنة احدی وعشرین ومائتین شرح روایتست از سهل بن زیاد از علی بن مهزیار از محمد بن
اسمعیل بن بزیع گفت پرسیدم اورا یعنی امام محمد تقی علیه السلم را از چیزی از کار امامت یعنی
شروط آن پس گفتم آیا میباشد امام فرزند کمتر از هفت سال ووجه مخصوص ذکر هفت سال آنست که
مذکور شد در حدیث اول این باب که عیسی در وقت امامت هفت ساله بوده پس گفت آری وکمتر
از پنج سال نیز پس گفت سهل پس حکایت کرد مرا علی بن مهزیار این کلام در سال دویست وبیست
ویک هجری مراد اینست که علی بن مهزیار بیان کرد که در این کلام اشارتست باینکه قائم آل محمد در وقت امامت
شدن کمتر از پنج سال خواهد بود این مبنی بر بعض روایاتست چنانچه می آید در مولد الصاحب علیه السلم ششم اصل
کنت جالسا بین یدی ابی الحسن علیه السلم نحوا من سنة فقال لی قائل یا سیدی ان کان کون
فالی من قال الی ابی جعفر ابنی فکان القائل استصغر سن ابی جعفر علیه السلم فقال ابو الحسن علیه السلم
ان الله تبارک وتعالی بعث عیسی بن مریم علیه السلم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی
اصغر من السن الذی فیه ابو جعفر علیه السلم شرح این گذشت در حدیث هشتم باب هفتاد ودوم
هفتم اصل عن علی بن اسباط قال رایت ابا جعفر علیه السلم وقد خرج علی فاحددت النظر الیه
وجعلت انظر الی رأسه ورجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا انا کذلک حتی قعد وقال
یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج به فی النبوة فقال وآتیناه الحکم صبیا ولما بلغ اشده
وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة وهو صبی ویجوز ان یؤتاها وهو ابن اربعین
سنة شرح وبلغ اربعین سنة لفظ امامست چه مقصود اینجا نقل از سوره یوسفست نه از سوره احقاف
چنانچه می آید در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی علیهما السلم که آیت احقاف در حق امام حسین علیه
السلم است یعنی روایتست از علی بن اسباط گفت دیدم امام محمد تقی علیه السلم را بر حالی که بیرون آمده بود
خود بر من پس نظر میکردم بسوی او وشروع کردم نظر میکردم بسر او وپای
او تا بیان کنم قد اورا برای یاران ما در مصر پس میان اینکه من چنان بودم تا نشست گفت ای علی بدرستی که الله
حجت گرفته بر خود در امامت ابراهیم یعنی از انبیا بر رسول سابق که مثل آنست که حجت گرفته بآن در نبوت یعنی
وصایت بانبوت مراد اینست که شرط وصایت مثل شرط نبوت در سن زیاد نیست وصایت بانبوت در بیان این الحکم الله تعالی گفته در سوره مریم وداده ایم یحیی را حکومت بر حالی که طفل بود وگفته در حق یوسف در سوره

وقتی که رسید بقوت خود ورسید بچهل سال پس بتحقیق جایز است که وحی داده شود ووکست گفتاری ودرست
کرداری در طفل باشد وجایز است که داده شود آنرا وفرزند چهل ساله باشد هشتم اصل علی بن
ابراهیم عن ابیه قال قال علی بن حسان لابی جعفر علیه السلم یا سیدی ان الناس ینکرون علیک
حداثة سنک فقال وما ینکرون من ذلک قول الله عز وجل لقد قال الله لنبیه قل هذه سبیلی ادعو
الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی فوالله ما تبعه الا علی علیه السلم وله تسع سنین وانا ابن تسع سنین
شرح در سوره یوسف چنین است وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون افامنوا ان تاتیهم غاشیة من عذاب الله او تاتیهم الساعة بغتة
وهم لا یشعرون قل هذه در این آیات چند احتمالست از انجمله آنکه آیه یعنی حجت وبرهان وحدانیت الله تعالی
در ربوبیت پس شناسی شریک شدن دیگری با او در حکم از پیش خود در تحقیق خشیت حمیر مردان وهم
اکثرهم را صحبت با اهل مکه چون سوره یوسف از اواسط مکیاتست وواو در وهم مشرکون حالیست
ومراد اینست که اکثر ایشان بعد از ایمان بوحدانیت الله تعالی وترک بت پرستی خلط میان ایمان ودر شرک
خواهند کرد باعتبار اینکه اختلاف از سوی ظن وخود رایی خواهند کرد وآن اشراکست چنانچه بیان شود
غاشیه عبارتست از مرض الموت وسکرات والساعه عبارتست از وقت مردن وبغتة عبارتست
از ناگهانی مشار الیه بهذه آیاتست وشواهد ربوبیت در آسمانها وزمینست که مذکور شد وسبیل یعنی
برهان بر صدق دعوت جمله ادعو استینافیه بیانیه سبیلیست وبصیرت یعنی علم ویقینست واحترازست
از سوی ظن انا تاکید ضمیر مستتر در ادعو است ومن اتبعنی یعنی من اتبعنی اولا است ومبارتست از امیر المومنین
چنانچه می آید در کتاب الجهاد در حدیث اول باب چهارم که باب من یجب علیه الجهاد ومن لا یجب است که یعنی اول
من اتبعه علی الایمان به والتصدیق له پس دلیل امام علیه السلم در این حدیث که اتبعه الاعلی علیه السلم یعنی ما تبعه اولا
الا علی علیه السلم است ودلیل بر اینکه من اتبعنی شامل غیر طفل نمیشود در آن وقت اینست که غیر او از اصحاب
که دعوی متبعیت کرده صاحب بصیرت در احکام الهیه نبوده اند بلکه اختلاف از روی ظن کرده اند وداخل اند
در حکم او وهم باعتبار جوانان همین برهان در ایشان نیز موافق آنچه می آید در حدیث شصت وششم باب
صد وهفتم وحاصل این برهان بر صدق دعوی نبوت که جاریست در صدق دعوی امامت نیز تا آخر
الزمان اینست که شواهد ربوبیت در آسمانها وزمین دالست بر اینکه شرک برای ظن در احکام
الهیه باطل ونامعقولست پس اگر در زمانی معلوم شود که غیر شخصی معین هر که باشد بصیرت در دعوت بسوی
احکام الهیه ندارد بلکه غایت دعوی او اجتهاد وپیروی ظنست معلوم میشود که آن شخص معین امام است گو در سن

حتی خواه نبوت باشد و خواه امامت و خواه آنشخص شیرخواره باشد و خواه پیر کهنسال و باین استدلال
رایج میشود آنچه گذشت در حدیث دوم باب الاضطرار الی الحجة که باب اول است و چنانچه معلوم بوده در زمان
رسول آنکه هر مسئله‌ای که غیر او بوده بیرای ظن میکرده پیش شرک شده چنانچه گفته در سوره توبه اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و در سوره آل عمران قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا
وبینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله همچنان معلوم است در زمان
هر یک از اوصیای او مثل زمان ابی جعفر امام محمد تقی علیه السلام که ما نحن فیه است و از این تقریر ظاهر میشود
آنکه قول امام که فوالله ما ... تا آخر موقوف علیه صحت این استدلال نیست بلکه از قبیل تأیید و تطبیق است
و قول امام که وله ثمان سنین منافات ندارد با آنچه مفهوم میشود از آنچه می‌آید در ابواب التاریخ در حدیث
اول مولد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که او در آن وقت ده ساله بوده زیرا که کسی که از نه سال گذشت
بچند ماه او را نه ساله میتوان گفت و ده ساله نیز میتوان گفت چون پا در سال دهم دارد و ایضا
قول امام که وانا ابن تسع سنین منافات ندارد با آنچه مفهوم میشود از آنچه می‌آید در ابواب التاریخ
در مختار مصنف در مولد ابوجعفر و وفات پدرش که سن آنحضرت در اول امامت او هفت سال و چند ماه بوده
زیرا که میتواند بود که در وقت عهد در این حدیث امام نه ساله باشد بیانکه مقتضای جمع میان آنچه می‌آید
در حدیث هفتم باب صد و نود دوم که در وقت خروج امام رضا علیه السلام از مدینه سوی خراسان سن امام محمد
تقی علیه السلام هفت سال بوده و میان آنچه ابن بابویه ذکر کرده در عیون اخبار الرضا در باب السبب الذی من اجله
قبل علی بن موسی الرضا علیه السلام ولایة العهد من المأمون که هذا کتاب شرط من عبد الله المأمون امیرالمؤمنین لعلی
عهده علی بن موسی الرضا ... الفضل بن سهل یوم الاثنین لسبع لیال خلون من شهر رمضان من سنة احدی
و مائتین تا آخر و آنچه در کشف الغمه است بروایت ابراهیم بن عباس که بیعت با امام رضا در پنجم ماه رمضان
در سنه احدی و مائتین و میان آنچه در تاریخ وفات امام رضا علیه السلام مذکور میشود که در صفر سنه ثلث و مائتین
بوده آنست که سن امام محمد تقی علیه السلام در ابتدای امامت نه سال بوده و این موافق ظاهر این حدیث و ...
یعنی روایت است از علی بن ابراهیم از پدرش گفت که گفت علی بن حسان امام محمد تقی علیه السلام را که ای مهتر من بدرستی
که مردمان انکار میکنند بر تو کمی سن ترا پس گفت که چرا منکر میشوند بسبب این قول الله تعالی را بیان این
آنکه هر آینه گفته الله تعالی نبی خود را در مقام بیان برهان بر صحیح بودن جمیع ادیان سابقه و صحت نبوت محمد
صلی الله علیه و آله در سوره یوسف که بگو که این است راه ربوبیت در آسمانها و زمین بر راستی بر صدق دعوی
نبوت را برای خود و وصایت را برای اولاد او من شعر بیان این آنکه میخوانم مردمان را بسوی احکام الله ...

از روی یقین من و آنکه آورد آنچه من گفتم پس گفت که نازل شد ... با علی علیه السلام در حالی که او در آن وقت ... سال امام بود
در پا در سال دهم داشت و من در آنوقت فرزند نه ساله تمام در پا در سال دهم دارم و سوای من از ...
پیشوائی کسی صاحب بصیرت در احکام الله تعالی نیست باب نود و دوم و مخصوص باب ان الامام لا یغسله
الا امام من الائمة شرح این باب بیان آنست که غسل نمیدهد امام را مگر امامی از امامان و در این باب
سه حدیث است اول الحسن عن احمد بن عمر الحلال او غیره عن الرضا علیه السلام قال قلت له انهم یحاجونا یقولون
ان الامام لا یغسله الا الامام قال فقال ما یدریهم من غسله فما قلت لهم قال فقلت جعلت فداک
قلت لهم ان قال مولای انه غسله تحت عرش ربی فقد صدق وان قال غسله فی تخوم
الارض فقد صدق قال فقلت فما اقول لهم قال قل لهم انی غسلته فقلت اقول لهم انک
غسلته فقال نعم شرح روایت است از احمد بن عمر حلال بفتح حاء بی نقطه و تشدید لام اول یا غیر او از امام
رضا علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که واقفیه حجت میگیرند بر ما میگویند بدرستی که غسل نمیدهد
امام را مگر امام راوی گفت پس امام رضا علیه السلام گفت از چه دانستند که کی غسل داد امام موسی کاظم را
پس تو چه جواب دادی ایشان را راوی گفت قربانت شوم گفتم ایشان را اگر گوید صاحب من
من که او غسل داد امام موسی را در زیر عرش صاحب کل اختیار من پس راست گفته و اگر گوید که
غسل داده او را در اطباق زمین پس راست گفته راوی گفت پس گفتم پس چه گویم ایشان را
در جواب گفت بگو که بدرستی که من غسل دادم او را پس گفتم گویم ایشان را که بدرستی که تو غسل دادی
او را که گویم در کی پس گفت آری
دوم الحسن سألت الرضا علیه السلام عن الامام یغسله
الامام قال سنة موسی بن عمران علیه السلام شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از امام آیا غسل میدهد
او را امام گفت که طریقه موسی بن عمران علیه السلام است ...
سوم الحسن قلت للرضا علیه السلام ان الامام لا یغسله الا الامام فقال اما
تدرون من حضر یغسله قد حضره خیر ممن غاب عنه الذین حضروا یوسف فی الجب حین
غاب عنه ابواه واهل بیته شرح من حضر لغسله ...

یغسله بتقدیر استفهام تقریری است و مضمون اینست که بنابراین بچه طریقه غسل دادی پدرت را فجملة سنة خبر مبتدا محذوف است بتقدیر سنتی سنت است و حاصل جواب اینست که بطریقه موسی بن عمران غسل دادم چه یوشع که از اوصیاء ابراهیم بود در بلد موت او ظاهر نبود من نیز غسل دادم پدرم را غ م

از امام رضا علیه السلام ... شرح گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی
که غسل نمیدهد امام را مگر امام ... پس گفت آیا نمیدانید ...
... باب نود و
دوم الحسن باب موالید الائمة علیهم السلام شرح الموالید جمع مولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام
مصدر میمی بمعنی ولادت یا جمع مولود بمعنی مولود علیه و حاصل هر دو یکی است یعنی این باب بیان کیفیت
ولادتهای ائمه علیهم السلام است و در این باب هشت حدیث است اول الحسن عن ابی بصیر قال حججنا مع ابی
عبد الله علیه السلام فی السنة التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلام فلما نزلنا الابواء وضع لنا الغداء
وکان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر واطاب قال فبینا نحن نأکل اذ اتاه رسول حمیدة
فقال له ان حمیدة تقول لک انی قد انکرت نفسی وقد وجدت ما کنت اجد اذا حضرت ولادتی وقد
امرتنی ان لا استبقک بابنک هذا الغلام فقام ابو عبد الله علیه السلام فانطلق مع الرسول فلما انصرف
قال له اصحابه سرک الله وجعلنا فداک فما انت صنعت من حمیدة قال سلمها الله وقد
وهب لی غلاما وهو خیر من برأ الله فی خلقه شرح روایت است از ابو بصیر گفت که حج کردیم با امام
جعفر صادق علیه السلام در سالی که زاییده شد در آن پسرش موسی علیه السلام پس وقتی که فرود آمدیم
در ابواء بفتح همزه و سکون با یک نقطه و واو و الف ممدوده که میان مکه و مدینه است گذاشت برای
ما غداء بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده طعام چاشت را و چون میگذاشت طعام را برای
یاران خود بسیار و پاکیزه میکرد راوی گفت پس میان آنکه ما میخوردیم ناگاه آمد پیغام آور
حمیده مادر موسی علیه السلام پس گفت او را بدرستی که حمیده میگوید بتحقیق حالت غریبی در یافتم خود را
و بتحقیق یافتم آن حالتی که می‌یافتم چون نزدیک میشد زاییدن من و بتحقیق امر کردی مرا که خبر کنم ترا
نزد این پسر ترا پس برخاست امام جعفر صادق علیه السلام پس روانه شد با پیغام آور پس چون
برگشت گفتند او را یاران خوشحال کند ترا الله تعالی و ما را فدای تو کناد پس کردی تو ... حمیده

گفت سلامت داشت او را الله تعالی و بتحقیق بخشید مرا الله تعالی پسری که او بهترین کسی است که آفریده
او را الله تعالی در مخلوقین خود بعد از من ... رشته باینکه کرد امام را که امام سابق در وقت ولادت
امام لاحق میکند الحسن ولقد اخبرتنی حمیدة عنه بامر ظننت انی لا اعرفه ولقد کنت اعلم
به منها فقلت جعلت فداک وما الذی اخبرتک به حمیدة عنه قال ذکرت انه سقط
من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الارض رافعا رأسه الی السماء فاخبرتها ان ذلک
امارة رسول الله صلی الله علیه و آله وامارة الوصی من بعده شرح و هر آینه خبر داد مرا حمیده
از کار آن پسر بچیزی که گمان کرد حمیده که من نمیدانم آن را و هر آینه بتحقیق بودم داناتر بآن
از او پس گفتم قربانت شوم پس چه بود آنچه خبر داد ترا بآن حمیده از کار او گفت مذکور کرد
حمیده که موسی فرود آمد از شکم او وقتی که فرود آمد گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته
سر خود را بسوی آسمان پس خبر دادم حمیده را که آن علامت زاده شدن رسول الله صلی الله علیه و آله
و علامت زاده شدن وصی اوست بعد از او الحسن فقلت جعلت فداک وما هذا من امارة رسول
الله صلی الله علیه و آله وامارة الوصی من بعده فقال لی انه لما کانت اللیلة التی علق فیها
بجدی اتی آت جد ابی بکأس فیه شربة ارق من الماء والین من الزبد واحلی من
الشهد وابرد من الثلج وابیض من اللبن فسقاه ایاه وامره بالجماع فقام فجامع فعلق بجدی ولما ان
کانت اللیلة التی علق فیها بابی اتی آت جدی فسقاه کما سقی جد ابی وامره بمثل الذی
امره فقام فجامع فعلق بابی ولما ان کانت اللیلة التی علق فیها بی اتی آت ابی فسقاه بما
سقاهم وامره بالذی امرهم فقام فجامع فعلق بی ولما ان کانت اللیلة التی علق فیها
بابنی اتانی آت کما اتاهم ففعل بی کما فعل بهم فقمت بعلم الله وانی مسرور بما یهب الله
لی فجامعت فعلق بابنی هذا المولود فدونکم فهو والله صاحبکم من بعدی وان نطفة الامام
مما اخبرتک شرح علق بصیغه مجهول باب علم است ظرف نائب فاعل محذوف است و فاعل
مادرکت العلق بفتح عین بی نقطه و فتح لام آبستن شدن ... بفتح شین با نقطه و سکون
را بی نقطه مقداری از آب که بآن یکبار سیراب توان شد استعمال ... در اغلب ...
ان در لما ان بفتح همزه و سکون نون زائده است ... در سقاهم ... اراده ...
دو کس است دونکم بضم دال و سکون واو و فتح نون اسم فعل است یعنی الزموا و مفعول آن محذوف است
بتقدیر فدونکم ایاه یعنی پس گفتم قربانت شوم چیست وجه این از جمله علامت رسول الله صلی الله علیه و آله

فقام فجامع م

و علامت وحی او بعد از او یعنی که این اشارت بچه حیوانات پس گفت مر امفضل که بدرستی که آبستنی
که شد نطفی که آبستنی شد از آن که جد من داد آینده جد پدرم امام حسین را جامی که دران
شربتی بود صافتر از آب و نرمتر از کره و شیرینتر از عسل و سردتر از برف و سفیدتر از شیر
پس آشامانید او را آن شربت و امر کرد او را بجماع پس برخاست پس جماع کرد پس آبستنی شد بجد
بکلام و وقتی که شد نطفی که آبستنی شد دران بپدرم امام محمد باقر علیه السلام آمد آینده نزد جد پدرم
پس آشامانید او را چنانچه آشامانید جد پدرم را و امر کرد او را چنانچه امر کرده جد پدرم را
پس برخاست پس جماع کرد پس آبستنی شد بپدرم و وقتی که شد نطفی که آبستنی شد دران بمن آمد
آینده نزد پدرم پس آشامانید او را بر روش آنچه آشامانید ایشان و امر کرد او را بآنچه امر کرد ایشان را
بآن پس برخاست پس جماع کرد پس آبستنی شد بمن و وقتی که شد نطفی که آبستنی شد دران بپسرم
آمد نزد من آینده چنانچه آمد نزد ایشان پس کرد با من مثل آنچه کرد با ایشان پس برخاستم بعلم الله
تعالی که بمن داده بود که چه خواهد شد و بدرستی که من خوشحال بودم بآنچه بخشید الله تعالی مرا دران
جماع پس جماع کردم پس آبستنی شد بپسرم که این زاده شده است پس علامت باشید او را و او
بخدا قسم امام است بعد از من و بدرستی که نطفه امام از آنچه شرح آن کردم تراست متن واذا استقرت
النطفة فی الرحم اربعة اشهر وانشئ فیها الروح بعث الله تبارک و تعالی ملکا یقال
له حیوان فکتب علی عضده الایمن وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته
وهو السمیع العلیم شرح فرستادن ملک و نوشتن آیت استعاره تمثیلیه است و عبارت
از استعداد تام امامت و لهذا اختلاف در محل نوشتن هست میان احادیث و بعض
از آنچه درین باب الحیوان بفتح حاء بی نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین زندگی و اینجا عبارت از ثبات
زندگی خلافت است [illegible] اگر امام [illegible] زنده [illegible] کلمه عبارت از قرآن مجید
تعالی است که زنده [illegible] حق خالی نمیکند چنانچه ملائکه گفتند در سوره بقره انی جاعل
فی الارض خلیفة و مراد اینجا مصداق آن کلمه است که امام باشد صدقا و عدلا تمیز کلمات و عبارت
از علم بجمیع احکام الهی و صفت از کتاب [illegible] تبدیل کلمات عبارت از [illegible] امام بوده آنها و تغییر
آنها [illegible] میان آنها و امثال آنهاست یعنی [illegible] قرار گرفت نطفه امام در رحم مادر
چهار ماه و حادث کرده شد دران روح فرستاد الله تبارک و تعالی ملکی که نام او حیوان است
پس نوشت آن ملک بر بازوی راست او این آیت از سوره انعام را که تمام شد [illegible]

کلام صاحب کمال اختیار او یا اعتبار راستی و عدالت نیست تغییر دهنده مصداقهای کلمه او [illegible]
شنوای هر آواز دانای هر راز متن واذا وقع من بطن امه وقع واضعا یدیه علی الارض
رافعا رأسه الی السماء فاما وضعه یدیه علی الارض فانه یقبض کل علم انزله الله من السماء
الی الارض واما رفعه رأسه الی السماء فان منادیا ینادی به من بطنان العرش من قبل
رب العزة من الافق الاعلی باسمه واسم ابیه یقول یا فلان بن فلان اثبت تثبت فلعظیم
ما خلقتک انت صفوتی من خلقی وموضع سری وعیبة علمی وامینی علی وحیی وخلیفتی
فی ارضی لک ولمن تولاک اوجبت رحمتی ومنحت جنانی واحللت جواری ثم وعزتی
وجلالی لاصلین من عاداک اشد عذابی وان وسعت علیه فی دنیای من سعة رزقی
فاذا انقضی الصوت صوت المنادی اجابه هو واضعا یدیه رافعا رأسه الی السماء یقول
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم شرح
این آواز و گفتگو و جواب بر سبیل استعاره تمثیلیه است مثل آنکه مشغول شود که در [illegible] ملکی بنده میکند
کلامی که آیا [illegible] حاجتمندی است که عرض کند حاجت خود را تا قضای حاجت [illegible] و عبارتست از
شناختن امام دران حالت حقیقت ربوبیت رب العالمین را [illegible] می آید که [illegible]
[illegible] و سکون طاء بی نقطه [illegible] بطن بفتح باء و سکون طاء [illegible] و مراد [illegible]
چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح عنوان باب العرش والکرسی که باب [illegible] است و مراد اینجا [illegible] از
نور است که بران می‌نشینند [illegible] چهارکس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهارکس از آخرین محمد و علی
و حسن و حسین که [illegible] مانند مضمون آنچه می‌آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب فضل
زیارة ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب [illegible] روایت [illegible] چهارم است و مراد به بطنان العرش میانهای عرش
باعتبار اینکه میان چیزی [illegible] از اطراف عرش میباشد الافق بضم همزه [illegible] چیزی و این آیت در سوره
آل عمران است [illegible] آنکه شهادت الله تعالی عبارتست [illegible] از انزال محکمات کتاب الهی [illegible]
[illegible] ظن و اختلاف [illegible] شهادت ملائکه عبارتست از امثال [illegible]
سوره بقره است که قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم زیرا که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در حکم ایشانند فرزندان حسین [illegible]

باشدم

و احتراز باشد از صاحبان علمی که عمل ایشان وفا نکرده باشد بنصیب ایشان از جمله حدود ما انزل الله
علی رسوله که در سوره توبه است و بیان شده در کتاب العقل در شرح حدیث هفتم باب دوم پس مراد
ظن و اختلاف از روی ظن کشنده در بعض نصیب خود و از صاحبان علمی که عمل ایشان وفا کرده باشد بنصیب
ایشان اما عمل بعلم خود نکنند و مراد بنصیب مقدار از مسائل که حاجت بآن می افتد و آن متفاوت است
در مردمان مثلا امام را حاجت بدانستن مسائل بسیار است و احدی از رعیت را حاجت بدانستن
بجمیع آنها نیست و جولاه را حاجت بدانستن مسائل زراعت نیست و زارع را حاجت بدانستن
مسائل جولاهی نیست بلکه هر کدام نصیبی دارند و برین قیاس است تفاوت میان مسائل [illegible]
و اصناف مردمان و هو العزیز الحکیم در جمله استینافیه برای بیان این باشد که اگر کسی او را [illegible]
تجویز شرکت کسی با او در حکم بر سبیل حکم از روی ظن [illegible] و همچنین [illegible] او
نکرده کسی که گوید که او تکلیف مالایطاق کرده [illegible] ظن و اختلاف از روی ظن
بی وجود عالمی بجمیع احکام او در هر زمان تا انقراض دنیا یعنی و چون فرود آید از شکم مادر خود افتاده
گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان پس اما گذاشتن او دو دست
خود را بر زمین پس اشارتست باینکه او فرا میگیرد هر علمی که فرستاده آن را الله تعالی از آسمان
بسوی زمین بعنوان وحی با نبیا و رسل و اما برداشتن او سر خود را بسوی آسمان پس اشارتست
باینکه آواز دهنده او را آواز میدهد باو از میانهای عرش از جانب صاحب کمال اختیار از مرتبت
از ناحیه بلند مرتبه تر از جمله آن میانهای عرش بنام او و نام پدرش میگوید ای فلان پسر فلان
ثابت باش تا ثابت کرده شوی یعنی [illegible] تا تمام [illegible] ثابت
شود چه برای کاری عظیم [illegible] عظیم خلق کردم ترا تو خالص منی از جمیع مخلوقین من و جای راز
پنهان منی و ظرف علم منی که با انبیا و رسل وحی شده و امین منی بر وحی من با انبیا و رسل
و جانشین منی در زمین من برای تو و برای کسی که امام خود شمرد ترا ثابت لازم کردم رحمت
خود را و بخشیدم بهشتهای خود را و حلال کردم همسایگی خود را بعد از آن قسم بعزت
و بزرگی خودم که هر آینه میسوزانم البته کسی را که دشمنی کرده ترا بسختترین عذاب خودم هر چند
که وسعت داده باشم بر او در دنیای خود از وسعت رزق من که برای خلایق [illegible] پس
چون باخر رسید آن آواز که آواز آواز دهنده است که مذکور شد جواب میدهد آن
منادی را او گذاشته دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان میگوید این آیت

سوره آل عمران اینجا که گواهی داد الله تعالی اینکه شأن اینست که نیست مستحق عبادتی بجز او
و فرشتگان نیز گواهی دادند و صاحبان علم نیز گواهی دادند در حالی که ایستادگی کننده‌اند
[illegible] بحصه خود از جمله علم بحدود ما انزل الله علی رسوله و عمل بآن بیان اینکه نیست مستحق عبادت
کسی او بی شک [illegible] درست کردار است متن قال [illegible] قال ذلک اعطی والله العلم الاول
والعلم الآخر واستحق زیارة الروح فی لیلة القدر قلت جعلت فداک الروح لیس هو
جبرئیل قال الروح اعظم من جبرئیل ان جبرئیل من الملائکة وان الروح هو خلق اعظم
من الملائکة علیهم السلام ألیس یقول الله تبارک و تعالی تنزل الملائکة والروح شرح
امام علیه السلام گفت پس چون گفت آنرا که مذکور شد داده او را الله تعالی علم اگر با نبیای [illegible]
وحی شده و علم اگر بر سبیل [illegible] است وحی شده و مستحق زیارت روح او را میشود در
شب قدر گفتم قربانت شوم آیا روح نیست او جبرئیل گفت روح بزرگتر از جبرئیل است بدرستی که
جبرئیل از ملائکه است و بدرستی که روح آن مخلوقیست بزرگتر از ملائکه علیهم السلام آیا نیست که
میگوید الله تبارک و تعالی در سوره قدر که نازل میشوند ملائکه و روح مراد اینست که ظاهر
[illegible] مغایرت میکند [illegible] این [illegible] باب [illegible] دوم [illegible] گفت
ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی اذا احب ان یخلق الامام امر ملکا
فاخذ شربة من ماء تحت العرش فیسقیها اباه فمن ذلک یخلق الامام فیمکث اربعین یوما
ولیلة فی بطن امه لا یسمع الصوت ثم یسمع بعد ذلک الکلام فاذا ولد بعث ذلک
الملک فیکتب بین عینیه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع
العلیم فاذا مضی الامام الذی کان قبله رفع لهذا منار من نور ینظر به الی اعمال الخلائق
فبهذا یحتج الله علی خلقه شرح عرش بیان شده در شرح حدیث سابق و ما تحت العرش عبارتست
که مذکور میشود در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی چون دوست دارد که خلق کند
امام را امر میکند ملکی را پس فرا میگیرد آن ملک مقدار یک آشامیدن از آب پایین عرش پس
می آشاماند آن شربت پدر او را پس از آن شربت خلق میکند امام را پس بعد از خلق و
دمیدن روح [illegible] چهل روز در شکم مادرش نمیشنود آواز مردمان را [illegible]
میشنود بعد از [illegible] کلام را [illegible]

ایشان م

پس چون زاده شود مینویسد الله تعالی آن ملک را پس مینویسد میان دو چشم امام آیت سوره
انعام را که بیان شد در حدیث سابق اول پس چون رفت از دنیا امامی که بود پیش از او برداشته
شد برای این امام محلی نوری که از نورش نظر میکند امام بآن محل نور بسوی اعمال صالحه خلائق
می آید در شرح حدیث دهم این باب بیان اینکه آن محل نور قرار گرفت که در زمان [illegible]
پس بقسم کسی حجت میکند الله تعالی بر خود با بیان [illegible] از مخلوقین خود سوم اصل سمعت ابا
عبد الله علیه السلم یقول ان الله عز وجل اذا اراد ان یخلق الامام من الامام بعث ملکا فاخذ
شربة من تحت العرش ثم اوقعها او دفعها الی الامام فشربها فیمکث فی الرحم اربعین یوما
لا یسمع الکلام ثم یسمع الکلام بعد ذلک فاذا وضعته امه بعث الله الیه ذلک الملک الذی
اخذ الشربة فکتب علی عضده الایمن وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا
لا مبدل لکلماته فاذا قام بهذا الامر رفع الله له فی کل بلدة منارا ینظر به الی اعمال العباد شرح
او بیان شک راویست [illegible] چیزی که نزد کسی [illegible] کند مضمون این نزدیک
بسابق است فرق اینست که امام در سابق مطلق بود و اینجا مقید است باینکه پدرش نیز امام باشد چهارم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان الامام یسمع فی بطن امه فاذا ولد خط بین کتفیه
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا صار الامر الیه جعل
الله له عمودا من نور یبصر به ما یعمل اهل کل بلدة شرح مضمون این نیز موافق سابق است پنجم اصل
یحدث عن محمد بن جعفر یقول سمعت ابی یقول الاوصیاء اذا حملت بهم امهاتهم اصابها
فترة شبه الغشیة فاقامت فی ذلک یومها ذلک ان کان نهارا او لیلتها ان کان لیلا
ثم تری فی منامها رجلا یبشرها بغلام علیم حلیم فتفرح لذلک ثم تنتبه [illegible]
[illegible] حلیم علیم [illegible] جنبها وبطنها
شرح شنیدم از اسحق بن جعفر میگفت شنیدم از پدرم امام جعفر صادق علیه السلم میگفت اوصیا
چون آبستن شوند بایشان مادران ایشان بر میخورد هر یک از مادران ایشان را سستی بیهوشی
پس میماند دران سستی دران روز خود اگر آبستنی در روز باشد یا در شب خود اگر آبستنی در شب
باشد بعد از ان بخواب می بیند در خواب خود مردی را که نوید میدهد او را به پسری دانای حلیم
پس خوشحال میشود برای آن نوید و اول بعد از ان بیدار میشود از خواب خود پس میشنود از جانب
راست خود در طرف خانه آوازی مراد اینست که بعد از [illegible] روز از ابتدای آبستنی او [illegible]

[margin:] [illegible]

[margin:] من نور جانبها الایمن فی جانب البیت صوتا یقول حملت بخیر م

راست

راست شکم او امام آواز میکند چنانچه گویا که در طرف خانه آواز می آید میگوید آبستن شدی به بهترین
مخلوقین زمان خود و میگردی بسوی بهترین حالی و آوردی بهترین فرزندان را یعنی که آبستن شدی
با نوید در باب پسری عاقل دانا [illegible] سبکی در بدن خود بعد مدتی بسیار می یابد بعد از ان
نمی [illegible] چیزی که معلوم دیگران بشود از دو پهلوی خود و شکم خود ششم اصل فاذا کان لیلة من الشهر الذی
سمعت فی البیت حسا شدیدا فاذا کان اللیلة التی تلد فیها ظهر لها فی البیت نور تراه لا یراه
غیرها الا ابوه فاذا ولدته ولدته قاعدا وتفتحت له حتی یخرج متربعا ثم یستدیر بعد وقوعه
الی الارض فلا یخطئ القبلة حیث کانت بوجهه ثم یعطس ثلاثا یشیر باصبعه بالتحمید ویقع
مسرورا مختونا ورباعیتاه من فوق واسفل وناباه وضاحکاه ومن بین یدیه مثل سبیکة
الذهب نور ویقیم یومه ولیلته تسیل یداه ذهبا وکذلک الانبیاء اذا ولدوا وانما
الاوصیاء اعلاق من الانبیاء شرح ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
سین منقطع آواز حرکت کسی که دیده نشود التربع نشستن کسی که سر نگون در حالی [illegible]
المسرور سین منقطع و راء منقطع بصیغه اسم مفعول باب نصر ناف بریده شده چنانچه قابله میبرد و [illegible]
میکند [illegible] و آنرا بریسمان می بندد تا خود بخود افتد المختون کار با نقطه و راء بی نقطه در هر دو بصیغه اسم مفعول باب
نصر غلاف سر ذکر بریده شده خواه آن غلاف افتاده باشد و خواه نه و بنا بر این تقریر منافاتست
میان این حدیث و حدیث ششم این باب و میان آنچه می آید در کتاب العقیقه در حدیث پنجم باب التطهیر که باب بیست و
سوم است که انبیا و اوصیا که از اولاد اسمعیل اند غلاف سر ذکر ایشان و بقیه ناف ایشان در روز
هفتم خود بخود می افتد بحاجت بریدن و ریسمان بستن بخلاف اسحق و اولاد او پس مراد انبیا که از
اسحق و اولاد او است رباعیتاه مبتداست من فوق خبرست و اسفل عطف بر خبر است و ناباه عطف بر مبتدا
بتقدیر و ناباه من فوق و اسفل و ضاحکاه نیز عطف بر مبتداست بتقدیر و ضاحکاه من فوق و اسفل الرباعیه
بفتح راء بی نقطه و با یک نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین دندان [illegible]
و آن چهار دندانست دو در بالا و دو در پایین و هر یک از چهار دندان پهلوی رباعیه را ناب بنون و الف
و تخفیف با یک نقطه مینامند و هر یک از چهار دندان پهلوی نابرا ضاحک مینامند [illegible]
خنده نمودار میشود الاعلاق بفتح همزه و سکون عین بی نقطه جمع علق بکسر عین و سکون لام [illegible]
بسته شود یعنی پس چون شد [illegible] شنید در خانه آواز حرکتی سخت چنانچه [illegible]

[margin:] لام مفتوح است تسع مفرد شب است
[margin:] سر برای تبعیض است شهر باعتبار
[margin:] [illegible]
[margin:] [illegible]

[margin:] و ضرب م

[margin:] شب از جولاه م

تردد کننده پس چون شد شبی که میزاید دران شب ظاهر میشد او را روشنی که او می بیند آن روشنی را نمی
بیند آنرا غیر او مگر پدر آن طفل پس چون زایید او را زایید او را نشسته و فراخ میشود [illegible]
طفل تا بیرون آید نشسته سر نگون بعد از ان دور میزند آن طفل بعد از فرود آمدن بر زمین برای توجه
بکعبه پس خطا نمیکند قبله را هر جانب که باشد بروی خود یعنی که روی خود را البته [illegible]
میکند بعد از ان عطسه میکند سه بار اشاره میکند بانگشت خود بحمد الله تعالی برای عطسه و فرود می آید ناف بریده
شده ختنه کرده شده و دو دندان پیش او هست در بالا و پایین یعنی که چهار دندان پیش او هست و دو
دندان پهلوی آنها هست در بالا و پایین و دو دندان پهلوی آنها نیز هست در بالا و پایین مراد اینست که شش
دندان پیش از بالا و شش دندان پیش از پایین با او است در وقت ولادت و در پیش او مانند شمش طلا
نوری هست و میماند در روز پیش که دران زاده شده اگر در روز باشد و در شب پیش اگر در شب باشد بر حالی
که [illegible] دو دست او طلا را یعنی نور مانند طلا را و چنین اند انبیا نیز چون زاده شده [illegible]
[illegible] که اوصیا [illegible] از جانب انبیا اشاره رفت بانکه انبیائی که صاحبان شریعت
اند بطریق اولی چنان خواهند بود هفتم اصل عن حبیب ابن ذریح قال روی لی عن احدهما انه قال لم
[illegible] الامام فان الامام یسمع الکلام وهو فی بطن امه فاذا وضعته کتب الملک بین عینیه وتمت کلمة ربک
صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا قام بالامر رفع له فی کل بلدة منارا ینظر منه
الی اعمال العباد شرح [illegible] در کسی یعنی طعن در او میباشد مثل آنچه گذشت در حدیث دوم باب [illegible]
که ان الناس یتکلمون فی ابی جعفر علیه السلم و یعنی بیان مرتبه [illegible] در هر دو [illegible]
مراد اینست که مرتبه امام بالاتر است از آنچه ذهن مردم بآن برسد یعنی روایتست از حبیب ابن دراج گفت که روایت
کردند متعدد از یاران ما که امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتگو میکنید چه امام میشنود سخن را در حالی که در شکم
مادر خود است باقی این عبارت از شرح احادیث این باب هشتم اصل کنت انا وابن فضال جلوسا اذ اقبل
یونس فقال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم فقلت له جعلت فداک قد اکثر الناس فی العمود قال
فقال لی یا یونس ما تراه اتراه عمودا من حدید یرفع لصاحبک قال قلت ما ادری قال لکنه ملک
موکل بکل بلدة یرفع الله به اعمال تلک البلدة قال فقام ابن فضال فقبل رأسه وقال رحمک
الله ابا محمد لا تزال تجیء بالحدیث الحق الذی یفرج الله به عنا شرح جلوس جمع جالس است و استعمال [illegible]
و این جمع است چنانچه می آید در کتاب الحیض در حدیث اول باب جامع فی الحائض والمستحاضة [illegible]
[illegible] و میتواند بود که [illegible] باشد [illegible] یعنی روایتست از محمد بن عیسی بن عبید گفت که

[margin:] در امام م
[margin:] عن محمد بن عیسی بن عبید قال م

بودم من و حسن بن علی بن فضال نشستگان که آمد یونس بن عبد الرحمن که کنیت او ابو محمد است پس گفت
داخل شدم بر امام رضا علیه السلم پس گفتم او را قربانت شوم بتحقیق بسیار گفتگو کردند مردمان در ستون نور
که امام بآن میبیند اعمال خلایق را که آیا از چه جنس است یونس گفت پس گفت مرا ای یونس چه خیال میکنی
آنرا آیا خیال میکنی آنرا که ستونی از آهن باشد مثلا که برداشته میشود برای امام تو یونس گفت گفتم
نمیدانم گفت لیکن آن ستون عبارت از ملکی است که موکل است بهر شهری [illegible] میکند الله تعالی بآن ملک اعمال اهل
آن شهر را مراد ملک قرآنست که ملکی که هر چه [illegible] آنرا آورده و هر چیز دران بیان شده یا مراد ملکی است که [illegible]
تحدیث مراد استنباط امام از قرآن میشود و جزئیات اعمال بآن معلوم امام میشود اگر که متوجه استنباط آنها شود
چنانچه در شبهای قدر میشود پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سوم باب چهل و پنجم که امام جعفر صادق
علیه السلم [illegible] که در کجاست راوی گفت پس برخاست ابن فضال پس بوسید سر یونس را
و گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو محمد همیشه می آوری حدیث حق را که غم را میبرد الله تعالی
آن از ما نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال للامام عشر علامات یولد مطهرا مختونا واذا وقع علی
الارض وقع علی راحته رافعا صوته بالشهادتین ولا یجنب وتنام عینه ولا ینام قلبه ولا یتثاءب
ولا یتمطی ویری من خلفه کما یری من امامه ونجوه کرائحة المسک والارض موکلة بستره وابتلاعه واذا
لبس درع رسول الله صلی الله علیه وآله کانت علیه وفقا واذا لبسها غیره من الناس طویلهم وقصیرهم زادت
علیه شبرا وهو محدث الی ان تنقضی ایامه علیه السلم شرح المطهر پاکیزه کرده شده و مراد اینجا اینست
که [illegible] که با اطفال در شکم مادر میباشد و [illegible] ناف می افتد با امام نمیباشد لا یجنب بصیغه معلوم مجهول باب
[illegible] افعال است و مراد اینست که [illegible] جنب نمیشود چنانچه در خواب میباشد التثاؤب بثاء سه نقطه
و همزه و با یک نقطه مصدر باب تفعل و تفاعل خمیازه که آنرا دهن دره نیز میگویند التمطی مصدر باب تفعل از معتل
اللام واوی یائی که آنرا کش کش نیز میگویند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت که امام را ده علامت است
اول آنکه زاده میشود ناف بریده شده ختنه کرده شده اگرچه غلاف نیفتاده است دوم آنکه چون فرود
می آید بر زمین فرود می آید بر دو کف دست خود یعنی که اعتماد بر زمین میکند در حالی که بر دارنده آواز
خود است بشهادتین سوم آنکه جنب کرده نمیشود چهارم آنکه بخواب میرود چشم او و نمیخوابد دل او پنجم آنکه
دهن دره نمیکند و کش کش نمیکند ششم آنکه می بیند از پشت خود چنانچه می بیند از پیش خود مراد اینست که اگر
خواهد استنباط از قرآن میکند غایب را چنانچه می بیند حاضر را هفتم آنکه بوی برازاو مانند بوی مشک است
هشتم آنکه زمین موکلست بپوشانیدن و فرو بردن برازاو نهم آنکه چون بپوشید زره رسول الله صلی الله علیه وآله

[margin:] گفت م

شده برا موافق نه کوتاه و نه دراز و چون پوشید شما میز از از مردمان خواه و نه از ایشان و خواه کوتاه
ایشان زیاد آنکه زره علیه السلم برا ابکشد [illegible] ذات الفضول است چنانچه بیان شده در حدیث
سوم باب هفتادم دوم اینکه او محدث است در شبهای قدر و مانند آنها تا انقضای روزگار او علیه السلم چنانچه بیان
شده در باب پنجاهم و باب پنجاه و چهارم باب نود و سوم اصل باب خلق ابدان الائمة وارواحهم وقلوبهم
شرح ارواح و قلوب عبارت از یکچیزست یعنی این باب آفریدن الله تعالی است بدنهای ائمه و ارواح ایشان و دلهای
ایشان را که از چه چیز آفریده و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انّ الله خلقنا
من علیّین وخلق ارواحنا من فوق ذلک وخلق ارواح شیعتنا من علیّین وخلق اجسادهم من دون
ذلک فمن اجل ذلک القرابة بیننا وبینهم وقلوبهم تحنّ الینا شرح ضمیر خلقنا راجع بمحمد و ائمه است صلوات
الله علیهم العلیین بکسر عین مهمله و تشدید لام مکسوره و تشدید یاء دو نقطه در پایین [illegible]
[illegible] و صیغه [illegible] مبالغه است و از [illegible]
که علیین اسم اعلی جنت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی آفرید بدنهای ما را
از بالاترین [illegible] و آفرید روحهای ما را از بالاتر از آن بسیار مرتبه و آفرید روحهای شیعه ما را از بالاترین
مکانها و آفرید بدنهای ایشان را از پایین آنجا از آنست خویشی میان ما و میان ایشان و دلهای ایشان
میل دارد بسوی ما مخفی نماند که چون مومن [illegible] است در شدت شوق امیر المؤمنین و یازده فرزند او
رسول علیه السلم و آن شوق مکلف به نیست و در اصل ایمان و طاعات مختارست میتواند بود که تفضیل در اینجا
حقیقی باشد و میتواند بود که مجازی دار قبیل استدلال بتدبیر بر حقیقت باشد نظر باینکه [illegible] چون
چیز معلوم نبود واقع شد پس جبر بر مکلف لازم نمی آید [illegible] در باب [illegible] کتاب الایمان والکفر
مقام اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که بمقتضای حکمت خود آب [illegible] در حقیقت
باشد خلق میکند و از آن ماده سایر اجسام مثل ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سایر حیوانات میکند چنانچه
گفته در سوره انبیا وجعلنا من الماء کل شیء حیّ و دانسته که کدام از اجزای آن آب بمقتضای حکمت ماده
ارواح مکلفین و ماده ابدان ایشان میشود و دانسته که [illegible] در قدرت و الطاف [illegible]
اصل تکلیفست کدام از ارواح [illegible] خواه ماده ابدان ایشان را کیفیت علیین کنند و خواه [illegible]
[illegible] کنند و کدام از ارواح موجه میشوند [illegible] ماده ارواح و ابدان موجودین را کیفیت علیین
داد و در یک [illegible] جمع کرد و ماده ارواح و ابدان [illegible] را کیفیت [illegible] داد و در یک مکان جمع کرد
دو کیفیت [illegible] در اصل توحید و طاعات یا در اصل شرک و معاصی داشته باشند هر چند که [illegible]

یا [illegible] شرک و معاصی دارد دوم اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول انّ الله خلقنا
من نور عظمته ثمّ صوّر خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه فکنّا نحن
خلقاً وبشراً نورانیّین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیباً وخلق ارواح شیعتنا من طینتنا وابدانهم من طینة
مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة ولم یجعل الله لاحد فی مثل الذی خلقهم منه نصیباً الّا للانبیاء
[illegible] ولذلک صرنا نحن وهم الناس وصار سائر الناس همجاً للنار والی النار شرح نور عظمت عبارت از کمال
قدرت الله تعالی است و مراد اینست که ارواح [illegible] بیان شده در شرح حدیث اول باب [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
[illegible] بدرستی که الله تعالی آفرید روح ما را از نور [illegible] صورت داد [illegible]
[illegible] از پایین عرش [illegible] صورت [illegible] آن روشنی را [illegible]
از پایین عرش است [illegible] برای هیچیک [illegible] آفرید [illegible]
[illegible] روحهای شیعه ما را از گل [illegible] پایین عرش است [illegible]
پایین تر از آن گل است [illegible] الله تعالی برای هیچیک [illegible] شیعه ما را از آن [illegible]
سایر صلوات الله علیهم [illegible] میشود در حدیث [illegible] که شده ایم ما و شیعه ما [illegible]
اشارتست بقول الله تعالی در سوره ابراهیم واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم در حدیث اول باب [illegible]
[illegible] باقی مردمان [illegible] برای آتش جهنم [illegible] سوی آتش جهنم سوم اصل
عن علی بن عطیة عن علی بن رئاب رفعه الی امیر المؤمنین علیه السلم انّ لله نهراً دون عرشه ودون
النهر الذی دون عرشه نور نوّره وانّ فی حافتی النهر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امره
وانّ لله عشر طینات خمسة من الجنّة وخمسة من الارض ففسّر الجنان وفسّر الارض ثمّ قال ما من نبیّ
ولا ملک من بعده جبله الّا نفخ فیه من احدی الرّوحین وجبل النبیّ من احدی الطینتین قلت لابی الحسن الاوّل علیه
السلم ما الجبل فقال الخلق غیرنا اهل البیت فانّ الله عزّ وجلّ خلقنا من العشر طینات ونفخ فینا من الروحین
جمیعاً فاطیب بها طیباً وروی غیره عن ابی الصامت قال طین الجنان جنّة عدن وجنّة المأوی والنعیم
والفردوس والخلد وطین الارض مکّة والمدینة والکوفة وبیت المقدس والحائر شرح عطیه [illegible]
[illegible] بنقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین است علی بن رئاب بکسر راء بی نقطه و تخفیف همزه [illegible]
والف و باء یکنقطه از [illegible] امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است [illegible] سوی امیر المؤمنین

از روایت آن از هر یک از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم از امیر المؤمنین علیه السلم [illegible]
[illegible] هر یک از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم [illegible] علی بن رئاب [illegible]
[illegible] میتواند بود که مراد [illegible] بیان شده در شرح حدیث دوم باب [illegible] و میتواند بود که [illegible]
[illegible] مراد [illegible] بیان شده در شرح حدیث اول باب [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] تفضیل است [illegible] ضمیر مستتر راجع [illegible]
[illegible] که احاطه [illegible] تفسیر روح القدس گذشت در باب [illegible] و تفسیر روح من امره [illegible]
شرح حدیث اول و چهارم باب [illegible] و [illegible] لام در [illegible] برای اختصاص است باعتبار شرف [illegible]
[illegible] با اینکه طین اهل جهنم نیز مخلوق باشد [illegible] عشر طینات [illegible] ثمّ قال کلام علی بن رئاب است
و ضمیر مستتر در [illegible] راجع به هر یک از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم است و میتواند بود که [illegible]
[illegible] کلام هر یک از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلم باشد [illegible] ضمیر مستتر راجع به امیر المؤمنین
علیه السلم باشد نبیّ بفتح نون و کسر باء یکنقطه و تشدید یا اینجا عبارتست از هر یک از شش پیغمبر صاحب
شریعت علیحده که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلم است ملک بفتح میم و کسر لام یعنی امام مفترض
الطاعه است خواه نبیّ و خواه وصیّ نبیّ من برای تبعیض است و ظرف خبر مبتدا است که [illegible] بعده راجع به
نبیّ است جبله [illegible] بجیم و سکون با [illegible] مصدر باب نصر و ضرب [illegible] راجع [illegible]
[illegible] صفت ملک است برای احتراز از نبیّ صاحب شریعت علیحده و اشارتست بآیت سوره [illegible]
لئلّا یکون للناس علی الله حجّة بعد الرسل [illegible] بمعنی معلوم و مجهول میتواند بود ضمیر فیه راجع به هر یک از نبیّ و ملک
احدی الروحین عبارتست از روح القدس است و جبل [illegible] معلوم یا مجهول [illegible] حالیه است [illegible]
[illegible] بیک نقطه و تخفیف نون والف منقلبه [illegible] جمع [illegible] بیک نقطه و سکون نون [illegible]
[illegible] الف و لام آن برای عهد خارجیست پس یعنی [illegible] انبیا و ملکیت
که مذکور شده [illegible] در سیاق نفی احدی الطینتین عبارتست از طینت جنانست [illegible]
کلام علی بن رئابست که متوسط شده میان اجزای کلام امام علیه السلم [illegible] منقولست و برای
[illegible] از نبیّ و ملک اهل البیت [illegible] منصوب باختصاص است مثل العرب [illegible]
[illegible] عبارتست از [illegible] علیه السلم [illegible] از عشر طینات
[illegible] از روحین مبنیّ است [illegible] حالیه است پس در حقیقت [illegible]
احدی الروحین [illegible] برای [illegible] مهمله [illegible] و سکون یا دو نقطه در پایین [illegible]

[illegible] مصدر باب ضرب منصوب باختصاص است و بیان ضمیر [illegible] مبالغه است [illegible]
[illegible] مصدر [illegible] افراد [illegible]
اکثر علما [illegible] طینت ارض و طینت جنان [illegible] زیادتی شرف [illegible]
اینکه علامت زیادتی احاطه علم و حسن خلق [illegible] باعتبار کثرت ربط [illegible] حیات
مخلوقات چنانچه مستفاد میشود از آیت سوره صافات انّا خلقناهم من طین لازب و بیان [illegible]
[illegible] در شرح حدیث سوم باب [illegible] لیلة القدر است [illegible]
علی بن عطیه است ضمیر [illegible] راجع بعلی بن رئاب است ابو الصامت حلوانی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم است و مقصود اینست که ابو الصامت این حدیث را رفع کرده سوی امیر المؤمنین علیه السلم
[illegible] روایت [illegible] هر یک از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم و در روایت او بجای ففسّر الجنان
وفسّر الارض چنین است که قال طین الجنان جنّة عدن تا آخر و بنا بر این ضمیر مستتر در قال راجع به هر یک
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است پس قول علی بن رئاب که قلت لابی الحسن الاوّل علیه السلم
ما الجبل فقال الخلق در این روایت نخواهد بود یعنی روایت کرد علی بن عطیه از علی بن رئاب که بتوسط [illegible]
[illegible] روایت را تا امیر المؤمنین علیه السلم امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلم بدرستی که الله تعالی
[illegible] نزدیک عرش او [illegible] نزدیک نهری که نزدیک عرش اوست نوریست که منور کرده آن [illegible]
[illegible] که در دو لب نهر دو روح آفریده شده است یکی روح القدس و دیگری روحی که برای [illegible]
الله تعالی است و بدرستی که الله تعالی را ده گل مبارکست [illegible] از بهشت است [illegible]
پس بیان کرد امام علیه السلم [illegible] بهشت را و بیان کرد [illegible] زمین را [illegible] امام علیه السلم گفت
[illegible] نبیّ صاحب شریعت [illegible] امامی که برای زمان بعد از آن نبیّ است [illegible] الله تعالی [illegible]
در او از یکی از آن دو روح که روح القدس باشد [illegible] آن انبیا و آن ائمه را [illegible]
[illegible] گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که چیست معنی جبل پس گفت [illegible] امام علیه السلم
[illegible] خود گفت که سوای ما اهل البیت چه بدرستی که الله عزّ وجلّ آفرید ما را از ده گل [illegible]
از هر دو روح پس [illegible] جماعت اهل البیت [illegible] و روایت کرد غیر علی بن رئاب از ابی
الصامت که در روایت او امام گفت گل بهشتها [illegible] جنّت عدنست دوم گل جنّة المأوی است سوم گل نعیم [illegible]
چهارم گل فردوس است پنجم گل خلد است و گل زمین اول گل مکه است دوم گل مدینه است سوم گل کوفه است چهارم
گل بیت المقدس است پنجم گل حائر امام حسین علیه السلم است چهارم اصل [illegible] ابا جعفر علیه السلم یقول انّ الله

فلقنا من اهل علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا و خلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الینا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و خلق عدونا من سجین و خلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه و ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم **شرح** تفصیل در لاهما [illegible]

وار قبیل وضع علت علم بجزئی در مقام علت آن جز است و این دو آیت چند احتمال است از آنکه

که مواقق است با الحدیث اینست که کلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در حدیث یازدهم باب حب الدنیا والحرص علیها که باب صد و بیست و ششم است که قال وما العاوتر قال

سجین قال و ما سجین قال جبال من مس آخر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **یعنی** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت

بدرستی که الله تعالی آفرید ما را از بالا ترین بالاترها و آفرید دلهای شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده و آفرید بدنهای

شیعیان ما را از پائین تر از آن در خوبی و دلهای ایشان میل میکند بسوی ما چه اینها آفریده شده از آنچه

ما از آن آفریده شده ایم بعد از آن خواند این آیت را از سورهٔ مطففین [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعبارت ارزم

نشار (؟) مقربان را آفرید بیشوایان ضلالت را و دشمن ما را از سجین و آفرید دلهای دوستان ایشان را

از آنچه آفرید ایشان را از آن و آفرید بدنهای دوستان ایشان را از پائین تر از آن در خوبی پس دلهای

دوستان ایشان میل میکند سوی ایشان چه اینها آفریده شده از آنچه آفریده شده اند از آن

بعد از آن خواند این آیت را از سورهٔ مطففین [illegible]

[illegible]

[illegible] **باب نود و چهارم اصل باب التسلیم و فضل المسلمین** **شرح** این باب بیان اینست که تسلیم که مامور به است در قول الله تعالی در سورهٔ احزاب

و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما و در سورهٔ نساء و یسلموا تسلیما و در سورهٔ [illegible] و سلموا تسلیما کدامست

و بیان فضیلت اهل تسلیم در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن سدیر قال قلت لابی جعفر علیه السلم

انی ترکت موالیک مختلفین یتبرأ بعضهم من بعض قال فقال و ما انت و ذاک انما کلف الناس

ثلاثة معرفة الائمة و التسلیم لهم فیما ورد علیهم و الرد الیهم فیما اختلفوا فیه **شرح** براءت مصدر [illegible]

علم است **یعنی** روایت است از سدیر گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلم را بدرستی که واگذاشتم شیعهٔ خاص ترا بر

حالی که مختلف بوده با هم در عملها یا در فتواها [illegible] میکرد بعض ایشان از بعض دیگر راوی گفت

وچه کار است ترا با آن اختلاف و بیزاری با یعنی که من اختلاف در میان ایشان انداختم برای تقیه [illegible]

که چرا با ایشان نشستی و گوش بسخنان ایشان کردی جز این نیست که مکلف شده مردمان بسه چیز **اول**

شناختن امامانی که منصوص من الله اند **دوم** بقبول کردن و گردن نهادن برای امامان در آنچه وارد شود

بر آن مردمان از جانب ائمه **سوم** بر گردانیدن یعنی واگذاشتن حکم بسوی ائمه در آنچه اختلاف کرده اند در آن

است رشت با یکدیگر ایشان عمل بتسلیم کرده اند یا با ینکه آن هم سلوک طریق مخالفان میکنند و خود را

از شیعه نامشمرند **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له

و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه رسول

الله صلی الله علیه و آله الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین

ثم تلا هذه الآیة فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و یسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد الله علیه السلم علیکم بالتسلیم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم اگر میبود

اینکه جمعی بپرستند الله تعالی را بتنهایی که شریکی نباشد او را در عبادت ایشان و برپای دارند نماز را

و دهند زکوة را و حج خانه کنند و روزه دارند ماه رمضان را بعد از آن گویند چیزی را که تدبیر کرده الله

با تدبیر رسول او یا بمعنی که در سنت رسول صریح باشد اگر چه در قرآن صریح نباشد چه تدبیر رسول

تبلیغ رسالت نه از پیش خود که چرا تدبیر نکرد بروشی دیگر که خلاف آنست که تدبیر کرده

یا بمعنی که این تدبیر خوب نیست و موافق مصلحت و نظام ملک نیست یا یابند آن را در دل خود بی آنکه

بزبان آورند هر چند که بعنوان احتمال باشد هر آینه میشدند باین مشرک بسبب عدم التفویض بسوی

رب العالمین یا بپیروی نفس خود بعد از آن خواند این آیت را از سورهٔ نساء که سیاقش در صاحب کل ذحسا

[illegible] که مؤمن نمیشوند جمعی که دعوی ایمان میکنند تا آنکه حاکم کنند ترا در آنچه سر بهم آورد میان ایشان بعد از آن

نیابند در خاطرهای خود تنگیی را از آنچه حکم کنی و قبول کنند قبول کردنی عظیم بیان این آیت بوجهی دیگر که منافی

این نیست می آید در حدیث هفتم این باب بعد از آن گفت امام علیه السلم بر شما باد که قبول کنید حکم خدا

رسول و اوصیای رسول را **سوم اصل** عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ان عندنا

رجلا یقال له کلیب فلا یجیء عنکم شیء الا قال انا اسلم فسمیناه کلیب تسلیم قال فترحم

علیه ثم قال اتدرون ما التسلیم فسکتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عز و جل الذین آمنوا

و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم **شرح** کلیب بضم کاف و فتح لام است **یعنی** روایت است از زید بیه فروش از

امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را بدرستی که نزد ما مردیست که نام او کلیب است نمیآید

از جانب شما حکمی مگر آنکه گفت من تسلیم میکنم بی تخصیص و تاویل و موشکافیهای خود را یاران پس نامیدیم

او را با بن کلیب تسلیم راوی گفت پس رحمت فرستاد بر کلیب بعد از آن گفت آیا میدانید که چیست

باز گشت مقبول قول ما پس ساکت شدیم و جواب ندادیم پس گفت آن بخدا قسم که اخبات است قول الله تعالی

در سورهٔ هود که جمعی که مؤمن شدند و بجا آوردند اعمال صالحه را و فروتنی کردند سوی صاحب کل ذخسا

خود مراد اینست که فروتنی و قبول قول ما فروتنی و قبول قول الله تعالی است یا بمعنی که ما از پیش خود چیزی از احکام

شرع را نگفتیم همه از جانب الله تعالی است و بس **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله عز و جل و من

یقترف حسنة نزد له فیها حسنا قال الاقتراف التسلیم لنا و الصدق علینا و ان لا یکذب علینا

شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله عز و جل در سورهٔ شوری که هر که کسب کند خصلت نیکو را

زیاد میکنیم برای او در آن خصلت خوبیرا گفت که کسب اینجا قبول کردن و گردن نهادن برای احکام ما است و راست

گفتن بر ما در وقت نقل حدیث ما است و اینست که دروغ نگوید بر ما یعنی ذکر این برای اینست که کسی که راست

گوید در بعضی و دروغ گوید در بعضی دیگر هر روز **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلم قد افلح المؤمنون اتدری

من هم قلت انت اعلم قال قد افلح المؤمنون المسلمون ان المسلمین هم النجباء فالمؤمن غریب

تطوبی للغرباء **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلم بتحقیق بمطلب رسیدند مؤمنان آیا میدانی که کیانند مؤمنانی

که در این آیت مذکورند گفتم تو دانا تری که کیانند گفت مراد اینست که بتحقیق بمطلب رسیدند مؤمنان

یعنی اهل تسلیم بحکم امامان یا ایشان رسند یا بمعنی که دیگران مؤمن رسمی اند اشارت است بآیت سورهٔ

نساء علاوه و ربک چنانکه گذشت در حدیث دوم و می آید در حدیث هفتم این باب بدرستی که اهل

تسلیم ایشانند و بس اصیلان در ایمان که در حدیث واقع شده که من قوم الاولین بجبر او بخیان

پس بنا بر این مؤمن در دنیا از وطن دور افتاده است یا بمعنی که عدد مؤمنان حقیقی بغایت کم است

در دنیا پس تنها مانده در میان بیگانگان زندگی میکند پس خوش تر باد غریبان را بیان حقیقت طوبی می آید

در کتاب الایمان والکفر در حدیث کدام باب نود و نهم که باب المؤمن و علاماته و صفاته است **ششم اصل**

عن یحیی بن زکریا الانصاری عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من سره ان یستکمل الایمان

کله فلیقل القول منی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد فیما اسروا و ما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی

شرح روایت است از یحیی بن زکریا انصاری من ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول من سره ان یستکمل

الایمان کله فلیقل القول منی فی جمیع الاشیاء قول آل محمد از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت

شنیدم از او میگفت هر که خوشحال کرد او را که تمام بهم رساند ایمانرا بکلی اجزای آنرا پس باید که گوید

که قول من در همه چیزها تصدیق قول ائمه آل محمد است در آنچه پنهان کردند و در آنچه آشکار کردند و در آنچه

رسیده بمن از آشکار ایشان و در آنچه نرسیده بمن از آشکار ایشان مراد بتصدیق اینست که

جمیع اعتقادات ایشان و جمیع کلمات ایشان در احکام شرع حقست **هفتم اصل** عن زرارة او برید عن ابی

جعفر علیه السلم قال لقد خاطب الله امیر المؤمنین علیه السلم فی کتابه قال قلت فی ای موضع قال فی

قوله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله

توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم فیما تعاقدوا علیه لئن امات

الله محمدا الا یردوا هذا الامر فی بنی هاشم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم من القتل او

العفو و یسلموا تسلیما **شرح** ظاهر اینست که الحدیث بیان مستقل نیست لفظ قرآنست و اینچه گذشت در

حدیث دوم بیان لازم نیست و قرینه بر اینکه مخاطب اینجا رسول نیست اینست که اگر مخاطب رسول میبود

بجای واستغفر لهم الرسول و استغفرت لهم میبایست چه شباهت ان و بعید است نیز بعنوان خطاب التفات

از خطاب بغیبت و عود بخطاب نادر است **یعنی** روایت است از زراره یا برید بعنوان شک و من زراره منقول

از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر آینه بتحقیق مخاطب کرده الله تعالی امیر المؤمنین علیه السلم را در کتاب خود

قائمه

دعوی کفت کفتم در کدام جا کفت در قول او در سورهٔ نسا و اکر اینکه ایشان وقتی که ظلم بر نفس خود کردند
می آمدند نزد تو ای پیغمبر خواهی پس از آن طلب آمرزش میکردند از الله تعالی و طلب آمرزش میکرد برای
ایشان رسول هر آینه می یافتند الله تعالی را البته قبول کننده توبه بنابت صاحب رحمت
یا بمعنی که پس چون بنا برند دعوی ایمان ایشان در وقت قسم بصاحب کل اختیار که
بعد از این نیز مگر آنکه حاکم کنند ترا در آنچه سر بهم آورده میان ایشان امام کفت
کرد آنچه عهد با هم بستند بران که هر آینه اگر میراند الله تعالی محمد را بر کرد خود
بر نکردانند این امارت را در بنی هاشم مذکور است در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح که ابو بکر
و عمر و ابو عبیده و سالم و عبد الرحمن بن عوف و مغیرة بن شعبه در کعبه جمع شدند و قرار دادند این
بعد از آن بیابند در خاطرهای خود تنگی را از آنچه حکم کنی بر ایشان که حکم بکشتن باشد
توبه یا کشتن از گناه باشد و قبول کنند حکم ترا قبول عظیم. هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن قول الله عز و جل الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه الی آخر الآیة قال هم المسلمون
لآل محمد الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه و لم ینقصوا منه جاؤا به کما سمعوه. شرح مضمون این
گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب هجدهم که باب روایة الکتب و الحدیث و فضل الکتابة
و التمسک بالکتب است و آنجا چنین بود که هو الرجل یسمع الحدیث فیحدث به کما سمعه لا یزید فیه و لا ینقص
منه و بیان شد و بنابراین ضمیر هم راجع بالذین نیست بلکه راجع بمآل احسنه است که مفهوم است
از کلام. یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ زمر که نوید ده بندگان
مرا چنین که گوش میدارند سخن را پس پیروی میکنند بهتر سخن را تا آخر آیت که اولئک الذین هداهم الله
و اولئک هم اولوا الالباب یعنی ایشان چنین که راه نموده است ایشان را الله تعالی سوی حق و ایشان نیز
آن صاحبان مغزها که مذکور شد در ما سبق این آیت که فرق میکنند میان اوامر که میدانند احکام
الهی را و اوامر که نمیدانند امام گفت که آن آل محمد
چون شنیدند حدیث آل محمد را بعبارت خود زیاد میکنند و کم میکنند از آن چیزی را
می آورند آن را چنانچه شنیده اند. باب نود و پنجم اصل باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون
مناسکهم ان یأتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم و یعلمونهم ولایتهم و مودتهم له. مقصد رسالت

المعالم جمع معلم بفتح میم و فتح لام آنچه بآن معلوم شود چیزی. یعنی این باب بیان
آنست که واجب بر مردمان بعد از بجا آوردن افعال حج خود آنست که بیایند نزد امام
و اعلام کنند امام را رغبتی خود و محبت خود برای او تا بیخ ایشان
صورت بی معنی نباشد. در این باب سه حدیث است. اول اصل عن الفضیل عن ابی جعفر علیه السلام قال
نظر الی الناس یطوفون حول الکعبة فقال هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیة انما امروا ان یطوفوا
بها ثم ینفروا الینا فیعلمونا ولایتهم و مودتهم و یعرضوا علینا نصرتهم ثم قرأ هذه الآیة فاجعل
افئدة من الناس تهوی الیهم. شرح ثم ینفروا اشارتست بآیهٔ سورهٔ توبه که فلولا نفر من کل
و بیان شد در حدیث سوم باب مستقل نمیشود پس ذکر
من الناس اشعار بآنست که غیر ایشان شناسنده نیستند ناس حقیقی. یعنی روایتست از فضیل از
امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت نظر کرد سوی مردمان که طواف میکردند در دور کعبه پس گفت
چنین صورت بی معنی طواف میکردند مردمان در زمان جاهلیت نیز جز این نیست که مامور شده اند
مردمان در قرآن باینکه طواف کنند کعبه را بعد از آن حرکت کنند سوی ما پس اعلام کنند ما را
رغبتی خود و محبت خود و عرض کنند بر ما مدد خود را یعنی که گویند هر خدمتی که داریم بفرما بجا آورده
میکنیم. بعد از آن خواند این آیت را از سورهٔ ابراهیم پس بساز دلهای چندی را از مردمان مایل شونده
از شناسایی یا نیز و شوق که میل کنند سوی ائمه از اولاد اسمعیل که در بیت الله ساکن شده اند
برای درست کردن نماز. دوم اصل عن ابی عبیدة قال قلت ابا جعفر علیه السلام و رأی الناس بمکة
و ما یعملون قال فقال فعال کفعال الجاهلیة اما و الله ما امروا بهذا و ما امروا الا ان یقضوا تفثهم
و لیوفوا نذورهم فیمروا بنا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم. شرح ان یقضوا بتقدیر لان یقضوا
یا بتقدیر بان یقضوا است و اشارتست بآیت سورهٔ حج ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا
بالبیت العتیق و بیان میشود در کتاب الحج در شرح حدیث باب الحلق و التقصیر که باب صد و
هشتم است و حدیث چهارم باب لقاء الامام که باب دویست و چهاردهم است. یعنی روایتست از ابو عبیده
گفت که شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که دید مردمان را در مکه و آنچه را که میکردند از طواف
و سعی راوی گفت پس امام گفت این افعال افعالیست مانند افعال زمان شرک یا بمعنی که

آگاه باشید بخدا قسم که مامور نشده بودند در قرآن باین صورت بی معنی و مامور شده اند بچیزی برای
اینکه دور کنند آلودگی خود را و برای اینکه تمام بجا آورند واجبهای خود را پس گذر کنند یا پس
خبر دهند ما را برغبتی خود و عرض کنند بر ما مدد خود را. سوم اصل عن سدیر قال سمعت
ابا جعفر علیه السلام و هو داخل و انا خارج و اخذ بیدی ثم استقبل البیت فقال یا سدیر
انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیعلمونا ولایتهم لنا و هو قول
الله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی ثم اومأ بیده الی صدره
الی ولایتنا. شرح روایتست از سدیر گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او داخل
مسجد مکه میشد و من بیرون میرفتم و گرفت دست مرا بعد از آن رو بکعبه کرد پس گفت
ای سدیر جز این نیست که مامور شده اند مردمان باینکه بیایند نزد این سنگها که کعبه از آنها ساخته
شده پس طواف کنند بآنها بعد از آن بیایند نزد ما پس اعلام کنند ما را برغبتی خود و این قول
الله تعالی است در سورهٔ طه که و بدرستی که من هر آینه بسیار آمرزنده ام کسی را که از شرک توبه
کرد و مؤمن بربوبیت رب العالمین شد و بجا آورد عمل صالح را که حج باشد مثلا بعد از آن راه
یافت بعد از آن اشارت کرد بدست خود سوی سینهٔ خود و گفت مراد اینست که راه
یافت سوی رغبتی ما. بیان این آیت شد در حدیث ششم باب هفتم. چهارم اصل ثم قال یا سدیر
فاریک الصادین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفة و سفیان الثوری فی ذلک الزمان
و هم حلق فی المسجد فقال هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله و لا کتاب
مبین ان هؤلاء الاخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احدا یخبرهم
عن الله تبارک و تعالی و عن رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یأتونا فنخبرهم عن
الله تبارک و تعالی و عن رسوله صلی الله علیه و آله. شرح در سورهٔ حج چنین است و من
الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن
سبیل الله و نیز دیگر باین در سورهٔ لقمان است و در سورهٔ قصص چنین است
و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله و گذشت در حدیث اول باب هشتاد و پنجم
الاخابث جمع اخبث که افعل التفضیل خبیث است یا اکثر آن و مراد آنان ملعون است
جزای لو شرطیه محذوف است و ذکر آن در جزای لو نادر است مثل قول شاعر لو کان قتل یا سلام فحم

امام علیه السلام

و خطا هر آینه نیست که از تصرف کاتبان باشد و بجای آن لام باید و صحیح آنست که لو شرطیه نباشد برای
تمنی باشد. یعنی بعد از آن گفت ای سدیر آیا پس نمایم ترا جمعی که مانعان مردمانند از حقیقت
اسلام. بعد از آن نظر کرد سوی ابو حنیفه که از مفتیان مخالفانست و سفیان ثوری که معتقد آن
صوفیانست در آن زمان یا بمعنی که در آن وقت از رؤسای ضلالت دیگران برابر چشم او
بودند هر دو کس برابر بودند بر حالی که ایشان یعنی آن دو کس و امثال ایشان حلقهها بودند
در مسجد یا بمعنی که هر کدام با مردمان حلقه داشتند پس امام علیه السلام گفت این مانعان
منع کنندگان مردمان از حقیقت اسلامند بی راستی که از جانب الله تعالی باشد و نه کتابی
که صریح باشد. مراد بکتاب صریح محکم قرآنست و اشارتست باینکه محکمات قرآن موافق
طریقهٔ ایشان نیست بلکه ابطال صریح میکنند طریقهٔ ایشان را که اختلافات از روی ظن است
بدرستی که این شیاطین اگر نشسته در خانههای خود یا بمعنی که ترک فتواهای ضلالت
میکردند هر آینه دور میزدند مردمان برای طلب عالم دین اسلام پس نمی یافتند هیچ یک از
اهل ضلالت را که خبر دهد ایشان را از جانب الله تبارک و تعالی و از جانب رسول الله
صلی الله علیه و آله بکذب و افترا تا آنکه می آمدند نزد ما پس خبر میدادیم ایشان را از جانب الله
تبارک و تعالی و از جانب رسول او صلی الله علیه و آله از روی راستی. باب نود و ششم اصل
باب ان الائمة علیهم السلام تدخل الملائکة بیوتهم و تطأ بسطهم و تأتیهم بالاخبار علیهم السلام
شرح بسط بضم با و بضم سین جمع بساط بکسر باست. یعنی این باب اینست که
ائمه علیهم السلام داخل میشوند ملائکه خانههای ایشان را و پا میگذارند بر فرشهای ایشان و میدهند
ایشان را خبرها. مخفی نماند که اگر ملائکه بواسطه خبری دهند که معلوم نباشد لازم می آید که هر
امامی نبی باشد پس مراد اینست که اعلام ایشان میکنند بواسطهٔ تحدیث که بیان شد در باب
سی ام و در باب نود و چهارم. در این باب چهار حدیث است. اول اصل عن مسمع کردین البصری
قال کنت لا ازید علی اکلة باللیل و النهار فربما استأذنت علی ابی عبد الله علیه السلام
و اجد المائدة قد رفعت لعلی لا اراها بین یدیه فاذا دخلت دعا بها فاصبت معه
من الطعام و لا اتأذی بذلک و اذا عقبت بالطعام عند غیره لم اقدر علی ان اقر
و لم انم من النفخة فشکوت ذلک الیه و اخبرته بانی اذا اکلت عنده لم اتأذ به
فقال یا ابا سیار انک تأکل طعام قوم صالحین تصافحهم الملائکة علی فرشهم قال قلت

و یلطفون لکم قال فمسح یده علی بعض صبیانه فقال انهم الطف بصبیاننا منا بهم شرح
روایت است از مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح میم دوم که لقب او کردین بفتح کر
کاف و سکون رای بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون و کنیت
او ابو سیار بفتح سین بی‌نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین است از اهل بصره گفت نمیخوردم
زیاد از یکبار در شبانه روزی پس گاه بود که رخصت دخول بر امام جعفر صادق علیه السلم میطلبیدم
بر حالی که معلوم من میشد که سفره برداشته شده تا شاید که ببینم سفره را پس او باعث
این میشد که طعامی بر روی طعامی که خورده بودم تناول کنم و مقرر شوم پس چون داخل میشدم
میطلبید سفره را پس تناول میکردم با وجود اکل مقرری خود از طعام و آزار میکشیدم با آن
و اگر بعد از طعام مقرری خود طعام نمیخوردم بنزد غیر او توانائی نداشتم از کثرت آزار که قرار
گیرم و نمیخوابیدم در شب از ثقل معده پس شکایت آنرا کردم وقتی خود بسوی او بردم و خبر دادم
او را بانکه من چون خوردم نزد او آزار نمیکشم از آن پس گفت ای ابو سیار بدرستی که تو میخوری
طعام جمعی را که صالحانند مصافحه میکنند ایشان را ملائکه بر فرشهای ایشان با معنی که ایشان طلب
ملاقات ملائکه بیرون میروند بعنوان استقبال و مانند آن بلکه از کمال تعظیم ملائکه بخدمت ایشان
می آیند مسمع گفت که گفتم و ظاهر میشوند برای شما با معنی که معلوم شما میشود آمدن ایشان مسح کرد
پس امام علیه السلم دست خود را بر بعض اطفال خود پس گفت ملائکه مهربانترند باطفال ما از ما با
اطفال با معنی که خدمت اطفال ما میکنند برای لطف ما اشارت بانست که معلوم ما میشود آمدن ایشان
باواز ایشان و مانند آن مخفی نماند که اگر حمل کنیم ظهور را بر ظهور هیئت چنانچه هست منافات دارد
با احادیث باب سوم دوم اصل عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال یا
حسین و ضرب بیده الی مساور فی البیت مساور طالما اتکئت علیها الملائکة و ربما التقطنا
من زغبها شرح المساور بفتح میم و سین بی‌نقطه و الف و واو مکسوره و رای بی‌نقطه جمع مسور بکسر میم
و سکون سین و فتح واو متکائی که از پوست است اتکئت بصیغهٔ ماضی معلوم معتل الفاء واوی و
مهموز اللام باب افتعال است واو منقلب بتا شده و مدغم شده و همزه لام الفعل منقلب بالف شده
و باعلال افتاده الزغب بفتح زای بانقطه و فتح غین بانقطه و بای یکنقطه ریزه مو که از پر جدا
میشود یعنی روایت است از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلم حسین گفت که امام
گفت ای حسین و در این اشاره زد دست خود بجانب چند از پوست که در آن خانه بود ...

که و بر است تکیه کرده اند بر آنها ملائکه و کار ما شده که بر چیده ایم از ریزه پر ایشان سوم اصل عن ابی حمزة
الثمالی قال دخلت علی علی بن الحسین علیه السلم فاحتبست فی الدار ساعة ثم دخلت
البیت و هو یلتقط شیئا و ادخل یده من وراء الستر فناوله من کان فی البیت
فقلت جعلت فداک هذا الذی اراک تلتقط ای شیء هو فقال فضلة من زغب
الملائکة نجمعه اذا خلونا نجعله سیحا لاولادنا فقلت جعلت فداک و انهم لیأتونکم
فقال یا ابا حمزة انهم لیزاحمونا علی تکأتنا شرح السیح بفتح سین بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه
و حای بی‌نقطه فراغت و سکون و خواب و معنی اینجا مناسب است التکأة بضم تای دو نقطه در بالا
که اصل آن واو است و فتح کاف و فتح همزه و تای تانیث بالشی که تکیه گاه است یعنی روایت است از
ابو حمزه ثمالی گفت داخل شدم بر امام زین العابدین علیه السلم پس منع شدم در سرای از دخول یکساعت
بعد از آن داخل شدم خانه را و او بر میچید چیزی را و داخل کرد دست خود را در پس پرده ...
بر چیده بود بکسی که در خانه پس پرده بود پس گفتم قربانت شوم این چیز که می‌بینم ترا که بر می‌چینی آنرا
چه چیز است آن پس گفت زیاده مانده است از ریزه پر ملائکه بمعنی که بعضی جا بر چیده بودم و بعضی
دیگر مانده بود در حضور تو بر چیدم جمع میکنیم آن ریزه پرها چون در خلوت میشویم بمعنی وقتی که ملائکه
بیرون میروند از اینجا رشته قلادت برای اطفال خود بمعنی که تعویذ ایشان میکنیم تا دفع بلا
از ایشان شود به برکت آن پس گفتم بعنوان استفهام قربانت شوم و بدرستی که ملائکه هر آینه
میآیند نزد شما پس گفت ای ابو حمزه بدرستی که ایشان نزدیک ما می آیند بر بالشها بمعنی که ما
از تکیه گاه خود حرکت نمیکنیم و ایشان بخدمت ما می آیند چهارم اصل عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن
قال سمعته یقول ما من ملک یهبطه الله فی امر ما یهبطه الا بدأ بالامام فعرض ذلک علیه و ان
مختلف الملائکة من عند الله تبارک و تعالی الی صاحب هذا الامر شرح روایت است از علی بن ابی
حمزه از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت نیست هیچ ملکی که فرود میفرستد
او را الله تعالی در کاری عظیم که میفرستد او را برای آن کار مگر آنکه آن ملک ابتدا با امام زمان میکند
پس عرض میکند آن کار را بر او بعنوان مشورت و بدرستی که آمد و رفت ملائکه از جانب الله
تبارک و تعالی بسوی صاحب این امارت است باب نود و هشتم اصل باب ان الجن یأتیهم
فیسألونهم عن معالم دینهم و یتوجهون فی امورهم علیهم السلم شرح این باب بیان آنست که جنیان
مؤمن می آیند نزد ائمه هدی پس سؤال میکنند ایشان را از معیارهای محکم عبادات آن جنیان ...

و میروند در کارهای ائمه علیهم السلم مخفی نماند که جنیان نیز داخل امت رسول علیه السلم اند پس
هر که دعوی اجماع مجتهدان کند و آنرا سند سازد با کل عیب پیدا میکند که رای جنیان نیز معلوم او شود
تا استناد بر روایت لا تجتمع امتی علی الضلالة معقول باشد و اینها مبتنی بر آن بود که امام ایشان از مؤمنان
جن بیان نباشد پس قول مخالفان که امام غایب از رایابی فایده است با کل عیب ...
در این باب هفت حدیث است اول اصل عن سعد الاسکاف قال اتیت ابا جعفر علیه السلم فی بعض
ما اتیته فجعل یقول لا تعجل حتی حمیت الشمس علی و جعلت اتتبع الافیاء فما لبث ان
خرج علی قوم کانهم الجراد الصفر علیهم البتوت قد انتهکتهم العبادة قال فوالله لا
انسانی ما کنت فیه من حسن هیئة القوم فلما دخلت علیه قال لی اراانی قد شققت علیک قلت
اجل والله لقد انسانی ما کنت فیه قوم مروا بی لم ار قوما احسن هیئة منهم فی زی رجل
واحد کان الوانهم الجراد الصفر قد انتهکتهم العبادة فقال یا سعد رأیتهم قلت نعم
قال اولئک اخوانک من الجن قال فقلت یأتونک قال نعم یأتونا یسألونا عن معالم
دینهم و حلالهم و حرامهم شرح الجراد بفتح جیم و تخفیف رای بی‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه ملخ الصفر
بضم صاد بی‌نقطه و سکون فا جمع اصفر زرد البتوت بضم بای یکنقطه و تای دو نقطه در بالا و
واو و تای دو نقطه در بالا جمع بت بفتح با و تشدید تا جامه‌های بریده دوخته
که در میان مردمان ناکس متعارفست و آستین ندارد بخلاف عبا انتهکتهم بشین بانقطه
و دو تا ... بصیغهٔ ماضی معلوم متکلم وحده از باب نصر است اجل بفتح همزه و فتح جیم و سکون لام
حرف تصدیق است یعنی روایت است از سعد اسکاف گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلم در بعضی اوقات
آمدن من نزد او پس شروع کرد میگفت سرعت در دخول مکن صبر کن تا آنکه گرم شد آفتاب بر من
و شروع کردم میطلبیدم سایهای دیوارها را که دفع ضرر آفتاب شود پس ناگاه بیرون آمد نزد من
از خانهٔ امام علیه السلم جمعی که شبیه بودند بملخ زرد در لاغری و زردی رنگ بر ایشان بود ...
بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را عبادت الله تعالی سعد گفت پس بخدا قسم که فراموش ساخت
بیرون آمدن ایشان مرا آن مشقتی که در آن بودم پس بخدا قسم از گرمای آفتاب بسبب خوبی
هیئت جماعت پس چون داخل شدم بر امام علیه السلم گفت مرا میبینم خود را که مشقت انداختم
بر تو بسبب منع از دخول گفتم آری بخدا قسم که هر آینه بتحقیق فراموش ساخته مرا آن مشقت که
بودم در آن جمعی که گذشتند بمن نزدیک بودم هیچ جمعی را نیکوتر باعتبار هیئت از ایشان

صورت یکرد بودند گویا رنگهای ایشان برنگ ملخ زرد بود بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را
عبادت پس گفت ای سعد دیدی ایشان را گفتم آری گفت ایشان برادران مؤمن تواند از
جنیان سعد گفت پس گفتم جنیان می آیند نزد تو گفت آری می آیند نزد ما ائمه هدی می‌پرسند ما را
از علامتهای صحت عبادت ایشان و حلال ایشان و حرام ایشان دوم اصل عن ابن جبل عن ابی عبد
الله علیه السلم قال کنا ببابه فخرج علینا قوم اشباه الزط علیهم ازر و اکسیة فسألنا ابا
عبد الله علیه السلم عنهم فقال هؤلاء اخوانکم من الجن شرح الزط بضم زای بانقطه و تشدید طای
بی‌نقطه معرب جت بفتح جیم و تشدید تای دو نقطه در بالا روستاییان هند اکسیة بفتح همزه و سکون
کاف و کسر سین و تخفیف یای دو نقطه در پایین جمع کساء است که بیان شد در شرح حدیث اول باب
شصت و چهارم الازر بضم همزه و ضم زای بانقطه و رای بی‌نقطه جمع ازار بکسر همزه لنگ یعنی روایت است از
ابن جبل بفتح جیم و فتح بای یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت بودیم در در خانهٔ او پس بیرون
آمدند بر ما جمعی که شبیهان جت بودند بر ایشان لنگها و رداها بود پس پرسیدیم امام علیه السلم را
از ایشان که کیانند پس گفت ایشان برادران مؤمن شما اند از جنیان سوم اصل عن سعد الاسکاف
قال اتیت ابا جعفر علیه السلم ارید الاذن علیه فاذا رحال ابل علی الباب مصفوفة فاذا الاصوات
قد ارتفعت ثم خرج قوم معتمین بالعمائم یشبهون الزط قال فدخلت علی ابی جعفر علیه السلم فقلت جعلت
فداک ابطأ اذنک علی الیوم و رأیت قوما خرجوا علی معتمین بالعمائم فانکرتهم فقال او تدری
من اولئک یا سعد قلت لا فقال اولئک اخوانکم من الجن یأتونا فیسألونا عن حلالهم و حرامهم
و معالم دینهم شرح الرحال بکسر رای بی‌نقطه و حای بی‌نقطه و الف و لام و الرحائل بفتح را و حا و الف
و همزه و لام جمع راحله شترانی که برای سواری باشند یعنی روایت است از سعد خفاف گفت
آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلم میخواستم رخصت دخول بیابم پس ناگاه راحلهای شتران بر در خانه
بود صف راست داشته شده و ناگاه آوازها بلند شد چنانچه جمعی در وقت وداع و بیرون رفتن از
مجلس بزرگی زبان بدعا و ثنای او میگشایند بعد از آن بیرون آمدند جمعی بستر بر سر خود عمامها شباهت
داشتند جت را سعد گفت پس داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم پس گفتم قربانت شوم دیر کرد
رخصت تو بر من امروز و دیدم جمعی را که بیرون آمدند از خانهٔ تو بر من بستگان بر سر خود عمامها را پس
بنظر آوردم ایشان را پس امام گفت آیا میدانی که کیانند ایشان ای سعد با معنی که از کدام طایفه اند
سعد گفت که گفتم نه سعد گفت پس امام گفت ایشان برادران مؤمن شمااند از جنیان می آیند نزد ما پس ...

از معالی ایشان و مراسم ایشان و معیارهای محبت عباد ایشان **چهارم اصل** عن سدیر الصیرفی قال
اوصانی ابو جعفر علیه السلم بحوائج له بالمدینة فخرجت فبینا انا بین فج الروحاء علی راحلتی اذا
انسان یلوی ثوبه قال فملت الیه وظننت انه عطشان فناولته الاداوة فقال لی لا حاجة
لی بها وناولنی کتابا طینه رطب قال فلما نظرت الی الخاتم اذا خاتم ابی جعفر علیه السلم فقلت متی
عهدک بصاحب الکتاب قال الساعة واذا فی الکتاب اشیاء یأمرنی بها ثم التفتّ فاذا لیس عندی
احد قال ثم قدم ابو جعفر علیه السلم فلقیته فقلت جعلت فداک رجل اتانی بکتابک وطینه رطب
فقال یا سدیر ان لنا خدما من الجن فاذا اردنا السرعة بعثناهم وفی روایة اخری قال ان لنا اتباعا
من الجن کما ان لنا اتباعا من الانس فاذا اردنا امرا بعثناهم **شرح** الفج بفتح فا و تشدید جیم راه گشاده
میان دو کوه روحا بفتح راء بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه و الف ممدوده و در روایت گشاده و جای
میان مدینه و مکه در میان مکه و آن ده دوازده حله است و دوری آن از مدینه چهل و دو میل یا چهل میل یا [illegible]
شش میل یا سی میل است بنابر اختلاف اقوال و سه میل یک فرسخ است و در شهر برای الفقرات الطین [illegible]
بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و نون گل [illegible] مانند لاک که بآن مهر میکنند [illegible]
و مناسب بیت آنچه می آید در کتاب [illegible] در حدیث [illegible] باب بیت [illegible] **یعنی** روایت است از سدیر صیرفی
گفت سفارش کرد مرا در که امام محمد باقر علیه السلم بحاجتی چند که او را بود در مدینه پس بیرون آمدم از مکه
پس میان آنکه من در میان دره روحا بودم بر پشت سواری خود ناگاه مردی پیچیده بود [illegible]
چنانچه در وقت طلب کسی از دور میکنند پس میل بطرف او کردم و گمان کردم که او تشنه است پس دادم
او را مطهره که در شب بود آب خورد پس گفت مرا که نیست حاجتی مرا بآن و داد مرا کتابی که گل آن تر بود سدیر
گفت چون نظر کردم بمهر آن گل ناگاه مهر امام محمد باقر علیه السلم بود پس گفتم کی جدا شدی از صاحب این
کتاب گفت این ساعت و ناگاه در کتاب چیزی چند نوشته بود که امر میکرد مرا بآنها که در مدینه بجا
آورم بعد از خواندن کتاب نگاه کردم پس ناگاه نیست نزد من هیچکس سدیر گفت بعد از آن آمد امام محمد
باقر علیه السلم از مکه بمدینه پس ملاقات کردم او را پس گفتم قربانت شوم مردی آورد کتاب ترا
و گل آن تر بود پس گفت ای سدیر بدرستی که ما را خدمتکاران هستند از جنیان پس چون
خواستیم شتاب در کاری بفرستادیم ایشان را و در روایتی دیگر گفت بدرستی که ما را تابعان
جنیان هستند چنانکه ما را تابعان از آدمیان هستند پس چون خواستیم کاری را بفرستادیم ایشان را
پنجم اصل عن ابی حمزة بنت موسی قالت رایت الرضا علیه السلم واقفا علی باب بیت الحطب

نفر جی تناجی حولک ادری احدا فقلت سیدی لمن تناجی فقال هذا عامر الزهرانی اتانی یسالنی
و یشکو الی فقلت یا سیدی احب ان اسمع کلامه فقال لی انک ان سمعت کلامه
حممت سنة فقلت یا سیدی احب ان اسمعه فقال لی اسمعی فاستمعت فسمعت
شبه الصفیر ورکبتنی الحمی فحممت سنة **شرح** عامر اسم مارست برای درازی عمر
آن و جنی بسیار بصورت مار میشود زهرانی بفتح زای با نقطه و سکون ها و راء بی نقطه و الف و نون
منسوب بزهراء بالف ممدوده اسم قبیله است در مغرب مثل صنعانی که منسوب بصنعاست **یعنی**
حکایت کرد مرا حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه السلم گفت دیدم امام رضا علیه السلم را ایستاده بود در
در هیزم خانه [illegible] ایستاده و نمیدیدم هیچکس را پس گفتم ای سید من برای که سخن میگویی ایستاده پس گفت
این عامر زهرانی است آمده نزد من سوال میکند و شکایت کسی آورده سوی من پس گفتم ای سید من
دوست میدارم که بشنوم سخن او را پس گفت بدرستی که تو اگر بشنوی سخن او را گرم کرده میشوی بتب
یکسال پس گفتم ای سید من دوست میدارم که بشنوم آنرا پس گفت مرا گوش کن پس گوش کردم پس
شنیدم آنچیزی را که شبیه آواز باریک مانند آواز جغل و مانند آن پس بر من تب و تب کردم یکسال **ششم اصل**
عن جابر بن یزید عن ابی جعفر علیه السلم قال بینا امیر المؤمنین علیه السلم علی المنبر اذ اقبل ثعبان من
ناحیة باب من ابواب المسجد فهم الناس ان یقتلوه فارسل امیر المؤمنین علیه السلم ان کفوا
فکفوا واقبل الثعبان ینساب حتی انتهی الی المنبر فتطاول فسلم علی امیر المؤمنین علیه السلم
فاشار امیر المؤمنین علیه السلم الیه ان یقف حتی یفرغ من خطبته ولما فرغ من خطبته اقبل علیه فقال
من انت فقال انا عمرو بن عثمان خلیفتک علی الجن وان ابی مات واوصانی ان آتیک فاستطلع
رایک وقد اتیتک یا امیر المؤمنین فما تامرنی به وما تری فقال له امیر المؤمنین علیه السلم اوصیک
بتقوی الله وان تنصرف فتقوم مقام ابیک فی الجن فانک خلیفتی علیهم قال فودع عمرو امیر
المؤمنین علیه السلم وانصرف فهو خلیفته علی الجن فقلت له جعلت فداک فیاتیک عمرو وذاک
الواجب علیه قال نعم **شرح** ینساب بسین بی نقطه و با یک نقطه مخفف بصیغه مضارع معلوم معتل العین
یائی از باب انفعال است الانسیاب رفتن بشتاب استطلع بصیغه مضارع متکلم وحده از باب استفعال است
رایک منصوب و مفعول است **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلم گفت میان آنکه امیر المؤمنین
علیه السلم بر منبر بود ناگاه آمد ماری بزرگ دراز از جانب دری از درهای مسجد کوفه پس قصد کردند
مردمان که بکشند آنرا پس فرستاد کسی را امیر المؤمنین علیه السلم که خود را باز دارید پس خود را باز داشتند

نوافل آن مار بشتاب میگذرد تا رسید بنزد منبر پس راست شد پس سلام کرد امیر المؤمنین علیه السلم را پس اشارت کرد امیر المؤمنین
علیه السلم سوی که صبر کند تا فارغ شود از خطبه خود وقتی که فارغ شد از خطبه خود رو آورد بر مار
پس گفت چه کسی تو پس گفت من عمرو پسر عثمانم که بودم خلیفه تو بودم بر جنیان و بدرستی که پدرم
وصیت و سفارش کرد مرا که آیم سوی تو پس خبر گیرم رای ترا که چه صلاح میدانی و آمدم بدرستی که مرا با آن و چه صلاح
میدانی پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم سفارش میکنم ترا بترس از عذاب الله تعالی بر خود را
در احکام الهی و باینکه برگردی پس قایم مقام پدرت شوی در جنیان چه بدرستی که تو خلیفه منی بر
ایشان امام محمد باقر علیه السلم گفت پس وداع کرد عمرو امیر المؤمنین علیه السلم را و برگشت پس او
خلیفه امیر المؤمنین است بر جنیان پس گفتم امام محمد باقر علیه السلم را قربانت شوم پس می آید نزد تو عمرو
برای سوال از مشکلات مسائل و این امدن برای سوال مسائل واجبست بر او گفت آری
هفتم اصل عن النعمان بن بشیر قال کنت مزاملا لجابر بن یزید الجعفی فلما ان کنا بالمدینة
دخل علی ابی جعفر علیه السلم فودعه وخرج من عنده وهو مسرور حتی وردنا الاخیرجة اول
منزل نعدل من فید الی المدینة یوم جمعة فصلینا الزوال فلما نهض بنا البعیر اذا انا برجل
طوال آدم معه کتاب فناوله جابرا فتناوله فقبله ووضعه علی عینیه واذا هو من محمد بن
علی الی جابر بن یزید وعلیه طین اسود رطب فقال له متی عهدک بسیدی فقال الساعة
فقال له قبل الصلوة او بعد الصلوة فقال بعد الصلوة قال ففک الخاتم واقبل یقراه ویقبض
وجهه حتی اتی علی آخره ثم امسک الکتاب فما رایته ضاحکا ولا مسرورا حتی وافی الکوفة **شرح**
الجعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا و تشدید یاء اسم پدر قبیله ایست درین و لفظ جعفی منسوب
باو ملاحق لفظ منسوب الیه است اخیرجه بضم همزه و فتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و کسر راء بی نقطه و فتح جیم و تاء تانیث جا ایست در راه کوفه و مدینه منزلی که میان مدینه و کوفه است
اول مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی اول منزل [illegible] الی المدینة متوجها است منزل
اسم مکان است خبر مستتر در نعدل [illegible] [illegible] و سکون یاء دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه منزلیست میان کوفه و مکه الطوال بضم طاء بی نقطه و تشدید واو بسیار دراز [illegible]
واو دراز میتواند بود که کنایه از مبالغه در تری باشد چه گل و فتح که مایل بخشکی شده سیاهی
آن بر طرف میشود و میتواند بود که گلی که بآن مهر میکنند بر دو قسم باشد در رنگ اصلی یک قسم آن سیاه
باشد و لهذا التقیید برطب بر اسود نکرد **یعنی** روایت است از نعمان بن بشیر گفت هم کجاوه برای جابر بن یزید جعفی

سلام کردم

در تفسیر خلیفه [illegible] آمدم نزد تو
ای امیر المؤمنین پس چه امر میکنی مرا

تفسیر اخیرجه بفتح همزه و سکون خاء
و فتح راء و جیم و تاء تانیث هم

کوفه و مکه و میان کوفه و مدینه و کسی که از کوفه
قصد مدینه کند در فید بقبله بیرون می آید
تا فید و از آنجا عدول میکند از سمت قبله
تا بیامن و منزل اول او اخیرجه است هم

در سفر حج پس چون بودیم در مدینه داخل شد جابر بر امام محمد باقر علیه السلم پس وداع کرد او را و بیرون آمد از نزد او
بر حالی که او خوشحال بود تا فرود آمدیم در اخیرجه ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ فرود آمدن ما در روز جمعه بود پس ادا کردیم نماز پیشین را
نماز ظهر را پس چون برداشت ما را شتر ناگاه نظر من بر مردی افتاد بسیار دراز گندم گون با او کتابی بود
پس داد آن کتاب را بجابر پس گرفت آنرا پس بوسید و نهاد آنرا بر دو چشم خود پس ناگاه بر کتاب
این نوشته شده بود که این کتاب از محمد بن علی است سوی جابر بن یزید و بر آن کتاب گلی بود که سیاه
بود تر بود پس جابر گفت او را که کی جدا شدی از بهترین پس گفت این ساعت پس گفت او را که پیش
از نماز یا بعد از نماز پس گفت بعد از نماز ظهر گفت پس جابر جدا کرد مهر را از کتاب و شروع کرد که میخواند کتاب را
و ترش میکرد روی خود را تا رسید بآخر کتاب بعد از آن نگاه داشت کتاب را پس دیگر ندیدم او را خندان
و نه خوشحال تا رسید بکوفه **اصل** فلما وافینا الکوفة لیلا بت لیلتی فلما اصبحت اتیته اعظاما له
فوجدته قد خرج علی وفی عنقه کعاب قد علقها وقد رکب قصبة وهو یقول اجد منصور بن جمهور
امیرا غیر مامور وابیاتا من نحو هذا فنظر فی وجهی ونظرت فی وجهه فلم یقل لی شیئا ولم اقل له واقبل
یدور [illegible] وعلیه الصبیان والناس وجاء حتی دخل الرحبة واقبل یدور
مع الصبیان والناس یقولون جن جابر بن یزید جن جابر **شرح** اجد بفتح همزه و کسر جیم و سکون دال
بی نقطه بصیغه امر از باب افعال از معتل العین است و مفعول محذوف است بتقدیر اجد الغراب منصور بن جمهور
ظاهر است که این در منصور بن جمهور از نفرت کاتبان باشد لما رایته بکسر لام و تخفیف میم است و منیرا
حالست یا بفتح لام و تشدید میم است و منیرا حالیست الرحبه بفتح راء بی نقطه و سکون حاء بی نقطه و با یک نقطه
مکانی است در کوفه **یعنی** پس وقتی که رسیدیم بکوفه در شب ماندم در خانه خود شب خود را پس چون صبح رسید آمدم
نزد جابر برای تعظیم او پس یافتم او را که بتحقیق بیرون آمده بر من و در گردن او بود کعبها که بتحقیق آویخته بود آنها را
و بتحقیق سوار شده بود بر نی را چنانچه اطفال سوار میشوند و او میگفت این بیت را که مضمونش این است خوب
بعمل آورد کاری را ای منصور جمهور بر حالی که امیر باشی [illegible] مامور باشی که از جانب خلیفه باشی امیر مامور [illegible]
و ابیاتی چند را که از این قبیل بود یعنی که مشتمل بر احوال منصور بن جمهور بود بر احوال او بود که حاکم خواهد گرد
پس نگاه کرد در روی من و من نگاه کردم در روی او پس نگفت مرا چیزی و نگفتم من او را و شروع کرد که
گردش میکرد برای حالی که دیدم آنرا و جمع شده بر من که کرده میکردم و بر او که دیوانگی میکرد اطفال و مردمان او
تا داخل شد در رحبه و شروع کرد میگشت با اطفال و مردمان میگفتند مجنون شده جابر بن یزید مجنون شده جابر **اصل**

اول منزلی که عدول میکنند
[illegible]

برای ابهام جنون [illegible]

عن النبيّ ما مضت الأيام حتى ورد كتاب هشام بن عبد الملك إلى واليه أن انظر رجلاً يقال له
جابر بن يزيد الجعفي فاضرب عنقه وابعث إليّ برأسه فالتفت إلى جلسائه فقال لهم
من جابر بن يزيد الجعفي قالوا أصلحك الله كان رجلاً له فضل وعلم وحديث وحجّ
وهو في الرحبة مع الصبيان على القصب يلعب معهم قال فأشرف عليه فإذا هو مع الصبيان على القصب
~~يلعب معهم قال فأشرف عليه فإذا هو مع الصبيان~~ يلعب على القصب فقال الحمد لله الذي عافاني من
قتله قال ولم تمض الأيام حتى دخل منصور بن جمهور الكوفة وصنع ما كان يقول جابر **شرح** پس گذشت ایام
که نگذشت روزگار تا رسید کتابت هشام بن عبد الملک بسوی حاکم او که فرمود که نظر کن مردی را که نامش
جابر بن یزید جعفی است پس بزن گردن او را و بفرست بسوی من سرش را پس رو کرد حاکم بسوی
اهل مجلس خود پس گفت ایشان را که کیست جابر بن یزید جعفی پس گفتند که صلاح دهاد ترا الله تعالی بود
مردی که او را فضیلت و علم و نقل احادیث بود و حج کرد پس مجنون شد و او اینک در رحبه با اطفال
سوار بر نی بازی میکند با ایشان گفت پس حاکم خود رفت و مطلع شد بر او در رحبه پس ناگاه
او با اطفال بود بازی میکرد و سوار بر نی پس حاکم گفت حمد خدا را که حفظ کرد مرا از کشتن او گفت
و نگذشت روزگار تا داخل کوفه شد منصور بن جمهور و مسلط شد و کرد آنچه را که میگفت جابر در آن
وقت رحلت او اتفاقی که در زمان خلافت ابراهیم بن الولید بن عبد الملک حادث شد و در کوفه
[illegible] بسبب خروج عبد الله بن معاویة بن جعفر بن ابی طالب که منصور بن جمهور از سرداران
او بود و سابق بن عمر بن عبد العزیز را که حاکم کوفه از جانب ابراهیم بود از کوفه اخراج نمود **باب [illegible]**
[illegible] حديث في الائمة عليهم السلم انهم اذا ظهر امرهم حكموا بحكم داود وآل داود ولا يسألون
البيّنة عليهم السلم شرح حکم داود علیه السلم در بعضی مقامات بی التفات به بینه حکم بمحض وحی الهی [illegible]
کتاب القضايا والاحکام در حدیث سوم باب ان القضاء بالبينات والايمان که باب دوم است و در
حدیث اول و بیست و یکم از ابواب آل داود است که مذکور شد در حدیث سوم باب ان الائمة
عندهم من الله عز و جل [illegible] است و مراد بحکم آل داود حکم سلیمان است [illegible] الملائکة
یا بر اینکه [illegible] سلیمان [illegible] در شرح حدیث اول
این باب **یعنی** این باب [illegible] علیهم السلم [illegible] ظاهر شود امارت ایشان
حکم میکنند بحکم داود و آل داود و نمیطلبند گواه [illegible] علیهم السلم در این باب [illegible] حدیث **اول اصل**
عن ابي عبيدة الحذاء قال كنا زمان ابي جعفر عليه السلم حين قبض نتردد كالغنم لا راعي لها فلقينا

سالم بن ابي حفصة فقال لي يا ابا عبيدة من امامك فقلت آل محمد فقال هلكت وأهلكت
اما سمعت انا وانت ابا جعفر عليه السلم يقول من مات وليس عليه امام مات ميتة جاهلية
فقلت بلى لعمري ولقد كان قبل ذلك بثلث او نحوها دخلت على ابي عبد الله عليه السلم فرزق الله
المعرفة فقلت لابي عبد الله عليه السلم ان سالماً قال لي كذا وكذا قال فقال يا ابا عبيدة
انه لا يموت منا ميت حتى يخلف من بعده من يعمل بمثل عمله ويسير بسيرته ويدعو الى ما
دعا اليه يا ابا عبيدة انه لم يمنع ما اعطي داود ان اعطي سليمان ثم قال يا ابا عبيدة اذا قام
قائم آل محمد عليهم السلم حكم بحكم داود وسليمان لا يسأل بيّنة **شرح** وقد كان ما الوقوف [illegible]
مکالمه با سالم نیست بلکه ابو عبیده آن را در مجلس روایت ذکر کرده فاعل کان [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] مولانا محمد امین استرآبادی [illegible]
[illegible] ثم دخلنا او فقد دخلنا و این مبنی بر اینست که فاعل کان ضمیر مستتر راجع بقول ابو جعفر علیه السلم
باشد لم يمنع بصیغه معلوم مجرد است ما مصدریه است و مصدر فاعل لم يمنع است اعطي دو جا بصیغه ماضی مجهول
باب افعال است داود مرفوع و نائب فاعل است و مفعول اول است و مفعول ثانی محذوف شده
برای اینکه آن معلوم و مذکور است در آیت سوره انبیا در قصه داود و سلیمان که وكلا آتينا حكما
وعلما ان مصدریه است و مصدر مفعول لم يمنع است سلیمان مرفوع و نائب فاعل است و مقصود است
که هر امام لاحق پیش از وفات امام سابق متصف بحکم و علم امام سابق میشود چنانچه در داود
و سلیمان واقع شده و منع چه نیست **یعنی** روایت است از ابو عبیده حذاء گفت بودیم در زمان
امام محمد باقر علیه السلم وقتی که گرفته شد [illegible] میکردیم مانند گله گوسفند بی حالی که شبانی
نباشد از برای آن پس ملاقات کرد ما را سالم بن ابی حفصه پس گفت مرا ای ابو عبیده کیست
امام تو پس گفتم امامان من اهل بیت محمدند پس گفت بحال اینکه معنی [illegible]
من [illegible] امام زمان خود را بخصوص نشناخته ام هلاک شدی و هلاک کردی جمعی را
که این سخن را قبول کنند آیا نشنیدیم من و تو از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت هر که مرد بر حالی
که نیست بر او امامی مخصوص مرد مردن شرک گفتم بلی بجان خودم و بتحقیق بود پیش از آن گفتگوی
سالم [illegible] داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس روزی
کرد الله تعالی شناخت خصوص امام را [illegible] گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که سالم
گفت مرا چنین و چنین ابو عبیده گفت پس امام گفت ای ابو عبیده [illegible] کسی که [illegible]

داخل شدیم بار دیگر [illegible]

که [illegible] شد داود و شدن حکم و علم [illegible] داود و شدن آنها سلیمان را بعد از آن گفت ای ابو عبیده
چون [illegible] قائم آل محمد علیه السلم حکم میکند بحکم داود و سلیمان بیان این آنکه نخواهد طلب گواه را بر
دعوی چنانچه داود و سلیمان نطلبیدند در بعضی مقامات اشارت است بتفسیر آیت سوره انبیا و کنا
لحکمهم شاهدین بنا بر اینکه لام برای التعلیل باشد و ضمیر حکمهم راجع بداود و آل داود باشد و شاهدین
بمعنی گواهان باشد چه معلوم است که چون الله تعالی گواهی دهد بر صدق دعوی خواه بعنوان وحی
و خواه بعنوان تحدیث که بیان شد در باب پنجاه و چهارم و آن گواهی برای حکم حاکم باشد
حاجت بطلب بینه از مدعی نخواهد بود و حکم داود و سلیمان در قضیه نفش غنم گذشت در حدیث
سوم باب [illegible] در کتاب المعیشة در حدیث دوم و سوم باب [illegible] البهائم من
الحرث والزرع که باب صد و پنجاه و ششم است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول
لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود ولا يسأل بيّنة يعطي كل نفس
حقها **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بر طرف نمیشود دنیا تا بیرون آید مردی از
صلب من که حکم کند بحکومت اهل بیت داود یعنی که طلب بینه از مدعی حق نکند چنانچه بیان
در شرح حدیث سابق و نطلبد گواه را میدهد بهر صاحب حقی حق او که دعوی کند **سوم اصل**
قلت لابي عبد الله عليه السلم بما تحكمون اذا حكمتم قال بحكم الله وحكم داود فاذا ورد علينا الشيء
الذي ليس عندنا تلقانا به روح القدس **شرح** الف در علا باشباع فتحه است یا در به برای
تعدیه است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بچه روش حکم میکنید چون حاکم گرده شوید
گفت بحکم الله تعالی و حکم داود یعنی که طلب بینه از مدعی حق نمیکنیم پس چون وارد شود بر ما
دیوانی که حقیقت آن معلوم ما نباشد میدهد بما علم بحقیقت آن جبرئیل مراد بعنوان تحدیث است
که مذکور شد در باب پنجاه و چهارم **چهارم اصل** عن جعيد الهمداني عن علي بن الحسين
عليه السلم قال سألته بأي حكم تحكمون قال بحكم آل داود فان اعيانا شيء تلقانا
به روح القدس **شرح** جعید بضم جیم و فتح عین مهمله [illegible] و لفظ در با مع و دال
مهمله است الاعیاء ماندگی کردن مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** قلت لابي عبد الله
عليه السلم ما منزلة الائمة قال كمنزلة ذي القرنين وكمنزلة يوشع وكمنزلة آصف صاحب
سليمان **شرح** اگر ضمیر قال [illegible] در فقره آینده راجع بعمار است پس بما تحکمون بتقدیر قلت [illegible]
نظیر آیت سوره آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا که بتقدیر یقولون ربنا لا تزغ قلوبنا است [illegible]

عمار بن سالم و عمار الساباطی [illegible]

اینجا راجع بهشام است و در فقره آینده راجع بعمار است پس ذکر بن عمار الساباطی مبنی بر اینست که عمار ساباطی
حیثیت ملازم حکایت او مذکور است نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و سوم و
مضمون این گذشت در حدیث اول باب پنجاه و سوم **اصل** قال بما تحكمون قال بحكم الله وحكم آل
داود وحكم محمد ويتلقانا به روح القدس **شرح** حکم محمد اشارت است باینکه حقیقت بر او معلوم
باشتباه صدق و کذب و مانند آنها مستنبط میشود از قرآن که نازل شده بر محمد صلی الله
علیه و آله و معلوم قائم آل محمد میشود بتحدیث موافق آیت سوره زلزال بان ربک اوحی لها تحدیث جنانچه
بیان میشود در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم آخر ابواب
پس این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب القضايا والاحکام در حدیث اول باب ان
القضاء بالبینات والایمان که باب دوم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما اقضي بينكم بالبينات
والايمان تا آخر و مضمون باقی موافق حدیث سوم این باب است **باب [illegible] اصل باب**
بان مستقى العلم من بيت آل محمد عليهم السلم شرح المستقى مصدر میمی باب افتعال [illegible]
آبی که بآن سیراب شوند **یعنی** این باب بیان اینست که طلب سیراب شدن بعلم از خانه آل محمد
علیهم السلم است و از غیر ایشان باعث تشنگی جهل مرکب در این باب دو حدیث است **اول اصل**
سمعت جعفر بن محمد عليه السلم يقول وعنده اناس من اهل الكوفة عجباً للناس انهم اخذوا علمهم
كله من رسول الله صلى الله عليه وآله فعملوا به واهتدوا ويرون ان اهل بيته لم يأخذوا علمه
ونحن اهل بيته وذريته في منازلنا نزل الوحي ومن عندنا خرج العلم اليهم افيرون
انهم علموا واهتدوا وجهلنا نحن وضللنا ان هذا لمحال **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت بر حالی که نزد او جماعتی از اهل کوفه بودند که ای عجب برای مردمان مخالف که یافتند
خود فرا گرفتند علم دین خود را همگی آن از رسول الله صلی الله علیه و آله پس عمل بآن کردند و راه
یافتند و گمان میبرند که اهل بیت رسول علیه السلم فرا نگرفتند علم او را و حال آنکه ما که اهل
بیت رسول و اولاد او ایم در منزلهای ما فرود آمد وحی که قرآن باشد و از منزل ما بیرون رفته
علم بسوی ایشان آیا پس گمان میبرند که ایشان دانستند و راه یافتند و نادانستیم ما و گمراه
شدیم هر آینه این محال است اشارت است باینکه مخالفان برای خود نفهمانده اند
و راویان ساخته اند و التفات بائمه اهل البیت نمیکنند در فتوی و نه در روایت با وجود
آیات که در مدح اهل البیت مثل آیت تطهیر و با وجود احادیث رسول در شان اهل البیت مثل حدیث [illegible]

وحدیث ثقلین دوم اصل لقی رجل الحسین بن علی علیه السلام بالثعلبیة وهو یرید کربلاء فدخل علیه فسلم علیه فقال له الحسین علیه السلام من ای البلاد انت قال من اهل الکوفة قال اما والله یا اخا اهل الکوفة لو لقیتک بالمدینة لاریتک اثر جبرئیل علیه السلام من دارنا ونزوله بالوحی علی جدی یا اخا اهل الکوفة أفمستقی الناس العلم من عندنا فعلموا وجهلنا هذا ما لا یکون

شرح ملاقات کرد مردی امام حسین علیه السلام را در ثعلبیه و متوجه کربلا بود پس داخل شد بر او پس سلام کرد بر او پس گفت او را امام حسین علیه السلام از کدام شهرهائی تو گفت از اهل کوفه امام علیه السلام گفت آگاه باش ای برادر اهل کوفه اگر [illegible] ترا در مدینه هر آینه می‌نمودم ترا اثر جبرئیل را از خانه ما و اثر فرود آوردن او وحی را بر جد من ای مرد کوفی آیا پس طلب آب [illegible] مردمان علم از نزد ما پس ایشان دانستند و ما جاهل شدیم این چیزی نیست که تواند شد هرگز

باب صد و [illegible] اصل باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة وان کل شیء لم یخرج من عندهم فهو باطل

شرح این باب بیان این است که نیست چیزی از کار امر حق در دست مردمان مگر آنکه بیرون آمده باشد از نزد ائمه و بیان اینکه هر چیز که بیرون نیامده از نزد ایشان کار باطل است مثل روایات مخالفان از رسول الله علیه السلام بی واسطه ائمه در این باب شش حدیث است اول اصل سمعت اباجعفر علیه السلام یقول لیس عند احد من الناس حق ولا صواب ولا احد من الناس یقضی بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البیت واذا تشعبت بهم الامور کان الخطاء منهم والصواب من علی علیه السلام شرح استثنا از هر یک از حق و صواب در جمله اول و قضا در جمله دوم است یا در هر دو برای تقریب است مراد بعلی امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد ائمه اوست یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت نیست نزد هیچیک از مردمان کار راست [illegible] و نه راستی و نیست هیچیک از مردمان که حکومت کند حکمی که کار راست باشد مگر آنچه بیرون آمده باشد از ما اهل بیت رسول علیه السلام یعنی که بر روایاتی که منقول از رسول شود و ما در طریق آن نباشیم عمل نمیتوان کرد هر چند که موافق واقع افتد و چون متفرق سازند مردمان کارها یعنی که اختلاف در مسائل کنند بیاید خطا از جانب مردمان و درست از علی علیه السلام دوم اصل کنت عند ابی جعفر علیه السلام فقال له رجل من اهل الکوفة یسأله عن قول امیر المؤمنین علیه السلام سلونی عما شئتم فلا تسألونی عن شیء الا انبأتکم به

قال انه لیس احد عنده علم شیء الا خرج من عند امیر المؤمنین علیه السلام فلیذهب الناس حیث شاؤوا فوالله لیس الامر الا من ههنا واشار بیده الی بیته شرح یعنی دوم مردی از امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او را مردی از اهل کوفه میپرسید او را از قول امیر المؤمنین علیه السلام که سؤال کنید مرا از هر چه خواستید چه سؤال نمیکنید مرا از چیزی مگر آنکه خبر میکنیم شما را گفت بدرستی که نیست هیچیک که نزد او علمی باشد مگر چیزی که بیرون آمد از امیر المؤمنین علیه السلام پس گو روند مردمان هر جا که خواستند چه بخدا قسم که نیست کار اسلام مگر از اینجا و اشاره کرد بدست خود سوی خانه خود سوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام لسلمة بن کهیل والحکم بن عتیبة شرقا وغربا فلا تجدان علما صحیحا الا شیئا خرج من عندنا اهل البیت شرح سلمه بسین بی نقطه و فتح لام ابن کهیل بضم کاف و فتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین و حکم بحای بی نقطه و فتح کاف ابن عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه از رؤسای زیدیه بتریه اند و مذهب ایشان است که زید بن علی بن الحسین علیه السلام پیشوای امامت و دعوا کرده و اصل این عقائد که از رؤسای متعرضانیت یعنی طلب علم از غیر اهل البیت کرده و تجویز اختلاف از روی ظن و اجتهاد کرده و زیدیه چهار طایفه اند اول جارودیه و ایشان لعن خلفای ثلثه میکنند دوم سلیمانیه و ایشان لعن ابو بکر و عمر نمیکنند و لعن عثمان میکنند سوم بتریه بضم باء یک نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و ایشان لعن ابو بکر و عمر نمیکنند و در لعن عثمان توقف دارند چهارم صالحیه و ایشان موافق بتریه اند در آنچه مذکور شد و اختلاف در جای دیگر دارند یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بحکم که گو بمشرق روید و گو بمغرب روید بیان این الکه نمی یابید علمی اگر بی عیب باشد مگر چیزی که بیرون آمده باشد از نزد ما اهل بیت رسول چهارم اصل عن ابی بصیر قال قال لی ان الحکم بن عتیبة ممن قال الله ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین فلیشرق الحکم ولیغرب اما والله لا یصیب العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السلام شرح روایت است از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلام مرا که بدرستی که حکم از جمله آن کسی است که الله تعالی گفته در حق او در سوره بقره و از جمله مردمان کسی است که میگوید که ایمان آوردیم بربوبیت الله تعالی و بروز قیامت و نیستند ایمان آورنده کان پس گو بمشرق رود و گو بمغرب رود آگاه باش بخدا قسم که در نمی یابد علم را مگر از اهل خانه که فرود آمد بر ایشان جبرئیل علیه السلام پنجم اصل

سألت ابا جعفر علیه السلام عن شهادة ولد الزنا تجوز فقال لا فقلت ان الحکم بن عتیبة یزعم انها تجوز فقال اللهم لا تغفر ذنبه ما قال الله للحکم انه لذکر لک ولقومک فلیذهب الحکم یمینا وشمالا فوالله لا یوجد العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السلام شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از گواهی ولد الزنا که آیا مقبول میشود پس گفت نه پس گفتم بدرستی که حکم میگوید که گواهی او مقبول میشود پس گفت خداوندا میامرز گناه او را آنچه گفته الله تعالی برای حکم در سوره زخرف که هر آینه قرآن هر آینه شرف است تو را و قوم تو را در جمیع احکام است یعنی بیان تو و بیان قوم تو بیان این شد در شرح حدیث اول و چهارم باب سیم پس گو برود حکم بجانب راست و جانب چپ و راه مباهله نزد وجه الله قسم که در نمی یابد علم مگر از اهل خانه که فرود آمد بر ایشان جبرئیل علیه السلام ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال دخل علیه عباد بن کثیر عالم اهل البصرة وابن شریح فقیه اهل مکة وعند ابی عبد الله علیه السلام میمون القداح مولی ابی جعفر علیه السلام فسأل عباد بن کثیر فقال یا ابا عبد الله فی کم ثوب کفن رسول الله صلی الله علیه وآله فقال فی ثلاثة اثواب ثوبین صحاریین وثوب حبرة وکان فی البرد قلة فکأنما ازور عباد بن کثیر من ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ان نخلة مریم علیها السلام انما کانت عجوة ونزلت من السماء فما نبت من اصلها کان عجوة وما کان من لقاط فهو لون شرح مضمون فی ثلاثة اثواب تا جره می آید در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب تحنیط المیت وتکفینه و آن باب نود و دوم است و مقامات بیست بیان فی ثلاثة اثواب و بیان حصری که مفهوم میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث دوم باب تلبیس الحرم و آن باب ... و سوم است که کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه وآله اللذان احرم فیهما یمانیین عبری واظفار وفیهما کفن و نیز ازکه میتواند بود که ثوبین صحاریین عبارت باشد یکی از دو جامه احرام که ازار دو قطعه کرده باشند یکی از آن برای ... و دیگری برای لنگ صحار بضم صاد بی نقطه و تخفیف حاء بی نقطه و الف و راء بی نقطه ... ثوبین تنوین مستعمل میشود برای اضافه و با تنوین مستعمل میشود برای توصیف ... حبره بکسر حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه و تاء نوعی است از برد یمنی که نقشها دارد مثل نقش ... البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه جامه ... او [illegible] ... شهرها ... بی نقطه بسبب نامی معلوم ... انفلاک ... العجوه بفتح عین بی نقطه و سکون جیم و درخت خرمای مخصوص که در مدینه میباشد و بهترین خرماهاست و آن را رسول الله صلی الله علیه وآله در مدینه غرس کرده و از بهشت است چنانچه می آید در شرح حدیث هفتم باب صد و بیست و چهارم الاطعمة ...

تجفیف قاف و الف و طاء بی نقطه جمع جیدها [illegible] ... از نوع علی برای کاشتن و مانند آن اللون بفتح لام و سکون واو [illegible] ... مراد اینکه من نشسته بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام بود میمون قداح که خادم امام محمد باقر علیه السلام بود پس سؤال کرد عباد و پیروش که گفت ای ابو عبد الله در چند جامه کفن کرده شد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت در سه جامه دو جامه از صحار بود و یک جامه حبره بود و ... پس گویا که ... از آن گفتن پس گفت امام علیه السلام چون دیده که در خشم نبود که مریم که مذکور است در سوره مریم جز این نیست که عجوه بود و فرود آمده بود از آسمان پس آنچه روییده از اصل آن شد عجوه ... در جنت ... اثر بر ... اصل نظر کوا من عنده قال عباد بن کثیر لابن شریح والله ما ادری ما هذا المثل الذی ضربه لی ابو عبد الله علیه السلام فقال ابن شریح هذا الغلام یخبرک فانه منهم یعنی میمون فسأله فقال میمون اما تعلم ما قال لک قال لا والله قال انه ضرب لک مثل نفسه فاخبرک انه ولد من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله وعلم رسول الله صلی الله علیه وآله عندهم فما جاء من عندهم فهو صواب وما جاء من عند غیرهم فهو لقاط شرح یعنی ... بیرون رفته جماعت از نزد او گفت عباد بن کثیر ابن شریح را که بخدا قسم که نمیدانم که چیست این مثلی که زد برای من ابو عبد الله علیه السلام پس گفت ابن شریح این پسر خبر میدهد ترا چه او از ایشان است ... پس سؤال کرد عباد میمون را پس گفت میمون آیا نمیدانی که چه گفت ترا گفت نه بخدا قسم گفت بدرستی که زد برای تو مثل خود را یعنی خبر کرد ترا که او فرزندی است از فرزندان رسول الله صلی الله علیه وآله و علم رسول الله صلی الله علیه وآله نزد فرزندان اوست پس آنچه آید از نزد ایشان راست است و آنچه آید از نزد غیر ایشان پس مثل آن مثل بر چیدن دانه خرما از زمین است برای کاشتن مراد اینست که جامه ... نور آخرت نشود

باب صد و [illegible] اصل باب فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب شرح مستصعب بکسر عین بی نقطه مبالغه در صعب است یعنی این باب بیان ... آنچه منقول شده که سخن ائمه هدی مشکل و مشکل است تحقیق آن از کثرت اشکال آن که مستتر است فصل اول با تعداد احادیث این باب چنانچه عنوان حدیث اول و حدیث سوم و العیش حدیث پنجم این باب است و مصداق تحقیق این قسم بسیار است از جمله اینکه اکثر آنچه در تفسیر متشابهات قرآن از ائمه هدی علیهم السلام منقول شده درست می آید یا طبع ... که عادت بخود رائی کرده اند و ... تفسیرات اهل بدعت که خوانده اند و درست می آید یا طبع مؤمن متأمل در مسائل کلام ... و معلوم ... میشود

[illegible]

قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که حدیث آل محمد [illegible]

[illegible]

الاول عدد است اینکه فاش کردن سر کسی قتل آنکس است مثل اینکه در حدیث چهارم آن بابست که عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا قتل خطأ و لکن قتلنا قتل عمد [illegible] سلمان عبارت از این باشد که سلمان در باطن حکومت مداین را از جانب امیر المؤمنین میکرده و فراج آنجا را بجانب آنحضرت میفرستاده و مردمی آنجا را باستصواب آنحضرت میکرده چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب [illegible]

[illegible]

راوی بالا برد سند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که حدیث ، که در آن شک جمعی که سلوک راه الله ضلالت میکنند هم شکل بغایت مشکلست حوصله نمیورزد آنرا مگر سینهای نورانی مثل انبیای مرسل یا دلهای سلامت شده از هر عیب مثل انبیای غیر مرسل یا خوابهای خوب که با وجود اشکال صبر توانند کرد که افشای سر نکنند مثل صابران شیعه امامیه بدرستی که الله تعالی گرفت از شیعه پیمان ترک افشای سر را چنانچه گرفت پیمان اقرار بربوبیت رب العالمین را بر اولاد آدم جمیع که گفت در سوره اعراف آیا نیستم صاحب کل اختیار شما پس هرکه وفا کند برای ما بعد ترک افشای سر تو تمام وفا میکند الله تعالی برای او بهشت را و هر که دشمن داشت ما را و ادا نکرد سوی ما حق ما را پس او در آتش جهنمست محبوس **چهارم اصل** کتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام جعلت فداک ما معنی قول الصادق علیه السلام حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام ای لا یحتمله ملک و لا نبی و لا مؤمن ان الملک لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره و النبی لا یحتمله حتی یخرجه الی نبی غیره و المؤمن لا یحتمله حتی یخرجه الی مؤمن غیره فهذا معنی قول جدی علیه السلام **شرح** نوشتم سوی امام علی نقی علیه السلام که ساکن سامراست قربانت شوم چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که حدیث ما تاب نمی آورد آنرا فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمنی که امتحان کرده الله تعالی دل او را برای ایمان باعث سؤال اینست که این منافات وارد است با آنچه در حدیث اول و دوم و سوم این باب مذکور شد پس آمد جواب که جز این نیست که معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که تاب نمی آورد آنرا فرشته و نه نبی و نه مؤمن اینست که فرشته تاب نمی آورد آنرا تا بیرون نمیکند آنرا سوی فرشته دیگر مثل خودش و نبی تاب نمی آورد آنرا تا بیرون نمیکند آنرا سوی نبی دیگر مثل خودش و مؤمن تاب نمی آورد آنرا تا بیرون نمیکند آنرا سوی مؤمن دیگر مثل خودش پس اینست معنی قول جدم علیه السلام **حاصل** جواب اینست که تاب آوردن در اینجا بمعنی تصدیق نیست بلکه بمعنی نگاه داشتن از ترک بالکلیه اظهار آنست پس منافات ندارد با حدیث اول و دوم و سوم این باب و ایضا مراد بحدیثنا در اینجا غیر مراد بحدیثنا در حدیث سوم است چنانچه بیان شد پس رفع منافات میان این حدیث و حدیث سوم بهر دو وجه میشود **پنجم اصل** عن محمد بن عبد الخالق و ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله و علما من علم الله و الله ما یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و الله ما کلف الله ذلک احدا غیرنا و لا استعبد بذلک احدا غیرنا **شرح** [illegible]

[illegible]

وکاغذی که [illegible] آن را تسلیم امام علیه السلام [illegible] خود آن را که گفت بعد از آن گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
این خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله است در مسجد خیف اصل نَضَّرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا
وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَرُبَّ
حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ
لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ
دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ شرح مقول این گذشت در حدیث سابق
اصل فَكَتَبَهُ سُفْيَانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَرَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِئْتُ أَنَا وَسُفْيَانُ فَلَمَّا
كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ وَاللَّهِ أَلْزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا فَقَالَ وَأَيُّ شَيْءٍ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ
عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ قَدْ عَرَفْنَاهُ وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ هَؤُلَاءِ
الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُمْ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَمَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ
وَكُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا وَلَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ شرح پس نوشت آن را سفیان [illegible]
خواند آن را بر امام برای احتیاط اینکه مبادا غلطی کرده باشد در نوشتن و سوار شد امام [illegible]
و سفیان پس وقتی که بودیم در اثنای راه گفت مرا باش چنانچه هستی یعنی که صبر کن تا فکر کنم
در معنی این حدیث [illegible] ابو عبد الله علیه السلام گردن ترا چیزی
که نمیرود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَقَوْلُهُ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ
مُرْجِئٌ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ وَلَمْ يَصُمْ وَلَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةٍ وَهَدَمَ الْكَعْبَةَ وَنَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ
عَلَى إِيمَانِ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ أَوْ قَدَرِيٌّ يَقُولُ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ
أَوْ حَرُورِيٌّ يَبْرَأُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحْدَهُ
لَيْسَ الْإِيمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا قَالَ وَيْحَكَ وَأَيَّ شَيْءٍ يَقُولُونَ فَقُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ

وَاللَّهِ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ وَلُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَّقَهُ ثُمَّ
قَالَ لَا تُخْبِرْ بِهَا أَحَدًا شرح المرجی بضم میم و سکون راء بی‌نقط و کسر جیم و همزه ماخوذ است از ارجاء
بمعنی تاخیر و مراد کسی است که ایمان را محض علم و تصدیق بجمیع ما جاء به الرسول میشمرد پس ایمان را [illegible]
شدت و ضعف نمیشمرد و تاخیر میکند عمل را از ایمان خواه عمل قلب که تصدیق باشد و خواه عمل
جوارح و دیگر تفسیر قدری گذشت در باب سی ام کتاب التوحید الحروری بفتح حاء بی‌نقط و ضم راء بی‌نقط
و سکون واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین منسوب بحروراء بالف ممدوده و مقصوره دهی است در کوفه
که خوارج در آنجا جمع شدند و مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار کردند الجهمی بفتح جیم و سکون هاء
بجهم بن صفوان ترمذی که در آخر زمان خلفای بنی امیه بوده و میگفته که ایمان محض علم بوجود صانع عالم
است خواه بعنوان ربوبیت و ارسال رسول و خواه نه ضمیر هی راجع بایمان است و تانیث آن باعتبار خبر است
ویحک بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح حاء بی‌نقط مضافست بکاف حرف ندا و از برای
تعجب و مراد اینست که تعجب [illegible]
~~[illegible]~~
زیرا که در زمان رسول الله در امثال غدیر خم امامت او بنهایت آشکار شده و بخلاف امامت ابی
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] یعنی و قول او که [illegible]
[illegible] کدام جماعت السفاه اما جماعتی مرجی است که میگوید که کسی که
نماز نکرده باشد و روزه نگرفته باشد و غسل جنابت نکرده باشد و خراب کرده باشد کعبه را و جماع
کرده باشد با مادر خود و علم بصدق رسول داشته باشد پس او بر مرتبه ایمان جبرئیل و میکائیل است
[illegible] یا جماعتی قدری است که میگوید که نمیشود آنچه خواسته الله عز و جل و میشود آنچه خواسته ابلیس
یا جماعتی حروری است که بیزاری میکند از علی بن ابی طالب و گواهی میدهد بر او بکفر یا جماعتی جهمی است که میگوید

که میگوید جز این نیست که ایمان شناخت الله تعالی است بتنهایی او و [illegible] نیست ایمان چیزی
غیر آن سفیان گفت که ای تعجب تو ~~جماعت اهل البیت~~ شیعه ایشان چه چیز میگویند در معنی [illegible]
گفتم میگویند بدرستی که علی بن ابی طالب بخدا قسم که او است و بس امامی که واجب است بر ما خالص شدن برای
او و جدا نشدن از جماعت مسلمانان یعنی جدا نشدن از اهل بیت علی بن ابی طالب است آنگاه گرفت سفیان
نوشته را پس پاره کرد بعد از آن گفت خبر مده باین خطبه یا باین حکایت هیچکس را
سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى وَلِيٍّ لَهُ يُجْهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَالنَّصِيحَةِ
إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى شرح الرفیق بفتح راء بی‌نقط و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین جنس
مصاحب مهربان خواه واحد و خواه متعدد و مراد بالرفیق الاعلی اینها الذین انعم الله علیهم است که مذکور است
در آیت سوره نساء که مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک
رفیقا و بیان میشود در شرح حدیث سی و پنجم باب صد و دهم که مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاتست یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نظر نکرد الله عز و جل بسوی دوستی از دوستان او که تعب میکشد خود را
بطاعت امام خود و خالص بودن مگر آنکه مقرر شده که با ما باشد در میان مصاحبان مهربان که بالاتر از
جمیع مصاحبان اند در مرتبه چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ
قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ شرح القید بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال
بی‌نقط اندازه و بفتح قاف مقدار مثل کل الربقه بکسر راء بی‌نقط و سکون باء یک نقطه و فتح قاف و راء و وحدت یک حلقه
از جمله حلقهایی که در ریسمان [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که جدایی کرد جماعت مسلمانان را که بیان شد در حدیث اول این باب بقدر یک وجب پس بتحقیق بیرون
کرده حلقه اسلام را از گردن خود یعنی گردن خود را در یکی از حلقهای دیگر که حلقهای شرک است داخل کرده
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من فارق جماعة المسلمین و نکث صفقة الامام جاء الی الله اجذم
شرح النکث بفتح نون و سکون کاف و ثاء سه نقطه مصدر باب نصر و ضرب شکستن عهد و مانند آن الصفقه
بفتح صاد بی‌نقط و سکون فاء و فتح قاف و تاء و وحدت بیعت [illegible] الله تعالی است که از خلفای [illegible]
برای امام و رحمن عهد اقرار بربوبیت رب العالمین الاجذم بفتح همزه و سکون جیم و فتح ذال با نقطه بریده دست
و صاحب جذام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که جدایی کرد جماعت مسلمانان را که بیان شد در
اول این باب و شکست عهد امام مسلمانان را آید روز قیامت بریده دست اشارت است باینکه هر کس بیعت
کرده با امام حق در باطن اگرچه در ظاهر نکرده باشد باب صد و سوم اصل باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة

وحق الرعیة علی الامام علیه السلام شرح این باب بیان آن چیزی است که واجب است که حق امام بر رعیت است و حق
رعیت بر امام علیه السلام است و در این باب هشت حدیث یا نه حدیث است اول اصل سألت ابا جعفر
علیه السلام ما حق الامام علی الناس قال حقه علیهم ان یسمعوا له و یطیعوا قلت فما حقهم علیه
قال یقسم بینهم بالسویة و یعدل فی الرعیة فاذا کان ذلک فی الناس فلا یبالی من
اخذ هاهنا و هاهنا عن ابی جعفر علیه السلام مثله الا انه قال هکذا و هکذا و هکذا و هکذا یعنی بین یدیه
و خلفه و عن یمینه و عن شماله شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که چیست حق امام
بر مردمان گفت حق او بر ایشان اینست که گوش کنند سخن او را و اطاعت کنند گفتم
پس چیست حق ایشان بر او گفت قسمت میکند غنیمت و مانند آن را بالسویه و عدالت میکند در حکم
میان رعیت پس چون باشد آن قسم امامی در میان مردمان پس باک ندارد کسی که رود اینجا
و اینجا یعنی که باک ندارد از ضلالت اهل مذاهب مختلفه که اطاعت او نکنند و در روایتی دیگر از
امام محمد باقر علیه السلام مانند روش است که گذشت مگر اینکه بجای هنا و هنا چهار بار گفت هکذا و
گفت میخواست پیش خود و پس خود و جانب دست راست خود و جانب دست چپ خود را حاصل
هر دو روایت یکی است دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تختانوا ولاتکم و لا تغشوا هداتکم و لا تجهلوا
ائمتکم و لا تصدعوا عن حبلکم فتفشلوا و تذهب ریحکم و علی هذا فلیکن تاسیس امورکم و الزموا
هذه الطریقة فانکم لو عاینتم ما عاین من قد مات منکم ممن خالف ما قد تدعون الیه لبدرتم
و خرجتم و سمعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریبا ما یطرح الحجاب شرح گفت امیرالمؤمنین
علیه السلام خیانت مکنید والیان خود را و ناصافی مکنید راهنمایان خود را و مانند نادانان مباشید امامان
خود را و متفرق مشوید از سررشته خود که سست شوید و برود دولت شما و بر اینکه گفتم پس باید
که باشد بنا نهادن کارهای شما و ملازم باشید این روش را چه بدرستی که اگر ببینید آنچه را که
دیده کسی که بتحقیق مرده از جمله شما کسی است که مخالفت کرده آنچه را که بتحقیق خوانده میشوید بسوی آن
مراد دیدن منافقان عذاب الهی را است هر آینه شتاب میکردید و بیرون میرفتید بجهاد منافقان
و هر آینه اطاعت من میکردید در امر جهاد منافقان ولیکن در پرده است از شما آنچه بتحقیق دیدند
منافقان و قیامت زود انداخته میشود پرده سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نعیت
الی النبی صلی الله علیه و آله نفسه و هو صحیح لیس به وجع قال نزل به الروح الامین قال فنادی
علیه السلام الصلاة جامعة و امر المهاجرین و الانصار بالسلاح و اجتمع الناس فصعد النبی صلی الله

علیه و آله

المُنیرِ فَنَعی الیومَ نَفْسَهُ ثمّ قال أُذَکِّرُ اللهَ الوالیَ مِن بَعدی علی أُمّتی إلّا یَرحَمَ علی جَماعةِ المُسلمین
فأجَلَّ کَبیرَهم ورَحِمَ ضَعیفَهم ووَقَّرَ عالِمَهم ولم یُضِرَّ بهم فَیُذِلَّهم ولم یُفْقِرْهم فَیُکْفِرَهم
ولم یُغْلِقْ بابَه دونَهم فیَأکُلَ قویُّهم ضَعیفَهم ولم یُجَمِّرْهم فی بُعوثِهم فیَنقَطِعَ نَسلُ أُمّتی
ثمّ قال قد بَلَّغتُ ونَصَحتُ فاشهَدوا قال أبو عبدِ الله علیه السلام هذا آخِرُ کلامٍ تکلَّمَ به
رسولُ الله صلّی اللهُ علیه وآله علی مِنبَرِه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
رسانیده شد سوی نبی صلی الله علیه وآله خبر مرگ خودش بر حالی که او تندرست بود نبود با او دردی
امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر را جبرئیل امام گفت پس طلبید مردمان را که حاضر شوید نماز را
بر حالی که نماز جماعت باشد وامر کرد مهاجران وانصار را به اینکه پوشیدن [illegible]
[illegible] وجمع شدند مردمان پس بالا رفت نبی صلی الله علیه وآله منبر را
پس رسانید سوی مردمان خبر مرگ خود را بعد از آن گفت یاد [illegible]
[illegible]
بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد یعنی بزرگ شمرد بزرگان ایشان را [illegible]
نکرد ضعیف ایشان را وتعظیم نکرد دانایان ایشان را که [illegible]
[illegible] رسانید به ایشان که خوار کند ایشان را [illegible]
[illegible] در خولهای ایشان [illegible] ضعیفان ایشان را [illegible]
در فرستادن ایشان بجهاد که بریده شود نسل امت مرا [illegible]
[illegible] بعد از آن گفت رسانیدم [illegible] پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق
علیه السلام این آخر کلامی است که سخن گفت به آن رسول الله صلی الله علیه وآله بر منبر خود چهارم حدیث
جاء إلی أمیرِ المؤمنین علیه السلام عَسَلٌ وتینٌ مِن هَمَدانَ وحُلوانَ فأمَرَ العُرَفاءَ أن یأتوا بالیتامی
فأمکَنَهم مِن رؤوسِ الأزقاقِ یَلعَقونَها وهو یُقَسِّمُها للناسِ قَدَحاً قَدَحاً فقیل له یا أمیر المؤمنین
ما لَهم یَلعَقونَها فقال إنّ الإمامَ أبو الیتامی وإنّما أَلعَقتُهم هذا برعایة الآباء شرح همدان بفتح
ها وفتح میم ودال بی نقطه والف ونون شهری است حلوان بضم حاء بی نقطه وسکون لام وواو والف ونون شهری است
در کردستان الآبار [illegible] یعنی آمد سوی امیر المؤمنین علیه السلام
عسل وانجیر از شهر همدان وحلوان پس امر کرد که عارفان محلات کوچه را که آورند یتیمان را
پس رخصت داد یتیمان را که سر خیکهای عسل را بلیسند [illegible] چنانچه اطفال مردمان در [illegible]

آخر کلام رسول الله صلی الله علیه وآله علی منبره

[illegible] واو وقت [illegible] میکرد خیکها را برای مردمان یعنی یتیمان وغیر یتیمان [illegible]
گفته شد امیر المؤمنین را که چیست این اطفال را که [illegible] خیکها را [illegible]
[illegible] پس گفت به درستی که امام پدر یتیمان است وجز این نیست که رخصت این [illegible]
[illegible] ایشان را دادم برعایت پدری پنجم حدیث عن أبی عبد الله علیه السلام أنّ النبیّ
صلّی الله علیه وآله قال أنا أولی بکلّ مؤمنٍ مِن نفسِه وعلیٌّ أولی به مِن بَعدی فقیل له ما
معنی ذلک فقال قولُ النبیّ صلی الله علیه وآله مَن تَرَکَ دَیناً أو ضَیاعاً فعَلَیَّ ومَن ترکَ
مالاً فلوَرَثَتِه فالرجلُ لیست له علی نفسِه ولایةٌ إذا لم یکن له مالٌ ولیس له علی عیالِه
أمرٌ ولا نهیٌ إذا لم یُجْرِ علیهم النفقةَ والنبیُّ وأمیرُ المؤمنین علیهما السلام ومَن بعدَهما أَلزَمَهم
هذا فمِن هناک صاروا أولی بهم مِن أنفسِهم وما کان سببُ إسلامِ عامّةِ الیهودِ إلّا
مِن بعدِ هذا القولِ مِن رسولِ الله صلّی الله علیه وآله وأنّهم آمَنوا علی أنفسِهم وعلی عیالاتِهم شرح
الضیاع بفتح ضاد با نقطه وبا دو نقطه در پایین والف وعین بی نقطه عیالی بی معاش
وبکسر ضاد جمع ضائع العیال بکسر عین بی نقطه جمعی که معاش ایشان بر عهده کسی باشد [illegible]
[illegible] واحد ازین وامیر المؤمنین ومن بعدهما [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه نبی صلی الله علیه وآله گفت
من اولی ام به تصرف در هر مؤمن از خودش [illegible] بعد از من پس گفته شد
امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست [illegible] وجه این چیست گفت [illegible]
قول نبی صلی الله علیه وآله است که هر که واگذارد قرضی را یا عیالی بی معاش را پس بر منست ادای
قرض او ومعاش عیال او وهر که واگذارد مالی را پس آن از وارثان اوست بیان این آنکه مرد را
نیست بر خودش اختیاری چون نباشد او را مالی [illegible] که بی مال البته محتاج دیگری میشود
واختیار خود ندارد ونیست مردی را بر عیال خود امر ونهی چون جاری نسازد بر ایشان نفقه را
وهر که امام است از نبی وامیر المؤمنین علیهما السلام وامامی که بعد از این دو باشند [illegible]
[illegible]
[illegible] پس از اینجاست که گردانیده شدند [illegible]
اولی به تصرف در مؤمنان از خودشان [illegible]

[illegible]
[illegible]
اکثر یهودان مگر بعد از صدور آن سخن از رسول الله صلی الله علیه وآله چه ایشان ایمن
ایمن شدند بر خودشان که اگر مفلس شوند نفقه می یابند [illegible] ششم حدیث
قال رسولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله أیُّما مؤمنٍ أو مسلمٍ ماتَ وتَرَکَ دَیناً لم یکن
فی فسادٍ ولا إسرافٍ فعلی الإمامِ أن یَقضیَه فإن لم یَقضِه فعلیه إثمُ ذلک إنّ اللهَ تبارک
وتعالی یقول إنّما الصدقاتُ للفقراءِ والمساکینِ الآیة فهو من الغارمین وله سهمٌ
عند الإمامِ فإن حَبَسَه فإثمُه علیه شرح او از شک راوی است یا معنی اینست که
در بعض استعمالات مؤمن اخص مطلق از مسلم است بنا بر اینکه مرتکب کبیره بی اصرار
مسلم است ومؤمن نیست موافق آنچه می آید در کتاب الإیمان والکفر در حدیث دهم باب
صد ودوازدهم که باب الکبائر است وموافق اینست دعای نماز میت که اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات [illegible]
[illegible] برای تجارت [illegible] چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث [illegible]
باب بیست ودوم که باب الرد إلی الکتاب والسنة [illegible] ومراد باسراف اینجا [illegible]
[illegible] از اسراف [illegible] چنانچه می آید در کتاب الزکوة در حدیث پانزدهم باب اول
که ان التبذیر من الإسراف [illegible] صنف مذکور در این آیت بیان میشود [illegible]
در شرح حدیث چهارم آخر ابواب الایمه [illegible] یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله هر مؤمن یا مسلم که مرد وواگذاشت وامی را که [illegible]
حرامی ودیگر مثل شرب خمر نیز نبوده پس بر امامست که ادا کند آن را پس اگر ادا نکند پس بر
امام است گناه آن به درستی که الله تبارک وتعالی میگوید در سوره توبه [illegible]
برای [illegible] والعاملین علیها والمؤلفة
قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم
حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] میشود در راه الله تعالی [illegible] بر حالی که [illegible]

از جانب الله تعالی والله تعالی [illegible] رعایت کننده مصلحت است بیان این آنکه [illegible]
وبرای ایشان حصه از زکوة هست نزد امام پس اگر [illegible] پس او گناهکار است [illegible]
هفتم حدیث قال رسولُ اللهِ صلّی الله علیه وآله وسلّم لا تَصلُحُ الإمامةُ إلّا لرجلٍ فیه ثلاثُ خصالٍ وَرَعٌ
یَحجُزُه عن معاصی الله وحِلمٌ یَملِکُ به غَضَبَه وحُسنُ الولایةِ علی مَن یَلی حتّی یکونَ لهم کالوالدِ الرحیمِ
وفی روایةٍ أخری حتّی یکونَ للرعیّةِ کالأبِ الرحیمِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم سزاوار نیست امامت مگر مردی را که در او سه صفت باشد یکی پرهیزکاری که منع کند او را
از معصیتهایی که الله تعالی نهی از آنها کرده [illegible] غضب خود را
ونیکو داری [illegible] برای رعیت مانند پدر مهربان [illegible]
[illegible] است هشتم حدیث عن سهلِ بنِ زیادٍ عن معاویةَ بنِ حکیمٍ عن
محمّدِ بنِ أسلمَ عن رجلٍ مِن طبرستانَ یُقالُ له محمّدٌ قال قال معاویةُ ولقیتُ الطبریَّ محمّداً بعدَ ذلک
فأخبَرَنی قال سمعتُ علیَّ بنَ موسی علیه السلام یقولُ المُغرَمُ إذا تَدَیَّنَ أو استَدانَ فی حقٍّ الوهمُ من
معاویةَ أُجِّلَ سنةً فإن اتَّسَعَ وإلّا قَضی عنه الإمامُ مِن بیتِ المالِ شرح روایت است از سهل بن
زیاد از معاویه بن حکیم بفتح حاء وفتح کاف از محمد بن اسلم از مردی از طبرستان که نام او محمد است [illegible]
گفت که گفت معاویه وبرخوردم آن مرد طبری را که محمد نام دارد بعد از آن [illegible] گفت شنیدم
از امام رضا علیه السلام [illegible] قرض [illegible] باشد یا طلب قرض کرده باشد
در حق [illegible] شک از راوی است که معاویه است [illegible] یک سال پس اگر فراخ حال شد خوب
والا ادا میکند از جانب او امام از بیت المال باب صد وچهارم اصل باب ان الارض کلها للإمام
علیه السلام شرح این باب بیان اینست که زمین همه آن از امام مفترض الطاعه علیه السلام است در این
باب نه حدیث است اول حدیث عن أبی جعفرٍ علیه السلام قال وَجَدنا فی کتابِ علیٍّ علیه السلام إنّ الأرضَ
لله یُورِثُها مَن یشاءُ مِن عبادِه والعاقبةُ للمتّقینَ أنا وأهلُ بیتی الذین أَورَثَنا اللهُ الأرضَ
ونحنُ المتّقونَ والأرضُ کلُّها لنا فمَن أحیا أرضاً مِن المسلمین فلیَعمُرْها ولیُؤَدِّ خَراجَها إلی الإمامِ مِن
أهلِ بیتی وله ما أکلَ منها فإن تَرَکَها أو أَخرَبَها وأخَذَها رجلٌ مِن المسلمینَ مِن بعدِه فعَمَرَها و
أحیاها فهو أحقُّ بها مِن الذی ترکها یؤدّی خَراجَها إلی الإمامِ مِن أهلِ بیتی وله ما أکلَ منها حتّی یَظهَرَ
القائمُ علیه السلام مِن أهلِ بیتی بالسیفِ فیَحویَها ویَمنَعَها ویُخرِجَهم منها کما حَواها رسولُ الله صلّی الله علیه وآله
ومَنَعَها إلّا ما کان فی أیدی شیعتِنا فإنّه یُقاطِعُهم علی ما فی أیدیهم ویَترُکُ الأرضَ فی أیدیهم شرح

در باب سوم

کتاب علی علیه السلام عبارت از جامعه است که مذکور شد چهارم نورتشا مبنی بر اینست که الله تعالی زمین را
بخلیفه خود آدم ع داده اولا وبعد از آدم زمین را میراث امامان مفترض الطاعه از جمله اولاد آدم
کرده ومیکند یکی بعد از یکی تا روز قیامت چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث هفتم این باب
طاهرا آنچه می آید در حدیث پنجم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام که باب صدوشش تر دهم است اینست که
مراد بعاقبت دولت وپادشاهی ظاهر در آخر الزمان باشد اظهر اول ابتع دوم خاء با نقطه وراء بی نقطه
وجیم باج زمین مزرع در بحر نهیم سلح بردهانست باراج بجا الفانست وبنا بر اول استثنا منقطع است وبنا
بر دوم منقطع است وبر هر تقدیر مراد با خراج ایشان از زمین عزل ایشان از صاحبی چیزی از زمین
داشتن در چیزی از زمین وامثال آنها است که حوالها اشارتست بامثال آنچه رسول الله صلی الله علیه وآله
کرده در خیبر وبیان میشود در کتاب المعیشه در حدیث اول ودوم باب قبالة الارضین والمزارعة بالنصف و
الثلث والربع که باب صدوبیست وهشتم است ودر حدیث دوم باب مشارکة الذمی وغیره فی المزارعة
والشروط بینهما که باب صدوبیست ونهم است وآنچه کرده در فتح بنی نون وکر قاف وبیان میشود در کتاب
المعیشه در حدیث پنجم باب بیع الزرای که باب صدوسی ونهم است المقاطعه قطع وفصل معامله خود با دیگری
مانند معامله مانی ابدیم عبارتست از باج زمینی که در تصرف ایشانست ومراد بمقاطعه بران باج اینست
که ادا از ایشان باج را طلب بکنند وایشان اداء موجب طلب نکنند ونصرت او چنانچه بامر کنند مخفی نماند
کاین در صورتیست که آنچه در تصرف یکی از شیعه امامیه است معتبر وکافی باشد او را پس اگر چنین یکی
بیتواند بود که ارزش مبتایی که انتزاع از مخالفان میکنند بتصرف او و هر بقدر که میتواند بود که موجب دهر
بقدر کم وبر اینقیاس است حال بعض شیعه امامیه که زمینی در تصرف نداشته باشد اصلا یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم نوشته در کتاب علی علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سوره
اعراف بدرستی زمین از الله تعالی است وارث آن میسازد هر که را که میخواهد از بندگان خود ودولت
آخر الزمان از پرهیزکارانست اینکه من وائمه اهل بیت من آن جمعیم که میراث داده ما را الله تعالی زمینها
وماییم آن پرهیزکاران که گفته کل زمین از ماست پس هر که احیا کند زمینی را از جمله مسلمانان پس باید
که آبادان کند آنرا یعنی که احیای ما نفعی بکار نمی آید وباید که برساند باج آن زمین را بسوی امام از
اهل بیت من وحلالست برای آن زنده کننده که مسالمت آنچه خورد از آن زمین باج نخفی نماند که
متفرعست حکم زمین مواتشد واز زمین معمور ساکت شد اما حکم آن نیز معلوم میشود از آنچه از پی می آید دلالت
میکنند بر اینکه معمور نیز باج دارد پس اگر واگذاشت آن زمین را یا خراب کرد واز انتقاع انداخت

قوله علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

عبدالله اخراج ام

وذکر ضمنت آنرا از مردی دیگر از مسلمانان بعد از او پس آبادان کرد آنرا واحیا کرد آنرا پس او سزاوارتر
بآن زمین از آنکسی که واگذاشت آنرا پس باید برساند باج آنرا بسوی امام از اهل بیت من وحلالست
او را آنچه خورد از آن زمین تا وقتی که ظاهر شود قائم علیه السلام از اهل بیت من وحلالست بشمشیر پس
صاحبی کند زمینها را واخراج کند ایشانرا از آنجا چنانچه صاحبی کرده زمینها را
رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] اگر باشد در تصرف شیعیان ما که اما میان
چه بدرستیکه قائم علیه السلام مقاطعه میکند با ایشان بر باجی که در تصرف ایشانست [illegible]
آن زمین را در تصرف ایشان دوم اصل [illegible] ابی جعفر [illegible] قال الدنیا وما فیها
لله تبارک وتعالی ولرسوله ولنا فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله ولیؤد حق الله تبارک وتعالی
ولیبر اخوانه فان لم یفعل ذلک فالله ورسوله ونحن براء منه شرح [illegible]
[illegible] ودر صورت افراد [illegible] جون در اصل
[illegible] والف ممدوده [illegible]
یعنی [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] روایت کرده [illegible] که گفت دنیا وآنچه در آنست
از الله تبارک وتعالی است واز رسول اوست واز ما است بعد از رسول پس هر که بتصرف خود
در آورد [illegible] چیزی از دنیا پس باید که بپرهیزد از الله [illegible]
[illegible] حق الله تبارک وتعالی را اشارتست بخمس ومانند آن وباید که نیکی رساند برادران
مؤمن خود را اشارتست بزکوة ومانند آن پس اگر نکند آنرا پس الله تعالی ورسول او وما بیزاریم
از او سوم اصل [illegible] قال رأیت مسمعا بالمدینة وقد کان حمل الی ابی عبد الله
علیه السلام تلک السنة مالا فرده ابو عبد الله علیه السلام فقلت له لم رد علیک ابو عبد الله علیه السلام
المال الذی حملته الیه قال فقال لی انی قلت له حین حملت الیه المال انی کنت ولیت البحرین الغوص فاصبت اربعمائة الف درهم وقد جئتک
بخمسها بثمانین الف درهم وکرهت ان احبسها عنک وان اعرض لها وهی حقک الذی
جعله الله تبارک وتعالی فی اموالنا فقال اوما لنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس یا
ابا سیار ان الارض کلها لنا فما اخرج الله منها من شیء فهو لنا شرح [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] مراد [illegible]
یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت دیدم [illegible] ابو سیار [illegible]
برده بود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام در آن سال مالی پس برگردانید او را آن مال امام علیه السلام

حلقه البه قال [illegible]
وهی حلقه [illegible]

باب ام

پس گفتم من با او [illegible] امام علیه السلام آن مال را که برده بودی بسوی او [illegible]
پس گفت [illegible] که من گفتم امام را وقتی که بردم بسوی او مال را که [illegible]
[illegible] غوص [illegible] پس در آن چهار صد هزار درهم [illegible]
هزار درهم [illegible] کراهت کردم [illegible]
حق تست که کرد [illegible] الله تبارک وتعالی [illegible]
آورد الله تعالی از زمین [illegible] ای ابو سیار بدرستیکه کل زمین از ماست پس هر چه
از زمین بیرون باشد پس آن از ماست اصل فقلت له وانا احمل الیک المال کله فقال یا ابا سیار
قد طیبناه لک وحللناک منه فضم الیک مالک وکل ما فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیه
محللون حتی یقوم قائمنا علیه السلام فیجبیهم طسق ما کان فی ایدیهم ویترک الارض فی ایدیهم واما
ما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فیاخذ الارض من ایدیهم
ویخرجهم صغرة قال عمر بن یزید فقال لی ابو سیار ما اری احدا من اصحاب الضیاع
ولا ممن یلی الاعمال یاکل حلالا غیری الا من طیبوا له ذلک شرح [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] وسکون [illegible] بخشش [illegible] الطسق بفتح طاء بی نقطه
سین بی نقطه وقاف باج زمین یعنی پس گفتم امام علیه السلام را که ومن می آورم بسوی تو کل آن مال را پس
گفت ای ابو سیار [illegible] مال خود را که آورده [illegible] در تصرف شیعه ماست از زمین [illegible] حلال کرده شده
[illegible] قائم آل محمد علیه السلام [illegible] شیعه را باج آنچه بوده باشد در تصرف شیعه از
زمین را در تصرفات ایشان واما آنچه باشد در تصرف غیر ایشان پس بدرستیکه آنچه [illegible]
[illegible] پس فرا گیرد زمین را از تصرف ایشان وبیرون کند ایشان را
[illegible] گفت عمر بن یزید پس گفت مرا ابو سیار نمی بینم [illegible] صاحبان املاک [illegible]
که خورد حلال را مگر [illegible] چهارم اصل [illegible]
الی عبد الله علیه السلام قال قلت له اما علی الامام زکوة فقال احلت یا ابا محمد اما علمت ان الدنیا
والآخرة للامام یضعها حیث یشاء ویدفعها الی من یشاء جائز له ذلک من الله ان الامام یا ابا محمد
لا یبیت لیلة ابدا ولله فی عنقه حق یسأله عنه شرح [illegible] می آید در حدیث چهارم باب صدو

[illegible] برای تو [illegible] ختم

و کشته ام

بیست وهشتم که بر مال امام خمس وزکوة نیست بسبب آنکه کل مستحقین در تحت نفقه او وبیند وه حق
زکوة وخمس از اوست ونقصان زکوة وخمس براو پس فقری بی معاش سال نماند یعنی روایتست
از ابو بصیر که گفت ودیگر او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم امام را آیا نیست واجب بر
امام زکوة پس گفت [illegible] یا مراد اینست که خطا کردی ای ابو محمد آیا نمیدانستی که دنیا وآخرت از
امامست میگذارد آنرا هر جا که میخواهد ومیدهد آنرا بهر که میخواهد جایز است امام را آنچه مذکور شد از جانب
الله تعالی بدرستیکه امام ای ابو محمد نمی باشد یک شب هرگز بر حالیکه الله تعالی را در گردن او حقی باشد
که مطالبه کند او را بآن پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لکم من هذه الارض فتبسم ثم قال ان
الله تبارک وتعالی بعث جبرئیل علیه السلام وامره ان یخرق باءبهامه ثمانیة انهار فی الارض
منها سیحان وجیحان وهو نهر بلخ والخشوع وهو نهر الشاش ومهران وهو نهر الهند
ونیل مصر ودجلة والفرات فما سقت او استقت فهو لنا وما کان لنا فهو لشیعتنا ولیس لعدونا
منه شیء الا ما غصب علیه وان ولینا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه یعنی بین السماء والارض
ثم تلا هذه الآیة قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا المغصوبین علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا
غصب شرح وجه تبسم ذکر من تبعیضیست ذکر حال هشت نهر باعتبار اکتفا بعده است چنانچه در حدیث
هشتم اکتفا بذکر پنج نهر میشود ومقصود هر آنست حتی آب باران وچاه السیحان بفتح سین بی نقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین وحاء بی نقطه آبی که جاری بر روی زمین باشد وسه رود که در
عالم است وظاهر اینست که در دار آن رودها متصل بهم شود وسیحان در اینجا بلفظ تثنیه سیح با شد اصلاحت
از بهر دو نهر عام باشد تا مجموع آنچه شمرده شود هشت باشد وصاحب قاموس گفته سیحان نهر بالشام
[illegible] بالبصرة وگفته وسیحون نهر ماوراء النهر والهند وبنابراین میتواند بود که بلفظ مفرد باشد وصفت نهر
مذکور شده باشد ولفظ مبارک آن میکند جیحان بفتح جیم وسکون یاء دو نقطه در پایین وحاء
بی نقطه والف ونون یعنی هلاک کننده است وتعبیر از آن میتواند باعتبار اینکه مردمان بسیار در آن
تلف میشوند اصل یا واوست یا جاحیح لغتست در جلاجل یا معرب جیحون است وصاحب قاموس گفته
فصل جیم وحاء ونون گفته وجیحون نهر خوارزم وجیحان نهر بین الشام والروم معرب جیهان الخشوع بفتح خاء
با نقطه وضم شین با نقطه وسکون واو وعین بی نقطه متو ارض الشاش بفتح شین با نقطه والف و
شین با نقطه دستار وسفید ومراد بخشوع نهر الشاش رودیست که در بلاد ارس میباشد باعتبار
آنکه هر سال یخ می بندد وسفید میشود مانند دستار واحشام بسیار بر سر آن فرود می آیند [illegible]

محالهم

وبکسی اکاری نمیرسد واکثر اعطار سی آن بهره والف وکسر دال و نقطه دریا را مینامند کو بند رودی بزرگ
ازان درجهان نیست وصاحب قاموس گفته شاش شهر علیه ما وراء النهر مهران بکسر میم وسکون ها و را مهمله
والف ونون عبارت از رود مملکت بجاب است که پنج رود عظیم و رودهای دیگر در آن فراهم می آید
سقت برای کسی شرف منقبت امامت السقی آب دادن بی حاجت بدلو و ریسمان الاستقاء آب
دادن با اشکال ونظیر این مذکور است در تفسیر قول الله تعالی در سوره بقره لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت
الا برای استثنای منقطع است واز قبیل ما احسن زید الا ما اساء است نه از قبیل ما جاء القوم الا حمارا
یعنی با نقطه وها مهمله و با موحده تصغیر مجهول باب ضرب است ومفعول آن محذوف است
علیه اضافه در ما بین از قبیل اضافه در زید افضل الملائکه یا از قبیل اضافه در زید افضل الناس است
ذه بکسر ذال با نقطه وکسر ها اسم اشاره مؤنث است ذکر المقصود من بیانها ...
تفسیر است روادخل آیت نیست **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه چیز از سما است از جمله این زمین
پس گفت بعد از آن گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی فرستاد جبرئیل علیه را و امر کرد او را که شکافد برای
خدمت خلیفه الهی بگشت پای خود هشت نهر را در زمین از آنجمله است دجله نهر سیحون و نهر جیحون و آن نهر بلخ است
و نهر خشوع و آن نهر شاش است و نهر مهران و آن نهر هند است و نهر نیل مصر و نهر دجله و نهر فرات
پس هر چه آب بجا لغیض داد آن هشت نهر پاک به لو و ریسمان داد پس آن از ماست و هر چه از
آن ماست پس آن از شیعه امامیه است و نیست دشمن ما را از مال ما چیزی مگر آنچه غصب کرد دشمن ما را یاران
ما یعنی که در ظاهر دنیا تصرف در آن کرد اما حرام است بر او و بدرستی که دولت ما هر آینه در حالتی است که فراخ است از
هیچ حالی که در میان این زمین است میان آسمان و زمین و بعد از آن خواند این آیت را از سوره
اعراف بگو زینت دنیا و طیبات رزق برای جمعیت که مؤمن بربوبیت رب العالمین شده در زندگی دنیا
آن مؤمنان اینست که ستم کرده شده اند بر آن بر حالی که مقدر شده که خالص خواهد بود برای ایشان
در روز قیامت بی ستم **ششم اصل** ... ابی الحسن علیه السلام ... ان الله تبارک ... رسول
الله صلی الله علیه وآله خلق الله آدم وأقطعه الدنیا قطیعة فما کان لآدم علیه السلام فلرسول الله صلی الله
علیه وآله وما کان لرسول الله صلی الله علیه وآله فهو للائمة من آل محمد علیهم السلام **شرح** قطعه ... وطاء منقطه
و میم منقطه بصیغه ماضی غائب معلوم باب افعال است الاقطاع کسی را ملکی از زمین کردن ودنیا اینجا عبارت است از
کل روی زمین القطیعه بفتح قاف وکسر طاء منقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین و عین منقطه ... زمینی که
باغ آن بکسی بخشیده شده باشد ...

بجز

چنانچه بیان میشود در کتاب المعیشه در شرح حدیث پنجم باب شیء ما ارض الخراج من السلطان تا آخر که
حصر و نفی درهم است قطیعه منصوب و حال الدنیاست و مراد اینست که همگی را بکسی بخشید و تدریج در آن شد
لکن تا آخر کلام ابو جعفر علیه السلام است و در آن اختصاری هست و مراد اینست که آنچه از آدم بود منتقل شد
از او با ما بعد از او یکی بعد از یکی تا محمد صلی الله علیه وآله خواه یکی صاحب شریعت جدیده باشد و خواه وصی او
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آفرید الله تعالی آدم را و بخشید
او را دنیا بر حالی که بخشیده بکلی باشد چون خلیفه الهی است پس آنچه بود آدم علیه السلام را پس آن از رسول الله
صلی الله علیه وآله است و آنچه بود رسول الله صلی الله علیه وآله را پس آن از ائمه از آل محمد علیهم السلام است چون
خلفای الله تعالی اند **هشتم اصل** عن ابی سیار علیه السلام قال ان جبرئیل علیه السلام کری برجله خمسة
انهار ولسان الماء یتبعه الفرات ودجلة ونیل مصر ومهران ونهر بلخ فما سقت او سقی منها فللامام
والبحر المطیف بالدنیا **شرح** کری ... بصیغه ماضی معلوم باب ... بکسر کاف وفتح راء ...
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام حفر کرد برای خدمت خلیفه الهی
بپای خود پنج نهر را وزبان آب از پی او روان میشد فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ پس آنچه آب داد
آن پنج نهر از آنها یا آب داده شد بدلو و ریسمان از آن پنج نهر پس از امام است و دریای محیط بکل زمین نیز
از امام است **نهم اصل** عن السری بن الربیع قال لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بهشام بن الحکم شیئا وکان
لا یغب اتیانه ثم انقطع عنه وخالفه وکان سبب ذلک ان ابا مالک الحضرمی کان احد رجال هشام
وقع بینه وبین ابن ابی عمیر ملاحاة فی شیء من الامامة قال ابن ابی عمیر الدنیا کلها للامام علیه السلام علی جهة
الملک وانه اولی بها من الذین هی فی ایدیهم وقال ابو مالک کذلک املاک الناس لهم الا ما حکم الله
به للامام من الفیء والخمس والمغنم فذلک له وذلک ایضا قد بین الله للامام این یضعه وکیف یصنع
به فتراضیا بهشام بن الحکم وصارا الیه فحکم هشام لابی مالک علی ابن ابی عمیر فغضب ابن ابی
عمیر وهجر هشاما بعد ذلک **شرح** لیغب بغین با نقطه و با یک نقطه مشدده بصیغه مضارع معلوم
باب افعال یا باب نصرات ... الملاحاة بحاء منقطه والف مصدر باب مفاعله
منازعت در گفتگو الملک بضم میم و سکون لام صاحب اختیار چیزی بودن باستقلال کذلک
مفعول ... مراد اینجا چیزی است از املاک که کاری کی جنگ و لشکر بتصرف امام آید ... واشارت است بآنکه در آیت خمس مذکور است اما در و الیتامی
والمساکین وابن السبیل برای اشعار باینست که ایشان مالک نیستند ...

... سال ایشان نکند امام از سال خود تمام میدهد و اگر فاضل آید از امامست ...
بفتح میم وسکون نون و نقطه وفتح نون اینجا ... اشارت بکار امامست مثل یتامی
ومساکین وابن السبیل از بنی هاشم ... در آخر ابواب **یعنی** روایت است
از سری بن ربیع که گفت برابر نمیکرد ابن ابی عمیر با صحبت هشام بن الحکم چیزی را و یکروز در میان نمیکرد آمدن مجلس
هشام را یعنی که هر روز می آمد بعد از آن بریده شد از او و اظهار مخالفت او کرد و سبب آن این بود
که ابو مالک حضرمی یکی از شاگردان هشام ... میان او و میان ابن ابی عمیر نزاعی در چیزی از
مسائل متعلقه بامامت ... ابن ابی عمیر کل دنیا از امامست بر سبیل ملکیت و بدرستی که
سزاوارتر است بدنیا از جمعی که دنیا در تصرف ایشانست و گفت ابو مالک چنین که ملکهای که در تصرف مردمانست
از ایشانست مگر آنچه حکم کرده الله تعالی بآن که از امام باشد مثل فیء در آیت سوره حشر ما افاء الله علی
رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین ومثل خمس در آیت سوره انفال
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والمساکین وابن السبیل ومثل انفال
در آیت یسألونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول ...
کرده الله تعالی برای امام که ... چون میکند آنرا ... پس راضی شدند بهشام بن الحکم
که حکم کند میان ایشان ... هشام موافق ابو مالک مخالف ابن ابی عمیر ...
شد ابن ابی عمیر و مفارقت کرد هشام را بعد از آن **باب صد وپنجم اصل باب سیرة الامام فی نفسه
فی المطعم والملبس اذا ولی الامر شرح** این باب بیان روش امامست در طعام ولباس چون صاحب
امارت ظاهر نیز شود و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله
جعلنی اماما لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی ومطعمی ومشربی وملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی الفقیر
بفقری ولا یطغی الغنی غناه **شرح** گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که الله تعالی کرد امام را ...
امام برای ... پس واجب لازم کرد ... قرار دادن مقدار را در سلوک ... با مردمان و خوراکی
... و لباس ... نا ... شود فقیر ... و باعث زیادتی
... **دوم اصل** عن المعلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
یوما جعلت فداک ذکرت آل فلان وما هم فیه من النعیم فقلت لو کان هذا الیکم لعشنا معکم فقال هیهات
یا معلی اما والله ان لو کان ذاک ما کان الا سیاسة اللیل وسیاحة النهار ولبس الخشن
واکل الجشب فزوی ذلک عنا فهل رأیت ظلامة قط صیرها الله تعالی نعمة الا هذه **شرح**

... ان دران لو کان بفتح همزه وسکون نون زائده است برای ربط جواب قسم بقسم **یعنی** روایت است از
معلی بن خنیس گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را روزی که قرابت شوم کجا طرف سلطنت ...
... آل فلان را که ایشان در آنند از نعمت پس با خود گفتم اگر میبود این حکومت دین معصوم سوی شما
هر آینه فراغت میکردیم با شما پس گفت دور است خیال تو دور است خیال تو ای معلی آگاه باش بخدا قسم
که اگر میبود این حکومت نمیبود برای ما مگر کار ... شب و تردد در روز برای کارسازی مردمان و
پوشیدن لباس درشت و خوردن طعام درشت پس دور کرده شد آن از ما ... پس آیا
دیدی ستمی را هرگز که گردانید آنرا الله تعالی نعمت برای مظلوم بغیر این ستم یعنی که این نعمت برای
ما بالاتر از همه نعمتهای سلطنت است ... ظلم بر ایشان باعث نعمت ایشان میشود
سوم اصل علی بن محمد عن صالح بن ابی حماد وعدة من اصحابنا عن احمد بن محمد وغیرهما باسانید
مختلفة فی احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام علی عاصم بن زیاد حین لبس العباء وترک الملاء وشکاه
اخوه الربیع بن زیاد الی امیر المؤمنین علیه السلام انه قد غم اهله واحزن ولده بذلک فقال امیر
المؤمنین علیه السلام علی بعاصم بن زیاد فجیء به فلما رآه عبس فی وجهه فقال له اما استحییت من
اهلک اما رحمت ولدک **شرح** ~~...~~
... الملاء بضم میم والف ممدوده
جمع ملاءة ... بفتح عین منقطه ... مفتوحه چون مستعمل شود
... **یعنی** روایت کرد علی ... روایت کردند
جمعی از یاران ما ... و روایت کردند هر یک ... یاران ... بسندهای مختلف
تا امیر المؤمنین علیه السلام ... که سند روایت احمد وسند روایت غیر آن دو تا امیر المؤمنین هر
کدام مغایر دو سند دیگر است در حجت گرفتن امیر المؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد وقتی که پوشید عبا را
وترک کرد جامه های نازک را و شکایت او برد برادرش ربیع بن زیاد بسوی امیر المؤمنین علیه السلام که او
بتحقیق غمناک کرد زنش را و دلگیر کرد فرزندان خود را بآن پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام بیارید عاصم بن
زیاد را پس آورده شد پس چون دید او را ترش روی نگاه کرد در روی او پس گفت آیا شرم نکردی
از زنت آیا رحم نکردی فرزندانت را **اصل** اتری الله احل لک الطیبات وهو یکره اخذک منها انت
اهون علی الله من ذلک او لیس الله یقول والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام او لیس
یقول مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ...

[illegible]

با آن نام بعد از او که مکافری کفتم قربانت شوم چگونه سلام کرده میشود بر قائم گفت میگویید السلام علیک یا

ای با جماعة خلفای الهی بعد از آن خواند از سورة بود که باقیة خلفای الله تعالی بهتر است برای

شما است که تا ایمان آورده شوید اگر باشید مؤمنان بر بوبیت رب العالمین سیوم اصل [illegible]

[illegible]

بیان معنی امیر المؤمنین

[illegible]

ملال ایت را چنین آورده و لفظ آن موافق لفظ قرآن مشهور نیست وجمعی آنرا حمل بر بیان
اسقاط و تغییر مخالفان میکنند و میتواند بود که مراد این باشد که آن داخل صلب معنی آیت است
ومراد بصلب معنی مشتمل علیه الفاظ است و احتراز است از دقایق بلاغت که آنرا رموز و اشارات میتوان گفت
و مشتمل علیه الفاظ نیست وگاه باشد که مراد این باشد که دلالت آیت بر آن از قبیل دلالت محکمات
بر معنی خود نه از قبیل دلالت متشابهات وگاه باشد که مراد این باشد که آن معنی برای آیت معنی است
که جبرئیل بر رسول گفته و رسول با امیر المؤمنین املا کرده و او نوشته در کتاب علی که آنرا جامعه میگویند
و در ابواب نود و دو حدیث اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام اخبرنی عن قول الله تبارک و تعالی نزل
به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین قال هی الولایة لامیر المؤمنین
علیه السلام شرح ... باعتبار قرائت شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبر ده
مرا از قول الله تبارک و تعالی در سورهٔ شعرا ... حبرئیل بر دل تو تا باشی از ترسانندگان
مردمان از عذاب بر مخالفت آن بزبان عربی ظاهر تا کسی ... گفت آن امت برای
امیر المؤمنین علیه السلام دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل انا عرضنا الامانة علی
السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
قال هی ولایة امیر المؤمنین علیه السلام شرح العرض مصدر باب ضرب ظاهر ساختن چیزی بر کسی چنانکه
باید ... که تصرف در آن فی الاستحقاق ... الامانة امین بودن و مراد اینجا امین
بودن بر جمیع احکام الله تعالی است و الف لام برای جنس است و مراد بولایت امیر المؤمنین ولایت او
و ائمه از اولاد اوست ... بر آسمانها و زمین و کوهها ... بر سبیل استعاره تنبیه است بر
بیان کمال اشکال امامت و عذاب بر داشتن آن ... بر داشتن چیزی از جای آن
و مراد اینجا بر داشتن ... از جایی که الله تعالی ... قرار داده اند مراد
بانسان نوع آدمیت ... و مصداق آن ... و موافق این می آید
کتاب الجهاد در حدیث اول باب ... امیر المؤمنین علیه السلام ... باب پانزدهم است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ احزاب ...
امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پس امتناع کردند از بر داشتن آن از جای ...
خواست آن ... از جای ...
آن امامت امیر المؤمنین علیه السلام است مراد بر داشتن آن از جای ...

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ انفال و بدانید اینرا که آنچه غنیمت
گرفتید از اموال مشرکان بجنگ از جمله چیزیست که بدست آوردید پس بدانید اینرا که از آن الله تعالی است
خمس آن و از رسول است و از صاحب قربی است گفت مراد بذی القربی امیر المؤمنین وائمه اولاد
او علیهم السلم است باعتبار اینکه در حکم او اند توضیح این گذشت در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم
وهی آیه در شرح بعض احادیث باب صد و بیست و هشتم سیزدهم اصل سألته عن ابا عبدالله
علیه السلم عن قول الله عز وجل ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون قال هم الائمة شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سورهٔ اعراف و از جمله خلق جمعیتی اند
که راه می یابند بکتاب الهی و بآن عدالت میکنند گفت ایشان این ائمه اند چهاردهم اصل
عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن
ام الکتاب قال امیر المؤمنین والائمة علیهم السلم واخر متشابهات قال فلان وفلان فاما
الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله
الا الله والراسخون فی العلم امیر المؤمنین والائمة علیهم السلم شرح اشارت بتفسیر این آیت
گذشت در حدیث دوم باب بیست و دوم وهی آیه در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب
~~[illegible] معروف است [illegible] فرق میان متشابه و محکمات~~
~~[illegible] که متشابه یعنی قابل اشتباه است [illegible]~~
و غلط [illegible] یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم
در قول الله تعالی در سورهٔ آل عمران الله تعالی آنکسیست که فرو فرستاد بر تو قرآن را از جملهٔ آن
آیات محکمات است که صریحست و منسوخ نشده و اینها مادر قرآنست امام گفت آیات محکمات
امیر المؤمنین و باقی ائمه علیهم السلم است یعنی کسی‌اند که حکم بامامت ایشان از جملهٔ محکمات است
و آیات دیگر که ~~محکمات است قابل اشتباه~~ امام گفت آیات متشابهات ابوبکر و عمر و امثال
ایشانست یعنی که مستند حکم ایشان بامامت خود از جملهٔ متشابهات است بجا بیلی که از سبب
خود بغلط کرده‌اند پس اما جمعی که در دلهای ایشان کجی هست امام گفت مراد یاران ائمهٔ ضلالت
و اهل دوستی ایشانند پس پیروی میکنند آنچه را که غلط و اشتباه در آن واقع شده از قرآن
~~از آن حیثیت که غلط واقع [illegible] یعنی که پیروی [illegible]~~
بسبب خواهش اختلاف امام گر با اجتهادات و بسبب جویانیست تأویل متشابه که پیشوایان ایشان

اصحابهم واصل ولایتهم

بتصویر فکر خود کرده‌اند یا بمعنی که آن تأویلات را موافق سلیقهٔ خود می یابند و سلیقهٔ خود را متهم
بکجی دانسته نمیدانند اسلوب کلام رب العزة و میل بتفسیر بر تکلف میکنند و حال آنکه علم تفسیر را بدست آن
متشابه در وقت نزول آن بکسی الله تعالی امام گفت و راسخان در علم که بعد از این مذکورند
که هرچه میگویند در آن و یا متشابه از روی استناد بنزول ملائکه و روح از جانب الله تعالی
برای تحدیث در شب قدر و مانند آنست امیر المؤمنین وائمه علیهم السلم اند بیان آن
در وقف بر الا الله در این آیت شد در شرح حدیث دوم باب بیست و دوم پانزدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم فی قوله تعالی ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من
دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة یعنی بالمؤمنین الائمة علیهم السلم لم یتخذوا الولائج
من دونهم شرح بیان ~~حقیقت~~ نسبت حدوث علم بالله تعالی که ~~شد در کتاب التوحید~~
~~در عنوان باب [illegible]~~ [illegible] بر خلط اولیا و اولیای اوست
از ملائکه و انبیا و اوصیا گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث آخر باب البدع والرای و
المقاییس که باب نوزدهم است احتمال اینکه من دون الله تا آخر بمعنی من دون نفی الله ولا نفی رسوله
ولا نفی الائمة است نیز باشد و ولیجه بمعنی داخل در سلسلهٔ ائمه خواه بحق و خواه بباطل باشد و آن
فعیله بمعنی فاعله است و ماخوذ است از ولوج بمعنی دخول مطلق و تا برای نقل از وصفیت باسمیت است
یا برای تأنیث باعتبار نفس است لم یتخذوا الولائج استیناف نحویست برای بیان و اظهار تعداد
وفات رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ
توبه که آیا گمان کردید که واگذاشته شوید بی امتحان و فتنه و هنوز ظاهر نگشته باشد الله تعالی
جمعی که جهاد کرده‌اند از جملهٔ ایشان و مقتدای خود نکرده‌اند بی نفی الله تعالی و بی نفی رسول او و بی
نفی مؤمنان داخلی در سلسلهٔ ائمه را امام گفت میخواهد بمؤمنان در این آیت ائمهٔ معصومین علیهم
السلم که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفته‌اند با امامت و آن داخلان در سلسلهٔ امامت
را بی نفی آن ائمهٔ سابقین وجه تعبیر از ائمه بمؤمنان می آید در حدیث دهم مولد ابی محمد حسن بن
علی علیهما السلم شانزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم فی قوله عز وجل فان جنحوا للسلم فاجنح لها
قلت ما السلم قال الدخول فی امرنا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله
عز وجل در سورهٔ انفال و اگر مایل شوند کافران و منافقان برای اسلام و نفی شرک برای اظهار
در ربوبیت یا بمعنی که اظهار آن کنند پس میل کن برای آن یا بمعنی که در ظاهر قبول کن و باطل اقرار

نظیر آنکه گذشت در کتاب التوحید در حدیث ششم باب النوادر که باب بیست و سیوم است در تفسیر آیت سوره [illegible] منهم هم

با الله تعالی و الکفار گفتم چیست این اسلام گفت داخل شدن در قبول امارت ما هم لفظ و قول
اشارت است بتطبیق بقول الله تعالی ادخلوا فی السلم کافة وهی آیه در حدیث بیست و نهم [illegible]
یا بمعنی داخل نشدن در آن بی پیروی ظن میشود و آن منافی حقیقت اسلام است هفدهم اصل
عن زرارة عن ابی جعفر فی قول الله تعالی لترکبن طبقا عن طبق قال یا زرارة اولم ترکب
هذه الامة بعد نبیها طبقا عن طبق فی امر فلان وفلان وفلان شرح الرکوب مصدر باب
نصر [illegible] الطبق الحال [illegible] یعنی حالی که پوشانیده چیزی
باشد و مراد اینجا نوعی از شرکست چنانچه گفته در سورهٔ بقره و احاطت به خطیئته عن طبق
صفت طبقا است یعنی ناشی از مرتبهٔ سابق واو در اولم عطف بر مقدر است و اشارتست بآنکه
پیروی ظن در احکام الهی شرکست چه جای تعیین امام ضلالت و پیروی او در احکام یعنی روایت
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ انشقاق هر آینه مرتکب خواهید شد
البته ای مشرکان قریش مذهبی از مذاهب شرک را که ناشی از مذهبی دیگر از مذاهب شرک باشد
~~یا بمعنی که الحال شرک [illegible] دارید و بعد از این شرک نفاق خواهید داشت [illegible]~~
داشت بسبب رسوخ در دل شما یا بمعنی که انواع شرک را بعد از این مرتکب خواهید شد که هر یکی ناشی
از دیگری و بسبب صحبت و [illegible] مشرکی برای مشرکی دیگر میشود امام گفت آیا این هم مرتکب نشدند
این امت یعنی اکثر اصحاب و تابعان بعد از نبی خود مذهبی از شرک را که ناشی از مذهبی دیگر شرک
باشد در حکومت ابوبکر و عمر و عثمان هیجدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلم عن قول الله عز وجل
ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون قال امام الی امام شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم
یا امام رضا علیه السلم را از قول الله عز وجل در سورهٔ قصص و هر آینه تحقیق [illegible] متصل کردیم
برای پیروان هوا و هوس قول حق را تا شاید که ایشان [illegible] حق را امام گفت
مراد متصل کردن امامی بامام دیگرست خواه رسول باشد و خواه وصی رسول مراد این است که استعمال
مصدر در اسم فاعل شده چنانچه گفته در سورهٔ مریم ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه یمترون
نوزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی قول الله تعالی آمنا بالله وما انزل الینا قال انما عنی بذلک علیا
علیه السلم وفاطمة والحسن والحسین وجرت بعدهم فی الائمة علیهم السلم ثم یرجع القول من الله
فی الناس فقال فان آمنوا یعنی الناس بمثل ما آمنتم به یعنی علیا وفاطمة والحسن والحسین
والائمة علیهم السلم فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق شرح امام می گوید علیا مراد

تفسیر ما انزل الینا است و این تعبیر باعتبار اینست که محکمات قرآن که در آنها نهی از خلافت
از روی ظن صریح شده نص بر امامت ایشانست ~~[illegible]~~
ذکر فاطمه با وجود آنکه او از اوصیا نیست باعتبار اینست که او باعث وصایت است و مشکوة از
سورهٔ نور عبارت از اوست چنانچه بیان شد در حدیث پنجم باب ان الائمة علیهم السلم نور الله عز وجل
که باب سیزدهم است الف لام الناس برای عهد خارجیست و اشارتست بمردمانی که مخالفت
شیعهٔ امامیه اند از جملهٔ این امت [illegible] ثم یرجع القول من الله فی الناس اشارتست بآنکه ثم قالوا
در و قالوا کونوا هودا که در سابق این آیت است راجع بآن مخالفانست و بآنکه صبغة الله که بعد این
آیتست از تتمهٔ قولوا آمنا [illegible] بل ملة ابراهیم است چنانچه جمعی حساب کرده‌اند و الا [illegible]
آیت فان آمنوا در میان آنها ناخوش میشود و بیان این [illegible] آیه در شرح حدیث [illegible]
این باب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ بقره قولوا آمنا بگوئید ایمان
آوردیم بربوبیت الله تعالی و آنچه فرو فرستاده شد بسوی ما امام گفت جز این نیست که الله تعالی خواسته
بما انزل الینا علی و فاطمه و حسن و حسین را و جاری شد آن آیت بعد از ایشان در باقی ائمه
علیهم السلم بعد از آن برگردید سخن از جانب الله تعالی در آنچه [illegible] مخالف شیعهٔ امامیه بیان این
آنکه گفت بعد از تمام آیت سابقه در سورهٔ [illegible] پس اگر ایمان آورند میخواهد باین ضمیر مخالف [illegible]
را مانند آنچه ایمان آوردید بآن [illegible] میخواهد بما آمنتم به علی و فاطمه و حسن و حسین
و باقی ائمه علیهم السلم [illegible] پس تحقیق راه یافته‌اند و اگر رو بگردانند
را بآن و گردانیدند پس جز این نیست که ایشان در مکابره و طرف [illegible]
و محکمات کتب الهی معلوم ایشانست و مکابره میکنند بیستم اصل عن ابی جعفر علیه السلم فی
قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا قال هم الائمة
علیهم السلم ومن اتبعهم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ آل
عمران هر آینه نزدیکترین مردمان بابراهیم که عارف اسلام او باشد هر آینه جمعیتند که تابع
او شده‌اند در اقرار بربوبیت رب العالمین در ایام سابقه و این پیغمبر است و جمعی که مؤمن شده‌اند
بربوبیت رب العالمین امام گفت مراد بالذین آمنوا ائمه علیهم السلم و طائفهٔ امامیه است خواه در
رسول و خواه بعد از آن بیست و یکم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم قول الله عز وجل واوحی الی
هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد فهو ینذر بالقرآن [illegible]

بقره

رسول الله صلی الله علیه وآله

شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه معنی دارد قول الله عزوجل در سورهٔ انعام قل الله شهید
بینی وبینکم واوحی بگو ای محمد الله تعالی گواه شاهد ربوبیت گواهی دهنده است میان من و شما
بر حقیقت من و بطلان شما و وحی شده بسوی من این قرآن تا اعلام با حکام الهی کنم بعنوان
ترسانیدن از عذاب مخالفت شما را بان و کسی که رسید امام گفت مراد کسی است که رسیده بمرتبهٔ
امامت از اهل بیت محمد بیان این آنکه او را اعلام میکند بقرآن چنانچه اعلام کرد بان رسول الله
صلی الله علیه وآله و اشارت است باینکه ومن بلغ عطف بر ضمیر مستتر در انذرکم است نه بر ضمیر بارز
حدیث [illegible] اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل ولقد عهدنا الیه فی محمد والائمة
من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم هکذا وانما سمی اولوا العزم اولی العزم انه عهد الیهم فی محمد
والاوصیاء من بعده والمهدی وسیرته واجمع عزمهم علی ان ذلک کذلک والاقرار به
شرح تفسیر این آیت می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب سوم و از ان ظاهر
میشود که ترک آدم را باعتبار مهدی بوده چون دانسته که او بسیاری از اولاد او را خواهد کشت
و هنوز مطلع نبوده بر تفصیل انواع فسق و کفر ایشان چنانچه نوح مطلع بران شده بود و العهد تکالیف
خواه بعنوان وعده و خواه بعنوان تکلیف و مراد اینجا وعده است و عهد او [illegible] تکلیف باشد
تقدیر آن اولی برای تضمین معنی ایجاد و اعلام است معاف الیه حتی که مقدر است بعد الزمان خبث و
نژاد خواهد بود چه ذکر عهد بعنوان ماضی دلالت بران میکند بلکه تلقی کلمات وقبول توبه است
که مذکور است در سورهٔ بقره فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم باطلاع
بر تفصیل انواع فسق و کفر اولاد اوست یا بعد صدور خطا است یا باشند اولوا العزم [illegible] در کاری
اجماع عزم عبارت است از اتفاق اجزای عزم بر کاری است چنانچه میگویند فلان تمام جمع فلان کار را
میکند بدانکه تفسیر این آیت بوجهی دیگر می آید در کتاب الایمان والنذور والکفارات در حدیث
دوم باب چهاردهم که باب الاستثناء فی الیمین است و قرآن معانی متعدده غیر متنافیه بسیار است
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عزوجل در سورهٔ طه ولا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما ولقد عهدنا و شتاب مکن ای محمد بخواندن قرآن پیش
پیش از آنکه بانجام رسانیده شود بسوی تو جمیع معانی آن بعنوان وحی و بگو ای صاحب [illegible]
من زیاده کن مرا از جمیع سابقین باعتبار علم که این دعا مستجاب میشود و عطف [illegible]
که هر آینه تحقیق وعده کردیم بنوعی کلامی را که متعلق بتوبه است سوی آدم پیش از تلقی کلمات وقبول توبهٔ او

الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما قال العهد نامه

تا اگر متوسل شود بحرمت ایشان در حاجات خود مثل قبول توبه قضای حاجت او کنیم پس فراموش کرد
طلبیدن حاجت خود را بحرمت ایشان و نیافتیم برای او جد برای توسل بحرمت ایشان امام گفت مراد است
که وعده و وحی کردم بسوی آدم در محمد و ائمه که بعد از او [illegible] کرد و آنچه ما که اعلام کردیم
باینمعنی که چه در التفات بان نکرد و نبود آدم را جد در آنکه محمد و ائمه چنین اند یا بمعنی که حاجت
خود را نزد حرمت ایشان نطلبید تا بیاد [illegible] و طلبیدن و قبول توبه او شده و جزم
نیست که نامیده شده اند اولوا العزم باین نام برای آنکه وعده و وحی کرده شده بسوی ایشان
در محمد و اوصیا بعد از او و مهدی موعود و روش او و اتفاق کرد اجزای جزم ایشان بر آنکه آنچه اعلام
بایشان شده واقعست و بر اقرار بان یعنی نزد طلبیدن حاجات بوسیلهٔ حرمت ایشان حدیث
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی
وفاطمة والحسن والحسین والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله نزلت علی محمد صلی الله علیه وآله
شرح قبل مبنی بر ضم است و کلمات منصوب و مفعول عهدنا است یا قبل مجرور است و کلمات مجرور و مضاف
الیه است و مراد تصریح بمقصود در لفظ قرآن نیست از نزلت بصیغهٔ مجهول برای بیان معنی است یا اشاره
باسقاط است و باقی ظاهر است از شرح سابق حدیث چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه وآله فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم
قال انک علی ولایة علی وعلی علیه السلام هو الصراط المستقیم شرح علی برای استعلا و تمکن
و صراط مستقیم عبارت است از حکم از روی علم در جمیع احکام الهیه تعالی پس صراط غیر مستقیم عبارت
از حکم از روی ظن در بعضی احکام الله تعالی و مراد این است که تو متمکنی از حکم از روی علم با نشانها
از قرآن در میان امت خود تا آخر الزمان چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم باب ششم
بلکه تفسیر صراط مستقیم در این حدیث بولایة علی و تفسیر آن بعلی مبنی بر نوعی از مجاز است و مقصود
این است که علی وارث سیاسی تو و مصداق تمکن تو در حکم از روی علم تا آخر الزمان است و امت تو خالی از
عالم بجمیع قرآن بر جمیع احکام نخواهند بود هرگز یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که وحی
کرد الله تعالی سوی نبی خود صلی الله علیه وآله در سورهٔ زخرف که پس استمساک کن بر معانیان ذکر
الرحمن بانچه وحی شده بتو که قرآن است چه بدرستی که تو بر راه راستی امام گفت مصداق این
این است که بدرستی که تو بر اولی بتصرف بودن علی بعد از خود و علی علیه السلام و بس بعد از رسول
[illegible] مصداق صراط مستقیم است و بعد از او ائمه از اولاد او حدیث پنجم اصل عن جابر عن ابی جعفر

احتجاج م

اولاد م

قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة علی محمد وآله هکذا بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا
بما انزل الله فی علی علیه السلام بغیا شرح روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که نازل ساخت جبرئیل علیه السلام این آیت را بر محمد صلی الله علیه وآله در سورهٔ بقره [illegible]
که یهود و نصاری با اعتقاد خود خویشتن را بان خریدند [illegible] جهنم آنکه [illegible]
آیات محکمات کتب الهی را که فرود فرستاده الله تعالی انکار نمودند [illegible]
از روی ظن هست بسبب زیاده طلبی و خود رائی امام گفت همان آیت است که در قرآن احتمال
آنها هست و دلالت صریح بر امامت علی علیه السلام میکنند و پیروان ظن ترک عمل بان آیات میکنند
و اتباع ما تشابه [illegible] انزال جبرئیل اشارت است باینکه دلالت آیت بر [illegible]
از قبیل دلالت محکمات است و احتیاج بفکر ندارد و از متشابهات نیست حدیث ششم اصل
عن جابر قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه وآله هکذا وان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فی علی فأتوا بسورة من مثله شرح روایت است از جابر در حق از امام محمد
باقر علیه السلام گفت که نازل ساخت جبرئیل این آیت را بر محمد صلی الله علیه وآله در سورهٔ
بقره بعد از بیان بعضی شواهد ربوبیت که دلالت صریح بر تصدیق نبوت دارد باعتبار آنکه
دیگران البته پیروی ظن میکنند و آن منافی تصدیق ربوبیت رب العالمین است بعنوان [illegible]
و هر چنین و اگر بوده اید در شک و در تهمت [illegible] برای انکار شواهد ربوبیت بسبب چیزی که
نازل ساختیم بر بندهٔ خود پس آورید سوره را که [illegible] مانند بنده ما یا از جمله مانند آنچه نازل ساختیم
در امامت [illegible] در آنکه در حق کسی باشد غیر آنکه نازل شده در حق او و از او [illegible] احکام
تا اختلاف از روی ظن بر طرف شود امام گفت مراد نزلنا آیاتی است که دلالت بر وصایت علی
دارد مثل سورهٔ نجم که بیان شد در شرح حدیث دوم باب [illegible] کتاب التوحید و [illegible]
بود که مراد بیان اسقاط باشد حدیث هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل جبرئیل
علیه السلام علی محمد صلی الله علیه وآله بهذه الآیة هکذا یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا
فی علی نورا مبینا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل ساخت جبرئیل
علیه السلام بر محمد صلی الله علیه وآله این آیت را در سورهٔ نساء چنین ای جمعی که داده شده اند کتاب
که توریة و انجیل باشد مؤمن شوید بانچه فرستادیم در حق علی در حالی که روشن و ظاهر است
یا بمعنی که محکم است و در آن نیست از اختلاف از روی ظن است و مصداق توریة و انجیل است مراد [illegible]

تفسیر است

تفسیر است و [illegible] بود که مراد بیان اسقاط فی علی نورا مبینا باشد حدیث هشتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام ولو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
در تفسیر آیت سورهٔ نساء و اگر اینکه منافقان که ظلم بر نفس خود کردند بسبب عهد در کعبه [illegible] میکردند
آنچه را که پند داده میشوند بان در علی علیه السلام که در آیت سابقه که حتی یحکموک فیما شجر بینهم
تا آخر مذکور است و بیان شد در حدیث هفتم باب [illegible] چهارم هر آینه بهتر میبود برای ایشان
حدیث نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم
کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین قال فی ولایتنا شرح روایت است از
امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عزوجل در سورهٔ بقره ای جمعی که مؤمن شده اید داخل شوید
در حقیقت اسلام همه و پیروی نکنید گامهای شیطان را که قواعد اهل ضلالت است مانند قول فقهای شما
قواعد قیاس و اجتهاد بدرستی که شیطان شما را دشمنی است ظاهر امام گفت مراد دخول در [illegible]
اولی بودن ما بودن ما از خود شما است بترک قواعد اهل ضلالت که حکم بظن میکنند حدیث دهم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام قوله بل تؤثرون الحیوة الدنیا قال ولایتهم والآخرة خیر
وابقی قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی
شرح والآخرة بتقدیر قلت والآخرة است ان هذا بتقدیر قال ان هذا است بیان صحف ابراهیم [illegible]
شد در حدیث [illegible] باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عزوجل ورسوله علی الائمة علیهم السلام
واحدا فواحدا است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قول الله تعالی در سورهٔ اعلی بلکه ترجیح
میدهید زندگی دنیا را چه معنی دارد گفت مراد ترجیح امامت ائمه ضلالت است گفتم و آخرت بهتر
و پاینده تر است چه معنی دارد گفت ترجیح امامت امیر المؤمنین علیه السلام است گفت بدرستی که این
ترجیح حیوة دنیا که در اکثر اصحاب واقعست هر آینه هست در صحف اولی که صحف ابراهیم و موسی است
مخفی نماند که قبل از این چنین است قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی و این تفسیر مبنی بر اینست
که بل تؤثرون اضراب شده از افلاح و تزکی و ذکر و تصلیه باعتبار اکثر اصحاب و تزکی عبارت باشد
از اجتناب از ننگ پیروی امام جاهل با حکام شرع و ذکر اسم عبارت باشد از معرفت آن
و اسم رب اینجا و در اول سوره که سبح اسم ربک عبارت باشد از امام مفترض الطاعه عالم
باحکام شرع و ذکر امیر المؤمنین علیه السلام در این حدیث بعنوان مثال باشد و موافق اینست آنچه گذشت
در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر که نحن والله الاسماء الحسنی و تصلیه عبارت باشد از اداء

و آل محمد چنانچه می آید در تفسیر این آیت در کتاب الصلوة م

در حدیث هجدهم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلم که باب بیستم است یا مبارات باشد از برای [illegible]
بعضی رو مختلف فیه سوی او مواضع الحجه می آید در حدیث سی و هشتم این باب و حاصل هر دو حدیث
[illegible] در بعضی از نسخ بجای ولایتهم ولایة شنبویه است و در آن چهار احتمال است اول آنکه ولایت مصدر
باشد و شنبویه بفتح شین با نقطه و سکون نون و فتح با یکنقطه و کسر واو و یا بر نسبت و تا بر تانیث باشد
منسوب بشنبو بفتح شین و سکون با و واو [illegible] و یا استادان مستور یا منسوب بشنبوه بفتح
عقرب دوم آنکه بفتح با یکنقطه باشد منسوب بشباة بفتح شین و فتح با و الف و تا ورد حدیث بفتح
بچه عقرب که ما نشانات متولد شده باشد یا بمعنی [illegible] یا استادان مستور و حشو اهل بود که منسوب الیه
بی نام و حدوت باشد سوم آنکه بفتح شین و ضم نون و سکون واو و کسر همزه و یا بر نسبت باشد
منسوب بشنوه [illegible] مرادوت و در این چهار احتمال تانیث در شنبویه باعتبار آنست که موصوف آن
جماعت و حشو اهل بود که ولایة مضاف بها باشد و تانیث شنبویه باعتبار این باشد که موصوف آن
ولایت پس چهار احتمال دیگر هم رسد و حاصل همه احتمالات [illegible] و با نسخه سابق موافقست
سی و یکم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال جابر کم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم
ففریقا من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم در تفسیر قول الله
در سوره بقره افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون که مراد
اینست که آورد محمد نیز چیزی را که نمیخواهد نفسهای شما امامت علی را آورد پس خود را بالا بردید تکبر پس بعضی
آل محمد را تکذیب کردید و بعضی را با وجود تکذیب میکشید سی و دوم اصل عن الرضا علیه السلم فی قول
الله عز و جل کبر علی المشرکین بولایة علی ما تدعوهم الیه یا محمد من ولایة علی هکذا فی الکتاب مخطوطة
شرح روایتست از امام رضا علیه السلم در تفسیر قول الله عز و جل در سوره شوری که سنگین شده بر مشرکین
که بسبب ولایت علی مشرک شده اند آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن ای محمد که ولایت علی باشد
چنین در علی کرار [illegible] و در تفسیر قرآن و بیان احکامست این آیت نوشته شده بخط
علی علیه السلم و املای رسول الله در تفسیر سی و سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فقال اذا کان یوم القیمة دعی بالنبی
صلی الله علیه و آله و بامیر المؤمنین و بالائمة من ولده علیهم السلم فینصبون للناس فاذا رأتهم
شیعتهم قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی هدانا الله فی ولایة
امیر المؤمنین و الائمة من ولده علیهم السلم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل

تکبر یا بمعنی متکبر چهارم آنکه بضم شین و ضم نون و سکون واو و کسر همزه و یا بر نسبت منسوب بشنوه بمعنی معترض [margin note]

حکایت

حکایت قول اهل بهشت در سوره اعراف حمد خدا برا است که راه نمود ما را برسال رسل و انزال الکتب و توفیق
ما را برای این و نبودیم که راه یابیم اگر نه این میبود که رهنمایی کرد ما را الله تعالی پس امام گفت خوانده
شود روز قیامت خوانده میشوند پیش از انبیا و اوصیا کوای دیگر نبی صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین
و امامان از اولاد امیر المؤمنین علیهم السلم پس ملاقات کرده میشوند برای نظر مردمان چون دیدند اینها را
امامیه که شیعه محمد و آل او بند گفتند حمد خدا را که راه نمود ما را برای این و راه نمی یافتیم اگر راه نمائی
نمیکرد ما را الله تعالی میخواهد الله تعالی بلفظ هدانا لهذا اینرا که رهنمائی کرد ما را الله تعالی در دوستی قبول
امامت امیر المؤمنین و امامان از اولاد او علیهم السلم سی و چهارم اصل عن ثقة اثنین کلهم عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قوله تعالی عم یتساءلون عن النبأ العظیم قال النبأ العظیم الولایة و سألته عن قوله
هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلم شرح بیان صدر الحدیث مفصلا گذشت در
شرح حدیث سوم باب هجدهم یعنی روایتست از عبد الله بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی
از چه سؤال بسیار میکنند این سؤال ایشان از خبر بزرگست که ربوبیت رب العالمین باشد امام گفت خبر
بزرگ امامت امام مفترض الطاعة است از آدم تا انقراض دنیا بمعنی که آن مصداق ربوبیت رب العالمین
و سؤال ایشان از آن بوده و الله تعالی ارجاع کرده سؤال از آن را بسؤال از ربوبیت رب العالمین
و لهذا استفهام انکاری مصدر شده چنانچه اگر کسی گوید حاکم فلان شهر را قبول ندارم او را میگویند چه میگوئی
این قبول نداشتن با دشنام است و بر سوم امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله تعالی در سوره کهف
در آن حالت که مشرک بی مددکار است و دفع نصرت الهی نمیتوانند کرد ظاهر است اولی بنصرت بودن و ربوبیت
برای الله که انکار را نمیتوانند کرد و شرکای او بکار نیاید پس امام گفت ولایة الله تعالی ولایة امیر المؤمنین
علیه السلم است در این امت بعد از رسول مراد آنست که مصداق ولایت الله تعالی و تصدیق ملک
این امت باک بعد از رسول صلی الله علیه و آله ولایت امیر المؤمنین و تصدیق با کنیت سی و پنجم اصل
عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی فاقم وجهک للدین حنیفا قال هی الولایة شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم در قول الله تعالی للدین مذمت پیروان ظن در سوره روم پس راست کن روی دل خود را
برای اسلام بر حالی که ثابت قدم باشی امام گفت آن دین ترک پیروی ظن و تصدیق امام مفترض الطاعة
در هر زمانی است خواه رسول و خواه وصی سی و ششم اصل عن ابراهیم الهمدانی یرفعه الی ابی عبد الله
فی قوله تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة قال الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلم شرح روایتست از
ابراهیم همدانی بفتح میم و دال بانقطه تا میبرد حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سوره

بسم [margin note]

و قرار میدهیم ترازو ها برای عدالت برای جزای روز قیامت امام گفت مراد ترازوهای عدل انبیا
و اوصیا الله علیهم السلم که هیچ زمانی خالی از یکی از ایشان نیست و محسوب و اعمال مکلفان
بایشان سنجیده میشود سی و هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله تعالی ائت بقرآن غیر هذا
او بدله قال قالوا او بدل علیا شرح در سوره یونس چنین است و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین
لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله از جمله احتمالات که موافق این حدیث است اینست که آیات
بینات عبارتست از آیات صریحه در نهی از اختلاف از روی ظن و پیروی ظن و امام بسؤال اهل الذکر
و غیر بعضی منها است و مراد شان طلب نسخ مضمون این آیات است بآیاتی دیگر که مضمون آنها تجویز اجتهاد
ظنی و اختلاف از روی ظن باشد مشار الیه هذا آیات بینات است و این تقریر مبنی بر آنست که حاصل مضمون
همه آنها یکی است و لهذا الاتیان لا بشانی بما منفرد نیز بدله سلاح مشار الیه هذا آیات و مراد بتبدیل اینست که
تمام قرآن برطرف کند و بجای آنها مضمونی دیگر آورد یا امام مضمونها در ضمن آیاتی که متشابهات باشند
آورد تا بر سر تقدیر مشتبه نشود باب اجتهاد بملامت و موافق قول ایشانست قول علمای مخالفان چنانچه
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری از نووی شارح صحیح مسلم نقل کرده که او گفته اتفق العلماء
علی ان قول عمر حسبنا کتاب الله من قوة فقهه و دقیق نظره لانه خشی ان یکتب امورا ربما عجزوا عنها فاستحقوا
العقوبة لکونها منصوصة و اراد ان لا ینسد باب الاجتهاد علی العلماء و دلیل علیا مبنی بر آنست که بینات بودن آن
آیات تصریحست بوصایت علی و اوصیای معصومین او و در بعض آنها اسم علی مذکورست مثل آیت سوره
زخرف که و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و آیت سوره شوری انه علی حکیم و بیان شد در شرح حدیث
اول باب نود و ششم پس تبدیل آن آیات راجع میشود بتبدیل علی و اوصیای او که محکمات در حدیث
گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب النوادر که باب بیست و سوم است که نحن المثانی
التی اعطاها الله نبینا محمدا صلی الله علیه و آله و بیان شد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از
قول الله تعالی در سوره یونس و چون که خوانده شود بر مردمان آیات ما بر حالی که محکمات باشند
و دلالت صریح بر نهی از اختلاف از روی ظن و بر امامت امام مفترض کنند گفتند جمعی که امید ندارند
ملاقات ما را که بیاور قرآنی را که ناسخ مضمون این آیات باشد یا تبدیل کن آنرا امام گفت از تفسیر
گفتند یا تبدیل کن علی را سی و هشتم اصل عن ادریس بن عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلم قال
سألته عن تفسیر هذه الآیة ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین قال عنی بها لم نک من اتباع
الائمة الذین قال الله تبارک و تعالی فیهم و السابقون السابقون اولئک المقربون اما تری الناس

الذی یلی السابق فی الحلبة مصلی [illegible] فذلک الذی عنی حیث
قال لم نک شرح الحلبة بفتح حاء بینقطه و سکون لام اسبانی که جهت دوانیدن جمع شوند از هر
جانبی مصلی ماخوذ است از صلا بفتح صاد و لام و الف مقصوره بمعنی دنبال است و مانند آن پس مصلی در اصل
بمعنی اسبی است که سر آن نزد صلای اسب سابق باشد بعد از آن مصلی مستعمل میشود بمناسبت در کسی که از کسی
حد انشود و محافظت بر او کند از افعال لایق و لهذا استعمال مصلی میشود و اتراد در فارسی درود میشمارند بمعنی
دعا لایق از چیزی چنانچه گاهگاه درود که میشمارند و درود الله تعالی بر کسی عبارت از نگاهداشتن هزار صفت
ملکین و توفیق مؤمنانست برای محافظت بر او از بلایا و درود ملائکه بر کسی عبارت از فرمانبرداری
ایشان الله تعالی راست در مهیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه می آید در کتاب الدعا در حدیث ششم
و چهاردهم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت از رعایت جانب او
بشفقت بر اوست چنانچه گفته در سوره توبه و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و درود مابر سابق عبارت
از پیروی اوست در اوامر و نواهی او و مانند آن چون اشرف اقسام درود زبانی مابر سابقان علیهم السلم
تعالی است بر ایشان گفته میشود در مقام درود زبانی که اللهم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در ترشحه نماز است
و نماز مسمی بهم آن شده باعتبار اینکه آن خاتمه نماز فریضه و غیر فریضه است و نسبت آن بباقی
اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمره بمیوه است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی
در سوره عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب
فضل القرآن که نحن ذکر الله و نحن اکبر یعنی روایتست از ادریس بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
گفت پرسیدم او را از تفسیر این آیت در سوره مدثر که حکایت جواب اهل جهنم است در مقابل سؤال
اصحاب الیمین که چه چیز داخل کرد شما را در جهنم گفتند نبودیم از اهل صلوة امام گفت خواسته الله تعالی بآن
آن آیت اینرا که نبودیم از تابعان امامانی که گفته الله تبارک و تعالی در حق ایشان در سوره واقعه که و قسم
سوم از اقسام خلایق سابقانند سابقان ایشانند مقربان بیان آیت واقعه گذشت در
حدیث اول باب نود و پنجم و می آید در حدیث پانزدهم باب صد و دوازدهم کتاب الایمان و الکفر آیا نمی بینی
مردمان که میگویند آن اسبی را که از پی سابقست در میان اسبان مصلی پس آن اسب که خواسته الله تعالی
در جایی که گفته لم نک من المصلین مراد آنست که نبودیم از پیروان سابقان سی و نهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم فی قول الله عز و جل و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان
و الطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب و الاوصیاء علیهم السلم شرح مضمون این گذشت در حدیث اول

منظ... [margin note]
من المصلین ای لم یک من اتباع الائمة [margin note]

اول باب سی ام حدیث بیستم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ
ثُمَّ اسْتَقَامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ «تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» شرح این گذشت
در حدیث دوم باب سی ام حدیث بیست و یکم اصل سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ
بِوَاحِدَةٍ» فَقَالَ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «إِنَّمَا
أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره سبا بگو جز این
نیست که پند میدهم شما را بیک خصلت پس امام گفت مراد اینست که جز این نیست که پند میدهم
شما را بتصدیق امامت علی علیه السلام است و بس آن یک خصلت که گفته الله تبارک و تعالی که جز این
نیست که پند میدهم شما را بیک خصلت که عمده تر از جمیع ارکان اسلام است حدیث بیست و دوم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ
ازْدَادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» قَالَ نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ وَكَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يُقِرُّوا بِالْبَيْعَةِ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ فَهَؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ
الْإِيمَانِ شَيْءٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در مضمون آیت سوره
نساء و آیت سوره آل عمران در رستی که جمعی که ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن
ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمیشود توبه
ایشان یعنی که توبه از شرک پیش از حالت نزع نمیکنند و چون عالمند بمحکمات قرآن توبه ایشان
در حالت نزع مقبول نیست چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از
غیر شرک از مشرک مقبول نیست اصلا با آنکه نیز نمیکنند برای بی توفیقی امام گفت این آیت نازل
شد در ابو بکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه و آله در اول کار و اظهار کفر کردند جائی
که وا نموده شد برایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که گفت نبی صلی الله علیه و آله در غدیر خم
هر که بودم صاحب اختیار او پس علی صاحب اختیار اوست بعد از آن اظهار ایمان کردند به بیعت برای
امیر المؤمنین علیه السلام اشارتست بآنچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابو بکر و عمر در روز
غدیر مصافحه کردند و بعد از آن با مر نبی سلام کردند بر علی علیه السلام با میری مؤمنان بعد از آن کافر

جائی که از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله با بیعت کنندگان که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند
بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر بسبب فرا گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر
امیر المؤمنین را با بیعت کردن برای ایشان در سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نمانده در ایشان
از ایمان چیزی یعنی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود با کفار محسوب شدند مثل ائمه ضلالت
و بعضی تابعان ایشان و هر کدام که در باطن مؤمن بود مرتد شد مثل اکثر تابعان ائمه ضلالت حدیث بیست و
سوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»
قَالَ نَزَلَتْ وَاللَّهِ فِيهِمَا وَفِي أَتْبَاعِهِمَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»
قَالَ دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يُعْطُونَا مِنَ
الْخُمُسِ شَيْئاً وَقَالُوا إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَلَمْ يُبَالُوا أَنْ لَا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا
«سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمُسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَقَوْلُهُ «كَرِهُوا
مَا نَزَّلَ اللَّهُ» وَالَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح ارتداد و ادبار
عبارت از برگشتن قهقری است که در مجلس منافقان اظهار کفر کنند و در مجالس دیگر اظهار ایمان
کنند فلان و فلان و فلان در اینجا عبارت از عثمان و ابو سفیان و معاویه است که از بنی امیه اند و مؤید
اینست روایتی که در تفسیر آیت سابقه بر «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» در سوره محمد نقل کرده علی بن ابراهیم
که امیر المؤمنین گفت عمر را که «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» در بنی امیه
نازل شده [illegible] که حدوث این نوع ارتداد در عثمان منافات ندارد با آنکه پیش از آن نیز
از ارتداد داشته باشند پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب الضلال
که باب صد و هشتاد و یکم است در شرح و نقل رسول الله صلی الله علیه و آله علانیه که نفاق او در وقت نزول
با او معلوم رسول بود زیرا که آن نوعی دیگر از نفاقست و مراد اینجا اینست نفاقی که بیان میشود در
شرح الا انه یاتیه من بینه ثم یاتیه من یساره که می آید در کتاب الجنائز در حدیث هشتم باب النوادر
که آخر ابواب است ضمیر جمع راجع با بو بکر و عمر است سین در سنطیعکم برای محض تاکید است و میتواند بود که
استقبال قریب باشد یعنی در این نزدیکی برای بیعت است جمله ذلک بانهم تا آخر بیان قول الله است قال الله

دعوا کلام راوی است و ضمیر فاعل راجع با بو بکر است دعوا تا منه شیئا مقول قالواست و برای تفسیر قول الله است
و تفصیل سنطیعکم فی بعض الامر است و قوله عطف بر قول الله است که بعد از امیر المؤمنین بیان قوله است
واو در والذی حالیه است شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره محمد در رستی
که جمعی که مرتد شدند بر عقبهای خود بعد از آنکه ظاهر شد ایشان را راستی که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است
امام گفت مراد عثمان و ابو سفیان و معاویه است برگشتند از ایمان در مجلس منافقان بسبب ترک ولایت
امیر المؤمنین راوی گفت گفتم قول الله تعالی بعد از آن در سوره محمد آن بسبب این شد که ایشان
گفتند جمعی را که کراهت کردند آنچه را که مکرر فرو فرستاد الله تعالی که البته اطاعت شما میکنیم در بعض
کاری که پیش گرفته اید چه معنی دارد گفت این آیت نازل شد بخدا قسم در ابو بکر و عمر و تابعان ایشان
یعنی که الذین کرهوا عبارت از ابو بکر و عمر و تابعانست و ضمیر قالوا راجع به بنی امیه است و آنچه گفتم مضمون
قول الله عز و جل است که نازل ساخته آنرا جبرئیل علیه السلام در تفسیر الفاظ قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله
که آن بسبب اینست که گفتند جمعی را که کراهت کردند آنچه را که مکرر فرو فرستاد الله تعالی در علی مثل آیات محکمات
که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن است البته اطاعت میکنیم شما را بسبب بعض کاری که پیش گرفته اید
امام گفت طلبیدند ابو بکر و عمر و تابعان ایشان بنی امیه را بسوی عهدی که در کعبه نوشتند که نگردانند
امارت را در ما بعد از نبی صلی الله علیه و آله و ندهند ما را از خمس چیزی و ابو بکر و عمر و تابعان گفتند بنی امیه را
که اگر دادیم ایشان را خمس محتاج نمیشوند بچیزی و باکی نخواهند داشت که نباشد امارت در ایشان یعنی که
مطلب ما آزار ایشان و انتقام خونهای خویشان خود از علی و اهل البیت است پس گفتند بنی امیه که البته اطاعت
شما میکنیم بسبب بعض چیز از جمله کاری که میخوانید ما را بسوی آن و آن خمس است که ندهیم ایشان را
از آن چیزی یعنی که اگر محض ندادن امارت میبود ما اطاعت شما نمیکردیم و برای خود دعوی امارت میکردیم
اما چون خمس را نیز نمیدهند اطاعت شما میکنیم بنا بر عداوت قدیم که میان بنی هاشم و بنی امیه بوده
و مؤکد شده بکشتن امیر المؤمنین خویشان ایشان را و ایضا آنچه گفتم مضمون قول الله تعالی است
در تفسیر لفظ قرآن که کراهت کردند آنچه را که مکرر فرو فرستاد الله تعالی و حال آنکه آنچه مکرر فرو فرستاد
چیزی بود که در محکمات قرآن لازم کرد بر مکلفین مثل آنکه امامت امیر المؤمنین است اصل وَكَانَ مَعَهُمْ أَبُو
عُبَيْدَةَ وَكَانَ كَاتِبَهُمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ
وَنَجْوَاهُمْ» الْآيَةَ شرح و بود با ابو بکر و عمر و تابعان ایشان ابو عبیده بن جراح و بود کاتب عهد نامه ایشان
پس فرو فرستاد الله تعالی در سوره زخرف بلکه آیا محکم کردند امارت را یا کاری را پس ما محکم کننده ایم

جزای آنرا که خلود در جهنم است بلکه آیا گمان میبرند که ما نمی شنویم سخن آهسته ایشان را و همزبانی ایشان را با هم آری
میشنویم [illegible] تمام آیت اینست که بلی و رسلنا لدیهم یکتبون بلی میشنویم و ملائکه ما که کاتبان اعمالند نیز نزد
ایشانند سر و نجوای ایشان را حدیث بیست و چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «وَمَنْ
يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ» قَالَ نَزَلَتْ فِيهِمْ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ فَتَعَاهَدُوا وَتَعَاقَدُوا عَلَى كُفْرِهِمْ وَجُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ
فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَوَلِيَّهُ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ شرح
در سوره حج چنین است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ
سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» در این آیت چند احتمال است
از احتمالها که مناسب است با این حدیث و آنچه می آید در کتاب الحج در باب الالحاد بمکه و الجنایات که باب
چهار دهم است و در احادیث باب فی قوله عز و جل سواء العاکف فیه و الباد که باب بیست و ششم است
که و یصدون عطف بر کفروا است و اتیان بماضی در معطوف علیه و مضارع در معطوف اشارتست بآنکه
کفر ایشان در زمان سابق متحقق شده و صد ایشان بعد از این خواهد شد بنابر آنکه صد ایشان
بعد از وفات رسول متحقق شده اگر چه تمهید آن در زمان رسول بوده و المسجد الحرام عطف بر الله
و الذی صفت سبیل است زیرا که سبیل اینجا عبارت از حرم مکه است و اضافه آن بالله باعتبار اینست
که راه معرفت کمال قدرت الله است چنانچه ظاهر است از امثال حکایت منع اصحاب الفیل که می آید
در کتاب الحج در بعض احادیث باب ورود تبع و اصحاب الفیل تا آخر که باب [illegible] است و اضافه آن [illegible]
باعتبار اینست که راه معرفت عظمت مرتبه مسجد الحرام است نزد الله تعالی زیرا که حرم فرق آنست للناس
مفعول دوم جعلنا است و بنا بر این سواء مرفوع و خبر مبتدا است که بر مبتدا مقدم شده و این موافق
قرائت جمیع قراء است مگر حفص از عاصم که منصوب خوانده و او در و من یرد حالیه است و اراده اینجا جاری
لازم است و مراد خود رائی و پیروی خواهش نفس است بظلم تفسیر بالحاد است برای اشارت بآنکه هر ظلم
در حرم الحاد است بخلاف ظلم در مواضع دیگر و در این جمله حالیه دلالتست بر استحقاق عذاب کافرانی که صد از
حرم میکنند چنانچه حذف خبر ان الذین نیز برای دلالت بر تهویل است نظیر حذف جزا در و لو تری اذ
المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم و در و لو تری اذ وقفوا علی النار و مراد بصد از حرم صد از دخول آن نیست
بلکه مراد صد از انتفاع بآنست و انتفاع بآن دو قسم است اول انتفاع ظاهری مثل نزول حاجیان در
مکه بمجاورت و دوم انتفاع باطنی و آن انتفاع در مسائل دینیست بسبب وصول مردمان بخدمت امام عالم بجمیع
مسائل دین در هر موسم حج و صد از قسم اول را معاویه بدعت کرد چنانچه می آید در کتاب الحج [illegible]

باب فی قوله تعالی سواء العاکف فیه والباد و صد از قسم دوم را حجی کردر کوه عهد بستند بدعت کردند حج بدرستی
که جمعی که کافر شدند و منع میخواهند کرد مردمان را از راه الله تعالی و راه مسجد الحرام که کرده ایم آنرا برای اشخاص جمیع مردمان
بیان این آنکه برابر است کسی که مقیم آنجا باشد و کسی که وارد شود و حال آنکه هر که صاحب اراده و خود رایی شود در حرم
بسبب الحادی بسبب ظلمی بچشانیم او را از عذاب دردناک ضمیر منهم عبارت از شش کس است ابوبکر و عمر و ابو عبیدة [illegible]
و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمن بن عوف و مغیرة بن شعبه چنانچه مذکور است در کتاب الروضه پیش از حدیث نوح
صلی الله و جابر را اول مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث بیست و ششم باب النوادر که بابی [illegible] دوازدهم [illegible]
ایشان نیز و رانکم داخلته فیعنا بتقدیر حرف ندا است یا مفعول فعل محذوف است بتقدیر الزم الله جانا و بیان امثال این شد
در شرح حدیث اول باب ما در جامع فی فضل الامام علیه السلم و صفاته که باب پانزدهم است و این اقتباس است از سوره مؤمنون
و آنجا اشارت رفت بآنکه چون اندک ظلمی در بعض اطراف حرم مکه باعث عذاب الیم میشود و این ظالمان آنچه افراد
الحاد را در اشرف مواضع حرم کردند پس قابل نفرین و لعنت شدند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله
در سوره حج که و حال آنکه هر که خود رای شود در حرم مکه بسبب الحادی از حق بسبب ظلمی بر خود یا بر غیر خود گفت ما زال شد این [illegible]
در ابو بکر و عمر را بعلل ایشان چون داخل شدند در کعبه پس بعهد مستحکم و تمام بیعت کردند بر کفر خود شان و انکار کردند
ایشان آنچه را که بکرار مزد فرستاده شده در امیر المؤمنین علیه السلم پس بیعت کردند از اقرار بر ربوبیت رب العالمین
سوی الکفار در خانه کعبه بسبب ظلم ایشان رسول را و امامی را که رسول قرار داده از جانب الله تعالی پس ای دور
از رحمت الهی برای اینقوم ظالمان **حدیث چهل و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی فستعلمون من هو
فی ضلال مبین یا معشر المکذبین حیث انبأتکم رسالة ربی فی ولایة علی والائمة من بعده من هو فی ضلال
مبین کذا انزلت **شرح** یا معشر بتقدیر فستعلمون یا معشر است و شاید که از قلم کاتبان افتاده باشد **یعنی** روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول الله تعالی در سوره الملک فستعلمون من هو فی ضلال مبین که پس زود باشد که
دانسته ای گروه دروغگو شماران من در جایی که خبردار کردم شمارا پیغام صاحب کل اختیار خود در امامت علی و امامان
بعد از او کسی را که او در گمراهی ظاهر است چنین فرود آورده شده این آیت یا معنی که این تفسیر را جبرئیل برسول
رسانیده حاصل آنست که چون تکذیب کردید آیات محکمات را که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و دلالت بر امامت
علی و اولاد اوست خواهید دانست امامی را که خود تعیین میکنید و در مسائل در میمانند و از دیگران میپرسد و حکم بظن
میکنند **اصل** و فی قوله تعالی و ان تلووا او تعرضوا فقال ان تلووا الامر و تعرضوا عما امرتم به فان الله کان بما تعملون
خبیرا **شرح** تلووا بفتح تاء و سکون لام و دو واو از لوی است و اخلاص بر کران هست در تلووا دو قراءت است یکی سکون لام و دو واو
اول بفتح لام و تشدید واو مصدر باب ضرب بجا بیندان دیگری ضم لام و یک واو [illegible] از ولایه بمعنی امارت **یعنی** و در قول

الله تعالی در سوره نساء و ان تلووا او تعرضوا تا آخر پس امام گفت در تفسیر که اگر بجا بیند امارت را از جایی که الله تعالی
قرار داده یا تغافل کنید از آنچه مأمور شدید بآنکه نصرت امام حق باشد پس بدرستی که الله تعالی همیشه بوده بآنچه
میکنید بنهایت خبردار اشارت بآنست که نصرت امام عالم بجمیع احکام مأمور به است در سابق این از قول الله
کونوا قوامین بالقسط شهداء لله یا شاید بنهایت ایستادگان بعدلی که الله تعالی قرار داده گواهی دهنده گان
برای الله تعالی بر ربوبیت که بمعنی ترک پیروی ظلمت **اصل** و فی قوله فلنذیقن الذین کفروا بترکهم ولایة امیر المؤمنین
عذابا شدیدا فی الدنیا ولنجزینهم اسوأ الذی کانوا یعملون **شرح** اسوء عبارت از کفر است پس اسم تفضیل
رو ظاهر در موقع ضمیر است تا اشارت شود بآنکه کفر از همه چیز بدتر است **یعنی** و در قول الله تعالی در سوره
فصلت پس هر آینه بچشانیم البته جمعی را که منکر شدند ربوبیت رب العالمین را بترک ایشان امامت
امیر المؤمنین را عذابی سخت در دنیا اشارت بآنچه می آید در حدیث نودم این باب و هر آینه جزا میدهیم
البته ایشان را بدترین اعمال ایشان که کفر بربوبیت بسبب ترک ولایت باشد **حدیث چهل و ششم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلم ذلکم بانه اذا دعی الله وحده و اهل الولایة کفرتم **شرح** در سوره مؤمن ذلکم بانه است
و اهل الولایه بفتح همزه و سکون هاء کلام امامست یا قرائتی غیر مشهور است و بر هر تقدیر از قبیل عطف [illegible]
و برای بیان الله وحده است و اشارت بخلط الله تعالی اولیای خود را بخود که مذکور شد در کتاب التوحید
در حدیث یازدهم باب النوادر که باب بیست و سیم است و آنجا مذکور شد که دعوت الله تعالی بتنهایی عبارتست از
مراد از او در کار دین و آن علم احکام حلال و حرام از اوست و پس و طریق آن برای غیری در زمان نبی محصر
در آنکه نبی نیز مدعو شود و برای غیری و اوصیا بعد از زمان نبی منحصر است در آنکه اوصیا نیز مدعو
شوند و دعوت ایشان راجع شود بدعوت الله بتنهایی زیرا که دعوت الهی دیگر نیست و آنچه منهی عنه است
دعوت الهی دیگر است و الله تعالی چنانچه گفته در سوره قصص ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل
شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب النوادر
و گفته در سوره انبیا و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در
آیت سوره مؤمن که آن غضب الهی و خلود جهنم بسبب آنست که چون خوانده شد الله تعالی بتنهایی و اهل ولایت او
منکر شدید حاصل آنست که اقرار توحید آنست که الله تعالی در ربوبیت بترک پیروی غیر او باقرار با امامت عالم بجمیع احکام
الهی که حکومت او حکومت الهی است میشود چنانچه گفته در سوره کهف هنالک الولایة لله الحق و بیان شد در
حدیث سی و چهارم این باب **حدیث چهل و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تعالی سأل سائل
بعذاب واقع للکافرین بولایة علی بن ابی طالب لیس له دافع ثم قال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله

مقتضی

وامل الولایة

الله علیه و آله

شرح در سوره معارج چنین است سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج
تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة از جمله احتمالات که مناسب است
~~بالحدیث [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~ذی المعارج~~ است المعارج جمع معرج بفتح میم و فتح راء بصیغه اسم زمان باب نصر اوقات عروج ایشان
از شبهای قدر روح بیان شد در احادیث باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلم که باب شصتم
ششم است ضمیر الیه راجع بالله است و عروج ملائکه و روح بسوی او عبارتست از رسیدن ایشان
بجمیع آنچه الله تعالی خواهش کرده آنرا بفرستادن ایشان سوی امام زمان در شب قدر و آن تحدیث
امام است برای استنباط امام جمیع محتاج الیه تا سالی دیگر را از قرآن یوم بمعنی وقت است و عبارتست
از شب قدر زیرا ذکر دل لفظ کان در کان مقداره خمسین الف سنة برای دلالت بر آنست که در بیان
بخرق عادت چندان از علوم حاصل میشود امام را که اگر متوسط الحالی میخواست که آنها را کسب کند بعادت
عادات در پنجاه هزار سال کسب میکرد و این تحدید اگر چه بعید مینماید نزد جاهلان ما نند آیت سوره کهف
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و آیت سوره لقمان
و لو انما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم **یعنی**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر قول الله تعالی در سوره معارج که طلبید [illegible] کرد
طلب کننده [illegible] واقع برای منکران امامت علی بن ابی طالب علیه السلم نیست آن عذاب را
دفع کننده ~~[illegible]~~ بعد از آن امام گفت چنین بخدا قسم نازل ساخته آن آیت را
جبرئیل علیه السلم بر محمد صلی الله علیه و آله که مراد اینست که جبرئیل گفت که مراد کافرین منکران ولایت علی بن
ابی طالب علیه السلم است **حدیث چهل و هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله تعالی انکم لفی قول مختلف فی
امر الولایة یؤفک عنه من افک قال من افک عن الولایة افک عن الجنة **شرح** شاید که فی بطلان
در امامت محمد و آل او علیهم السلم باشند و فی برای مصاحبت باشد مثل فی تسعة آیات الی فرعون و قومه فی زمینه قول
مختلف متعلق میشود در دو معنی **اول** معنوی که بجهت این تقریر بیان شده شبیه با لغات در اقوام و هم [illegible] شود

ادیت که تخییر سائل برای تحقیق سؤال است
برای استماع است و عذاب عبارتست
از آنچه مخالفان شیعه امامیه کمال یافتن آن را
میکشند و اراده وسیله قضای حاجت خود که حلول
بهشت و امثال آنست میشمرند و آن اجتهاد و تقلید
مجتهد و عباد آنها فیه را آنها است موافق آنچه گذشت
در حدیث چهل و پنجم این باب که فلنذیقن الذین کفروا
بترکهم ولایة امیر المؤمنین عذابا شدیدا فی الدنیا
پس کافرین عبارتست از منکران آیات محکمات
محکمات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن
که صریحست در ولایت علی بن ابی طالب
و اوصیای او و لیس له دافع مبنی بر آنست که آنچه
الله تعالی آن را مشیت کرده واقع میشود و کسی
دفع آن نمیکند موافق آیت سوره رعد و اذا
اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و آیت سوره
کهف من یهد الله فهو المهتد و من یضلل
فلن تجد له ولیا مرشدا تم

مثل بعضی از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن که در محکمات قرآن بسیار مکرر شده و هر کدام از آنها برهان امامت
امیر المؤمنین و یازده وصی اوست تا روز قیامت زیرا که دیگران اهل ظن و اجتهاد اند یا قائل بآنکه مسلم است
دوم کلام متناقض از روی ظن مثل اقوال اهل اجتهاد در مسئله واحده و آن مذموم و منهی عنه است
در آیات محکمات بسیار مثل آیت بعد از این که قتل الخراصون الذین هم فی غمرة ساهون یسئلون
ایان یوم الدین بنا بر آنکه خراصون عبارتست از مستقر حال و پس در تحصیل ظن بحکم شرعی برای
عمل بآن و ایشان را اهل اجتهاد مینامند و در حماقت جهل مرکب غافلند از حال خود و با معتقد
طریقت خود طالبان تعجیل روز جزا میباشند و بنا بر این حدیث مراد بقول مختلف اینجا معنی اول است و مؤید
اینست آنچه در نهج البلاغه است که فیا عجبا و مالی لا اعجب من خطاء هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها
لا یقتصون اثر نبی و لا یقتدون بعمل وصی تا آخر فی امر الولایة کلام امامست و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو
فی امر الولایة و ضمیر محذوف راجع بقول مختلف است صیغه مضارع در یؤفک برای افاده استمرار است
و مناط استمرار معینی بقای آنست در آخر عمر ضمیر عنه راجع بقول مختلف است ایشان یا معنی در آنکه اشارت
بآنچه در روز میثاق در وقت خلق ارواح از کافران صادر شده و بیان میشود در حدیث دوم باب
آینده و ذکر این برای تسلی از تسلی مخاطبانست من افک من الولایة افک من الجنة کلام امامست
و اشارت است بآنکه افک بتقدیر افک عنه است و ضمیر عنه راجع بقول مختلف و حذف آن اینجا برای افاده
تعمیم ما فوک عنه است الحبر بفتح حاء مهمله و تشدید باء یکنقطه است و الف لام آن برای عهد خارجیست
و اشارت است بآنچه مذکورست در آیت سوره انبیا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی
بنا حاسبین و آیت سوره لقمان انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی
الارض یأت بها الله و مقصود اینست که ما فوک از قول مختلف از امام و لایت را هر چند چیز بسیار کم
بموزن دانه خردلی باشد و میتواند بود که الخبر بفتح جیم و تشدید نون باشد **یعنی** روایت است از امام محمد باقر
در تفسیر قول الله تعالی در سوره ذاریات بدرستی که شما اهل البیت هر آینه یا نجی ایم که مختلف است یا محتاج
انواع تقریرات امام گفت که آن نجی در کار امامت گیا بیده میشود از آن قول مختلف هر که گیا بیده شده
از آن در روز است برگشتم امام گفت که هر که گیا بیده شد از ولایت گیا بیده شد از داخل بهشت
حدیث چهل و نهم اصل عن یونس قال اخبرنی من رفعه الی ابی عبد الله علیه السلم فی قوله عز و جل فلا اقتحم العقبة
و ما ادریک ما العقبة فک رقبة یعنی بقوله فک رقبة ولایة امیر المؤمنین علیه السلم فان ذلک فک رقبة
شرح تفسیر این آیات موافق این می آید در حدیث سی و هشتم این باب و بوجهی دیگر که منافی این

می آید در کتاب الزکوة در حدیث نهم باب فضل الصدقة و در حدیث دوازدهم باب فضل اطعام الطعام
یعنی روایت است از یونس گفت که خبر داد مرا کسی که بالا برد حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله عز و جل در سورهٔ بلد ... الانسان کافر و منافق فرو گیرد یعنی که گردن گرد گناه را و کیست ما
و چه چیز دانا کرد ترا که چیست آن که گردنگاه رها بندان کرد دینت میخواهد بقول او رها بندان کرد ای
بقصد بیع امامت امیرالمؤمنین را چه الست رها بندان کردی از آتش جهنم یا یعنی که آن طرف افزاد
رها بنداست من الکلمه توضیح این آیت و الحدیث متعلق ما قبل آیت ... و تا این آیت
بر سبیل احتمال بروشی که فائده دهد در آنچه می آید در حدیث هشتاد و هفتم این باب در سورهٔ
بلد چنین است الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین فلا اقتحم این فقرات بیان تمکنات
جنس منافقان قریش است که بدروغ دعوی ایمان برسول در مکه و صرف مال بسیار در معاونت او
کردند برای طلب حکومت بعد از رسول و عینین نکره است و مراد دو چشم ادنی است که برای نظر در
شواهد عقلیه ربوبیت که در آسمان و زمین است بکار می آید خواه برای خود شی و خواه برای دیگری
که کور مادرزاد باشد چه معلوم میشود که اختلاف از روی ظن و خود رائی جایز نیست ذکر لسانا و شفتین
برای اینست که با آنها علم ملکات بهم رسد و با آنها علم مجهولات بسؤال امام عالم بجمیع احکام حاصل
میتوان کرد و احتیاج ... نیست چه امتناع بلسان و شفتین در تحصیل مجهولات ... ممتنع میشود
و او در و هدیناه حالیه است بتقدیر قد و اشارت است بشواهد ربوبیت و محکمات بسیار از کتاب
الهی که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و خود رائی صریح شده و از آنها معلوم میشود امام حق
و امام باطل در هر زمان و میتواند بود که واو عاطفه بر الم نجعل باشد چه استفهام انکاری است ...
یعنی جعلنا است و حاصل هر دو یکی است لا اقتحم در هرگاه در فعل ماضی شود تکرار لا واجب است
در جمله خبریه باشد و بعضی میگویند که شرط اینکه در جمله دعائیه نباشد زیرا که جمله دعائیه مستقل است
در معنی و بر هر تقدیر تکرار لا در فلا اقتحم العقبة نشده برای اینکه جمله الثانیه دعائیه است ترجمه
آیا تمکن داشتیم بنای آن منافق دو چشمی که با آنها نظر کند در شواهد ربوبیت در ملکوت
سموات و ارض و زبانی و دو لبی که با آنها سوال اهل الذکر کند و علم بجمیع مجهولات از امام
عالم کند بر حالی که بتحقیق راه نمودیم محکمات قرآن ... دو راه محکمات را که یکی راه خیر و
و دیگری راه شر است حدیث ... عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی بشر الذین آمنوا ان
لهم قدم صدق عند ربهم قال ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام شرح القدم کسی که مرتبه عالی از وجوب

وارد و مراد اینجا امامت و اضافه آن بصدق بمعنی راستی در فتوی بموافقت قول الله تعالی است
در سورهٔ توبه که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و لایق تفسیر آن بامامت
و میتواند بود که تفسیر قدم صدق باشد و محل کافر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ یونس ... ربوبیت رب العالمین که اینست
امام راستی است در خزینه صاحب کل اشیاء ایشان یعنی که الحال امام صامت است و بعد از رسول
ناطق میشود گفت بود آن قدم صدق عبارت از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است حدیث ... دوم
عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی علیه السلام
قطعت لهم ثیاب من نار شرح قطعت بصیغه مجهول باب تفعیل برای بیان کثرت مقطعات است یا
برای بیان کثرت ثیاب هر کدام ایشان است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی
در سورهٔ حج این دو نوع که یکی صنف که میگویند که الله تعالی ... مؤمنان را در دنیا با امامی که عالم
بجمیع احکام باشد چیزی نخواهد بود و خصمت یا همند که در حقیقت خصومت در وجود صاحب کل اشیاء بود
کردند نوع اول قائل بحقیقت آنند و نوع دوم منکر آنند پس جمعی که منکر شدند ربوبیت را و مصداق
این الکفار بعد از رسول انکار ولایت علی علیه السلام بمعاملات ... شده برای ایشان موافق
جثه ایشان جامه‌های بسیار از آتش حدیث ... دوم ... سألت اباعبدالله علیه السلام عن قوله تعالی
هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام شرح این گذشت در حدیث
سی و چهارم این باب حدیث ... سوم ... عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی صبغة الله و من
احسن من الله صبغة قال صبغ المؤمنین بالولایة فی المیثاق شرح صبغ بصیغه ماضی معلوم
باب نصر و ضرب ... است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است المؤمنین مفعول به است بالولایة
متعلق بالمؤمنین است الولایة ... بفتح واو ... از خواص ... چنانچه
گفته که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مراد اینجا امامت امام معصوم مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام
دینیت خواه نبی و خواه وصی فی المیثاق متعلق بصبغ است و مراد بمیثاق بیان الهی است در محکمات
قرآن در هر کتاب او ... اینست که مردمان اختلاف از روی ظن نکنند بلکه سؤال اهل الذکر کنند
اگر ... باشند بدانکه توضیح الحدیث میشود بذکر چند آیت از سورهٔ بقره
اول و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین دوم قولوا آمنا بالله
و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما او...

و در آخرت ثواب بر تصدیق آن امام
دیگری جمعی که گمان دارند که بعد از رسول
در امت در اکثر احکام غیر اجتهاد ... ص

و بیان آنها بروشی که از آن ظاهر شود که اکثر
مفسران در تفسیر ترکیب آنها خطا کرده‌اند
ص

النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون سوم فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا
و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم چهارم صبغة الله و من احسن من الله
صبغة و نحن له عابدون و در این آیات چند احتمال است از آنجمله که موافقت با الحدیث و حدیث
نوزدهم این باب و آنچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در احادیث باب ان الصبغة هی الاسلام
که ... اینست که ضمیر قالوا راجع است بر جماعتی از منافقان ... از علماء منسوب
بتصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و آله مثل جمعی که در کعبه عهد بستند که خلافت را با اهل البیت علیهم السلام
و آنکه ارتداد بقرینه اینکه در سورهٔ آل عمران در بحث مرتدان است دوم گفته که کیف یهدی الله قوما کفروا
بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی القوم الظالمین بنا بر اینکه
ظاهر اینست که و شهدوا عطف بر کفروا باشد مخاطب در کونوا ما عدای آن رؤسا از جاهلان امت
کونوا هودا او نصاری از قبیل تشبیه است مثل زید اسد و مراد اینست که مانند یهود یا مانند
نصاری باشید در اینکه بعد از نبی خود تجویز اختلاف با اجتهادات و پیروی ظن کردند و قائل شدند
پیروی امام عالم بجمیع احکام ... اینست که یهود گفتند که اصل در اشیاء
مجهوله اباحت است ... که اجتهاد و خلاف آن لغو گیرد و نصاری گفتند که اصل در اشیاء مجهوله
حرمت است ... که اجتهاد بخلاف آن لغو گیرد چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب العقل
در حدیث اول باب التقلید که باب نوزدهم است در تفسیر آیت سورهٔ توبه اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله ... جواب امر است و مراد ایشان اینست که اگر اجتهاد و پیروی ظن کنید
شود طریقی دیگر بیابند ... در اکثر احکام شرع مخاطب در قل رسول الله صلی الله علیه
و آله است در ظاهر و ... در باطن بنا بر اینکه هر کدام قائم مقام دیگری است و
... در استعارات ... آن قولوا کنند ... خطاب ... این نکته گاهی در آن جمله ...
چنانچه اینجا است و گاهی در یکجا می‌آید مثل آیت سورهٔ بقره و کذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم ملة ابراهیم بتقدیر بل الکون یا بل نکون
ملة ابراهیم است و این نیز از قبیل تشبیه است بنا بر اینکه مراد ... آنچه ملت ابراهیم
باشد چنانچه گویا که مکلف بنفس ملة ابراهیم میشود و میتواند بود که از قبیل ... اتبعوا ملة ابراهیم
بتقدیر اهل ملة ابراهیم باشد نظیر و اسأل القریة یا مراد بملة اهل ملة باشد بنا بر اینکه ملة چنانچه
مستعمل میشود در دین مستعمل میشود در اهل دین چنانچه مذکور است در کتاب عیون اخبار الرضا

در باب العلل التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام
که انا وجدنا فرقة من الفرق و لا ملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس مراد بملة ابراهیم
مخصوص ملة او نیست بلکه مراد چیزیست که مشترک است میان جمیع شرایع انبیا و آن نهی از اختلاف
از روی ظن است چنانچه مذکور میشود و تخصیص ذکر ابراهیم باعتبار اینست که قریش و غیر
ایشان از اولاد او بوده‌اند و اعتراف بفضل او داشته‌اند حنیفا صفت مفعول مطلق محذوف
مثل ضربته شدیدا و عامل آن نیز محذوف است اینجا بتقدیر الکون ملة ابراهیم کونا حنیفا
و ما کان من المشرکین عطف بر مفعول ... است و اشارت است بانکه هر یک از طریقت یهود و نصاری
اشراک است جمله قولوا آمنا استیناف بیانی قل بل ملة ابراهیم است و معنی الایمان بالله تصدیق باینکه
که او خالق ما و آسمانها و زمین است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث اول باب ...
که و هو قوله و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و این اشارت است باستدلال عقلی بر بطلان خود رأی
که طریقه یهود و نصاری و امثال ایشانست و ما بعد این اشارت بدلیل نقلی که مذکور است در
کتب الهیه و وحی شده و بجمیع انبیاء و آن نهی از اختلاف از روی ظن است در احکام شرعیه تعبیر
از آن بمیثاق الکتاب شده در آیت سورهٔ اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق پس ما موصوله در ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم عبارت از محکمات آن
میثاق در الکتاب است و تقدیم ما انزل الینا باعتبار اینست که منکران بتصدیق رسالت محمد صلی الله
علیه و آله محکمات قرآن را ... میکنند ... اسباط عبارتست از دوازده
نبی از اولاد ابراهیم که بعد از یعقوب بوده‌اند خواه نبی و خواه وصی و اول ایشان یوسف است
و برادران یوسف که ظلم بر او کردند داخل مراد اینجا نیستند و نکته تغییر اسلوب در و ما اوتی
موسی و عیسی و ما اوتی النبیون و عدول از و ما انزل الی موسی و عیسی و ما انزل الی النبیین ...
... اینکه ما در این دو جا ... باشد و ضمیر محذوف که مفعول دوم است راجع ...
معلوم است از کونوا هودا او نصاری و آن تجویز اختلاف از روی ظن است پس این اشارت
باشد باینکه یهود و نصاری بدعت کرده‌اند ...
و او در و ما اوتی النبیون حالیه میتواند بود و عاطفه میتواند بود و تکرار ما اوتی مؤید احتمال اول است
و بر هر تقدیر اشارت است باینکه تجویز اختلاف از روی ظن ... متعلق ...
دوم است یا متعلق بالنبیون است و حاصل هر دو یکی است و بنا بر دوم اشارت است باینکه ...

و از برای طعن انبیا مراد از جانب شیاطین اند چنانچه گفته در سوره انعام و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم

[illegible]

اسلام برای الله تعالی [illegible] باشد بر حقیقت اسلام برای غیر او است بنا بر اینکه اسلام بمعنی توحید است و در مقابل

شرک است و الله تعالی [illegible] چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث [illegible]

[illegible]

قرأ رجل عند ابي عبد الله عليه السلام وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون فقال ليس هكذا
هي انما هي والمأمونون فنحن المأمونون **شرح** خواند مردی نزد امام جعفر صادق علیه السلام
این فقره را از سورهٔ توبه [illegible]

[illegible]

علیه السلام

[illegible]

[illegible]

خود امام گفت این آیت نازل شده در امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر و عمر و عثمان که با او بودند و کردند
آنچه را که کردند که غصب حق او و نام او با شد می بینند در قیامت امیر المؤمنین علیه السلام را [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولم تزل ذريّة في صلب آدم عليه السلم شرح بموالاتنا بفرض موالاة اهل البيت الموالاة تصديق بامامت وحقوق ائمه
كرده شد در حديث چهارم اين باب اصل وسألته عن قول الله اطيعوا الله واطيعوا الرسول فكان جوابه
كما على رسولنا البلاغ المبين فقال اما والله ما هلك من كان قبلكم وما هلك من هلك حتى يقوم
قائمنا عليه السلم الا في ترك ولايتنا وجحود حقنا وما خرج رسول الله صلى الله عليه وآله من الدنيا
حتى الزم رقاب هذه الامة حقنا والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم شرح [illegible]
از قول الله تعالى در سورهء تغابن اطاعت [illegible] الله تعالى [illegible] در محكمات قرآن [illegible]
كنيد رسول را در آنچه محكمات سنت [illegible] متشابهات قرآن [illegible]
كه بر رسول ما رسانيدن ظاهر است يا يعني [illegible]
چه چيز است كه الله تعالى بر رسول امر كار رسانيده اند در محكمات قرآن و محكمات سنت رسول پس امام [illegible]
آگاه باشيد [illegible] هر كه [illegible] از زمان رسول تا حال [illegible] هر كه [illegible]
آنكه [illegible] قائم آل محمد عليه السلم [illegible] در ترك تصديق امامت ما و انكار حق ما و بيرون نرفت رسول الله صلى الله
عليه وآله از دنيا تا آنكه لازم ساخت [illegible] اين امت را حق ما والله تعالى [illegible] راه نمايي ميكند
هر كرا كه خواهد سوي راه راست [illegible] از سورهء بقره و سورهء نور [illegible] كه آنچه از محكمات
قرآن و محكمات سنت رسالت و ولايت ما است متن دوهفتم اصل عن علي بن جعفر عن اخيه موسى عليه السلم
في قوله تعالى وبئر معطّلة وقصر مشيد قال البئر المعطّلة الامام الصامت والقصر المشيد الامام
الناطق شرح روايت از علي بن جعفر از برادرش امام موسى كاظم عليه السلم در قول الله تعالى براي
تسلي رسول [illegible] وكاين من قرية اهلكناها وهي ظالمة فهي خاوية على
عروشها وبئر معطّلة وقصر مشيد [illegible] كه هلاك كرديم [illegible]
[illegible] ايشان خراب و [illegible] ايشان و با وجود [illegible]
[illegible] امام گفت [illegible] معطله امام صامت است [illegible]
و هنوز امام بالفعل نشده و قصر مشيد امام ناطق است [illegible] محكمات كتاب الهي
كه در آنها [illegible] وجوب تصديق بر ربوبيت رب العالمين و پيروي امام عالم [illegible] احكام الهي [illegible]
و پيروي امام جاهل [illegible] و از اين تقرير ظاهر شد [illegible]
ركن چيزي و نظام كار است [illegible] متن دوهشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم
في قوله تعالى ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك قال يعني ان

في الولاية غيره بل الله فاعبد وكن من الشاكرين يعني بل الله فاعبد بالطاعة وكن من الشاكرين
ان عضدتك بأخيك وابن عمك شرح روايت از امام جعفر صادق عليه السلم در قول الله تعالى در سورهء
زمر و هر آينه بتحقيق وحي كرده شد سوي تو و سوي انبياي پيش از تو بهر كدام كه هر آينه اگر شريك كني [illegible]
باطل ميشود البته عمل خير تو امام گفت ميخواهد اينرا كه اگر شريك كني با الله تعالى در حكومت غير او را [illegible]
كه تجويز حكمي از پيش خود كنند در مسئله كه اختلاف در آن و در دليل آن رو دهد از امام بعد از خود يا از ديگري
چه آن معبود ساختن آن حاكم است بلكه الله تعالى را تنها پس عبادت كن امام گفت ميخواهد اينرا كه بلكه
الله تعالى را تنها پس عبادت كن بعد ما انبر داري [illegible] حكومت در مقابل او و باش از شكرگزاران براي
اينكه مدد كردم ترا ببرادرت و پسر عمت اشارت است بآنكه وصي تو عالم بجميع احكام است و از پيش خود حكم نكند
و تا انقراض دنيا از اولاد او امامي خواهد بود كه از پيش خود حكم نكند متن دوهفتم اصل عن ابي جعفر بن محمد
عن ابيه عن جده عليهم السلم في قوله عز وجل يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها قال لما نزلت انما وليكم الله و
رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون اجتمع نفر من
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجد المدينة فقال بعضهم لبعض ما تقولون في هذه الآية
فقال بعضهم ان كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرها وان آمنا فان هذا ذل حين يسلط علينا
ابن ابي طالب فقالوا قد علمنا ان محمدا صادق فيما يقول ولكنا نتولاه ولا نطيع عليا فيما امرنا
قال فنزلت هذه الآية يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها يعرفون يعني ولاية علي واكثرهم الكافرون بالولاية
شرح ظاهر الحديث آنست كه مجموع سورهء نحل يا بعض آن در مدينه نازل شده باشد مگر آنكه نزلت بصيغهء
مجهول باب تفعيل باشد يعرفون نعمت الله از قبيل قلب است [illegible] يعني [illegible] حكايت كرد امام
جعفر صادق عليه السلم در قول الله عز وجل در سورهء نحل ميشناسند نعمت الله تعالى را بعد از آن منكر ميشوند
گفت چون نازل شد اين آيت سورهء مائده كه بيان شد در حديث سوم باب شصت و چهارم جمع شدند جمعي از
اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله در مسجد مدينه پس گفت بعضي ايشان بعضي ديگر را چه ميگوييد در اين آيت
پس گفت بعضي ايشان كه اگر اقرار نكنيم باين آيت اقرار نكرده خواهيم بود بباقي آيات نيز و اگر اقرار كرديم
باين آيت پس اين خواري است وقتي كه مسلط شود بر ما پسر ابوطالب پس با هم اتفاق كردند و گفتند بتحقيق
دانستيم كه محمد راستگوست در آنچه ميگويد وليكن ما او را امام و حاكم خود ميدانيم و اطاعت نميكنيم علي را در آنچه امر كند
علي ما را يا در آنچه امر كرد محمد در حق علي امام گفت پس نازل شد اين آيت كه ميشناسند نعمت الله تعالى را
بعد از آن منكر ميشوند آنرا ميخواهد اينرا كه ميشناسند ولايت علي را كه نعمت الله تعالى است [illegible]

حكم م

از [illegible]

در حديث سابق واكثر ايشان [illegible] كافرند كه بوده‌اند تصديق بولايت الله تعالى وولايت رسول
نكرده‌اند وازروى نفاق دروغ ميگويند يا يعني كه قليلي از ايشان كه اكثر [illegible] بوده‌اند باين
كلمه باز كافر ومرتد شده‌اند متن دوهشتم اصل سألت ابا جعفر عليه السلم عن قوله عز وجل الذين يمشون
على الارض هونا قال هم الاوصياء من مخافة عدوهم شرح الهون سهل بودن [illegible]
وچون اصل آن مصدرست بصيغهء جمع نيست يعني پرسيدم امام محمد باقر عليه السلم را از قول الله عز وجل در
سورهء فرقان وعباد الرحمن الذين [illegible] رحمن [illegible]
اوصيا‌اند از ترس دشمنان سهل ميروند متن دو نهم اصل عن الاصبغ بن نباتة انه سأل امير
المؤمنين عليه السلم عن قول الله تعالى ان اشكر لي ولوالديك الي المصير فقال الوالدان اللذان
اوجب الله لهما الشكر هما اللذان ولدا العلم وورثا الحكم وامر الناس بطاعتهما ثم قال الله الي
المصير فمصير العباد الى الله والدليل على ذلك الوالدان ثم عطف القول على ابن حنتمة وصاحبه فقال
في الخاص والعام وان جاهداك على ان تشرك بي يقول في الوصية وتعدل عمن امرت بطاعته
فلا تطعهما ولا تسمع قولهما ثم عطف القول على الوالدين فقال وصاحبهما في الدنيا معروفا يقول
عرّف الناس فضلهما وادع الى سبيلهما وذلك قوله واتبع سبيل من اناب الي ثم الي مرجعكم
فقال الى الله ثم الينا فاتقوا الله ولا تعصوا الوالدين فان رضاهما رضا الله وسخطهما سخط الله شرح
اصبغ بفتح همزه و سكون صاد مهمله و فتح باء يك نقطه [illegible] نباته بضم نون و تخفيف باء يك نقطه
[illegible] در سورهء لقمان [illegible] اول واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني
لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم دوم ووصينا الانسان بوالديه حملته امه وهنا على وهن وفصاله في عامين
ان اشكر لي ولوالديك الي المصير سوم وان جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما
في الدنيا معروفا واتبع سبيل من اناب الي ثم الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون از جمله محكمات كه موافقت با
ظاهر سياق اين سه آيت [illegible] و آنچه مي آيد در كتاب الايمان والكفر در حديث [illegible]
باب [illegible] كه باب البر بالوالدين است آنست كه جمله وهو يعظه حاليه است ولا تشرك بالله
[illegible] في العبادة است [illegible] جمله [illegible] وصينا
دو آيت [illegible] حال [illegible] در [illegible] باقي سابقست [illegible]
بود كه [illegible] باشد [illegible] عطف بر وهو يعظه باشد [illegible]
[illegible] لقمان در زمان داود عليه السلم بوده [illegible]

كه [illegible] رسيده باشد [illegible] او وصي او است [illegible]
الانسان براي استغراق است يعني هر انسان مكلف در هر زمان تا انقراض دنيا ووالديه عبارت از نبي
ووصي اوست و باعتبار اين شريعت عبارت از رسول الله و امير المؤمنين عليهما السلم [illegible]
على وهن وفصاله في عامين معترضه است براي [illegible] اينكه مراد بوالدين [illegible]
باينكه حق پدر و مادر نسبي [illegible] در جنب حق رسول ووصي او [illegible]
[illegible] ميشود پس پدر و مادر نسبي [illegible]
الله تعالى [illegible] در شكر [illegible] اين [illegible] از حق [illegible]
[illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] شير دادن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شود [illegible] سال [illegible]
دادن [illegible] جاي اينكه [illegible] مقام [illegible]
[illegible] مذكور ميشود با حال ساير افراد معلوم [illegible] مقام [illegible]
[illegible] في عامين [illegible] الي المصير [illegible] ان اشكر لي
ولوالديك معترضه است پس [illegible] كه بجاي آن [illegible] ان اشكر [illegible] والدين [illegible]
[illegible] الانسان بوالديه و اين تفسير [illegible] پس الي المصير [illegible]
والدين [illegible] مراد [illegible] والدين [illegible] شكر [illegible]
[illegible] الله تعالى [illegible] شكر خودش [illegible] مقام [illegible] والدين [illegible]
پس الي المصير [illegible] والدين با الله تعالى [illegible] در كتاب التوحيد در حديث [illegible]
باب [illegible] كه باب النوادر است [illegible] والا [illegible] براي تاكيد [illegible]
[illegible] والدين است [illegible]
در آيت سورهء زخرف كه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين زيرا كه ذكر الرحمن عبارت است
از امام معصوم عالم بجميع احكام [illegible] و اين [illegible]
ايشان كه [illegible] دو [illegible] در [illegible] قول امرئ القيس
قفا نبك من ذكرى حبيب ومنزل [illegible] الكلام [illegible] خطاب الاثنين لان العرب [illegible]

قدرت [illegible]

[illegible]

كفران م

الاثنين على الواحد

و اطلاق مثل ذلک قول الشاعر فان تزجرانی یا ابن عفان انزجر و ان تدعانی احم عرضا ممنعا خطاب الواحد
خطاب الاثنین و انما فعلت العرب ذلک لان الرجل یکون ادنی اعوانه اثنین راعی ابله و راعی غنمه
و کذلک الرفقة ادنی ما تکون ثلثة فجری خطاب الاثنین فی الواحد لمرور السنتهم علیه مراد با شراک اینجا
شریک کردن چیزی با الله تعالی در [illegible] و قرینه [illegible] مقام [illegible] که اکثر [illegible] از [illegible] والدین میشود
و مراد با شراک [illegible] در عبادت میشود [illegible] موافق قول الحق و روایت
اولی [illegible] که شیئا موافق آیت سوره انعام ان لا تشرکوا به شیئا که بیان شده در کتاب العقل از
شرح حدیث دوازدهم باب اول و از این ظاهر میشود که [illegible] در اینجا برای [illegible] نظیر [illegible] سوره
[illegible] و من [illegible] العذاب [illegible] که [illegible] گمراه کننده [illegible] شریک [illegible]
و [illegible] که [illegible] بسبب فتوی [illegible] حکمی از احکام الله تعالی بنابر اینکه حکم او [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] بغیر [illegible] برای [illegible]
[illegible] که عبارت [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] معروف [illegible] مقام [illegible] منکرات [illegible]
[illegible] آیت سوره آل عمران [illegible] بالمعروف و ینهون عن المنکر [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] و اجتناب [illegible] صراط مستقیم است که صراط [illegible]
[illegible] مکه [illegible] الحدیث [illegible]
[illegible] مدینة العلم و علی الباب معلوم میشود که [illegible]
[illegible] که در الفاظ [illegible] در بیان الحدیث که [illegible]
[illegible] والدین را در این آیت [illegible] که [illegible]
[illegible] معلوم باب [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] حکم [illegible] دوام [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] سوره [illegible]
[illegible] در حدیث اول باب [illegible] و چهارم [illegible] برای تعجب است

پس بنگر عبارت از آنچه [illegible]

[illegible]

برای تعجب است از تفسیر [illegible] که [illegible] الی المصیر [illegible] که [illegible] الی [illegible]
سوم است [illegible] الی الله برای [illegible] فهمیده میشود از الی المصیر [illegible] والدین [illegible]
چنانچه مذکور شد [illegible] و [illegible] والدین [illegible] الی [illegible] والدین
کرده اند پس الف لام آن برای عهد خارجی است [illegible]
[illegible] والف لام آن نیز برای عهد خارجی [illegible] باشد
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه موافق [illegible] در کتاب [illegible]
از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته کراه اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة [illegible]
الی الله است [illegible] التقاید [illegible] والدین است [illegible] الانسان [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] دو نقطه [illegible]
[illegible] عبارت از شیطان یا عبارت از [illegible]
الخاص و العام عبارت است از کلامی که مورد [illegible] خاص است [illegible] عام است و این اشارت [illegible]
در خلافی که میان اصولیین است در اینکه آیا خصوصیت مورد تخصیص عام میکند یا نه پس حق اینست [illegible]
[illegible] خصوص مورد [illegible] مراد [illegible] باعتباری خاص است [illegible] باعتباری عام است [illegible]
[illegible] از جمله حکایت لقمان در قرآن اینست [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible] بعیده [illegible]
باب [illegible] منصوب فی الوصیة اشارت باینکه مراد [illegible] اینجا [illegible]
الله برای والدین [illegible] رسول الله است سوی امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام [illegible]
ایشان [illegible] الله تعالی [illegible] منصوب [illegible] مخاطب است [illegible]
[illegible] والدین [illegible] صدق کلام [illegible] امانت [illegible]
[illegible] والدین [illegible] سوی سبیل والدین [illegible]
سوره نحل ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة [illegible] الی سبیل [illegible]
بازگشت کنان سوی کسی [illegible] کار خود سوی او [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] از قول الله تعالی در سوره لقمن [illegible]
کردم [illegible] شکر کن [illegible] برای والدین تو [illegible] سوی منست بازگشت
پس امام علیه السلام گفت که والدین که واجب ساخته الله تعالی برای [illegible]

[illegible]

و میراث داده [illegible] مردمان با طاعت [illegible] الله تعالی گفت که سوی منست بازگشت
پس بازگشت [illegible] والدین میکنند سوی الله تعالی [illegible] مثقال حبه از خردل
از جمله [illegible] نخواهد کرد چنانچه بیان میشود در کتاب الایمان و الکفر در شرح حدیث
[illegible] باب [illegible] مذکور شد [illegible] والدین [illegible]
[illegible] الدین [illegible] الله تعالی [illegible]
که خاص است [illegible] مورد و عام است [illegible] که [illegible]
[illegible] که مراد اینست که [illegible] که [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] پس اطاعت [illegible]
ضلالت [illegible] بعد از آن الله تعالی [illegible]
[illegible] که گفت که [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] کلام [illegible] زبان حال [illegible]
علم [illegible] زبان حال [illegible] سوی [illegible] و آن مضمون قول الله تعالی [illegible]
[illegible] سوی من [illegible] بازگشت [illegible] امام [illegible]
که بازگشت سوی الله تعالی است [illegible] سوی [illegible] پس حذر کنید از عذاب الله تعالی [illegible]
[illegible] خوشنودی ایشان خوشنودی الله تعالی است و خشم ایشان خشم
الله تعالی است [illegible] در [illegible] الی العمیر هشتاد و اول [illegible]
[illegible] ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء قال [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و الائمة علیهم السلام من ذریتهما [illegible]
[illegible] المؤمنون [illegible]
[illegible] شرح در سوره ابراهیم [illegible]
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء [illegible]
[illegible] که [illegible] الله تعالی [illegible] کلمة الله تعالی [illegible]
[illegible] کلمه [illegible] که [illegible] در آسمان [illegible]
[illegible] در هر وقت که [illegible] باب [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] سکون [illegible] دو نقطه [illegible] گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی [illegible]
[illegible] درخت پاکیزه که بنیاد آن استحکام باشد و بالای آن [illegible] سر کشیده در آسمان
باشد راوی گفت که پس امام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله بنیاد آن درخت و امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آن درخت و امامان علیهم السلام که از اولاد رسول و امیر المؤمنین اند شاخهای آن درخت [illegible]
و علم ائمه که رسول و امیر المؤمنین اند [illegible] که هیچ زمانی خالی از آن نیست [illegible]
که مؤمنان بر بودیت رب العالمین اند [illegible] برگ آن درخت [illegible]
[illegible] راوی گفت که گفتم [illegible] که مؤمن [illegible]
پس [illegible] داده میشود [illegible] برگ در آن درخت [illegible] مؤمن [illegible]
هشتاد و دوم اصل [illegible] ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل
[illegible] فی المیثاق او کسبت فی ایمانها خیرا قال الاقرار بالانبیاء و الاوصیاء و امیر المؤمنین
علیه السلام خاصة قال لا ینفع ایمانها لانها سلبت شرح در سوره انعام چنین است هل ینظرون الا ان
تاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون [illegible] این آیت [illegible]
شرح حدیث اول باب [illegible] [illegible]
[illegible] و هل ینظرون [illegible]
[illegible] مراد [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] صاحب شریعت [illegible]
مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] اختلافات [illegible]
[illegible] رسالت رسول [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسالت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اقرار [illegible]
[illegible] احکام شریعت [illegible]
حدیث دوم باب [illegible] انتظروا انا منتظرون [illegible] از جانب الله تعالی [illegible]

[illegible]

در تفسیر من سبق در الحدیث فی المیثاق مذکور شده و مراد از میثاق آنست که مذکورست در سورهٔ اعراف الست

الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق پس مراد وقتی است که مطلع بر آیات محکمات

و ابکار انها شده باشد در آیت اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی

و مناسب این آیه در حدیث اول و دوم باب آینده و حاصل هر دو احتمال یکیست چنانکه ظاهر میشود

از حدیث دوم باب آینده [illegible] برای ظرفیت [illegible]

تعلیلات مثل [illegible] و حاصل هر یکیست

تفسیر [illegible] در الحدیث بالاقرار بالانبیاء و الاوصیاء و امیر المؤمنین علیه السلم حاصل شده بنابر اینکه

ایمان برسالت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله بی اقرار بانها [illegible]

[illegible] سلبیت [illegible] مفعول اول [illegible] و مفعول دوم محذوف

تقدیر سلبت الایمان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله تعالی در سورهٔ انعام [illegible]

[illegible] رجعت در آخر الزمان [illegible] آیات محکمات که در آنها

[illegible] ایمان آن نفس برسالت رسول آخر الزمان [illegible]

[illegible] مراد ایمان [illegible]

ایمان او برسالت رسول آخر الزمان صلی الله علیه و آله [illegible] اقرار [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلم امام گفت [illegible] ایمان [illegible]

نفی حقیقت ایمان اراده میشود حدیث دوم دوم جبل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز و جل بلی من

کسب سیئة و احاطت به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین علیه السلم فاولئک اصحاب النار هم فیها

خالدون شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل [illegible]

[illegible] در سورهٔ بقره [illegible]

[illegible] منکر ربوبیت رب العالمین شود [illegible]

[illegible]

ایشان در آتش [illegible] حدیث سوم جبل عن ابی عبیدة الحذاء قال سألت ابا جعفر علیه السلم

عن الاستطاعة و قول الناس فقال و تلا هذه الآیة و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک

خلقهم یا ابا عبیدة الناس مختلفون فی اصابة القول و کلهم هالک قال قلت قوله الا من رحم

ربک قال هم شیعتنا و لرحمته خلقهم و هو قوله و لذلک خلقهم شرح مراد باستطاعت اینجا قدرت

بعد کانت

[illegible] کسی که هر چه مشیت کند الله [illegible] آن [illegible] مراد [illegible]

[illegible] مستطیع [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] مشیت الهی [illegible]

مشیت شیطان [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الاصابة [illegible]

که معنی [illegible] مثال قول الله تعالی و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا [illegible]

[illegible] روایت است از ابو عبیده حذاء [illegible] امام محمد باقر علیه السلم [illegible]

[illegible]

ربک [illegible] و لذلک خلقهم و تمت کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعین

[illegible] صاحب کل [illegible]

[illegible] صاحب کل [illegible]

در هر زمان [illegible] حاجت [illegible] مردمان [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] از جانب الله تعالی [illegible]

مردمان مختلفند در مسائل [illegible] اختلاف [illegible]

که در الحدیث [illegible] صاحب کل [illegible]

که این حیوان [illegible] بلفظ کلهم که در تفسیر لفظ اجمعین [illegible] امام گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] لفظ الناس [illegible] شیعهٔ امامیه [illegible]

که مراد [illegible] که استثنای متصلست و لفظ کلهم [illegible]

[illegible] در الحدیث دلالت [illegible] شیعهٔ امامیه [illegible]

جبل [illegible] الامام [illegible]

کل شیء [illegible] شرح [illegible]

و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی [illegible] الامام [illegible]

پیوسته م

مرادم

برای نفس [illegible]

[illegible] برای [illegible] در سورهٔ اعراف چنین واقع است

قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین

هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه [illegible]

[illegible] برای تفسیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول آخر الزمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی الله تعالی [illegible]

[illegible] در سورهٔ اعراف [illegible]

و در این آیت اعراف که الله تعالی [illegible]

[illegible] از اول دنیا تا آخر دنیا [illegible]

[illegible] دنیا و آخرت [illegible]

[illegible]

ثم قال [illegible] فی التوریة و الانجیل یعنی النبی و الامی [illegible]

[illegible]

[illegible]

الامام و الاغلال التی کانت علیهم [illegible]

[illegible] الامام [illegible]

الامام [illegible] و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون شرح در سورهٔ اعراف

تفصیل [illegible] راجع [illegible]

الامام منصوب [illegible] مفعول [illegible]

بصیغهٔ ماضی معلوم باب [illegible]

اذا قام م

فالذین آمنوا به

چنین است الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر

و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه

و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون ترجمه [illegible] از بنی اسرائیل که [illegible] رسولا که [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] تورات و در انجیل [illegible]

[illegible]

کلمات [illegible]

[illegible]

توریة و انجیل [illegible]

[illegible] دنیا و آخرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

که است که الله تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

ام القری [illegible]

[illegible] فی الامیین رسولا منهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلمات [illegible]

در سیاق [illegible]

کلمات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انزل م

سفارش سوی او کرده باشد م

مانند م

امی یعنی او لنده م

راجع بالذین جتنبوا است که گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که النور فی هذا الموضع امیر المؤمنین والائمه
صلوات الله علیهم معنی حدیث ظاهر است از ترجمه وتوضیح اصل یعنی الذین اجتنبوا الجبت والطاغوت
ان یعبدوها والجبت والطاغوت فلان وفلان وفلان والعبادة طاعة الناس لهم ثم قال انیبوا الی ربکم
واسلموا له ثم جزاهم فقال لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة والامام یبشرهم بقیام القائم وبظهوره
وبقتل اعدائهم وبالنجاة فی الآخرة والورود علی محمد صلی الله علیه وآله الصادقین علی الحوض شرح یعنی الذین
اجتنبوا اشارت بآیه سورهٔ زمر است که والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم البشری
فبشر عباد والجبت بت است که از سنگ ومانند آن سازند وضمیر ان یعبدوها راجع بطاغوت است واشارت بانکه
لفظ الجبت ولفظ الطاغوت در آیت سورهٔ ن ولفظ الطاغوت در آیت سورهٔ زمر بیک معنی است
واستعاره شده برای امام ضلالت باعتبار ولایی او ر باحکام الهی مانند جمادات وعبادت مردمان
او را والجبت والطاغوت فلان تا آخر جمله معترضه است ثم در ثم قال بفتح ثاء سه نقطه اسم اشاره است
یا بکسر باء بتخفیف وتخفیف میم مفتوح حرف استعاره است ثم در ثم جزاهم بفتح ثاء سه نقطه معطوف برقال انیبوا است واگر برای
تراخی مرتبه است دلالت بر تعقیب میکند واگر برای تراخی زمانست اشارت بانکه نزول سورهٔ یونس
بعد از نزول سورهٔ زمر است اگر چه هر دو مکیه است ثم ازام کافر حفظ ودال مهمله مخفف والف بعد بای تحتانی
خانه معلوم باب تفعیل است الحرم کسی را سزاوار کاری شمردن پس از رسیدن آن کس بوقت آن کار است یعنی
بقول الله تعالی در سورهٔ یونس الذین امنوا وکانوا یتقون چه بجای واتقوا گفت وکانوا یتقون برای
او حال جمعی که در زمان رسول وفات یافتند وبزبان دعوی جبت وطاغوت نرسیدند اما از شان
ایشان این بود که اگر با آن زمان میرسیدند اجتناب از جبت وطاغوت میکردند یا در فعال برای تعقیب است
و میتواند بود که حالیه باشد واو در والامام حالیه است وبرای تفسیر لهم البشری است ظرف در فی الحیوة وفی
الآخرة متعلق ببشری است بیان است بشری در حیوة دنیا وبشری در حیوة آخرت در کتاب الحجة در حدیث اول
دوم باب سیزدهم که باب ماعاین المؤمن والکافر است والامام اینجا بکسر همزه است ومراد امام زمانست
خواه رسول وخواه وصی یعنی میخواهد الله تعالی بآن ما بیان نمود که در حق ایشان گفته اولئک لهم الفلاح
جمعی اند که اجتناب کردند جبت وطاغوت را که عبادت کنند آنرا جبت وطاغوت در امت محمد صلی الله علیه وآله
ابو بکر وعمر وعثمان وعبادت ایشان نماز وروزه برای ایشان نیست بلکه پیروی مردمان ایشانست ودر آن جبت
وطاغوت امت محمد وساعات مردمان با جتناب آن ایشان گفته در سورهٔ زمر که واگذارید حکم را
شرع ولیکن امام راسعه صاحب کل اختیار خود وترک شریک در ربوبیت کنند برای او لعبه انسان دیگر

اطاعت نبی و دیگر است که از سنگ ومانند آن سازند

احترت هم

بولس سزاوار اجتناب از عبادت جبت وطاغوت شمرد مؤمنان بر رسول وجمعی را که منقطع شدند یعنی
کم فرصت کردند از فعل اجتناب بالفعل را بلکه اکتفا بقوت ایمان وقابلیت اجتناب کرد خواه اجتناب
بفعل آمده باشد بعد از رسول وخواه نرسیده باشند بزمان بعد از رسول پس گفت در سورهٔ یونس
البشری الخ است وپس خوشنودی در زندگی دنیا ودر زندگی آخرت وحالی آنکه امام زمان مژده میدهد ایشان را
قائم آل محمد بکار امامت وبلاء ایشان او و بکشتن دشمنان ایشان ومژده میدهد بنجات در آخرت
وورود وبشارت بر محمد صلی الله علیه وآله واهل بیت او که راستگویانند در احکام الهیه بر سر حوض کوثر
حدیث دو هزار وچهارم اصل عن عمار الساباطی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله افمن اتبع
رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر هم درجات عند الله فقال الذین
اتبعوا رضوان الله هم الائمة وهم والله یا عمار درجات للمؤمنین وبولایتهم ومعرفتهم ایانا
یضاعف الله لهم اعمالهم ویرفع الله لهم الدرجات العلی شرح روایت است از عمار ساباطی که گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام از قول الله تعالی در سورهٔ آل عمران آیا پس آنکه پیروی کند رضای الله تعالی را
در احکام او یا بمنع که حکم از روی علم کند نه ظن مانند کسی است که بازگشت کند بخشمی از جانب الله تعالی وجای
او جهنم باشد وبد جای گشتنی است جهنم ایشان که پیروی رضای الله تعالی میکنند درجات اند نزد الله تعالی یعنی
امام گفت آنجماعت که پیروی رضای الله تعالی میکنند ایشان ائمه علیهم السلام اند وایشان بخدا قسم ای عمار درجات اند
برای مؤمنین وبه دوستی کم مؤمنان وشناختن ایشان ما را مضاعف میکند الله تعالی برای ایشان ثواب
عملهای ایشان را وبلند میکند برای ایشان درجه‌های بلند را حدیث دو هزار وپنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز وجل الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ولایتنا اهل البیت واهوی بیده الی
صدره فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملا شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله عز وجل
در سورهٔ فاطر بسوی الله تعالی بالا میرود سخن پاکیزه که از روی علم است وعمل صالح بالا میبرد آن سخن پاکیزه
را که آن عمل صالح امام دانستن ما اهل بیت رسولست ودر این اشارت کرد بدست خود بسوی سینه
خود پس هر که امام خود ندانست ما را بالا نمیبرد الله تعالی هیچ عملی از او هیچ کلمهٔ لا اله الا الله که کلم طیب است حدیث دو
هزار وششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل یؤتکم کفلین من رحمته قال الحسن والحسین
ویجعل لکم نورا تمشون به قال امام تأتمون به شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در
سورهٔ حدید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله یؤتکم ای جمعی که اظهار ایمان کردید پرهیز کنید
عذاب الله تعالی را وایمان واقعی آورید برسول او در جمیع امور او تا دهد شما را دو حصه از لطف او

بنفسی هم

در جات هم

احترت هم

کزرحمت الله تعالی است گفت مراد بکفلین حسن وحسین علیهما السلام است که مراد رحمت در ولیعت ومی اولاد
کرداند برای شما روشنی که در او میروید از احکام شرعیه بسبب آن گفت مراد بنور امامی است که اقتدا
کنید باو ودر احکام شرع تسلیم او کنید احکام نفیری دیگر گذشت در حدیث سوم باب سیزدهم حدیث دو هزار وهفتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله ویستنبئونک احق هو قال ما تقول فی علی قل ای وربی انه لحق
وما انتم بمعجزین شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ یونس و
سؤال میکنند منافقان ترا که آیا حقست آنچه گفتی در امامت علی است بگو آری قسم بصاحب کل اختیار
من بپرستی گران هر آینه حقست ونیستید شما عاجز کننده اوبا خفای حجت امامت او اشارت بانکه
آیات محکمات که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن هست تا آخر این دنیا کافیست در حجت امامت او
وبطلان دعوی های کذابان کالطلان حدیث دو هزار وهشتم اصل عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له جعلت فداک قوله فلا اقتحم العقبة فقال من اکرمه الله بولایتنا فقد جاز العقبة
ونحن تلک العقبة التی من اقتحمها نجا قال فسکت فقال لی فهلا افیدک حرفا خیر لک من الدنیا وما فیها
قلت بلی جعلت فداک قال قوله فک رقبة ثم قال الناس کلهم عبید النار غیرک واصحابک فان الله
فک رقابکم من النار بولایتنا اهل البیت شرح روایت از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گفتم او را قربانت شوم قول الله در سورهٔ البلد که بیان شد در حدیث چهل ونهم این باب چه معنی
دارد امام گفت که هر که گرامی کرد او را الله تعالی بامام دانستن ما پس تحقیق که گذشت از آن گردنه وامامت ما
آن گردنه است که هر که بقدرت وجرأت داخل آن شد نجات یافت از آتش جهنم راوی گفت پس ساکت شدم
پس امام گفت پس آیا اعلام نکنم ترا از حرفی که آن بهتر است برای تو از دنیا وهر چه در آنست گفتم بلی اعلام کن
قربانت شوم گفت آن قول الله تعالی است که معنیه آزاد کردن گردنیست بعد از آن در تفسیر این گفت بان
همه بندگان آتش جهنم غیر تو ویاران تو چه بدرستی که الله تعالی آزاد کرده گردنهای شما را از جهنم بسبب امام
دانستن ما اهل بیت رسول الله که حجاز حقیقت است مراد آزاد آنست که البته توفیق توبه از کبیره ومغفرت صغیره
میدهد گناهکار را چنانچه بیان شده در حدیث سوم باب سیصد و نهم پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث
اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر مخفی نماند که رد مفهوم این حدیث احتمال برجوع بشرح حدیث چهل
نهم این باب دارد حدیث دو هزار ونهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
وقالوا بلوی قال بولایة امیر المؤمنین علیه السلام ادخل الجنة شرح روایت از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ یونس وقالوا بلی یعنی که اقرار بربوبیت رب العالمین

امام گفت مراد آنچه گفتی هم

نجات

بزرگ پیروی خود را یافت چنانچه گفته در سورهٔ اعراف است برکم قالوا بلی ودر سورهٔ اعراف الم یؤخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ودر سورهٔ یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
امام گفت مصداق وفا بعهد در این است بعد از رسول وفا بامامت امیر المؤمنین علیه السلام است تا وقتیکه
بعید بیعنی آنکه تا وقتیکه بعید بیعنی آنکه تا وقتیکه برای شما بهشت که وعده شده برای مؤمنان حقیقی
دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات
قال الذین کفروا للذین امنوا ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا قال کان رسول الله صلی الله
علیه وآله دعا قریشا الی ولایتنا فنفروا وانکروا فقال الذین کفروا من قریش للذین امنوا الذین
اقروا لامیر المؤمنین ولنا اهل البیت ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا تعییرا منهم فقال الله
ردا علیهم وکم اهلکنا قبلهم من قرن من الامم السالفة هم احسن اثاثا ورئیا شرح من در من قرن
برای تبیین است الذین اقروا بدل یا عطف بیان الذین امنوا است ها در فقال الله برای تعقیب است
یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ مریم ومعنیش که خوانده
شود بر منافقان که بر هر کار انکار ربوبیت رب العالمین ووعده است ونیستند آیات ما که محکمات است وازان
شوا هر ربوبیت ونهی از اختلاف از روی ظن است میگویند جمعی که کافر شدند جمعی را که ایمان بربوبیت
رب العالمین ومحکمات آورده اند بعنوان معارضه که کدام از این دو طایفه که بیان ظن ومشکلان برای
طرح باشند بهتر است باعتبار منزلت نزد پادشاه ونیکوتر است باعتبار قورت لشکر واهل مجلس امام
گفت خوانده بود رسول الله صلی الله علیه وآله منافقان قریش را که بعد از او ولایت امیر المؤمنین را قبول
نکرده اند بسوی ولایت ما پس نفرت کردند در زمان رسول الله وخشک شدند بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفتند جمعی که کافر شدند بتکبیر جمعی را که مؤمن حقیقی شده بودند آن جمع که اقرار کردند برای امیر المؤمنین
وبرای ما اهل بیت رسول که کدام این دو طایفه بهتر است باعتبار منزلت دنیا ونیکوتر است باعتبار لشکر
واهل مجلس این قول برای سرزنش ومعارضه بود از جانب آن جمع که کافر شدند مخفی نماند که انزلها
بتر نگاهان هستند باین میشوند ومیگویند که چون میشود که اینها بزرگان اصحاب وپادشاهان وعلمای
که سیصد وچهار صد تصنیف دارند بجهنم بروند واین مشتی رافضی که در مجلس راه ندارند وادرس باطل
مذهب خود نیستوانند کرد ببهشت روند پس گفت الله تعالی برای رد بیان بر جان ائمه ضلالت اعتراف الی نحن
اجمالی متصل بآن در سورهٔ مریم وبسیار بودند که هلاک کردیم از قرن یعنی از امتهای گذشته ایشان
بهتر از این جماعت ائمه ضلالت وپیروان ایشان بودند باعتبار مال واسباب وباعتبار نمود ومنزلت میان خلایق اصل

چگونه هم

قلت و قوله من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدا قال كلهم كانوا في الضلالة لا يؤمنون بولاية امير المؤمنين
عليه السلم ولا بولايتنا فكانوا ضالين مضلين فيمد لهم في ضلالتهم وطغيانهم حتى يموتوا فيصيرهم الله شرا
مكانا واضعف جندا قلت قوله حتى اذا رأوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا
واضعف جندا قال اما قوله حتى اذا رأوا ما يوعدون فهو خروج القائم وهو الساعة فسيعلمون
اليوم وما ينزل بهم من الله على يدي قائمه فذلك قوله من هو شر مكانا يعني عند القائم واضعف جندا
شرح كلمه مستقل شده و بجاي اكثرهم براي مبالغه در يكي مستثني در آيه مي آيد الا من اتخذ عند الرحمن عهدا
يعني گفتم چه معني دارد قول الله تعالى در حق آنكه كافران بعنوان [illegible]
سوره مريم هركه در گمراهيست [illegible] از آن آيات محكمات [illegible]

[illegible]

[illegible] اشتباه میکند بمکان نبرسان آن شاهد اینکه مراد بنور امامت قول الله [illegible]
انکار است که ایمان آوردند بربوبیت الله تعالی و بکاجیت برسول او و بی جهت بنوری که فرو فرستادیم
پس نور امامت و پس مراد انست که اطلاق نور بر امام [illegible] امامت [illegible] ان کرد باعتبار علم او
بجمیع احکام و اگر در این آیت حمل کنیم نور را بر قرآن مستلزم تکرار میشود چه ایمان برسول و ایمان
بقرآن یکی در ایمان میشود اصل گفتم هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق قال هو
الذی امر رسوله بالولایة لوصیه و الولایة هی دین الحق قلت لیظهره علی الدین کله قال یظهره علی جمیع الادیان
عند قیام القائم قال یقول الله و الله متم ولایة القائم و لو کره الکافرون بولایة علی قلت هذا تنزیل
قال نعم اما هذا الحرف فتنزیل و اما غیره فتاویل شرح هدی یعنی بعنایت [illegible] قرآن و امام
زمان که عالم باشد بجمیع احکام الهیه چنانچه گفته در سورة البقرة شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی
للناس و بینات من الهدی و الفرقان بنابر اینکه هدی در اول حال قرآن است و در دوم عبارت از امام
زمانست و من برای سببیت است و فرقان محکم قرآن است چنانچه می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم
باب [illegible] که باب النوادر است [illegible] امام زمان و محکم قرآن [illegible] آیات قرآن بینات میشود زیرا که
از محکمات [illegible] اختلاف از روی علم صحیح شده امامت امام عالم بجمیع [illegible] معلوم میشود و چون
او رایسته از متشابهات [illegible] مراد [illegible] مراد [illegible] چنانچه گفته در سورة
یونس و سورة النجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا [illegible]
برسالت چنانچه گذشت در شرح حدیث اول باب [illegible] بیان معنی مستقیم فیه لفظی [illegible]
که مقصود متکلم باشد و خارج از مستقیم فیه الفاظ باشد پس معانی مستقیم فیه نخواهد بود متن گفتم چه معنی دارد در سورة
توبه و سورة فتح الله تعالی آنکسیست که فرستاده رسول خود را با آنچه [illegible] امامت و برای علم گفت مراد
اینست که او کسیست که امر کرده رسول خود را به تبلیغ ولایت [illegible] برای وصی رسول و او [illegible] بودن
وصی است برای علم گفتم چه معنی دارد اینکه تا غالب کند دین حق را بر جمیع ادیان گفت غالب میکند دین حق را
بر جمیع ادیان نزد ایستادن قائم آل محمد یعنی که مردمان آن وقت اتفاق [illegible]
امام گفت [illegible] میگوید الله تعالی در سورة صف والله متم نوره [illegible] ولایت قائم است
هر چند که کراهت کنند منکران ولایت علی گفتم اینکه برای امام [illegible] برای کافران [illegible] بیان مستقیم فیه لفظ است
گفت آری اما این بیان معنی [illegible] بیان مستقیم فیه است و اما بیان معنی دیگر پس بیان معنی خارج از مستقیم فیه است
اشارتست به معنی دیگر که مذکور شد در شرح فقرات اول این حدیث اصل گفتم ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا

الطف بیان مستقیم فیه

و سورة صف

قال ان الله تبارک و تعالی سمی من لم یتبع رسوله فی ولایة وصیه منافقین و جعل من جحد وصیه
امامته کمن جحد محمدا صلی الله علیه و آله و انزل بذلک قرآنا فقال یا محمد اذا جاءک المنافقون بولایة
وصیک قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین بولایة علی لکاذبون
اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله و السبیل هو الوصی انهم ساء ما کانوا یعملون ذلک بانهم
آمنوا برسالتک و کفروا بولایة وصیک فطبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون قلت ما معنی لا یفقهون
قال یقول لا یعقلون بنبوتک شرح اتخذوا استینافست برای بیان اینکه کذب ایشان در این دعوی باعتبار
خواهش نیست بلکه باعتبار چیزیست که خیال کرده اند که آن دعوی نیست و آن دعوی را برای اثبات آن
میکنند و آن مخالف واقعست زیرا که ایمان [illegible]
ایمانهم بفتح همزه یعنی چیزیست که [illegible] قراءة الحسن ایمانهم بکسر
و حاصل هر دو قراءت یکیست و با در بنبوتک برای تقویت است متن گفتم چه معنی دارد در سورة منافقین
که آنکه [illegible] منافقان [illegible] که ایشان مؤمن شده اند باز کافر شده اند مراد اینست که ذکر ایمان [illegible]
[illegible] امام گفت برای بیان اینکه ثم در اینجا برای بیان تعجب و تراخی رتبه است نه برای تراخی زمان [illegible]
و تعالی نامیده کسی را که [illegible] رسول او را در ولایت وصی او منافقان یعنی که منافق را [illegible]
[illegible] منافق برسالت و دیگری مؤمن برسالت منافق بوصایت و گردانیده کسی را که منکر شود وصی او را [illegible]
مانند کسی که منکر شده باشد نبوت محمد صلی الله علیه و آله را [illegible] قول الله تعالی در سورة منافقین هم
الذین یقولون که مراد اینست که این منافقان [illegible] فرستاده [illegible] مضمون آیاتی از قرآن
[illegible] که گفته ای محمد [illegible] آمدند نزد تو این منافقان که بسبب انکار ولایت وصی تو منافقند گفتند گواهی
میدهیم بجا بدرستی که تو هر آینه رسولی از جانب الله تعالی و الله تعالی میداند که تو هر آینه رسول اویی و الله تعالی
گواهی میدهد بدرستی که منافقان بانکار ولایت علی هر آینه دروغگویانند بیان دروغگویی ایشان [illegible] فرا گرفته اند
سپری از آتش جهنم یعنی اینکه خیال کرده اند [illegible] میگوید الله تعالی میداند که تو [illegible]
[illegible]

بولایة علی م

لازم

برای هم

بلکه معطوف و معطوف علیه در یک وقت است پس [illegible] الله تعالی [illegible] ایشان [illegible]
معنی [illegible] گفت [illegible] خوب [illegible] نبوت ترا که برای چه [illegible] است اشارتست بانست [illegible]
که آن برای اینست که مصداق تصدیق بربوبیت بزرگ خود را ایشان ولایت وصی [illegible] اصل
قلت و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله قال و اذا قیل لهم ارجعوا الی ولایة علی یستغفر
لکم النبی من ذنوبکم لووا رؤسهم قال الله و رأیتهم یصدون عن ولایة علی و هم مستکبرون علیه ثم عطف
القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله
لا یهدی القوم الفاسقین یقول الظالمین لوصیک شرح گفتم چه معنی دارد در سورة منافقین [illegible]
منافقان [illegible] استغفار کند برای شما رسول الله امام گفت که مراد اینست که [illegible] ایشان را [illegible]
سوی قبول ولایت علی تا استغفار کند برای شما [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] میکنند [illegible] از قبول
ولایت علی [illegible] ایشان [illegible] از جانب الله تعالی
[illegible] بیان [illegible] الله تعالی
[illegible] ایشان خواه استغفار کنی برای ایشان یا استغفار نکنی برای
ایشان هرگز نمی آمرزد الله تعالی برای ایشان گناه ایشان را بدرستی که الله تعالی [illegible]
[illegible] میگوید [illegible] اصل قلت افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا
علی صراط مستقیم قال ان الله ضرب مثل من حاد عن ولایة علی کمن یمشی علی وجهه لا یهتدی لامره و جعل من تبعه سویا
علی صراط مستقیم و الصراط المستقیم امیر المؤمنین علیه السلام شرح گفتم چه معنی دارد در سورة الملک [illegible]
میرود افتاده بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که میرود درست بر راه راست گفت بدرستی که الله تعالی [illegible]
کسی را که منحرف شده از ولایت علی مانند کسی که میرود [illegible] راه نمی یابد برای کار [illegible] چنانچه گفت در سورة
[illegible] و گردانیده کسی را که تابع علی شد درست بر راه راست و راه راست ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام است اصل قال قلت قوله انه لقول رسول کریم قال یعنی جبرئیل عن الله فی ولایة علی قال قلت
و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون قال قالوا ان محمدا کذاب علی ربه و ما امره الله بهذا فی علی فانزل
الله بذلک قرآنا فقال ان ولایة علی تنزیل من رب العالمین و لو تقول علینا محمد بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین ثم عطف القول فقال ان ولایة علی لتذکرة للمتقین للعالمین
و انا لنعلم ان منکم مکذبین و ان علیا لحسرة علی الکافرین و ان ولایته لحق الیقین فسبح باسم ربک العظیم

[illegible] علی م

[illegible]

یقول اشکر ربک العظیم الذی اعطاک هذا الفضل شرح این فقرات قرآن از سورة الحاقة است
و بعض آنها نقل بالمعنی است کذاب بصیغه مبالغه است [illegible] مشهور [illegible] مبالغه [illegible]
استعاره [illegible] مبالغه [illegible] چنانچه [illegible] استعاره [illegible]
[illegible] از مبالغه و تکرار است معنی تنزیل مقابل تاویل است و بیان شد در شرح [illegible]
جمع اقوال [illegible] و ذکر آن برای مبالغه [illegible] و اشارت [illegible]
[illegible] اشارت [illegible]
[illegible] برای نفی [illegible] برای اثبات [illegible] راوی گفت گفتم چه معنی دارد
بدرستی که آن هر آینه سخن فرستاده ایست گرامی گفت میخواهد اینرا که سخن جبرئیل است از جانب الله تعالی
در ولی [illegible] بودن علی راوی گفت گفتم چه معنی دارد و نیست آن سخن [illegible] کم مؤمن بربوبیت
رب العالمین میشوید امام گفت اصحاب گفتند بدرستی که محمد مبالغه [illegible] بر صاحب کل اختیار
خود [illegible] الله تعالی [illegible] تکرار و مبالغه [illegible] الله تعالی [illegible] مضمون [illegible]
از قرآن پس گفت بدرستی که بیان ولایت علی تنزیل است از صاحب کل اختیار [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] هر آینه [illegible]
سوی سخن اول [illegible] بدرستی که [illegible] ولایت علی هر آینه [illegible]
برای پرهیزکاران [illegible] مراد اینست که برای [illegible] در حق منکران ربوبیت و بدرستی که
[illegible] منکران ولایت علی [illegible] بیان ولایت علی [illegible]
و بدرستی که علی هر آینه باعث حسرت خواهد بود در روز قیامت باعتبار کمال تقرب الهی برای منکران
ربوبیت رب العالمین و بدرستی که ولایت علی [illegible] ولایات [illegible]
احکام الهی که [illegible] الله تعالی [illegible]
ربوبیت [illegible] صاحب کل اختیار خود [illegible] الله تعالی در این سخن [illegible]
صاحب کل اختیار خود را [illegible] این فضیلت که [illegible] علی کسی که حسرت بر کافران است
و ولایت او [illegible] اشارتست باینکه [illegible] برای شکر است [illegible]
در تسبیح و باینکه العظیم صفت مضاف الیه است نه صفت [illegible] باعتبار عظمت [illegible]
از صفات الهی [illegible] باعتبار صفات کمال اصل قلت قوله لما سمعنا الهدی آمنا به قال الهدی الولایة

قول الله [illegible]

باینکه م

آیتاً بمولانا لمن آمن بی و بولایة مولاه فلا یخاف بخسا ولا رهقا قلت تنزیل قال لا تأویل قلت
قوله لا املک لکم ضرا ولا رشدا قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله دعا الناس الی
ولایة علی فاجتمعت الیه قریش فقالوا یا محمد اعفنا من هذا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وآله
هذا الی الله لیس الیّ فاتهموه وخرجوا من عنده فانزل الله قل انی لا املک لکم ضرا
ولا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله ان عصیته احد ولن اجد من دونه ملتحدا الا بلاغا
من الله ورسالاته فی علی قلت هذا تنزیل قال نعم ثم قال توکیدا ومن یعص الله ورسوله
فی ولایة علی فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا قلت حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من
اضعف ناصرا واقل عددا یعنی بذلک القائم وانصاره **شرح** این فقرات قرآن در سوره جن است
ولیعلم [illegible] یعنی [illegible] **یعنی** کفتم چه معنی دارد قول الله تعالی از زبان مومنان
جن [illegible] که شنیدیم [illegible] مصداق ربوبیت رب العالمین [illegible] کرویدیم بان کفت [illegible] ولایت
امیر المومنین [illegible] که کرویدیم [illegible] اختیار [illegible] یؤمن [illegible]
کرویده بولایت صاحب اختیار [illegible] در روز قیامت [illegible]
اعمال خود را [illegible] ثواب [illegible] کناه [illegible]
مستقل فیه [illegible] بیان مصداق ولازم [illegible] کفت بیان [illegible] بیان [illegible]
چه معنی دارد قول او [illegible] برای ضرر [illegible] مراد اینست [illegible]
[illegible] ضلال کفت امام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله خواند مردم را سوی
قبول ولایت علی علیه السلام [illegible] قریش [illegible] ای محمد معاف دار ما را از قبول [illegible]
پس کفت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله اختیار این کار سوی الله تعالی است [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] مراد اینست که [illegible]
اینست که [illegible] نفاق [illegible]
کوید ضلالا ولا رشدا [illegible] اینست که [illegible] عذاب الله تعالی [illegible]
[illegible] رسانیدن [illegible]
[illegible] عذاب الهی کفتم [illegible] رسالاته [illegible]
که در حق علی است تنزیلست کفت آری تنزیلست نه تاویل [illegible] الله تعالی برای تاکید [illegible]

فی اهذه

جون

مخالفت کند الله تعالی و رسول او را در ولایت علی [illegible] که مهیا شده برای ایشان جهنم
[illegible] کفتم چه معنی دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] **جمیل** قلت فاصبر علی ما یقولون قال یقولون فیک واهجرهم
هجرا جمیلا وذرنی یا محمد والمکذبین بوصیک اولی النعمة ومهلهم قلیلا قلت ان هذا تنزیل
قال نعم **شرح** در سوره مزمل [illegible]
[illegible] **یعنی** کفتم چه معنی دارد [illegible]
که الله تعالی رب المشرق والمغرب لا اله الا هو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب النار [illegible]
بیان [illegible] **جمیل** قلت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب قال
یستیقنون ان الله ورسوله ووصیه حق قلت ویزداد الذین آمنوا ایمانا قال ویزدادون بولایة
الوصی ایمانا قلت ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون قال بولایة علی قلت ما هذا الارتیاب
قال یعنی بذلک اهل الکتاب والمؤمنین الذین ذکر الله فقال ولا یرتابون فی الولایة قلت وما
هی الا ذکری للبشر قال نعم ولایة علی قلت انها لاحدی الکبر قال الولایة قلت لمن شاء منکم ان
یتقدم او یتاخر قال من تقدم الی ولایتنا اخر عن سقر ومن تاخر عنا تقدم الی سقر الا اصحاب الیمین
قال هم والله شیعتنا قلت لم نک من المصلین قال انا لم نتول وصی محمد والاوصیاء من بعده
ولا یصلون علیهم قلت فما لهم عن التذکرة معرضین قال عن الولایة معرضین قلت کلا انها
تذکرة قال الولایة **شرح** این فقرات قرآن از سوره مدثر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واعلم

با امام

بولایت [illegible] ربوبیت رب العالمین [illegible] امام کفت [illegible]
مراد اینست که ولایت [illegible] انبیا که [illegible] امت ولایت علی است برای [illegible]
[illegible]
برای [illegible] از این آیت ظاهر میشود [illegible]
[illegible]
ششم کفتم چه معنی دارد کلا والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر
[illegible] ذکری [illegible] ولایت برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کفت ولایت مراد است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب الزمان علیه السلام است [illegible]
[illegible]
چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] باب [illegible] ان طائفة من الناس [illegible]
[illegible] صاحب الزمان [illegible] **هفتم**
کفتم چه معنی دارد [illegible]
سوی ولایت [illegible]
[illegible]
[illegible] **هشتم** کفتم چه معنی دارد کل نفس بما کسبت
رهینة الا اصحاب الیمین [illegible] کفت [illegible]
[illegible]
[illegible] **نهم** کفتم چه معنی دارد

از ابتدای [illegible]

ولا اصحاب [illegible] الا اصحاب [illegible] **یعنی اول** کفتم چه معنی دارد قول الله تعالی علیها تسعة عشر
وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم** کفتم چه معنی دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوم** کفتم چه معنی دارد [illegible]
[illegible]
کفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **چهارم** چه معنی دارد وما یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکری للبشر [illegible]
صاحب کل اختیار [illegible]

بکوینده

بودن

چهارم

کفتم

نشنودیم از اهل صلوة گفت مراد اینست که چگونه شنیدم که [illegible] امام خود [illegible] وصی محمد را و اوصیای

که بعد از وصی محمدند [illegible] ذکر اوصیای محمد صلوة بر ایشان [illegible]

[illegible] که صلوة را مخصوص رسول میشمارند تحقیق معنی صلوة [illegible] این باب

[illegible] گفتم چه معنی دارد [illegible] ایشان را بر حالی که از یاد آوری ربوبیت رب العالمین رو

گردانند گفت مراد اینست که از ولایت وصی رو گردانند یازدهم گفتم چه معنی دارد [illegible]

[illegible] که آن یاد آوریست گفت مراد اینست که ولایت [illegible]

رب العالمین و احکام الهی است [illegible]

[illegible]

نسبت به بندگان او کرده مثل بعث رسل و انزال کتب و تعیین اوصیای دانایان حکیم مسائل [illegible]
رسل و دادن گونه ای از وسعت در قدرت که قدر مشترک است میان سعید و شقی چنانچه گفته لا یکلف الله
نفسا الا وسعها دوم نوعی دیگر از وسعت در قدرت که زائد است بر قدر مشترک تکلیف و باعث طاعت البته
و آن بر الله تعالی واجب نیست لیکن برای جمعی که میداند که اگر اکتفا بقدر مشترک کند اطاعت میکردند
لطف زائد را اجرا میکند و برای بعضی جمعی که میداند که اگر اکتفا بقدر مشترک میشد مخالفت میکردند از لطف زائد
نمیکند و برای بعضی دیگر میکند و از این تقریر ظاهر میشود که بر رفع استیناف بیانیست برای دفع وهم کوتاه
سائلی گفت که هرگاه همه محل لطف باشند پس مستحق خواهند بود در قدرت و الله تعالی قوی عزیز نخواهد بود
و الا تفاوت در طاعت و معصیت نخواهد بود جواب داد که بلطف زائد تفاوت بهم میرسد پس مستحق نیستند
و او قوی عزیز است و ایضا ظاهر میشود که من کان یرید استیناف بیانی است اول است گویا که سائلی
گفت تفاوت در لطف زائد خلاف عدالت است جواب داد که لطف زائد مبنی بر علم الله تعالی است که بر تقدیر
که اکتفا بلطف مشترک میکرد هر کسی چه میکرد و بنا بر آن لفظ کان درآورد و جواب شرطیه برای دلالت بر تقدیر یا
برای دلالت بر وقت تکلیف اوست که در آن وقت [illegible] از لطف واقع شده چنانچه می آید در حدیث
دوم باب آینده و حاصل هر دو یکیست و اگر برای این میبود میگفت و من یرد حرث [illegible]
[illegible] مراد به دولت دولت دنیا در زمان [illegible] و ما نحن فیه آن نیست بلکه مراد دولت [illegible]
احکام الهی است و من کان بتقدیر قلت و من کان است یعنی گفتم چه معنی وارد در سورهٔ شوری الله لطیف بعباده
یرزق من یشاء و هو القوی العزیز الله تعالی لطف کننده است با جمیع بندگان خود بیان این آنکه روزی میکند
بعنوان توفیق هر کرا که میخواهد ایمان بر بوبیت رب العالمین و دولت [illegible] گفت مراد
که روزی میکند ولایت امیر المؤمنین یا بمعنی که بعد از رسول مصداق ایمان بر بوبیت الله است گفتم چه معنی دارد
بیان این آنکه هر که اراده میداشت زراعت آخرت را گفت مراد بزراعت آخرت شناخت امیر المؤمنین
و اولاد اوست که بعد از رسول با شناخت ایشان [illegible] علی [illegible] گفتم چه معنی دارد
[illegible] برای او در زراعت او گفت مراد [illegible] بعنوان توفیق [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] احکام الهی [illegible] دولت ایشان مراد [illegible]
[illegible] بعنوان توفیق [illegible] مؤمنان [illegible]
گفتم چه معنی [illegible] اراده میکند [illegible] زراعت دنیا را [illegible]
مراد [illegible] معرفت دولت [illegible] ایشان [illegible] امام علیه السلم [illegible]

یا بمعنی هر

حرث هر

[illegible]

تصدیق با امامت ایشان آن وقت [illegible] تا کشته میشود پس هلا نصیبی از اسلام بر ندارد باب [illegible]
[illegible] اصل باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولایة شرح این بابیست که در آن لطائف و نکات
که جمع کننده است فوائد بسیار را با جمع انبیا و ملائکه و مؤمنان از جمله روایت اهل البیت در آن است
اهل البیت و در این باب نه حدیث است اول اصل کان ابو جعفر علیه السلم یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا
بالولایة و هم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر و الاقرار له بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوة شرح
گرفت پیمان شیعهٔ امامیه ما را با امام خود داشتن ما در حالی که ارواح ایشان بشکل موران کوچک بود در
روزی که گرفت پیمان بر ارواح بشکل موران و گرفت پیمان شیعه ما آن وقت با اقرار برای الله تعالی [illegible]
کل اختیار [illegible] بودن و برای محمد صلی الله علیه و آله بنبوت دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان
الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب و کان ما احب ان خلقه من طینة الجنة و خلق من ابغض مما ابغض
و کان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال فقلت و ای شیء الظلال قال الم تر الی
ظلک فی الشمس شیء و لیس بشیء ثم بعث الله فیهم النبیین یدعونهم الی الاقرار بالله و هو قوله و لئن
سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فاقر بعضهم و انکر بعض ثم دعاهم
الی ولایتنا فاقر بها والله من احب و انکرها من ابغض و هو قوله فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل ثم
قال ابو جعفر علیه السلم کان التکذیب ثم شرح الحدیث با اندک اختلافی می آید در حدیث سوم باب سوم
کتاب الایمان و الکفر [illegible] برای تفصیل است [illegible] در این حدیث جا مستقل شده اول و دوم موصوله است
اول در کتاب الایمان و الکفر من است و آن [illegible] است و سوم مصدریه است و عبارتست از مصدر احب ما احب [illegible]
در خلقه راجع با در ما احب است و چهارم موصوله است و پنجم مصدریه است و عبارتست از مصدر ابغض در ما ابغض
منصوب در خلقه راجع با در ما ابغض است و ششم نافیه است و هفتم موصوله است و ذکر کان ما احب [illegible]
[illegible] برای اشارت بدو چیز است اول اینکه محبت و بغض الهی از صفات فعل است نه از صفات ذات چنانچه بیان شد در
باب [illegible] کتاب التوحید دوم اینکه محبت و بغض الهی داخل علت [illegible] طاعت و معصیت بندگان نیست زیرا که مراد و مادر
احب است خوشکوارت و مراد بما در ما ابغض است [illegible] است که مذکور میشود در حدیث اول باب دوم کتاب الایمان و الکفر
و مراد بطینة الجنة جزء [illegible] است [illegible] است که الله تعالی میدانند بعلم غیب خود که هر که از آن مخلوق شود [illegible]
خواهد بود برای حکمی یا مشیتی باختیار خود خواهد بود خواه خوشکوار شود و خواه [illegible] و مراد بطینة النار جزء [illegible]
[illegible] است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که اگر کسی از آن مخلوق شود چنین خواهد بود خواه [illegible]
و خواه خوشکوار [illegible] در خلقه [illegible] و تخفیف [illegible] معلوم است [illegible]

و الاقرار [illegible]
میکفت امام محمد باقر علیه السلم [illegible]

[illegible]

برای حکمی یا حجتی باختیار خود خواهد بود دوم

در [illegible] و نون [illegible] بمعنی [illegible] الظلال [illegible] و اینجا استعاره شده برای
منزله چیزی [illegible] بمعنی شیئی غیر معتبر است که محض [illegible] است [illegible] و مبدأ احکام ثواب و عقاب
نمیشود نظیر این آنکه وجود ذهنی را وجود ظلی میگویند [illegible] در اول [illegible] و کسر [illegible]
و فتح نون بصیغهٔ تثنیه است و مراد دو راه ظاهر است که یکی راه تصدیق ربوبیت است که ظاهر المصلحت و دیگری
راه انکار ربوبیت است که ظاهر البطلان است چنانچه گفته در سورهٔ البلد و هدیناه النجدین و در [illegible] دوم
فتح نون و کسر با [illegible] بصیغهٔ جمع است و آن تصحیف [illegible] در اول و در دوم [illegible] ضمیر [illegible]
راجع بالله است و جمله حالیه است [illegible] و مقصود این است که اقرار بالله تعالی یعنی اقرار بخالقیت
اوست که مذکور است در این آیت و خالقیت او لازم دارد ربوبیت او را یعنی صاحب کل اختیار هر کسی [illegible]
بودن و شریک نداشتن در حکم از پیش خود و مقصود این است که [illegible] در دل [illegible]
زیرا که جمیع منکران رسالت اقرار بخالقیت الله تعالی میکنند بلکه در میان ایشان دو صنف از زنادقه هستند
که ایشان را دهریه مینامند چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب [illegible] کتاب و جوه
الکفر است پس آن ضمیر راجع است بمنکران ولایت از جمله منسوبان باسلام [illegible]
راجع بمصدر انکر است [illegible] و ما موصوله است یا برای سببیت است و ما مصدریه است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت بدرستی که الله تعالی [illegible] این مخلوقین را [illegible] هر کرا که دوست
داشت [illegible] دوست داشت و بود دوست داشتن الله تعالی آنچه را که دوست داشت [illegible]
[illegible] هر کرا که دوست نداشت از آنچه دوست نداشت و بود دوست نداشتن او آنچه را که دوست نداشت
[illegible] بعد از آن برانگیخت محبوبان و مبغوضان را در سایه ها [illegible]
مراد [illegible] بر سبیل استعاره مستقل شود گفت آیا نظر نکردی [illegible]
که چیزیست اما غیر معتد به [illegible] است بعد از آن برانگیخت الله تعالی در ایشان [illegible]
[illegible] سوی اقرار بالله تعالی و آن اقرار مذکور است در قول الله تعالی در سورهٔ [illegible]
اگر سوال کنی منکران ولایت را از جمله منسوبان باسلام که کیست [illegible] ایشان را [illegible] الله
بعد از آن الله تعالی خواند ایشان را سوی اقرار بانبیا پس اقرار کردند بعضی ایشان خواه محبوب و خواه
مبغوض و منکر شدند بعضی [illegible] بعد از آن خواند ایشان را سوی اقرار بامامت ما [illegible]
کرد [illegible] هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شد آن را هر که الله تعالی دوست نداشت او را [illegible]
انکار مذکور است در قول الله تعالی در سورهٔ [illegible] تکذیب کردند پیشتر از این که وقت تکلیف [illegible]

صحابه تا آخرم

[illegible]

و ما قبت [illegible]

[illegible] بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلم [illegible] تکذیب منکران نبوت و ولایت [illegible]
تکلیف [illegible] و جود [illegible] سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال [illegible]
[illegible] الا بها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت اول [illegible] بودن معصوم [illegible]
بودن الله تعالی است که فرستاده شده هیچ [illegible] هرگز مگر برای تبلیغ آن اول [illegible] بودن الله تعالی
یعنی [illegible] چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ما من نبی قط الا
یعرف حقنا و یفضلنا علی من سوانا شرح [illegible] معطوف بر حقنا بعطف تفسیر و مراد [illegible] الله تعالی است
[illegible] یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت [illegible]
[illegible] در میان احکام شریعت خود وجوب شناخت حق و ولایت اهل البیت
[illegible] پنجم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی جعفر علیه السلم
قال سمعته یقول و الله ان فی السماء لسبعین صفا من الملائکة لو اجتمع اهل الارض کلهم یحصون عدد کل صف منهم
ما احصوهم و انهم لیدینون بولایتنا شرح کل یعنی کل مجموعی است نه کل افرادی یعنی روایت است از ابو الصباح
کنانی از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت [illegible] بدرستی که در آسمان [illegible] هفتاد
صف از ملائکه است که اگر جمع شوند اهل زمین همگی از حساب [illegible] یک صف از ایشان [illegible]
[illegible] بدرستی [illegible] عبادت الله تعالی میکنند [illegible] دوستی [illegible]
ایشان [illegible] در اظهار دوستی با صلوة بر محمد و آل محمد ششم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال ولایة علی
علی مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و وصیة علی
شرح روایت است از امام موسی کاظم علیه السلم که گفت اولی [illegible] بودن علی نوشته شده در جمیع کتب انبیا
و [illegible] الله تعالی رسولی مگر با تبلیغ نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلم هفتم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال ان الله عز و جل نصب علیا علیه السلم علما بینه و بین خلقه [illegible]
[illegible] کان کافرا و من جهله کان ضالا و من نصب معه شیئا کان مشرکا و من جاء بولایته دخل الجنة
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل [illegible] علی علیه السلم [illegible]
خود و میان مخلوقات خود پس هر که شناخت ولایت او [illegible] مؤمن بربوبیت رب العالمین [illegible]
ولایت او [illegible] برای [illegible] ربوبیت رب العالمین است [illegible] ولایت او [illegible]
و هر که [illegible] با او کسی دیگر را [illegible] مشرک و هر که [illegible] در روز قیامت شناخت ولایت علی [illegible]
[illegible] داخل بهشت شده هشتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول ان علیا علیه السلم باب [illegible]

جاء [illegible]

[illegible]

کان هر

شد منکر ربوبیت رب العالمین [illegible]
که ولایت او [illegible]

کلا فی منونه و من خرج منه کان کافرا و من لم یدخل فیه و لم یخرج منه کان فی الطبقة الذین قال تبارک
و تعالی لی فیهم المشیئة شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت هر آینه که علی علیه السلم دروازه است برای
تصدیق ربوبیت رب العالمین که گشوده است الله تعالی برای خلایق بعد از رسول علیه السلم پس هر که داخل
آن دروازه شد یعنی که محکمات قرآن را که در آن معنی از اختلاف اندر وی طول هست دانست و تصدیق ولایت علی
کرده است مؤمن حقیقی بر ربوبیت رب العالمین و هر که بیرون رفت از آن در یعنی که تصدیق ولایت علی نکرد
شد منکر ربوبیت رب العالمین و هر که داخل آن در نشد و بیرون نیز نرفت از آن در یعنی که تصدیق ولایت علی
کرد اما نه با نیز دشمنی کرد اما نه که ولایت او برای این واجب است که مصداق ربوبیت رب العالمین است چنانکه
گذشت در حدیث [illegible] شد در طایفه که گفت الله تبارک و تعالی که مراست در ایشان خواهش اگر
خواهم می بخشم و اگر خواهم عذاب میکنم متن اصل کان ابو جعفر علیه السلم یقول ان الله اخذ میثاق
شیعتنا بالولایة لنا و هم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر بالاقرار له بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه
و آله بالنبوة و عرض الله عز و جل علی محمد امته فی الطین و هم اظلة و خلقهم من الطینة التی خلق
منها آدم و خلق الله ارواح شیعتنا قبل ابدانهم بالفی عام و عرضهم علیه و عرفهم رسول الله صلی الله
علیه و آله و عرفهم علیا و نحن نعرفهم فی لحن القول شرح میگفت امام محمد باقر علیه السلم هر آینه که الله تعالی
گرفت پیمان شیعه ما را با ولی [illegible] بودن برای ما در حالی که ایشان بر شکل موران بودند یعنی که ارواح
بی ابدان بودند روزی که گرفت پیمان را بر آن ارواح بشکل موران باقرار برای الله تعالی بصاحب کل
هر کسی و هر چیز بودن و برای محمد صلی الله علیه و آله به نبوت و وا نمود کرد الله عز و جل بر محمد صلی الله علیه و آله امت
او را در ما ده که سرشتهای ایشان از آن مخلوق میشود یعنی که ماده ابدان ایشان را با و نمود در حالی که ارواح
ایشان بودند چنانکه بیان شد در حدیث دوم این باب و آفرید ابدان ایشان را از ماده که آفرید از آن
آدم را و آفرید الله تعالی ارواح شیعه ما را پیش از آفریدن سرشتهای ایشان بدو هزار سال و وا نمود کرد
شیعه ما را بر آدم و شناسانید ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی که ایشان شناختند
او را یعنی که او شناخت ایشان را و شناسانید ایشان را علی علیه السلم و ما میشناسیم شیعه را در لحن
سخن یعنی آنکه تقریر [illegible] خود و شیعه خود کنند است بقول الله تعالی در سوره محمد و لتعرفنهم فی لحن القول
باب صد و نهم اصل باب فی معرفتهم اولیاءهم و التفویض الیهم شرح این باب است در بیان شناختن ائمه
دوستان خود را و در آنکه الله تعالی وا گذاشته بسوی ائمه جواب سائل را یعنی که اگر مصلحت بینند
آنچه پرسند ایشان بگفتند می شناختند حال سائل را جواب میگویند کاه تنزیل آیت و کاهی تاویل آیت [illegible]

بیعت معنی تنزیل و تاویل بیان شد در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم و در این باب سه حدیث است
حدیث اول اصل عن صالح بن سهل عن ابی عبد الله علیه السلم ان رجلا جاء الی امیر المؤمنین علیه
السلم و هو مع اصحابه فسلم علیه ثم قال له انا و الله احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین علیه السلم
ما انت کما قلت ویلک انی لا احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین کذبت ما انت کما قلت ان الله خلق
الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرض علینا المحب لنا فو الله ما رأیت روحک فیمن عرض علینا فاین
کنت فسکت الرجل عند ذلک و لم یراجعه و فی روایة اخری قال ابو عبد الله علیه السلم کان فی النار شرح
روایت است از صالح بن سهل از امام جعفر صادق علیه السلم آنکه مردی آمد بسوی امیر المؤمنین علیه السلم و همراه
یاران خود بود پس سلام کرد بر امیر المؤمنین بعد از آن گفت او را و الله هر آینه من که دوست
میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلم دروغ گفتی گفت بلی که نه ام
هر آینه که من دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین دروغ گفتی نیستی تو
چنانکه گفتی هر آینه که الله تعالی آفرید ارواح را پیش از ابدان بدو هزار سال بعد از آن وا نمود کرد بر ما
پس چه شد که دوست را [illegible] و در روایت دیگر گفت امام جعفر صادق علیه السلم
بود آن روز در میان اهل نار حدیث دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان
و حقیقة النفاق شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلم که گفت هر آینه که ما ائمه میشناسیم مرد را هرگاه که
دیدیم او را بمصداق ایمان و مصداق نفاق او که [illegible] رنگ او و امثال آن باشد حدیث سوم اصل عن عبد الله بن
سلیمان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن الامام فوض الله الیه کما فوض الی سلیمان بن داود
فقال نعم و ذلک ان رجلا سأله عن مسألة فاجابه فیها و سأله آخر عن تلک المسألة فاجابه
بغیر جواب الاول ثم سأله آخر فاجابه بغیر جواب الاولین ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او اعط بغیر حساب
و هکذا هی فی قراءة علی شرح روایت است از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
پرسیدم او را از حال امام که آیا وا گذاشته است الله بسوی سلیمان بن داود و گفت آری و باعث سؤال آن بود
که مردی پرسید امام جعفر صادق علیه السلم را از مسئله پس جواب داد او را و دیگری پرسید او را دیگری
از همان مسئله پس جواب داد او را بغیر جوابی که او را داده بود بعد از آن پرسید دیگری پس جواب داد او را
بغیر جواب آن دو کس اول بعد از آن سه جواب گفت مضمون آیت سوره ص را که این بخشش ماست پس بنما احسان
هر کرا که خواهی از آنچه ما که طلبید یا ببخش و ایمنی باش [illegible] بیگ که گرفتی یا دادی [illegible]
است و همچنین تفسیر شده این آیت در خواندن علی علیه السلم قرآن را بر رسول الله صلی الله علیه و آله که رسول املا کرد

مصحف که اکثر جا معه مینامند بخط خود نوشته مراد آنست که امساک در این آیت بمعنی ندادن بعضی و دادن
بعض است نه بمعنی نه دادن اصلا اصل قال قلت اصلحک الله فیعن اجابهم بهذا الجواب یعرفهم الامام
قال سبحان الله اما تسمع الله یقول ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و هم الائمة و انها لبسبیل
مقیم لا یخرج منها ابدا ثم قال لی نعم ان الامام اذا ابصر الی الرجل عرفه و عرف لونه و ان سمع
کلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو ان الله یقول و من آیاته خلق السموات و الارض
و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین و هم العلماء فلیس یسمع شیئا من الامر
ینطق به الا عرفه ناج او هالک فلذلک یجیبهم بالذی یجیبهم شرح راوی گفت گفتم که داد الله تعالی
پس دعوی که امام جواب گفت مردمان را بآن جواب مختلف میشناسد هر آینه ایشان را که هر کدام لایق چه
قسم جواب است گفت برای تعجب سبحان الله آیا نمیشنوی الله تعالی که میگوید در سوره حجر هر آینه که در قرآن
علامات است برای اهل فراست و آن اهل فراست ائمه اند و هر آینه که آن علامات بجا و استوار است
که مستمر است امام گفت بیرون میرود آن راه استنباط از ما هرگز بیان این شد در باب بیست و ششم
بعد از آن امام گفت مرا آری می شناسد که امام هرگاه که نظر کرد بسوی مرد شناخت او را و شناخت رنگ
او را و اگر شنید سخن مرد را که هر کس حافظ او نباشد از پس دیوار شناخت او را و شناخت که چیست او
هر آینه که الله تعالی میگوید در سوره روم و از جمله علامتهای ربوبیت الله تعالی آفریدن آسمانها و زمین است و اختلاف
زبانهای شما و رنگهای شماست هر آینه که در آنچه مذکور شد که خلق و اختلاف باشد هر آینه نشانهاست
برای دانایان و آن دانایان اهل البیت اند که دانایان حقیقی کتاب الله اند پس نمیشنود امام چیزی را که کار در
سخن میکند بآن خواه کار آخرت و خواه کاری دیگر مگر آنکه شناخت آنکس را که آیا از اهل نجات است
در آخرت یا از اهل هلاک در جهنم است پس برای آنکه جواب میدهد مردمان را بآنچه جواب میدهد ایشان را
مواد جوابهای مختلف است باب صد و دهم اصل باب التاریخ شرح عنوان این باب مشتمل است بر چند
مبحث که هر کدام بجای باب است عنوان اکثر ابواب لفظ جمع آورد التاریخ بسکون همزه بیان حالی که از آن
بیان وقت آن نیز بایستی یعنی این ابواب التاریخ احوال رسول و ائمه علیهم السلم است و در این
ابواب چهارده مبحث است و یکی علیحده است مبحث اول که باب صد و دهم است اصل مولد النبی صلی الله علیه و آله
و وفاته شرح مولد بفتح میم و کسر لام مصدر میمی یا اسم زمان باب ضرب است و آن هر دو خبر مبتدای
محذوف است بتقدیر هذا و تنوین عوض است یعنی این بیان تاریخ وفات احوالیست که مناسب ولادت نبی صلی الله
علیه و آله و وفات اوست در این مبحث کلام مصنف دو چهل و دو حدیث و آن عنوان علی حده ولادت کلام مصنف

ولد النبی صلی الله علیه و آله لاثنتی عشرة لیلة مضت من شهر ربیع الاول فی عام الفیل یوم الجمعة مع الزوال
و روی ایضا عند طلوع الفجر قبل ان یبعث باربعین سنة و حملت به امه فی ایام التشریق
عند الجمرة الوسطی و کانت فی منزل عبد الله بن عبد المطلب و ولدته فی شعب ابی طالب فی دار محمد بن
یوسف فی الزاویة القصوی عن یسارک و انت داخل الدار و قد اخرجت الخیزران ذلک البیت فصیرته مسجدا
یصلی الناس فیه شرح ولادت همایون در زمان انوشیروان بوده لام در لاثنتی عشرة یعنی بمعنای
انتهای [illegible] بنقطه در یاء منقوط وقات مصدر باب تفعیل [illegible]
~~برای دیدن [illegible] در چند روز که دیده و در آن [illegible]~~
~~نظر [illegible]~~
~~صلوة العیدین [illegible]~~
~~عیدین [illegible] در شرح عنوان باب شصت و دوم [illegible]~~
دیگر [illegible] اگر مراد [illegible] منفصل بسال ولادت است پس مدت حمل که از آن [illegible] تمام خواهد
بود و الا [illegible] از اکثر مدت حمل کرده خواهد بود [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~جواب [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~در حال [illegible] رسول علیه السلم~~ یعنی زاده شد نبی صلی الله علیه و آله بعد از دوازده شب که گذشته بود
از ماه ربیع الاول مخفی نماند که این تاریخ مروی است میان اهل مکه و مدینه و در بعضی بلاد اعاجم مشهور است
در سال آوردن ابرهه پادشاه حبشه فیل بسوی مکه بقصد خراب کردن کعبه چنانکه می آید در حدیث
بیست و ششم روز جمعه مقارن ظهر منقول شده و نیز که نزد طلوع صبح بوده بر تقدیری پیش از آنکه
رسول شود بچهل سال و آبستن شد با و مادرش در ایام تشریق نزد میل میانه از سه میل که در منی است و لیله
در راه و آن وقت در منزل شوهرش عبد الله بن عبد المطلب که در منی داشت و زاییده او را در شکاف کوه که منسوب
با بو طالب است در مکه در خانه محمد بن یوسف در کنج که دورتر است از در خانه از جهت دو کنج جانب دست چپ
در حالی که تو داخل شوی آن خانه را و تحقیق بیرون آورد تنگ ما را بالفعل و سکون با و راء و نقطه در یا [illegible]

در نقطه و در الف حنیفة و الف و نون که مادر مهدی خلیفه عباسی که وزراء منصور دوانقی است آن خانه را یعنی که
جد اکرم از آن بانی خانه و در آنجا بر بیرون واکرد پس گردانید آن خانه را مسجدی که نماز کنند مردمان
در آن **اصل** وَبَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ
ثُمَّ قُبِضَ عليه السلام لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ
سَنَةً وَتُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَمَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ
بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ عليه السلام ابْنُ
أَرْبَعِ سِنِينَ وَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَلِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ **شرح** و ماند در مکه بعد از رسالت
سیزده سال بعد از آن هجرت کرد سوی مدینه و ماند در مدینه ده سال بعد از آن گرفته شد علیه السلام
از دنیا بعد از دوازده شب که گذشته بود از ربیع الاول مخفی نماند که مشهور بیست و هشتم صفر است روز دوشنبه
و او فرزند شصت و سه سال بود و وفات یافت پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد خالوهای خود و
رسول علیه السلام فرزند دو ماه بود و در گذشت مادرش آمنه و او علیه السلام فرزند چهار سال بود و مرد
عبدالمطلب و رسول را صلی الله علیه و آله نزدیک هشت سال بود **اصل** وَتَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَهُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَعِشْرِينَ
سَنَةً فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ عليه السلام الْقَاسِمُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ وَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ الطَّيِّبُ
وَالطَّاهِرُ وَفَاطِمَةُ عليها السلام وَرُوِيَ أَيْضاً أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ عليها السلام وَأَنَّ الطَّيِّبَ
وَالطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ وَمَاتَتْ خَدِيجَةُ عليها السلام حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الشِّعْبِ وَكَانَ
ذَلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ وَمَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ سَئِمَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ وَدَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَشَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرَئِيلَ عليه السلام فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ اخْرُجْ
مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَأَمَرَهُ عليه السلام بِالْهِجْرَةِ **شرح** شناشنین به
نقطه و نون و مد بهیئة ماضی معلوم باب مفاعله است **یعنی** ~~زن خواست خدیجه را~~ و او فرزند بیست سال و
کسری بود پس زاده شد برای او از خدیجه پیش از رسالت او علیه السلام قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و
زاده شد برای او بعد از رسالت طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام و روایت شده نیز که زاده نشد برای او
بعد از رسالت مگر فاطمه علیها السلام و اینکه طیب و طاهر زاده شده پیش از رسالت او و مراد ذکر اولاد او از
خدیجه در یک است و لهذا ابراهیم که از ماریه قبطیه در مدینه زاده شده مذکور نشده و مراد خدیجه علیها السلام وقتی که
بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه و آله از شکاف کوه که منسوب با بوطالب است و آنجا از ترس کافران
مدتی حرکت نمیکرد و بود آن بیرون رفتن پیش از هجرت به مدینه بیکسال و مرد ابوطالب بعد از مردن خدیجه

بیکسال

بیکسال پس چون بیافت رسول علیه السلام آن دو کس را مکروه طبع خود شد ماندن در مکه را و داخل شد
او را اندوهی سخت و شکایت کرد آن اندوه را بسوی جبرئیل علیه السلام پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی او
که بیرون رو از این ده که ظالمند اهل آن چه نیست ترا در مکه مددکاری که صاحب اعتبار باشد بعد از
ابوطالب و امر کرد او را علیه السلام بهجرت مدینه **اول اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَمَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا بود رسول الله صلی الله علیه و آله مهتر فرزندان آدم پس گفت بود بخدا
قسم مهتر هر که آفرید الله تعالی و بنا فرمود الله تعالی آفریده‌ای که آن بهتر باشد از محمد صلی الله علیه و آله یعنی که او بهتر
انبیا است **دوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام
مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که یاد کرد
رسول الله را صلی الله علیه و آله پس گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بنا فرمود الله تعالی انسانی که آن
بهتر از محمد صلی الله علیه و آله باشد **سوم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ
إِنِّي خَلَقْتُكَ وَعَلِيّاً نُوراً يَعْنِي رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي وَعَرْشِي وَبَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ
تُهَلِّلُنِي وَتُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَتُقَدِّسُنِي وَتُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَ
قَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَعَلِيٌّ وَاحِدٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ
ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورَهُ فِينَا **شرح** این حدیث صریح است در اینکه نفس ناطقه
مجرد نیست و حلول روح در اینجا برای آنکه غیر مخاطب باین خطاب باشد بلا بدن رکیک و رای سیاق عربی است
یعنی روحا بلا بدن کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و تفسیر نورا نیست و الا لازم می آید که گفته شود نورا
چرا اسناد ایشان نیز پیش از ابدان مخلوق شده پس نور یعنی ربوبیت رب العالمین است و مراد اینجا
مصداق ربوبیت است و منصب مردها بر حال است مفعول اول خلقتک است بیان شد در شرح حدیث
اول باب نوزدهم و مستعمل میشود یعنی آب و مراد بحری اینجا نهریست که مذکور شد در حدیث سوم
باب نوزدهم و مبتدا خبر بود که ماده ای باشد که ماده آسمانها و زمین و امثال آنها است و این منافات ندارد
با اینکه روح محمد و علی از آب باشد زیرا که میتواند بود که خلق آن از آن آب پیش از خلق آن باشد و التهلیل
گفتن لا اله الا الله التمجید تعظیم و مراد اینجا گفتن الله اکبر است التقدیس تنزیه از ناسزا و مراد اینجا گفتن سبحان
الله است قسمتها بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل یا باب ضرب است التقسیم القسم بفتح قاف و سکون
سین بی نقطه پاره کردن چیزی و قسمت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است القسم بخشیدن کسی پاره ای

نصب او است نیز فصارت راجع بروح مطلقه نیز بروح واحده فصارت تا آخر یاد آمد خلق تا آخر
کلام امام جعفر صادق علیه السلام است مسحنا بفتح میم و فتح سین بی نقطه و حاء بی نقطه است از باب منع است
المسح آفریدن الله تعالی چیزی را که مبارک باشد یمین عبارت از قدرت بر جز مبارکست و نور
روح بالله تعالی است یعنی ربوبیت او **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک
و تعالی ای محمد بدرستی که من آفریدم ترا و علی را مصداق نور عظمت خود را بخواست اینکه آن در حالی بود
که تو روح بی بدن بودی پیش از آنکه آفرینم آسمانهای خود را و زمین خود را و عرش خود را و بحر خود را پس پیوسته
تهلیل میکردی مرا و تمجید میکردی مرا بعد از آن جمع کردم دو روح شما را با هم و گردانیدم آن دو را یکی
متصل واحد چنانکه دو آب متفق در جمیع کیفیات که در دو کوزه باشد در یک کوزه ریخته شود و موجودی دیگر
غیر آن دو موجود از کتم عدم بوجود آید و هر یک از آن معدوم شود پس آن یک روح تمجید میکرد مرا و تقدیس
میکرد مرا و تهلیل میکرد مرا یعنی که اجتماع ایشان باعث قوت و زیاد شدن التذاذ نیست بعد از آن پاره
کردم آن یک روح را دو روح چنانکه دو آب در هم ریخته را از موضع اتصال که سطح وهمی است جدا از هم سازند
هر چند که نهایت مخلوط بهم شده باشند پس اعاده وجود آن دو میشود تحقیقا بر ابهتر و این دلیل باطل
میشود خیال فلاسفه که اعاده معدوم بحقیقه محال است و تقسیم کردم آن دو روح را دو روح دیگر که در عالم ابدان
فرزندان ایشان شوند پس گردید روح چهار محمد یکی و علی یکی و حسن و حسین دو بعد از آن آفرید الله تعالی
فاطمه را از نوری یعنی که او نیز مصداق ربوبیت است لیکن بواسطه بیان کیفیت این خلق اینکه ابتدا کرد
فاطمه را روح بی بدن یعنی که وجود او از تقسیم چیزی از آن چهار روح نشد بعد از آن آفرید ما را باده برکت
ما را بقدرت کامله خود پس روشن شد نور او در ما یعنی که ما مصداق ربوبیت رب العالمین شدیم
چهارم اصل شنیدم امام جعفر علیه السلام میگفت أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي خَلَقْتُكَ
وَلَمْ تَكُ شَيْئاً وَنَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ
عَلَى خَلْقِي جَمِيعاً فَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي وَأَوْجَبْتُ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ
وَفِي نَسْلِهِ مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي **شرح** مراد بروح اینجا غیر مراد آن در حدیث سابق است چه مراد
در سابق نفس ناطقه است و مراد اینجا همانست که مذکور شد در باب بیست و دوم و الکرام
بفتح کاف شرف و مراد اینجا باعث شرف است کرامة مفعول له نفخت است و من فوقیت برای
تبعیض و میتواند بود که مفعول له باشد و من روحی مفعول به باشد و من اسم باشد بمعنی بعض **یعنی** شنیدم
از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وحی کرد الله تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله که ای محمد بدرستی که من

آفریدم

آفریدم ترا و نبودی چیزی و دمیدم در تو از جان باعث زندگی که مبدع بیم با انبیا و اوصیا که است
از جانب من که گرامی کردم ترا بآن یعنی که هیچکس پیش از تو مبدع نبودم این دمیدن در تو
وقتی بود که ثابت و لازم ساختم برای تو اطاعت را بر مخلوقات خود همگی پس هر که اطاعت کند ترا بتحقیق
اطاعت کرده مرا و هر که مخالفت کند ترا پس بتحقیق مخالفت کرده مرا و ثابت لازم کردم اینرا که در
تو ثابت لازم کردم در علی و در اولاد او آنکس که اختصاص کرده ام او را از جمله اولاد او برای خلافت خود **پنجم اصل**
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ
اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ
خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ
وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَلَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ
الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ **شرح** روایت است
از محمد بن سنان گفت بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام پس مذکور ساختم اختلاف شیعه امامیه را
در علل یا سبب اختلاف فتواهای ائمه پس گفت ای محمد بدرستی که الله تبارک و تعالی همیشه تنها بود
بیگانگی خود یعنی که غیر خود کسی از اهل توحید کسی نبود بعد از آن آفرید محمد و علی و فاطمه را مراد ایشان
و ائمه اولاد ایشان است پس ماندند هزار سال یعنی مقدار هزار سال تقدیری بعد از آن آفرید همه
چیزهای دیگر را پس حاضر ساخت ایشان را آفریدن آن چیزها را و لازم ساخت اطاعت ایشان را بر آن چیزها
و واگذاشت اختیار کارهای آن چیزها را بسوی ایشان پس چون ایشان میدانند حال هر کس را
حلال میکنند بفتوای تقیه و غیر تقیه آنچه را که میخواهند و حرام میکنند بفتوای تقیه و غیر تقیه آنچه را
که میخواهند و نمیخواهند چیزی را مگر آنکه خواهد الله تبارک و تعالی اشارت است باینکه چنانچه احکام الهی واقعی مشیت
واقعیه نیز میباشد و تفصیل این مبحث مذکور است در حواشی ما بر کتاب عدة الاصول بعد از آن گفت
ای محمد این علم مختلف شیعه امامیه پیش از ظهور قائم علیه السلام عبادتیست الله تعالی را که هر که پیش افتد
از آن یعنی که فتوی دهد بیکی از آن شقوق مختلف با وجود اشتباه در احکام واقعیه بیرون میرود از دین
اسلام که دوران نهی از پیروی ظن شده و هر که پس افتد از آن یعنی که عمل بیکی از شقوق مختلف نکند
باطل و معطل میشود و هر که ملازم باشد آن را یعنی که نه پیش افتد و نه پس افتد میرسد بجا داشت
و یا نیز میشود بمطلب خود فرا گیر آن عبادت را بسوی خود ای محمد **ششم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ

وعامر قال ابي كنت من اخرج برئ داود اول من اجاب حين اخذ الله ميثاق النبيين واشهدهم
على انفسهم الست بربكم قالوا بلى فكنت انا اول نبي قال بلى فسبقتهم بالاقرار بالله **شرح**
روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه بعض قريش گفت رسول الله صلى الله عليه وآله را كه بچه چيز
افضل انبيا شدي وحال آنكه تو مبعوث شدي در آخر ايشان وآخر ايشان [illegible] كه ديگري
بعد از تو نيايد گفت بدرستي كه من بودم اول كسي كه اقرار كردم در عالم ارواح بربوبيت رب
من واول كسي كه جواب داد وقتي كه گرفت الله تعالى پيمان انبيا چنانچه گفته در سوره احزاب واذ
اخذنا من النبيين ميثاقهم و در سوره آل عمران واذ اخذ الله ميثاق النبيين وگواه گرفت ايشان را
بر خودشان كه آيا نيستم صاحب كل اختيار شما گفتند بلى پس بودم من اول نبي كه گفت بلى پس
پيشي گرفتم ايشان را باقرار بربوبيت الله تعالى مراد آنست كه باين سبب افضل از ايشان شدم **معنى**
اصل عن المفضل قال قلت لابي عبدالله عليه السلام كيف كنتم حيث كنتم في الاظلة فقال
يا مفضل كنا عند ربنا ليس عنده احد غيرنا في ظلة خضراء نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجده
وما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا حتى بدا له في خلق الاشياء فخلق ما شاء من الملائكة
وغيرهم ثم انهى علم ذلك الينا **شرح** [illegible] بفتح طاء [illegible] نقطه دار و [illegible] **معنى** روايتست از مفضل
گفت گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را چگونه بوديد جائي كه بوديد در سايهاي لطف الهي بيان اين
دوم باب [illegible] گفت اي مفضل بوديم نزد صاحب كل اختيار خود با حالتي كه [illegible] او با ما نبود بر حالي كه نبود
در آن نزد او هيچيك غير ما يا حالتي كه ديگري هنوز موجود نشده بود تا در لطف داخل شود در يك سايه لطف بودم كه
سبز بود سبزي كنايت از قرب و [illegible] بيان اين آنكه تسبيح ميكرديم او را و تهليل ميكرديم او را و تكبير ميكرديم
او را و نبود هيچ فرشته مقرب و نه صاحب روحي غير ما تا آنكه در علم سابق آفريد چيزهاي ديگر را با نزديكي كه آفريد
هرچيز را كه خواست از فرشتگان و غير ايشان بعد از آن رسانيد علم آن را بسوي ما **هشتم اصل** عن سنان بن
طريف عن ابي عبدالله عليه السلام يقول قال انا اول اهل بيت نوه الله باسمائنا انه لما خلق السماوات
والارض امر مناديا فنادى اشهد ان لا اله الا الله ثلاثا اشهد ان محمدا رسول الله ثلاثا اشهد
ان عليا امير المؤمنين حقا ثلاثا **شرح** [illegible] بيان [illegible] ماهي معلوم [illegible] **معنى** روايتست
از سنان پسر طريف [illegible] طريف [illegible] از امام جعفر صادق عليه السلام [illegible] ميگويد امام گفت ما
اول اهل بيتيم كه رفعت داد الله تعالى نامهاي ما را بيان اين آنكه بدرستي كه چون آفريد آسمانها و زمين را
امر كرد منادي را پس ندا كرد كه گواهي ميدهم كه محمد رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] ندا كرد كه گواهي ميدهم كه [illegible]

اول اهم

كيف كنتم

وقت هم

و مبالغه در تسبيح ميكرديم او را

چنانچه خواست

يكسسسسه [illegible] گواهي كه علي امير المؤمنين است حقا سه بار ندا كرد **نهم اصل** عن ابي عبدالله عليه السلام ان الله كان
اذ لا كان فخلق الكان والمكان وخلق نور الانوار الذي نورت منه الانوار واجرى فيه من نوره الذي
نورت منه الانوار وهو النور الذي خلق منه محمدا وعليا فلم يزالا نورين اولين اذ لا شيء كون قبلهما
فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الاصلاب الطاهرة حتى افترقا في اطهر طاهرين في عبدالله وابي طالب
عليهما السلام **شرح** مضمون صدر اين گذشت در كتاب توحيد در حديث سوم باب الكون والمكان كه باب [illegible] است كان در اول از
تامه است و در دوم و سوم اسمي است كه ماخوذ است از فعل ماضي كه از افعال تامه است نظير قتيل و قال است كه مذكور شد در كتاب العقل
در حديث پنجم باب الرد الى الكتاب والسنه كه باب بيست و نهم است و مقصود آنست كه خواه هر كلام حادث شد است كان [illegible]
و حادث شده و ذكر خلق مكان اينجا اشارتست باينكه كلام بمكان نميباشد زيرا كه آن دو كس ميخواهد يكي متكلم باشد و ديگري
و هر چه غير الله تعالى است مكان دارد چنانچه بيان شد در كتاب التوحيد در شرح عنوان باب اول و ايضا كلام لفظ است و لفظ دائم
بجسمي باشد مثل هوا و جسم بمكان نميباشد الذي نورت منه الانوار دو جا نقل شده و مراد با اول صدور از دو جا [illegible] و لاكن
لفظ واجرى فيه و مراد مراد دوم ربوبيت رب العالمين است و هو راجع بنور الانوار است و [illegible] كه راجع بنور [illegible]
منسوبهاي شيشه نه براي محاورت علم [illegible] الانورين اولين منافات ندارد با آنچه گذشت در حديث سوم اين باب كه ثم
روحها فجعلتها [illegible] دو وجه اول آنكه مراد بنوحد در حديث سوم اتصال حسي است [illegible] منافات ندارد با تعدد
دو سطح خارجي ميان آنها و تعدد خارجي آنها دوم آنكه تعدد در اين حديث باعتبار توسط سطح و همي محض بيان اين
[illegible] كه اگر آن سطح منفصل شود هر يك از آن دو جسم همان باشد كه پيش از انفصال [illegible] الطاهر با كسر طا [illegible]
[illegible] نقص از ديگران [illegible] **معنى** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي كه الله تعالى بود وقتي كه نبود [illegible]
و جاي نبود [illegible] مصداق ربوبيت خود [illegible] وجود مصداقهاي ديگر ربوبيت اوست آنكه مشهور شده [illegible] اوصيا
و اوصيا كه مصداقهاي ربوبيت اند با حالتي كه ايشان [illegible] و جاري ساخت در آن نور الانوار [illegible] نور ربوبيت
خود كه منور شده از او جميع انبيا و اوصيا با حالتي كه [illegible] مصداق ربوبيت خود كرد و آن نور الانوار [illegible] است كه آفريد
از آن محمد و علي را [illegible] نبوده [illegible] شما از آن دو [illegible] جاري شدند دو پاكيزه
دو جنابت پاكيزه كرده شده در [illegible] پاكيزه با معني كه [illegible] ايشان همگي مؤمن بوده اند تا آنكه جدا شدند از هم در پاكيزه
در پاكيزه در عبدالله و ابوطالب [illegible] **اگر گويي** كه در ميان [illegible] ايشان [illegible] طاهره منافات دارد با آيت سوره انعام واذ
قال ابراهيم لابيه آزر اتتخذ اصناما الهة و آيت سوره توبه وما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه
فلما تبين له انه عدو لله تبرا منه **گوييم** كه استعمال اب در اعم از والد و عم شايع است مثل آيت سوره بقره نعبد
الهك واله ابائك ابراهيم واسمعيل واسحق زيرا كه اسمعيل عم يعقوب بوده و مثل حديث انا ابن الذبيحين

قال ان الله هو

التوحيد

كه صاحب مجمع البيان نقل كرده در تفسير آيت سوره انعام از اصحاب ما كه آزر جد ابراهيم از جانب مادر بوده و استعمال اب در جد مادري حقيقت است و بعضي در جانب مادر ميگويند عمو

يكي روح عبدالله باشد و ديگري الحق باشد چنانچه گذشت در كتاب التوحيد در حديث چهارم باب النسبة
والاراده كه باب بيست و هشتم است و مفصل ميشود در كتاب [illegible] در شرح كلام مصنف در ذيل حديث چهارم
باب حج ابراهيم و اسمعيل تا آخر كه باب هفتم است **اگر گويي** [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

صاحب قاموس گفته در فصل الف [illegible] نقطه در بالا و در [illegible] و حار بي نقطه كه تارح نام ابو ابراهيم الخليل صلوات الله
وسلامه عليه معبر از آن گفته آزر كه نام عم ابراهيم عليه الصلوة والسلم والا ابوه فانه تارح **اگر گويي** كه اين
منافات دارد با آنچه [illegible] در اواخر كتاب الروضه پيش از حديث العابد كه آزر والد ابراهيم بود **گوييم** كه
[illegible] منافات ميان احاديث كافي با يكديگر است كه مصنف در خطبه آن گفته كه با لاتي [illegible] الصحيحه من
الصادقين عليهم السلام والسنن القائمه التي عليها العمل [illegible] و كتاب الروضه [illegible] كافي [illegible] كه از جمله
[illegible] تصنيف علم [illegible] شد پيش از تصنيف كافي و پيش از وصول او [illegible] معتبره و شايد كه آن را
الحاق بآن كرده باشند والله اعلم **دوم اصل** عن جابر بن يزيد قال قال لي ابو جعفر عليه السلام يا جابر ان
الله اول ما خلق خلق محمدا وعترته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله قلت وما الاشباح
قال ظل النور ابدان نورانية بلا ارواح وكان مؤيدا بروح واحدة وهي روح القدس فبه كان
يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم حلماء علماء بررة اصفياء يعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود
والتسبيح والتهليل ويصلون الصلوات ويحجون ويصومون **شرح** اول منصوب بظرفيت است يا مصدريت و مصدر
تا بظرف زمانست و مضاف اليه است خلق محمد خبر ان است و عامل در ظرف است و عترته منصوب بعطف
بر محمد است الهداة منصوب و صفت محمد و عترته است يا صفت عترته است المهتدين مفعول الهداة است يا اگر
ديگر مسبوق ميباشد كه المهتدين مقدم بر الهداة باشد پس اشارتست باينكه راه يافتن بيچ بعد از رسول ممكن نيست
از غير اهل بيت او تا انقراض دنيا [illegible] براي تعقيب است و مراد خبر است از وقتي كه ماده ايشان موجود
است نبوده چنانچه گفته در سوره هود كه وكان عرشه على الماء و بيان شد در كتاب التوحيد در حديث هفتم
باب العرش والكرسي كه باب بيستم است و چون در اول وقت حيوة و علم [illegible] با ايشان نبوده پس [illegible]

مذكور است هم

في روح بوده حتى انكه [illegible] روح ايشان آن وقت روح نشده بوده الاشباح جمع شبح [illegible] شين [illegible]
و سكون با بي نقطه و حا بي نقطه نمونها چون [illegible] الله كنايت از محبوب الله تعالى بوده است ظل بكسر ظا بي نقطه
و [illegible] ظاهر است و افراد آن باعتبار آنست كه سوال سائل از [illegible] بمعني مفرد [illegible]
چون در معاني ديگر گاهي مستعمل ميشود ابدان بدل ظل است اطلاق بدن بر ماده بدن و روح كه هنوز [illegible]
از مجازات است و ضمير در كان مؤيدا راجع بمحمد است و [illegible] از دو كان مؤيدا بروح واحده [illegible] روح القدس [illegible] كان تا آخر
[illegible] مراد آنست كه روح من امرنا در وقتي كه قرآن هنوز نازل نشده بود با او بوده و اين اشارت آيت
سوره شوري و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان و موافق
آنچه گذشت در حديث [illegible] باب [illegible] كه باب الروح التي يسدد الله بها الائمه عليهم السلام [illegible] منافات
ندارد با آنكه ارواحي كه مقدم بر روح القدس ميباشد نيز در او باشد مثل روح الايمان و بيان شد در احاديث
باب [illegible] كه باب [illegible] ذكر الارواح التي في الائمة عليهم السلام است [illegible] راجع است بمصدر كان مؤيدا [illegible]
در كان يعبد راجع بمحمد است و [illegible] مرفوع بعطف بر ضمير مستتر در كان يعبد است و اين في الجمله منفصل جايز است
چون فاصله [illegible] والذلك [illegible] مفهوم او [illegible] است و اين اشارتست باينكه روح القدس چون
[illegible] روح من امرنا باشد [illegible] اين كتاب كه قرآنست پس لازم شد [illegible] الله تعالى اينكه
در وقت اراده [illegible] قرآن ايشان را خلق ديگر كند با حالتي كه ايشان را اكمل روح من امرنا كنند و آنچه مراد است
بقول امام كه خلقهم [illegible] تا آخر يعبدون الله جمله حاليه است از مفعول خلقهم و اشارتست باينكه محمد و [illegible]
پيش از آنكه [illegible] قرآن شوند عبادت ميكردند اگرچه محمد [illegible] عيسي عمل ميكرد چنانچه مي آيد در حديث [illegible]
اين باب و عترت او باين شريعت عمل ميكردند ويصلون عطف بر خلقهم والف لام الصلوات براي عهد خارج
و مراد نمازهاي زمان [illegible] قرآنست كه اكمل و افضل [illegible] نمازهاي قبل از آنست چنانچه گويا كه اختلاف
در نوع دارد و در عترت نيز چنانچه اختلاف در نوع در محمد حقيقه واقع بوده والله اعلم [illegible] صلوة و صوم نبوده
معنى روايتست از جابر بن يزيد گفت كه گفت مرا امام محمد باقر عليه السلام كه اي جابر بدرستي كه الله تعالى در اول
[illegible] آفريد [illegible] محمد و اهل بيت او را كه [illegible] راه يافتگان [illegible] پس بودند در آن اول [illegible]
[illegible] نزد الله تعالى گفتم كه [illegible] چيست پس گفت كه مراد [illegible] نورانيست ابدان نورانيه في الروح [illegible] بود
محمد عليه السلام پيش از نزول قرآن [illegible] كرده شده و بيك روح و آن روح القدس [illegible] كه مشترك است ميان [illegible]
انبيا و اوصيا پس روح القدس و پس [illegible] روح من امرنا عبادت ميكرد الله تعالى را و عترت او [illegible]
عبادت ميكردند الله تعالى را پيش از امامت و سبب [illegible] در وقت امامت [illegible]

ساقطان و اما پایان تکلیف کاران جز کریم کان از جمله جمیع انبیا و اوصیا بر حالی که عبادت میکردند الله تعالی را
بنماز و روزه و خشوع و تسبیح و تهلیل و امثال آن میکنند [illegible] معلوم و رنج [illegible] ده بیست و [illegible]
مقصود مراد اینست که اگرچه معصوم نبودند از اول عمر تا وقت حیوة قرآن بر روح القدس [illegible]
میان ایشان و جمیع انبیا و اوصیا الا چون روح القدس کافی بود برای [illegible] قرآن [illegible]
من امرنا مخصوص ایشانست و در انبیا و اوصیای سابق نبوده و در ایشان مکنون شده یازدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] لم تکن فی احد غیره لم یکن له فیء
و کان لا یمر فی طریق فیمر فیه بعد یومین او ثلاثة الا عرف انه قد مر فیه لطیب عرفه و کان لا یمر
بحجر الا سجد له شرح میتواند بود که این سه چیز در او پیش از رسالت یا بعد از آن [illegible]
شده باشد برای شهادت امکان که مذکور میشود در کتاب [illegible] در حدیث دوم باب [illegible] که باب [illegible]
الفئ و [illegible] بالکلیه است و میتواند بود که سیر باشد غیر محدود [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] نفخ علیه [illegible] بوی خوشش یعنی روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که بود در رسول الله صلی الله علیه و آله سه چیز که نبود در [illegible] غیر او نبود او را
و نمیگذشت در راهی پس گذشته میشود در آن راه بعد از دو روز یا سه روز مگر آنکه شناخته میشد که او گذشته
گذشته در آن برای خوشی بوی او میتواند بود که این معرفت مخصوص بعضی باشد زیرا که در [illegible]
میباشند در قوت شامه چنانچه بوی پیراهن یوسف را یعقوب یافت و دیگران [illegible]
[illegible] مگر آنکه سجده میکرد برای او و مراد سجده [illegible] از سنگ [illegible]
و ذکر [illegible] بسبیل مثالست دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما عرج برسول الله
صلی الله علیه و آله انتهی به جبرئیل علیه السلام الی مکان فخلی عنه فقال له یا جبرئیل [illegible] فی هذه الحال فقال امضه
فو الله لقد وطئت مکانا ما وطئه بشر [illegible] شرح [illegible]
[illegible] بیان روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که بالا
برده شد رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج رسانید او را جبرئیل علیه السلام تا مکانی پس [illegible] از او [illegible]
و ایستاد پس گفت او را ای جبرئیل [illegible] مرا در این حال پس گفت [illegible]
[illegible] است که [illegible] بجایی که قدم ننهاده [illegible]
است [illegible] سیزدهم اصل عن علی بن ابی حمزة قال سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام
و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین [illegible]

فم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی [illegible] قوسین [illegible] ان ربک [illegible]
یا جبرئیل و کیف یصلی قال یقول سبوح قدوس انا رب الملائکة و الروح سبقت رحمتی
غضبی فقال اللهم عفوک عفوک قال و کان کما قال الله قاب قوسین او ادنی فقال له ابو بصیر جعلت
فداک ما قاب قوسین قال ما بین [illegible] الی رأسها شرح [illegible] فقال برای بیانست مکانک [illegible]
بتقدیر ادرک مکانک یا مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو مکانک و بر هر تقدیر مراد اینست که او را
دلالت سوی المکان کرد و جود مراد منزلتست چنانچه گذشت در حدیث سابق [illegible] برای بیانست
بکلام [illegible] لام میتواند بود [illegible] چنانچه گفته در سوره [illegible] هو الذی
بتقدیر [illegible] است چنانچه گفته در سوره احزاب که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی اما سبوح
سبوح خبر مقدم بر مبتداست [illegible] میتواند بود که سبوح مبتدا باشد [illegible]
باشد رب مضروب و حفظ [illegible] است رحمتی عبارتست از رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه گفته در سوره
انبیا و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین غضبی عبارتست از رؤسای ضلالت چون برای ایشان
از غیر تقیه یا غضب الهی است اگر عفو واقع نشود عفوک منصوب بفعل مقدر است بتقدیر اسأل عفوک
و این برای شفاعت جمعی از مؤمنانست که بیعت پیروی رؤسای ضلالت کرده باشند فی الجمله
بسبب نفع دنیا اما اعتقاد بایشان نداشته باشند و تبرا از ایشان میکرده باشند و سابق
بودن رحمت بر غضب عبارتست از وضوح برهان حقیت اول و برهان بطلان دوم [illegible]
و محکمات قرآن چنانچه گفته در سوره مائده فان حزب الله هم الغالبون قال و کان کما قال الله قاب قوسین
او ادنی برای بیان سبب تعیین امیر المؤمنین علیه السلام برای وصایت است که مذکور میشود در فقرات آینده
و این سبب مذکور است در سوره نجم که فاوحی الی عبده ما اوحی یا برای اشارتست که صلوة [illegible]
در آن وقت رسول الله صلی الله علیه و آله نبود بلکه شامل امیر المؤمنین علیه السلام نیز بود زیرا که [illegible]
بیکدیگر داشتند و کان کما قال الله اشارتست بآیت سوره نجم که ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او
ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی پس این اشارتست بآنکه این بیان احوال دوم است زیرا که در سوره نجم این
مذکورست که و لقد رآه نزلة اخری و چون کان معراج با امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه بیان شد در کتاب
التوحید در شرح حدیث دوم باب نهم و بیان احوال عروج اولی آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب
[illegible] که باب [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] قاب یعنی خانه کمانست و هر کمانی دو خانه میدارد و شباهت میان خانه دو کمان بیکدیگر [illegible]

زیرا که اراده کماکما اینست که میان دو خانه یک کمان اختلافی باشد اصلا که در [illegible]
در قوت و رنگ و مانند آنها مساوی باشند لکن قاب قوسین از قبیل تشبیه است [illegible]
پس معنی مکان کمان قوسین است او در اوادنی برای تخییر در تشبیه است [illegible]
کرد و از تشبیه یا بی [illegible] لازم نمی آید نبوت امیر المؤمنین زیرا که تشبیه [illegible]
[illegible] مانند قاب یک قوس نسبت بقاب دیگرش بود و میتواند بود که [illegible] باشد چنانچه
[illegible] گفته در آیت سوره صافات که و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون اگرچه معنی آن [illegible]
[illegible] اول باب دوم ادنی عبارتست از قاب قوسین او ادنی دلالت میکند بر آنکه این [illegible]
او ادنی زیرا که اگر مراد این نبود بجای آن میگفت که مکان احد قوسین او ادنی [illegible]
و تخفیف یا بدو نقطه در پایین و با ثابت کوشه کمان یعنی آنچه برگشته است در طرف کمان [illegible]
کمانی دو سیه [illegible] و نزد صاحب قاموس یا آن مشدده بوده و مخففه شده و از معتل العین یایی
و معتل اللام یایی است و ابن اثیر در نهایه افزوده معتل الفاء واوی و معتل اللام یایی [illegible] و گفته که [illegible]
عوض واو محذوفه است مثل عدة الراس بکسر باء [illegible] و همزه و الف و سین [illegible]
و مانند آنها و موافق رسم الخط اینست که همزه آن بصورت یا نوشته شود [illegible] در نسخ [illegible]
یعنی روایتست از علی بن ابی حمزه که پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام بر حالی که من حاضر بودم [illegible]
که گفت که قربانت شوم چند بار بالا برده شد رسول الله صلی الله علیه و آله باسمان پس گفت که دو بار [illegible]
دوم [illegible] او را جبرئیل جایی [illegible] کرد او را که در باب مکان مخصوص خود [illegible] ای محمد [illegible]
[illegible] ایستادی جایی که [illegible] هرگز [illegible] بتو [illegible]
[illegible] کل اختیار تو درود میکند بر تو پس گفت ای جبرئیل و چگونه درود میکند [illegible] که بیگویم که [illegible]
منزه از شریک [illegible] پاکیزه از عیب [illegible] صاحب کل اختیار [illegible] بیان این [illegible]
رحمت من [illegible] پس گفت [illegible]
گفت که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام نسبت برسول الله چنانچه گفت الله تعالی در سوره النجم مانند [illegible]
دو کمان یعنی مانند خانه کمانی نسبت بخانه دیگر از آن کمان [illegible] رسول [illegible] پس گفت
ابو بصیر که قربانت شوم چیست معنی قاب قوسین امام گفت که آنچه میان کوشه دو کمانست تا قبضه آن
دو کمان اصل فقال کان بینهما حجاب یتلألأ [illegible] قال [illegible] الی ما شاء الله
من نور العظمة فقال الله تبارک و تعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال [illegible]

ابی طالب امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لابی بصیر یا ابا محمد و الله ما جاءت ولایة علی من الارض و لکن جاءت من السماء مشافهة شرح ضمیر بینهما
راجع بالله تعالی و رسول علیه السلام است باعتبار اینکه اگرچه الله تعالی مکانی نیست اما باستنادی مجازی جاری
میشود برای او صفات مخلوق او که مکانست مثل آیت سوره الفجر و جاء ربک و الملک صفا صفا و مثل
آیت سوره نمل نودی ان بورک من فی النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم
[illegible] و امثال این بسیارست و مراد اینست که حجابی بود میان محمد و نور عظمت الهی که جسمی است نورانی که
دلالت آن بر کمال عظمت خالق آن بیشتر است از دلالت غیر آن ~~چنانچه گفته در سوره النجم [illegible]~~
~~من آیات ربه الکبری~~ یتخفق بتاء و عرف جر است [illegible] یتخفق [illegible] حاء [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] و لا اعلم یعنی لا اظنه است پس قد برای تحقیق نیست بلکه برای تقریب زمان ماضی بحال است
و در هر جا جمله حالیه که ماضی باشد میباشد زبرجد مرفوع وصف حجابست یا مجرور و مضاف الیه [illegible]
[illegible] آن بنا بر استقلال دوم حجاب بی تنوین خواهد بود و بر هر تقدیر راوی گمان کرده که امام زبرجد گفته
باشد و تجویز کرده که از راه [illegible] گفته باشد خواه بجای آن چیزی دیگر گفته باشد و خواه نه یعنی [illegible] امام گفت که
~~بود میان رسول [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ گفت الله تبارک و تعالی ای [illegible]
که ای محمد لبیک ای صاحب کل اختیار من گفت کیست برای امت تو بعد از تو که امام عالم [illegible]
گفت الله تعالی داناترست [illegible] که تعلیم من فی الجمله [illegible] و علم تو محیط باشد یا یعنی که من [illegible]
گفت علی بن ابی طالب که امیر مؤمنانست و مهتر مسلمانانست و [illegible] جمعیست در دنیا [illegible]
سفید [illegible] و پا سفید [illegible] یعنی اینکه مبادا گمان کند [illegible] بعد از آن امام گفت ابو بصیر را [illegible]
بخدا قسم که نیامد امامت علی از زمین [illegible] به اختیار رسول [illegible] و لیکن آمد از آسمان [illegible]
چهاردهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام صف لی نبی الله علیه السلام قال کان نبی الله علیه السلام ابیض مشرب
حمرة ادعج العینین مقرون الحاجبین شثن الاطراف کان الذهب افرغ علی براثنه عظیم مشاش
المنکبین اذا التفت یلتفت جمیعا من شدة استحیائه لشعره [illegible] سائلة من لبته الی سرته کانما وسط الفضة المصفاة

وكان آنيًا الى كاهله ابريق فضة كان الفضة اذا ضرب ان يرد الى ولا ... مثلى كما كانه يتنزل في صبب لم يُر
مثل نبي الله صلى الله عليه وآله قبله ولا بعده صلى الله عليه وآله شرح مسربه بصيغه اسم مفعول باب تفعّل
باب تفعيل است بمعنای الريحات البلج بفتح دال منقوط و فتح ميم منقوط وجيم والهجو بضم دال و سكون
ميم فراخی چشمی که بسیار سیاه باشد الشثن بفتح شین با نقطه و سکون ثاء و نون ملتبط کانه
از حروف مشبهه بالفعل است از فرع لعا و راء منقوط وشين بانقطه بصيغه مجهول باب افعال است على نحو
على براحته بتقدير على شكل براشه است و دران صنعت تجريد است مثل لقيت بزيد الاسد البراثن بفتح با نقطه
و راء منقوط و الف و كسر ثاء سه نقطه و نون جمع برثن بضم با و سكون را و ضم ثاء بجهای شير و دراى استعاره
شده برای انگشتان باعتبار قوت سخاوت المشاشه بضم ميم و شين با نقطه و الف و شين با نقطه
استخوان شانه و مانند آن که نرمی دارد اختيار صفتان در حقيقت التفات اين ميکند که اکفاه او نگاه
استمراری میداشت برای اظهار مهربانی مجيبا صفت معقول مطلق محذوف والا احتراز است از نگاه
بگوشه چشم که عادت متکبر است الاسرسال براء منقوط و سين منقوط مصدر باب استفعال ابان بود
وآن مقدم فرع و تکبر است سه بضم سين منقوط و سکون راء منقوط و با يکنقطه و تاء ضمت است بمعنى موی بالای
کوه سینه رسته باشد بفتح باء و تخفيف باب بصيغه مجمع است و جمع آنجا باعتبار اجزاء است و بر تقدير سه بمبتدا
و مبتدا براول ساقط خبر مبتدا است يا بر انکه مبتدا نکره هدا لود يا صفت سربه است و کاهه خبر مبتدا است و مبتدا بر دوم
ساقط خبر اول مبتدا است و کاهه خبر دوم مبتدا است اللبه بفتح لام و تشديد باء يکنقطه و تاء فوقانيه جايی از سینه
که موضع قلاده است و سسط بفتح واو و فتح سين منقوط مفعول به لنظم است است و متعلق ظرف که مقدر است
بجر مکان در کاه است و کان از حروف مشبهه بالفعل است الی بمعنى مع است الکابل بکسر ... جايی از بدن که
گردن بان متصل است الابريق بکسر همزه و سکون باء يکنقطه و کسر راء منقوط و سکون ياء دو نقطه در پایین و قاف
صراحی و مانند آن نکاه بفتح و همزه بصيغه ماضی معلوم باب تفعيل است التکفؤ ميل نمودن از بالا بپايین
الصبب بفتح صاد منقوط و فتح باء يکنقطه و باء ديگر زمين نشيب يعنی گفتم امام محمد باقر عليه السلام را بيان کن
برای من صفات پيغمبر خدا عليه السلام را گفت بود پيغمبر خدا عليه السلام سفيد آميخته باسرخی مراه فراخ
و سياه دو چشم پيوسته دو ابرو خليط و انگشتان گويا که از طلا ريخته شده بود بر شکل انگشتان
از بسکه براق و با قوت بود بزرگ استخوان دو شانه چون که نگاه ميکرد بکسی نگاه متمم ميکرد نگاه
که چيز نگاه بود از کمال مهربانی و بلند بود از وی موی سینه کشيده بود از سینه او تا ناف او گويا که در ميان
نقره صاف گداخته شده بود يعنی که جای الاسعه و براق بود و گويا که گردن او با آنچه باين متصل بود از

در آن عراقی نقره بود متمرد انکه بلو دمی او چون که آب می است امید که رسته باب يعنی که ميکی او وجه کی است که آب کی
بگشته کی مايل نبود چون که راه او ميرفت سرپا راست نگاه بسینه و پشت مانند متکبران بلکه مايل ميشد بسوی پايين
در اثنای رفتار چنانکه گويا که در هر انه از سر فرود می آيد در نشيب و هرگز نشد موافق پيغمبر خدا صلى الله
عليه وآله در اسخاع تحسين از اين صفات او و نخيد از او صلى الله عليه وآله واين منافات ندارد با آنکه
بعضی تشبيه او باشند في الجمله چنانکه می آيد در حديث دوم باب صد و بيست و چهارم که دراينه تشبيه جدو شبه

باب صد و بيست و چهارم
باغ دوم حسین عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان الله مثل لي
امتی في الطين وعلمنی اسمائهم كما علم آدم الاسماء كلها فمر بي اصحاب الرايات فاستغفرت
لعلی وشيعته ان ربی وعدنی فی شيعة علی خصلة قيل وما هی يا رسول الله قال المغفرة لمن
آمن منهم وان لا يغادر منهم صغيرة ولا كبيرة ولهم يبدل السيئات حسنات شرح المثيل الكاره
جرزيا والمراد الرايات بالف جمع رايه علم ومراد اینجا امام است خواه امام ضلالت و خواه امام هدی
و بتوجیه رای طلعون و هردو اینجا مناسب است و اين بابويه در کتاب خصال روايت کرده که رايات سبع است
از معاويه و عمرو بن العاص و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و امير المؤمنين عليه السلام لمن آمن منهم
اينست که شيعه علی دو قسم است يکی اماميه که مؤمنند بربوبيت رب العالمين يعنی که قائلند بانکه ولايت
امام معصوم از ربوبيت رب العالمين است و اختلاف ارزوی نفس نميکنند و ديگری ما عدای اماميه مثل زيديه
که قائلند بجواز اجتهاد يعنی روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلى الله عليه وآله گفت
بدرستی که الله تعالی بصورت انکار رو نمود برای من امت مرا وقتی که ماده بودند و نمود بر هنگام ايشان در
گل شده بود و تعليم کرد مرا نامهای ايشان چنانچه تعليم کرد آدم را نامهای امت او همه اشارات بتفسير آيت
بقره پس گذشتند بمن ياران ائمه هر فوجی با امام خود پس استغفار کردم برای علی و قائلان بامامت او بعد
از رسول بی واسطه بيان اين آنکه صاحب کل اختيار من وعده کرده مرا در شيعه علی يک خصلت گفتند گفتند
ای رسول الله وکدامست آن خصلت گفت آمرزش برای هر که گرويد بربوبيت رب العالمين از ولايت
علی وانکه باقی نگذارد از ايشان گناه صغيره و نه کبيره را و برای ايشان و بدل ميکند الله تعالی بدی
نيکها اشارت است بآيت سوره فرقان و مراد بحسنات توبه و مغفرت است چنانچه گذشت در حديث سوم باب
هشتاد و پنجم شانزدهم عن ابي عبد الله قال خطب رسول الله صلى الله عليه وآله الناس ثم رفع
يده اليمنى قابضا على كفه ثم قال اتدرون ايها الناس ما في كفي قالوا الله ورسوله اعلم فقال فيه اسماء اهل
الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم الى يوم القيامة ثم رفع يده الشمال فقال ايها الناس اتدرون ما في كفي قالوا

ورسوله اعلم فقال فيها اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم الى يوم القيامة ثم قال حكم الله وعدل
حكم الله وعدل فريق في الجنة وفريق في السعير شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت خطبه گفت
رسول الله صلى الله عليه وآله مردمان را بعد از آن بر داشت دست راست خود را بر حالی که کرده بود مشت خود را
بعد از آن گفت آيا میدانيد ای مردمان که چيست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او دانا ترند پس
گفت در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران ايشان و قبيلهای ايشان تا روز قيامت عبارت
از علم مقربان و اصحاب يمين است بروجه تمام چنانکه گويا که در دست او نوشته شده بعد از آن بر داشت
دست چپ خود را بعد از آن گفت ای مردمان آيا میدانيد که چيست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او
دانا ترند پس گفت در آنست نامهای اهل جهنم و نامهای پدران ايشان و قبيلهای ايشان تا روز قيامت
بعد از آن گفت حکم کرد الله تعالی و معدلت کرد ~~حکم کرد الله تعالی~~ حکم کرد الله تعالی و معدلت کرد پاره در بهشتند و پاره
در جهنم اشارت است بآيت سورة شوری هفدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في خطبة له خاصة
يذكر فيها حال النبي والائمة عليهم السلام وصفاتهم فلم يمنع ربنا لحلمه وأناته وعطفه ما كان من عظيم جرمهم وقبيح
افعالهم ان انتجب لهم احب انبيائه اليه واكرمهم عليه محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله في حومة العز مولده وفي
دومة الكرم محتده غير مشوب حسبه ولا ممزوج نسبه ولا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبياء في كتبها
ونطقت به العلماء بنعتها وتأملته الحكماء بوصفها مهذب لا يدانى هاشمي لا يوازى ابطحي لا يسامى شيمته
الحياء وطبيعته السخاء شرح لم يمنع بصيغه مضارع غائب معلوم مجرد است ربنا منصوب و فاعل لم يمنع است
ان بفتح همزه و سکون نون مصدريه است و بتقدير من ان است انتجب بنون و جيم و باء يکنقطه بصيغه ماضی معلوم
باب افتعال است الحومة بفتح حاء منقوط و سکون واو و فتح ميم جای المولد بفتح ميم و سکون واو و کسر لام ولادت
و مکان ولادت و هر دو اينجا مناسب است الدومة بفتح دال منقوط و سکون واو و ميم و تاء وحدت بکنار درخت
بزرگ بار آور المحتد بفتح ميم و سکون حاء منقوط و کسر تاء دو نقطه در بالا و دال منقوط از باب ضرب
ماندن در جايی و مکان ماندن و هر دو اينجا مناسب است الحسب بفتح حاء منقوط و فتح سين منقوط و باء يکنقطه
شرف الشيمه بکسر شين با نقطه و ياء دو نقطه در پايين و کاهی منقلب بهمزه میشود خصلت يعنی روايت است از
امام جعفر صادق عليه السلام در خطبه که او راست منقول از ذکری نيست بر حالی که ذکر ميکرد در آن خطبه حال
رسول و ائمه عليهم السلام و صفتهای ايشان را که پس مانع نشد صاحب کل اختيار ما را سبب بردباری او و درنگ
او و مهربانی او آنچه واقع شد که بزرگ بود از گناه مردمان و از زشت بود کردارهای مردمان که انتخاب
نمود و ديگر باشد از آنکه برگزيده برای مردمان محبوبتر انبيای خود سوی خود را و گراميتر انبيا را نزد خود را

محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله در جای محفوظ ولادت او يعنی که ولادت او در مکه است که هميشه عزيز بوده
بکمال عزت و در مکه وحدت بزرگ بار آور کرامی بود دست ماندن او يعنی که ماندن او در مدينه است که محل
ايمان مؤمنان از اتکای العالم نقل شده الکوده منقصان جهت شرف او و نه آميخته شده است نسب او و نه
پيامبر نزد اهل دانش نشان او بيان اين آنکه بشارت داده بآمدن او انبيا در کتابها
خود شان و گفتند بان او علما بيان ايشان خواص او را و مواضع آرزو میبود بانستند او را
اهل رياست گفتاری و درست کرداری بسبب صفتی که معلوم ايشان بود برای رسول آخر الزمان پاکيزه کرده
شده است که جز ديگر کرد و نميشود و ابو کرزو ديگر هاشمی است که برابر کرده نميشود باو هاشمی ديگر ابطحی است
که طلب بلندی برابر او کرده نميشود از مکی ديگر بچنگ آورد شرم است و عادت او بخشش است اصل مجبول على
النبوة والاخلاق مطبوع على اوصاف الرسالة والاخلاق الى ان انتهت به اسباب مقادير الله الى اوقاتها
وجرى بامر الله القضاء فيه الى نهايتها اداه محتوم قضاء الله الى غاياتها شرح الاوقات جمع وقت بمعنی بار سنگين
و مراد اينجا سنگينی و تمکين است المقادير جمع مقدار و تقدير کرده شدها و مراد اينجا رسالات يعنی تبليغ احکام
الهيه واسباب آنها او وقار و اخلاق و او صاف و احکام و احلام و مانند آنهاست يعنی مخلوق است بر سنگينی
نبوت مهر کرده شده است بر نشانهای رسالت و خود مينمايد رسالت تا که رسانيد او را اسباب
تقدير کرده شدهای الله تعالی بسوی اوقات آن تقدير کرده شدها يعنی که مبعوث شد برسالت و شروع
در نزول قرآن و تبليغ احکام شد و جاری شد بفرمودة الله تعالی حکم الهی در محمد تا آخرهای آن تقدير کرده شدها
يعنی که عمر او بآخر رسيد و فارغ از رسالت و بيان احکام شد بيان اين آنکه رسانيد او را الاتمام
مقتضای الهی که مرگ باشد بسوی غايتهای آن تقدير کرده شدها که ثواب آخرت باشد اصل تفسيره كل امة
من بعدها ويدفعه كل اب الى اب من ظهر الى ظهر لم يخلطه في عنصره سفاح ولم ينجسه في ولادته نكاح
من لدن آدم الى ابيه عبد الله في خير فرقة واكرم سبط وامنع رهط واكلا حمل واودع حجر اصطفاه
الله وارتضاه واجتباه وآتاه من العلم مفاتيحه ومن الحكم ينابيعه ابتعثه رحمة للعباد وربيعا للبلاد
شرح تبشر بصيغه ماضی معلوم باب تفعيل برای مبالغه است و همچنين يدفع ... بضم طاء منقوط و سکون هاء مصدر است
مستعمل شده در اسم فاعل برای مبالغه و مراد ما در بسيار پاکيزه است که در اول و دوم برای ظرفيت
مجازيت است مثل ولكم في القصاص حيوة سفاح بکسر سين منقوط و فاء و حاء منقوط عبارت است از جماع و وقت
حيض و مانند آن چنانچه می آيد در کتاب النکاح در باب ما يحل من النكاح وما يحرم والفرق بين النكاح والسفاح
وهو من كلام يونس که باب صد و نود و دوم است لم ينجسه بباء يکنقطه و حاء با نقطه و سين منقوط بصيغه ...

باب منع است الجنس با تمام دادن حق کسی مراد نکاح صحاحت و مراد این است که [illegible] که میان پدران

و مادران او نبوده نقصانی که باعث نقصان ولادت او شود [illegible] در حدیث [illegible]

ابی الحسن موسی علیه السلام که ما اری انک خلقت بک الا [illegible] ملک کریم [illegible]

[illegible]

باهر کس او ام است رسولی بعد از خود [illegible] رسولی دیگر باشد [illegible] که در کتاب [illegible]

[illegible]

کانتم الائمة من آل محمد المستودع ... المودة الواجبة والطاعة المفروضة [illegible] رسول الله صلی
الله علیه وآله وقد اکمل لکم الدین وبین لکم سبیل المخرج فلم یترک لجاهل حجة فمن جهل او تجاهل او انکر
او نسی او تناسی فعلی الله حسابه والله من وراء حوائجکم واستودعکم الله والسلام علیکم فسألت ابا جعفر
علیه السلام [illegible] التعویذ فقال من الله تبارک وتعالی شرح ظاهر که اشارت بآیت سوره
احزاب است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا [illegible] اهل بیت نبی بیان شده در
حدیث [illegible] و چهارم باب [illegible] اشارت بآیت سوره [illegible] ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنین وضرب لکم مثلا من نوره اشارت بآیت سوره نور مثل نوره کمشکوة و بیان شده در
حدیث [illegible] باب [illegible] من الفتن اشارت بآیت سوره بقره والفتنة اکبر من القتل
لتعززوا بعز الله اشارت بآیت سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا
واتقوا الله لعلکم تفلحون [illegible] در حدیث [illegible] الاجل دولت [illegible] نزدیک [illegible] الاولیا [illegible]
[illegible] از خودشان دولت واول مراد است در اول [illegible] دوم مراد است [illegible] من الله
واجبه اشارت بآیت سوره شوری قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
بظهور قائم علیه السلام والطاعة المفروضة اشارت بآیت سوره نساء اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
الامر منکم وقد اکمل لکم الدین اشارت بآیت سوره مائده الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
[illegible]
برای تحقیق مبالغه است یعنی [illegible] که الله تعالی برگزید شما را [illegible] داد شما را بر عالمیان [illegible]
شما را [illegible] کتاب خود را [illegible] علم اسرار خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تعالی [illegible] در کتاب [illegible] مومن بربوبیت رب العالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمی لاتری است در مثل لا جمعن الا اللبن فقال اللبنین یا نفقط الصیغة مجهول مخاطب احوت و اوی یا انفعال
الانفعال اگر نفس کسی را بیکان … امام گفت در بیان آنکه عبد المطلب بجه نقرب تلفظ بعد اگر کرد که
و بود عبد المطلب فرستاده بود رسول الله صلی الله علیه وآله را بسوی راعیان خود بسبب گله شتری
که گمشده بود و متفرق شده بود از عبد المطلب پس چون دیر کرد رسول علیه السلام آن گله را پس دیر کرد و اندوه
بر عبد المطلب را پس عبد المطلب خوف گرفت حلقه در کعبه را او و شروع کرد میگفت از غایت وحشت
و اضطراب که ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی آل یا اکرم … المکی پس کار بنظم که
… برای تو یا منعی که … که واقع شده … پس عبد المطلب … پس آورد رسول الله
صلی الله علیه وآله گله شتر را بر حالی که فرستاده بود عبد المطلب در هر راه و کوه بر شکاف کوه برای طلب او
و شروع کرده فریاد میزد که ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی آل را که …
عظیم است که تو دانی و بس و چون دید رسول الله صلی الله علیه وآله را فرا گرفت او را پس بوسید او را
و گفت ای پسرک من که مبادا دیگر فرستم ترا بعد از این در کاری چه بدرستی که من میترسم که بیکان گرفته
شوی یا گشته شوی **حدیث و پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لما ان وجه صاحب الحبشة بالخیل
و معهم الفیل لیهدم البیت مروا بابل لعبد المطلب فساقوها فبلغ ذلک عبد المطلب فاتی صاحب الحبشة
فقال هذا عبد المطلب بن هاشم قال و ما یشاء قال الترجمان جاء فی ابل له ساقوها یسألک ردها
فقال ملک الحبشة لاصحابه هذا رئیس قوم وزعیمهم جئت الی بیته الذی یعبده لاهدمه وهو یسألنی اطلاق
ابله اما لو سألنی الامساک عن هدمه لفعلت ردوا علیه ابله فقال عبد المطلب لترجمانه ما قال الملک
فاخبره فقال عبد المطلب انا رب الابل ولهذا البیت رب یمنعه فردت علیه ابله وانصرف عبد المطلب
نحو منزله فمر بالفیل فی منصرفه فقال للفیل یا محمود فحرک الفیل رأسه فقال له اتدری لم جاؤوا
بک فقال الفیل برأسه لا فقال عبد المطلب جاؤوا بک لتهدم بیت ربک افتراک فاعل ذلک فقال
برأسه لا فانصرف عبد المطلب الی منزله **شرح** الآذان بفتح همزه و الف و کسر ذال بالنقطه شتر سنده
و کسی که رخصت دخول داده باشد و هر دو معنی مناسبت، و در قال الترجمان اختصار است بتقدیر فقال اتجمر
عبد المطلب و ذکر مطلوبه قال الترجمان بفتح تاء و نون در بالا و سکون راء منقطه و ضم جیم و میم و الف و نون
و بفتح تاء و بفتح جیم و ضم جیم کسی که تفسیر زبان کسی کند فی برای سببیت است الزعیم بفتح زای با نقطه
و کسر عین بی نقطه … بمعنی منصرف بفتح راء بی نقطه مصدر میمی است یا اسم مکان است از باب انفعال
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که روانه کرد پادشاه حبشه سواران بسیار را با …

ردوا دوم

فدخل الآذان م

ان بفتح همزه و سکون نون زایده برای تاکید اتصال جواب لما به مدخول الا استم

الترجمان م

آن فیل که در قرآن مذکور است و نام آن محمود است بود تا خراب کنند کعبه را پس مقدم گذار کرد به گله شتری
که عبد المطلب را بود پس راندند آنها را اطراف خود پس گله رسید آن خبر بعبد المطلب پس آمد نزد پادشاه
حبشه پس داخل شد کسی که میشناخت عبد المطلب را پس گفت این عبد المطلب بن هاشم است
پادشاه گفت و چه میخواهد پس چون خبر گرفتند از عبد المطلب و ذکر کرد مطلوب خود را گفت ترجمان
آمده است برای گله شتری که او راست راندند لشکر آنها را میخواهد از تو که بدهد آنها را پس گفت
پادشاه حبشه یاران خود را از روی تعجب که این سردار قبیله و از قبیل اشراف است آمدم بسوی خانه که او
میپرستد آن را تا خراب کنم آن را و او میخواهد از من پس دادن گله شتر خود را آگاه باشید اگر میخواست از من
خودداری از خراب کردن خانه را هر آینه خودداری میکردم پس رد کردند بسوی او گله شتر او را پس گفت عبد
المطلب ترجمان را چه گفت پادشاه پس خبر داد او را بآنچه گفته بود پس گفت عبد المطلب من صاحب
اختیار گله شترم و این خانه را صاحب اختیاری است که نگاهداری میکند آن را پس برگردانیده شد
بر عبد المطلب گله شتر او و برگشت بجانب منزل خود پس گذار کرد بفیل در برگشتن خود پس گفت فیل
ای محمود پس جنبانید سر خود را چنانچه کسی بعنوان اشارت سر گوید چه میگوئی پس گفت فیل را آیا میدانی
که برای چه آورده اند ترا پس گفت فیل بجنبانیدن سر که نه پس گفت عبد المطلب که آورده اند ترا
خراب کنی خانه صاحب کل اختیار خود را آیا پس میکنی خود را کشنده آن پس فیل گفت بجنبانیدن سر
که نه پس برگشت عبد المطلب بسوی منزل خود **اصل** فلما اصبحوا غدوا به لدخول الحرم فابی وامتنع
علیهم فقال عبد المطلب لبعض موالیه عند ذلک اعل الجبل فانظر تری شیئا فقال اری سوادا
من قبل البحر فقال له یصیبه بصرک اجمع فقال له لا ولاوشک ان یصیب فلما ان قرب قال هو طیر
کثیر ولا اعرفه یحمل کل طیر فی منقاره حصاة مثل حصاة الخذف او دون حصاة الخذف فقال عبد
المطلب ورب عبد المطلب ما یرید الا القوم حتی لما صار فوق رؤوسهم اجمع القت الحصاة فوقعت کل
حصاة علی هامة رجل فخرجت من دبره فقتلته فما انفلت منهم الا رجل واحد یخبر الناس فلما ان اخبرهم
القت علیه حصاة فقتلته **شرح** تری شیئا بتقدیر استفهام است یعنی تری بتقدیر استفهام است مع تاکید
بصرک است در یافتن بجمع چشم چیزی عبارت از کمال تحقیق آن است پس اگر چیزی نزد دانستن
تمام چشم دانستن آن را ادراک میکند و اگر دور باشد یعنی چشم آن را ادراک میکند چون حرف تحقیق آن میکند
اوشک بصیغه ماضی معلوم باب افعال الخذف بفتح خاء با نقطه و سکون ذال با نقطه در مصدر باب ضرب
انداختن سنگ ریزه با سر دو انگشت شهادت و مانند آن تا سنگ انداخته شود **یعنی** پس چون صبح کردند فردا

عبد المطلب م

الخذف

الخذف

اول روز آوردند فیل را برای داخل شدن حرم پس ابا کرد از دخول حرم و سرکشی کرد بر ایشان پس گفت عبد المطلب
ببعض غلامان خود را نزد آنچه … بالا رو و … بکو پس گفت آیا … چیزی را پس گفت … که میبینم
که ای … سیاهی از جانب دریا پس عبد المطلب گفت او را آیا در می یابد او را چشم تو همگی پس گفت او را
نه و نزدیک است که دریابد همگی چشم من آن را پس چون آن سیاهی نزدیک شد گفت که مرغ …
بسیار است … نمی شناسم آن را … برمیدارد هر مرغی در منقار خود سنگ ریزه را مانند سنگ ریزه خذف یا کوچکتر از آن پس گفت عبد المطلب
قسم بصاحب کل اختیار عبد المطلب که نمیخواهد این مرغ مگر این جماعت را تا آنکه چون رسیدند بالای سر ایشان
همه انداختند سنگ ریزه ها را پس فرود آمد هر سنگ ریزه بر فرق مردی پس بیرون آمد از سوراخ پس او پس کشت
او را پس خلاص نشد از جمله ایشان مگر یک مرد که خبر دهد مردم را … جهت خبر داد ایشان را انداختند
بر او نیز سنگ ریزه و کشت او را **حدیث و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عبد المطلب یفرش
له بفناء الکعبة لا یفرش لاحد غیره وکان له ولد یقومون علی رأسه فیمنعون من دنا منه فجاء رسول الله صلی الله
علیه وآله وهو طفل یدرج حتی جلس علی فخذیه فاهوی بعضهم الیه لینحیه فقال له عبد المطلب دع ابنی فان
الملک قد اتاه **شرح** الفناء بکسر فاء و نون و الف ممدوده … یدرج بدال بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه
مضارع معلوم باب نصر است … بمعنی … راه رفتن …
و میتواند بود که از باب ضرب باشد و بمعنی برای تحقیق وقوع در مستقبل باشد یا برای وقوع باشد چه نبوت رسول
… از رسالت او بود و … در آن وقت شده باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
… عبد المطلب که فرش … میشد در پیش در کعبه تا نشیند … فرش … برای …
و بودند او را پسران … بر سر او پس منع میکردند کسی را که نزدیک شود باو پس آمد رسول الله صلی
الله علیه وآله بر حالی که طفلی بود که براه میرفت … تا آنکه نشست بر دو ران عبد المطلب
پس گفت او را عبد المطلب که واگذار این فرزند مرا چه بدرستی که فرشته … او را …
… **حدیث و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما ولد النبی صلی الله علیه وآله
مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابو طالب علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع منه ایاما
حتی وقع ابو طالب علی حلیمة السعدیة فدفعه الیها **شرح** میتواند بود که مراد بثدی نفسه پستان ابوطالب
خودش باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المؤمنین است چنانچه
می آید در حدیث سوم مولد امیر المؤمنین که رسول م او را مادر خود گفته و گفتن او امیر المؤمنین را برادر خود …
واقع شده و منافات نیست میان این و میان آنکه فاطمه … است موافق … و از …

بسیار است … ان مرغ را
با همینی که مرغیست …
مرغ راندیدم …

کج شد بعض … عبد المطلب … رسول
علیه السلام … عبد المطلب
پس م

رضاعی است و توضیح این میشود در کتاب النکاح در شرح حدیث اول باب الرضاع که باب بیست و دوم است
و العیاذ بالله … ثابت … در صورتی که رضاع … ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار …
معنی مولد الصادق علیه السلام یحرم من الرضاع الا ما کان مجبورا روایت کرده که … ظاهر … است
… باشد … یعنی بصیغه معلوم باب ضرب و علم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق
گفت وقتی که زاده شد نبی صلی الله علیه وآله و درنگ کرد چند روز بر حالی که نبود برای او شیری مراد این است
که بسبب مرض والده او بی شیر ماند پس انداخت او را ابوطالب بر پستان خود چنانچه برای تسلی اطفال
را مشغول میکنند پس فرود آورد الله تعالی در پستان ابوطالب شیری پس مکید شیر خود از آن پستان چند روز
تا فرود آمد ابوطالب در گردیدن برای طلب دایه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه **حدیث و هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان و اظهروا الشرک
فآتاهم الله اجرهم مرتین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که حال ابوطالب
حال اصحاب کهف است که در سوره کهف مذکور است پنهان کردند ایمان را و اظهار کردند نزد دنیا اهل
شرک را پس داد ایشان را الله تعالی مزد ایشان دو بار یکی برای ایمان و دیگری برای تقیه **حدیث و نهم اصل**
عن اسحاق بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال قیل له انهم یزعمون ان ابا طالب کان کافرا فقال کذبوا
کیف یکون کافرا وهو یقول الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب **شرح** اول الکتب
همزه و تشدید واو مفتوحه عبارت از کتاب آدم است یا عبارت از اصل هر کتاب است یعنی محکمات کتاب
یعنی روایت است از اسحاق بن جعفر از پدرش علیه السلام که گفت گفته شد امام را علیه السلام بدرستی که
مخالفان دعوی میکنند که ابوطالب بود کافر پس امام گفت دروغ گفته اند چگونه میباشد کافر و حال آنکه
او میگوید این بیت را آیا … که دل خود را خوش میکند … ما یافتیم محمد را نبی که
موسی نوشته شده … [illegible]
… **سی ام اصل** وفی حدیث آخر کیف یکون ابوطالب کافرا وهو یقول لقد علموا ان ابننا لا مکذب
لدینا ولا یعنی بقول الاباطل وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل **شرح** یعنی بعین بی نقطه و نون
[illegible]
… مستتر راجع به ابننا است الاباطل جمع الباطل … ثمال بکسر ثاء …
رب است و برای تقلیل است چنانچه ابن هشام در کتاب مغنی اللبیب گفته … مجرور است بفتح و در ترکیب مثل این …
اختلاف بسیار کرده اند و موافق مختار شیخ رضی در شرح کافیه این است که واو حرف عطف … بلکه عاطفه …

در معنم کتابهای آسمانی م

مجهول باب ضرب و نصر م

بکر منکر ربوبیت رب العالمین و انقض لنکنه فضیلت را نکر بیکه خود ناقص باشد پس برخاست
عمار بن یاسر رحمه الله تعالی پس گفت ای امیر المؤمنین نام بر آن هفت کس تا جمیع آنها بشناسیم
کل اولاد عبد المطلب را پس خواهیم شناخت آن هفت کس را پس حضرت فقال ان خیر الخلق یوم
یجمعهم الله الرسل و ان افضل الرسل محمد صلی الله علیه و آله و ان افضل کل امة بعد نبیها وصی نبیها
حتی یدرکه نبی الا و ان افضل الاوصیاء وصی محمد علیه و آله السلم الا و ان افضل الخلق بعد الاوصیاء
الشهداء الا و ان افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب ذو جناحان خضیبان یطیر بهما
فی الجنة لم ینحل احد من هذه الامة جناحان غیره شیء اکرم الله به محمدا صلی الله علیه و آله و شرفه و السبطان
الحسن و الحسین و المهدی یجعله الله من شاء منا اهل البیت ثم تلا هذه الآیة و من یطع الله و الرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا
ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما شرح حاصل جواب اینست که هفت کس عبارتست از محمد صلی
الله علیه و آله و امیر المؤمنین و حسن و حسین و مهدی علیهم السلم و حمزه و جعفر یکی افضل انبیاست
و چهار افضل صدیقانند و دو افضل شهدا اند که داخل صدیقان نباشند الف لام الخلق اینجا برای
عهد خارجیست و عبارتست از [illegible]

[illegible]

و اختیار رجوع شیخ امام گفت که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت
در ایام صحت و سلامت خود که جز این نیست که فرود آورده شد این آیت از سوره احزاب در شأن
بعد از ذکر خلق الله تعالی مرا از دنیا جز سنتی که الله تعالی و ملائکه او درود میکنند بر نبی ای مؤمنی که ایمان بر تو بت
رب العالمین آوردند درود کنید بر نبی و قبول کنید فرمان او را قبول کردنی عظیم حدیث اصل قلت لابی عبد الله
ما معنی السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان الله تبارک و تعالی لما خلق نبیه و وصیه
و ابنته و ابنیه و جمیع الائمة و خلق شیعتهم اخذ علیهم المیثاق ان یصبروا و یصابروا و یرابطوا
و ان یتقوا الله و وعدهم ان یسلم لهم الارض المبارکة و الحرم الآمن و ان ینزل لهم البیت المعمور
و یظهر لهم السقف المرفوع و یریحهم من عدوهم و الارض التی یبدلها الله من السلام و یسلم ما فیها لهم
لا شیة فیها قال لا خصومة فیها لعدوهم و ان یکون لهم فیها ما یحبون و اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
علی جمیع الائمة و شیعتهم المیثاق بذلک و انما السلام علیه تذکرة نفس المیثاق و تجدید له علی الله
لعله ان یعجله عز و جل و یعجل السلام لکم بجمیع ما فیه شرح السلام مجرور است و علی رسول الله متعلق بالسلام
یا حال من السلام است یعنی اینکه چیست معنی این کلام سلام یا مرفوع و مبتدا است و علی رسول الله خبر مبتدا
~~یعنی اینکه چیست معنی این کلام سلام مرفوع و مبتدا است و علی رسول الله خبر مبتدا است یعنی اینکه چیست معنی این~~
کلام و بر هر تقدیر اینجا عبارتست از میثاق و معهد آنی چنانچه می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب
که باب التسلیم است کان سلام الله لا ینال الظالمین و حقیقت این کلام است که سلام در اصل معنی چیزی است که از جانب
آن ضرری نباشد و هر ضرری که بعد از مخالفت آن باشد پس آن مخصوص بالله تعالی است زیرا که هر فردی غیر
سلام از جانب اوست چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب شصت ایم که ربی انت السلام و منه السلام و الیه یعود السلام
می آید در کتاب الدعا در حدیث بیست و چهارم باب شصتم که باب دعوات موجزات لحوائج الدنیا و الآخرة
که اللهم انت السلام و منک السلام و ان یصبروا اشارت بتفسیر آیت سوره آل عمران است یا ایها الذین آمنوا اصبروا
و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون تسلیم در دو جا بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است چنانچه گفتند در سوره
بقره مسلمة لا شیة فیها التسلیم خالص کردن چیزی از آلودگی بضد آن الارض المبارکة مبارکست از کل بودن
زمین باعتبار زمان مهدی موعود علیه السلام چنانچه منقولست که در زمین در آن وقت ظاهر میشود برکات او
فتح جا بسقط و زنا بسقط فرج الآمن بردن حامل چیزی که دغدغه دشمن در آن نباشد و الحرم الآمن عبارتست
ایضا از کل روی زمین باعتبار زمان مهدی چه حرم میشود در آن وقت ... عبارتست
بتفسیر آیت سوره قصص و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا اولم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات

در اول م

و چنانچه م

فتح م

مؤمنان م

کل شی

کل شیء رزقا من لدنا و لکن اکثرهم لا یعلمون و گفتند جمعی که میدانند صدق دعوی ترا اگر تابع شویم
از زمین ما آیا ایشان نیز نمیدانند که وعده کردیم برای اهل مهدی حرم امن را که کشیده میشود
بسوی آن میوه های هر چیز بر حالی که رزقی حلال باشد از جانب ما پس مستاصل نخواهند شد و لیکن
اکثر ایشان نمیدانند ... مشرکان را بتنزل متین و زای با نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است
البیت المعمور یعنی خانه باقی داشته شده است یا خانه آباد کرده شده است بلازمت ملائکه
ایشان و آن خانه ایست در آسمان که برابر کعبه است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و چهارم
باب الصلوة فی الکعبة و فوقها که باب بیست و ششم است و آن در آسمان چهارم است بنا بر آنچه می آید
در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب صدم است و می آید در کتاب الحج در حدیث اول
و دوم باب دوم که باب بدو البیت و الطواف است که بیت معمور در آسمان ششم نیز هست و استعمال آن اینجا
~~از قبیل استعمال ظرف در مظروف است ... باقی داشته شده است و خانه آباد کرده شده است بلا~~
... و عبارتست از لوح محفوظ که خانه علم است و السقف المرفوع کنایت از رفعت شأن
چنانچه خیمه اهل دولت و اقبال بلند تر از خیمه غیر ایشان میباشد و این دو فقره اشارتست بتفسیر
دو آیت سوره الطور است یریحهم براء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه بصیغه مضارع غائب
معتل العین باب افعال است و الارض مرفوع و مبتداست و آن تا لعدوهم جمله معترضه است یبدلها بیاء یک نقطه
و دال با نقطه بصیغه مضارع غائب باب نصر و ضرب است من در من السلام برای سببیت است و مراد
من العلی بالسلام است و یسلم مرفوع و معطوف بر یبدل است لا شیة فیها جز مبتدا است الشیة بکسر شین
با نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین مصدر معتل الفاء و اللام باب ضرب است اصل آن وشی بفتح واو و سکون
شین بوده الوشی رنگی در جامه کردن که مخالف باقی آن باشد قال لا خصومة فیها لعدوهم نقل کلام امام
که برای تفسیر لا شیة فیها گفته علیه متعلق بالسلام است که مقدم بر آن شده و این مؤید آنست که السلام در
اول مجرور باشد و ضمیر راجع بنبی است السلام مبتداست تذکرة خبر مبتداست مضاف بنفس المیثاق منصوب
و مفعول به تذکره است و تجدید معطوف بر تذکره ضمیر له راجع بالسلام است ضمیر لعله راجع بالله تعالی است
ضمیر مستتر در یعجله راجع بالله تعالی است ضمیر بارز راجع بالسلام است و ضمیر فیه راجع بالسلام است یعنی
گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چیست معنی سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت بدرستی که
الله تبارک و تعالی وقتی که خلق کرد در عالم ارواح نبی خود را و وصی نبی خود را و دختر نبی خود را و دو پسر وی را و
جمیع ائمه را و خلق کرد ارواح شیعه ایشان را گرفت بر ایشان پیمان اقرار بر ربوبیت رب العالمین را و اینکه

راستی با تو مستاصل شویم م

که جمع کرده شده برای آزار مشرکان و بغایت مضطر شده و انتظار ظهور دولت مهدی موعود کشیده و اینکه چون
کشته از ملة اب الله تعالی که برای پیروان حق و ائمه ضلالت فرار یافته و وعده کرد ایشان را
که با معارض کند برای ایشان زمین برکت داده شده را و وقتی را که این از منه است
و اینکه فرود آورد برای ایشان با ملائکه و روح لوح محفوظ را که جمیع حوادث در آن مرقوم شده
و ظاهر کند برای ایشان خیمه بلند را و خلاص دهد ایشان را از ضرر دشمن و زمینی که باشد آن
سبب هر آزار سبب عمل میثاق و خالص میکند آنچه را که در آنست برای ایشان آنکه ای نیست اصلا
در آن امام گفت در تفسیر نفی آلودگی مراد اینست که نزاعی نیست در آن دشمن ایشان را و وعده
کرد ایشان را اینکه بوده باشد برای ایشان در ارض مبارکه هرچه دوست میدارند و گرفت
رسول الله صلی الله علیه و آله ... رسالت بر جمیع ائمه و شیعه ایشان پیمان را بآنچه مذکور شد
و جز این نیست که سلام بر رسول یاد دادن عهدست پیمان را و تازه کردن عرض است سلامی را
که موعود است بر الله تعالی شاید که تعجیل کند وعده را الله عز و جل و تعجیل کند آن سلام موعود را برای
شما شیعه با آنچه در آن موعودات است ... نیست که هرچه برای ائمه موعود است برای شیعه نیز
هست بنقصان حدیث چهل و یکم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول
اللهم صل علی محمد صفیک و خلیلک و نجیک المدبر لامرک شرح روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلم یا وی گفت شنیدم از او که میگفت خدایا صلوة کن بر محمد که برگزیده تست و همراز تست
بودی با او تدبیر کرده شده است برای کار تو که اظهار ربوبیت رب العالمین باشد حدیث چهل و دوم اصل
باب النهی عن الاشراف علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله شرح این بیان نهی ائمه علیهم السلام است از نگاه
کردن از بلندی بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله اصل عن جعفر بن مثنی الخطیب قال کنت بالمدینة و سقف
المسجد الذی یشرف علی القبر قد سقط و الفعلة یصعدون و ینزلون و نحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له
موعد یدخل علی ابی عبد الله علیه السلم اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا و قال اسمعیل بن عمار الصیرفی
انا فقلنا لهما سلاه لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه و آله فلما کان من الغد لقیناهما
مجتمعین فقال اسمعیل قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه و لا آمنه
ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه و آله شرح
الذی صفت سقفست مسجد دو سقف داشته و در میان دو سقف روزنها بوده مبارکه بوده و سقف
بالا افتاده بوده در جایی که متصل بحجره است و بالای روزنها است الفعلة بفتح فاء و فتح عین بی نقطه کارکنان مز

بعض

بصیغه مضارع متکلم وحده از باب افعال است یذهب بصیغه مضارع غائب معلوم باب منع است
من در منه برای سببیت است و ضمیر راجع بشیء است یا از باب افعال است و من برای مجاوزت
و ضمیر راجع بآنجا است البصر بفتح باء یک نقطه و فتح صاد بی نقطه حس چشم و بصیرت دل یا ادراک
و مراد اینجا معنی دوم است و اشارتست باینکه بعضی عوام در چشم ایشانست و عالی ایشان چیزی ...
که مرتب قبر مؤید حقیقت دعوی اهل ضلالت نمیشود بلکه در نظر تحقیق مؤید بطلان ایشان است
اما وقت دیدن موهم آن کار از شیطان بازی میخورد و از دین حق بر میگردد چنانچه بسیاری شده
که جمعی مذهب شیعه داشته اند و بتحقیق دیدن نشانهایی که در بیرون حجره مبارکه است برای ایمان
قرآن و دوام ضلالت از راه حق بیرون رفته اند پس اگر مشرف حجره مبارکه شوند و آن دو قبر را
آنجا ببینند بیشتر از شیطان بازی میخورند و داخل میشوند از اینکه تا آن بعض رسولان از آنجا
و ملاصق بودن ایشان در زندگی بوده اند مشرک بوده اند مانند زنان نوح و زنان لوط چه جای
کسانی که بعد از وفات بی اذن در حجره او مدفون شده باشند می آید در کتاب الحج در حدیث
اول باب دویست و شانزدهم که باب دخول المدینة و زیارة النبی صلی الله علیه و آله و الدعاء عند
قبره است که چون در زمان بنی امیه مسجد فراخ شد حاکم آن دو قبر جا در رفت او براه ... و خانه
استفهام انکاری و فتح واو است و واو عطف بر مقدرست بتقدیر ... و مراد ...
از نفوس انکار منت چه باعث شوق بدیدن چیزی دو قسم است یکی آنکه در ضمن آن کسی شرفی
حاصل شد مثل اینکه کسی رسول علیه السلم را ببیند و از جمله اصحاب شود دیگری آنکه از فرحی باشد که کسی دیگر
کمتر دیده باشد مثل اینکه رسول را با بعض ازواج ببیند و اینجا هیچکدام نیست و مع هذا چنان مفسده
که مذکور شد متصورست چنانچه مخفی نیست ... و یراه در دوم ...
واو باشد و همزه برای استفهام باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی روایت است از جعفر بن مثنی خطیب
گفت بودم در مدینه و سقفی از مسجد که مشرف میشد بر قبر بتحقیق افتاد و کارکنان برای ساختن
آن بالا میرفتند و فرود می آمدند و ما جمعی از شیعه بودیم که در آنجا حاضر بودیم پس گفتیم یاران خود را که کدام
از شما را وعده هست که داخل میشود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلم امشب پس گفت مهران بن ابی نصر که من
و گفت اسمعیل بن عمار صیرفی که من پس گفتیم آن دو کس را سؤال کنید از او برای ما از بالا رفتن که
آیا جایزست تا ما هم بالا رویم و مشرف بر قبر نبی صلی الله علیه و آله شویم پس وقتی که شد روز فردا
از جمله فرود ملاقات کردیم آن دو کس را پس جمع شدیم هم نزد آن دو کس پس گفت اسمعیل بتحقیق پرسیدیم

موهم م

شرح م

اورا برای شما از آن مسئله که ذکر کرد پس گفت دوست میدارم برای یکی از ایشان که چیزی
شود بالای رسول یا نبی که این عمل به ضرورت بی ادبیست و ایضا خاطر جمع نیستم که
مبادا ببیند چیزی را که رو بسبب آن بصیرت او آیا نیز می بیند رسول علیه السلام را ایستاده
نماز میکرده باشد آیا نیز می بیند اورا یا بعض زنان خود صلی الله علیه و آله **مبحث دوم که باب چهل**
و دوم است اصل مولد امیر المؤمنین صلوات الله علیه شرح این باب در احوالیست که متعلق به
ولادت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و در این مبحث کلام مصنف و بیان زده حدیث **کلام مصنف**
اصل وُلِدَ امیر المؤمنین علیه السلام بعد عام الفیل بثلثین سنة و قُتل علیه السلام فی شهر رمضان
لتسع بقین منه لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة و هو ابن ثلث و ستین سنة بقی بعد قبض
النبی صلی الله علیه و آله ثلثین سنة و امه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و هو
اول هاشمی ولده هاشم مرتین **شرح** زاده شد امیر المؤمنین علیه السلام در زمان شهریار بن شیرویه
بن خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان بعد از عام الفیل که سال ولادت رسول علیه السلام است
به سی سال و کشته شد علیه السلام در ماه رمضان در نزد نه شب که مانده بود از آن ماه در شب بیست و یکم
یکشنبه سال چهل از هجرت و او فرزند شصت و سه ساله بود باقی ماند بعد از گرفتن نبی صلی الله
علیه و آله از دنیا سی سال و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود و او اول کسیست از اولاد
هاشم که هم پدر و هم مادر او از اولاد هاشم است بدانکه این تاریخ وفات موافق است با آنچه می آید در
کتاب الصیام در حدیث چهارم باب شصت و هفتم که باب الغسل فی شهر رمضان است که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فی لیلة تسع عشرة و قبض فی لیلة احدی و عشرین صلی الله علیه و آله و مخالفت با آنچه می آید
در کتاب الوصایا در باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و فاطمة و الائمة علیهم السلام و وصایاهم در اول
حدیث ششم که ثم لم یزل یقول لا اله الا الله حتی قبض صلوات الله علیه و رحمته فی ثلث لیال من العشر الاواخر
لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان فی لیلة الجمعة سنة اربعین من الهجرة و کان ضرب لیلة احدی و عشرین
من شهر رمضان و این مخالفت ندارد زیرا که کلام عبد الرحمن بن الحجاج است از پیش خود [illegible]
کرده از آنچه می آید در حدیث ششم این باب والله اعلم **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان
فاطمة بنت اسد جاءت الی ابی طالب لتبشره بمولد النبی صلی الله علیه و آله فقال ابو طالب اصبری
سبتا آتیک بمثله الا النبوة و قال السبت ثلثون سنة و کان بین رسول الله صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام ثلثون سنة **شرح** سبت بفتح سین مهمله و سکون با ی موحده

[illegible]

و تا روز و نقطه در بالا است الیکن که بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفعیل [illegible] مجزوم میشود [illegible]
بیان گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که فاطمه بنت اسد آمد بسوی ابو طالب تا بشارت
دهد اورا بولادت نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ابو طالب صبر کن یک سبت بشارت میدهم ترا بمولود
[illegible] در جمیع صفات مگر در نبوت و امام علیه السلام گفت سبت عبارت از سی سال است و بوده میان
رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان فاطمة بنت اسد ام امیر المؤمنین علیه السلام کانت اول امرأة هاجرت الی رسول الله صلی الله
علیه و آله من مکة الی المدینة علی قدمیها و کانت من ابر الناس برسول الله صلی الله علیه و آله فسمعت رسول
الله صلی الله علیه و آله و هو یقول ان الناس یحشرون یوم القیامة عراة کما ولدوا فقالت وا سوأتاه فقال
لها رسول الله صلی الله علیه و آله فانی اسأل الله ان یبعثک کاسیة و سمعته یذکر ضغطة
القبر فقالت وا ضعفاه فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله فانی اسأل الله ان یکفیک ذلک
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام
بود و اول زنی که مهاجرت کرد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه پیاده و بود [illegible]
[illegible] مردمان برسول الله صلی الله علیه و آله پس شنید از رسول الله صلی الله علیه و آله
و او میگفت بدرستی که مردمان برانگیخته میشوند در روز قیامت برهنگان چنانچه زاده شده اند
پس گفت وا رسوایا پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس بدرستی که من سؤال میکنم از الله تعالی
که برانگیزد ترا پوشیده و شنید از رسول علیه السلام که ذکر میکرد فشار قبر را [illegible]
[illegible] پس گفت وا ضعیفا پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله پس بدرستی که
من سؤال میکنم از الله تعالی که کفایت کند ترا آن [illegible]
[illegible]
شرح و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] روزی بدرستی که من [illegible]
[illegible]

اصل بینا هو ذات یوم جالس اذ اقبل امیر المؤمنین علیه السلام و هو یبکی فقال له رسول الله
صلی الله علیه و آله ما یبکیک فقال ماتت امی فاطمة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله امی
والله و قام علیه السلام مسرعا حتی دخل فنظر الیها و بکی ثم امر النساء ان یغسلنها و قال علیه السلام
اذا فرغتن فلا تحدثن شیئا حتی تعلمننی فلما فرغن اعلمنه بذلک فاعطاهن احد قمیصیه الذی
یلی جسده و امرهن ان یکفنها فیه و قال للمسلمین اذا رأیتمونی قد فعلت شیئا لم افعله
قبل ذلک فسلونی لم فعلته **شرح** [illegible]
[illegible] **بیان** [illegible]
[illegible]
اصل [illegible]
[illegible]
جو [illegible] **اصل** فقال [illegible] ابی طالب ان کانت لیکون [illegible]

[illegible]

یحشرون عراة فقالت وا سوأتاه فضمنت لها ان یبعثها الله کاسیة و ذکرت ضغطة القبر فقالت
وا ضعفاه فضمنت لها ان یکفیها الله ذلک فکفنتها بقمیصی و اضطجعت فی قبرها لذلک و انکببت علیها فلقنتها
ما تسأل عنه فانها سئلت عن ربها فاجابت و سئلت عن رسولها فاجابت و سئلت عن ولیها
و امامها فارتج علیها فقلت ابنک ابنک **شرح** ان در آن کانت مخففه از مثقله است لام در لیکون مفتوح است
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] بصیغه مضارع [illegible] مجهول باب منع یعنی حالت آنکه زمان تکلم رسول الله صلی الله
علیه و آله باین کلام با اصحاب است و فاعل محذوف [illegible] بصیغه ماضی [illegible] مجهول باب
منع اخبار است از ماضی نسبت بزمان تکلم او باین کلام با اصحاب و فاعل محذوف رسول الله است و مقصود آن
که من پرسیدم او را از آنکه تا جواب را حاضر کرد برای سؤال ملک [illegible] ملک سؤال از ولی و امام پیش از [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله نکرده پس چرا او را تلقین کرده [illegible] برای اینکه [illegible] از رسول
لازم آن را گوید و زیادتی بر جواب لازم را تبرع کند تا باعث زیادتی فضیلت و کرامت او شود و ایضا این
کلمه ممنوع است شاید که بعضی که شنیده و فهمیده بوده اند سؤال میشده باشند والله اعلم ارتج بسکون
را و الارتجاج اضطراب **بیان** پس گفتند رسول علیه السلام مسلمانان بدرستی که [illegible] ترا که کردی چیزی چند
که نکرده بودی پیش از امروز پس گفت امروز گم کردم نیکی ابو طالب را بدرستی که [illegible]
است که هر آینه میبود نزد او خوردنی خوب پس ترجیح میداد مرا بخوردن آن بر خود و بر اولاد خویش و
بدرستی که من مذکور کردم قیامت را و اینکه مردمان جمع کرده میشوند در آن روز برهنگان پس گفت وا سوأتا
پس ضامن شدم برای او اینرا که برانگیزد او را الله تعالی پوشیده و مذکور کردم فشار قبر را پس گفت
وا ضعیفا پس ضامن شدم برای او اینرا که کفایت کند او را الله تعالی آن مهم پس کفن کردم او را به پیراهن
خود و خوابیدم در قبر او برای آن و [illegible] بر او پس تلقین کردم او را آنچه پرسیده شد از آن
چه بدرستی که او پرسیده شد از صاحب کل اشیاء پس جواب داد و پرسیده شد از رسول او
پس جواب داد و پرسیده شد از اولی بتصرف او و امام او پس [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] **سوم اصل** [illegible]

ارتج براء بی‌نقطه و کسر تا دو نقطه در بالا و تخفیف جیم بصیغه ماضی مجهول باب [illegible]
[illegible]

یقول لما ولد رسول الله صلی الله علیه وآله فتح لآمنة بیاض فارس و قصور الشام فجاءت فاطمة بنت اسد
ام امیر المؤمنین الی ابی طالب ضاحکة مستبشرة فاعلمته ما قالت آمنة فقال لها ابو طالب و تعجبین
من هذا انک تحبلین و تلدین بوصیه و وزیره شرح فارس بکسر راء عبارت از بلاد شام و عجم است چنانچه
ظاهر میشود در حدیث دوم بحث ششم بیاض فارس عبارت از قصر کسری است که در مداین بوده و اکثرا
از عجایب دنیا شمرده اند و از آن بیضا می نامیده اند و خلفای عباسیه آنرا خراب کرده اند [illegible]
که عبارت از قصر این کسری باشد چه اکثر آنها نقره بوده چنانچه اکثر قصر پادشاه شام طلا است و تخصیص
اکر این دو موضع برای آنست که در آن ایام سلاطین فارس و قیصر روم [illegible] بوده و جز ایشان ملوک بسیار نرسیده
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چون زاده شد رسول صلی الله علیه وآله گشوده شد
برای آمنه قصر فارس و قصرهای شام یعنی که حجاب برداشته شد و آنها را دید و خبر داد پس آمد فاطمه
بنت اسد مادر امیر المؤمنین سوی ابو طالب خنده کنان خوشحال پس اعلام کرد ابو طالب را آنچه گفت
آمنه پس گفت او را ابو طالب و تعجب میکنی از این در راستی که بتحقیق اینکه تو آبستن میشوی و میزایی [illegible]
خولی و وصی او را و وه دکار او را چهارم اصل عن اسید بن صفوان صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله
قال لما کان الیوم الذی قبض فیه امیر المؤمنین ارتج الموضع بالبکاء و دهش الناس کیوم قبض النبی صلی الله
علیه وآله و جاء رجل باکیا و هو مسرع مسترجع و هو یقول الیوم انقطعت خلافة النبوة حتی وقف
علی باب البیت الذی فیه امیر المؤمنین علیه السلام فقال رحمک الله یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما و اخلصهم
ایمانا و اشدهم یقینا و اخوفهم لله و اعظمهم عناء و احوطهم علی رسول الله صلی الله علیه وآله و آمنهم علی
اصحابه و افضلهم مناقب و اکرمهم سوابق و ارفعهم درجة و اقربهم من رسول الله صلی الله علیه وآله و اشبههم
به هدیا و خلقا و سمتا و فعلا و اشرفهم منزلة و اکرمهم علیه فجزاک الله عن الاسلام و عن رسوله و عن
المسلمین خیرا شرح اسید بفتح همزه و کسر سین مهمله و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال مهمله است صاحب
صفت اسید است و بنابر قول بعضی که او از اصحاب نیست صفت صفوان است ارتج براء مهمله و جیم مشدده
بصیغه معلوم باب افتعال است [illegible] دهش
بمهمله و شین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب سمع است [illegible] که رجل الیاس [illegible]
[illegible]
[illegible] نون و فتح قاف الجم [illegible]
السوابق بسین مهمله و کسر با [illegible]

وخواهی انچه ماموریم مردمان که مسابقت سوی آن کنند چنانچه گفته در سوره حدید سابقوا الی مغفرة من ربکم
[illegible] در کتاب الایمان والکفر در باب السبق الی الایمان که باب [illegible] است یعنی روایت است از اسید بن
صفوان که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بود گفت چون شد روزی که از دنیا رفت [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام مضطرب شد کوفه بگریه خلایق و حیران مانند مردمان مانند روزی که رفت [illegible]
الله علیه وآله و آمد مردی گریه کنان و [illegible] بود گویا که انا لله و انا الیه راجعون بود و میگفت امروز بریده
[illegible]
ایستاد بر در خانه که در آن بود امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو الحسن بودی
اول بزرگان اصحاب باعتبار اسلام و بیشتر ایشان باعتبار ایمان و محکمتر ایشان باعتبار اطمینان
خاطر [illegible] اعمال و ترسانتر ایشان الله تعالی را و بزرگتر ایشان باعتبار تعب و نگاهبانتر ایشان بر رسول
الله صلی الله علیه وآله و امین تر ایشان بر اصحاب رسول یعنی که هر گاه که تو سردار ایشان بودی آن [illegible]
از ضرر [illegible] ایشان باعتبار [illegible] بکمالات نفسانی و کرامیتر ایشان باعتبار [illegible] با اعمال صالحه
و بلندتر ایشان باعتبار درجه جنت و نزدیکتر ایشان بر رسول الله صلی الله علیه وآله و شبیه تر ایشان برسول
باعتبار طریقت و طبیعت و نفس و کردار و شریفتر ایشان باعتبار قرب نزد رسول علیه السلام و گرامیتر
ایشان بر رسول علیه السلام پس جزا دهاد ترا الله تعالی از جانب اسلام و از جانب الله تعالی و از جانب
مسلمانان جزا اصل قویت حین ضعف اصحابک و برزت حین استکانوا و نهضت حین وهنوا و لزمت
منهاج رسول الله صلی الله علیه وآله اذ هم اصحابک [illegible]
و غیظ الکافرین و کره الحاسدین و صغر الفاسقین فقمت بالامر حین فشلوا و نطقت حین تتعتعوا
و مضیت بنور الله اذ وقفوا [illegible] کنت اخفضهم صوتا و اعلاهم قنوتا و اقلهم کلاما
و اصوبهم نطقا و اکبرهم رایا و اشجعهم قلبا و اشدهم یقینا و احسنهم عملا و اعرفهم بالامور
شرح ضعف بصیغه معلوم باب حسن و نصر است الضعف بفتح ضاد و سکون عین [illegible]
با [illegible] و زای با نقطه از باب نصرت استکانوا از باب افتعال است و الف [illegible]
[illegible] کاف [illegible] از باب استفعال است [illegible] از باب [illegible]
[illegible] حسن است [illegible] بصیغه معلوم باب نصرت [illegible]
[illegible] بصیغه معلوم [illegible]
[illegible]

و اگر بیا [illegible] مخاطب [illegible]
[illegible]
[illegible]
بتفوق تو در علم و شجاعت و سایر کمالات دانسته ام

خوار [illegible] الکره بفتح و ضم کاف و سکون را بی نقطه [illegible]
بصیغه ماضی معلوم باب علم است تتعتعوا [illegible] دو نقطه در بالا [illegible]
معلوم باب تفعلل است [illegible] بصیغه ماضی مجهول باب [illegible]
[illegible] قاف و ضم نون و سکون واو و [illegible] دو نقطه در بالا [illegible] یعنی قوی شده وقتی که سست
اعتقاد شدند اصحاب رسول علیه السلام و پیدا ان کار را [illegible] وقتی که ایشان خواری [illegible]
[illegible] وقتی که سست در کارزار شدند و ملازم شرع شریعت واضح رسول الله صلی الله علیه وآله
وقتی که پیروی خواهش نفس کردند اصحاب رسول بیان این آنکه بودی خلیفه رسول حق [illegible]
[illegible] در طلب خلافت وقتی که [illegible] از تو و فروتنی [illegible] نزد ائمه ضلالت [illegible]
[illegible] داشتند [illegible] ربوبیت رب العالمین و بخلاف خواهش اهل حسد و [illegible]
[illegible] وقتی که کاهل شدند در ترویج ضلالت [illegible]
[illegible] وقتی که [illegible] شدند و رفتی بروشنی علم باحکام الهی وقتی که
ایستادند از سلوک راه [illegible] پس تابع تو شدند در احکام الهی پس [illegible]
[illegible] باعتبار آواز در مجلس رسول و بلندتر ایشان باعتبار اطاعت رسول [illegible]
[illegible] ایشان باعتبار سخن و درست تر ایشان باعتبار [illegible] سخن و [illegible] ایشان باعتبار رای [illegible]
و دلیرتر ایشان باعتبار دل و محکمتر ایشان باعتبار اطمینان خاطر [illegible] عمل و نیکوتر ایشان باعتبار کردار [illegible]
ایشان بحقیقت کارها اصل کنت والله یعسوبا للدین اولا و آخرا الاول حین تفرق الناس و الآخر حین
فشلوا کنت للمؤمنین ابا رحیما اذ صاروا علیک عیالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا و حفظت ما اضاعوا
و رعیت ما اهملوا و شمرت اذا اجتمعوا و علوت اذ هلعوا و صبرت اذا اسرعوا و ادرکت اوتار
ما طلبوا و نالوا بک ما لم یحتسبوا کنت علی الکافرین عذابا صبا و نهبا و للمؤمنین عمدا و حصنا
و الله لحقت بنعمائها و فزت بحبائها و احرزت سوابقها و ذهبت بفضائلها لم تفلل حجتک و لم یزغ قلبک
و لم تضعف بصیرتک و لم تجبن نفسک و لم تخر شرح الیعسوب بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون عین
و ضم سین بی نقطه و سکون واو و با یک نقطه سردار بزرگ [illegible]
[illegible] با نقطه [illegible] بصیغه ماضی معلوم [illegible]
[illegible] بفتح لام [illegible] بی نقطه مصدر باب نصر [illegible]
دو نقطه در بالا و الف و راء بی نقطه [illegible]

شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در خون عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام کردند ما طلبوا مبادی از دخول [illegible]
در خون عثمان انکار [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی بودی بخدا قسم بعد از وفات رسول سردار بزرگ برای اسلام در زمان اول و در زمان آخر زمان اول
که براههای مختلف رفتند مردمان مخالف و ترک [illegible] اهل البیت کردند مراد وقت خلافت سه خلیفه است
و زمان آخر وقتی است که کاهل شدند مردمان مخالف در ترویج باطل مراد وقت ظهور خلافت امیر المؤمنین
علیه السلام است بیان یعسوب بودن در آن دو زمان اینکه بودی برای مؤمنان پدر مهربان وقتی که گردیدند
عیال با بر دوش که برداشتی از دل ایشان بار [illegible] را که از آن عاجز شدند و [illegible]
[illegible] مؤمنان از خاطر [illegible] کردند [illegible] کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقتی که شتاب کردند [illegible] البلاغه است که امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] برای رعایت مصالح بعد از گرفتن [illegible] مردمان او را قبول کرد [illegible]
خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بودی برای کافران عذاب
[illegible] ایشان [illegible] برای مؤمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] امامت تو [illegible]
[illegible] اصل کنت کالجبل لا تحرکه العواصف [illegible] کما قال علیه السلام [illegible]

و کجا شدی در جهاد
در امثال کشتن جمیع خوارج نهروان است که نفوذ
جوانمرد قوی در وقع اقدام
خلافت [illegible]

فی حکمک و ذات بِرّک و کُنتَ کما قال علیه السلام منبعثاً فی جُرأتک قویّاً [illegible] فی امر الله مُتَفَقِّهاً
فی نفسک عظیماً عند الله کبیراً فی الارض جلیلاً عند المؤمنین لم یکن لاحد فیک مَغمَزٌ ولا لاحد
عندک هوادة الضعیف الذلیل عندک قوی عزیز حتی تأخذ له بحقه والقوی العزیز عندک
ضعیف ذلیل حتی تأخذ منه الحق والقریب والبعید عندک فی ذلک سواء **شرح** بودی مانند کوه که حرکت
نمی‌دهد آنرا بادهای تند و بودی چنانچه گفت رسول علیه السلام ایمن‌تر مردمان در مصاحبت رسول و در
[illegible] بودی چنانچه گفت رسول علیه السلام ضعیف
و [illegible] قوی در کار الله تعالی فروتنی کننده در [illegible] خود بزرگ در جهت نزد الله تعالی بزرگ [illegible] در زمین جلیل
المرتبه نزد مؤمنان نبود هیچکس را در تو [illegible] عیب گویی [illegible]
[illegible] نزد تو [illegible] ضعیف خوار نزد تو در روز [illegible] قوی عزیز
بود تا فرا گیری برای او تمام حق او را و قوی عزیز نزد تو ضعیف ذلیل بود تا فرا گیری از او حق مظلوم را و
نزدیک و دور نزد تو در آن احقاق حق برابر بودند **متن** شأنک الحق والصدق والرفق وقولک حکم
وحتم وامرک حلم وحزم ورأیک علم وعزم [illegible] الشُّبُل [illegible] العسیر [illegible]
النیران واعتدل بک الدین وقوی بک الاسلام والمؤمنون وسبقت [illegible] البعداء [illegible]
من بعدک تعباً شدیداً [illegible] من البکاء [illegible] فی السماء [illegible] الانام فانا
لله وانا الیه راجعون رضینا عن الله قضاءه وسلمنا لله امره فوالله لن یصاب المسلمون بمثلک ابداً
کنت للمؤمنین کهفاً وحصناً [illegible] وعلی الکافرین غلظة [illegible] فالحقک الله بنبیه ولا احرمنا
اجرک ولا اضلنا بعدک **شرح** [illegible] بفتح شین بانقطه و سکون [illegible]
[illegible] بصیغه مجهول [illegible] معلوم [illegible] بفتح [illegible] بنقطه و کسر [illegible]
بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین [illegible]
[illegible] والف و سین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین [illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]
[illegible] ولازم الاطاعه بود [illegible]
[illegible] ساخته شد [illegible] از اختلاف [illegible]
[illegible] سنت رسول علیه السلام را [illegible] امامت تو را [illegible] کرده شد [illegible]

فضا [illegible]

مشکل میشاید نزد جاهلان باعتبار کثرت مخالفان و فرود لشکر شده مشکلات و اشتبای شبهات مخالفان
و [illegible] شد بتو دین الهی و قوت گرفتند بتو اسلام و مؤمنان و سبقت گرفتی بر امامان دیگر سبقت دور
یا بنحوی که فوت است میان تو و دیگران بسیار است و بتعب انداختی بمرگ خود جمعی را که بعد از تو مرگ نزاده [illegible]
[illegible] چه تو بزرگ شدی از گریه یا بنحوی که از آن بزرگتری که در مصیبت تو اکتفا بگریه شود و ذکر تفاضل [illegible]
نشود و بزرگست مصیبت تو در آسمان بر ملائکه و شکست عظیم داد مصیبت تو خلایق را و هر کسی که در آن [illegible]
الله تعالی انا لله و انا الیه راجعون [illegible] شدیم از جانب الله تعالی کار او را [illegible]
[illegible] بر مسلمانان نخواهد آمد بسبب مرگ مثل تو تا آخر دنیا بودی برای مؤمنان پناهی و حصاری
و بر کافران [illegible] بر حالی که در دنیا باقی بودی و بر کافران درشتی و خشم بودی پس رساناد ترا الله تعالی به جزای
نبی خود محروم نکناد ما را ثواب صبر بر مصیبت تو و گمراه نکناد ما را بعد از تو **متن** وسکت القوم حتی انقضی
کلامه وبکی وبکی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله ثم طلبوه فلم یصادفوه **شرح** راوی گفت و ساکت شدند
[illegible] کلام او و گریه کردند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از آن طلبش
کردند آنمرد را پس برنخوردند [illegible] **پنجم متن** عن صفوان الجمال قال کنت انا وعامر وعبدالله بن جذاعة
الازدی عند ابی عبدالله علیه السلام قال فقال له عامر جعلت فداک ان الناس یزعمون ان امیر المؤمنین دفن
بالرحبة قال لا قال فاین دفن قال انه لما مات احتمله الحسن علیه السلام فاتی به ظهر الکوفة قریباً من النجف
یسرة عن الغری یمنة عن الحیرة فدفنه بین ذکوات بیض قال فلما کان بعد ذهبت الی الموضع فتوهمت
موضعاً منه ثم اتیته فاخبرته فقال لی اصبت رحمک الله ثلاث مرات **شرح** رحبه بفتح راء بی‌نقطه و سکون
حاء بی‌نقطه و باء یکنقطه موضعی است بیشه‌ای متصل کوفه یا مکانی است در میان مسجد کوفه و محلی است در کوفه الظهر بفتح ظاء
بانقطه و سکون هاء و راء بی‌نقطه زمین بلند که در پهلوی شهری باشد النجف بفتح نون و جیم [illegible] موضعی که آب آن
[illegible] ومانند آن باشد و آب بآنجا نرسد الیسره بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون سین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه جانب
دست چپ الغری بفتح غین بانقطه و کسر راء بی‌نقطه و تشدید یاء عمارت خوب و مراد اینجا عمارتیست که در کوفه
مشهور بوده و شهرت دارد که بانی آن نعمان بن منذر بوده الیمنه بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون میم و نون
جانب دست راست الحیره بکسر حاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه شهری که نزدیک کوفه بوده
الذکوات بفتح ذال بانقطه و فتح کاف جمع ذکوة بفتح ذال و سکون کاف ~~و [illegible]~~ اخگرها جمع جمره
[illegible] که معمول اشتعلت و اینجا استعاره شده برای سنگهای سرخ که ریزه شده بود در جمع ذکات [illegible]
البیض بکسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد بانقطه جمع ابیض سفیدها و مراد اینجا آنست که آن سنگهای [illegible]

قضا [illegible] گرد [illegible]

گرد آمد [illegible]

[illegible]

بسعیدی بوده **یعنی** روایتست از صفوان شتردار گفت بودم من و عامر و عبدالله بن جذاعه ازدی
نزد امام جعفر صادق علیه السلام صفوان گفت پس گفت او را عامر قربانت شوم مردمان گمان [illegible]
میکنند که امیر المؤمنین علیه السلام مدفون شده در رحبه گفت نه عامر گفت پس کجا مدفون شد گفت بدرستیکه
او چون مرد برداشت او را امام حسن علیه السلام پس آورد او را به پشت کوفه نزدیک نجف در پایی که در آنجا
بوده جانب دست چپ از غری مراد دست چپ آنکه از کوفه است پس غری در دست راست میباید
جانب دست راست از حیره بانحنی که حیره در جانب دست چپ میماند پس دفن کرد او را میان سنگهای
سرخ مایل بسفیدی صفوان گفت پس چون گذشته شد وقتی بعد از آن حکایت رفتم آنجا پس بگمان خود قرار دادم
جایی را از آن نشانی که گفته بود بعد از آن آمدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را که فلان
موضع است پس سه بار گفت مرا خوب یافتی رحمت کناد ترا الله تعالی **ششم متن** عن عبدالله بن سنان
قال اتانی عمر بن یزید فقال لی ارکب فرکبت معه فمضینا حتی اتینا منزل حفص الکناسی فاستخرجته
فرکب معنا ثم مضینا حتی اتینا الغری فانتهینا الی قبر فقال انزلوا هذا قبر امیر المؤمنین علیه السلام فقلنا
من این علمت هذا فقال اتیته مع ابی عبدالله علیه السلام حیث کان بالحیرة غیر مرة وخبرنی انه قبره **شرح** راویت
از عبدالله بن سنان گفت آمد نزد من عمر بن یزید پس گفت سوار شو پس سوار شدم با او پس رفتیم تا آمدیم بمنزل
حفص کناسی پس بیرون آوردم او را پس سوار شد با ما بعد از آن رفتیم تا آنکه آمدیم نزد غری پس رسیدیم
سوی قبری پس گفت عمر بن یزید فرود آیید این قبر امیر المؤمنین علیه السلام است پس گفتیم از کجا دانستی
پس گفت آمدم نزد این قبر با امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که بود در حیره مکرر و خبر داد مرا که آن قبر اوست **هفتم متن**
سألت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان امیر المؤمنین علیه السلام له خؤولة فی بنی مخزوم وان شاباً منهم اتاه
فقال یا خالی ان اخی مات وقد حزنت علیه حزناً شدیداً قال فقال له تشتهی ان تراه قال بلی قال فارنی قبره
قال فخرج ومعه بردة رسول الله صلی الله علیه وآله متزراً بها فلما انتهی الی القبر تلملمت شفتاه ثم رکضه برجله
فخرج من قبره وهو یقول بلسان الفرس فقال امیر المؤمنین الم تمت وانت رجل من العرب قال بلی ولکنا متنا
علی سنة فلان وفلان فانقلبت السنتنا **شرح** الخؤوله بضم خاء بانقطه و ضم واو اول و سکون واو دوم مصدر است
بمعنی خالو بودن بنو مخزوم کجاها بانقطه قبیله‌ایست از قریش که از آنجاست عبدالله بن مسعود یا خالی یعنی ای حقیقت
بنت بلکه کل بنی مخزوم او را خالو میگفتند از سبب اینکه در میان ایشان خواهرزاده او بوده زیرا که ام هانی
خواهر امیر المؤمنین علیه السلام زوجه هبیرة بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بوده و جعدة بن
هبیره مخزومی که از فرزندان ام هانی است مشهور و در کتب رجال مذکورست البرده بضم باء یکنقطه و سکون راء بی‌نقطه

گفته [illegible]

قال بلی [illegible]

و رای بانقطه [illegible]

یا [illegible]

دال بی‌نقطه و تاء و جمع [illegible] که بسیار عریض یا خشن باشد و [illegible] بضم میم و [illegible] و نقطه در پایی
[illegible] اول همزه بوده و [illegible] زای بانقطه و راء بی‌نقطه است الازار [illegible] بالای لباسهای دیگر بر خود [illegible]
[illegible] حرکت دورای و مراد اینجا حرکت لب است چه چون بجای خود [illegible] میکنند شبیه حرکت دورلبست الفرس
[illegible] و سکون راء و سین بی‌نقطه [illegible] و مراد اینجا مجوس است چه [illegible] مجوس بوده
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام را خالو بودن بود
در بنو مخزوم و بدرستیکه جوانی از بنو مخزوم آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت ای خالوی من برادرم
که برادر من مرد و بتحقیق غمناک شدم برادری [illegible] بسبب آنکه [illegible] امام گفت پس گفت [illegible]
داری که ببینی او را گفت [illegible] پس [illegible] قبر او را امام گفت پس بیرون آمد امیر المؤمنین و با او بود چادر رسول الله
صلی الله علیه وآله [illegible] پس چون رسید سوی قبر حرکت کرد دو لب او بعد از آن
[illegible] او را بپای خود پس بیرون آمد از قبر خود [illegible] بزبان مجوس پس گفت او را امام [illegible]
علیه السلام آیا نمردی بر حالی که تو مردی بودی از عرب گفت بلی ولیکن ما جمعی بودیم که مردیم بر [illegible]
پس برگشت زبانهای ما **هشتم متن** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام
قام الحسن بن علی فی مسجد الکوفة فحمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال ایها الناس انه قد قبض
فی هذه اللیلة رجل ما سبقه الاولون ولا یدرکه الآخرون ان کان لصاحب رایة رسول الله صلی الله علیه وآله
عن یمینه جبرئیل وعن یساره میکائیل لا ینثنی حتی یفتح الله له والله ما ترک بیضاء ولا حمراء الا سبعمائة
درهم فضلت من عطائه اراد ان یشتری بها خادماً لاهله والله لقد قبض فی اللیلة التی فیها قبض وصی موسی
یوشع بن نون واللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم واللیلة التی نزل فیها القرآن **شرح** ان بکسر همزه و سکون
نون مخففه از مثقله است صاحب بفتح لام است [illegible] بفتح ضاد بانقطه بصیغه معلوم [illegible] عطاء
مصدر [illegible] است یعنی دادن او و مردمان یا [illegible] گرفتن او از بیت المال فی ذلک نزل فیها القرآن برای
تعلیل است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و یکم و مراد اینجا شب بیست و یکم ماه رمضانست و
[illegible] در کتاب الصیام در شرح حدیث اول باب دوم که باب فضل شهر رمضانست و در بعض احادیث
باب شصت و نهم که باب فی لیلة القدر است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتیکه گرفته شد از دنیا
امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد حسن بن علی در مسجد کوفه پس ستایش کرد الله تعالی را و ثنا کرد بر او و صلوات
فرستاد بر نبی صلی الله علیه وآله بعد از آن گفت ای مردمان هر آینه کسی که شان اینست که بتحقیق گرفته شد از دنیا در این
شب مردی که پیشی نگرفتند او را جمعی که پیش از رسول علیه السلام بودند و در نمی‌یابند مرتبه او را جمعی که بعد از رسول علیه السلام

[illegible] تمیز عددی [illegible]

در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث [illegible] باب [illegible]

بلاهای که بر ایشان آمده است که بود هر آینه صاحب علم رسول الله صلی الله علیه وآله و در ملکوت خدا در جانب راست او
بود جبرئیل و در جانب چپ او بود میکائیل [illegible] تا آنکه [illegible] میکرد الله تعالی برای او [illegible]
از مال دنیا زر و نقره را [illegible] مقصود درهم [illegible] بود [illegible] و بخشش او [illegible]
تا هر بار آن [illegible] برای اهل خود [illegible] که هر آینه [illegible] گرفته شده از دنیا در شبی که در آن [illegible]
موسی که یوشع بن نون [illegible] باشد و شبی که بالا برده شد در آن عیسی بن مریم و شبی که نازل شد در آن قرآن

اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما غسّل امیر المؤمنین علیه السلم [illegible] من جانب البیت [illegible]
شرح [illegible] گفت امام جعفر صادق علیه السلم
وقتی که غسل داده شد امیر المؤمنین علیه السلم [illegible] داده شده [illegible] از جانب خانه [illegible]
[illegible] پس تابوت را کفایت کرده [illegible] که [illegible] ملائکه [illegible]
پس تابوت را کفایت کرده [illegible] مخفی نماند که [illegible] والقای [illegible]
قرآن [illegible] پس لازم می آید که اهل بیت الانبیا باشند چنانچه [illegible]
در باب [illegible] **دوم اصل** [illegible] ابا جعفر علیه السلم یقول ولدت فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله بخمس سنین [illegible] ولها ثمان عشرة سنة [illegible]
شرح ذکر این حدیث اینجا با وجود آنکه کمال مناسبت [illegible] آینده دارد برای اشارت به بعض احوال ام المؤمنین
علیها السلم است که [illegible] بعد از وفات رسول [illegible] در دنیا [illegible]
چنانچه مشهور است [illegible] روایت کرده [illegible] فاطمه علیها السلم در حیات بود [illegible]
و چون از دنیا رفت [illegible] ذکر این حدیث [illegible] **یعنی**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت زاده شد فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله بعد از رسالت رسول
الله صلی الله علیه وآله به پنج سال [illegible] از دنیا رفت [illegible] **یازدهم اصل**
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلم [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم [illegible]
[illegible] اذا [illegible] من الکوفة [illegible] الجبانة [illegible]
[illegible] **شرح** الجبانة [illegible] بالف و نون
[illegible] **یعنی** روایت است از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلم بیرون آورد او را امام حسن و امام حسین علیهما السلم [illegible]
[illegible] چنانچه گذشت در حدیث [illegible] بیرون [illegible] گذاشته [illegible]

از دنیا م

دست راست خود بعد از آن [illegible] کرده در راه صحرای بلند تا گذر [illegible] و او را بسوی غری [illegible]
او را وراثت کرده [illegible] و برگشته [illegible] که از در دروازه کوفه [illegible] قبر او [illegible]
تا [illegible] بلکه [illegible] دست راست [illegible] تا بغری رسیده [illegible]
[illegible] کرده چنانچه بیان شد در حدیث [illegible] **بیست و سوم که در باب [illegible]**
اصل مولد الزهراء فاطمة علیها السلم **شرح** ولادت در زمان یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو
پرویز بن انوشیروان بود و الزهراء بفتح زای [illegible] و الف ممدوده [illegible]
[illegible] **یعنی** این تاریخ [illegible] که نسبت دارد به ولادت فاطمه زهرا علیها السلم [illegible]
مبحث کلام مصنف [illegible] **کلام مصنف اصل** ولدت فاطمة علیها السلم بعد مبعث رسول الله صلی
الله علیه وآله بخمس سنین و توفیت علیها السلم ولها ثمان عشرة سنة و خمسة و سبعون یوما
بقیت بعد ابیها صلی الله علیه وآله خمسة و سبعین یوما **شرح** مضمون این گذشت در حدیث [illegible]
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان فاطمة علیها السلم مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله
خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یأتیها جبرئیل علیه السلم فیحسن
عزاءها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی
علیه السلم یکتب ذلک **شرح** مضمون این گذشت در حدیث [illegible] **دوم اصل** عن علی بن جعفر عن
اخیه ابی الحسن علیه السلم قال ان فاطمة علیها السلم صدیقة شهیدة و ان بنات الانبیاء لا یطمثن
شرح الشهید [illegible] احکام [illegible]
[illegible] صاحب شریعت [illegible]
پس [illegible] در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب [illegible]
الصوم [illegible] که مریم بنت عمران حیض [illegible] **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش
امام موسی کاظم علیه السلم گفت [illegible] فاطمه علیها السلم [illegible]
[illegible] دختران انبیا معصوم [illegible] **سوم اصل** عن ابی عبد الله
الحسین بن علی علیهما السلم قال لما قبضت فاطمة علیها السلم دفنها امیر المؤمنین علیه السلم سرا و عفا علی موضع
قبرها ثم قام فحوّل وجهه الی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال السلام علیک یا رسول الله عنی
والسلام علیک عن ابنتک و زائرتک و البائتة فی الثری ببقعتک و المختار الله لها سرعة اللحاق بک
شرح العفو مصدر باب [illegible] المختار اسم فاعل است [illegible]

راست م
هر زبن م
بکون م
[illegible]

اصل [illegible] جنبت الوفیة [illegible] الزهراء [illegible] یا رسول
الله [illegible] لا یبرح من قلبی [illegible]
[illegible] سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکو **شرح** [illegible] رسول علیه السلم و فاطمه علیها السلم [illegible]
برای وجوب [illegible] شده [illegible] نشود [illegible]
[illegible] مصدر باب افتعال [illegible]
[illegible] در زیر آسمان و بالای زمین است بعد از مفارقت آن عزیزان [illegible] آسمان و زمین
در صدرات [illegible] سین [illegible] منقطه [illegible] میم و دال منقطه [illegible]
و دال منقطه [illegible] اسم مفعول باب تفعیل [illegible] مرفوع و مبتدا است
جمله [illegible] در کلمه برای تشبیه است [illegible]
خبر مبتدا است [illegible] که در دل [illegible]
[illegible] اسم فاعل باب تفعیل مضاف الیه [illegible]
[illegible] مبتدا است [illegible]
[illegible] اسم مفعول باب تفعیل است و مضاف الیه [illegible] سرعان بفتح [illegible]
[illegible] و عین منقطه و الف و نون مفتوحه اسم فعل است [illegible] برای تعجب [illegible]
[illegible] مصدر [illegible] باب تفعیل است مصدر [illegible] سرعان است **یعنی** بتحقیق بر
گردانیده شد امانت و گرفته شد [illegible] زهرا علیها السلم [illegible] این آسمان
و این زمین ای رسول الله [illegible] دائم است [illegible] خواب [illegible]
[illegible] که [illegible] از دل من تا وقتی که [illegible] الله تعالی برای من [illegible]
[illegible] صاحبش [illegible]
[illegible] میان ما و سوی الله تعالی [illegible] **اصل** [illegible]
[illegible] السؤال [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible]
[illegible] سوره مائده [illegible]
مریم [illegible] للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله [illegible]

بعون م

الله مرفوع و مبتدا است [illegible] مختار است [illegible] منصوب و مفعول [illegible] مختار است [illegible]
مجرور [illegible] اسم مفعول باشد و الله مرفوع [illegible]
[illegible] میان اسم مفعول و معمول آن [illegible] باشد [illegible]
مرفوع و نائب فاعل مختار باشد [illegible] نائب فاعل باشد [illegible] منصوب [illegible] ضعیف [illegible]
مفعول [illegible] در کلام [illegible] نائب فاعل [illegible] **یعنی** روایت است از امام
حسین علیه السلم گفت چون گرفته شد از دنیا فاطمه علیها السلم دفن کرد او را امیر المؤمنین علیه السلم [illegible]
[illegible] پس [illegible] روی خود را بسوی قبر
رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت سلام بر تو باد ای رسول الله از جانب من و سلام بر تو باد
از جانب دختر تو و زیارت کننده تو [illegible] و الله تعالی [illegible]
برای او [illegible] **اصل** قلّ یا رسول الله عن صفیتک صبری و عفا عن سیدة نساء العالمین
تجلدی [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] مصدر باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
برای من [illegible] بتحقیق [illegible]
[illegible] میان بالای سینه من و سینه من [illegible]
چنانچه کسی با دیگری سخن گوید [illegible] جان دادن [illegible]
[illegible] جان دادن [illegible] امیر المؤمنین علیه السلم
[illegible] در کتاب الله تعالی در سوره بقره [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

دو نقطه دریا بین مصدر است بمعنی سوختگی دل مشتعل بعین بی‌نقطه و جیم بصیغه اسم فاعل باب افتعال صفت
غلیل است الاعتلاج پی در پی شدن موج حیرام اکتبه سراج با جنگ است البث بفتح باء یکنقطه و ثاء سه
نقطه پراکنده کردن ضمیر بثه سراج بغلیل است یعنی وخواهد خبر داد ترا دختر تو بعد ذهم کردن امت قبر
شکست و ظلم او پس مکرر کن او را سؤال و خبر گیر از او حال را جواب از سوختگی دل که هیچ شید
سینه او نمی یافت سوی پراکنده کردن آن را ای وخواهی دریافت او گفت که و حکم میکند الله تعالی
در دیوان بزرگ قیامت میان تو و ظالمان تو و او بهتر حاکمان است اصل سلام مودع لا قال ولا
سائم فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرین واه واها
والصبر ایمن واجمل ولولا غلبة المستولین لجعلت المقام واللبث لزاما معکوفا ولاعولت اعوال
الثکلی علی جلیل الرزیة فبعین الله تدفن ابنتک سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم یتباعد
العهد ولم یخلق منک الذکر والی الله یا رسول الله المشتکی وفیک یا رسول الله احسن العزاء
صلی الله علیک وعلیها السلام والرضوان شرح سلام منصوب بر مفعول مطلق عامل مقدر است و در
نهج البلاغه چنین است والسلام علیکما سلام مودع بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است لا قال مجرور است صفت
وصفت مودع است القالی البغض والف صاحب لعقل السأم بفتح سین بی‌نقطه وکسر همزه ملول ان در
ان انصرف و در ان اقم بمعنی اذ مستعمل شده و مؤید مذهب کوفیین است که ان گاهی بمعنی اذ میباشد
مثل آنچه می آید در کتاب الجنائز در باب ... دوم که باب زیارة القبور است که وانا ان شاء الله
بکم لاحقون اقم بضم همزه وکسر قاف از باب افعال است سوء ظن عبارت از جزع و ترک صبر است
واه بفتح واو والف وهاء مفتوحه اسم فعل است بمعنی تعجب میکنم از خوبی این و تنوین گاهی داخل
آن میشود چنانچه در دوم شده اینجا الغلبة بفتح غین با نقطه و فتح لام و باء یکنقطه مثل السلطنة و
اینجا دنیا ... ظلم بر شیعه است المستولی کسی که بزور و بهتان خلافت و مانند آن میکند المقام بفتح
میم مصدر میمی باب افعال و بفتح خادم خود نشستن اللبث بفتح ... لام و سکون باء و ثاء سه نقطه
و بفتح لام و فتح باء درنگ اللزام بکسر لام و زای با نقطه والف آنچه با آن قطع و فصل شود وکار دیگر
اتیان بر نگردد المعکوف بعین بی‌نقطه و فاء جدا داشته مثل محبوس الاعوال مصدر باب افعال
گریه و نوحه الثکلی بفتح ثاء سه نقطه و سکون کاف ولام والف مقصوره مادری که فرزندش مرده
باشد فادر ... برای بیان ... العین بفتح عین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه دریا بین
چشم و اینجا استعاره شده برای علم ... منصوب و معمول دوم تهضم است ...

جیمین منقوط

معفور

منصوب و معمول دوم تمنع است لم یخلق بخاء با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر و علم و حسن است المشتکی بضم
میم و فتح کاف والف مقصوره مصدر میمی باب افتعال است فی در فیک برای سببیت است یعنی
بر تو باد سلام وداع کننده که نه کاره است و نه ملول پس اگر برگردم از نزد تو پس نه از ملول بودن است
و اگر درنگ میکنم پس نه از بدگمانی است بآنچه وعده کرده الله تعالی صابران را واه واه چه
خوب است آن ثواب و صبر مبارکتر و نیکوتر است و اگر نه ملاحظه زیادتی ظلم اهل ضلالت و اتباع ایشان بر شیعه
اهل البیت میبود هر آینه میکردم اینجا گوشه گیری و درنگ را معیاری که دائمی باشد و هر آینه گریه میکردم
مانند گریه کردن مادر فرزند مرده بر این مصیبت بزرگ چه در پیش چشم الله تعالی مدفون میشود دختر تو
بر پنهانی از ترس دشمنان باینکه بسکه اذیت کرده است از ستمهای امت تو وصیت کرده که ایشان بر او
نماز نکنند و مطلع بر قبر او نشوند و مظلوم میشود حق او و منع کرده میشود میراث او و حال آنکه بسیار دور نشده
پیمان تو که بر خلایق گرفتی و تعظیم اهل بیت خود و کهنه نشده از جانب تو یاد داوری ربوبیت رب العالمین
و رهنی از اختلاف از دوری تو و سوی الله تعالی است ای رسول الله شکایت من از این مردمان
و بسبب وفات تست ای رسول الله بهتر صبر در این مصیبتها صلوة فرستد الله تعالی بر تو و بر دختر تو باد سلام
و رضای الهی چهارم اصل عن المفضل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام من غسل
فاطمة علیها السلام قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام وکأنی استعظمت ذلک من قوله فقال کأنک
ضقت بما اخبرتک به قال فقلت قد کان ذلک جعلت فداک قال فقال لا تضیقن فانها صدیقة ولم یکن
یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلها الا عیسی شرح مضمون این می آید در کتاب
الجنائز در حدیث سیوم باب ... که باب الرجل یغسل المرأة است ضقت بکسر ضاد با نقطه و سکون
قاف بصیغه ماضی مخاطب باب ضرب است یعنی روایت است از مفضل از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کی غسل داد فاطمه علیها السلام را گفت این شخص امیر المؤمنین علیه السلام
بود و گویا که من بزرگ شمردم آن را از جهة کمی او پس گفت گویا که تنگدل شدی بآنچه خبر کردم ترا بآن
گفت گفتم تحقیق چنین شده آنچه گفتی قربانت شوم بادی گفت پس گفت تنگدل مشو البته چه هر آینه که
فاطمه معصوم بوده و محال بود که غسل دهد او را مگر معصومی آیا ندانستی که مریم علیها السلام را غسل نداد مگر عیسی
پنجم اصل عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام قالا ان فاطمة علیها السلام لما ان کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما والله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له
لعلمت انی ساقسم علی الله ثم اجده سریع الاجابة شرح من امرهم بر اج باتر ضلالت و اتباع ایشان و بیعة ...

کو راج ایشان و اهل البیت باشد ما کان عبارت ... دخول ... و جمعی دیگر در خانه امیر المؤمنین بقصد
سوختن خانه اهل البیت برای طلب بیعت علی علیه السلام با ابی بکر و اسقاط فاطمه علیها السلام ... که
که رسول علیه السلام او را المحسن نام کرده بود اخذت بمعنی امرت با لاخذت التلابیب جمع ...
جامهای سینه در سائس برای تاکید مجموع قسم و سرعت اجابت است تعلمت بصیغه مخاطب است ...
وصره از باب افعال است الاقسام قسم خوردن و قسم دادن و مراد اینجا معنی دوم است ... قسم ...
فرق میان اجابت و استجابت اینست که اجابت دادن مطلب است و استجابت قبول طلب است خواه
بدادن اثر آن و خواه بذخیره کردن و گاهی استجابت بمعنی اجابت مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث
چهارم باب آینده یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند بدرستی که فاطمه علیها السلام
وقتی که شد از کار ایشان آنچه شد امر کرد که خوب گرفتند گریبان جامهای عمر را پس کشید او را سوی او
بعد از آن گفت آگاه باش بخدا قسم ای پسر خطاب اگر نه این میبود که من کراهت دارم که در یابد بلا
کسی را که گناهی ندارد مثل اطفال شیر خواره هر آینه میدانستی که من قسم میدهم بر الله تعالی بحق آل محمد در نفرین
برای فنای کفار بعد از آن می یابم الله تعالی را زود اجابت مراد اینست که مثل نفرین نوح میکردم و زود
مجاب میشد ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما ولدت فاطمة اوحی الله الی ملک فانطلق به
لسان محمد صلی الله علیه وآله فسماها فاطمة ثم قال انی فطمتک بالعلم وفطمتک من الطمث ثم قال ابو
جعفر علیه السلام والله لقد فطمها الله بالعلم وعن الطمث فی المیثاق شرح الفطم مصدر باب نصر جدا کردن
ضمیر بر راجع بلفظ فاطمة است بطریق استخدام فطمتک بصیغه ماضی باب تفعیل است وهمچنین فطمها الفطم
کسی را جدا کردن و میتواند بود که این سه لفظ از باب ضرب باشد بنا بر اینکه فاطمه بمعنی مفطومه باشد
و بر تقدیر اول فطمت بمعنی ... است و بر تقدیر دوم ... یعنی روایت است از امام محمد باقر
گفت چون متولد شد فاطمه وحی کرد الله تعالی سوی فرشته پس گویا کرد باین لفظ زبان محمد صلی الله
علیه وآله را پس نام نهاد او را فاطمه بعد از آن الله تعالی گفت بدرستی که من جدا کردم ترا ای فاطمه
بنوعی که علم جمیع احکام در او لا دتو خواهد بود و پس جدا کرده کردم ترا از ... حیض ...
خواهد بود و پس بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام بخدا قسم که هر آینه جدا کرد او را الله تعالی
بعلم و از ... در روز پیمان بر اولاد هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله
لفاطمة یا فاطمة قومی فاخرجی تلک الصحفة فقامت فاخرجت صحفة فیها ثرید وعراق یفور فاکل
النبی صلی الله علیه وآله وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام ثلاثة عشر یوما ثم ان ام ایمن

تحقیق

الحسین

والحسین ... ثلاثة عشر ... قالت ام ایمن لفاطمة ... فقالت یا ام
ایمن ... کانت عند ام ایمن شیء ... فلما ... فاطمة ... ام ایمن ...
فاخرجت لها ... ام ایمن ... الصحفة فقال لها النبی علیه السلام اما لولا انک اطعمتها
لاکلت منها انت وذریتک الی ان تقوم الساعة ثم قال ابو جعفر علیه السلام والصحفة عندنا یخرج بها
قائمنا علیه السلام فی زمانه شرح الصحفة بفتح صاد بی‌نقطه و سکون حاء بی‌نقطه و فاء کاسه میانه کوچکتر
و دراز که سیر کند پنج کس را الثرید بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و دال بی‌نقطه نان ریزه کرده شده در شوربا و مانند آن العراق بکسر عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه والف و قاف
جمع عرق بفتح عین و سکون راء پارچهای گوشت که با هر یک از آنها استخوانی باشد ام ایمن کنیزی بود که
از پدر رسول علیه السلام باو میراث رسیده و حضانت رسول علیه السلام کرده و آزاد کرد او را و او در اسامه بن
زید است و ایمن بن عبید برادر مادری زید است یفور بفاء و واو و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ...

اسامة بن ...

یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله فاطمه را ای فاطمه برخیز پس بیرون
آر آن کاسه را ظاهر اینست که کاسه در خانه دیگر یا در زیر سر پوشی بوده پس برخاست پس بیرون آورد کاسه
که در آن ترید و استخوانهای با گوشت بود میجوشید شوربای آن از گرمی چنانچه چشمهای آب بجوش شده
میشود و دفع کرده بالای آن آب برداشته شود پس خوردند نبی صلی الله علیه وآله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
~~سیزده روز ... ذکر امیر المؤمنین علیه السلام اینست که در آن ایام رسول علیه السلام او را بجای ...~~
~~باشد ... و علی و فاطمه ... است~~ بعد از آن بدرستی که ام ایمن دید حسین علیه السلام را که با او
چیزی بود از آن پس گفت او را از کجا است برای تو این گفت بدرستی که ما هر آینه میخوریم آن را از چند روز پیش
آمد ام ایمن نزد فاطمه پس گفت بعنوان گلهای فاطمه ... باشد نزد ام ایمن چیزی پس چرا اینست که آن
برای فاطمه و اولاد او است ... باشد نزد فاطمه چیزی پس نیست برای ام ایمن از آن چیزی پس بیرون
آورد برای او از آن ترید پس خورد ام ایمن از آن و آخر شد کاسه پس گفت فاطمه را نبی علیه السلام آگاه باش
اگر نمیبود اینکه تو خورانیدی ام ایمن را هر آینه میخوردی از آن کاسه تو و اولاد تو تا هنگام قیامت بعد از آن
گفت امام محمد باقر علیه السلام و آن کاسه نزد ما است بیرون می آورد آن را قائم ما علیه السلام در زمان خود هشتم اصل
سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول بینا رسول الله صلی الله علیه وآله جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة و
عشرون وجها فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصورة فقال
الملک لست بجبرئیل یا محمد بعثنی الله عز وجل ان ازوج النور من النور قال من ممن قال فاطمة من علی

فاطمة بنت علي قال فلمّا ولي الملك اذا بين كتفيه محمّد رسول الله علي وصيّه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله منذ كم كتب هذا بين كتفيك فقال من قبل ان خلق الله آدم باثني عشر الف عام **شرح** شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلام كه ميگفت ميان انكه رسول الله صلى الله عليه وآله نشسته بود ناگاه داخل شد بر او فرشته كه او را ... پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله دوست من جبرئيل نديدم ترا در مثل اين صورت پس گفت آن فرشته نيستم جبرئيل اى محمد فرستاده مرا الله عزّ وجلّ كه جفت كنم نور را براى نور گفت كه را براى كه گفت فاطمه را براى على امام گفت چون بعد از من ... پشت كرد ايشد فرشته ناگاه ميان دو شانه او نوشته محمد رسول الله على وصيه پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وآله از چند وقت است كه نوشته شده اين در ميان دو شانه تو پس گفت از پيش از آنكه آفريند آدم را به بيست و دو هزار سال **نهم حديث** سألت الرضا عليه السلم عن قبر فاطمة عليها السلم فقال دفنت في بيتها فلمّا زادت بنو اميّة في المسجد صارت في المسجد **شرح** پرسيدم امام رضا عليه السلم را از قبر فاطمه عليها السلم پس گفت مدفون شد در خانه خود پس چون زياد كردند بني اميه در مسجد ... در مسجد اشارت است به زياد كردن عمر عبد العزيز مسجد را در زمان خلافت وليد بن عبد الملك ... **دهم حديث** عن سليمان عن ابي عبد الله عليه السلم قال سمعته يقول لولا ان الله تبارك وتعالى خلق امير المؤمنين عليه السلم لفاطمة لما كان لها كفو على وجه الارض من آدم ومن دونه **شرح** روايت است از ابو الحسن بن سليمان ... كه گفت شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم ... كه ميگفت اگر نه اين بود كه الله تعالى آفريد امير المؤمنين عليه السلم را براى فاطمه نميبود براى فاطمه همسرى ... بر روى زمين از آدم ... **باب** [illegible] **مولد امام حسن بن على عليهما السلم** **شرح** اين تاريخ احاديث كه نسبت بولادت امام حسن بن على عليهما السلم وارد و در اين باب كلام مصنف و شش حديث **كلام مصنف** ولد الحسن بن علي عليهما السلم في شهر رمضان في سنة بدر سنة اثنتين بعد الهجرة وروي انه ولد في سنة ثلث ومضى عليه السلم في شهر صفر في آخره من سنة تسع واربعين ومضى وهو ابن سبع واربعين سنة واشهر وامّه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله **شرح** زاده شد حسن بن على عليهما السلم ... در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت ... و منقول شده كه او زاده شد در سال سوم و رفت از دنيا در ماه صفر در آخر آن ماه از سال چهل و نه و رفت از دنيا بر حالى كه او فرزند چهل و هفت سال ... بود و مادر او فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله است [illegible]

پس وقتي م

اول اجل

[illegible]

كه حاضر شد امام حسن عليه السلم را مرگ گريه كرد پس گفته شد او را اى پسر رسول الله گريه ميكنى و از براى تو حال آنكه مرتبه تو نسبت برسول الله آنچه است آنچه است كه تو با آن ... و بتحقيق گفت رسول عليه السلم در فضيلت مرتبه تو در روز قيامت آنچه گفت و بتحقيق ... كردى بيست حج پياده و بتحقيق ... مال خود را سه بار تا آنكه يك نعل دادى برابر يك نعل كه برداشتى پس گفت غلط كردى كه گريه من براى مرگ نيست بلكه اين نيست كه گريه ميكنم براى دو صفت براى ... آنكه معلوم من شد كه سبب مرگ من ... دوستان **دوم حديث** عن ابي عبد الله عليه السلم قال قبض الحسن بن علي عليهما السلم وهو ابن سبع واربعين سنة في عام خمسين سنة عاش بعد رسول الله صلى الله عليه وآله اربعين سنة **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت كه درگذشت از دنيا حسن بن على عليهما السلم و او فرزند چهل و هفت سال بود نه ... چنانچه گذشت در كلام مصنف در سال پنجاه سال هجرى زندگانى كرد بعد از رسول الله صلى الله عليه وآله چهل سال **سوم حديث** عن ابي بكر الحضرمي قال ان جعدة بنت الاشعث بن قيس الكندي سمّت الحسن بن علي وسمّت مولاة له فامّا مولاته فقاءت السمّ واما الحسن فاستمسك في بطنه ثم انتفط به فمات **شرح** جعده كه زن امام حسن عليه السلم است خواهر زاده ابو بكر است و خواهر زاده هاى ديگرش محمد بن اشعث و قيس بن اشعث و عبد الرحمن بن اشعث اند كه از قاتلان امام حسين اند ... الانتفاط ... روايت است از ابو بكر حضرمى گفت ... كه جعده دختر اشعث بن قيس كندى زهر داد امام حسن بن على را و زهر داد كنيزى را از امام حسن ... پس اما كنيز او پس قى كرد زهر را ... و اما امام حسن عليه السلم پس ماند زهر در اندرون او ... از آن پاره پاره شد اندرون او و بسبب آن پس وفات يافت **چهارم حديث** عن ابي جعفر عليه السلم قال خرج الحسن بن علي عليهما السلم في بعض عمره ومعه رجل من ولد الزبير كان يقول بامامته فنزلوا في منهل من تلك المناهل تحت نخل يابس قد يبس من العطش ففرش للحسن عليه السلم تحت نخلة وفرش للزبيري بحذاه تحت نخلة اخرى قال فقال الزبيري ورفع رأسه لو كان في هذا النخل رطب لاكلنا منه فقال له الحسن وانّك لتشتهي الرطب فقال الزبيري نعم قال فرفع يده الى السماء فدعا بكلام لم افهمه فاخضرّت النخلة ثم صارت الى حالها فاورقت وحملت رطبا فقال الجمّال الذي اكتروا منه سحر والله قال فقال الحسن عليه السلم ويلك ليس بسحر ولكن دعوة ابن نبيّ مستجابة قال فصعدوا الى النخلة فصرموا ما كان فيها فكفاهم **شرح** روايت است از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت بيرون آمد حسن بن على عليهما السلم از مدينه در يكى از عمرهاى خود ...

مردى زبيرى بود از اولاد زبير قائل بود بامامت امام حسن عليه السلم پس فرود آمدند در منزلى از آن منازل كه ميان مدينه و مكه است زير درخت خرمائى كه خشك شده بود از تشنگى پس جا انداخته شد براى امام حسن عليه السلم در زير يكى درخت خرما و جا انداخته شد براى زبيرى در برابر او زير درخت ديگر گفت پس گفت بر حالى كه بر داشته بود سر خود را براى ... اگر ميبود در اين درخت رطبى هر آينه ميخورديم از آن پس گفت او را امام حسن عليه السلم و بدرستى كه تو هر آينه اشتهاى رطب دارى پس گفت زبيرى آرى گفت پس برداشت دست خود را سوى آسمان پس دعا كرد بكلامى كه زبيرى نفهميد پس سبز شد رنگ آن درخت بعد از آن كه برگشت سوى رنگ اصلى خود پس برگ داد و بار برداشت پس گفت شتردارى كه كرايه كرده بودند شتر از او اين سحر است بخدا قسم گفت پس گفت امام حسن عليه السلم كه واى مرگ ناگهان تو نيست سحر وليكن دعاى پسر پيغمبر است كه مجاب است گفت پس بالا رفتند بآن درخت پس چيدند آنچه را كه بود در آن پس كافى شد ايشان را **پنجم حديث** ان الحسن بن علي عليهما السلم قال ان لله مدينتين احديهما بالمشرق والاخرى بالمغرب عليهما سور من حديد وعلى كل واحد منها الف الف مصراع وفيها سبعون الف الف لغة يتكلم كل لغة بخلاف لغة صاحبها وانا اعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما وما عليهما حجة غيري وغير الحسين اخي **شرح** [illegible]

[illegible]

سكلام كانه م

زبيرى م

خرما كه خشك بود و تحقيق م

رطب م

اين حديث در ... شتر ... شنيدم م

بایشان رسیده باشد و خواه به چه مضمون آن معلومست بلکه اظهار ربوبیت در زمین و آسمان یا مراد آنست که ایشان تصدیق بامامت ما کرده اند و مؤمنند **ششم اصل** خرج الحسن بن علی علیهما السلم الی مکة سنة ماشیا فورمت قدماه فقال له بعض موالیه لو رکبت لسکن عنک هذا الورم فقال کلا اذا اتینا هذا المنزل فانه یستقبلک اسود و معه دهن فاشتر منه و لا تماکسه فقال له مولاه بابی انت و امی ما قدمنا منزلا فیه احد یبیع هذا الدواء فقال بلی انه امامک دون المنزل فسارا میلا فاذا هو بالاسود فقال الحسن علیه السلم لمولاه دونک الرجل فخذ منه الدهن و اعطه الثمن فقال الاسود یا غلام لمن اردت هذا الدهن فقال للحسن بن علی فقال انطلق بی الیه فانطلق به فدخل الیه فقال بابی انت و امی لم اعلم انک تحتاج الی هذا و تری ذلک و لست آخذ له ثمنا انما انا مولاک و لکن ادع الله ان یرزقنی ذکرا سویا یحبکم اهل البیت فانی خلفت اهلی تمخض فقال انطلق الی منزلک فقد وهب الله لک ذکرا سویا و هو من شیعتنا **شرح** ورمت بفتح معلوم باب حسبت الورم بفتح واو و فتح راء بمعنی آماس قدماه بفتح معلوم باب علمت القدم برگشتن از سفر و دونک اسم فعل است بمعنی ادرک الرجل منصوب و مفعول به و دونک است مشار الیه ذلک و رم قدم است تمخض بفتح معلوم باب تفعیل یا مجهول باب علم من المخاض بفتح و کسر میم و خاء با نقطه و الف و ضاد با نقطه که خفتن درد زاییدن **یعنی** بیرون آمد حسن بن علی علیهما السلم بسوی مکه سالی پیاده پس آماس کرد دو پای او پس گفت او را بعض غلامان او اگر سوار شوی هر آینه ساکن میشود از تو این آماس پس گفت حاشا که بی سوار شدن ساکن نشود چون که رسیدیم باین منزل پس بدرستی که پیش می آید ترا سیاهی و با او روغنی است پس خریداری کن از او و مضایقه در قیمت مکن با او پس گفت او را غلام او پدرم و مادرم فدای تو باد در وقت برگشتن از مکه بر نگشتیم بمنزلی از منازلی که در پیش داریم که در آن کسی باشد که بفروشد این دوا را پس گفت بلی بدرستی که او پیش است نزدیک این منزل پس رفتند یک فرسخی پس ناگاه آمد غلام بر خورد بآن سیاه پس گفت امام حسن علیه السلم غلام خود را در یاب آن مرد را پس بگیر از او روغن را و بده او را قیمت پس چون چنان کرد گفت او را آن سیاه که ای غلام برای که خواستی این روغن را پس گفت برای حسن بن علی پس گفت ببر مرا بسوی او پس برد پس داخل ساخت او را بسوی امام علیه السلم پس گفت سیاه پدرم و مادرم فدای تو باد دانستم که تو محتاج میشوی بسوی این روغن و می بینی آن ~~را~~ و نمیگیرم برای آن قیمتی اگر میدانستم جز این نیست که من غلام توام و لیکن دعا کن الله تعالی را که روزی کند مرا پسری درست اندام که دوست دارد شما اهل بیت را

چه مدارست که من واگذاشتم زن خود را در منزل خود بر حالی که در کار زاییدن بود پس گفت روانه شو بسوی منزل خود چه تحقیق که بخشیده الله تعالی ترا پسری درست اندام و او از شیعه ما خواهد بود

مبحث پنجم کتاب حجت و چهارم امامت اصل مولد الحسین بن علی علیهما السلم این تاریخ احوالی که نسبت دارد بولادت یا بولادت امام حسین بن علی علیهما السلم در این مبحث کلام مصنف رده ده

کلام مصنف اصل ولد علیه السلم فی سنة ثلاث و قبض علیه السلم فی شهر المحرم من سنة احدی و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنة الله فی خلافة یزید بن معاویة لعنة الله و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتلته عمر بن سعد لعنة الله بکربلاء یوم الاثنین لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح**

~~ولادت امام حسین علیه السلم در زمان پیغمبر بود در سال سوم هجرت مخفی نماند که بنا بر آنچه می آید در حدیث دوم ولادت او در ربیع الاول یا ربیع الاخر بوده و آن بر دو ... مبحث چهارم مذکور شد و مخفی سال سوم بوده~~ و شیخ مفید در مقنعه گفته که بود بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة و در ارشاد گفته لخمس لیال خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة و گذشته شد از دنیا در ماه محرم سال شصت و یک از هجرت و او را بود پنجاه و هفت سال و چند ماه کشت او را عبید الله بن زیاد لعنه الله در خلافت یزید بن معویه لعنه الله و عبید الله والی بر کوفه بود و بود والی لشکری که جنگ کردند با امام علیه السلم و کشتند او را عمر بن سعد بن وقاص لعنه الله در کربلا روز دوشنبه دهم که ده شب گذشته بود از محرم مخفی نماند که دهم محرم را عید الفتح مینامند و تعظیم بسیار میکنند با آنکه اول سال نیست با صطلاح ایشان نیز و افترا نموده برای تعظیم آن روز کرده اند و دوشنبه را از ایام هفته بسیار مبارک میشمرند چنانکه در مکه و قتل امام حسین در این ایام نیز معمولست و مادر او فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال قبض الحسین بن علی علیهما السلم یوم عاشوراء و هو ابن سبع و خمسین سنة **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان بین الحسن و الحسین علیهما السلم طهر و کان بینهما فی المیلاد ستة اشهر و عشرا **شرح** الطهر بفتح طاء بی نقطه و سکون ها بای ابجد ... و مراد اینجا زمان اقل طهر است که ده روز باشد المیلاد بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین وقت ولادت و گاهی در مکان ولادت نیز مستعمل میشود و او در عشرا ابجدی مرفوع است و اگر واو عطف باشد منصوب خواهد بود چنانکه در بعضی نسخ است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بود طهری میان ولادت حسن و آبستن شدن بحسین ده روز و بود تفاوت میان ایشان در وقت ولادت شش ماه و ده روز

سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لما حملت فاطمة علیها السلم بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله و حین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلم لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه و لکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال و فیه نزلت هذه الآیة و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا **شرح** ...

~~و در سوره احقاف ... آیت سوره شوری ... علیه السلم است ... مناسب است ... در آیه و در حدیث ...~~

~~حسنا بفتح حاء ... و سکون سین ... قرائت ... و این قرائت ... کوفیان که عاصم و حمزه و کسائی اند ... علیه السلم ... بالنصب ... مراد ... حسن ... از حسین علیه السلم ... مجالس ... در حدیث چهارم باب ... علی ابی جعفر الثانی علیه السلم ...~~ **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت که بار برداشت فاطمه علیها السلم بحسین علیه السلم آمد جبرئیل بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت که فاطمه بار برداشته زود خواهد زایید پسری را که میکشند او را امت تو بعد از تو پس وقتی که فاطمه بار برداشت رسول پیغام جبرئیل را دانست که بار برداشته بحسین علیه السلم کراهت کرد آن بار برداشتن را و وقتی که وضع حمل کرد کراهت کرد وضع او را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلم که دیده نشده در دنیا مادری که بزاید پسری که کراهت کند او را و لیکن فاطمه کراهت کرد حسین را برای آنچه دانست که البته کشته میشود امام گفت که در حق امام حسین نازل شد این آیت از سوره احقاف و وصیت کردیم آن آدمی را ~~بگذاشتن~~ بوالدین او بار برداشت او را مادرش بر حال کراهت و وضع حمل کرد او بر حال کراهت و از ابتدای حمل تا وقت باز داشتن او از شیر سی ماه بود که شش ماه مدت حملست و دو سال مدت رضاع مخفی نماند که اکثر الف لام

الانسان برای جنس یا استغراق کریم فقرات قرآن نا ملایم میشود چنانکه در حدیث آینده ظاهر تر میشود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان جبرئیل علیه السلم نزل علی محمد صلی الله علیه و آله فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة تقتله امتک من بعدک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی من بعدی فعرج جبرئیل ثم هبط فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل و علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یبشرک بانه جاعل فی ذریته الامامة و الولایة و الوصیة فقال قد رضیت **شرح** معنی سلام گذشت در حدیث چهارم مولد النبی و مراد اینجا نفی خصوصیت لا حاجة برای سلب رغبت نیست بلکه برای تعجب و استکشاف سر است که طلب نکردیم رغبت بعضی مشوب ولادت و آن در جایی میباشد که مطلوب و محتاج الیه باشد و چون گذشته شدن فرزند در وقت اخبار یاد مذکور باشد محتاج الیه نخواهد بود بظاهر پس اخبار بآن مشعر خواهد بود بعجب ظاهر یقرئک بقاف و راء ... معلوم باب افعال ... برای بیان فهمیدن سر اطمینان نفس است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستی که جبرئیل نازل شد بر محمد صلی الله علیه و آله پس گفت ای محمد بدرستی که الله تعالی مژده میدهد ترا بزاده شدن که زاده میشود از فاطمه میکشند او را امت تو بعد از تو پس گفت برای طلب سلم کیفیت این سخن ای جبرئیل و بر صاحب کل اختیار من سلام حاجت نیست مرا در زاده شدن که زاده میشود از فاطمه و میکشند او را امت من بعد از من پس بالا رفت جبرئیل بعد از آن فرود آمد جبرئیل پس گفت او مثل آنچه گفته بود پس رسول علیه السلم گفت ای جبرئیل و بر رب من سلام نیست حاجت مرا در مولودی که میکشند او را امت من بعد از من پس بالا رفت جبرئیل بسوی آسمان بعد از آن فرود آمد پس گفت ای محمد بدرستی که رب تو میرساند ترا سلام و مژده میدهد ترا بآنکه الله تعالی خواهد کرد در ذریت آن مولود امامت و ولایت و وصیت بود پس رسول علیه السلم گفت بتحقیق تسلی شد خاطر من **پنجم اصل** ثم ارسل الی فاطمة ان الله یبشرنی بمولود یولد لک تقتله امتی من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل الیها ان الله قد جعل فی ذریته الامامة و الولایة و الوصیة فارسلت الیه انی قد رضیت فحملته کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی فلو لا انه قال اصلح لی فی ذریتی لکانت ذریته کلهم ائمة **شرح** ... نقل بالمعنی است از سوره الاحقاف ... الاشد بفتح همزه و ضم شین و تشدید دال بی نقطه قوت ... و مراد اینجا قوت گرفتن امام حسین علیه السلم در زمان رسول الله

بکسب جمیع علوم و کمالات و ظهور فضیلت بسبب آیات و احادیثی که از رسول الله علیه السلم صادر شده در شأن
و بیان فضیلت او اگرچه منافقان عمل بآنها نکرده باشند اربعین سنة عبارت از سالهاییست که امام حسین
در بعضی آنها که سی سالست با امیر المؤمنین بوده و در بعضی دیگر که ده سالست با امام حسن علیه السلم بوده چنانچه گذشت
در حدیث دوم بحث چهارم که امام حسن علیه السلم بعد از رسول چهل سال زندگانی کرد حال رب اوزعنی بعد از
بلوغ اشده و بلوغه چهل سالست که اول زمان امامت امام حسین علیه السلم است الابتداء الامام بتمسک بعبارت
انه اختصاص امامت و ولایت و وصیت بذریت کسی است و آن نعمت در اصحاب رسول علیه السلم مخصوص امام
حسین و والدین اوست علیهم السلم صالح عبارت از جهاد و کشته شدنست که مرضی الله تعالی بوده چنانچه جبرئیل
تعالی فرموده بآن داده و اصلاحی برای طلب و ثنا بوده است که جبرئیل گفت فی ذریتی اگر مقصود بجمیع ذریت
او ائمه میبوده باشند که ذریت او باین کثرت که هست نمیبود چه امام در یک زمان متعدد نمیباشد مخفی نماند
که اکثر این فقرات قرآن در حق شخصی مخصوص باشد از بلاغت بیرون میرود یعنی بعد از آن پیغام فرستاد
سوی فاطمه که الله تعالی ترا بشارت میدهد بفرزندی که زاده میشود برای تو میکشند او را امت من بعد از من
پس فاطمه پیغام فرستاد سوی رسول که حاجت نیست مرا در زاده که میکشند او را امت تو بعد از تو
پس پیغام فرستاد سوی فاطمه که الله تعالی بجای میگرداند در اولاد او امامت و ولایت و وصیت را پس
پیغام فرستاد که من راضی شدم پس بار برداشت مادرش او را بر حالی که دلگیر بود و وضع حمل کرد او را بر حالی که
دلگیر بود و از ابتدای حمل او تا بر زمین آمدن او تا از شیر برآمدن سی ماه بود یعنی تا وقتی که رسید بکمال قوت خود و اینکه
رسید بچهل سال دیگر گوید ای صاحب کل اختیار من الهام کن مرا اینکه شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی
بر من و بر والدین من و اینکه بجا آورم عمل صالحی را که راضی میشوی بآن و اصلاح کن برای من در میان اولاد من
هر کرا که میدانی امام گفت پس اگر نه این میبود که گفت اصلاح کن برای من در اولاد من هر آینه همه میشدند
ذریت او و در ایشان امامت. دوم حسن وَلَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا مِنْ أُنْثَى كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَمِهِ وَلَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ شرح و شیر نخورد
حسین علیه السلم از فاطمه علیها السلم و نه از زنی آورده میشد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس میگذاشت انگشت خود را
در دهن او پس میمکید از آن آنقدر که کافی میشد او را دو روز و سه روز پس رویید گوشت حسین علیه السلم
از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله و از خون او و زاده نشد در شش ماه مگر عیسی بن مریم علیه السلم و حسین بن
علی علیه السلم. پنجم حسن وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

علیه السلم م

صلی الله م

كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَزِئُ بِهِ وَلَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْثَى شرح و در روایت دیگر از امام
رضا علیه السلم اینست که نبی صلی الله علیه و آله آورده میشد بنزد او امام حسین علیه السلم پس میخوراند
حسین میکید انگشت زبان خود را پس میمکید آنرا پس اکتفا بآن میکرد و شیر نخورد از زنی میان این
ششم حسن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَنَظَرَ
نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ قَالَ حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح فی در النجوم برای ظرفیت است و نجوم جمع
نجم بفتح نون و سکون جیم است یعنی اصولی که از آنها استنباط نتایج میشود و مراد آیات کتاب
الهی است فی برای تعلیل است و نجوم مصدر باب نصر است یعنی ظاهر شد نتیجه بسبب فکر و حاصل هر دو یکی است
یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز و جل در حکایت ابراهیم در سوره صافات
پس فکر کرد فکری در آیات کتاب الهی پس گفت بدرستی که من آزرده ام مانند بیمار امام گفت شمرد
حوادث و واقعات آینده را که مستنبط میشود از کتاب الهی پس دانست آنچه را که فرود می آید بر امام حسین
پس گفت بدرستی که من آزرده ام بسبب آنچه فرود می آید بر حسین علیه السلم. هفتم حسن قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ يُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَيْنِ
صَفِيِّكَ وَابْنِ نَبِيِّكَ قَالَ فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا شرح ضجت بفتح ضاد
و جیم مشدده بصیغه معلوم باب ضرب است ما کان الظل سایه و مراد اینجا نمونه است چنانچه
گذشت در حدیث دوم باب صد و ششم که ثم بعثهم فی الظلال تا آخر اشاره بهذا اشاره
لهذا اما کان است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم وقتی که شد از کار امام حسین علیه السلم آنچه شد و زاری
کردند فرشتگان سوی الله تعالی بگریه برای طلب انتقام و کشته کرده میشود این ستم با حسین که برگزیده
تست و پسر پیغمبر تست امام گفت پس برپا داشت الله تعالی برای ایشان نمونه قائم علیه السلم را و گفت باین شخص
انتقام میکشم برای این ستم. هشتم حسن عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ
حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ شرح مضمون آن گذشت
در حدیث هشتم باب چهل و هفتم. نهم حسن حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ
قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ فَقَالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ يَا سَيِّدَتِي إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ
فِي الْبَحْرِ فَخَرَجَ إِلَى جَزِيرَةٍ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَارِثِ أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَمْهَمَ
بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةٍ فَدَعِينِي أَمْضِي إِلَيْهِ وَأُعْلِمُهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَدًا
فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَتْ أَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَدًا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الحسین منصوب بمفعول

قال حسب ... اتکام

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ قَالَ فَمَشَى حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ
فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فِتْنَةٌ لَا تُثِيرُوهَا انْصَرِفُوا فَانْصَرَفُوا شرح اودی بفتح همزه
و سکون واو و دال بی نقطه مردیست و بضم همزه موضعی است در بیابان یوطؤه بصیغه مضارع معلوم باب
مهموز اللام باب افعالست فضه کنیز فاطمه زهرا علیها السلم است زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلم است
از فاطمه علیها السلم سفینه بفتح سین بی نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین لقب است چون
در سفری بار بسیار برداشته بوده و اسم او مهران یا رومان یا رباح است غلام رسول علیه السلم بوده
یا غلام ام سلمه بوده و او را آزاد کرده بشرط خدمت رسول علیه السلم کسر بصیغه مجهول باب ضرب است
به باء ملابست و در کتاب الخرائج والجرائح در باب معجزات سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مذکور است که روی
عن الاعرابی من سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه و آله قال خرجت غازیا فکسر بی المرکب فی البحر
... سفینه ... آواز را در سینه خود
از باب تفعیل است یعنی خبر داد ما را احمد بن ادریس از پدرش ادریس بن عبد الله اودی گفت که
وقتی که کشته شد امام حسین علیه السلم اراده کردند آن قوم آن که برانند بر پشت او اسبان را پس گفت فضه
زینب را ای خاتون من بدرستی که سفینه شکسته شد کشتی او در دریا پس بیرون آمد سوی جزیره پس
ناگاه او بشیری رسید پس گفت ای ابو الحارث من غلام رسول الله صلی الله علیه و آله ام پس آواز آهسته
کرد پیش او یعنی که پیش پیش او رفت و آوازی از او ظاهر شد که دلالت بر این کند که از پی من بیا
تا آنکه واقف کرد او را بر راه و شیر خوابیده در کناری یک طرف مرا سوی او و اعلام کنم او را آنچه ایشان
میکنند فردا پس رفت فضه سوی شیر پس گفت ای ابو الحارث پس برداشت شیر سر خود را بعد از آن
فضه گفت آیا میدانی که چه اراده دارند که کنند فردا با امام حسین اراده دارند که برانند اسبان را بر
پشت او گفت پس شیر رفت تا دست خود را بر بدن امام حسین علیه السلم پس آمدند سواران
نظر کردند سوی او گفت ایشان را عمر بن سعد لعنه الله که این بلائی است برمینگیزانید او را برگردید پس برگشتند
دهم حسن سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَمًا
وَبَكَتْ وَبَكَيْنَ النِّسَاءُ وَالْخَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا
تَبْكِي وَدُمُوعُهَا تَسِيلُ فَدَعَتْهَا فَقَالَتْ لَهَا مَا لَكِ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكِ قَالَتْ إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ
شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيقٍ قَالَ فَأَمَرَتْ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوِقَةِ فَأَكَلَتْ وَشَرِبَتْ وَأَطْعَمَتْ وَسَقَتْ وَقَالَتْ إِنَّمَا
نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَقَوَّى عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح الماتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تا

و نون م

پس م

کرد اشته تا نهاد م

الجهد شیر م

و ربما یجمع زمان برای مرا است والخدم عطف بیان و در یکی است الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بی نقطه
مشقت السویق بفتح سین بی نقطه و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین قاوت که آرد بو داده است
و نسبت شرب بآن باعتبار اینست که آن ملحق بمایعات است و در دو ... شرب مستحق میشود
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که چون کشته شد امام حسین علیه السلم
بر پا کرد زن او که از بنی کلب بود و یادگار او در کربلا بود برای او ماتم و گریه کرد و گریه کردند زنان
و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری گریه پس در میان اینکه
زن او چنان بود دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای او روان میشد پس طلبید او را پس گفت
او را چه حالت ترا که تو از میان ما روان میشود اشکهای تو گفت بدرستی که من چون رسید مرا تعب
آشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس امر کرد آن زن بخوردنی و قاوتها پس خورد و آشامید
و خورانید و آشامانید زنان دیگر را و گفت جز این نیست که میخواهیم بآن اینکه قوت یابیم بر گریه بر
امام حسین علیه السلم. حسن قَالَ وَأُهْدِيَ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُؤَنٌ لِتَسْتَعِينَ بِهَا عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَأَتِ
الْجُؤَنَ قَالَتْ مَا هَذِهِ قَالُوا هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِتَسْتَعِينِي بِهَا عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ لَسْنَا فِي
عُرْسٍ فَمَا نَصْنَعُ بِهَا ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ كَأَنَّمَا
طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يُرَ لَهُنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ شرح اهدی بصیغه ماضی مجهول باب
افعالست و فعل مستتر راجع است بشخصی که معلوم بوده نزد مخاطب و مصلحت در تصریح باسم او نبوده
استکبار بمذمت او ... فرستادن هدیه غیر مناسب و شاید که از خویشان باشد مثل بعضی اولاد
امام حسن علیه السلم مثل محمد بن الحنفیه الجون بضم جیم و فتح همزه و گاهی بجای آن واو میباشد و نون تنگهای عطار
که در آنها خوشبوئی گذاشته میشود لتستعین در اول بصیغه مونث غایب است و در دوم بصیغه متکلم مع
الغیر است جایز است در ضمیر راجع بجمعی که از غیر ذوی العقول باشد اینکه مفرد مونث باشد و اینکه جمع مونث
باشد الحس بکسر حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر یا باب افعال است
حاء احساس ادراک چیزی بیکی از حواس لام در لها برای تعدیه است حس بکسر حاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه
مرفوع و هاء ... یعنی
پس امام علیه السلم گفت و هدیه فرستاد سوی زن کلبیه چند طبله عطر را تا مدد جوید بآنها بر ماتم امام
حسین علیه السلم پس چون کلبیه دید آن طبلها را گفت که چیست اینها گفتند که هدیه ایست که فرستاده
است فلان کس تا مدد جوییم بآن بر ماتم امام حسین علیه السلم پس گفت که نیستیم ما در عروسی پس چه کار کنیم بآنها

ناگاه م

اختصاص ... م

اثری از ... م

امر کرد به بیرون بردن آنها پس بیرون برده شد آنها از آن سرا و ادراک کرده شد ... بجهت ... چنانچه گویا که پدید آنها در میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آنها بعد از بیرون رفتن آنها از آن سرا اثری مجلس ششم که باب عشرون باشد و دو از اصل حالات علی بن الحسین علیهما السلام شرح این مجلس احادیثیست که نسبت دارد بولادت امام زین العابدین علیه السلام و در این مجلس کلام مصنف و کشش به صفت حدیثست کلام مصنف اصل وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ وَقُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَأُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرَوَيْهِ بْنِ كِسْرَى أَبَرْوِيزَ وَكَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ شرح ولادت در زمان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و وفات در زمان ولید بن عبد الملک بن مروان بوده که از خلفای بنی امیه است کسری بکسر و فتح کاف و سکون سین بی‌نقط و الف مقصوره معرب خسرو لقب است بمعنی وسیع الملکه ابرویز بفتح همزه و سکون با یکنقط و فتح را بی‌نقط و کسر واو و سکون یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه و گاهی بفتح واو و قلب یا با الف میباشد معرب پرویز بفتح پا و کسر ... و سکون را بی‌نقط و کسر واو و سکون یا دو نقطه در پایین و زای با نقطه ... پسر هرمز است و او پسر انوشیروانست ~~...~~ ~~...~~ الفرس بضم فا و سکون را بی‌نقط و سین بی‌نقط ~~...~~ در حدیث دوم که خيرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس ~~...~~ یعنی زاده شد امام زین العابدین علیه السلام در سال سی و هشتم هجری و گرفته شد از دنیا در سال نود و پنجم و او را بود پنجاه و هفت سال و مادرش سلامه دختر یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بود و نبود یزدجرد آخر پادشاهان ... ایشان ... بل کتب تاریخ ساسانیان میشمارند اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلَى عُمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَأَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ أُفٍّ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ فَقَالَ عُمَرُ أَتَشْتُمِينَنِي هَذِهِ وَهَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَاحْسِبْهَا بِفَيْئِهِ فَخَيَّرَهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح اقدمت بصیغه مجهول باب افعال است و التقدیر ان بعلی برای تضمین معنی ورود داشت افیروج بفتح همزه و کسر فا مخففه و مشدده و سکون یاء دو نقطه در پایین و سکون نون برای اینکه التقاء ساکنین در لغت عجم جائز است و ضم را بی‌نقط

و سکون واو و جیم که در بعضی لغات عجم بجای زای با نقطه مستعمل میشود بمعنی روز کار است و میتواند بود که اف بضم همزه و کسر و فتح و ضم فا مخففه و مشدده با تنوین و بی تنوین و لغات دیگر نیز در آن هست کلمه علیحده باشد برای کراهت از چیزی ... پیروج بکسر بای یکنقطه و سکون دو نقطه در پایین باشد لیکن بر این تقدیر میباید که جدا نوشته شود و حاصل هر دو یکیست بادا بیا یکنقطه و الف و دال بی‌نقط و در بعضی لغات عجم با نقطه میباشد و الف برای طلب چیزیست در لغت عجم و در دعا هرمز بضم ها و سکون را بی‌نقط و ضم میم و زای با نقطه پدر خسرو پرویزست و بعضی پادشاه بزرگتر از جمله پادشاهان عجم نیز آورده و بر هر تقدیر مقصود دشنام خسرو پرویزست که موجب کشته شدن نامه رسول الله صلی الله علیه و آله را پاره کرد تا کار بجا رسید و منقرض شد که در دشنام گفتن میگویند به پدرش لعنت یا مراد بهرمز نیز دو جهت دشنام اوست که بسبب تدبیر کارها را بجا رسانید و خود کرکس بجانب ری و بعضی میگویند مقصود دشنام هرمز پدر خسرو پرویزست زیرا که او در زمان پادشاهی خود که بقول بعضی مورخان دوازده سالست سیزده هزار از اشراف و اکابر و موبدان را بقتل آورد و آن باعث تزلزل در ارکان سلطنت ساسانیان شد و چون الف و نون علامت جمع میشود بعضی پادشاه کوچک از جمله پادشاهان عجم است مثل رستم بن فرخزاد که سردار لشکر عجم بود در جنگ قادسیه که میان لشکر عرب و لشکر عجم واقع شد و بدست هلال بن علقمه بضم عین بی‌نقط و تشدید لام مفتوحه و قاف کشته شد و مثل پادشاه ابهاز که آخر مسلمان و از موالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه شد و در مدینه بدست جفینه بن عمر کشته شد بکمان اینکه با ابو لؤلؤه فیروز را اعانت کرده بکشتن عمر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چونکه آورده شد دختر یزدجرد نزد عمر بیا ایستادند دختران مدینه برای تماشای حسن و جمال او که آوازه آنرا شنیده بودند و روشن شد مسجد بنور ... روی او و چون که داخل مسجد شد پس چون نظر کرد بسوی او عمر پوشانید روی خود را و گفت تیره روزگار باد هرمز که باعث این شد که من این روز را دیدم پس گفت عمر آیا دشنام میدهی مرا این دختر و قصد آزار کرد با او پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام نیست این دشنام برای تو بلکه برای دیگریست مخیر کن او را که بگیرد مردی را از مسلمانان و حساب کن او را بحصه غنیمت آن مرد پس مخیر کرد او را عمر پس آمد تا نهاد دست خود را بر سر امام حسین علیه السلام اصل فقال لها امير المؤمنين عليه السلام ما اسمك فقالت جهان شاه فقال لها امير المؤمنين عليه السلام بل شهربانويه ثم قال للحسين يا ابا عبد الله

لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شرح لتلدن بصیغه مضارع مؤکد بنون ثقیله است و مفعول آن محذوف است لک متعلق به تلدن است یا خبر مبتدا است منها خبر مبتدا است یا متعلق بظرف است خیر مرفوع و مبتدا است یعنی پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام چیست نام تو پس گفت جهانشاه پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام بلکه لایق تو شهربانویه است ... با آنکه شاه مناسب زنان نیست بلکه بانو مناسب است و ایضا جهانشاه غیر الله تعالی کسی نیست بعد از آن گفت امام حسین علیه السلام را ای ابو عبد الله هر آینه خواهد زائید البته برای تو از او پسری که بهتر اهل زمین است در زمان خود پس زائید امام زین العابدین علیه السلام را اصل وكان يقال لعلي بن الحسين عليهما السلام ابن الخيرتين فخيرة الله من العرب هاشم ومن العجم فارس وروي ان ابا الاسود الدؤلي قال فيه وإن غلاما بين كسرى وهاشم لأكرم من نيطت عليه التمائم شرح ~~این کلام مصنف~~ ~~...~~ و گفته میشود امام زین العابدین را پسر دو برگزیده بیان اینکه برگزیده الله تعالی از عرب قبیله هاشم است ~~...~~ و از عجم فارس ~~...~~ و منقول شده که ابو الاسود دؤلی گفته در مدح امام زین العابدین این بیت را که بدرستی که پسری که میان خسرو و هاشم است هر آینه گرامیتر کسی است که آویخته شده باشد تعویذها دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام يقول كان لعلي بن الحسين عليهما السلام ناقة حج عليها اثنتين وعشرين حجة ما قرعها قرعة قط قال فجاءت بعد موته وما شعرنا بها الا وقد جاءني بعض خدمنا او بعض الموالي فقال ان الناقة قد خرجت فاتت قبر علي بن الحسين عليه السلام فانبركت عليه فدلكت بجرانها القبر وهي ترغو فقلت ادركوها ادركوها وجيئوني بها قبل ان يعلموا بها او يروها قال وما كانت رأت القبر قط شرح قرع بقاف و را بی‌نقط و عین بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب منع است القرعه بفتح قاف و سکون را ... شتر با شین با نقطه و عین بی‌نقط و را بی‌نقط بصیغه معلوم باب نصر است او بعض الموالی از شک راویست ناقه کلام امامست و ثمه قد جاءت بعد موته است یا کلام بعض است و ثمه قد جاءت بعد موته محذوف است برای دلالت این کلام بر آن فانبرکت بیا یکنقطه و دو نقطه در بالا و را بی‌نقط بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است الابتراک زانو بر زمین نهادن ... و تخفیف را بی‌نقط و الف و نون گردن شتر از جای نحر تا زیر حلق ترغو بر ... بی‌نقط و غین با نقطه بصیغه معلوم مضارع بر معنی اللام باب نصر است الرغاء بضم را و الف ممدوده فریاد شتر ادرکوها ... یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بود امام زین العابدین علیه السلام را ماده شتری که حج

کرده بود بران بیست و دو حج نزده بود او را یکزدن هرگز گفت پس آمد آن شتر بعد از مرگ او و ندانستیم بآن مگر بر حالی که آمده است نزد من بعضی خادمان ما یا بعضی دوستان پس گفت بدرستی که آن ماده شتر بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد قبر امام زین العابدین علیه السلام پس در زانو خود را برلب قبر نهاد پس مالید بگردن خود قبر را و در فغان میکرد پس گفتم دریابید آنرا دریابید آنرا و بیاورید نزد من آنرا پیش از آنکه مخالفان خبردار شوند بآن یا ببینند آنرا امام گفت و ندیده بود آن شتر قبر را هرگز سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما مات ابي علي بن الحسين جاءت ناقة له من الرعي حتى ضربت بجرانها على القبر وتمرغت عليه فامرت بها فردت الى مرعاها وان ابي عليه السلام كان يحج عليها ويعتمر ولم يقرعها قرعة قط شرح الرعی بکسر را بی‌نقط و سکون عین بی‌نقط چراگاه ... مرعی بفتح میم و سکون را و الف مقصوره تمرغت بتشدید را بی‌نقط و غین با نقطه بصیغه معلوم ماضی باب تفعل است التمرغ در خاک کردن و پیچیده شدن از درد و ... عاطفه مناسب است بالاویه یعنی خاتون عبارت از شهربانویه است که ... در حدیث اول و ذکر آن اینجا برای آنست که بسیار در مدح کسی که ثابت ... مادر ... پس ابن منصوب ... و در ولم یقرعها ضمیر مستتر راجع بابی است یا مرفوعست بفاعلیت و در ولم یقرعها ضمیر مستتر نیست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون وفات یافت پدرم علی بن الحسین آمد ماده شتری که او را بود از چراگاه تا نهاد کردن خود را بر قبر و در خاک کرد بران پس امر کردم بآن پس برگردانیده شد بسوی چراگاه آن و بدرستی که پدرم حج میکرد بران و عمره میکرد و نزده بود آنرا یکزدن هرگز چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما كان في الليلة التي وعد فيها علي بن الحسين عليهما السلام قال لمحمد عليه السلام يا بني ابغني وضوءا قال فقمت فجئته بوضوء قال لا ابغي هذا فان فيه شيئا ميتا قال فخرجت فجئت بالمصباح فاذا فيه فارة ميتة فجئته بوضوء غيره فقال يا بني هذه الليلة التي وعدتها فاوصى بناقته ان يحظر لها حظار وان يقام لها علف فجعلت فيه شرح ~~...~~ ... بصیغه مجهول باب ضرب است و اشارتست باینکه مرگ مؤمن مطلوب اوست ابغنی بفتح همزه و سکون بای یکنقطه و کسر غین با نقطه بصیغه امر حاضر معتل اللام یائی باب افعال است الابغاء طلب کردن برای کسی چیزی را و متعدی میشود بدو مفعول الوضوء بفتح واو و ضم ضاد با نقطه و سکون واو و همزه آبیست که با آن وضو میکنند ... یحظر بکسر را بی‌نقط و ضاد با نقطه و را بی‌نقط بصیغه مجهول باب نصر و ضرب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق

که گفت جائی انجمن شد در شبی که وعده داده شده بود دران شب علی بن الحسین علیه السلم که از این دار فانی بعالم باقی رحلت کند گفت امام محمد باقر علیه السلم را ای پسرک من طلب کن برای من آب وضو را امام محمد باقر علیه السلم گفت پس بر خاستم پس آوردم نزد او آب وضو را گفت میخواهم این را چه بدرستی که دران چیزیست مرده گفت پس بیرون رفتم پس آوردم چراغ را پس ناگاه دران موشی بود مرده پس آوردم نزد او آب وضوی غیر آن پس گفت ای پسرک من امشب آن شبیست که وعده کرده شده ام آنرا پس سفارش کرد برای ماده شتر خود که حصار کرده شود برای آن حصاری یعنی که آنرا داخل حصاری کنند و اینکه راست کرده شود برای آن علفی پس کرده شد آن شتر در حصار

اصل فَالَ ثُمَّ تَرَكْتُ انْ فَرَجْتُ حَتَّى اتَتِ الْقَبْرَ فَضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا وَرَغَتْ وَهَمَلَتْ عَيْنَاهَا فَأُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقِيلَ لَهُ انَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ فَأَتَاهَا فَقَالَ لَهَا الْآنَ قُومِي بَارَكَ اللَّهُ فِيكِ فَلَمْ تَفْعَلْ فَقَالَ دَعُوهَا فَانَّهَا مُوَدِّعَةٌ فَلَمْ تَلْبَثْ الَّا ثَلَاثَةَ ايَّامٍ حَتَّى نَفَقَتْ وَانْ كَانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْهَا الَى مَكَّةَ فَيُعَلِّقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ فَمَا يَقْرَعُهَا حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ شرح ان بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر الی ان است ... معلوم باب نصر و ضرب است ... و سکون ... و کسر ... با تنوین اسم فعل است ... و در بعض نسخ ... از مثقلات لام ... مفتوحست یعنی

درنگ نکرد در حصار بیرون آمد تا آمد نزد قبر پس نهاد گردن خود را بزمین و فغان کرد و اشک ... پس آمده شد نزد امام محمد باقر علیه السلم پس گفته شد او را که بدرستی که ناقه بتحقیق بیرون رفت پس آمد نزد ناقه پس گفت او را ساکت شو الحال برخیز برکت کناد الله تعالی در تو پس ترک کرد یعنی که ناقه آنچه میکرد بر طرف کرد پس امام گفت ... که شان این بود که بر آنچه امام زین العابدین علیه السلم بیرون میرفت ... سوی مکه پس می آویخت تازیانه را بر پالان او ... تا داخل مدینه میشد

اصل قَالَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَالدَّرَاهِمِ حَتَّى يَأْتِيَ بَابًا بَابًا فَيَقْرَعُهُ ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ الَيْهِ فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدُوا ذَلِكَ فَعَلِمُوا انَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَفْعَلُهُ شرح امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلم گفت و علی بن الحسین بیرون میرفت در شب تاریک پس برمیداشت انبانرا که دران بود از زر طلا و نقره ... نزد درهای ... پس میکوفت ... پس عطا میکرد ... پس چون مرد علی بن الحسین علیه السلم نیافتند آن ... پس دانستند که علی بن الحسین آنرا میکرد

پنجم اصل عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بِنْتِ الْيَاسِ عَنْ ابِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ انَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ

لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ اغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ وَقَرَأَ اذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانَّا فَتَحْنَا لَكَ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَاوْرَثَنَا الْارْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا شرح علی با تنوین است بنا بر آنکه ابن بنت الیاس صفت دیگر حسن است و اگر صفت علی بسیار علی بی تنوین ... یعنی روایتست از حسن بن علی که دختر زاده الیاس است از امام رضا علیه السلم راوی گفت شنیدم امام رضا را که میگفت بدرستی که علی بن الحسین علیه السلم وقتی که حاضر شد او را وفات بیهوش شد بعد از آن گشود دو چشم خود را و خواند سوره اذا وقعت الواقعه را و سوره انا فتحنا لک را و گفت ... که حمد و سپاس الله تعالی را است که راست کرد ما را وعده که کرده بود و داد ما را این زمین بهشت جا میگیریم از بهشت هر جا که میخواهیم پس خوب مزد مطیعانست بهشت بعد از آن گرفته شد از دنیا همان ساعت و دیگر نگفت چیزی از جنس کلام سابق که احوال آخرت اوست پس مناجات ... در حدیث اول باب سی و ششم کتاب ... که قم ... ششم اصل عَنْ ابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ... الْحُسَيْنِ ... شرح این ظاهرست از شرح کلام مصنف

باب مولد ابی جعفر محمد بن علی علیه السلم شرح این تاریخ احوالیست که ... دار ولادت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلم و این محبث کلام مصنف و شش حدیث ... کلام مصنف اصل وُلِدَ ابُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَقُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ اربَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ وَلَهُ سَبْعٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَدُفِنَ بِالْمَدِينَةِ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ ابُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَتْ امُّهُ امَّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةِ شرح ولادت در زمان ... معویه بوده و وفات در زمان ... بن عبد الملک بن مروان بوده یعنی زاده شد امام محمد باقر علیه السلم در سال پنجاه و هفت هجری و گرفته شد از دنیا در سال صد و چهارده ... و هفت سال بود و مدفون شد در مدینه در بقیع در موضعی که مدفون شد دران پدرش علی بن الحسین ... مادرش ام عبد الله دختر امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و علی ذریتهم الهادیه اول

اصل عَنْ ابِي الصَّبَّاحِ عَنْ ابِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَتْ امِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ وَسَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً فَقَالَتْ بِيَدِهَا لَا وَحَقِّ الْمُصْطَفَى مَا اذِنَ اللَّهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ فَبَقِيَ مُعَلَّقًا فِي الْجَوِّ حَتَّى جَازَتْهُ فَتَصَدَّقَ عَنْهَا ابِي بِمِائَةِ دِينَارٍ قَالَ ابُو الصَّبَّاحِ وَذَكَرَ ابُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدَّتَهُ امَّ ابِيهِ

فَقَالَ كَانَتْ صِدِّيقَةً لَمْ تُدْرَكْ فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَاةٌ مِثْلُهَا شرح ... لا تسقط ... جلها آواز ... روایتست از ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلم گفت بود مادرم نشسته نزد دیواری پس شکافت آن دیوار و شنیدیم آواز شکست عظیمی پس گفت با اشارت بدست خود که ساقط مشو بحق مصطفی رخصت نداد الله تعالی برای تو در افتادن پس باقی ماند آویخته در هوا تا گذشت مادرم آن پس تصدق کرد از جانب او پدرم بصد اشرفی طلا گفت ابو الصباح و یاد کرد امام جعفر صادق علیه السلم جده خود مادر پدرش را روزی پس گفت بود ... که در میان اولاد امام حسن ... زنی مثل او دوم اصل عَنْ ابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ انَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْانْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعًا الَيْنَا اهْلَ الْبَيْتِ وَكَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ وَكَانَ يُنَادِي يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ فَكَانَ اهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ جَابِرٌ يَهْجُرُ فَكَانَ يَقُولُ لَا وَاللَّهِ مَا اهْجُرُ وَلَكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ انَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ اسْمِي وَشَمَائِلُهُ شَمَائِلِي يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي الَى مَا اقُولُ شرح ... بفتح نون ... بضم ... بنقطه ... عمامه بر سر ... فریاد ... باقر ... معتجر ... امام محمد باقر علیه السلم جابر را ... شمائل ... بکسر شین ... بفتح جیم ... حالات ... یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که جابر بن عبد الله انصاری آخر کسی که ماند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و بود مردی گسسته از دیگران پیوسته سوی ما اهل بیت رسول و می نشست در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و او بر سر خود بسته بود ... عمامه سیاهی را و فریاد میزد که ای شکافنده و وسعت دهنده علم دین پس اهل مدینه میگفتند جابر ... میگوید پس او میگفت نه بخدا قسم ... بلکه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت که بدرستی که تو خواهی دریافت مردی را از من که نام او نام منست و شمایل او شمایل منست ... علم را ... پس آن کس که ... آنچه میگویم

اصل قَالَ فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ اذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ فِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كُتَّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَلَمَّا نَظَرَ الَيْهِ قَالَ يَا غُلَامُ اقْبِلْ فَاقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبِرْ فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ يَا غُلَامُ مَا اسْمُكَ قَالَ اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَاقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَاسَهُ وَيَقُولُ ... فَقَالَ فَرَجُلٌ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الَى

وَهُوَ ذُو عِبَرٍ فَاخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ وَقَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ الْزَمْ بَيْتَكَ يَا بُنَيَّ فَكَانَ جَابِرٌ يَاتِيهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَكَانَ اهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ وَاعَجَبَاهُ لِجَابِرٍ يَاتِي هَذَا الْغُلَامَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَهُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح امام گفت پس میان اینکه جابر تردد ... میان روز در بعضی از راهها ... مدینه ناگاه گذشت برای ... دران راه مکتبی بود که دران امام محمد باقر علیه السلم بود برای ... پس چون نظر کرد سوی او پس گفت ای پسر بیا پس آمد بعد از آن گفت او را برو پس رفت بعد از آن گفت این ... رسول الله صلی الله علیه و آله است قسم بکسی که جان من بتحقیق قدرت اوست ای پسر چیست نام تو گفت نام من محمد بن علی بن الحسین است پس رو آورد بر او میبوسید سرش را و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد ... رسول الله ... ترا سلام و میگوید ... که پس آمد ... رسول الله ... داده بود ... امام گفت پس از مکتب برگشت محمد بن علی بن الحسین سوی پدرش و او مضطرب بود پس خبر داد او را خبر جابر پس گفت او را ای پسرک من و آیا بتحقیق کرد آنرا جابر گفت آری گفت در خانه خود باش ای پسرک من یعنی که بمکتب مرو تا مبادا مخالفان عداوت کنند پس جابر می آمد نزد او در اول روز و آخر روز برای کسب علم دین و اهل مدینه میگفتند ای عجب برای جابر که می آید نزد این پسر در اول صبح و آخر روز و حال آنکه او آخر کسی است که مانده از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اصل قَالَ فَلَمْ يَلْبَثْ انْ مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَاتِيهِ عَلَى وَجْهِ الْكَرَامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فَجَلَسَ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَقَالَ اهْلُ الْمَدِينَةِ مَا رَايْنَا احَدًا اجْرَا مِنْ هَذَا فَلَمَّا رَاى مَا يَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ اهْلُ الْمَدِينَةِ مَا رَايْنَا احَدًا قَطُّ اكْذَبَ مِنْ هَذَا يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ فَلَمَّا رَاى مَا يَقُولُونَ حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَصَدَّقُوهُ وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَاتِيهِ فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ شرح ... در اول ... ان مصدریست ... وفات جابر در سال هفتاد و هشت بوده و سن محمد بن علی در آن وقت بیست و یک سال بوده و وفات علی بن الحسین وقتی بوده که محمد بن علی سی و هشت سال داشته یعنی پس نماند جابر تا وقتی که رفت از دنیا علی بن الحسین و در زمان زندگی جابر گاهی محمد بن علی می آمد نزد جابر ... برای مصاحبت او با رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت پس محمد بن علی نقل میکرد برای اهل مدینه از جانب الله تبارک و تعالی ... پس گفتند اهل مدینه ندیدیم کسی را صاحب جرات تر از این پس چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتند اهل مدینه ندیدیم ... که نقل میکند ... از کسی که ندیده او را پس چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از جابر بن عبد الله چنانچه ...

در سند حدیث هشتم باب صلابت است و چهارم امام گفت پس تصدیق او کرد و حال آنکه جابر بن عبدالله
~~[illegible]~~ کیمی آمد نزد او پس یاد میگرفت از او مسائل دین را **حدیث سوم اصل** عن علی بن
الحکم عن مثنی الحناط عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت له انتم ورثة رسول الله
صلی الله علیه وآله قال نعم قلت رسول الله صلی الله علیه وآله وارث الانبیاء علم کل ما علموا قال لی
نعم قلت فانتم تقدرون علی ان تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص قال لی نعم باذن الله ثم قال
لی ادن منی یا ابا محمد فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عینی فابصرت الشمس والسماء والارض والبیوت
وکل شیء فی البلد ثم قال لی اتحب ان تکون هکذا ولک ما للناس وعلیک ما علیهم یوم القیامة او تعود
کما کنت ولک الجنة خالصا قلت اعود کما کنت فمسح علی عینی فعدت کما کنت فحدثت ابن ابی عمیر
بهذا فقال اشهد ان هذا حق کما ان النهار حق **شرح** محدث تا آخر کلام علی بن حکم است که تلمیذ ابن
ابی عمیر بود **یعنی** روایت است از علی بن حکم بفتح حاء بی‌نقط و فتح کاف از مثنی الحناط بفتح حاء بی‌نقط و تشدید
نون مفتوحه گندم‌فروش از ابو بصیر که نام او یحیی بن القاسم است و کور از مادر متولد شده و کنیت
او ابو محمد است گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم او را شما وارثان علم رسول الله صلی الله علیه
وآله هستید گفت آری گفتم رسول الله صلی الله علیه وآله وارث انبیا است دانست هر چه را که دانستند
گفت آری گفتم پس شما قادرید بر اینکه زنده کنید مردگان را و بری از عارضه کنید کور مادرزاد و صاحب
پیس را چنانچه در سوره آل عمران منقول شده از عیسی بن مریم گفت مرا آری باذن الله تعالی گفت مرا نزدیک شو
بمن ای ابو محمد پس نزدیک شدم باو پس دست مالید بر روی من و بر دو چشم من پس دیدم آفتاب و
آسمان و زمین را و خانها را و هر چیز را که در شهر بود بعد از آن گفت مرا آیا دوست میداری که باشی چنین
و برای تو باشد هر نفعی که برای مردمان دیگر است و بر تو باشد هر ضرری که بر مردمان دیگر است در روز
قیامت مثل حساب و جزای عمل یا دوست میداری که برگردی چنانچه بودی و برای تو بهشت باشد
بی حساب گفتم اینرا که برگردم چنانچه بودم پس دست مالید بر دو چشم من پس برگشتم چنانچه بودم پس خبر کردم
محمد بن ابی عمیر را باین خبر پس گفت گواهی میدهم که این یقینی است چنانچه روز یقینی است **حدیث چهارم اصل** محمد بن
مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال کنت عنده یوما اذ وقع زوج ورشان علی الحائط وهدلا هدیلهما
فرد ابو جعفر علیه السلام علیهما کلامهما ساعة ثم نهضا فلما طارا علی الحائط هدل الذکر علی الانثی ساعة
ثم نهضا فقلت جعلت فداک ما هذا الطیر قال یا ابن مسلم کل شیء خلقه الله من طیر او بهیمة او شیء
فیه روح فهو اسمع لنا واطوع من ابن آدم ان هذا الورشان ظن بامرأته فحلفت له ما فعلت فقال

محمد بن مسلم [illegible] فی [illegible] فتحاکما الی فقال فحکمت بینهما [illegible] **شرح** الورشان بفتح واو و فتح راء بی‌نقط و شین
دال الف و نون مرغیست شبیه بکبوتر و اهل عراق قمری مینامند و اکثر استعمال آن در قمری نر است و ماده را
قمری مینامند و معنی اول مراد است در کلام راوی و معنی دوم مراد است در کلام امام علیه السلام هدلا بفتح دال
بی‌نقط بصیغه معلوم باب ضرب است ~~[illegible]~~ علی الحائط
متعلق بوقع جمله حالیه صفت زوج ورشان است الهدیل بفتح ها و کسر دال و سکون یا و دال بی‌نقط در اینجا بمعنی
خواندن کبوتر و مانند آن ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ **یعنی** روایت است از محمد بن
مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت بودم نزد او روزی ناگاه فرود آمدند جفت قمری که بر سر دیوار و خواندند
خواندنی که میدانند پس برگردانید امام محمد باقر علیه السلام بر ایشان سخن ایشان را یعنی که جواب ایشان
گفت یکساعت بعد از آن از مجلس پرواز کردند پس وقتی که پریدند بر سر دیوار خواند نر ماده را یکساعت
بعنوان ملامت بعد از آن پرواز کردند پس گفتم قربانت شوم چیست این مرغ یعنی که برای چه آمده
بودند و تو چه گفتی گفت ای پسر مسلم هر چیز که خلق کرده آنرا خدای تعالی از مرغ یا ستور یا هر چیز که در آن جان است
پس آن سخن‌شنوتر برای ما و فرمانبردارتر است از فرزند آدم اشارتست بقول الله تعالی در سوره
الکهف وکان الانسان اکثر شیء جدلا بدرستیکه این قمری نر تهمت کرده پس نر گفت راضی میشوم
بمحمد بن علی که حکم کند میان ما پس راضی شدند بحکم من پس خبر دادم نر را که او ماده را ظالم است پس تصدیق
کرد نر ماده را در سر دیوار و عذرخواهی کرد **حدیث پنجم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر علیه السلام
الی الشام الی هشام بن عبد الملک وصار ببابه قال لاصحابه ومن کان بحضرته من بنی امیة اذا
رأیتمونی قد وبخت محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یؤذن له
فلما دخل علیه ابو جعفر علیه السلام قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام علیه حنقا
بترکه السلام علیه بالخلافة وجلوسه بغیر اذن فاقبل یوبخه ویقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال
الرجل منکم قد شق عصا المسلمین ودعا الی نفسه وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد
ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی آخرهم **شرح** روایت است از
ابو بکر حضرمی گفت وقتیکه برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام سوی هشام بن عبد الملک
که از خلفای بنی امیه بود و رسید بدر خانه او هشام گفت یاران خود را و هر که با او بود در مجلس از
بنی امیه وقتیکه دیدید مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بسوی او هر یک

از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت و دخول داده شود برای او پس وقتیکه
داخل شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت با اشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم
پس شامل کرد همه ایشان را هم بسلام بجای ایستاده هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام را خشم و
کینه بر امام علیه السلام بسبب ترک او سلام را بر هشام بخلافت رسول علیه السلام و نشستن او بی‌رخصت
پس رو آورد و سرزنش میکرد او را میگفت در آنچه میگفت او را ای محمد بن علی همیشه مردی از شما
بجهت شکافتن اتفاق مسلمانان را بر خلیفه حق تمام که تفاعل کرده از اینکه اتفاق برای کرد عمل
مسائل دین باشد بعین اختلاف مسائل دینیت و آن است فی الحقیقة شق عصای اسلام و دعوت کرد
سوی خود و دعوی کرد که اوست امام بسبب بی‌عقلی و کم دانشی و سرزنش کرد او را بآنچه بخاطرش رسید
که سرزنش کند او را پس وقتی که ساکت شد رو آورد بر او جماعت مردی بعد از مردی سرزنش میکرد
او را تا تمام ~~[illegible]~~ **اصل** فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس
این تذهبون واین یراد بکم بنا هدی الله اولکم وبنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان
لنا ملکا مؤجلا ولیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول الله عز وجل والعاقبة للمتقین فامر به
الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه وحن الیه فجاء صاحب الحبس
الی هشام فقال یا امیر المؤمنین انی خائف علیک من اهل الشام ان یحولوا بینک وبین مجلسک
هذا ثم اخبره بخبره فامر به فحمل علی البرید هو واصحابه لیردوا الی المدینة وامر ان لا یخرج لهم الاسواق
وحال بینهم وبین الطعام والشراب فساروا ثلاثا لا یجدون طعاما ولا شرابا **شرح** المعجل والمؤجل
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل زود برطرف کرده شده یا زود حاصل شده و دیر حاصل کرده شده
الترشف براء بی‌نقط و شین بانقطه و فاء مصدر باب تفعل مکیدن آب اندک اندک تا تمام شود و در
اینجا قبول سخن است اندک اندک تا جمیع آن مقبول شود ضمیر منصوب راجع بکلام در ضمن تکلم است
حن بحاء بی‌نقط و تشدید نون بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است الحنین شوق بچیزی و گریه بسیار برای
شوق آن ضمیر الیه راجع بکلام یا راجع بامام است **یعنی** پس وقتیکه ساکت شدند آن جماعت برخاست امام
ایستاده بعد از آن گفت ای مردمان کجا میروید آیا راه هدی یا راه ضلال و کجا خواسته
میشود برای شما یا مأوای شیطان و حال آنکه رحمن آیا بهشت یا جهنم بما هدایت کرد الله تعالی
اول شما را و بما ختم هدایت میکند آخر شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی که زود منقطع میشود
پس بدرستیکه ما راست پادشاهی که دیر برطرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی

چه ما اهل البیت عاقبتیم میگوید الله عز وجل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزکاران
عذاب الهی است پس امر کرد هشام بامام علیه السلام سوی زندان پس وقتیکه رسید سوی زندان
سخن گفت با طلب رحم پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خوب فهمید سخن او را و بغایت مشتاق شد
پس آمد زندانبان سوی هشام پس گفت ای فلان میترسم که میترسانم بر تو از اهل شام
که مانع شوند میان تو و میان نشستن تو در این مجلس حکومت بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و حال
اهل شام که در زندان بودند همه کلام او را پس امر کرد هشام بامام علیه السلام ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ او و یاران او تا برگردانیده شوند سوی مدینه و امر کرد که اجناس بازار
رسند بیرون آورده نشود برای ایشان بازارها و مانع شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی
پس راه رفتند سه روز بر حالی که نمی‌یافتند خوردنی را و نه آشامیدنی را **اصل** حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب
المدینة دونهم فشکی اصحابه الجوع والعطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال باعلی صوته یا اهل المدینة
الظالم اهلها انا بقیة الله یقول الله بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ قال وکان
فیهم شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله لئن لم تخرجوا الی هذا
الرجل بالاسواق لتؤخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة واطیعونی
وکذبونی فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابه بالاسواق
فبلغ هشام بن عبد الملک خبر الشیخ فبعث الیه فحمله فلم یدر ما صنع به **شرح** تا رسیدند بمدین که شهر شعیب
بود بسته شد در شهر بر روی ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را راوی گفت پس امام
بالا رفت کوهی را که مشرف شود بر ایشان پس گفت بلندترین آواز خود که ای اهل شهری که ظالم‌اند اهل آن
من باقی‌مانده علم الله تعالی‌ام که رسول وصی کرده یعنی که آن علم در من باقی‌مانده میگوید الله تعالی در حکایت نصیحت شعیب
اهل مدین را در سوره هود که باقی‌مانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مؤمنان و نیستم من نگاهبان
و حفیظ که عذاب الهی بر شما نازل نشود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهنسال پس آن پیر آمد نزد اهل
آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که هر آینه اگر بیرون
نبرید سوی این مرد بازارها هر آینه گرفتار بلا میشوید البته از بالای سر و از زیر قدمهای پس تصدیق کنید
مرا در این بار و فرمانبرداری کنید مرا و دروغگو شمارید مرا در آنچه واقع میشود بعد از این کارهای شما چه من
که من ناصح شمایم راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند سوی محمد بن علی و یاران او بازارها را پس
رسید هشام بن عبد الملک خبر آن پیر پس فرستاد کسی را سوی او پس برداشت او را از آنجا سوی شام

پس خدا نسیتم که حیرکرد با او شرح مس عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ عَاشَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تِسْعَ
عَشْرَةَ سَنَةً وَشَهْرَيْنِ شرح این ظاهرست از شرح کلام مصنف حدیث هشتم که باب مولد ابی جعفر
جمل مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام یعنی این باب ذکر احوالیست که نسبت دارد بولادت
امام جعفر صادق علیه السلام در این بحث کلام مصنف و هشت حدیثست کلام مصنف جمل وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَمَانِينَ وَمَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ وَلَهُ خَمْسٌ وَ
سِتُّونَ سَنَةً وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَجَدُّهُ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وَأُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ شرح
ولادت در زمان عبد الملک بن مروان بوده و وفات در زمان منصور دوانیقی بوده که از خلفا
بنی العباسیست یعنی زاده شد امام جعفر صادق علیه السلام بسال هشتاد و سه هجری و از دنیا رفت علیه السلام
در شوال از سال صد و چهل و هشت هجری و او را شصت و پنج سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری که
مدفون شده بود دران پدرش و جدش و امام حسن بن علی علیهما السلام و مادرش ام فروه دختر قاسم بن
محمد بن ابی بکر بود و مادر ام فروه اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود اول جمل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَأَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
ثُمَّ قَالَ وَكَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَاتَّقَتْ وَأَحْسَنَتْ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ وَقَالَتْ أُمِّي
قَالَ أَبِي يَا أُمَّ فَرْوَةَ إِنِّي لَأَدْعُو اللَّهَ لِمُذْنِبِي شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ
الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ وَهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ شرح الرزایا بفتح را و بی نقطه و زای
با نقطه جمع رزیه بمعنی مصیبت علی دو جا صله صبرست ما در دو جا موصوله است و عبارتست از رزیه من برای
تفصیلست و ظرفست متعلق بصبرست و مرکب ذکر من الثواب در جمله اخیره برای اختصارست یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام که سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از جمله معتمدان
علی بن الحسین علیهما السلام بعد از آن گفت و بود مادرم از کسی که ایمان آورد بولایت اهل البیت و پرهیز
کرد عذاب الهی را و نیکو کرد ایمان خود را و الله تعالی دوست میدارد نیکو کنندگان ایمان را
امام گفت و نقل کرد مادرم که گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام ای ام فروه بدرستی که من هر آینه دعا میکنم
برای آمرزش گناهکاران شیعه ما در روز و شب هزار بار چه بدرستی که ما که اهل البیتیم در آنچه بر سر ما میآید
از مصیبتهای گران صبر میکنیم بر آنچه میدانیم از آنچه پیش از وقوع آن برای ثواب آخرت و ایشان صبر میکنند

برآنکه

سرداني م

برآنچه نمیدانند از آن چه پیش از وقوع آن برای ثواب آخرت مراد آنست که صبر بر بلای ما کمال مشکلست
از صبر بر بلایی که پیشتر معلوم شده باشد دوم جمل وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَهُوَ وَالِيهِ
عَلَى الْحَرَمَيْنِ أَنْ أَحْرِقْ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَتِ النَّارُ
فِي الْبَابِ وَالدِّهْلِيزِ فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَخَطَّى النَّارَ وَيَمْشِي فِيهَا وَيَقُولُ أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابْنُ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرح در جلد اول تاریخ روضة الصفا مذکورست که اعراق الثری
لقب اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیهما السلام است و مولفش اظهار جهل بوجه آن کرده و ظاهر انجه بنت
کرد جهان آن این باشد که برکت او در زیر قدم او آب زمزم در مکه بر روی زمین آمد با وجود کمال خشکی و حرارت
بود و روی زمین از آب چنانچه می آید در کتاب الحج در حدیث اول و دوم باب حج ابراهیم و اسمعیل
و بنا بها البیت تا آخر که باب پنجم است و بنا بر این اعراق مصدر باب افعالست و در معنی اسم فاعل مستعمل
شده و ماخوذست از عرق بکسر عین و سکون را بمعنی رگ یا تشبیه اینکه بسبب اسمعیل دران زمین خشک
ور را از آب رگی از آب تا روی زمین بهم رسید الثری بفتح ثا سه نقطه و کسر را بی نقطه و تشدید یا موضعی بعید
از دریا کی و خشکی اعراق و نم شود ماخوذست از ثری بفتح ثا و تخفیف را و الف مقصوره مصدر متعلق اللام باب
باب علم و ذکر این اینجا برای مناسبت اینست که آب آتش را خاموش میکند یعنی پیغام فرستاد منصور
دوانیقی بسوی حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب و او حاکم او بود بر حرم مکه و حرم مدینه که بسوزان
بر جعفر بن محمد خانه او را یا بلغی که وقتی بسوزان که او در خانه باشد پس انداخت آتش در سرای امام جعفر
پس در گرفت آتش در در و دهلیز پس بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام میگذشت از آتش و میرفت در
آتش و میگفت من پسر اسمعیلم من پسر ابراهیم خلیل الله ام صلی الله علیه و آله سوم جمل عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى
يَزِيدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَحَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِّي فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَعُذْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِي فَقَالَ لِيَ انْصَرِفْ إِلَيْهِ وَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا
تَهِجْهُ بِسُوءٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِيٌّ خَبِيثُ الرَّأْيِ فَقَالَ اذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ شرح نائبچه
بجیم رفید بضم را بی نقطه و فتح فا و سکون یا و دو نقطه در پایین و دال بی نقطه است در بعضی نسخ لفظ ابن میان
مولی و یزید هست و آن از زیادتی کاتبان مینماید هبیره بضم ها و فتح با و یکنقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین
و را بی نقطه است و مراد او ابن هبیره یزید بن عمر بن هبیره است و او حاکم عراق عرب بوده و گویند او والی خالد
بوده چنانچه می آید در کتاب القضایا و الاحکام در حدیث سیزدهم آخر ابواب صاحب معجم البلدان گفته که قصر ابن هبیره
منسوب بیزید بن عمر بن هبیره کان لما ولي العراق من قبل مروان بن محمد بنی علی فرات الکوفه مدینه فنزلها ولم یستتم

بیعت منقطع در او بنقطه ون ق م

دمیستاد و بود که الثری ای نصح شد و در با نقطه دراند
بمعنی زمین و بر نقطه هم

وَالْبَقِيَّةُ مَا بَيْنَ مُحِيطٍ مِنكُمْ وَعِدَةُ الْمُعْتَمِدِ از باب ضرب الکنفت دست کسی را بر عقب بستن شد فرعی حسبه
بی نقطه و دال با نقطه البقیة یعنی معلوم باب نصر و ضرب است الشذوذ متفرق شدن سنگریزه و ما نند آن
برای عبارت از جمعی است که بر پا دارند بوده اند در وقت و بستن و تفرق ایشان برابی بیت که گوی از
آلوده نشوند و مرز شمشیر ایشان نرسد شان تنگ منصوبست و اول معنی عبارتست مقرون و رشان بجای بوی
وا او برای عطفست بتقدیر است و شان تنگ مقرونان یعنی گفت پس آمدم تا ایستادم بر در خانه ابن هبیره
پس رخصت دخول طلبیدم پس مرا طلبید داخل شدم بر او این حیلی را گفت که آورد او را نزد ما ای خیانت کننده را دو
پای او ای غلام لکن حاضر کن نطع را و شمشیر را بعد از آن امر کرد که پس بسته شد و دستهای من عقب سر بسته شد و شمشیر
شد هر که بود بر سر من و ایستاد بر سر من شمشیر دار برای زدن گردن من پس گفتم ای امیر ظفر یافتنی بر من مهل
شدن جزای نیست که آمدم نزد تو از خواهش خودم و در این امر کاری است که مذکور میکنم آنرا برای تو بلکه
خود کاری که خواهی پس گفت بگو گفتم در خلوت کن مرا پس ایلام کرد هر که حاضر بود پس بیرون رفتند پنجم جمل
فَقُلْتُ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ فَقَالَ وَاللَّهِ
لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرٌ هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَأَقْرَأَنِي السَّلَامَ فَحَلَفْتُ لَهُ فَرَدَّهَا عَلَيَّ ثَلَاثاً ثُمَّ حَلَّ كِتَافِي ثُمَّ قَالَ لَا يُقْنِعُنِي مِنْكَ
حَتَّى تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ بِكَ قُلْتُ مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِذَاكَ وَلَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يُقْنِعُنِي إِلَّا ذَاكَ
فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي وَأَطْلَقْتُهُ فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ وَقَالَ أُمُورِي فِي يَدِكَ فَدَبِّرْ فِيهَا مَا شِئْتَ شرح پیداست که
الله منصوبست بنزع خافض در قسم استعطافست بتقدیر اسالک بالله یعنی پس گفتم او را جعفر بن محمد میرساند
ترا سلام و میگوید ترا که بتحقیق پناه دادم بر تو خواهی نخواهی خادم تو رفید را پس مینگیز او را ببدی پس
گفت میطلبم از تو بالله تعالی که هر آینه بتحقیق گفت برای تو جعفر این گفتگو را و هر آینه رسانید مرا سلام پس قسم
خوردم بر صدق دعوی خود پس بر گردانید قسم را بر من سه بار بعد از آن گشود بند دستهای مرا بعد از آن گفت
تسلی نشکند مرا از تو این گشودن تا آنکه بکنی با من آنچه را که کردم من گفتم روان نمیشود دست من باین کار و قرار
نمیگیرد بآن خاطر من پس گفت بخدا قسم که تسلی نشکند مرا مگر اینکه کنم پس کردم با او چنانچه کرد با من و وا کردم
او را پس داد مرا انگشتر خود و گفت چیزهای من در دست تست پس تصرف کن دران هر تصرفی که خواهی
چهارم جمل عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَالْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَأَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَالْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ
قَالُوا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَمَفَاتِيحُهَا وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ
بِإِحْدَى رِجْلَيَّ أَخْرِجِي مَا فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ لَأَخْرَجَتْ قَالَ ثُمَّ قَالَ بِإِحْدَى رِجْلَيْهِ فَخَطَّهَا فِي الْأَرْضِ
خَطّاً فَانْفَجَرَتِ الْأَرْضُ ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ ثُمَّ قَالَ انْظُرُوا حَسَناً لِتَنْظُرُوا

بشین با نقطه و م

بنقطه م

بمن م

واین حذف در مقام قسم نهادن بر کسی مستانف
است الکتاف بکسر کاف و تخفیف تا و بطوط
در با و الف و فا ریسمانی که بان دو دست
بسته میشود در پشت هم

حَتَّى كَتَبَ إِلَيْهِ مَرْوَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَأْمُرُهُ بِالِاجْتِنَابِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَتَرَكَهَا وَبَنَى حِصْنَهُ الْمَعْرُوفَ بِهِ بِالْقُرْبِ
مِنْ جِسْرِ سُورَا انْتَهَى الْبَقِيَّةُ الْمُعْتَمِدُ يَعْنِي هَذَا مَعْنَى الْعَيْنِ يَا لَيْ بَابُ ضَرْبٍ يَا بَابُ الْغَالِبِ يعنی روایتست از رفید
غلام یزید بن عمر بن هبیره که گفت غضب کرد بر من ابن هبیره [illegible] و قسم خورد بر من
که هر آینه بکشد مرا پس گریختم از او و پناه بردم بامام جعفر صادق علیه السلام پس اعلام کردم او را حکایت خود
پس گفت مرا برگرد بسوی او و برسان او را از جانب من سلام و بگو او را بدرستی که من پناه دادم بر تو خواهی
نخواهی خادم تو رفید را پس بر نینگیز او را ببدی پس گفتم او را قربانت شوم او شامی بد مذهبست پس گفت
بگو پس گفت برو بسوی او چنانچه میگویم ترا پنجم جمل فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِيٌّ
فَقَالَ أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ يَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ يَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ رِجْلَكَ
فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي فَقَالَ رِجْلُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ جَسَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ جَسَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرِجْ
لِسَانَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِيَ امْضِ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ
الرَّوَاسِيَ لَانْقَادَتْ لَكَ شرح اعرابی عبارتست از خضر یا الیاس علیهما السلام است و این علم او از قبیل
توسم است چنانچه إِنَّهُ عَلِيمٌ بِالسِّيمَاءِ وارد شده چنانچه بیان شد در باب بیست و هشتم و در حدیث سیم باب
صد و نهم و مسافات جنت میان اول و آخر کلمات او چه مراد بوجه مقتول مثلا اظهار علم باینست که اگر چنانچه
در بدن تو باشد البته مقتول میشوی و لهذا استکشاف از حال اعضای دیگر کرده یعنی پس بیرون آمدم
بانچه فرموده بود پس چون در بعضی صحراها بودم بر خورد مرا صحرا نشینی پس گفت کجا میروی بدرستی که من میبینم
در تو روی کشته شونده بعد از آن گفت مرا بیرون آور دست خود را پس کردم پس گفت دست کشته
شونده است بعد از آن گفت مرا ظاهر ساز پای خود را پس ظاهر کردم پای خود را پس گفت پای
کشته شونده است بعد از آن گفت مرا بیرون آور زبان خود را پس کردم پس گفت مرا برو چه باکی
نیست بر تو چه بدرستی که در زبان تو پیغامیست که اگر ببری آنرا نزد کوههای که پا بر جاست هر آینه از
پی تو می آید و اطاعت میکند ترا ششم جمل قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ فَاسْتَأْذَنْتُ
فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ أَتَتْكَ بِخَائِنٍ بِرِجْلِهِ يَا غُلَامُ النِّطْعَ وَالسَّيْفَ ثُمَّ أَمَرَ بِي فَكُتِّفْتُ وَشُدَّ رَأْسِي وَقَامَ عَلَيَّ
السَّيَّافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَمْ تَظْفَرْ بِي عَنْوَةً وَإِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي وَهَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ
لَكَ ثُمَّ أَنْتَ وَشَأْنُكَ فَقَالَ قُلْ فَقُلْتُ أَخْلِنِي فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ فَخَرَجُوا شرح النطع بکسر نون و سکون
طا بی نقطه و عین بی نقطه و بفتح نون و فتح طا و بکسر نون و فتح طا فرش از پوست که می اندازند در زیر کسی که اراده
کشتن او داشته اند تا خون او را کثیف نکند و آن منصوبست بتقدیر احضر النطع گفتند بتا و دو نقطه در پایان

وهاء

لا تهجه بحکم سیم م

پس گفت پای کشته شونده است
بعد از آن گفت مرا ظاهر ساز
بدن خود را پس کردم م

ع

کلام ... سیاتیک کنزه ... بعضها علی بعض ... فقال له ... [illegible]
محتاجون قال فقال ان الله سیجمع لکم و لشیعتکم الدنیا و الآخرة ... جنات النعیم ... [illegible]
الجحیم شرح روایت است از یونس بن ظبیان بفتح ظاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و مفضل بفتح ... [illegible]
... و ابو سلمه ... و حسین بن ثویر ... [illegible]
ابی ... که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت نزد ما است
خزینهای زمین و کلیدهای آنها و اگر خواهم که اشارت کنم یکی از دو پای خود که ای زمین
بیرون آور آنچه که در تو است از طلاها آنچه ... بیرون می آورد بعد از آن اشارت کرد
یکی از دو پای خود ... پس شکافته شد زمین ...
اشارت کرد بدست خود ... که بیرون آورد ... طلا ... بعد از آن گفت
خوب نگاه کنید در شکاف پس نگاه کردیم پس ناگاه شمشهای بسیار بود بعض آنها بر روی
بعضی دیگر میدرخشید پس گفتند او را بعضی از ما ... داده شده است آنچه داده شده و شیعه
شما محتاج ... پس امام گفت ... که الله تعالی ... برای ما و شیعیان ما
دنیا و آخرت را ... در زمان مهدی و داخل خواهد کرد شیعیان ما را در بهشتهای نعمت و داخل
خواهد کرد دشمنان ما را در جهنم پنجم حدیث عن ابی بصیر قال کان لی جار یتبع السلطان فاصاب
مالا فاتخذ قیانا و کان یجمع الیه و یشرب المسکر و یؤذینی فشکوته الی نفسه غیر مرة فلم
ینته فلما ان الححت علیه قال لی یا هذا انا رجل مبتلی و انت رجل معافی فلو عرضتنی
لصاحبک رجوت ان ینقذنی الله بک فوقع ذلک له فی قلبی فلما صرت الی ابی عبد الله
علیه السلم ذکرت له حاله فقال لی اذا رجعت الی الکوفة سیاتیک فقل له یقول لک
جعفر بن محمد دع ما انت علیه و اضمن لک علی الله الجنة فلما رجعت الی الکوفة اتانی فیمن اتی
فاحتبسته حتی خلا منزلی ثم قلت له یا هذا انی ذکرتک لابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم
فقال لی اذا رجعت الی الکوفة سیاتیک فقل له یقول لک جعفر بن محمد دع ما انت علیه
و اضمن لک علی الله الجنة قال فبکی ثم قال لی الله لقد قال لک ابو عبد الله هذا قال فحلفت له انه قد قال
لی ما قال فقال لی حسبک و مضی شرح روایت است از ابو بصیر گفت بود مرا همسایه که طاعت میکرد
پادشاه را پس بهمرسانید مالی را پس مهیا کرد کنیزان سرود کن را پس جمع میکرد جمعی را که نزد او
بمجلس خود و می آشامید مست کننده را و آزار میکرد مرا در همسایگی پس شکایت او بردم بسوی

خودش چند بار پس ترک نکرد پس چون الحاح کردم بر او که ترک کند گفت مرا ای مرد حاضر من مردم مبتلی
بفسق و تو مردی معاف داشته شده بتوفیق الهی از فسق پس اگر وانمود کنی حال مرا بسوی
امام خود امید دارم که رهائی دهد مرا الله تعالی بوسیله تو پس قرار گرفت آن سخن برای او در دل
من پس چون حج کردم در سفر حج بسوی امام جعفر صادق علیه السلم ذکر کردم برای امام علیه السلم
حال آن مرد را پس گفت مرا که چون برگردی بکوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را که میگوید
ترا جعفر بن محمد واگذار آنچه را که تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را پس چون
برگشتم بسوی کوفه آمد نزد من در جمله جمعی که آمدند پس بودن من پس دیدم که اراده کرد بر حاشیه
کوه نگاه داشتم او را تا خالی شد منزل من بعد از آن گفتم او را که ای مرد حاضر بدرستی که من
مذکور کردم حال ترا برای ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم پس گفت مرا که چون برگردی بسوی
کوفه البته خواهد آمد نزد تو پس بگو او را که میگوید ترا جعفر بن محمد که واگذار آنچه را که تو بر آنی
و ضامن میشوم برای تو بر الله تعالی بهشت را ابو بصیر گفت پس گریه کرد بعد از آن گفت مرا
که هر آینه بتحقیق گفت ترا ابو عبد الله این سخن ابو بصیر گفت پس قسم خوردم برای او که بدرستی
که او بتحقیق گفت مرا آنچه گفتم پس گفت مرا همین بس است ترا و رفت اصل فلما کان بعد ایام
بعث الی فدعانی و اذا هو خلف داره عریان فقال لی یا ابا بصیر لا والله ما بقی فی منزلی شیء
الا و قد اخرجته و انا کما تری قال فمضیت الی اخواننا فجمعت له ما کسوته به ثم لم یاتت علیه
الا ایام یسیرة حتی بعث الی انی علیل فاتنی فجعلت اختلف الیه و اعالجه حتی نزل به الموت
فکنت عنده جالسا و هو یجود بنفسه فغشی علیه غشیة ثم افاق فقال لی یا ابا بصیر قد وفی
صاحبک لنا ثم قبض رحمة الله علیه فلما حججت اتیت ابا عبد الله علیه السلم فاستاذنت علیه
فلما دخلت قال لی ابتداء من داخل البیت و احدی رجلی فی الصحن و الاخری فی دهلیز داره
یا ابا بصیر قد وفینا لصاحبک شرح پس چون گذشت بعد از چند روز فرستاد کسی را بسوی من و خواند
مرا و ناگاه او در پشت خانه خود بود برهنه
~~[illegible]~~
پس گفت مرا ای ابو بصیر نه بخدا قسم که نمانده در منزل من چیزی مگر بر جائی که بیرون کردم از آن و من چنانم
که می بینی ابو بصیر گفت پس رفتم بسوی برادران مؤمن پس جمع کردم برای او چیزی را که پوشانیدم
او را با آن بعد از آن نگذشت بر او مگر اندک ایامی تا فرستاد کسی را بسوی من که من بیمارم پس بیا
نزد من پس شروع کردم و آمد و رفت میکردم بسوی او و معالجه میکردم او را تا فرود آمد با و مرگ پس در ... [illegible]

بودم نزد او نشسته و او جان میداد پس بیهوش شد بیهوش شدنی بعد از آن بخود آمد پس
گفت مرا ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعده کرد امام تو برای ما بعد از آن گرفته شد از دنیا رحمه الله
علیه پس چون حج کردم آمدم نزد ابو عبد الله علیه السلم پس طلب رخصت دخول کردم بر او پس
چون داخل خانه او شدم گفت مرا ابتداء یعنی از اندرون خانه بر حالی که یکی از دو پای من
در فضای در خانه و دیگری در دهلیز سرای او بود که ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعده کردیم برای همسایه تو
ششم حدیث عن صفوان بن یحیی عن جعفر بن محمد بن الاشعث قال قال لی تدری ما کان سبب دخولنا
فی هذا الامر و معرفتنا به و ما کان عندنا منه ذکر و لا معرفة شیء مما عند الناس قال قلت له ما
ذاک قال ان ابا جعفر یعنی ابا الدوانیق قال لابی محمد بن الاشعث یا محمد ابغ لی رجلا له عقل
یؤدی عنی فقال له ابی قد اصبته لک هذا فلان بن مهاجر خالی قال فاتنی به قال فاتیته بخالی
فقال له ابو جعفر یا ابن مهاجر خذ هذا المال و ائت المدینة و ائت عبد الله بن الحسن و عدة من
اهل بیته فیهم جعفر بن محمد فقل لهم انی رجل غریب من اهل خراسان و بها شیعة من شیعتکم
وجهوا الیکم بهذا المال و ادفع الی کل واحد منهم علی شرط کذا و کذا فاذا قبضوا المال فقل انی رسول
و احب ان یکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم فاخذ المال و اتی المدینة شرح یعنی ابا الدوانیق
... صفوان فلان ... صفوان نام او روایت و عدة من اهل بیته فیهم جعفر بن
محمد ... برای ... کلام منصور ... شرح روایت است از صفوان بن یحیی از جعفر
پسر محمد که از خادمان امام حسین ... که از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلم صفوان
گفت که جعفر گفت مرا میدانی که چه بود باعث دخول ما در تصدیق این امارت اهل البیت و شناختن آن
امارت و حال آنکه نبود نزد ما ... شناخت چیزی از آنچه نزد
مردمان دیگر است از فضائل اهل البیت صفوان گفت گفتم او را چیست آن باعث گفت بدرستی که
ابو جعفر یعنی منصور دوانیقی گفت پدرم محمد بن اشعث را گفت ای محمد طلب کن برای من مردی
که او را باشد عقلی که خوب بجا آورد از جانب من کاری را که دارم پس گفت او را پدرم بتحقیق بهم رسانیدم
او را برای تو اینک میگویم فلان بن مهاجر خالوی منست یعنی که از موده ام او را و حال آنکه
برادر مست منصور گفت پس بیار نزد من او را محمد گفت پس آوردم نزد او خالوی خود را پس گفت خالو را
منصور دوانیقی ای پسر مهاجر بگیر این مال را و برو بمدینه و برو نزد عبد الله بن الحسن مراد آنست که حسن
او ... درحدیث هفتم باب ششم ... از اهل بیت او که از جمله ایشان بود جعفر بن محمد

پس بگو ایشان را بدرستی که من مردی غریبم از اهل خراسان و در آنجا جمعی شیعه از جمله شیعیان شما
هستند فرستادند بسوی شما این مال را مراد ش اینست که بهر یکی علیحده بگو که شیعه تو هستند
و بسوی تو فرستادند ... من الطیبات تا معلوم شود که کدام داعیه خروج دارد
چنانچه گفته ... مالی بهر کدام از ایشان بر شرط چنین و چنین یعنی اینکه در خلوت با شد و ...
اراده خروج با آن با شد پس چون بگیرند مال را پس بگو بدرستی که من پیغام آورنده ام و دوست
میدارم که با شد با من خطهای شما بگرفتن شما مال را که گرفتید پس گرفت خالو آن مال را و رفت بمدینه
اصل فرجع الی ابی الدوانیق و محمد بن الاشعث عنده فقال له ابو الدوانیق ما وراءک قال اتیت
القوم و هذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فانی اتیته و هو یصلی فی مسجد الرسول صلی الله
علیه و آله فجلست خلفه و قلت ینصرف فاذکر له ما ذکرت لاصحابه فعجل و انصرف ثم التفت الی
فقال یا هذا اتق الله و لا تغرن اهل بیت محمد فانهم قریبو العهد من دولة بنی مروان و کلهم محتاج فقلت
و ما ذاک اصلحک الله قال فادنی راسه منی و اخبرنی بجمیع ما جری بینی و بینک حتی کانه کان
ثالثنا قال فقال له ابو جعفر یا ابن مهاجر اعلم انه لیس من اهل بیت نبوة الا و فیه محدث و ان جعفر
بن محمد محدثنا الیوم فکانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة شرح پس برگشت آن مرد بسوی
منصور دوانیقی و محمد بن اشعث نزد او بود پس گفت آن مرد را منصور چه خبر است در جائی که از آنجا
آمدی گفت آمدم نزد آن جماعت و اینها خطهای ایشان است بگرفتن ایشان مال را سوای جعفر بن محمد چه
بدرستی که من آمدم نزد او بر حالی که او نماز میکرد در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله پس نشستم در پشت
او و با خود گفتم فارغ میشود پس مذکور میکنم برای او آنچه را که مذکور کردم برای یاران او پس از نماز شتاب
کرد و فارغ شد بعد از آن روی کرد پس گفت ای مرد حاضر بپرهیز کن عذاب الله را و بازی مده اهل
بیت محمد را چه ایشان اندک وقتیست که از دولت اولاد مروان که بر ایشان ظلم میکردند خلاص شدند
و همه ایشان محتاجند مراد آنست که مشغول شده بکرفتن مال و متعرض قصد خروج ندارند پس و گفتم چیست آن
بازی دادن نگاهدارد ترا الله تعالی آن مرد گفت پس نزدیک کرد سر خود را بمن تا کسی نشنود و خبر داد مرا بهمه
آنچه گذشته بود میان من و میان تو تا آنکه گویا که او بود در مجلس ما سیم سه ای تو مرا سوم پس ابو جعفر گفت پس گفت
او را منصور ای پسر مهاجر بدانکه شان اینست که نیست از اهل بیت نبوت مگر بر حالی که در آن محدث است
و بدرستی که جعفر بن محمد محدث ماست امروز پس شد این دلیل امامت باعث اعتراف ما باین سخن که صدق
امامت اهل البیت باشد معنی محدث بیان کرده شده در باب سیم هفتم اصل قبض ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم

بتشدید دال ... مفتوحه

وهو ابن خمس وستين سنة في عام ثمان وأربعين ومائة عاش بعد أبي جعفر عليه السلام أربعاً وثلاثين سنة

شرح اين ظاهر است از شرح كلام مصنف. ششم اصل: عن يونس بن يعقوب عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال سمعته يقول أنا كفنت أبي في ثوبين شطويين كان يحرم فيهما وفي قميص من قمصه وفي عمامة كانت لعلي بن الحسين عليه السلام وفي برد اشتريته بأربعين ديناراً. شرح شطوى بفتح شين بانقط و فتح طاء بى‌نقط منسوب است بشطا بالف مقصوره يا شطاة [illegible] ديهى است در مصر البرد بضم باء يكنقطه و سكون راء بى‌نقط و دال بى‌نقط جامه [illegible] و اين حديث مى آيد در كتاب الجنائز در باب [illegible] كه باب ما يستحب من الثياب للكفن [illegible] و ما يكره است [illegible] بأربعين ديناراً چنين است كه بأربعين ديناراً لو كان اليوم لساوى أربعمائة دينار [illegible] روايت است از امام موسى كاظم عليه السلام [illegible] كه [illegible] كفن كردم پدرم را [illegible] در دو جامه [illegible] او و در عمامه كه بود از على بن الحسين عليه السلام و در بردى كه خريده بودم [illegible] طلا

كتاب [illegible] ابى الحسن موسى عليه السلام. شرح اين تاريخ احوال [illegible] دارد بولادت امام موسى كاظم عليه السلام [illegible] كلام مصنف

وُلِدَ أبو الحسن موسى عليه السلام بالأبواء سنة ثمان وعشرين ومائة وقال بعضهم تسع وعشرين ومائة وقبض عليه السلام لست خلون من رجب من سنة ثلاث وثمانين ومائة وهو ابن أربع أو خمس وخمسين سنة وقبض عليه السلام ببغداد في حبس السندي بن شاهك وكان هارون حمله من المدينة لعشر ليال بقين من شوال سنة تسع وسبعين ومائة وقد قدم هارون المدينة منصرفه من عمرة شهر رمضان ثم شخص هارون إلى الحج وحمله معه ثم انصرف على طريق البصرة فحبسه عند عيسى بن جعفر ثم أشخصه إلى بغداد فحبسه عند السندي بن شاهك فتوفي عليه السلام في حبسه ودفن ببغداد في مقبرة قريش وأمه أم ولد يقال لها حميدة. شرح ولادت در زمان ابراهيم بن الوليد بن عبد الملك بوده كه از خلفاى بنى اميه [illegible] و وفات در زمان هرون بن محمد بن على بن عبد الله بوده كه از خلفاى بنى العباس [illegible] كاظم عليه السلام در ابوا در سال صد و بيست و [illegible] و بعضى [illegible] گفته اند [illegible] وقتى كه شش شب گذشته بود از رجب از سال صد و هشتاد و سه [illegible] پنجاه و پنج سال بوده [illegible] گرفته شد در بغداد [illegible] در زندان سندى بن شاهك [illegible] هرون با خود برده بود او را [illegible] وقتى كه ده شب مانده بود از شوال سال [illegible] در حالى كه آمده بود هرون بمدينه در وقت برگشتن او از عمره ماه رمضان بعد از آن بيرون رفت هرون سوى حج پس برداشت او را

با خود بعد از آن برگشت از مكه براه بصره پس حبس كرد او را نزد عيسى بن جعفر بعد از آن بيرون برد او را سوى بغداد پس حبس كرد او را نزد سندى بن شاهك پس وفات يافت عليه السلام در زندان او و مدفون شد در مقبره قريش و مادر او كنيز بود گفته ميشد او را حميده. اول اصل: [illegible] عن عيسى بن عبد الرحمن عن أبيه قال دخل ابن عكاشة بن محصن الأسدي على أبي جعفر عليه السلام وكان أبو عبد الله عليه السلام قائماً عنده فقدم إليه عنباً فقال حبة حبة يأكله الشيخ الكبير والصبي الصغير وثلاثة وأربعة يأكله من يظن أنه لا يشبع وكله حبتين حبتين فإنه يستحب. شرح حكايت كرد ما را عيسى بن عبد الرحمن از پدرش گفت كه [illegible] بى‌نقط و تشديد و تخفيف كاف و الف و شين بانقط [illegible] محصن بكسر ميم و سكون حاء بى‌نقط و فتح صاد بى‌نقط و نون اسدى بر امام محمد باقر عليه السلام و امام جعفر صادق عليه السلام ايستاده بود نزد او [illegible] امام جعفر صادق عليه السلام و امام محمد باقر عليه السلام گفت يكدانه يكدانه ميخورد انگور را پير كهن سال يا طفل كوچك براى بى قوتى و سه دانه و چهار دانه ميخورد انگور را كسى كه از افراط حرص گمان دارد كه از او سير نخواهد شد و بخور دو دانه دو دانه چه بدرستى كه آن مستحب است براى غير پير و طفل كه مذكور شد. فقال لأبي جعفر عليه السلام لأي شيء لا تزوج أبا عبد الله عليه السلام فقد أدرك التزويج قال وبين يديه صرة مختومة فقال أما إنه سيجيء نخاس من أهل بربر فينزل دار ميمون فنشتري له بهذه الصرة جارية قال فأتى لذلك ما أتى فدخلنا يوماً على أبي جعفر عليه السلام فقال ألا أخبركم عن النخاس الذي ذكرته لكم قد قدم فاذهبوا فاشتروا بهذه الصرة منه جارية. شرح پس [illegible] گفت امام محمد باقر عليه السلام را [illegible] ابو عبد الله را [illegible] رسيده [illegible] راوى گفت و پيش امام محمد باقر [illegible] گفت آگاه باشيد بدرستى كه [illegible] مى آيد برده فروشى از اهل بربر پس فرود مى آيد در خانه ميمون پس خريدارى ميكنيم براى ابو عبد الله باين هميان از آن برده فروش كنيزى را. راوى گفت پس بر آمد از اين حكايت [illegible] پس داخل شديم روزى بر امام محمد باقر عليه السلام پس گفت آگاه باشيد خبر ميدهم شما را از برده فروشى كه گفتم او را براى شما بتحقيق آمد پس برويد پس خريدارى نمائيد باين هميان از او كنيزى را. اصل قال فأتينا النخاس فقال قد بعت ما كان عندي إلا جاريتين مريضتين إحداهما أمثل من الأخرى قلنا فأخرجهما حتى ننظر إليهما فأخرجهما فقلنا بكم تبيعنا هذه المتماثلة قال بسبعين ديناراً قلنا أحسن قال لا أنقص من سبعين ديناراً قلنا نشتريها منك بهذه الصرة ما بلغت ولا ندري ما فيها وكان عنده رجل أبيض الرأس واللحية قال فكوا وزنوا فقال النخاس لا تفكوا فإنها إن نقصت حبة من سبعين ديناراً لا أبايعكم [illegible] فأخذنا الجارية. شرح المتماثلة [illegible] اسم فاعل باب تفاعل [illegible]

[illegible] و بغايت خوب [illegible] مناسب است [illegible] موافق آنچه مى آيد [illegible] ما زالت الأملاك تحرسها. يعنى راوى گفت پس آمديم نزد برده فروش پس گفت بتحقيق فروختم آنچه را كه بود نزد من مگر دو كنيز بيمار كه يكى از آن دو بهتر از ديگرى است گفتيم پس بيرون آور ايشان را تا نظر كنيم بسوى ايشان پس بيرون آورد ايشان را پس گفتيم [illegible] خوب را گفت بهفتاد اشرفى طلا [illegible] گفت كم نميكنم از هفتاد دينار طلا [illegible] پس گفت [illegible] ديناريها [illegible] اصل [illegible] فقال لها أبو جعفر عليه السلام ما اسمك قالت حميدة فقال حميدة في الدنيا محمودة في الآخرة أخبريني عنك أبكر أنت أم ثيب قالت بكر قال وكيف ولا يقع في يد النخاسين شيء إلا أفسدوه فقالت كان يجيئني فيقعد مني مقعد الرجل من المرأة فيسلط الله عليه رجلاً أبيض الرأس واللحية فلا يزال يلطمه حتى يقوم عني ففعل بي مراراً وفعل الشيخ به مراراً فقال يا جعفر خذها إليك فولدت خير أهل الأرض موسى بن جعفر عليه السلام. شرح حميده [illegible] پس داخل كرديم آن كنيز را بر امام محمد باقر عليه السلام و امام جعفر صادق عليه السلام ايستاده بود نزد او [illegible] امام محمد باقر [illegible] گفت كنيز را كه چيست نام تو [illegible] حميده پس گفت [illegible] براى اهل حق در دنيا [illegible] و ستوده [illegible] آخرت [illegible] پس گفت [illegible] چيزى [illegible] پس گفت [illegible] امام محمد باقر عليه السلام گفت اى جعفر [illegible] دوم اصل: عن المفضل بن عمر [illegible] قال إن حميدة مصفاة من الأدناس كسبيكة الذهب ما زالت الأملاك تحرسها حتى أديت إلي كرامة من الله لي والحجة من بعدي. شرح روايت است از مفضل بن عمر [illegible] كه امام جعفر صادق

گفت [illegible] كه حميده صاف كرده شده است از چركينها [illegible] كرامى كردنى از جانب الله تعالى مرا و حجت بعد از من. سوم اصل: عن أبي خالد الزبالي قال لما أقدم بأبي الحسن موسى عليه السلام على المهدي القدمة الأولى نزل زبالة فكنت أحدثه فرآني مغموماً فقال لي يا أبا خالد ما لي أراك مغموماً فقلت وكيف لا أغتم وأنت تحمل إلى هذه الطاغية ولا أدري ما يحدث فيك فقال ليس علي بأس إذا كان شهر كذا ويوم كذا فوافني في أول الميل فما كان لي هم إلا إحصاء الشهور والأيام حتى كان ذلك اليوم فوافيت الميل فما زلت عنده حتى كادت الشمس أن تغيب ووسوس الشيطان في صدري وتخوفت أن أشك فيما قال فبينا أنا كذلك إذ نظرت إلى سواد قد أقبل من ناحية العراق فاستقبلتهم فإذا أبو الحسن عليه السلام أمام القطار على بغلة فقال إيه يا أبا خالد قلت لبيك يا ابن رسول الله فقال لا تشكن ود الشيطان أنك شككت فقلت الحمد لله الذي خلصك منهم فقال إن لي إليهم عودة لا أتخلص منهم. شرح اقدم بصيغه ماضى مجهول باب افعال [illegible] رفتن [illegible] آن [illegible] براى [illegible] معنى ورود است [illegible] براى [illegible] است قدم بضم قاف و سكون دال [illegible] منصوب است [illegible] مفعول مطلق زباله بفتح زاى بانقط و تخفيف باء يكنقطه و الف [illegible] است كه ابتداى [illegible] از طرف شام [illegible] بى‌نقط و الف و غين بانقط و ياء دو نقطه در پايين و تاء [illegible] و الميل بكسر ميم و سكون ياء دو نقطه در پايين [illegible] براه بغداد [illegible] كه ميان آن [illegible] و فتح [illegible] هاء [illegible] منصوب و حال [illegible] است. يعنى روايت است از ابو خالد زبالى گفت وقتى كه پيش برده شد امام موسى كاظم عليه السلام بر مهدى عباسى كه خليفه شد بعد از منصور [illegible] پيش رفتن اول فرود آمد در زباله پس با او [illegible] پس ديد مرا غمناك پس گفت اى ابو خالد چيست مرا كه مى بينم ترا غمناك پس گفتم چگونه غمناك نشوم و حال آنكه تو برده ميشوى [illegible] سوى اين [illegible] كه چه حادث ميشود در تو پس گفت نيست [illegible] پس استقبال كن مرا در اول ميل [illegible] ابو خالد گفت پس نبود مرا فكرى مگر شمردن ماهها و روزها [illegible] پس استقبال كردم [illegible] ميل پس ماندم نزد ميل تا نزديك شد آفتاب كه فرو رود [illegible] شيطان در سينه من و ترسيدم كه شك كنم در آنچه گفته بود پس ميان آنكه من چنان در اضطراب بودم [illegible] نظر كردم سوى سياهى بر حالى كه آمد از جانب بغداد پس استقبال كردم ايشان را [illegible] امام عليه السلام در پيش قطار [illegible] بود [illegible] گفت [illegible] اى ابو خالد گفتم لبيك اى پسر رسول الله گفت [illegible] شك مكن [illegible] شيطان [illegible] شك كرده [illegible] پس گفتم [illegible]

برگشت بعث کتاب می‌نمایم از ایشان چهارم امس عن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم قال کنت عند ابی الحسن
موسی علیه السلام اذ اتاه رجل نصرانی و نحن معه بالعریض فقال له النصرانی انی اتیتک من بلد بعید
و سفر شاق و سألت ربی منذ ثلثین سنة ان یرشدنی الی خیر الادیان و الی خیر العباد و اعلمهم و اتانی آت
فی النوم فوصف لی رجلا بعلیا دمشق فانطلقت حتی اتیته فکلمته فقال انا اعلم اهل دینی و غیری اعلم
منی فقلت ارشدنی الی من هو اعلم منک فانی لا استعظم السفر و لا تبعد علی الشقة و لقد قرأت الانجیل
کلها و مزامیر داود و قرأت اربعة اسفار من التوراة و قرأت ظاهر القرآن حتی استوعبته کله

[illegible]

وقت ظهر واین روزیست که فرود آمد در این روز جبرئیل بر مریم و ... [illegible]

بعید بودن از این روز تعظیم کرده آنرا الله تبارک و تعالی و تعظیم کرده محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]

ما را که گردانیم آنرا عید پس امروز اجتماع خلایق برای نماز عید است ... در کتاب الصلوة در حدیث

... [illegible] ... ان الله عز و جل ... [illegible]

... [illegible] ... امروز ... [illegible]

... [illegible] ...

تسکین گرفت کف آن ... [illegible] ... در سوره مریم ... [illegible]

... [illegible] ... اولاد خود را ... [illegible]

... [illegible] ... آل عمران ... [illegible]

... [illegible] ... در کتاب خود که ... [illegible]

[illegible]

وگواهی میدهم که امامی که رسول تعیین کرده بحکم الله تعالی که امام موسی کاظم تو باشد بحق گفت بحکمت رسول
بنبیّ که آنچه گفت ابطن خود نیست بلکه قول رسول است وانکه هر که بود پیش از ان ولی از اولیاء
که امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد باشد بحق گفتند بحکمت رب
و همه کرده‌اند بر اطاعت خلایق الله تعالی را وجدائی کردند از باطل و اهل باطل واز شک در ربوبیت
رب العالمین به برای حق واز اهل شک جدا و بریدند خود را از راه ضلالت و توفیق داد ایشان را
الله تعالی بطاعت [illegible] الله تعالی از معصیت پس ایشان برای الله تعالی ائمه اند و برای
دین اسلام [illegible] بر حالی که تحریص میکنند خلایق را بنیک [illegible] ایمان آوردم
امامان و بزرگی ایشان و هرکه بخاطر رسانیده ام از جمله ایشان و هر که بخاطر نرسانیده ام تا روز
قیامت و ایمان آوردم بربوبیت الله تبارک و تعالی که صاحب کل اختیار است [illegible] اصل

[illegible]

از ان هفت اسم که میگویی که شنیده‌ام از آنکه گفت راهب [illegible] که فرزند فرستاد و توریة را بر موسی
[illegible] عیسی را دلالت بر قدرت صانع عالم برای مخلوقش و آنچه موسی برای شکرگزاری [illegible]
وکرد اینها محمد را برکت تا انقراض دنیا و رحمت برای مخلوقش و کرد اینها علی را دلالت بر قدرت [illegible]
وکرد اینها اوصیای محمد را از نسل او و نسل محمد که میدانم هیچ‌کدام آن هفت را [illegible]
در طلب آن [illegible]
آدم اصل فقال له ابو ابراهیم علیه السلام عند ذلک الی حدیث [illegible] فقال له الراهب سمعت بهذه
الاسماء ولا ادری ما بطانتها ولا شرائعها ولا ادری ما هی ولا کیف هی [illegible]

[illegible]

جُرجُ في نحر عمار من اللبن فدفعت الباب ما فتح فنبتا وقعت ثم خرجت الرجل قائما
ينظر الى السماء فيبكي وينظر الى الارض فيبكي وينظر الى الجبال فيبكي فقلت سبحان الله ما اكثر
تفكرك في دهرنا هذا فقال لي والله ما انا الا حسنة من حسنات رجل خلفته ورائي شرح
نظر در آسمان و زمین از روی تفکر نوعی از عبادت است چنانچه مذکور است در کتاب الروضه در حدیث
موسی که گریه موسی انظر الى الارض والماس قرب قبرك وارفع يديك الى السماء فان عليها ملكا
عظيما لا يكفيك ما دمت في الدنيا يعني پس رفتم تا رسیدم به منزل اویس درنگ کردم سه روز
نیکو کنم در کار و اندیشه کردم در راستی اویس روز چهارم گشود الله تعالی در را حالتی ماده کاوی که برای
هیزم بود میکشید پستان خود را از بزرگی آن پستان نزدیک بود که بر زمین آید اگر چه در پستان او
از شیر از بسیاری پس متفرق در را گشوده شد پس از پی کار و رفتم و از حیرت شدم پس در خم
اقر در آسمان نظر میکرد تا آسمان گریه میکرد و نظر میکرد سوی زمین پس گریه میکرد و نظر میکرد به
سوی کوهها پس گریه میکرد پس از روی تعجب گفتم سبحان الله چه بسیارست مثل تو در این زمانه پس گفت مرا
بخدا قسم که نیستم من مگر یک نیکی از جمله نیکیهای که واگذاشتم او را در پس پشت خود در روحی که متوجه
اینجا شدی اشارت بانیست که علم من بعض علوم اوست واز او استفاده شده وبانکه من میان مدینه و
مدینه وستانت اصل فقلت له اخبرت ان عندك اسماء من اسماء الله تعالى تسبح به في كل يوم
وليلة بيت المقدس وترجع الى بيتك فقال لي وهل تعرف بيت المقدس قلت لا اعرف الا بيت
المقدس الذي بالشام قال ليس بيت المقدس ولكنه المقدس هو بيت آل محمد شرح کل مستحق شده
دراینجا بمعنی کل مجری ومیتواند بود که مراد کل افرادی باشد بمقدار کل یوم ولیله شبه است اضافه بیت مقدس
بفتح میم وسکون قاف دال که مصدر میمی است اداء این میکند که هرکه داخل آن خانه است پاکیزه از
عیب است و توصیف البیت به المقدس بضم میم وفتح قاف والتشدید دال مفتوحه که اسم مفعول باب
تفعیل است اداء این میکند که آن خانه پاکیزه است از عیب ضمیر مستتر در لیس راجع است بالذی بالشام
ضمیر لکنه راجع به بیت المقدس است ومیتواند بود که راجع بالذی بالشام باشد و ضمیر هو راجع بالبیت المقدس
ومیتواند بود که راجع به بیت المقدس باشد یعنی پس گفتم او را خبر داده شدم که نزد تو نامی است از نامهای
الله تعالی که میری بدان آن در مجموع روز از شب به بیت المقدس و بر میگردی بخانه خود پس گفت مرا
میشناسی بیت المقدس را گفتم نمیشناسم مگر بیت المقدسی را که در شامست گفت نیست آنکه در شامست
بیت المقدس ولیکن بیت المقدس خانه واده پاکیزه است وآن خانه واده آل محمد است اصل

مردی م

بعضم

فقلت له انا ما سمعت به الى يومي هذا هو بيت المقدس فقال لي تلك محاريب الانبياء وانما كان
يقال لها حظيرة المحاريب حتى جاءت الفترة التي كانت بين محمد وعيسى صلوات الله عليهما وقرب
البلاء من اهل الشرك وحلت النقمات في دور الشياطين فحولوا وبدلوا شرح ضمیر هو راجع بالذی
بالشام است و مضمون آن هو بیت المقدس خبر مبتدا است بتقدیر انه بیت المقدس ومیتواند بود که ضمیر
هو راجع بما سمعت باشد ومراد به بیت المقدس اینجا لفظ بیت المقدس باشد و مرجع تلك الذي
بالشام است و تانیث باعتبار خبر است الحظیره بفتح حاء بینقط و کسر ظاء بانقط و سکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بینقط موضعی که حصاری دارد البلاء امتحان ومراد اینجا بی توفیقی است جمع کم بکسر نقطه
مفتوحه بصیغه ماضی معلوم مکسر اللام باب لفرست النقمات بفتح نون وفتح قاف جمع نقمه بفتح نون وفتح
وسکون قاف سردها واینجا استعاره شده برای سخنان باطل که از روی هوا و هوس است دور بضم دال
وسکون واو وراء بینقط جمع دار است ومراد بدور الشیاطین مدارس علمای اهل ضلالت است که از آن
چیزی از حالی بحالی دیگر مثل آنکه نامی که برای آل محمد است در آنچه در شام است استعمال کنند التبدیل موضع
گردان مثل آنکه لفظ حظیرة المحاریب را استعمال نکنند اصلا و عوض آن بیت المقدس استعمال کنند یعنی
پس گفتم او را اما آنچه شنیدم از انبیاء تا امروز در تسمیه آنچه در شام است این است که آن بیت المقدس است
پس گفت مرا آنچه در شام است محرابهای پیغمبرانست یعنی که قبله در شریعت ایشان بوده یا بمعنی که ایشان
در آنجا نماز کرده اند و برای هرکدام موضعی معین در آنجا هست و جز این نیست که گفته میشد آنرا حظیرة المحاریب
یعنی که بیت المقدس گفته نمیشد در زمان انبیاء سابق تا آنکه آمد زمانی که بود میان محمد و عیسی صلوات الله علیهما
و نزدیک شد بی توفیقی یعنی که علامت بی توفیقی شد و جلیه شد سرودها در سراهای شیاطین یعنی
که سخنان باطل ایشان قوت گرفت پس گردانیدند نام حظیرة المحاریب را از جای خود و عوض کردند نامی را بنامی اصل
ونقلوا تلك الاسماء وهو قول الله تبارك وتعالى البطن لآل محمد والظاهر المثل ان هي الا اسماء سميتموها انتم
وآباؤكم ما انزل الله بها من سلطان شرح ونقلوا از تبدیل عطف تفسیری است دیگر است که تغیر الاسم
جمع راجع بکلمات ضلالت و راجع است که شیاطین است انها تلک الاسماء اشارت است بلفظ الحظیرة
وصریح وما روق و مانند آنها جمله البطن لآل محمد والظاهر مثل معترضه است واشارت است بانچه بیان خواهد شد
در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم از آنکه آیات اول سوره النجم برای تاکید وصایت علی بن ابی
طالب است ولفظ الاخری در افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخرى صفت کل واحد است و مراد سه خلیفه است
سه خلیفه است بآن سرسبت چنانچه گویند که فرعون و هامان و قارون دیگر در این زمان ابهم بوده اند تمام در آن

منصف اصل حق م

باصل ستر کرم

جاییم

چیزی بود حال آل محمد علی الضد ادهم المثل بفتح میم وفتح ثاء در نسخ کلامی که مذکور شود برای بیان کسی چیزی بر
مضمون آن و ذکر آنرا ضرب المثل میگویند باید ز شبه و ذکر آن بزدان ضمیر هو بسر از نسبی ذوی الفر چنانچه آن را
سور است فی الجمله و چیزی که مقیس است فی الجمله بکلامی که مثل است والله تعالی برای اظهار
آنکه صفت مثلا زده و آنچه در سوره حج که یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له و بیان بیشی در
کتاب احادیث باب دوم باب دولت دوده از دوم که باب النوادر است یعنی و مثل این است اینکه کرده
این نامهای خاصه آل محمد را و آن مدلول قول الله تبارک و تعالی است در سوره النجم باطن آن برای آل محمد است
یعنی که مراد است بر نامهای ایشان که برای خود ساخته آن شیاطین بعد از عهدی و دال بر آن قرار داده اند مثل چیز
حاصل روحی در دور النوادر و ظاهر آن تشبیه یعنی حجت بمقصد بیان بی لعین کرد آن هم مقصد صاحبان آن
که بجهت صاحبان آن نامها که لات و عزی ومنات است که بر نامی چند بی اخبر کردند بر بیان خود بیان
ظهر انها تا اینکه بقصد حمد اعتبار آنکه اللات مونث اللاه است و العزی مونث الاعز است ومناة مونث منی
بمعنی تقدیر کرده شده بیان این انکه نه نشسته بود الله تعالی آن بیان است اصل فقال له اني قد رحلت
اليك من بلد بعيد تعرضت اليك بحارا وغموما وهموما ووحشة وقد اصبحت وامسيت مؤيسا ان لا تكون اظهرت
حاجتي فقال لي ما ارى امك حملت بك الا وقد حضرها ملك كريم ولا اعلم ان اباك حين اراد
الوقوع بامك الا وقد اغتسل وجاءها على طهر ولا ازعم الا انه قد كان درس السفر الرابع من سهره ذلك فختم
لك بخير شرح سويت البعثم بضم میم وسکون همزه وبکاف مفتوحه تا آنکه ثبت شود کرده شد و سین بینقط است
الایاس در بینقش چیزی که سبب فراغ و حال ان عبد الله است فقیر بدین وجه وگفتند دوری از آن
درس تعبیه مانی معلوم باب لقر و قرب است سفر الرابع از تورات است دیگر و اینکه نور آن است جای آنکه
مقصود باشد که در آن سفر است اول آن است که در وحی سابق ومیتواند بود که تخصیص ذکر سفر رابع برای
این باشد که در آن سفر ذکر رسول آخر الزمان و اوصیای او باشد یعنی پس گفتم او را بدرستی که من کوچ
کردم سوی تو از شهری دور و در نوردیدم در توجه سوی تو دریای چند را و اندوهها را و آزارها را و وحشت را
و درس با کمال و از روز دل شب در باینده تا اینکه قریبی ام مطلوب خودم که امنی باشد که احمق را دانسته بود
پس گفت در بیان اینکه مطلب رسیدی من میبینم مادر تو را که حامله شد بتو مگر در حالی که حاضر او شده باشد
فرشته با کرامتی و گمان ندارم یکبار این که پدر تو بخیتی خوانده بوده سفر چهارم اصل
پدرت را در آن بهر آن شب خود پس ختمت تو بخیر کرده شده اصل انك من قبيلة ...
عن يجرول من الدنيا قال الله عليه وآله التي يقال لها طيبة وقد كان ... الى الحبشة ... يثرب اسمه ...

البقیع

الی موضع فيها يقال له البقيع ثم سل عن دار يقال لها دار مروان فانزلها واقم ثلاثا ثم سل الشيخ
الاسود الذي يكون على بابها يعمل البواري وهي في بلادهم اسمها الخصف فالطف بالشيخ وقل له بعثني اليك
نزيلك الذي كان ينزل في الزاوية في البيت الذي فيه الخشيبات الاربع ثم سله عن فلان بن
فلان الغلاني وسله اين ناديه وسله اي ساعة يمر فيها فيريكاه او يصفه لك فتعرفه
بالصفة وسأصفه لك قلت فاذا لقيته فاصنع ماذا قال سله عما كان وعما هو كائن وسله
عن معالم دين من مضى ومن بقي اصل مراد به بفتح باء زبر است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سابق از الجبار
الشیخ الاسود عبارت از فضل بن سوار است که در صدر حدیث مذکور شد الخشیبات بصیغه تصغیر
فلان بن فلان الغلانی کنایت از موسی بن جعفر العلوی است النادی بفتح نون والف ودال بینقط مجلس
ومراد اینجا بزرگ خبر و مانند آنست لیر یکاه بفتح لام وضم یاء دو نقطه در پایین وکسر راء بینقط وفتح کاف والف
که از اشباع فتحه کاف بهم رسیده و ضمیر راجع بفلان بن فلان است سا صفه لک یا یعنی است که نام او ونام پدر او
ونام قبیله او را صریح خواهم کرد برای تو در وقتی که دانم که در همان وقت از این دیار بیرون میروی و الحال
تصریح بآنها نکردم تا بجایی که در جایی مذکور کنی وبا طرف دشمن واین نوعی از تاکید است که در جایی مذکور کنی
آنها را سوای محل احتیاج در مدینه یعنی برگرد بشهر خود از راهی که آمدی پس از آن روانه شو تا فرود آیی
در مدینه محمد صلی الله علیه وآله که گفته میشود آنرا طیبه بفتح طاء بینقط وسکون یاء دو نقطه در پایین و اشده بود
که آن نیز جابر است و تحقیق بود نام آن شهر در زمان جاهلیت که پیش از بعثت رسول است یثرب بعد از آن
متوجه شو سوی موضعی از مدینه که گفته میشود آنرا بقیع بعد از آن سوال کن از سرایی که برای فرود آمدن
مسافرانست یکی از آنها گفته میشود آنرا سرای مروان پس فرود بیا آنجا و درنگ کن سه روز تا از نیکی نعمت که
تو بچه کاره آمدی بعد از آن سوال کن پیر مردی سیاهی را که میباشد بر در آن سرا میبافد بوریاها را و نام
آنها در شهرهای حوالی مدینه خصف است بفتح خاء بانقط وفتح صاد بینقط وفاء پس مهربانی کن بآن پیر مرد
بگو در او فرستاده مرا سوی تو حانه خواه تو که فرود می آمد در کنج سراخانه که در آنست چهار چوب یعنی
که در دیوار بعد از آن سوال کن او را از احوال موسی بن جعفر علوی و سوال کن او را که کجاست مجلس او
برای جواب مسائل مردمان و سوال کن او را که در کدام ساعت روز گذار میکند و در آن مجلس یعنی که بآن
مجلس می آید پس هر آینه خواهد نمود آن پیر مرد ترا یا آنکه گفته باشد او را بیان میکند برای تو پس بشناسی
او را بنشان و وصف باشد که بیان کنم او را برای تو گفتم او را پس چون ملاقات کنم او را پس چه کار کنم تا معلوم
من شود که تو راست گفتی گفت سوال کن او را از آنچه شده و از آنچه شدنیست و سوال کن او را از مسائل دین

یاد رست یقول ... م

وبار یکنقط

ویرکر ... م

اصل فقال له ابو ابراهیم علیه السلم ثکلتک امک صاحبک الذی تبغی فقال الراهب ما اسمه جعلت فداک قال هو زیاد بن فیروز وهو من ابناء الفرس وهو ممن آمن بالله وحده لا شریک له وعبده بالاخلاص والایقان وفرّ من قومه لما خافهم فوهب له ربه حکما وهداه لسبیل الرشاد وجعله من المتقین ...

[illegible]

...ملاقات کردی پس گفت ... نام ... فرزند ... امام گفت ... فیروز ...

[illegible]

که اهل دیوان از آن ماه بوده مفلس شده **متن اصل** عن علی بن جعفر قال جاءنی محمد بن اسمعیل
وقد اعتمرنا عمرة رجب ونحن یومئذ بمکة فقال یا عم انی ارید بغداد وقد احببت ان اودع عمی
ابا الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام واحببت ان تذهب معی الیه فخرجت معه نحو اخی وهو فی
داره التی بالحوبة وذلک بعد المغرب بقلیل فضربت الباب فاجابنی اخی فقال من هذا فقلت
علی فقال هو ذا اخرج وکان بطیء الوضوء فقلت العجل قال واعجل فخرج وعلیه ازار ممشق قد عقده
فی عنقه حتی قعد تحت عتبة الباب قال علی بن جعفر فانکببت علیه فقبلت رأسه وقلت قد جئتک فی امر ان
تره صوابا فالله وفق له وان یکن غیر ذلک فما اکثر ما نخطئ **شرح** یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام کلام علی بن
جعفر است الحوبة بضم حاء بی‌نقط وفتح واو وتشدید باء دو نقطه در پایین مفتوحه [illegible] بضم حاء وتشدید
واو کناره [illegible] مراد اینست که در کوه است اما بسیار بالا نیست بلکه در دامنه است الممشق بضم میم اول وفتح میم دوم
وتشدید شین با نقطه مفتوحه وقاف رنگ کرده شده بمشق بکسر وفتح میم وسکون شین گل ارمنی
که سرخ است ما اکثر صیغه تعجب است ما در ما نخطئ مصدریه است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر گفت آمد نزد من محمد بن
اسمعیل بن جعفر بر حالی که عمره کرده بودیم عمره رجب و ما آن روز در مکه بودیم پس گفت ای عموی من بدرستیکه
من اراده دارم بغداد را و بتحقیق دوست داشتم که وداع کنم عموی خود ابو الحسن را یعنی موسی بن
جعفر علیهما السلام را و دوست داشتم که بیایی با من بسوی او پس بیرون آمدم با او بجانب برادرم [illegible]
خود بود که در کنار [illegible] وادی [illegible] است و آن وقت نزدیک بعد از نماز شام باندک وقتی بود پس زدم در را پس
جواب داد برادرم [illegible] گفت کیست آنکه در میزند پس گفتم علی است پس گفت اینست که بیرون می‌آیم و بود
دیر وضو کننده پس گفتم شتاب کن در وضو گفت که شتاب میکنم پس بیرون آمد و بر او بود ازاری رنگ کرده شده
بگل ارمنی بر حالی که گره کرده بود آن را در گردن خود تا آنکه نشست پایین آستانه در گفت علی بن جعفر پس [illegible]
شدم بر او پس بوسیدم سرش را و گفتم بتحقیق آمدم نزد تو برای کاری اگر ببینی آن را [illegible] خود پس
الله تعالی توفیق داده برای آن [illegible] چه بسیار است خطای ما **متن** قال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقیت م

پس م

مگر آنکه [illegible] **شرح** گفت [illegible] آن کاری که داری گفتم این برادرزاده تو میخواهد
که وداع کند ترا و بیرون رود بسوی بغداد پس گفت مرا که نزدیک سازد او را [illegible]
[illegible] پس نزدیک شد بامام علیه السلام پس بوسید سرش را و گفت قربانت شوم [illegible]
کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که پرهیز کنی عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت بر حالی
که جواب میداد او را که هر که بد تو خواهد بکشد الله تعالی او را و شروع کرد در نفرین میکرد بر کسی که بد او خواهد
بعد از آن برگشت پس بوسید سرش را پس گفت ای عموی من سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم
ترا که پرهیز کنی عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت هر که بد تو خواهد بکشد الله تعالی او را [illegible]
[illegible] برگشت پس بوسید سرش را بعد از آن گفت ای عموی من سفارش
~~کن مرا پس گفت سفارش کن مرا پس گفت~~ سفارش میکنم ترا که پرهیز کنی عذاب الله تعالی را در خون من
پس نفرین کرد بر کسی که بد او خواهد بعد از آن دور شد از او و رفتم با او پس گفت مرا ای برادرم ای علی در جای
خود باش پس ماندم در جای خود پس داخل شد منزل خود را بعد از آن طلبید مرا **متن** ثم دخل الی منزله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شرح [illegible] بفتح حاء با نقطه وتشدید دال بی‌نقط بالشی که در زیر [illegible]
برای همیان بزرگ [illegible] بضم واو وفتح حاء با نقطه و[illegible] درهم تازه سکه تمام عیار [illegible]
وزن **یعنی** پس داخل شدم بسوی او پس گرفت همیانی که در آن صد دینار طلا بود پس داد مرا
و گفت بگو برادرزاده خود را که مدد جوید بآن در سفر خود گفت علی بن جعفر پس گرفتم آن را و پیچیدم آن را
در کنار ردای خود بعد از آن داد مرا صد دیگر و گفت بده او را نیز و بعد از آن داد مرا همیانی دیگر و گفت
بده او را نیز پس گفتم قربانت شوم ~~[illegible]~~ [illegible] از او چنان خبر داد که گفتی پس چرا مدد میکنی
او را بر خون خود پس گفت چون [illegible] من از رحم او صله رحم کرده باشم [illegible] من قطع صله رحم کند
[illegible] الله تعالی [illegible] مراد اینست که او البته میرود و این کار میکند [illegible] من [illegible]

آن مرا م

آن مرا م

الآلف م

الادم [illegible] ادم بکسر همزه [illegible]

چون م

[illegible] ودعوة [illegible] وسکون واو وقاف والف ونون یکی از دو شهر [illegible] طوس
و دیگری طابران است [illegible] بی‌نقط والف وفتح باء [illegible] والف ونون [illegible]
و [illegible] طوس است [illegible] دعوة [illegible] بتقریر [illegible] دعوة یا لغت دیگر [illegible] است
یعنی زاده شده امام رضا علیه السلام در سال صد و چهل و هشت هجری و گرفته شده [illegible]
در [illegible] از سال [illegible] و [illegible] کرده شده در [illegible]
ولادت و وفات او [illegible] است که این تاریخ که مذکور شد [illegible] درست [illegible] الله تعالی
و گرفته شده در طوس در دهی که گفته میشود [illegible] دوری آن ده از نوقان [illegible]
[illegible] و مدفون شد در آن ده علیه السلام و مامون بیرون [illegible] بود [illegible]
[illegible] بیرون رفت مامون [illegible] و رفت سوی بغداد و بیرون برد [illegible]
گرفته شد از دنیا در این ده و مادر او کنیز بود و گفته میشد او را ام البنین **اول اصل**
[illegible] قال لی ابو الحسن الاول هل علمت احدا من اهل المغرب قدم قلت لا قال بلی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ **یعنی** روایت است از
هشام بن احمر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام آیا دانستی یکی از اهل [illegible] مغرب که آمده
باشد گفتم نه گفت بلی بتحقیق آمده مردی [illegible] شو با ما پس سوار شد و سوار شدم با او تا
رسیدیم [illegible] مردی بود [illegible] بود [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] در [illegible] امام علیه السلام حاجت [illegible] امام گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بیار پس امام گفت [illegible]
[illegible] برگشت بعد از آن فرستاد مرا [illegible]

[illegible] م

[illegible] م

خواهش بود [illegible] آن کنیز م

این معنی [illegible] پس بعد از آن گرفت [illegible] که در آن سه هزار درهم [illegible] بود پس گفت بده
او را این نیز [illegible] گفت پس بیرون آمدم بسوی او پس دادم او را صد دینار [illegible]
[illegible] و دعا کرد برای عموی خود بعد از آن دادم او را صد دوم و سوم [illegible]
[illegible] گمان کردم که [illegible] سفر [illegible] و بیرون [illegible] بجانب بغداد [illegible]
دادم او را آن سه هزار درهم **اصل** [illegible]
[illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]
[illegible] **یعنی** پس رفت [illegible]
داشت تا داخل شد بر هارون پس سلام کرد بر هارون بخلافت رسول علیه السلام و گفت گمان
نداشتم که دو خلیفه باشد تا آنکه دیدم عموی خود موسی بن جعفر را که سلام کرده میشود
بر او نیز بخلافت پس فرستاد هارون بسوی او صد هزار درهم پس گرفتار کرد او را الله تعالی [illegible]
[illegible] از آن درهمها [illegible] یک درهم [illegible] از همیان [illegible]
یک درهم را در همیان [illegible] **متن اصل** [illegible] موسی بن جعفر [illegible]
[illegible] **شرح**
این ظاهر است از شرح کلام مصنف **بحث دوم که باب هفتم [illegible] اصل مولد ابی الحسن**
الرضا علیه السلام شرح این تاریخ [illegible] که نسبت دارد بولادت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] کلام مصنف [illegible] حدیث [illegible] **کلام مصنف اصل** ولد ابو الحسن الرضا علیه السلام
سنة ثمان واربعین ومائة وقبض علیه السلام فی صفر من سنة ثلث ومائتین وهو ابن خمس
وخمسین سنة وقد اختلف فی تاریخه الا ان هذا التاریخ هو اقصد ان شاء الله تعالی
وتوفی علیه السلام بطوس فی قریة یقال لها سناباد من نوقان [illegible]
وکان المامون اشخصه من المدینة الی مرو [illegible] البصرة وفارس فلما خرج المامون
وشخص الی بغداد اشخصه معه فتوفی فی هذه القریة وامه ام ولد یقال لها ام البنین **شرح**
ولادت واقع شده در زمان منصور [illegible] علی بن عبد الله بن عباس [illegible] از عباس است و دوم
از خلفای عباسیه است و وفات در زمان مامون عبد الله بن هارون بوده سناباد [illegible]
بی‌نقط [illegible] والف [illegible] و ذال با نقطه [illegible] است [illegible]

تازه سکه م

پس چون صبح شد گفت ابنقدر واپنقدر پس بکو بحقیق کرفتم اورا باین قیمت پس آمدم نزد آن مرد پس
گفت از کجا من گفت منجا هستم گفتم قیمت اورا اینقدر واینقدر پس کفتم بحقیق کرفتم اورا
باین قیمت پس گفت اورا داشت باین قیمت و لیکن خبرده مرا که کیست آنکه بود با تو دیروز
گفتم مردیست از اولاد هاشم پس گفت از کدام شعبهٔ اولاد هاشم است پس گفتم نیست نزد
من بیشتر از آنچه گفتم **حدیث** فقال اخبرك عن هذه الوصيفة انی اشتریتها من اقصی المغرب
فلقیتنی امرأة من اهل الكتاب فقالت ما هذه الوصیفة معك فقلت اشتریتها لنفسی فقالت
ما یكون ینبغی لك هذه عندك ان هذه الجاریة ینبغی ان تكون عند خیر اهل الارض فلا تلبث الا قلیلا
حتی تلد منه غلاما ما یولد لم بشرق الارض ولا غربها مثله قال فاتیته بها فلم تلبث عنده الا قليلا
حتى ولدت الرضا عليه السلم **شرح** پس آن مرد گفت که خبر میدهم ترا از احوال این کنیز خریدم اورا در منتهای مغرب پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل انجیل یا مانند آن پس گفت
چیست این کنیز که با تست پس گفتم خریدم اورا برای خودم پس گفت نمیشاید که نزد تو باشد ... سزاوار است که باشد نزد بهترین اهل زمین
پس درنگ نمیکند ... تا زاید از او پسری که زاده نمیشود در مشرق زمین و نه در مغرب زمین
مانند او در اهل زمانش هشام گفت پس آوردم نزد امام این کنیز را پس درنگ نکرد نزد او مگر
اندکی تا زائید امام رضا علیه السلم **دوم حدیث** عن صفوان ... قال لما مضی ابو ابراهیم
وتکلم ابو الحسن علیه السلم خفنا علیه من ذلك فقیل له انك قد اظهرت امرا عظیما وانا
نخاف علیك هذه الطاغیة قال فقال لیجهد جهده فلا سبیل له علی **شرح** روایت است از صفوان
بن یحیی گفت ... از دنیا رفت امام موسی کاظم علیه السلم و سخن درآمد امام رضا علیه السلم بامامت
خود ترسیدیم براو از آن اظهار پس گفته شد او را که ... بحقیق اظهار کردی کاری بزرگ
و ... ترسیم برتو ... گفت که او سعی کند بنهایت سعی خود چه نیست راه ... برمن **سوم حدیث** دخلت
علی الرضا علیه السلم فی بیت داخل فی جوف بیت لیلا فرفع یده فكانت كان فی البیت
عشرة مصابیح واستأذن علیه رجل فخلا یده ثم اذن له **شرح** ... معلوم باد
... [illegible]

ان تکون م

یعنی مستعلی ... [illegible] ... بنجتم

یعنی واخل شدم بر امام رضا علیه السلم در خانهٔ که در میان خانهٔ دیگر بود بشبی پس چون چراغ نبود
برداشت دست خود را پس آن دست شده چنانچه گویا که در آن خانه ده چراغ بود و اذن دخول طلبید
مردی پس ... بعد از آن اذن داد اورا **چهارم حدیث** عن الغفاری
قال كان لرجل من آل ابی رافع مولی النبی صلی الله علیه وآله یقال له طیس علی حق فتقاضانی والح
علی واعانه الناس فلما رأیت ذلك صلیت الصبح فی مسجد الرسول صلی الله علیه وآله ثم توجهت
نحو الرضا علیه السلم وهو یومئذ بالعریض فلما قربت من بابه اذا هو قد طلع علی حمار وعلیه
قمیص ورداء فلما نظرت الیه استحییت منه فلما لحقنی وقف ونظر الی فسلمت علیه وكان
شهر رمضان فقلت جعلت فداك ان لمولاك طیس علی حقا وقد والله شهرنی وانا اظن فی نفسی
انه علیه السلم یأمره بالكف عنی والله ما قلت له كم له علی ولا سمیت له شیئا فامرنی بالجلوس
الی رجوعه فلم ازل حتی صلیت المغرب وانا صائم فضاق صدری واردت ان انصرف فاذا
هو قد طلع علی وحوله الناس ... قعدوا له السؤال وهو یتصدق علیهم فمضی ودخل بیته **شرح** روایت است
از ابو ... غفاری گفت بود مردی از اولاد ابو رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه وآله که گفته میشد اورا
طیس برمن حقی پس تقاضا کرد مرا و مبالغه کرد برمن و مدد کردند او را مردمان در طلب حق بامن که مرا ملامت
بسیار کردند پس ... آنرا نماز صبح کردم در مسجد رسول صلی الله علیه وآله بعد از آن متوجه شدم بجانب
امام رضا علیه السلم و آن ... در عریض بود پس ... نزدیک شدم بدر خانهٔ او ناگاه او بحقیق
بیرون آمد سوار درازگوشی و برو بود پیراهن و ردا ... نظر کردم بسوی او شرم کردم از او
که عرض حاجت خود کنم ... بمن رسید ایستاد پس نظر کرد بسوی من پس سلام کردم براو و بود ماه
رمضان پس گفتم قربانت شوم ... که غلام آزاده تراکه طیس است برمن حقی است و بحقیق بخدا قسم که
رسوا کرد مرا ... در دل خود که امام ... امر کند طیس را ... از من
و بخدا قسم که نگفتم امام را که چند ... برمن ... برای امام چیزی از درهم و دینار پس امر کرد مرا
بنشستن تا برگشتن ... نماز شام را ... روزه
بودم پس تنگ شد دلم و خواستم که برگردم پس ناگاه او بحقیق ظاهر شد برمن و در دورش ادم ... و
بحقیق ... برای تصدق ... میکرد ... پس رفت و داخل
خانه خود شد **حدیث** ثم خرج ودعانی فقمت الیه ودخلت معه فجلس وجلست فجعلت احدثه عن
ابن المسیب وكان امیر المدینة وكان كثیرا ما احدثه عنه فلما فرغت قال لا اظنك افطرت بعد

بیرون رفت از خانه بسوی امام

طیس بفتح طا بی نقطه و سکون یا دو نقطه
در پایین و سین بی نقطه نامی است از آل
است ... بی نقطه
و بفتح نون ... بسیار است ...

یعنی ... بی نقطه ...
... بی نقطه ...

لا كنه عالی بطعام فوضع بین یدی وامر الغلام ان یاكل معی فاصبت والغلام من الطعام فلما فرغنا
قال لی ارفع الوسادة وخذ ما تحتها فرفعتها واذا دنانیر فاخذتها ووضعتها فی كمی وامر
اربعة من عبیده ان یكونوا معی حتی یبلغونی منزلی فقلت جعلت فداك ان طائف ابن المسیب
یدور واكره ان یلقانی ومعی عبیدك فقال لی اصبت اصاب الله بك الرشاد وامرهم
ان ینصرفوا اذا رددتهم فلما قربت من منزلی وانست رددتهم **شرح** بعد از آن از خانه بیرون
آمد و طلبید مرا پس برخاسته رفتم و داخل خانه شدم ... پس نشست ... پس شروع کردم حکایت
میکردم اورا از بیرون بن مسیب و بود حاکم مدینه و بسیار بود که حکایت میکردم اورا از ابن المسیب
پیش از آن مجلس نیز پس ... فارغ شدم از حکایت گفت گمان ندارم ترا که افطار کرده باشی
هنوز پس ... طلبید برای من طعامی پس گذاشته شد پیش من و امر کرد غلامی را که طعام او کرد
با من بخورد و با شد با من پس خوردم با غلام از طعام پس ... فارغ شدیم گفت مرا بردار این
بالش را و بگیر آنچه را که در زیر آنست پس برداشتم آنرا و ناگاه دینارها ای طلا بود پس برگرفتم آنها
و گذاشتم ... در آستین خود و امر کرد چهار کس از غلامان خود را که باشند با من تا رسانند
مرا بمنزل من در شهر پس گفتم قربانت شوم ... که ... ابن المسیب ... و کراهت دارم از اینکه
برخورد مرا و با من غلامان تو باشند پس گفت مرا دریافتی مصلحت را دریابد ترا والله تعالی
راستی وامر کرد غلامانرا که برگردند وقتی که من برگردانم ایشانرا پس ... نزدیک منزل خود
و خاطر جمع شدم برگردانیدم ایشانرا **حدیث** فصرت الی منزلی ودعوت بالسراج ونظرت الی
الدنانیر فاذا هی ثمانیة واربعون دینارا وكان حق الرجل علی ثمانیة وعشرین دینارا وكان
فیها دینار یلوح فاعجبنی حسنه فاخذته وقربته من السراج فاذا علیه نقش واضح حق الرجل
ثمانیة وعشرون دینارا وما بقی فهو لك ولا والله ما عرفت ما له علی والحمد لله رب العالمین
الذی اعز ولیه **شرح** رفت بحقیق ... **یعنی** پس گردیدم بسوی
منزل خود و طلبیدم چراغ را و نظر کردم بسوی دینارها پس ناگاه آنها چهل و هشت دینار بود و بود حق
آن مرد برمن بیست و هشت دینار و بود در میان دینارها دیناری که میدرخشید از کمال صفا پس خوش
آمد مرا حسن آن پس برگرفتم آنرا و نزدیک کردم آنرا بچراغ پس ناگاه بر آن سکه ... آشکار
بود که حق آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه ماند پس آن از تست ... خدا قسم که ... ندانستم
... که چند است آن مرد را برمن و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار ... هرکس ... جزئیات الکه

فادا

مادر مانده م

... [illegible] ...

عزیز کرده امامی را که خود تعیین کرده **پنجم حدیث** عن ابی الحسن الرضا علیه السلم انه خرج من المدینة فی السنة
التی حج فیها هارون یرید الحج فانتهی الی جبل عن یسار الطریق وانت ذاهب الی مكة یقال
له فارع فنظر الیه ابو الحسن ثم قال بانی فارع وهادمه یقطع اربا اربا فلم ندر ما معنی ذلك فلما
ولی هارون ونزل بذلك الموضع صعد جعفر بن یحیی ذلك الجبل وامر ان یبنی له ثم مجلس فلما
رجع من مكة صعد الیه فامر بهدمه فلما انصرف الی العراق قطع اربا اربا **شرح** الفارع بفا و الف
و کسر را بی نقطه و عین بی نقطه موضع عالی بنهایت خوب و اینجا اسم کوهی است و میتوان بود که تسمیهٔ
آن بفارع برای این باشد که مشرف است بر فرع بفتح فا و سکون را بی نقطه و عین بی نقطه که دهی است
نزدیک مدینه ... تقطیع بصیغهٔ مجهول ... بکسر همزه و سکون را بی نقطه و با ... نقطه
عضو **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلم که بیرون رفت از مدینه در سالی که حج کرد در آن سال هارون
اراده داشت امام من حج را پس رسید بکوهی که در دست چپ راه است بر حالی که از مدینه بمکه میروی
و گفته میشود آن کوه را فارع پس نظر کرد امام بسوی آن کوه بعد از آن گفت بنا کنندهٔ فارع و خراب
کنندهٔ آن پاره پاره میشود عضو عضو پس ندانستیم که چیست معنی آن سخن پس چون امام علیه السلم رفت
آمد هارون و فرود آمد در آن موضع ... جعفر بن یحیی برمکی ... آن کوه را و امر کرد که بنا نهاد و شد برای
او مجلسی ... پس چون برگشت از مکه بالا رفت بسوی آن عمارت
پس امر کرد بخراب کردن آن پس چون برگشت بسوی بغداد او را پاره پاره کرده شد عضو عضو **ششم**
حدیث عن ابراهیم بن موسی قال الححت علی ابی الحسن الرضا علیه السلم فی شیء اطلبه منه فكان یعدنی فخرج ذات یوم لیستقبل والی المدینة وكنت معه فجاء الی قصر فلان فنزل تحت شجرات ونزلت معه
... ولیس معنا ثالث فقلت جعلت فداك هذا العید قد اظلنا ولا والله ما املك درهما فما سواه
فحك بسوطه الارض حكا شدیدا ثم ضرب بیده فتناول منها سبیكة ذهب ثم قال انتفع بها
واكتم ما رأیت **شرح** فلان نجا برقدمی نام صاحب قصر است ... در مدینه و حوالی آن ... قصرها یا
بکرامت ذکر نام او ... قصر معاویه ... ابراهیم ... نقطه
... **یعنی** روایت است از ابراهیم بن موسی گفت مبالغه کردم بر امام رضا علیه السلم
در چیزی که میطلبیدم از او پس وعده میکرد ... پس بیرون آمد ... استقبال از روزی
حاکم مدینه را و بودم با او پس آمد تا نزدیکی قصر فلان پس فرود آمد در سایهٔ درختی چند و فرود آمدم من
با او و نبود با ما کسی که سوم ما باشد پس گفتم قربانت شوم این عید رسیده بحقیق ... نه ... بخدا قسم که مالک

روی م

الكحت م

والهدا م

برای ... م

وبعد از آنکه پس خود شهید شد بار بانه خود زمین را فرا کشیدن تخت پس نوشت خود را پس بر گرفت
الذین بحمد الله طلائی را بعد از آن گفت ~~[illegible]~~ و پنهان کن اینجا را کردی بعتشم **اصل** حدثنا علی
ابن ابراهیم عن یاسر الخادم والریان بن الصلت جمیعا قال لما انقضی امر المخلوع و استوی الامر للمامون کتب
الی الرضا علیه السلم یستقدمه الی خراسان فاعتل علیه ابو الحسن علیه السلم بعلل فلم یزل المامون یکاتبه فی
ذلک حتی علم انه لا محیص له وانه لا یکف عنه فخرج علیه السلم ولابی جعفر سبع سنین فکتب الیه المامون لا
تاخذ علی طریق الجبل وقم وخذ علی طریق البصرة والاهواز وفارس حتی وافی مرو فعرض علیه المامون ان یتقلد
الامر والخلافة فابی ابو الحسن علیه السلم قال فولایة العهد فقال علی شروط اسالکها قال المامون سل ما شئت
فکتب الرضا علیه السلم انی داخل فی ولایة العهد علی ان لا امر ولا انهی ولا افتی ولا اقضی ولا اولی ولا اعزل
ولا اغیر شیئا مما هو قائم وتعفینی من ذلک کله فاجابه المامون الی ذلک کله **شرح** ظاهر قال راجعت بیاسر چه
حدیث از او منقول است و مراد اینست که این الفاظ از یاسر است و ریان المخلوع را بلفظی دیگر نقل کرده
المخلوع کنایه از امین است و خلیفه که لشکر او از او برگردیدند و هر دو اینجا مناسبت دارد و امین
~~برادر مامون است~~ و بعقیدهٔ او شهور است او را از خلافت خلع کردند و بار حکم شد و امین برادر
لشکر از او برگشته بلشکر مخالفان ملحق شدند تا بار دیگر خود را خلع کرده امان طلبید و قبول نکردند تا کشته شد
در هم سال صد و نود و هشت الجبل بفتح جیم و فتح باء بلفظ بلاد دیلم کرانه الجبال است قزوین الاهواز بفتح همزه
و سکون ها و واو و الف و زای با نقطه نام موضعی که میان بصره و فارس است از ولایات بر اهواز و دیگر شهر
اصل روایت کرد علی بن ابراهیم از یاسر خادم امام رضا علیه السلم و ریان بن الصلت همه گفت یاسر چون
وقتی بآخر رسید خلافت امین مخلوع و مستحکم یافت خلافت برای مامون نوشت بسوی امام رضا علیه السلم
که در مدینه میبود و طلبید قدوم او را بسوی خراسان پس عذر خواهی کرد بر مامون امام رضا علیه السلم بعذرهای
بسیار پس مامون مینوشت باو در این باب تا آنکه امام علیه السلم دانست که چاره نیست او را و آنکه دست
باز نمیدارد از او پس بیرون آمد امام از مدینه بر حالی که امام محمد تقی علیه السلم را هفت سال بود پس نوشت
بآنکه سفر مکن بر راه دیلم و قم و سفر کن بر راه بصره و اهواز و فارس چنانچه سفر نمود تا آنکه رسید بمرو
پس ظاهر ساخت بآن امام و خلافت او خلعی برسد تا آنکه امام بود پس برای امکان و انمود کرد بر او
مامون که چون خود گرا مارست و خلافت را پس ابا کرد امام رضا علیه السلم مامون گفت پس قبول کن ولی
عهد بودن را یعنی که خلافت بعد از من از تو باشد پس امام برای مصلحت گفت قبول میکنم بشرطهائی
که سئوال کنم از تو آنها را گفت مامون طلب کن هرچه را که خواهی پس نوشت امام رضا علیه السلم در عهد نامه که

کرده جاری در ولی عهد بودن میشوم بر شرطی که امر نکنم و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و کسی را حاکم نکنم و کسی را معزول نکنم
و تغییر ندهم چیزی را از اعمال آنچه بحال خود است و معاف داری مرا از آنچه مذکور شد همه آن پس قبول کرد او را مامون
بسوی آنچه مذکور شد همه آن یعنی که همه آنها را از او قبول کرد **اصل** قال محمد بن یاسر قال فلما حضر العید بعث المامون الی
الرضا علیه السلم یساله ان یرکب ویحضر العید ویصلی ویخطب فبعث الیه الرضا علیه السلم قد علمت ما کان
بینی وبینک من الشروط فی دخول هذا الامر فبعث الیه المامون انما ارید بذلک ان تطمئن قلوب الناس ویعرفوا
فضلک فلم یزل علیه السلم یراده الکلام فی ذلک فالح علیه فقال یا امیر المومنین ان اعفیتنی من ذلک فهو
احب الی وان لم تعفنی خرجت کما خرج رسول الله صلی الله علیه واله وامیر المومنین علیه السلم فقال المامون
اخرج کیف شئت وامر المامون القواد والناس ان یبکروا الی باب ابی الحسن علیه السلم **شرح** راوی گفت پس
حکایت کرد مرا یاسر گفت پس وقتی چون رسید عید مراد عید قربان است پیغام فرستاد مامون بسوی امام رضا علیه السلم
میطلبید از او که سوار شود و حاضر شود در عیدگاه و نماز عید کند و خطبه گوید پس پیغام فرستاد بسوی او امام رضا علیه السلم
تحقیق دانستی آنچه را که بود میان من و میان تو که شرط داخل شدن در این کار ولایت عهد است از رخصت
بر لازم نشدن بآن و قائم حیره دلالت دارد بر اینکه هر که شماره در عید بود بیان و دستور باشد پس پیغام فرستاد
بسوی او مامون که جز این نیست که میخواهم باینچه گفتم اینکه قرار گیرد بر ولایت عهد تو دلهای مردم و بشناسند فضیلت ترا چون
در اوائل ملاقات گمان او بر معنوای حاسدان این بوده که امام علیه السلم از عهده این کار بیرون نمی آید و نخلی خواهد شد در
خطبه و مانند آن پس مکرر کرد امام علیه السلم بر مامون رد بیعت و سخن را در این باب پس مبالغه کرد مامون بر امام پس گفت ای خلیفه
پس آن محبوب تر است بسوی من و اگر معاف نداری بیرون می آیم چنانچه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه واله وامیر
المومنین علیه السلم پس گفت مامون بیرون رو بهر نحو که خواهی و امر کرد مامون سرداران لشکر را که سوار شده
متوجه شوند بسوی در خانه امام رضا علیه السلم **اصل** قال محمد بن یاسر الخادم انه قعد الناس لابی الحسن علیه السلم فی الطرقات
والسطوح الرجال والنساء والصبیان واجتمع القواد والجند علی باب ابی الحسن فلما طلعت الشمس قام علیه السلم فاغتسل
وتعمم بعمامة بیضاء من قطن القی طرفا منها علی صدره وطرفا بین کتفیه وتشمر ثم قال لجمیع موالیه افعلوا مثل ما فعلت
ثم اخذ بیده عکازا ثم خرج ونحن بین یدیه وهو حاف قد شمر سراویله الی نصف الساق وعلیه
ثیاب مشمرة فلما مشی ومشینا بین یدیه رفع راسه الی السماء وکبر اربع تکبیرات فخیل الینا ان السماء
والحیطان تجاوبه والقواد والناس علی الباب قد تهیئوا ولبسوا السلاح وتزینوا باحسن الزینة **شرح**
راوی گفت پس حکایت کرد مرا یاسر خادم که نشستند مردمان برای تماشای امام رضا علیه السلم در راهها
و بامها مردان و زنان و اطفال و جمع شدند سرداران و لشکر بر در خانه امام پس چون طلوع کرد آفتاب برخاست امام علیه السلم

پس غسل کرد و عمامه بر سر بست بعمامهٔ سفید که از پنبه بود انداخت طرفی از عمامه را بر سینهٔ خود و طرفی را میان
دو شانهٔ خود و دامن جامه را بر زد بعد از آن گفت بجمیع خادمان خود را بکنید مثل آنچه کردم بعد از آن گرفت
بدست خود عصای سر نیزه دار را و از پس او بیرون آمدیم و او پا برهنه بود بر حالی که بالا کرده بود و شلوار جامهٔ
خود را تا نصف ساق و بر او بود جامهای دامن برچیده میان زده پس چون راه رفت و براه رفتیم پیش او بر
داشت سر خود را بسوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیر پس خیال شد ما را که آسمان و دیوارها موافقت میکردند
او را در تکبیر گفتن و سرداران و لشکر بر در خانه بودند بر حالی که مهیا کرده خود را بودند و پوشیده بودند
سلاح را و زینت بر خود راست کرده بودند به بهترین زینت **اصل** فلما طلعنا علیهم بهذه الصورة وطلع
الرضا علیه السلم وقف علی الباب وقفة ثم قال الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما
رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا نرفع بها اصواتنا قال یاسر فتزعزعت مرو بالبکاء والضجیج والصیاح
لما نظروا الی ابی الحسن علیه السلم وسقط القواد عن دوابهم ورموا بخفافهم لما راوا ابا الحسن علیه السلم حافیا
وکان یمشی ویقف فی کل عشر خطوات ویکبر ثلاث مرات قال یاسر فتخیل الینا ان السماء والارض والجبال
تجاوبه وصارت مرو ضجة واحدة من البکاء وبلغ المامون ذلک فقال له الفضل بن سهل ذو الریاستین
یا امیر المومنین ان بلغ الرضا المصلی علی هذا السبیل افتتن به الناس والرای ان تساله ان یرجع فبعث
الیه المامون فساله الرجوع فدعا ابو الحسن بخفه فلبسه ورکب ورجع **شرح** ظاهر چنان معلوم میشود که بعد از
مشتمل بر بعضی سابق بتقدیر تکرار علی باشد و بر ما محذوف ذکر بهیمة الانعام مخصوص عید اضحی است البهیمة
حیوان چهارپا الانعام نزد سیبویه مفرد است یعنی نعمت و المفاخر مفرد نکرد رجوع بآن شده در سورهٔ
نحل که و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه و در سورهٔ مومنون مما فی بطونها است الانعام بیاری گفته شود
گرمان و اعلام و نعمت داد ان و از موالان و هم اینجا مناسب است ضمیرها رجوع بتکبیرات مذکوره است التزعزع بدو
زای با نقطه و دو عین بی نقطه مصدر باب تفعلل مضطرب شدن الضجیج بفتح ضاد با نقطه و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه
در پایین و جیم فغان ریاستین عبارت از ریاست لشکر یعنی سپه سالاری و ریاست اهل قلم است **بیان**
پس چون ظاهر شدیم بر آن جماعت باین صورت و بیرون آمد امام رضا علیه السلم نیز ایستاد بر در خانه
ایستادنی بعد از آن گفت تکبیرات عید اضحی را بر حالی که بلند میکردیم بگفتن آن تکبیرات آوازهای
خود را گفت یاسر پس مضطرب شد شهر مرو بگریه و فغان و فریاد چون نظر کردند مردمان بسوی امام علیه السلم
و فرود آمدند سرداران لشکر از ستوران خود و انداختند کفشهای خود را چون دیدند امام علیه السلم را
پا برهنه و میرفت و می ایستاد در هر ده گام و تکبیر میگفت سه بار گفت یاسر پس خیال میشد ما را که آسمان و زمین

وکوهها موافقت میکنند او را در تکبیر و گردیده بود مرو یک آواز در فغان از بسکه گریه بسیار شد و رسید
بمامون خبر آن پس گفت او را فضل بن سهل که صاحب ریاست لشکر و ریاست دفتر بود ای خلیفه
اگر برسد رضا بعیدگاه بر این روش فریفته او شوند مردمان و مصلحت اینست که التماس کنی از او که برگردد
پس پیغام فرستاد بسوی امام مامون پس التماس کرد او را برگشتن پس طلبید امام کفش خود را پس
پوشید آن را و سوار شد و برگشت **اصل** علی بن ابراهیم عن یاسر قال لما خرج المامون
من خراسان یرید بغداد وخرج الفضل ذو الریاستین وخرجنا مع ابی الحسن ورد علی الفضل بن سهل
ذی الریاستین کتاب من اخیه الحسن بن سهل ونحن فی بعض المنازل انی نظرت فی تحویل
السنة فی حساب النجوم فوجدت فیه انک تذوق فی شهر کذا وکذا یوم الاربعاء حر الحدید وحر النار
وارى ان تدخل انت وامیر المومنین والرضا الحمام فی هذا الیوم وتحتجم فیه وتصب علی یدیک الدم لیزول
عنک نحسه فکتب ذو الریاستین الی المامون بذلک وساله ان یسال ابا الحسن علیه السلم ذلک
فکتب المامون الی ابی الحسن علیه السلم یساله ذلک فکتب الیه ابو الحسن لست بداخل الحمام غدا ولا
اری لک ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فاعاد علیه الرقعة مرتین فکتب الیه ابو الحسن یا امیر المومنین
لست بداخل غدا الحمام فانی رایت رسول الله صلی الله علیه واله فی هذه اللیلة فی النوم فقال لی
یا علی لا تدخل الحمام غدا ولا اری لک ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فکتب الیه المامون صدقت یا
سیدی وصدق رسول الله لست بداخل الحمام غدا والفضل اعلم **شرح** معنی حاصل کردن مرا از نحس
یا معنی آن که بجا طلا کند زراندود و لا اشتر باشد جراحت مردمان و کشته شدن او شده و تحقیق اینکه خبر
کردن بوقوع مضمون خود شود که ذلت اگر چه صادق میشود است که خبر حکایت وقوع چیزیست پس اگر
صادق باشد مطابق حکم خود خواهد بود و حکم آن فصل در تطابق خواهد بود خواه مقدم زمانی باشد و خواه
موخر زمانی و اگر علت حکم خود نیز باشد حکم آن نیز لازم میآید پس لازم میآید که شیء دون ذات مستحق لم
و باین دلیل ظاهر میشود که اجماع بر امامت کسی علت وقوع او و انعقاد امامت او نمیتواند بود اگر چه علت
علم باین تواند شد موافق آنچه گذشت در شرح حدیث دوم باب ان الائمة علیهم السلم ولاة الامر وهم
واحد بعد واحد که باب شصت و چهارم است **بیان** روایت کرد علی بن ابراهیم از یاسر گفت چون که بیرون آمد
مامون از خراسان اراده بغداد داشت و بیرون آمد فضل رئیس لشکر و دفتر و بیرون آمدیم با امام رضا علیه السلم
وارد شد بر فضل کتابتی از جانب برادرش حسن بن سهل بر حالی که ما در بعضی از منزلهای میان راه
بلغه و دیدیم میزبان کتابت اینکه من نظر کردم در سال که وقتش اول سال است در حساب ستارگان پس یافتم در آن که
چشیده خواهی بود

که تو محبوسی در ماه چنین و چنین روز چهارشنبه گرمی تیغ و آتش را و مصلحت می بینم که داخل نشوی تو و فلان و امام رضا در حمام در این روز که کفت و حجامت کنی در آن روز در حمام و بریزی بر بدن خود خون را تا نائل شود از تو نحوست آن روز پس نوشت فضل بمأمون آنرا و طلبید از او که طلب کند از امام رضا علیه السلام آنرا پس نوشت مأمون بسوی امام علیه السلام میطلبید از او آنرا پس نوشت بسوی او امام که داخل حمام نمیشوم فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل حمام شوید فردا پس مکرر کرد بر او رقعه را دو بار پس نوشت بسوی او امام که ای فلان داخل حمام نمیشوم فردا چه من دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در این شب در خواب پس گفت مرا ای علی داخل حمام مشو فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و برای فضل که داخل شوید حمام را فردا پس نوشت بسوی او مأمون که راست گفتی ای سید من و راست گفت رسول الله من داخل حمام نمیشوم فردا و فضل خود بهتر میداند با نفس خود آنچه خواهد کند قال فقال

یا ابن آدم فلما امسینا و غابت الشمس قال لنا الرضا علیه السلام قولوا نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة ...

[illegible]

روایت است از محمد بن حسان از علی بن خالد گفت محمد بن حسان که ابو علی بن خالد زیدی مذهب بود ...
... و بسبب آن برگشت و امامی شد گفت علی بن خالد بودم در سامره پس رسید بمن که از
اینجا مردی است محبوس که آورده شده از جانب شام ... گران و گفتند که او دعوی نبوت کرده
گفت علی بن خالد پس آمدم ... بسوی زندانبانان ... حقیقت خبر اگر نیکی کردم با دربانان و
... تا رسیدم بان مرد پس ناگاه ... معلوم من شد که او مرد ... است که او را فهمی است پس
گفتم ای مرد چیست سرگذشت تو و چیست کار تو گفت بدرستی که من بودم مردی در شام عبادت
میکردم الله تعالی را در جائی که گفته میشد آنرا جای سر حسین علیه السلام پس میان اینکه من در عبادت
که میکردم بودم ناگاه آمد نزد من شخصی پس گفت مرا برخیز پس برخاستم با او پس ...
او رفتم پس میان اینکه من با او بودم ناگاه من در مسجد کوفه شدم پس گفت مرا آیا میشناسی این مسجد
را پس گفتم آری این مسجد کوفه است گفت پس نماز کرد و نماز کردم با او پس میان اینکه من با او
بودم ناگاه ... در مدینه شدم پس سلام کرد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام کرد ...
و نماز کرد و نماز کردم با او و صلوات فرستاد بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس میان اینکه من با او
بودم ناگاه ...

و در حق جاریه که والان حامل است شده ستاره برد در از گوش خود و داخل جا مکان شد و فرود آمد بر حجره
پس گفتم حمادی اما این است آنکه صفت کردی ما را با آنچه صفت کردی که مطلع و ورع باشد
[illegible]

صبح عروسی او در جایی که زفاف کرده بود به دختر مامون ام الفضل و تناول کرده بودم در شب و داخل شدیم پس اول کسی
که داخل شد بر او در صبح عروسی او من بودم و بتحقیق رسیده بود به من تشنگی و نخواستم که طلب کنم آب را
پس نگاه کرد ابو جعفر علیه السلام در روی من و گفت گمان دارم ترا تشنه پس گفتم آری پس گفت ای غلام
یا ای کنیز بیاشامان ما را آبی پس گفتم در دل خود که در این ساعت می آورند نزد او آبی را که زهری
در آن است [illegible] برای این کرده که امام هم اسقنا گفت و گفت [illegible] پس [illegible]
پس آمد غلام و با او بود آب پس ابو جعفر علیه السلام تبسم کرد در روی من بعد از آن گفت ای غلام بده به من آب را
پس گرفت آب را پس آشامید بعد از آن داد به من پس آشامیدم [illegible] ماند که [illegible] دیگر [illegible]
و دادن برای [illegible] بعد از آن تشنه شدم نیز و نخواستم که طلب کنم آب را پس کرد
آنچه را که کرده بود بار اول [illegible] که آب طلبید و گفت اسقنا پس چون آمد غلام و با او قدح آب بود گفتم در دل
خود مانند آنچه گفتم در بار اول پس گرفت قدح را بعد از آن آشامید پس داد به من و تبسم کرد و گفت
محمد بن حمزه پس گفت مرا [illegible] هاشمی و من گمان دارم ابو جعفر را چنانچه شیعه میگویند یعنی آنکه گمان دارم
که او امام عالم بجمیع علوم باشد اشاره است باینکه آن هاشمی مخالف بوده و بسبب این دلالت [illegible]

هفتم اصل اِسْتَأذَنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشِّيعَةِ فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَأَلُوهُ
فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلَهُ عَشْرُ سِنِينَ شرح رخصت دخول طلبیدند
بر امام محمد تقی علیه السلام جمعی از جانب اهل اطراف از جماعت اهل شیعه پس رخصت داد ایشان را پس داخل شدند
پس سؤال کردند او را در یک مجلس از سی هزار مسئله پس جواب داد هم و او را ده سال بود اگر گویی این مستبعد
است [illegible] این در یک مجلس [illegible] خارق عادت [illegible] اهل اطراف [illegible] گوییم [illegible]
مسائل خود را در طومارها ثبت کرده باشند و آنها را در یک مجلس با هم عرض کرده باشند برای طلب جواب
و امام هم جواب همه را در یک مجلس نوشته باشد [illegible] خارق عادت [illegible] موافق عادت [illegible] بهتر است [illegible]
در من اهل النواحي برای [illegible] باشد اگرچه برای تبعیض نیز [illegible] هشتم اصل [illegible]
دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلامُ [illegible]
[illegible]
شد بر امام رضا علیه السلام و امر کرد برای او [illegible] وحمد نکرد الله تعالی را [illegible]
چرا حمد نکردی الله تعالی را [illegible] گفت بعد از آن داخل شدم بعد از امام رضا علیه السلام بر امام محمد تقی علیه السلام و امر کرد
برای من [illegible] پس گفتم الحمد لله پس گفت مرا ادب [illegible] نهم اصل [illegible]

ابتدام

قالم

کمان

سنان قال دخلت على أبي الحسن الثالث عليه السلام فقال يا محمد حدث بآل فرج حدث فقلت مات عمر
فقال الحمد لله حتى أحصيت له أربعا وعشرين مرة فقلت يا سيدي لو علمت أن هذا يسرك لجئت
حافيا أعدو إليك قال يا محمد أو لا تدري ما قال لعنه الله لمحمد بن علي أبي قال قلت لا قال خاطبه في شيء
فقال أظنك سكران فقال أبي اللهم إن كنت تعلم أني أمسيت لك صائما فأذقه طعم الحرب وذل الأسر
فوالله إن ذهبت الأيام حتى حرب ماله وما كان له ثم أخذ أسيرا وهو ذا قد مات لا رحمه الله وقد أدال
الله عز وجل منه وما زال يديل أولياءه من أعدائه شرح [illegible] غلام علی بن یقطین
بوده [illegible] که مذکور میشود در حدیث پنجم بحث دوازدهم [illegible] الحرب [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی روایت است از محمد بن سنان گفت داخل شدم
بر ابو الحسن ثالث یعنی امام علی نقی علیه السلام پس گفت ای محمد آیا حادث شد با اهل بیت فرج حادثه پس گفتم
مرد عمر پس گفت الحمد لله تا آنکه شمردم او را بیست و چهار بار پس گفتم ای سید من اگر میدانستم که این خبر
خوشحال میکند ترا هر آینه می آمدم نزد تو با پای برهنه [illegible] گفت ای محمد آیا نمی دانی
که گفت عمر لعنه الله محمد بن علی پدر مرا [illegible] گفتم نه گفت پدرم گفتگو کرد با او در چیزی پس عمر گفت گمان دارم
ترا که مست باشی پس گفت پدرم خداوندا اگر میدانسته باشی که من شام کرده ام برای تو روزه دار پس
بچشان او را مزه تاراج کردن مال و خواری اسیر کردن پس بخدا قسم که نگذشت روزگار تا آنکه تاراج کردند
مال او و هر آنچه بود او را بعد از آن گرفتار شد [illegible] و بتحقیق انتقام
الله عز و جل [illegible] دوستان خود را [illegible] دشمنان خود در دنیا نهم اصل
عن أبي هاشم الجعفري قال صليت مع أبي جعفر عليه السلام في مسجد المسيب وصلى بنا في موضع القبلة
سواء وذكر أن السدرة التي في المسجد كانت يابسة ليس عليها ورق فدعا بماء وتهيأ تحت السدرة
فعاشت السدرة وأورقت وحملت من عامها شرح مراد بمسجد المسیب مسجدی است که در کوفه [illegible]
[illegible] بر امام علیه السلام [illegible]
[illegible] دختر مامون ام الفضل [illegible]
[illegible] در آن مسجد [illegible]
[illegible]

ان بکسر همزه و سکون نون [illegible]

سیدم

انیکه بتحقیق

نکرده و بیرون رفت از مسجد [illegible] بتحقیق [illegible] یعنی روایت است از
ابو هاشم جعفری گفت نماز کردم با امام محمد تقی علیه السلام در مسجد [illegible] نماز جماعت کرد با ما در محراب
نماز مغرب و مذکور کرد ابو هاشم که آن یک درخت کنار که در مسجد بود خشک بود [illegible] پس امام
طلبید آبی و وضو ساخت زیر آن یک درخت کنار پس [illegible] آن درخت و برگ داد و بار داد
سال یازدهم اصل عن المطرفي قال مضى أبو الحسن الرضا عليه السلام ولي عليه أربعة آلاف درهم فقلت
في نفسي ذهب مالي فأرسل إلي أبو جعفر عليه السلام إذا كان غدا فأتني [illegible]
[illegible] فقال لي مضى أبو الحسن ولك عليه أربعة آلاف درهم فقلت نعم [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible] یعنی روایت است از مطرفی
گفت از دنیا رفت امام رضا علیه السلام و مرا بر او چهار هزار درهم بود پس گفتم در دل خود که من [illegible]
امام محمد تقی علیه السلام [illegible] که چون [illegible] پس بیا نزد من [illegible]
[illegible] پس داخل شدم بر امام محمد تقی علیه السلام پس گفت [illegible] رفت ابو الحسن [illegible]
چهار هزار درهم است پس گفتم آری پس برداشت [illegible]
[illegible] دینارها [illegible] نقل کلام [illegible] محمد بن سنان [illegible]
محمد بن علي [illegible]
[illegible] من ذي الحجة [illegible]
[illegible] شرح [illegible] امام محمد تقی علیه السلام [illegible]
بیست و پنج سال [illegible] روز بود [illegible]
گذشته بود از ذی الحجه سال دویست و بیست [illegible] بعد از پدر [illegible] ده سال [illegible]
و از این مستفاد میشود که سن امام محمد تقی در ابتدای امامت [illegible] سال [illegible] روز بوده و این
منافی مختار مصنف است که گذشت در تاریخ ولادت امام محمد تقی و وفات پدرش صلوات الله علیهما زیرا که
بنابر آن [illegible] سال [illegible] میشود و گذشت در کلام مصنف [illegible] تاریخ امام رضا علیه السلام [illegible]
بحث دوازدهم که باب [illegible] أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام [illegible]
[illegible] که نسبت دارد بولادت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام در این بحث کلام مصنف [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدانکه

کلام

کلام مصنف اصل وُلِدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنِّصْفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ وَرُوِيَ أَنَّهُ
وُلِدَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ وَمَضَى عَلَيْهِ السَّلامُ لأَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ جُمَادَى الآخِرَةِ سَنَةَ
أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ [illegible] أَرْبَعُونَ سَنَةً [illegible]
[illegible] المتوكل [illegible] إِلَى سُرَّ مَنْ رَأَى [illegible]
بها عليه السلام [illegible] في داره [illegible] شرح ولادت در زمان مامون
عبد الله بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بوده که هشتم است از
عباس و هفتم است از خلفای عباسیه و وفات در زمان معتز محمد بن جعفر متوکل بوده [illegible]
جعفر بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس [illegible] است از عباس [illegible]
از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال دویست و [illegible] خلیفه شد و کشته شد [illegible] در شوال
سال دویست و چهل و [illegible] یعنی زاده شد ابو الحسن ثالث صلوات الله علیه در نصف ذی الحجه سال دویست و دوازده
هجری و منقول شده که او زاده شد در رجب سال دویست و چهارده [illegible] که اگر در اول رجب باشد
[illegible] تفاوت میان این دو تاریخ ولادت یک سال و شش ماه و نیم است و از دنیا رفت علیه السلام در بیست و
ششم جمادی الآخره سال دویست و پنجاه و چهار [illegible] بنابر تاریخ اول در ولادت چهل و یک سال و
شش ماه [illegible] روز [illegible] چهل سال بود بنابر تاریخ ولادت
دوم [illegible] که اگر ولادت در اول رجب باشد چهار روز کم است از چهل سال [illegible]
نیز [illegible] در تاریخ ماه وفات مختلف است و در بعضی رجب مذکور است [illegible]
[illegible] بود [illegible] متوکل بوده [illegible]
در [illegible] بود [illegible] سوی سامره پس وفات یافت در سامره علیه السلام [illegible] در خانه خود
[illegible] اول اصل عن خيران الأسباطي قال قدمت على أبي الحسن عليه
السلام المدينة فقال لي ما خبر الواثق عندك قلت جعلت فداك خلفته في عافية أنا من أقرب الناس
عهدا به عهدي به منذ عشرة أيام قال فقال لي إن أهل المدينة يقولون إنه مات فلما أن قال
لي الناس علمت أنه هو ثم قال لي ما فعل جعفر قلت تركته أسوأ الناس حالا في السجن قال فقال أما إنه صاحب
الأمر ما فعل ابن الزيات قلت جعلت فداك الناس معه والأمر أمره قال فقال أما إنه شؤم عليه قال ثم سكت
فقال لي لا بد أن تجري مقادير الله تعالى وأحكامه يا خيران مات الواثق وقد قعد المتوكل جعفر وقد قتل ابن الزيات فقلت

معتمم

بکماین

فَقُلْتُ مَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَقَدْ حُوِّلَ جِلْدُ أَبِيهِ أَيَّامًا (شرح) ظاهر است که خیران اسباطی عبارت
از خیران زاکانی که مذکور شد در حدیث دوم باب امشا و دسیم و اسباط یعنی فرزند زادگان رسول الله
و منسوب الله بود که اسباط یعنی قبیلهای متفرق باشد و اشارت باشد با آنچه بعضی اهل تاریخ گفته اند که زاکان
قبیله ایست از عرب خفاجه که بعضی ایشان در خراسان و بعضی ایشان در قزوین ساکنند و خفاجه ...
از بنی عامر الواثق بالله ابو جعفر هرون بن معتصم بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن
عباس نهم است از عباسیه و نهم است از خلفای عباسیه و برادرش المتوکل علی الله جعفر بن محمد دهم است از
عباسیه دوم است از خلفای عباسیه الف لام الناس برای عهد خارجیست والمراد اهل مدینه است ... راجع
لبقائی در متن بقوله لونت خبر هو راجع با بی الحسن است المقادیر جمع مقدار ... بعضی تحقیر کرده شده مقادیر
عبارت از طلوع است که متوکل کرد مثل نقل امام علیه السلام از مدینه به سر من رای و خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام
و انواع ما معقولات او که اسد تعالی آنها ... عبارت از عبادات ...
که بنیان کل شیء است (متن) روایت است از خیران اسباطی گفت وارد شدم از سامرا بر ابو الحسن ثالث علیه السلام
در مدینه پس گفت مرا که چیست خبر واثق بن معتصم نزد تو پس گفتم قربانت شوم واگذاشتم او را در سامرا
در خوشحالی من از همه دیگرتر و ماتم او ... عهد رسیده ... احوال او را یعنی که بعد از بیرون آمدن من کسی بیاید
بعد بیند چه وار رسیدن من ... روز است خیرانی گفت پس گفت مرا ... که مردمانی که ساکنان مدینه اند
... دانستم که قائل خود وی است بعد از آن گفت مرا چه کرد جعفر متوکل ... که برادر واثق است یعنی که
چه حال دارد گفتم مرا گذاشتم او را بدترین ... حال در زندان خیران گفت پس امام گفت آگاه باش هر کسی که او
صاحب این خلافت است الحال چه کرد پسر روغن زیتون فروش مراد محمد بن عبد الملک است که مذکور شد در حدیث
اول مبحث یازدهم گفتم قربانت شوم لشکر با او است و حکم حکم او است خیران گفت پس امام گفت آگاه باش هر آینه
که آن اطاعت لشکر او را شوم است مراد ... باینکه امرا هر گاه زیاده از حد مستقل شدند کشته میشوند
خیران گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد پس گفت مرا ناچار است که روان شود تدبیرهای الله تعالی ...
یعنی که ... ای خیران مراد واثق ... نشست ... متوکل که جعفر نام دارد
و ... کشته شد پسر روغن زیتون فروش پس گفتم کی شد قربانت شوم گفت بعد از بیرون آمدن تو
از سامرا بشش روز (دوم اصل) مِنْهُ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا ... وَاسْتَغْفِرْ بِكَ حَتَّى أَرْدُوكَ بِهَذَا الْآنِ الْأَرْجَحُ فَإِنَّ الْفُضَّالَ

فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا ... يَا ابْنَ سَعِيدٍ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ وَقَالَ انْظُرْ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ آنِقَاتٍ وَرَوْضَاتٍ
بَاسِرَاتٍ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ وَوِلْدَانٌ كَأَنَّهُمُ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ وَأَطْيَارٌ وَظِبَاءٌ وَأَنْهَارٌ تَفُورُ فَحَارَ
بَصَرِي وَحَسَرَتْ عَيْنِي فَقَالَ حَيْثُ كُنَّا فَهَذَا لَنَا عَتِيدٌ لَسْنَا فِي خَانِ الصَّعَالِيكِ (شرح) متوکل کنایتی با امام
نوشت و بکمال تعظیم او را بسامرا طلبید چنانچه نسخه آن مذکور میشود در حدیث هفتم و چون وارد
سامرا شد سفارش کرد که روز اول او را باز دارند تا فردا آمد در سرای که نام آن خان الصعالیک
... تا برای او جای تعیین کرده در ... برای تحقیر است چه تحقیر چنانچه ... میشود لازم
نیز ... میشود ... علیه السلام است یا خان الصعالیک
الآنقات ... الباسرات ... بغیر منقط والف ... منقط
... العطرات ... منقط ... کرامها ... دارنا
... دوشیزه ... جمع خیرات ... (متن)
روایت است از صالح بن سعید گفت داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام در روز دخول او در سامرا پس گفتم
او را قربانت شوم در هر کاری اراده کردند ... نور او ... فرود آوردند ترا در این سرای فقرا ... دست خود و گفت این طرف نگاه کن
پس نگاه کردم پس ناگاه من مطلع شدم ... که ... بود و مرغزارها ...
مرغزارها حوران ... و پسران بود ... مروارید ... از صدف بیرون آمده بودند و مرغان
و آهوان و نهرهای ... بود پس حیران شد دیده من و کند شد از فراخی آن چشم
من پس امام گفت هر جا باشیم این ... حاضر است ... در سرای فقرا اگر گویند ... اینها
... واقعی است ... در احوال قبر مؤمن که دری از بهشت ... کشوده میشود
و نظیر دیگر گذشت در حدیث سوم مبحث دوم (سوم اصل) مِنْهُ إِسْحَاقُ الْجَلَّابُ قَالَ اشْتَرَيْتُ لِأَبِي
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَنَمًا كَثِيرَةً فَدَعَانِي فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبْلِ دَارِهِ إِلَى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ
تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ فَبَعَثْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَإِلَى وَالِدَتِهِ وَغَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمَرَنِي ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الِانْصِرَافِ إِلَى
إِلَى وَالِدَتِي وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَكَتَبَ إِلَيَّ تُقِيمُ غَدًا عِنْدَنَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ قَالَ فَأَقَمْتُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ
عَرَفَةَ أَقَمْتُ عِنْدَهُ وَبِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحَى فِي رِوَاقٍ لَهُ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ أَتَانِي فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قُمْ قَالَ
فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا عَلَى بَابِي بِبَغْدَادَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى وَالِدِي وَأَتَانِي أَصْحَابِي فَقُلْتُ لَهُمْ عَرَّفْتُ

حِجَّةً بِالْعَسْكَرِ وَخَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ (شرح) الجلاب بفتح جیم و تشدید لام و بای یک نقطه کسی که گوسفند و مانند آن را جلب
خریداری نماید و بجای دیگر برد الاصطبل بکسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح طاء بی نقطه و سکون با یک نقطه
جای ستوران ابوجعفر ... محمد پسر بزرگ امام علی نقی علیه السلام است که نام او محمد است و در زمان زندگی
حیات پدر وفات یافته چنانچه مذکور شد در احادیث باب هفتم و چهارم الزراق بکسر و ضم را بی نقطه و گفتند
و او خانه گرد مانند حجره است در ایوان ... مناسب ... بی نقطه است
التعریف وقوف در عرفات در نهم ذی الحجه و اینجا استعاره شده برای دعا و عبادات ... مثل الحج
ایضا در کتاب الحج در حدیث اول باب زیارة ابی عبد الله الحسین علیه السلام که ... دوم است
که فاعرف عند قبر الحسین (متن) روایت است از اسحق جلاب گفت خریداری کردم برای امام علی نقی علیه السلام گوسفند
بسیار پس طلبید مرا پس داخل کرد مرا از راه طویله ... او بسوی جای فراخ که نمیشناختم آن را پس
کردم جدا میکردم آن گوسفند ها را برای هر کس که امر کرده بود مرا بجدا کردن برای او ... ایشان
پس فرستادم سوی ابوجعفر پسر او و سوی والده او و غیر ایشان از جماعتی که امر کرده بود مرا بجدا
کردن گوسفند برای ایشان بعد از آن در عرفه طلب رخصت کردم از او در برگشتن سوی بغداد
پدر و مادرم و بود آن در روز هشتم ذی الحجه پس نوشت در حاشیه عریضه سوی من ... فردا
بعد از آن برمیگردی اسحق گفت پس ماندم ... روز عرفه ماندم ...
عید قربان در رواقی که از او بود ... شد خوابیدن من ... اسحق
برخیز اسحق پس برخاستم پس گشودم دو چشم خود را پس ناگاه من ... بودم در بغداد
اسحق گفت پس داخل شدم بر پدر و مادر خود و آمدند یاران من ... ایشان را
عرفه کردم در سامرا ... رفتم در بغداد سوی عید (چهارم اصل) مِنْهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيُّ
قَالَ مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجٍ خَرَجَ بِهِ وَأَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ
فَنَذَرَتْ أُمُّهُ إِنْ عُوفِيَ أَنْ تَحْمِلَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مَالًا جَلِيلًا مِنْ مَالِهَا وَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ
لَوْ بَعَثْتَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَةٌ يُفَرِّجُ بِهَا عَنْكَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَوَصَفَ لَهُ
عِلَّتَهُ فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولَ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشَّاةِ فَيُدَافُ بِمَاءِ وَرْدٍ فَيُوضَعَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَجَعَ
الرَّسُولُ وَأَخْبَرَهُمْ أَقْبَلُوا يَهْزَءُونَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ هُوَ وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَأَحْضَرَ الْكُسْبَ وَعَمِلَ كَمَا قَالَ
وَوُضِعَ عَلَيْهِ فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَسَكَنَ ثُمَّ انْفَتَحَ وَخَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ وَبُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ

عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ فَسَعَى إِلَيْهِ الْبَطْحَائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِأَنَّ أَمْوَالًا
تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَسِلَاحًا فَقَالَ لِسَعِيدٍ الْحَاجِبِ اهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَخُذْ مَا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالسِّلَاحِ
وَاحْمِلْهُ إِلَيَّ (شرح) الکسب بضم کاف و سکون سین بی نقطه و بای یک نقطه کنجاره روغن عصاری و مراد
اینجا تفاله ایست که گلوله کرده شده در جای گوسفند و در بام ... مانند کنجاره ... بدال بی نقطه و فا
و ه تحتانیه مضارع مجهول باب نصر است ... مخلوط کردن ... و مانند آن ... مصدر باب نصر ...
بر سر کسی رفتن (متن) روایت است از ابراهیم بن محمد طاهری گفت بیمار شد متوکل از دملی که بیرون آمد در
بدن او و نزدیک شد از آن بهلاکت پس جرات نکرد هیچ یک که دست کند ... نیشتری پس نذر کرد
مادر متوکل که اگر عافیت داده شود ... سوی ابوالحسن ثالث علی بن محمد مالی عظیم از مال خود
و گفت متوکل را فتح بن خاقان کاش میفرستادی سوی این مرد پس میطلبیدی ... و علاجی
... خالی نیست از اینکه باشد نزد او علاجی که ... دفع میشود ... پس متوکل پیغام
فرستاد سوی امام و بیان کرد برای او ... خود را پس امام ... پیغام
باینکه گرفته شود ... گوسفند پس مخلوط کرده شود ... گذاشته شود
بر ... برگشت پیغام آورنده و خبر داد ایشان را شروع کردند اهل مجلس ...
در مجلس اهل ... استهزا میکردند از سخن امام پس گفت متوکل را فتح ... قسم که دانا تر
بآنچه گفته امتحان کنید و حاضر کرده شد آن ... و ساخته شد ... چنانچه گفته بود و گذاشته
شد بر دمل پس غلبه کرد بر او خواب و ساکن شد درد دمل بعد از آن گشوده شد و بیرون آمد از آن
ماده که بود در آن و خوشخبری داده شد مادر متوکل بصحت او پس فرستاد سوی امام علیه السلام
ده هزار دینار ... بعد از آن برخاست متوکل از ... پس ... بطحائی علوی
... مالها و سلاح ... فرستاده میشود سوی ابوالحسن پس متوکل گفت سعید ...
... و بیار سوی من (اصل) قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ
مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي سَعِيدٌ الْحَاجِبُ صِرْتُ إِلَى دَارِهِ بِاللَّيْلِ وَمَعِي سُلَّمٌ فَصَعِدْتُ السَّطْحَ فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلَى
بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ فَنَادَانِي يَا سَعِيدُ مَكَانَكَ حَتَّى يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ
فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِي بِشَمْعَةٍ فَنَزَلْتُ فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ وَقَلَنْسُوَةٌ مِنْهَا وَسَجَّادَةٌ عَلَى حَصِيرٍ
بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمْ أَشُكَّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فَقَالَ لِي دُونَكَ الْبُيُوتَ فَدَخَلْتُهَا وَفَتَّشْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا شَيْئًا
وَوَجَدْتُ الْبَدْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ وَكِيسًا مَخْتُومًا وَقَالَ لِي دُونَكَ الْمُصَلَّى فَرَفَعْتُهُ

(margin notes:)
معتصم بن هرون
نفیع مرده
مسکین بینوا ... گفت ... مردمان که ساکن مدینه اند
واجب الوقوع ... داعی ...
حجره ... در نظر ...
نور رسیده
زبونترک ... سرای ... گفت ... اعتقاد ... بسرای ...
امر نمی
کار ... درین شهر
فضل
گفت
پروانه ... دیگر ...
آمد

ثمّ بحثت سنة في جفن غير ملبس فأخرجت ذلك وبعثت إليه فلمّا نظر إلى خاتم أبي على البدرة
بعث إليها فخرجت إليه فأخبر في نفسي ثمّ إلى قبة أنكا قالت له كنت قد نذرت في علّة
لما أيست منك ان عوفيت حملت إليه من عشرة آلاف دينار فحملته إليه وجاء على الكيس
الآخر فأذن فيه أن لا أدبر دينار فنعت إلى البدرة بجرزة اخرى وأمر في جمل ذلك إليه فحمله وازداد
الشيخ والكيسين وقلت له يا سيدي عزّ عليّ فقال لي سيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون
شرح السجاده بفتح سین منقوطه و تشدید جیم حصیری بافته شده از برگ خرما که بر آن سجده میکنند
در نماز و آن لفظ رومی آری است و کلمه اسم فعل است البدره بفتح بای یکنقطه و سکون دال بینقطه
و را بینقطه کیسه از پوست که در آن ده هزار دینار یا درهم باشد و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] گفت ابراهیم بن محمد [illegible] رفتم بسوی سرای ابو الحسن [illegible]

[illegible]

شعرا که البته خواهم بهشت دانست [illegible] بازگشت میکنند بسوی
الله تعالی یحز احمد من علی بن محمد النوفلی قال قال لي محمد بن الفرج ان ابا الحسن كتب اليه يا محمد اجمع
امرك وخذ حذرك قال فانا في جمع امري لست ادري ما كتب به الي حتى ورد على رسول
حملني من مصر مقيدا وضرب على كل ما املك وكنت في الحبس ثماني سنين ثم ورد علي منه في الحبس
كتاب فيه يا محمد لا تنزل في ناحية الجانب الغربي فقرات الكتاب فقلت يكتب الي بهذا وانا في
الحبس ان هذا لعجب فما مكثت ان خلى عني والحمد لله شرح ناحية بالتنوين است الجانب منصوب بمفعول
مقدر است بتقدير الزم الجانب الغربي و آن عبارت از شام است و ادخال الف لام بر الجانب اشعار
بتقویت مذهب کوفیین است در سوره قصص و ما كنت بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى الامر که از قبیل
اضافه موصوف بصفت است بی تاویل یعنی روایت است از علی بن محمد نوفلی گفت که گفت مرا محمد بن فرج که ابو
الحسن ثالث علیه السلام نوشت بسوی او که ای محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

و قبضه از آزار بر کوبی را امام ... کرده و در مکتوبی به متوکل نوشته که دعوی امامت میکند و اراده خروج
دارد و امام ... مکتوبی به متوکل نوشت در اظهار تکذیب و عداوت و آزار کردن عبد الله امام را
و متوکل این مکتوب را در جواب امام نوشت من یحیی منقلب ... با خذت الحرب بفتح حاء بی نقطه و
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
مکتوب متوکل را بسوی ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام از یحیی بن هرثمه در سال دویست و چهل و سه
و این صورت آنست بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد از ثنا و دعا پس بدرستی که متوکل شناسا است
برشته تو رعایت کننده است خویشی ترا با رسول الله علیه السلام تمام کننده است حق ترا و خود قرار داده است
از کارها در حق تو و در حق خانه و اولاد تو آنچه را که اصلاح کرده بمعنی که البته اصلاح میکند الله تعالی
بآن حال تو و حال اهل بیت ترا و ثابت کرد بآن عزت تو و عزت اهل بیت ترا و داخل کرد برکت و ایمنی را
بر تو و بر ایشان میطلبد متوکل بآنچه مذکور شد رضای صاحب کل اختیار خود را و بجا آوردن آنچه را که
واجب لازم کرده الله تعالی برما در حق تو و در حق ایشان و بتحقیق مصلحت دیده متوکل برکردن عبد الله
بن محمد را از آنچه اختیار داده بود مر او را از کار جنگ و نماز در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله اما نیست
چونکه بوده بر حالی که ذکر کردی در مکتوب خود که ناشناسا است او بحق تو و سبک شمردن او بقدر
تو باشد و از ... نزد ... چیزی بود که عیب ... کرد ترا بآن و نسبت داد ترا بسوی آن
که کاری باشد که بتحقیق دانسته متوکل بری بودن ترا از آن و درستی قصد ترا در ترک اراده
آن و اینکه تو مهیا نکردی خود را برای آن و بتحقیق صاحب اختیار کرد متوکل در آنچه صاحب اختیار بود
در آن عبد الله بن محمد که شناسا تر ... است محمد بن الفضل را و امر کرد محمد بن الفضل را بگرامی داشتن
و تعظیم تو و قبول امر تو و ... و نزدیکی جستن بسوی الله تعالی و بسوی متوکل بآنچه مذکور
متن و امیر المؤمنین مشتاق الیک یحب احداث العهد بک والنظر الیک فان نشطت لزیارته والمقام
قبله ما رأیت شخصت ومن اخترت من اهل بیتک ومالک وحشمک علی مهلة وطمأنینة ترحل اذا
شئت وتنزل اذا شئت وتسیر کیف شئت وان احببت ان یکون یحیی بن هرثمة مولی امیر المؤمنین ومن معه
من الجند مشیعین لک یرحلون برحیلک ویسیرون بمسیرک فالامر فی ذلک الیک حتی توافی
امیر المؤمنین فما احد من اخوته وولده واهل بیته وخاصته الطف منه منزلة ولا احمد له
اثرة ولا هو لهم انظر ~~[illegible]~~ وعلیهم اشفق وبهم ابر والیهم اسکن منه الیک والسلام

ورحم

ورحمة الله وبرکاته وکتب ابراهیم بن العباس وصلی الله علی محمد وآله وسلم شرح ما دام
... اسم ... الطف و احمد و انظر و اشفق و ابر و اسکن ... بفتح
افعل التفضیل ... و منصوب ... و اول ... دوم و سوم ... میشود و چهارم
... و پنجم ... و ششم ... میشود و ... و حرف اول آن
محذوف است برای اختصار و اکتفا بآنچه در ششم مذکور است پس تقدیر کلام اینست الطف منه منزلة منک
ولا احمد اثرة منک له ولا هو لهم انظر منه لک وعلیهم اشفق منه علیک وبهم ابر منه بک و مخفی نماند که این
در صورت موافقت در تقدیر جایز است و در صورت اختلاف در تقدیر قبیح است و از اقترانات ...
و ... الطف ... اسم مفعول است بمعنی محمود تر یعنی و متوکل مشتاق تو است و دوست
... تازه کند عهد ... ترا و التفات بسوی تو پس اگر میل کنی بزیارت او ... نزد او
... بیرون می آیی ... که دوست داشتی از خانه زاده خود و دوستان خود
... با آهستگی و آرام براه می آیی ... هر گاه که خواهی ... خواهی و
حرکت میکنی ... خواهی و اگر میل داشته باشی که باشند یحیی بن هرثمه غلام متوکل و جمعی که با او هستند
از لشکر رفیقان برای تو براه افتند براه افتادن تو و حرکت کنند بحرکت تو پس اختیار در آن بسوی
تست تا وقتی که ... متوکل ... که از برادران متوکل و فرزندان او و خانه زاده او و خصوصان او
نزدیکتر بسوی متوکل ... از تو ... نیست برای او ... صفت
کمال از تو برای او ... متوکل برای ایشان ... از او برای تو ...
از او بر تو ... از او ... بسوی ایشان ...
و سلام بر تو باد و رحمت الله تعالی و برکات او ... ابراهیم بن العباس و صلوة کند
... و آل او و سلام کند متن ... کان المتوکل ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... القصاب بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه و الف ... باء ...
... بفتح میم بی نقطه و تشدید زای با نقطه و الف ... بی نقطه ...

و هر دو اینجا مناسب است و الناس مبتدا است ... یا و الناس معطوف بر ... است ...
متعلق ... است شرح ... متوکل ... مصاحبان خود را ... عالیست شما را ... برای من ...
بتحقیق ... کار ... مراد امام علی نقی علیه السلام است امتناع کرد ...
با من ... مصاحبت کند ... از او ... در ... مصاحبت ... که او ...
... تکلیف ... پس گفته متوکل ... پس اگر ... یابی ... پس این ...
... و ... مالی ...
... شراب ... متوکل گفت ... بسوی او ...
... بسبب او ... مردمان ... این کارها میکند ... نامشته ...
... میکند و ... پس نوشته ... بسوی موسی ... که ...
... استقبال کردند او را ... مردمان ...
... متوکل ...
... خوب ...
... بسوی او ... عطا میکند او را ... و در روز اول ...
خوب ... زیارت کند او را متوکل در آن منزل متن فلما وافی موسی تلقاه ابو الحسن علیه السلام فی قنطرة
وصیف وهو موضع یتلقی فیه القادمون فسلم علیه ووفاه حقه ثم قال له ان هذا الرجل قد
احضرک لیهتکک ویضع منک فلا تقر له انک شربت نبیذا قط فقال له موسی فاذا کان دعانی
لهذا فما حیلتی قال فلا تضع من قدرک ولا تفعل فانما اراد هتکک فابی علیه فکرر علیه فلما رای انه
لا یجیب قال له اما ان هذا مجلس لا تجمع انت وهو علیه ابدا فاقام ثلاث سنین یبکر کل یوم فیقال
له قد تشاغل الیوم فروح فیروح فیقال قد سکر فبکر فیبکر فیقال شرب دواء فما زال علی هذا
ثلاث سنین حتی قتل المتوکل ولم یجتمع معه علی شراب شرح ... استقبال
کرد او را امام علی نقی علیه السلام ...
... سلام کرد بر موسی ... حاضر کرده ترا ... ترا ...
... تا مبادا ... شراب ...
... پس گفت ...

او ... و طلب مصاحبت او ... کردی ...
... امتناع کرد ... امام ...
... امام ... که این مجلس که طلب ...
... بسیار ...
... متوکل ...
...
... متوکل ... متن علی بن محمد عن
علی قال اخبرنی زید بن علی بن الحسین بن زید قال مرضت فدخل الطبیب علی لیلا فوصف لی دواء
بلیل آخذه کذا وکذا یوما فلم یمکنی فلم یخرج الطبیب من الباب حتی ورد علی نصر بقارورة فیها
ذلک الدواء بعینه فقال لی ابو الحسن یقرئک السلام ویقول لک خذ هذا الدواء کذا وکذا یوما فاخذته
فشربته فبرئت قال محمد بن علی قال لی زید بن علی یابی الطاعن این الغلاة عن هذا الحدیث شرح
...
...
...
...
...
... کرد برای من ...
...
...
... امام علی نقی ...
... کرد ...
...
...
...
معلوم ایشان میشود ... از قرآن ... باب مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام شرح این باب ... است که نسبت دارد بولادت امام حسن
عسکری علیه السلام و در این مجلس کلام مصنف ... کلام مصنف متن ولد علیه السلام ...

سنة اثنتين وثمانين ومائتين وقبض عليه السلام يوم الجمعة لثمان ليال خلون من شهر ربيع الاول سنة
ستين ومائتين وهو ابن ثمان وعشرين سنة ودفن في داره في البيت الذي دفن فيه ابوه [illegible]
[illegible] ولادت در زمان معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن
منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که هشتم است از عباس و هشتم است از خلفای عباسیه
و وفات در زمان معتمد احمد بن جعفر متوکل بوده [illegible] زاده شد امام حسن عسکری علیه السلام در ماه ربیع الآخر
[illegible] در روز جمعه وقتی که هشت شب گذشته بود از ماه ربیع الاول
سال دویست و شصت هجری [illegible] و مدفون شد در سرای خود در خانه که
مدفون شد دران پدرش [illegible] کان احمد بن عبید الله بن
خاقان على الضياع والخراج بقم فجرى في مجلسه يوما ذكر العلوية [illegible]
[illegible]

گر کسی با وجود اطلاع بر محکمات قرآن قائل شود بامامت کسی که بیرای ظن میکند در احکام در مقابل امامی که شنوا و ربو
محکمات قرآن که در انها نهی از اختلاف از روی ظن است دلالت بر امامت او میکند و احکام او از
روی علم است نه ظن المدی [illegible] روش سلوک [illegible]
[illegible]
[illegible]
یعنی بود احمد بن عبید الله بن خاقان متصدی املاک خالصه دیوانی و وزیر مال و حجابت دیوانی در قم پس که گذشت در
مجلس او روزی یاد اولاد علی و اختلاف مذاهب ایشان که بعضی امامیه اند و بعضی کیسانیه و بعضی زیدیه و بعضی
فطحیه و بعضی اسماعیلیه و بعضی واقفیه اشارت بدین است که مرا نهی از اختلاف میکنند و خود
دران کار رفته و مائل شده از انکه مراد باختلاف که منهی عنه است اختلافی است که از طرفی باشد که حکم [illegible]
شده و دران طرف چنانچه بیان شد در شرح حدیث [illegible] دوسوم باب صد و [illegible] این در زمره شیعه امامیه است
و بود احمد بن عبید الله متعصب در عداوت صاحبان پس از ان گفت ندیدم و نشناختم از سامرای [illegible]
علی بن ابی طالب مثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا در روش او و کمال خود بودن او و عفت او و وزیری او
و گرامی بودن او نزد اهل خانه و ادۀ خود و سایر بنی هاشم و در تقدیم ایشان او را بر صاحبان سن از جمله
ایشان و صاحبان شرف دنیا [illegible] سرداران و وزیران و جمیع مردمان [illegible] که ایشان نیز مانند خاندان
واده او و سایر بنی هاشم تقدیم او میکردند بر صاحبان سن و بزرگی دنیا [illegible]
بودم روزی ایستاده بر سر پدرم و آن روز نشستن او برای دیوان مردمان بود [illegible] روز
و پیش از شروع در دیوان بود [illegible] داخل شوند بر پدرم ملازمان او ابو محمد بن الرضا در [illegible]
پس پدرم از روی اضطراب گفت [illegible] رخصت دخول دهید او را پس تعجب کردم از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نشست بعد بران جای نماز و نشست پدرم در پهلوی او [illegible] روی خود [illegible] کرد گفتگو میکرد
با او و میگفت او را فدای تو شوم [illegible]
پس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو محمد را [illegible]
[illegible]

[illegible] محتاج میشد بان مصلحت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعض
یعنی پس گفت احمد بعض جماعتی که حاضر مجلس او بودند از جمله اشعریان ای ابوبکر پس چیست حال
برادرش جعفر مراد جعفر کذاب است پس احمد گفت وکیست جعفر تا سؤال کرده شود از احوال او
یا بر تقدیری که سؤال کرده شود در پهلوی حسن درآورده شود در سؤال جعفر آشکارا کننده فسق
خودست زنا کننده است بی پروا است بغایت آشامنده شراب است کم قدر ترین کسانی
که دیدم ایشان را از جمله مردان و پرده دریده ترین کسی است که دیدم ایشان را برای خودش بی ننگی که پرده
خود را بغایت میدرد سبک عقل است خوار است در حد ذات خود چه جای کسی که تابع او شود اصل
وَلَقَد وَرَدَ عَلَی السُّلطانِ وَاَصحابِهِ فی وَقتِ وَفاةِ الحَسَنِ بنِ عَلیٍّ ما تَعَجَّبتُ مِنهُ وَما ظَنَنتُ اَنَّهُ یَکُونُ وَ
ذلِکَ اَنَّهُ لَمّا اعتَلَّ بَعَثَ اِلی اَبی اَنَّ ابنَ الرِّضا قَد اعتَلَّ فَرَکِبَ مِن ساعَتِهِ فَبادَرَ اِلی دارِ الخِلافَةِ
ثُمَّ رَجَعَ مُستَعجِلاً وَمَعَهُ خَمسَةٌ مِن خَدَمِ اَمیرِ المُؤمِنینَ کُلُّهُم مِن ثِقاتِهِ وَخاصَّتِهِ فیهِم نِحریرٌ فَاَمَرَهُم
بِلُزومِ دارِ الحَسَنِ وَتَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَحالِهِ وَبَعَثَ اِلی نَفَرٍ مِنَ المُتَطَبِّبینَ فَاَمَرَهُم بِالاِختِلافِ اِلَیهِ
وَتَعاهُدِهِ صَباحاً وَمَساءً فَلَمّا کانَ بَعدَ ذلِکَ بِیَومَینِ اَو ثَلاثَةٍ اُخبِرَ اَنَّهُ قَد ضَعُفَ فَاَمَرَ المُتَطَبِّبینَ
بِلُزومِ دارِهِ وَبَعَثَ اِلی قاضِی القُضاةِ فَاَحضَرَهُ مَجلِسَهُ وَاَمَرَهُ اَن یَختارَ مِن اَصحابِهِ عَشَرَةً مِمَّن
یُوثَقُ بِهِ فی دینِهِ وَاَمانَتِهِ وَوَرَعِهِ فَاَحضَرَهُم فَبَعَثَ بِهِم اِلی دارِ الحَسَنِ وَاَمَرَهُم بِلُزومِهِ لَیلاً وَنَهاراً
فَلَم یَزالوا هُناکَ حَتّی تُوُفّیَ فَصارَت سُرَّ مَن رَأی ضَجَّةً واحِدَةً شرح در عبارت عامل ورود
ضمیر مفرد راجع بعبارت مشار الیه ذلک مصدر ورود است ضمیر انه ضمیر شأن است و ضمیر راجع بحسن بن علی است
ضمیر اعتل راجع بحسن بن علی است ضمیر بعث راجع بسلطان است نحریر بکسر نون و سکون حاء بنقطه و کسر را
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه نام خادمی از خادمان معتمد است که اسم اصلیش براد بوده
یعنی و هر آینه بتحقیق وارد شد بر پادشاه و یاران او در وقت وفات حسن بن علی واقعه که تعجب کردم
از آن واقعه و گمان نداشتم که آن واقعه بفعل می آید مراد چه واقعه است آن پادشاه و یاران او در طلب
پسر حسن بن علی است که هر چند سعی بیشتر کردند کمتر باو رسیدند و هنوز تا حال در کار ند و آن واقعه این است
که شأن این است که چون بیمار شد حسن بن علی پادشاه برای طلب کسی را فرستاد بسوی پدرم که ابن
الرضا بتحقیق بیمار شد نقلیست که معتمد او را مسموم کرده بود و بیمار شد پس پدرم سوار شده
همان ساعت پس شتاب کرد تا خانه خلیفه پس از آن برگشت بغایت شتابان و با او پنج کس از خادمان
معتمد بودند همه ایشان از امنا و یاران او و مخصوصان او بودند در آنجمله بود نحریر خادم معتمد که استاد دیگر
خادمان نزد او بود پس امر کرد پدرم آن پنج کس را بماندن در خانه حسن و خبر گیری خبر حسن و حال او

ابعام

طلب کسی را فرستاد بسوی جمعی را از طبیبان حاذق پس امر کرد ایشان را با آمد و رفت بسوی حسن
بن علی و وارسیدن حال او در صبح و شام پس چونکه شد بعد از آن بدو روز یا سه روز خبر داده
شد پدرم که او بتحقیق ضعیف شده از بیماری پس امر کرد آن طبیبان حاذق را بماندن در خانه حسن بن علی و
برای طلب کسی را فرستاد بسوی قاضی بزرگ قاضیان پس حاضر کرد آن قاضی را در مجلس خود و امر
کرد آن قاضی را که برگزیند از یاران خود ده کس را از جمله جمعی که مردمان اعتماد داشته باشند در
دین ایشان و امانت ایشان و پرهیزکاری ایشان پس آن قاضی حاضر کرد ایشان را پس فرستاد
پدرم ایشان را بسوی خانه حسن و امر کرد ایشان را بماندن در آن خانه شب و روز پس ماندند آنجا
تا وفات یافت پس گردید سامرا یک آواز از فغان و ناله خلایق اصل وَبَعَثَ السُّلطانُ اِلی دارِهِ
مَن فَتَّشَها وَفَتَّشَ حُجَرَها وَخَتَمَ عَلی جَمیعِ ما فیها وَطَلَبوا اَثَرَ وَلَدِهِ وَجاؤوا بِنِساءٍ یَعرِفنَ الحَملَ فَدَخَلنَ عَلی جَواریهِ
یَنظُرنَ اِلَیهِنَّ فَذَکَرَ بَعضُهُنَّ اَنَّ هُناکَ جارِیَةً بِها حَملٌ فَجُعِلَت فی حُجرَةٍ وَوُکِّلَ بِها نِحریرٌ الخادِمُ
وَاَصحابُهُ وَنِسوَةٌ مَعَهُم ثُمَّ اَخَذوا بَعدَ ذلِکَ فی تَهیِئَتِهِ وَعُطِّلَتِ الاَسواقُ وَرَکِبَت بَنو هاشِمٍ وَالقُوّادُ
وَاَبی وَسائِرُ النّاسِ اِلی جَنازَتِهِ فَکانَت سُرَّ مَن رَأی یَومَئِذٍ شَبیهاً بِالقِیامَةِ شرح ضمیر فرستاد پادشاه
کسی را که معتمد باشد بسوی سرای حسن بن علی عسکری که کاوش کنند آن سرا را و کاوش کنند اندرون خانه‌ها و مهر
کردند بر هر چه در آن سرا بود و جست و جو کردند پی پسرش را و آوردند زنانی را که می‌شناختند آبستنی را
پس داخل شدند آن زنان بر کنیزان حسن بن علی نظر میکردند آن زنان بسوی کنیزان که آیا کسی از
ایشان آبستن است پس مذکور کرد بعض آن زنان که اینجا کنیزیست که آبستن است یعنی که زنان
دیگر منکر آبستنی او بودند پس کرده شد آن کنیز بمحض احتمال آبستنی در حجره و موکل شد بآن کنیز نحریر خادم
و تابعان او و زنان نیز با ایشان موکل شدند بعد از آن شروع کردند بعد از آن احتیاطها در مهیا گیری حسن بن
علی یعنی تغسیل و تکفین او و بسته شد بازارها و سوار شدند از خانه‌های خود بنو هاشم و سرداران لشکر
و پدر من و باقی مردمان بسوی نعش او پس گشته شد سامرا در آن روز مانند قیامت اصل فَلَمّا فَرَغوا مِن تَهیِئَتِهِ بَعَثَ السُّلطانُ
اِلی اَبی عیسَی بنِ المُتَوَکِّلِ فَاَمَرَهُ بِالصَّلاةِ عَلَیهِ فَلَمّا وُضِعَتِ الجَنازَةُ لِلصَّلاةِ عَلَیهِ دَنا اَبو عیسی مِنهُ فَکَشَفَ
عَن وَجهِهِ فَعَرَضَهُ عَلی بَنی هاشِمٍ مِنَ العَلَوِیَّةِ وَالعَبّاسِیَّةِ وَالقُوّادِ وَالکُتّابِ وَالقُضاةِ وَالمُعَدَّلینَ وَقالَ هذا
الحَسَنُ بنُ عَلیِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ الرِّضا ماتَ حَتفَ اَنفِهِ عَلی فِراشِهِ حَضَرَهُ مَن حَضَرَهُ مِن خَدَمِ اَمیرِ المُؤمِنینَ وَثِقاتِهِ
فُلانٌ وَفُلانٌ وَمِنَ القُضاةِ فُلانٌ وَفُلانٌ وَمِنَ المُتَطَبِّبینَ فُلانٌ وَفُلانٌ ثُمَّ غَطّی وَجهَهُ وَاَمَرَ بِحَملِهِ فَحُمِلَ مِن
وَسَطِ دارِهِ وَدُفِنَ فِی البَیتِ الَّذی دُفِنَ فیهِ اَبوهُ شرح الحتف بفتح حاء بی نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و فا

سرای م
جمیع
آنسرا را م
والقوادم

وآن منصوب و مفعول مطلق برای نوع است و مراد بحتف الف مردن بأجل خود بی کشتن است باعتبار اینکه
علامت آن در بینی او ظاهر میشود یعنی پس چون فارغ شدند از غسل و تکفین او فرستاد پادشاه
بسوی ابوعیسی پسر متوکل پس امر کرد او را بنماز بر حسن بن علی پس چون گذاشته شد نعش در محل حاضر برای
برای نماز بر او نزدیک شد ابوعیسی بنعش او پس گشود پرده از روی او پس وا نمود کرد او را بر بنی هاشم
از اولاد علی و عباس و سرداران و نویسندگان و قاضیان و جمعی که مردمان اعتقاد عدالت ایشان داشتند
و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است مرد بأجل طبیعی بر جامه خواب خود حاضر بودند نزد او در وقت مردن جمعی
که حاضر بودند در خانه او از جمله خادمان معتمد و استادان او فلان و فلان و از جمله قاضیان فلان و فلان
و از جمله طبیبان حاذق فلان و فلان بعد از آن پوشید روی او را امر کرد برداشتن او را از میان حجره او
و مدفون شد در خانه که مدفون شد در آن پدرش اصل فَلَمّا دُفِنَ اَخَذَ السُّلطانُ وَالنّاسُ فی طَلَبِ
وَلَدِهِ وَکَثُرَ التَّفتیشُ فِی المَنازِلِ وَالدّورِ وَتَوَقَّفوا عَن قِسمَةِ میراثِهِ وَلَم یَزَلِ الَّذینَ وُکِّلوا بِحِفظِ الجارِیَةِ
الَّتی تُوُهِّمَ عَلَیهَا الحَملُ لازِمینَ حَتّی تَبَیَّنَ بُطلانُ الحَملِ فَلَمّا بَطَلَ الحَملُ عَنهُنَّ قُسِّمَ میراثُهُ بَینَ اُمِّهِ
وَاَخیهِ جَعفَرٍ وَادَّعَت اُمُّهُ وَصِیَّتَهُ وَثَبَتَ ذلِکَ عِندَ القاضی وَالسُّلطانُ عَلی ذلِکَ یَطلُبُ اَثَرَ وَلَدِهِ شرح
وصیته اضافه مصدر بمفعول است [illegible]
[illegible]
[illegible] والسلطان مبتدا است خبر بجمله است و متعلق است بتطلب اشاره بآنچه ذلک ثبوت دعوی
وصیت است تطلب خبر مبتدا است [illegible]
[illegible] یعنی پس چون مدفون
شد باز شروع کردند پادشاه و مردمان در جستجوی پسر حسن بن علی و بسیار شد کاویدن در خانه‌ها
کنیزان و حجره‌های مردمان و خودداری کردند از قسمت میراث او و همه آنجماعت که موکل شده بودند
بنگاهداری آن کنیزی که خیال کرده شده بود براو آبستنی بجای خود تا ظاهر شد نابود بودن آبستنی
پس چون ظاهر شد نابود شدن آن آبستنی از کنیزان او قسمت کرده شد میراث او میان مادر او و برادرش جعفر
[illegible] با وجود مادر برادر را میراث نمی‌دهند و آنرا تعصب [illegible] و دعوی کرد مادر حسن بن
علی وصی بودن او را [illegible]
[illegible]
[illegible]

وقتی م
و اولاد م
[illegible] وصیت ام برای پسرش [illegible]
بصیغه مضارع غایب معلوم از تفعیل م
و در این صورت مادر را ربع میراث میدهند و برادر را دو ثلث میدهند م

ای پسر حسن اصل فَجاءَ جَعفَرٌ بَعدَ ذلِکَ اِلی اَبی فَقالَ اجعَل لی مَرتَبَةَ اَخی وَاُوصِلُ اِلَیکَ فی کُلِّ سَنَةٍ
عِشرینَ اَلفَ دینارٍ فَزَبَرَهُ اَبی وَاَسمَعَهُ وَقالَ لَهُ یا اَحمَقُ السُّلطانُ جَرَّدَ سَیفَهُ فِی الَّذینَ زَعَموا
اَنَّ اَباکَ وَاَخاکَ اَئِمَّةٌ لِیَرُدَّهُم عَن ذلِکَ فَلَم یَتَهَیَّأ لَهُ ذلِکَ فَاِن کُنتَ عِندَ شیعَةِ اَبیکَ وَ
اَخیکَ اِماماً فَلا حاجَةَ بِکَ اِلَی السُّلطانِ اَن یُرَتِّبَکَ مَراتِبَهُما وَلا غَیرِ السُّلطانِ وَاِن لَم تَکُن عِندَهُم بِهذِهِ المَنزِلَةِ لَم تَنَلها بِنا وَاستَقَلَّهُ
اَبی عِندَ ذلِکَ وَاستَضعَفَهُ وَاَمَرَ اَن یُحجَبَ عَنهُ فَلَم یَأذَن لَهُ فِی الدُّخولِ عَلَیهِ حَتّی ماتَ اَبی وَ
خَرَجنا وَهُوَ عَلی تِلکَ الحالِ وَالسُّلطانُ یَطلُبُ اَثَرَ وَلَدِ الحَسَنِ بنِ عَلیٍّ شرح پس آمد جعفر بعد از آن
بسوی پدرم پس گفت بگردان برای من منصب برادرم را و میرسانم بسوی تو هر سالی بیست هزار دینار طلا
پس منع کرد او را پدرم و دشنام داد او را و گفت او را ای کودن پادشاه برهنه کرده شمشیر خود را
در جمعی که دعوی کردند که پدر تو و برادر تو امامانند با مبالغه که بیابد از آن جماعت را گردانیدن
ایشان را از آن دعوی پس میسر نشده برای پادشاه آن مطلب پس اگر باشی نزد شیعه پدر خود و برادر
خود امام پس حاجت نیست ترا بسوی پادشاه که قرار دهد ترا در منصب ایشان پس اگر نباشی نزد شیعه
در ستی با آن امامت را ابد دما و کم قدر شمرد او را پدرم نزد آن گفتگو و ضعیف عقل شمرد او را و امر کرد
خود را که جعفر ممنوع شود از دخول مجلس پدرم پس رخصت نداد برای او در دخول بر پدرم تا مرد پدرم و بیرون
آمدیم ما از سامرا و جعفر بر همان خواری بود و پادشاه جست و جو میکرد پی پسر حسن بن علی را دوم اصل
کَتَبَ اَبو مُحَمَّدٍ علیه السلام اِلی اَبِی القاسِمِ اِسحاقَ بنِ جَعفَرٍ الزُّبَیرِیِّ قَبلَ مَوتِ المُعتَزِّ بِنَحوِ عِشرینَ
یَوماً اِلزَم بَیتَکَ حَتّی یَحدُثَ الحادِثُ فَلَمّا بَرَحَ کَتَبَ اِلَیهِ قَد حَدَثَ الحادِثُ فَما تَأمُرُنی فَکَتَبَ لَیسَ هذَا الحادِثُ
الحادِثُ الآخَرُ فَکانَ مِن اَمرِ المُعتَزِّ ما کانَ شرح المعتز بالله ابو عبدالله زبیر بن متوکل بن معتصم بن هارون
الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس دهم است از عباسی و سیزدهم است از
خلفای عباسیه در محرم سال دویست و پنجاه و دو خلیفه شد و در سال دویست و پنجاه و پنج ترکان
بحرم معتز درآمده پای او را گرفتند و [illegible] کشیدند و او فریاد میزد [illegible] بعد گفتند خود را از
خلافت خلع کن قبول کرد و از او مال بسیار گرفتند بعد از آن او را در خانه کرده در خانه را گل گرفتند
تا از گرسنگی و تشنگی هلاک شد یعنی نوشت امام حسن عسکری علیه السلام بسوی ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری
پیش از مردن معتز بیست روز تخمینا که از خانه خود بیرون میا تا حادث شود آنچه حادث شدنی است
پس چون گذشته شد آن ایام نوشت ابوالقاسم بسوی امام علیه السلام که بتحقیق حادث شد این حادثه پس چه میفرمایی مرا
که بیرون آیم یا نه پس امام علیه السلام نوشت که آنچه نوشته بودم این حادثه نیست آن حادثه دیگریست پس شد از کار معتز

برتبتیک مرتبتهما لا غیر السلطان
مراتبهم
اوصل منصوب بتقدیر ان بعد واو مسبوق بامر [illegible]
ونه غیر پادشاه م
قبل م
واین جوزی در قیقم اسم او را احمد گفته م
آنچه نشد م

سیوم اصل کتب الی رجل آخر بقتل ابن محمد بن داود قبل قتله بعشرة ایام فلما کان فی الیوم العاشر قتل شرح نوشت ابو محمد سوی یکی دیگر خبر کشته شدن پسر محمد بن داود که نام آن پسر عبد الله است پیش از کشته شدن آن پسر بده روز پس چون شد عبد الله در روز دهم کشته شد چهارم اصل
عن محمد بن ابراهیم المعروف بابن الکردی عن محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر قال ضاق بنا الامر فقال لی ابی امض بنا حتی نصیر الی هذا الرجل یعنی ابا محمد فانه قد وصف عنه سماحة فقلت تعرفه فقال ما اعرفه ولا رأیته قط قال فقصدناه فقال لی ابی فی طریقه ما احوجنا الی ان یأمر لنا بخمسمائة درهم مائتا درهم للکسوة ومائتا درهم للدقیق ومائة درهم للنفقة فقلت فی نفسی لیته امر لی بثلثمائة درهم مائة اشتری بها حمارا ومائة للنفقة ومائة للکسوة واخرج الی الجبل شرح روایت است از محمد بن ابراهیم که مشهور بابن الکردی است از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت تنگ آورد ما را کار معاش پس گفت مرا پدرم روانه شو با ما تا رویم سوی این مرد میخواهد باین اشارت امام حسن عسکری علیه السلم چه بدرستی که شان اینست که بتحقیق بیان کرده شده از او کرمی پس گفتم آیا آشنائی داری با او گفت آشنائی ندارم با او و ندیدم او را هرگز محمد بن علی گفت پس قصد کردیم او را پس پدرم گفت در راهی که میرفت چه محتاجیم سوی اینکه امر کند برای ما به پانصد درهم دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای آرد و صد درهم برای خرج متفرق پس گفتم در دل خود کاش او امر کند برای من سیصد درهم صد بخرم بآن دراز گوشی و صد برای خرج و صد برای لباس و بیرون میروم سوی کردستان که میان بغداد و تبریز است اصل قال فلما وافینا الباب خرج الینا غلامه فقال یدخل علی بن ابراهیم ومحمد ابنه فلما دخلنا علیه وسلمنا قال لابی یا علی ما خلفک عنا الی هذا الوقت فقال یا سیدی استحییت ان القاک علی هذه الحال فلما خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول ابی صرة فقال هذه خمسمائة درهم مائتان للکسوة ومائتان للدقیق ومائة للنفقة واعطانی صرة فقال هذه ثلثمائة درهم اجعل مائة فی ثمن حمار ومائة للکسوة ومائة للنفقة ولا تخرج الی الجبل وصر الی سوراء شرح سوراء بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و راء بی‌نقطه والف ممدوده و مقصوره موضعی است از توابع بغداد یعنی محمد بن علی گفت چون رسیدیم بدر خانه ابو محمد علیه السلم بیرون آمد سوی ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد که پسر او است پس چون داخل شدیم بر او و سلام کردیم گفت پدرم را که ای علی چه باعث دوری تو شد از ما تا این زمان پس گفت ای مهتر من شرم کردم از اینکه ملاقات کنم ترا بر این افلاس پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او پس داد پدرم را همیانی پس گفت این پانصد

درهم است دویست برای لباس و دویست برای آرد و صد برای خرج و داد مرا همیانی پس گفت این سیصد درهم است بگردان صد را در قیمت دراز گوشی و صد را برای لباس و صد را برای خرج و مرو سوی کردستان و برو سوی سوراء اصل فصار الی سوراء وتزوج بامرأة فدخله الیوم الف دینار ومع هذا یقول بالوقف فقال محمد بن ابراهیم فقلت له ویحک اترید امرا ابین من هذا فقال هذا امر قد جرینا علیه شرح پس رفت محمد بن علی سوی سوراء و کدخدائی کرد زنی پس حاصل مستغلات او امروز هزار دینار طلا است هر سال و با وجود این قایل میشود بمذهب واقفیه که میگویند امام موسی کاظم زنده است و مهدی موعود او است و امامت اثنا عشر بعد از او را قبول ندارد پس گفت محمد بن ابراهیم پس گفتم او را عجب حالی داری آیا میخواهی امری ظاهرتر از این بر امامت امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت این مذهب چیزیست که بتحقیق بر آن ایم برای مشکلات ترک آن پنجم اصل حدثنی ابو الحارث القزوینی قال کنت مع ابی بسر من رأی وکان ابی یتعاطی البیطرة فی مربط ابی محمد قال وکان للمستعین بغل لم یر مثله حسنا وکبرا وکان یمنع ظهره واللجام والسرج وقد کان جمع علیه الرواض فلم یکن لهم حیلة فی رکوبه قال فقال له بعض ندمائه یا امیر المؤمنین الا تبعث الی الحسن بن الرضا حتی یجیء فاما ان یرکبه واما ان یقتله فتستریح منه قال فبعث الی ابی محمد ومضی معه ابی فقال ابی لما دخل ابو محمد الدار کنت معه فنظر ابو محمد الی البغل واقفا فی صحن الدار فعدل الیه فوضع یده علی کفله قال فنظرت الی البغل وقد عرق حتی سال العرق منه ثم صار الی المستعین فسلم علیه فرحب به وقرب شرح المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس دهم است از خلفای عباسیه خلیفه شد در سنه اثنتین واربعین ومأتین و معتز او را خلع کرد در سال دویست و پنجاه و دو و امان داد و بعد از آن قتل او را کرد یعنی حکایت کرد مرا ابو الحارث قزوینی گفت بودم با پدرم در سامره و بود کار پدرم بیطاری در طویله امام حسن عسکری علیه السلم گفت و بود نزد مستعین استری که ندیده بودیم مثل او را در خوشی صورت و بزرگی و استر نمیگذاشت که کسی سوار آن شود و لجام کند و زین کند و بتحقیق مستعین جمع کرده بود برای آن استر رام کنندگان را پس نبود حیله برای ایشان در سواری آن گفت پس گفت مستعین را بعضی همنشینان ای امیر آیا نمیفرستی سوی حسن بن الرضا تا بیاید پس یا اینکه سوار شود استر را یا اینکه بکشد او را پس راحت میشوی از او گفت پس فرستاد مستعین سوی ابو محمد و رفت با او پدرم پس گفت پدرم که چون داخل شد ابو محمد در حیاط سرا بودم با او پس نظر کرد سوی استر بر حالی که ایستاده بود در صحن سرای

دست خود را بر کفل استر پدرم گفت پس نظر کردم سوی استر بر حالی که عرق کرده تا روان شد عرق از آن بعد از آن امام رفت سوی مستعین پس سلام کرد بر مستعین پس خوش آمدی گفت مستعین بامام و نزدیک خود نشانید اصل فقال یا ابا محمد الجم هذا البغل فقال ابو محمد لابی الجمه یا غلام فقال المستعین الجمه انت فوضع طیلسانه ثم قام فالجمه ثم رجع الی مجلسه وقعد فقال له یا ابا محمد اسرجه فقال لابی یا غلام اسرجه فقال اسرجه انت فقام ثانیة فاسرجه ورجع فقال له تری ان ترکبه فقال نعم فرکبه من غیر ان یمتنع علیه ثم رکضه فی الدار ثم حمله علی الهملجة فمشی احسن مشی یکون ثم رجع ونزل فقال له المستعین یا ابا محمد کیف رأیته فقال له یا امیر المؤمنین ما رأیت مثله حسنا وفراهة وما یصلح ان یکون مثله الا لامیر المؤمنین قال فقال یا ابا محمد فان امیر المؤمنین قد حملک علیه فقال ابو محمد لابی یا غلام خذه فاخذه ابی فقاده شرح هملجه بفتح هاء و سکون میم و فتح لام و جیم نوعی است از رفتار یعنی پس مستعین گفت ای ابو محمد لجام کن این استر را پس گفت ابو محمد پدرم را لجام کن آن را پس گفت مستعین که تو لجام کن آن را پس امام طیلسان خود را بر جای گذاشت و برخاست پس لجام کرد استر را بعد از آن برگشت سوی جای خود و نشست پس مستعین گفت او را ای ابو محمد زین کن آن را پس امام گفت پدرم را ای پسر زین کن آن را پس مستعین گفت تو زین کن آن را پس برخاست بار دوم پس زین کرد استر را و برگشت پس مستعین گفت او را که رای تو چه است که سوار شوی آن را پس امام گفت آری پس سوار شد استر را بی آنکه سرکشی کند بعد از آن دوانید آن را در صحن حیاط بعد از آن واداشت استر را بر هموار دی در رفتار پس رفت بهترین رفتاری که در استر میباشد بعد از آن برگشت پس فرود آمد پس گفت او را مستعین ای ابو محمد چون دیدی استر را پس گفت ای فلان ندیدم مثل آن را باعتبار خوشی صورت و خوش رفتاری و لایق نیست مثل آن مگر برای فلان پدرم گفت پس مستعین گفت ای ابو محمد بدرستی که فلان بتحقیق سوار کرد ترا بر آن یعنی که تو بخشیده شد تا سواری بر آن کنی پس گفت ابو محمد پدرم را که ای پسر بگیر استر را پس گرفت استر را پدرم پس کشید آن را ششم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد الحاجة فحک بسوطه الارض قال واحسبه غطاه بمندیل واخرج خمسمائة دینار فقال یا ابا هاشم خذ واعذرنا شرح روایت است از ابو هاشم جعفری گفت شکایت بردم سوی امام حسن عسکری علیه السلم بی چیزی را پس خراشید تازیانه خود زمین را ابو هاشم گفت و گمان دارم او را که آن موضع را پوشانید بدستمالی و بیرون آورد پانصد دینار طلا پس گفت ای ابو هاشم بگیر و معذور دار ما را

که مصلحت که پیش از این یا زوده تر از ان دیدیم هفتم اصل من ابی علی المطهر انه کتب الیه من القادسیة یعلمه انصراف الناس وانه یخاف العطش فکتب علیه السلم امضوا فلا خوف علیکم ان شاء الله فمضوا سالمین والحمد لله رب العالمین شرح روایت است از ابو علی مطهر که او نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلم در قادسیه اعلام میکرد او را که مردمان امسال منع از بیت الله کرده اند و اینکه از شدت گرمای امسال میترسند از تشنگی در بیابان راه مکه پس امام نوشت سوی او که قافله که منع از بیت کرده بودند که روانه شوید چیز ترسی نیست بر شما ان شاء الله پس رفتند بسلامت والحمد لله رب العالمین هشتم اصل عن علی بن محمد بن ابراهیم المعروف بابن الکردی عن محمد بن علی بن ابراهیم ... شکی ذلک الیه فکتب الیه تکفون ذلک ان شاء الله تعالی فخرج الیهم فی نفر یسیر والقوم یزیدون علی عشرین الفا وهو فی اقل من الف فاستباحهم

~~شرح من آل جعفر ... ~~

~~الجعفری ... ~~

و فتح باء و کسر نقطه دار است نکوئی ... معارج ... مساف ... اسپاه جمع جاء بی‌نقطه و الف و حاء منقطه است یعنی فرود آمد ... که از اولاد جعفر طیار ... برای جنگ جماعتی که طاقت نبود جعفر را بجنگ ایشان پس نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلم شکایت میکرد آن بلا را که جمعی قلیل و دشمن بسیار و ورد ما را گرفته اند و ما حصاری که گریخته ایم پس امام نوشت سوی او که برطرف میکرد امام آن بلا را ان شاء الله تعالی پس از حصار بیرون آمد با جمعی قلیل بر حالی که آن دشمنان زیاده بر بیست هزار بودند و او با جمعی کمتر از هزار بود پس مستاصل کرد دشمنان را نهم اصل حبس ابو محمد عند علی بن نارمش وهو انصب الناس واشدهم علی آل ابی طالب وقیل له افعل به وافعل فما اقام الا یوما حتی وضع خدیه له وکان لا یرفع بصره الیه اجلالا واعظاما فخرج من عنده وهو احسن الناس بصیرة واحسنهم فیه قولا شرح نارمش بنون و الف و راء و دو نقطه در پایین و الف و فتح راء بی‌نقطه و کسر میم و شین با نقطه نام یکی از ترکانست که در آن زمان تسلط داشتند و اصل آن بمعنی امر کننده است و اختلاف نسخ در این است بمعنی نصب بیان شده در شرح حدیث اول یعنی حبس کرده شد امام حسن عسکری علیه السلم نزد علی بن نارمش و او دشمن ترین مردمان و دشمن تر ایشان بر آل ابو طالب بود و گفته شده بود او را از جانب خلیفه عباسی که بکن با او و بکن یعنی که اقسام ایذا بکن پس درنگ نکرد امام نزد او مگر روزی تا آنکه نهاد دو پهلوی روی خود را بر زمین برای امام علیه السلم که نهایت از کمال التعظیم و بر نمیداشت چشم خود را سوی امام از بزرگی مرتبه شمردن و تعظیم پس امام بیرون آمد از نزد علی بر حالی که علی نیکوترین مردمان بود

باعتبار گفتگو در حق امام علیه السلم دهم اصل کتبت الی ابی محمد اسأله عن الولیجة وهو قول الله ولم یتخذوا من
دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة وقلت فی نفسی لا فی الکتاب من تری المؤمنین ههنا
فرجع الجواب الولیجة الذی یقام دون ولی الامر وحدثتک نفسک عن المؤمنین من هم فی هذا الموضع فهم
الائمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز امانهم شرح گذشت در کتاب العقل در شرح حدیث آخر باب
البدع والرای والمقاییس که باب نوزدهم است استعمال اینکه من دون الله تا آخر یعنی من دون نص الله
ولا نص رسوله ولا نص الائمة السابقین باشد ولیجه یعنی داخل در سلسله ائمه خواه کجی و خواه [illegible]
باشد واین تفسیر امام تفسیر فردی از آن باشد وآن اینست که باعتبار الفعام من دون الله و
لا رسوله ولا المؤمنین باشد وآن فعیله بمعنی فاعله است وماخوذ است از ولوج بمعنی دخول مطلق و
برای نقل از وصفیت باسمیت است و برای تانیث باعتبار نفس است التحدیث حکایت کردن [illegible]
اینجا استکشاف است و در هم برای بیانست فیجیز بجیم و یا و دو نقطه در پایین و زای با نقطه مضارع
غایب معلوم باب افعالست یعنی نوشتم سوی امام حسن عسکری علیه السلم میپرسیدم او را از معنی
ولیجه و آن قول الله تعالی است یعنی که در ضمن قول الله تعالی است در سوره توبه [illegible]
بی نص الله تعالی و نه نص رسول او و نه نص مؤمنان وگفتم با خود بی آنکه در مکتوب نوشته باشم
که کیانرا می بینی مؤمنین در این آیت که آیا لفظ مؤمنین عبارت از کیان باشد پس برگشت جواب
که ولیجه اینجا عبارت از کسی است که وا داشته میشود بجای ولی امر [illegible]
کرد ترا خاطر تو از مؤمنین که کیانند ایشان و در اینجا بیان آن اینست که ایشان اماماناند که ایمن میکنند
مردمان را بر الله تعالی پس امضا میکند الله تعالی ایمن کردن ایشان را مراد اینست که دعوی علم بتمامت
قرآن که تبیان کل شیء است میکنند از جانب وحی الله تعالی بر رسول پس الله تعالی تصدیق ایشان
میکند چنانچه گفته در سوره آل عمران والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و بیان شد
در حدیث دوم باب بیست و دوم و ضامن کسی میشوند که الله تعالی عذاب نکند او را پس الله تعالی قبول
ضامنی ایشان میکند مثل آنچه گذشت در حدیث [illegible] یازدهم اصل حدثنی ابو هاشم
الجعفری قال شکوت الی ابی محمد ضیق الحبس وکتب القید فکتب الی انت تصلی الیوم الظهر
فی منزلک فاخرجت فی وقت الظهر فصلیت فی منزلی کما قال علیه السلم وکنت مضیقا فاردت ان
اطلب منه دنانیر فی الکتاب فاستحییت منه فلما صرت الی منزلی وجه الی بمائة دینار وکتب الی
اذا کانت لک حاجة فلا تستحی ولا تحتشم واطلبها فانک تری ما تحب ان شاء الله تعالی شرح

امانهم

داخل در سلسله ائمه

حکایت کردم ابوهاشم جعفری گفت که شکایت نوشتم سوی امام حسن عسکری تنگی زندان و ثقل
بند را پس نوشت سوی من که تو میگزاری امروز ظهر را در منزل خود پس برون آورده شدم
وقت ظهر از زندان در وقت نماز ظهر پس گزاردم در منزل خود چنانچه گفت امام و بودم تنگدست پس اراده
کرده بودم که طلب کنم از او چند دینار طلا در آن مکتوب که شکایت نوشته بودم پس شرم
کردم از او و ننوشتم پس چون رفتم سوی منزل خود روانه کرد سوی من صد دینار طلا و نوشت
سوی من که چون باشد ترا حاجتی پس شرم مکن و مترس از بزرگی من طلب کن آن حاجت را که
تو می بینی آنچه را که میخواهی انشاء الله دوازدهم اصل [illegible] سمعت ابا محمد غیر مرة یکلم غلمانه بلغاتهم
ترک وروم وصقالبة فتعجبت من ذلک وقلت هذا ولد بالمدینة ولم یظهر لاحد حتی مضی ابو الحسن
ولا رآه احد فکیف هذا احدث نفسی بذلک فاقبل علی فقال ان الله تبارک وتعالی بین حجته من
سایر خلقه بکل شیء ویعطیه اللغات ومعرفة الانساب والآجال والحوادث ولولا ذلک لم یکن بین
الحجة والمحجوج فرق شرح ترک بضم تا و سکون را بی نقطه مجرور [illegible] الصقالبة بفتح
صاد بی نقطه و قاف و الف وکسر لام و فتح بای یک نقطه جمع صقلاب بکسر صاد و سکون قاف [illegible]
[illegible] و مراد طایفه جرکس و مانند ایشانست که در بلاد شمالیه اند
کل شیء عبارت از قرآنست و اشارتست بقول الله تعالی در سوره نحل تبیانا لکل شیء
یعنی شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلم مکرر که گفتگو میکرد با غلامان خود بزبانهای ایشان خواه طایفه
ترک و خواه طایفه روم و خواه طایفه صقالبه پس تعجب کردم از آن و گفتم این زاده شده در مدینه و [illegible]
[illegible] تا آنکه رفت از دنیا پدرش امام علی نقی علیه السلم و کسی او را ندید پس چگونه است این گفتگو
او [illegible] پس رو آورد بمن پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی ممتاز
کرده امام خود را از باقی مخلوقین خود بدانش هر چیز چنانچه
~~گفته در سوره [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و میدهد او را دانش زبانها و شناخت نسبهای خلایق و عمرها و همه حوادث و اگر
نبود آن دانش فرق نبود میان امام و رعیت فرقی یعنی که امام برتر نبود از رعیت [illegible]
[illegible] سیزدهم اصل کتبت الی ابی محمد اسأله عن الامام هل یحتلم وقلت فی نفسی بعد ما فصل الکتاب
الاحتلام شیطنة وقد اعاذ الله تبارک وتعالی اولیاءه من ذلک فورد الجواب حال الائمة فی المنام
حالهم فی الیقظة لا یغیر النوم منهم شیئا وقد اعاذ الله اولیاءه من لمة الشیطان کما حدثتک نفسک شرح

[illegible] مجهول باب ضرب است الاحتلام عبارت از مکتوبست که در آن این سؤال نوشته شده
الشیطنة کردن کاری که مانند کار شیطان باشد در اینکه [illegible] چنانچه گفته در سوره
بنی اسرائیل [illegible] بفتح لام و تشدید میم در یافتن شیطان کسی را یعنی نوشتم سوی
امام حسن عسکری علیه السلم میپرسیدم او را از حال امام که آیا محتلم میشود گفتم در دل خود بعد از آنکه جدا کرده
شده بود آن مکتوب و فاصله رفته بود که احتلام مانند کار شیطان کردنست و بتحقیق پناه داده
تبارک و تعالی ائمه خود را از آن پس آمد جواب که حال ائمه در خواب همان حال ایشانست در بیداری
یعنی که [illegible] از ایشان [illegible] نمی آید تغییر نمیدهد خواب از علم ایشان چیزی را و بتحقیق پناه
داده الله تعالی ائمه خود را از دریافتن شیطان ایشان را چنانچه گفته ترا دل تو بعد از ارسال مکتوب
چهاردهم اصل اختلج فی صدری مسألتان اردت الکتاب فیهما الی ابی محمد علیه السلم فکتبت اسأله
عن القائم اذا قام بما یقضی واین مجلسه الذی یقضی فیه بین الناس واردت ان اسأله عن شیء
لحمی الربع فاغفلت خبر الحمی فجاء الجواب سألت عن القائم فاذا قام قضی بین الناس بعلمه کقضاء داود
لا یسأل البینة وکنت اردت ان تسأل لحمی الربع فانسیت فاکتب فی ورقة وعلقه علی المحموم
فانه یبرأ باذن الله ان شاء الله یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم فعلقنا علیه ما ذکر ابو محمد
فافاق شرح واردت معطوف بر اختلج تا مجموع یک مسئله شود و در مسئله دوم جواب ساقط برای
اشارت باینکه مجلس معینی نخواهد داشت و میتواند بود که معطوف بر کتبت باشد چه مجموع آنچه نوشته شده
در حکم یک مسئله است فاغفلت [illegible] متکلم وحده از باب افعالست [illegible]
مجهول مخاطب باب افعالست [illegible] یعنی خلید در خاطرم دو مسئله اراده نوشتن
کردم در آنها سوی امام حسن عسکری علیه السلم پس نوشتم میپرسیدم او را از قائم آل محمد علیهم السلم که چون
بایستد بکار امامت بچه حکم خواهد کرد و کجاست جای او که حکم میکند در آن میان مردمان و اراده
کردم که سؤال کنم او را از علاجی برای تب ربع پس فراموش کردم حکایت تب ربع را پس آمد جواب
که پرسیدی از قائم بیان این است که چون ایستد بکار امامت حکم میکند میان مردمان بعلم خود که [illegible]
است از قرآن که تبیان کل شیء است مانند حکم داود بی طلبیدن گواه چنانچه بیان شد در باب [illegible]
و هشتم و میخواستی که طلب کنی علاجی را برای تب ربع پس فراموش کاری کرده شدی بیان آن اینست
که بنویس در پارچه کاغذی و بیاویز آنرا بر صاحب تب [illegible] میشود بحکم الله تعالی ای
آتش خنکی و سلامتی بر ابراهیم [illegible] بر صاحب تب ربع آنچه را که ذکر کرده امام پس برگشت سوی صحت

پانزدهم اصل حدثنی اسمعیل بن محمد بن علی بن اسمعیل بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب قال قعدت
لابی محمد علی ظهر الطریق فلما مر بی شکوت الیه الحاجة وحلفت له انه لیس عندی درهم فما فوقها
ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف بالله کاذبا وقد دفنت مائتی دینار ولیس قولی هذا دفعا لک عن
العطیة اعطه یا غلام ما معک فاعطانی غلامه مائة دینار ثم اقبل علی فقال لی انک تحرمها
احوج ما تکون الیها یعنی الدنانیر التی دفنت وصدق علیه السلم وکان کما قال دفنت مائتی دینار وقلت یکون
ظهرا وکهفا لنا فاضطررت ضرورة شدیدة الی شیء انفقه وانغلقت علی ابواب الرزق فنبشت عنها
فاذا ابن لی قد عرف موضعها فاخذها وهرب فما قدرت منها علی شیء شرح الظهر بفتح ظای با نقطه
و سکون ها [illegible] احوج [illegible] منصوبست [illegible] ظرف زمان است
چه [illegible] مصدر است [illegible] مضاف الیه [illegible] ظرف زمان میشود [illegible]
قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود و نسبت احوج بکون نسبت مجازیست [illegible]
از افعال [illegible] الیه متعلق باحوج است یعنی حکایت کرد مرا اسمعیل مذکور گفت که نشستم برای انتظار
امام حسن عسکری علیه السلم بر راه [illegible] پس چون گذشت بمن شکایت بردم سوی او حاجت را
و قسم خوردم برای او که نیست نزد من درمی پس بالاتر از درهم [illegible]
اسمعیل گفت پس امام گفت قسم میخوری بالله تعالی دروغ و بتحقیق زیر خاک کرده دویست دینار طلا و نیست
این سخن من دفع تو از دادن [illegible] ای غلام آنچه با تست پس داد او را غلام او صد دینار طلا بعد از آن امام رو
آورد بر من پس گفت مرا که تو محروم میشوی از آن دینارها وقتی که احتیاج تو بآنها بیشتر از وقتهای
دیگر باشد [illegible] آن دینارها را که زیر خاک کرده بودم و راست گفت امام و بود چنانچه گفت زیر خاک کرده
بودم دویست دینار طلا و با خود گفته بودم میباشد آن دینارها پشت و پناه برای ما پس مضطر شدم
اضطراری سخت سوی چیزی که خرج کنم آنرا و بسته شد بر من درهای روزی پس دور کردم از آنها خاک
بالای آنها را پس ناگاه پسری از من شناخته بود جای آنها را پس برداشته بود آنها را و گریخته بود پس
قادر نشدم از آنها بر چیزی که از او بگیرم شانزدهم اصل عن علی بن الحسن بن علی قال کان لی فرس وکنت
به معجبا اکثر ذکره فی المحال فدخلت علی ابی محمد یوما فقال لی ما فعل فرسک فقلت هو عندی
وهو ذا هو علی بابک وعنه نزلت فقال لی استبدل به قبل المساء ان قدرت علی مشتر ولا تؤخر
ذلک ودخل علینا داخل وانقطع الکلام فقمت متفکرا ومضیت الی منزلی فاخبرت اخی الخبر فقال ما ادری
ما اقول فی هذا وشححت به ونفست علی الناس ببیعه وامسینا فاتانا السائس وقد صلیت العتمة فقال

[illegible]

بعض روایت از علی بن الحسین بن علی گفت که بودم [illegible] آن [illegible]

شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی پس گفت [illegible]

[illegible]

که ابو محمد علیه السلام خواست [illegible] گفت [illegible] فال ثم دخلت علی ابی محمد علیه السلام [illegible]

[illegible] یا غلام اعط بردونی الکمیت [illegible] شرح راوی گفت [illegible]

برامام حسن عسکری علیه السلام بعد از [illegible]

[illegible]

[illegible]

نکند ذلک شرح الحکم فرمان و مراد اینجا [illegible] مراد فرمان باشد [illegible]

[illegible] است یعنی حکایت کرد مرا عمر بن ابی مسلم گفت که وارد شد بر ما در سامرا مردی از اهل مصر

گفته میشد او را سیف بن لیث برحالی که [illegible] خود را آورده بود سوی معتمدی در مستغلی

که او را بود در مصر [illegible] بزور گرفته بود آن مستغل را از او شفیع خادم معتمدی [illegible] که به وکیل خود

نوشته بود که آنرا بزور بگیر [illegible] وکیل شفیع [illegible] از تصرف در آن مستغل [illegible]

برای او که نوشت سوی امام حسن عسکری علیه السلام [illegible] از او [illegible] کردن [illegible]

آن مستغل را [illegible] جواب نوشت سوی او امام [illegible] باکی نیست بر تو مستغل تو برگردانیده شود

بر تو پس مرو سوی پادشاه برای شکایت و برگرد بمصر و ملاقات کن وکیل شفیع را که در تصرف

او مستغل [illegible] پادشاه بزرگتر که الله [illegible] هر کس [illegible] پس رفت

بمصر و ملاقات کرد وکیل او را [illegible] گفته بود پس گفت او را وکیل شفیع [illegible]

تصرف او بود مستغل [illegible] از جانب شفیع [illegible] که تو [illegible] رفته بودی از مصر

که طلب کنم [illegible] برگردانم مستغل را بر تو پس آن وکیل برگردانید مستغل را بر او بشهادت قاضی

مصر ابن ابی الشوارب و شهادت [illegible] دیگر [illegible]

در حضور قاضی [illegible] و قاضی فرمان کرد [illegible]

پس آورد [illegible] بفرمان قاضی [illegible] سوی معتمد پس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه بیان شد در حدیث ششم مبحث دوازدهم و مشهور آنست که آن حضرت با بشر این گفتگو را ... الامام
وارث مال پدر خود کرده باشد الموکب بفتح میم و سکون واو و کسر کاف ... بمعنی جماعت سواران
شتر برای زینت و مراد اینجا جماعت انبیاست ... [illegible]

[illegible]

رکبت الفضة والکراع ... فقلت یا سیدی اشهد انک ولی الله وامامی الذی
ادین الله بطاعته فقال غفر الله لک یا ابا هاشم **شرح** روایت است از ابوهاشم جعفری گفت داخل
شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی در حالی که من اراده داشتم که طلب کنم از او نقره که انگشتری از آن
کرده سازد و با آن انگشتری که طلب برکت کنم برای خود با آن پس نشستم و فراموش کرده شدم از آنکه ...
برای آن ... پس انگشتری بسوی من انداخت ... ای ابوهاشم ...
[illegible]
پس گفت ... **بیت و سوم اصل** ...
[illegible]
... **شرح** ... داخل میشدم بر امام حسن عسکری علیه السلام ...
[illegible]
... **بیت و چهارم اصل** ...
[illegible]

حدثنی بعض اصحابنا ... ان ابا محمد علیه السلام ...
[illegible]
... **شرح** حکایت کرد برای من بعض یاران ما ...
که ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام طلب کرد او را روزی ...
[illegible]

براو آن حکایت را ... پس آن طبیب گفت ...
[illegible]
... **بیت و ششم اصل** ...
[illegible]
... **شرح** ... سوی امام حسن عسکری ...
[illegible]
... **بیت و هفتم اصل** ...
[illegible]

الوسی گفت بر قلما فرغ من الکتابة اقبل یحدثنی و هو یمسح القلم بمندیل الدواة ساعة ثم قال هات یا احمد

فناولته شرح [illegible]

[illegible]

شدن آن نسبت مجری به دواة نسبت مجازی است [illegible] روان شدن [illegible] بیان [illegible]

احمد بن اسحق گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری ع و طلب نمودم ازو که بنویسد تا نظر کنم بسوی خط او

پس چون امام [illegible] مکتوب [illegible] پس گفت [illegible] بعد از آن گفت ای احمد [illegible]

خط من البته مختلف خواهد شد [illegible] قلم [illegible]

ملاحظه کن [illegible] بعد از آن طلب کرد دوات [illegible]

[illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] از نوشتن [illegible] حکایت [illegible]

[illegible] دوات [illegible] برای پاک کردن قلم بعد از آن گفت [illegible] ای احمد [illegible]

[illegible]

بمعنی که هرکه آنجا [illegible] از لغت [illegible] ذکر کرد پس گفتیم این [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible]

این کار [illegible] کردیم [illegible] طلب [illegible] برای ایشان **حس** [illegible]

[illegible] حتى قربت من كابل فعرض لي نفر من الترك فقطعوا علي [illegible]

[illegible] إلى جزيرة كابل لا نفقة [illegible] علي [illegible]

[illegible] العباس بن أبي [illegible] فرحت [illegible]

[illegible] سأل الكلام [illegible] إلى داود بن العباس [illegible]

[illegible] اني خرجت من بلدي أطلب هذا النبي الذي [illegible] الكتب فقال لي من [illegible]

فقلت محمد فقال هو نبي الذي تطلب [illegible]

[illegible]

[illegible] **شیخ** [illegible]

[illegible]

از محمد بن محمد است و خبر مستند راجع بمحمد بن محمد است و دارد و دوم کلام محمد بن محمد است و خبر مستند راجع بکلام او
اسم یا لمعنی کلام محمد بن محمد است انتقل بکار یا لفظ مخصوص بودن یاران بزرگی با معنی که در زمینها می دیگر نهاده
با داری برای تقدیر است الطریق منصوب مفعول فیه است و مراد تنقل انجا بردن در راه مخصوص است که
و دیگر در آن راه آمد و رفت میکنند ای فلان بدل الی بغداد است پس حتی از دخول بغداد مطلقا نیست یعنی
پس آمد حاکم از ماوراءالنهر و هشت یا با سال ماران شیعه امامیه در سال و هشت و چهار یا بعضی
که بعد از دویست و هشت و چهار گذشته بود و بیرون رفت بقصد حج و طلب علمی با اهل قم که متوجه شده
تا رسید بغداد او را با او بود رفیقی که او را بود از اهل سنه که مصاحب شده بود برای او گفت محمد بن محمد حکایت
کرد برای من حاکم گفت و تا خوش شمردم از رفیق خود بعضی خوبیهای او را پس جدا شدم از او و بیرون
رفتم از بغداد تا رسیدم بسوی موضعی که نام آن عباسیه است و منو میخواستم برای نماز و نماز میکردم
و ایستادم که من بعد از نماز ایستاده بودم اندیشه میکردم در آن مطلبی که قصد این سفر کردم برای آن
که را حاصل شد ناگاه من با آینده شدم که آمد نزد من پس گفت تو فلانی بود پس گفتم

عن ابی عبد الله الشاشی قال اوصلت اشیاء للمرزبانی الحارثی فیها سوار ذهب فقبلت ورد علیّ السوار فامرت بکسره فکسرته فاذا فی وسطه مثاقیل حدید ونحاس او صفر فاخرجته وانفذت الذهب فقبل شرح روایت است از ابو عبد الله شاشی بکسر نون و سین بی‌نقطه والف بعد از آن [illegible] که رسانیدم بصاحب علیه السلم چیزی چند که از مرزبان حارثی بود یعنی که او فرستاده بود و در آنها دست برنجن طلایی بود پس مقبول شد آنها و برگردانیده شد بر من دست برنجن پس مامور شدم بشکستن آن پس شکستم آنرا پس ناگاه در میان آن چند مثقالی آهن و مس یا روی بود پس بیرون آوردم آنرا و فرستادم طلا را پس مقبول شد **هفتم اصل** عن الفضل الخزاز المداینی مولی خدیجة بنت محمد ابی جعفر قال ان قوما من اهل المدینة من الطالبیین کانوا یقولون بالحق فکانت الوظائف ترد علیهم فی وقت معلوم فلما مضی ابو محمد علیه السلم رجع قوم منهم عن القول بالولد فوردت الوظائف علی من ثبت منهم علی القول بالولد وقطع عن الباقین فلا یذکرون فی الذاکرین والحمد لله رب العالمین **شرح** [illegible] مرفوعست بخلاف ناصب فاسد ظاهر است **یعنی** روایت است از فضل خز فروش مداینی [illegible] که گفت بدرستی که جمعی از اهل مدینه از آل ابو طالب قائل میبودند بمذهب حق پس وظائف وارد میشد بر ایشان از اسلام از موعد معین پس چون که رفت از دنیا امام حسن عسکری علیه السلم برگشتند جمعی از ایشان از قائل شدن بفرزند یعنی که برگشتند از مذهب حق آنکه نماند حالی از امام معصوم بنا شد بسبب قائل نشدن بوجود فرزند امام حسن عسکری پس وارد شد آن وظائف بر هر که ثابت ماند از ایشان بر مذهب حق بقائل شدن بفرزند و بریده شد از جماعت دیگر پس مذکور نمیشوند الحکایات و ذکر [illegible] مجلس شیعه که یاد در آن میشود رب العالمین میکنند با مرادات نعمت در عرض ما یا مراد نمی‌کسی است که نام مردمان خوب در مجالس ایشان مذکور میشود و حمد الله مر است که صاحب همه اختیار هر کس و هم چیز است **هشتم اصل** علی بن محمد قال اوصل رجل من اهل السواد مالا فرد علیه وقیل له اخرج حق ولد عمک منه وهو اربعمائة درهم وکان الرجل فی یده ضیعة لولد عمه فیها شرکة قد حبسها علیهم فنظر فاذا الذی لولد عمه من ذلک المال اربعمائة درهم فاخرجها وانفذ الباقی فقبل **شرح** علی بن محمد گفت رسانید مردی از اهل روستای عراق مالی را بسوی صاحب الزمان علیه السلم پس گردانیده شد بر او و گفته شد او را که بیرون کن حق اولاد عموی خود را از آن مال و آن حق چهار صد درهم است پس معلوم شد که بوده در دست آن مستقی که اولاد عموی او را در آن نصیبی بوده برحالی که نگاه داشته بوده بر ایشان یعنی که بعوض آن رسانیده بوده بر خود ادای حق ایشان پس آنکه ملاحظه کرد پس ناگاه آنچه حصه اولاد عموی او میشد از آن مال چهار صد درهم بود پس بیرون آورد آنرا و فرستاد باقی را پس مقبول شد **شرح** [illegible] **یعنی** [illegible]

از آن مال چهار صد درهم بود پس بیرون کرد آن چهار صد درهم را بسوی ایشان و فرستاد باقی را پس مقبول شد **نهم اصل** القاسم بن العلاء قال ولد لی عدة بنین فکنت اکتب واسأل الدعاء فلا یکتب الیّ لهم بشیء فماتوا کلهم فلما ولد لی الحسن ابنی کتبت اسأل الدعاء فاجبت یبقی والحمد لله **شرح** والحمد لله کلام راویست یا کلام امام است **یعنی** قاسم بن علا گفت زاده شد برای من چند پسر پس بودم که می‌نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلم و طلب دعا میکردم پس نوشته نمیشد بسوی من برای ایشان چیزی پس مردند همگی ایشان پس وقتی که زاده شد برای من حسن پسرم نوشتم و طلب دعا کردم پس جواب داده شدم که باقی میماند والحمد لله تعالی رب **دهم اصل** علی بن محمد عن ابی عبد الله بن صالح قال خرجت سنة من السنین ببغداد فاستأذنت فی الخروج فلم یؤذن لی فاقمت اثنین وعشرین یوما وقد خرجت القافلة الی النهروان فاذن فی الخروج لی یوم الاربعاء وقیل لی اخرج فیه فخرجت وانا آیس من القافلة ان الحقها فوافیت النهروان والقافلة مقیمة فما کان الا ان اعلفت جمالی شیئا حتی رحلت القافلة فرحلت وقد دعا لی بالسلامة فلم الق سوءا والحمد لله **شرح** نهروان بفتح نون و سکون ها و فتح و ضم وکسر را بی‌نقطه و فتح نون [illegible] ~~[illegible]~~ ازطرف اخر است با طرف قبل است **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از ابو عبد الله بن صالح که گفت بیرون رفتم در سالی از سالها ببغداد پس در بقیه اذن رخصت طلبیدم از صاحب الزمان در بیرون رفتن یکایش پس رخصت داده نشد برای من پس ماندم بیست و دو روز بر حالی که بیرون رفته بود قافله بسوی نهروان پس رخصت داده شد برای من در بیرون رفتن در روز چهارشنبه و گفته شد که بیرون رو در آن روز پس بیرون رفتم و من نا امید بودم از قافله که ملحق باشم پس رسیدم نهروان بر حالی که قافله در آنجا مقیم بوده و آنجا نشد که علف دادم شتران خود را چیزی از علف تا بار کرد قافله پس بار کردم و بتحقیق دعا کرده شده بود برای من بسلامتی پس برنخوردم هیچ بدی را در آن سفر و حمد خدا راست **یازدهم اصل** علی عن ابی صورة عن عبد الله بن [illegible] الاصبهانی قال قلت علیّ ماء فقالوا لا نتوب له وداوة ثلث ونقه وسألته الدعاء فوقع علیه السلم الیه البسک الله العافیة وجعلک معنا فی الدنیا والآخرة قال فاتت علی جمعة حتی اوتیت ثم رجعت فقد لقیت طیبا من احماتها وان ذاک ایاه فقال له تداوتاه لبنا داوو **شرح** ابی صورة با صاد بی‌نقطه والف و ضم صاد بی‌نقطه و سکون واو و را بی‌نقطه بارجه کوشت چنانکه درازگو و بنوان جراحتی است فرو رفته که کم خوب میشود چنانکه در مغرب است **یعنی** بیرون آمد بدن من پارچه کوشتی بزرگ و نمودم آنرا باطبا و خرج کردم بر آن مالی عظیم یعنی که هر جا که طبیب حاذقی گمان میکردم

مبلغی معین فرستادم پیش او تا ملاحظه کند برای ادویه پس گفتند نمیشناسیم برای آن دوایی نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلم و طلبیدم دعا را پس نوشت علیه السلم بسوی من که بپوشاند ترا الله تعالی لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و در آخرت راوی گفت پس نیامد بر من جمعه که عافیت داده شدم و گردید مثل کف دست من پس طلبیدم طبیبی از یاران ما را و نمودم آنرا بر جای او پس گفت نشناخته‌ام برای این دوایی یعنی که در مرض تو کتابی مذکور از اصحاب ما فرستادی منقول نیست **دوازدهم اصل** علی عن علی بن الحسین الیمانی قال کنت ببغداد فتهیأت قافلة للیمانیین فاردت الخروج معها فکتبت التمس الاذن فی ذلک فخرج لا تخرج معهم فلیس لک فی الخروج معهم خیرة واقم بالکوفة قال واقمت وخرجت القافلة فخرجت علیهم حنظلة فاجتاحتهم **شرح** حنظله بفتح حا بی‌نقطه و سکون نون و فتح ظا بی‌نقطه نام قبیله از عرب است اجتیاح بجیم و حا بی‌نقطه و الف منقلب از واو و حا بی‌نقطه از باب افتعال است **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از علی بن حسین یمانی که گفت بودم در بغداد پس مهیا شد قافله که یمنی بودند پس اراده کردم بیرون رفتن با ایشان در قافله پس نوشتم بصاحب الزمان علیه السلم طلب میکردم رخصت را در آن پس جواب بیرون آمد که بیرون مرو با ایشان چه نیست ترا در بیرون رفتن با ایشان خیری و در نگ کن در کوفه راوی گفت که ماندم در کوفه و بیرون رفت قافله پس بیرون آمد بر ایشان قبیله حنظله پس هلاک کرد همه ایشان را **اصل** وکتبت استأذن فی رکوب الماء فلم یؤذن لی فسألت عن المراکب التی خرجت فی تلک السنة فی البحر فما سلم منها مرکب خرج علیها قوم من الهند یقال لهم البوارج فقطعوا علیها **شرح** البحر دریا ماد اینجا دریای محیط الهند بکسر ها و سکون نون و دال بی‌نقطه جمعی از سیاهان که معروفند و بلاد ایشان ~~[illegible]~~ جنگجویند البوارج بفتح با یک نقطه و واو و الف و کسر را بی‌نقطه و جیم ~~[illegible]~~ جمع بارجه یعنی ~~[illegible]~~ ~~[illegible]~~ **یعنی** و نوشتم بسوی صاحب الزمان علیه السلم طلب رخصت میکردم در سوار شدن دریا در مسافرت پس اذن داده نشد برای من پس پرسیدم احوال کشتیهایی که بیرون رفتند در آن سال و در دریا بسلامت ماند هیچ یک از آنها که کشتی بیرون آمده بودند بر آن کشتیها طایفه از جمله هند که گفته میشود ایشان را بوارج پس راهزنی کردند بر آن **اصل** قال وزرت العسکر فاتیت الدرب مع المغیب ولم اکلم احدا ولم اتعرّف الی احد وانا اصلّی فی المسجد بعد فراغی من الزیارة اذ بخادم قد جاءنی فقال لی قم فقلت له اذن الی این فقال لی الی المنزل قلت ومن انا لعلک ارسلت الی غیری فقال لا ما ارسلت الا الیک انت علی بن الحسین رسول جعفر بن ابراهیم فمرّ بی حتی انزلنی فی بیت الحسین بن احمد ثم سارّه فلم ادر ما قال له حتی اتانی بجمیع

ما احتاج الیه وجلست عنده ثلثة ایام واستأذنته فی الزیارة من داخل فاذن لی فزرت لیلا **شرح** مغیب بفتح میم وکسر غین با نقطه و سکون یا و دو نقطه در زیر و با یک نقطه مصدر میمی است یعنی فرو رفتن آفتاب جعفر بن ابراهیم شاید یمانی مذکور باشد در حدیث آینده پس معتبر است بود که مراد اینجا او باشد در رجال جعفر بن ابراهیم یمانی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلم شمرده شده و شاید که همان باشد و بر تقدیر برای جواب سایلی که بر او مشکل شده بوده علی بن الحسین را بسا مرا فرستاده بوده و حسین بن احمد معتبر است بود که این شیبان قزوینی باشد یا ابن ادریس قمی باشد ایشانی منوان و با بی‌نقطه و میم و با بی‌نقطه ماضی معلوم باب افعال است و در بعض نسخ زرنح حسین بن احمد است در بعض نسخ و منقول در اصل است در بعض نسخ اتانی بجمیع است و بنا بر این ضمیر مستتر راجع بکدام است و بنا بر تقدیر است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** علی بن الحسین یمنی گفت و وارد سامره شدم پس آمدم نزد در حرم امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلم یعنی که زیارت ایشان از بیرون در کردم نزد غروب آفتاب و گفتگو نکردم با هیچ کس آشنایی نکردم بسوی هیچ کس و من نماز میکردم در مسجد بعد از فارغ شدن من از زیارت ناگاه با خادمی شدم که بتحقیق آمده نزد من پس گفت برابر خیز پس گفتم او را وقتی که بر خیزم کجا روم پس گفت بسوی منزل تا در آنجا فرود آیی گفتم و کیم من شاید که تو فرستاده شده باشی بسوی غیر من و غلط کرده باشی پس گفت نه فرستاده شده‌ام مگر بسوی تو علی بن الحسین فرستاده جعفر بن ابراهیمی پس گذرانید مرا تا فرود آورد در خانه حسین بن احمد پس بعد از آن خادم سرگوشی کرد با حسین بن احمد پس ندانستم که چه گفت تا وقتی که خبر داد مرا حسین بن احمد هر آنچه محتاج بآن بودم یعنی که گفت تو برای فلان و فلان از مسائل آمدی و جواب چنین و چنین است و در این وقت دانستم که سرگوشی او از جانب صاحب الزمان علیه السلم بوده برای اعلام مسائل و جواب آنها و بنا بر نسخه دیگر مراد این است که ندانستم که چه گفت تا وقتی که آورد خادم نزد من مکتوبی که شامل بود بر مسائل و جوابها و در این وقت دانستم که سرگوشی او این بوده که او برای مطلبی آمده او را نگاه دار تا من بیایم و رفتم نزد حسین بن احمد سه روز و طلب رخصت کردم از حسین یا از خادم در زیارت دو امام از درون است رخصت یا نیکه دخول مقبره آن دو امام علیهما السلم برخصت خلاف احتیاط است چنانچه شیخ طوسی در کتاب تهذیب ذکر کرده پس رخصت داد و پس زیارت کردم از درون در شبی **سیزدهم اصل** الحسن بن الفضل بن زید الیمانی قال کتب ابی بخطه کتابا فورد جوابه ثم کتبت بخطی فورد جوابه ثم کتب بخطه رجل جلیل من فقهاء اصحابنا فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العلة ان الرجل تحوّل قرمطیا قال الحسن بن الفضل فزرت العراق ووردت طوس وعزمت ان لا اخرج الا عن بینة من امری ونجاح من حوایجی ولو احتجت ان اقیم بها حتی اتصدّق

قال وانی حائل ذلک الشیخ متحیّر فی المقام [illegible] ان لقیتنی ایّ قال فجئت به الی محمد بن احمد
القطان فقال لی مرّ الی مسجد کذا وکذا وانّه یلقاک رجل فضرت الیه فدخل علیّ رجل فلما نظر الیّ
ضحک وقال لا تغتمّ فانّک ستحجّ فی هذه السنة وتنصرف الی اهلک وولدک سالماً
قال فاطمأننت وسکن قلبی واقول ذا مصداق ذلک والحمد لله [شرح] الغم بفتح فاء وسکون
لام بنقطه وفتح میم وطاء بنقطه مقلوب لغم لفظ مصدر باب فعلله بارگب دوره نوشتن خط
وایجا استعاره شده برای طائفه که ایشانرا باطنیه نیز مینامند وبعض ایشان خود را اسماعیلیه مینامند
وایشان درهم کرده اند مقالات زنادقه را با قواعد اسلام ودر مقالات خود خیالات شعریه وکلمات
مشوّشه را سر هم میکنند که از عقل وشرع دور است وهرگاه که گفته شود با ایشان که اینها مخالف
عقل وشرع است میگویند اینها اسرار است وفهم عقل عوام که اهل باطنند با اینها نمیرسد [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ ولو وصلت الصدقة بصاد حنقط وال
حنقط وقاف بصیغه مجهول مضارع متکلم وحده از باب تفعیل یعنی متصدق علی است محمد بن احمد از وکلای صاحب
الزمان علیه السلام فضحک بحا حلقط وحاء حنقط بصیغه معلوم باب علم است الضحک خنده وایجا استعاره شده
برای اظهار برهان واعجاز خوارق چنانچه در استعاره نیز میگویند ضحکت الارض من النَّور والمعدن عن الجوهر والصدف
من اللؤلؤ یعنی که شکفته با جواهر یا مروارید نفیس ظاهر شود ومیتواند بود که از باب تفعیل باشد وکنایت از
خوشحال کردن باشد وبرهر تقدیر اشارتست به بینه من امری وکذا من حاجتی مشار الیه ذا مصدر ضحک است
مشار الیه ذلک مصدر نوشته است یعنی حسن بن فضل بن یزید یمانی گفت نوشت پدرم بخط خود مکتوبی از
پس سوی صاحب الزمان علیه السلام پس آمد جواب آن بعد از آن نوشتم بخط خود مکتوبی سوی صاحب
الزمان علیه السلام پس آمد جواب آن بعد از آن نوشت بخط خود مردی از علمای یاران ما که مطلب نیز بیاید
جواب آن پس ملاحظه کردیم پس ظاهر شد که بوده باعث ذلک آن کرده شده بوده از دین حق وقرامطی شده
بوده گفت حسن بن فضل پس وارد سامرا شدم ~~[illegible]~~ را با خود قرار دادم که بیرون
نروم از سامرا مگر بعد از بر ثانی که دلالت بر حجت کار من کند که جوابی که وارد شود ایا حقیقی دارد یا نه

وبعد از برامدن حاجتی چند که دارم با یقینی که چیزی چند که در دل گرفته ام از آنجا برآمد بدون اعلام کسی چیزی
که محتاج شوم بماندن در سامرا تا آنکه از اطلاس تصدق کرده شود بر من حسن گفت ودر اثنای آن
ماندن تنگدل میشدم بماندن در سامرا و میترسیدم که فوت شود از من حج آن سال حسن گفت پس
آمدم روزی سوی محمد بن احمد تقاضا میکردم او را که دریشه طور برهان وبرآمدن حوائج من پس گفت مرا
برو سوی مسجد چنین وچنین وهرآینه کسی که ملاقات میکند ترا مراد از مراد خادم صاحب الزمان علیه السلام است
پس رفتم سوی آن مسجد پس داخل شد بر من مردی پس چون وقتی که نظر سوی من کرد اظهار برهان
ودادگی حوائج من کرد وگفت مرا غمگین مباش بسبب دغدغه نوشتها چه هرآینه که تو حج میکنی امسال
وبر میگردی سوی اهل خود وفرزندان خود در حین سلامت حسن گفت پس خاطر جمع شدم وقرار گرفت
دل من بر حالی که میگفتم در دل خود این برهان برآمدن حوائج دلیل صدق آن جوابست که آمده بود حمد الله تعالی
برکت [اصل] قال ثم وردت العسکر فخرجت الی قریة فیها دنانیر وثوب فاغتممت وقلت فی
نفسی جزای عند القوم هذا واستعملت الجهل فرددتها وکتبت رقعة ولم یشر الذی قبضها منی
علیّ بشیء ولم یتکلم فیها بحرف ثم ندمت بعد ذلک ندامة شدیدة وقلت فی نفسی کفرت
بردّی علی مولای وکتبت رقعة اعتذر من فعلی وابوء بالاثم واستغفر من ذلک وانفذتها
وقمت اتمسّح فانا فی ذلک افکر فی نفسی واقول ان ردّت علیّ الدنانیر لم احلل صرارها
ولم احدث فیها حتی احملها الی ابی فانه اعلم منی لیعمل فیها بما شاء فخرج الی الرسول الذی
حمل الیّ الصرة اسأت اذ لم تعلم الرجل انا ربما فعلنا ذلک بموالینا وربما سألونا ذلک یتبرّکون به
وخرج الیّ اخطأت فی ردّک برّنا واذا استغفرت الله فالله یغفر لک فامّا اذا کانت عزیمتک
وعقد نیتک الا تحدث فیها حدثاً ولا تنفقها فی طریقک فقد صرفناها عنک وامّا الثوب فلابدّ
منه لتحرم فیه [شرح] الاوّل بیاء حنقط ودال ومیم بصیغه معلوم مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعل است
الثانی بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعل است التمسّح دست بمالیدن واراده بر وی کمال
ناسف است اصرار بکسر صاد حنقط ودو را حنقط رسمانی که بآن سر همیان ودهنه آن بسته میشود
[یعنی] حسن گفت بعد از آن بار دیگر وارد سامرا شدم پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان
سوی من همیانی که در آن دینارهای طلا بود وجامه پس غمگین شدم وگفتم در دل خود که آیا پاداشت من نزد
ایشان اینست وبکار بردم جهالت را پس برگشتم که برگردانیدم دینارها وجامه را ونوشتم رقعه که من
طمع مال ایشان ندارم ونصیحت نکردم آن رسولی که واپس گرفت آنها را از من بیخی که این واپس دادن خوب نیست

ونحن گفت دران باب بیک کلمه بعد از آن پشیمان شدم بعد از رفتن رسول پشیمانی سخت وگفتم در
دل خود کافر شدم بر گردانیدن من بر امام خود عطای او را ونوشتم رقعه دیگر عذر خواهی میکردم
از کار خود واعتراف میکردم بگناه خود واستغفار میکردم از آن وفرستادم آن رقعه را وبرخاستم
دست بر دست میمالیدم از کمال تاسف پس من در آن حالت بودم وفکر میکردم در دل خود ومیگفتم با
خود که اگر برگردانیده شود بر من دینارها نگشایم سر بند آنها را وکاری نمیکنم در آنها تا برم آنها را سوی
پدرم ودرین چه بهتر است که او دانا تر است از من تا عمل کند در آنها بآنچه خواهد مراد اینست که اگر مصلحت در
اظهار باشد اظهار کند والا پنهان کند تا مردمان خیال نکنند که من برای طمع رفته بودم پس بیرون
آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام سوی رسولی که آورده بود سوی من آن همیانرا که بد کردی وقتی
که اعلام نکردی آن مرد را که ما بسا که کردیم این عطا را با شیعه خود وبسا که شیعه طلب کردند آن عطا را
از ما بر حالی که طلب برکت میکردند برای خود بآن وبیرون آمد از جانب صاحب الزمان هم سوی من
که خطا کردی در برگردانیدن تو عطای ما را پس چون استغفار کردی الله تعالی را پس الله تعالی مغفرت
میکند برای تو واما چون بوده قصد تو وعزم نیت تو که کاری نکنی در دینارها اصلا وخرج نکنی آنها را
در راه خود پس بتحقیق برگردانیدیم آنها را از تو یعنی که آنها را واپس نفرستیم واما جامه پس چاره
نیست از آن تا احرام بمره ودرحج کنی در آن یعنی که اینرا واپس فرستادیم [اصل] قال وکتبت فی
معنیین واردت ان اکتب فی الثالث وامتنعت منه مخافة ان یکره ذلک فورد جواب المعنیین
والثالث الذی طویت مفسّراً والحمد لله [شرح] حسن گفت ورقعه نوشتم سوی صاحب الزمان
در دو مطلب وخواستم که نویسم در مطلب سیم وخود را نگاه داشتم از آن از ترس اینکه مکروه
آید پس وارد شد جواب آن دو مطلب وجواب مطلب سیوم نیز که نوشته بودم بتفصیل وحمد الله
تعالی راست [اصل] قال وکنت واقفت جعفر بن ابراهیم النیسابوری بنیسابور علی ان ارکب معه
وازامله فلما وافیت بغداد بدا لی فاستقلته وذهبت اطلب عدیلا فلقینی ابن الوجناء
بعد ان کنت صرت الیه وسألته ان یکتری لی فوجدته کارهاً فقال لی انا فی طلبک وقد قیل
لی انه یصحبک فاحسن معاشرته واطلب له عدیلاً واکتر له [شرح] واقفت بقاف وفاء
~~[illegible]~~
طلب بر هم زدن آنچه قرار یافته عدیلا راج بجوانب وجیا بفتح واو وسکون جیم والف دالف
ممدوده است وسالته دفع جواب عطف بر صرت است فقال عطف بر لقینی است [یعنی] حسن گفت تا ... وبودم کرده

کرده بودم جعفر بن ابراهیم نیشابوری را در نیشابور بر آنکه ~~[illegible]~~ او ودهمکجاوه وهمره شوم او را
پس چون رسیدم ببغداد پشیمان شدم پس التماس کردم جعفر را که بر هم زند آن قرار داد را
ورفتم میطلبیدم همکجاوه دیگر را پس ملاقات کرد مرا ابو عبد الله بن وجناء که از اکابر شیعه است
بعد از آنکه رفته بودم سوی او والتماس کرده بودم او را که بکرایه بگیرد برای من پس یافته بودم
او را کاره آنچه من التماس کرده بودم پس گفت مرا من در جست وجوی توام بتحقیق گفته
شده مرا از صاحب الزمان که هر آینه حسن رفاقت تو میکند امسال در راه حج پس نیکو
همکجاوه کیا ~~[illegible]~~ او را وطلب کن برای او همکجاوه را وبکرایه بگیر برای او آنچه خواهد
[حدیث چهاردهم اصل] علی بن محمد عن الحسن بن عبد الحمید قال شککت فی امر حاجز فجمعت شیئاً
ثم صرت الی العسکر فخرج الیّ لیس فینا شک ولا فی من یقوم مقامنا بامرنا رُدّ ما معک الی
حاجز بن یزید [شرح] حاجز بحاء حنقط والف وکسر جیم وزای بی نقطه ابن یزید از وکلای صاحب الزمان
علیه السلام است [یعنی] روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عبد الحمید گفت شک کردم در کار حاجز که آیا
اموالی را که میگیرد خود تصرف میکند یا بصاحب الزمان میرساند پس جمع کردم چیزی از مال صاحب
الزمان هم بعد از آن رفتم سوی سامرا تا خود تسلیم کنم پس بیرون آمد سوی من که نیست در وجود ما
که حجت الله تعالی ایم شکی ونه در کسی که قائم مقام ما میشود بفرموده ما یعنی که هر که با وجود ما بر پا
میشود چون ما او را وکیل کرده ایم برگردان آنچه با تست سوی حاجز بن یزید وبا و تسلیم کن
تا باعث اعتبار او باشد [حدیث پانزدهم اصل] علی بن محمد عن محمد بن صالح قال لمّا مات ابی وصار الامر لی
کان لابی علی الناس سفاتج من مال الغریم فکتبت الیه اعلمه فکتب طالبهم واستقض
علیهم فقضانی الناس الا رجل واحد کانت علیه سفتجة باربعمائة دینار فجئت الیه اطالبه
فماطلنی واستخفّ بی ابنه وسفه علیّ فشکوته الی ابیه فقال وکان ماذا فقبضت علی لحیته
واخذت برجله وسحبته الی وسط الدار ورکلته رکلاً کثیراً [شرح] السفاتج بسین بی نقطه
وفا والف وکسر تا دو نقطه در بالا وجیم جمع سفتجه بضم سین وسکون فا وفتح تا زری که وکیل
کسی در شهری گیرد از شخصی تا آنکس در شهری دیگر بوکیل آن شخص دهد وبرای هر دو ایمنی راه
حاصل باشد ومصدر بفتح سین است الغریم بفتح غین با نقطه وکسر را حنقط وسکون یا دو نقطه در
پایین قرضدار وقرضخواه وهر دو اینجا مناسب است چه مراد امام است که جانشین رسول علیه السلام است
در ادای قرض قرضمندان ونفقه عیال بی چیزان چنانچه بیان شد در احادیث باب صد وسیوم وبی ایه

در حدیث چهارم باب بیست و ششم و حق آن اعمال حقایق است بسیار است و استنقص العباد و منقطعات

یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح همدانی گفت وقتی که مرد پدرم که وکیل صاحب الزمان ع بود در همدان و کرده بود کار وکالت برای من هم بود پدرم جا به مردمان اموالی که در همدان گرفته بود پدرم تا در بغداد تسلیم می‌کنند مردمان آنجا را و صاحب الزمان ع رسانیدن پس نوشتم سوی صاحب الزمان ع اعلام میکردم او را که چنین اموال نزد مردمانست پس نوشت که مطالبه کن ایشان را و مبالغه کن بر ایشان پس داد همه مردمان بجز یک مرد که بود بر او سفته بجا بهر دینار طلا پس آمدم سوی او مطالبه میکردم او را پس در او دست حق دفع کرد مرا و سبکی کرد با من پرسش و دشنام داد بر من پس شکایت او بردم سوی پدرش پس گفت و چه شد یا نه که ترا دشنام داده بود پس سهلت بس چسبیدم بر ریش او و خوب گرفتم پای او را و بیمان گرفت در ریش و دیگری کوچک کشیدم او را از خانه که دکان او بود تا میان فضای سرای او و لگد زدم او را لکه بسیار اصل فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ وَيَقُولُ قُمِّيٌّ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ فَرَكِبْتُ دَابَّتِي وَقُلْتُ أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمَذَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَهَذَا يَنْسُبُنِي إِلَى أَهْلِ قُمَّ وَالرَّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَمَالِي قَالَ فَمَالُوا عَلَيْهِ وَأَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلَى حَانُوتِهِ حَتَّى سَكَّنْتُهُمْ وَطَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السُّفْتَجَةِ وَحَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوَفِّيَنِي مَالِي حَتَّى أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ شرح پس بیرون رفت پسرش طلب مدد میکرد با اهل بغداد و میگفت قمی رافضی بتحقیق کشت پدرم پس جمع شده بر من از اهل بغداد جمع بسیار بعد او پس سوار شدم اسب خود را چنانچه کسی برادخواهی نزد حاکم رود و گفتم خوب کاری کردید ای اهل بغداد میل میکنید با ظالم بر غریب مظلوم من مردم از اهل همدان از اهل سنت و این مرا نسبت میدهد سوی اهل قم و رفض تا ببرد حق مرا و مال مرا گفت پس میل کردند مرا ایشان و خواستند که داخل دکان او شوند تا آنکه من ساکن کردم ایشان را از داخل دکان شدن و گرد سوی من صاحب سفتجه نزد او بود و قسم بطلاق زن خورد که ادا کند بالتمام بمن مال مرا تا آنکه بیرون کردم مردمان را از منزل او

حدیث سیزدهم اصل عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ وُلِدَ لِي وَلَدٌ [illegible] إِلَى أَنْ مَاتَ [illegible] فَأَوْصَى فِي ثُلُثِهِ أَنْ يُدْفَعَ إِلَى النَّاحِيَةِ [illegible] إِلَى مَوْلَاهُ فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعِ الشَّهْرِيَّ إِلَى أَنْ لَا يُمَكِّنَنِي [illegible] فَتَقَوَّمْتُ الدَّابَّةَ وَالسَّيْفَ وَالْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي وَلَمْ أُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ

حاشیه: والتیس ع

وَجِّهِ السَّبْعَمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قِبَلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشَّهْرِيِّ وَالسَّيْفِ وَالْمِنْطَقَةِ شرح الجبل بفتح جیم و باء یکنقطه بلاد اویم بلاد کردستان که میان عراق عرب و آذربایجانست شهری بکسر شین بانقطه و سکون هاء و راء بینقطه و یاء مشدده قسمیست از یابو که بفتح سین بینقطه و فتح میم و سکون نون و دال بینقطه رنگیست معروف در ستوران یابو اسب عربی مطلق را بنر کمند و بکسره بینه و بنا بر این شهری کمند بمعنی کمیت است یعنی روایت از جرو غلام احمد بن الحسن گفت وارد شدم ببلاد جبل و من اعتقاد امامت ائمه معصومین علیهم السلام دوست میداشتم ایشان را فی الجمله نه بوجه اعتقاد امامت تا آنکه مرد یزید بن عبدالله با بیوشش که وصیت کرده در رکوفت خود که داده شود یابوی کمند و شمشیر او و کمربند او سوی امام او و صاحب الزمان پس ترسیدم که اگر من ندهم یابو را سوی اذکوتکین که حاکم بود از جانب خلفای عباسیه در بلاد جبل مرا از جانب او بسبکی پس قیمت کردم اسب را و شمشیر را و کمربند را بهفتصد دینار طلا در دل خود و مراد اینست که بفروختم و دادم بحاکم و شمشیر و کمربند را نگاه داشتم تا جهد آنکه ضرور نشود بدهم بهیچکس و مطلع نکردم بر آن قیمت هیچکس پس ناگاه مکتوب صاحب الزمان ع بمجیئی رسید بر من از جانب عراق مرا که بفرست آن هفتصد دینار را که از ما نزد تست از قیمت یابو و شمشیر و کمربند مخفی نماند که از حدیث ودوم ظاهر میشود که بعد از این مطالبه قیمت اسب را داده کمربند فرستاده و شمشیر را نفرستاده تا طلبی دیگر شده

حدیث سیزدهم اصل علی عن حدثه قال ولد لی ولد فکتبت استأذن فی طهره یوم السابع فورد لا تفعل فمات یوم السابع او الثامن ثم کتبت بموته فورد ستخلف غیره و غیره تسمیه احمد و من بعد احمد جعفرا فجاء کما قال شرح روایت کرد علی از کسی که حکایت کرد او را گفت که زاده شد برای من پسری پس نوشتم سوی صاحب الزمان ع رخصت میطلبیدم در ختنه کردن او در روز هفتم پس وارد شد در جواب که مکن پس مرد در روز هفتم یا هشتم بعد از آن نوشتم خبر مردن او را پس وارد شد در جواب که زود باشد که بجای او داده شوی دیگری و دیگری نام بکذاری او را احمد و بعد از احمد جعفر پس آمد چنانچه گفت اصل قال وتهیأت للحج و ودعت الناس وکنت علی الخروج فورد نحن لذلک کارهون والامر الیک قال فضاق صدری واغتممت وکتبت انا مقیم علی السمع والطاعة غیر انی مغتم بتخلفی عن الحج فوقع لا یضیقن صدرک فانک ستحج من قابل ان شاء الله قال فلما کان من قابل کتبت استاذن فورد الاذن فکتبت انی عادلت محمد بن العباس وانا واثق بدیانته وصیانته فورد الاسدی نعم العدیل فان قدم فلا تختر علیه فقدم الاسدی وعادلته شرح راوی گفت و براق گیری کردم از برای حج و وداع کردم مردمانرا و بودم بر سر سفر پس وارد شد از جانب صاحب الزمان علیه السلام

حاشیه: نه اعتقادم

حاشیه: سفر را کراهت داریم

والاختیار با تست راوی گفت پس تنگدل شدم و غمناک شدم و نوشتم که من با مرادم بر گوش شنوی و فرمانبرداری اینقدر هست که من غمناکم بواماندن خود از حج پس نوشت که باید که تنگ نشود دل تو چه هر آینه که تو البته حج میکنی در سال آینده انشاء الله راوی گفت پس چون شد در سال آینده نوشتم رخصت حج میطلبیدم پس وارد شد رخصت پس نوشتم که هر آینه که من همکجاوه محمد بن العباس شدم و من اعتماد دارم بر دین داری او و نگاهداشتن او مرا از پس وارد شد که اسدی که محمد بن جعفر کوفی ساکن ری باید پس خوشی جعفر باشد خوب همکجاوه است پس اگر آید پس مگزین برا او دیگری را راوی گفت پس آمد اسدی و همکجاوه او شدم

حدیث چهاردهم اصل الحسن بن علی العلوی قال اودع المجروح مرداس بن علی مالا للناحیة وکان عند مرداس مال لتمیم بن حنظلة فورد علی مرداس انفذ مال تمیم مع ما اودعک الشیرازی شرح حسن بن علی علوی گفت سپرد مجروح شیرازی بمرداس بن علی مالی را برای صاحب الزمان علیه السلام و بود نزد مرداس مالی از تمیم بن حنظله که بصاحب الزمان علیه السلام رساند پس وارد شد از جانب صاحب الزمان علیه بر مرداس که بفرست سوی ما مال تمیم را با آنچه سپرده بتو مجروح شیرازی

حدیث پانزدهم اصل علی بن محمد عن الحسن بن عیسی العریضی ابی محمد قال لما مضی ابو محمد علیه السلام ورد رجل من اهل مصر بمال الی مکة للناحیة فاختلف علیه فقال بعض الناس ان ابا محمد علیه السلام مضی من غیر خلف والخلف جعفر وقال بعضهم مضی ابو محمد عن خلف فبعث رجلا یکنی بابی طالب فورد العسکر ومعه کتاب فصار الی جعفر وسأله عن برهان فقال لا یتهیأ فی هذا الوقت فصار الی الباب وانفذ الکتاب الی اصحابنا فخرج الیه آجرک الله فی صاحبک فقد مات واوصی بالمال الذی کان معه الی ثقة لیعمل فیه بما یجب واجیب عن کتابه شرح خلف بفتح خاء بانقطه و فتح لام در اول و سیوم بمعنی پسر است و در اول بمعنی جانشین مطلق است یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عیسی که کنیت او ابو محمد است چون از دنیا رفت امام حسن عسکری علیه السلام آمد مردی از اهل مصر با مالی سوی مکه برای امام ع پس اختلاف کرده شد در بار و دشش که گفتند بعض مردمان که امام حسن عسکری ع رفت بی پسری که جانشین او باشد و جانشین جعفر برادر اوست و گفتند بعضی که رفت امام حسن عسکری ع از پسری پس آن مرد فرستاد سوی سامرا مردی را که کنیت او ابو طالب بود پس آمد در سامرا و با او مکتوبی بود پس رفت سوی جعفر و طلب برهان امامت کرد پس جعفر گفت میسر نیست در این وقت پس رفت سوی در خانه صاحب الزمان ع و رسانید مکتوب را سوی یاران ما یعنی وکلاء که آنجا حاضر بودند پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام ~~رسانید مکتوب را سوی~~

حاشیه: مجروح ع

حاشیه: عریضی ع

بو طالب که مزد دهاد ترا الله تعالی در مصاحب تو که ترا فرستاده بود بتحقیق مرد و سفارش کرد بآن مالی که با او بود سوی مردی که اعتماد بر او داشت تا عمل کند در آن مال با آنچه واجبست و جواب داده شد از مکتوبی که او آورده بود یعنی که تفصیل آن احوال سوا احوالی که واقع شده و اینکه چه کسند آن مال را فرستاده شد و ابو طالب از آنجا برگرد

حدیث شانزدهم اصل علی بن محمد قال حمل رجل من اهل آبة شیئا یوصله ونسی سیفا بآبة فانفذ ما کان معه فکتب الیه ما خبر السیف الذی نسیته شرح آبه بهمزه و الف و باء یکنقطه و های بینقطه نام جایی است نزدیک ساوه در جانب قم یعنی علی بن محمد گفت برداشت مردی از اهل آبه مالی را که رساند آنرا بصاحب الزمان ع و فراموش کرد شمشیر را در آبه پس فرستاد آنچه با او بود در سامرا پس امام ع نوشت سوی او که چیست حکایت آن شمشیری که فراموش کردی آنرا

حدیث هفدهم اصل الحسن بن خفیف عن ابیه قال بعث بخدم الی مدینة الرسول صلی الله علیه وآله ومعهم خادمان وکتب الی خفیف ان یخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الی الکوفة شرب احد الخادمین مسکرا فما خرجوا من الکوفة حتی ورد کتاب من العسکر برد الخادم الذی شرب المسکر وعزل عن الخدمة شرح خدم بفتح خاء با نقطه و فتح دال بینقطه جمع خادم بمعنی مملوکست خواه غلام و خواه کنیز و خادمان تثنیه خادم بمعنی نوکرست یعنی روایت کرد حسن بن خفیف از پدرش گفت فرستاد صاحب الزمان ع مملوکی چند را سوی مدینه رسول صلی الله علیه وآله و با ایشان دو نوکر بود و نوکر نوشت سوی خفیف که بیرون رود با ایشان پس بیرون رفت با ایشان پس وقتی که رسیدند بکوفه آشامید یکی از آن دو نوکر مست کننده را پس بیرون نرفتند از کوفه تا رسید مکتوبی از سامرا از جانب صاحب الزمان ع با مضمون که آن نوکری که آشامید مست کننده را برگرداند و معزول شد از نوکری

حدیث هیجدهم اصل علی بن محمد عن احمد بن ابی روح قال وجهت الی امرأة من اهل دینور فاتیتها فقالت یا ابن ابی روح انت اوثق من فی ناحیتنا دینا وورعا وانی ارید ان اودعک امانة اجعلها فی رقبتک تؤدیها وتقوم بها [illegible] وصیت المال یعنی روایت احمد بن حسن گفت وصیت کرد برای صاحب الزمان ع یزید بن عبدالله با اسبی و شمشیر و مالی دیگر که گذشت در حدیث سیزدهم که آن مال که بر من بوده فرستاده شد قیمت اسب و فرستادم شمشیر را آنکه و فرستادم و نوشته شد پس نوشته آمد که باید که فرستاده شمشیری پس فرستادم با چنانچه گفت با مضمون که آنچه داری از شمشیر که بر ما است اما لفظ آن کلام نیست

حدیث نوزدهم اصل علی بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان النیسابوری قال اجتمع عندی خمسمائة درهم تنقص عشرین درهما فانفت ان ابعث بخمسمائة تنقص عشرین درهما فوزنتها من عندی وبعثت بها الی الاسدی ولم اکتب ما لی فیها

حاشیه: فوزنتها من عندی عشرین درهما

فوزنتها ستّة عشر درهماً لکل خمسة منها وزن درهم **شرح** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن علی بن
شاذان نیشابوری گفت جمع شد نزد من از مال صاحب الزمان ع پانصد درهم کم بیست درهم پس
خوش نیامد مرا که بفرستم پانصد درهم کم بیست درهم پس کشیدم از نزد خود بیست درهم فرستادم آنها را
سوی محمد بن جعفر اسدی که وکیل بود و ننوشتم که چه مقدار آن از منست پس وارد شد که رسید پانصد
درهم که بیست از آنها بیست درهم بود **بیست و چهارم اصل** الحسین بن محمد الاشعری قال کان یرد کتاب
ابی محمد علیه السلم فی الاجراء علی الجنید قاتل فارس و ابی الحسن و آخر فلما مضی ابو محمد علیه السلم ورد
استیناف من الصاحب لاجراء ابی الحسن و صاحبه و لم یرد فی امر الجنید بشیء قال فاغتممت
لذلک فورد نعی الجنید بعد ذلک **شرح** الاجراء بکسر و راء بی نقطه و الف ممدوده نفقه دادن بعنوان
وظیفه فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی غالی بوده و ملعون شده بسبب اعتقاد دانیکه ائمه علم غیب دارند
که مخصوص الله تعالی است و داخل شده از آنکه علم ایشان بحوادث آینده باستنباط از قرآن است
که تبیان کل شیء است **یعنی** حسین بن محمد اشعری گفت بود که وارد میشد مکتوب امام حسن عسکری ع
سوی من که وکیل بودم در وظیفه دادن بر جنید کشنده فارس و بر ابو الحسن و بر دیگری پس وقتی که
از دنیا رفت امام حسن عسکری ع وارد شد ابتدائی از صاحب الزمان ع برای وظیفه ابو الحسن و رفیق
و وارد نشد در کار جنید چیزی حسین گفت پس غمگین شدم که مبادا مغضوب شده باشد پس رسید خبر
مرگ جنید بعد از آن **بیست و پنجم اصل** علی بن محمد عن محمد بن صالح قال کانت لی جاریة کانت تعجبنی
فکتبت الی استأمره فی استیلادها فورد استولدها و یفعل الله ما یشاء فوطئتها فحبلت ثم اسقطت
فماتت **شرح** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح که از وکلا است چنانچه گذشت در حدیث پانزدهم گفت مرا کنیزی
که بودم خوشحال با او پس نوشتم بصاحب الزمان ع طلب میبودم در حامله کردن او پس وارد شد که حامله
کن او را و میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد پس جماع کردم او را پس آبستن شد بعد از آن انداخت بار
حمل را پس مرد **بیست و ششم اصل** علی بن محمد قال کان ابن العجمی جعل ثلثه للناحیة و کتب بذلک و قد کان
قبل اخراجه الثلث دفع مالاً لابنه ابی المقدام لم یطلع علیه احد فکتب الیه فاین المال الذی
عزلته لابی المقدام **شرح** علی بن محمد گفت بود ابن العجمی که گردانید ثلث مال خود را برای صاحب
الزمان ع و نوشته بود مکتوبی بآن مضمون سوی صاحب الزمان ع و در وقتی مالی و تحقیق
داده بود بعد از پیش فرستادن او ثلث مال را مالی را برای پسر خود ابو المقدام مطلع نبود برآن هیچ
کس پس صاحب الزمان ع نوشت سوی او که پس کجا است ثلث مالی که جدا کردی آنرا برای ابو المقدام **بیست**

فرستاده م

بیست و هفتم اصل علی بن محمد عن ابی عقیل عیسی بن نصر قال کتب علی بن زیاد الصیمری یسأل کفنا فکتب الیه
انک تحتاج الیه فی سنة ثمانین فمات فی سنة ثمانین و بعث الیه بالکفن قبل موته بایام **شرح**
صیمری بفتح صاد بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح میم و راء بی نقطه منسوب است بصیمره
تا این عبارت از سال هشتادم بعد از دویست است که از هشتاد سال عمر علی بن زیاد **یعنی**
روایت کرد علی بن محمد از ابو عقیل عیسی بن نصر گفت نوشت علی بن زیاد صیمری سوی صاحب الزمان ع
طلب کفنی را پس نوشت سوی او که تو محتاج میشوی سوی کفن در سال هشتادم پس مرد
در سال هشتادم و فرستاد سوی او کفن پیش از مردن او بچند روز **بیست و هشتم اصل** علی بن محمد عن محمد
بن هارون بن عمران الهمدانی قال کانت للناحیة علیّ خمسمائة دینار فضقت بها ذرعا ثم قلت فی نفسی
لی حوانیت اشتریتها بخمسمائة و ثلثین دینارا قد جعلتها للناحیة بخمسمائة دینار و لم انطق بها فکتب الی
محمد بن جعفر اقبض الحوانیت من محمد بن هارون بالخمسمائة دینار التی لنا علیه **شرح** ذرعا بفتح ذال با نقطه و
سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه تمیز ضمیر صفت است الذرع طاقت دوست **یعنی** روایت کرد علی بن محمد
از محمد بن هارون بن عمران همدانی گفت بود برای صاحب الزمان ع بر من پانصد دینار طلا پس تنگ شد
بآن طاقت من پس بعد از آن گفتم در دل خود که مرا دکانها هست که خریده ام آنها را بپانصد و سی دینار بتحقیق گردانیدم
آنها را برای صاحب الزمان ع بپانصد دینار و سخن نگفتم بآن دکانها با هیچ کس بزبان نیاوردم آنچه را که
در آنها قرار دادم پس نوشت سوی محمد بن جعفر اسدی که بگیر آن دکانها را از محمد بن هارون بآن پانصد دیناری
که ما راست بر او **بیست و نهم اصل** علی بن محمد قال باع جعفر فیمن باع صبیة جعفریة کانت فی الدار یربونها
فبعث بعض العلویین و اعلم المشتری خبرها فقال المشتری قد طابت نفسی بردها و ان لا ارزأ من
ثمنها شیئا فخذها فذهب العلوی فاعلم اهل الناحیة الخبر فبعثوا الی المشتری باحد و اربعین
دینارا و امروه بدفعها الی صاحبها **شرح** ان بفتح همزه و تخفیف نون عطف بر ردها است لا ارزأ براء
بی نقطه و زای با نقطه و همزه بصیغه متکلم مضارع باب منع و علم مضارع است الرزء بضم راء و سکون زای کم
کردن چیزی است [illegible] **یعنی** علی بن محمد گفت فروخت جعفر برادر
امام حسن عسکری ع در جمله غلام و کنیز برادر خود که فروخت دخترکی را از اولاد جعفر طیار که بود در سرای امام
عوض میگردانید او را پس فرستاد بعضی از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلم و اعلام کرد خریدار را بخبر
آن دخترک که کنیز نیست پس گفت خریدار بتحقیق راضی شده دلم بر گرداندن آن دخترک و باینکه کم
نکرده باشم از قیمت او چیزی پس بگیر او را اگر داشتی که چنین خریده ام پس رفت آن مرد علوی پس اعلام کرد وکلای صاحب

الزمان ع

آن خبر را پس فرستادند سوی خریدار چهل و یک دینار و امر کردند آنکه علوی را بدادن آن دخترک
سوی صاحبش یعنی سوی اولیاء او از اولاد جعفر طیار **سی ام اصل** الحسین بن الحسن العلوی قال
کان رجل من ندماء روز حسنی و آخر معه فقال له هوذا یجبی الاموال و له وکلاء و سموا جمیع الوکلاء
فی النواحی و انهی ذلک الی عبید الله بن سلیمان الوزیر فهمّ الوزیر بالقبض علیهم فقال السلطان
اطلبوا این هذا الرجل فان هذا امر غلیظ فقال عبید الله بن سلیمان نقبض علی الوکلاء فقال
السلطان لا و لکن دسوا لهم قوما لا یعرفون بالاموال فمن قبض منهم شیئا قبض علیه قال فخرج
بان یتقدم الی جمیع الوکلاء ان لا یأخذوا من احد شیئا و ان یمتنعوا من ذلک و یتجاهلوا الامر
فاندس لمحمد بن احمد رجل لا یعرفه و خلا به فقال معی مال ارید ان اوصله فقال له محمد غلطت انا
لا اعرف من هذا شیئا فلم یزل یتلطفه و محمد یتجاهل علیه و بثوا الجواسیس و امتنع الوکلاء کلهم
لما کان تقدم الیهم **شرح** کان نادم است روز بضم راء بی نقطه و سکون واو و زای با نقطه است و در
نسخ بجای آن بدر بفتح باء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه است [illegible] از عمال خلفای
عباسیه است حسنی مرفوع و صفت رجل است و آخر عطف بر رجل است [illegible] یجبی بجیم و با یک نقطه
بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب ضرب است الجبایة بکسر جیم جمع خراج [illegible] انهی بصیغه مجهول ماضی
باب افعال [illegible] بود که بصیغه معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بروز [illegible]
صاحب الزمان علیه السلم است مشار الیه هذا در فان هذا [illegible] و کلاء است یا مشار الیه قبض
علیهم است [illegible] و ضم دال بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر باب نصر است
الدس پنهان کردن [illegible] بصیغه مضارع مجهول باب تفعل است التقدم سپارش پیش از وقت [illegible]
مجهول باب تفعل است **یعنی** حسین بن حسن علوی گفت بود مردی از ندیمان روز [illegible] از اولاد امام
حسن ع بود و دیگری با او [illegible] که امام حسن عسکری را پسری [illegible]
که جانشین اوست [illegible] مالها را و او را وکلا هست و نام برد همه [illegible]
صاحب الزمان را که در اطراف [illegible] رسانیده شد آن گفتگو سوی عبید الله بن سلیمان که وزیر پادشاه
بود پس قصد کرد وزیر بگرفتن وکلا پس گفت پادشاه که طلب کنید که کجا است این مرد چه تحقیق
وجود وکلا کاری عظیم است [illegible]
[illegible]
[illegible]

که معروف نباشند با مالها پس هر کدام که گرفت از آن وکلا چیزی را [illegible] حسین گفت
پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان ع سوی وکلا با مضمون که سفارش پیشکی کرده شود
بجمیع وکلا که نگیرند از هیچکس چیزی را و باز ایستند خود را از آن و آنکه اظهار ندانستن این کار کنند پس
تعیین کرده شد در پنهان برای محمد بن احمد که از وکلا بود مردی که نمی شناخت محمد او را و خلوت کرد با محمد
پس گفت با من مالی است میخواهم که برسانم آنرا بامام پس گفت او را محمد غلط کردی من نمی شناسم از آنچه
میگوئی چیزی را پس همیشه چاپلوسی میکرد [illegible] اظهار ندانستن میکرد و فرستادند جاسوسان
در اطراف [illegible] و باز ایستادند وکلا همه از گرفتن [illegible]
[illegible] **سی و یکم اصل** علی بن محمد قال خرج نهی
عن زیارة مقابر قریش و الحیر فلما کان بعد اشهر دعا الوزیر الباقطائی فقال له الق بنی الفرات
و البرسیین و قل لهم لا تزوروا مقابر قریش فقد امر الخلیفة ان یتفقد کل من زار فیقبض علیه
شرح الحیر بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء [illegible] و راء بی نقطه مشهد امام حسین علیه السلم [illegible]
کربلا است جوهری گفته الحیر بالفتح شبه الحظیرة [illegible] و منه الحیر بکربلا [illegible] در کتاب الحجه در حدیث سیوم
[illegible] بیست و ششم [illegible]
اولاد فرات [illegible] ابو الفتح فضل بن جعفر بن فرات
[illegible]
[illegible] علی بن محمد گفت بیرون آمد از جانب صاحب الزمان ع
نهی از زیارت مشهد کاظمین علیهما السلم که در مقابر قریش در بغداد مدفونند و از زیارت مشهد کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible] زیارت [illegible] مقابر قریش [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] **باب صد و بیست و چهارم اصل باب ما جاء فی الاثنی**
عشر و النص علیهم علیهم السلم شرح این باب احادیثی است که وارد شده در امامت دوازده امام
[illegible] در این باب نوزده حدیث است **اول اصل** عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی
عن ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری عن ابی جعفر الثانی علیه السلم قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلم و معه الحسن بن علی و هو متکئ
علی ید سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل رجل حسن الهیئة و اللباس فسلم علی امیر المؤمنین

در خانه

محرم

فیقبض علیهم

قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلم

فجلس علیه السلام ثم قال یا امیر المؤمنین اسألک عن ثلث مسائل ان اخبرتنی بهن علمت ان القوم رکبوا من امرک ما قضی علیهم وان لیسوا بمأمونین فی دنیاهم واخرتهم وان تکن الاخری علمت انک وهم شرع سواء فقال له امیر المؤمنین سلنی عما بدا لک قال اخبرنی عن الرجل اذا نام این تذهب روحه وعن الرجل کیف یذکر وینسی وعن الرجل کیف یشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امیر المؤمنین الی الحسن وقال یا ابا محمد اجبه قال فاجابه الحسن علیه السلام

شرح [illegible]

[illegible]

پیش از ان است خبر قتل امام حسین ع چنانچه گذشت در حدیث چهارم از مولد الحسین بن علی علیهما السلم
که باب هفدهم چهاردهم است یعنی پس گفت جابر گواهی میدهم بالله که من رفتم نزد مادرت فاطمه
علیها السلم در زندگی رسول الله صلی الله علیه وآله پس مبارکباد گفتم او را بولادت امام حسین ع ودیدم
در دو دست او لوحی سبز ظن من شد که ان از زمرد است ودیدم در ان لوح نوشته سفید مانند
رنگ افتاب یعنی پرتو افتاب پس گفتم او را فدای تو باد پدرم ومادرم ای دختر رسول الله چیست
این لوح پس گفت این لوحیست که بهدیه فرستاده الله تعالی سوی رسولش صلی الله علیه وآله در ان است
نام پدر من ونام شوهر من ونام دو پسر من ونام اوصیا از جمله اولاد من وداد مرا ان پدرم تا خوشحال
کند مرا بان گفت جابر پس داد مرا ان لوح را مادرت فاطمه علیها السلم پس خواندم انرا ونوشتم انرا پس
گفت پدرم پس ایا هست نزد تو ای جابر که عرض کنی انرا بر من گفت اری پس [illegible] پس رفت با او پدرم
تا منزل جابر پس بیرون اورد طوماری را از پوست پس پدرم گفت ای جابر نگاه کن در نوشته خود تا
خوانم بر تو پس نگاه کرد جابر در نوشته خود پس خواند انرا پدرم پس مخالفت نکرد حرفی از خواندن
پدرم حرفی از نوشته او پس گفت جابر گواهی میدهم بالله که من چنین که خواندی دیدم انرا
در ان لوح نوشته (متن) بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره
وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین (شرح) این فقرات مکتوبات
[illegible] هذا ما بعد این فقرات است و این فقرات داخل است در [illegible] (یعنی) الله الحکیم بالعلم
که هر عالم است عموما [illegible] این مکتوبیت از جانب الله که [illegible] برای [illegible]
[illegible] او است در تشریع احکام [illegible] است جبرئیل امین از نزد صاحب کل اختیار [illegible]
(متن) عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین ومدیل
المظلومین ودیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا
لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد وعلی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت
مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک علی الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء
واکرمتک بشبلیک وسبطیک حسن وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسینا
خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة
عنده بعترته اثیب واعاقب (شرح) تعظیم اسماء کنایت از [illegible] واشت [illegible]

الرق نقع وکسر را [illegible] وشنیده ف پوستی [illegible] نوشته میشود و در ان
سوی مکلفان واسطه است میان او ومکلفان ورا نسبا سوی احکام او فرود آورده است
جعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسینا

هرگز خالی از امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی باشد بجهت تجویز اختلاف از روی ظن وخود رایی خواهد شد
پس الله تعالی رب العالمین نخواهد بود وگذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب النوادر
که باب بیست وسوم است که گفت والله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا الالاء بفتح نون
وسکون یای منقوط ومیم والف ممدوده مفرد است بمعنی نعمت الالاء بفتح همزه ولام والف ممدوده جمع
الوه بفتح وضم وکسر همزه وسکون لام فیهما ونعماها ونیاورا [illegible] مراد عمده نعمتیست که برای انبیا کرده شده
که امثال ایشان برای طمع نکنند چنانچه گفته در سوره اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق الاداله مصدر باب افعال دولت دادن کسی را فمن رجا تا آخر رد بر جبریه است که بر نقیض
عزرا بقضا وقدر الهی [illegible] بمعنی که بد کار را فاجر باستقلال بر بعض نفع رسانیدن وضرر رسانیدن
بیشمارند و بیان شده در باب سیام کتاب التوحید واز این ظاهر که قدریه بمعنی اهل جبریه انه ومتواتر
بود که غیر هر دو جا بمعنی صفت باشد و مراد [illegible] باشد و مراد العدل جنس باشد [illegible]
بعذاب است ومفعول مطلق برای نوعست یعنی تعظیم کن ای محمد نامهای مرا وشکر کن نعمتهای
ومنکر مشو عهدهای مرا بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت معروف اهل عالم مستحق عبادت یکری که
شکسته طالمانم ودولت دهنده مظلومانم ولایت جزا دهنده جزا بدرستی که منم آن مستحق عبادت
مستحق عبادت یکری منم پس هر که امید وار شود غیر را که فضل وقدر من باشد [illegible]
~~شود [illegible] عذاب [illegible] آزاری [illegible] بمعنی که [illegible] امام [illegible]~~
~~[illegible]~~ عذاب میکنم او را عذابی که عذاب نکنم آن را کسی عذاب بهیچ یک را از مخلوقین پس مرا پس عبادت کن
ودر من پس توکل کن بدرستی که من نفرستاده ام پیغمبری را پس تمام شده باشد روزگار او و سپری
امده باشد عمر او مگر انکه گردانیده ام برای او وصیی وبدرستی که من تفضیل کردم ترا بر جمیع انبیا وتفضیل کردم
وصی تو علی را بر جمیع اوصیا وگرامی کردم ترا بدو شیر زاده تو ودو فرزند زاده تو حسن وحسین
با بزرگی که گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از آخر شدن عمر پدرش وگردانیدم حسین را خزینه دار
کردم ومنت وگرامی کردم او را بشهید شدن وآخر کردم عمر او را بسعادت پس او افضل کسی است که شهید شده
ودر معرکه قتال و بالاتر شهیدان مرکز قتالست بالتبار مرتبه گردانیدم کلمه تامه خود را [illegible]
~~[illegible]~~ نزد او بیان این انکه بعد از او سبب
اولاد او ثواب میدهم مطیعان را وعقاب میکنم عاصیان را بمعنی که امامت مخصوص اولاد او است یا اولاد حسین [illegible]

کلمتی التامة معه [illegible]
با نزد [illegible] قضا وقدر [illegible]
من باشد
حکیم با او و برهان رسا خود را

(متن) الهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبیه جده المحمود محمد الباقر علمی والمعدن
لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه
فی اشیاعه وانصاره واولیائه انتجبت بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع
وحجتی لا تخفی وان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر
آیة من کتابی فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی
فی علی ولیی وناصری ومن اضع علیه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفریت مستکبر
یدفن فی المدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه وخلیفته
من بعده ووارث علمه فهو معدن علمی وموضع سری وحجتی علی خلقی لا یؤمن عبد به الا جعلت
الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه
علی ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وامینی علی وحیی اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن
(شرح) الماحی رونده ومراد اینجا ساعی در عبادت الهی است لاکرمن بفتح لام وصیغه مضارع متکلم وحده
از باب تفعیل مؤکد بنون ثقیله است ولاسرنه بفتح لام وصیغه مضارع متکلم وحده از معاملات باب
نفرات فی برای سببیت است واشارت است بکثرت شیعه او ووفور علمای ایشان چنانچه منقولست
که در زمان او چهار هزار کس کتاب حدیث نوشته شده با وجود انکه تقیه در زمان او بیشتر از سایر
بوده بنا بر ظاهر انچه می اید در کتاب الصلوة در حدیث سیم باب یکصد و [illegible] که باب القنوت فی الفریضة
[illegible] است یا مراد اینست که بسبب آمرزش گناهان ایشان خوشحال خواهد شد در قیامت انتجبت بفتح همزه
[illegible] ~~[illegible]~~ وسکون یای دو نقطه در پایین وجیم بالفتح وباء یک نقطه بصیغه مجهول ماضی
باب افتعال ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ الفتنه ضلالت بسبب اختلاف از روی ظن العمیاء بفتح عین بی نقطه وسکون میم وبای دو نقطه
در پایین والف ممدوده مؤنث اعمی کور ونسبت عمیا بفتنه مجازیست برای مبالغه چه مراد کوری
اهل آن فتنه است الحندس بکسر حاء بی نقطه وسکون نون وکسر دال بی نقطه وسین بی نقطه [illegible]
~~[illegible]~~ ام رشت [illegible] مقصور دوانی
وناردان الرشید و برامکه بیا اهل زمان در زمان امام موسی کاظم ع ومراد جهالتی در زمان کوران بهره
و بر انکه ما با وجود ظهور بطلان ایشان لان اسسته لا ل [illegible] برطبق قول الله تعالی در سوره
بقره لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی الخیط بفتح خاء با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین

با الاضطلاع بها
ابنه مبتدا است وفرخبر مبتدا است
[illegible]

رشته مرواریدی واینجا استعاره شده برای قرآن که مشتمل است بر محکمات وتفاصیل بسیار الفرض بفتح فاء و
سکون راء بی نقطه وضاد بانقطه الحجه الله تعالی برسولان واجب گردانیده بعد از ان کتاب خود
دارن بفتح همزه ونشده نون عطف بر ان ولان است برای تعلیل [illegible] اولیا [illegible]
از ائمه است الاعباء بفتح همزه وسکون عین بی نقطه وبای یک نقطه والف ممدوده جمع عبء بکسر عین و
سکون با وهمزه بارهای گران که عبارت است بارهای دیگر باشد الاضطلاع بضاد با نقطه منقلب از تا
وعین بی نقطه مصدر باب افتعال قوی نمودن برای کاری العفریت بکسر عین بی نقطه وسکون فا
وکسر را بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وتاء دو نقطه در بالا مرد زیرک خبیث بحیلت بی ضم
ذات العبد الصالح عبارت از ذو القرنین است که نو خان پاسبان [illegible] بنا های او است المستفیض مصدر
باب تفعیل قبول شفاعت کسی یعنی اول اولاد حسین که بایشان ثواب وعقاب میکنم علی است که حجت
عبادت کننده کانست وزینت دوستان منست که کسانی پیش انها دیگر پیش که در شکل [illegible]
جد بزرگوار خود است که رسول علیه السلام است ومحمد که شکافنده علم [illegible]
مرا از معدن حکمت مرا است جمعی هلاک شوند که شک کنندگان در امامت جعفر بیان این انکه رد کرده اند
مانند هر که رد کرده است منت ثابت لازم شده این بحکم از من که هر اینه تعظیم میکنم مقام جعفر را
هر اینه خوشحال میکنم او را بسبب شیعیان او ویاری دهندگان او ودوستان او [illegible] گرداند
بعد از جعفر موسی ضلالتی که کور باطن است برای اینکه رشته محکمات قرآن من که در اینجا نهی از اختلاف
از روی ظن وخود رایی است گسیخته نشود بر بیان منافقین که شود اهل ربوبیت است در امساک رویش
که هر یک دال بر وجوب ترک اختلاف از روی ظن وخود رایی است ابطال نمیشود واینکه ائمه من کسانی اند
[illegible] کیام تمامتر با بمعنی که هر کدام در زمان امامت خود ظاهر باشد علم او بجمیع احکام ومعجزات او
اظهر من الشمس است ونه هر کدام که غایب باشد هرگاه مراد ایمن غیبت که غیبت صغری است علم او ومعجزات او
بسیار ساطع مستور اظهر من الشمس خواهد بود و در غیبت کبری انشاالله در امامت او وبقای حجت او
نباید بیان این انکه هر که منکر شود یکی از ائمه مرا پس بتحقیق منکر شده ولی نعمت بودن مرا یعنی که
انکار در ربوبیت رب العالمین کرده وهر که تغییر دهد آیتی محکمی از آیات محکمات کتاب مرا که در اینجا
نهی از اختلاف از روی ظن وخود رایی است چنانچه جمعی تحکم بر تخصیص [illegible] آن بستند پس بتحقیق
افترا کرده بر من وای برای افترا کنندگان منکران نزد آخر شدن عمر موسی بنده من وحبیب من وبرگزیده
در علی که امام منست ومدد کار دین منست وکسی است که میگذارم بر او بارهای گران که عبارتهای بارهای نبوت است

بیان [illegible]
سابقی
وطا و م
طوس
حسین [illegible]
شیعه [illegible]

[illegible]

احزاب بوده شد که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا کان ذلک فی الکتاب مسطورا و بیان شد در شرح
دوم باب شصت و چهارم و اینکه این گفتگو در زمان یکی از خلفای ثلثه باشد چه عمر بن ام سلمه در حنین
کشته شده ام سلمه پیش از آنکه زوجه رسول صلی الله علیه و آله شود زوجه عبد الله بن عبد الاسد
مخزومی بوده و عمر پسر اوست بعین روایتست از سلیم بن قیس گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار میگفت
بودیم نزد معاویه من و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید
پس گفتگو گذشت میان من و معاویه تحقیق پس گفتم معاویه را که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله
میگفت من اولی بتصرف در مؤمنان از خودشان بعد از آن برادرم علی بن ابی طالب اولی
بتصرف در مؤمنانست از خودشان پس چون شهید شود پس حسن بن علی اولی بتصرف در مؤمنانست از
خودشان بعد از آن پسرم حسین اولی بتصرف در مؤمنانست از خودشان و البته در می یابی او را
ای حسین بعد از آن تتمه دوازده امام ~~[illegible]~~ از اولاد
حسین است گفت عبد الله بن جعفر و گواهی طلبیدم حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه
و اسامة بن زید را پس گواهی دادند برای راستی من نزد معاویه گفت سلیم که بتحقیق شنیدم آنرا از علما که
روایت کرد از سلمان و ابوذر و مقداد و گفتند که ایشان نیز شنیده اند آنرا از رسول
الله صلی الله علیه و آله چهارم حسن عن ابی الطفیل قال شهدت جنازة ابی بکر یوم مات و شهدت
عمر حین بویع و علی جالس ناحیة فاقبل غلام یهودی جمیل الوجه بهی علیه ثیاب حسان
و هو من ولد هارون حتی قام علی رأس عمر فقال یا امیر المؤمنین انت اعلم هذه الامة بکتابهم
و امر نبیهم قال فطأطأ عمر رأسه فقال ایاک اعنی و اعاد علیه القول فقال له عمر لم ذاک
قال انی جئتک مرتادا لنفسی شاکا فی دینی فقال دونک هذا الشاب قال و من هذا
الشاب قال هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله و هذا ابو الحسن و الحسین ابنی رسول
الله و هذا زوج فاطمة بنت رسول الله شرح روایتست از ابو الطفیل گفت حاضر شدم جنازه
ابوبکر را روزی که مرد و حاضر شدم عمر را وقتی که بیعت کرده شد و علی نشسته بود در طرفی پس آمد
پسر جهود خوش نما و بر او بود جامهای خوب و از اولاد هارون بود تا ایستاد بر سر عمر پس گفت
ای عمر توئی دانا ترین این امت بکتاب ایشان و کارهای پیغمبر ایشان راوی گفت پس پیش انداخت عمر
سر خود را پس آن پسر گفت ترا میگویم و باز خواند بر او همان سخن را پس گفت او را عمر برای
چیست این سؤال گفت بدرستی که من آمدم نزد تو طلب کننده دین حق برای خود شک کننده

ثم تکلم کلام عبد الله بن جعفر است یا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است
و جای براول مضروبست و مراد اینست که بجا نمان شمردم تتمه دوازده
امام را تفصیلا نزد معاویه و جای بردوم مرفوعست

[illegible]

زمین که کدام قطره است آن و اول چشمه که روان شد بر روی زمین که کدام چشمه است آن و اول چیزی که قرار داشته شد بر روی زمین که کدام چیز است آن پس جواب داد او را امیر المؤمنین پس آن پسر گفت او را خبر ده مرا از سه دیگر خبر ده مرا از محمد که بعد از آخر الزمان که چند است او را از خلفاء امام عادل یعنی امام بهدایت عادل و در کدام بهشت میباشد و که قرار کرده است با بینی که بر جای او قرار میگیرد با او در بهشت او گفت ای هرونی بدرستی که محمد را دوازده امام است که ضرر نمیرساند ایشان را واگذاشتن هر که واگذاشت ایشان را و الکه [illegible] هر که مخالفت کند ایشان را و بدرستیکه ایشان در دین خود [illegible] از کوهها [illegible]

[illegible] که چون زمین بکوهها [illegible] هر یک از هوا و آب که در کوهها گرفته است مانع حرکت زمین است با کلیه و جای محمد در بهشت مخصوص اوست که دیگری از انبیا [illegible] سابق در آنجا با او نیست [illegible] در حدیث هفتم که آن بهتر موضعی است از [illegible] جنت عدن با او است آن دوازده امام [illegible] مراد از جنت که از مردان کسی دیگر با ایشان شریک نیست پس مناقات ندارد با آنچه می آید در حدیث هفتم که زنان ایشان نیز با ایشان بند پس گفت [illegible] گفتی قسم بخدای که [illegible] یافتم او را که [illegible] که هر آینه می یابم آن چو انبیا را که گفتی در نوشته پدرم هرون که نوشته آنرا بدست خود و گفته آنرا موسی عمران علیه السلم تا نولید جمس فقال اخبرنی عن الوصی محمد کم یعیش من بعده و هل یموت او یقتل قال یا هرونی یعیش بعده ثلثین سنة لا یزید یوما و لا ینقص یوما ثم یضرب ضربة ههنا یعنی علی قرنه فتخضب هذه من هذا قال فصاح الهارونی و قطع کستیجه و هو یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک وصیه ینبغی ان تفوق و لا تفاق و ان تعظم و لا تستضعف قال ثم مضی به علی علیه السلم الی منزله فعلمه معالم الدین شرح [illegible]

یعنی علی قرنه کلام راویست [illegible] راجع بعلی علیه السلم است [illegible] [illegible] بجای سین [illegible] شایه که فریاد هر کسی برای دیرین [illegible] عمرو [illegible] در مخالفت با امیر المؤمنین و بشارت او بطرفت دیگر باشد [illegible] کراوند الفرقین [illegible] که مذکورست در کتاب هرون الکستیج بضم کاف و سکون سین دو نقطه در پایین و جیم معرب کشتی بضم کاف و سکون شین با نقطه و با ر دو نقطه در بالا

[illegible]

کرسی که اهل ذمت می بندند و در بالای آن زنار می بندند یعنی پس آن پسر گفت خبر ده مرا از ان یک مسئله که مانده خبر ده مرا از وصی محمد که چند وقت زندگانی میکند بعد از محمد آیا میمیرد یا کشته میشود گفت ای هرونی زندگانی میکند بعد از وی سی سال [illegible] بعد از آن زده میشود زدنی اینجا یعنی بر سر خود و بعد از آن زده میشود بر پهلوی او مراد اینست که دست خود را بیاگاه از سر خود کذاشت پس رنگین میشود این محاسن از این [illegible] راوی گفت پس فریاد زد هرونی و برید کشتی خود را و او میگفت گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله بتنهائی که شریکی نباشد او را و گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست و اینکه تو وصی اوئی سزاوار است که تو بالا باشی و کسی بر تو بالائی نگیرد و اینکه تعظیم کرده شوی و ضعیف شمرده نشوی راوی گفت بعد از آن برد او را علی علیه السلم سوی منزل خود پس تعلیم کرد او را مسائل دین اسلام پنجم اصل عن ابی حمزة قال سمعت علی بن الحسین علیه السلم یقول ان الله خلق محمدا و علیا و احد عشر من ولده من نور عظمته فاقامهم اشباحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل خلق الخلق یسبحون الله و یقدسونه و هم الائمة من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی گفت که شنیدم از امام زین العابدین میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید روح محمد و علی و یازده از اولاد علی را از نور عظمت خود بیان این شد در حدیث دوم باب نود و سوم پس وا داشت ایشان را شبحها یعنی روحهای بی بدن در روشنی نور خود یعنی لطف و توفیق خود عبادت میکردند او را پیش از آفریدن آفریده دیگر تسبیح میکردند الله تعالی را و تقدیس میکردند او را و ایشانند ائمه از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله ششم اصل عن زرارة قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول الاثنا عشر الامام من آل محمد کلهم محدث من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و من ولد علی و رسول الله و علی هما الوالدان علیهما السلم فقال علی بن راشد و کان اخا علی بن الحسین لامه و انکر ذلک فصرّر ابو جعفر و قال اما ان ابن امک کان احدهم شرح من در من آل بیان یعنی آل محمد یعنی اهل بیت محمد است که بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و هفتم که مراد وصی است پس شامل جمیع دوازده امام است معنی محدث بتشدید دال بی نقطه مفتوحه گذشت در باب سوم که باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث است و در اصل و تجلیه است رسول الله مرفوع و مبتدا است هما ضمیر فصل است الوالدان خبر مبتدا است [illegible] بو الدان [illegible] باشد و معنی دیگر والدان گذشت در حدیث هشتادم باب صد و هفتم و می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب شصت و دوم که باب البر بالوالدین است

[illegible]

~~چون ظاهر سابق اینست که دوازده کس مذکور شده همه از اولاد علی باشند [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] مذکور شد بعنوان انکه حدیث کذشت در حدیث دوم باب پنجاه و چهارم و در آنجا بجای علی بن راشد عبد الله بن زید بود پس شاید که دو برادر رضاعی داشته باشد و در بعضی نسخ در اینجا بجای علی عبد الله است [illegible] راجع بعلی بن راشد است و انکر بصیغه متکلم وحده از باب افعال مفعول فعال است و بتقدیر استفهام است صرّر بصاد بی نقطه و راء بی نقطه مشدده و راء دیگر بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل التضرر بر بدایت رو آوردن برکسی و بدایت رو ترش کردن و بدایت فریاد زدن و همه اینجا مناسب است یعنی روایتست از زراره گفت شنیدم از امام محمد باقر میگفت که آن دوازده امام که [illegible] [illegible] محمد و ایشان محمد شده اند از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و اولاد علی و رسول الله و علی ایشان زایندگان محدث برای باقی ائمه اند علیهم السلم پس گفت علی بن راشد و بود برادر رضاعی علی بن الحسین از جانب مادر علی بن راشد که آیا من منکر شوم آنرا پس خوب رو با وا آورد امام محمد باقر علیه السلم و گفت آگاه باش بدرستی که پسر رضاعی مادر تو بود یکی از ان محدثان هفتم اصل عن ابی سعید الخدری قال کنت حاضرا لما هلک ابو بکر و استخلف عمر اقبل یهودی من عظماء یهود یثرب و تزعم یهود المدینة انه اعلم اهل زمانه حتی رفع الی عمر فقال له یا عمر انی جئتک ارید الاسلام فان اخبرتنی عما اسئلک عنه فانت اعلم اصحاب محمد بالکتاب و السنة و جمیع ما ارید ان اسئل عنه قال فقال له عمر انی لست هناک و لکنی ارشدک الی من هو اعلم امتنا بالکتاب و السنة و جمیع ما قد تسأل عنه و هو ذاک فاومی الی علی علیه السلم فقال له الیهودی یا عمر ان کان هذا کما تقول فما لک و لبیعة الناس و انما ذاک اعلمکم فزبره عمر شرح این فقره بر فقره که مذکور شد در حدیث چهارم اگر چه بسیار شبیه است یعنی روایتست از ابو سعید خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه گفت بودم حاضر وقتی که هلاک شد ابو بکر و خلیفه کرده شد عمر بیان این آنکه یهودی از بزرگان یهودان حوالی مدینه و دعوی میکردند یهودان مدینه که او داناترین اهل زمان خودست تا آنکه بلند کرد سوی عمر با نزدیکش که گفت او را ای عمر بدرستی که من آمدم نزد تو اراده دارم اسلام را پس اگر خبر دهی از آنچه سوال میکنم ترا از ان پس تو عالمتر اصحاب محمد خواهی بود

بکتاب او و سنت او و جمیع آنچه که سوال کنم مرا در این امت را از ان راوی گفت پس گفت او را عمر بدرستی که من نیستم در این مرتبه که تو خیال کردی لیکن من راه نمائی میکنم ترا سوی کسی که عالمتر است بکتاب و سنت و جمیع آنچه سوال کنی از ان او را اینست پس اشارت کرد سوی علی علیه السلم پس گفت او را آن یهود که ای عمر اگر باشد این مرد چنانچه گفتی پس چکار است ترا با بیعت مردمان بخلافت بر جائی که جز این نیست که این دانا تر شما باشد پس درشتی کرد با او عمر اصل ثم ان الیهودی قام الی علی فقال انت کما ذکر عمر قال و ما قال عمر فاخبره فقال ان کنت کما قال سالتک عن اشیاء ارید ان اعلم هل یعلمه احد منکم فاعلم انکم فی دعواکم خیر الامم و اعلمها صادقون و مع ذلک ادخل فی دینکم الاسلام فقال امیر المؤمنین علیه السلم نعم انا کما ذکر لک عمر سل عما بدا لک اخبرک به ان شاء الله قال اخبرنی عن ثلث و ثلث و واحدة فقال له علی علیه السلم یا یهودی و لم لم تقل اخبرنی عن سبع فقال له الیهودی انک ان اخبرتنی بالثلث سالتک عن البقیة و الا کففت فان انت اجبتنی فی هذه السبع فانت اعلم اهل الارض و افضلهم و اولی الناس بالناس فقال له سل عما بدا لک یا یهودی شرح بعد از ان بدرستی که آن یهود رفت سوی علی علیه السلم پس گفت آیا تو چنانی که گفت عمر علی علیه السلم گفت و چه گفت عمر پس آن یهود خبر داد او را بگفته عمر پس آن یهود گفت اگر باشی چنانچه گفت عمر سوال میکنم ترا از چیزی چند میخواهم که دانم که آیا میداند آنچه که سوال میکنم یکی از شما [illegible] بهتر امتانید و داناتر امتانید راستگویانید و با وجود آن صدق دعوی داخل میشوم در دین شما که اسلام است

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] پس گفت امیر المؤمنین علیه السلم که آری من چنانم که گفت ترا عمر سوال کن از هر چه بخاطرت رسیده تا خبر دهم ترا با آن ان شاء الله گفت خبر ده مرا از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله پس گفت او را علی علیه السلم ای جهود چرا نگفتی خبر ده مرا از هفت مسئله پس گفت او را جهود که بدرستی که تو اگر خبر دهی مرا به سه مسئله سوال میکنم ترا از باقی و الا خود را نگاه میدارم از سوال و از دخول در دین شما اگر تو جواب گفتی مرا در این هفت مسئله پس تو داناترین اهل زمین و افضل ایشانی و سزاوارتر مردمانی بتصرف در مردمان یعنی که امام توئی [illegible] پس گفت او را سوال کن از هر چه بخاطر رسید ترا ای جهود اصل قال اخبرنی عن اول حجر وضع علی وجه الارض

و اول شجر غرست على وجه الارض و اول عين نبعت على وجه الارض فاخبره امير المؤمنين
عليه السلام ثم قال له اليهودي اخبرني عن هذه الامة كم لها من امام هدى و اخبرني عن
نبيكم محمد اين منزله في الجنة و اخبرني من معه في الجنة فقال له امير المؤمنين عليه السلام
ان لهذه الامة اثني عشر اماما هدى من ذرية نبيها و هم مني و اما منزل نبينا في الجنة ففي افضلها
و اشرفها جنة عدن و اما من معه في منزله فيها فهؤلاء الاثنا عشر من ذريته و امهم و جدتهم
ام امهم و ذراريهم لا يشركهم فيها احد شرح الذرية بضم و كسر اول با نقط و تشديد را ...
~~دار دو نقطه در پایین فرزند و اول ... دوم ...~~
~~بفرزندان ... شرح حدیث ...~~ بودن منزل رسول و ائمه در جنت عدن
مناسبت ندارد یا بودن بعضی مؤمنان در جنات عدن اما در ان منزل یمی جهود گفت خبر ده مرا از
اول سنگی که گذاشته شد بر روی زمین و اول درختی که کشته شد بر روی زمین و اول چشمه
که جوشید بر روی زمین پس خبر داد او را امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را آن جهود خبر ده مرا از
این امت پیغمبر آخر الزمان که چند است امام از امامانی بعد از رسول و خبر ده مرا از پیغمبر شما که

حکم گردان چیزی را حرکت بکند و مقصود [illegible] اسم فاعل است و چون اصل آن [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] کلام امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

[illegible] باب ضرب است یعنی روایت است از ابو الجارود و زیاد بن منذر از امام محمد باقر علیه السلام

که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که من و دوازده [illegible]

[illegible] زمین است [illegible] برکت ما [illegible] گردانیده الله تعالی زمین را [illegible]

[illegible] حرکت کند [illegible] زمین [illegible]

که همگی هلاک میشوند [illegible] عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

~~حقیقت ... که عدالت یا ظلم است~~ وگاهی منسوب میشود سوی او عدالت
یا ظلم ونکرده آنرا بر سبیل حقیقت پس کائن میکند آنرا بر سبیل حقیقت پس پرسش یا پرسش ...
پس آنچه پس کرده همانست که منسوب شده سوی پدر بر سبیل مجاز باب صد و بیست و
ششم اصل باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله تعالی هادون الیه علیهم السلام شرح این باب
بیان آنست که ائمه علیهم السلام همگی ایشان ایستادگانند بکار الله تعالی راهنمایانند سوی الله تعالی
ودراین باب سه حدیث است اول اصل عن الحکم بن ابی نعیم قال اتیت ابا جعفر علیه السلام وهو بالمدینة
فقلت له علیّ نذر بین الرکن والمقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم انک
قائم آل محمد ام لا فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلاثین یوما ثم استقبلنی فی طریق فقال یا حکم وانک
لهاهنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت لله علیّ فلم تأمرنی ولم تنهنی عن شیء ولم تجبنی
بشیء فقال بکّر علیّ غدوة المنزل فغدوت فقال علیه السلام سل عن حاجتک شرح روایتست
از حکم بن ابو نعیم گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام واو در مدینه بود پس گفتم او را بر منست نذری میان
رکن حجر اسود ومقام ابراهیم یعنی که در آنجا نذر کرده ام اگر من ملاقات کنم ترا اینکه بیرون نروم
از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی یا نه پس جواب نداد مرا بچیزی پس ماندم در مدینه سی روز بعد از آن
بر خورد مرا در راهی پس گفت ای حکم هنوز هستی که تو هم اینجا درین شهری پس گفتم هر آینه من خبر
دادم ترا بآنچه گردانیده ام از الله تعالی بر خود نذر پس امر نکردی مرا از چیزی و از بودن در این شهر و جواب
نکنی مرا بچیزی از حقیقت آنچه سوال کردم پس گفت زود بیا نزد من اول فردا در منزل پس زود
رفتم فردا نزد او پس گفت سوال کن از آنچه حاجت تست اصل فقلت انی جعلت لله علیّ نذرا
وصیاما وصدقة بین الرکن والمقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتی اعلم
انک قائم آل محمد ام لا فان کنت انت رابطتک وان لم تکن انت سرت فی الارض فطلبت
المعاش فقال یا حکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال کلنا نهدی الی الله قلت
فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف ووارث السیف قلت فانت الذی تقتل
اعداء الله ویعز بک اولیاء الله ویظهر بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا وقد بلغت
خمسا واربعین سنة وان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی واخف علی ظهر الدابة
شرح مقصود از این جوابها با آنکه قصد سائل معلوم است از سوال اول که همانست که در سوال آخر
بیان آنست که اگر مطلب تو ثواب آخرت است پس در مرابطه نزد ما همراهی هست بلکه در ائمه مطلوبین بیشتر است

چنانچه بیان شد در احادیث باب هفتاد و هشتم پس جزع واضطراب در انتظار فرج خوب نیست
و اگر مطلب تو دنیاست ترک آن مطلب بهترست بصبر جمیل و جمع میان انتظار فرج و ترک جزع و
اضطراب بعیدی بحقیقت و دال بی نقطه مجهول باب ضرب است یا بتشدید دال بی نقطه معلوم باب انفعال است
و دال اول منقلب از نون است الی الله یعنی الی علم الله است وفات امام زین العابدین علیه السلام در سال
نود و پنج هجری بوده و ولادت امام محمد باقر علیه السلام در سال پنجاه و هفت بوده پس سن امام محمد باقر
در وقت حدوث امامت ... این کلام از او ها در شده پس مراد آنست که حدوث امامت در سن ... بر
اینکه من هفت سالست که امامم و تو مبدا الی والحال چهل و پنج سال دارم در سال ... و هشتم شده و هر
امامت صاحب الامر در کوچکی میباشد یا مراد آنست که او در کوچکی غایب میشود و من تا حال غایب
نشده ام والله اعلم در احادیث تعبیر از او بغلام شده چنانچه گذشت در حدیث ... باب هفتاد و دوم
کان للغلام غیبة پس من صاحب الامر نباشم والحال چون محمد باقر ... بوده و جایگاه سواری برای او مشکل بوده
آنرا نیز علامت علیحده ساخته یعنی پس گفتم هر آینه که من گردانیده ام برای الله تعالی واجب
بر خود نذری و روزه و صدقه میان رکن و مقام اگر من بر خورم ترا اینکه بیرون نروم از مدینه تا دانم
که تو قائم آل محمدی یا نه پس اگر باشی تو ملازم باشم ترا و اگر نباشی تو حرکت کنم در زمین پس طلب کنم
معاش را پس گفت ای حکم هر یک ما قائم است بکار الله تعالی گفتم پس تو ئی راه نموده شده بعلم حوادث گفت
هر یک ما راه نموده میشود سوی علم حوادثی که محتاج بآنست و ... گفتم پس تو ئی صاحب شمشیر
گفت هر یک ما صاحب شمشیر و وارث سلاح و شمشیر رسولست گفتم پس تو ئی آنکه دشمنان الله تعالی را
و عزیز میشوند بتو دوستان الله تعالی و آشکارا میشود بتو دین الله تعالی پس گفت ای حکم چگونه میباشم
من آنکس امروز که هفت سال از امامت من گذشته رسیده ام بچهل و پنج سال و هر آینه که صاحب
این کار ... نزدیکترست یا باعتبار نسبت او بشیر خوار کی در وقت امامت یا در وقت غیبت از
من و سبکترست از من بر پشت ستور دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القائم
فقال کلنا قائم بامر الله واحد بعد واحد حتی یجیء صاحب السیف فاذا جاء صاحب
السیف جاء بامر غیر الذی کان شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از قائم
که کدام است پس گفت هر کدام ما ایستاده بکار الله تعالی است یکی بعد از یکی چنانچه بیان شد در
شرح حدیث سابق تا آید صاحب شمشیر که جهاد کند پس چون آمد صاحب شمشیر آورد کاری غیر کاری که
بود یعنی که کار الله تعالی در آن وقت غیر کار سابق است اگرچه همگی را دست سوم اصل [illegible]

برای او کی هشت سال بود و ده و بعد از هفت سال از حدوث امامت

امام

میگشم

وحال آنکه من

یوم ندعو کل اناس بامامهم قال امامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام را برای طلب تفسیر قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل روزی که بطلبیم
هر جمعی را با امام ایشان گفت امام ایشان آنکس است که میان ایشانست یعنی که در زمان
ایشان امام زنده است خواه ظاهر و خواه غایب واو ایستاده بکار الهی در زمان خود خواه
ظاهر و خواه غایب باب صد و بیست و هفتم اصل باب صلة الامام علیه السلام شرح
این باب بیان ثواب یاری امام علیه السلام است بمال و در این باب هفت حدیث است اول اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی ایدی الناس فهو کافر انما
الناس یحتاجون ان یقبل منهم الامام قال الله عز وجل خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که دعوی کند که امام محتاج است سوی مالی که در دستهای مردمان
پس او کافرست یعنی که با الله ... کرده یا امام را خلیفه الهی نشمرده جز این نیست که مردمان
محتاجند که قبول کند از ایشان امام بیان این آنکه گفته الله عز وجل در سوره توبه فرا گیر ای محمد
از اموال مومنان زکوة ... این آنکه پاکیزه میکنی ایشان را از گناهان و صاحب ... ترا
باعتبار اموال بوسیله آن زکوة مراد امام ... علیه السلام است که هر گاه مخفی است زکوة که مال
دیگرانست بالاصالة با امام باعث این شود که از جانب امام ایشانرا طهارت و نمو حاصل ...
پس هدیه دادن او بطریق اولی باعث آنکه خواهد شد دوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام
یقول ما من شیء احب الی الله من اخراج الدراهم الی الامام وان الله لیجعل له الدرهم فی الجنة
مثل جبل احد ثم قال ان الله تعالی فی کتابه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له
اضعافا کثیرة قال هو والله فی صلة الامام خاصة شرح شنیدیم از امام جعفر صادق میگفت
که نیست هیچ عبادتی محبوبتر نزد الله تعالی از بیرون کردن درهمها از مال خود سوی امام و بدرستیکه
که الله تعالی هر آینه میگرداند برای عزت امام یک درهم را در بهشت مثل کوه احد بعد از آن گفت
که الله تعالی میگوید در قرآن در سوره بقره کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس
چندین برابر کند الله تعالی آنرا برای او ... گفت آن کلام که در یاری امامست و
پس مراد آنست که هر قرض که دهند الله تعالی را خوبست ... قرض در اینجا خوب باعتبار آنست که
آن محبوبترست نزد الله تعالی از باقی قرضها سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله
لم یسأل خلقه ما فی ایدیهم قرضا من حاجة به الی ذلک وما کان لله من حق فانما هو لولیه

قسم

شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر آینه که الله تعالی در قرآن ... در سوره بقره
من ذا الذی یقرض الله نطلبیده ... بر سبیل قرض برای احتیاجی
که او ... باشد یعنی که برای پاکیزگی ایشان طلبیده ... [illegible]
پس جز این نیست که ... [illegible]
چهارم اصل عن الحسن بن عمار عن ابی ابراهیم علیه السلام ... عن قول الله عز وجل من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم قال نزلت فی صلة الامام شرح روایتست از حسن
بن عمار از امام موسی کاظم ... که گفت پرسیدم ... از قول الله عز وجل در سوره ... کیست
آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس چندین برابر کند الله تعالی آن قرض را برای او و او را باشد
ثواب گرامی گفت نازل شد آن آیت در یاری کردن کسی امام را پنجم اصل عن الحسن بن میاح عن
ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا میاح درهم یوصل به الامام اعظم وزنا من احد شرح روایتست
از حسن بن میاح ... که گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلام که ای میاح درهمی که یاری کرده شود بآن امام بزرگترست ... ثواب از کوه
احد ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال درهم یوصل به الامام افضل من الفی الف درهم
فیما سواه من وجوه البر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که درهمی که یاری کرده شود
بآن امام فاضلترست باعتبار ثواب از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر آن از راههای نیکوئی
هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لآخذ من احدکم الدرهم وانی لمن اکثر اهل المدینة
مالا ما ارید بذلک الا ان تطهروا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر آینه که من هر آینه
میگیرم از یکی از شما یک درهم را و حال آنکه هر آینه که من از جمله مالدارترین اهل مدینه ام اراده
ندارم بآن گرفتن مگر اینکه شما پاک شوید از گناهان باب صد و بیست و هشتم اصل باب
الفیء والانفال وتفسیر الخمس وحدوده وما یجب فیه شرح الفیء ... در سکون یا و نقطه دار
... مصدر باب ضرب ... و مصدر اینجا یعنی اسم ... چون اصل آن مصدر است مفرد ...
شده با وجود آنکه جمع مراد است ... از غنیمتها که برگشت ... اسلام ... از اموال مشرکین
بجنگ الانفال جمع نفل ... متحرک ... مقرر و معلوم است ...
در لغت چون زیاده بر فریضه است و مراد اینجا اموالیست که زیاد است بر اموالی که امام ... مالک مخصوص از جمله
مردمان ... و بیان اینکه اموال دو قسم است اول آنکه مالک مخصوص از جمله مردمان ... خواه ...

یک درهم

چنانچه ...

بو عوام مستعد از مثل خانه و باغ و کار و گوسفند و مانند اینها که هر کدام مخصوص بعضی اهل ده است مثلا و بعد از
وفات او به میان ایشان مشترک دارند [illegible] شود در حق او و دوم آنچه مالک مخصوص ندارد مثل چراگاه
که در حوالی ده باشد مثلا از بیابان مخصوص بعضی اهل ده نیست و لهذا چون یکی از اهل ده فوت شود و گوسفند
داشته باشد و دیگری از اهل آن ده فوت شود و وارث او داشته باشد تفاوتی میان حق آن
کس نیست در آن چراگاه و اگر دیگری ساکن آن ده شود شریک میشود با قبیلیان آن ده در انتفاع
از آن چراگاه و [illegible] جنگل و نیستانها و رود خانه و میراث من لا وارث له
و مانند اینها اگر گوید که امام زمان مالک اینها است پس مالک مخصوص از جمله مردمان دارد گوییم مالکیت او
اینها [illegible] نیست بلکه بخلافت الهی است چنانچه گفته یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول
و بیان میشود در شرح حدیث ششم این باب و لهذا چون او از دنیا رفته اینها منتقل در میان [illegible]
او نشده تفسیر الخمس عبارت است از تفسیر آیت متعلق بخمس از سوره انفال بوجهی که منقول از ائمه اهل البیت
علیهم السلام است و خلاصه تفسیر مفسران مخالف است [illegible] در حدیث دوم این باب
که در آن بیان عموم آیت خمس میشود [illegible] عبارت است از مخصصات فی الجمله که آیت خمس دارد [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] عبارت است [illegible] عموم آیت خمس بعد از تخصیص مخصصات مذکوره
این باب بیان غنیمت و احوال آن است و بیان تفسیر آیت خمس و [illegible] آیت خمس [illegible]
بیان آیت خمس [illegible] در این باب کلام مصنف [illegible] حدیث **کلام مصنف** [illegible]
[illegible] وَ اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً [illegible]
[illegible]
[illegible] مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِی الْقُرْبٰی وَ الْیَتَامٰی وَ الْمَسَاکِیْنِ وَ ابْنِ
السَّبِیْلِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَ الْمَسَاکِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِیْلِ [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible]

در حدیث چهارم که ما حصل نصف خمس و ما حصل زکوة مال امام است چه از این ظاهر میشود که گرفتن آن
از قبیل حکومت [illegible] تصدق ضمیر جانه راجع [illegible] راجع بالله است و حاصل [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ راجع [illegible] است
[illegible] اسم فاعل [illegible]
از [illegible] در کتاب الجهاد در حدیث اول باب چهارم که باب [illegible]
[illegible] در شرح حدیث دهم این باب [illegible]
[illegible]
[illegible] بیان میشود در شرح حدیث [illegible] این باب [illegible]
~~بیان میشود در شرح حدیث چهارم این باب [illegible]~~
[illegible] الرسول [illegible] اشارت است باینکه در آیت خمس ترک اعاده لام در و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل برای اشعار باینست که ذکر ایشان در آیت خمس برای نفقه است نه برای مالکیت ایشان
چنانچه گذشت در شرح حدیث [illegible] باب [illegible] چهارم که در کلام ابو مالک و [illegible] اشارت باین است
و میتواند بود که [illegible] خویشان نزدیک باشد [illegible]
با وجود آنکه جمع مراد است باعتبار این باشد که اصل آن مصدر است [illegible] در حدیث [illegible]
این باب پس قول جوهری و صاحب قاموس که گفته اند [illegible] از کلام عامه است
غلط است چنانچه جوهری [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] رسول [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ **یعنی** [illegible] که الله [illegible] جمیع مال زمین را برای [illegible]
خود در جایی که میگوید ملائکه را در سوره بقره [illegible] در زمین [illegible]
چنانچه [illegible] مال زمین او مالک باشد [illegible] جمیع مال زمین برای آدم [illegible]
آدم برای [illegible] فرزندان او و جانشینان او در خلافت الهی یکی بعد از یکی چنانچه گفت در سوره [illegible]

[illegible] خلیفة فی الارض پس اگر [illegible] دشمنان خلفای الهی بعد از آن برگشت
سوی ایشان [illegible] نامیده میشود فیء [illegible]
که برگردد چیزی سوی خلفای الهی [illegible] جنگ [illegible] حکم امام [illegible] الله تعالی حکم
کرده و گفته در سوره انفال که [illegible] غنیمت کردیم از اموال مشرکان بجنگ [illegible]
[illegible] پس [illegible] از الله تعالی است [illegible] از رسول است و از صاحب [illegible]
[illegible] رسول است که امام بعد از او باشد و یتیمان و مسکینان و وا مانده در راه [illegible] از الله تعالی است
و از رسول است و از [illegible] رسول است [illegible]
[illegible] که بود در دست [illegible] پس [illegible]
گشت سوی رسول [illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible] از الله تعالی [illegible]
آن [illegible] داده نمیشود [illegible]
[illegible] مفتوح العنوة است چهار حصه و برای رسول
[illegible] حصه که از رسول است صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از یتیمان و مسکینان و وا مانده در راه [illegible]
و اما انفال [illegible] انفال از رسول علیه السلام [illegible] انفال
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ **اصل** [illegible] رسول الله صلی
اللّٰه علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] الانفال [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
[illegible] صاحب الارض [illegible]
[illegible] **شرح** [illegible] در شرح حدیث [illegible] این باب [illegible]
[illegible]
[illegible] **یعنی** [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] که مخصوص او باشد [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
پس [illegible] انفال [illegible] که یکی از جمله انفال است [illegible]
[illegible] انفال است [illegible] و معدنها و دریاها و صحراها و انفال از آن او است [illegible] که مخصوص او باشد
پس اگر عمل کنند در انفال مثل معدنها و غوص دریا [illegible] امام [illegible]
و از امام است یک پنجک و آنچه از امام است میرود در راه پنجک که مذکور است در آیت [illegible]
که نصف آن با یتیمان و مساکین و ابن السبیل [illegible] چنانچه می آید در حدیث چهارم [illegible]
و هر که عمل کند در انفال بر رخصت امام پس امام میگیرد حاصل کار کردن را [illegible]
بی رخصت کاری کرده اند [illegible] حاصل کرده اند [illegible]
[illegible] زمین [illegible] صاحب زمین [illegible]
[illegible] کار کرده پس اگر [illegible] صاحب زمین میگیرد زمین را [illegible]
میگیرد و اگر خواهد [illegible] زمین را [illegible] اجرة المثل را میگیرد [illegible]
میگیرد [illegible] اجرة المثل [illegible] کار کرده باشد **اول اصل** [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] ذی القربی الذین قرنهم الله بنفسه و بنبیه علیه السلام فقال ما افاء
الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین [illegible]
[illegible] الناس **شرح** شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که ما ائمه اهل بیت رسول علیه السلام آن جماعتیم
که خواسته الله تعالی بلفظ ذی القربی [illegible] یکی بعد از یکی [illegible]
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث [illegible] این باب [illegible] کرده الله تعالی ایشان را [illegible]
یکی بعد از یکی [illegible] در سوره حشر آنچه برگردانید الله تعالی برای رسول خود [illegible]
~~[illegible]~~ پس از الله تعالی است و از رسول است و از صاحب قربی است که امیر المؤمنین و
امامان بعد از او باشند [illegible] یتیمان و مسکینان [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] یتیمان و مسکینان از [illegible] الله تعالی برای [illegible]
منزه کرده الله تعالی نبی خود را و منزه کرده ما را از آنکه [illegible] چرکهای آنچه در دست مردمانست
~~که زکوة باشد [illegible]~~
~~[illegible]~~ **دوم اصل** [illegible] ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل و اعلموا انما غنمتم من شیء

[illegible]

وبتدیل فقرا بیتامی برای اشارت باینست که فقیر بالغ احتیاج بنفقه ندارد مادام که مسکین نشود
بخلاف فقیر یتیم زیرا که ضعیف عقل است وجوان بی پروا است ...
... باشد و در آیه زکوة یتیم ... از جمله فقیر مستحق زکوة ...
دادن خویشان نیست چرا که از این ظاهر میشود که ... والمؤلفة قلوبهم وفی
الرقاب والغارمین وفی سبیل الله ... در آیه زکوة ...
زیرا که عطای آنها از قبیل نفقه دادن خویشان نیست بلکه از جمله ...
امام است که برای مصالح عامه است ...
اشارت بآن میشود ...
قلوبهم ...

[illegible]

مراد است که هرگاه در صورت زیادتی زیاده را میسر برای خلافت الهی در صورت کمی نقصان میکند
و این وجه در زکوة نیز جاریست چنانچه می آید که ان فضل من ذلک شیء رد الی الوالی تا آخر اصل
و انما جعل الله هذا الخمس خاصة لهم دون مساکین الناس و ابناء سبیلهم عوضا لهم من صدقات
الناس تنزیها من الله لهم لقرابتهم برسول الله صلی الله علیه و آله و کرامة من الله لهم عن اوساخ
الناس فجعل لهم خاصة من عنده ما یغنیهم به عن ان یصیرهم فی موضع الذل و المسکنة و لا باس
بصدقات بعضهم علی بعض و هؤلاء الذین جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبی الذین ذکرهم الله
فقال و انذر عشیرتک الاقربین و هم بنو عبد المطلب انفسهم الذکر منهم و الانثی لیس فیهم من اهل
بیوتات قریش و لا من العرب احد و لا فیهم و لا منهم فی هذا الخمس من موالیهم و قد تحل صدقات
الناس لموالیهم و هم و الناس سواء و من کانت امه من بنی هاشم و ابوه من سائر قریش
فان الصدقات تحل له و لیس له من الخمس شیء لان الله تعالی یقول ادعوهم لآبائهم شرح عطف و مفعول
[illegible]

سلخ

خویشان نزدیک

ایشان را آنچه کافی باشد میکند ایشان را با آن از آنکه گردانیده ایشان را در مرتبه خواری و گدائی و باکی جست
بزکوات بعضی ایشان بر بعضی دیگر و آن جمعی که گردانیده الله تعالی برای ایشان خمس را ایشان
بنی اند آنجماعتند که مذکور کرده است ایشان را الله تعالی با فرمایش که گفته در سوره شعرا
عذاب الهی خویشان خود را که نزدیکترند در خویشی و ایشان فرزندان عبد المطلب اند و خواه ذکور
و خواه اناث ایشان از اهل خانه های قبیله های قریش و نه از باقی عرب هیچیک و نه بر سبیل حقیقت
از ایشان اند و نه بر سبیل مجاز در حکم ایشان اند در استحقاق این خمس متعلقان ایشان و آن متعلقان
و باقی مردمان برابرند و هر که باشد مادر او از فرزندان هاشم و پدر او از باقی قریش
که زکوات مردمان و غیره حلال میشود برای او و نیست او را از خمس چیزی چه هر کسی که الله تعالی میگوید
در سوره احزاب که بخوانید پسر خوانده ها را نسبت رزق بسبب پدران ایشان که اگر پدر ایشان
هاشمی باشد رزق ایشان از خمس است و الا از زکوة که مادر ایشان هاشمیه باشد اصل
و للامام صفو المال ان یاخذ من هذه الاموال صفوها الجاریة الفارهة و الدابة الفارهة و الثوب
و المتاع بما یحب او یشتهی فذلک له قبل القسمة و قبل اخراج الخمس و له ان یسد بذلک
المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلفة قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه فان بقی بعد ذلک شیء
اخرج الخمس منه فقسمه فی اهله و قسم الباقی علی من ولی ذلک و ان لم یبق بعد سد النوائب
شیء فلا شیء لهم و لیس لمن قاتل شیء من الارضین و لا ما غلبوا علیه الا ما احتوی علیه العسکر
[illegible]

و جایز است او را که اصلاح کند با آن مال جمیع آنچه را که ضرور میشود او را اگر باشد و اداء مالیت یعنی از بزرگان
که اقرار بشهادتین اند تا از اهل تسلیم نیز شوند و غیر آن از جمله چیزهائی که ضرور میشود او را پس اگر
باقی ماند بعد از آن ضروریات چیزی بیرون میکند خمس را از آن پس قسمت میکند خمس را در اهل خمس
که شش صنفند و قسمت میکند باقی را در لشکری که جمع کرده اند آن مال را و اگر نماند بعد از اصلاح ضروریات
چیزی پس چیزی برای لشکر نیست و نیست برای لشکری که حرب کرده اند چیزی از زمینها و نه آنچه که غلبه
[illegible]
از جانب امام چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله مصالحه کرده با ایشان
[illegible]

میگویم که فقرا یا از مسلمانند از جمله جماعتی که استطاعت بقدر نفقه سالیانه خود و عیال ندارند
گدائی گشته و مساکین درد مسلمانند
باقی اصناف میشود در شرح حدیث اول باب کتاب الزکوة یعنی و از زمینهائی که گرفته میشود از مشرکان
بزور باسپان و شتران سواری پس آنها واگذاشته شده است
واگذاشته میشود در تصرف جمعی که آباد کنند آنها را و زنده دارند آنها را
مصالحه میکند با ایشان امام بقدر توانائی ایشان از جمله حق است از زمین که نصف حاصل باشد یا ثلث
حاصل باشد یا دو ثلث حاصل باشد و بقدر آنچه برای ایشان صلاح باشد و ضرر نرساند ایشان را
مراد است که تعیین قدر منوط برای امام است و مختلف میشود باختلاف زمینها و اهل زمینها پس چون
[illegible]

که مصالحه کرده امام با ایشان میان شرط مثل نصف و دو ثلث و یک ثلث و گرفته میشود با فتا بوده ایشان شد
ان آن با متابعت بعد از انچه مذکور شد که مؤنت اهل استحقاقی باشد که تصدقات شده ایشان [illegible]
ایشان نباشند موجب لشکری مرد او نیز بردن الله تعالی و در مصلحت انچه ضرور میشود امام را مثل
که قوت دادن اسلام در راههای جهاد و غیر انچه مذکور شده از جمله انچه دران مصلحت جمیع مسلمانان است
برای دادن انان حاصل زمین مفتوح العنوه کم و زیاد مراد انست که تصرف خود نمیکنند پس منافات ندارد
با انچه کل روی زمین از امام است چنانچه بیان شد در احادیث باب حد و چهارم اصل و [illegible] الانفال
والانفال کل ارض خربة باد اهلها و کل ارض لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب و لکن صالحوا
صلحا و اعطوا بایدیهم علی غیر قتال [illegible] ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لان الغصب
کله مردود و هو وارث من لا وارث له و یعول من لا حیلة له شرح بعد از اینجا یعنی غیر نفس
الانفال گذشت در شرح عنوان این باب و از ان ظاهر میشود که تفسیری که اینجاست از [illegible]
پس و الانفال کل ارض تفسیر والانفال اما کل ارض است و رؤس الجبال و مانند ان که مذکور شد
اینجا و در حق انفالست اگرچه بسیار فقط دیگر مذکور شده اگرچه می آید در حدیث [illegible] این باب که
میراث من لا وارث له در حق انفالست پس الحدیث منافات ندارد [illegible]
[illegible]

وارثی او را یعنی اینکه خویش و مولی ندارد چنانچه می آید در حدیث [illegible] و امام نفقه میدهد کسی را که [illegible]
و کسی برای نفقه ندارد [illegible] و قال لا یترک الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ثم قال ان العدل احلی من العسل [illegible]
العدل شرح و امام موسی کاظم علیه السلام گفت هر کسی که الله تعالی [illegible]
مگر بر حالی که [illegible] هر صاحب حقی را حق او خواه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

برابر هم است حقهای ایشان [illegible] اصل
و لیس فی مال الخمس زکوة لان فقراء الناس جعل ارزاقهم فی اموال الناس علی ثمانیة اسهم فلم
یبق منهم احد و جعل للفقراء قرابة الرسول علیه السلام نصف الخمس فاغناهم به عن صدقات الناس
و صدقات النبی صلی الله علیه و آله و ولی الامر فلم یبق فقیر من فقراء الناس و لم یبق فقیر من فقراء قرابة رسول الله صلی الله
علیه و آله الا و قد استغنی فلا فقیر و لذلک لم یکن علی مال النبی صلی الله علیه و آله و الوالی زکوة لانه
لم یبق فقیر محتاج و لکن علیهم اشیاء تنوبهم من وجوه و لهم من تلک الوجوه کما علیهم شرح فقرا یعنی حاجات
از مستحق که فقرا مشترکست میان اصناف ثمانیه که مذکورست در آیت زکوة و میان یتامی
و مساکین و ابن السبیل که مذکورست در آیت خمس قرابه [illegible] و بیان شد در
شرح کلام مصنف و صدقات النبی مبتداست و ولی معطوف بر النبی است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر
صدقات النبی و ولی الامر مقرره و مراد بصدقات النبی و ولی الامر انفاق در صورت عجز یا نقصانست چنانچه
بیان شد در سابق در نصف خمس که ان عجز او نقص من استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده
و گذشت در زکوة و ان نقص من ذلک شیء و لم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم یعنی و نیست در مال
خمس که نزد امام مانده باشد تا یکسال زکوتی چه بدرستی که فقرای مردمان غیر هاشم گردانیده شده
روزیهای ایشان در مالهای مردمان بر هشت حصه که بیان شد در الحدیث پس باقی نماند از ایشان
هیچیک که دانیده شده برای فقرایی که خویشان رسول علیه السلام اند نصف خمس چنانچه
بیان شد در الحدیث پس باقی نماند فقرای خویشان رسول را بسبب خمس از زکوات مردمان
دیگر و معاش داده ای نبی صلی الله علیه و آله و در زمان او امام زمان بعد از ان زمان معلوم و معروفست
در صورتی که نصف خمس یا زکوة وفا به معاش مردمان نکند پس نماند فقیری از فقرای مردمان دیگر
و نماند فقیری از فقرای خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله مگر بر حالی که بی نیاز شده و نیست
بی معاش و برای انست که نبود بر مال نبی صلی الله علیه و آله و بر مال امام زکوتی یا نفی که چنانچه
زکوة واجب نیست خمس نیز واجب نیست چه بدرستی که نماند فقیری که بی معاش باشد و لیکن بر نبی
و امام است او چیزی چند واجبست که ضرور میشود ایشان را از این جهت مراد صدقات در صورت
عدم وفای نصف خمس و زکوة بمعاش مردمان و مانند آن از عطایای امام و غیر ذلک است
و کار برای نبی و امام نفع حاصل میشود از ان راهها چنانچه [illegible] ایشان است
با آنکه در صورتی که نصف خمس یا زکوة زیاد باشد از معاش فقرا در سالی آن زیادی از [illegible]

و المجیان مثلا تحف و هدایا می آورند والتماس از نبی داودی سیاست [حدیث پنجم] لما ورد ابو الحسن موسی علیه السلام
علی المهدی رآه یرد المظالم فقال یا امیر المؤمنین ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له و ما ذاک
یا ابا الحسن قال ان الله تبارک و تعالی لما فتح علی نبیه صلی الله علیه و آله فدک و ما والاها لم یوجف
علیه بخیل و لا رکاب فانزل الله علی نبیه صلی الله علیه و آله و آت ذا القربی حقه فلم یدر رسول
الله صلی الله علیه و آله من هم فراجع فی ذلک جبرئیل و راجع جبرئیل علیه السلام ربه فاوحی الله الیه
ان ادفع فدک الی فاطمة فدعاها رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها یا فاطمة ان الله امرنی
ان ادفع الیک فدک فقالت قد قبلت یا رسول الله من الله و منک فلم یزل وکلاؤها فیها حیاة
رسول الله صلی الله علیه و آله [شرح] مهدی پسر منصور دوانیقی است نام او محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن
عبد الله بن العباس است سیم است از عباسیه و سوم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال
هشت خلیفه شد و در محرم سال صد و شصت و نه وفات یافت المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون
ظاء با نقطه و فتح و کسر لام آنچه بظلم گرفته شود فدک بفتح فا و فتح دال بی نقطه موضعی است نزدیک
مدینه و صاحب مجمع البیان گفته که دوری آن از مدینه دو منزل است و بعضی دو روز و سه روز و شش
روز نیز گفته اند و بر هر تقدیر آن داخل خیبر نیست چنانچه جوهری و صاحب قاموس بتوهم گفته اند
که قریه بخیبر و بعضی گفته اند شهری است و قلعه ایست [illegible] میان آن و نزدیک خیبر است و چون خیبر مفتوح شد
اهل آنجا طلب امان کردند که آن شهر را برسول واگذارند پس مخصوص او شد و نسبت آن باسم فدک
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از حقوق سابقه که ادا شده است چنانچه گذشت در حدیث دهم باب شصت و چهارم
[illegible]
ذا القربی حقه چنانچه صاحب مجمع البیان نقل کرده [illegible]
[illegible] فاطمه علیها السلام است [illegible] بذی القربی علی علیه السلام است
[illegible]
رجس و علم بجمیع احکام در این آیت اشارت است بآنکه جمیع انفال بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
حق ذی القربی میشود [illegible] در زمان حیوة رسول برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
مسکین و ابن السبیل که از جمله [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم [illegible] مهدی را که رد مظالم میکرد پس گفت
ای خلیفه چیست حال مظلمه ما که بر کرده نمیشود [illegible] پس گفت او را [illegible] آن مظلمه ای ابو الحسن
گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی [illegible] بر نبی خود صلی الله علیه و آله فدک [illegible]
لشکرها [illegible] شتران [illegible] الله تعالی بر نبی خود
صلی الله علیه و آله [illegible] سوره بنی اسرائیل [illegible] صاحب قربی را حق او [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل علیه السلام
[illegible] سؤال کرد جبرئیل [illegible] الله تعالی بسوی رسول
که بده فدک را بفاطمه [illegible] رسول [illegible]

رسول الله صلی الله علیه و آله گفت [illegible] فاطمه بدرستی که الله تعالی امر کرد مرا که دهم بتو فدک را
[illegible] قبول کردم ای رسول الله از الله تعالی و از تو [illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان حیوة رسول
الله صلی الله علیه و آله [illegible] فلما ولی ابو بکر اخرج عنها وکلاءها [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال لها [illegible] لم یوجف
علیه بخیل و لا رکاب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] [شرح] [illegible]
[illegible] احکام الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] در کتاب الشهادات [illegible]
[illegible] فدک [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فدک را بر فاطمه [illegible]
[illegible] فدک [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
رسول بود از میراث پدرش [illegible] فاطمه [illegible] رسول [illegible]
حکایت فدک را که ملک رسول بوده [illegible] ابو بکر [illegible] برای فاطمه [illegible]
ابو بکر حق در فدک [illegible] رسول بوده [illegible] ذی القربی
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] بخیل و
رکاب [illegible]
[illegible] امام
موسی کاظم علیه السلام [illegible] فدک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] [شرح] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حدیث سابق مقصود آنست که انفال ابابت عظیم القدر و موده است و صاحب آن بعد از امام مفترض الطاعة
بنتو اندبود وکل انفال مخصوص رسول بدلالت آیت یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول
پس کل انفال بعد از رسول مخصوص ذی القربی است که امام مفترض الطاعه از اهل بیت رسول است
بدلالت آیت ذا القربی حقه که بیان شد در شرح حدیث سابق [illegible]
[illegible]

... عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال سئل عن قول الله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فقیل له فما کان لله فلمن هو فقال لرسول الله صلی الله علیه وآله وما کان لرسول الله فهو للامام فقیل له أفرأیت ان کان صنف من الاصناف اکثر وصنف اقل ما یصنع به قال ذاک الی الامام [illegible]

[illegible]

از جهت مثل اینکه در ارباح تجارات و در زراعات و مستغلات سال بسال قرار داد [illegible]
شود یازدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الخمس فقال فی کل ما افاد
الناس من قلیل او کثیر شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از خمس گفت واجبست
در هر فائده که کسب کرده اند مردمان اندک باشد یا بسیار مراد اینست که موافق ظاهر آیت سوره
انفال عموم است و این منافات ندارد با عفو بعضی به تفصیل خارج چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق
و مؤید این می آید در حدیث بعد دیگر دوازدهم اصل عن [illegible] قال کتبت جعلت لک الفداء
تعلمنی ما الفائدة و ما حدها رأیک ابقاک الله ان تمن علی ببیان ذلک لکی لا اکون مقیما
علی حرام لا صلوة لی و لا صوم فکتب الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربحها و حرث
بعد الغرام او جائزة شرح [illegible]

[illegible]

و متعلق بمحلل است المیلاد بکسر میم و سکون یا دو نقطه در زیر [illegible] از ولادت [illegible]
ضرب و [illegible] ولادت [illegible] مراد از قائم ولد است یعنی روایت است از [illegible] که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام آیا میدانی که از کدام جانب داخل شد بر مردمان زنا گفت [illegible]
فرمود [illegible] گفت از جانب خمس ما اهل بیت رسول علیه السلام یعنی که آن [illegible] ادای خمس
[illegible]

کر شود ب معاران تنظیم است چون در مقابل فعل اختیاری است و هم معاران تنظیم است چون در مقابل فعل اختیاری است ... در مقابل حالت غیر اختیاری است و از آنرا تصوف نیز مینامند

و بنا بر نفی دالست ما در ما ... مصدریه است و مصدر با ... ظرف زمانست ... علیه

داخل ... عارف **یعنی** نوشت مردی از سوداگران فارس بسوی بعضی غلامان امام رضا علیه السلام ... که

کتابت را آن غلام برد و مطلبیه از امام رضا رخصت در خمس یا بنفع کرد خمس را صرف خود کنند و مصرف دیگر

فرستاد پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن الرحیم بدرستی که الله تعالی صاحب فراخی است

و ... ضامن شده بر عمل خیر ثواب آخرت ... و ... تنگی مثل مفلسی و بیماری که ... اختیار است

حصول مطلب یا درآمدن حلال نیست مالی برای مردمان مگر از راهی که حلال کرده الله تعالی ... بدرستی که

خمس مدد ما است بر ادای وام ما و بر نفقه عیالان ما و بر نفقه خویشان ما ... و ... و چیز است که

میدهیم آنرا ... بعضی مرتبهای خود را از کسی که ... از ظلم او پس دور مکنید خمس را از ما و محروم مکنید خود را از

دعای ما چندانکه توانائی داشته باشید بر آن ... کردن شما خمس را از مال خود کلید رزق شما است

دعای ما و بر طرف کردن گناه آن شما است و چیزی که ذخیره میکنید برای خود را برای روز حاجت شما که روز ... است

آن و السلم **بیست و ششم اصل** قدم قوم من خراسان علی ابی الحسن الرضا علیه السلم فسألوه ان یجعلهم فی حل من الخمس

فقال ما امحل هذا تمحضونا بالمودة بالسنتکم و تزوون عنا حقا جعله الله لنا و جعلنا له و هو الخمس لا نجعل

لا نجعل لا نجعل لاحد منکم فی حل **شرح** ما امحل ... بلفظ صیغه تعجب است ... و ماخوذ است ... از محال ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

یعنی وارد شدند جمعی از خراسان بر امام رضا علیه السلام پس طلب کردند از او که گرداند ایشان را در حلیت از خمس

چه ... این طلب شما بیان این است ... برای ما ...

که گرداند آنرا الله تعالی برای ما و گردانیده ما را برای آن ...

در حلیت از خمس **بیست و هفتم اصل** کتب رجل الی ابی جعفر الثانی علیه السلم ان ...

یتوسع لکم الوقت ... فقال ... الامر فی حل ... فقال له انت فی حل

من صالح قال ابو جعفر علیه السلام احد هم یثب علی اموال حق آل محمد و ایتامهم و مساکینهم و فقرائهم و ابناء سبیلهم

فیاخذه ثم یجیئ فیقول اجعلنی فی حل اتراه ظن انی اقول لا افعل و الله لیسالنهم الله یوم القیمة عن ذلک سوالا

حثیثا **شرح** ... مجهول معلوم باب تفعل برای تکلف است و استعاره است ... که در آن تصرف میموده ... معلق

بوقف است ... برای ... الوقف مالی که محبوس برای امام ... مثل ... و مراد انجام

... است و ایتامهم عطف بر حق است ... مصدر باب ... خود کردن ... راجع بمصدر

... است ... استیناف بیانی سابق است و مراد این است که میخواهد که من آنرا گویم ... امام ...

کند **یعنی** بودم نزد امام محمد تقی علیه السلام وقتی که داخل شد بر او صالح بن محمد بن سهل و بود که ... سرپرست اوقاف امام را

در قم پس گفت ای امام ... من کردان مرا از ده هزار درهم در حلیت ... که من خرج کردم آنها را ...

گفت او را تو در حلیتی پس وقتی که بیرون رفت صالح گفت امام محمد تقی علیه السلام ... بر ... اموال ... آل

محمد و اموال یتیمان ایشان و مسکینان ایشان و فقیران ایشان و ... ایشان ... خود ...

آن حق را ... می آید پس میگوید که بگردان مرا در حلیت ... او را پیدا این که گمان کرده ...

که نمیگویم ... در حلیت ... هر آینه سوال خواهد کرد البته الله تعالی ایشان را در روز قیامت از آن حق ... سوال

سوالی تند **بیست و هشتم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العنبر و غوص اللؤلؤ فقال علیه السلام فیه الخمس **شرح** ...

و غوص اللؤلؤ باعتبار این است که هر دو در دریا بهم میرسد ... در آنها است و الغوص ...

عین با نقطه و سکون واو و صاد ... فالغوص ... اخراج ... مثل ...

است العنبر ... سکون ... در ... عمده ... کتاب الایمان و الکفر در حدیث

اول باب قضاء حاجة المؤمن که باب ... و سیوم است ... بر ... است ...

... که ... آن ... امام ... و ... آن ...

مثل معدن چنانکه گذشت در کلام مصنف ... سیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از عنبر و غوص مروارید که چه چیز واجب است در آنها

پس گفت ... در آنها است **اصل** تم الجزء الثانی من الکتاب الکافی ... محمد بن یعقوب الکلینی ... کتاب الایمان

و الکفر ان شاء الله تعالی **شرح** این ... تمام شد جزء دوم از ... ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ...

میشود ... کتاب الایمان و الکفر ان شاء الله تعالی ... خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله عنه و عن والدیه و عن جمیع ...

احبائه ... جمادی الاولی ... سبع و ستین و الف ... القزوین ...

علی محمد و آله اجمعین   هزاران درود و هزاران سلام   بر ... محمد و آلش تمام م م م م

